

صد و ده سخنرانی مکتوب
از وعاظ و سخنرانان مشهور
برای استفاده طلاب ، سخنرانان و روضه خوانان
تهیه و تنظیم توسط حجة الاسلام سید محمد باقری پور
در مؤسسه فرهنگی هدایت
www.hedayat.tv

#مقدمه

گلچینی از سخنرانیهای وعاظ و منبریهای مشهور جهة طلاب ، روحانیون ، روضه خوانان ، اساتید حوزه و دانشگاه و ... که گاهی میخواهند سخنرانی ای داشته باشند ولی فرصت مطالعه و فیش برداری و جمع آوری مطالب را از منابع ندارند یکی از سخنرانیها را انتخاب و از تلفن همراه خود مطالب را بازگو نمایند

تبصره : در متن سخنرانیها گاهی نام اشخاص ، افراد ، اماکن ، زمان ، موقعیت ، و... برده شده است دقت کنند با موقعیت محل و مکان و زمان سخنرانی خود ، آن را تغییر دهند و یا به اقتضای سخنرانی خود مطلب را از لابلای سطور سخنرانی انتخاب کند که تالی فاسد نداشته باشد . [یکی از دوستان نقل میکرد یکی از روحانیون که میخواست از سخنرانی حاج کافی ره تقلید کند و متن یکی از سخنرانیهای آن مرحوم را نوشته بوده «چنانکه بنده هم سالهای قبل از انقلاب و دوران ابتدائی طلبگی از مستمعین منبرهای آن مرحوم در مشهد بودم و بعضی از سخنرانیهای آن مرحوم را یاد داشت میکردم» [یکی از سخنرانیهای آن مرحوم روز عاشورا تلفن به کربلا مشهور بود که در گریز روضه میگویند یک تلفنی به کربلا بزنم ببینم الآن کربلا چه خبر است ، الو لو آنجا چه خبر است؟ صدای العطش اطفال اباعبدالله . یا شب یازدهم محرم رو به راست و چپ منبر کرده و بو میکشند و میگویند بوئی میآید؛ این بوی چیست؟ ها بوی خیمه های سوخته اباعبدالله است!!] . این طلبه هم در آن مجلس با تقلید از آن منبر رورا به چپ و راست مجلس کرده و بوئی میکشد و میگوید بوئی میآید این بوی چیست؟ یکی از مستمعین میگوید حاج آقا دورو بر ما که خبری نیست هر بوئی هست از جای خود شماست . ذکر مصیبت تبدیل به خنده حضار میشود}

تهیه کننده : حجة الاسلام سید محمد باقری پور

مدیر وبسایت هدایت

hedayat.org

ایمیل

hodarayaneh@gmail.com

پیام رسان سروش

خطبه ابتدای منبر و سخنرانی

ابتدای هر سخنرانی این خطبه مختصر را میشود خواند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ وَاللَّعْنَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ».

دعای پایان منبر و سخنرانی

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ وَ نَدْعُوكَ وَ نَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمَوْلَانَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا يَا اللَّهُ، يَا اللَّهُ، يَا اللَّهُ، يَا اللَّهُ، يَا اللَّهُ، يَا اللَّهُ، يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ يَا عَلِيٍّ بِحَقِّ عَلِيٍّ يَا فَاطِمَةُ يَا مُحَسِّنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ مِنْكَ الْإِحْسَانُ. سپس دعاهاهی مورد نظر

\$

#سخنرانیهای پنج دقیقه ای اول

##مقدمه

مقدمه

سخنرانیهای پنج دقیقه ای

منبع: مجله مبلغان مهر و آبان ۱۳۸۳، شماره ۵۹

از آنجا که بسیاری از مشکلات و معضلات موجود در جامعه به عدم شناخت عامه مردم از حقایق و دستورات دینی و یا غفلت از آنها باز می گردد، بر آن شدیم تا با گردآوری آیات، روایات، داستانها، نکات تاریخی، اشعار، خاطرات، لطیفه ها، ضرب المثله ها و... در رابطه با سنتهای حسنه، مجموعه ای را در قالب سخنرانیهای پنج دقیقه ای تنظیم کرده، و در اختیار مبلغین محترم قرار دهیم.

این شیوه از چند جهت می تواند مفید باشد:

۱. در فرصتی کوتاه بخشی از یک سنت حسنه به مردم معرفی می شود.
۲. مبلغان محترم، سخنان و مطالب متنوع را تحت یک عنوان کلی (سنتهای حسنه) و جهت دار بیان می کنند.
۳. از پراکنده گویی و اتلاف وقت مخاطبین و در نتیجه زدگی و رویگردانی آنها و کم شدن جمعیت در محافل مذهبی و مجالس جلوگیری می شود.
۴. به لحاظ اینکه فهم و بکارگیری سنتهای حسنه نیاز ضروری مردم و اموری عملی است، جذابیت زیادی خواهد داشت.

جهت تحقق این امر و برای هر روز، آیه یا حدیث مربوط به موضوعی را همراه یک داستان یا خاطره یا نکته تاریخی و یا... به اندازه ای که از یک جلسه پنج دقیقه ای فراتر نرود، تنظیم می کنیم و این رویه را ادامه می دهیم تا چند موضوع از سنتهای حسنه را مطرح سازیم.

تذکر: از آنجا که بسیاری از مردم سخنرانی بین دو نماز را - هر چند کوتاه باشد - نوعی برنامه تحمیلی می دانند، از اینرو تقاضا می شود جلسات پنج دقیقه ای، پس از ادای دو نماز اجراء شود تا عده ای که در این برنامه شرکت می کنند - هر چند کم باشند - با رغبت مطالب را پی گیری کنند و اثر گزارِ مطلوب بر مخاطبان صورت پذیرد.

\$

امر به معروف و نهی از منکر مهم ترین ویژگی

امر به معروف و نهی از منکر مهم ترین ویژگی
قال الله تعالی: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (آل عمران/ ۱۱۰) «شما بهترین امتی بودید که برای مردم پدید آمدید؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید.»

در این آیه شریفه «امت اسلامی» به عنوان بهترین امت معرفی شده است و دلیل آن دو چیز ذکر شده است: «امر به معروف و نهی از منکر» و «ایمان به خدا». نکته جالب توجه این است که در این آیه امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان به خدا مقدم داشته شده که نشانه اهمیت و عظمت آن است. به تبع این ویژگی برای بهترین امت اسلامی، باید گفت که مهم ترین ویژگی جامعه اسلامی هم همین مسئله است که امر به معروف و نهی از منکر شناخته شود و وجدانهای بیداری در جامعه پیوسته از آن پاسداری کنند.

داستان هجوم رضاخان به قم به بهانه بی احترامی به خانواده اش، نمونه ای از این بیداری آگاهانه در جامعه را نشان می دهد:

از قدیم الایام تا به امروز مرسوم بوده و هست که غالباً مردم هنگام تحویل سال نو در اماکن متبرکه به سر می برند و آن را به فال نیک می گیرند. عید نوروز سال ۱۳۰۶ شمسی با ۲۷ رمضان ۱۳۴۶ مطابق بود و زوّار بسیاری از نقاط مختلف به سوی شهر قم روی آوردند تا هنگام تحویل سال در حرم حضرت معصومه باشند. حرم مملوّ از جمعیت بود. اعضای خانواده پهلوی - که همسر رضاشاه هم جزو آنها بود - در غرفه بالایی ایوان آئینه بدون حجاب کامل نشسته بودند، و این به طوری جلب نظر می کرد که صدای اعتراض مردم از هر سو بلند بود؛ ولی هیچ کس جرأت نمی کرد قدم پیش گذارد و به آنها تذکر دهد. در همین موقع، سید ناظم واعظ که در مسجد جنب حرم مشغول وعظ بود، مردم را تهییج نمود تا امر به معروف و نهی از منکر کنند. خبر به مرحوم حاج شیخ محمد تقی بافقی رسید. او ابتدا به خانواده دربار پیغام فرستاد که: اگر مسلمان هستید نباید با این وضع در این مکان مقدس حضور یابید و اگر مسلمان نیستید، باز هم حق ندارید در این مکان حضور یابید. پیام موثر واقع نشد. حاج شیخ محمد تقی شخصا به حرم آمد و سخت به آنان اعتراض نمود و از آنها خواست که سر و صورت خود را بپوشانند یا از آنجا خارج شوند. در این وقت غوغایی به پا شد. خانواده پهلوی فوراً به

منزل تولیت حرم رفته و از آنجا با تلفن به رضاشاه خبر دادند. او فوراً به سوی قم حرکت کرد و دستور داد یک عده سرباز پشت سرش حرکت کنند.

بعد از چند ساعت به شهر قم رسید و مستقیماً وارد صحن حرم شد. چند نفر طلبه را که در آن اطراف بودند، شلاق زد و چند نفری را هم در جوار قبر حضرت معصومه با عصا و لگد مضروب کرد. سپس دستور داد مرحوم بافقی را دستگیر کرده به تهران فرستند و تحویل زندان شهربانی دهند. او را همچنان در حبس نگه داشتند تا بعد از پنج ماه که آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی خواستار آزادی وی گردید. (محمد عابدی، پیکار با منکر در سیره ابرار، دفتر اول، ص ۱۱۵) مهلک در امان خواهد بود.

\$

##ملایمت و محبت در امر به معروف و نهی از منکر

ملایمت و محبت در امر به معروف و نهی از منکر
قال رسول الله صلی الله علیه و آله «لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا مَنْ كَانَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: رَفِيقٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ وَرَفِيقٌ فِيمَا يَنْهَى عَنْهُ (۳. خصال، ص ۱۰۹، ح ۷۹) امر به معروف و نهی از منکر نکند مگر کسی که سه خصلت در او باشد: [اول اینکه:] در آنچه به آن امر و نهی می کند، طریق مدارا پیش گیرد...»

در راه انجام دو فریضه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر، پیوسته باید دلسوزی و حسن نیت و پاکی را سرلوحه کار خویش قرار داد و جز در موارد ضرورت، باید از راههای مسالمت آمیز وارد شد. متأسفانه بعضی، هنگام امر به معروف و نهی از منکر، از راه خشونت آمیز وارد می شوند و به الفاظ زشت و زننده متوسل می گردند، لذا می بینیم این نوع امر به معروفها نه تنها اثر خوبی ندارد، بلکه گاهی نتیجه معکوس می دهد.

در تفسیر المنار آمده است: جوانی به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا به من اجازه می دهی زنا کنم؟! با گفتن این سخن فریاد مردم بلند شد و از گوشه و کنار به او اعتراض کردند، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با خونسردی و ملایمت فرمودند: نزدیک بیا. جوان نزدیک آمد و در برابر پیامبر نشست. حضرت با محبت از او پرسید: آیا دوست داری با محارم تو (مثل مادر، خواهر و دختر) چنین کنند؟ جوان ناراحت شد و گفت: نه فدایت شوم. حضرت فرمود: همینطور مردم راضی نیستند با محارم آنها چنین شود.

جوان از سؤال خود پشیمان شد. سپس پیامبر خدا دست بر سینه او گذاشت و در حق او دعا کرد و فرمود: «خدایا قلب او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامن او را از آلودگی به بی عفتی نگاه دار». از آن به بعد منفورترین کار نزد این جوان، زنا بود. (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۲. به نقل از تفسیر المنار)

بهلول و مسجد

سنگ تراش، سنگ را تراشید و به بهلول تحویل داد. او شبانه از نردبانی بالا رفت و این سنگ را بر سر در مسجد نصب کرد. روز بعد وقتی کارگران تابلو را دیدند، به هارون خبر دادند. هارون بهلول را احضار کرد و پرسید: بانی مسجد من هستم، تو چرا خودت را بانی معرفی کردی؟! بهلول گفت: تو اگر

برای خدا مسجد می سازی بگذار نام من باشد. خدا که می داند بانی کیست. او با این طنز به هارون فهماند که تو اخلاص نداری.

روزی دیگر بهلول وارد مجلس هارون شد؛ چون هارون در مجلس حضور نداشت، بهلول جای هارون نشست. خادمان او را از آنجا بلند کردند و کتک زدند. همین که هارون وارد مجلس شد، به هارون گفت: من چند دقیقه ای جای تو نشستم و کتک خوردم، وای به حال تو که عمری در جای اهل بیت پیامبر نشسته ای. آری او با این طنزها و با همین ملایمتها، هارون را متوجه خطاها و اشتباهات خود می کرد.

\$

امر به معروف و نهی از منکر با عمل و رفتار

امر به معروف و نهی از منکر با عمل و رفتار

قال الصادق علیه السلام : «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ السِّنِّكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الاجْتِهَادَ وَالصَّدْقَ وَالْوَرَعَ؛ (بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۹، باب ۵۷) مردم را با غیر زبان دعوت کنید تا از شما اجتهاد، راستگویی و پارسایی ببینند.»

قوانین اسلام مبتنی بر حکمت و کیفیتی نظام یافته است که خود بتواند نگهبان و حافظ خویش باشد. امر به معروف و نهی از منکر دو قانون نگهبان است که از دیگر قوانین الهی پاسداری می کند. برای تأثیر بهتر این دو قانون در افراد و جامعه بهتر است که از روش غیر مستقیم و توأم با عمل، آن دو را به دیگران آموخت و اجرا کرد.

سعدیا گرچه سخندان و مصالح گوئی - به عمل کار برآید، به سخندانی نیست

در این رابطه داستان جالبی از عالم الهی مرحوم آخوند ملاعباس تربتی نقل شده است:

یکی از محافظان فرزند آخوند ملاکاظم خراسانی نقل می کند: «در ایام زمستان برای سرکشی به املاک آقا به نیشابور رفته بودیم، در مراجعه به مشهد در راه برفگیر شدیم و در قهوه خانه ای وسط راه ماندیم. غیر از ما جمعی دیگر نیز به قهوه خانه پناه آورده بودند. شب فرا رسید و چهار نفر از جوانان پولدار و خوشگذران مشهد - که چهار خانم هم همراه خود داشتند - با ماشینی آمدند و چون گرفتار برف و تاریکی شده بودند، به قهوه خانه پناه آوردند. آمدن آنها در آن شب تاریک برفی در میان کوهستان بزم عیشی مجانی برای مسافران به وجود آورد، جوانان بطریهای مشروب و خوراکیها را چیدند و زنان، بعضی به خوانندگی و بعضی به رقص پرداختند. در گرما گرم این بساط، در قهوه خانه باز شد و مرحوم ملاعباس تربتی با سه چهار نفر که از تربت به مشهد می رفتند و مرکبشان الاغ بود، از ناچاری برف و تاریکی شب، آنها هم به این قهوه خانه پناه آوردند و از صاحب قهوه خانه اجازه خواستند که به آنها جایی بدهد. او گفت: سگویی آن طرف خالی است.

حاج علی اکبر می گفت: من با مشاهده این وضع هراسان شدم و گفتم که نکند از جانب حاج آخوند نسبت به اینها تعرضی بشود و از جانب آنها نسبت به این مرد الهی اهانت شود. آماده دفاع از حاج آخوند شدم، ولی دیدم ایشان وارد شد و گویا نه کسی را می بیند و نه چیزی می شنود، به سوی آن سگو رفت و چون نماز مغرب و عشاء را نخوانده بود، از قهوه چي قبله را پرسید و به نماز ایستاد و آن چهار نفر هم به وی اقتدا کردند. یکی اذان گفت و حاج آخوند اقامه گفت و وارد نماز شدند. من هم

فرصت را غنیمت دانستم و اقتدا کردم، چند نفر دیگر از مسافران هم از آن بزم عیش و نوش فاصله گرفتند و به نماز جماعت پیوستند، بعد از آن قهوه چي هم آمد و به نماز ایستاد، وقتی از نماز فارغ شدیم از جوانها و خانمها اثری نبود، بساط خود را جمع کردند و نفهمیدیم که در آن شب برفی به کجا رفتند. (فضیلتهاي فراموش شده، حسینعلی راشد، ص ۱۲۸)

\$

##تلاش فوق العاده برای امر به معروف و نهی از منکر

تلاش فوق العاده برای امر به معروف و نهی از منکر

قال الحسين عليه السلام : «لَا تَحِلُّ لِعَيْنٍ مُؤْمِنَةٍ تَرَى اللَّهَ . يُعْصِي فَتَطْرَفَ حَتَّى تُغَيِّرَهُ» (امالي شيخ طوسي، ص ۵۵) بر هیچ چشم مؤمنی روا نیست که ببیند خدا نافرمانی می شود، پس خود را فرو بندد تا آنگاه که وضع را تغییر دهد.

خداوند پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام را برای هدایت بشر، زنده کردن معروفها و از بین بردن منکرات برانگیخت و آنان در ادای این رسالت الهی از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. تلاش و اصرار آنان به سبب اهمیتی بود که برای این فریضه الهی قائل بودند. آنها به دلیل قلب سرشار از رأفت و رحمت، حاضر نبودند هیچ کس به منکرات آلوده شده و به خشم خدا گرفتار آید.

ابن شهر آشوب می نویسد: امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد خانه شد، لحظه ای بعد بانویی آمد و از شوهرش شکایت داشت، حضرت فرمود: اندکی صبر کن تا از گرمای هوا کاسته شود، آن زن گفت: در این صورت خشم شوهرم بیشتر می شود، حضرت سرخود را پایین انداخت و لحظه ای بعد فرمود: به خدا قسم نباید رسیدگی به دادخواهی مظلوم را به تأخیر انداخت، حق مظلوم را باید از ظالم گرفت و رعب او را از دل مظلوم بیرون کرد، تا با کمال شهامت در مقابل ستمگر بایستد و حق خود را بخواهد. آن گاه به آن زن گفت: برویم.

حضرت با آن زن همراه شد تا به در خانه زن رسید، آن گاه صدا زد: درود بر شما! جوانی از خانه بیرون آمد. حضرت بعد از احوالپرسی فرمود: «يَا عَبْدَ اللَّهِ . اِتَّقِ اللَّهَ . فَإِنَّكَ قَدْ أَخَفْتَهَا وَأَخْرَجْتَهَا (المناقب ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۶)؛ ای بنده خدا! از خدا پروا کن؛ چرا که همسرت را ترسانده و از خانه بیرون رانده ای.»

جوان از این سخن سخت برآشفته و گفت: به تو چه ربطی دارد! به خدا سوگند! به خاطر همین حرف تو، او را آتش خواهم زد. امیرمؤمنان هم فرمود: من تو را امر به معروف و نهی از منکر می کنم، تو در برابر من منکر دیگری مرتکب می شوی و معروف را رها می کنی.

در همین لحظات مرد جوان متوجه شد افرادی که از کوچه عبور می کنند به آن مرد با عنوان امیرالمؤمنین سلام می دهند. به همین خاطر امام را شناخت و هراسان گفت: ای امیرمؤمنان من اشتباه کردم. به خدا سوگند در مقابل همسرمانند زمینی آرام خواهم بود تا پا بر روی من بگذارد. حضرت نیز رو به آن زن کرد و فرمود: به منزل برو و همسرت را به این کارها مجبور نکن. (مناقب، ج ۲، ص ۱۰۶؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۷)

\$

##ارزش رفتن به مساجد

ارزش رفتن به مساجد

احیا و تقویت اجتماعات مذهبی در مساجد، یکی از سنتهای حسنه است که از صدر اسلام مورد توجه رهبران مذهبی، بویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. آن حضرت در این زمینه می فرماید: «مَنْ مَشَى إِلَى مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ فَلَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَاها حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَمُحِي عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَرُفِعَ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ» (وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۰۱) هر کس به سوی یکی از مساجد خدا حرکت کند، برای هر قدمی که برمی دارد - تا زمانی که به منزلش برگردد - ده حسنه نوشته می شود و ده گناه از او پاک می شود و ده درجه به وی داده می شود.»

امام خمینی رحمه الله و اهمیت حضور در مسجد

یکی از یاران امام خمینی رحمه الله می گوید: بعد از شهادت حاج آقا مصطفی رحمه الله، همان روز تا صدای اذان بلند شد، امام نیز بلند شده و برای وضو آماده شد و به اطرافیان گفت: من به مسجد می روم.

من به یکی از خادمها گفتم: زود برو و به خادم مسجد بگو: سجاده را پهن کند. او به مسجد رفت اما خادم را پیدا نکرده بود، اصلاً کسی احتمال نمی داد که امام خمینی رحمه الله در آن روز با آن حال بحرانی - که در شهادت فرزندش عزادار بود - به مسجد برود؛ اما امام خمینی رحمه الله با آن مصیبت عظیمی که برایش رخ داده بود، برای اقامه نماز جماعت به مسجد رفت. وقتی مردم فهمیدند که امام خمینی رحمه الله به مسجد می آید، جمعیت یک دفعه از همه طرف به مسجد هجوم آوردند. ما وقتی به مسجد رسیدیم، مردم همه گریه می کردند؛ چه گریه ای! امام وارد مسجد شد، نماز را به جماعت اقامه کرد و بعد از نماز روضه خوانده شد و امام و همه حاضرین گریستند. (سرگذشتهای ویژه، ج ۱، ص ۶۵)

خاطره ای از استاد امام خمینی رحمه الله

حضور در مساجد حتی در سخت ترین زمانها، سیره و سنت بزرگان دینی بوده است. آنان با تأسی از قرآن کریم که فرموده «در مساجد، خدا را مخلصانه بخوانید»، (اعراف / ۲۹) در شدیدترین دورانیهای خفقان و استبداد، در مساجد برای عبادت مخلصانه حضور یافته و این کانونهای مذهبی را فعال می کردند. زمانی که رضاخان قصد داشت مساجد را تعطیل کند، بر هر مسجدی عده ای قزاق گذاشته و آن را به صورت تعطیل در آورده بود؛ اما استاد امام خمینی رحمه الله، مرحوم میرزا محمد علی شاه آبادی رحمه الله در یکی از آن روزها عازم مسجد شد. فرمانده قزاقان مستقر در مسجد جامع طهران جلو آمده و گفت: آقا! نماز و مسجد تعطیل است! آقا در حالی که حتی سرشان را بلند نکرده بود، از آن مأمور دولتی پرسید: اینجا کجاست؟ او گفت: مسجد. آقا فرمود: من کی هستم؟ گفت: پیشنماز مسجد. فرمود: مملکت چه مملکتی است؟ او گفت: ایران. آقا فرمود: ایران، دینش چیست؟ افسر دولتی گفت: اسلام. فرمود: شاه کشور چه دینی دارد؟ گفت: شاه مسلمان است. آقا فرمود: هر وقت شاه گبر شد و اعلام کرد که من کافر و در این مسجد ناقوس زدند، من هم می روم در مسجد مسلمانان نماز می خوانم. پس از این گفتگو در مسجد را باز کرده و داخل مسجد شد و نمازگزاران نیز آمدند و نماز جماعت را تشکیل دادند. (عارف کامل، ص ۵۷)

##برکات حضور در مسجد

برکات حضور در مسجد

رفت و آمد کردن به مساجد، آثار و برکات فراوانی دارد. امام حسن مجتبی علیه السلام در گفتاری حیاتبخش ۸ فائده از فوائد مسجد را می شمارد و می فرماید: «مَنْ أَدَامَ الْإِخْتِلَافَ إِلَى الْمَسْجِدِ أَصَابَ إِحْدِي ثَمَانٍ: آيَةً مُحْكَمَةً وَأَخَا مُسْتَفَادًا وَعِلْمًا مُسْتَطَرَفًا وَرَحْمَةً مُنْتَظَرَةً وَكَلِمَةً تَدُلُّهُ عَلَى الْهُدَى أَوْ تُرَدُّهُ عَنْ رَدِيٍّ وَتُرَكُّ الذُّنُوبُ حَيَاءً أَوْ خَشْيَةً» (تحف العقول، ص ۲۳۵؛ تربیت در سیره امام مجتبی علیه السلام، ج ۴، ص ۲۹) کسی که پیوسته به مسجد رفت و آمد داشته باشد، یکی از هشت بهره نصیبش خواهد شد:

نشانه و دلیل محکم [و قاطع در راه هدف]، دوستی فایده دار، دانشی نو، رحمتی مورد انتظار [از طرف خداوند]، آموختن سخنانی که او را هدایت کند یا از لغزشها باز دارد؛ ترک گناهان از روی حیا و شرم و یا ترس.»

ابوعلي سینا در مسجد

ابن سینا دانشمند نابغه قرن چهارم هجری، به علم و دانش علاقه بسیار داشت. او مدتی بود که به دنبال یک کتاب - در مورد فلسفه و حکمت از علمای یونان قدیم - می گشت. وی در این مدت مسافرتها کرده و به جستجوی وسیع پرداخت؛ اما هر چه تلاش نمود آن را پیدا نکرد. تا اینکه روزی روانه مسجد شد، دو رکعت نماز خواند و پس از نماز از درگاه خدای بزرگ خواست تا آن کتاب را به وی برساند. از مسجد بیرون آمده و به سوی منزل حرکت کرد، ناگهان سر راه خود چشمش به پیرزنی افتاد که مقداری اشیاء کهنه و پوسیده قدیمی را در زمین گسترده و در معرض فروش قرار داده بود، از جمله چند کتاب کهنه نیز در کنار بساط او دیده می شد.

بوعلي که عاشق بی قرار کتاب بود، بی اختیار به سوی آنها کشیده شد، از قضا همان کتابی را که سالها به دنبالش بود در میان آن اشیاء قدیمی مشاهده کرد، آن را برداشته و به پیرزن گفت: این کتاب را چند می فروشی؟ او نیز مبلغ ناچیزی را درخواست کرد. بوعلي با خوشحالی وصف ناپذیری وجه را پرداخت کرد و به گمشده دیرین خود رسید. آری او با نماز و حضور در خانه خدا توانست به مقصودش نائل شود. (آموزه های کلام وحی در قصه های تربیتی، ص ۱۴۶)

اخلاص

مردی وارد مسجد شد و دید تکبیر می گویند. از یکی پرسید: نماز چندم است؟ جواب دادند: تمام شد. گفت: آه! شخصی از میان جمعیت برخاسته و گفت: حاضرم تمام نمازهایم را با آن آه تو عوض کنم و چنین کردند. شب هنگام آنکه آه را خریده بود در عالم خواب دید که پاداش بزرگی به او داده اند.

آن یکی از جمع گفت این آه را - تو به من ده و آن نماز من تو را - شب به خواب اندر بگفتش هاتفی - که خریدی آب حیوان و شفی (مثنوی، ص ۵۰۲)

\$

##جویا شدن از حال همسایه

جویا شدن از حال همسایه

عن الامام علي عليه السلام : «مِنْ حُسْنِ الْجَوَارِ تَقَقُّدُ الْجَارِ» (بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۳۲؛ تحف العقول، ص ۸۵) از نشانه هاي حسن همسايگي، جويي شدن از احوال همسايه است.»

در روايات و سیره بزرگان ديني توجه زيادي به همسايه و اطلاع از اوضاع و احوال او شده است. درباره اينکه مسلمان شب سير بخوابد ولي از حال همسايه اش باخبر نباشد، مذمتهاي زيادي وارد شده است. رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمودند: «کسي که شب سير بخوابد و همسايه مسلمانش گرسنه باشد، به من ايمان نياورده است.» (امالي طوسي، ص ۵۲۰)

نداري؟!

سيد جواد غرق در حيرت شد که چه واقعه اي اتفاق افتاده که اينقدر استاد را به خشم آورده است. از استاد سؤال کرد که علت چيست؟ بحر العلوم فرمود: هفت شبانه روز است که فلان همسايه ات با آن عائله زياد گندم و برنج ندارد و در اين مدت از مغازه محلشان خرماي زاهدي ارزان نسيه کرده، امروز نيز براي نسيه گرفتن رفته ولي قبل از آنکه نياز خود را اظهار کند، مغازه دار گفته که حساب شما زياد شده، او هم خجالت کشيده و دست خالي به خانه برگشته و امشب خودش و عائله اش بي شام مانده اند.

سيد جواد گفت: به خدا قسم! من از اين جريان خبر نداشتم و اگر مي دانستم، حتماً به احوالش رسيدگي مي کردم. استاد گفت: همه عصبانيت من براي اين است که چرا از احوال همسايه ات بي خبر و غافلي؟ چرا بايد آنها هفت شبانه روز به اين وضع بگذرانند و تو متوجه نباشي؟ اگر باخبر بودي و اقدام نمي کردي که اصلاً مسلمان نبودي.

سيد بحر العلوم يک سيني غذا و مقداري پول به او داد تا به خانه همسايه اش ببرد و از او معذرت خواهي کند. بعد هم فرمود: من همينجا مي مانم و شام نمي خورم تا برگردي و خبر آن مرد مؤمن را برايم بياوري.

وقتي سيد جواد آمد و دقايقی در خانه همسايه محتاجش ماند، همسايه اصرار کرد تا علت اين کار او را بداند. وقتي ماجرا را شنيد، گفت: من راز خود را به هيچ کس نگفتم و تعجب مي کنم که سيد بحر العلوم چگونه از اين مطلب مطلع شده است. (داستان راستان، شهيد مطهري، ج ۲، داستان ۸۶)

\$

احترام به حقوق ديگران

احترام به حقوق ديگران

قال الصادق عليه السلام : «الْمُؤْمِنُ أَكْثَرُ حُزْمَةً مِنَ الْكُفَّةِ» (بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۶) احترام مؤمن از احترام كعبه هم بالاتر است.»

انسان اشرف مخلوقات خداست و اين ويژگي او موجب مي شود که شخصيت هر انساني را محترم بشماريم. يکي از ابعاد حقوق مؤمنين بر همدیگر اينست که نسبت به يکديگر احترام بگذارند و حقوق هر يک را در مورد او رعايت کنند و محترم بشمارند. در حديث فوق، امام صادق عليه السلام مي فرمايد: احترام مؤمن از احترام كعبه بالاتر است.

حضرت آية الله العظمي بروجردي رحمه الله گاهي هنگام تدریس و بحث با شاگردان، عصباني مي شدند (البته نه آن عصبانيتي که او را در خلاف رضاي خدا وارد کند) ولي پس از درس سخت از آن

عصبانیت پشیمان می شدند و به دنبال طرف می فرستادند و از او عذرخواهی می کردند، و گاهی برای جلب محبت او، کمکهای مالی نیز می نمودند، از اینرو در میان دوستان، این مزاح معروف شده بود که «عصبانیت آیه الله بروجردی مایه برکت است».

گاهی به این هم قناعت نمی کردند، روز بعد هنگامی که بر منبر تدریس می نشستند، در حضور جمع شاگردان، از آن فرد عذرخواهی می کردند.

آیه الله سید مصطفی خوانساری از نزدیکان آیه الله بروجردی بود. او می گوید: روزی آقا در کلاس درس نسبت به یکی از شاگردان به نام شیخ علی چاپلوی عصبانی شد تا حدی که آن شاگرد می خواست گریه کند، آن درس تمام شد، همان روز، بعد از نماز مغرب آقا مرا طلبید، با عجله به حضورشان رسیدم، تا مرا دید فرمود: «این چه حالتی بود که از من صادر شد؟ یک نفر عالم ربانی را رنجاندم، الان باید بروم و دست ایشان را ببوسم و حلالیت بطلبم و بعد بیایم نماز بخوانم. عرض کردم ایشان در مسجد «شاه زید» امام جماعت است و تا دو سه ساعت از شب گذشته به منزل خود نمی آید. من به ایشان اطلاع می دهم که آقا فردا صبح به منزل شما می آیند. صبح شد، من حرم رفتم و برگشتم، دیدم آقا سوار بر درشکه در کنار منزل ما منتظر من هستند، همراه ایشان به منزل شیخ علی رفتم. آقا به ایشان فرمود: «از من بگذرید، از حالت طبیعی خارج شدم و به شما پرخاش کردم و...». شیخ علی عرض کرد: «شما سرور مسلمین هستید و برخورد شما باعث افتخار من است...». باز آقا تکرار کردند «از من بگذرید، مرا عفو کنید.» (محمدی اشتهاردی، داستان دوستان، ج ۵، ص ۸۰)

مسئله را عملاً به دیگران هم یاد داد.

با توجه به حرمت مؤمن نزد خداوند، انسان تا حد امکان باید از عصبانی شدن و پرخاش کردن دوری کند و اگر هم اتفاق افتاد و عصبانی شد، در اسرع وقت جبران کند و عذرخواهی نماید و نگذارد عصبانیتش ادامه یابد.

\$

رسیدگی به امور دیگران

رسیدگی به امور دیگران

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ انْتَفَعَ بِه النَّاسُ» (بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۳)

بهترین مردم کسی است که مردم از او سود و بهره برند.

در قرآن کریم خداوند در یک مورد به پیامبر می فرماید: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (شعراء / ۳) «مبادا خودت را در اندوه اینکه مردم ایمان نمی آورند هلاک کنی». این مسئله نشان می دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله همه زندگی اش را برای حل مشکل مردم و تعالی آنها وقف کرده بود و شب و روز به فکر هدایت و ارشاد آنان بود.

خود حضرت فرمودند: «هر کس حاجت مؤمنی را برآورده کند، خدا حاجتهای او را برآورده می کند، که کمترین آنها بهشت است.» (بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۸۵)

سود دنیا و دین اگر خواهی - مایه هر دوشان نکوکاری است - راحت بندگان حق جستن - عین تقوا و زهد و دینداری است (ابن یمین)

نکته جالب اینکه از نظر روانشناسی هم ثابت شده که انسانها تشنه محبت اند و از دشمنی و بدخواهی گریزان اند. در معاشرتها هیچ عاملی به اندازه خدمت و یاری رساندن به دیگران جلب کننده دلها و محبتها نیست، لذا وقتی محبت به میان آمد، کدورتها و دشمنیها از میان انسانها رخت برمی بندد و آنان به سمت صلاح کشیده می شوند.

\$

ازدواج در جوانی

ازدواج در جوانی

همچنانکه فصلی از طبیعت بهار نام گرفته است که در آن سرسبزی و شادابی و نشاط مشاهده می شود، دوران عمر انسان نیز دارای بهاری است که همان دوران جوانی باشد. در این دوران، انسان سرشار از قدرت و نیرو و نشاط و شادابی است.

ازدواج نیز بهاری دارد و آن زمانی است که انسان در اوج بلوغ جسمانی قرار دارد، اگر ازدواج در این دوران انجام گیرد آثار گرانبها و مفیدی را در پی خواهد داشت و محصول چنین ازدواجی فرزندان شاداب و بانشاط خواهد بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ما مِنْ شَابٍّ تَزَوَّجَ فِي حِدَاثَةِ سِنِّهِ إِلَّا عَجَّ شَيْطَانُهُ: يَا وَيْلَهُ، يَا وَيْلَهُ! عَصَمَ مِنِّي ثُلْثِي دِينِهِ. فَلْيَتَّقِ اللَّهَ الْعَبْدُ فِي الثُّلْثِ الْبَاقِي؛ (بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۱؛ ر.ک: کنز العمال، حدیث ۴۴۴۱) هیچ جوانی نیست که در ابتدای جوانی ازدواج کند مگر آنکه ناله شیطان بلند می شود: ای وای، ای وای، دو سوم دین خود را از من حفظ کرد. پس این بنده باید تقوای الهی را در یک سوم باقی مانده پیشه سازد.»

گاه در روایات تعبیرات و تشبیهات معنا داری برای سرعت ورزیدن به ازدواج در دوران جوانی وارد شده است که سخت قابل دقت است، از جمله امام هشتم علیه السلام فرمود: «جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: دوشیزگان همچون میوه درخت اند که هرگاه میوه رسید، چاره ای جز چیدن آن نیست وگرنه خورشید آن را فاسد می کند، و باد رنگ آن را دگرگون می سازد، و به حقیقت دوشیزگان هرگاه دریابند آنچه را زنان دریافته اند، دوايي جز شوهر براي آنان نیست وگرنه ترس فتنه بر آنها می رود. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر منبر رفت و مردم جمع شدند و آنچه را خداوند عزیز و جلیل دستور داده بود اعلام نمود.» (بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۳)

حکایت

مرد و زنی روستایی، پسرشان به سن بلوغ رسیده بود. روزی زن به شوهرش گفت: اگر می توانی و برایت میسر است الاغی را که داریم بفروش تا برای پسرمان زن بگیریم. از آن روز به بعد هرگاه پدر می خواست صحبت کند، پسر کلامش را قطع می کرد و فوراً می گفت: بابا از فروختن الاغ سخن بگو. (امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۲۴)

\$

سهل گیری در امر ازدواج

سهل گیری در امر ازدواج

از مسائل مهمی که امروزه به صورت یک معضل جدی درآمده است، تجملات و رسم و رسومات سنگینی است که دور امر مقدس ازدواج را احاطه نموده است مانند: مهریه سنگین، جهیزیه کمرشکن، جشن عروسی مفصل همراه با رقابتهای ناروا و اسراف فراوان، توقعات بیش از حد مانند داشتن کار با درآمد زیاد، خانه آنچنانی، ماشین و

اسلام در این بخش سفارشات دارد که می تواند گره گشا باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره مهریه می فرماید: «أَفْضَلُ نِسَاءِ أُمَّتِي أَفْلَهُنَّ مَهْرًا وَأَحْسَنُهُنَّ وَجْهًا» (میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۶۱) بهترین زنان امت من، زنانی هستند که مهریه کمتر و سیمای نیکوتری داشته باشند.

و درباره شرائط خواستگار و اینکه حتما لازم نیست داماد و یا پدر او از ثروتمندان باشند، فرمود: «إِذَا خَطَبَ إِلَيْكُمْ رَجُلٌ فَرَضِيَّتُمْ دِينَهُ وَأَمَانَتَهُ فَزَوِّجُوهُ وَإِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ» (میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۸۹) هرگاه خواستگاری [برای دختر شما] نزد شما آمد که دین و امانتداری وی رضایت بخش بود، پس [دختر خود را] به او تزویج نمایید. در غیر این صورت، فتنه و فساد در زمین پیدا می شود.

خاطره ای از مرحوم کاشف الغطاء

مرحوم آیت الله شیخ جعفر کاشف الغطاء ملجأ و پناه مستمندان بود و تا می توانست در رفع نیازهای مردم می کوشید. در حالات او نوشته اند: روزی بعد از تمام شدن کلاس درس شیخ، طلبه ای نزد او آمد، ولی از اظهار حاجت خویش خجالت می کشید. شیخ جعفر آنقدر با او گرم گرفت و با او با مهربانی صحبت کرد که او جرأت یافت و عرض کرد: «دختر خود را همسر من گردان.»

شیخ بلافاصله دست او را گرفته، به اندرون خانه اش برد و بدون هیچ تشریفات، بعد از رضایت دختر، عقد آنها را خواند، و در همان شب مراسم عروسی صورت گرفت. (حکایتهای شنیدنی، محمدی اشتهاردی، ص ۲۰۷)

\$

##ویژگیهای شوهر مطلوب

ویژگیهای شوهر مطلوب

خواسته ها و سلیقه های افراد در تمام امور مختلف است، از اینرو تکیه کردن بر خواسته های فردی اشخاص در هر امری از جمله ازدواج کار را دچار مشکل می کند. برای حل معضل انتخاب در ازدواج، خوب است انسان نگاهی به راهنماییهای معصومین داشته باشد.

ما در این جا به برخی از ویژگیهای شوهر خوب از دیدگاه معصومین علیهم السلام اشاره می کنیم.

۱. خوش اخلاق باشد.

حسین بشار می گوید: به امام هفتم نامه نوشتم که یکی از بستگان من دخترم را خواستگاری نموده است، ولی خلقتش بد است. حضرت فرمود: اگر بد اخلاق است با او وصلت نکن. (بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۵)

۲. با تقوا باشد.

مردی نزد امام حسن مجتبی علیه السلام آمد تا درباره ازدواج دخترش با او مشورت کند. حضرت به او فرمود: «زَوْجُهَا مِنْ رَجُلٍ تَقِي، فَإِنَّهُ إِنْ أَحَبَّهَا أَكْرَمَهَا وَإِنْ أَبْغَضَهَا لَمْ يَظْلِمْهَا؛ (مکارم الاخلاق، ص ۲۰۴) دخترت را به مرد با تقوا تزویج کن؛ زیرا اگر دخترت را دوست بدارد او را گرامی می دارد و اگر او را دوست نداشته باشد، به او ستم روا نمی دارد.»

۳. اهل شراب نباشد.

امام هشتم علیه السلام فرمود: «بر تو باد که از تزویج [دختر خویش] با شرابخوار دوری کنی. پس اگر او را به تزویج شرابخوار درآوردی، گویا وی را به کار خلاف عفت سوق داده ای.» (بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۴۲)

۴. اهل گناه نباشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که دخترش را به شخص فاسق تزویج نماید، هر روز بر او هزار لعنت نازل می گردد.» (مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۹۲)

\$

##پرهیز از ستم و خشونت

پرهیز از ستم و خشونت

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «فَإَيُّ رَجُلٍ لَطَمَ امْرَأَتَهُ لَطْمَةً أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَالِكَ خَازِنِ النَّيْرَانِ فَيَلْطِمُهُ عَلَى حَرِّ وَجْهِهِ سَبْعِينَ لَطْمَةً فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛ (مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۰) هر کس به صورت زنش سیلی بزند، خداوند عزیز و جلیل، به آتشبان جهنم دستور می دهد تا در آتش جهنم هفتاد سیلی بر صورت او بزند.»

زن نیز مانند مرد خودش را دوست دارد و به حفظ شخصیت خویش علاقه مند است. دوست دارد محترم و گرامی باشد و از تحقیر و توهین رنجیده خاطر می گردد. مخصوصا اگر توهین به صورت آزار بدنی و زدن باشد که سخت مورد نکوهش قرار گرفته است و عذاب آخرتی دردناکی را در پی خواهد داشت.

زن دارای روحیه ای حساس و لطیف است و اعمال خشونت با او، قبل از هر چیز سبب جریحه دار شدن روحیه اش می گردد و اگر چه ممکن است در بسیاری از موارد در مقابل رفتار بد و خشن مرد عکس العملی نشان ندهد و حتی اعتراض نکند، ولی آثار این رفتار و حرکت مرد به صورت عقده های نهفته در زن در می آید و به انحاء مختلف از جمله بدرفتاری و خشونت با فرزندان بروز می کند. قلوه سنگ مانع کتک شد

البته گاهی زبان برخی خانمها در آزار آنان توسط شوهر نقش دارد، گویند زنی مرتب توسط شوهر آزار می دید، و کتک می خورد، برای جلوگیری از این مسئله به دعانویس مراجعه کرد و از او خواست دعایی برای جلوگیری از کتک شوهر بنویسد. دعانویس متوجه شد که زن، آدم زباندار است و همین زبان او را چنین گرفتار نموده است. لذا قلوه سنگی به او داد و گفت: هرگاه دعوا شروع شد این سنگ را در دهان خویش می گذاری و گزندی به تو نمی رسد. اتفاقا یکی از روزها دعوا از طرف شوهر شروع شد و منتظر جواب زن بود که جوابی نیامد؛ چرا که قلوه سنگ مانع جواب دادن همسر او شده بود.

دعوا بدون کتک کاری خاتمه یافت. زن رفت تا از دعانویس تشکر کند، دعانویس گفت: دعایی در کار نبود، من فقط جلو زبان تو را بستم.

زبان، ما را عدوی خانه زاد است - زبان، بسیار سر بر باد داده است
\$

آراستگی و پاکیزگی ظاهر

آراستگی و پاکیزگی ظاهر

امام باقر علیه السلام فرمود: «النِّسَاءُ يُخْبِنَنَّ أَنْ يَرَيْنَ الرَّجُلَ فِي مِثْلِ مَا يُحِبُّ الرَّجُلُ أَنْ يَرِي فِيهِ النِّسَاءَ مِنَ الزَّيْنَةِ؛ (مکارم الاخلاق، ص ۸۰) همان گونه که مردان دوست دارند زینت و آرایش را در زنان نشان ببینند، زنان نیز دوست می دارند که در مردانشان زینت و آراستگی را ببینند.» رعایت نظافت در همه جا و برای همه کس لازم است. انسان موظف است بدن و لباسش را همیشه، مخصوصاً در محیط خانه تمیز نگهدارد.

پاکیزگی، آراستگی و زیبایی اختصاص به زن ندارد. مرد هم باید به سر و وضع خویش برسد و شیک باشد.

البته اکثر مردها به زینت و آراستگی در خارج از منزل مقیدند ولی در منزل و نزد همسر به این مسئله توجه ندارد. همچنانکه مرد دوست دارد که زن برای او آرایش کند و ظاهر آراسته باشد، زن هم همین توقع و انتظار را از شوهر خویش دارد.

امام هشتم و آراستگی ظاهر

حسن بن جهم می گوید: حضرت امام رضا علیه السلام را دیدم که خضاب کرده بود. عرض کردم خضاب کرده اید؟ فرمود: بله. مرتب بودن و آراستگی [ظاهر] باعث عفت زنان می شود. به واسطه نامرتبی و مهیا نبودن مردان است که زنان، عفت خویش را از دست می دهند. سپس فرمود: آیا دوست داری همسرت را نامرتب [و ژولیده] ببینی؟ گفتم: نه. فرمود: همسرت نیز مانند تو است [و دوست دارد مرتب و آراسته باشی]. «(وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۸۳)

\$

شادیها را به خانه انتقال دهید

شادیها را به خانه انتقال دهید

امام صادق علیه السلام فرمود: «وَلَا تَكُونُ فَاكِهَةً عَامَّةً إِلَّا أَطْعَمَ عِيَالَهُ مِنْهَا وَلَا يَدْعُ أَنْ يَكُونَ لِلْعِيدِ عِنْدَهُمْ فَضْلٌ فِي الطَّعَامِ وَأَنْ يَسْنِيَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ شَيْءٌ مَا لَمْ يَسْنِ لَهُمْ فِي سَائِرِ الْأَيَّامِ؛ (فیض کاشانی، محجة البيضاء، ج ۳، ص ۷۰) هر میوه ای که عموم مردم از آن استفاده می برند به عیالش بخوراند و در روزهای عیدی که دارند، طعام آنان را افزایش دهد و چیزهایی برای آنان فراهم کند که در روزهای دیگر فراهم نمی کرده است.»

کارهای روزمره آنقدر مردم را گرفتار کرده است که مخصوصاً مردان کمتر می رسند در کنار اهل و عیال باشند، در ساعتی هم که با خانواده بسر می برند، تلفنهای دوستان، و ارتباط با تلفن همراه بین آنان و خانواده فاصله ایجاد می کند.

حدّاقل بیاییم در روزهای عید و شاد جامعه، مثل ایّام ولادت پیشوایان معصوم علیهم السلام شادیها را از خیابانها و حسینیه ها و... به درون خانه ها انتقال دهیم. این کار با کمترین بودجه میسر است. آقایی می گفت: من برنامه دارم هر شبی که عید یا ولادت یکی از معصومان باشد، مقداری شیرینی تهیه می کنم، آنگاه از بچه ها سؤال می کنم: امشب چه عیدی است؟ و یا ولادت کدامیک از پیشوایان است؟ مختصر اطلاعاتی درباره آن عید و یا آن امام ارائه می شود، و داستان جذّابی مربوط به آن مناسبت بیان می گردد، آنگاه شیرینی صرف می شود. این برنامه هم باعث نشاط و شادی فرزندان می شود و هم اطلاعاتی را کسب می کنند و هم به جای داستانهای گرفته شده از بیگانگان، مغز و فکر بچه را با داستان واقعی از امام معصوم علیه السلام پر کرده ایم.

\$

کمک کردن در کار خانه

کمک کردن در کار خانه

فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «خِيارُكُمْ اَلْيَنُكُمْ مُنَاكِبَةً وَ اَكْرَمُهُمْ لِنِسَائِهِمْ» (کنز العمال، ج ۷، ص ۲۲۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۰؛ دلائل الامامة، ص ۷)؛ بهترین شما کسی است که در برخورد با مردم نرم تر و مهربان تر است؛ و [ارزشمندترین مردم کسانی هستند] که با همسرانشان کریمانه تر برخورد کنند.

هرچند کارهای داخل منزل نوعاً به عهده زن‌ها است، ولی باید توجه داشت که اداره یک منزل کار آسانی نیست.

یک بانوی خانه دار اگر شبانه روز هم تلاش کند، باز هم مقداری از کارها لنگ می ماند، مخصوصاً در مواقع غیرعادی مانند مهمان داری و... خوب است شوهران گاه آستین همت را بالا بزنند و بجای فرمان و دستور، در برخی کارها مشارکت کنند، چرا که خانه ستاد فرماندهی نیست بلکه کانون صفا و محبت و محل همکاری و تشریک مساعی است. و هرگز این فکر را به ذهن نپرورانند که اگر در منزل کار کنیم از ابهت و جلالمان کاسته می شود. بر عکس، اگر مردی در کارهای خانه همکاری کند، نزد همسرش با صفا و نزد دیگران دلسوز و مهربان قلمداد می شود. (کنز العمال، ج ۷، ص ۲۲۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۰)

پیامبر صلی الله علیه و آله و کمک در کار منزل

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - با آن همه عظمت - در منزل کار می کرد. از عایشه همسر پیغمبر نقل شده است که: وقتی خلوت می شد، رسول خدا لباسش را می دوخت و کفشش را وصله می کرد و مانند سایر مردها در منزل کار می کرد. (ر.ک: بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۷ - ۲۳۰)

علی علیه السلام و کمک به فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بین علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام تقسیم کار کرده بود؛ کارهای داخل منزل را فاطمه علیها السلام و کارهای بیرون منزل را علی علیه السلام انجام می داد، (مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۸؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۱ و ۳۱) با این حال حضرت در کارهای منزل فاطمه علیها السلام را همراهی می کرد؛ گاه می دیدند که علی علیه السلام عدس پاک می کند و

گاه بچه ها را نگه می داشت. چنانکه در موردی فاطمه زهرا علیهاالسلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد:

«ای رسول خدا هر دو دستم به علت آرد کردن گندم با آسیاب دستی ورم کرده، با این حال دیشب مشغول آرد کردن گندم بودم و ابوالحسن (علی علیه السلام) حسن و حسین را نگهداری و حمل می کرد.» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴ و ۸۴ و ۸۵)

\$

##سبکبار بودن

سبکبار بودن

ساده زیستی از سنتهای حسنه ای است که از سیره معصومین علیهم السلام به یادگار مانده است. مولای متقیان علی علیه السلام در یک کلام زیبا مردم را به ساده زیستی سفارش کرده و فرمود: «تَحَقَّقُوا تَلَحُّقُوا» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱) سبکبار شوید تا برسید.

خاطره ای از شهید رجایی

شهید رجایی که به ریاست جمهوری انتخاب شده بود، هیچگاه از سنت حسنه ساده زیستی دست بر نداشت و مانند مردم عادی زندگی می کرد. وی در یکی از خاطرات خود می گوید: یک بار که اتوبوس دو طبقه سوار شده بودم، راننده اتوبوس با شاگرد خود در مورد افزایش قیمت پیکان که به یکصد هزار تومان رسیده بود صحبت می کرد و می گفت: شنیده ای که قیمت پیکان صد هزار تومان شده است؟ شاگرد به او گفت: بشود یک میلیون تومان، آن موقع که قیمت سی هزار تومان بود، ما قشر مستضعف نمی توانستیم ماشین بخریم، حالا هم نمی توانیم، بعد نگاهی به من کرد و به راننده گفت: مثلاً این آقا را ببین! چقدر شبیه آقای رجایی است! ولی حالا او کجا زندگی می کند و با چه ماشینهایی رفت و آمد می کند و این بنده خدا هم آمده سوار اتوبوس دو طبقه شده است. راننده هم حرف او را تأیید کرده و کلی هم به من بد و بیراه گفت. من به او گفتم: آقای راننده! حالا شما از کجا می دانید شاید این بنده خدا هم مثل شما زندگی می کند. راننده جواب داد: نه آقا، تو هم دلت خوش است، شما چقدر ساده ای! آنها زندگی ای دارند که به خیال من و تو هم نمی رسد، شاگرد او هم مرتب حرف راننده را تأیید می کرد و من نگفتم که خود رجایی هستم. (جمهوری اسلامی، ۱۳۸۰/۶/۸)

مکن تعلق خاطر به نقش صفحه دهر - جریده وار همی زی و ساده وش می باش (جامی)

\$

##آفات دوری از ساده زیستی

آفات دوری از ساده زیستی

زندگی تشریفاتی و دوری از سنت حسنه ساده زیستی آفات زیادی به دنبال دارد که یکی از آنها سختی حساب روز قیامت است.

علی علیه السلام در مورد جمع ثروت و زندگیهای تشریفاتی می فرماید: «فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ» (نهج البلاغه، خطبه ۸۲) اموال حلال [در زندگی] حساب دارد و اموال حرام عقاب و کیفر دارد.

حضرت سلیمان از خداوند متعال زندگی شاهانه خواست و عرضه داشت: «هَبْ لِي مَلَكًا لَا يُنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي»؛ (ص/۳۵) «پروردگارا! مرا حکومتی عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد!» خداوند متعال هم خواسته او را اجابت کرد و آن حضرت به زیباترین زندگی شاهانه دست یافت. حضرت سلیمان تمام دستورات شرعی را اعم از واجب و مستحب انجام می داد و معصوم بود و هیچ گناهی از وی صادر نشد. با این حال حضرت صادق علیه السلام می فرماید: حضرت سلیمان به خاطر پادشاهی دنیا بعد از همه پیامبران به بهشت داخل خواهد شد. (حیة القلوب، ج ۱، ص ۳۵۴)

محاسبه روز قیامت در امان نخواهند بود.

امیرمؤمنان علیه السلام در شب ۱۹ ماه رمضان منزل دخترش حضرت ام کلثوم علیها السلام مهمان بود، هنگامی که دو نوع خورشید را در سفره ام کلثوم مشاهده کرد (دو قرص نان جو، کاسه ای شیر و اندکی نمک در آن سفره بود) فرمود: دخترم یکی از آنها را بردار، مگر نمی دانی من در زندگی پیرو حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستم؟ سپس فرمود: دخترم! هر که خوراک و پوشاک او در دنیا نیکوتر است، ایستادن و انتظار او در قیامت نزد خداوند بیشتر خواهد بود. در حلال دنیا حساب و در حرامش عقاب خواهد بود. (منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۷۲)

داستانی از محدث قمی

مردی از بازرگانان تهران تا آخر عمر وجه مختصری به محدث می داد و ایشان با کمال سادگی و قناعت زندگی می کرد. در اواخر عمر شخصی از همدان به نجف اشرف آمد و ایشان را در خانه اش ملاقات کرد. ضمن گفتگو، از وضع شخصی محدث نیز سؤال کرد. آن مرحوم هرچه بود گفت. شخص همدانی در موقع رفتن مبلغی پول به ایشان داد، ولی هر چه اصرار کرد محدث قمی نپذیرفت. پس از رفتن وی فرزند بزرگش گفت: پدرجان! چرا نپذیرفتی؟ جواب داد: گردنم نازک و بدنم ضعیف است، طاقت جواب خدا را در قیامت ندارم! سپس از ساده زیستی امیرمؤمنان علی علیه السلام یاد کرده و به موعظه اهل خانه پرداخت. (ستارگان حرم، ج ۴، ص ۱۶۷)

نظر آنان که نکردند بدین مشتی خاک - الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند

\$

###آفات دوری از ساده زیستی

آفات دوری از ساده زیستی

زندگی تشریفاتی خوی استکباری و طغیان در مقابل فرامین الهی را تقویت می کند. قرآن می فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ»؛ (علق/۶) «بی تردید انسان از اینکه خود را بی نیاز ببیند، سر به طغیان برمی دارد.»

ثعلبه انصاری و پیامبر صلی الله علیه و آله

ثعلبه انصاری زندگی ساده ای داشت. روزی دلش خواست که وضعش بهتر شده و زندگی مرفه‌تری داشته باشد. راز دلش را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان نهاد و از آن حضرت تقاضا کرد که در این مورد برایش دعا کند و عرضه داشت یا رسول الله! از خدا بخواه تا من مالدار شوم و قول می دهم به حق خدا گردن نهاده و از مستمندان دستگیری کنم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای ثعلبه! برو قناعت کن و آنچه را که خدا برایت عطا کرده شکرگذاری کن!

اما او دست بردار نبود. بار سوم که پیش پیامبر آمد، حضرت دست به دعا برداشته و عرض کرد: پروردگارا! از فضل خود ثعلبه را روزی کن! بعد از این دعا بود که ثروت از هر سو به طرف ثعلبه روی آورد و چند عدد گوسفند او به گله ای تبدیل شد، تا اینکه دیگر نتوانست در شهر مدینه بماند. او قبلاً نمازهای پنجگانه خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد می خواند ولی بعد از ثروتمند شدن، کم کم نمازهای روزانه به هفته تبدیل شد و چیزی نگذشت که گرفتاری دنیوی او را به کلی از مسجد و نماز جماعت محروم کرد. هنگامی که آیه زکات نازل شد، نماینده پیامبر صلی الله علیه و آله برای گرفتن زکات از گوسفندان و شتران بی شمار ثعلبه به بیابانی که او در آنجا دامداری می کرد آمد. اما ثعلبه در مقابل نامه پیامبر صلی الله علیه و آله که از او درخواست زکات کرده بود برآشفته و گفت: یعنی چه؟ مگر ما کافریم که جزیه بدهیم؟ و بعد پرداخت زکات را به بعد موکول نمود.

هنگامی که سخنان او به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، حضرت دو بار فرمود: وای بر ثعلبه! بعد از تَمَرْد ثعلبه از فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله، آیه نازل شد که: «فَلَمَّا آتَاهُم مِّنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ» (توبه/۷۵) «هنگامی که خداوند از فضل خود به آنان (بعضی از مسلمانان) بخشید، بخل ورزیده و از فرمان خدا سرپیچی کرده و روی برتافتند.» (تفسیر ابوالفتوح رازی، در تفسیر همین آیه)

\$

##قناعت و عزت نفس

قناعت و عزت نفس

سنت حسنه ساده زیستی در زندگی انسان آثار و برکات فراوانی دارد که یکی از آنها عزت نفس است. علی علیه السلام می فرماید: «مِنْ عِزِّ النَّفْسِ لُزُومُ الْقَنَاعَةِ» (میزان الحکمه، ج ۳، ح ۱۷۱۳۹) از عوامل عزت نفس پایبندی به قناعت [و ساده زیستی] است.

دست طلب چو پیش کسان می کنی دراز - پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش
در حالات شیخ انصاری آمده است: یکی از ثروتمندان ایران هنگام سفر به مکه مبلغی به شیخ انصاری بخشید تا منزلی برای خویش تهیه کند، ولی شیخ بر اثر بلند طبعی و آزادگی از آن مال استفاده شخصی نکرد و همه آن مبلغ را برای ساختمان یک مسجد و خرید زمین آن مصرف نمود. امروزه آن مسجد به نام شیخ انصاری در شهر مقدس نجف معروف است. آن مرد هنگامی که از حرکت خداپسندانه شیخ انصاری آگاه شد، ارادتش به وی افزون گشته و مناعت طبع وی را تحسین نمود.

او نه تنها ساده می زیست و عزت نفس و آزادگی خود را حفظ می کرد، بلکه به دیگران نیز در این زمینه توصیه ها می نمود. هنگامی که شیخ منصور برادر شیخ انصاری در زمان مرجعیت عامه وی برای زیارت عازم مشهد مقدس رضوی شد، شیخ انصاری در موقع بدرقه برادرش به او سفارش نمود که: در این سفر خواه ناخواه بین تو و شاه و امرای دولت ایران ملاقاتی روی خواهد داد. مواظب باش عزت نفس را از دست ندهی و از آنها وجهی را نپذیری و به این وسیله خود را بنده آنان نسازی! و اگر از ایشان چیزی پذیرفتی دیگر حق نداری پیش من بیایی. بلکه در بازگشت از مشهد در دزفول بمان!

شهید مدرس

آیت الله سیدحسن مدرس از جمله آزادمردانی است که عزت نفس خود را در پرتو ساده زیستی بدست آورده بود. اودر این مورد گفته است:

اگر من نسبت به بسیاری از مسائل و اسرار آزادانه اظهار عقیده می کنم و هر حرف حقی را بی پروا می زنم، برای آن است که چیزی ندارم و از کسی هم نمی خواهم. اگر شما هم بار خود را سبک کنید و توقع را کم نمایید، آزاد می شوید. (فرهنگ کوثر، ش ۳۶، ص ۲۲)
(از مجله مبلغان مهر و آبان ۱۳۸۳، شماره ۵۹)

\$

#سخنرانیهای پنج دقیقه ای دوم

##مقدمه

مقدمه

سخنرانیهای پنج دقیقه ای

منبع: ماهنامه اطلاع رسانی، پژوهشی، آموزشی مبلغان شماره ۷۱

از آنجا که بسیاری از مشکلات و معضلات موجود در جامعه به عدم شناخت عامه مردم از حقایق و دستورات دینی و یا غفلت از آنها باز می گردد، بر آن شدیم تا باگردآوری آیات، روایات، داستانها، نکات تاریخی، اشعار، خاطرات، لطیفه ها، ضرب المثله و... در رابطه با سنتهای حسنه، مجموعه ای را در قالب سخنرانیهای پنج دقیقه ای تنظیم کرده، و در اختیار مبلغین محترم قرار دهیم.
این شیوه از چند جهت می تواند مفید باشد:

۱. در فرصتی کوتاه بخشی از یک سنت حسنه به مردم معرفی می شود.
۲. مبلغان محترم، سخنان و مطالب متنوع را تحت یک عنوان کلی (سنتهای حسنه) و جهت دار بیان می کنند.
۳. از پراکنده گویی و اتلاف وقت مخاطبین و در نتیجه زدگی و رویگردانی آنها و کم شدن جمعیت در محافل مذهبی و مجالس جلوگیری می شود.
۴. به لحاظ اینکه فهم و بکارگیری سنتهای حسنه نیاز ضروری مردم و اموری عملی است، جذابیت زیادی خواهد داشت.

جهت تحقق این امر و برای هر روز، آیه یا حدیث مربوط به موضوعی را همراه یک داستان یا نکته تاریخی و یا... به اندازه ای که از یک جلسه پنج دقیقه ای فراتر نرود، تنظیم می کنیم و این رویه را ادامه می دهیم تا چند موضوع از سنتهای حسنه را مطرح سازیم.

تذکر: از آنجا که بسیاری از مردم سخنرانی بین دو نماز را - هر چند کوتاه باشد - نوعی برنامه تحمیلی می دانند، از اینرو تقاضا می شود جلسات پنج دقیقه ای، پس از ادای دو نماز اجراء شود تا عده ای که در این برنامه شرکت می کنند - هر چند کم باشند - با رغبت مطالب را پی گیری کنند و اثر گزار و مطلوب بر مخاطبان صورت پذیرد.

\$

##جایگاه ماه خدا

جایگاه ماه خدا

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در خطبه شعبانیه، ماه مبارک رمضان را چنین توصیف می کند:

وَهُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ وَجُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ نَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَ عَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَ دُعَاءُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ؛ [الامالی، صدوق، ص ۹۳]

ماه رمضان ماهی است که شما به ضیافت الهی دعوت شده اید و در ردیف افرادی قرار گرفته اید که مورد تکریم خداوند هستند. نفسهایتان در آن تسبیح و خواب شما در آن عبادت و اعمالتان در آن مورد پذیرش و دعائتان در آن مستجاب است.

این ماه مایه آزمایش مسلمانان و آرامش اهل ایمان و محک حق و باطل است. ماه رمضان زمینه ای مناسب برای زدودن کدورتها و غبارهای مادی و نفسانی از وجود انسان و ماه خانه تکانی دلها و تصفیه قلوب است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَوْ يَعْلَمُ الْعِبَادُ مَا فِي رَمَضَانَ لَتَمَنَّتْ أَنْ يَكُونَ رَمَضَانُ سَنَةً؛ [فضائل الاشهر الثلاثة، ص ۱۴۰] اگر بندگان خدا می دانستند که در ماه رمضان (چه گنج پربهایی است)، هر آینه آرزو می کردند که ماه رمضان یک سال باشد.

دعوت نامه خداوند برای مهمانی در این ماه بالاترین مدال افتخار برای یک انسان مسلمان است و اگر کسی نتواند به این دعوت آسمانی پاسخ دهد، بیچاره ترین انسانها خواهد بود.

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فَأَنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ؛ [بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۵۶، ح ۲۵] شقی کسی است که در این ماه بزرگ از مغفرت خداوندی محروم بماند.

برخی از ماهها و ایام سال، نزد خداوند تبارک و تعالی از ویژگی خاصی برخوردارند. از آنجا که ماه رمضان، ماه جاری شدن برکات و خیرات الهی به سوی بندگان خویش است و از طرفی ماه توبه و بازگشتن و قبولی آن در درگاه خداوند و ماه نزول قرآن کریم برای هدایت و راهنمایی بشر و نیز ماه نزول سایر کتابهای آسمانی می باشد، بر تمام ماههای دیگر قمری شرافت و فضیلت دارد و به همین جهت، خداوند تبارک و تعالی این ماه را مختص به خودش می داند. قرآن کریم، ماه رمضان را، ماه روزه داری و تهذیب و خودسازی می داند؛ [بقره/۱۸۳]

از طرف دیگر بر اساس برخی روایات اسلامی، خداوند تبارک و تعالی، سرنوشت انسانها را در ماه رمضان و شب قدر که یکی از شبهای آن است، رقم می زند و فرشتگان در آن شب که از هزار شب و ماه برتر است، برای تقدیر و تعیین سرنوشت انسانها و آوردن خیر و برکات و تدبیر امور به زمین می آیند. [تفسیر نمونه ج ۱، ص ۴۵۵، ۴۶۰]

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - در خطبه ای معروف به خطبه شعبانیه فرمود: «ای مردم! ماه خدا با برکت و رحمت و مغفرت به شما روی آورد. ماهی که نزد خدا از همه ماهها برتر و روزهایش بر همه روزها و شبهایش بر تمام شبها و ساعاتش بر همه ساعات افضل است. ماهی است که شما در آن به

میهمانی خدا دعوت شده، مورد لطف او قرار گرفته اید و...» [ر. ک: حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۳]

بنابراین، بر اساس روایات اسلامی و به خاطر فضائل و فوائد منحصر به فردی که در ماه مبارک رمضان وجود دارد، از آن به ماه خدا تعبیر شده است و خداوند در این ماه، برکات و خیرات فراوانی به بندگان هدیه کرده است.

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات حوزه علمیه قم
\$

##روزه داران راستین

روزه داران راستین

پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه خطبه فرمود: «ای مردم! در این ماه درهای بهشت به روی شما باز است؛ از خدا بخواهید که آنها را به رویتان نبندد و درهای جهنم بسته شده؛ از پروردگارتان طلب کنید تا آنها را به رویتان باز نکند و شیاطین در زنجیرند؛ از خدایتان بخواهید تا آنها دوباره بر شما تسلط نیابند.

با توجه به این نکته، روزه داران حقیقی باید در اعمال و رفتار خود مواظب باشند که مبادا روزه هایشان مخدوش گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله تأکید می‌فرماید که :
وَ احْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ غُضُّوا عَمَّا لَا يَحِلُّ النَّظَرُ إِلَيْهِ أَبْصَارَكُمْ وَ عَمَّا لَا يَحِلُّ الْأُسْتِمَاعُ إِلَيْهِ أَسْمَاعَكُمْ؛
[بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۵۶، ح ۲۵]

زبانهایتان را نگه دارید و چشمهایتان را از غیر حلال فرو بندید و گوشهایتان را از سخنها و صداها حرام حفظ کنید.

بنابراین، روزه دار باید جایگاه این ماه را کاملاً حفظ کند و بداند که در موقعیتی استثنایی قرار دارد و با تمام وجود در طاعت الهی باشد.
علی علیه السلام فرمود:

كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَ الظَّمَاءُ؛ [نهج البلاغه، حکمت ۱۴۵] بسا روزه داری که از روزه خود، جز تحمل گرسنگی و تشنگی بهره ای نمی برد.

عطار نیشابوری این سخن مولا را در ابیاتی توضیح داده است:

ای دوست، ماه روزه رسید و تو خفته ای - آخر ز خواب غفلت دیرینه سر بر آر
سالی دراز بوده ای اندر هوای خویش - ماهی خدای را شو و دست از هوا بدار
پنداشتی که چون نخوری، روزه کامل است! - بسیار چیز هست جز این، شرط روزه دار
هر عضو را بدان که بتحقیق روزه ایست - تا روزه تو روزه بود نزد کردگار
اول نگاه دار نظر، تا رخ چو گل - در چشم تو نیفکند از عشق خویش خار
دیگر ببند گوش، زهر ناشنیدنی - کز گفتگوی هرزه، شود عقل تار و مار
دیگر زبان خویش که جای ثنای اوست - از غیبت و دروغ فرو بند استوار
دیگر به وقت روزه گشادن مخور حرام - زیرا که خون خوری تو از آن به هزار بار

روزه ماه رمضان پارسایي و تقوا را به همراه مي آورد، در صورتي که با شرائط خود انجام پذيرد و گر نه اگر فردي اين شرائط را رعایت نکند، ماه رمضان او با ديگر ايام هيچ گونه تفاوتی نخواهد داشت.

\$

##ماه رمضان، نماد اقتدار و اخلاص و وحدت

ماه رمضان، نماد اقتدار و اخلاص و وحدت

انسان مسلمان با روزه داري جلوه اي از اقتدار و اراده خود را به نمايش مي گذارد. او عملاً اثبات مي کند که اسير نفس سرکش و شيطان وسوسه گر نيست و با اينکه مي تواند از چيزهايي که دلش مي خواهد، استفاده کند، ولي چنين نمي کند و نفس امّاره را بر خود مسلط نمي سازد و به اين ترتيب، اراده اش قوي و غرائزش تعديل مي شود و اين همان معنای «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» [بقره/ ۱۸۳] است. {که کل آيه اينست: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ، اى كسانى كه ايمان آورده ايد! روزه بر شما مقرر گرديد، همانگونه كه بر كسانى كه پيش از شما بودند مقرر شده بود، باشد كه پرهيزگار شويد}. كه - الصيام: صوم و صيام به معنى روزه است. اصل كلمه به معنى امساك از مطلق فعل است لذا به سكوت نيز صوم گویند كه امساك از سخن گفتن است. «تفسير احسن الحديث، سيد علي اكبر قرشي». و - تقوا، به معنای خویشتن داری از گناه است. بیشتر گناهان، از دو ریشه غضب و شهوت سرچشمه می گیرند و روزه، جلوی تندی های این دو غریزه را می گیرد و لذا سبب کاهش فساد و افزایش تقواست. «كافي، ج ۲، ص ۱۸». تقوا و خداترسی، در ظاهر و باطن، مهم ترین اثر روزه است. روزه، یگانه عبادت مخفی است. نماز، حج، جهاد، زکات و خمس را مردم می بینند، اما روزه دیدنی نیست. روزه، اراده انسان را تقویت می کند. کسی که يك ماه نان و آب و همسر خود را کنار گذاشت، می تواند نسبت به مال و ناموس ديگران خود را کنترل کند. روزه، باعث تقویت عاطفه است. کسی که يك ماه مزه ی گرسنگی را چشید، درد آشنا می شود و رنج گرسنگان را احساس و درك می کند.

\$

##رمضان ماه قرآن و وحی

رمضان ماه قرآن و وحی

در این ماه، مناسبتهاي مهمي وجود دارد كه هر يك از آنها عظمت و اهميت ماه رمضان را نشان مي دهد. وجود شب قدر، تولد امام مجتبي عليه السلام، شهادت حضرت علي عليه السلام، فتح مكه، رحلت حضرت خديجه سلام الله عليها، وفات موسي بن عمران عليه السلام، عروج حضرت عيسي عليه السلام به آسمان، وقوع جنگ بدر، معراج پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله، وفات حضرت ابوطالب و تولد حضرت يحيي عليه السلام، و غزوة تبوك و حنين، برخي از اين مناسبتهاست. در اين ميان، مسئله نزول قرآن در شب قدر به اين ماه آن چنان رونق بخشيده كه اين ماه را ماه قرآن و بهار آن لقب داده اند.

رسول بزرگوار اسلام صلي الله عليه و آله فرمود:

لِكُلِّ شَيْءٍ رَبِيعٌ وَ رَبِيعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ؛ [بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۱۳، ح ۹] هر چيزي بهاري (زمان شكوفايي) دارد و بهار قرآن ماه رمضان است.

آن حضرت ارزش تلاوت قرآن در این ماه را در فرازی از خطبة شعبانیه چنین تبیین فرمود:
وَ مَنْ تَلَا فِيهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ أَجْرٌ مَن خَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُورِ؛ [وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۳، ح ۱۳۴۹۴] هر کس در این ماه یک آیه از قرآن بخواند، پاداش کسی را دارد که در سایر ماهها قرآن را ختم کرده باشد.

گذشته از نزول قرآن کریم در این ماه مبارک که خداوند فرمود:

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ»، [بقره/ ۱۸۵]

سایر کتابهای آسمانی نیز در این ماه نازل شده است. صحف ابراهیم علیه السلام در اول ماه رمضان، تورات حضرت موسی علیه السلام در ششم ماه، انجیل حضرت عیسی علیه السلام در دوازدهم ماه و زبور حضرت داود علیه السلام در هیجدهم ماه رمضان نازل گردیده است. [وسائل الشیعه، احکام شهر رمضان، باب ۱۸]

\$

##دعا و نیایش در ماه رمضان

دعا و نیایش در ماه رمضان

دعا کردن نوعی ارتباط روحی و معنوی با کانون قدرت مطلق، یعنی حضرت پروردگار است. اگر دعا نباشد، انسان هیچ ارزشی ندارد؛ تمام کارهای نیک در پرتو دعا و اظهار بندگی در برابر حق ارزش پیدا می کند.

قرآن کریم می فرماید:

قُلْ مَا يَعْبُذُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ؛ [فرقان / ۷۷] بگو: پروردگارم برای شما هیچ ارزشی قائل نیست، اگر دعای شما نباشد.

وَ قَالَ رَبُّكُمْ اِدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الَّذِي يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ؛ [غافر آیه ۶۰]

یعنی پروردگارتان گفته: مرا بخوانید تا اجابت تان کنم کسانی که از پرستیدن من کبر می ورزند به خواری به جهنم وارد خواهند شد.

امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر و تبیین این دو آیه چنین فرموده است: منظور از کلام خداوند که می فرماید: ان الذين يستكبرون... دعاست که برترین عبادت دعا می باشد. و از آن گرامی سؤال شد آیا زیاد قرآن خواندن بهتر است یا زیاد دعا کردن. امام علیه السلام فرمود: دعا خواندن، آیا نشنیده ای که خداوند متعال می فرماید: قل ما يعبو ابيكم... بگو اگر دعایتان نباشد پروردگار من به شما اعتنایی ندارد.

دعا یک نیاز روحی و اساسی در زندگی هر انسانی است. آن لحظه ای که بشر خود را از همه جا درمانده، خسته و دل شکسته می بیند، چاره ای ندارد جز این که با مبدأ هستی و آفریدگار عالم لحظاتی راز و نیاز کند، دردهای پنهانش را به زبان آورد و به آغوش پر مهر حضرت حق پناه برد و بگوید: سینه مالا مال درد است ای دریغا مرهمی - دل زتنهایی به جان آمد خدایا همدمی در قرآن اغلب آیاتی که به عبارت ربنا مزین شده بیانگر این واقعیت است که اهل ایمان را ارشاد فرماید تا چه چیزهایی را با چه جملاتی از خداوند تبارک و تعالی طلب کنند.

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛
 خدایا در دنیا و آخرت بر ما نیکی عطا کن و ما را از آتش ننگه دار.
 رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ؛
 خدایا ما را از مسلمین قرار ده و نسل ما را از ایمان آورندگان بر تو قرار ده.
 رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً؛
 خدایا قلب ما را بعد از هدایت آلوده نکن و برگردان و رحمتت را بر ما هدیه کن.
 و ده ها آیات دیگر که همانند آیات فوق، ادب در دعا را به ما می آموزند.
 چند چیز نشانگر رعایت ادب در دعا محسوب می شود، که اینک به مواردی از آنها می پردازیم:

۱. بسم الله الرحمن الرحيم؛
 رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید دعایی که اولش با بسم الله شروع شود رد نخواهد شد.

۲. ثنا و تمجید پروردگار؛
 امام صادق علیه السلام می فرمایند: در نوشته های امیر المؤمنین علیه السلام بود که قبل از دعا، مدح و ثناء حضرت حق را بگویند.

۳. صلوات بر محمد و آل محمد.
 امام جعفر صادق (ع): «مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ثُمَّ يَسْأَلْ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» [وسائل، ج ۴، ص ۱۱۳۷] هر کس به سویی خدای متعال حاجتی دارد در آغاز بر محمد و آل محمد علیهم السلام صلوات بفرستد بعد حاجت خود را بخواهد و با یک صلوات دیگر آن را ختم نماید.

در جای دیگر هم فرمودند: «مَنْ دَعَا وَ لَمْ يَذْكُرِ النَّبِيَّ (ص) زَفَرَ الدُّعَاءَ عَلَى رَأْسِهِ فَإِذَا ذَكَرَ النَّبِيَّ (ص) رُفِعَ الدُّعَاءُ» [اصول کافی، ج ۴، ص ۲۴۸] کسی که دعا کند ولی نام پیغمبر اکرم (ص) را نبرد، دعا بالایی سر او (همچون پرنده) بال می زند، همین که نام حضرت را بُرد دعا بالا می رود.

۴. توسل به اهل بیت علیهم السلام.
 امام رضا علیه السلام فرمودند: هر گاه از خداوند تبارک و تعالی تقاضایی داشتی بگو خداوند از تو می خواهد که بحق محمد و علی که نزد تو مقام والایی دارند حاجت مرا برآورده سازی.

۵. دعا در حق دیگران
 امام موسی کاظم علیه السلام: كَانَتْ فَاطِمَةُ ع إِذَا دَعَتْ تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لَا تَدْعُو لِنَفْسِهَا فَقِيلَ لَهَا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّكَ تَدْعِينَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَدْعِينَ لِنَفْسِكَ فَقَالَتْ أَلْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ .
 از موسی بن جعفر، از پدر بزرگوارش، از آبا گرامش علیهم السلام، فرمودند: هر گاه فاطمه علیها السلام دعا می نمودند، برای مومنین و مومنات دعا کرده و برای خود اصلا دعایی نمی فرمود. به ایشان عرض شد: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله شما برای مردم دعا می کنید، چرا برای خویش دعا نمی فرمایید؟ فرمودند: ابتدا همسایه سپس اهل خانه.
 پس ما نیز به تأسی از مادرمان زهراء (س) به دعا در حق دیگران پردازیم، با این کار نه تنها در مرتبه ای خود را شبیه ایشان کرده ایم، بلکه دعا در حق دیگران باعث بهره مندی بیشتر خود دعاکننده

نیز خواهد شد. بر اساس روایات، وقتی برای دیگران دست به دعا بر می داریم، خداوند هزاران مرتب؟ آن را به خود دعاکننده عطا می کند.

\$

ماه رمضان مناسب ترین ایام دعاست.

ماه رمضان مناسب ترین ایام دعاست.

پیامبر صلی الله علیه و آله در فراز دیگری از خطبه شعبانیه فرمود:

وَارْفَعُوا إِلَيْهِ أَيْدِيَكُمْ بِالْذُّعَاءِ فِي أَوْقَاتِ صَلَوَاتِكُمْ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ السَّاعَاتِ يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا بِالرَّحْمَةِ إِلَيَّ عِبَادِهِ يَجِيبُهُمْ إِذَا نَجَوْهُ وَ يَلْبِيهِمْ إِذَا نَادَوْهُ وَ يَعْطِيهِمْ إِذَا سَأَلُوهُ وَ يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِذَا دَعَوْهُ؛ [الامالي، صدوق، ص ۹۳]

در هنگام نمازهایتان، دستهای خود را به سوی خدا برای دعا بلند کنید؛ زیرا آن هنگام بهترین ساعتهاست که خداوند متعال با نظر رحمت به بندگان می نگرد و اگر با او مناجات کنند، به آنها پاسخ می دهد و اگر او را ندا کنند، ندای آنان را لبیک می گوید و اگر از او درخواست کنند، به آنها می بخشد و اگر او را بخوانند، دعوتشان را به اجابت می رساند.

امام کاظم علیه السلام زمان افطار را موقعیتی مناسب برای دعا می داند و می فرماید:

دَعْوَةُ الصَّائِمِ يَسْتَجَابُ عِنْدَ افْطَارِهِ؛ [الدعوات، قطب راوندی، ص ۲۶] دعای روزه دار در هنگام افطار پذیرفته است.

در هر صورت دعا و نیایش دستاوردهای خوبی برای بندگان الهی به همراه دارد؛ اگر چه دعا در ظاهر مستجاب هم نشود. رفع نیازهای روحی، ارتباط با آفریدگار، تقویت روح بندگی و تضرع، حفظ نعمتهای موجود، دفع ضررهای احتمالی، و جلب عنایت و رحمت خداوند متعال، بخشی از آثار دعاست.

استاد مطهری رحمه الله می فرماید:

قطع نظر از اجر و پاداشی که برای دعا هست و قطع نظر از اثر استجابتی که بر دعا مترتب است، دعا اگر از حد لقلقه زبان بگذرد و دل با زبان هماهنگی کند و روح انسانی به اهتزاز درآید، یک روحانیت بسیار عالی دارد؛ مثل این است که انسان خود را غرق در نور می بیند. شرافت گوهر انسانیت را در آن وقت احساس می کند. آن وقت خوب درک می کند که در سایر اوقات که چیزهای کوچک او را به خود مشغول داشته بود و او را آزار می داد، چقدر پست و ساقط و اسفل بوده.

انسان وقتی که از غیر خدا چیزی می خواهد، احساس مذلت می کند؛ ولی وقتی از خدا می خواهد، احساس عزت. به همین جهت، دعا هم طلب است و هم مطلوب، هم وسیله است و هم عنایت. اولیاء خدا هیچ چیزی را به اندازه دعا خوش نداشتند. همه خواهشها و آرزوهای دل خود را با محبوب واقعی در میان می گذاشتند و بیش از آن اندازه که به مطلوبهای خود اهمیت می دادند، به خود طلب و نیاز اهمیت می دادند. [بیست گفتار، مرتضی مطهری، ص ۲۲۶]

امام صادق (ع): بر شما باد به دعا کردن بعد از نمازها چه اینکه چنین دعایی مستجاب است.

امام باقر(ع): همین که شب جمعه فرارسید خداوند عزوجل می فرماید: آیا دعاکننده ای هست که جوابش دهم. آیا درخواست کننده ای هست که عطا کنم او را، آیا استغفار کننده ای هست که بیامرزم او را، آیا توبه کننده ای هست که توبه اش را بپذیرم.

پیامبر اکرم(ع): بهترین وقت دعا سحرگاهان است.

امام صادق(ع): دعا پیش از طلوع و غروب آفتاب سنت و دستوری است واجب و مسلم همراه طلوع و غروب آفتاب.

پیامبر اکرم(ع): به درستی که در شب ساعتی است که هر دعای بنده مستجاب است و آن مابین نیمه شب تا ثلث (سوم) باقیمانده شب. گفتم: شب خاصی است از شبها یا هر شب است. فرمود: هر شب.

امام صادق(ع): سه وقت است که دعا در آن اوقات مستجاب است.

۱- بعد از نماز واجب . ۲- هنگام آمدن باران . ۳- هنگام ظاهر شدن آیه و نشانه معجزه ای از طرف خدا برای بندگان خود.

\$

##بازگشت به فطرت

بازگشت به فطرت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای ارتباط روحانی با مبدأ اعلی در ماه مبارک رمضان نکاتی را یادآور شده است،

از جمله می فرماید:

تُوبُوا إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ ذُنُوبِكُمْ؛ [الامالی، صدوق، ص ۹۳]

[در این ماه از گناهانتان] به سوی خدا توبه کنید. چرا که توبه مقدمه ارتقاء روح است و تا انسان مسلمان از گناهان و آلودگیها پاک نشود، نمی تواند در عالم معنویت پرواز کند. بدون تخلیه درون از زشتیها نمی توان به خوبیها و فضائل دست یافت و در حقیقت، آرایش دل بعد از پیراستن وجود از انحرافات و لغزشها امکان پذیر است.

توبه کردن یعنی خالی کردن دل از اغیار برای داخل شدن یار

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار. دیو چو بیرون رود فرشته درآید.

توبه رجوع به حق و بازگشت از خلاف امر حق به امر حق است. آن که از مخالفت به موافقت گرایید، از ناسازگاری به سازگاری در آمد؛ از باطل به حق رو کرد، از اعمال خلاف دست برداشت، توبه نمود. (مقامات معنوی/ ۳۵)

توبه اول خیری است که سالک سایر با عبور از آن و به وسیله آن به مقام قرب حضرت حق وصول می یابد و از این روی در اصطلاحات و زبان صوفیه آن را «باب الابواب» می خوانند(رک: مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز / ص ۲۷۵)

خواجه عبدالله انصاری در صد میدان، میدان اول را توبه می خواند و آن را نشان راه و کلید گنج و شفیع وصال، میانجی بزرگ، شرط قبول، و سر همه شادیها می داند. (صد میدان/ ص ۱۸)

خداي متعال ميفرمايد : در آيه ۳۱ سوره نور مي فرمايد: تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ . توبه كنيد، شايد رستگار شويد. كلمه «لعل» نشانه اميدوار بودن است.

و در سوره تحريم آيه ۸ مي فرمايد : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

اي كساني كه ايمان آورديد! به درگاه خدا توبه كنيد، توبه‌اي خالصانه. اميد است كه پروردگارتان بدی‌های شما را بپوشاند و شما را به بهشت‌هایی كه نهرها از زير آنها جاري است وارد كند، روزی كه خداوند، پيامبر و كساني را كه به او ايمان آورده اند خوار نكند، نورشان پيشاپيش آنها واز سوى راستشان مي‌شتابد، مي‌گويند: پروردگارا! نور ما را كامل كن و ما را بيمرز، همانا تو بر هر چيز توانايی.

\$

##مراحل بازگشت

مراحل بازگشت

توبه مرابطي دارد كه احساس پشيماني و ندامت نخستين گام در اين وادي است. در گام دوم، فرد خاطي تصميم قاطع مي گيرد كه به سوي گناه و معصيت باز نگردد و در مرحله بالاتر، با جدّيت و اهتمام تمام از خداي قادر و توبه پذير مي خواهد كه او را در رديف آمرزيدگان و پاكان قرار دهد.

امام علي عليه السلام فرمود: «التَّوْبَةُ عَلَيَّ أَرْبَعَةٌ دَعَائِمٌ: نَدَمٌ بِالْقَلْبِ، وَاسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ، وَعَزْمٌ عَلَيَّ أَنْ لَا يَعُودَ...» [بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۸۱] توبه بر چهار پايه استوار است: پشيماني با قلب، طلب آمرزش با زبان، عمل به وسيله اعضا و جوارح، و اراده و تصميم جدي بر اينكه به گناه و آلودگي گذشته بازگشت ننمايد.

وقتي كسي در حضور امير مؤمنان عليه السلام به خاطر درخواست آمرزش از خداوند، كلمات «استغفار» را بر زبان جاري مي كرد، آن حضرت با جمله: «مادرت بر مرگت اشك بريزد»، او را مورد نكوهش قرار داد، طلب آمرزش را مقام والايي شمرد و براي آن شش مرحله بدین شرح بيان فرمود :

- ۱ - پشيماني جدّي از همه اعمال بد گذشته. ۲ - تصميم جدّي براي خودداري از همه گناهان. ۳ - بازگرداندن همه حقوق و بدهي هاي مادي و معنوي به مردم و بريء الذمه شدن. ۴ - جبران و تدارك هر عمل و عبادت واجب و از دست رفته. ۵ - آب كردن تمام گوشت هايي كه از راه حرام، در بدن روييده. ۶ - تحمل رنج و چشيدن لذت عبادت و بندگي خدا، به همان حدّي كه گناه، لذت بخش بوده است. [نهج البلاغه فيض، ص ۱۲۸۲، ح ۴۰۹]

فرازهاي مهمي از دعاها و اعمال ماه مبارك رمضان انباشته از عبارات اولياء الله در مقام پوزش از درگاه الهي است؛ به ويژه شبهاي قدر كه اساساً مقدمه چيني براي توبه حقيقي است. امام سجاد عليه السلام در فرازي از دعاي ابوحمزه ثمالی به روزه داران توبه كار چنين آموزش مي دهد كه در سحرهاي ماه رمضان با تضرع و التماس بگويند:

أَنْتَ إِلَهِي أَوْسَعُ فَضْلاً وَأَعْظَمُ حِلْماً مِنْ أَنْ تُقَايَسَنِي بِفِعْلِي وَحَطِئَتِي فَالْعَفْوُ الْعَفْوُ الْعَفْوُ؛ [بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۸۵]

[خدایا!] تویی معبود من، فضل تو گسترده تر و حلم تو بزرگتر از آن است که مرا با عمل و خطایم بسنجی. پس (از تو طلب عفو و بخشش دارم!) مرا ببخش! مرا ببخش! مرا ببخش! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ادامه خطبه شعبانیه فرمود:

إِنَّ نَفْسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَفَكُّوْهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ؛ [الامالی، صدوق، ص ۹۳]

(ای مردم!) شما همه در گرو کردارتان هستید، پس خود را با استغفار و آمرزش رها سازید!

و نیز فرمود:

وَ طُهِّرْكُمْ ثَقِيلَةً مِنْ أَوْزَارِكُمْ فَحَقِّقُوا عَنْهَا بِطُولِ سُجُودِكُمْ؛ [الامالی، صدوق، ص ۹۳] پشتهای شما از بار گناهان سنگین است، پس با سجده های طولانی خود از سنگینی آنها بکاهید.

\$

##داستان توبه جوان خطاکار

داستان توبه جوان خطاکار

شیخ صدوق می نویسد:

معاذ بن جبل با دیدۀ گریان به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و با چشمانی اشکبار عرضه داشت: یا رسول الله! جوانی زیبا بیرون خانه شما ایستاده و زار و زار گریه می کند و می خواهد به حضور شما برسد. حضرت فرمود: او را نزد من بیاور! جوان با همان حالت گریان داخل شد و سلام کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله علت گریه اش را پرسید. گفت: یا رسول الله! گناهان بزرگی مرتکب شده ام که شاید خداوند هیچ گاه مرا نیامرزد. پیامبر صلی الله علیه و آله با ناراحتی فرمود: «وَيَحْكُ يَا شَابُّ ذُنُوبَكَ أَعْظَمَ ام رُبُّكَ؟ وای بر تو ای جوان! آیا گناهان تو بزرگتر است یا پروردگارت؟» گفت: ای پیامبر پروردگارم از همه چیز بزرگتر است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا مرا به یکی از گناهانت خبر نمی دهی؟ او گفت: یا رسول الله! من هفت سال بود نبش قبر می کردم و بعد از بیرون آوردن مرده ها کفن آنان را می ربودم تا اینکه دختر جوانی از انصار مرد. من آن شب بعد از نبش قبر وی کفن او را دزدیدم و عریان رهایش کردم. در آن حال، شیطان مرا وسوسه کرد و من به عمل شنیع زنا مرتکب شدم. هنگامی که گورستان را ترک می کردم، آوازی از آن مرده شنیدم که تمام وجود مرا تحت تأثیر قرار داد و آن صدا این بود که ای جوان! وای بر تو از روز قیامت، هنگامی که خداوند من و تو را احضار خواهد کرد. کفن مرا بردی و از قبر بیرون آوردی و مرا ناپاک رها کردی!

یا رسول الله! من با این اعمال ننگین گمان نمی کنم که هرگز بوی بهشت را استشمام کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نهیب زد که از من دور شو ای فاسق! می ترسم به آتش تو بسوزم، چقدر به جهنم نزدیکی! حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخن را گفت و همواره با دست به او اشاره می کرد که از حضورش بیرون رود تا اینکه آن جوان از حضور پیامبر بیرون رفت.

جوان گنهکار توشه تهیه کرد و به یکی از کوههای مدینه رفته و دستهایش را به گردن بسته، داد می زد و می گفت: پروردگارا! تو مرا می شناسی و گناهم را می دانی. خدایا! من پشیمان شدم و به نزد پیامبرت رفتم، اظهار توبه کردم، اما مرا از خود دور کرد و خوفم را زیاد کرد. از تو می خواهم به حق

نامهاي بزرگوارت که مرا ناامید نگرداني! چهل شبانه روز مي گفت و مي گريست تا اينکه خداوند متعال اين آيه را نازل کرد:

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ؛ [آل عمران/ ۱۳۵]

(بندگان خوب خدا) آنهايي هستند که هرگاه کار ناشايستي انجام دهند يا به خودشان ستم کنند، خدا را ياد مي کنند و براي بخشش گناهان استغفار مي کنند و جز خدا چه کسي گناهان را مي آمرزد؟» پس از نزول آيه، پيامبر صلي الله عليه و آله به همراه اصحاب به دنبال آن جوان پشيمان که همان بهلول نباش بود، آمد و پذيرش توبه اش را به وي ابلاغ کرد و وعده بهشت به او داد و سپس به يارانش توصيه کرد: «گناهان خود را همانند اين جوان جبران کنيد!» [الامالي، صدوق، ص ۴۲، با تلخيص]

\$

###حُسن خلق

حُسن خلق

پيامبر بزرگوار اسلام صلي الله عليه و آله در بخشي از خطبه خویش مي فرمايد:
وَمَنْ حَسَنَ مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ خُلِقَ لَهُ جَوَازٌ عَلَي الصَّوْطِ يَوْمَ تَزُلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ؛ [الامالي، صدوق، ص ۹۳، با تلخيص]

هر کس از شما در اين ماه، اخلاق خود را نيكو گرداند، خداوند متعال براي او جواز عبور از پل صراط را - آن روز که گامها مي لغزد - صادر مي کند.

اهميت اين سخن زماني روشن مي شود که دقت کنيم انسان روزه دار گاهي در اثر تشنگي و گرسنگي طاقت خود را از دست مي دهد و در نتيجه توان کم تري در مقابل ناهنجاريهاي روحي و اجتماعي خواهد داشت؛ به ويژه آنکه در هواي گرم روزه بگيرد و در اثر شب زنده داري و سحرخيزي در شبيهاي ماه رمضان بي خوابي کشيده باشد. چنين فردي اگر عنان صبر را از دست بدهد، در مقابل کوچک ترين ناملایمات عصباني مي شود و با ديگران برخورد ناشايستي خواهد داشت.

و اين چنين رسول خدا صلي الله عليه و آله در تکميل گفتار عزت بخش خویش مي فرمايد:

وَمَنْ كَفَّ فِيهِ شَرُّهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ غَضَبُهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ؛ [۲۰]. الامالي، صدوق، ص ۹۳، با تلخيص]

و هر کس در اين ماه، شر (و خشم) خود را از مردم باز دارد، خداوند در روز ملاقاتش غضب خود را از وي بازخواهد داشت.

در اینجا براي تکميل سخن و اهميت حسن خلق و بازداشتن خشم و غضب، داستاني را با هم مي خوانيم:

شيخ عباس قمي مي نويسد:

روزي علامه بزرگوار حاج شيخ جعفر کاشف الغطاء در اصفهان پيش از نماز جماعت مبلغي را بين فقراء تقسيم کرد و پس از اتمام آن به نماز ايستاد. يکي از سادات فقير خبردار شد و بين دو نماز به محضر شيخ رسيد و گفت: سهم مرا از مال جدّم به من باز ده. کاشف الغطاء فرمود: دير آمدي و اکنون چيزي نمانده که به تو بدهم. سيد خشمگين شد و به محاسن مبارک شيخ آب دهان افکند. علامه کاشف الغطاء از محراب برخاست و دامن خود را مقابل نمازگزاران گرفت و در ميان صفوف

جماعت گردش کرد و فرمود: هر کس ریش شیخ را دوست دارد، به سید کمک کند. مردم حاضر با دیدن این صحنه دامن شیخ را پر از پول کردند. شیخ همه آنها را به سید داد و پس از آن به نماز عصر ایستاد.

محدث نوری نیز در مورد این شخصیت والا مقام نوشته است: او با خود حدیث نفس می کرد و به خود می گفت: تو جَعْفَر بودی، پس جَعْفَر شدی، پس شیخ جَعْفَر گشتی، آن گاه شیخ عراق شدی و در نهایت، رئیس مسلمانان گشتی؛ یعنی فراموش مکن اوائل خود را. [منازل الآخرة، ص ۸۸]

\$

احسان و افطار

احسان و افطار

از دیگر اوصاف روزه داران راستین که در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن تأکید شده است، افطار دادن به روزه داران می باشد. آن حضرت در این باره فرمود:

مَنْ فَطَرَ مِنْكُمْ مُؤْمِنًا صَائِمًا فِي هَذَا الشَّهْرِ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عِتْقُ رَقَبَةٍ وَ مَغْفِرَةٌ لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ؛ [الامالی، صدوق، ص ۹۳]

هر کس از شما در این ماه مؤمن روزه داری را افطار دهد، برای او نزد خداوند پاداش آزاد ساختن یک برده و آمرزش همه گناهان گذشته منظور خواهد شد.

یکی از سنت های خوبی که در بین مؤمنان رایج است و ریشه در ایمان مردم دارد، افطاری دادن و میهمانی کردن اقوام و دوستان در ماه مبارک رمضان است. توجه یافتن به کسانی که در اداره زندگی شان بویژه ضروری ترین امر یعنی غذا، با دشواری روبه هستند، یکی از حکمت های روزه است. در روایات چنان به افطاری دادن سفارش شده که از روزه مستحبی اهمیت بیشتر یافته است. «عن ابي الحسن موسي (عليه السلام): قال: فطرک اخاک الصائم افضل من صيامک؛ امام موسي بن جعفر (عليه السلام) فرمود: افطاري دادن به برادر روزه دار از روزهات بافضيلت تر است.» [وسائل الشيعه، ج ۱۰، ص ۱۲۹]

بی تردید هرگز افطاري دادن جای روزه واجب را نمی گیرد، اما در ارزیابی ثواب، گاهی ثواب افطاري بیشتر است.

امام صادق (عليه السلام) نیز می فرماید: کسی که مؤمنی را افطاري دهد، کفاره یک سال گناه او شمرده می شود، و کسی که دو مؤمن را افطاري دهد، بر خداوند است که او را وارد بهشت سازد. [وسائل الشيعه، ج ۱۰، ص ۱۴۱]

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: فردی به نام سدیر، در ماه مبارک رمضان، بر پدرم امام باقر (عليه السلام) وارد شد. حضرت فرمود: ای سدیر، آیا می دانی در چه شب هایی قرار داریم؟ عرض کرد، آری، پدرم فدایت باد، شب های ماه مبارک رمضان است. امام فرمود: آیا می توانی در هر شب از این شب ها ده بنده از فرزندان اسماعیل را آزاد کنی؟

سدیر گفت: پدر و مادرم فدایت باد این اندازه ثروت ندارم. امام فرمود: آیا می توانی نه بنده از فرزندان اسماعیل را آزاد کنی؟ سدیر باز همان گونه جواب داد. حضرت یکی یکی کم کرد تا فرمود: آیا می توانی هر شب یک بنده از فرزندان اسماعیل را آزاد کنی؟

سدیر عرض کرد: این نیز در توانم نیست. امام فرمود: آیا می‌توانی هر شب مسلمانی را افطار دهی؟ مرد گفت: آری، بلکه ده مسلمان را نیز می‌توانم. پدرم فرمود: ای سدیر، من نیز همین را اراده کرده‌ام. اگر بتوانی یک برادر مسلمان را افطاری دهی (ارزش آن) چون آزاد ساختن یکی از فرزندان اسماعیل است. [وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۳۰]

\$

##رسیدگی به نیازمندان

رسیدگی به نیازمندان

ماه مبارک رمضان زمینه‌ای آماده می‌کند که دل‌های پروا پیشه به سوی نیازهای اساسی جامعه سوق داده شوند. اگر یک انسان روزه دار بعد از نمازهای واجب، دعای روزانه ماه رمضان را بخواند که
اللَّهُمَّ أَغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ، اللَّهُمَّ أَشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ، اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ غُرْبَانٍ، اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ. [بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۱۲۰، ح ۴]

اما هرگز در اندیشه یاری به ضعیفاء و مستمندان نباشد، روزه و دعا و اعمال او چه ارزشی خواهد داشت! به همین جهت، پیامبر دور اندیش جهان اسلام صلی الله علیه و آله ماه رمضان را زمانی مناسب برای فقر زدایی، رفع کمبودها و رسیدگی به فقراء مسلمین می‌داند و در خطبه شعبانیه می‌فرماید:

تَصَدَّقُوا عَلَيَّ فُقَرَائِكُمْ وَ مَسَاكِينِكُمْ؛ [الامالی، صدوق، ص ۹۳] بر فقیران و ضعیفان خود احسان و تصدق کنید.

از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند که: «چه صدقه ای افضل است؟ فرمود اینکه: تو صدقه دهی در وقتی که بدن تو صحیح باشد و امید زندگانی داشته باشی و از احتیاج بترسی، و نگذاری تا وقتی که جان به گلوئی تو برسد بگوئی فلان را این قدر بدهید و فلان را آن قدر». [بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۷۸]

«و آن حضرت چون نماز عشا را به جای می‌آوردند و پاسی از شب می‌گذشت انبانی که در آن گوشت و نان و پول بود به دوش می‌گرفتند و به در خانه فقرای اهل مدینه می‌بردند، و به ایشان تقسیم می‌نمودند. و کسی آن حضرت را نمی‌شناخت تا آن حضرت از دنیا رفت. فقرا چون دیدند آن تقسیم متوقف شد یافتند که آن حضرت بوده». [فروع کافی، ج ۴، ص ۸]

و مخفی نماند که خلافت نیست که صدقات مستحبیه را پنهانی دادن افضل، و ثواب آن اکمل است. بلی خلاف کرده‌اند در اینکه آیا از برای فقیر، بهتر آن است که خفیه بگیرد و در نزد مردم اظهار نکند؟ یا افضل آن است که آشکارا کند و در علانیه بگیرد؟ بعضی گفته‌اند: پنهان افضل است. و طایفه‌ای رفته‌اند بر اینکه آشکارا اولی است. و حق آن است که هیچ کدام از این دو قول «علی الاطلاق» صحیح نیست، بلکه با قصد و نیت مختلف می‌شود.

پس طالب سعادت باید ملتفت احوال خود باشد. و ملاحظه احوال خود را بکند، هرکدام به قصد قربت نزدیکتر، و از ریا و تلبیس و سایر آفات دورتر باشد آن را اختیار کند. مثلاً اگر طبع او مایل به اخفای آن باشد و غرض او بیم افتادن از چشم مردم باشد، یا تشویش اینکه کسی چیزی به او ندهد چون مطلع شود که گرفته است یا امثال اینها آشکارا کند. و اگر غرض او رغبت کردن اغنیاء باشد به چیزی

دادن به او، و دل او میل به اظهار آن داشته باشد، اظهار نکند، و به روی خود نیاورد. و همچنین اگر بفهمد که آنکه داده است می‌خواهد که او اظهار کند و شکرگزاری او را کند و مدح او را نماید، مطلقاً اظهار نکند، و به روی خود نیاورد، تا اعانت آن شخص دهنده را بر صفت بدی که دارد نکرده باشد.

\$

احترام به بزرگان و تکریم کودکان

احترام به بزرگان و تکریم کودکان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این خطبه فرمود:

وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ وَ ارْحَمُوا صِغَارَكُمْ؛ [الامالی، صدوق، ص ۹۳] به بزرگانان احترام بگذارید و به کوچک ترهائتان مهر بورزید.

از آموزه های با برکت فرهنگ اسلامی تعظیم بزرگسالان و افراد مسن جامعه است. از منظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - بر خلاف جوامع غربی که سالمندان را عضوی زائد و سربار جامعه می دانند - بزرگترها و سالمندان، سرمایه های ارزشمندی محسوب می شوند که علاوه بر انتقال میراث و تجربه نسل گذشته به نسل آینده، خود سمبل عمری زحمت و تلاش و فداکاری هستند. هم چنین مهرورزی به اطفال و بذل عاطفه و محبت به کودکان آثار گران قدری در تربیت نسل جدید دارد که در مباحث تربیتی مفصل به آن پرداخته می شود. [به کتاب «تربیت در سیره امام مجتبی علیه السلام» مراجعه شود]

در مکتب اسلام احترام بزرگان از وظایف اولیه هر مرد توانائی است که درباره مسائل زندگی ناتوانی را دستگیری کنید و آنها را بر خود مقدم دارد و این وظیفه اجتماعی بصورت ضرب‌المثل در افواه عام است. شکرانه ی بازوی توانا بگرفتن دست ناتوان است.

احترام بزرگان نه تنها برای صرف کبر سن یا صغر سن است بلکه یک ادب اجتماعی است که باید افراد نسبت به هم رعایت کنند و چون بزرگان چه از نظر جسم و جسد و شستشو خست و هرم و پیری چه از نظر جان و روان علم و فضیلت درخور تعظیم و تکریم می‌باشند وظیفه هر مسلمانی است که آنها را در تمام شئون زندگی خاصه در پیری و رنجوری و درماندگی با آن که ثروت و مکت و توانائی مالی هم داشته باشد احترام ننماید و درخور مقام دانش و اخلاق پاس احترام پیران که رهبر جوانان بوده اند می‌نمایند. قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: ما اکرم شاب شخاً لکبره الا قبض الله علیه عند کبر سنه من یکرمه. هر جوانی پیری را برای شرافت پیری گرامی دارد خدای تعالی کسانی را بر می‌گمارد که در پیری او را احترام کنند و گرامی دارند.

در باب تکریم کودکان کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که: «اَكْرِمُوا اَوْلَادَكُمْ وَ احْسِنُوا اَدَابَهُمْ يَغْفَرْ لَكُمْ»، [مکارم الاخلاق، ص ۲۲۲] (فرزندان خود را تکریم کنید و به آنها آداب نیک بیاموزید تا آمرزیده شوید)، نمونه‌ی بارزی از محترم بودن کودکان در تفکر الهی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. وجود سخنان فراوان از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره‌ی کودکان، توجه زیاد و عمیق ایشان را به این مساله نشان می‌دهد.

از انس بن مالک نقل شده است: «ان رسول الله (ص) مرّ علی صبیان فسلم علیهم و هو مغذ»، (رسول خدا (ص) از کنار کودکانی گذشت، به ایشان سلام کرده و غذا داد.) [تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۷،

ص ۴۰۸] پیامبر (ص) تأکید می‌کرد که خواستار رواج این سنت در بین مسلمانان و تداوم آن پس از خود نیز هست. [صدوق، امالی، ص ۷۲]

\$

##صله رحم و دیدار با خویشاوندان

صله رحم و دیدار با خویشاوندان

دیدار خویشاوندان و اطلاع یافتن از زندگی آنان، در تحکیم روابط و ازدیاد محبت تأثیر به سزایی دارد. افزون بر آن، از منظر روایات اسلامی صله رحم در آسان شدن حساب روز قیامت، تزکیه اعمال، زیاد شدن روزی، دفع بلا، طول عمر و شادابی در زندگی مؤثر است.

به همین جهت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه شعبانیه می‌فرماید: «هر کس در ماه رمضان صله رحم کند، خداوند متعال رحمت خود را در روز قیامت شامل او خواهد کرد و هر کس قطع رحم کند، خداوند متعال رحمت خود را از او قطع خواهد کرد.»

صله رحم، یکی از سفارشات موکد دین اسلام است. «صله» در لغت به معنای احسان و دوستی آمده است و مراد از «رَحِم» خویشاوندان و بستگان می‌باشد. در اهمیت صله رحم همین بس که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، همه انسان‌ها را به صله رحم سفارش کرده است.

واژه رحم، در صله رحم استعاره برای قرابت و خویشاوندی است؛ چراکه آن‌ها از یک رحم متولد شده‌اند و مراد از رحم یعنی نسبت شناخته شده بین آن دو وجود داشته باشد؛ هر چند نسبت دوری با هم داشته باشند. [مستدرک سفینه البحار، ج ۴، ص ۱۱۲]. معنای اصطلاحی صله رحم، اتحاد خویشاوندان و اقوام و دیدار خویشاوندان [لغت‌نامه دهخدا، ج ۷، ص ۱۰۵۱۹] است.

عروۀ بن یزید از امام صادق (علیه السلام) درباره تفسیر آیه «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» [سوره رعد آیه ۲۱] و آنان که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده، پیوند می‌دهند، پرسید. آن حضرت پاسخ داد: مراد از کسانی که خداوند پیوستن به آنان را فرمان داده، خویشاوندان توست. [اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۶]

بنابراین، صله رحم، پیوند با تمام خویشان می‌باشد، بدیهی است که خویشاوند هر قدر به انسان نزدیک‌تر باشد، وظیفه او در حفظ پیوند، شدیدتر و لازم‌تر است.

در اهمیت صله رحم همین بس که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، همه انسان‌ها را به صله رحم سفارش کرده است؛ هر چند که در این مسیر سختی‌های فراوانی ببینند و راه‌شان از یکدیگر بسیار دور باشد. هم‌چنین صله رحم را بخشی از دین دانسته و فرموده‌اند که هر کس آن را به جا نیاورد دین او ناقص است. جابر از حضرت باقر (علیه السلام) روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند: «به حاضر و غایب اتمم و به کسانی که در پشت مردان و رحم زنان هستند (آن‌هایی که هنوز به دنیا نیامده‌اند) تا روز قیامت سفارش می‌کنم که صله رحم را به جا آورند، اگر چه راهشان به سوی هم‌دیگر یک سال فاصله داشته باشد؛ زیرا صله رحم از دین است.» [اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۱]

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «همانا صله رحم و نیکی کردن، حساب را آسان ساخته، از گناه نگاه می دارد. پس صله رحم کرده، به برادرانتان نیکی کنید، اگر چه به سلامتی نیکو و جواب سلام دادن باشد.» [اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۷]

در جایی دیگر می فرمایند: «صله رحم کن، اگر چه با شربت آبی باشد.» [اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۱]
این روایت شریف، ساده برگزار کردن صله رحم را به ما سفارش می کند؛ چرا که هر چه دید و باز دیده ها ساده تر و بدون تشریفات باشد، همان اندازه میهمانی ها بیشتر می شود و صفا و صمیمیت را به ارمغان می آورد.

\$

##یتیم نوازی و ضعیف پروری

یتیم نوازی و ضعیف پروری

پیامبر خدا فرمود:

وَ مَنْ أَكْرَمَ فِيهِ يَتِيمًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ؛ [الامالی، صدوق، ص ۹۳] هر کس در ماه رمضان یتیمی را تکریم (و به امور او رسیدگی) کند، خداوند در روز قیامت او را مورد تکریم قرار خواهد داد.
و فرمود:

وَ مَنْ خَفَّفَ فِي هَذَا الشَّهْرِ عَمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ خَفَّفَ اللَّهُ عَلَيْهِ حِسَابَهُ؛ [الامالی، صدوق، ص ۹۳] هر کس از شما در این ماه بر زیر دستانش آسان بگیرد، خداوند متعال نیز در حساب رسی بر او آسان خواهد گرفت.

قرآن کریم می فرماید: «...وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ...»؛ [سوره بقره/۲۲۰] از تو درباره یتیمان می پرسند، بگو: اصلاح کار آنان بهتر است و اگر زندگی خود را با زندگی آنها بیامیزید، آنها برادران دینی شما هستند.

امام علی علیه السلام (- در وصیت خود پیش از شهادت -) فرمود: درباره یتیمان از خدا بترسید و مبادا یک روز سیرشان کنید و یک روز گرسنه بمانند و مبادا که با حضور شما آنان از بین بروند؛ زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هر کس یتیمی را سرپرستی کند تا آنکه بی نیاز شود، خداوند عزوجل با این کار بهشت را بر او واجب گرداند، همچنان که آتش دوزخ را بر خورنده مال یتیم واجب ساخته است.

امام علی علیه السلام: هیچ مرد و زن مؤمنی نیست که دست محبت بر سر یتیمی بگذارد، مگر این که خداوند به اندازه هر تار مویی که بر آن دست کشیده است ثوابی برایش بنویسد.

قرآن کریم و پیشوایان معصوم علیهم السلام امر سرپرستی کودکان یتیم را از بهترین و پسندیده ترین امور به حساب می آورند و مؤمنان را در این راستا راهنمایی و تشویق می نمایند، تا در جامعه یتیمی آواره نماند و در پناه مؤمنان نیازهای آنها برطرف شود.

یتیمی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

قال الله تعالى: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»؛ [سوره ضحی] خداوند متعال می فرماید: «آیا او تو را یتیمی نیافت و پناه داد؟ و تو را گم شده یافت و هدایت کرد؟ و تو را فقیر یافت و بی نیاز نمود؟ حال

که چنین است یتیم را تحقیر مکن و سؤال کننده را از خود مران و نعمت های پروردگارت را بازگو کن».

از آنجا که پیامبر هنوز متولد نشده بود یا چند ماهی از تولدش نگذشته بود که پدر خود، عبدالله را از دست داد و هنوز دو ساله بود که مادرش، آمنه نیز از دنیا رفت، خداوند برای بیان نعمت های خود بر او، یادآور یتیمی اش و نعمت سرپرستی او توسط عبدالمطلب و ابوطالب می شود.

یتیم نوازی حضرت علی (ع)

امیرالمومنین (ع) شبی از کنار خانه زن تهیدستی گذشت که فرزندانی خردسال داشت و آنان از گرسنگی می گریستند و مادرشان آنان را سرگرم می کرد تا بخوابند. آن زن دیگی بر اجاق نهاده بود که در آن جز آب چیزی نبود، تا آن ها بیندارند که در دیگ غذایی در حال پختن است. علی (ع) از حال آن زن باخبر شد و با قنبر به سوی خانه خود رفت و ظرف کوچکی خرما و کیسه ای آرد و کمی روغن و برنج و نان برداشت و بر دوش کشید. قنبر از حضرت خواست تا وی آن را بر دوش گیرد. امام (ع) نپذیرفت. با رسیدن به خانه آن زن از او اجازه خواست و وارد شد، پس مقداری برنج و روغن در دیگ ریخت و پس از پختن آن، برای کودکان در ظرف غذا ریخت و به آنان فرمود: بخورید. پس از سیر شدن آنان، امام (ع) بر دست و پای خود گرد اتاق می گشت و بعب (تقلید صدای حیوان) می کرد. کودکان با مشاهده این حالت، خندیدند. پس از خروج از خانه، قنبر پرسید: سرورم! امشب رفتاری شگفت آور از تو دیدم و راز برخی از آن را دانستم؛ ولی سبب گردش تو در خانه بر روی دست و پا و تقلید صدای بعب حیوان را نفهمیدم! امام (ع) فرمود: ای قنبر! چون وارد خانه شدم، کودکان از شدت گرسنگی می گریستند. دوست می داشتم وقتی از نزد آنان خارج می شوم، آن ها در حال سیری بخندند و دلیل دیگری نداشت.

\$

ماه رمضان نشانه ای از قیامت

ماه رمضان نشانه ای از قیامت

ماه رمضان نشانه ای از روز رستاخیز است.

حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله در فرازی از سخن خود در خطبه شعبانیه فرمود:

وَ اذْكُرُوا بِجُوعِكُمْ وَ عَطَشِكُمْ فِيهِ جُوعَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ عَطَشَهُ؛ [الامالی، صدوق، ص ۹۳] با گرسنگی و تشنگیتان در ماه رمضان، گرسنگی و تشنگی روز قیامت را به یاد آورید.

در تفسیر نمونه ذیل آیه شریفه ۱۴ سوره بلد ذکر شده است که "مسغبة" از ماده سغب (بر وزن غضب) به معنی گرسنگی است بنابر این "أَوْ إِطْعَمَ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ" [البلد/آیه ۱۴] به معنی روز گرسنگی است گرچه همیشه گرسنگان در جوامع بشری بوده اند ولی این تعبیر تأکیدی است بر اطعام گرسنگان در ایام قحطی و خشکسالی و مانند آن، برای اهمیت این موضوع، وگرنه اطعام گرسنگان همیشه از افضل اعمال بوده و هست.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: "من اشبع جائعا فی یوم سغب ادخله الله یوم القیامة من باب من ابواب الجنة لا یدخلها الا من فعل مثل ما فعل": کسی که گرسنه ای را در ایام قحطی سیر کند خدا او را در قیامت از دری از درهای بهشت وارد می سازد که هیچ شخص دیگر

از آن وارد نمی‌شود، جز کسی که عملی همانند عمل او انجام داده باشد. [تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۰]

و نیز ابن مسعود از پیامبر (ص) نقل کرده است: در شب معراج دیدم بر سومین در دوزخ نوشته شده: هر کس می‌خواهد در روز قیامت عریان نباشد، باید بدن‌های عریان را بپوشاند و هر کس می‌خواهد در آن روز، تشنه نماند باید تشنگان را در دنیا سیراب کند و هر کس مایل است در روز قیامت گرسنه نباشد، باید گرسنگان را در این دنیا غذا دهد. [مستدرک وسایل الشیعه، ج ۳، ص ۳۱۷]

با این تعبیر تا حدود زیادی روشن می‌شود که چه کسانی در قیامت، تشنه و گرسنه و برهنه محسوس می‌شوند، و برای خلاصی از آن وضعیت دهشتناک، باید چه کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «در قیامت پنجاه موقف (محل توقف برای رسیدگی به اعمال و حساب) خواهد بود؛ و هر موقفی هزار سال به طول می‌انجامد. اولین موقف، هنگام خروج از قبر است. مردگانه هزار سال با بدن برهنه و پای برهنه با حال گرسنگی و تشنگی در قبر انتظار می‌کشند. هر که از قبر خود بیرون آید در حالی که به خدا و بهشت و دوزخ و بعثت و حساب و قیامت ایمان داشته باشد و پیغمبر و آنچه را از جانب خدا آمده تصدیق کند، از گرسنگی و تشنگی نجات خواهد یافت.»

امیرمومنان (س) می‌فرماید: ابوجحیفه نزد پیامبر (ص) آروغ زد. حضرت فرمود: آروغ را بازدار، زیرا سیرترین افراد دنیا گرسنه‌ترین‌های روز قیامت اند. امام (س) می‌فرماید: پس از آن ابوجحیفه تا هنگامی که به خدا پیوست شکمش را از غذا پر نکرد. (عیون اخبار الرضا (س)، ج ۲، ص ۳۸-۳۹)

\$

##معاد، روز حساب رسی

معاد، روز حساب رسی

روز قیامت روز حساب و کیفر و پاداش است و هر کس نتیجه اعمال خود را در مقابل دارد؛ «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا»؛ [آل عمران / ۳۰] «در روز قیامت هر کس آنچه را که از کار نیک و بد انجام داده، حاضر می‌بیند و آرزو می‌کند میان او و آنچه از اعمال بد کرده، فاصله زمانی زیادی باشد.»

و در سوره کهف نیز به تجسم اعمال و داوری عادلانه پروردگار پرداخته و می‌فرماید: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا»؛ [کهف / ۴۹] «مردم (در روز قیامت) تمام اعمال خود را (در برابرشان) حاضر می‌بینند و خداوند به هیچ کس ستم نمی‌کند.»

مشابه این سخن که در روز رستاخیز دقیق‌ترین و عادلانه‌ترین ترازوی عدالت نهاده خواهد شد و به اعمال خوب و بد افراد رسیدگی می‌شود، در سوره زلزال آمده که: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ [زلزال / ۷ و ۸] «هر کس ذره‌ای کار نیک یا بد انجام دهد، آن را در روز قیامت خواهد دید.»

بنابراین، روز قیامت روز شگفت‌انگیزی است. روز حساب و مکافات است و ماه رمضان یاد آور روز قیامت است. مردم در این ماه گرسنگی و تشنگی را تحمل می‌کنند تا روز قیامت را به یاد آرند که چگونه از هول حساب و وحشت آن روز سخت، گرما و سرما و گرسنگی و تشنگی را از یاد خواهند برد.

انتقامي که در روز قیامت از تبهکاران گرفته می شود به منظور تشفی و آرامش فرد دل آزرده و آسیب دیده نیست، آنگونه که در انتقام های فردی در دنیا به عمل می آید، و نظیر انتقامی که محاکم قضایی از مجرمان می گیرند نیز نیست.

فلسفه کیفر در دنیا گاهی تشفی خاطر و آرامش و رضایت باطنی مظلوم و زمانی اصلاح و تربیت مجرمان و در مواردی اصلاح جامعه و عبرت گیری افراد یا احقاق حقوق ستمدیدگان و پیشگیری از متجاوزان است. چرا که قوانین کیفری و جزایی در میان نباشد بعضی از اشخاص شرور و ناهنجار ممکن است به جنایات هولناکی دست بزنند. این گونه قرار دادها و اعتبارات عقلایی برای زندگی دنیا معقول و منطقی است، ولی در عذاب های آخرت این انگیزه ها موضوعیتی ندارد، زیرا قیامت، کانون جزا و پاداش است نه مرکز عمل و کردار.

انتقامی که در روز قیامت بر اساس آیه ۲۲ سوره سجده (اَنَا مِنَ الْمَجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ) از تبهکاران گرفته می شود به منظور تشفی و آرامش فرد دل آزرده و آسیب دیده نیست، آنگونه که در انتقام های فردی در دنیا به عمل می آید، و نیز نظیر انتقامی که محاکم قضایی از مجرمان می گیرند، نیست، زیرا هدف مهم آن برقراری نظم و امنیت اجتماعی است، که در قیامت مجالی برای این قبیل هدف ها و جود ندارد.

خداوند متعال در کیفر دادن مجرمین و تبه کاران عجله ای ای ندارد چنانکه می فرماید: «وَرُبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابُ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْلاً؛ (کهف، ۵۸) پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است. اگر می خواست آنها را به اعمالشان مجازات کند، هر چه زودتر عذاب را بر آنها می فرستاد. ولی برای آنها موعدی است که با فرارسیدن آن راه فراری نخواهند داشت.»

خداوند در باب قیامت می فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ؛ پس هر کس هموزن ذره ای نیکی کند آن را خواهد دید و هر که هموزن ذره ای بدی کند آن را خواهد دید.» (زلزله آیه ۷ و ۸)

و همچنین خداوند می فرماید: «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ؛ کسانی که کفر ورزیدند مپندارند مهلتی که به آنان می دهیم، برایشان خوب است. فقط مهلتشان می دهیم تا گناهشان بیشتر شود و عذابی خوارکننده دارند» (سوره آل عمران آیه ۱۷۸).

\$

خوشحالی روزه داران

خوشحالی روزه داران

امام صادق علیه السلام فرمود:

لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ إِفْطَارِهِ وَ فَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ؛ [فضائل الاشهر الثلاثة، ص ۱۲۰] ای روزه دار دو نوع شادی است: اول هنگام افطار دوم زمانی که با پروردگارش ملاقات می کند.

روزه دار هنگام افطار خوشحال است زیرا از عهده تکلیف الهی برآمده است و هنگام لقای خدای سبحان نیز شاداب و شادمان خواهد بود. البته ممکن است هنگام افطار، غروب و مغرب باشد و ممکن است عید فطر باشد که جایزه روزه داران در آن روز اعطا می شود.

همه ی روزه داران کم و بیش و بیش تجربه ی خوشحالی در افطار را خواهند چشید. البته این خوشحالی فراتر از یک خوشحالی طبیعی است و خوشحالی اصلی برای کسی است که آنچه را خدا فرموده است به جا آورده است، یعنی یک روزه مقبول را. [امام صادق (علی السلام) می فرماید: «آنگاه که روزه می گیری باید چشم و گوش و مو و پوست تو هم روزه دار باشند، یعنی از گناهان پرهیز کن.» الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص ۸۷]

اما در مورد خوشحالی دوم که حدیث، آن را وقت ملاقات پروردگار می داند، باید گفت: روزه عبادتست که خداوند، در مورد آن می فرماید: الصوم لی و انا اجزی به [مصباح الشریعة، ص ۱۳۶] روزه برای من است و من پاداش آن را می دهم.

بنابر این خوشحالی روزه دار در وقت ملاقات خدا به این خاطر است که چون خدا به او پاداش کارش را می دهد، خوشحال می شود.

و امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: دعوة الصائم تستجاب عند افطاره؛ امام کاظم (علیه السلام) فرمود: دعای شخص روزه دار هنگام افطار مستجاب می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در گفتاری بشارت آمیز می فرماید: «شعبان ماه من است و رمضان ماه خدا، هر کس در ماه من روزه بگیرد، من روز قیامت او را شفیع خواهم بود و هر کس ماه خدا را روز بگیرد، خداوند متعال در وحشت قبر با او مأنوس خواهد بود. او از قبر خود در روز قیامت با چهره ای درخشان محشور می شود و نامه اعمالش را به دست راست می گیرد و در درگاه الهی حضور می یابد. خداوند به او می فرماید: ای بنده من! از حقوق خودم که ترک کرده بودی، گذشتم و اما حقوق آفریدگانم که در مورد آنان قصور کرده ای، من جبران می کنم و آنان را راضی می کنم.» [فضائل الاشهر الثلاثة، ص ۱۲۵]

\$

##صحنه هایی از روز قیامت

صحنه هایی از روز قیامت

در آن روز سخت، برخی چهره هایی خندان و با نشاط دارند؛ «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَّاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ»؛ [عبس / ۳۸، ۳۹] «قیافه هایی در آن روز گشوده، خندان و شادمان اند.»

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَايَمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ [حدید / ۱۲]

«در آن روز مردان و زنان با ایمان را مشاهده می کنی که نورشان در جلو و سمت راستشان به سرعت حرکت می کند (و به آنها گفته می شود): بشارت باد بر شما امروز به باغهایی (از بهشت) که نهرها زیر درختانشان جاری است. شما برای همیشه در آن باغها خواهید ماند و این همان رستگاری بزرگ است.»

پارسایان - در آن روزی که همه از دهشت و ترس آن در هول به سر می برند - مهمانان خداوند می باشند و در سایه رحمت الهی قرار خواهند گرفت؛

«يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا»؛ [مریم/ ۸۵] «در آن روز پرهیزگاران را دسته جمعی برای پذیرایی بر سر سفره رحمت الهی محشور می کنیم.»

وضعیت اهل معصیت

قرآن کریم در آیات متعددی از وضعیت اسفبار کفار، منافقین، دروغگویان، ستمگران و اهل معصیت در روز قیامت خبر می دهد. در سوره قیامت می فرماید:

«وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٍ تَطُنُّ أَنْ يَفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةً»؛ [قیامت/ ۲۴ و ۲۵] در آن روز صورتهایی اندوهگین، غمناک و درهم کشیده است؛ زیرا می دانند که حادثه ناگوار و کمر شکنی در انتظار آنهاست.»

\$

##پیوند با اهل بیت علیهم السلام

پیوند با اهل بیت علیهم السلام

در ماه مبارک رمضان فرصتهایی مناسبی برای تقویت ارتباط با اهل بیت علیهم السلام وجود دارد؛ چرا که تمام اعمال ما در گرو محبت و ارتباط با اهل بیت علیهم السلام پذیرفته می شود.

زراره از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَةِ؛ اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت.»

زراره پرسید: کدام یک از این پنج پایه برتر است؟ فرمود:

«الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَ؛ ولایت اهل بیت علیهم السلام افضل است؛ زیرا ولایت کلید بقیه اعمال و برنامه های اسلام است و با راهنمایی ولی (راستین) بقیه موارد به جای

آورده می شود.» [الکافی، ج ۲، ص ۱۸، ح ۵]

معرفت ائمه اطهار علیهم السلام و پیوند اعمال عبادی و معنوی ماه رمضان با این کانون فضیلت و کمالات از ضروری ترین وظائف روزه داران عارف می باشد. در این راستا، در گفتارهای پیامبر صلی الله علیه و آله، دعاها و اذکار این ماه نکات مهمی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

عهد و پیمانی که از بنی اسرائیل گرفته شد

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (سوره بقره ۲)، آیه ۶۳) و زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان بالا بردیم [و به شما گفتیم:] «آنچه را به شما داده ایم، با قدرت بگیرید و آنچه را در آن است به یاد داشته باشید شاید پرهیزکار شوید!»

از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آیه ۶۳ سوره بقره نقل شده است که فرمودند: یعنی ای بنی اسرائیل به یاد آورید زمانی را که از شما عهد و پیمان گرفتیم که به تورات عمل کنید و به آنچه از فرقان برای اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت علی علیه السلام و اولادش به شما نازل کردیم ایمان آورده و به فرزندان خودتان و آنها به بعد از خودشان همینطور تا آخر دنیا برسانند که آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم اشرف مخلوقات هستند و تسلیم امر ایشان

شوند. و شما تکبر ورزیده و از قبول عهد و پیمان امتناع نمودید آنگاه به جبرئیل امر نمودیم قطعه ای از کوه فلسطین که مساحت آن از چهار جهت یکفرسخ در یکفرسخ بود بلند گرداند بالای سر شما و موسی گفت اگر آنچه به آن امر شده اید را قبول نکنید این کوه بر سرتان فرود خواهد آمد. جز معدودی که از راه حقیقت و واقع قبول نمودند ما بقی با اکراه پذیرفتید و... پیوسته نگران بودید که آن کوه بر سرتان فرود میاید... (تفسیر جامع ج ۱ ص ۱۷۸ الی ۱۸۰؛ تفسیر برهان ص ۲۳۲؛ بحار الانوار ج ۲۶ ص ۲۸۸)

ابن بابویه بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمودند: شخص یهودی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد در مقابل آن حضرت بایستاد و به ایشان نظر کرد. حضرت فرمودند: ای یهودی چه حاجت داری. عرض کرد: شما افضل هستید یا موسی بن عمران که خداوند با او تکلم نموده تورات را بر او نازل فرمود و دریا را برایش شکافت و ابرها بر او سایه افکندند و عصا در دستش اژدها میشد؟

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خوب نیست بنده خود ستایی کند لکن [واجب است که تو پیغمبر آخر الزمان را بشناسی] من می گویم. بدان زمانی که آدم دچار خطا شد به این کلمات توبه نمود: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي وَ خَدَاوِ رَا آمَرَزِيد. و هنگامی که نوح نبی سوار کشتی شد و ترسید کشتی غرق شود گفت: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَنْجَيْتَنِي مِنَ الْغَرَقِ وَ خَدَاوَدِ كَشْتِي اَو رَا اَزْ غَرَقِ شَدَن نَجَاتِ بَخْشِيد. و حضرت ابراهیم را وقتی به آتش [نمرودیان] انداختند عرض کرد: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَنْجَيْتَنِي مِنْهَا وَ خَدَاوَدِ آتَشِ رَا بَر اَو سَرَد وَ مَاهِ رَحْمَتِ قَرَار دَاد. و حضرت موسی وقتی که عصای خود را انداخت [و اژدها شد] ترسید [که آنرا بگیرد] گفت: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا آمَنْتَنِي وَ خَدَاوَدِ فَرْمُودِ نَتَرَسِ اَيْ مُوسَى وَ تَو بَر حَقِ مِیْبَاشِي.

ای یهودی اگر موسی در زمان من بود و ایمان به نبوت من نمی آورد ایمان او سودی نداشت و پیغمبر بودنش برای او نفع نمی رسانید. ای یهودی یکی از ذریه های من مهدی ست که زمانی که خروج کند عیسی برای یاری دادن او فرود می آید و او را پیش می دارد و پشت سر او نماز می خواند. (تفسیر جامع ج ۱ ص ۱۵۰)

\$

##صلوات فرستادن

صلوات فرستادن

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن سخنانش در خطبه شعبانیه می فرماید:

وَمَنْ أَكْثَرَ فِيهِ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ ثَقَّلَ اللَّهُ مِيزَانَهُ يَوْمَ تَخِفُّ الْمَوَازِينُ؛ [الامالی، صدوق، ص ۹۳] هر کس در این ماه بر من صلوات بفرستد، خداوند متعال در روزی که کفه ترازوها (ی اعمال نیک) سبک می شود، ترازوی او را سنگین خواهد کرد.

«صلاة» یا «صلوة» که در تعبیر متداول به معنای نماز و «صلوات» که به معنای ذکر صلوات است هردو دارای یک ریشه رفتاری و معنایی هستند و در ردیف دعا قرار دارند چراکه نماز نوعی دعا و ذکر

و درخواست هدایت از خالق یکتاست و صلوات فرستادن مؤمنان بر پیامبر (ص) یعنی در خواست ما از خداوند برای بالا بردن منزلت و مقام رسول خدا و اهل بیت ایشان است که با این «دعای مستجاب» ثواب عظیمی را عاید خود می‌نمائیم و بوسیله اجابت این دعا توسط خداوند متعال، مقام و جایگاه پیامبر و اهل بیت آن حضرت رفیع‌تر می‌گردد و چه عملی بالاتر از این در میان سایر اعمال سراغ داریم که بنده‌ای دست به کاری بزند که چنین نتیجه‌ای در پی داشته باشد؟

صلوات از مهم‌ترین و شاخص‌ترین نشانه‌های پیوند با اهل بیت علیهم السلام است. مؤمنین روزه دار با ندای صلوات، ارادت قلبی خود را به اهل بیت اظهار می‌دارند و از دشمنانشان اعلام برائت می‌کنند.

امت پیامبر اکرم (ص) از صدر اسلام تا کنون برای پالایش روح خود همواره نیازمند ارتباط معنوی با پروردگار خویش بوده و هست تا از این طریق بتواند خود را در برابر تلاطم‌های دنیا مصون بدارد و در کنار آن نیز برای برطرف کردن نیازها و برآورده کردن حاجات دنیوی و اخروی خود از برکات مادی و معنوی فراوان این ارتباط معنوی نیز بهره‌مند شود.

این ارتباط معنوی صرفاً در نماز و یا سایر عبادت‌ها و واجبات محدود نمی‌شود بلکه در کنار این واجبات می‌تواند پیوندی قوی و مبارک میان فرد مؤمن و پروردگار خویش رقم بزند که در سفارش رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام به آن تأکید فراوان شده است.

گفته می‌شود در میان اذکار سفارش شده توسط پیامبر اکرم علیه و علی آله الصلاة و السلام هیچ ذکر افضل از «صلوات بر محمد و آل محمد» نیست. اجر و ثواب آن چنان زیاد و برکات آن دور از حد درک است که به فرموده امام صادق علیه السلام «در میزان، چیزی سنگین‌تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست».

با این حال اهل ذکر معتقدند سفارش رسول خدا بر مداومت امت آن حضرت به این ذکر نه از باب تلاش برای نمایش و عرضه کردن فضیلت فردی و شخصی پیامبر (ص) بلکه از باب تلاش برای سنگین کردن میزان اعمال بندگان الهی و پیروان ایشان است چراکه خداوند در میان سفارش به انجام همه اعمال صالح و واجبات، به روشنی در قرآن به بندگان سفارش می‌کند که بر پیامبرش صلوات بفرستند: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً» (خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم فرمان او باشید).

از امام کاظم علیه السلام درباره معنای درود خدا و فرشتگان و مؤمنان در این آیه سوال شد، فرمود: درود فرستادن خدا، نوعی رحمت از جانب اوست و درود فرشتگان ستایشی است از آن‌ها نسبت به رسول خدا و درود مؤمنان، دعایی است از آن‌ها برای پیامبر.

\$

##تثبیت امامت علی علیه السلام

تثبیت امامت علی علیه السلام

در فرازی دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام سخن می‌گوید و بعد از اطلاع دادن به شهادت آن حضرت در ماه رمضان، مقام و جایگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام را به عموم

مسلمانان گوشزد می کند. در آخرین فرازهای خطبه، بعد از آنکه پرسش و پاسخی بین علی و پیامبر واقع می شود، دانه های اشک در چشمان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله حلقه می زند و علی علیه السلام می پرسد: یا رسول الله! چرا اشک می ریزی؟ پیامبر می فرماید: به خاطر ستمی که در این ماه بر تو واقع می شود. یا علی! گویا من می بینم که تو در این ماه در حالی که مشغول به نماز هستی، شقی ترین فرد اولین و آخرین بر فرق تو ضربتی می زند که محاسنت از خون سرت رنگین می شود. علی علیه السلام در این هنگام پرسید: یا رسول الله! آیا هنگام ضربت خوردن، دین من سالم خواهد ماند؟ پیامبر پاسخ داد: بلی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از این گفتگو به مقام ارزشمند علی علیه السلام پرداخته و فرمود: «یا علی! مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّنِي لِأَنَّكَ مِنِّي كُنْفُوسِي رُوحُكَ مِنْ رُوحِي وَ طِينَتُكَ مِنْ طِينَتِي إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَنِي وَ إِيَّاكَ وَ اصْطَفَانِي وَ إِيَّاكَ وَ اخْتَارَنِي لِلنُّبُوءَةِ وَ اخْتَارَكَ لِلْإِمَامَةِ فَمَنْ أَنْكَرَ إِمَامَتَكَ فَقَدْ أَنْكَرَ نُبُوتِي يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَ صِيبِي وَ أَبُو وَلَدِي وَ زَوْجُ ابْنَتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيَّ أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَوْتِي أَمْرُكَ أَمْرِي وَ نَهْيُكَ نَهْيِي أَقْسَمُ بِالَّذِي بَثَّنِي بِالنُّبُوءَةِ وَ جَعَلَنِي خَيْرَ الْبَرِيَّةِ إِنَّكَ لَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَي خَلْقِهِ وَ أَمِينُهُ عَلَي سِرِّهِ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَي عِبَادِهِ؛ [الامالي، صدوق، ص ۹۵]

ای علی! هر کس تو را بکشد، مرا کشته و هر که تو را خشمگین سازد، مرا به خشم آورده و هر که تو را دشنام دهد، مرا دشنام داده است؛ زیرا تو نسبت به من مثل خودم هستی، روح از روح من و وجود از وجود من است. همانا که خداوند هر دوی ما را آفرید و هر دوی ما را برگزید و مرا به نبوت و تو را به امامت برگزید. پس هر کس امامت تو را منکر شود، نبوت مرا انکار کرده است. یا علی! تو وصی من و پدر فرزندانم و همسر دخترم و جانشین من در امتم در حال حیات و بعد از رحلت من هستی. امر و نهی تو امر و نهی من است. سوگند به آن خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرد و مرا بهترین مخلوقاتش قرار داد! تو حجت خدا بر مردم، امانتدار اسرار الهی و خلیفه خدا بر بندگان می باشی!»

\$

محبت اهل بیت علیهم السلام مکمل عبادات

محبت اهل بیت علیهم السلام مکمل عبادات

در دعای روز بیست و پنجم ماه مبارک رمضان برای تکمیل عبادات خود از درگاه ربوبی خواستار تقویت محبت اهل بیت علیهم السلام بوده، آرزو می کنیم که از دوستداران آن اولیاء الهی باشیم. «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مُجِبًّا لِأَوْلِيَائِكَ وَ مُعَادِيًّا لِأَعْدَائِكَ مُسْتَنًّا بِسُنَّةِ خَاتِمِ أَنْبِيَائِكَ؛ [بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۶۱] خداوند! مرا از دوستان اولیاء خودت و از مخالفین دشمنانت و از رهروان راه و روش خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله قرار بده!»

در اعمال شبهای قدر بعد از آنکه خداوند متعال را به خودش و اسماء و حسنائش قسم می دهیم، اهل بیت را وسیله قرار داده، خداوند متعال را به تک تک معصومین علیهم السلام سوگند می دهیم و آن گرامیان را شفیع خود می آوریم و البته اگر معرفت ما نسبت به مقام شامخ آن بزرگواران فراتر از

شناخت ظاهري باشد، نورانيت و روحانيت بيشترى احساس خواهيم كرد؛ چرا كه آن بزرگواران جاىگاهى بس بالاتر از معرفت ما دارند.

در زيارت جامعه مي خوانيم:

«مَنْ أَنَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ؛ [البلد الامين، كفعمي، ص ۳۰۰] هر كس به شما رو آورد، اهل نجات است و هر كس رو برگرداند، هلاك خواهد شد.» و نيز مي خوانيم:

«كَلَامُكُمْ نُورٌ وَأَمْرُكُمْ رُشْدٌ وَوَصِيَّتُكُمْ التَّقْوَى وَفِعْلُكُمْ الْخَيْرُ وَعَادَتُكُمْ الْإِحْسَانُ؛ [البلد الامين، كفعمي، ص ۳۰۲] گفتار شما نور و امر شما رشد و ترقي و سفارش شما تقوا و كارهايتان نيك و شيوة شما احسان است.»

از سني و شيعة از پيامبر خدا صلي الله عليه و آله نقل شده: لو ان عبدا عبد الله بين الصفا و المروه الف عام ثم الف عام ثم الف عام حتي يصير كالشن البالي ثم لم يدرك محبتنا كبه الله علي منخريه في النار... [مجمع البيان، ج ۹، ص ۲۸ - ۲۹ نقل از: شواهد التنزيل]. اگر كسي خدا را در ميان «صفا و مروه» هزار سال و سپس هزار سال و آنگاه هزار سال عبادت كند، تا همچون مشك كهنه سود، اما محبت ما را نداشته باشند، خداوند او را به صورت در آتش مي افكند....

خوارزمي از علماي بزرگ اهل سنت نقل مي كند كه پيامبر خدا صلي الله عليه و آله فرمودند: يا علي لو ان عبدا عبد الله مثل ما قام نوح في قومه و كان له مثل احد ذهباً فانفقه في سبيل الله و مد في عمره حتي حج الف عام علي قدميه ثم قتل بين الصفا و المروه مظلوماً ثم لم يوالك يا علي يشم رائحه الجنة و لم يدخلها. [مناقب خوارزمي، ص ۲۸ - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۹۴، ح ۵۳].

يا علي! هرگاه كسي از بندگان خدا به اندازه ي عمر نوح، كه در ميان قومش قيام كرد (نهصد و پنجاه سال) به عبادت خدا پردازد و به مقدار كوه احد طلا داشته باشد و آن را در راه خدا انفاق كند و بر فرض، عمرش آن قدر طولاني گردد كه بتواند هزار بار بيت خدا را با پاي پياده زيارت كند، سپس در ميان صفا و مروه، به ناحق كشته شود، چنانچه ولايت تو را قبول نداشته باشد، بوي بهشت به مشام او نرسيده و داخل آن نمي گردد.

ابوعتيبه (ابوعيينه) مي گويد: من در خدمت امام باقر عليه السلام بودم كه جواني از شام وارد شده و به آن حضرت عرض كرد: اي پسر پيامبر! من از شيعةان شما هستم ولي پدري داشتم كه او را از دشمنان شما بود و چون در تشكيلات بني اميه كار مي كرد، مال فراواني داشت او نخواست مالش به من رسد، لذا همه را دفن كرده، من الان شديداً نياز مندم... امام عليه السلام فرمودند: آيا دوست داري او را ببيني؟ و آيا مي خواهي جاي اموال او را بداني؟ جوان عرض كرد: بلي، حضرت نامه اي را نوشته و با مهرش مهور ساخت و آنگاه فرمود: اي جوان! امشب با اين نامه به قبرستان بقيع مي روي و در آنجا صدا مي زني: يا «درجان» يا «درجان»! شخصي به سراغ تو مي آيد، به او بگو: من پيك امام (محمد بن علي بن الحسين) هستم، سپس هرچه خواستي از او بپرس. جوان نامه را گرفت و شبانه به قبرستان بقيع آمد و چنان كرد كه امام فرموده بود آن شخص «درجان» گفت: همينجا باش تا پدرت را بياورم. ناگاه جوانديد: «درجان» مرد سياه چهره اي را آورد كه زبانش از شدت عطش و حرارت به بيرون از دهن آويزان است و آثار قهر و عذاب الهي در چهره و پيكرش نمايان. او گفت: اين پدر تو است؟ جوان گفت: نه، او پدر من نيست. در جان: او پدر تو است، آتش جهنم و عذاب خدا چهره ي او

را تغییر داده. در این هنگام، پدر در جواب سوال پسرش: «که آیا تو پدر منی؟» گفت: آری پسر جان! من در دربار بنی امیه کار می کردم و آنان را به اهل بیت ترجیح می دادم، خداوند بدین جهت مرا مقهور ساخت و به چنین روزگار سیاهی دچار شدم، و چون تو از اهل بیت تبعیت می کردی، من تو را دشمن می داشتم و لذا اموالم را در زیر درخت زیتون پنهان کرده ام و امروز بر این عقیده و افکارم پشیمانم، تو امروز به باغ فلان می روی و آن پولها را درمی آوری، که مجموعاً هزار درهم است، نصف آن را به امام باقر علیه السلام می دهی و نصف دیگر را خود خرج می کنی.... [مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۹۳ - بحار، ج ۴۶، ص ۲۴۵ و ص ۲۶۷]

\$

##رمضان و انتظار فرج

رمضان و انتظار فرج

پیوند اهل بیت با خواندن دعای افتتاح در شبهای ماه مبارک رمضان به اوج خود می رسد. این دعا که سید بن طاووس در «اقبال الاعمال» برای شبهای ماه مبارک رمضان آورده، مفاهیم بلندی در مورد امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام دارد که در آن بعد از حمد و ثنای الهی و درود و سلام به ائمه اطهار علیهم السلام، از خداوند متعال ظهور دولت کریمه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را آرزو می کنیم:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُدِلُّ بِهَا النَّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنْ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ [اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ص ۵۱]

پروردگارا! ما از تو می خواهیم که دولت کریمه ای را در روی زمین مستقر کنی که به وسیله آن اسلام و مسلمانان را عزیز گردانی و جبهه نفاق و پیروان آن را خوار و ذلیل کنی و ما را از دعوت کنندگان و راهنمایان به سوی طاعت و راه خودت قرار دهی و به این وسیله کرامت دنیا و آخرت را نصیبمان گردانی!»

و در فراز آخر همین دعا، از وضعیت موجود (نابرابری، ناعدالتی و زندگی رقت بار ستم کشیدگان و تسلط ستمگران و دشمنان و حاکمان بی درد و بروز فتنه ها) به درگاه ربوبی شکوه کرده، از غیبت طولانی ولی امر و صاحب عصرمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ناله می کنیم:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبِينَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ غَيْبَةَ وَلِينَا وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ قِلَّةَ عَدَدِنَا وَ شِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَ تَظَاهَرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا فَصَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ؛ [اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ص ۶۰]

خدایا! ما به تو شکایت می کنیم از نبودن پیامبرمان - که درود تو بر او و خاندانش باد - و از غیبت ولی امرمان و بسیاری دشمنان و قلت تعداد شیعیان و سختی فتنه ها بر ما و پشت کردن زمانه بر علیه ما. پس بر محمد و آلش درود فرست!»

با توجه به این دعاها و مضامین آن و مقام ارجمند اهل بیت علیهم السلام انسان روزه دار شایسته است که اعمال نیک و عبادات خود را در ماه مبارک رمضان با اهل بیت علیهم السلام پیوند دهد و با تحکیم روابط خود با آن گرامیان، با افتخار و سربلندی از ماه مبارک رمضان بیرون رود.

منبع: ماهنامه اطلاع رسانی، پژوهشی، آموزشی مبلغان شماره ۷۱

\$

#ده سخنرانی اول

##ولادت حضرت ختمی مرتبت، پیامبر اکرم ص

ولادت حضرت ختمی مرتبت، پیامبر اکرم ص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلِيٍّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

با میلاد پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله)، خاتم پیامبران (عليهم السلام)، پرونده نبوت برای همیشه مختومه شد و سلسله انبیاء (عليهم السلام) برای همیشه بسته شد. تمام انبیاء (عليهم السلام)، از حضرت آدم (عليه السلام) تا حضرت عیسی (عليه السلام)، بشارت آمدن پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) را به پیروان شان داده بودند و پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) در هم چنین ایامی قدم به عرصه گیتی نهاد.

ما معتقدیم که این ولادت در ۱۷ ربیع الأول سال ۴۷۰ میلادی بود مرحوم شیخ مفید (ره) در الإرشاد، جلد ۱، صفحه ۴۳۹ نسبت به روز میلاد نبی مکرم (صلي الله عليه و آله) مفصل سخن گفته است. هم چنین آقاي یعقوبی از مورخان نامی اسلام، در تاریخ الیعقوبی، جلد ۲، صفحه ۷ در این زمینه مفصل سخن گفته است.

در اتفاقاتی که به هنگام ولادت نبی مکرم (صلي الله عليه و آله) رخ داد، چه شیعه و چه سنی، مطالب زیادی نقل کرده اند به نمونه هایی اشاره می کنیم.

اتفاقاتی که هنگام ولادت نبی مکرم (صلي الله عليه و آله) رخ داد:

الف: بسته شدن درهای آسمان بر ابلیس

مرحوم ابن شهر آشوب که از مورخان نامی و استوانه های علمی شیعه است، در کتاب مناقب آل أبي طالب، جلد ۱، صفحه ۳۱ و علامه مجلسی (ره) در بحار الأنوار، جلد ۱۵، صفحه ۲۵۷ از امام صادق (عليه السلام) نقل می کنند:

ابلیس به ۷ آسمان می رفت و اخبار ۷ آسمان را شنود می کرد. وقتی حضرت عیسی (عليه السلام) به دنیا آمد، ۳ آسمان از این ۷ آسمان به روی ابلیس بسته شد و وقتی نبی مکرم (صلي الله عليه و آله) متولد شد، تمام درهای آسمان به روی ابلیس مسدود شد.

ابلیس، به دست اندرکارانش دستور داد که بروند به کره زمین و ببینند که چه اتفاقی رخ داده که از ورود به آسمان ها محروم شده است. رفتند و گشتند و آمدند و گفتند خبری نیست. خودش بلند شد آمد و وقتی به مکه رسید، دید نوری از مکه به طرف آسمان تالو می کند. از جبرئیل سؤال کرد:

چه خبر است؟

جبرئیل هم فرمود:

امشب محمد بن عبد الله (صلي الله عليه و آله) به دنیا آمده است.

ابلیس گفت:

آیا من می‌توانم در او هم نفوذ کنم.

جبرئیل فرمود:

حاشا.

ابلیس گفت:

آیا به امت او می‌توانم نفوذ کنم؟

جبرئیل فرمود:

بله.

ابلیس گفت:

همین برای من بس است.

ب: فرو ریختن ایوان کسری و خاموش شدن آتشکده فارس و خشک شدن دریاچه ساوه
این کثیر دمشقی سلفی (متوفای ۷۷۴ هجری) که از علماء اهل سنت و شاگرد ذهبی (متوفای ۷۴۸ هجری) و معاصر ابن تیمیه (متوفای ۷۲۸ هجری) است، در کتاب البداية و النهاية، جلد ۲، صفحه ۳۲۷ مفصل بحث می‌کند که وقتی نبی مکرم (صلي الله عليه و آله) به دنیا آمد:
۱- ایوان کسری که بزرگ‌ترین سلطنت و کاخ پادشاهی کره زمین بود، لرزید و ۱۴ کنگره‌اش فرو ریخت

۲- آتشکده فارس که هزار سال و اندکی برافروخته بود، خاموش شد

۳- یکی از علماء بزرگ مجوسی در آن شب خواب دید که شترانی بودند که یک شخص عرب بر آن سوار شد و از دجله گذشت و به طرف بلاد ایران و فارس وارد شد. (بحار الأنوار للعلامة المجلسي، جلد ۱۵، صفحه ۲۵۷)

این کثیر دمشقی اضافه می‌کند:

۱- طاق کسری دو نیم شد

۲- آب دجله شکافته شد و در قصر کسری جاری شد

۳- نوری از طرف حجاز ظاهر شد

۴- نور سراسر کره زمین را فرا گرفت

۵- هر بیتی که در سراسر عالم بود، بر رو افتاد

۶- دریاچه ساوه برای همیشه خشکید

۷- وادی سماوه که سالها به خود آب ندیده بود، آب در آن جاری شد. (البداية و النهاية لابن کثیر الدمشقي، ج ۲، ص ۳۲۸ - بحار الأنوار للعلامة المجلسي، جلد ۱۵، صفحه ۲۵۷)

ج. گفتن شهادتین توسط پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله)

این هشام که از مورخان بنام اهل سنت است و تاریخش سرچشمه‌ای بود برای مورخان بعد از خودش، در السیره النبویه، جلد ۱، صفحه ۱۰۳ تا ۱۰۷ نقل می‌کند که:

وقتی پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) از مادرش به دنیا آمد، مادرش حضرت آمنه (سلام الله علیها) می‌فرماید:

فرزندم دست به طرف آسمان بلند کرد و شهادتین را بر زبان جاری کرد و به اطرافش نگاه کرد و نوری از او ساطع شد و همه جا را فرا گرفت و دیدم از آن نور صدایی خطاب به من بلند شد و گفت: ای آمنه! فرزندی را به دنیا آوردی که بهترین انسان است و نام او را محمد بگذار.

د: افتادن بتهای کعبه

آقای ابن شهر آشوب در مناقب آل أبي طالب، جلد ۱، صفحه ۳۱ از أمير المؤمنين (عليه السلام) نقل می‌کند:

وقتي پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) متولد شد، تمام بتهایی که در کعبه آویزان بود، بر زمین افتادند و مردم این صدا را بدون منادی شنیدند:

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (سوره اِسرَاء / آیه ۸۱)

سؤال: اما با این همه ابهت و عظمت در ولادت نظر وهابیت نسبت به میلاد پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) چیست؟

الآن می‌بینید که در سراسر کشورهای اسلامی مانند ایران و پاکستان و افغانستان کشورهای خلیج فارس و دیگر مسلمانان در کشورهای اروپایی و آمریکایی، ایام میلاد نبی مکرم (صلي الله عليه و آله) را به عنوان ایام فرخنده و شادی جشن می‌گیرند و سرود می‌خوانند و پایکوبی می‌کنند و کف می‌زنند و اظهار شادمانی می‌کنند. الحق هم شاید یکی از بهترین روزهای تاریخ بشریت باشد؛ چون کسی است که تمام انبیاء (علیهم السلام) بشارت آمدنش را داده بودند. این خوشحالی و اظهار شادمانی مسلمانان، یک امر فطری است و جدای از مسائل مذهبی است و انسان دوست دارد فردی را که محبوب و برتر است، از او تجلیل کند و به او احترام بگذارد و می‌خواهد نام و یادش در تاریخ جاودان بماند.

ولی متأسفانه وهابیت که در حقیقت إحياء گر سنت بنی آمیه هستند، گفتند که هرگونه برگزاری مراسم میلاد برای پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) بدعت و شرک و کفر است.

در کتاب فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث و الإفتاء - که بزرگ‌ترین کتاب فقهی وهابیت است و هر کسی از هر کجای دنیا سؤالات فقهی داشته، این سؤالات و جواب‌ها را در ۲۰ جلد جمع کرده اند و چاپ کرده اند، - در جلد ۳، صفحه ۸۱ صراحتاً می‌گوید:

و لا يجوز الإحتفال بمولد الرسول (صلي الله عليه و سلم) و لا غيره، لأن ذلك من البدع المحدثه في الدين ... و لأن الرسول (صلي الله عليه و سلم) لم يفعله و لا خلفاء الراشدين و لا غيرهم من الصحابة. شادی و سرور برای میلاد رسول الله (صلي الله عليه و سلم) و دیگران جایز نیست. زیرا این از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده است. ... ، زیرا خود رسول الله (صلي الله عليه و سلم) این کار را انجام نداده است و خلفاء راشدين و دیگر صحابه هم این کار را انجام نداده اند.

چندی پیش یکی از مفتیان عربستان سعودی به نام ناصر الدین البانی اعلام کرد که اگر دولت عربستان سعودی مدعی توحید است و مدعی است که حکومتی توحیدی است، باید این گنبد سبزی که بالای قبر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) است و این ضریحی که روی قبر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) را از بین ببرد، اگر اینها ترس از مسلمانان نداشتند، تا به حال چندین بار این قبر را ویران کرده بودند، ولی از مسلمانان می‌ترسند.

در سوره اعراف که هفتمین سوره قرآن است، در آیه ۱۵۷ قرآن نسبت به نبی مکرم (صلي الله عليه و آله) صراحت دارد:

فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ كَسَانِي كِه به پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) ایمان بیاورند و او را تکریم کنند و یاریش کنند.

تکریم پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) چیست؟ «عَزَّوْهُ» به چه معناست؟ این آیه که فقط برای مخاطبین عصر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) نبود، بلکه همه مؤمنین را شامل می‌شود. یکی از موارد تکریم پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله)، همین جشن و سرور و شادمانی در میلاد آن حضرت است.

در آیه ۱۱۴ سوره مائده بنی اسرائیل از حضرت عیسی (علیه السلام) تقاضا می‌کنند که از خداوند بخواه تا یک مائده آسمانی برای ما نازل کند و حضرت عیسی (علیه السلام) به خداوند می‌فرماید: **اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُوْنُ لَنَا عِيْدًا لِاَوْلٰئِنَا وَ آخِرِنَا** خداوند! مائده‌ای از آسمان بر ما بفرست تا عیدی برای اول و آخر ما باشد.

یک مائده آسمانی و یک بلدرچین و یک مرغ از آسمان می‌خواهد برای بنی اسرائیل بیاید و حضرت عیسی (علیه السلام) می‌فرماید که ما این روز را می‌خواهیم برای اولین و آخرین مان عید قرار بدهیم. آیا ولادت نبی مکرم (صلي الله عليه و آله) از یک مائده آسمانی کمتر است که ما این روز را به عنوان عید قرار بدهیم؟! ما نمی‌دانیم قضیه چیست؟

پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) که آمده بشر را زنده و احیاء کند، اگر حضرت عیسی (علیه السلام) با دعایش یک مرده را زنده می‌کرد، پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) بشریت را زنده کرده است. قرآن می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ اِي كَسَانِي كِه ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوي چیزی می‌خواند که مایه حیات‌تان است. (سوره انفال / آیه ۲۴)

بشری که از فرهنگ و تمدن خبری نداشتند و به تعبیر مورخین: تمام باسوادهای مکه، ۱۱ نفر بودند و کسانی که در مدینه سواد خواندن و نوشتن داشتند، ۱۷ نفر بودند.

به تعبیر گوستاو لبون: ما خجالت می‌کشیم بگوییم که اگر تمدن اسلامی نبود، تمدن ما اروپائیان ۸۰۰ سال به تأخیر می‌افتاد.

آن وقت اگر ما بخواهیم میلاد این چنین شخصی را جشن بگیریم، این آقایان بدعت می‌دانند! قرآن در آیه ۲۳ سوره شوری می‌فرماید:

قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰی وَ مَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَّرَدُّ لَهُ فِيهَا حُسْنًا

بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم.

مودت نزدیکان پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله)، قطعاً مودت خود پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) هم هست. جشن و سرور در میلاد نبی مکرم (صلي الله عليه و آله) و میلاد ائمه (علیهم السلام) عنوان اجر و پاداش رسالت دارد

اگر همین کتاب فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث و الإفتاء، جلد ۳، صفحه ۸۱ که می گوید:
هرگونه احتفال و جشن و شادی برای میلاد پیامبر (صلي الله عليه و سلم) و دیگران حرام است.
در صفحه ۸۸ هم می گوید:

این مراسم عیدی که به خاطر مصالح ملت عربستان سعودی گرفته می شود، مانند هفته پلیس و آغاز سال تحصیلی و گردهمایی کارمندان دولتی هیچ اشکالی ندارد و شامل نهی پیامبر (صلي الله عليه و سلم) نمی شود.

کسی نیست از این آقایان سؤال کند:

آیا نبی مکرم (صلي الله عليه و آله) یا صحابه، جشن هفته پلیس داشتند؟ جشن هفته سرباز داشتند؟
جشن آغاز سال تحصیلی داشتند؟ آیا اینها بدعت نیست؟ آیا پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله)
هم چنین کاری کرده است؟!

بی احترامی های وهابیت نسبت به پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله)

۱. ممنوعیت صلوات فرستادن در اذان

در همین کتاب فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث و الإفتاء، جلد ۲، صفحه ۵۰۱، فتاوی شماره ۹۶۹۶
رسماً با إمضاء بن باز و دیگران آورده اند:

اگر کسی قبل از اذان یا بعد از اذان یا در وسط اذان بر پیامبر (صلي الله عليه و سلم) صلوات بفرستد:
من البدع المحدثه في الدين.

این از بدعت هایی است که در دین حادث شده است.

و پیامبر (صلي الله عليه و سلم) هم فرمود: من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو ردّ. هر کسی که
در دین بدعت بگذارد، مردود است.

با این که قرآن نسبت به صلوات فرستادن بر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و
سلام گوئید و تسلیم فرمانش باشید. (سوره احزاب / آیه ۵۶)

قرآن مقید هم نکرده است که در کجا باید صلوات بفرستید؛ در خانه، مسجد، قبل و بعد و وسط اذان،
در رکوع و سجده، در قنوت، در هر جا صلوات فرستادن، یکی از بهترین اذکار است و باعث بخشش
گناهان و ترفیع درجات می شود. من گمان نمی کنم ثواب هیچ عملی در میان اعمال مستحبی به
اندازه ثواب صلوات فرستادن باشد.

این آقایان صراحتاً می گویند: «صلوات فرستادن بر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) در قبل و وسط و
بعد از اذان بدعت است». آیا همین کار اینها بدعت نیست؟! آیا پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله)
فرموده است که در قبل و وسط و بعد از اذان بر من صلوات نفرستید؟ اگر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله)
و آله) نفرموده است، آیا این بدعت نیست؟

اگر بنا باشد که در همه چیز بگوئید باید پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) گفته باشد، در مسائل
مستحدثه چه می گوئید؟ مثلاً شما که الآن با قاشق غذا می خورید،

آیا پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) با قاشق غذا می خورد؟

آیا مثلاً پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) با هواپیما پرواز می‌کرد؟

آیا با بلندگو سخن می‌گفت؟

آیا از تلویزیون و اینترنت استفاده می‌کرد؟

آیا پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) در این مسائل فرمان داده است؟

در خود مراسم حج که سوار هواپیما و ماشین می‌شوید و وارد جده و مدینه می‌شوید، آیا پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) فرموده است که کسی می‌تواند با هواپیما و ماشین به حج برود؟ حج هم یک امر عبادی است. شما که اذان و اقامه و نماز را با بلندگو می‌خوانید، با این که نماز بهترین عبادت است، آیا پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) فرموده است که با بلندگو نماز بخوانید؟ در صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۴، حدیث ۷۳۵، باب القول مثل قول المؤذن لمن سمعه صراحت دارد که عمرو بن عاص از نبی مکرم (صلي الله عليه و آله) نقل می‌کند: إذا سمعتم المؤذن فقولوا مثل ما يقول، ثم صلوا علي، فإنه من صلي علي صلاة صلي الله عليه بها عشرا.

وقتي صدای مؤذن را شنیدید، آنچه را که او می‌گوید، شما هم بگویید و بر من صلوات بفرستید. هر کس بر من یکبار صلوات بفرستد، خداوند ۱۰ مرتبه بر او صلوات می‌فرستد. یعنی وقتی مؤذن می‌گوید أشهد أن لا إله إلا الله، شما هم باید بگویید أشهد أن لا إله إلا الله و اگر می‌گوید أشهد أن محمد رسول الله، شما هم باید بگویید أشهد أن محمد رسول الله. این عین عبارت نبی مکرم (صلي الله عليه و آله) است و در صحیح مسلم است، نه در کتاب‌های دست سوم و چهارم.

آقای زینی دحلان (متوفای ۱۳۰۵ هجری) که مفتی مکه مکرمه بود، در کتاب فتنة الوهابية، صفحه ۲۰ می‌گوید:

محمد بن عبد الوهاب (که از مؤسسين سياسي وهابيت است) دستور داده بود کسی حق ندارد بر بالای منبر و بعد از اذان بر پیامبر (صلي الله عليه و سلم) صلوات بفرستد، حتی آن رجلا صالحا كان أعمى و كان مؤذنا و صلى على النبي صلى الله عليه و سلم بعد الأذان بعد أن كان المنع منهم، فأتوا به إلى ابن عبد الوهاب فأمر به أن يقتل فقتل و لو تتبع لك ما كانوا يفعلونه من أمثال ذلك لمألت الدفاتر و الأوراق.

یک مردی صالح که نابینا بود، اذان می‌گفت و بعد از این که دستور داده شد بعد از اذان نباید بر پیامبر (صلي الله عليه و سلم) صلوات فرستاد، بعد از اذان بر پیامبر (صلي الله عليه و سلم) صلوات فرستاد. او را نزد محمد بن عبد الوهاب آوردند و محمد بن عبد الوهاب هم دستور قتل او را داد و او را کشتند. این مرد صالح به چه جرمی کشته شد؟ به جرم صلوات فرستادن بر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله)!

۲. بدعت بودن دعاء کنار قبر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله)

آقای شیخ صالح فوزان که عضو هیئت کبار عربستان سعودی و عضو لجنه دائمی هم هست، در مجله الدعوة، شماره ۱۶۱۲، صفحه ۳۷ صراحت دارد:

کسانی که کنار قبر پیامبر (صلي الله عليه و سلم) مي روند و دعا مي کنند به امید این که دعای شان به اجابت برسد، این کار بدعت است.

من البدع كذا لك الدعاء عند قبر الرسول او غيره من القبور ... أن الدعاء عنده يستجاب.
آیا ما در کره زمین، بهتر و بالاتر از کنار قبر نبی مکرم (صلي الله عليه و آله) داریم؟ این که این فتاوا را از کجا آورده اند، ما نمی دانیم!

۳. بدعت بودن هدیه کردن ثواب قرآن و نماز به پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله)
در کتاب فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث و الإفتاء، جلد ۹، صفحه ۵۸، فتاوی شماره ۳۵۸۲ صراحت دارد:

کسی که نماز و قرآن بخواند و بخواد ثوابش را به پیامبر (صلي الله عليه و سلم) هدیه کند، حرام و بدعت است.

يعني مي خواهند ارتباط مسلمانان با پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) را براي همیشه قطع کنند!

۴. شرک بودن بوسیدن و دست کشیدن قبر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله)
هم چنین ابن تیمیه می گویند:

التمسح بالقبر و تقبيله شرک.

دست کشیدن بر روی قبر پیامبر (صلي الله عليه و سلم) و بوسیدن آن قبر شرک است. (الزيارة لابن تیمیه، ص ۴۳۸، مسئله ۷)

\$

##ویژگیهای رسول اکرم ص از نظر قرآن

ویژگیهای رسول اکرم ص از نظر قرآن

مهدي عباس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ
اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

اما بعد

پیغمبر گرامی اسلام صلي الله عليه و آله وسلم که خداوند ایشان را براي رهبري و هدایت مردم فرستاد، وزماني که ایشان را فرستاد، زمان جاهلیت بود، و مکانی که براي پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم انتخاب نمود سرزمین مکه بوده که مشکلات فراوانی دچار بوده و انواع اقسام ضلالت و گمراهی در بین مردم رواج داشته.

این امر واضح است که رسولي که قرار است بین این گونه مردم بیاید که بتواند از این مشکلات روبرو شود لذا خداوند متعال خاتم المرسلین را براین امر گسیل کرد که ویژگیهای شایسته ای داشته و قرآن در یک آیه سوره اعراف این پیامبر را توصیف می کند

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ [سوره اعراف/۱۵۷]. "كساني مشمول رحمت الهي مي شوند كه از رسول و پيامبر خدا كه درس نخوانده و از ميان مردم برخاسته و صفات و نشانه حقانيت او را در كتاب هاي ۱؟سماني تورات و انجيل مشاهده مي كنند، و امر به معروف و نهي از منكر مي نمايد و طيبات را حلال و خباثت را حرام مي كند و بارها را ازدودش مردم بر مي دارد و زنجيرها را مي شكند، متابعت مي كنند".

در اين آيه خداوند مردم را خطاب مي كند كه هر كس به رسولي كه اين خصوصيات را دارا مي باشد اتباع كند رستگار و مشمول رحمت الهي خواهد بود:

۱. رسول و نبي

يكي از خصوصياتي كه قرآن براي آنحضرت ذكر مي كند رسول و نبي بودن است، هر دو از اين نشان دهنده عظمت آن بزرگوار است، زيرا نبوت بيان كننده مقام آگاهي و اتصال به عالم بالا است كه سبب اخذ وحى الهي مي شود و مقام رسالت، مقام پيام رسانی و تبليغ وحى است.

۲. امي

يكي ديگر از وصفی كه قرآن براي رسول گرامي اسلام صلي الله عليه و آله وسلم بيان مي كند امي بودن اوست، البته در معنای امي كلام و بحث بي شمار است ولي معروف همان "بي سواد" بودن است يعني كسي كه به مكتب نرفته و درس نخوانده ، وامي يعني منسوب به ام به معنای مادر است، يعني كسي كه به همان حالت مادرزادي و تعليم نيافته باقي مانده است

ولي منظور اين است كه پيامبر، فردي تعليم نيافته از جانب بشر بوده است ، يعني بشري او را تعليم نداده است، ولي اين مانع از آن نيست كه از مكتب الهي نيز چيزي ياد نگرفته باشد و از حقائق جهان آگاهي نداشته باشد.

و علت اينكه او از بشري تعليم نيافته كه اگر چنين كاري صورت مي گرفت مخالفان مي توانستند او را متهم كنند كه تعاليم را از استادانش فرا گرفته است

۳. موعود تورات و انجيل

يكي ديگر از ويژگيهاي آنحضرت صلي الله عليه و آله وسلم اين است كه در تورات و انجيل به آمدن پيامبر به مردم بشارت داده شده بود، قرآن از زبان حضرت عيسي عليه السلام نقل مي كند :

وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ [سوره صف/۶]. "به ياد آورید هنگامی را كه عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستاده خدا به سوي شما هستم، در حالیکه تصدیق كنند كتابي را كه قبل از من فرستاده شده است (تورات) مي باشم بشارت دهنده ام به رسولي كه بعد از من مي آید و نام او احمد است اما هنگامی كه او (احمد) با دلائل روشن و معجزات آمد، گفتند این سحري است آشكار."

۴. امر به معروف و نهي از منكر

يکي ديگر از خصوصياتي که قرآن براي حضرت پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم شمار مي کند اين است که او مردم را براي رساندن به کمال نهايي که مطلوب خداوند مي باشد، به آنها امر به معروف و نهي از منکر مي کند

روايتي در صحيح بخاري آمده که شخصي از رسول اکرم صلي الله عليه و آله وسلم سوال کرد چرا وقتي کسي مرتکب گناه مي شود به او امر به معروف و نهي از منکر مي کنيم؟ مگر او آزاد نيست؟ پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله وسلم در جواب فرمود: مثل گناه یک شخص در جامعه مانند اين است که فردي در یک کشتي بزرگ با مسافران درياي متلاطم و امواج سهمگين قرار داشته باشد و در اين وضعيت شروع به سوراخ کردن کشتي کند و بگويد اين مکان جاي من است و من آزادم جاي خود را سوراخ کنم و نبايد کسي مزاحم من شود، آيا نتيجه عمل اين فرد تنها به خود او بر مي گردد؟ مسلماً کار او موجب هلاکت تمامي مسافران خواهد بود، شيوع گناه هم موجب اختلال نظام اجتماعي و از بين رفتن حيات انساني مي شود

۵. حلال نمودن طبييات و حرام کردن خبائث

پيامبر گرامي اسلام طبق دستور خداوند متعال وظيفه دارد که به آنها بگويد که چه چيزي براي آنها حلال است و چه چيزي حرام است، و اين امر علاوه بر دستور الهي با فطرت بشر نیز سازگار مي باشد که از چيزهايي استفاده شود که خدا حلال کرده و اشيايي که از خبائث يعني آلوده به نجاست مي باشند، اجتناب شود.

۶. کشيدن بار از دوش مردم

اين آيه يکي ديگر از مشخصات پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم را بيان مي کند "وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ" و بارها را ازدودش مردم بر مي دارد، اين ويژگي نهايت رحمت بودن ايشان را مي رساند، مثلاً در ميان بني اسرائيل رائج بوده که کار کردن در روز شنبه حرام است، يا اينکه اگر لباسشان نجس مي شد بايد آن را قينچي مي کردند و وظائف ديگر نیز داشتند که بر دوش آنها سنگيني مي کرد، پيامبر گرامي اسلامي آمد و اين وظائف سنگين را که دوش آنها رو مي شکست سبک کرد، چون ديني که براي مردم آورد، دين راحتی و آساني براي مردم به ارمغان آورده بود

۷. برداشتن زنجير از فکر و اندیشه

يکي ديگر از خصوصياتي که اين آيه براي نبي مکرم اسلام بيان مي کند "وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ" زنجيرهايي از قبيل عقايد خرافي و بي اساس که روي فکر و اندیشه آنان بود حضرت آن را برداشت، و آنها را به یک ديني که پر از معنويت و عقلانيت بود رهنمود فرمود، پيامبر اسلام در طول حيات پر برکتش از هر فرصتي براي خرافه زدائي و مبارزه با عقیده باطل استفاده مي کرد.

۹. نور

يکي از ويژگيهايي که قرآن براي رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم بيان مي کند اين است که او نور است: "قد جاءكم من الله نور و کتاب مبين [مائده/ ۱۵]" از جانب خداوند نور و کتاب آشکار به سوي شما آمد.

اگر چه کلمه نور در مورد نور حسی استعمال می شود ولی پیامبر برای پیامبر این کلمه را بکار برده زیرا ویژگیهایی که نور حسی دارد نور رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز دارد، مثلاً سریع ترین حرکت در عالم ماده از آن نور است، و نور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز این قدر سریع بود که در مدت کوتاه کل جزیره عربستان و اطراف آن را با اسلام آشنا کرد، یکی دیگر از خواص نور حسی این است که راه و چاه را برای انسان مشخص می کند انبیاء و اولیا الهی نیز انواری اند که راه سعادت و روشنی را به مردم نشان می دهند و آنان را از شقاوت دور می کنند ۹. خاتمیت :

یکی دیگر از امتیازاتی که قرآن برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بیان می کند خاتم بودن آنحضرت است که منحصر به فرد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است که می فرماید: ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً. [احزاب/۴۰] "محمد پدر هیچ یک از شما نیست مگر او رسول خدا و خاتم انبیاء است و خدا همیشه بر همه امور عالم آگاه است.

خاتم (با کسر) بمعنی پایان بخش و ختم کننده است، ولی خاتم (بافتح) به دومعنی استعمال شده است (اول) بمعنای آخر یعنی او آخرین پیامبر الهی است (دوم) بمعنای انگشتر، یعنی پیامبر باب نبوت را مهر ختم زد و تا قیامت بست

یعنی دین مقدس اسلام بوسیله پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به پایه تکمیل رسیده و این دین کامل است، ولی این به این معنی نیست که بقیه ادیان ناقص اند بلکه به این معنی است رسالتی که از حضرت آدم شروع شده بود به پیامبر گرامی اسلام تمام شده. روضه:

السلام علیک یا اباعبدالله و علی الرواح التي حلت بفنائک، دینی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آنرا به اکمال رساند حسین علیه السلام فرزند برومندش برای حفظ آن جان خود و اصحاب و انصار خود را فدا کرد و یک صدازد "آن کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی فیا سیوف خذینی" که اگر دین پیامبر به جز قتل من نمی تواند بماند، پس ای شمشیرها بیایید و ما قطعه قطعه کنید.

و همین شد روز عاشورا بدن نازنین سید الشهداء علیه السلام تیر باران شده، مرحوم شیخ جعفر شوشتری می فرماید که کل بدن امام حسین تیر باران شده بود حتی یک تیر به دهن مبارک حضرت سید الشهداء نیز اصابت کرد "فرمی رجل من بنی دارم لعنة الله الحسین بسهم فائتبه فی حنکه الشریف" مردی از بنی دارم بطوری تیر زد که به حنک شریف حضرت ثابت ماند

ولی عجب ظلمی کرد سنان ملعون که بر گلوی حضرت زد و حضرت بر زمین افتاد "ثم رمی سنان لعنه الله بسهم فوق السهم فی نحره فسقط وجلس قاعدا" حضرت از آن تیر به زمین افتاد، حضرت سید الشهداء علیه السلام خون را می گرفت و بر سر و ریش مبارکش می مالید و می فرمود: "هكذا القي الله مخضبا بدمي" میخوام با این حالت که سر و صورتم از خون گلویم رنگین است ملاقات رحمت حضرت پروردگار خود کنم [مقتل شوشتری، ص ۲۲۰].

انا لله وانا اليه راجعون و سيعلموا الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون

\$

فضائل امیرالمومنین ع

فضائل امیرالمومنین ع

حجت الاسلام و المسلمین علوی تهرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: زَيَّنُوا مَجَالِسَكُمْ بِذِكْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (مستدرک الصحیحین للحاکم النیسابوری ۱۰۹/۳ - مستند احمد ۳۶۸/۴ و ۴۱۹/ الخصائص للنسائی ۹-۲۴ ابن المغازلی ۱۶ - المناقب للخطیب خوارزم ۹۴ - تاریخ بغداد للخطیب البغدادی ۲۹۰/۸ - کنز العمال ۳۹۰/۶ ینابیع المودة)

مجالس خود را با ذکر علی ابن ابیطالب علیه السلام زینت دهید. حضرت فرمود: ذِکْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةُ (بحار الأنوار ج ۳۶، ص ۳۷۰).

ذکر علی علیه السلام عبادت است.

ذکر علی علیه السلام در کنار عبادات قرار گرفت. ذکر علی علیه السلام دستور است. جابر بن یزید جعفی یکی از یاران بزرگوار امام باقر علیه السلام بود از امام باقر علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام از جابر و جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ جَبْرِئِيلَ ع نَزَلَ عَلَيَّ وَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقُومَ بِتَفْضِيلِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع حَظِيْبًا عَلَى أَصْحَابِكَ لِيُبَلِّغُوا مَنْ بَعْدَهُمْ ذَلِكَ عَنْكَ وَيَأْمُرُ جَمِيعَ الْمَلَائِكَةِ أَنْ تَسْمَعَ مَا تَذْكُرُهُ وَ اللَّهُ يُوحِي إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ أَنَّ مَنْ خَالَفَكَ فِي أَمْرِهِ فَلَهُ النَّارُ وَ مَنْ أَطَاعَكَ فَلَهُ الْجَنَّةُ (امالی شیخ مفید ص ۳۴۶)

جبرئیل بر من نازل شد و گفت: خداوند تو را مأمور می نماید که به بیان فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام در بین اصحاب بپردازي تا آنها نیز این فضائل را بعد از تو به آیندگان منتقل نمایند و به همه فرشتگان نیز فرمان داده است تا فضائلی را که شما بیان می کنید، گوش کنند و خداوند به تو وحی می نماید که ای محمد! هرکس درباره این امر با تو مخالفت ورزد، جایگاه او در آتش است و آن کس که از تو اطاعت نماید جایگاه او بهشت خواهد بود.

پس بیان فضائل حضرت هم دستور است و هم عبادت و هم تضمین برای ما.

پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه خانه فاطمه سلام الله علیها می رفتند و علی علیه السلام آنجا حضور داشتند امیرالمومنین علیه السلام را اینگونه سلام می دادند. سلام من و سلام خدا بر تو ای علی بن ابیطالب علیه السلام. یک روز آمدند و حضرت را با کنیه سلام کردند. فاطمه سلام الله علیها سوال کردند علت چیست؟ حضرت فرمود: الان وضو نداشتم و هرگاه وضو داشتم باشم او را با نام خود صدا می کنم.

روزي به عبدالله ابن عمر گفتند اصحاب پیامبر صلي الله عليه و آله را نام ببر. او هم نام همه را گفت و نام علي عليه السلام را نگفت. علت را پرسیدند و گفت تو گفتي اسم اصحاب را بیاور و علي اصحاب نیست. احدي را نباید با علي مقایسه کنیم.

چرا فضائل را پیام مي کنیم؟

۱. بدانیم زیر پرچم چه کسی هستیم.

۲. بدانیم زیر پرچم این آقا نمی توانیم هر کاری کرد و هر جوری بود.

روز عرفه تا روز مباهله بیشترین مناقب علي عليه السلام صادر شده است برخي قرآني است و برخي از لسان پیامبر صلي الله عليه و آله است. غدیر یکی از فضائل حضرت است.

مقام نفس پیامبر صلي الله عليه و آله

منقبت اول: ابلاغ آیات برائت

سوره برائت آیات اولیه اش نازل شد. بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ [این آیات] اعلام بیزاری [و عدم تعهد] است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با ایشان پیمان بسته اید. قرار شد این آیات به عنوان منشور برائت بین مردم مکه خوانده شود. دستور آمد کسی برود بخواند برای مشرکین آیات را که یا اسلام بیاورند یا از مکه خارج شوند. توحید باطني که بود توحید ظاهري هم باید برقرار می شد. اصحاب گفتند این را کسی باید بخواند که مردم مکه نسبت به او کمتر کینه دارند. نفر اول خلیفه اول اهل سنت را معرفی کردند چون در هیچ یک از جنگها علیه مردم مکه شرکت نکرده است. اما همین که خواست حرکت کنه جبرئیل نازل شد بر پیامبر صلي الله عليه و آله. این کار را یا باید خودت انجام دهی یا کسی از خودت. پس حضرت به دستور خدا ابلاغیه سوره برائت را از خلیفه اول اهل سنت گرفتند و دادند به امیرالمومنین علیه السلام و فرمودند: یا علي! انت مني و انا منک (الإرشاد، ج ۱، ص ۴۶ و بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۳۵۰ و فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۱، ص ۳۳۷ باب في قول النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: علي مني و أنا من علي عليه السلام).

تو از مني و من هم از تو هستم. این مقامی است که در سوره آل عمران آیات مباهله هم آمده است، مقام نفس پیامبر صلي الله عليه و آله.

مرحوم صدوق در کتاب خصال از زبان علي عليه السلام می گوید: هنگامیکه به مکه آمدم تا دستور خدا و رسولش را اطاعت کنم و آیات را بر مشرکین بخوانم هیچکس در مکه نبود مگر اینکه دوست داشت مرا قطعه قطعه کند. قطعه ای از بدن مرا در سر کوهی بگذارد اگر چه در این راه مال و جان و تمام خاندانش از بین بروند و پس از آنکه پیام رسالت را ابلاغ نمودم همه آنها با من به زبان تهدید پاسخ دادند و زن و مرد آنها اظهار دشمنی کردند اما با پایداری پاسخ آنان را دادم.

منقبت دوم: آیات سد ابواب

حدیثی داریم با عنوان سد ابواب (بستن درها). پیامبر صلي الله عليه و آله می خواهد منزلت علي عليه السلام را نشان دهد تا مردم را متقاعد کند تا در غدیر مردم بفهمند چرا علي مولا است. زمانی که وارد مدینه شدند خیلی از بزرگان خانه هایشان را به گونه ای ساختند که یک دربش رو به مسجد باز می شد.

حمزه سيد الشهداء عموي پیامبر صلي الله عليه و آله و همشير اوست يعني مادران رضاعي مشترك دارند. همسان پیامبر صلي الله عليه و آله است. در خانه اش به مسجد باز است. جبرئیل دستوري داد به پیامبر: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَمَرَ بِسَدِّ الْأَبْوَابِ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. پیامبر خدا فرمان به بستن درها [به مسجد] بجز در [خانه] علی علیه السلام داد. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله سُدُّوا أَبْوَابَ الْمَسْجِدِ غَيْرَ بَابِ عَلِيٍّ. فَيَدْخُلُ الْمَسْجِدَ جُنْبًا وَ هُوَ طَرِيقُهُ لَيْسَ لَهُ طَرِيقٌ غَيْرُهُ. پیامبر خدا صلي الله عليه و آله فرمود: درهای مسجد را، بجز در [خانه] علی علیه السلام، ببندید. (سنن الترمذي، ج ۵، ص ۶۴۱، ح ۳۷۳۲؛ خصائص أمير المؤمنين، نسائي، ص ۱۰۵، ح ۴۳؛ حلیه الأولیاء، ج ۴، ص ۱۵۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۸؛ المناقب لابن المغازلي، ص ۲۶۰، ح ۳۰۸. مسند ابن حنبل، ج ۱، ص ۷۰۹، ح ۳۰۶۲؛ فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲، ص ۶۸۴، ح ۱۱۶۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۴، ح ۴۶۵۲؛ خصائص أمير المؤمنين، نسائي، ص ۷۳، ح ۲۳ و ص ۱۰۵، ح ۴۴؛ الإصابة، ج ۴، ص ۴۶۷ للرقم ۵۷۰۴؛ البدلیة والنهلیة، ج ۷، ص ۳۳۹؛ المناقب للخوارزمي، ص ۱۲۷، ح ۱۴۰)

مردم حاشیه درست کردند که پارتي بازي است. اگر پارتي بازي است که چرا درخانه حمزه را هم بست؟ او که از علي علیه السلام نزدیکتر است به پیامبر صلي الله عليه و آله.

خبرها به پیامبر صلي الله عليه و آله رسید و حضرت یک خطبه اي خواند: به خدا قسم من هیچ دري را باز نکردم و هیچ دري را نیستم من مأمور شدم و دستور دستور خدا است که همه در ها بسته شود جز در خانه علي علیه السلام. این يعني علي علیه السلام نفس پیامبر صلي الله عليه و آله است.

منقبت سوم: حجة الوداع

روز ۱۲ ذي الحجه روز سپردن نشانه هاي نبوت توسط رسول خدا به علي علیه السلام است. يعني او جانشین من است. پیامبر صلي الله عليه و آله در حج الوداع تمام احکام حج را نشان دادند و فرمودند حج باید به حالت حج ابراهيمي باشد نه حج مشرکين. در مسیر بازگشت فَوْ رَبَّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ، فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (حجر/۹۲-۹۵) پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید، از آنچه انجام مي دادند. پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب، که ما [شر] مسخره کنندگان را از تو برطرف خواهیم کرد.

پیامبر صلي الله عليه و آله دو ودیعه از پیامبران پیشین دارند:

۱. ودایع ظاهري: عصاي موسي و قالیچه سلیمان و ...

۲. ودایع باطني: که همه را به علي علیه السلام دادند.

امام محمدباقر علیه السلام: يَمْصُورَ الثَّمَادَ وَيَدْعُونَ النَّهْرَ الْعَظِيمَ قِيلَ لَهُ وَ مَا النَّهْرُ الْعَظِيمُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ الْعِلْمُ الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ إِنَّا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ ص سُنَنَ النَّبِيِّينَ مِنْ آدَمَ وَ هَلَمْ جَزَاءً إِلَى مُحَمَّدٍ ص قِيلَ لَهُ وَ مَا تِلْكَ السُّنَنُ قَالَ عِلْمُ النَّبِيِّينَ بِأَسْرِهِ وَ إِنْ رَسُولُ اللَّهِ ص صَيَّرَ ذَلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ أَمْ بَعْضُ النَّبِيِّينَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع اِسْمَعُوا مَا يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ يَفْتَحُ مَسَامِعَ مَنْ يَشَاءُ إِنِّي حَدَّثْتُه أَنَّ اللَّهَ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ ص عِلْمَ النَّبِيِّينَ وَ أَنَّهُ

جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (حدیث امام محمد باقر (ع) در کتاب الکافی جلد یک
کِتَابُ الْحُجَّةِ بَابُ أَنَّ الْأَيُّمَةَ عَ وَرَثَةُ الْعِلْمِ يَرِثُ بَعْضُهُمُ بَعْضًا الْعِلْمَ)

امام باقر علیه السلام می فرمود: (این مردم) من را می مکند و نهر بزرگ را از دست میدهند، به او عرض شد: نهر بزرگ کدام است؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و علمی که خدا به او داده است، خدای عز و جل سنت پیامبران را از آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و آله برای آن حضرت گرد آورد. به او عرض شد: این سنت ها چه بود؟ فرمود: علم و دانش همه پیامبران یکجا، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام منتقل کرد.

عبدالله بن مسعود نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله روزی مرا صدا کرد و روایتی فرمود: که من در آسمان چهارم در معراج در حضور ارواح انبیا و وجود عیسی و خضر حضور داشتم. جبرئیل گفت:

از ایشان سوال کن چه شد پیامبر شدید؟ گفتند: ما پیامبر شدیم چون ولایت تو و علی علیه السلام را قبول کردیم.

قنبر را آوردند پیش معاویه و معاویه گفت: به تو پول می دهم تا دست از علی علیه السلام برداری. گفت پول نمی خواهم بهتر از علی علیه السلام پیدا کن.

صعصعة بن صوحان آمد خدمت علی علیه السلام و گفت: آقا جان از مناقبت بگو تا کیف کنم. حضرت فرمود: بد است از خودم تعریف کنم. تو بپرس: جواب میدهم. پرسید آقا تو بالاتری یا آدم؟ فرمود: من. چون به آدم گفتند: عالم برای تو جز این درخت و او دوری نکرد ولی من در عمرم نان گندم نخوردم. گفت: شما بالاتری یا نوح؟ فرمود: من چون برای فرزند نوح آمد او از اهل تو نیست و ناشایست است. اما برای فرزندان من آمد سَيِّدًا شَبَابٍ أَهْلُ الْجَنَّةِ (أَمَالِي الصَّدُوقِ، ص ۵۸) گفت: تو بالاتری یا ابراهیم؟ فرمود: من بالاترم ابراهیم برای یقینش گفت خدا پرندگان را زنده کند ولی من گفتم پرده ها کنار برود یقین علی ذره ای اضافه نمی شود. گفت: آقا تو بالاتری یا موسی؟ گفت: من. موسی دستش به یک خون آغشته بود و برای تبلیغ که می خواست برود ترسید و گفت خدایا برادرم هارون را با من همراه کن. ولی من برای ابلاغ وقتی به مکه رفتم تنها بودم و دستم به خون تمام مشرکان آلوده بود. گفت: تو بالاتری یا عیسی؟ فرمود: من. مادر عیسی را از خانه خدا خارج کردند ولی مادر مرا از در اختصاصی به خانه خدا راه دادند. گفت: آقا تو بالاتری یا رسول الله صلی الله علیه و آله؟ فرمود: من نفس و جان پیامبر صلی الله علیه و آله ام. داماد و خلیفه و وصی و صاحب لوای پیامبر صلی الله علیه و آله هستم.

\$

###مقام و منزلت امیرالمومنین ع

مقام و منزلت امیرالمومنین ع

استاد فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِوَالْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعصومِينَ سَيِّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ
اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يَا عَلِيُّ مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ
سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّنِي لِأَنَّكَ مِنِّي كُنْفُسِي رُوحُكَ مِنْ رُوحِي وَ طِينَتُكَ مِنْ طِينَتِي [أما لي الصدوق المجلس
العشرون ص ٩٥].

اي دل غلام شاه جهان باش و شاه باش - پیوسته در ظل حمایت اله باش
از خارجی هزار به یک جو نمی خرنند - گو کوه تا به کوه منافق سپاه باش
آن راکه دو سستی علی نیست کافر است - گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش
امروز زنده ام به ولای تو یا علی - فردا به روح پاک امامان گواه باش
گر احمد شفیع بود روز رستخیز - گو این تن بلا کش من پر گناه باش
دست نمی رسد چو بچینی گلی زشاخ - باری به پای گل ایشان گیاه باش
برکات ذکر صلوات

در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان است یکی از ذکرهایی که حضرت علی علیه السلام تکرار و مداومت
بر صلوات بر محمد و آل محمد بود. بهترین دعاها و اعمال مستحبی در همه وقت و همه جا و
خصوصا در شب های قدر صلوات بر محمد و آل محمد است. یکی از عمل هایی که انسان را از آتش
جهنم حفظ می کند مداومت بر این ذکر است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «الصَّلَاةُ
عَلَيَّ نُورٌ عَلَى الصِّرَاطِ وَ مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى الصِّرَاطِ مِنَ النُّورِ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ النَّارِ» [جامع الأخبار/ تاج
الدين شعیری/ الفصل الثامن و العشرون في الصلاة على النبي صلي الله عليه وآله وسلم]. صلوات بر
من باعث نورانیت انسان در موقع عبور از پل صراط می شود و کسی که نور داشته باشد در آتش نمی
افتد. و در روایت دیگری فرمودند: کسانی که در دنیا صلوات بر محمد و آل محمد می فرستند در موقع
عبور از پل صراط فرشته ای در کنار پل صراط است که بال خودش را پهن می کند و می گوید من
خودم را سپر قرار می دهم تا آتش شما را نسوزاند، چه کسانی را این فرشته سپر می شود . می
فرماید.

دنیا دار عبرت و امتحان

خدای متعال در آیات فراوانی گوشزد کرده اند «لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»
[البقرة/ ٢٠٨]. مواظب باشید از وسوسه های شیطان پیروی نکنید. در روایت داریم شیاطین از
مجالسی که در آن ها ذکر خدا می شود فرار می کنند و آن مجالس محل رفت و آمد ملائکه می شود.
هر کجا می نشینید و بلند می شوید، به هر کجا وارد می شوید یا خارج می شوید بسم الله بگویید.
کسی که می خواهد بخوابد اگر بسم الله نگوید شیطان می آید و او خواب های پریشان می بیند و
روحش آزار می بیند. صبح که می خواهد از خواب بیدار بشود بسم الله بگوید تا شیطان دور شود و الا
او را بازی می دهد و وسوسه اش می کند. در شروع و پایان کار، اول و وسط کار مواظب باشید، هر
وقت خدا را یاد بکنید شیطان دور می شود. روایت داریم دو تا شیطان با هم برخورد کردند یکی
خیلی قوی و یکی هم لاغر و استخوانی بود. شیطان قوی گفت: تو چه قدر لاغر شدی؟ و آن یکی

گفت: تو چرا این قدر چاق شدی؟ شیطان قوی گفت: من شیطان کسی هستم که از خدا غافل است، خدا را فراموش کرده است. در خوراک و پوشاک و کارش، در خواب و بیداریش در کنار او هستم بنابراین چاق شدم و بر او غالب هستم. شیطان لاغر گفت: برعکس تو من مامور گمراه کردن یک مومن هستم که همه وقت به یاد خداست. و لذا من نمی توانم در کارهای او شریک بشوم همین روزهاست که از بی غذایی از بین بروم.

هر انسانی که خلق می شود خدا یک فرشته خلق می کند که او را به کارهای خوب راهنمایی کند و یک شیطان هم خلق می کند که او را دعوت به بدی بکند و در این کشاکش بدی و خوبی «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» [البلد / ۱۰]. راه خیر و شر را به انسان یاد می دهیم. «كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» [الإسراء / ۲۰]. هر دو دسته که برای دنیا و آخرت تلاش مینمایند از لطف ما مدد خواهند یافت زیرا از لطف و عطای پروردگار تو کسی محروم نخواهد شد. فرعون، فرعون می خواهد در اختیارش می گذاریم. موسی کلیم الله، نبوت کلیم الله می خواهد در اختیارش می گذاریم. دنیا جای امتحان است خداوند همه ی راه ها را در اختیار انسان قرار می دهد بیند با اختیارش کدام راه را انتخاب می کند. اگر کسی زیاد یاد خدا بکند شیطان او دور یا ضعیف می شود یا ممکن است تسلیم او بشود. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: شیطان من به دست من مسلمان شده است. در این حدیث بشارت هست که این امت می تواند شیطان خودشان را مسلمان بکنند. وقتی پیامبر بتواند اینکار را بکند اولیاء خدا هم می توانند بکنند.

مجالس ذکر الهی

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «إِذَا مَرَزْتُمْ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ فَارْتَعُوا قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ قَالَ خَلَقَ الذِّكْرُ» [بحار الأنوار ج ۱ / ۲۰۵ باب ۴ مذاکره العلم و مجالسة العلماء و الحضور في مجالس العلم و ذم مخالطة الجهال... ص ۱۹۸]. هر وقت مراتع بهشتی را دیدید شما هم بروید در آن مراتع و باغستان های بهشتی باشید. اصحاب عرض کردند یا رسول الله باغ های بهشت کجا هستند؟ فرمودند: حلقه های ذکر و یاد خدا هستند. از عمر ما آن مقدار که صرف خدا و یاد خدا شده به درد می خورد و بقیه اش پرت شده و از بین رفته است.

اوقات خوش آن بود که با دوست به سررفتباری همه بی حاصلی و بی خبری بود

دومین مجالسی که شیاطین از آن مجالس دور می شوند و ملائکه شرکت می کنند مجالس عزاداری یا جشنی است که برای ائمه گرفته می شود. ائمه فرمودند: «ذِكْرُنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» [بحار الأنوار ج ۷۲ / ۴]. مجالس روضه ی اهل بیت هم باغی از باغ های بهشتی هستند. در مجالس شرکت بکنید و خود را بیمه بکنید و در کشتی اهل بیت سوار بشوید. و سعی بکنید این کشتی در خانه ی شما هم نفوذ بکند، این بیرق اهل بیت در خانه ی شما هم بیاید، در منازلتان جلسه ی روضه داشته باشید. زیارت عاشوراء یا حدیث کساء یا دعای توسل یا دعای کمیل بخوانید. با این کار نکبت ها و ظلمت ها و شیاطین از خانه هایتان دور می شود. در دعای ماه رمضان می خوانیم «وَمَعَ الشَّيَاطِينِ فَلَا تَجْعَلُنَا» [مفاتیح الجنان]. خدایا ما را با شیاطین قرار مده. بزرگی می گفت در طبقه ی بالایی منزلمان بودم مکاشفه شد یک وقت دیدم همه ی منزل روشن شد. دیدم به عرش راه پیدا کردم، سقف باز شده و ملائکه رفت و آمد می کنند فکر کردم در خانه ی ما چه اتفاقی افتاده است. بعد دیدم روضه ی

ماه هانه داريم، در طبقه ي پايين خانم ها روضه برگزار کرده اند. روضه خوان مشغول روضه خواندن بود.

سومين مجالسي که شياطين را دور مي کنند مجالس ذکر فضائل مولا الموحدين اميرالمومنين عليه السلام هستند. پيامبر خدا فرمودند: «زَيِّتُوا مَجَالِسَكُمْ بِذِكْرِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» [کشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين]. مجالستان را بنام و ياد حضرت علي عليه السلامزینت بدهيد. مجلسي که بنام حضرت بيا مي شود ملائکه از آسمان مي آیند و در آن مجلس شرکت مي کنند و خودشان را به در و ديوار و فرش آن مجلس مي مالند و خودشان را متبرک مي کنند و به آسمان ها مي روند. ملائکه ها مي گویند شما چه کار کردید این قدر نوراني و معطر شدید؟ مي گویند: ما در مجلسي شرکت کردیم که ذکر فضائل مولا مي شد. ولي مجلس تمام شد و مردم متفرق شده اند. ملائکه سري بعد مي آیند و خودشان را به زمین و خاک آن مجلس مي مالند که نوراني بشوند.

آقا ميرزا آغا جان زنجاني گفته بودند من در یک مجلسي در زنجان شرکت کرده بودم که خانواده فقيري برگزار کرده بودند. چون منزل آدم فقير و مستضعفي بود کسي نيامده بود. صاحبخانه پيرمردي و پيرزن بودند که پاي منبر و جلسه ي روضه ي من نشسته بودند. بعد از سخنراني که شروع کردم به خواندن روضه و توسل به ابا عبدالله، تا گفتم «السلام عليك يا ابا عبدالله». دیدم پيرمرد از جايش بلند شد و نشست. اين کار چند مرتبه تکرار شد خيلي تعجب کردم. بعد از اینکه روضه تمام شد به زبان ترکي گفتم چرا وسط روضه حواسم را پرت مي کردي؟ بلند مي شدي و مي نشستي؟ به من گفت: مگر چشمانت کور است من به خاطر اين که پيامبر خدا، اميرالمومنين و حضرت فاطمه زهراء(عل) به جلسه ي ما مي آمدند بلند مي شدم.

اميرالمومنين عليه السلام قرآن ناطق الهي

روايت داريم شيطان در چند جا نعره زده است. يکي وقتي که سوره حمد نازل شد. چون ام الكتاب و خلاصه قرآن است و خلاصه حمد هم «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». يعني شما وقتي «بسم الله الرحمن الرحيم». مي گويي در واقع همه قرآن را به زبان آوردی. اميرالمومنين عليه السلام فرمودند: خداوند همه ي قرآن را در حمد قرار داده است و همه ي حمد را در «بسم الله الرحمن الرحيم». خلاصه کرده و همه ي «بسم الله الرحمن الرحيم». را در باي «بسم الله». خلاصه کرده و همه ي باي «بسم الله». هم در نقطه ي زیر باي «بسم الله». خلاصه شده است. («العلم نقطة کرها الجاهلون» [مصابيح الشريعة ترجمه مصطفوی]. مي دانيد که شروع کلمات با نقطه است. قلم که روي کاغذ مي رود با نقطه است که تبديل به الف و ديگر حروف مي شود.) بعد حضرت فرمودند: من نقطه ي باء بسم الله هستم. قرآن ناطق من هستم. و لذا بزرگي مي گفت: اگر کسي یک بار ياعلي بگويد مثل اين که یک ختم قرآن کرده است. سيد زين العابدين ابرقوئي؛ کتابي بعنوان ولايت المتقين دارد که در آن جا مي گوید از اين حديث استفاده مي شود که حقيقت و باطن قرآن وجود آقا اميرالمومنين عليه السلام است و کسي که يا علي مي گوید مثل اين است که یک دور قرآن را در وجودش گذرانده است. اتصال به اميرالمومنين اتصال به قرآن است چون حقيقت قرآن همين ها هستند. همان طوري که در جنگ صفين وقتي سربازان معاويه قرآن ها را در نيزه ها قرار دادند حضرت فرمودند آن ها را بنيزد قرآن ناطق من هستم. پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمودند: «عَلَيْهِ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُ لَا يَفْتَرِقَانِ

حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» [الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف سيد ابن طاووس ج ۱/۱۰ في أنه ع مع الحق و الحق معه ص ۱۰۱]. هر جا علي هست قرآن هم آنجاست و هر جا قرآن است علي هم آنجاست. قرآن مي فرمايد: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» [العنكبوت/ ۴۹]. حقيقت قرآن در سينه ي اهل علم است، و اهل علم هم دوازده امام هستند. حقيقت قرآن در سينه ي و ذات آن هاست.

مقام و منزلت امام علي عليه السلام در آسمان ها

در شب معراج كه پيامبر به آسمان رفتند صحنه هاي خيلي مهمي راديدند كه بخش زيادي از آن در مورد حضرت اميرالمومنين عليه السلام بوده است. پيامبر مي فرمايد در آسمان چهارم ديدم آقا اميرالمومنين تشريف دارند و ملائكه مي آيند دور حضرت طوائف مي كنند و مي روند. از جبرئيل پرسيدم پسر عم من به اينجا تشريف آورده اند. عرض كرد نه يا رسول الله، ملائكه آسمان در خانه ي خدا شكايت كردند كه مردم زمين اين توفيق نصيبشان شده كه جمال مولا را ببينند مگر ما ملائكه چه گناهي داريم كه آقا را زيارت نكنيم. اصرار كردند و خداوند متعال شبه و تمثال مولا را در آسمان چهارم براي ملائكه گذاشته است و آن ها فوج فوج مي آيند زيارت و طواف مي كنند و يك بار هم بيشتر نوبتشان نمي رسد. (چون ملائكه عددشان خيلي زياد است و بيشترين موجودات عالم ملائكه هستند.)

مرحوم شيخ مفيد در كتاب اختصاص نقل كرده است. يك نفر مسئله و مشكلي داشت در خانه ي آقا اميرالمومنين عليه السلام آمد و در زد. فاطمه زهراء عليها السلام دم در آمد آن شخص عرض كرد بي بي جان با همسران كار دارم. حضرت فرمودند: همسر من در خانه نيست. عرض كرد كجاست؟ مكجا مي توانم او را پيدا بكنم؟ بي بي فرمود: همسر من اميرالمومنين عليه السلام در آسمان چهارم است. آن شخص عرض كرد بي بي جان در آسمان چهارم چه كار مي كند؟ بي بي فرمود: ملائكه در يك مسئله اي اختلاف كرده بودند به جايي نرسيدند به حكمت اميرالمومنين عليه السلام راضي شده اند. حضرت تشريف بردند مشكل و اختلاف ملائكه را حل بكنند و برگردند. اميرالمومنين سر اعظم و اسم اعظم خداوند هستند. خود اميرالمومنين عليه السلام فرمودند: خداوند آيه اي بزرگ تر و مهم تر از من خلق نكرده است. «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مَخْتَلِفُونَ» [النبأ/ ۱، ۲]. يعني از چه سوال مي كنند؟ «عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ». از آن خبر عظيم، آن خبر عظيم چيست؟ چنين روايت داريم كه فرموده اند «النَّبِيُّ الْعَظِيمِ». اميرالمومنين عليه السلام است. چون مسلمان ها در مورد قيامت اختلاف ندارند و خداوند بعد از آن مي فرمايد «الَّذِي هُمْ فِيهِ مَخْتَلِفُونَ». همه انبياء در گرفتاري هايشان از مولا كمك مي گرفته اند. پيامبر ما هم در همه ي مسائل از حضرت امير كمك مي گرفتند. حضرت در زمان طفوليت در كنار پيامبر و كمك ايشان بودند و اول كسي بودند كه به پيامبر ايمان آورند و كسي بودند كه در همه ي مراحل همراه و قوه و بازو و جانثار و فدائي پيامبر بودند و آخرين كسي هم كه با بدن پيامبر وداع كرد و پيامبر در بغل و سينه او از دنيا رفتند وجود مبارك اميرالمومنين بودند.

جواب سلام عاشق اهل بيت

«فَبِهِمْ مَلَأْتُ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتُ» [مفاتيح الجنان]. ائمه همه جا حاضر هستند. چرا در همه جا با «السلام عليك» خطاب مي كنيم. چون درهمه جا حاضرند و جواب مي

دهند. ملا آقا جان با پای پیاده به کربلا می رفت که در بیابان به چوپانی برخورد. چوپان می گوید آقا کجا می روید؟ ملا آقا جان می گوید به کربلا برای زیارت آقا امام حسین علیه السلام می روم. چوپان هم شیعه مخلص و عاشق اهل بیتی بود، می گوید شما شیعه امام حسین هستی؟ ملا آقا جان می گوید بله، چوپان می گوید شیعه امام حسین علامت دارد. اگر به امام حسین سلام بدهد امام حسین جوابش را می دهد. مرحوم آقا جان می گوید شما وقتی سلام می دهی جواب می شنوی؟ می گوید: بله، (در حالات مرحوم شیخ رجبعلی هم نقل کرده اند وقتی به ائمه سلام می داد جواب سلام ائمه را می شنید.) چوپان رو به کربلا می کند و می گوید «السلام علیک یا ابا عبدالله». جواب می آید «و علیک السلام». ملا آقا جان هم می شنود. چوپان می گوید تو هم باید امتحان بکنی باید ببینم تو هم عاشق امام حسین هستی یا نیستی. ایشان هم به طرف کربلا رو می کند و می گوید یا ابا عبدالله اگر موقع های دیگر هم جواب نمی دادی الآن جواب بده، جان من در خطر است. بعضی موقع ها انسان مضطر بشود سیم او وصل می شود. در مورد نادر شاه نقل می کنند که خیلی آدم کله شقی بود. یک موقع به زیارت امام هشتم علیه السلام آمد دید یک کوری در صحن گدایی می کند. گفت چند سال است اینجا گدایی می کنی؟ گداء گفت بیست سال است. نادر شاه گفت: بیست سال است کنار حرم امام هشتم گدایی می کنی و شفای چشم خودت را از آقا نگرفتی. خیلی آدم بی عرضه ای هستی. من الآن حرم می روم وقتی برمی گردم اگر شفای چشمانت را نگرفته باشی سرت را از بدنت جدا می کنم. گداء می دونست که نادر شاه اگر حرفی بزند عمل می کند. گفت: یا امام هشتم جان من در خطر است. گریه و ناله اش بلند شد، التماس کرد تا چشمانش باز شد. نادر شاه بیرون آمد دید چشم او باز شده است گفت: اگر شفایت را نگرفته بودی سر از بدنت جدا کرده بودم. این ملا آقا جان هم گیر چوپان افتاده بود. در دلش گفت آقا جان من دخیل شما هستم این دفعه را جواب بدهید. ملا آقا جان گفت: «السلام علیک یا ابا عبدالله». جواب آمد «علیک السلام». چوپان گفت معلوم می شود تو هم عاشق آقا هستی، بدرقه اش کرد گفت برو.

مقام و منزلت امام علی علیه السلام درسخن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم
«فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقُمْتُ وَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ ثُمَّ بَكَى فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ قَالَ يَا عَلِيُّ أَبْكِي لِمَا يُسْتَحَلُّ مِنْكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ كَأَنِّي بِكَ وَأَنْتَ تُصَلِّي لِرَبِّكَ وَقَدْ اتَّبَعَكَ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ شَقِيقٌ عَاقِرٍ نَاقَةٍ تَمُودُ فَضْرَبَكَ ضَرْبَةً عَلَى قَرْنِكَ فَخَضَبَ مِنْهَا لِحْيَتَكَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ ذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي فَقَالَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ ثُمَّ قَالَ ص يَا عَلِيُّ مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّنِي لِأَنَّكَ مِنِّي كَنَفْسِي رَوْحُكَ مِنْ رَوْحِي وَ طِينَتُكَ مِنْ طِينَتِي إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَنِي وَ إِيَّاكَ وَ اصْطَفَانِي وَ إِيَّاكَ وَ اخْتَارَنِي لِلنُّبُوءَةِ وَ اخْتَارَكَ لِلْإِمَامَةِ فَمَنْ أَنْكَرَ إِمَامَتَكَ فَقَدْ أَنْكَرَ نُبُوتِي» [روضة الواعظین ج ۲ مجلس فی ذکر فضل شهر رمضان].

وقتی پیامبر فضائل ماه شعبان را بیان می کردند حضرت امیر علیه السلام بلند شدند و بیان کردند یا رسول الله افضل اعمال در ماه رمضان چیست؟ پیامبر فرمودند: ورع و تقوا و پرهیز از گناه، پیامبر بعد از این پاسخ شروع کردند به گریه کردن، حضرت امیر فرمودند: «یا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ». چه چیز شما را ناراحت کرده و به گریه انداخته است؟ پیامبر فرمودند: علی جان من گریه می کنم به خاطر

این که شما را در این ماه مبارک رمضان به شهادت می‌رسانند و محاسنت را از خون سرت خضاب خواهند کرد. حضرت فرمودند: «يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ ذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي». موقع شهادت دین و ایمان من سالم است؟ پیامبر فرمودند: بله، دین شما سالم است. بعد حضرت فرمودند: «يَا عَلِيُّ مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّنِي». علی جان هر کس تو را بکشد مرا کشته است، هر کس با تو کسی دشمنی بکند با من دشمنی کرده است، هر کس به تو ناسزا بگوید به من ناسزا گفته است. «لَا نَكَ مِنْنِي كَنْفَسِي رُوحَكَ مِنْ رُوحِي وَ طِينَتُكَ مِنْ طِينَتِي». یا علی تو، از من هستی، به منزله و حقیقت وجود و جان من هستی. روح و طینت تو از من است. همه انبیاء مقدمه برای آمدن پیامبر ما بوده اند و پیامبر هم مقدمه برای معرفی باطن و جان خودشان آقا امیرالمومنین علیه السلام بودند.

امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه است می‌فرماید: در سحر نوزدهم یک لحظه مختصر خواب بر من غلبه کرد. «مَلَكَتْنِي عَيْنِي وَ أَنَا جَالِسٌ فَسَخَّ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أَمْتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَ اللَّدِّ فَقَالَ ادْعُ عَلَيْهِمْ فَقُلْتُ أَبْذَلْنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبْذَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ مِنِّي» [نهج البلاغه]. چشمم روی هم رفت پیامبر را در عالم رویا زیارت کردم، به ایشان عرض شکایت کردم گفتم: یا رسول الله چقدر این امت با من دشمنی کردند و از دشمنی‌های امت به پیامبر خدا شکایت بردم. پیامبر خدا فرمودند: دعا بکن از این امت راحت بشوی. دعا کردم خدایا مرا به میان بهتر از این امت ببر، من را پیش پیامبر ببر، مرا پیش حضرت زهراء علیها السلام ببر. عوض من هم غیر از مرا بر این امت مسلط بکن. حضرت امیر علیه السلام در ماه رمضان آخر عمرشان شست و سه سال داشتند و پیامبر ما هم شست و سه سال عمر کردند، اما در محاسن پیامبر هفده عدد محاسنشان سفید شده بود اما تمام محاسن وجود نازنین حضرت امیر سفید شده بودند. با این که مولا مظهر حلم و شجاعت و استواری بودند ولی با مولا چه کردند.

ذکر مصیبت

امیرالمومنین علیه السلام

امیرالمومنین در ماه رمضان آخر هر روز مهمان یکی از فرزندان خودشان می‌شدند و سه چهار لقمه هم بیشتر میل نمی‌کردند وقتی فرزندان عرض می‌کردند یا علی چرا این قدر کم غذا میل می‌فرمایید؟ می‌فرمودند: روزهای آخر عمرم است می‌خواهم با شکم خالی خدا را ملاقات بکنم. شب نوزدهم مهمان دختر گرانقدرشان ام کلثوم علیها السلام بودند ام کلثوم می‌گوید حضرت نماز می‌خواندند من افطار را آوردم. مقداری نمک و شیر و نان جو در سفره گذاشتم. حضرت بعد از نماز نگاهی به سفره افطار کردند و شروع کردند به گریه کردن، فرمودند: دخترم چه وقت دیدی که من در سر یک سفره دو نوع غذا بخورم. من دست به این سفره دراز نمی‌کنم مگر این که یک رقم از خورشت‌ها را برداری. ام کلثوم می‌گوید من ظرف شیر را برداشتم حضرت مقداری نان جو با نمک میل کردند. بعد از صرف غذا فرمودند: دخترم هر کس در دنیا خوشی‌اش بیشتر باشد موقوف او طولانی‌تر خواهد بود و هر کس دست و بال او کمتر باشد آنجا هم راحت‌تر خواهد بود. آن شب پدرم حال عجیبی داشت گاهی مشغول نماز بودند و گاهی به حیاط خانه می‌آمد و به آسمان نگاه می‌کرد گریه می‌کرد و می‌گفت بخدا قسم به من دروغ گفته نشده است و من هم دروغ نمی‌گویم، امشب

همان شبی است که خداوند و پیامبر به من وعده داده اند. گاهی هم می فرمودند: «انا الله و انا اليه راجعون». گاهی هم می فرمود: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ» [الکافی ج ۴]. خدایا مرگ را بر علی مبارک بگردان. گاهی هم می فرمودند: «لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم». آقا تا سحر دائم حالت تضرع و راز و نیاز داشتند، اما موقعی که مؤذن آقا اذان گفت، آقا آماده رفتن به مسجد شدند. عرض کردیم آقا امشب کس دیگری بروند بهتر است. فرمودند: نه، خودم باید بروم. وارد حیاط منزل که شدند مرغابی هایی که در منزل بودند آمدند با پر و بالشان حایل شدند جلوی آقا ایستادند. حضرت فرمودند: مرغابی ها را رها کنید این ها صیحه کننده هایی هستند که نوحه کنندگانی از پس خواهند داشت. حضرت ام کلثوم فرمودند: پدر جان چرا فال بد می زنی. آقا فرمودند: حرف حقی است که بر زبان من جاری شده فال بد نیست. دخترم به این مرغابی ها آب و دانه ی حسابی بده یا این ها را در علفزار رها کن تا از رزق آزاد استفاده کنند. با دخترشان خداحافظی کردند آمدند از در بیرون بروند کمر بند مولا به حلقه ی در گیر کرد و کمر بند مولا باز شد. یعنی این درهم می گوید یا علی امشب به مسجد نرو. حضرت کمر بندشان را بستند و فرمودند:

«أَشَدُّ حَيَازِيْمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيَك»

علی کمر بندت را برای مرگ محکم ببند که بزودی مرگ را ملاقات خواهی کرد. وقتی آقا امام حسن آمدند ام کلثوم گفت امشب پدر همه اش صحبت مرگ می کند. امام حسن آمدند دنبال پدر رفتند و عرض کردند آقا جان کس دیگری را بفرستید. آقا فرمودند: نه، خودم باید بروم نماز بخوانم. امام حسن عرض کردند آقا جان پس اجازه بدهید که من هم دنبال شما بیایم. آقا فرمود: حسنم به حقی که بر تو دارم برگرد برو خانه، آقا نمی خواستند آن واقعه ی دلخراش جلوی چشم امام حسن اتفاق بیافتد. قسم دادند امام حسن را برگردند. آمدند حضرت وارد مسجد شدند بالای ماذنه مسجد کوفه رفتند. صدای اذان امیرالمومنین وقتی بلند شد صدای دلربایش به همه ی خانه های کوفه می رسید. برای آخرین بار مردم کوفه صدای مولا را شنیدند. «الله اکبر الله اکبر». آقا بعد از اذان از ماذنه پایین آمدند و تا خفته ها را برای نماز بیدار کنند. رسیدند به آن نانجیب که شمشیر زهر آلود را زیر لباس هایش پنهان کرده بود و به صورت و رو روی زمین مسجد خوابیده بود. حضرت ابن ملجم (لعنة الله علیه) را بلند کردند فرمودند: بلند شو برای نماز، قصد و نیتی در خاطرت هست نزدیک است آسمان ها بر هم بریزند و کوه ها متلاشی بشوند. بعد آمدند در محراب مسجد مشغول نافله ی صبح شدند. آن نانجیب ملعون ازل و ابد آمد خودش را در گوشه ی محراب مخفی کرد. وقتی آقا پیشانیش را از سجده بلند کرد آن نانجیب چنان ضربتی به فرق و پیشانی آقا زد که یک وقت ناله ی آقا بلند شد «فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ» [الإرشاد شیخ مفید/ ج ۱/ ۱۱۰ . بحار الأنوار ج ۴۲]. به پروردگار کعبه رستگار شدم. یک وقت جبرئیل در آسمان ندا داد «تَهْدَمَتْ وَ اللَّهُ أَرْكَانُ الْهُدَى وَ انْظَمَسَتْ وَ اللَّهُ أَعْلَامُ التَّقَى قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى قُتِلَ عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى قَتَلَهُ أَشَقَى الْأَشْقِيَاءَ» [بحار الأنوار ج ۴۲/ ۲۸۴ باب ۱۲۷ کیفیة شهادته ع]. «لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم». «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» [الشعراء/ ۲۲۷].

از اعمال مستحبی امشب غسل قبل از اذان صبح و دعای جوشن کبیر و دو رکعت نماز است که یک حمد و دو قل هو الله در هر رکعت دارد و بعد از سلام نماز بدون اینکه حرف بزنید و رو از قبله

برگردانید استغفرالله و اتوب الیه بگویند. از دیگر اعمال امشب بیدار بودن تا اذان صبح و قرآن به سر گرفتن است .

\$

###اسماء و صفات فاطمه زهرا س

اسماء و صفات فاطمه زهرا س

نویسنده: الف . آشوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَيَّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

امام صادق علیه السلام فرمود: «لِفَاطِمَةَ تِسْعَةُ أَسْمَاءٍ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاطِمَةُ وَ الصَّدِيقَةُ وَ الْمُبَارَكَةُ وَ الطَّاهِرَةُ وَ الزَّكِيَّةُ وَ الرِّضِيَّةُ وَ الْمَرْضِيَّةُ وَ الْمُحَدَّثَةُ وَ الزَّهْرَاءُ ثُمَّ قَالَ تَذَرِي لِأَيِّ شَيْءٍ سُمِّيتِ فَاطِمَةَ قُلْتُ أَخْبِرْنِي يَا سَيِّدِي قَالَ قُطِمَتْ مِنَ الشَّرِّ؛ (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۰)

برای فاطمه سلام الله عليها نزد خدای متعال نه اسم است: فاطمه، صديقه، مباركه، طاهره، زكيه، راضيه، مرضيه، محدثه و زهرا. آنگاه فرمود: معنی و تفسیر فاطمه را می دانی؟ گفتم: آقاي من! شما بفرمایید. فرمود: فاطمه سلام الله عليها را از آن جهت فاطمه گویند که از شر به دور است.

همچنین برای وجه تسمیه فاطمه سلام الله عليها وجوه دیگری نقل شده است که عبارتند از:

۱. فاطمه از اسم خداوند؛ یعنی فاطر گرفته شده است. (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۵)

۲. چون دوستان و شیعیان او از آتش جهنم در امان اند. (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۶)

۳. چون از عادت ماهانه بریده و منقطع بوده است. (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۶)

ما در این مقاله به جهت اختصار به تعدادی از آن متذکر می شویم .

۱. کوثر

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَثَرُ» (کوثر / ۱ - ۳)

زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دو تن از فرزندان پسر خود (عبدالله - قاسم) را از دست داد، دشمنان او لب به کنایه و شماتت گشودند. از جمله «عاص بن وائل»، (الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۲. المیزان، ج ۷، ص ۳۷۰)

امام فخر رازی مفسر بزرگ و متعصب اهل سنت نیز می نویسد: «مراد از کوثر، فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله است؛ چون این سوره در رد کسی که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله طعن زد و گفت: او فرزند ندارد، نازل شد. پس معنای کوثر آن است که خداوند نسلی به او عطا کرد که در گذر زمان باقی می ماند...» (تفسیر کبیر، ج ۳۲، ص ۱۲۲)

۲. مطهره

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب / ۳۳)

ام سلمه، همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله می گوید: «روزی فاطمه سلام الله علیها در حالی که ظرف سفالی در دست داشت و حسن و حسین علیهما السلام در کنارش بودند، نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد. حضرت فرمود: پسر عمویت را نیز صدا کن! علی علیه السلام نیز آمد. پیامبر امام حسن علیه السلام را روی زانوی راست و امام حسین علیه السلام را روی زانوی چپ نشانده. علی و فاطمه هم یکی در پشت سر و دیگری در جلو نشستند. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: بار الها! اینها اهل بیت من هستند. تمام پلیدیها را از اینها برطرف کن و آنان را پاکیزه کن.» (بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۵۹)

در منابع اهل سنت نیز به طرق مختلف از ام سلمه (با تفاوتهایی در متن حدیث) روایت شده است که این آیه در خانه او نازل شده است. (البرهان، ج ۳، ص ۳۸) این مضمون در بیش از هفتاد روایت که در میان آنها راویان اهل سنت بیش از شیعه هستند، نقل شده است. فخر رازی نیز می نویسد: «در جریان مباحثه پیامبر صلی الله علیه وآله با علمای نجران، رسول اکرم صلی الله علیه وآله بعد از بازگشت از مباحثه، آیه تطهیر را در حق علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام تلاوت فرمود.» (تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۸۵)

۳. محبوبه

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»؛ (شوری / ۲۳)

ابن عباس می گوید: «چون اسلام پس از هجرت به مدینه استحکام یافت، انصار گفتند نزد پیامبر صلی الله علیه وآله برویم و بگوییم در گرفتاریهایی که پیش می آید، اموال ما در اختیار تو است و می توانی استفاده کنی. آیه شریفه نازل شد که: بگو من جز مودت و دوستی خویشاوندانم اجر و پاداشی از شما نمی خواهم و هر که کار نیکو کند، ما بر نیکویی او می افزاییم که خدا بسیار آمرزنده و پذیرنده شکر بندگان است.»

محمی الدین عربی در تفسیر این آیه می نویسد: «معنای آیه به طور کلی نفی پاداش خواستن است؛ زیرا ثمره دوستی و محبت اهل بیت نصیب دوستداران آنان است. روشن است که محبت اقتضای تناسب روحانی بین محب و محبوب دارد و سبب حشر آنان با یکدیگر است... بنابراین دوستدار آنان جز کسی که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند، نیست؛ چرا که اگر محبوب خدا نبودند، رسول الله صلی الله علیه وآله هم آنان را دوست نمی داشت. مراد از اهل بیت همان چهار نفری هستند که در روایت ذکر شده اند.» (تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۴۳۳) سپس روایت ابن عباس را ذکر می کند که: از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدیم: «قربی» که دوست داشتن شان بر ما واجب شده است چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو فرزندش علیهم السلام.» (کشاف، ج ۴، ص ۲۱۹)

علامه طبرسی نیز می نویسد: «رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند پیامبران را از درختان مختلفی آفرید و من و علی از یک درخت آفریده شدیم. من ساقه درختم و علی شاخه آن، فاطمه شکوفه، حسن و حسین علیهما السلام میوه های آن و پیروان ما برگهای آن، هرکس به شاخه ای از شاخه های آن دست گیرد، نجات می یابد و آنکه انحراف یابد، سقوط خواهد کرد؛ حتی اگر بنده ای

هزار سال عبادت کند و هزار سال دیگر و هزار سال دیگر هم عبادت کند، چنان که چون مشک کهنه شود؛ ولی ما را دوست نداشته باشد، خداوند او را با سر در آتش می افکند سپس آیه موذت را تلاوت فرمود.» (مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۹)

۴. بَرِّ (نیکوکار)

«إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً عَيْنَاً يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً» (دهر/ ۵ - ۸)

ابن عباس می گوید: «حسن و حسین علیهما السلام مریض شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همراه تعدادی از یاران به عیادت آنان آمده، خطاب به علی علیه السلام فرمود: خوب بود برای شفای فرزندان خود نذر می کردی!

علی، فاطمه (بنابر قولی حسن و حسین علیهما السلام) و فضه نذر کردند که اگر آن دو شفا یابند، سه روز روزه بگیرند. چندی نگذشت که آن دو شفا یافتند. خانواده نیز به نذر خود عمل کردند و چون در منزل چیزی نبود، علی علیه السلام سه من جو قرض کرد. فاطمه سلام الله علیها یک سوم آن را آسیاب کرد و به تعداد اعضای خانواده نان پخت؛ اما لحظه افطار مسکینی آمد و تقاضای نان کرد. آنها نیز نان خود را به او دادند. روز دوم یتیم و روز سوم نیز اسیری آمد و آنان باز طعام خود را به آنها دادند و خود با آب افطار کردند. روز بعد علی علیه السلام دست فرزندان را گرفت و نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله رفت. پیامبر صلی الله علیه وآله مشاهده کرد که آنان از شدت گرسنگی بر خود می لرزند. فرمود: چقدر ناراحت شدم که شما را این گونه دیدم. آن گاه برخاست و به همراه آنان به خانه دخترش فاطمه سلام الله علیها آمد. فاطمه سلام الله علیها را دید که از شدت گرسنگی شکمش به پشت چسبیده؛ ولی با این حال در محراب عبادت است. در این لحظه جبریل نازل شد و گفت: بگیر ای محمد! خداوند تو را درباره خاندانت تبریک می گوید و آن گاه حضرت را به خواندن آیاتی از سوره دهر واداشت. (الغدیر، ج ۳، ص ۱۰۷ به بعد، که علامه امینی نام ۳۴ نفر از اهل سنت را که با تفاوت های اندک این شأن نزول را نقل کرده اند، می نویسد)

۵. بحر

«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» (الرحمن/ ۱۹ و ۲۰)

علام؟ بحرانی می نویسد: «مراد از بحرین علی و فاطمه علیهما السلام هستند که هیچ گاه بر یکدیگر سرکشی نمی کنند.» (تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۲۶۵)

ابن عباس معتقد است: «برزخ میان آن دو مهر و محبتی است که از بین رفتنی نیست. بعضی دیگر از روایات «بحرین» را دو دریای علم علی علیه السلام و حلم فاطمه سلام الله علیها دانسته اند.» (تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۲۶۵)

۶. مشکوة

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ...» (نور/ ۳۵)

طبق روایت امام صادق علیه السلام «مشکوة» بر فاطمه سلام الله علیها تطبیق شده است و او را ستاره درخشان در آسمان زنان دنیا، زنان بهشت و زنان دو عالم و «کوکب درّی بین نساء العالمین» شمرده اند. (تفسیر برهان، ج ۳، ص ۱۳۶)

۷. ذریه

«وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (فرقان / ۷۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۳۹)

ابوسعید خدری به نقل از پیامبر صلی الله علیه وآله در معنای این آیه می نویسد: «منظور از «أَزْوَاجِنَا» خدیجه، «ذُرِّيَّاتِنَا» فاطمه و «قُرَّةَ أَعْيُنٍ» حسنین و (امام) علی است.» (تأویل الآیات الظاهرة، ص ۳۸۱)

۸. سیده نساء العالمین

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران / ۶۱)

شأن نزول این آیه چنین است که: مسیحیان نجران که عیسی را فرزند خدا می دانستند و تولّد فرزند را بدون پدر باور نمی کردند، به سخنان پیامبر صلی الله علیه وآله درباره تولّد حضرت عیسی علیه السلام ایراد می گرفتند. پس از لجاجت آنها دستور مباحله نازل شد.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: طرفین دست به سوی آسمان بلند کنیم و از خدا بخواهیم حق را پیروز و باطل را ریشه کن کند. پس از قرار مباحله، اسقف نجران به نمایندگانش رو کرد و گفت: اگر دیدید محمد تنها با فرزندان و اهل بیت خود آمد، مباحله نکنید. همین طور هم شد و روز موعود آنها پیامبر صلی الله علیه وآله را به همراه فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام دیدند. پیامبر فرمود: «اللهم هؤلاء اهلی.»

سپس حضرت به آنها فرمود: «وقتی دعا کردم، آمین بگویدا!» وقتی رئیس گروه نجرانیها آنها را شناخت، به همراهانش گفت: «ای جماعت نصاری! صورتهایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند، کوهی را از زمین برکنند و به دعای آنان این کار را می کند. با اینان مباحله نکنید که هلاک خواهید شد و تا روز قیامت دیگر هیچ نصرانی روی زمین نخواهد ماند.» (تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۸۵)

مفسران شیعه و سنی در اینکه مراد از «انفسنا» علی علیه السلام و «ابناءنا» حسن و حسین و «نساءنا» فقط فاطمه سلام الله علیها است، اتفاق نظر دارند. (نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۴۹، ح ۱۶۳)

نکته ظریف این است که دعوت آیه شریفه شامل تمام فرزندان، زنان و جانها می شود (۲۹) کلمه جمع (ابناء، نساء، انفس) اگر اضافه شود (به ضمیر نا اضافه شده اند) شامل تمامی افراد می شود و در عین حال پیامبر صلی الله علیه وآله فقط این چهار نفر را آورد و این دلیل برتری آنها بر همه فرزندان، زنان و جانهای دیگر است. و البته در مواردی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده بود: «ابْنَتِي فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؛ دخترم فاطمه سلام الله علیها بانوی زنان عالم است.» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲)

۹. صدیقه

صدیقه به کسی می گویند که هرگز دروغ نگوید و سخنش را با عمل خود تصدیق کند، می گویند.
(لسان العرب)

عایشه می گفت: «کسی را از فاطمه سلام الله علیها راستگوتر، جز پدرش، ندیدم.» هرگاه بین فاطمه سلام الله علیها و عایشه مطلبی رخ می داد، عایشه می گفت: «ای رسول خدا! از فاطمه سلام الله علیها سؤال کن. او دروغ نمی گوید.» (چهل حدیث در فضایل محمد، ص ۴۴)
رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «سه چیز به تو داده شده است که به هیچ کس؛ حتی به من داده نشده:
اول، تو داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و من داماد کسی نیستم که پدرزنم مانند پدر زن تو باشد.

دوم، همسری صدیقه مانند دختر من داری که من چنین همسری ندارم.
و سوم، فرزندانمان مانند حسن و حسین داری که من ندارم. با این وصف شما از من و من از شما هستیم، (فاطمه زهرا سلام الله علیها من المهد الی اللحد، ص ۵۹)
«علّت اینکه فاطمه سلام الله علیها را علی علیه السلام غسل داد، این بود که فاطمه سلام الله علیها صدیقه بود و صدیقه را جز صدیق نباید غسل دهد. همان طور که مریم را حضرت عیسی علیه السلام غسل داد.» (علل الشرایع، باب ۱۴۸، ص ۲۲)
۱۰. محدثه

ابن بابویه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: «حضرت فاطمه سلام الله علیها را به این سبب محدثه می گفتند که ملائکه از آسمان فرود می آمدند و او را ندا می دادند، همان طور که مریم سلام الله علیها دختر عمران را ندا می دادند، سپس می گفتند: خداوند عالمیان تو را برگزیده و مطهر و معصوم گردانیده است و تو را اختیار کرده است بر زنان عالمیان. ای فاطمه! عبادت کن و برای پروردگار خود خاضع شو. و سجود و رکوع کن با رکوع کنندگان. پس او با ملائکه سخن می گفت و ملائکه با او سخن می گفتند. پس شبی به ملائکه گفت: آیا کسی مثل مریم، دختر عمران برگزیده زنان عالمیان نیست؟ ایشان گفتند: مریم سلام الله علیها بهترین زنان زمان خود بود؛ اما خدای تعالی تو را بهترین زنان زمان خود و زمان مریم و بهترین زنان اولین و آخرین قرار داد.» (علل الشرایع، باب ۱۴۸، ص ۱۸۲) [منبع: کتاب حضرت زهرا (سلام الله علیها) / معاونت تبلیغ و آموزشهای کاربردی حوزه علمیه قم / چاپ اول - ۱۳۹۰]

\$

##فضائل ده گانه برای حضرت زهرا س

فضائل ده گانه برای حضرت زهرا س

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

در برابر فضائل عظیم اهل بیت (ع) و مقامات فوق العاده آنها در درگاه خداوند، همیشه این دغدغه خاطر برای بعضی از افراد که در متن مسائل نیستند وجود دارد که نکند این همه فضائل نتیجه خوشبینی فوق العاده دوستان، و برداشتهای علاقمندان و عاشقان این مکتب باشد.

آنها چون به اهل بیت (ع) عشق میورزند، و همه چیز را از همین دریچه می بینند، هر کسی هر فضیلتی را بگوید یا احتمال دهد به آن مؤمن میشوند، خواه سند معتبری داشته باشد یا نه، و از قدیم گفته اند

اگر بر دیده مجنون نشینی - به غیر از خوبی لیلی نبینی!

اینجاست که برای رفع هر گونه سوء ظن از این دور افتادگان، و اطمینان خاطر بیشتر دوستان و نزدیکان، به منابع دیگران مراجعه می کنیم، و اهل بیت پیامبر (ص) را در آئینه افکار و کتابها و نوشته های معروف و مشهور و دست اول آنها مشاهده می کنیم.

در مجموع این نوشتار حتی یک روایت از منابع شیعه نقل نشده، و در میان اهل سنت نیز به سراغ کتابهایی رفته ایم که از معروفترین و مهمترین کتب حدیث و تاریخ و تفسیر آنها است.

۱. برترین بانوی جهان

در روایات فراوانی که در منابع معروف اهل سنت آمده تصریح شده است که فاطمه زهرا (س) افضل زنان جهان بود، آن سخنی است که پیغمبر اکرم (ص) آن را به تعبیرات مختلف بیان فرموده است:

«إِنَّ أَفْضَلَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ» (ذخائر العقبی، صفحه ۳۶)

برترین زنان بهشت خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمد، و مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم [همسر فرعون]. [این حدیث در «مستدرک الصحیحین»، جلد ۲، صفحه ۴۹۷ نقل شده و سپس تصریح می کند که اسناد این حدیث صحیح است]

۲. بانوی بهشتی

نخستین سنگ بنای وجود انسان، انعقاد نطفه اوست، چرا که به هر حال نطفه است که قسمت مهمی از ارزش های وجودی انسان را در بر دارد، و به همین دلیل در روایات اسلامی دستورهای زیادی وارد شده که این سنگ زیر بنا درست نهاده شود.

هنگامی که به تاریخ زندگی بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) مراجعه می کنیم می بینیم او در این زمینه یک وضع استثنائی دارد که در تاریخ شخصیت های بزرگ جهان اعم از مرد و زن بی نظیر است، بهتر است این سخن را از زبان پیغمبر اکرم (صلي الله عليه وآله) بشنویم:

ابن عباس می گوید: پیغمبر اکرم (صلي الله عليه وآله) زیاد فاطمه را می بوسید، روزی عایشه عرض کرد: شما زیاد فاطمه را می بوسید؟

رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: (این دلیلی دارد) در شب معراج هنگامی که جبرئیل مرا وارد بهشت کرد، از تمام میوه های بهشتی به من داد، و از عصاره آنها نطفه فاطمه در رحم خدیجه منعقد شد.

«فَإِذَا اشْتَقْتُ لِتِلْكَ الثُّمَارِ قَبْلْتُ فَاطِمَةَ فَأَصَبْتُ مِنْ رَائِحَتِهَا جَمِيعَ تِلْكَ الثُّمَارِ الَّتِي أَكَلْتُهَا» (عوامل العلوم؛ ج ۱۱، ص ۳۷) هنگامی که مشتاق آن میوه‌های بهشتی می‌شوم، فاطمه را می‌بوسم و از بوی او بوی تمام آن میوه‌ها را که در آن شب خوردم استشمام می‌کنم».

۳. فاطمه (علیها السلام) محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر (صلي الله عليه وآله) در حدیثی از زبان عایشه می‌خوانیم که می‌گوید: «مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَبَّ كَلَامًا وَ حَدِيثًا مِنْ فَاطِمَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) وَ كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ رَحَبَ بِهَا، وَ قَامَ إِلَيْهَا، فَأَخَذَ بِيَدِهَا فَقَبَّلَهَا، وَ أَجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ» (مستدرک الصحيحین، جلد ۳، صفحه ۱۵۴) من هیچ کس را در سخن گفتن از فاطمه شبیه‌تر به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) ندیدم، هنگامی که وارد بر پدر می‌شد به او خوش آمد می‌گفت، و در برابر دخترش فاطمه بر می‌خاست، دست او را می‌گرفت و می‌بوسید، و او را در جای خود می‌نشاند».

۴. مقام قرب فاطمه (علیها السلام) در پیشگاه خدا در «صحیح ترمذی» از پیغمبر اکرم (صلي الله عليه وآله) نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنُنِي مَا آذَاهَا وَ يُنْصِبُنِي مَا نَصَبَهَا» (صحیح ترمذی، جلد ۲، صفحه ۳۱۹) فاطمه پاره تن من است، آنچه او را آزار دهد مرا آزار می‌دهد و آنچه او را به زحمت افکند مرا به زحمت می‌افکند».

بدیهی است علاقه پدر و فرزندی هرگز نمی‌تواند چنین پدیده‌ای را توجیه کند، زیرا پیغمبر به عنوان «رسول الله» چیزی را اراده نمی‌کند جز آنچه خدا اراده کند، و هماهنگی خشنودی و رضای فاطمه با خشنودی و رضای خدا و پیامبر دلیلی جز محو اراده او در اراده و خواست خدا ندارد. این نکته نیز شایان دقت است که معمولاً جمله «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي» را به معنای فاطمه پاره تن من است، تفسیر و ترجمه می‌کنند، در حالی که در این جمله سخنی از تن در میان نیست، بلکه مفهوم حدیث این است که فاطمه (علیها السلام) پاره‌ای از وجود و هستی پیامبر (صلي الله عليه وآله) است، هم از نظر جسمی و هم روحی، در خود روایات نیز شاهد بر این معنا داریم که به خواست خدا خواهد آمد.

۵. زهد و ایثار فاطمه (علیها السلام) ابن حجر و دیگران در روایتی از پیغمبر اکرم (صلي الله عليه وآله) نقل کرده‌اند، او هنگامی که از سفر باز می‌گشت نخست به سراغ دخترش فاطمه زهرا (علیها السلام) می‌آمد، و مدتی نزد او می‌ماند، ولی یک بار برای فاطمه زهرا (علیها السلام) دو دستبند از نقره و همچنین یک گردنبند و دو گوشواره ساخته بودند، و پرده‌ای بر در اطاق آویزان کرده بود.

هنگامی که پیامبر (صلي الله عليه وآله) وارد شد و این منظره را دید بیرون آمد در حالی که آثار غضب در چهره‌اش نمایان بود، به مسجد آمد و بر منبر نشست.

فاطمه (علیها السلام) دانست که ناخشنودی پیغمبر (صلي الله عليه وآله) به خاطر همان مختصر زینت است، همه را نزد پدر فرستاد تا در راه خدا صرف کند.

هنگامی که چشم پیامبر (صلي الله عليه وآله) به آن افتاد سه بار فرمود: «فَعَلْتُ، فِدَاهَا أَبُوهَا». (الصواعق المحرقة، صفحه ۱۰۹)

فاطمه آنچه را که می‌خواستیم انجام داد، پدرش به فدایش باد.

هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد غذای مخصوصی در آن جا می‌دید. از او پرسید: ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ گفت: این از سوی خداست، خداوند به هر کس بخواهد بی حساب روزی می‌دهد. ۶. مقام علمی فاطمه (علیها السلام)

در «مسند احمد» از ام سلمه (یا طبق روایتی ام سلمی) چنین آمده: وقتی فاطمه (علیها السلام) به همان بیماری که به وفاتش منتهی گشت، بیمار شد من از او پرستاری می‌کردم، روزی حالتش را از همه روز بهتر دیدم، علی (علیه السلام) به دنبال کاری رفته بود، فاطمه (علیها السلام) به من فرمود: آبی بیاور تا غسل کنم، آب آوردم و او غسل کرد، غسلی که بهتر از آن ندیده بودم.

سپس فرمود: لباس‌های تازه ای برای من بیاور، لباس‌ها را آوردم و به او دادم، و او پوشید. سپس فرمود: بستر من را در وسط اطاق بيفكن، من این کار را کردم، او دراز کشید و رو به قبله کرد، و دستش را زیر صورتش گذاشت، سپس فرمود: ای ام سلمه! [ام سلمی] من الان از دنیا می‌روم (و به ملکوت اعلا می‌شتابم) در حالی که پاک شده ام، کسی روی مرا نگشاید. این سخن گفت و چشم از جهان پوشید! (مسند احمد بن حنبل، جلد ۶، صفحه ۴۶۱. این حدیث را ابن اثیر در «اسد الغابة» و جمعی دیگر در کتب خود آورده اند)

این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که فاطمه از لحظه مرگش آگاه و با خبر بوده، و بی آن که نشانه‌های آن در او باشد، آماده رحلت از این جهان گشت، و از آن جا که هیچ کس لحظه مرگ را جز به تعلیم الهی نمی‌داند این نشان می‌دهد که از سوی خدا به او الهام می‌شد. آری، روح او با عالم غیب مربوط بود، و فرشتگان آسمان با او سخن می‌گفتند.

به علاوه مطابق روایات گذشته حتی او از مریم دختر عمران و مادر حضرت عیسی برتر بود، و همین امر کافی است، زیرا قرآن با صراحت می‌گوید: مریم با فرشتگان خدا سخن می‌گفت، آیات متعددی در این زمینه در سوره مریم و آل عمران وجود دارد.

بنابراین فاطمه (علیها السلام) دخت گرامی پیامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) به طریق اولی باید بتواند با فرشتگان آسمان هم سخن شود. (البته دلایل علمی و دانش گسترده و فوق العاده آن حضرت در روایات شیعه وضع دیگری دارد که در زندگی نامه آن بزرگوار قبلا بدان اشاره شد) ۷. کرامات فاطمه زهرا (علیها السلام)

بسیاری از مفسران اهل سنت مانند زمخشری و سیوطی در ذیل آیه شریفه: «كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ (۶) هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد غذای مخصوصی در آن جا می‌دید. از او پرسید: ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ گفت: این از سوی خداست، خداوند به هر کس بخواهد بی حساب روزی می‌دهد.

از جابر بن عبدالله نقل کرده اند که: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) چند روز بود غذایی نخورده بود، و کار بر او مشکل شد، به منزل همسرانش سر زد هیچ کدام غذایی نداشتند، سرانجام به سراغ دخترش فاطمه (علیها السلام) آمد و فرمود: دخترم! غذایی داری من تناول کنم زیرا گرسنه ام؟

عرض کرد: نه بخدا سوگند! هنگامی که رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از نزد او خارج شد، زنی از همسایگان دو قرص نان و مقداری گوشت برای فاطمه (علیها السلام) هدیه آورد، و او آن را گرفت و در ظرفی گذاشت و روی آن را پوشاند و گفت: بخدا سوگند رسول الله (صلي الله عليه وآله) را بر خود و فرزندانم مقدم می‌دارم!

و این در حالی بود که همه گرسنه بودند.

حسن و حسین را به سراغ پیامبر (صلي الله عليه وآله) فرستاد و از او دعوت کرد به خانه بیاید. عرض کرد: فدایت شوم، چیزی خداوند برای ما فرستاده، و من آن را برای شما ذخیره کرده‌ام. پیامبر (صلي الله عليه وآله) فرمود: بیاور. و او ظرف غذا را نزد حضرت آورد. هنگامی که پیغمبر سر ظرف را برداشت مملو از نان و گوشت بود، هنگامی که فاطمه آن را دید در تعجب فرو رفت، و فهمید این نعمت و برکتی است از سوی خدا، شکر آن را بجا آورد و بر پیامبر (صلي الله عليه وآله) درود فرستاد.

پیغمبر (صلي الله عليه وآله) فرمود: دخترم! این را از کجا آورده‌ای؟ عرض کرد: «هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ این از سوی خداست، خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می‌دهد!.

پیامبر (صلي الله عليه وآله) شکر خدا را بجا آورد و این جمله را فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَكَ شَبِيهَةً بِسَيِّدَةِ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ». شکر می‌کنم خدایی را که تو را شبیه [مریم] بانوی زنان بنی اسرائیل قرار داد.

او را فاطمه نام نهاده، زیرا خداوند او و دوستانش را از آتش دوزخ باز داشته است
۸. نخستین کسی که وارد بهشت می‌شود!

ذهبی در «میزان الاعتدال» آورده است که پیغمبر اکرم (صلي الله عليه وآله) فرمود: «أَوَّلُ شَخْصٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَةُ (عليها السلام)؛ (میزان الاعتدال، ذهبی، جلد ۲، صفحه ۶۷/۱۳۱). نخستین کسی که وارد بهشت می‌شود، فاطمه است!.

۹. نام‌های پر معنای فاطمه (علیها السلام)
از احادیث بر می‌آید که نامگذاری فاطمه زهرا (علیها السلام) بوسیله حکیم علی الاطلاق یعنی خدای عالم انجام گرفته است.

از سوی دیگر «فاطمه» از ماده «فطم» (بر وزن حتم) به معنای بازگرفتن کودک از شیر مادر است، سپس به هر گونه بریدن و جدایی اطلاق شده است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلي الله عليه وآله) آمده است که فرمود: «إِنَّمَا سَمَّاهَا فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ فَطَمَهَا وَ مُحَبَّبَهَا عَنِ النَّارِ» (تاریخ بغداد، جلد ۲، صفحه ۳۳۱) او را فاطمه نام نهاده، زیرا خداوند او و دوستانش را از آتش دوزخ باز داشته است.

از این تعبیر استفاده می‌شود که نامگذاری بانوی اسلام به این نام، از سوی خداوند صورت گرفته، و مفهومش این است که خدا وعده داده است او و کسانی که او را دوست دارند و در خط مکتب او باشند هرگز به دوزخ نروند.

۱۰. هدیه پیامبر (صلي الله عليه وآله) به فاطمه (علیها السلام)

غیر از هدایای فوق العاده معنوی که پیغمبر اکرم (صلي الله عليه وآله) به دخترش فاطمه زهرا (علیها السلام) داد که هر کدام از دیگری گرانباتر و پرازش تر بود که بعضی از آنها در تاریخ ضبط شده مانند تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام) و بعضی را مینمی دانیم. یک هدیه به ظاهر مادی نیز به او داد و عجب این که این هدیه نیز به فرمان خدا صورت گرفت چنانکه در حدیث زیر آمده است: سیوطی نقل می کند: هنگامی که آیه شریفه:

«(وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقُّهُ)؛ (اسراء، آیه ۲۶) و حق نزدیکان را بپرداز!».

نازل شد، پیغمبر (صلي الله عليه وآله) فاطمه (علیها السلام) را صدا زد و سرزمین «فدک» را به او واگذار کرد. (در المنثور، ذیل آیه؛ میزان الاعتدال، جلد ۲، صفحه ۲۸۸؛ کنز العمال، جلد ۲، صفحه ۱۵۸)

البته چنانکه در فصل «ماجرای غم انگیز فدک» می آید، بخشیدن فدک به فاطمه (علیها السلام) یک مسأله ساده نبود، پشتوانه ای بود برای مسأله ولایت علی (علیه السلام) و سندی برای تحکیم و تثبیت مقام والای این خانواده، و از این نظر یک هدیه معنوی نیز محسوب می شد.

\$

##فاطمه س الگوی عالمیان

فاطمه س الگوی عالمیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ».

اللهم کن لولیک الحجة ابن الحسن...

آن چنان داغ تو بر روی دلم سنگین است - که بهار فرجت حسرت فروردین است
محض امسال نه ، این غصه ی چندین قرن است - قصه ی درد فراق تو غمی دیرین است
لحظه ی ناب شکوفا شدنم در روضه ست - هر کجا حرف بهار است بهارم این است
اشک، چون باده ی نابی ست که سرمستی آن - با وجود همه ی شوری آن شیرین است
بر خلاف همه امسال لباسم، قلبم - با سیاهی غم فاطمیه رنگین است
وہ! چه سالی شود امسال که از آغازش - نایم از نغمه ی یا فاطمه آهنگین است
شعر از محمد بیابانی

تشریف جعفر بن زهدری و شفای پای او

عبدالرحمن قبایقی می گوید: شیخ جعفر بن زهدری ، به فلج مبتلا شد، به طوری که قادر نبود از جا برخیزد. مادر بزرگش بعد از فوت پدر شیخ ، به انواع معالجات متوسل شد، ولی هیچ فایده ای ندید. اطبای بغداد را آوردند. مدت مدیدی معالجه کردند، باز هم سودی نبخشید، لذا به مادر بزرگش گفتند: شیخ را به مقام و قبه حضرت صاحب الامر (ع) در حله ببر و خوابان شاید حق تعالی او را از این بلا رهایی بخشد و بلکه حضرت صاحب الامر (ع) از آن جا عبور نمایند و به او نظر مرحمتی

فرمایند و به این شکل ، مرضش خوب شود. مادر بزرگ شیخ جعفر بن زهدری ، به این موضوع توجه کرد و او را به آن مکان شریف برد. در آن جا حضرت صاحب الامر (ع) شیخ را از جایش بلند کردند و فلج را از او مرتفع نمودند. عبدالرحمان قبایقی (ناقل قضیه) می گوید: بعد از شنیدن این معجزه ، میان من و او رفاقتی ایجاد شد، به طوری که نزدیک بود از شدت ارتباط هیچ گاه از یکدیگر جدا نشویم . او خانه ای داشت که در آن جا، شخصیت‌های حله و جوانان و اولاد بزرگان شهر جمع می شدند. من خودم قضیه را از شیخ جعفر پرسیدم . او گفت : من مفلوج بودم و اطباء از معالجه مرض من ناتوان شدند. و بقیه جریان را نقل کرد تا به این جا رسید که حضرت حجت (ع) در آن حالی که جده ام مرا در مقام خوابانیده بود به من فرمودند: برخیز. عرض کردم : مولای من ، چند سال است که قدرت برخاستن را ندارم . فرمودند: برخیز به اذن خدا. و مرا در برخاستن کمک کردند. وقتی بلند شدم ، اثر فلج را در خود ندیدم و مردم هجوم آوردند و نزدیک بود مرا بکشند. برای تبرک ، لباسهایم را تکه تکه کرده و بردند و به جای آن لباسهای خود را به تن من پوشانیدند. بعد هم به خانه خود رفتم و لباسهایشان را برای خودشان ، فرستادم

فاطمه علیها سلام الگوي عالمیان :

چگونگی استفاده از روایات در خصوص الگو بودن حضرت زهرا سلام الله علیها:

مقدمه اول : در روایات و در زیارت جامعه کبیره آمده است:

خلقکم الله أنواراً، فجعلکم بعرضه محدقین.

خداوند این ۱۴ معصوم (علیهم السلام) را، نبی مکرم (صلي الله عليه و آله) و أمير المؤمنين (عليه السلام) و حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) و ۱۱ فرزندش را از نور آفرید و قبل از آفرینش آسمان و زمین، در گرداگرد عرش إلهی مشغول تقدیس و تسیح إلهی بودند.

مقدمه دوم:

بعضی از روایاتی که ائمه (علیهم السلام) از جایگاه و مقام رفیع خودشان برای ما نقل کرده‌اند، از باب تفهیم و تفهّم بوده و از باب «كَلَّمَ النَّاسَ عَلِيٌّ قَدْرَ عَقُولِهِمْ» و «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ نَكَلِّمُ النَّاسَ بِقَدْرِ عَقُولِهِمْ» بوده است. ولی به دو روایتی که در منابع شیعه آمده اشاره می‌کنیم تا به وسیله این روایات، به جایگاه رفیع حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) در نزد ائمه (علیهم السلام) واقف شویم:

روایت اول:

امام عسکری (علیه السلام) در روایت می‌فرماید: نحن حجج الله علي خلقه و فاطمة حجة علينا. ما حجت‌های إلهی بر خلائق هستیم و حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) حجت بر ما است. (تفسیر أطيّب البیان، ج ۱۳، ص ۲۳۵)

یعنی همان‌گونه که مردم، گفتار و کردار ما را الگو و أسوه برای خود قرار داده‌اند، ما هم گفتار و کردار و رفتار حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) را برای خود الگو و أسوه قرار داده‌ایم.

روایت دوم:

در روایت دیگری، مرحوم شیخ طوسی (ره) (متوفای ۴۶۰ هجری) که از علماء بزرگ شیعه و از استوانه‌های علمی شیعه است و از او به شیخ الطائفه تعبیر می‌شود، در کتاب الغیبة، صفحه ۲۸۶ و

مرحوم علامه مجلسي (ره) در بحار الأنوار، جلد ۵۳، صفحه ۱۸۰ نقل مي کنند از آقا حضرت ولي عصر (أرواحنا لتراب مقدمه الفداء) که مي فرمايد:

و في ابنة رسول الله (صلي الله عليه و آله) لي أسوة حسنة. دختر رسول الله (صلي الله عليه و آله) براي من أسوه حسنه است.

اين نشان مي دهد که حضرت فاطمه زهراء (سلام الله عليها) در نزد ائمه (عليهم السلام) جاگاه رفيعي است.

البته در اينجا سخن براي گفتن خيلي زياد است و بهترين سخن در اين زمينه، همان سخن نبي مکرم (صلي الله عليه و آله) است که در روايات شيعه و سني آمده که حضرت فاطمه زهراء (سلام الله عليها) را پاره تن خودشان قرار داده است: فاطمة بضعة مني. (صحيح البخاري لمحمد بن اسماعيل البخاري، ج ۴، ص ۲۱۰ - صحيح مسلم لمسلم بن حجاج النيشابوري، ج ۷، ص ۱۴۱)

بزرگان أهل سنت مانند امام قرطبي و ديگران از اين روايت استفاده مي کنند که حضرت فاطمه زهراء (سلام الله عليها) از نظر عصمت و مقام و رفعت، هم طراز و هم سنگ نبي مکرم (صلي الله عليه و آله) است؛ غير از نبوت و رسالت. حتي بعضي ها مانند قرطبي مي گویند:

اگر ما قائل شويم که حضرت مريم (سلام الله عليها) نبي و پيامبر بوده، با اين روايت ثابت مي شود که مقام حضرت فاطمه (سلام الله عليها) از حضرت مريم (سلام الله عليها) هم بالاتر است.

نبي مکرم (صلي الله عليه و آله) هم با اين روايت: فاطمة بضعة مني، فمن أغضبها أغضبني. (صحيح البخاري لمحمد بن اسماعيل البخاري، ج ۴، ص ۲۱۰)

يا رسول اکرم فرمودند: إنما فاطمة بضعة، مني يؤذيني ما آذاها. (صحيح مسلم لمسلم بن حجاج النيشابوري، ج ۷، ص ۱۴۱)

اين روايات نشان داد که اتفاقات بعد از خودش را مي دانست که أمتش دچار تفرقه و تشتت و انحراف مي شوند و دليلش هم اين حديث است: تفترق أمتي علي ثلاث و سبعين فرقة، كلها في النار إلا فرقة واحدة. (سنن الترمذي، ج ۴، ص ۱۳۴)

و به همين دليل، حضرت فاطمه زهراء (سلام الله عليها) را براي أمت اسلامي، الگو و ملاک حق و باطل معرفي کردند. ولي متأسفانه مردم از اين الگو، الگوپذيري نداشتند و از اين ملاک حق و باطل نتوانستند بهره اي ببرند.

بعضي مي گویند حضرت فاطمه زهراء (سلام الله عليها) فقط براي زنان أمت اسلامي الگو است و اين کاملاً اشتباه و نادرست است و حضرت فاطمه زهراء (سلام الله عليها) براي همه الگو است؛ هم براي زنان و هم براي مردان.

چگونه؟

۱ - دفاع از ولايت :

مي بينيم که حضرت فاطمه زهراء (سلام الله عليها) بعد از رحلت نبي مکرم (صلي الله عليه و آله) مدافع حريم ولايت مي شود و در برابر مخالفين ولايت مي ايستد و با تمام توانش و تا آخرين نفس از ولايت - که اساس اسلام است - دفاع مي کند. همه مردان و زنان بايد از اين روش حضرت صديقه طاهره (سلام الله عليها) الگوپذيري داشته باشند. آن حضرت در برابر مخالفين ساکت نمي نشيند و

در برابر کسانی که پا را از گلیم خود دراز می‌کنند، سکوت نمی‌کند. لذا ما هم در برابر حاکمان جائز و ظالم و مستبد و آنهایی که حکومت خود را بر محور ظلم و ستم پایه‌ریزی کرده‌اند، مانند حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) می‌ایستیم و ساکت نمی‌نشینیم.

۲- ازدواج :

زنان و دخترانی که پیرو آن حضرت هستند و عشق به ایشان دارند و اظهار ارادت می‌کنند، باید تلاش کنند تا در این جامعه‌ی مملو از شر و فساد و بی‌بندوباری که ملاک‌های جامعه‌ی ما روی مسائل اقتصادی و سیاسی و مادی رفته، حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) را الگوی خود قرار دهند. وقتی کسی به خواستگاری یک دختری می‌آید، اولین سؤالی که از او می‌کنند، از شغل و ماشین و خانه و درآمد او سؤال می‌کنند. ولی باید دقت داشته باشند که وقتی از حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) دم می‌زنند، نباید فقط زبانی باشد. حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) با این که خواستگاران متعددی داشته و شخصیت‌های برجسته جامعه اسلامی و سرمایه‌داران بزرگ و نامی آن زمان از او خواستگاری کردند، ولی دست رد بر سینه همه زد و وقتی با امیر المؤمنین (علیه السلام) ازدواج کرد، امیر المؤمنین (علیه السلام) جزء فقیرترین افراد جامعه بود.

در منابع اهل سنت و شیعه آمده است که خود امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: تزوجت فاطمه بنت محمد (صلي الله عليه و سلم) و ما لي و لها فراش غير جلد كبش ننام عليه بالليل و نعلف عليه ناضحنا بالنهار و ما لي خادم غيرها. من با فاطمه دختر محمد (صلي الله عليه و سلم) ازدواج کردم، در حالی که در زندگی ما فقط یک پوست قوچی بود که شب را بر روی آن می‌خوابیدیم و روی آن علف می‌ریختیم و شتر هم می‌خورد و هیچ خدمت‌گزاری نداشتیم. (بحار الأنوار للعلامة المجلسي، ج ۷۶، ص ۳۲۲ - كنز العمال للمتقي الهندي، ج ۱۳، ص ۶۸۲ - الطبقات الكبرى لمحمد بن سعد، ج ۸، ص ۲۲ - تاريخ مدينة دمشق لابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۷۶ - الكامل في التاريخ لابن الأثير، ج ۳، ص ۳۹۹)

۳- زندگی :

زنانی که دم از عشق حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) می‌زنند، فاطمه خواستن، با گفتن و شعار نیست. فاطمه‌گونه زندگی کردن و فاطمه‌گونه ازدواج کردن و فاطمه‌گونه شوهرداری کردن و فاطمه‌گونه بچه‌داری کردن، همان الگوبیری از حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) است. عجیب است که در رابطه با همسرداری حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) روایت زیبایی را مرحوم علامه مجلسی (ره) در بحار الأنوار، جلد ۴۱، صفحه ۳۰ نقل می‌کند: چیزی در خانه نبود و امیر المؤمنین (علیه السلام) وارد خانه شد و به حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) فرمود: برای ناهار چه داریم؟ حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) فرمود: چیزی در خانه نداریم که من برای شما و بچه‌ها غذایی تهیه کنم. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: چرا به من نگفتی که من وسائل غذا تهیه کنم؟

فألت: يا أبا الحسن! إني لأستحيي من إلهي أن أكلفك ما لا تقدر عليه.

حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) فرمود: من از خدایم حیاء می‌کنم که از تو چیزی را بخواهم که قادر بر آن نباشی.

يعني حتي همان مواد غذايي را كه شايد فراهم كردن آن در توان و قدرت أمير المؤمنين (عليه السلام) نباشد، از او درخواست نكرد.

زناني كه به خاطر چشم و هم چشمي، زنان همسايه و فاميل را مي بينند كه فلان چيز را دارند، شوهر خود را وادار مي كنند كه زير قرض و وام و منت ديگران برود تا آن وسيله را براي آنها تهيه كند، الگوپذيري از حضرت فاطمه زهراء (سلام الله عليها) ندارند و فردي قيامت، او و حضرت فاطمه زهراء (سلام الله عليها) پاي حساب مي آيند. ببينيد تفاوت چقدر است در ميان حضرت فاطمه زهراء (سلام الله عليها) و اين دسته از زناني كه اين چنين توقعات نادرستي از شوهر خود دارند؟! زندگي اي كه بايد باغي از بهشت باشد را به جهنم سوزان تبديل مي كنند و مدعي هم هستند كه الگوپذيري از حضرت فاطمه زهراء (سلام الله عليها) دارند؟!

۴- خشمگين كردن همسر:

مرحوم علامه مجلسي (ره) در روايت ديگري در بحار الأنوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۳۴ نقل مي كند كه أمير المؤمنين (عليه السلام) خداوند را قسم مي خورد و مي فرمايد:

فوالله! ... و لا أغضبتي و لا عصت لي أمرا.

به خدا قسم! فاطمه در طول اين مدت، يك بار هم مرا غضبناك و عصباني نكرده است و امر مرا نافرماني نكرده است.

البته چه بسا بعضي از زنان بگويند بعضي از مردان كه بد اخلاق هستند، در برابر آنها چه كنيم؟ در روايت داريم:

اگر زني بر اخلاق بد و فقر و ناداري شوهرش صبر كند و لب به شكايه نكشيد، خداوند فردي قيامت به او پاداش همسر فرعون، حضرت آسياه (سلام الله عليها) را مي دهد و درجات بزرگي براي او در روز قيامت در نظر گرفته است و اين صبرها باعث بخشش گناهان است.

البته اين را هم عرض كنيم كه اين باعث نشود كه بعضي از مردان پا را فراتر از گليم خود بگذارند. در روايت داريم كه پيامبر اكرم (صلي الله عليه و آله) فرمود:

إن الله عز وجل ليس يغضب لشيء كغضبه للنساء و الصبيان. (الكافي للشيخ الكليني، ج ۶، ص ۵۰) و خداوند عزوجل براي هيچ چيزي همانند ظلم در حق زنان و کودکان غضبناك نمي شود.

السلام عليك يا فاطمة الزهرا

تمام اهل عالم دم گرفتند - به حال خانه ي ما غم گرفتند

كه روزي روزگاري خانه ي ما - صفايي داشت آن را هم گرفتند

كنون افتاده ناله در دل باد - و حتي آسمان هم ناله سر داد

نمي داني چه شد در آن سياهي - خودم ديدم كه بين كوچه افتاد

ز چشمش سيلبي كين سو گرفته - كه حتي از علي هم رو گرفته

خودم ديدم كه مادر زير چادر - دو دستي دست بر پهلوي گرفته

وقتي خليفة اول، در برابر استدلال هاي حضرت فاطمه (سلام الله عليها)، مجبور شد كه سند فدك را به نام او بنويسد، زهرا(س) با در دست داشتن اين سند كه دست نوشته ابوبكر بود، به سوي منزل حركت كرد. امام حسن مجتبي(ع) نيز دست در دست مادر داشت كه در نزديكي منزل، در مكاني كه

بعد ها به محله بني هاشم و سپس كوچه بني هاشم موسوم گشت، با عمر بن خطاب روبرو شد. عمر از حضرت پرسید: از كجا مي آید؟ فاطمه(س)، ماجرای نوشتن سند فدك را به عمر گفت. در این هنگام عمر خواست تا دست نوشته ابوبكر كه در واقع سند فدك بود را در ظاهر برای دیدن ولي در واقع برای نابود كردن آن بستاند. طبیعی بود كه فاطمه(س) آن را پس ندهد و در این میان، عمر آن نامه را در حالی كه به آن نگاه مي كرد، با اجبار از حضرت گرفت و بنا بر تصریح ابن ابی الحدید، با دست به سینه فاطمه(س) كوبيد و آن نامه را به اجبار گرفت و پاره نمود. شدت مصیبت زمین خوردن فاطمه(س) در آن هنگام چنان بود كه حضرت، خلیفه دوم را نفرین نمود.

صلي الله عليك يا ايته المظلومه المضطهرة المسلوبه حقها!

\$

##قطره ای از دریای فضائل زهراى مرضیه س

قطره اي از دريائي فضائل زهراي مرضیه س

سیدجواد حسینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

سپیده سخن:

حضرت زهرا عليها السلام هم به لحاظ نسب و خانواده و هم به جهت رفتار و منش شخصي و اوصاف فردي در اوج قله عظمت و بزرگي قرار دارد.

او در عظمت و بزرگي نسب خانوادگي شهره جهان است؛ زیرا پدري چون حضرت محمد صلي الله عليه و آله - اولین فرد جهان هستي در کمال و فضائل - و مادري چون خديجه کبري عليها السلام - يکي از زنهای کامله جهان هستي و دومين مسلمان، و فداکارترین فرد در راه اسلام - و همسري چون اميرمؤمنان علي عليه السلام - كه به منزله جان پیامبر صلي الله عليه و آله و برترین انسان بعد از پیامبر صلي الله عليه و آله مي باشد - و فرزندان چو حسن و حسين عليهما السلام و زينبين عليهما السلام دارد. اگر محصول تربيت زهرا عليه السلام فقط زينب عليها السلام بود، در افتخار و عظمت حضرت زهرا عليها السلام كفايت مي كرد. راستي كجا مي توان خانواده اي يافت كه مانند خانواده زهرا عليها السلام پدر معصوم، همسر معصوم، فرزندان ذكور معصوم و خود خانم نیز معصومه باشند و كجا مي توان خانه اي يافت كه چنین انسانهای بزرگي در آن جمع شوند، جز خانه گلي فاطمه.

و او در اوج فضایل قرار دارد به حدي كه شناخت او جز براي معدودي از انسانها غير ممكن است.

امام صادق عليه السلام فرمود: «وهي الصديقة الكبرى وعلي معرفتها دارت القرون الاولى.» ؛ او صديقه کبري است كه بر محور شناخت او قرنهای گذشته دور زده است.» (بحارالانوار، ج ۴۳، ص

(۱۰۵)

شاعر عرب به همین نکته اشاره کرده و مي گوید:

وحبها من الصفات العالية - عليه دارت القرون الخالية

«دوستي او از صفات ارزنده است، و قرنهای گذشته بر محور او چرخیده است.»

چگونه می توان او را شناخت، در حالی که خدای متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «یا احمد لولاک لما خلقت الافلاک ولولا علی لما خلقتک ولولا فاطمة لما خلقتکما؛ (ملتقی البحرین، ص ۱۴؛ ر. ک: میرجهانی، الجنة العاصمه، ص ۱۴۸؛ صالح بن عبدالوهاب العرندس، کشف اللالی، به نقل از فاطمه زهرا علیها السلام، بهجة قلب المصطفی، رحمانی همدانی (تهران، نشر المرضیة، دوم، ۱۳۷۲) ص ۹) ای پیامبر! اگر تو نبودی هستی را نمی آفریدم، و اگر علی علیه السلام نبود تو را خلق نمی کردم، و اگر فاطمه نبود شما دو نفر را به وجود نمی آوردم.»

و پیامبر گرامی اسلام درباره او فرمود: «ولو کان الحسن شخصا لکان فاطمة بل هي اعظم؛ ان فاطمة ابنتي خير اهل الارض عنصرا وشرفا وکرما؛ (فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۸) اگر (خوئیها و) زیباییها به صورت انسانی درآید، او فاطمه خواهد بود، بلکه او برتر (از آن) است؛ برآستی که دخترم فاطمه برترین انسان روی زمین از نظر عنصر و ذات، و از نظر شرافت و بزرگواری است.»

و چگونه می توان به فضائل و خوئیهای او پی برد و حال آنکه قطب عالم امکان، مهدی صاحب الزمان؛ آنکه همه خوئیها در او جمع شده است، فاطمه علیها السلام را الگو و مقتدای خویش می داند، آنجا که می فرماید: «وفي ابنة رسول الله لي اسوة حسنة، وسیردي الجاهل رداءة عمله وسیعلم الکافر لمن عقبي الدار؛ (بحارالانوار، ج ۵۳، صص ۱۷۹ - ۱۸۰) دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله زیباترین الگو برای من است، و به زودی نادان پستی عمل خویش را خواهد دید و کافران در می یابند که پایان کار به نفع چه کسی می باشد.»

فاطمه لیلة القدر ناشناخته است. امام صادق علیه السلام فرمود: «انا انزلناه في لیلة القدر» الیلة: فاطمة والقدر: الله، فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك لیلة القدر، و... سمیت «فاطمة». لان الخلق فطموا عن معرفتها؛ (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۵) (اینکه خداوند می فرماید: ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم، (مراد از) شب، فاطمه و مراد از قدر، خداوند است. در نتیجه هر کسی فاطمه را آنچنان که باید بشناسد، به حقیقت شب قدر را درک نموده است، و.. و اینکه فاطمه، فاطمه نامیده شده است برای این است که مخلوق از (کنه) معرفت او عاجز است.»

فضائل زهرا علیها السلام آنچنان که باید و شاید قابل درک نبوده و البته قابل انکار نیز نمی باشد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «الویل، ثم الویل، الویل لمن شک فی فضل فاطمة؛ وای (و عذاب باد)، سپس وای، وای بر کسی که در فضیلت زهرا علیها السلام شک روا دارد.»

زهرا علیها السلام در کلام محققین اهل سنت

۱. ابن صباغ مالکی: «در افتخار فاطمه همین بس که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله خیرالبشر است، فاطمه ای که ولادتش پاک، و سیده است به اتفاق همه مسلمین.» (الفصول المهمة (بیروت)، ص ۱۴۳)

۲. محمد بن طلحه شافعی: «دقت کن در آیه مباهله (آل عمران/۶۱) و ترتیب و عبارات آن، و اشاراتی که به علو مقام فاطمه دارد، و چگونه او وسط قرار گرفته است، (چنانکه در حال رفتن بین

پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بود) تا مقام و منزلت او بیشتر روشن گردد.» (مطالب السئول، چاپ ایران، ص ۶ و ۷)

۳. عباس محمود، العقاد المصري: «در هر دینی یک چهره از زن کامله وجود دارد که همه او را تقدیس می کنند. و گویا او نشانه خداوند بین مردان و زنان است، در مسیحیت چهره مریم پاکدامن، و در اسلام لاجرم آن چهره کامله فاطمه بتول می باشد. (توفیق ابواعلم، اهل البیت، ص ۱۲۸).»

۴. دکتر علی ابراهیم حسن: «در زندگی فاطمه انواع عظمتها را می بینیم که این عظمتها را همچون بلقیس و... از راه داشتن قصر و ثروت و زیبایی ظاهری به دست نیاورده است. و همچون عایشه، شهرت خویش را از راه رهبری جنگجویان (در جنگ جمل) و رویارویی با مردان به چنگ نیاورده، بلکه از راه حکمت و بزرگی شخصی خود، عالم را از حکمت و عظمت پر نموده است، حکمتی که مرجعش کتب فلاسفه و علماء نیست. بزرگی که ریشه اش پادشاهی و ثروت نیست بلکه از درون جانش و کمالات نفسش ریشه می گیرد. (علامه دخیل، فاطمة الزهراء علیها السلام، ص ۱۷۱).»

آری او شخصیتی است که هر قدر فهم بشر در شناخت حقیقتش بیشتر فرو رود، با مسائل حل نشده و رازهای ناگشوده بیشتری روبرو می شود، و سرانجام عاجزانه باید بگویند که اندیشه ها از درک فضائل زهرا عاجزند.

فضائل حضرت زهرا علیها السلام

در این نوشتار به بعضی از فضائل حضرت زهرا علیها السلام اشاره می شود:

۱. ولادت زهرا علیها السلام

بعد از چهل شبانه روز عبادت و کناره گیری رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدیجه کبری، فرشته خدا غذایی از بهشت برای آن حضرت آورد، بعد از افطار با آن غذای بهشتی و روحانی، جبرئیل عرض کرد: ای رسول خدا! امشب از نماز مستحبی درگذر و به سوی خانه خدیجه بشتاب! زیرا خداوند اراده نموده که از صلب تو فرزند پاکیزه ای بیافریند. بدنبال این فرمان، نور فاطمه علیها السلام از صلب پدر به رحم مادر انتقال یافت (بحار ج ۱۶، ص ۷۸ و ر. ک: بانوی نمونه اسلام، ابراهیم امینی، ص ۲۷).

بعد از مدتی جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه بشارت داد: «ای رسول خدا! بچه ای که در رحم خدیجه علیها السلام می باشد، دختر ارجمندی است که نسل تو از وی بوجود خواهد آمد، او مادر امامان و پیشوایان دین است که بعد از انقطاع وحی جانشین تو خواهند شد. (دلائل الامامة، ص ۸).»

بعد از اتمام دوران بارداری خدیجه، فرشتگان خدا و حوریان بهشتی و زنان آسمانی به یاری خدیجه شتافتند و بدین گونه، فاطمه عزیز، یعنی اختر فروزان آسمان نبوت پا به عرصه گیتی نهاد، و به نور تابناک خود، شرق و غرب عالم را روشن ساخت (دلائل الامامة، ص ۸. و ر. ک: بحار الانوار، (پیشین)، ج ۴۳، ص ۲، و ج ۱۶، ص ۸۰).

از سخنان پیش گفته، فضیلت حضرت زهرا علیها السلام در اصل انعقاد نطفه، دوران جنینی، و پا گذاشتن به عرصه گیتی به خوبی آشکار است.

۲. نور فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خلق نور فاطمة علیها السلام قبل ان تخلق الارض والسماء فقال بعض الناس: يا نبي الله! فليست هي انسية؟! فقال: فاطمة حوراء انسية؛ (العوالم، ج ۶، ص ۹) نور فاطمه قبل از خلقت زمین و آسمان آفریده شد، بعضی از مردم عرض کردند: ای پیامبر خدا! پس زهرا از آدمیان نیست؟ فرمود: فاطمه حوریه بشری است.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جای دیگر فرمود: «لما خلق الله الجنة خلقها من نور وجهه، ثم اخذ ذالك النور فقذفه فاصابني ثلث النور، واصاب فاطمة ثلث النور، واصاب عليا واهل بيته ثلث النور؛ فمن اصابه من ذلك النور اهتدي الي ولاية محمد، ومن لم يصبه من ذلك النور ضل عن ولاية آل محمد صلي الله عليه و آله؛ خداوند بهشت را از نور وجود خود آفرید، سپس آن را برگرفته و رها کرد. پس یک سوم آن به من (پیامبر صلی الله علیه و آله) و یک سوم آن به فاطمه، و ثلث باقیمانده به علی علیه السلام و اهلیت او اصابت کرد. پس هر کس که از آن نور به او برسد، به ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله رهنمون می شود، و هر کس از آن نور به او نرسد از ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله گمراه (و به بیراهه خواهد رفت).» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۴)

۳. نام زهرا علیها السلام

یونس می گوید، امام صادق علیه السلام فرمود: «لفاطمة علیها السلام تسعة اسماء عند الله عزوجل: فاطمة، والصدیقة، والمباركة، والطاهرة، والزکیة، والراضیة، والمرضیة والمحدثة والزهراء ثم قال علیه السلام اتدري اي شي ء تفسیر فاطمة؟ قلت اخبرني يا سيدي، قال: فطمت من الشر؛ (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۰)

برای فاطمه نزد خدای بلند مرتبه نه اسم است: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه و زهرا.

آنگاه فرمود: معنی و تفسیر فاطمه را می دانی؟ گفتم: آقایی من شما بفرمائید. فرمود: فاطمه را از آن جهت فاطمه گویند که از شر بدور است.»

همچنین برای وجه تسمیه فاطمه علیها السلام وجوه دیگری نقل شده است که عبارتند از:

۱. فاطمه از اسم خداوند یعنی فاطر گرفته شده است (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۵).

۲. چون دوستان و شیعیان او از آتش جهنم در امان اند. (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۶)

۳. چون از عادت ماهانه بریده و منقطع بوده است. (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۶)

۴. عبادت فاطمه علیها السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: «كانت اذا قامت في محرابها زهر نورها لاهل السماء كما يزهر الكواكب لاهل الارض؛ (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۲) هرگاه فاطمه علیها السلام در محراب عبادتش می ایستاد، نور او برای اهل آسمان می درخشید؛ آنگونه که ستارگان برای اهل زمین می درخشند.» امام حسن علیه السلام فرمود:

«ما كان في الدنيا اعبد من فاطمة علیها السلام حتي تورم قدماءها؛ (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۹) عابدتر از فاطمه در دنیا نبود، (آنقدر عبادت کرد) که پاهای (مبارکش) ورم کرد.»

۵. اخلاص فاطمه علیها السلام

از حسین بن روح سؤال شد: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چند دختر داشت؟ گفت: چهار دختر. سؤال شد: کدامیک برتر بود؟ گفت: فاطمه؛ به خاطر اینکه وارث (علم) نبی بود و نسل پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق او انتشار یافت. و خداوند این دو خصلت را به خاطر اخلاص او عنایت فرمود. (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۷)

سوره هل اتي هم که پاداش اخلاص و عطای اهل بیت است، بر اوج اخلاص فاطمه علیها السلام به عنوان یکی از اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد.

۶. ذکر و تسبیح فاطمه علیها السلام

از علی علیه السلام نقل شده است که: یکی از پادشاهان عجم برده ای به پیامبر هدیه نمود، من به فاطمه گفتم نزد رسول خدا برو و خدمتگزاری برای خود درخواست کن، زهرا نزد رسول خدا رفته و این موضوع را با ایشان در میان گذارد، پیامبر علیه السلام فرمودند: فاطمه جان! چیزی به تو دهم که برایت از خادم و آنچه در دنیاست بهتر باشد؛ بعد از نماز، ۳۴ بار الله اکبر، و ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ بار سبحان الله بگو.

آنگاه این اذکار سه گانه را با «لا اله الا الله». پایان بخش، و این برای تو از آنچه خواسته ای و از دنیا و آنچه در دنیاست بهتر خواهد بود. (فاطمة الزهراء از ولادت تا شهادت، ص ۲۲۴)

فاطمه زهرا علیها السلام مقید بود که این تسبیحات را بعد از هر نماز بگوید و به همین علت تسبیحات فاطمه زهرا علیها السلام نامیده شده است.

فضیلت تسبیحات فاطمه علیها السلام

در فضیلت تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام امام صادق علیه السلام فرمود: «من سبح تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام قبل ان یشنی رجله من صلاة الفریضة غفر الله له؛ (الکافی، ج ۲، ص ۳۴۲)

هر کس تسبیح فاطمه را قبل از آنکه از حالت نماز فارغ شود بگوید؛ خداوند او را می آمرزد.»

و همچنین امام صادق علیه السلام بارها می فرمودند: «تسبیح فاطمة علیها السلام فی کل یوم فی دبر کل صلاة احب الی من الف رکعة فی کل یوم؛ (مکارم الاخلاق، ص ۲۸۱) تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام در هر روز بعد از هر نماز نزد من محبوب تر از هزار رکعت نماز در هر روز است.»

و نیز فرمودند: «تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام من الذکر الكثير الذی قال الله عزوجل «واذکروا الله ذکرا کثیرا»؛ (وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۲۲) تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام مصداق ذکر کثیری است که خداوند فرمود: خدا را یاد کنید، یاد کردنی بسیار.»

۷. علم فاطمه علیها السلام

علم انسانهای معمولی اکتسابی است ولی علم انبیاء و اولیاء الهی لدنی و الهی است، علم فاطمه زهرا علیها السلام هم لدنی بود. سلمان گوید: عمار به من گفت: از امر تعجب آوری برای تو خبر دهم! گفتم بگو، عمار گفت: (روزی) همراه با علی علیه السلام بر فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدیم. هنگامی که نگاه زهرا علیها السلام به علی علیه السلام افتاد، فرمود، نزدیک بیا تا حدیث گذشته، حال و آینده راتا روز قیامت، برایت بگویم. دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام به حالت قهقری (و به عقب) برگشت و نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مشرف شد، حضرت فرمود: ای ابالحسن نزدیک بیا. علی علیه السلام نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله نشست، بعد از اینکه آرام گرفت، پیامبر اسلام

فرمود: من خبر دهم یا خود خبر می دهی؟! عرض کرد: خبر دادن از شما زیباتر است. آنگاه حضرت جریانی که بر علی گذشته بود را شرح داد، علی علیه السلام عرض کرد آیا نور فاطمه از نور ما می باشد؟ حضرت فرمود: مگر نمی دانی؟ آنگاه علی علیه السلام سجده شکر انجام داد.

۸. فاطمه علیها السلام محدثه بود

دانشمندان شیعه و سنی بالاتفاق قائل به وجود محدث در اسلام می باشند و معتقدند که بعد از پیامبر اسلام یقیناً بشر محدث وجود داشته است، منتهی در مصداق اختلاف است. در تعریف محدث می گویند: «المحدث یسمع الصوت ولا یری شیئاً» (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۷۵ - ۷۶) محدث صدای فرشته را می شنود ولی چیزی را نمی بیند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «فاطمة بنت رسول الله كانت محدثة ولم تكن نبیة انما سمیت فاطمة محدثة لان الملائكة كانت تهبط من السماء فتنادیها كما تنادي مریم بنت عمران...» (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۰۶ و ج ۴۳، ص ۷۸) فاطمه دختر رسول خدا محدثه بود نه پیامبر. فاطمه را از این جهت محدثه نامیده اند که فرشتگان از آسمان بر او نازل می شدند و با او همانند مریم دختر عمران گفتگو داشتند.

حضرت صادق علیه السلام سخن خود را چنین ادامه می دهند: شبی حضرت صدیقه علیها السلام به فرشتگان هم صحبت خویش فرمود: آیا آن زن که بر جمیع زنان عالم برتری دارد، مریم دختر عمران نیست؟ جواب دادند: نه؛ زیرا مریم فقط سیده زنان عالم در زمان خودش بود، ولی خدای متعال تو را سیده زنهای عالم خودت، و هم عالم زمان مریم و اولین و آخرین قرار داده است (یعنی تو را بانوی بانوان جهان قرار داد).

و باز فرمود: «فاطمه بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۷۵ روز بیشتر زنده نماند، و غم جانسوز داغ پدر قلب او را لبریز کرده بود، به این جهت جبرئیل پی در پی به حضورش می رسید، و او را در عزای پدر تسلیت می گفت.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱ و بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۶، و ج ۲۶، ص ۴۱) جبرئیل گاه از مقام و منزلت پدر بزرگوارش و گاه از حوادثی که بعد از رحلت او بر ذریه اش وارد می گردد، خبر می داد. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آنچه جبرئیل گزارش می داد، می نوشت. مجموعه این سخنان به مصحف فاطمه معروف شده است.

در زیارتنامه حضرت فاطمه علیها السلام هم می خوانیم: «السلام علیک ایته المحدثة العلیمة.» (بحار، ج ۹۷، ص ۱۹۵)

۹. عطای فاطمه علیها السلام

بهترین و برترین انفاق آن است که از محبوبترین چیز انفاق شود و انفاقهای فاطمه علیها السلام چنین بود، که به دو نمونه اشاره می شود.

الف) گلوبند پربرکت

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: روزی نماز عصر را با پیغمبر صلی الله علیه و آله خواندیم، ناگاه پیرمردی خدمت رسول خدا رسید که لباس کهنه ای پوشیده بود، و از شدت پیری و ناتوانی نمی توانست بر جای خودش قرار گیرد. عرض کرد یا رسول الله! گرسنه ام سیرم کن؛ برهنه ام لباسی به من عطا کن؛ تهیدستم چیزی به من بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من که اکنون چیزی

ندارم ولي تو را به جايي راهنمايي مي كنم، شايد حاجتت برآورده شود. سپس به بلال فرمود: پيرمرد ناتوان را به خانه فاطمه هدايت كن. او بعد از ورود به خانه زهرا عليها السلام سلام كرد، حضرت جوابش را داد و فرمود: كيستي؟ خود را معرفي نمود... فاطمه گلوبندي را كه پسر عمويش به وي اهداء نموده بود، به او داد و فرمود: به فروش رسان و زندگي خودت را بدان اصلاح كن. پيرمرد برگشت و جريان را خدمت پيغمبر عرض كرد. آن حضرت گريست و فرمود: گردنبنده را به فروش رسان تا خدا به بركت عطاي دخترم براي تو گشايشي فراهم سازد... پيرمرد بعد از فروختن گردنبنده، به پيامبر صلي الله عليه و آله عرض كرد: به بركت عطاي فاطمه عليها السلام بي نياز شدم (بحار، ج ۴۳، ص ۵۶).

ب) پيراهن شب عروسي

صفوري شافعي از ابن جوزي نقل مي كند كه رسول خدا صلي الله عليه و آله در شب عروسي فاطمه عليها السلام براي او پيراهن تازه اي آماده كردند. جامه اي كهنه و وصله دار نيز در نزد ايشان بود. سائلي در زد و گفت: از خانه رسول خدا صلي الله عليه و آله جامه اي كهنه مي خواهم. فاطمه مي خواست جامه كهنه را بدهد، ولي سخن خدا به يادش آمد كه مي فرمايد: «لن تنالوا البر حتي تنفقوا مما تحبون.»؛ «به نيكوبي نخواهيد رسيد مگر اينكه از آنچه دوست داريد انفاق كنيد.» پس جامه نو را به وي داد. وقتي كه هنگام زفاف حضرت شد، جبرئيل به محضر رسول خدا صلي الله عليه و آله آمد و عرض كرد: يا رسول الله! پروردگارت سلام مي رساند، و مرا نيز فرمان داده كه به فاطمه عليها السلام سلام برسانم و براي فاطمه عليها السلام توسط من جامه اي از ديبياي سبز از جامه هاي بهشتي فرستاده است.

۱۰. همسرداري فاطمه عليها السلام

در حديثي مي خوانيم كه پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله از علي عليه السلام پرسيد: «كيف وجدت اهلك؟ قال: نعم العون علي طاعة الله وسال فاطمة، فقالت: خير بعل؛ (احقاق الحق ج ۱۰، ص ۴۰۱؛ و ر. ك: صفوري شافعي، نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۶) فاطمه، همسرت را چگونه يافتي؟ گفت: بهترين يار بر اطاعت (و بندگي) خداوند، و از فاطمه سؤال كرد: گفت: او بهترين شوهر است.» فاطمه در يك موقعيتي بسيار حساس و بحراني در خانه علي زندگي مي كرد، سپاه اسلام هميشه در حال آماده باش بود. در هر سال، چندين جنگ واقع مي شد و علي عليه السلام در تمام يا اكثر آن جنگها شركت داشت. هرگاه با پيكر خسته و كوفته به خانه باز مي گشت، از مهربانيها و دلگرميها و نوازشهاي همسر عزيزش كاملا برخوردار مي شد؛ زخمهاي تنش را پانسمان مي كرد، لباسهاي خون آلود جنگ را مي شست (سيره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۶، به نقل از ابراهيم اميني، بانوي نمونه اسلام، صص ۷۸ - ۷۹)، فداكاريتها و شجاعتهايش را مي ستود، و بدین وسيله دلش را گرم و براي جنگ آينده آماده اش مي نمود.

حضرت علي عليه السلام مي فرمايد: «ولقد كنت انظر اليها فتتكشف عني الهموم والاحزان؛ (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴، سطر سوم) به راستي هميشه اين گونه بود كه به او نگاه مي كردم و تمام غمها و غصه هايم بر طرف مي شد.»

فاطمه عليها السلام هرگز بدون اجازه علي عليه السلام از خانه خارج نشد و هیچ گاه او را غضبناک نکرد. او در ساعات وداع خویش به علي عليه السلام گفت: «يا ابن عم ما عهدتني كاذبة ولا خائنة ولا خالفتك منذ عاشرتني. فقال عليه السلام: معاذ الله انت اعلم بالله وابر واتقي واشد خوفا من الله ان اوبخك مخالفتي؛ (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۱، روایت ۲۰) پسر عمو! هرگز مرا دروغگو و خائن نیافتي، از روزي که با من معاشرت کردی، با دستورات تو مخالفت نکردم. علي عليه السلام فرمود: (اي دختر پیامبر!) معاذ الله (که تو در خانه من بدرفتاري نموده باشی، زیرا) مراتب خداشناسی و نیکوکاری و پرهیز کاری و بزرگی و خداترسی تو به حدی است که جای ایراد و خرده گیری در مورد مخالفت با من نیست.»

۱۱. شفاعت فاطمه عليها السلام

حسن ختام فضائل حضرت را مقام شفاعت حضرت قرار می دهیم.

۱. پیامبر اسلام خطاب به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: «انتما الامامان ولکمما الشفاعة؛ (کشف الغمة، ج ۱، ص ۵۰۶) شما دو نفر (حسنین) امام هستید، و برای مادر شما شفاعت است.»

۲. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی روز قیامت شود، از باطن عرش ندا می رسد: ای اهل قیامت! چشمهای خویش را پایین افکنید تا اینکه فاطمه دختر محمد با پیراهن خضاب شده به خون حسین عبور کند، در آن عرصه حضرت فاطمه پایه عرش را گرفته و عرضه می دارد: پروردگارا! تو جبار عادل، بین من و کسانی که فرزندان مرا کشتند قضاوت فرما. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: به حق خدای کعبه سوگند که پروردگارم به سنت من حکم خواهد فرمود.

آنگاه زهرا علیها السلام عرضه می دارد: «اللهم اشفعني فيمن بكى علي مصيبتة؛ پروردگارا به من اجازه شفاعت کسانی را بفرما که در مصیبت حسینم گریه کرده اند» و خدای تعالی اذن شفاعت آنان را به ایشان عنایت می فرماید. (اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۳؛ گنجی شافعی، کفایة الطالب، ص ۲۱۲؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۸؛ همدانی، مودة القربی، ۱۰۴)

۳. جابر بن عبدالله انصاری می گوید: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، یا بن رسول الله! برای من حدیثی در فضیلت جده ات فاطمه زهرا علیها السلام بفرماید تا هنگامی که آن را برای شیعیان بیان می کنم خوشحال گردند. امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم و او از جدم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می فرمود که: در روز قیامت برای انبیاء و رسل منبرهایی از نور برپا می شود و منبر من در روز قیامت از همه بلندتر است. آنگاه خداوند می فرماید: خطبه بخوان، پس خطبه ای بخوانم که احدی از انبیاء و رسل مانند آن را نشنیده است. پس برای اوصیاء نیز منبرهایی از نور برافراشته می شود و در میان آنها منبری برای وصی من علي بن ابي طالب نصب می گردد که از همه بلندتر است؛ آنگاه خداوند به علي عليه السلام می فرماید خطبه بخوان، پس خطبه ای می خواند که احدی از اوصیاء مانند آن نشنیده است.

آنگاه برای فرزندان انبیاء و رسل منبرهایی از نور نصب می گردد، پس برای دو فرزند و نوه و دو ریحانه ایام حیاتم (حسنین علیهما السلام) منبری برپا می شود و به آنان گفته می شود خطبه بخوانید و آن دو خطبه هایی می خوانند که هیچ یک از فرزندان انبیاء و رسل مانند آن را نشنیده اند.

آنگاه منادي كه جبرئيل است ندا مي دهد: فاطمه دختر محمد صلي الله عليه و آله كجاست؟ آنگاه فاطمه عليها السلام برمي خيزد، (تا اينكه فرمود:) خدای تعالی مي فرمايد: اي اهل محشر كرامت و بزرگواري از آن كيست؟ محمد و علي و حسين عليهم السلام عرض مي كنند: براي خدای واحد قهار. آنگاه خداوند مي فرمايد: اي اهل محشر! من امروز كرامت و بزرگي را براي محمد و علي و فاطمه و حسين عليهم السلام قرار دادم.

اي اهل محشر! سرها را پايين افكنده و چشمها را ببنديد، اين فاطمه است كه به سوي بهشت مي رود. آنگاه جبرئيل شتر بهشتي مي آورد، در حالي كه دو طرفش را ديياج آويزان كرده اند، و مهار آن از لؤلؤ تازه است. حضرت بر آن سوار مي شوند و خدای متعال صدهزار فرشته را در طرف راست و صدهزار فرشته در سمت چپ وي مي فرستد، و صدهزار فرشته را مامور مي فرمايد تا حضرت فاطمه عليها السلام را بر روي بالهاي خود سوار كنند تا ايشان را به در بهشت برسانند. وقتي كه به در بهشت مي رسند، حضرتش مي ايستد، خدای متعال مي فرمايد: اي دخت حبيب من چرا توقف كردي و حال آنكه من تو را امر كرده بودم به بهشت من درآيي؟ حضرت صديقه عليها السلام عرض مي كند: پروردگارا دوست مي دارم كه ارزش و قدر و قيمت من در مثل چنين روزي شناخته شود.

خداوند مي فرمايد: «يا بنت حبيبي! ارجعي فانظري من كان في قلبه حب لك او لاحد من ذريتك خذي بيده فادخله الجنة!» اي دختر حبيب من! برگرد و بنگر هر كه در قلبش محبت تو و يا محبت يكي از فرزندان تو باشد، دستش را بگير و او را داخل بهشت نما.

آنگاه حضرت باقر عليه السلام فرمود: والله اي جابر! در آن روز حضرت زهرا عليها السلام شييعان و دوستانش را بر مي گزيند و انتخاب مي كند؛ همان گونه كه پرنده دانه نيكو را از دانه بد جدا مي كند. وقتي كه شييعان سيده زنان دو عالم به آن بزرگوار نزديك و بر در بهشت مي آيند، خدای تعالی در قلب آنان چنين مي افكند كه در آنجا بايستند. وقتي مي ايستند خداوند مي فرمايد: اي دوستان من! توقف شما براي چيست و حال آنكه فاطمه دخت حبيب من شفاعت شما را نموده است؟ پاسخ دهند: پروردگارا ما دوست داريم كه در چنين روزي ارزش و منزلتمان شناخته شود. خداوند مي فرمايد: اي دوستان من! برگريد و ببينيد چه كسي به خاطر آنكه شما فاطمه را دوست مي داشتيد، شما را دوست مي داشت؟ چه كسي به شما به خاطر دوستي فاطمه زهرا عليها السلام غذا داد؟ چه كسي شما را به خاطر دوست داشتن فاطمه عليها السلام لباس پوشانيد؟ چه كسي به شما بخاطر دوستي فاطمه عليها السلام شربت نوشانيد؟ چه كسي بخاطر فاطمه عليها السلام و دوستي فاطمه عليها السلام غيبت غيبت كننده اي را از شما رد كرد؟

پس دستش را بگيريد و او را وارد بهشت نماييد. (بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۱؛ تفسير فرات بن ابراهيم كوفي، ص ۱۱۳)

منبع: ماهنامه اطلاع رساني، پژوهشي، آموزشي مبلغان شماره ۴۴.

\$

##جايگاه حضرت فاطمه زهرا س

جايگاه حضرت فاطمه زهرا س

حجت الاسلام والمسلمين نظري منفرد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل الحمد مفتاحاً لذكره و سبباً للمزيد من فضله و دليلاً علي آلائه و عظمته ثم الصلاة و السلام علي سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد صلي الله عليه و علي أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين و اللعنة الدائمة علي أعدائهم أجمعين إلي يوم الدين «عن رسول الله(ص): أما ترضين أن تكوني سيدة نساء العالمين»

ایام فاطمیه ی امسال مصادف شده با عید نوروز و ما شهادت بی بی حضرت زهرا(سلام الله علیها) را با هر مناسبتی برخورد کند بایستی احیاء کنیم. این یک وظیفه ی بزرگی بر عهده ی ماست. چون تلاش های حضرت زهرا(سلام الله علیها) و مصائبی که بر آن بزرگوار وارد شده، اینها بود که خط صحیح رسالت را برای نسل های امروز ترسیم کرد که در چه مسیری حرکت کند و از چه کسی پیروی کند؟

در این جلسه ی سنواتی که هر سال به برکت توصیه ی آن مرجع بزرگوار حضرت آیت الله العظمی فاضل(قده) که ایام فاطمیه و ایام عاشورا مراسم سوگواری در دفترشان منعقد باشد، من به نظرم رسید امروز راجع به جایگاه حضرت زهرا(سلام الله علیها) بحث کنیم، که چه جایگاهی دارد؟ اول باید حضرت زهرا(س) را از نظر موقعیت و جایگاه بشناسیم.

فاصله ی ما با عصر حضرت زهرا(س) ۱۴ قرن است. الآن ۱۴۲۳ سال است که حضرت صدیقه طاهره(سلام الله علیها) به شهادت رسیده اند. ما چطور اطلاع پیدا کنیم که حضرت زهرا(سلام الله علیها) دارای چه جایگاهی و موقعیتی است؟

عرض می کنیم ما از دو راه می توانیم بفهمیم. یکی از راه احادیث و فرمایشات رسول خداست، آن فرمایشاتی که قطعی و مسلم است، آن هم نه از نظر ما(شیعه)، که بگویند اینها مربوط به شماست. بلکه آن مطالبی که فریقین روی آن صحه گذاشته اند و پذیرفته اند که این سخن را رسول بزرگوار اسلام(ص) فرموده است. این یکی از طُرُق برای رسیدن به شخصیت حضرت زهرا(س) است.

اجمالاً این نکته را داخل پرانتز عرض کنم که از روایات استفاده می شود حضرت صدیقه طاهره زهرا(سلام الله علیها)؛ «لیلة القدر» است و «لیلة القدر» در میان شبهای سال نامعلوم است، اما شبی است که «خیرٌ من ألف شهر»

«ألف شهر» یعنی یک عمر، یعنی ۸۴ سال یک طرف و یک شب یک طرف. از فاطمه زهرا(س) به «لیلة القدر» تعبیر شده است، چون هم مجهول است قبرش و هم مجهول است مصائبش، همه ی اینها مجهول است، «وَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلَجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَى بَثِّهِ سَبِيلًا وَ سَتَقُولُ وَ يَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» این نص فرمایش امیرالمؤمنین است که حضرت زهرا(سلام الله علیها) مصائبش را کسی پیدا نکرد بازگو کند، آن ستم هایی که به این بانوی مخدّره وارد کرد.

بنابراین؛ یکی بیان آن آثار از رسول خدا(ص) است، و یکی هم آنچه که در کتب تاریخ فریقین از مسائل مربوط به حضرت زهرا(س) غیر از روایات نقل کرده اند و یکی هم نسب حضرت زهراست. اینها چیزهایی است که ما می توانیم برسیم، نه به گمان و ظن و تخمین.

یکی از آن مسائل؛ این روایت است؛ که هم بخاری نقل کرده، و هم مسلم نقل کرده است. اگر یک روایتی در این دو کتاب باشد، از نظر عامه قطعی است، گرچه در بخاری هم باشد قطعی است، اما اگر در صحیح بخاری و صحیح مسلم باشد از نظر عامه می گویند «مما اتفق علیه الشیخان»، یعنی مسلم و

بخاري، ترمذي هم نقل کرده، ابن عبدالبر هم در استيعاب نقل کرده و وقتي انسان به کتب اهل عامه مراجعه مي کند اين روايت خيلي زياد در مصادر دسته اولي آنها آمده است. من نخواستم مصادر خودمان را عرض کنم. آنها در مصادر دسته اولشان مسلم گرفته اند که اينها رواياتي است که «صدر عن رسول الله»؛ احاديثي که پيامبر (ص) فرموده.

من بخش آخر اين حديث را خواندم، اجازه دهيد تمام حديث را بخوانم تا معلوم شود که شأن نزول حديث چه بوده و از اين حديث به کجا مي رسيم؟ برداشت ما چيست و پيامبر (ص) چه نکته ي مهمي را بيان کرده است؟

فراموش نکنيم که پيامبر خدا (ص) فرزندان ديگري داشتند، دختران ديگري داشتند يا نداشتند، فرزند دختران، هم دختران پيامبر بودند، اما اينطور تعابير درباره آنها نرسيده است.

حديث را از صحيح بخاري نقل مي کنم؛ بخاري حديث را از عايشه نقل مي کند، عايشه مي گويد ما زنان پيامبر تمام مان خدمت پيامبر (ص) نشسته بوديم، نگاه کرديم ديديم فاطمه (سلام الله عليها) مي آيد، «کنْ أزواج النَّبي» (ص) عنده لا يغادر منهنْ واحدة، فأقبلت فاطمة تمشي ما تخطي مشيتها من مشية النَّبي صلى الله عليه و آله شيئاً؛ اينها همه اش در روايت هست، يعني گام هايي که فاطمه ي زهرا برمي دارد همانند پيامبر است.

ويژگي هايي که از حضرت رسول (ص) در فاطمه (س) بود

دو تا از ويژگي هاي حضرت رسول (ص) در فاطمه زهرا (س) بوده، يکي سخن گفتن حضرت زهراست و يکي هم راه رفتن حضرت زهراست، که شبیه پيغمبر بود. وقتي آمدند به مسجد ايراد خطبه کنند، به مجردي که در فضاي مسجد اين جوهره ي صدا از دهان مبارک حضرت زهرا بيرون آمد، يک مرتبه گريه همه جا را فرا گرفت، صدا صدای رسول خداست.

ايشان مي گويد فاطمه ي زهرا آمد، «أجلسها عن يمينه»، پيامبر خدا (ص) فاطمه زهرا را طرف راست خودش نشانده، حالا زن ها همه نشسته اند. «فسأزها»؛ يک چيزي را به صورت سري به حضرت زهرا فرمود. «فَبَكَتْ»، ديدند حضرت زهرا شروع کرد به گريه کردن. «ثم سارها ثانية فضحكت»؛ ديدم بار دوم پيغمبر خدا با فاطمه چيزي را به طور سرّ و پنهاني فرمود و حضرت زهرا خنديد - خنديدن غير از مسرور شدن است.

ايشان مي گويد من ميان زن هاي پيامبر از يک جرأتي برخوردار بودم - اين حالت هم که پيامبر با شخصي محرمانه صحبت کند بگريد و باز محرمانه صحبت کند و بخندد، انسان مي خواهد به اين سرّ پي ببرد -، مي گويد آدم پيش حضرت زهرا (س) و گفتم پيامبر به شما چه فرمود؟

فرمود «ما كنتُ لأُفشي سرّ رسول الله حتي قبض»، سرّ پيغمبر را فاش نمي کنم تا رسول خدا زنده است.

در برخي از تعبيرات (شايد بخاري هم اين را داشته باشد) فاطمه زهرا فرمود «إني لَبَذرةٌ»، من يک زني که سر را فاش مي کند نيستم.

اين گذشت و پيامبر از دنيا رفت.

راز بين حضرت رسول (ص) با حضرت زهرا (س)

عايشه مي گويد من مترصد بودم فرصتي به دست بيايد و آن مسئله را از حضرت زهرا سؤال کنم.

بعد از وفات رسول خدا(ص) از حضرت زهرا(س) سؤال کردم آن سَری که پیامبر(ص) به شما فرمود چه بود؟

فرمودند: حالا که پدرم از دنیا رفته می‌گویم. من کنار پدرم نشستم، پدرم رسول خدا به صورت پنهانی به من فرمود: قرآن هر سال یک مرتبه بر من عرضه می‌شد، امسال قرآن دو مرتبه بر من عرضه شد «ما أري إلا دنوً أجلي» این را من نشانه‌ی نزدیک بودن مرگم می‌بینم. برای همین من گریستم.

رسول خدا(ص) نمی‌توانست گریه‌ی حضرت زهرا را ببیند. بعد که دیدند من گریستم بار دوم به من فرمودند «أما ترضين أن تكوني سيدة نساء المؤمنین» (من متن روایت بخاری را عرض می‌کنم، بعد اختلاف نسخ را عرض خواهم کرد)؛ آیا فاطمه تو خشنود نمی‌شوی که سید زنان مؤمنان باشی؟ در نسخه دیگر آمده؛ «سيدة نساء هذه الامة». در نسخه‌ی سوم که ابن عبدالبر در استیعاب نقل می‌کند «أما ترضين أن تكوني سيدة نساء العالمین». برای همین من خندیدم و پیامبر فرمود پس صبر کن و شکیبایی پیشه کن. این فرمایش رسول خداست.

حالا چه «سيدة نساء المؤمنین» باشد، چه «سيدة نساء هذه الامة» باشد و چه «سيدة نساء العالمین» باشد هیچ تفاوتی نمی‌کند! اجازه دهید من این تفاوت نکردن را هم عرض کنم تا این معما حل شود. اما اگر «سيدة نساء العالمین» باشد روشن است، حضرت زهرا از همه‌ی زنهای عالم بالاتر است. اگر «سيدة نساء الامة» باشد، امت پیغمبر، افضل عالم است و حضرت زهرا افضل زنهای امت‌هاست. و اگر «سيدة نساء المؤمنین» باشد باز هم همینطور است، مؤمنین این امت، افضل مؤمنین هستند و فاطمه‌ی زهرا(سلام الله علیها) هم افضل همه‌ی زنهای امتی است.

ولکن نکته‌ی جالبی که اینجا هم سیوطی، هم سُبکی، هم مغریزی و هم دیگران به آن تصریح کردند اینست که اینها می‌گویند بدون تردید حضرت زهرا از مریم کبری و از هر زنی در عالم بالاتر و برتر است. نه به خاطر این حدیث، -این حدیث به جای خود و از این حدیث همین معنا استفاده می‌شود، چه سيدة نساء الامة باشد چه سيدة نساء العالمین یا مؤمنین باشد، این معنا از آن استفاده می‌شود، اما اینهایی که عرض شد از بزرگان عامه هستند و اینها اعتقادشان این است که حضرت زهرا برترین زنان عالم است - جهت‌ش اینست که پیغمبر خدا فرمود «فاطمةٌ بضعةٌ مِنِّي» و رسول خدا افضل همه‌ی خلق است، فاطمه زهرا هم پاره‌ی تن اوست، لذا حضرت زهرا برترین زنان عالم است و عامه هم این را می‌دانند.

اینها را من در این جلسه عرض کردم تا اینکه گاهی در این کلمات و کتاب‌های عامه برای اینکه عایشه را بزرگ کنند یا بعضی از زنهای دیگر را بزرگ کنند، یک کسی را در کنار حضرت صدیقه طاهره(س) بتراشند، بخواهند آن عظمت و منزلت حضرت زهرا(سلام الله علیها) را از آن بکاهند، این امکان ندارد.

این حدیث با این سندش را ملاحظه می‌کنید، که در کتابهای دست اول عامه است، که البته بیشتر از این است، همه‌ی مصادرش را من دیدم، و با این بیانی که شد پیغمبر خدا جایگاه حضرت زهرا(سلام الله علیها) را مشخص می‌کند که حضرت زهرا دارای چه جایگاهی است.

یعنی ما دو الگوی منحصر به فرد در جهان خلقت داریم؛ یک مرد و یک زن. آن الگوی منحصر به فرد مرد در جهان خلقت که ثانی ندارد؛ «رسول خدا(ص)» است و آن الگوی منحصر به فردی که در

میان بانوان کپی و نظیر ندارد؛ «حضرت زهرا (سلام الله علیها)» است. این جایگاه حضرت زهرا (سلام الله علیها) بر اساس فرمایش پیامبر است.

و اما از طُرُق دیگر اگر ما بخواهیم مسأله را مورد دَقّت قرار دهیم؛ طبیعتاً یک فرصت دیگری را می‌طلبد. بقیه‌ی مطالب را برای جلسه‌ی بعد می‌گذاریم، که به عرض خواهم رساند شعاع درک ما نمی‌تواند حضرت زهرا را واقعاً درک کند، بلکه آن مقداری که می‌فهمیم به اندازه‌ی خودمان است، و إلا «سمیت فاطمة فاطمة لأن الناس فطموا عن كنه معرفتها»؛ یعنی جدا شدند، «فطم» به معنای «قطع» است، «فطموا عن كنه معرفتها»، نمی‌شود به معرفت حضرت زهرا پی برد. اما همین مقداری که درک ما می‌تواند برسد و درک کند مطالبی عرض می‌کنیم. و إلا حضرت زهرا را کسی شناخت جز رسول خدا و جز امیرالمؤمنین (سلام الله علیهما) و همینطور فرزندان حضرت زهرا.

ما نمی‌توانیم آن عظمت و جلالتی که حضرت زهرا (سلام الله علیها) روز قیامت دارد و روایتش هم روایتی است که عامه و خاصه می‌گویند روایت صحیح است، وقتی فردای قیامت به محشر می‌آید، آنجایی که دیگر دل در دل کسی نمانده، فاطمه روز قیامت می‌ایستد و خدای متعال آن عظمت و بزرگواری و اجازه را به حضرت زهرا (سلام الله علیها) می‌دهد.

امیدواریم بتوانیم در این ایام فاطمیه یک ترسیمی ولو به اندازه‌ای که خودمان فهمیدیم و درک کردیم از این بانوی مکرمه‌ای که ظلم زیاد به او شد، درک کنیم. اما این ظلم‌ها نتیجه بخشید و راه صحیحی که ما بایستی امروز آن راه صحیح را طی کنیم آن را به برکت حضرت زهرا شناختیم، حقیقت امر این است. احادیث به جای خود، چون فاطمه زهرا، معصومه است و دارای مقام عصمت است. عصمت است که به روش و قول انسان، به عمل و موضع‌گیری انسان معنا می‌دهد. لذا با هر کسی حضرت زهرا (س) دشمن است، ما دشمنیم، چون او معصوم است. هر کسی را حمایت کرده ما حامی هستیم، چون معصوم است.

السَّلامُ عَلَیکَ یا بنت رسول الله

عصمتش حاجب وهم است و مرا نیست رهی - که سوي دفتر مدحش بنمایم نگهی

هجده ساله مهی بعد پیمبر دو مهی - ماند باقی و چها دید نه جرم و گنهی

بر در خانه‌ی او آتش بیداد زدند - تیشه بر ریشه‌ی اسلام زبنیاد زدند

بود بی‌طاقت و بی‌تاب زهجران پدر - دشمنش درب سرا سوخت چو افروخت شرر

پهلویش را بشکستند چو از تخته‌ی در - محسنش سقط شد و کرد روی خاک مقرّ

این همان طفل صغیر است که یوم سُئِلَتْ - عرش را گیرد و گوید به چه جرمی قُتِلَتْ

گر پرسى که چه شد باعث بیماری او - لگد و تخته در هر دو شکستش پهلوی

تازیانه بزدش قنفذ و خستش بازو - نیلی از سیلی بیداد عدو گشتش رو

عَلِمَ الله چه شرر بر جگر فاطمه بود - که شرار جگرش آتش جان همه بود

هنوز آب غسل پیامبر (ص) خشک نشده بود، آمدند در خانه‌ای که جبرئیل بدون اذن وارد نمی‌شد،

خانه‌ای که ماهها پیامبر خدا (ص) می‌آمد می‌ایستاد سلام می‌کرد، فاطمه زهرا آمد پشت در، همین که

احساس کردند فاطمه پشت در است، آنچنان در را فشار دادند، صدای ناله زهرا بلند شد «بابا یا رسول

الله بین با دخترت چه کردند؟!»

الباب و الجدار و الدماء شهود صدق ما به خفاء

منبع: <http://www.fazellankarani.com>

دفتر آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (قده)

جلسه اول - دهه اول فاطمیه - ۳ / ۱ / ۹۲

\$

##سیره و رفتار سیاسی حضرت زهرا س

سیره و رفتار سیاسی حضرت زهرا س

حجت الاسلام و المسلمین رفیعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ
اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

«قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.» [احزاب، ۳۳]

مقدمه

بحث امروز من مقداری در رابطه با سخنان و خطبه های فاطمه زهرا علیها السلام در دفاع از ولایت و امامت امیرالمؤمنین و در افشاء کردن خط سقیفه و حوادثی است که برای عالم اسلام پیش آمد. قبل از اشاره لازم می دانم دسته بندی از این خطبه ارزشمند داشته باشم. یکی از مراجع بزرگ می فرمود: این خطبه را کسی به غیر از فاطمه نمی توانست ایراد کند؛ چون امیرالمؤمنین از نظر آنها مورد اتهام بود و نمی گذاشتند آقا صحبت کند. سلمان، اباذر، مقداد و دیگران نیز اگر می خواستند آن را بیان کنند، هرگز نمی توانستند این گونه افشاگری کنند. این بود که حضرت زهرا علیها السلام آمد و برای دفاع از ولایت و امامت این مطالب ارزشمند را ارائه فرمود.

طرح موضوع

قبل از آن که به ابعاد این خطبه اشاره کنم، این نکته را عرض کنم که یکی از ابعاد مهم دین ما بحث سیاست و دخالت در امور جامعه است. نمی شود کسی بگوید ائمه و پیشوایان دینی فقط پیشوای شرعی و دینی مردم بوده اند. این حرفی است که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه اش می نویسد: اینکه پیغمبر فرمودند: علی علیه السلام اعلم و عالم ترین مردم است. یعنی در مسایل شرعی، نه در مسایل سیاسی و حکومتی. آیا واقعاً این طور است؟ آیا در حادثه با عظمت غدیر که پیغمبر فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ»؛ یعنی مردم بروند از علی علیه السلام سؤال شرعی و نماز و روزه سؤال کنند؟ اسلام قضاوت، تجارت و حدود ندارد؟!

آیا ممکن است در جامعه، حد زنا، سرقت و آدم کشی را بدون حکومت رعایت کرد؟ مگر می شود در جامعه قضاوت و احکام تجاری را بدون حکومت داشت؟ لذا از امام حسن مجتبی پرسیدند، سیاست چیست؟ هر زمان که سیاست می گویند، با حيله گري و خدعه همراه است.

سیاست از دیدگاه امام مجتبی علیه السلام

امام مجتبی فرمود: سیاست سه چیز است:

«السَّيَاسَةُ أَنْ تَرعىَ حَقوقَ اللَّهِ، وَ حَقوقَ الْأَحْيَاءِ، وَ حَقوقَ الْأَمْواتِ. فَأَمَّا حَقوقَ اللَّهِ فَأَدَاءُ ما طَلَبَ وَ الاجْتِنابُ عَمَّا نَهى. وَأَمَّا حَقوقَ الْأَحْيَاءِ فَهِيَ أَنْ تَقومَ بِواجِبِكَ نحوَ إِخوانِكَ وَ لا تَتأخَّرَ عَن خِدمَةِ امَّتِكَ، وَ أَنْ تَخَلصَ لَوَلِيِّ الْأَمْرِ ما أَخلَصَ لَأَمَّتِهِ، وَ تَرَفَعَ عَقيرَتَكَ في وَجْهِهِ إِذا حادَ عَن الطَّرِيقِ السَّوِيِّ. وَأَمَّا حَقوقَ الْأَمْواتِ فَهِيَ أَنْ تَذكَرَ خِيراتَهُمْ وَ تَتَغاضى عَن مساوئِهِمْ، فَإِنَّ لَهُم رَبًّا يَحاسِبُهُمْ»؛ [الحياة با ترجمه احمد آرام، ج ۶، ص ۶۲۰]

سیاست این است که سه تا حق را در جامعه پی گیرید و رعایت کنید: یکی حق خداست. پس یک سیاست مدار باید نخست حق خدا را که همان اساس دین است رعایت کند. دوم حقوق مردمی که زنده اند، و سوم حقوق اموات باید رعایت گردد. اموات نیز حقوقی دارند، اهل قبور هم برای خودشان حقوق و جایگاهی دارند.

امام فرمود: سیاست پی گیری و رعایت حقوق خدا، مردم زنده و حقوق اموات است؛ یعنی یک سیاست مدار این مثلث سه ضلعی را بایستی رعایت کند. این است که در زیارت جامعه کبیره می گوئیم «هُمُ سائِسَةُ الْعِبَادِ»، ائمه ما «سیاسیون» جامعه هستند. یعنی تدبیر امور و اداره جامعه را نیز باید به دست داشته باشند. مگر حضرت سلیمان حاکم نبود و جامعه را اداره نمی کرد؟ مگر داود پیغمبر حکومت نمی کرد؟ مگر حضرت یوسف مدتی مسئولیت نداشت؟ مگر حضرت نوح و شعیب چنین نبودند؟ اصلاً همه انبیاء برای چه آمده بودند؟ آمده اند تا عدالت را پیاده کنند. عدالت چگونه پیاده می شود؟ آیا با گوشه مسجد نشستن عدالت پیاده می شود؟ عدالت از حکومت و مسئولین شروع می شود.

ارکان سیاست

سیاست از اداره کشور شروع می شود. شما به آیه ای که آدرس می دهیم، مراجعه کنید. در آیه پانزدهم سوره شوری خداوند متعال پنج دستور به پیغمبر داده است که اگر کسی دقت کند، متوجه خواهد شد که این آیات بیان کننده اصول سیاست هستند.

رکن اول

به پیغمبر گفته می شود: «فَلِذَلِكَ فَادُعُ»؛ پیغمبر! مرتب مردم را به خدا دعوت کن. وقتی دعوت کند، عده ای می جنگند. وقتی جنگیدند باید با آنها مبارزه کرد. وقتی مبارزه کنند، شهید خواهند شد، درگیری و جراحت پیش می آید. اداره جنگ خودش سیاست است.

پیغمبر! پنج کار انجام بده: یکی اینکه هر جا رسیدی مردم را به خدا دعوت کن. لذا رسول خدا که از «غار حراء» پایین آمد، نخست از خانه خودش شروع به دعوت کرد و خدیجه ایمان آورد. بعد از آن فامیل هایش را جمع کرد و ایمان و اسلام را به آنها عرضه کرد. سپس آمد کنار کوه صفا و فریاد زد، و مردم را به اسلام دعوت کرد. طائف رفت، نامه نوشت و نماینده برای شاهان دنیا فرستاد. هفت نامه در سال هفتم هجری - همزمان در یک سال - به سران دنیا نامه نوشت. این نشان دهنده حکومت و سیاست پیغمبر است.

رکن دوم

«وَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ»؛ استقامت کن! دینداری، حکومت داری، سیاست مداری و اصلاح جامعه زحمت دارد. به تو ساحر و مجنون می گویند، مسخره ات می کنند؛ ولی باید تحمل کنی؛ «وَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ». هزینه دارد، یارانت را شکنجه می کنند، عزیزانت را آزار می دهند؛ ولی باید صبر و استقامت کنی.

حضرت در مسجدالحرام می آمد، کنار حجر اسماعیل می ایستاد و مردم را به خدا دعوت می کرد: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا» مشرکین هم سر و صدا می کردند، می گفتند: سر و صدا کنید تا کسی قرآن را نشنود.

بصیرت طفیل بن عمرو دوسی

«طفیل بن عمرو دوسی» می گوید: آمدم مکه، گفتند: پنبه در گوش هایت بگذار که حرف این شخص را نشنوی. من هم دو تا پنبه در گوش هایم گذاشتم، رفتم طواف (در آن زمان حج وجود داشت ولی به رسم جاهلی) با خود گفتم: عجب کاری است! بگذار پنبه را در بیاورم و گوش کنم! عمرو دوسی پنبه را در آورد و نشست و گوش کرد. دید! اینها که پیغمبر می گوید: حرف های بدی نیست. پیغمبر می گوید: دروغ نگویند، معصیت نکنید، زنا نکنید. دوسی مسلمان شد، به منطقه خودش قبیله دوس رفت، فامیل هایش را تا توانست- نزدیک به هشتاد نفر- مسلمان کرد و برگشت مکه، عرضه داشت: یا رسول الله! من هشتاد نفر را مسلمان کردم. حالا شما دعا کنید تا بتوانم افراد بیشتری را مسلمان کنم. رسول خدا دعا کرد: «اللَّهُمَّ أَهْدِ دَوْسًا» [ثم قال: «إِذْ جَعَلَ إِلَيَّ قَوْمُكَ»؛ خدایا! قبیله «دوس» را به سوی من جذب کن! پروردگارا! قبیله «دوس» را مسلمان کن. [سرگذشت های تلخ و شیرین قرآن، ج ۱، ص ۱۵۶ و ۱۵۷؛ البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۱۰۰؛ امتاع الاسماء بما للنبي من الاحوال والاموال، ج ۲، ص ۲۲۹] این گونه نبود که پیغمبر اکرم به یک جا و دو جا اکتفاء کند، به جاهای مختلف، نامه نوشت و نماینده فرستاد.

رکن سوم

«وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»؛ پیغمبر! به حرف های این مشرکان گوش نده، هر یک از مردم ممکن است حرفی بزند، اما تو کار خودت را انجام بده!

رکن چهارم

«وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»؛ بگو! من فقط برای قرآن کار می کنم، فقط برای اشاعه کلام الهی فعالیت می کنم.

رکن پنجم

«وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»؛ [شوری، ۱۵] بگو! آمده ام تا بین شما عدالت را برقرار کنم. نگاه کنید چگونه پیغمبر می تواند این کارها را پیاده کند. مگر بدون حکومت، قدرت و سیاست می شود پیامبر قرآن را پیاده کند؟ لذا نگاه کنید همه ائمه را به شهادت رساندند، طبق آنچه که نقل شده و مشهور است همین نکته بوده است. یکی از این بزرگواران، به مرگ طبیعی از دنیا نرفته است. پس سیاست دینی همراه بصیرت و آگاهی رعایت حقوق الهی و حقوق مردم است البته با رعایت موازین شرع و با نبود مکر و حيله. این سیاستی است که در دین به آن توصیه شده است.

سیاست حضرت زهرا علیها السلام

الان مي خواهيم گام ها و منش هاي سياسي حضرت زهرا عليها السلام را براي تان عرض كنم.

۱. افشاگري در دفاع از امامت

فاطمه زهرا عليها السلام با يك بحران به نام «سقيفه» مواجه شد. افراذي جمع شدند و خواستند غدیر را انكار كنند. حضرت در مقابل آنها چه كرد؟ مي توانست گوشه خانه بنشيند و گريه كند، اما بلند شد و رفت و در هر چند كيلومتری فتنه را افشا مي كرد و فرياد بر مي آورد. «محمود بن لبید» مي گوید: من روزي رفته قمرستان بقیع، دیدم صدای گریه می آید. دیدم خانمی با چهار بچه نشسته و دارد اشک می ریزد. جلو رفتم، متوجه شدم فاطمه است. عرض کردم، دختر رسول خدا! این گریه شما ما را آزار می دهد و برای ما سخت است چرا گریه می کنید؟

(این قصه را مرحوم شیخ عباس در بیت الاحزان آورده است.) حضرت فرمود: پسر لبید! دو مصیبت، دارد مرا از پا درمی آورد، یکی فقدان پدرم رسول خداست. هر کسی که بمیرد، پس از چند وقتی مصیبتش کاهش می یابد، ولی از روزی که پدرم رسول خدا از دنیا رفت، روز به روز داغش برای من بیشتر می شود؛

«إِذَا مَاتَ يَوْمًا مَيِّتٌ قَلَّ ذِكْرُهُ وَ ذِكْرُ أَبِي مُدَّ مَاتَ وَاللَّهُ أَكْثَرُ»

به قول یکی از مراجعی در گذشته که می فرمود: نمی دانم چه شده! هر وقت روضه حضرت زهرا عليها السلام خوانده می شود تازه است. مثل اینکه جریان مصیبت دیروز بوده است. امام (ره) از شهادتش چند سال می گذرد، هنوز که هنوز است حرارتش خاموش نمی شود. آری! محمود بن لبید! پدرم از روزی که از دنیا رفت، هر روز که می گذرد، داغش شدیدتر می شود. [بیت الاحزان، ص ۲۲۸ -

[۲۲۷]

دیگر مصیبت ظلم هایی است که به امیرمؤمنان می شود. محمود بن لبید می گوید: گفتم، دختر رسول خدا! چرا پدر بزرگوارت قضیه ولایت امیرالمؤمنین را تمام و محکم نکرد تا خیال مردم راحت شود؟ وجود مقدس زهراي مرضیه فرمود: «يَا بَنَ لَبِيدٍ وَاعْجَبَاهُ أُنْسِيْتُمْ يَوْمَ غَدِيرِ حُم؟»؛ پسر لبید! این چه حرفی است، بابای من مگر در غدیر نفرمود. مگر از جریان سقیفه تا غدیر چند روز فاصله است (هفتاد هشتاد روز بیشتر نگذشته است) مگر پدرم برای کسی عذر گذاشت؟ محمود بن لبید (به تعبیر بنده) می گوید: زبان درازی کردم و گفتم: ای دختر رسول خدا! درست است که پیغمبر فرمود، اما شاید مردم یادشان رفته باشد! چرا امیرالمؤمنین خودش بلند نمی شود و بیاید و از حق خودش دفاع کند و به مردم بگوید من امام هستم و اینها غصب کرده اند؟ فاطمه زهرا عليها السلام فرمود: پسر لبید! «مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ كَعْبَةٍ»؛ امام مثل کعبه است. مردم می روند سراغ کعبه، کعبه که سراغ مردم نمی رود، یعنی مردم باید سراغ امام بروند.

امام مشروعیتش با خداست، ولی مقبولیتش با مردم است. امام حسن علیه السلام امام بود، وقتی مردم یاریش نکردند، مجبور به صلح شد. موسی بن جعفر علیه السلام امام بود، اما وقتی مردم او را تنها گذاشتند، مگر چهارده سال گوشه زندان قرار نگرفت؟

امام شدن امیرالمؤمنین مشروعیتش با خداست، ولی مردم باید جمع شوند تا او بتواند حکومت کند. همین امام در جنگ صفین فرمود: آیا من مأوم شما شدم؟ شما دارید مرا می کشید! اینکه می گوید

آقا صلح کن! ابوموسی اشعری را قبول کن! اینجا را بپذیر، اینجا را نپذیر! وای به شما! گویا من مأموم شده ام و شما امام!

این است که حضرت زهرا علیها السلام می آید و در بقیع گریه می کند. این یک گام حضرت زهرا برای افشاگری فتنه گران سقیفه بود و در جاهای متعددی با سخنرانی به افشاگری برخاست. از ارکان اعتقادی و از فروع دین ما تولی و تبری است. این را باید جوان ها و نوجوان های ما یاد بگیرند و بدانند که امام نسبت به جامعه، مثل نخ تسبیح به دانه های تسبیح است. اگر نخ تسبیح پاره شود، دانه های تسبیح از هم می پاشند. ما ناگزیریم از اینکه بدانیم جایگاه امام در جامعه چیست؟ زیرا امروزه خیلی ها دارند علیه نظریه امامت شبهه ایجاد می کنند.

۲. آسیب شناسی و آفت زدایی

یکی از نقش های زهرای مرضیه علیها السلام در جامعه آسیب شناسی و آسیب زدایی بود. در خطبه ای که در مسجد و نیز در جمع زنان مهاجر و انصار خواند، فرمود: می دانید شما چرا امیرالمؤمنین علیه السلام را کنار گذاشتید، چون از شیطان پیروی کردید: «وَأُطْلِعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ»؛ شیطان شما را صدا زد و شما جوابش را دادید. حضرت فرمود: در شما نفاق بود، این نفاق را که تا پیغمبر زنده بود، مخفی کردید و اکنون آن را آشکار کردید. [کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۸۵، بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۲۳]

شکل نفاق در مدینه و در مکه

این را خوب دقت کنید! ما دو نوع نفاق داریم، یکی نفاقی است که در مکه وجود داشت و دیگری نفاقی بود که در مدینه به کار گرفته می شد. نفاق اول خیلی کم رنگ بود؛ زیرا نفاق بیماری است که در بستر جامعه دینی شکل می گیرد. در جامعه کفر منافق لازم نیست. چون نفاق بین دینداران رشد و نمو می کند، لذا نفاق در جامعه دینی شکل می گیرد. در مکه ما به این معنی نفاق نداشتیم. در مکه، آن طرف ابوجهل بود، این طرف رسول خدا؛ آن طرف جامعه کفر و این طرف جامعه مسلمان؛ بنابراین، مرزها روشن بود. قرآن کریم می فرماید: «مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَيَّ النَّفَاقِ»؛ پیغمبر! این هایی که دور تو را گرفته اند بعضی هایشان منافق اند. صریح قرآن است که: «لَا تَعْلَمُهُمْ»؛ [توبه، ۱۰۱] تو ای پیغمبر! آنها را نمی شناسی.

حالا چرا می گوید نمی شناسی؟ با این تذکر می خواهد بگوید، به صورت عادی نمی شناسی، والا ائمه و انبیاء هر وقت اراده کنند چیزی را بدانند، می دانند. ما نمی گوییم آن بزرگواران علم غیب مطلق دارند، اما این را می گوییم که هر زمان بخواهند، می دانند. اگر معصوم بخواهد دعایش مستجاب می شود و نیز اگر بخواهد، از زمان مرگش مطلع می گردد. این نکته به خاطر مقامی است که آن بزرگواران در پیشگاه خدا دارند. ولی به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید: شما این منافق ها را نمی شناسی.

برادران و خواهران گرامی! باید متوجه این نکته باشیم که نفاق در جامعه دینی صورت می گیرد و ما مبادا دارای این روش پلید باشیم.

نفاق عبدالله بن ابی

در مدینه «عبدالله بن ابی» سر دسته منافقان است. او کسی است که در جنگ احد از جبهه مسلمان ها سیصد نفر را جدا کرد. سربازان اسلام هزار نفر بودند، سیصد نفر از آنها را این مرد جدا کرد و لذا مسلمانان در جنگ شکست خوردند. این مرد کسی بود که مرتب می خواست مسلمان ها به جان هم بیفتند.

نفاق ابوعامر

منافق دیگر «ابوعامر» است. او رفت، پول قرض کرد و «مسجد ضرار» را ساخت به خاطر اینکه مسجد قبا را زمین بزند. دسته درست می کند تا دسته ها و صفوف را به اسم دین به زمین بزند. ابو عامر گفت: بروید مسجد درست کنید تا من امام جماعتش بشوم، پیغمبر هم بیاید آن را افتتاح کند تا مسجد قبا را زمین بزنیم. [المیزان، ج ۹، ص ۴۰۴] ببینید! این کار منافق است. منافق با مسجدسازی به جنگ مسجد و با کتاب دینی به جنگ کتاب می آید. منافق با ایجاد شبهه در کتاب، حدیث و دعا ذهن جوان شما را خراب می کند.

مذمت نفاق در سخن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

امیرالمؤمنین علیه السلام نامه ای نوشته است به محمد بن ابی بکر (این نامه در نهج البلاغه وجود دارد)

می دانیم که محمد بن ابی بکر از یاران با وفای امام علی علیه السلام است. پسر خلیفه اول و برادر عایشه است. این مرد عالیقدر در جمل، امیرالمؤمنین را یاری کرد، و تا آخر عمر در دفاع از امام علیه السلام ایستاد. علی علیه السلام در این نامه نوشته است که: رسول خدا، حبیب من، حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمود: علی جان من برای تو از منافق می ترسم، نه از مؤمن و مشرک. چون مؤمن معلوم است که دوست دارد، مشرک هم دوست ندارد. منافق معمولاً از کسانی است که نماز طولانی و روزه مستحبی دارند. [نهج البلاغه، نامه، ۲۷] ببینید عزیزان! خیلی باید حواس مان جمع باشد!

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید: اگر سه چیز در کسی باشد منافق است، ولو نماز بخواند و روزه بگیرد «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى». [متن کامل . ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ مَنْ إِذَا اتُّمِنَ خَانَ وَ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فِي كِتَابِهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ وَ قَالَ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (کافی، ج ۲، ص ۲۹۰، ۸)]

یکی بد قولی به عهد و پیمان است. مثلاً! پیمان شکنی با خدا. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» می گوید، اما پول می پرستد. «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» می گوید، اما به یاد قیامت نیست. «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» می گوید، اما غضب خدا را با گناه بر می انگیزد. «وَلَا الضَّالِّينَ» می گوید، ولی با ربا، رشوه و حرام، در مسیر گمراهان قدم بر می دارد. شخصی آمد خدمت امام صادق علیه السلام و سؤال کرد: چرا خدا در قرآن می فرماید «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ [غافر، ۶۰] دعا کنید تا من آن را اجابت کنم. اما ما دعا می کنیم و دعای ما مستجاب نمی شود! امام صادق می فرماید: خداوند در آیه دیگری می فرماید: «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»؛ [بقره، ۴۰] به عهدتان عمل کنید تا من به وعده ام وفا کنم. شرط قبولی دعا با لقمه

حلال و اخلاص است. آیا شما عهدهای دینی خود را عمل کرده اید که من به عهده وفا کنم؟ گفتم «أَدْعُونِي»؛ من را بخوان. آیا واقعاً من را می خوانی یا اسباب مادی را؟ فرمود: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» [غافر، ۶۰] این مسلم است، اما ما به شرایط دعا عمل نمی کنیم و الاً حتماً مستجاب خواهد شد. نشانه های نفاق یکی خیانت در امانت، دیگری بدقولی و سوم دروغ است. الحمدلله هیچ کدامش در بین ما نیست. ببینید! شما، وقتی منافق قول می دهد بدقولی می کند. و یا امانتی را به عهده می گیرد، خیانت می کند.

امانت چیست؟ نماز یک امانت است. امیرالمؤمنین پس از اینکه سلام نماز را می گفت، دست هایش را بلند می کرد و می فرمود: این عبادت که یک امانت است را ادا کردم. الهی! اگر نقصي دارد خودت اصلاح کن. بیت المال، خون شهید، عالم و امام معصوم علیه السلام امانت است، لذا حضرت زهرا علیها السلام - در خطبه اش فرمود: شماها نفاق داشتید وقتی پیغمبر از دنیا رفت «فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ، وَ مَأْوَى أَصْفِيَائِهِ، ظَهَرَ فِيكُمْ حَسِيكَةُ النَّفَاقِ» [معاني الاخبار، ص ۳۵۴، كشف الغمه، ج ۳۲، ص ۴۰، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۸]؛ نفاق را مخفی کرده و پوشانده بودید و پس از رحلت پیامبر خدا، نفاق را آشکار کردید. اگر کسی خواسته باشد ریشه های حادثه سقیفه را شناسایی کند بهترین سند، خطبه حضرت زهرا علیها السلام است.

سقیفه چرا اتفاق افتاد؟

یکی از عوامل سقیفه طبق فرمایش حضرت زهرا علیها السلام، پیروی از شیطان و دیگری، نفاق پوشیده ای بود که در زمان حیات رسول الله در میان امت مخفی بود و پس از آن عزیز آشکار شد. فکر نکنید سقیفه یک شبه درست شد و این گونه مسیر اسلام را کج کرد و در یک لحظه تصمیم گرفتند امیرالمؤمنین را کنار بگذارند. نه، روی آن، کار و برنامه ریزی شده بود. قبلاً افرادی به اطراف فرستاده شده بودند و زمینه سازی انجام گرفته بود.

اگر می بینید حضرت زهرا علیها السلام می فرماید: علت سقیفه یکی پیروی از شیطان و دیگری نفاق است، عامل سوم را فاطمه زهرا علیها السلام در جمع زنان مهاجر و انصار ایراد کرد که در آن می فرماید: شما تحمل عدالت علی را نداشتید، زیرا علی علیه السلام اهل مسامحه نبود «نَقَمُوا مِنْهُ» [بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۹] شما از امیرالمؤمنین دست برنداشتید مگر به خاطر سختی عدالتش. عزیزان اینها سیاست است، پس زهرای مرضیه علیها السلام یک سیاست گذار و سیاست مدار است و گام سیاسی دارد. این گام سیاسی چه در خطبه اش، چه در پیش بینی هایش از آینده و در بی اعتنائی به وضع موجود بسیار مشهود است.

وصیت سیاسی حضرت زهرا علیها السلام

اینکه در وصیت نامه سفارش شده است خاکسپاری اش در شب انجام گیرد، یک ترفند سیاسی است. اگر امیرالمؤمنین فرمودند خاکسپاری اش در شب انجام گیرد، از ترس خوارج بود؛ چون خوارج خیلی خبیث بودند، و ممکن بود محل قبر مولا را پیدا کنند و جنازه را بیرون بیاورند. حتی تهدید کرده بودند که بدن حضرت را آتش می زنیم. اما در مورد حضرت زهرا این تهدید وجود نداشت، واقعاً عده ای در مدینه آمده بودند که در تشییع شرکت کنند. بالاخره خیلی از رحلت پیغمبر نگذشته و مردم یادشان نرفته که رسول خدا نسبت به فاطمه چه کلماتی را فرموده بودند، لذا خطر این نبود که

جنازه حضرت زهرا مورد جسارت قرار بگیرد؛ اما با این وجود، فرمود: مبدا افراد ویژه ای بر بدنم نماز بخوانند. در شب به صورت مخفی مرا غسل، کفن و دفن نمایید. [بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۹] این خود یک وصیت سیاسی است و در آن بیزاری و انزجار از کسانی که حادثه غدیر را به بوت؟ فراموشی سپردند تصریح شده است.

الگوپذیری از فاطمه زهرا علیها السلام

برادران و خواهران! جوان ها و نوجوان های عزیز! زندگی حضرت زهرا علیها السلام در جنبه های مختلف برای ما الگو است. به عنوان مادر در تربیت اولاد، به عنوان یک همسر در وفاداری اش به شوهر، به عنوان یک دختر در علاقه مندی به پدر، به عنوان یک زن خانه دار که با فقر این خانه را می چرخاند، برای همه اقشار اجتماعی ما الگو است. برای بندگان متعهد خدا به عنوان یک عبادت کننده خالص خدا الگو است که با همه مشکلات، گاهی شب تا صبح به نماز می ایستاد و پاهایش ورم می کرد، [بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۴] از آن طرف هم به عنوان یک مدیر برای همه سیاست مداران می تواند الگو باشد. در خانه نشست تا بگوید، من زن هستم، کاری از من بر نمی آید! وقتی از بین در و دیوار برخاست، گفت: علی کجاست؟ مسجد آمد سخن گفت، زن ها آمدند عیادتش سخن گفت، ام سلمه آمد سخن گفت، عایشه همسر پیغمبر آمد عیادتش اعتراض کرد و در افشا کردن فتنه کوتاهی نکرد.

رفتار حضرت زهرا علیها السلام نشان می دهد که انسان بایستی مَشی سیاسی داشته باشد. مشی سیاسی هم با مشی عبادی هیچ منافات ندارد. به این دلیل است که حضرت امام(ره) در تحریر الوسیله می فرماید: این هایی که می گویند دین بدون سیاست، نه دین را می شناسند و نه سیاست را. چون دین حدود دارد، تجارت دارد، قضاوت دارد، امامت دارد، برائت دارد، نفی سلطه کافر دارد، همه اینها می شود سیاست. لذا مشی سیاسی حضرت زهرا علیها السلام را این دو، سه ماه پیش گرفته است ببینید! تلاش و راه های مختلف، احتجاج، سخنرانی، گریه، توبیخ، وصیت سیاسی، بی اعتنائی، راه ندادن به خانه و همه، حکایت از هوش سرشار و معرفت سیاسی ایشان دارد. با شیوه های مختلف به مسلمانان و به شیعیان تفهیم کرد که من مدافع امیرالمؤمنین و مدافع ولایت و اسلام هستم، شما نیز این گونه باشید.

خدایا! به عظمت زهرای مرضیه علیها السلام قَسَمَت می دهیم که همه ما را جزو پیروان حضرت در دفاع از ولایت و امامت تا آخرین لحظه قرار بده.

روضه

آری! زهرای مرضیه همه زندگی اش در دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام صرف شد. حتی جانش را نیز در دفاع از ولایت خرج نمود. گرچه برخی از مذاهب قایل به مرگ طبیعی فاطمه علیها السلام هستند و خیلی اصرار دارند که بگویند حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. فاطمه در گذشته، مریضی خاصی هم نداشته است، کسی هم چیزی در تاریخ ننوشته است. اما چه طور شد این حادثه بعد از رحلت رسول خدا اتفاق افتاد؟

از امام صادق علیه السلام سؤال کردند: چرا مادران در جوانی به شهادت رسید؟ امام فرمود: به خاطر ضربه ای که به پهلوی مادرم زهرا زدند، به خاطر آن تازیانه ای که «قُتِفْتُ» به بازوی مادرم فاطمه زهرا علیها السلام زد. [دلائل الامامه، ص ۴۵، چاپ جدید، ص ۱۳۴]

امام کاظم علیه السلام فرمود: «إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ صَدِيقَةٌ شَهِيدَةٌ» [کافی، ج ۱، ص ۴۵۸] ائمه علیهم السلام عنایت داشتند تا این فرهنگ را القاء کنند که مادران به شهادت رسیده است. مادر ما صدیقه شهیده است. فاطمه زهرا علیها السلام میان خانه جان داد.

امشب هم شب سختی بود، بدن را غسل داد، کفن کرد، سلمان با چشم اشک بار آمد، مقدار آمد، اباذر آمد چند نفر آمدند بدن را برداشتند. نمی دانم کجا بردند؟ آیا کنار قبر پیامبر بود؟ آیا در بقیع یا خانه خودش بود؟ چون سفارش کرده بود بدنم را خودت به خاک بسپار، کسی از محل آن با خبر نباشد، لذا امیرالمؤمنین علیه السلام خودش آمد کنار قبر «فَإِذَا هِيَ بِقَبْرِ مُحْفُورٍ»؛ قبر از قبل حفر شده بود، آماده بود» بعضی از نقل ها دارد: نوری در آسمان زد کسانی که همراه بودند متوجه نشدند که کجا فاطمه زهرا به خاک سپرده شد؟ ممکن بود شکنجه کنند، برخوردی کنند مجبور شوند، بگویند؟ لذا نوشته اند حتی دور و بری ها هم متوجه نشدند، خود امیرالمؤمنین علیه السلام آمد کنار قبر، آماده شد: یا رسول الله! امانت را آورده ام، همان امانتی که دستش را در دستم گذاشتی و فرمودی: علی جان! «هَذِهِ الْوَدِيعَةُ عِنْدِي»؛ این امانت من است حفظش کن.

یک امانت دار خیلی حواسش جمع است تا امانت را صحیح و سالم برگرداند، یا رسول الله! من خیلی مراعات کردم. من نمی گویم چه شده؛ چون خودم خیلی خبر ندارم، ولی شما از فاطمه بپرسید راز شکستگی پهلوی را! راز تورم بازویش را! نوشته اند با دست مبارک سنگ لحد گذاشت و صورت زهرا علیها السلام را روی خاک نهاد و خاک ریخت. فاطمه من!

هستی ام بودی رفتی از دستم تو چرا رفتی من چرا هستم
رفتنی ای زهرا پیش پیغمبر علی تنها، گشته تنهاتر
نوشته اند: دست ها را تکانی داد؛ یعنی خدا! هستی ام رفت، دیگر دستم خالی شد. بعد یک جمله فرمود: فاطمه جان! «أُبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي».

بعضی ها نوشته اند: فضایی دل امیرالمؤمنین را خیلی غم فرا گرفت؛ «هَاجَ بِهِ الْحُزْنَ»؛ غم های عالم در دلش ریخت. [منتهی الامال، ص ۱۹۴ - ۱۹۵، سوگنامه آل محمد، ص ۳۵] چه طور علی آرام شود؟ قرآن می فرماید: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»، لذا کنار قبر زهرا جوان نماز خواند، قرآن خواند. و بعد خم شد صورتش را گذاشت روی خاک زهرا؛ «وَوَضَعَ خَدَّهُ فِي التُّرَابِ».

«نَفْسِي عَلَى زَفَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ إِنَّمَا أُبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي» [بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۳]

لا حول ولا قوة الا بالله

\$

#ده سخنرانی دوم

اصول حاکم بر زندگی خانوادگی و مشترک حضرت زهرا س

اصول حاکم بر زندگی خانوادگی و مشترک حضرت زهرا س

حجت الاسلام و المسلمین رفیعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

قال الله تبارك و تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»؛ (توبه: ۱۱۹)

شناخت و معرفت حضرت زهرا سلام الله عليها

شام شهادت صدیقه طاهره زهراي مرضیه حوراء انسیه، شهیده راه ولایت اُمّ ابیها - علیها افضل التهنیه و الثنا است، زهرا مرضیه‌ای که مدح او را خدا در قرآن پدر بزرگوارش در سخنان گوناگون و ائمه معصومین به اشکال مختلف فرموده‌اند امام صادق (ع) می‌فرماید: هی صدیقه الکبری و علی معرفتها دارة القرون الأولى؛ مادر ما صدیقه کبراست براساس معرفت و شناخت او قرن‌های گذشته چرخیده یعنی معرفت او قبل از میلاد او در بین افرادی که در قرن‌های گذشته بوده است و عالم به طفیل وجود اوست علی معرفتها دارة القرون الأولى؛ برادران عزیز، خواهران گرامی، جوان‌هایی که امشب به عشق زهراي مرضیه در این مجلس نورانی جمع شدید شما می‌دانید تو این سال‌های اخیر پژوهش‌های زیادی درباره زندگی حضرت زهرا(س) صورت گرفته، مقالات، کتاب‌ها، دانش‌نامه فاطمی، مسند فاطمه زهرا، کنگره فاطمه‌شناسی، انصاف قضیه آن است که در دو دهه اخیر کار گسترده‌ای هم از نظر تعظیم شعائر و تعطیلی روز شهادت مراسم مختلف و هم از جهت کارهای پژوهشی و علمی در زندگی اون بانوی بزرگوار صورت گرفته اما من تقاضا این هست که دوستان عنایت کنید من امشب یه مطلبی را می‌خواهم عرض کنم که سرفصل صد منبر است ولی من یه منبر باش میرم و عزیزان دیگر بیایند رسانه‌ها، پژوهشگران، مسئولین کشوری، مسئولین تربیتی، رو این عنوانی که من امشب عرض می‌کنم کار کنند و اینو تو زندگی مردم برجسته کنند و اون بحث از خانواده فاطمی است، اصول حاکم بر زندگی خانوادگی و مشترک حضرت زهرا(س) است شما می‌دانید امروز خانواده به شدت در معرض تهدید و تزلزل هست دشمن برای سقوط و لرزش پایه‌های خانواده و گسترش طلاق و ایجاد روابط غیر از ازدواج تو دنیا تو کشور ما تو فضای مجازی داره کار می‌کنه،

ازدواج محبوبترین بنای اسلام در نزد خداوند متعال

شما می‌دانید این نهاد مقدس که ما بُنِیَ فی الإسلام بِنَاءُ أَحَبِّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَأَعَزُّ مِنَ التَّزْوِیجِ؛ هیچ بنائی تو اسلام از نسبت به سایر بناها محبوب‌تر نیست پیش خدا از ازدواج این کانون امروز در معرض خطر است چرا ما مسلمان‌ها که فاطمه داریم، خانواده‌ای داریم که حداقل حدود ده سال یه زندگی مشترک فرزندان، همسر و ده‌ها نکته ازش نقل شده چرا اینارو تو جامعه‌امون ترویج نمی‌کنیم چرا پیاده نمی‌کنیم اصول فراوانی تو زندگی حضرت زهرا(س) است اصل محبت، اصل تکریم، اصل سازگاری، اصل بردباری، اصل حس تقدیر، اصل احترام متقابل، اصل گذشت خب منکه نمیرسم توی منبر همه اینارو بگم اینارو باید روش کار کنند هر شب یکیش‌رو هر در واقع مجموعه یکی از اینهارو

بیاید بحث کنه و زندگي مردم را بر اساس این اصول بچینیم شاید تا صد اصل بشود اینها را شمرد و یک مجموعه مستقلی اصلاً به این نام نوشت خانواده فاطمی،
اصل معنویت در خانواده فاطمی

اما امشب من چي میخوام بگم من مدیونم پیش خدا اگه وقت شمارو بگیرم من امشب بحثم راجع اصل معنویت در خانواده فاطمی است اصلي که اگه درست شد اوناي دیگه ام که گفتم درست میشه محبت میاد، تکریم میاد، گذشت میاد، امانتداری میاد، وفای به عهد میاد، می دانید اصل معنویت یعنی چي؟ یعنی حاکمیت ارزش های دینی در خانواده، یعنی اهمیت دادن خانواده ها به جنبه های غیرمادی یعنی معنوي، نماز، عبادت، زیارت، با خدا بودن، خداترس بودن، خدا شاهد اگر این اصل تو خانواده ها پیاده شد هم سلامت روان میاره، افسردگی نداریم ما، بهم ریختگی نداریم، هم سلامت جسم میاره، هم سلامت اقتصاد میاره، هم سلامت اجتماع میاره، یکی از این نویسنده های غربی امروز دیدم یه کتابی نوشته که ترجمه شده به نام سقوط خانواده ایشون میگه می گوید: اگر معنویت حالا معنویتي که اون میگه معنویت کلیسایی است اگر تو زندگي ها شکل بگیرد هم اعتقادات مردم سالم میشه هم رفتار مردم هم گفتار مردم هم طلاق کاهش پیدا می کند و هم اعتدال تو جامعه حاکم میشه خیلی مهمه آقایون، جوان ها، معنویت من بسیاری از این چون خیلی اینور اونور میریم با ما صحبت می کنند خانواده ها می آیند مشورت می گیرند یکی از اصلی ترین عواملی که موجب تزلزل خانواده ها و اختلاف در خانواده هاست کاهش اصل معنویت است یا به نماز بی توجه هستند یا به لقمه حلال بی توجه هستند، یا سفرهای تفریحی دارند زیارتی ندارند، یا با مسجد و موعظه در ارتباط نیستند یا قرآن تو اون خونه کم رنگه، خدا می داند اگر زندگي ها معنوي شد برا دنیا هم مفید است بحث آخرت نیست جرم کاهش پیدا می کنه، سالم میشه، روان سالم میشه، این اهمیت این اصل کلیدی است بذارید من برم در قرآن وارد بشم اول دو سه تا خانواده را از قرآن اگر یک کسی با این نگاه وارد قرآن بشود چیزهای خوبی گیرش میاد من دو سه تا کلیدواژه به شما بدم امشب از قرآن آقایان عزیز، جوان ها، خواهران محترم، قرآن کریم دو تا خانواده را ویژه تعریف کرده، قرآن از خیلی ها تعریف کرده، قرآن از خیلی ها تعریف کرده شخصی حضرت مریم، حضرت زکریا، حضرت عیسی، حضرت ادريس،

اما دو تا خانواده را به صورت ویژه ازشون تعریف کرده:

یک: سوره انبیاء آیه ۹۰ خانواده حضرت زکریا خودش، خانمش و بچه اش حضرت یحیی، می فرماید: این خانواده سه تا ویژگی داشتن، آقایان عزیز، خانواده هایی که نگران بچه هاتون هستید نگران انسجام این کانون هستید، خوب گوش بدهید این آیه را می فرماید: این خانواده سه تا ویژگی داشتن، «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ»؛ (انبیاء: ۹۰) می دویند دنبال کار خیر، «يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»؛ همیشه دنبال خیر و نیکی و برّ و بار از دوش مردم برداشتن بودن،

دو: «وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا»؛ خدارو می خواندن دو جور خدارو می خواندن هم با امید هم با ترس اگه امید فقط باشه آدم جری میشه، ترس فقط هم باشه آدم نا امید میشه، با خدا حرف می زدن، خدارو می خواندن، تو خونه اشون صدای مناجات بلند بود .

سوم: «وَكَاُنُوا لَنَا حَاشِعِينَ»؛ در مقابل خدا خاشع بودن، فروتن بودن، چرا خدا تو قرآن از این خانواده تعریف می‌کنه، نمیکه وضع اقتصادیشون این بود، نمیکه مدیریت مالیشون این بود نه اینآ ارتباطشون با مردم این گونه بود با خدا هم اون طور بود «يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا حَاشِعِينَ»؛ این یک خانواده.

خانواده دوم که امشب این جلسه به نام زهراي مرضيه (س) كانون خانواده تشكيل شده سورة (هَلْ أَتَى) قرآن كريم مي‌فرمايد: خانواده فاطمي يعني زهرا و اميرالمؤمنين و فرزندانش اينآ پنج تا ويژگي داشتن خب اينارو بايد گفت برا مردم خانواده‌ها بدانند ما فقط تو نمايشگاه مصائب حضرت زهرا (س) نچرخيم گرچه او لازم است بايد گفته بشه، اما اين فاطمه با اين پنج ويژگي تو سورة (هَلْ أَتَى) معرفي بشه، اين خانواده نمونه چه ويژگي‌هاي داشتن، «يُوقُونَ بِالْذُّرِّ»؛ (انسان: ۷) فرزندشون مريض شده نذر مي‌کنن يعني اعتقاد به شفاء دارند، اعتقاد به نذر دارند، نميگم قرص بايد بخوره دارو بايد بخوره اين حرف‌ها چيه نه اگه برا پايين آمدن تب حسنين لازم بود آبي بزَن کار پزشكي انجام بدهند انجام مي‌دادن اما نذر تو اين خانواده برا شفاء اين بچه‌ها صورت مي‌گرفت و اينآ به اين نذر متعهد هستند «يُوقُونَ بِالْذُّرِّ»؛ (انسان: ۷) يعني آقاين، خواهران تو گرفتاري‌هاي مادي، جسمي ارتباط معنوي داشته باشيد تا مريض ميشي خودتو نباز تا گرفتار ميشي خودتو نباز با نذر با اعتقاد با باور ديني خودتو تقويت کن اين يه اعتقاد اينها بود.

دو: «وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا»؛ (انسان: ۷) اينآ از قيامت مي‌ترسيدند بابا اين فاطمه كسي هست كه وقتي وارد صحراي محشر ميشه همه محشري‌ها کنار مي‌كشند چشم فرو مي‌بندند اولين ورودي بهشت با پدرش هست اما اين خانواده‌اي كه بهشت در انتظار اينهاست از شر قيامت مي‌ترسند قرآن مي‌فرمايد اگه نگفته بود من جرئت نمي‌كردم بگم معادترسي تو جامعه وقتي كمرنگ بشه مرد لقمة حرام تو خانه مياره، معادترسي وقتي تو خانه كم بشه زن خدائي‌ناكرده اهل خيانت ميشه، ترس از قيامت وقتي كم بشه ارتكاب گناه در انسان اون در واقع قدرت و قوت پيدا مي‌كنه دومين ويژگي اين بود كه اينآ از قيامت مي‌ترسيدن.

سوم: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ»؛ (انسان: ۸) دست به خير بودن، اطعام مي‌کردن، بار از دوش مسكين و يتيم برمي‌داشتن نمي‌گفتن اينآ وظيفه ما نيست، نه انفاق داشتن، بررسي مي‌کردن، قرآن انفاق را به عهده همه مردم گذاشته نه يك وظيفه دولتي، نه يك وظيفه اداري «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»؛ (انسان: ۸).

چهارم: اخلاص: «إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ»؛ (انسان: ۹) برا خدا اين كار مي‌كنيم كسي گفت ممنون بگه، كسي گفت متشكر بگه، ما «لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا»؛ (انسان: ۹) تشكر نمي‌خواهيم جزاء نمي‌خواهيم.

و پنجم: «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمْطَرِيرًا»؛ (انسان: ۱۰) خدا ترسيم ببينيد اينآ رو كاغذ بياريد سه تا ويژگي اونجا پنج تا اينجا اينآ خانواده قرآني است، قرآن برا خانواده تعريف داره، برا خانواده معيار داره، ميگه تو خانواده بايد معنويت حاكم باشه، اگه معنويت حاكم نباشه ساير اصول اخلاقي و اجتماعي هم متزلزل ميشه و لذا بيائيد خانواده‌هامون معنوي كنيم خانواده‌هامون ديني كنيم نگران باشيد پدراني كه تو جلسه هستيد پدران و مادراني كه صداي منو مي‌شنويد ببينيد آقاين يه آيه ديگه

براتون بگم سورة طور آیه ۲۶ امشب باز کنید ببینید قرآن می فرماید: بهشتی ها وقتی وارد بهشت می شوند دور هم می نشینن با هم صحبت می کنند دیگه اونجا که گرفتاری که ندارن که دنبال غذا و آب و نان که نباید بدوون تکلیفی هم که ندارند وقت هم به اندازه کافی دارند گرفتاری اینجارو ندارن نه کسی اونجا دروغ میگه نه کسی خیانت می کنه همش سلام سلامت هر چی هم می خواهند کافی هست اراده کنن آماده است لذا وقت صحبت کردن دارن ما الان بعضی هامون وقت حرف زدن نداریم با هم می نشینن دور هم قرآن می فرماید: «وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ» (طور: ۲۵) رو بهم می کنن از هم می پرسند میگن راستی چی باعث شد شما بهشتی بشین، جهنمی ها هم از هم می پرسند «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ»؛ (مدر: ۴۲) شما دیدید یه کسی که المپیات میاره رتبه میاره میگن چی باعث شد بابا علت بهشتی شدن شما چی بود؟ عزیزان می دانید چی می گویند: می گویند «قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ»؛ (طور: ۲۶) ما نسبت به خانواده هامون نگران بودیم، بی توجه نبودیم، بی دقت نبودیم، شفقت از صفات خداست، یا شفیق یا رفیق از صفات امام هست؛ شفیق ما نگران بودیم بچه مون ول نمی کردیم، شفقت محبت با دغدغه رو میگن محبت منطقی بابایی که هر چی بخواهد بچه بهش بده این شفقت نیست شفقت اینکه مشفق کسی هست که هم دوست دارد هم حساب می کند این پول کجا خرج میشه، این بچه با کی رفیق میشه، «كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ»؛ (طور: ۲۶) آیه قرآن سورة طور آیه ۲۶ می فرماید: اینا می گویند: ما «كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ»؛ (طور: ۲۶) این اصل معنویت را حالا بحث من امشب بیشتر راجع حضرت زهرا(س) است فقط خواستم دو سه تا نمونه از قرآن خدمت شما داده باشم ببینید چقدر مهمه که ما بتوانیم خانواده هامون را با این ویژگی رشد بدهیم از همان آغاز ازدواج شکل گیری نطفه، به مدرسه فرستادن، و خیلی مردم از ما سؤال می کنند مردم نگران تربیت فرزندانمون هستند گاهی می گویند بچه امون هر چی سوادش رفت بالا کمتر شد معنویت، راهنمایی نماز می خواند دبیرستان یه کمی می خوند دانشگاه نمیخونه گاهی البته نه همه، چرا چه علتی دارد که این تنزل تو خانواده ها اتفاق می افته؟ چه کنیم این معنویت تو خانواده هامون رشد کنه، ترقی کنه، این اصل بسیار مهمی است بذارید از بیان امیرالمؤمنین(ع) یه حدیثی بگم بعد چند نمونه از زندگی حضرت زهرا(س) را براتون بشمارم که کاربردی باشه یه خورده کلی گویی نکرده باشیم نمونه هاشم گفته باشیم امروز بود دیروز بود نمی دانم نشست کنار بستر زهرا(س) این گفتگو خیلی جالبه تو منابع آمده خوب عنایت کنید بخاطر بسپارید وقتی نشست کنار زهرا(س) مرضیه(س) فاطمه زهرا(س) رو کرد به امیرالمؤمنین یابن عم؛ پسرعمو اصلاً داره یاد میده خانم ها چه جور مرد صدا بزنان اصلاً اصل نام بردن اصل صدا زدن اصل تکریم در اسم می تونه بگه یا علی یابن عم؛ پسرعمو سه تا چیز تو زندگی من با تو نبوده، سه تا چیز تو زندگی من با تو نبوده کذب، خیانت، مخالفت، ببینید کاذبه تعبیر اینه: قَالَتْ يَا ابْنَ عَمٍّ مَا عَهْدَتَنِي كَاذِبَةً وَلَا خَائِنَةً وَلَا خَالَفْتُكَ مُنْذُ عَاشَرْتَنِي فَقَالَ عَمَّادُ اللَّهِ أَنْتِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَأَبْرُّ وَأَتْقَى وَأَكْرَمُ وَأَشَدُّ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ أَنْ أُوبَحَكَ غَدًا بِمُخَالَفَتِي فَقَدْ عَزَّ عَلَيَّ بِمُفَارَقَتِكَ وَبِفَقْدِكَ إِلَّا أَنَّهُ أَمْرٌ لَا بُدَّ مِنْهُ؛

سه عامل مهمی که باعث از هم پاشیدن قانون خانواده می شود

من از روزی که با تو معاشرت کردم زندگی کردم سه چیز تو زندگی من نبود

یکی دروغ

يکي خیانت

يکي مخالفت

بخدا بسياري از اين زندگي هاي خانوادگي که از هم مي پاشه يکي از اين سه تا عامل توشه، دروغ؛ آقا جورى خودش معرفي کرده موقع خواستگاري که بعد اونطور نيست، خانم جورى خودش جلوه داده موقع ازدواج که بعد تو زندگي که آمده اونطور نيست اين دروغ از پايه وقتي رو مدرکش رو شغلش رو استخداميش رو دارايش دروغ ميگه مياد جلو خب معلومه اين کانون متزلزل ميشه، خیانت چقدر شما اين آمارهاي طلاق رو ببينيد يک بخش عمده اش ناشي از خیانت هاست يه پيام تو موبایل فلاني، يه نميدونم عکسي بود تصويري تو فضاي مجازي يه وقت مي بيني يه زندگي از هم مي پاشه بخاطر يک بي دقتي و بي توجهي يک خانم يا يک آقا مخالفت مرد پادشاه کشور خانه است قائم خانه به او نبايد اين مدیریت بشکته وَ لَا خَالَفْتُكَ؛ تا اين جمله رو گفت اينو مي خواستم بگم اين نکته اصلي اينجا بود امير المؤمنين (ع) اشک تو چشمانش حلقه زد فرمود: فاطمه جان معاذالله تو دروغ، اين حرف اصلاً اين خانواده مصداق آيه تظهير هست أبدا رجس تو زندگي اينها نيست اين جمله حضرت زهرا (س) در واقع بيان نهايت تواضع حضرت است و درس برا منو شماست مي خواهد بگويد خانواده هاتون را اينطور استوار کنيد دروغ توش نباشد، خیانت توش نباشد، درگيري توش نباشد، حالا بيايد جوان ها ببينيد امير المؤمنين (ع) چه جور فاطمه را معرفي کرد معاذ الله فاطمه جان أبدا تو اينها بذار من بگم تو کي هستي ها امير المؤمنين (ع) داره مدح حضرت زهرا (س) را مي گويد در اين حديث: أَنْتِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَ أَتْقَى وَ أَكْرَمُ بَيْنِي وَ تَعَابِيرَ رَأَى تُو عَالَمِ تَرِينِ هَسْتِي نَسَبْتِ بِي خُدا أَنْتِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ؛ همه وجودت فاني در خداست أَنْتِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ؛ أَنْتِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ؛ تو عالم ترين هستي نسبت به خدا و أبر؛ نيکوترين هستي وَ أَتْقَى وَ أَكْرَمُ؛ اين تعريف هايي هست که امير المؤمنين (ع) از زهراي مرضيه (س) دارد وَ أَشَدُّ خَوْفًا؛ تمام وجودت خوف خداست علم به خداست تقواست خدا ترسي است اينارو بايد تو زندگي هامون ما از اين خاندان درس بگيريم و اين معنويت را تو زندگيمون پياده کنيم تا اين کانون خانواده اين کانوني که قرآن مي فرمايد: باعث مودت است، باعث رحمت است، باعث سکونت است اين کانون که بايد در واقع موجب انسجام و همدلي بشود خدای ناکرده موجب درگيري و اختلاف نشه حالا بيايد تو زندگي حضرت زهرا (س) اصل معنويت را براتون بشمارم از کجا بگم اينقد نمونه ها زياد است، من چند موردش را فقط خدمت شما بگم اصل معنويت تو زندگي حضرت زهرا (س) خواستگار آمده امير المؤمنين (ع) اول سؤالي که کرد اين بود ارضي الله و رسوله؛ آيا خدا پيغمبر راضي هستند نفرمود: مالش چقدر است، خونه اش کجاست، ارضي الله و رسوله؛ يعني جوان ها کانون ازدواجتون را رضاي خدا بگذاريد و لذا اين خانه توش امام حسن (ع) تربيت مي شود، امام حسين (ع) تربيت مي شود چون بنائش رو رضاي خدا و پيغمبر اين آغاز زندگي است وارد خانه امير المؤمنين شده شب عروسي بعضي ها مي گويند آقا يه شب ديگه يه شب چيه آقا مجاز ديگه عيب نداره امان از اون عروسي هايي که با حرام شکل مي گيره، امان از اون عروسي هايي که با اختلاط محرم و نامحرم شکل بگيره، امان از اون عروس و دامادي که اونشب نماز فراموش کنند، امير المؤمنين وارد اين خانه شد زهراي مرضيه (س) وارد شد تا وارد شد چي گفت؟ اظهار داشت نَعْبُدُ اللَّهَ فِي هَذِهِ الْيَلَةِ نَسْلِي لِرَبْنَا؛ تو اين خانه امشب عبادت و نماز بايد باشه نبايد تعطيل بشه اين حاکميت معنويت تو زندگي زهراي

مرضیه(س) است معلوم است از این عبادت و صلاة عبادت و صلاة مستحبی است نعبدالله و نسلی لربنا فی هذه الیله؛ خواهران گرامی! برای شما عرض می کنم زهرای مرضیه(س) یک قسمتی تو خونه محراب گذاشته بود برا خودش چقدر خوبه یک آقایی یک خانمی تو خونه یک گوشه ای یک محراب یعنی محل عبادت مسجد بره ولی گاهی اگه تو خونه می خواهد نماز بخونه اینجا پاک بشه مشخص باشه اگه مریض شد اونجا برود دعا کند، حتی تو بعضی نقل ها داریم اگه در حال احتضار بودی بگو انتقال بدهند در آنجا مصلی که توش نماز می خواندی زهرای مرضیه(س) تو خونه امیرالمؤمنین نخست یه محراب برا خودش انتخاب کرد و لذا تو روایت دارد قامت فی محرابها؛ در محراب خودش می ایستاد امام مجتبی(ع) می فرماید: شب جمعه ای تا عمود صبح دیدم مادرم در محرابش داره عبادت می کنه و نماز می خواند این اصل معنویت بخدا اگر قرائت قرآن هر شب تو خونه ها تون آمد نماز منظم بود مقید به خمس بودید مقید بودید ربا تو زندگیتون نیاد، مقید بودید در زندگیتون لقمة حلال باشه، هم زندگی ها تون نورانیت می گیره اخلاقتون اصلاح میشه هم این کانون گرم میشه این زندگی فاطمة زهرا(س) و معنویت تو این خانه است

تربیت فرزند

این نمونه دیگر یه نمونه دیگه بگم سلمان میگه آمدم خوب گوش بدهید سر بزنم به فاطمة زهرا(س) یا پیغمبر منو فرستاد مطلبی را عرض کنم دیدم بانوی بزرگوار نشسته امام حسن(ع) روپاشه مشغول آرد درست کردن هم هست داره قرآن هم می خواند ببینید هم بچه داری هم خانه داری هم معنویت چه اشکالی دارد یک خانم در حین کار در آشپزخانه در حال یک آقایی در جاهایی که به هر حال فرصت دارد با خودش قرآن زمزمه کنه، دعا بخونه، توجه یعنی منافات با کار هم گاهی نداره پشت ماشینه تو آشپزخونه است کارش انجا می دهد این موجب می شود زندگی شکل و رنگ معنوی بگیرد دیدم هم دارد قرآن می خواند هم بچه داری می کند هم کار خانه انجام می دهد این معنویت تو زندگی زهرای مرضیه(س) با امیرالمؤمنین(ع) است بیائید نسبت به فرزندان شون خب آقایون خواهران خیلی کتاب راجع تربیت فرزند نوشتن خیلی هم حرف ها زده شده اما چند درصد توش این بُعد زندگی فاطمی منعکس است زهرای مرضیه(س) چگونه تربیت می کرد بچه هاش ببینید شب بیست و سوم این آرو بیدار نگه می داشت می فرمود: امشب هر که محروم بشه این خیلی محروم شده چون امشب شب حساسی است عصر می خواباند غذا زودتر می داد یه قدری آب به صورت می زد اینآ شب بیست و سوم بیدار باشند احیاء بگیرند یعنی مقدمات می چید برای این احیاء و برای این بیدار ماندن شب این یه نمونه خود وجود مقدس امام مجتبی(ع) می فرماید: مادرم نقل شده در روایات هست هر شب یا هر روز می رفتن مسجد امام مجتبی(ع) حضرت زهرا(س) بهشون می فرمودند اولاً: با مسجد آشنا بشوند نماز پشت سر پیغمبر بخوانند پای سخنرانی پیغمبر بنشینن سخنرانی را حفظ کنن بیایند خانه برای مادر نقل کنند این یعنی چی؟ یعنی تربیت دینی بچه، تربیت عاطفی بچه، تربیت اجتماعی بچه، هم دینداری نماز بخونه، هم عاطفی مادر به حرفش گوش میده، هم اجتماعی هنر سخن گفتن درش ایجاد می کنه، حیاء نداشته باشه بتواند حرف بزنه، اینآ اصل معنویت تو زندگی زهرای مرضیه(س) با فرزندان لذا شما نگاه کنید ائمة ما مثلاً وجود مقدس امام حسین(ع) روز عاشورا وقتی آمد خداحافظی کنه با امام سجاد(ع) تو نقل دارد آنوقت امام سجاد(ع) می فرماید: پدرم من را در آغوش گرفت

درحالی که خون از بدنش می آمد به من فرمود: بیا دعایی که مادرم زهرا بهم یاد داده با هم بخوانیم که جبرئیل این دعا رو به رسول خدا(ص) یاد داده رسول خدا(ص) به مادرم آموخته مادرم زهرا(س) به من آموخته خب امام حسین چند سالش بوده حضرت زهرا(س) شهید شده؟ پنج سال، شش سال، نهایتاً هفت سال اما نقل می کند مادرم این دعا را به من آموخته امام حسین(ع) این دعا رو حفظ کرده روز عاشورا آخرین لحظه دعا هست تو منابع سه چهار خط است دعای قشنگی است مادرم این دعا رو به من یاد داده ایشونم به امام سجاد(ع) می آموزد،

تربیت دینی و معنوی

اینآ همان موضوع تربیت دینی و تربیت معنویست که در زندگی این خاندان نمونه هاش را اگر بخواهیم یکی یکی نقل کنیم خیلی زیاد هست در یک کلام اگر خانواده ها مبتنی بشوند در اصل معنویت، ایمان، خداترسی، معادترسی، یاد خدا تو زندگی ها پررنگ بشه، این زندگی زندگی مستمری خواهد بود این زندگی و این کانون کانون پر رنگ و پر محبتی خواهد بود حالا راه دور هم نرویم من ساده تر براتون بگم حضرت زهرا(س) که زندگیش برا همه ما الگو هست باید هم دنبالش باشیم اینآ هم چیزهاییست که نگوئید آقا که اونا اینطور بودن معصوم بودن ویژه بودن نه قابل اقتداست من ساده تر بگم شما بیائید تو همین دوران خود ما این کتاب هایی که درباره زندگی حضرت امام خمینی(ره) با خانواده اش نوشته شده یک دور مطالعه کنید امام بالأخره تو این کشور سال ها حضور داشتن، زندگیشون ملموس بوده، عده ای هنوز هستند زندگی ایشون را از نزدیک دیده بودند کتاب هایی نوشتن چاپ شده ببینید برخورد ایشون با همسرشون چگونه بوده برخورد ایشون با فرزندان شون چگونه بود، نماز خواندن بچه هاشون مسئله دینداری بچه ها، اهمیت دادن به حلال و حرام، می خواهم این را عرض کنم اینها چیزهایی هست که چیزهایی ممکن و سهلی است سختش نکنید آخه تا بعضی ها این حرف ها رو می زنه آقا اونا از هر پلیدی تطهیر شده بودن اینآ ویژه بودن بله ویژه بودن اما محبت، چه ربطی داره به تطهیر از پلیدی و رجس، احترام، اصل معنویت، سازگاری، خوب حرف زدن، احترام به دیگران، اینها چیزهای دست یافتنی است و لذا بیائیم تو زندگیمون با این امور خانواده هامون رشد بدهیم و ترقی بدهیم یه مورد دیگه هم گم چون وقتم تمام شد و روضه بخوانم اینو برا جوان ترها عرض می کنم تسبیحات حضرت زهرا(س) ببینید من یک نمونه بگم فقط خدمتون خب می دانید ما در قرآن آیه داریم «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (احزاب: ۴۱)؛ یعنی ذکر خدا را خیلی بگوئید امام صادق(ع) فرمود: هر چیزی حد دارد نماز هفده رکعت است حج یه بار تو عمر برا مستطیع است روزه مال ماه رمضان است زکات نصاب دارد طواف هفت دور است اما یه چیز هست که خدا در قرآن حد براش نداشته اون هم ذکر «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»؛ خیلی ذکر بگوئید بعد هم می فرماید: ذکر منافات با کاسی ندارد «رَجَالٌ لَا تُلْهِمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعٌ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»؛ (نور: ۳۷) نه کاسی جلو ذکر می گیره نه داد و ستد نه بیع ذکر و یاد یعنی توجه به خدا بعد هم می فرماید: اگر این ذکر از زندگیتون بیرون رفت یک: زندگیتون بهم می ریزه «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ (طه: ۱۲۴) دو: شیطان براتون حاکم میشه «وَمَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِصْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»؛ (زخرف: ۳۶) خیلی صریح گفتن ذکر کثیر بگوئید بیع و تجارت هم جلوش نمی تواند نمی گیرد اگر ذکر تو

زندگیتون کمرنگ شد معیشت سخت پیدا می کنید شیطان هم همراهتون میشه سقوط می کنید درست حالا سؤال ذکر کثیر چیه؟ امام صادق (ع) فرمود: مَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحَ فَاطِمَةَ (س) فقد ذکر الله الذکر الكثير؛ جوان ها تا نماز می خوانید پا نشید فوراً این تسبیحات بگوئید تو راه هم نگوئید پشت فرمان هم نگوئید تو مسیر هم نگوئید تا نشستید امام صادق (ع) فرمود: پا بر ندارید از آنجائیکه نماز می خوانید تا نشستید فرمود: این تسبیحات بگوئید که یک: ذکر کثیر است؛ دو: فرمود: ثواب هزار رکعت نماز مستحبی دارد حساب کنید فکر می کنم حدود ده ساعت هزار رکعت نماز مستحبی طول می کشد تند هم بخوانی هشت ساعت ده ساعت است ثواب ده ساعت نماز مستحبی هزار رکعت نماز مستحبی؛ سوم: امام صادق (ع) به ابا هارون فرمود: يَا أَبَا هَارُونَ إِنَّا نَأْمُرُ صَبِيَّانَا بِتَسْبِيحِ فَاطِمَةَ (سلام الله علیها) کَمَا نَأْمُرُهُمْ بِالصَّلَاةِ فَالْزَمُهُ فَإِنَّهُ لَمْ يَلْزَمُهُ عَبْدٌ فَشَقِي؛ ما به بچه هامون فرمان می دهیم همان طور که نماز می خوانید تسبیحات حضرت زهرا (س) را هم بگوئید نأمر و صبیاننا؛ خب این برکت حضرت زهرا (س) است دیگه تسبیحاتش هم ذکر کثیر، هم ثواب هزار رکعت نماز مستحبی دارد هم این گونه مورد فرمان امام و حجت خدا قرار گرفته من عرائضم را جمع کنم معنویت در خانواده فاطمی موج می زند از شب عروسی از ورود به خانه از بچه داری تا موقع جان دادن تا موقع جان دادن چرا؟ چون شما امروز می دانید تو وصیت های حضرت زهرا (س) هم این اصل معنویت ادامه دارد فقط نمی گوید بچه هام فقط نمی گوید قبرم فقط نمی گوید غسلم، فقط نمی گوید تشییع می فرماید: به امیرالمؤمنین برام قرآن بخوان برام دعا کن إجلس... تلاوة القرآن؛ یعنی زهرای مرضیه (س) به فکر شب اول قبرم هست توصیه می کند به قرآن خواندن توصیه می کند به دعا کردن توصیه می کند به یاد او بودن این اصل معنویت است در زندگی این بانوی بزرگوار که همه وجودش پیغمبر فرمود: فرمود: إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهَا وَ جَوَارِحَهَا إِيمَانًا وَ يَقِينًا؛ یکی از کسانی که درباره حضرت زهرا (س) جمله ای گفته اون حسن بصری است می گوید: ما کانت فی هذه الأمة... من فاطمه و...؛ در این امت ما عابدتر و زاهدتر از فاطمه نمی شناسیم آنقدر به نماز ایستاد که پاهاش ورم کرد، خواهران، جوان ها، با نماز واجب خواندن که پا ورم نمی کند پا ورم کردن باید نماز زیاد باشه حتی تورمت قدمها؛ بیائیم زندگی هامون با این بخش از زندگی زهرای مرضیه (س) گره بزنیم شام شهادت صدیقه طاهره است دلها را روانه کنیم مدینه کنار قبر مخفی فاطمه دو سه جمله عرض ارادت ثوابش به روح همه گذشتگان، اموات، اموات جمع حاضر، روح مرحومه مغفوره هم شیره مکرمة مقام معظم رهبری حفظه الله روح امام عزیزمون از این جلسه امشب بهره مند بشه.

روضة

السلام عليك يا فاطمة الزهراء يا بنت محمد يا فرة عين الرسول يا سيدتنا و مولانا اننا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بك الى الله و قدمناك بين يدي حاجتنا يا وجهه عند الله اشفعي لنا عند الله؛ السلام عليك يا فاطمه الزهرا يا بنت الرسول الله يا قرة عين النبي المصطفى؛ مثل امشبي بدن زهرای مرضیه میان خانه غسل داده شد مثل امشبی شب غربت مظلومیت امیرالمؤمنین (ع) بود ساعدالله قلبک یا اباالحسن؛ بمیرم برات آقا جان، مظلوم عالم، به فاصله کمی دو تا سر را به سینه گرفت یکی سر پیغمبر بود و لقد قبض رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و ان رأسه لعلی صدری؛ یکی هم امروز سر زهرای مرضیه (س) بود به فاصله اندکی دو تا بدن را تو دل شب غسل داد یکی بدن پیغمبر

بود یکی هم امشب بدن زهرای مرضیه (س) بود چه گذشت امشب به امیرالمؤمنین (ع) حاجبه الحزن؛ غم‌های عالم تو دلش جمع شد خانم‌ها می‌دانند من چي می‌گم اگه یک زن جوانی از دنیا برود می‌گویند بچه‌هاش از کنار بدن دور کنید موقع تشییع موقع غسل دادن اما من نمی‌دانم چي شد امشب امیرالمؤمنین (ع) جلو چشم بچه‌ها بدن مادر غسل داد ایستاده بودن حالا این نقله یا ذوقه نمی‌دانم چون فرموده بود آهسته گریه کنید کسی متوجه نشه بعضی‌ها از این بچه‌ها آستین به دهان گرفته بودن که صدای گریه‌اشون بلند نشه همچنین که بدن غسل داد آماده کرد یه وقت نگاه کرد دید بچه‌ها دارن میلرزن خیره خیره به مادر نگاه می‌کنن فرمود: حسنم بیا بابا حسینم بیا بابا زینبم بیا بابا؛ تزوده من أمکم؛ آی خودشون انداختن رو بدن مادر ابی‌عبدالله ناله می‌زد فریاد می‌زد مادر بخدا یتیمی ما زود بود مادر هنوز داغ پیغمبر تمام نشده داغ تو را دیدیم مادر غربتمان زود بود بمیرم برات امیرالمؤمنین چگونه امشب زهراش میان قبر گذاشت با دست خودش گلش را امشب میان گل گذاشت بدن را آورد اول رو کرد به خدا صدا زد: اَللّٰهُمَّ اِنَّ هَذِهِ اُمَّتُكَ؛ خدایا این فاطمه‌ای توست اللهم اجمع بینها و بین اُبیها؛ او را به پدرش ملحق کن فاطمه دلش برا باباش خیلی تنگ شده بابا هم دلش برا اون تنگ شده، بعد می‌دونی چه کرد؟ رو کرد به پیغمبر سلام داد مقداری صحبت کرد نهج‌البلاغه داره اینهارو بعد یه جمله گفت گفت: فاطمه‌جان اما حزنی... دیگه حزنم تمام شدنی نیست أما لیلی... دیگه شبام بیقراره قرار می‌ندارم فاطمه جان کاش همینجا جان می‌دادم کنار قبر تو

ای حمایت‌گر من خیز و ببین - فاتح بدر شده خانه‌دانشین
آقا سخته این شعر بگم:

آی فاطمه‌جان: پاشو ببین - این سخن ورد زبان‌ها افتاد
جوان‌ها منو ببخشید، سادات منو ببخشید.

این سخن ورد زبان‌ها افتاد - دیدی آخر علی از پا افتاد
دیدی علی خیرشکن نشست، دیدی آخر علی از پا افتاد.
(لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ)

خدایا به آبروی زهرای مرضیه قسمت می‌دهم کشور ما، نظام ما را فاطمی و ولایی قرار بده.

خدایا در ظهور فرزندش تعجیل بفرما

جوان‌های ما را مؤمن و متدین قرار بده

بیماران ما را لباس عافیت بپوشان

اموات، گذشتگان، شهداء، هم شیرة مکرمة مقام معظم رهبری، رهبر عظیم الشان رهبر کبیر انقلاب

حضرت امام خمینی (ره) روحشون، روح فرزندانسون، همسرشون از این جلسه بهره‌مند بگردان.

علمای ما، مراجع ما، اساتید ما، رهبری عظیم الشان محافظت بفرما.

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِی مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ صلواتی ختم کنید.

\$

###الگوها و اسوه‌های حضرت زهرا س

الگوها و اسوه‌های حضرت زهرا س

حجت الاسلام دکتر رفیعی

بسم الله الرحمن الرحيم

لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

الحمد لله الذي جعل الحمد مفتاح لذكره و سبباً للمزيد من فضله و دليلاً علي آلائه و عظمته

ثم الصلاه والسلام علي حبيبه وخيرته ابوالقاسم المصطفي محمد

وعلي اله الطيبين الطاهرين المنتجبين وصي الما بقيه الله في العرضين

قال الله تبارك و تعالي «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»

يكي از مباحث مهمي كه در زندگي حضرت زهرا (سلام الله عليها) به صورت خاص بايد دنبال بشود و در آيات قرآن و روايات به صورت عام بحث الكو پذيري و انتخاب اسوه و الكو است؛ انسان غالباً با نمونه هاي عيني وقتي برخورد مي كند بهتر از نوشته ها و كتاب ها و فرضيه ها مي تواند درس بگيرد. وقتي بگويند مثلاً شما در ورزش اين چندتا فن را انجام بده، در شنا اين چندتا كار را انجام بده، يا نه، دست يه كسي را بگيرند ببرند داخل آب بگويند اين طور شنا كن، زود تر ياد مي گيرد، نقش مربي ملموس، نقش مربي عيني از كلي گويي خيلي بهتر است، به همين دليل است كه قرآن كريم يك نظامي ترسيم کرده براي الكو گيري و تبعيت كه از كي بايد الكو گرفت و از كي نبايد الكو گرفت، من اول از قرآن چندتا آيه بخوانم، بعد مي آيم در زندگي حضرت زهرا (سلام الله عليها).

سوال: الكوهايي كه بايد اخذ كرد چه مي باشد؟ الكوهايي كه بايد انتخاب كرد چه مي باشد؟!
به عبارت علمي تر، نظام تابع و متبوع غلط از نظر قرآن چي مي باشد؟! او نظام تابع و متبوع صحيح چه مي باشد؟! اگر يك وقتي دوستان بخواهند دنبال بكنند طبيعتاً واژه ي «تَبَعَ» در آيات قرآن اگر دنبال بشود خيلي نكات قشنگي بدست مي آيد كه نظام تبعيت منفي و نظام تبعيت مثبت از نظر قرآن چيست؟!

من اول منفي را بگويم؛ كدام تبعيت از نظر قرآن منفي است؟

۱. «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» تبعيت از گمان. مي گويند اينطور شده! حدس ميزنم فلان باشد! گمان ميكنم! نخير، قرآن كريم يك تبعيتي كه خط بطلان كرده رويش، تبعيت از گمان ها است، به تعبير ديگر حسابان ها، اين يك.

۲. «وَلَا كِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهَا» دومين نظام تبعيتي كه قرآن خط بطلان كشيده رويش، تبعيت هواي نفس است. نفسم مي گويد اين كار را انجام بده، نفسم فرمان مي دهد؛ نخير، تبعيت از هواي نفس هم انسان را به زمين مي چسباند، ترفيع و رشد و ترقي را از انسان مي گيرد، «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهَا».

۳. تبعيت سومي كه قرآن از آن مذمت كرده است، تبعيت از شيطان است، «لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ» اگر كسي دنبال گام ها و سياست هاي شيطان رفت، اين تبعيت باعث سقوط مي شود، «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ».

(بينيد چقدر زيباست اين نظامي كه قرآن ترسيم كرده، تبعيت هاي منفي : ۱/ از گمان، ۲/ از هوا، ۳/ از شيطان)

۴. «أَصَاغُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» كساني كه تابع شهوت راني خودشان هستند، تابع اميال دروني خودشان هستند، اين نظام را هم قرآن خط بطلان كشيده.

۵. «فَاتَّبِعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ» کسانی که دنبال فرمان فرعون بودند، تبعیت از فرعون می کردند و تبعیت از فرعون درونش رشد نیست.

پنج تا آیه تقریباً برایتان خواندم ببینید این نظام تبعیت از نظر قرآن مردود است، تبعیت ظن، گمان، تبعیت هوا، شیطان، شهوات، شخصیت هایی مثل فرعون.

خب سؤال: تبعیت و نظام الگویی اسوه کجاست؟

«يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ» این نظام تبعیت درست است.

از کی تبعیت کنیم؟ از پیامبران. چرا؟ چون کسی که می گوید از من پیروی کنید یک وقت مرز می خواهد، ریاستی می خواهد، عنوانی می خواهد، اما این ها «لَا يَسْأَلُكُمْ» از شما اجر نمی خواهند، مرز نمی خواهند؛ دوم «وَهُمْ مُهْتَدُونَ» این ها هدایت شده اند، این بهترین دلیل است،

«يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ» مردم از انبیاء تبعیت کنید، چرا؟ چون دو تا ویژگی دارند، نمی خواهند دیگر خودشان را هم بزنند، نمی خواهند منافع شخصی خودشان را داشته باشند، «وَهُمْ مُهْتَدُونَ» این قسمت به منزله ی استدلال برای «اتَّبِعُوا» است، چرا «اتَّبِعُوا»؟ چون «لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ».

تبعیت دوم: «هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا» موسی به خزر می گوید می گذاری از تو تبعیت بکنم، چرا؟ چون در تبعیت تو رشد است.

این آیه را بگذارید کنار آن آیه «اتَّبِعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ» اما این جا می گوید «أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا»، پس تبعیتی که درونش رشد است.

سوم: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي» ببینید چقدر قرآن در این ماده «تَبَعَ» زیبا وارد شده، تبعیت های مذبوم: هوا، هوس، ظن، گمان، شهوات، شیطان، فرعون.

تبعیت ها پسندیده: رشد، هدایت، انبیاء، ائمه، پیامبرگرمی اسلام، «اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ» تبعیت از قرآن. دیدید چقدر زیبا دو نظام را از توی قرآن، البته این کار یک رساله تحقیقی است که انسان این را ترسیم کند، نظام تبعیت منفی در قرآن، نظام تبعیت مثبت در قرآن، این همان نظام الگویی است که من اشاره کردم، یک نکته دیگر را هم بگویم بعد بی آیم در زندگی حضرت زهرا (سلام الله علیها).

سه اشکال در الگو برداشتن گاهی به چشم می خورد:

۱/ اشکال اول: کثرت گرایی است در الگو، یعنی آدم اگر دید یک عادت در جامعه ی ای رسم شده بگوید خب ما هم انجام می دهیم، این خیلی بد است، کثرت گرایی در الگو.

آقا همه دارند می برند، من هم می برم، همه دارند می خورند من هم می خورم، همه مویشان را این طور بیرون می گذارند، من هم بیرون می گذارم؛ این خیلی نکته مهمی است که در الگو پذیری قرآن سه چیز را رویش خط بطلان کشیده است.

الف/ کثرت گرایی، اگر یک جمعیتی یک عادت را به غلط آمدند گسترش دادند، آیا باید از او الگو گرفت؟ شما ببینید زمان امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خلافت ظاهری حضرت، امام حسن (علیه السلام) را آقا فرستاد برود مسجد جلوی صلاه تراویح را بگیرد، اما حریف نشد، چرا؟ چون یک سنت غلط. امروز هم همین طور است، یک سنت غلط آن قدر عادت می شود، آن قدر جا می افتد که دیگر مبارزه با آن مشکل می شود فلذا این باید توجه بشود که در الگو پذیری سه چیز غلط است.

کثرت گرایی

مطلق انگاری، غیر از معصومین الگویی مطلق نیست، الان متأسفانه این طور شده، یعنی ما یک الگویی ورزشی را می‌خواهیم بی‌آوریم در مسائل دینی نظر بدهد، چون معروف است، مشهور است، اگر انتخاباتی داریم می‌خواهیم این بیاید در مسائل سیاسی هم نظر بدهد، نمی‌گوید آقا این الگویی ورزش است، نمی‌تواند الگویی دین باشد، کارشناس دین باشد، اگر الگویی مثلاً فرض کنید در بعد علمی است، در یک رشته‌ی علوم پایه است، در یک رشته‌ی علوم تجربی است، این بیاید حالا کتاب در تفسیر قرآن، الان این تفاسیری که اطبا و پزشکان متعدد، داخل ایران نه ولی بیشتر مصری‌ها، مثل دکتر مثلاً فرض کنید ادنان شریف، که چند کتاب دارد، الطب القرآن، النجوم فی القرآن، فراوان مهندس‌های به اصطلاح مصری، عراقی یا شخصیت‌های که سال‌ها در رشته خودشان بوده‌اند، کتاب‌های متعددی، من شاید بیش از سیصد، چهارصد کتاب از این شخصیت‌های غیر حوزوی دانشگاهی دیدم در تفسیر قرآن که دچار این انحراف شده، یعنی می‌آید طیرالابابیل را هم می‌زند به ویروس آبله، چرا؟ چون نمی‌تواند توجیح کند که چگونه پرنده‌ای بیاید بالای سر و سنگ بیاندازد، متأسفانه بعضی از مفسرین خودمان هم، تأثر پذیرفته‌اند، آدم نگاه نمی‌کند بعضی از این تفاسیری که در سال‌های خیلی نزدیک نوشته شده، می‌بینید همین دیدگاه را این مفسر هم نقل می‌کند، می‌گوید اشکالی ندارد، می‌تواند مثلاً ویروس آبله بوده باشد، این تفکر را اولش را شیخ محمد عبده آورد در تفسیرش. سید احمد خان هندی اصلاً چیزی برای وحی و فرشته و جبرئیل نداشته، ببینید شما، اگر قرار شد یک شخصیتی بیاید یگوید وحی تجربه نبوی است، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تجربه‌های شخصی‌اش را، همین حرفایی که بعضی از صوفیا می‌زنند، می‌گویند پیامبر هی نشست الهامات درونی خودش را مجسم کرد، مجسم کرد، یک وقت گفت این‌ها وحی است، حرف بعضی از این نویسنده‌های فعلی که در کتاب‌هایشان دارند همین است، و این‌ها را در دانشگاه‌ها القا می‌کنند که وحی تجربه نبوی است، شیطان نیروهای درونی است، همین نفس خود ما است، اسمش را گذاشته‌اند شیطان، بهشت و جهنم تجسم سختی‌ها و...

همه‌ی این حرف‌ها را سید احمد خان در این تفسیر القرآن عظیم دارد که به نظرم اسمش را چیز دیگری می‌گذاشت بهتر بود، که (فیه کل شی غیر التفسیر) همه چیز درونش است، به قول یکی از این نویسندگان معاصر، ایشان حرف قشنگی زد، گفت طنطاوی از روی جهل دچار این تفسیر الجواهر شد و سید احمد خان از روی غرب زدگی، که سید جمال اسدآبادی جلوی ایشان ایستاد، اصلاً آن رساله‌ای که نوشت، علیه سید احمد خان نوشت.

امروز این تفکر در کتاب‌های متعدد، من در داخل هم دیدم اخیراً کتاب‌هایی چاپ می‌شود، آقا این آیه اشاره دارد به فلان کشف علمی، اصلاً گاهی هیچ ارتباطی هرچی آدم نگاه می‌کند بین این آیه با آن کشف علمی نمی‌بیند، این اصلاً تنزل دادن شان قرآن است، قرآن کتاب تشریع است، کتاب هدایت است، فوراً هم استدلال می‌کنند «لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» بابا لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ در هر کتابی بر حسب خودش است. اگر شاعر آمد یک کتاب دیوان نوشت و گفت من همه چیز در این آورده‌ام، یعنی همه شعری در این آورده‌ام، نه اینکه فیزیک آورده‌ام، اگر بوعلی کتاب طب نوشت گفت من همه چیز در این آورده‌ام، یعنی همه چیز که راجع به طب است، «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» لازم نیست که

مباحث فیزیک و شیمی در قرآن ما با تعمیم بگنجانیم، که گاهی تا هشت صد، نه صد آیه در این روزها بعضی ها آوردند در نوشته هایشان، عیبی ندارد ما بگوییم مثلاً «كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» اشاره دارد به مسئله ی سیارات و حرکت، اما واقعا شما زلزله ی ژاپن را سید احمد خان هندی از (الف لام میم) در آورده است، کجاش در می آید!! این تخرص است؛

الان هم این طور شده، سپتامبر آمریکا را از فلان آیه در می آورند، سقوط فلان رئیس جمهور را از فلان آیه در می آورند و این خطری است، این همان است که علامه ی بزرگوار، علامه ی طباطبایی در مقدمه تفسیر گران سنگ المیزان که می دانید تفسیر المیزان ناظر به تفسیر المنار است.

یکی از عزیزان اخیراً یک کاری کرده است روی تفسیر المیزان و آن تحت عنوان حدیث شناسی علامه طباطبایی در المیزان است، کار قشنگی هم است، چون گاهی این در واقع نارسایی را ممکن بود با عدم دقت به المیزان بگویند خب روایات استفاده نشده، اما این طور نیست، علامه طباطبایی بسیاری از اوقات دیدگاه های تفسیری اش متأثر از روایت است، یعنی ایشان وقتی می آید آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ» را معنا نکند نمی تواند منهای روایت. آمده است در روایت، وقتی می خواهد «أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» را معنا کند، آمده است در روایت اصلاً غیر ممکن است ما بعضی از آیات را بتوانیم انحصارش را تو اهل بیت بیرون بی آوریم، «أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» از خوش مستقیم نمی آید، باید مصداق روایی داشته باشد، یکی از عزیزان اخیر یک کتابی نوشته است چاپ هم شده است، روش شناسی حدیثی علامه طباطبایی در المیزان.

که ایشان چطور نقد دارد، تو مقدمه المیزان ایشان این نکته را دارد، می فرماید این تفسیرهایی که در بازار می آید از این افراد گاهی غیر حوزوی، دانشگاهی، تحت عنوان تفسیر علمی و ...، این ها تطبیق است نه تفسیر، این ها گاهی تفسیر به رای است.

از دایره ی بحث خارج شدم، نمی خواستم وارد این بحث بشوم، خلاصه ی عرضم این است، نظام الگویی در قرآن ترسیم شده است، «اتَّبِعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ» این غلط، «يَتَّبِعُونَ الظَّنَّ» این غلط، «اتَّبَعَ هَوَاهُ» این غلط، «لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» این منفی، خب مثبت چی؟ «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي»، «اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ»، «اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ»، «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ» شما اگر کلمه ی تبعیت را در قرآن دنبال کنید، می بینید نظام الگویی خیلی زیبا در قرآن ترسیم شده است.

حالا همین الگو را بیاوریم در زندگی حضرت زهرا (سلام الله علیها)؛ صاحب ینابیع الموده (قندوزی) یک روایتی نقل کرده، من این را بخوانم، ببینید که چرا فاطمه زهرا (سلام الله علیها) الگو است.

نوشته است: دختر پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد نزد پدر، ظاهراً بعد از ازدواج بعضی ها سرزنش می کردند، بعضی ها می گفتند دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) زندگی فقیرانه ای را شروع کرده است، آمد نزد پدر نه به اعتراض، بلکه شاید سؤال، کشف حقیقت، پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در این روایت ینابیع الموده آورده فرمود: دخترم، ما شش افتخار داریم، که همه این ها به شکلی به تو بر می گردد، این روایت را دقت بکنید:

۱/ «مناخیر الانبیاء و هو ابوک» بهترین پیامبر، (بهتر که میگویم به معنای کامل تر)، «خیر الانبیاء»، «سید الاوصیا». رسول الله است، خب این پدر تو است «و هو ابوک»، آن هم چه پدری؟ پدری که در بعضی از نقل ها دارد که هیچ شبی نمی خوابید مگر آنکه آن شب فاطمه (سلام الله علیها) را ببیند، مگر آنکه آن شب فاطمه (سلام الله علیها) را ببوسد، فاطمه جان «منا خیر الاوصیا» خیر الاوصیا از ماست؛ علی بن ابی طالب، او کیست؟ او شوهر تو است. «مَنَا سَبَطًا هَذِهِ الْأُمَّةُ» دو سبط بزرگ این امت، حسنین، از ما هستند، خب این ها هم که فرزندان تو هستند، «منا خیر الشهداء» خیر الشهداء از ما است، حمزه عموی پدر تو است، و بالاخره شهید طیار، صاحب دو جناح و بال در بهشت، جعفر بن ابی طالب، این هم پسر عمه من و منسوب به هر حال به تو است. «والذی نفسی بیده منا مهدی هذه الامة» فاطمه جانم مهدی این امت از ماست که آن هم فرزند تو است. ببینید، چرا زهرای مرضیه (سلام الله علیها) الگو است؟؛ پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: تمام افتخارات این امت که شش مورد است: حسنین، رسول خدا، حمزه سیدالشهدا، جعفر بن ابی طالب، امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مهدی امت، این ها به یک شکلی بر می گردد خواست گاه و جایگاهشان به تو.

برادران عزیز، سروران معزز، فاطمه زهرا (سلام الله علیها) یکی از محورهایی که من فکر می کنم که یک مقداری بیشتر تو منبرها کار بشود، روی جوان ها الگو های رفتاری زندگی حضرت زهرا (سلام الله علیها)، لازم نیست برای الگو گرفتن از یک جریان ما تاریخ زیادی داشته باشیم، بعضی ها می گویند آقا ما خیلی از زندگی حضرت خبر نداریم، باشه، شما گاهی یک تصادف ممکن است یک ثانیه واقع بشود، اما صد صفحه تحلیل راجع بهش می نویسند، درباره ی قضایای تاریخی کثرت نقل دلیل بر الگو گرفتن نیست، نه یک جمله شما از ارسطو مثلاً قبل از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، قبل از میلاد، نقل کردند، چقد رویش کتاب می نویسند، مطلب می نویسند؛ ما برای زندگی حضرت زهرا (سلام الله علیها) لازم نیست جزء به جزءش را خبر داشته باشیم، همین پنجاه، شصت داستان و گزارش که از زندگی حضرت آمده، همین برای ما الگو گیری اش بس است، چه قسمت هایی الگو است؟

من چهار، پنج تا از آن ها را بگویم

۱/ ادب حضرت زهرا (سلام الله علیها) برای ما الگو است. ادب که بالاتر این ارزش است، فرمود: «إِنْ أُجِلَّتْ فِي عُمْرِكَ يَوْمَيْنِ فَاجْعَلْ أَحَدَهُمَا لِتَحْصِيلِ آدَبِكَ» اگر بهت گفتند دو روز از عمرت باقی مانده، یک روزش را بگذار ادب یاد بگیر. من این را در حرم امام رضا (علیه السلام) هفته گذشته منبر داشتم، صحن گهرشاد این را عرض کردم، گفتم آداب دارد خدمت امام رضا (علیه السلام) رسیدن، تا چهل تا آداب در این تحفه الزائرین بعضی ها نوشته اند، مرحوم مجلسی هم نوشته است، خیلی آدم غصه می خورد، میروید حرم امام رضا (علیه السلام) می بیند آداب زیارت را رعایت نمی کنند، آداب برخورد با امام را رعایت نمی کنند، جیغ، فریاد، حجاب کنار رفتن، فشار دادن؛ آزار دادن به هم دیگر، حرف دنیا زدن، نماز جماعت برگذار است، دور ضریح مزدحم، کعبه که أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ است، موقع نماز یک نفر دورش نیست، شما ممکن است بفهمائید که آن جا پلیس مانع می شود، اگر پلیس ول کند، مردم که ول نمی کنند کعبه را می چرخند، باشه، بعضی جاها زور عیبی ندارد، منطقی است، به هر

حال این نماز رو به کعبه است، صلاح نیست در حال نماز مردم طواف بکنند، فرق نمی کند خب حرم علي بن موسي الرضا (عليه السلام) یک زائر نباید موقع نماز دور ضریح باشد، خیلی مهم است. هر چیزی ادبی دارد، کنار قبر پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) جنازه ی امام حسن (علیه السلام) را آوردند دفن کنند یا طواف بدهند به (حسب اختلاف) فریاد بلند شد، بنی مروان شلوغ کردند، امام حسین (علیه السلام) فرمود: «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» این آیه را دلیل می آورم برای اینکه بدانید زنده و مرده ندارد، فرمود صدایتان را بالای قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بلند نکنید، جنازه را آوردند از کنار قبر به طرف بقیع، اجازه نداد فریاد بلند بشود، سر و صدا بلند بشود، خیلی مهم است، ادب حضرت زهرا (سلام الله علیها) همه ی شما شنیده اید وقتی آیه نازل شد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به نام صدا نزنید، آمد نزد پدر بزرگوارش، السلام علیک یا رسول الله، یک نگاهی کرد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، فاطمه (سلام الله علیها) او را رسول الله خطاب می کند، دخترم، «قولی یا اب»، تو به من بگو بابا جان، عجیب است این روایت، «قولی یا اب» بگو بابا جان «فانه ارضی للرب» خدا بیشتر راضی است، تو من را بابا خطاب بکن، تو نفس منی، جان من هستی، تو من را پدر خطاب کن، این مال تو نیست. این ادب را ببینید، حالا که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به حضرت زهرا (سلام الله علیها) مجوز داد، خود او آمده این طور خطاب می کند. یک حدیث از پدر بزرگوارش، معروف است، حضرت فرمود: این حدیث معادل حسنین است برای من، آدم گاهی تو روز نامه ها، اخیرا دیگر رسم شده من دیدم روی سنگ قبر ها هم آیه می نویسند، و بعد مردم رد می شوند و... اخب این رعایت باید بشود.

«كَلَامُكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ» نباید این احادیث یک طوری باشد (می فرماید یک آیه معادل حسنین است برای من) ادب زهرا ی مرضیه (سلام الله علیها) باید برای ما الگو باشد، خانم بزرگوار بی بی دو عالم، شخصیتی که دو روز در خلنه اش غذا نیست، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرضه می دارد «لَا سَتَحِي مِنْ إِلَهِي أَنْ أَكَلِفَ نَفْسَكَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ» من از خدا خجالت کشیدم، شرم کردم، تکلیفی گردن تو بگذارم که توانش را نداری، این ادب حضرت زهرا (سلام الله علیها) است، در برخورد با همسر، در برخورد با فرزند، در برخورد با همسایه، تا به صبح برای همسایگان دعا می کرد، برای خود دعا نکرد؛ این است که یکی از جنبه های الگوی زندگی حضرت زهرا (سلام الله علیها) به نظرم همین بعد ادب فاطمه (سلام الله علیها) است که ما باید یک مقداری بیشتر رویش عنایت بکنیم و توجه داشته باشیم؛ من یک وقتی یک کسی آمده بود یک رساله ای می خواست بگیرد، بهش دادم، همین موضوع را گفتم برو روی قرآن اصلا کار کن، ببین در قرآن کریم چه آیاتی این بحث ادب را مطرح کرده؟! ادب گفت و گو. خدا چطور با فرشته ها صحبت می کند؟! چطور با انبیاء صحبت می کند؟! انبیاء چطور با قومشان صحبت می کنند؟! خیلی جالب است، این خودش یک موضوع بحث است، گفت و گوی انبیاء با قومشان، این ادب گفت و گو را شما ببینید چطور با قومشان صحبت می کنند، چطور با مخالفینشان صحبت می کنند، این یک جنبه.

جنبه دوم الگوی زندگی حضرت زهرا (سلام الله علیها)، آن جنبه ی خداترسی و بعد عبادی حضرت زهرا (سلام الله علیها)، شخصیتی که همه ی وجودش محض است، در روایت دیدم، جبرئیل آمد خانه

ي زهراي مرضيه (سلام الله عليها)، مي دانيد جبرئيل (به حسب نقل) حتي بعد از اين رحلت پيامبر (صلی الله عليه وآله وسلم) اين دو، سه ماه ارتباطش را قطع نکرد با خانه ي حضرت زهرا (سلام الله عليها)، وحي نه! وحي با رحلت پيامبر (صلی الله عليه وآله وسلم) تمام شد، ما هم اعتقلمان اين است که، مصحف حضرت زهرا (سلام الله عليها) هم ارتباطي با قرآن ندارد، ممکن است نکات قرآني درش باشد، اما اين غير از قرآن است، مصحف اميرالمؤمنين (عليه السلام) و... اين ها ارتباطي به وحي ندارد، وحي فقط به رسول الله است، با رحلت رسول الله (صلی الله عليه وآله وسلم) وحي تمام شد، اما يک وقتي حضرت امام (رضوان الله تعالي عليه) در سخنراني اين را فرمودند: جبرئيل در فرصت اين چند ماه، رفت و آمدش را قطع نکرد، گاهي مي آمد خدمت حضرت زهرا (سلام الله عليها)، و از جاي پدرش به او خبر مي داد، فاطمه جان ناراحت نباش جاي پدرت اين طور است، جاي پدر را به او نشان مي داد، گاهي مي آمد مطالبتي به او بيان مي کرد، مطالبتي به او عرض مي کردند، در اين روايت دارد که رسول خدا نشسته بود جبرئيل آمد، يا رسول الله حضرت حق سلام مي رساند و مي فرمايد به فاطمه (سلام الله عليها) بفرمايد، هرچي مي خواهد از من بطلبد، زهراي مرضيه (سلام الله عليها) نشسته، پيامبر گرامي اسلام (صلی الله عليه وآله وسلم) پيشنهاده جبرئيل را مطرح کرد، سر پايين انداخته، بعد سر مبارکش را بالا آورد؛ «يا ابتا لا حاجة لي غير النظر الي وجهه الكريم» هيچ حاجتي ندارم، غير از اينکه توجهم به خدا بيشتر است.

بين آقا يک چک سفيد امضا جلوي آدم بگذارند، بگويند بطلب؛ خب حضرت زهرا (سلام الله عليها) محض بود بر خدا.

از اميرالمؤمنين (عليه السلام) پرسيدند که شما چرا مي گويد «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، «صِرَاطَ الْمُسْتَقيم» فرمود: ما ادامه اش را از خدا مي خواهيم، ما بيشترش را از خدا مي خواهيم، باز هم امکان ترقي دارد، خود ائمه علمشان در بعضي از ايام هفته افزوده مي شود، فلذا حضرت زهرا (سلام الله عليها) با همه ي توجه ي که به خدا دارد، مي فرمايد: عرضه مي دارد پدرجان «لا حاجة لي غير النظر الي وجهه الكريم» هيچ حاجتي ندارم غير از اينکه توجهم به خدا بيشتر بشود.

خلاصه ي عرض امروز من ترسيم اين نظام الگويي در قرآن بود، نظام تابع و متبوع، و انطباقش با زندگي حضرت زهرا (سلام الله عليها).

ان شالله خداوند به همه ي ما توفيق اسوه پذيري و الگو پذيري و عمل به کلمات نوراني شان را بفرمايد.

السلام عليك يا فاطمه الزهرا (سلام الله عليها)، يا بنت رسول الله، يا قُرَّة عَيْنِ نبي الْمُصْطَفَى، دو سه جمله ذکر مصيبت، اين دل ها را روانه مدينه بکنيم،

خانه ي زهراي مرضيه (سلام الله عليها)، وقتي يک کسي از دست مي رود، آن لحظاتي که انسان کنارش است، غسل مي دهد، کفن مي کند، آماده مي کند، تجهيز مي کند، شايد خيلي توجه ندارد به اين فقدان، به اين عظمت مصيبت، اما وقتي آن عزيز به خاک سپرده مي شود، آدم مي آيد خانه جاي خالي اش را مي بيند، بستر خالي اش را، لباس هايش را، سجاده اش را، هي براي ش تداعي مي شود، مي گويد اينجا مي نشست، اينجا غذا مي خورد، اين جا باهام حرف مي زد، از اين در بيرون مي رفت، هي ناراحتي بيشتر مي شود، لذا بازماندگان براي شان هميشه اين قضيه سخت تر است.

اما نوشته اند وقتي زهرا (سلام الله عليها) را به خاک سپرد، «هاج به الحزن» غم هاي عالم به دل علي (عليه السلام) نشست، علي مظلوم حالا بر مي گردد به خانه، به در و ديوار، بستر خالي، سجاده خالي، مخصوصا براي بچه ها خيلي سخت بود، بر زينب كبري (سلام الله عليها) بر حسنين، بر ام كلثوم، هر وقت از كنار اين در رد مي شد، حالا يك وقت اينم يادگار يك چيزي است كه مي شود از جلوي چشم برداشت نبينن، لذا زينب كبري (سلام الله عليها) گاهي اين صحنه ها تداعي مي شد؛ عرض كنم بي بي دو عالم، اين جا ديدي دشمن به خانه آمد، اين جا بيشتر سخت گذشت يا كربلا، آنجا بي كه خودم ديدم، زبالاي بلندي، كه محبوب خدا را سر بريدند، دست روي سر گذاشت، وا محمدا، وا عليا، خودم ديدم گلوي اصغر را، خودم در بر كشيدم اكبر را، آنچنان جانسوز در قتل گاه روزه خواند، گفت «فوالله بكت و ابكات كل عدو و صديق» دوست گريه مي كرد، دشمن گريه مي كرد، مگر چي گفت؟ صدا زد داداشم قربان لب هاي تشنه ات برادر، قربان دل داغ ديده ات، بأبي المهموم حتي قضي بأبي العطشان حتي مضي،

لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم، به فاطمه و اييها و بعلها و بنيها و سر المستودع فيها يا الله. خدايا به عظمت زهراي مرضيه در ظهور آخرين وصي رسول خدا امام زمان (ارواحنا له الفداء) تعجيل بفرما. خدايا تا ما زنده ايم توفيق درك حكومتش را به همه ي ما عنايت بفرما. خدايا اعتقاد ما، عبادت ما دين ما محافظت بفرما. خدايا همه ي ما را بر دين ثابت قدم قرار بده. جوان هاي ما، نسل ما، اولاد ما، دختر ها و پسر هاي ما متدين، مؤمن، عاقبت بخير قرار بده. خدايا موجبات شغلشان، ازدواجشان، تحصيلشان فراهم بفرما. خدايا هر كسي با هر قلمي با هر بياني با هر تكنولوژي عليه اين جوان ها توطئه مي كند براي فساد و انحراف آن ها، خداي به عظمت زهراي جوان، شرشان را به خودشان برگردان. خدايا روز به روز محبت اهل بيت عصمت و طهارت را در دل ما بيشر بگردان. خداوندا اساتيد ما ذب الحقوق ما، مراجع عالي مقام ما خاصه مرجع عالي قدر حضرت آيت الله عظمي صافي، خاصه رهبري عظيم الشان انقلاب، سلامت، عظمت عنايت بفرما. خدايا ما را قدر دان نعمت خون شهدا و انقلاب قرار بده. فيض و بشارت به روح شهدا، اموات گذشتگان، علماي گذشته، مراجع گذشته، عزيزاني كه سال ها در اين مجلس شركت مي كردند و دستشان کوتاه است، روح ملكوتي آيت الله عظمي گلپايگاني، روح ملكوتي امام عائد و واصل بگردان.

\$

امام حسن مجتبی ع

امام حسن مجتبی ع

حجت الاسلام و المسلمين رفيعي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

قال الله تبارك و تعالي: «إِنَّ الدِّينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (مريم: ۹۶)

رسول خدا وقتی نگاهشون به چهره امام مجتبی افتاد فرمودند: «هذا إِبْنِي تُفَاحَتِي ثَمَرَةُ فَوَادِي مَهْجَةٍ قَلْبِي وَ قَرَّةَ عَيْنِي»؛ (بحار الانوار) این فرزند نور چشم من است فرزند من است این فرزند ثمره قلب من است، «من آذاه هذا فقد آذاني»؛ کسی که این فرزند منو بیازارد مرا آزارده است.

دانشمندان اهل سنت هم نوشتند، شیعیان هم نوشتند، متعدد کلمات و مطالبی که پیامبر اکرم درباره امام حسن فرمودند و خصوصیات اخلاقی این بزرگوار رو واثل بن عطا می نویسد: «عَلَيْهِ سِيَمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَ بَهَاءُ الْمُلُوكِ»؛ (مناقب، ج ۴، ص ۹) چهره چهره انبیا و پیامبران بود ابهت و عظمت عظمت پادشاهان و ملوک «عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ وَ سِيَمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ»؛ (مناقب، ج ۴، ص ۹) اباهریه که از شخصیت های اهل سنت از کسانی است که به هر حال از او نقل کردند تو منابع اهل سنت با اینکه میانه خوبی با اون حضرت نداشت با امیرالمؤمنین نداشت اما می گفت من هر وقت حسن بن علی رو تو کوچه های مدینه می بینم یادم نمیره که در آغوش پیامبر بود که من برداشتم اینه حالا نمیخوام این بحث مطرح کنم پیامبر می خواست حرمت جایگاه عظمت اینها را به مردم و به اصحاب نشان بده می دید چه برخوردی بعداً با اینها خواهد شد جای حرف باقی نگذاره، لذا مقابل اصحاب گاهی مثلاً یک مسیر طولانی یکی رو رو این شانه سوار می کرد یکی رو رو اون شانه، هرکس می آمد یا رسول الله بذارید ما بگیریم بچه ها رو می فرمود نه اینا خوب راکبانی هستند بذارید خودم آنها را حمل کنم به اشکال مختلف با بوسیدن، با بوئیدن، با کلام، با در آغوش گرفتن، می خواست بفهمونه به اصحاب که اینهارو تکریم کنند تجلیل کنند باعث آزار و اذیت اینها رو فراهم نکنند.

مردم داری امام حسن علیه السلام

خب من به بحث رو امروز از زندگی امام حسن میخوام خدمت شما تقدیم کنم و به نکاتی پیرامونش عرض کنم و به هر حال همین کافیه چون بیشتر از این ما نمی رسیم به بحث بپردازیم و اون بحث مردم داری امام حسن مجتبی - علیه السلام - هست.

بینید ماها گاهی عبادت رو فقط در مسائل فردی می بینیم نماز، روزه، دعا، ذکر، حج، در صورتی که حجم روایاتی که مردم داری، مردم داری که میگم نه فقط کمک مالی به مردم، نه حفظ آبروی مردم، حفظ شخصیت مردم، عرض می کنم که کمک فکری به مردم، حفظ شخصیت جوان ها، بار از دوش مردم برداشتن، رفع اختلاف بین مردم، آشتی دادن بین زن و شوهرها، پدر و پسرها، همسایه ها، مجموعه اون عواملی که باعث میشه مردم مردم که میگم به معنای عامش تو جامعه استفاده کنند از انسان، مجموعه روایاتی که ثواب اینارو نوشته نوشته به قول یکی از عزیزان می فرمود به جلد دومی میشه برای مفاتیح الجنان که اگر این جمع آوری بشه می بیند ثواب اینها به حدی است که مثلاً عرض می کنم خود امیرالمؤمنین می فرماید: دو نفر شما صلح بدید به خورده با این حرف بنزید به خورده با این دو تا با هم صلح کنند

يَقُولُ صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ

اللَّهُ اللَّهُ فِي الْإِيْتَامِ فَلَا تُعْبُوا أَفْوَاهَهُمْ وَ لَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ

وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورَثُهُمْ .

وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ .

وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ .

وَاللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تَحْلُوهُ مَا بَقِيْتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكَ لَمْ تُنَاطَرُوا.
وَاللَّهُ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَلْسِنَتِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ .
وَ عَلَيْكُمْ بِالتَّوَاصُلِ وَ التَّبَادُلِ وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّدَابُرِ وَ التَّقَاطُعِ .

لَا تَتَرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُؤَلَّى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ .
ثُمَّ قَالَ : يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أَلْفِيَنَّكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا تَقُولُونَ قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا
لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي أَنْظَرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ صَرِيَّتِهِ هَذِهِ فَاصْرُبُوهُ صَرْبَةً بِصَرْبَةٍ وَ لَا تُمَثِّلُوا بِالرَّجُلِ فَإِنِّي
سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ إِيَّاكُمْ وَ الْمُثَلَّةَ وَ لَوْ بِالْكَلبِ الْعُقُورِ . (نهج البلاغه صبحي
صالح، ص ۴۲۲)

بالاترین شفاعت

این از یکسال نماز و روزه بالاتر است. یک لبخند تو چهره مردم بزیند میگه صدقه است تبسم در
چهره مردم صدقه است، یک عرض می کنم که آب رسانی برای مردم، آبرو گذاشتن برای مردم،
روایاتی که داریم حالا، باعث ازدواج شدن، افضل الشفاعه أن تشفع بین اثنين في النكاح؛ (وسائل
الشیعه، ج ۲۰، ص ۴۵) بالاترین شفاعت ها که شفاعت قیامت شامل آدم می کنه اینکه به واسطه
ازدواج دو نفر بشی، چیزهایی که تقریباً به مقداری تو مردم کمرنگ شده، کم هم نوشته شده کم هم
کتاب درباره اش است علما و بزرگان ما کتاب های دعا زیاد نوشتن صدها کتاب دعا سید بن طاووس،
شیخ طوسی، متأخرین، متقدمین، اما کتابی که در این رابطه باشد ثواب خدمت رسانی، ثواب باعث
ازدواج شدن، آب رسانی، صلح دادن، اختلاف رفع کردن اینها، من یه حدیثی اول از امام حسن
مجتبی براتون بخوانم عنایت بفرمائید این حدیث خیلی زیباست می دونید ما همه دلمون میخواد روز
قیامت آرامش داشته باشیم مخصوصاً با انبیا آدم بتونه محشور بشه چقد عالیه آدم روز قیامت با
ابراهیم پیامبر با عیسی بن مریم در رأس آنها با رسول گرامی اسلام با امیرالمؤمنین با شهدا، با
صالحین، با سلمان و اباذر یعنی تو یک جرگه آدم وارد بشه تو یک گروهی که اینها هستند خب دیگه
ما را هم قاطی خودشون می برند بهشت دیگه اگه آدم تو این جرگه تونست وارد بشه، امام مجتبی
فرمود: «مَنْ وَاسَا أَخَاهُ بِمَالٍ أَوْ جَاهٍ أَوْ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ حُشِرَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ
حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»؛ هر کسی سه تا کار بکنه روز قیامت با انبیا و شهدا محشور میشه اینها هم خوب
رفیق های هستند آدم زمین نمیداره، اینها رفیق نیمه راه نیستند.

محشور شدن با انبیاء و شهدا

فرمود: هر کسی سه تا کار بکنه «مَنْ وَاسَا أَخَاهُ؛ کسی که به درد مردم برسه، بمال؛ با پولش، اَوْ جَاه؛
با آبروش، اَوْ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ؛ با حرفش بار از دوش مردم برداره با پولش، با آبروش یا سخن زیبا، حالا من
هر سه تا شو مثال می زنم براتون.

از زندگی امام حسن یه کسی آمد خدمت ایشون عرض کرد آقا گرفتارم بدهکار بود آقا فرمود که من
هزار درهم میتونم بهت کمک کنم هزار درهم خیلی پول بوده منتها تو منطقه شما یک ناصبی است
ناصبی یعنی کسی که با امیرالمؤمنین - علیه السلام - مخالفه علی - علیه السلام - را قبول نداره،
ناسزا میگه سب به امیرالمؤمنین می کنه یک کسی اونجاست تو دهات شما تو شهر شما داره جوان
هارو منحرف می کنه داره مردم را به انحراف می کشه، من می تونم یه حرفی یادت بدم بری اون با

بارو محکومش کنی جلوشو بگیری دیگه منحرف نکنه کسی رو یا پول بهت بدم که بدهکاریت راه بیفته، کدوم هاشو میخوای؟ یه خورده فکر کرد گفت: یابن رسول الله همون حرفو بهم یاد بدید برم جلوی انحراف فکری مردم را بگیرم حالا بدهی امو ان شاء الله خدا کمک می کنه آقا فرمود: پول هم بهت میدم می خواستم ببینم جوابت چیه؟ هم هزار درهم آقا بهش داد هم اون استدلال رو بهش یاد داد،

اسلام دین نشاط و شادی

ببینید بمال او کلمه طیبه؛ گاهی اینطور داشت می رفت تو کوچه های مدینه دید چند تا جوان دارند با هم شوخی های زننده می کنند آقایون عزیزان اسلام دین نشاط دین شادی است با شوخی مخالفتی نداره خود رسول خدا می فرمود: انا أمزح؛ من اهل شوخی هستم اتفاقاً نگاه می کردم دیشب دیدم خود امام حسن یک کسی تو مدینه بودیم خیلی شوخ طبع بود امام حسن خیلی دوش داشت گاهی گاهی امام حسن - علیه السلام - سراغ اینو می گرفت می گفت فلانی کجاست؟ بهش بگید بیاد یه خورده با هم حرف بزنیم گپ بزنیم .

من در روایت دیدم یک کسی بود تو مدینه شوخ طبع گاهی امام حسن مجتبی - علیه السلام - می رفت سراغش که یک روز رفت آقا سراغش فرمود: حالت چطور گفت آقا نه خدا ازم راضی نه شیطان نه خودم آقا یه لبخندی زد فرمود: این چه جوابی میدی من میگم حالت چطور گفت آقا حالم همینه نه خدا، نه شیطان، نه خودم آقا فرمودند چرا؟ گفت خدا ازم راضی نیست چون خدا میگه اطاعت منو بکن گناه نکن منکه گوش نمیدم به حرفش شیطان ازم راضی نیست شیطان میگه بیا مرید محض من شو اصلاً نماز نخون مسجد نرو خب اونم گوش نمیدم حرفشو بالأخره مسجدمو میام نمازمو میخونم خودمم به خودم بدنم، جانم، نفسم به من میگه همیشه بمون پیر نشو از این دنیا نرو مریض نشو خب من نمیتونم که جوابشو بدم مریض میشم پیر میشم از دنیا میرم پس نه خودم نه خدا و نه شیطان امام یه لبخندی زد .

الان بعضی اوقات جلسات با بطالت میشه با لغو و بیهودگی میشه و إلا خود پیغمبراکرم فرمود: انا أمزح؛ من اهل شوخی ام اهل مزاح هستم و کتاب هایی دیدم نوشته شده جمع آوری کردند شادی ها شوخی های اهل بیت را اومد خدمت امام مجتبی - علیه السلام - یک کسی گفت آقا الان فلان جا بودم یک کسی پشت سر شما حرف می زد آقایون میدان ندهید به اینجور افراد ائمه ما میدان نمی دادند اگه درستم باشه سخن چینی است اگه یک کلاغ چهل کلاغشم نکرده باشه اشتباه نشنیده باشه آخه .

یه وقتی یه کسی آمد پیش امام کاظم گفت آقا یه جایی بودم فلانی که میگه شیعه شماسه و پیرو شماسه شما رو خیلی قبول داره تو یکی از جلسات امرهای بغداد اون امیر که مأمور هارون الرشید بود به این آقای که شیعه شماسه گفت: تو موسی بن جعفر را امام می دونی گفت: نه والله موسی بن جعفر امام من نیست هارون الرشید امام من است اینو آمد برا امام کاظم نقل کرد آقا فرمودند که درست گفته حرف قشنگی زده منظورش این هست که امام دو جور داریم امام حق امام باطل قرآن می فرماید: امام نار داریم امام نور گفته والله موسی بن جعفر امام من نیست یعنی امام باطل نیست گفته به خدا هارون الرشید امام منه یعنی امام باطل منه.

این بنده خدا اصلاً به ذهنش یه چنین حملي نمي رسيد حرف مردم را بايد حمل کرد بر صحيح. اومد گفت يابن الرسول الله پيش امام حسن مجتبي الان يك كسي داشت پشت سر شما اينطور مي گفت آقا فرمود: القيتني في تعب؛ برام زحمت ايجاد كردي يه كاري درست كردي چه كاري؟ شما الان مي خواهي جوابشو بدي فرمود: نه الان بايد بلند بشم هم براي اون طلب مغفرت كنم اگه همچين حرفي زده هم براي خودم طلب مغفرت كنم كه تو اومدي پيش من سخن چيني كردي و من شنيدم ساستغفر لي و له؛ هم براي او طلب مغفرت دارم هم براي خودم اينه،

خلق و خوي امام حسن عليه السلام

اين حلم اين بردباري است اين مردم داري است اينكه اگر خُلق و خوي ائمه در بين جامعه ما، خُلق و خوي امام حسن مجتبي در بين مردم ما پياده بشه مثل اين دعوهاي دعوهاي زناشويي بابا زنش تو خانه دشمنش بود تحملش مي كرد تو روش واي مي ايستادند مي گفتند: «يا مذل المؤمنين»؛ تحمل مي كرد، شمشير زدند پاي مباركش رو مجروح كردند بارها اين حلم و بردباري امام كه از صفات الهي هست از صفات خدايي است يا حليماً لا يعجل؛ اينكه عرض مي كنم يه صلواتي عنايت بفرمائيد.

من يه روايتي است اينو بخوان ديگه بحث جمع كنم اين روايتي كه مي خونم خوب گوش بديد اگه همه اين ده - پانزده روز هم حرف هاي من از ذهنتون رفته اين تو ذهنتون بماند.

فرمود: حلم و بردباري پنج جا خودشو نشون ميده خيلي روايت قشنگي است در جلد ۶۸ بحار الأنوار، مرحوم مجلسي رضوان الله تعالى عليه روايت را آورده در اون اواخر اين كتاب اين جلد مي فرمايد: حلم و بردباري، الحلم يدور علي خمسه اوجه: من فقط روايت مي خونم شايد به توضيحش نرسم فرمود حلم و بردباري ببينيد الان شما همه حليميد بردباريد نشستيد كاري نداريد بايد سخراني تمام بشه پاشيم بريم آدم ميره تو صف بانك ميشينه حليم نباشه چكار كنه بايد بشينه تا نوبتش بشه بگن شماره ۵۰ بيا آدم بره تو صف نانوايي غروب ماه رمضان يه نان سنگك مثلاً بگيره بايد نيم ساعت، بيست دقيقه تو صف بايسته اين حلم و بردباري اونجايي كه مجبوري يا بيمارستان خوابيدي گفتند آقا يك ماه بايد بستري باشي حليم نباشم چيكار كنم ميتونم پاشم برم از رو تخت اينجاهايي كه من ميگم جاي حلم است دقت كنيد يه حلم داريم اجباري بابا دو سال افتاده زندان گوشه سلول شلوغ كنه ميره انفرادي دو سالتم بايد تمام بشه تو حليم نباشي چه كني اما اينايي كه من ميخونم حلم اختياري است خوب دقت كنيد فرمود: الحلم يدور علي خمسه اوجه؛ جاي بردباري پنج جاست:

جاگاه بردباري

يك: أن يكون عزيزاً فيذل؛ يكي اينكه آدم عزيز باشه خوار بشه، تا ديروز مي گفتند: مرحبا، درود، امروز ميگن مرگ، تا ديروز مي گفتند عرض مي كنم جاويد امروز ميگن مرگ تا ديروز مثل مسلم بن عقيل ۱۸ هزارتا آدم باهاش بيعت كرده شب هشتم و نهم ذي الحجه تو كوچه هاي كوفه كسي حاضر نيست راهش بده تو خونه آدم عزيز باشه رئيس بوده از كار بركنار شده رئيس جمهور بوده اومده كنار مسئول بوده شخصيتي بوده به هر دليلي حالا من عوامل ذلت نميخوام بگم به هر دليلي اگر عزيزي دليل شد فرمود اينجا جاي حلم است امام حسن مجتبي - عليه السلام - كه وقتي اومد رو منبر صبح بيست و يكم جمعيت تو مسجد موج مي زد، يكي از اونور بلند شد گفت: آقا در خدمتيم، يكي از اين ور بلند شد اون قيس گفت: آقا شمشيرهاي ما ديگه غلاف نميشه، ابن عباس از اون طرف عبيدالله بن

عباس از این طرف حالا تو کوچه های مدینه تنها وای می ایستند تو چهره اش بهش میگویند «یا مدلل المؤمنین» اینجا جای حلم است، آدم عزیز باشه دلیل بشه.

دو: آن یکنون صادقاً فیتهم؛ دومین جا اینه آدم راست بگه ازش قبول نکنن، به هر دلیلی، جو علیه اش، شایعه خیلی قوی است یه بنده خدایی می گفت منو دید گفت! پریروز گفتند شما مُردی ما فاتحه هم خوندم عرض می کنم که خیلی هم قرآن خوندم برات گفتم حالا که می بینی زنده ام گفت نه آقا اونکه گفت خیلی خبرش موثق بود اونکه می گفت من باور نمی کنم اونکه می گفت خیلی آدم مطمئنی بود، گفتم بابا من جلوت وایستادم دروغه دارم راه میرم گفت نه همیشه اونیه که می گفت نمی تونست دروغ بگه، حالا آدم یه جایی بگه بابا اینه مطلب ازش قبول نکنن .

امام صادق (ع) نماز می خوند تو مسجدالحرام یا مسجدالنبی شک از منه، پیرمرده خوابیده بود از خواب بلند شد دید کیسه اش نیست با رفقاش اومده بود رفقا رفتند کیسه رو هم با خودشون بردند گفتند این خواب هست میان کیسه اشو می دزدند بلند شد اینور نگاه کن اونور نگاه کن کسی اینجا نیست رفت میچ امام صادق گرفت البته آقارو نمی شناخت گفت آقا هزار درهم تو همیان من بوده کسی غیر از شما اینجا نیست شما برداشتید، آقا فرمودند: من مشغول نماز کار به پول تو ندارم گفت نه آقا آخه گاهی هم آدم با یک افرادی مواجه میشه در روایت هم داریم که یکی از نشانه های عاقل اینه جهل مردم را تحمل کنه به کتش نمیره نمی گیره تو بالا بری پایین بیای این قبول نمی کنه آقا فرمود برید خونه پول بیارید بهش بدید رفتن هزار درهم آوردن تو یک کیسه فرمود: بیا این پولت، حتماً هم تو راه که با خودش می رفت می گفت بیا دیدی اگه برنداشته بود که نمی داد لایدم با خودش تو راه گفته اینو دیگه من میگم وقتی رسید خانه، رفقا گفتن بیا این پولت گفت! من چقد با این آقا تندی کردم، این آقا چقد بزرگواری کرد، صادقاً؛ آقا داره راس میگه فیتهم متهم به دزدی شدی وقتی اومد خدمت آقا فرمودند که برو ما پول به کسی بدیم دیگه پس نمی گیریم اتفاق افتاده بود گاهی بعضی ها به امام به امام معصوم بدهی داشتند اشتباهی گفته بودند طلب داریم پول گرفتند بعد رفتند دفتر نگاه کردند دیدن بدهی خدمت امام برمی گشتند آقا می فرمود: برو هم بدهیتو بخشیدم هم این مال خودت پولی که از دست ما به کسی داده شد دیگه بر نمی گرده آقا فرمودند: برو همون هزار درهم مال خودت همینکه از ما گرفتی اینو میگویند حلم شما باشی یه آدم موجه امام صادق فرزند رسول الله مظهر عبودیت داری نماز می خونی مچتو بگیرن بگن پول مارو تو برداشتی تو گوشش نمی زنی؟ دعوا نمی کنی؟ این حلم است فرمود: صادق باشی متهم بشی.

سوم: آن يدعو الي الحق فيستخف: سومین جایی که جای حلم است شما مردم را به حق دعوت کنید خار بشمارت تحقیرت کنند به حق دعوت کنید تحقیرت کنن من یادم نمیره تو همین شهر قم سی سال پیش از این ما دبیرستان می رفتیم توی دبیرستان حالا اون جوی که ساخته بودند دانش آموزان پای تخته به شهید بهشتی فحش می نوشتن، ناسزا می گفتن، یه دو روز اون زمان قوای قوه قضائیه خدا رحمت کنه مرحوم شهید قدوسی قطب زاده را گرفت زندانش کرد قطب زاده یه مصاحبه ای کرده بود تعریف کرده بود از انگلیسی ها یه توهینی هم کرده بود غیرمستقیم به امام تو همین شهر . من یادمه تظاهراتی که قطب زاده آزاد باید برگردد قدوسی فلان فلان باید چقدر فحش به مرحوم شهید بهشتی اونوقت اگه می رفتی حرف بزنی جواب گوش نمی کردن خار می شدی کسی

جرأت نمی کرد اگر بهشتی شهید نشده بود این جو نمی شکست شهادتش این جو شکست شهادتش اینقدر جو در واقع که من یادمه هنوز یادمه که امام رضوان الله تعالی علیه اومده بالا دست تگون بده بعضی ها اون پایین علیه مرحوم شهید بهشتی شعار می دادند اینقد این مرد در مظلومیت واقع شد گاهی جو اینطور دعوت به حق می کنی خارت می کنند گوش نمیدن اینم گاهی حلم است.

چهارم: آن یوزی بلا جرم: بدون جرم اذیت کنن بگیرن شمارو بیرن زندان گفت من نبودم من نکشتم من خراب نکردم من آتش نزد من نگرفتم بزنت شاهد نداری فرمود اینجام جا حلمه که آدم به جرم نکرده کتک بخوره بعد روشن میشه بعد حق معلوم میشه ولی الانی که داره آزار می بینه از کوره در نره.

پنجم: آن یطالب بالحق فیخالفه: حقش بخواد باهاش مخالفت کنه بگه بابا من به شما پول دادم میگن چه پولی بگه من خودم به شما این امانت دادم منکر بشن خیلی روایت قشنگه فرمود: إن عطیت کل منها حقّه فقد عصبتّه؛ عصبت با صاد اگر همه این پنج مورد عزیز دلیل شد حق گفتی خوار شمردنت راس گفتی متهمت کردن بی جرم محاکمه ات کردن زدنت حق خواستی مخالفت کردند باهاش اینجا جای حلم بردباری است که آدم بتواند خویشتن دار باشد این اون چیزی است که تو زندگی امام مجتبی - علیه السلام - برجسته بود و لذا شما ملاحظه بفرمائید یکی از صفات ارزشمندی که تو روایت داریم باعث سیادت باعث آقایی است باعث رشد همین صفت حلم و بردباری است که من خواستم به مقداری امروز از زندگی امام حسن - علیه السلام - این محور مردم داری را و محور حلم را توضیح داده باشم که امیدوارم ان شاء الله در زندگی همه ما اینها نقش عملی داشته باشه فقط خوب نگیم و خوب بشنویم و بعد که از اینجا رفتیم بیرون تو ماشین تو تاکسی یه فحش شنیدیم ده تا فحش جواب بدیم نه ثمره این بحث این باشه یه ده درصد یه پنج درصد رتبه و درجه حلم ما تحمل ما اون آستانه آستانه آسیب پذیری ما بیاد بالا بینید ما بالا بریم پایین بیایم تو جامعه نمی تونیم همه مردم را مطابق میل خودمون قرار بدیم آدم تو خونه با بچه هاش مشکل داره گاهی حریف نمیشه حرفش حقّه جوان نوجوان تو خونه داره سرکشی می کنه شما می دانی حق باتوست همسرت، فرزنت، برادرت، پدر و مادر، بعضی ها گاهی مبتلا هستند میان پیش من میگه آقا پدرم مادرم پیرمرد نمیکشه بیش از این نمیداره من با همسر زندگی کنم فلان مسئله را می آفرینه اگر انسان تو زندگی توانست این سلاقی این گرایش ها این برخوردهای مختلف مدیریت کنه این میشه حلم این میشه بردباری مشکله ولی ممکنه ان شاء الله خداوند به همه امون توفیقشو عنایت بفرماید.

\$

###امام زمان (عج) در کتب آسمانی

امام زمان (عج) در کتب آسمانی

حجت الاسلام و المسلمین عدالت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الصلاة والسلام علي سيد الانبياء والمرسلين حبيب اله العالمين ابي القاسم محمد(صلي الله عليه وآله و سلم) الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين و لعن الدائم علي اعدائهم اجمعين من الان الي قيام يوم الدين.

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيّاً وَ حافِظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دَلِيلاً وَ عَيْناً حَتّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فِيها طَويلاً»

الا که نور خدایی - خدا کند که بیایی

تو سر غیبت نمایی - خدا کند که بیایی

به هر نفسی که توانم - تو را همیشه بخوانم

الا که هستی مایی - خدا کند که بیایی

تو احترام حریمی - تو افتخار کلیمی

تو یادگار منایی - خدا کند که بیایی

یابن العسکری - تو زمزمی عرفاتی

تو زمزمی تو فراتی - تو مشعری عرفاتی

تو رمز آب بقایی - خدا کند که بیایی

یه جمله دیگرش را بگم

تو را به عصمت زهرا - بیا زغیبت کبری

تو را به عصمت زهرا - بیا زغیبت کبری

دگر بس است جدایی - خدا کند که بیایی

یا صاحب الزمان یا صاحب الزمان

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری (عج) واجداد طاهرینش صلوات جلیل ختم کنید.

هدیه به محضر امام، شهدا، مراجع تقلید، علما و بزرگان و خیرین، اساتید، منسوبین به جمع حاضر، گذشتگان خودتان، گذشتگان از بانیان و خدمتگزاران این محفل، و به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی (عج) سلامتی مراجع، رهبر معظم انقلاب، سلامتی خودتان و خانواده شریفان و شفای مریضهایتان یک صلوات حسینی ختم کنید.

وعده کردیم روز جمعه بحثمان بحث امام زمان (علیه السلام) باشد، خیلی بده که انسان در هفته یک روزش را یک مقداری بیشتر به یاد امام زمان نباشد. هر روزمان باید اینطور باشد.

خدا رحمت کند مرحوم حاج آقا رضا بهاءالدینی در قنوت نمازش دعای سلامتی را میخواند، گفتند آقا دعایت را عوض کردی؟ آقا فرمودند که در عرفات از خود آقا به من پیام رسید که حاج آقا رضا در قنوت نمازت «اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ...» را بخوان.

گاهی اوقات حتی تا یک ماه میشود که آدم به فکر امام زمان نیست، یک هفته میگذرد به فکر آقا نیست. توی این ده تا مجلس یک مجلسش را عیب ندارد.

امام زمان در ادیان دیگر

عقیده به امام زمان فقط مخصوص به شیعه نیست، ما شیعیان فکر میکنیم که مهدی صاحب الزمان فقط مال ماست، و ما فقط اعتقاد داریم، نه. در کتاب زبور به امام زمان میگویند قیدمو، در کتاب تورات به امام زمان یهودیان میگوید ماسع، مسیحیان هم به امام زمان اعتقاد دارند و در انجیلشان به امام زمان میگوید مسیح الزمان، در انجیل فرنگیان به امام زمان میگویند مهید آخر یعنی مهدی آخر.

در کتاب زرتشت به امام زمان میگویند سروش ایزد در کتاب رومیان به امام زمان میگوید فردوس الاکبر، حتی هندوان آتش پرست آنهایی که کتاب مقدسی برای خودشان دارند آنها هم میگویند یک مصلحي باید بیاد یکی باید باید تام مردم را نجات بده اسمش را گذاشته اند لمپتارا.

پس اعتقاد به امام زمان مخصوص ماها نیست. اما بعضیها میگویند در کتابهای تورات و انجیل و زبور و همه کتب اسم همه امام زمان مصلح آمده توي قرآن ما کجاست؟ در قرآن بیش از ۲۳۰ آیه به من گوش بدید بیش از ۲۳۰ آیه یا بعضیها میگویند ۲۵۰ آیه مربوط به حجت ابن الحسن است یا اسمش را گفته یا از اصحابش گفته یا از حکومتش گفته. مربوط به امام زمان است. من فقط چند تا اسمش را بگویم که اگر بخوایم هر کدام از اینها را بگویم یک شب وقت میخواهد. یکی از اسامی امام زمان که همگی حفظید اواخر قرآن کریم «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْعَصْرِ» والعصر کی قسم میخورد؟ به خدا. به چي قسم میخورد عصر یعنی چه بعضی از تفاسیر را نگاه کنید بعضیها نوشته عصر یعنی عصاره روز چکیده روز نزدیک غروب آفتاب بعضیها میگویند عصر یعنی بعثت خاتم انبیاء محمد مصطفی (صلي الله عليه وآله و سلم)، بعضیها میگویند عصر یعنی عصر برزخ، برخی میگویند عصر یعنی عصر قیامت، بعضیها میگویند عصر یعنی عصر ظهور امام زمان. سید هاشم بحرانی در کتاب برهانش عن الصادق «الْعَصْرُ: عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ (عليه السلام)» (البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۷۵۲) عصر خروج امام زمان.

خدا رحمت کند امام را میفرمود چرا عصر خروج، روایت هم داریم والعصر یعنی قسم به خود امام زمان.

روایتهایی هم امام دارد قسم به خود مهدی که عصاره همه انبیاء است اگر هیچ کس این عصر را متوجه نشود شما کاشانیها چون در بحث گلاب و گلابگیری خوب متوجه هستید این واژه را خوب میفهمید عصاره گیری هر چه خوبان همه دارند تو هم تنها داری هم یکجا داری.

هر چه دارن انبیاء و اولیاء - در وجودش آفریده کبریا

عصاره تمام انبیاء امام زمان (عليه السلام) است. عصاره گیری تو کارگاههایی که گلاب گیری میکنند خالص خالصش. والعصر امام میفرماید قسم به خود مهدی والعصر یعنی خودش که یکی از اسامی امام زمان عصر است. خدا به چیز بیخودی و عادی قسم نمیخورد باید مورد قسم خدا از آیات و نشانهها باشد. چه آیه و نشانههای بالاتر از خود وجود امام زمان است. والعصر قسم به مهدی (عليه السلام) این یک اسم.

اسم دوم فجر، هم در سوره مبارکه فجر «وَالْفَجْرِ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ» که امام صادق فرمود فجر یعنی مهدی آل محمد (صلي الله عليه وآله و سلم). هم در سوره مبارکه قدر که همگی حفظ هستید «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» امام صادق (عليه السلام) میفرماید سلام به فاطمه «حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» تا ظهور امام زمان. خب این هم یک اسم است فجر.

یک اسم نجم است، نجم یعنی ستاره، معراج پیغمبر اکرم (صلي الله عليه وآله و سلم) دو تا سند قرآنی دارد ده تا سند روایی دارد. دو سند قرآنی یکی در سوره اسراء آیه اول «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

يكي در سوره نجم است «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» تا جايي كه ميگويد «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» اين سند معراج پيغمبر است.

معراج پيامبر

حالا پيغمبر اكرم شب معراج وقتي كه رفت بالا روايت را مرحوم مجلسي نقل ميكند در سفينه هست در بحار هم هست. مرحوم حاج عباس قمي هم دارد. داستان معراج پيغمبر رفت بالا خطاب رسيد ميخواهي فرزندان را ببيني اوصياء را ببيني؟ يكي يكي خدا اسامي فرزندان را بهش نشان داد در عرش اساميشان راديد از امير المؤمنين تا امام زمان همه را اسامي را نشان داد. ميخواهي نورشان را ببيني بله ميخواهم نورشان را نگاه كن. پيغمبر نگاه كردديد ستارگان درخشندهاي كه در نمونه ندارند در آسمان دنيا نيست خيلي زيبا اين ستاره است ستاره امير المؤمنين اين ستاره است ستاره حسن بن علي است همينطور آمد. پيغمبر ميگويد زيباترين ستاره و قشنگ ترين ستاره و جذابترين ستاره گفتند اين كيه خطاب رسيد اين مهدي آل محمد (صلي الله عليه وآله و سلم) است.

والنجم يعني قسم به اين ستاره. رسول ما ميخواهي خودش را هم ببيني؟ كه هنوز به دنيا نيامده اما اينجا نشانت ميدهيم. پيغمبر اكرم ميفرمايد وقتي جواب دادم بله بلافاصله خطاب رسيد رسول ما نگاه كن به يمين عرش، نگاه كردم ديدم فرزندم مهدي در حال نماز خواندن است. نمازش كه تمام شد گفتم بني آيه بيا جلو آمد جلو ميان پيشاني فرزندم مهدي را بوسيدم كه پيغمبر اكرم ذكر ميكند خصوصيات امام زمان را چون خودش ديده. يكي از اسامي امام زمان بقيه الله است بقيه الله خير لكم ان كنتم مؤمنين.

خب بقيه الله يعني اين كه خدا باقي گذاشته همه را كشتند اين يكي را خدا باقي گذاشته حالا اين آيه هم اسم امام زمان درش هست هم اين آيه اي است كه در آخر الزمان وقت خروج امام زمان و ظهورش همه مردم عالم از زبان جبرئيل ميشنوند. از اينجاي بحث را خوب دقت كنيد.

ما در عالم امكان از اول تا قيامت سه تا دانه صيحه آسماني داريم از اول آدم برو تا قيامت. سه صيحه آسماني داريم. اولين صيحه، صيحه يعني چه؟ يعني صدياي كه تمام مردم روي زمين ميشنوند و اين صدا از آسمان ميآيد. اين طرف زمين آن طرف زمين كسي كه خوابيده و كسي كه ايستاده حتي پيغمبر ميفرمايد كسي كه خوابيده از شنيدن اين صيحه يك دفعه بلند ميشود و ميشينه و كسي كه بلند است يك دفعه مينشيند. اولين صيحه آسماني، صيحه جبرئيل امين است، دومين صيحه آسماني صيحه عزرائيل است وقت انقراض عالم كه «موتوا يا اذن الله» (آل عمران / ۴۹) همه بميرند اين صدا را همه ميشنون و همگي ميميرند صيحه آسماني عزرائيل، صيحه آخر صيحه جناب اسرافيل است «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» (نبا / ۱۸) فوج فوج از زمين بيرون ميآيد «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» (زلزله / ۱-۲) زمين دفينه هايش را ميريزد بيرون و چيزي داخل خودش نكه نميدارد.

پس اول جبرئيل بعد جناب عزرائيل سوم اسرافيل. آقاي اسرافيل وقتي ميدمد يك داستان دارد روايتش طولاني است كه اگر بگويم وقت گرفته ميشود و خيلي ها هم نشنيدهايد و بريد ببينيد و يك مقداري هم خودتان سرچ كنيد. اسرافيل چه ميكند؟ قبل از دميدن اولين كسي كه زنده ميشود كيه

چطوري از قبر بيرون ميآيد بعدش كيه بعدش كيه اينها همگي داستان دارد روايت طولاني است يك ربع وقت ميگيرد و نميتوانم.

دومين صيحه كه عزرائيل است كه خوب همه بميرد. موجودات زمين ميميرند ملائكه را هم قبض روح كن چشم همه قبض روح كي مانده اند سه تا ملك مقربين اينها را هم قبض روح كن اينها هم قبض روح ميشوند خود عزرائيل هم قبض روح ميشود. صيحه دوم هم مال عزرائيل انما الكلام توي اين صيحه اول. جبرئيل امين روز ظهور امام زمان صيحه ميزند از كجا ميگويد قرآن «وَأَسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ» (ق / ۴۱) آن زماني كه منادي صيحه ميزند از مكان نزديك انگار كنار گوشت بشنو آن صيحه آسماني را «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ» (ق / ۴۲) آن روز صيحه آسماني به حق بلند ميشود، چه خبر است «ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ» (ق / ۴۲) آن روز، روز خروج و ظهور مهدي آل محمد است.

خب ما اينجا كاشان نشسته ايم انشاء الله همين امسال صيحه جناب جبرئيل امين را همگي بشنويم روز ظهور مهدي فاطمه را هم بينيم انشاءالله.

چه اتفاقي مي افتد؟ تمام مردم روي زمين صبح جمعه از شب جمعه تا نزديكي اذان صبح كه امام زمان در مسجد سهله هست صورت به خاك ميگويد «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ» نزديك اذان صبح كه ميشود آن شب خدا همه سيصد و سيزده نفر را در مسجد الحرام جمع ميكند «فاستبقوا الخيرات» آي مردم در خيرات از هم سبقت بگيريد، «فاستبقوا الخيرات اينما تكونوا يأت بكم الله جميعا» (طب الاثمه، ص ۳۷۲) هر جا باشيد جمعتان ميكند خدا.

به امام باقر گفت آقا كي را جمع ميكند؟ كجا جمع ميشوند؟

آقا فرمود: آن سيصد و سيزده نفر ياران مهدي را آن شب جمعه ظهور خدا در مسجد الحرام جمع ميكند مردم مكه نگاه به آنها ميكند اينها كساني ديگري هستند و تا به حال نديدن چه قيافه هاي عجب نوراني هستند چه زيبا هستند اينها كي هستند تا به حال اينجا نديديم. آقا فرمود همه شان شب جمعه ظهور آمادهاند جبرئيل مياد امام زمان را از مسجد سهله ميآورد مسجد الحرام آمادهاند اذان صبح نماز صبح بعد صيحه آسماني را مردم ميشنوند «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

(هود / ۸۶) تمام مردم عالم اين شعار جبرئيل را ميشنود. همه ميشنوند،

«يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ» (بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۱۸) خب اينكه ميگويند اول طلوع فجر اينجاست. جبرئيل ميرود روي پشت بام كعبه معرفي ميكند امام زمان را آقا كنار كعبه ايستاده ۳۱۳ نفر هم آماده.

امام صادق (عليه السلام) ميفرمايد: «يُؤَيِّدُهُ بِثَلَاثَةِ أَجْنَادٍ» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۶) سه دسته يار دارد «بِالْمَلَائِكَةِ» ملائكه آماده است حالا اينها كي هستند خودش توضيح دارد. ملائكه اي كه ابراهيم را از آتش نجات دادند آنها ميآيند ملائكه اي كه در جنگ بدر پيغمبر را ياري كردند «يُؤَيِّدُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» (آل عمران / ۱۲۵) ملائكه پيشاني بند دار و نشانه دار آنها مي آيند آن ملائكه سيد بن طاووس ميگويد آن چهار هزار ملكي كه در كربلا آمدند امام حسين را كمك كنند آقا امام حسين (عليه السلام) اجازه نداد آنها هم ميآيند.

بالمؤمنین ۳۱۳ نفر، بالملائکه، ملائکه هم می‌آیند آماده خب و بالعرب با ترسی که دل دشمن میاندازد، ترس بیاید دشمن زمینگیر میشود. خب حالا داشته باشید دو تا پیغمبر از آسمان می‌آید پایین، یک پیغمبر هم از روی زمین این سه تا پیغمبر زنده می‌آیند صاف در خدمت امام زمان. آن دو پیغمبری که در آسمانند یکی عیسی بن مریم است، «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ» (نساء / ۱۵۸) خدا برده بالا آماده کرده برای روز ظهور که وقتی ظهور کرد آلان بیشترین مشتری را کدام پیغمبر دارد، عیسی مسیح، خب عیسی مسیح نیازش داریم بگذارید در آسمان باشد وقتی که امام زمان آمد نیازش داریم بیاریدش پایین، همه مسیحیان وقتی چشمش به عیسی مسیح بیافتد ایمان بیاورد. عیسی مسیح از آسمان بیادی پایین در قرآن میگوید زنده است «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ» (نساء / ۱۵۷) نه کشته شد نه به صلیب کشیده شد «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ» بردنش بالا آماده برای یاری امام زمان.

خب دیگه جناب ادریس پیغمبر «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» (مریم / ۵۷) ادریس هم زنده است و در آسمان چهارم، آن هم می‌آید این دو تا پیغمبر.

یک پیغمبر هم روی زمین هست اسمش جناب خضر است. خضر یک فصلی دارد در بحار مرحوم مجلسی آنجا «قِصَّةُ الْخَضِرِ وَ الْمَسْكِينِ الَّذِي بَاعَهُ بِأَرْبَعِمِائَةِ دِرْهَمٍ» (بحار الانوار، ج ۱۰۸، ص ۱۷۰) آنجا داستانی دارد آنجا روایاتی از امام صادق (علیه السلام) نقل میکند میگوید خضر هر ۵۰۰ سال یک بار دندانهایش میریزد، مشکلات هم زیاد دارد و مشکلاتش را محضر امام زمان حل میکند. بعد روایات میگوید اما یک نکته امام صادق میگوید خیلی جالب. آقا میفرماید خدا خضر را زنده نگه داشته که شیعه حجت داشته باشد برای دیگران اگر کسی گفت مگر میشود امام زمان ۱۱۸۰ عمر کند بله که میشود تو مسیحی هستی عیسی زنده است. نیستی خضر زنده است، خضر معلم موسی بوده یا نه زنده است ۵۰۰ سال قبل از موسی به دنیا آمده زنده است الان زنده است. این که میگویم خضر چون هر جا پاشو میگذارد سبز میشود.

جناب خضر می‌آید خب اینجا وقتی اینجا جمع میشوند جبرئیل فریاد میزند و امام زمان را معرفی میکند.

«أَلَا يَا أَهْلَ الْعَالَمِ هَذَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ» ازش تبعیت کنید «فَلَا تَخَالَفُوهُ» مخالفتش نکنید، صحبت جبرئیل که تمام شد اینجا نوبت خود امام زمان میرسد. امام زمان بلند میشود و خودش را معرفی میکند «أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فَهِيَ أَنَا ذَا آدَمَ»، هر کس میخواهد آدم ابو البشر را ببیند من آدم ابو البشرم.

«أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فَهِيَ أَنَا ذَا إِبْرَاهِيمَ» من ابراهیم هستم.

«أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ فَهِيَ أَنَا ذَا نُوحٍ» من نوح هستم.

«أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُوسَى وَ عِيسَى، فَهِيَ أَنَا ذَا مُوسَى وَ عِيسَى» من موسی کلیم هستم، من عیسی مسیح هستم.

«أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَهِيَ أَنَا ذَا مُحَمَّدٍ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» (مختصر البصائر، ص ۴۴۴) هر که میخواهد به پیغمبر و علی نگاه کنه بیاد من را ببیند.

معرفی میکند بعد جبرئیل اذان میگوید «الله اکبر الله اکبر» قرآن میگوید «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ» (حج / ۴۱) تا سلطنت پیدا میکند اول نماز میخواند، اول نماز هیئتیهها، شب

عاسوا و عاشورا سینه زنید فردا نمازت قضا بشه تا سلطنت تا حکومت میآید نماز، جبرئیل اذان میگوید «الله اکبر الله اکبر» میکائیل اقامه میگوید تمام این جمعیت مؤمنان و ملائکه پشت سر مهدی فاطمه نماز میخواند. عجب نمازی عجب نمازی. ما چند تا نماز یادگاری داریم، یک نماز نمازی بود که پیغمبر اکرم در بیت المقدس برای انبیاء خواند دیگر هم تکرار نشد. یک نماز آن نمازی بود که پیغمبر اکرم در آسمانها برای ملائکه خواند پشت سرش تمام ملائکه های آسمانها صف بستند و اقتدا کردند و آن هم دیگر تکرار نشد. یک نماز نمازی امام زمان در مسجد الحرام است که دیگر هم تکرار نمیشود. اما یک نماز هم نماز حسین در کربلا روز عاشورا بود.

امام زمان (علیه السلام) نماز میخواند خب بعد بلند میشود پشت به کعبه دو تا جمله ذکر مصیبت جدش حسین را میخواند، آنجا از آنجا میآید مدینه کنار قبر پیغمبر زیارت میخواند قبر مادر را به بعضیها نشان میدهد اما اینطور نیست که بعضیها فکر کنند روز ظهور امام زمان، امام زمان قبر فاطمه را به همه نشان میدهد نه خیر، بعضیها فکر میکنند امام زمان وقتی که بیاد یکی از کارهایش این است که قبر حضرت زهرا (سلام الله علیها) را به همه نشان میدهد. میدانید چرا چون خود بی بی وصیت کرده که قبرم مخفی تا روز قیامت. به علی میگوید تا آن روز قبر من مخفی است. بعد محل حکومت امام زمان کوفه است. مسجد سهله نه مسجد کوفه. بسه دیگه حرف زیاد بود هی سر و ته حرفها بود مطالب را بریدیم که به این روضه برسیم.

اما شب هفتم خدا رحمت کند مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی اعلی الله مقامه الشریف یک مشکلی پیدا کرد از ناحیه حکومت هر کاری کردند حل نشد، مرحوم حاج عبدالکریم فرمود بلند شوید بروید مسجد جمکران هر طور شده حل مشکل را از امام زمان بگیرید.

چهار نفر بلند شدند آمدند مسجد جمکران حضرت آیت الله العظمی اراکی، آیت الله العظمی گلپایگانی، آیت الله العظمی بهاء الدینی، آیت الله بافقی آمدند جمکران شب جمعه تا صبح استغاثه کردند و کمک خواستند، صبح نماز صبح که خواندن خواندن مرحوم آقای بافقی گفتند که پاشید برید حاج شیخ من جواب را گرفتم، گفتن چی؟ گفتند که بریم پیش حاج شیخ اینجا نمیتوانم بگویم. رفتند محضر حاج شیخ عبدالکریم حائری مرحوم آیت الله بافقی گریه کرد گفت آقا، آقا فرمودند که به شیخ بگویید حاج شیخ هم نه چون آن موقع بعضی وقتها کسی به مکه نمیروند بهش میگویند حاج آقا. فرمود به شیخ بگویید آقا فرمود درسته چون من درست نرفتم امام زمان فقط شیخ گفت. به شیخ بگویید اگر میخواهید مشکلاتان حل شود همین امروز کنار قبر عمه جانم حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) یک روزه علی اصغر بخوانید.

مرحوم حاج شیخ فرمود یا الله بگید تو حرم روضه بگیرید، آقا روضه گرفته همان روز مشکل حل شد. حاج شیخ فرمود نه فردا هم روضه علی اصغر بگیرید فردا هم گرفتند آقا فرمود روز سوم هم روضه علی اصغر بگیرید.

میرزای قمی هر وقت مشکل دار میشد میگفت برید یک مداح بیاورید برایم روضه علی اصغر بخواند. آقایون هیأتیهایی علی اصغر خوشا به سعادتون امسال زیر خیمه علی اصغر هستید یک سری خصوصیت داره که هیچ کس ندارد.

چند تا بگم من ۱۵ تا نوشته بودم چهار پنج تا بگم وقت نمی شود.

۱. هیچ جا امام حسین جلو لشکر نایستاد بگوید بر من حسین منت بگذارید ، امام برای علي اصغر صدا زد لشکر منوا علي الحسين ، بیایید علي اصغر را ببرید سیرابش کنید برگردانید هیچ جا نبود.

۲. امام حسین به بدن هیچ کس نماز نخواند اما به بدن علي اصغر نماز خواند شش ماهه را گذاشت جلو ایستاد نماز خواند سید الشهداء.

بدن هیچ کس را سید الشهداء دفن نکرد اما بدن علي اصغر را امام حسین دفن کرد. الله اکبر شاید این تیکه را نشنیده باشید وقتی این خنجر را برداشت این قبر کوچک را خواند (من هنوز روضه نخواندم بعضیها گریه میکنه) این قبر کوچک را از خاک درآورد همین که خواست بچه را دفن کند این خونهای گلوي علي اصغر را گرفت به تمام قنداقه آغشته کرد گفت بگذار روز قیامت بشه علي با تمام بدن خون آلود بیاد وسط.

همینطور که عزیز دلم گفتن چند جا ابي عبدالله خجالت کشید یکیش دو مرتبه برای علي اصغر خجالت کرد یک دفعه از رو رباب یک دفعه از روی خود علي اصغر الله اکبر.

روضه

گرفت قنداقه را، گرفت قنداقه علي اصغر را لباس پیغمبر تنش کرد عمامه پیغمبر روی سر گذاشت، عبای پیغمبر را دوش گرفت قنداقه را زیر عبا، عبا را طوری گرفته که آفتاب به صورت علي اصغر نتابد. کاش امش یه امشب یه بچه پنج شش ماهه دستم بود جگر تان را آتش میزد یادم رفت بگم بچه بیارد بالاي منبر. آی چند قدم راه میرود با این مرکب میایستد عبا را کنار میزند یه نگاه تو صورت علي میکنه يعني علي زندهای بابا! باز یک چند قدم حرکت میکند باز میایستد یه نگاه میکنه ببیند علي زنده است یا نه علي جان! آی بمیرم برات حسین جان، این بدن را آورد مقابل لشکر قنداقه را بالا گرفت به من نگاه کنید آقا شیخ عباس قمي میگوید با این دست قنداقه را بلند کرده سر بالاي دست، این دست پشت قنداقه است میگوید اگر میگویید اگر حسین آب را برای خودش میخواهد بیایید علي را بگیرید همینطور روی دست حسین است. هم همه افتاد تو لشکر عمر سعد دید دارن اختلاف میکنند الآن به هم میریزد گفت حرمله چرا جواب حسین را نمیدهی؟ آی بمیرم بعضی ها میگویند سر علي اصغر شل شد تو دست حسین نه نه بعضیها میگویند علي دست و پا زد علي که آب و شیري نخورده حالي نداره چي میگوید آقاي شیخ عباس قمي تو چي میگی؟ میگوید میدانید چطور فهمید علي اصغر به شهادت رسید همین طور که علي را بالا گرفته بود یک دفعه خونهای گلوي علي «ودمه یجری علي صدر الحسين» آهای خونهای علي روی سینه ابي عبد الله، حالا میخواهد علي را بگرداند خجالت میکشد میدانید چرا چون رباب در خیمه به انتظار ایستاده هي میآید هي بر میگردد.

روضه را خواندم بگذارید یک مقدار از رباب بگویم.

بچه اش را کشتند دفنش کرد امام حسین از بعد شهادت امام حسین رباب دیگه گریه نمیکرد این روضه را خانمها میفهمند يعني چه؟ رباب گریه نمیکنه برید کاری کنید، بغض بترکه گریه کنه الآن دق میکند گریه نکرد گریه نکرد یک وقت دید رباب به گریه افتاد گفت چه خبر شد؟ گفت تا چشمش به قطرات آب افتاد داره گریه میکنه و یک چیزی هم داره میگوید آمدند جلو دید رباب داره فریاد میزند میگوید علي یک مقدار از این آب به تو ندادند. لا الا الله تمام شد غروب عاشورا شام غریبان

زینب داره میگرده این زن و بچه را جمع بکنه، زن و بچه را جمع کرد توی خیمه نیم سوخته یک وقت دیدن بی بی پریشان است صدا زد یکی از خانمها گم شده هر چه میگرده کی گم شده. زینب صدا زد رباب گم شده، رباب کجاست؟ هر چه گشتند پشت خیمه ها نیست کجاست یک وقت دیدند زینب آمد به سمت قتلگاه ای وای، آمد دید رباب کنار بدن ابی عبد الله نشسته صدا میزند حسین جان آن ساعتی که علی داشتم شیر نداشتم حالا که آب خوردم شیر دارم علی ندارم. علی اصغر من را چه کردی حسین. همه بگید یا حسین.

آخ علی من علی من عزیزم - نمودی از پدر یاری عزیزم
الهی مادرت دورت بگرده - چه قبر کوچکی داری عزیزم
من جمله دیگه از علما شنیدم خودم ندیدم اما آن عالم مستند حرف میزنه. گفت میدانید وقتی طشت را آوردند جلوی یزید دو تا سر توی طشت بود یکی سر ابی عبد الله یکی هم سر کوچک علی اصغر. هی دیدند رباب به سر علی نگاه میکنه و گریه میکنه. ای حسین حسین حسین اللهم صل علی محمد و آل محمد

صلي الله عليك يا مظلوم يا ابا عبد الله نسئلك وندعوك بسمك الاعظم يا الله يا الله
به حق علی اصغر همه ما را ببخش و بیامرز
به حق زینب فرج مهدي را برسان
مريض هایمان را شفا مرحمت فرما
امام، شهدا، امواتمان را غریق رحمت فرما
کشور ما، ملت با کرامت ما، رهبر معظم ما، جوان ها، نوامیس، خدمت گزاران، حضار محترم مجلس محافظت بفرما
باران و برکات و رحمت را بر ما نازل فرما
خدا شر دشمنان را به خودشان برگردان
پروردگارا در دنیا و آخرت دست ما را از دامان امام حسین کم و کوتاه مفرما.
خدا از نسل و ذریه ما دشمن برای ابی عبد الله قرار مده.
برحمتک یا ارحم الراحمین
\$

##کربلا مصاف دو اردوگاه سعادت و شقاوت
کربلا مصاف دو اردوگاه سعادت و شقاوت
حجت الاسلام والمسلمین رفیعی
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ
اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

کربلا مصاف دو اردوگاه سعادت و شقاوت است. کربلا، صف آزایی نمایشگاه سعادت و فضیلت در مقابل نمایشگاه رذالت و شقاوت است.

آنچه که در مقابل هم ایستاده، تقابل همه ی خوبی ها در مقابل همه ی بدی ها و ضد ارزشها است. برای تولی و تبری یعنی ولایت پذیری و دوری از دشمنان، هم باید ویژگی های دوستان را شناخت و هم ویژگی های دشمنان را. وقتی می گوئیم (سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم) باید بدانیم که سلم و حرب با چه کسی باید باشد. امروز که نه یاران امام حسین در بین ما هستند و نه سپاه عمر سعد.

آنچه که ما را امروز به ولایت دوست و تبری از دشمن وا می دارد و آنچه که ما را امروز به تبعیت از اردوگاه امام حسین و دوری از اردوگاه دشمن می کشاند، ویژگی ها و صفات و خصوصیات است که در این دو لشکر وجود دارد. بنده شب های گذشته تعدادی از ویژگی های اصحاب امام حسین را بیان نمودم.

امشب ویژگی دشمن شناسی را می خواهم بیان کنم. یکی از خصوصیات یاران امام حسین این بود که دشمن را خوب شناخته بودند و به ویژگی ها و ترفندهای دشمن به خوبی آگاه بودند و ما اگر دشمن را شناسیم ممکن است که او را دوست تلقی کنیم.

بسیاری از مشکلات امروز جامعه ناشی از دوست پنداشتن دشمنان و سراب را آب دیدن است؛ خطا را صواب دانستن است؛ کژی را راستی خواندن است و لذا دشمن شناسی مهم است.

شما ببینید! وقتی حبیب بن مظاهر به میدان می آید و رجز می خواند، دشمن را می شناسد و می گوید: شما اعدا و پیمان شکن هستید و اهل نیرنگ می باشید و ما نسبت به امامان وفادار به عهد هستیم. یا این که وقتی زهیر روز عاشورا به میدان می آید، سپاهیان دشمن به او می گویند تو که عثمانی مذهب بودی، چه باعث شد که شیعه بشوی و به اردوگاه حسین بپیوندي؟ او پاسخ داد: من وقتی امام حسین را دیدم، گویا پیامبر را دیدم و یاد رسول الله افتادم. منظور زهیر، چهره و ظاهر امام حسین نبود بلکه منش، روش و خلق و خویش محمدی بود و دیگر اینکه من دشمن او را شناختم و موضعی که دشمن در مقابل حسین داشت را شناختم و ترفندهای شما باعث شد که من در کنار حسین بیایم و در مقابل شما بایستم.

روزی اباثمامه مقابل خیمه اباعبدالله نشسته بود که دید پیکي از طرف سپاه دشمن به سمت اردوگاه امام می آید. آن پیک، کثیر بن عبدالله بود و یکی از کسانی بود که از کوفه برای امام نامه نوشته بود. از دور که می آمد، حضرت به ابوثمامه فرمودند آیا او را می شناسی؟ عرض کرد: بله یابن رسول الله! او یکی از شقی ترین مردم است.

مرحوم شیخ صدوق در علل الشرایع، این روایت را بیان فرموده که: خداوند تبارک و تعالی به یکی از پیامبرانش وحی کرد که به متدینین بگو که سه کار را انجام ندهند:

۱- لباس دشمن را نپوشند.

۲- غذایی که دشمنان ما می خورند را نخورند.

۳- روش دشمن ما را دنبال نکنند که اگر این طور شد دشمن من هستند.

روش دشمنان امام حسین در کربلا، پیمان شکنی، شراب نوشیدن، لهو و لعب و موسیقی و این گونه موارد بود. اگر کسی می خواهد در اردوگاه امام حسین باشد اما اخلاقش مثل اخلاق دشمنان ائمه باشد، او دشمن امام است نه دوست امام. پس دشمن شناسی مهم است. انسان اگر مار را شناسد مار او را می گزد. بچه اگر حرارت آتش را نداند به آن دست می زند و دستش می سوزد. امروز بعضی ها در لباس دوست، تبلیغ و ترویج افکار شبهه ناک می کنند. گاهی به نام جلسات عرفانی و دینی و معنوی، جوانان را به سمت بی نمازی و انحراف می کشند و ریشه ی مبانی دینی را می زنند. راجع به دشمن باید سه مطلب را توجه داشت:

۱- قرآن کریم در سوره ی ممتحنه می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن خدا را دوست نگیرید.

۲- امیرالمؤمنین فرمودند: دشمن را کوچک نشمارید حتی اگر ضعیف باشد.

۳- از دشمن برائت بجوید. حضرت ابراهیم خیلی تلاش کرد که عمویش را از بی دینی نجات دهد و او را هدایت نماید اما وقتی دید که اثر ندارد و او دشمن خداست، او را رها کرد و از او برائت جست همانطور که حضرت نوح فرزندش را رها کرد.

عدي بن حاتم، پسر حاتم طائي، شخص بسیار متدین بود و از شیفتگان و دلبستگان واقعی امیرالمؤمنین بود و سه فرزندش در راه اسلام به شهادت رسیده بودند. او یک پسر داشت به نام زید که روزی در جنگ صفین در بین کشته ها در حال قدم زدن بود که دید دایی اش که در سپاه معاویه بوده به دست سپاهیان امیرالمؤمنین کشته شده است. تا دایی اش را دید، حس فامیلی اش گل کرد و شروع کرد به فحش دادن به سپاه امیرالمؤمنین و خط و نشان کشیدن برای قاتل دایی اش و حمله کرد به سمت سپاه امیرالمؤمنین و بعد هم به سپاه معاویه پیوست. علی بن حاتم، وسط میدان ایستاد و گفت: خدایا! من از این فرزند برائت می جویم. او فرزند من نیست و بعد هم گفت که اگر پیدایش کنم خودم او را می کشم.

محمد بن عتبه، پدرش به دست سپاه اسلام کشته شده بود و یا حمزه، عموی پیامبر، پدرش در جنگ بدر در بین منافقان بوده و کشته شد. امام علی بارها می فرمودند که من سه محمد نام را دوست دارم. یکی محمد بن ابی بکر که حضرت در سوگ او گریستند. یکی محمد بن عتبه و دیگری محمد بن جعفر پسر برادر حضرت. این محمد بن عتبه پسر دایی معاویه بوده است و پدرش در جنگ های صدر اسلام کشته شده بود. این شخص را سپاه دشمن دستگیر کردند و به نزد معاویه آوردند. معاویه به او گفت تو که از ما هستی چرا از علی دفاع می کنی و ما را رها کردی؟ پدرت را همین ها کشته اند! محمد بن عتبه در پاسخ معاویه گفت: من یک نگاهی به سپاهیان تو انداختم و یک نگاهی هم به سپاهیان علی و دیدم هر چه انسان سالم و متدین و متقی است در سپاه علی است و هر چه انسان فاسد، بد سابقه و بد ذات و مطرود پیغمبر است دور و بر تو هستند. در نتیجه من فهمیدم که علی بر حق است و به او پیوستم. معاویه که پاسخی نداشت به او بدهد گفت اگر از علی دست برداری تو را می کشم. او هم پاسخ داد که من از شهادت باکی ندارم. محمد بن عتبه را به شهادت رساندند اما

چون که او دشمن شناس بود، حاضر نشد که گرایش به دشمن پیدا کند. جوانان عزیزا هر ندایی را توجه نکنید. برائت از دشمن و دشمن شناسی ما و شما، مکمل ولایت ماست. ما دوگونه دشمن داریم:

۱- دشمن درونی: که در درون خودمان است و از همانجا به ما لطمه می زند. حدیث می فرماید: دشمن درون، غضب و شهوت است و همین ها باعث بسیاری از گناهان بزرگ است. ما قبل از هر کاری باید با دشمن درونمان مبارزه کنیم. یکی دیگر از دشمنان درونی، شکم است. شکمی که انسان را به حرام خواری و خوردن لقمه ی شبهه ناک وادار می کند که اگر این طور شد، حلاوت و شیرینی عبادت از انسان گرفته می شود و حتی با انسان کاری می کند که امام کش می شود. البته عزیزان بدانند که ارتکاب گناه لذیذ است و نیازبه تحریک ندارد و خود به خود، انسان به طرف آن کشیده می شود و این که فرموده اند بهشت با سختی همراه است و جهنم با راحتی منظور همین است. گناه نیازی به تبلیغ ندارد و شیطان برای به دام انداختن بندگان، تبلیغ نمی کند و طبق فرمایش پیامبر اکرم که فرمودند: من مبلغ مبعوث شدم و شیطان مزین است و کاری که انجام می دهد این است که گناه را زیبا نشان می دهد و لذا این که می بینید نماز صبح برای انسان سنگین است، دلیلش همین است که لذت عبادت از ما گرفته شده است. از اینجا نتیجه می گیریم که وقتی می فرمایند دنیا زندان مؤمن است و بهشت کفار، منظور همین است.

۲- دشمن بیرونی: هیچ کس از منافقین خوشش نمی آید. چون که نفاق، صفتی است که در بعضی از روایات، شدیدتر از کفر بیان شده است. امیرالمؤمنین در نامه شان به محمد بن ابی بکر نوشتند: ای محمد بن ابی بکر! رسول خدا به من فرمودند: یا علی! من از مؤمن و کافر بر تو نمی ترسم. من از منافق بر تو می ترسم چونکه منافق را اگر هفتاد بار هم برایش استغفار کنی باز هم مورد قبول نیست مگر اینکه توبه کند و از حالت نفاق بیرون آید. آیات فراوانی در قرآن کریم راجع به منافقین است و در روایات آمده که منافق در درک اسفل یعنی پایین ترین نقطه جهنم است. امیرالمؤمنین فرمودند: منافق، پنج نشانه دارد:

۱- منافق وقتی نگاه می کند، نگاهش لهو و بیهوده است. از مصادیق نگاه لهو می توان به نگاه کردن به نامحرم، نگاه کردن در خانه ی مردم، و به طور مشخص، نگاه لهو، نگاه به آن چیزی است که مجاز نیست.

۲- منافق وقتی ساکت است غافل است.

۳- منافق وقتی حرف می زند حرفش لغو است. حرف لغو یعنی حرفی که هدف و برنامه ندارد و در آن، گناه وجود دارد و ایجاد فتنه می کند.

۴- منافق وقتی ثروتمند بشود طغیان می کند و دیگر کسی را نمی شناسد و به دیگران ظلم می کند. انسان مؤمن اینگونه نیست بلکه خوبی ها هیچ وقت از یادش نمی رود.

همیشه با دیگران مهربان است و از همه ی اینها مهم تر، احترام به پدر و مادر است که برای انسان زحمت کشیده اند، همانطور که ائمه و علمای دین نسبت به والدینشان عنایت ویژه داشتند و در

روایات متعددی احترام به پدر و مادر مؤکداً سفارش شده است. پس مبدا ما نسبت به پدر و مادرمان بی تفاوت باشیم و به آنها بی احترامی کنیم.

۵- منافق وقتی مصیبتی برایش پیش می آید کم صبری می کند و فریاد و ناشکیبایی از خودش نشان می دهد. پس نتیجه می گیریم که تفاوت انسان مؤمن با منافق در چهره و ظاهرشان نیست بلکه در صفاتشان است مثلاً فرق بین ابوذر و ابولهب این است که ابوذر، صادق بود، وفای به عهد داشت و از یاران پیامبر بود و ابولهب دروغگو و خائن بود و پیغمبر را قبول نداشت. دشمن شناسی یعنی اینکه اخلاق دشمن را بشناسیم که اگر اینطور شد از دشمن پرهیز می کنیم. اگر هم می خواهیم دشمن شناس خوبی شویم، یکی از راههایش این است که به دعای هشتم صحیفه ی سجادیه مراجعه کنیم که در آنجا حضرت، ۴۴ مورد از نشانه های دشمن را در آنجا بیان فرموده اند. یاران اباعبدالله هم دشمن را خوب می شناختند و هم در مقابلش به موقع موضع درست می گرفتند.

\$

###امام زمان در زمان غیبت

امام زمان در زمان غیبت

حجت الاسلام و المسلمین عدالت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِ الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ».

اَللّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيّاً وَحَافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَلِيلاً وَعِيْناً حَتّى تُسْكِنَهُ اَرْضَكَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فِيها طَويلاً، بِرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

کي رفته اي زدل که تمنا کنم تو را - کي بوده اي نهفته که پیدا کنم تو را

غیبت نکرده اي که شوم طالب حضور - پنهان نگشته اي که هویدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدي که من - با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

یا صاحب الزمان...

مرحوم ملاي سلماسي محضر بحرالعلوم نشسته بود عربي وارد مجلس شد در میان مجلس سؤالي کرد صدا زد علامه بحرالعلوم آیا مي شود محضر امام زمان شرفیاب شد يا نه؟ کسي جواب او را نداد از اهل مجلس سؤال کرد آیا مي شود امام زمان رو دید يا نه؟ مرحوم سلماسي مي گوید يه وقت دیدم بحرالعلوم داره گریه مي کنه آهسته زیر لب مي گوید چه بگویم به این مرد عرب و حال آنکه امام زمان رو زیارت کردم آقا سر من رو روی سینه مبارکشون گذاشتن نوازشم فرمودن چه بگویم آقا صبح جمعه است دیگه داره عزاي حسینت تمام میشه يه عنایتي به این مجلس و آقا اگر چه لایق آن نیستیم تو احسان کن، یابن الحسن...

«الم (۱) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»؛ «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»؛ (سوره بقره)

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسكري و اجداد طاهرینش صلوات جلی ختم کنید.

هدیه به محضر امام، شهداء، مراجع تقلید، علماء، بزرگان، خیرین، اساتید، منسوبین به جمع حاضر، گذشتگان از بانی محترم، و به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی، سلامتی مراجع، رهبر معظم انقلاب، سلامتی خودتون و خانواده شریفتون و شفای مریضاتون به صلوات حسینی ختم کنید. رمزهای قرآن

«الم»؛ (بقره: ۱) در سورة مبارکه بقره در ابتدای سوره است رمز بین خدا و پیغمبر است که برخی از علما معتقدند حروف مقطعه است برخی معتقدند رمز است برخی معتقدند از جنس این الف و لام و میم در این سوره از همه حروف بیشتر است علما معتقدند این رموز قرآن را امام زمان (ع) در وقت ظهورش مبین و معین می فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ»؛ (بقره: ۲) این قرآن کتابی است «لَا رَيْبَ فِيهِ»؛ (بقره: ۲) شک و تردیدی در آن نیست سیدالمظلومین در روایتی می فرماید: منظور از کتاب منم «ذَلِكَ الْكِتَابُ»؛ یعنی من علی «لَا رَيْبَ فِيهِ»؛ ولایت من شک و شبهه ای درش نیست «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»؛ (بقره: ۲) این کتاب قرآن یا کتاب ولایت علی هدایتگر برای متقین است آدمی که با تقواست آدمی که از خدا می ترسد قرآن هدایتش می کند متقین کیان؟ سه ویژگی دارند انسان متقی ویژگی اول آن «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»؛ (بقره: ۳) ایمان به غیب دارد غیب یعنی آنچه که انسان نمی بیند الذي ما غاب عنهم یا ما غاب عنک چیزهایی که تو نمی بینی با چشم دیدنی نیست حقایقی در عالم امکان است که انسان با چشم سرش نمی بیند دیدن ملائکه ملک جزء مسائل غیب است کسی نباید حضور ملائکه را منکر بشود وجود ملائکه را منکر بشود بگوید ملک نیست ملائکه وجود ندارد شیعه کسی است که به وجود ملائکه ایمان داشته باشد وجود روح وجود باطن عالم آن چیزی که مربوط به غیب است یکی اش مربوط به مسائل قبر است سؤال در قبر فشار قبر اینها از مسائل غیب است اگر کسی منکر بشود بگوید آقا میکروفن گذاشتند تو قبر صدا نشنیدیم دوربین ریز فیلم برداری در قبر گذاشتند ملکی ندیدیم اگر منکر وجود مسائل مربوط به قبر بشود اهل ایمان نیست

مصادیق ایمان به غیب

۱ - حساب کتاب قیامت

ایمان به غیب یکی از مصادیقش مربوط به حساب و کتاب قیامت است اگر کسی منکر مسائل قیامت بشود اهل ایمان نیست یکی از مسائل و مصادیق مهم غیب حضرت صادق (ع) در روایتی می فرماید: «الذي يؤمنون بالغيب»؛ یعنی «هو الحجت الغائب» منظور یعنی امام غائب است کسی که شما علی الظاهر نمی بینید الان نمی بینید این ارتباط فعلاً یک طرفه است او شما را می بیند چون چشم خداست اما تو او را نمی بینی او همه عالم را می بیند می گوید چشم بینای خدا «عين الله الناظره»؛ چشم بینای خدا امام صادق (ع) در یک روایتی فرمودند: مهدی ما چشم بینای خداست وقتی که نگاه به آسمان می کند حضرت می خواهد بفرماید چیزی از دید حضرت پنهان نیست امام صادق (ع) این را می خواهد بگوید که هیچی برای امام زمان پنهان نیست همه چیز را می بیند حضرت صادق (ع)

مي فرمايد: مهدي ما وقتي نگاه به آسمان مي کند نگاه به آسمان که مي کند تا سدره المنتهي را مي بيند سدره المنتهي کجاست آسمان اول نه آسمان دوم نه آسمان سوم نه چهارم نه پنجم نه ششم نه هفتم عرش برو بالاتر بالاتر از عرش مرکز مديريت عالم امکان است دبیرخانه وحی است امام زمان وقتي به آسمان نگاه مي کند آسمان اول رفيع، دوم قيدوم، سوم ماروم، چهارم ارفلون، پنجم هيوعون، ششم عروس، هفتم عجماء همه اين آسمان ها را با چشم مي بيند تو سلامت هم به امام زمان مي گويي «السلام عليك يا نظر سورة المنتهي»؛ سلام به کسي که وقتي نگاهت را به آسمان مي دوزي سورة المنتهي را مي بيني من که روي کره زمينم روي جاي محدود دي ام ما که چيزي نيستيم مطلبي که در اينجاست اين است

۲- امام از مصاديق غيب

امام از مصاديق غيب است که بايد بهش ايمان داشته باشيم آقا حضرت مهدي در پس پرده است نه ما در پس پرده ايم یک کسي مي گفت امام زمان کجايي بياني بينمت کسي کنار دستش نشسته بود گفت خودت کجايي امام زمان که همه جاست تو خودت کجايي بنده خدا تو یک جورزي زندگي نکردي امام زمان خودش را به تو نشان بدهد تو که نمي تواني او را پيدا کنی بايد يکجورزي زندگي کنی او سراغت بياد پيغمبر اکرم (ص) فرمودند: دوازدهمي ما از دیده مردم پنهان مي شود اما مردم از او منفعت مي برند مثل خورشيد در پشت ابر اين روايت را امام باقر هم دارد اما سجاد هم دارد امام صادق دارد همه اشون اين مثال را زدند (کشمس) مثل خورشيد است (و اما وجوه الانتفاء بي) خود امام زمان هم دارد مي فرمايد: نفع بردن مردم از من مثل نفع بردن از خورشيد است (کشمس اذا غاب) وقتي که در پشت ابر پنهان مي شود یک کسي مي تواند بگويد آقا اين خورشيد فايده ندارد چون پشت ابراست نه خورشيد پشت ابر هم جهان را روشن کرده خورشيد پشت ابر هم تمام خواص و منفعت هاش به زمين مي رسد تمام گياهان موجودات ولو خورشيد پشت ابر باشد از منافعش استفاده مي کنند خورشيد پشت ابر همان طوري که محوريت دارد خورشيد در منظومه شمسي محوريت دارد ديگر تمام قمرها به دور خورشيد مي گردند امام زمان هم مثل خورشيد است تمام عالم امکان به دور مهدي مي چرخد محوريت امام زمان است اين دو تا سوم خورشيد پشت ابر وقتي قرار مي گيرد شما وقتي که مي گويي ابر آمد جلوي خورشيد درست شما فقط زير اين ابر قرار داري یک قسمتي از زمين مثلاً کرمان یک ابر آمده جلو خورشيد را گرفته خب اما کل عالم روشن است تمام آسمان ها به نور اين خورشيد روشن است همين مقدار کرمان تو فقط زير اين ابراست اين ابر هم روي سرت وست چيکار به خورشيد دارد تو ابر روي سرت را کنار بزني تو حجاب را کنار بزني تا خورشيد را ببيني خورشيد که همه عالم را روشن کرده همه مي بينندش نظاره اش مي کنند یک ابر سياهي حجاب گناه روي سرم کشيدم نمي بينم اونايي که بايد زيارت کنند امام زمان را زيارت مي کنند

منفعت هاي امام زمان در زمان غيب

منفعت امام زمان در زمان غيب مانند منفعت خورشيد است حالا چندتا شو بگم برات يکي اش اين است شما هر وقت گرفتار مي شوي مي گويي (المستغاث بک يا صاحب الزمان) هر وقت گرفتار مي شوي متوسل مي شوي به ساحت مقدس امام زمان مي گويي آقا کمک کن گرفتارم مرحوم آسيد حسين لاري از بزرگان وعاظ شيعه بوده مي گفت تو یک سفري به مکه مي رفتي یک مشکلي براشون

پیش آمده بود گریه کرده بودند متوسل شده بودند این ذکر را همه اش می گفتند می گفتند یا صاحب الزمان المستغاث بک یا صاحب الزمان یک مقداری خلاصه یک چند منزل رفته بودند دیدند آقا آروم گرفت گفتند که حضرت آقا چي شد خیلی نگران بودي گریه می کردی بی تابي می کردی برای این مشکل گفتند بوم متوسل شدم به ساحت مقدس ولیعصر آقا مشکلم را حل کردند دعای حضرت دعای حضرت گاهی وقتاً بچه دار نمی شود متوسل می شود به آقا شیخ صدوق فرزند دار نمی شد نامه نوشت به امام زمان داد به حسین ابن روح او هم به آقا رساند آقا بشارت بهش دادند فرمودند: خدا فرزند بهت می دهد من برات دعا می کنم شیخ صدوق از عظام شیعه است صاحب حدود هشتاد نود کتاب مهم شیعه است شیخ صدوق ابن بابویه قمی رئیس المحدثین است رئیس القمیین است دعا می کند حضرت این که شما این دعای فرج را می خوانی می گوئی (اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا) شما وقتی دعایش می کنی او هم دعایت می کند آن هم دعایت می کند کمک می کند به شیعیانش فریادری برای شیعیانش ارتباط قطع نیست امام صادق (ع) فرمودند: گاهی تو مجالس تون می آید می نشیند تو نمی بینی شما مشاهده نمی کنی این غیبت یک طرفه است گاهی جسم فرد پنهان است گاهی جسم فرد پنهان نیست مردم نمی شناسندش امام زمان قسمت دوم است جسم حضرت پنهان نیست آقا الان روی کره زمین است پنهان نیست مردم او را نمی بینند یا اگر ببینند نمی شناسند مردم نمی شناسد مشکلات را حل می کند خدا رحمت کند مرحوم مقدس اردبیلی ما دو تا اردبیلی داشتیم یک ملا احمد داشتیم ملا احمد آن هم از اوتاد و عرفا بوده ملا احمد اردبیلی آنقدر پاک بوده که در بعد از عروسی اش هم کرده بود ازدواج هم کرده بود گاهی وقتاً امام زمان خانه اش می آمد می آمد خانه اش این عروس و داماد می آمدند از حضرت پذیرایی می کردند چند دقیقه آقا می نشست کیا بودند

گرفتن مقدس اردبیلی جواب سوال از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

یک جوانی ملا احمد اردبیلی یک مقدس اردبیلی داشتیم مقدس اردبیلی از علمای شیعه بوده از فقهای شیعه بوده شاگردش می گوید یک شب مقدس اردبیلی از خانه آمد بیرون نصف شب دیدم حرکت کرد داره با سرعت می رود گفت منم نزدیک نشدم که آقا منو نبیند گفتم کجا می خواهد برود بینم کجا می رود گفت یک وقت دیدم آمد دم حرم امیرالمؤمنین نزدیک حرم شد در بسته است گفتم مقدس اردبیلی کجا داره می رود با خودم گفتم در بسته است دیدم نزدیک شد نزدیک شد تا نزدیک در حرم علی شد قفل درها باز شد در برای مقدس اردبیلی باز شد در حرم علی گفت مقدس اردبیلی وارد حرم شد وارد صحن شد در ضریح هم برایش باز شد دیدم ایستاد یک چند جمله صحبت کرد صدایی هم از درون ضریح بیرون می اومد اما نمی فهمیدم واضح برام نبود کلمات رد و بدل می شد اما من نمی فهمیدم گفت دیدم مقدس اردبیلی دو رکعت نماز خواند از حرم آمد بیرون همینجور آمد بیرون منم پشت سرش عبایش را انداخت رو سرش و با سرعت اومد مسجد کوفه مسجد کوفه آن موقع هم هنوز باز مسجد کوفه بسته بود نزدیک در مسجد کوفه شد یک وقت دیدم در مسجد کوفه هم برایش باز شد قفل در باز شد در باز شد مقدس اردبیلی وارد شد آنجا هم دیدم کلماتی رد و بدل شد صدایی می اومد اما من نمی شنیدم نمی فهمیدم چیه صدا را می شنیدم

نمی فهمیدم چیه جوابها را نمی شنیدم حرف هاش زده صحبت هاش کرد دو رکعت نماز خواند و آمد بیرون یک وقت آمدم جلو گفتم مقدس اردبیلی سلام علیکم گفت علیک السلام تو اینجا چه می کنی گفتم آقا از حرم امیرالمؤمنین دنبالتم گفت راضی نیستم تا من زنده ام برای کسی نقل کنی حلالیت نمی کنم گفتم خب من قول می دهم تا زنده ی برای کسی نگویم اما آقا شما هم برای من بفرمائید حرم علی چه خبر بود به من فرمودند سؤالی برام پیش آمد تا دیر وقت مطالعه می کردم جوابشو پیدا نکردم گفتم بروم حرم امیرالمؤمنین جواب بگیرم آمدم در حرم باز شد آمدم کنار قبر علی آقا به من فرمود مقدس اردبیلی خوش آمدی اما پاسخ این سؤال را برو از فرزندم مهدی پیرس گفتم آقا الان کجا بروم فرمود: برو مسجد مسجد کوفه است دارد نماز می خواند مقدس اردبیلی می گوید آمدم مسجد کوفه وارد شدم در باز شد آقا نشسته بودند یک مقداری تأمل کردم نماز آقا تمام شد سلام کردم آقا سؤال دارم باباتون علی من رو فرستاده سؤالمو گفتم آقا جواب عنایت کردند

اگر یک لحظه دعای امام زمان نباشد زمین اهل را فرو می گرفت

در زمان غیبت هم نفع آقا به شیعیانش می رسد دعای حضرت اگر نبود (لساخت الأرض بأهلها) اگر یک لحظه دعای حضرت نبود محوریت حضرت نبود زمین اهلش را فرو می گرفت (بِیَمْنِهِ رُزْقَ الْوَرَى) اصلاً سر سفره او نشستی اگر آسمان خراب نمی د روی سر مردم روی این همه گناهی که مردم می کنند این همه معصیتی که مردم می کنند دیگر چه چشم داشتی برای نعمات و باران و ایناً اصلاً نباید چشم داشتی باشد هر لحظه باید منتظر بلا، باشی اما این بلا را امام زمان فرمودند به اشعری قمی عبدالله ابن اسحاق اشعری قمی سعد ابن عبدالله اشعری قمی فرمودند: (به يدفع الله بلا عن اهل الأرض)؛ خدا به خاطر من بلا را از زمین دور کرده سعد ابن عبدالله اگر من نبودم زمین اهلش را در بر می گرفت این همه گناه که دارد می شود زمین تاب نمی آورد آسمان ها تاب نمی آوردند ملائکه و همه موجودات دارند ذکر و تسبیح می گویند حیوانات و وحوش دارند ذکر خدا می گویند بشر تنها دارد معصیت و فساد می کند زمین تاب نمی آورد زمین مال خداست آسمان مال خداست تاب اسنان معصیت کار را نمی آورد همه را فرو می گرفت به خاطر من است که زمین خود داری کرده به دعای من است که مردم حفظ شدند (بِیَمْنِهِ رِزْقُ الْوَرَاءِ و بوجوده ثبتت الارض و السماء) به خاطر امام زمان است که زمین ثابت شده آسمان ثابت شده بلا نازل نمی شود همه چیز به خاطر اوست آفتاب منفعتش همیشه دائم است یک لحظه قطع نمی شود شب هست شما خورشید را نمی بینید اما آن کار خودش را دارد می کند آسمان را روشن کرده آن طرف عالم این طرف هم برایت ماه را روشن کرده زمین یک لحظه از نعمت خورشید محروم نیست حتی شب اگر خورشید خاموش بشود خراب می شود اوضاع تمام آسمان ها بهم می ریزد نظم عالم بهم می ریزد منفعت خورشید که فقط روز نیست شب هم هست دائماً هست دعای حضرت است نماز حضرت هست دو رکعت نماز پسر فاطمه می خواند زمین آرام می شود دو رکعت نماز مهدی زمین را از بلا آرام می کند آسمان ها را آرام می کند برای همین شما سلام می دهی تو زیارت آل یاسین می گویی (السَّلَامُ عَلَیْكَ حِینَ تُصَلِّی وَ تَقْنُتُ السَّلَامُ عَلَیْكَ حِینَ تَرْكُعُ وَ تَسْجُدُ)؛ سلام به تو وقتی نماز می خوانی سلام به تو وقتی بلند می شوی سلام به نماز مهدی وقتی تکبیره الاحرام می گوید سلام به تو وقتی حمد می خوانی (السَّلَامُ عَلَیْكَ حِینَ تَرْكُعُ وَ تَسْجُدُ)؛ سلام به تو وقتی رکوع می روی وقتی سجده می روی این نماز مهدی است که زمین را آرام

می‌کند آسمان‌ها را آرام می‌کند خورشید چیه برو از خورشید بالاتر خود خورشید هم از نعمت آقا بهره‌مند است یک لحظه وجودش نباشد خورشیده‌ها خاموش می‌شود تمام منظمه‌ها بهم می‌ریزد تمام کهکشان‌ها بهم می‌ریزد همه چیز از اوست هر چی نعمت می‌خوری همین الانش همین کمش هم که می‌خوری همین کمش هم که هست در روایت دارد سر سفره مهدی نشستی متوجه نیستند (بِکُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِکُمْ یَخْتِمُ اللَّهُ وَ بِکُمْ یُنْزِلُ الْغَیْثَ)؛ باران می‌آید به خاطر شماست (وَ بِکُمْ یُمْسِكُ السَّمَاءَ)؛ به خاطر شماست که آسمان به زمین نمی‌چسبند یعنی چه یعنی اهل نابود نمی‌شوند دست عنایت حضرت همیشه هست خدا رحمت کند

داستان

در زمان مرحوم آیت‌الله بروجردی اعلی‌الله مقامه الشریف آیت‌الله بروجردی می‌گفتند می‌فرمودند یک آقایی کوهپایی بود رفته بود کاظمین و بغداد مشکل دار شده بود مشکلی برایش پیش آمده بود متوسل شده بود به ساحت مقدس ولیعصر گفته بود آقا مشکلم را حل کن اینجا من مسجدی به نام تو بسازم خب آن زمان در بغداد و سامرا کمتر از امام زمان یاد می‌کردند حکام جور بود ظالم بودند گفت مشکلتش را آقا حل کرده بود پول زیادی را آورده بود از معمارهای ایرانی هم برده بود آنجا آیت‌الله بروجردی می‌فرمودند که کوهپایی برام تعریف کرد معمار از طبقه دوم سوم مسجد از فاصله هفت هشت ده متری آن بالا ایستاده بود روی چوب بست از آن بالا یکدفعه افتاد از آن بالا فقط صدای این معمار آن بالا از آن بالا که داشت می‌افتاد شنیدم گفت یا صاحب الزمان آنوقت این پایین هم آهن ریخته بودند زیر پا همه آهن آلات بود مرحوم آیت‌الله بروجردی فرمودند کوهپایی تعریف کرد گفت از آن بالا که گفت یا صاحب الزمان اغثنی به فریادم برس افتاد روی آهن‌ها گفتم تمام شد مُرد گفت دویدیم دور زدیم از مسجد آمدیم بیرون نگاه کردیم دیدیم بلند شد و ایستاده خودشو داره می‌تکوند از آن هشت ده متری از آن بالا با یک جمله گفت یا صاحب الزمان اغثنی به فریادم برس از آن بالا بیافتنی روی آهن هیچی هم نشود معجزات و کرامات حضرت منافع شمسیه است که به شیعیانش می‌رسد هر جا می‌بیند ما خالصاً و مخلصاً جلو نیامدیم و إلا جواب می‌دهد جواب می‌دهد مشکل ما هستیم مشکل من بیچاره‌ام که دست توسل به همه می‌زنم به همه رو می‌زنم گاهی جوان‌ها ماه‌ها می‌شود که از امام زمان یاد نمی‌کنیم جوان‌ها هر روز این دعای فرج را بخوانید بعد هر نمازی بخوانید وقتی دعاش می‌کنی دعای می‌کند (و دعوالی) برام دعا کنید (و دعوتُ لکم) و براتون دعا می‌کنم خودش فرمود شما دعا کنید منم براتون دعا می‌کنم وقتی که دعای فرج را می‌خوانی می‌گویی (اللَّهُمَّ کُنْ لَوْلَیْکَ الْحُجَّةُ بِنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلَیْ آبائِهِ فی هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فی کُلِّ سَاعَةٍ وَلِیّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ ناصِراً وَ دَلِیلاً وَ عَیْناً حَتّٰی تُسَکِنَهُ اَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَوِیلاً) بعد تقاضا می‌کنی که (وَلِیّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ ناصِراً وَ دَلِیلاً وَ عَیْناً حَتّٰی تُسَکِنَهُ اَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَوِیلاً) اینا را براش می‌خواهی از خدا حفظش کن نگهبانش باش اینارو وقتی می‌گویی او هم برمی‌گردد بهت دعا می‌کند می‌گوید خدا تو را هم حفظ کند خدا تو را هم دلیل باشد خدا تو را هم چشم اینا همه اثر دارد تو زندگی‌ات مجرب است آقا مشکل داری دعای فرج را با تسبیح شروع کن خواندن چهل تا پنجاه تا صد تا بین خودت و خانواده‌ات تقسیم کنید بخونید اگر مشکلت حل نشد تو به هر دعایی که می‌خونی آقا دعای می‌کند دعای حضرت اثر دارد دعای امام زمان اثر دارد بله چشم دارهای عالم می‌بیند یک

تشرف دیگری هم عرض کنم صبح جمعه است (و ما احلي اسمائکم)؛ اصلاً شنیدن اسم مهدی شیرین است تو زیارت جامعه نمی خوانید (احلی) یعنی شیرین است اسم شما (ذکرکم فی الذاکرین) اصلاً یاد کردن شما شیرین است قضایای امام زمان را که می شنوی همچین دلت خنک می شود دلت آرام می گیرد مرحوم علامه بحر العلوم تو حرم امام عسکری نماز می خواند جمعیت هم پشت سرش این ملای سلماسی از شاگردانش هست همیشه با آقا بوده گفت یک دفعه دیدم علامه بحر العلوم وقت خواندن نماز وسط حمدش یک توقفی کرد توقفی کرد یک لحظه مکث کرد گفتیم شاید حالش خوب نیست صداش گرفت یک چند لحظه همینجور آرام گرفت بعد ادامه نماز را خواند ادامه داد نمازش نماز رو تمام کرد گفت بعد از نماز آمدم کنار سجاده اش گفتم بحر العلوم کسالتی پیدا کردی آقا گریه کرد فرمود: نه کسالتی پیدا نکرده ام گفتم آقا پس چرا وسط نماز مکث کردی فرمود: سلماسی داشتم نماز می خواندم دیدم از باب قبله امام زمان وارد شدند وارد حرم باباش امام عسکری شد گفت چشم افتاد به جمال مهدی فاطمه نگاهش می کردم چشم دارهای عالم می بینند هست منفعتش به مردم می رسد نفع او بالاتر از خورشید به مردم می رسد دست و پا تو جمع کن ببینی اش به ورد و ذکر و نمی دانم دعا نوشتن و دعانویسی و این چیزها هم نیست این قلب و اعضا پاک بشود می بینی اش به شیخ بهاء فرمود فرمود شیخ بهاء نمی خواهد متوسل به دعانویسی و ورد و علم جفر و رمل و اسطرلاب و این چیزا بشی طلسمات اینارو بگذار کنار فرموده مثل این قفل ساز بشوید خودم به دیدنتون پیام شما که نمی تونید منو پیدا کنید مثل این پیرمرد بشید خودم به دیدنتون میام خودم میام بسمه دیگه، یا صاحب الزمان.

صلي الله عليك يا مظلوم يا أبا عبدالله

مرحوم شیخ عبدالزهراء کعبی از خطبای عراق بود گفت یه شب جمعه ای به قصد زیارت ابی عبدالله اومدم کربلا، تو صحن شریف آقا تو حیاط قبل اینکه مشرف بشم داخل حرم برم کنار حیاط یه چند نفر ایستاده بودن به من گفتن شیخ عبدالزهراء روضه بخون شروع کردم شعری رو خوندن مضمون شعر اینه: (أَيُّقَتْلُ ظَمْنَانَا حَسِينَ بِكَرْبَلَا)؛ حسین رو کربلا با لب تشنه کشتن، (وَفِي كُلِّ عَصُوٍّ مِنْ أَنَاْمِلِهِ بَحْرٌ)؛ حسینی که خودش دریای رحمت الهیه، شروع کردم این قصیده رو خوندن گفتم آب مهریه زهرا بود فرزندش حسین رو با لب تشنه کشتن یه وقت دیدم سید عربی ایستاده بود گریه می کرد وقتی اشعارم تمام شد گریه کرد و صدا زد یا جدا حسین وقتی که روضه ام تمام شد دیگه کسی رو ندیدم هر چی تو حرم به دنبال این سید گشتم پیدا نکردم معلوم میشه امام زمان به روضه عطش ابی عبدالله علاقه داره منم یه جمله بگم جبرئیل برای همه انبیا روضه عطش خوند برا پیغمبر روضه عطش خوند امیرالمؤمنین برای ابن عباس روضه عطش خوند ابی عبدالله روز عاشورا مرحوم محدث قمی می نویسه: چنان شده بود از عطش دیگه چشمان آقا درست نمی دید گرد خاک آنقدر تشنه بود این زبان مثل چوب خشک شده بود وقتی به لبها می زد مرحوم محدث قمی می نویسه: از زبان حسین خون جاری بود ای وای حسین حسین...

صلي الله عليك يا مظلوم يا أبا عبدالله

نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ
يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ؛

به ابی عبدالله قسم همة مارو ببخش و بیامرز

بحق زینب فَرَجِ مهدي را برسان

به پریشانی زینب مهدي را برسان

خدا باران و برکات و رحمتت رو بر ما نازل فرما

امام، شهدا، امواتمون رحمت فرما.

کشور و ملت و رهبر و جوانها، نوامیس، حضار محترم مجلس، محافظت بفرما

پروردگارا شر دشمنان به خودشون برگردان

قدمهامون به مدینه و کربلا برسان

سلام خالصانه ما را به محضر امام زمان برسان

دعاهای آن حضرت رو در حق ما مستجاب بفرما

بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

\$

##حکومت حضرت مهدی عج

حکومت حضرت مهدی عج

حجت الاسلام و المسلمین عدالت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ
الدِّينِ».

اَللّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا
وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُثَمِّتَهُ فِيهَا طَوِيلًا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ.

ای درمان همه دردم - من دنبال تو می گردم

به حلقه گیسویت گرفتارم - ز هر دو عالم فقط تو را دارم

آمد کنار حرم امام رضا(ع) اونجا کنار ضریح گریه می کرد چند تا درخواست داشت اجابت نمی شد
یکی از درخواست هاش ادای قرضش بود یکی از درخواست هاش تعمیر منزلش بود یکی از
درخواست هاش شفاعت امام رضا بود به امام رضا عرض کرد علی بن موسی الرضا آقا به فرزندت مهدی
بگو نگاه به منم بکنه آقا یکی از درخواست هام دیدن مهدی اونقدر گریه کرد کنار ضریح یه وقت یه
دست با کرامتی روی شانه اش افتاد آقا فرمود: سید چته اینقدر گریه می کنی؟ گفت آقا خواسته ام
زیارت حجت بن الحسن فرمود: خب چته حرفت چیه نشناخت آقا رو گفت آقا قرض دارم خونه ام نیاز
به تعمیر داره آقا یه اشاره ای کرد صدا زد سید قرضتو ادا می کنی اما تعمیر خونه ات یه نگاه بکن خونه
جدم علی رو بین این سید یه نگاه کرد پرده از جلو چشمش رفت کنار یه نگاه کرد خونه
امیرالمؤمنین در و دیوار خونه رو نگاه می کرد گریه کرد امام زمان آقا این در و دیواری که میگو

خون آلوده این در و دیواره امام زمان فرمود: من گریه نمی کنم برای آتش گرفتن گریه من برای اینکه چرا مادرم زدن چرا مادرم زدن یابن الحسن... «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسكري صلوات جلی ختم کنید. حکومت حضرت مهدی (عج)

حکومت حضرت مهدی (ع) مقر اون در شهر کوفه است وقتی آقا در مسجدالحرام حکومت را و قیام و ظهورش اعلام می کند از اونجا به مدینه میاند پس از اینکه نماز خواندن در مسجدالحرام و بیعت کردن ملائکه و ۳۱۳ نفر دو پیامبر آسمانی آقا خودش را معرفی می کند بعد ذکر مصیبت میخونه اونوقت راه می افتند به سمت مدینه کنار قبر پیغمبر اکرم (ص) عرض ادب می کند امام زمان به ساحت مقدسه رسول اکرم (ص) چون حالا نوبت تجلی این آیه است «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛ (صف: ۹) غلبه دین اسلام بر تمامی ادیان

دین خدا بر همه ادیان دین اسلام بر همه ادیان غالب میشه غلبه دین اسلام به همه ادیان به تعبیر امیرالمؤمنین (ع) به ابن عباس در ظهور امام زمان (ع) حضرت فرمود: اون زمانی صورت می گیرد که فقط اذان که می شود بر بام تمام خانه ها صدای اذان بلند بشه اون زمان وقت غلبه اسلام است و هیچ وقت متحقق نمی شود تا دوازدهمی ما ظهور کند عرض ادب می کند کنار قبر رسول اکرم (ص) بعد بلند میشه امام زمان (ع) پشت سر حضرت راه می افتند جماعتی از اصحاب آقا کجا داره میره یه وقت می بینند آقا کنار یک قبری نشست فرمود: این قبر مادرم زهراست مردم عالمی که دنبال قبر مادرم می گشتید اینجا قبر اوست زیارتش کنید بعد از اونجا حرکت می کند امام زمان یه سری دشمنانی که در مسیر راه است نابود می کند تا به سمت کوفه میاد اولین روز ورود او در کوفه جمعه دوم است یعنی جمعه اول آقا ظهور کرده بین طلوع فجر اقدامات پسر فاطمه

۱ - استقرار در مسجد سهله و مسجد کوفه

جمعه دوم به کوفه می رسد اولین اقدامی که در کوفه می کند پسر فاطمه محل استقرار حکومت معین می کند مسجد سهله و مسجد کوفه محل استقرار حکومت و استقرار لشکر لشکریان حضرت مهدی (ع) ۳۱۳ نفر فرمانده دارد که ۵۲ نفر از آنها را زنان خوب و مؤمنه و محبیه عالم که اینها خودشون فرمانده هستند این زنان و این مردان «يُؤَيِّدُهُ بِثَلَاثَةِ أَجْنَادٍ»؛ امام باقر (ع) فرمود: با سه تا لشکر امام زمان را یاری می کند بالمؤمنین؛ به وسیله مؤمنین این تعدادی که هستند و الملائکه؛ تعداد ملائکه آسمانی که حالا یکی دو تا از ملائکه را دو تا دسته اش رو تو همین دعای ندبه خواندید «وَالْمُسَوِّمِينَ»؛ ملائکه نشانه دار ملائکه نشانه دار ملائکه ای بودند که در جنگ بدر پیغمبر اکرم (ص) را یاری کردند آمدند نشان یک پارچه زرد رنگی به پیشانی این ملائکه بود و حضرت رو یاری کردن «هَذَا يُمَدِّدُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ»؛ (آل عمران: ۱۲۵) خدا شما را یاری کرد با این ملائکه اینها در روز ظهور امام زمان می آیند

دو تا مطلب هست در رابطه با حکومت حضرت مهدی

مطلب اول: امام زمان مأمور به باطن است

اینکه تمام پیامبران و امامان مأمور به ظاهر بودن اما امام زمان مأمور به باطن است یعنی چه؟ یعنی شما اگر می‌رفتید پیش پیغمبر رسول اکرم (ص) شما را می‌دید ولو باطن‌ت رو می‌دید ولو باطن یک شخصی را می‌دید خوبه ولو باطن یک شخصی را می‌دید بد اما این بد بودنش رسول اکرم به رخس نمی‌کشید و بر مبنای باطنش حکم نمی‌کرد اگر چه جایی به سرقتی کرده بود یا نگاه می‌کرد بود یا اون زمان آدم منافق مسلکی بود پیغمبر اکرم (ص) مأمور نبود که باطنش را رو کند براساس باطن او حکم کند که تو منافقی بگیری این دزد دیشب دزدی کرده من میدونم به علم پیغمبری جبرئیل به من گفته پیغمبر اکرم و ائمه مأمور به ظاهرند طرف دزد بود شب می‌رفت دزدی صبح‌ها می‌اومد پشت سر پیغمبر نماز می‌خواند پیغمبرم اینو می‌دونست ولی هیچ‌وقت بهش نمی‌گفت بیا تو دیشب برا چی دزدی کردی؟ بخوابونیدش شلاقش بزیند دستشو قطع کنید مأمور نیست پیغمبر اکرم (ص) به باطن حکم کند فرق حکومت امام زمان با حکومت انبیاء و حکومت ائمه دیگه اینه امام زمان براساس باطن حکم می‌کنه یعنی تمام درون‌ها و باطن‌ها را رو می‌کند صوفیانی‌ها و دجال‌ها و هیتلرها و صدام‌ها و اینا جایگاهی نزد امام زمان ندارند دغل‌بازان در حکومت امام زمان نقش ندارد گاهی امکان دارد به نفر فرمانده بشه اما باطنش خبیث باشه این دسته از افراد تو حکومت امام زمان جا ندارند فرمانده نیستند چون باطنشونو آقا می‌بینه در صورتی که تو حکومت پیغمبر بودند افرادی که فرمانده بودند اما منافق بودند فرمانده بودند اما خود پیغمبر را تو باطن قبول نداشتن بودن کسانی که تو جنگ خندق بت‌هاشون رفته بودن پشت مشتهای قایم کرده بودن زیر خاک گرفتن اگر کفار پیروز شدن ما به اینا میگیم بابا ما که با شمائم نشونیم اینها این بت‌ها مون اینجا بغل دستمون خاک کردیم زیر خاک اگر پیروز شدیم ما که خب بت‌ها جاش اُمنه رسول اکرم اینا فرمانده‌اش بودن می‌دونست اینارو ولی مأمور به ظاهر بود از جانب خدا نه باطن حکومت امام زمان اینجوری نیست باطن‌ها افراد خبیث افراد پست منافق جنایت‌کار اینا تو حکومت امام زمان در لایه‌های اولی دخلی ندارند مگر بروند توبه کنند جزء مردم با توبه و مؤمن زندگی کنند این یکی

مطلب دوم: تمام عوالم در اختیار مهدی فاطمه است

از خصوصیت حکومت امام زمان اینه که حضرت مهدی (ع) وقتی ظهور می‌کند تمام عوالم هستی در اختیار اوست یک کسی اومد خدمت امام رضا (ع) اجازه بدهید روایت را به مناسبت امروز بخونم کسی اومد محضر آقا عرض کرد یا بنی‌الرسول الله أنت صاحب الأمر؛ شما صاحب الأمر؛ شما اون کسی هستید الذي يملأ الله الأرض قسط و عدلاً؛ آن کسی که زمین را پر از قسط و داد می‌کند بعد از اون وقتی که پر از ظلم شده شما صاحب الأمر؛ انت صاحب الأمر امام رضا فرمودند: نعم أنا صاحب الأمر ولكن اون صاحب الأمری که زمین را پر از عدل می‌کند بعد ما ملئت ظلماً و جوراً؛ من اون صاحب الأمر نیستم اون آقا شخص دیگه است امام رضا معرفی‌اش کرد بعد دو سه تا از خصوصیات امام زمان را امام رضا فرمود: این دو سه تا را بگم روضه بخونم بسه.

خصوصیات امام زمان (عج)

۱ - تمام عالم امکان در اختیار اوست: حضرت رضا (ع) فرمودند: صاحب الأمرنا دوازدهمی ما تمام عالم امکان در اختیار اوست نمونه‌اشم خدا آورده تو دل تاریخ قرار داده که کسی نگه آقا مگه میشه مثلاً مثل سلیمان پیغمبر سلیمان از جهت عمر خیلی خدا عمر بهش داد از جهت حکومت از جهت

پیغمبري ۷۲۰ سال عمر کرد پادشاهي کل زمین خدا بهش عطا کرد اینارو همه رو خدا نمونه سازي کرده که یک زماني اگه گفتن مهدي حکومت جهاني دارد شما نگید مگه میشه خدا سلیمان جلوت میاره میگه اینها به سلیمان حکومت جهاني من دادم کل جهان در اختیار سلیمان بود خب مگه میشه نگید ۷۲۰ سال عمر کرد این دو، سه: تمام عوالم هستي در اختیار سلیمان بود هم ملائکه در اختیارش بودن شیاطین در اختیارش بودن جن در اختیارش بود شیاطین رو ازشون کار مي کشید از شیطان ها اینارو مشغولشون مي کرد دور و بر مردم زیاد نروند به اینها مي گفت این ساختمان منو تکمیل کنید جن هستند دیگه همه اینارو وادار به کار کرده بود زیاد دور و بر مردم نپلکن اون کاخ سلیماني را طائفه بني الجام و این شیاطین تکمیلش کردن يعني قدرت نفوذ سلیمان ببینید همه رو مشغول به کار کرد یه تعداد از شیاطین را «و الشَّيَاطِينِ يَغُوصُونَ لَهُ»؛ شیاطین را مي فرستاد ته دریاها غواصي مي کردند براش «و الشَّيَاطِينِ يَغُوصُونَ لَهُ»؛ غواصي مي کردند برا سلیمان تمام این طلاها و جواهرات نمیدونم لوء لوء مرجان ها را از ته دریاها براش مي آوردن بیرون و تمام این طلاها همه رو آوردن آب کردن هزار صندلي طلا درست کردن هزار صندلي طلا برا تو تالار درسش چون رشته سلیمان بن داوود رشته حقوق و قضاء بود دانشگاه مي نشستن رو صندلي ها طلا بهشون درس مي داد یه حکومت و الگوي اینجوري درست کرده خدا که اگه یک روزي گفت مهدي من میاد عالم را در دست مي گیرد کسي تعجب نکند اگه بگوید همه ملائکه در اختیارش هست کسي نگه مگه میشه بگه بله سلیمان اینهاش غیر از این خداوند متعال تمام امورات دنیا از خوارق آدم در اختیار او قرار مي گیره یه استادي داشتیم گفتن خیلی تعجب نکنید خیلی قشنگ حرف مي زد گفت خیلی تعجب نکنید اصلاً امام زمان هیچ کاري هم که نکند آخه يکي از سؤالات اینترنتی شبهات مهدویت امروزه در بین جوان ها اینه اگه تو سایت هاي اروپايي ها و به حساب سایت هاي مهدویت اینها بري

شبهات مهدویت

يکي از شبهات اینه امام زمان چگونه مي تواند در مقابل این توپ و تانک موشک هاي قاره پيما مقاومت کنه يکي از سؤال ها اینه حالا سؤالات رو جواب هاي زيادي دارد يکي از جواب هاش اینه اگر تمام عالم امکان در اختیار امام زمان باشه يکي از تصرفات امام زمان بر روي جريان برق باشه الکتریسيته تصرف کند این جريان را از حيز انتفاء خارج کنه يعني خاصيت این جريان را ازش بگیره شما حساب کنید میخوان موشک پرتاپ کنن با برق کار دارند میخوان نمي دونم این تانک شو روشن کنه استارت بزنه با برق کار دارند میخوان توپ شو به کار بندازه با برق کار دارند هر کاري در تمام ماهواره هاشون با برق کار داره تمام فرستنده ها و گیرنده هاشون با برق کار داره اصلاً همه اسلحه هاشون فشنل میشه هیچ کاري امام زمان نکند فقط جريان الکتریسيته را از کار بندازه ما مثال مي زنیم آ امام زمان (ع) وقتي ظهور مي کنه امام باقر (ع) مي فرماید: «يُؤَيِّدُهُ بِثَلَاثَةِ أَجْنَادٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةِ وَ الرَّعْبِ»؛ مؤمنین مي آیند ملائکه مي آیند یکیش رعب و ترس و وحشت کسي که ترس و وحشت ورش داشته داره میلرزه مسلح ترین پیشرفته ترین تسبیحاتم در اختیارش باشه میلرزه نمي تونه ازش کار بکشه تمام دشمنان در روز ظهور میلرزن و کارايي ازشون گرفته شده حالا حضرت تو این جريان تصرف کنه هیچ کاري نمي توانند بکنند دیگه آقا در مقابل این اسلحه ها امام زمان با شمشیر عصر شتري در مقابل این تسبیحات عصر موتوري چیکار مي خواهد بکند؟ جوابش این دو تا کلمه است امام زمان با رعب و

وحشت توان جسماني اينارو مي گيره خدا براش اينكار مي كنه تصرفاتشم در عالم تمام اسلحه هاي اينها را خنثي مي كنه هيچ كاري ازشون نمياد يعني كاملاً زمين گير مي شوند لذا الانبياء كه شما اينجا نشستيد اونا دارند ميترسند تو اين تونل هاي مكه و مدينه تو اين تونل هاي مكه اومدن دوربين هايي كار گذاشتن گوشه و كنار مسجدالحرام صهيونيست ها دوربين هايي كار گذاشتن بيچاره هاي بدبخت فكر مي كنند ميگن خب اگه روز ظهور امام زمان روز جمعه باشه ما دوربين هامون به كار بيندازيم تا ببينيم امام زمان ظهور كرد ديگه نگذاريم بياد كوفه و حكومت تشكيل بدهد همان زمان مسجدالحرام را موشك باران كنيم هسته اي بزنيم چه بزنيم بدبخت ها فكر مي كنند قدرت امام زمان (ع) مثل قدرت سردمداران خودشونه بعد امام رضا (ع) خب خيلي طول كشيد مي خواستيم حديث بخونيم فرمود: لو مد يدها؛ امام رضا (ع) فرمود: اگه دستشو دراز كند ببين قدرت قدرت انساني نيست ديگه قدرت امام زمان قدرت يه انسان نيست قدرت خدائي شما وقتي زيارتش مي كنيد ميگيد السَّلامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللّٰهِ النَّاطِرَةِ؛ چشمش ديگه چشم يك انساني كه با همين عدسي و اينجوري نيست قدرت چشم امام زمان باطن عالم را مي بيند اينجا ايستاده مكه را داره مي بينه اينجا ايستاده آمريكا و اسرائيل كاراشون همه رو مي بينه چشم قدرت خدائي داده شده بهش «عَيْنَ اللّٰهِ النَّاطِرَةِ»؛ اذن الله سامعه؛ گوش شنواي خدا يعني اينجا كه ايستاده تو اتاق سر اسراييلي ها هر چي سخن ميگن آقا مي شنوه گوش شنواي خداست يدالله الباسطه؛ دست دهنده و قدرتمند خدا خب امام رضا فرمود: آنقدر خدا قدرت به داستان مهدي عطا مي كند لو مد يدها علي شجرة من اشجار الأرض؛ اگه دستشو دراز كنه يك درختي از اين درخت ها را بگيره لقطعتها؛ اين درخت را از جا ميتونه بكنه آنقدر قدرت خدا بهش عطا مي كنه اين قدرت قدرت انساني نيست اشتباه نكنيد منو شما قدرت انسانيمون اينه حالا يه شاخه اي مثلاً يه شاخه برگي بكنيم شاخه را هم بعضي وقت ها نمي توانيم بكنيم اما همين دست منو شما اگه خدا قدرت بهش بده قدرت خدائي بهش بده در خيبري كه ۴۴ نفر نتوانستن بكنندش رو دست بلندش مي كنه علي اين دست ديگه قدرت قدرت خدائي ميشه بله در روز جنگ خيبر در خيبر كند يا فاتح الباب التي أن حذه عجزت اكفن اربعوني و اربع؛ اي كنده در خيبري كه ۴۴ نفر از كندن اين در عاجز بودن ولي علي كند پيغمبر اكرم (ص) اين قدرت داشت همه اون قدرت هاي تمام پيغمبرها از آدم سليمان نوح همه همه همه رو خدا جمع كرده تمام اين قدرت هارو يكجا در وجود امام زمان قرار داده ببينيد همه اون قدرت ها هر چي دارند انبياء و اولياء از زيبايي هر چه همه انبياء و ائمه دارند همه در وجود امام زمان هر چه دارند انبياء و اولياء - در وجودش آفريده كبريا

امام زمان امام مهرباني ها

هر چي مهرباني همه اونا دارند همه اون مهرباني هارو خدا در وجود امام زمان قرار داده يكي از شبهات اينه ميگن كه اگه امام زمان بياد كه خون ريزي راه ميندازه آقا كي گفته كجا نوشته تمام يهودي ها تا امام زمان مي بينند ميگن اين كليم ماست ايمان بهش مي آورند تمام مسيحي ها همه ايمان مي آورند تمام زرتشي ها تمام رومي ها هندوها همه بهش ايمان مي آورند يهودي ها ميگن اين ماشئه اين مسلح مسيحي ها ميگن اين مسيح زمان اين مهيد آخر مهدي آخر بهش ايمان مي آورند زرتشي ها ميگن اين سروش ايزد بهش ايمان مي آورند رومي ها ميگن اين فردوس الأكبر بهش ايمان

مي آورند تمام حتي هندوها ميگن اين لمپ تاراست مسلح كل است بهش ايمان مي آورند اون كساني را كه امام زمان مي كشه صاحبان اديان نيستند يهودي و مسيحي و زرتشتي و آتش پرست و اينهارو امام زمان همه اينها ايمان مي آورند ميان جزء اصحاب امام زمان تا آقارو مي بينند قدرت آقارو مي بينند مهرباني آقارو مي بينند همه بهش ايمان مي آورند اون كساني كه در مقابل مهدي صفحه آرائي مي كنند هيتلرها و صدامها و وهابيها اينها هستند لذا خيلي از اين وهابيهايي كه فريب خوردن اينام ميان به سمت آقا سردمدارانшон اون افراذي كه اينجوري خون ريختن و مرتب مي ريزن آقا با اونا كار داره با منو شما كه آقا كار نداره كه هيچ جايي با اين همه گناه و معصيتي كه مي كنيم گاهي كارمون گير مي كنه با اين همه خلافهايي كه كرديم يه دفعه يه جايي كارمون گير مي كنه دستمونو بلند مي كنيم اشكمون در مياد ميگيم المستغاث بك يا صاحب الزمان؛ پسر فاطمه بدم اما گرفتار تو هستم نجاتت ميده اين همه از اول عمرم تا حالا خلاف كردم خطا كردم خلافي نبوده كه انجام نداده باشم اما وقتي گير مي كنم آقا يه نگاه مي كنه چشم خداست ديگه مكه است اما توي جوان تو كاظم آباد وقتي ميگي المستغاث بك يا صاحب الزمان؛ آقا دست نيازمو به سمت تو دراز كردم بدم اما گرفتار تو هستم مگر هر كس كه بد شد دل ندارد نكات مي كنه كار تو حل مي كنه اين آقاي مهربان اينجوريه تازه وقتي گناه مي كني خودتم متوجه نيستي امام صادق (ع) مي فرمايد: شروع مي كنه گريه كردن امام زمان آمن گنا كردم عرض مي كنه خدايا از گناهان اين بچه شيعه بگذر خدايا گناهانش محو كن خدايا عقوبتش نكن خدايا عذابش نكن تو گناه كردي من گناه كردم او داره استغفار مي كنه بعد ميگه خدايا از حسنات مهدي بردار در كفة عمل اين قرار بده از حسنات من بردار تو كفة عمل اين قرار بده كه عقوبت نشه خدايا از خمس ما حساب كن بخشش اين شخصرو اينقد مهربون پسر فاطمه اينقد مهربونه پسر مهديار وقتي خيلي اصرار كرد برا زيارت حضرت وقتي به محضر آقا شريفاب شد گفت آقا چرا نميشه شمارو زيارت كرد آقا فرمود: حجاب گناهان خودتونه و الا من آمادگي دارم شمارو ببينم شما مي تونيد مقصر خودتونيد و الا هر كجا شما بگيد يا صاحب الزمان من ميام تو نميخواه بياي نميتوني بياي من ميام اين آقاي مهربانه اين آقا است اين آقا وقتي ظهور مي كنه آنقدر مهربان است آنقدر آقا است صلي الله عليك يا مظلوم يا ابا عبدالله؛

ذكر مصيبت

بگذاريد صبح شهادت امام رضا است صبح جمعه است اين روضه اي كه هر دوي اينها دوس دارند براتون بخوانم هم امام رضا دوس داره فرمود: يابن الشيب پسر شيب «يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنَّ كُنْتَ بِأَكْبَرِ لَيْشٍ» فَأَبَكَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ؛ امام رضا فرمود: پسر شيب اگر مي خواهي برا چيزي گريه كني «فَأَبَكَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ»؛ برا جدم حسين گريه كن يابن شيب اهل بيت رسيدن دم دروازه مدينه وقتي آمدن تو كوچه بازارها صدا زدن يا اهل يثرب مردم مدينه ديگه مدينه نمونيد جمعيت اومد تو حرم پيغمبر بشير اعلام كرد ابي عبدالله را كشتن ام البنين دير رسيد وقتي رسيد كه بشير داره بيرون مياد صدا زد بشير چه خبر شده؟ گفتن اهل بيت اومدن خودتون رو برسونيد دروازه مدينه، خودشون رسوندن اومدن به امام سجاد گفتن آقا محمد حنفيه داشت مي اومد به سمت شما غش كرد از بالاي مركب رو زمين افتاده امام سجاد يه دستمال مشكي دستشون بود گريه هاشون پاك مي كردن اومدن كنار محمد حنفيه او را به هوش آوردن تا چشمش باز كرد آقارو ديد آقا فرمود: عمو بابام كشتن

خانم‌هایی که امروز تو مجلس امام رضا اومدید ام البنین خودش رسوند خیمه زینب کجاست وقتی اومد به نگاه کرد سر و وضع بی‌بی‌رو دید متوجه شد چه خبره آخه زینب هیچ‌وقت از حسین جدا نمیشه این دور و بر خیمه‌ای عبدالله به پا نشده حسین نیست پس حسین کشتن اونقد این بی‌بی بزرگوار اومد این طرف تو مدینه نشست گفت بنشینید برا حسینم گریه کنید همه بگید یا حسین...

صلي الله عليكم يا اهل البيت النبوة
نَسْتُلُكَ اَللّٰهُمَّ وَ نَدْعُوكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْاَعْظَمِ الْاَعَزِّ الْاَجَلِ الْاَكْرَمِ

بحق علي بن موسی الرضا مارو بیا مرز

بحق زینب فرج مهدي را برسان

مريضامون شفا مرحمت فرما

امام، شهدا، امواتمون رحمت فرما.

کشور و ملت و رهبر و جوان‌ها، حضار محترم مجلس، محافظت بفرما.

این قلیل زیارت و توسلات را از بانی محترم و اهل مجلس به کرمات قبول بفرما

خدا در دنیا و آخرت زیارت و شفاعت امام رضا نصیب ما بفرما

بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

\$

##خصوصیات یاران امام زمان عج

خصوصیات یاران امام زمان عج

حجت الاسلام و المسلمین عدالت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمُ أَعْدَاءَ اللَّهِ
أَجْمَعِينَ».

اَللّٰهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا
وَ حَافِظًا وَقَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلاً وَ عَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ اَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلاً، بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ.

طالب خون خدا متی ترانا و نراک - یعنی کی میشه شمارو زیارت کنم

طالب خون خدا متی ترانا و نراک - یابن مصباح الهدی متی ترانا و نراک

چه شود با تو بگرم به سر قبر حسین - در مزار شهدا، متی ترانا و نراک

همه دم ناله من این معز الاولیاست - می‌زنم تو را صدا، متی ترانا و نراک

مرحوم نهاوندي می‌نویسد: مرحوم آیت‌الله آقا نجفی اصفهانی مشرف شد مکه، مهم‌ترین آرزو و

اولیه‌ترین آرزوش این بود خدا امام زمان‌رو ببینم، یه دفعه آقا‌رو به من نشون بده، گفت:

دل عاشق به پیغامی بسازد - ریاضت‌کش به بادامی بسازد

یه مرتبه آقام ببینم بعد طواف راهی منزل شدم در حین طواف بعد طواف هی نگاه می کردم لابه لای حاجیاً یعنی کدوم مهدی فاطمه است، رفتیم اونجا دنبالش بگردیم، هی نگاه می کنی اینایی که طواف می کنند کدوم مهدی زهراست، گفت: یه وقت تو کوچه ها می اومدم دیدم یکی از پشت سر داره میاد، رسید به من فرمود: آقا نجفی سلام علیکم، سلامش جواب دادم عربی در هئیت حجازیون فرمود: اُنت فقیه اصفهان تو عالم اصفهانی، لحظاتی آقارو زیارت کردن تشریف بُردن، یه دفعه با خودم گفتم این آقا کی بود که من رو می شناخت وقتی برگشتم دیگه کسی رو ندیدم، فهمیدم به همین مقدار لیاقت داشتم مهدی فاطمه رو ببینم، یابن الحسن...

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسکری صلوات جلی ختم کنید.

هدیه به محضر امام، شهداء، مراجع تقلید، بزرگان شهر، خیرین شهر، اساتید شهر، شهدای از این خطه شهدایی که خانواده هاشون زینت بخش این محفل اند، گذشتگان از بنیان و خدمتگزاران این محفل و به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی، سلامتی مراجع، رهبر معظم انقلاب، سلامتی خودتون و خانواده شریفتون و شفای مریضاتون و هدیه به روح با عظمت حضرت آیت الله العظمی بروجردی یه صلوات حسینی ختم کنید.

زیارت عاشورا و خونخواهی سیدالشهداء

«أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» عرض کردیم که زیارت عاشورا در این ده دوازده دعائی که داره مضامین بسیار عالی و نورانی یکیش از خدا درخواست می کنید که روز ظهور امام زمان شما هم باشید و در خونخواهی سیدالشهداء در رکاب امام زمان قرار بگیرید این اولین دعاست، یکی از بحث های مفصل اعتقادی تاریخی، روایی، بحث امام زمان (ع) است کیا در روز ظهور با امام زمان قرار می گیرند که اینجا میگه «أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ» یه دسته اون ۳۱۳ نفر هستند، اون ۳۱۳ نفر «وَهُمُ النَّجَبَاءُ وَ الْقُضَاةُ وَ الْحُكَّامُ وَ الْفُقَهَاءُ فِي الدِّينِ»؛ «وَهُمُ النَّجَبَاءُ» بهترین ها «وَهُمُ الْقُضَاةُ» همه این ۳۱۳ نفر قاضی بزرگ «وَهُمُ الْحُكَّامُ»؛ حاکم اند «وَهُمُ الْفُقَهَاءُ فِي الدِّينِ»؛

امام زمان (ع) سه حلقه دارد

حلقه اول همین ۳۱۳ نفر هستند

۳۱۳ نفر که پنجاه نفر یا پنجاه و دو نفرش از سلسله جلیله بانوان و خانم ها هستند ۵۰ نفرش این حلقه اول همه اشون هم حاکم اند هم قاضی اند هم فقیه اند یعنی وقتی یکی وارد یک استان و یک شهر میشه یکیش وارد یه کشور میشه خودش یه رهبر رهبر همه فن حریف، این آقایی که وارد مثلاً مثال می زنیم این رهبری که امام زمان (ع) او را اعزام می کند برای فلان کشور این آقا هم فقیه هم حاکم هم قاضی است هم بهترین است ۳۱۳ نفر حلقه اول هستند ایناً شب جمعه ظهور قبل از ساعت ظهور می آیند مسجدالحرام «أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا»؛ هر کجا باشید خدا جمعتون می کنه حضرت باقر (ع) فرمود: هر کجا باشید خدا جمعتون می کنه ایناً مال این ۳۱۳ نفر هستند ۳۱۳ نفر هر کجا باشند خدا اینارو شب جمعه قبل ظهور شب جمعه ظهور که فرداش بناست طلوع فجر ظهور اتفاق بیفته خدا همه اشون رو تو مسجدالحرام جمع می کنه، که عیسی هم ينزل من السماء؛ که عیسی بن مریم از آسمان میاد، ادريس میاد، خضر پیغمبر میاد، سه تا پیغمبر با امام زمان بیعت

مي کنند دو تا آسماني به زميني، خضر زميني، ادریس و عیسی آسماني و رفعناه مکان علیا؛ مال ادریس بل رفع الله عیسی بن مریم؛ این دو تا را هم خدا روز جمعه ظهور مي آورد دست اینا گذاشته مي شود در دست امام زمان (ع) خب این حلقه اول. حلقه دوم:

البته در این حلقه اول هم تعداد تقریباً تو تاریخ هست مثلاً در کتاب یأتی علی الناس که چهار جلد مرحوم آقای ده سرخی نوشته اونجا از چه بلادي چند نفر میان اونجا هست ۲۴ نفر طالقان، ۱۸ نفر قم، ۵ نفر مشهد، ۲ نفر مدینه، ۴ نفر قسطنطنیه، ۲ نفر اونجا، ۴ نفر اینجا، اینام هست از شام چند نفر؟ یکسری شهرهای ایران تقریباً به نسبت بیشترین جمعیت به نسبت آیشترین جمعیت از این ۳۱۳ نفر مال بلاد ایران است همدان، زنجان، فارس، کجا کجا، خب حالا این حلقه اول.

حلقه دوم: ده هزار نفر هستند ده هزار نفر این فرمانده هستند لا یخرج المهدی حتی تکمل الحلقه؛ امام صادق (ع) فرمود: مهدي ما ظهور نمي کند تا این حلقه ۱۰ هزار نفری تکمیل بشه، قیام نمي کند از مکه لشکر را بیرون نمي آورد مگر اینکه این ده هزار نفر چي بشه تکمیل بشه، این حلقه چند نفر هستند به امام گفتن حلقه چند نفر هستند؟ فرمود: عشرة آلاف؛ ده هزار نفر اون ۳۱۳ نفر برای ظهور، ظاهر شد، صدائش مردم شنیدن، اما این ده هزار نفر برا خروج خروج از مکه، خب بقیه مردم چي؟ ده هزار تا فرمانده هم خودشون رسوندن به مکه بقیه چي؟ بقیه جزء مؤمنینی هستند که وقتی امام زمان این بلاد را مي آید فرماندهاشون مي آیند تمام به لشکر امام زمان مي پیوندن شما در دعا میگید خدایا مارو تو این حلقه سومیه حداقل چي قرار بده «أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ فرمانده بشیم نمي دونیم از ۳۱۳ نفر من کجا ۳۱۳ نفر کجا اما این حلقه سوم که عموم مؤمنان هستند تو اینا باشم حالا کسی که بخواهد به خونخواهی سیدالشهداء در رکاب امام زمان قرار بگیره چه خصوصياتي باید داشته باشه من چند تا خصوصیتش براتون بگم:

خصوصیات یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

تواضع

یکی از خصوصیات یاران امام زمان (ع) برای روز ظهورش تواضع است انسانی که متکبر است جزء یاران امام زمان نیست تواضع، تواضع در راه رفتن، و مشیهم التواضع؛ امیرالمؤمنین به حمام، تو خطبه متقین، راه رفتن اینا مشی و مرامشون تواضع است و عباد الرحمن الذین یمشون علی الأرض حونا؛ راه که میره متواضعانه راه میره، درست راه میره، قرآن مي فرماید: وقتی داری راه میری چرا متکبرانه راه میری؟ تو دو تا گروه و دو تا دسته راه رفتن ها خیلی عجیب و غریب و یک خورده بوی تکبر و غرور مي گیره یکی دسته پست ها و مقامات تا پست و مقام گیرش میاد همچین کت و شلوارش یه رنگ دیگه میشه، کفشاش واکس زده میشه تو اداره تو سر و کار این طرف اون طرف وقتی راه میره یه جور دیگه راه میره، یکی هم سلسله جلیله بانوان خانم ها یه خورده که همچین علمی نمیدونم کسب مي کند جایی قرار مي گیره بلافاصله کفشش عوض میشه یه فلز گفتش که پاشنه کفش فلزی ته کفشش مي کوبنه وقتی راه میره اونور خیابون هم صدای تالاپ و تولوپ کفش قرآن مي فرماید: چه خبره «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»؛ (اسراء: ۳۷) وقتی راه میری پاتو به زمین نکوب درست راه برو «إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا»؛ (اسراء: ۳۷) هر چي هم محکم پاتو به زمین بکوبی

زمین نمی‌تونی سوراخ کنی هر چي هم پاشنه کفشت ده پانزده بیست سانت بیاری بالا قدت از کوه بلندتر نمیشه، تواضع در راه رفتن یک.

تواضع در نشستن

تواضع در نشستن یار امام زمان تو نشستنش تواضع داره روایت از پیغمبر اکرم (ص) خاتم الانبیاء محمد - صلی الله علیه و آله - از تواضع اینه که می‌فرمایند: «مَنْ التَّوَاضَعِ أَنْ تَرْضَى بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ وَ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَي مَنْ تَلْقَى وَ أَنْ تَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحِقًّا»؛ «أَنْ يَرْضَ الرَّجُلُ»؛ اینکه مرد راضی بشه، «بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ»؛ اگه وارد یه مجلسی شد دید یک جا یه خورده جا نیست حتماً خودش نخواد برسونه بالا مجلس خب همینجا بشین، امام عسکری (ع) می‌فرماید: هر جا تو مجلس وارد شدی دیدی جا هست آقا یه نفر وارد میشه یه نگاه می‌کنه بالا مجلس ببینه کجا جا هست اون بالا خوش عکس باشه خوش فیلم باشه تو فیلم بیننش حتی گاهی تو مجلس عزاداری حالا من دخالت تو مجلس عزاداری سیدالشهداء نمی‌کنم چون نمیشه اصلاً حرف زد تو این باب فضایی ابی‌عبدالله یک فضایی دیگه است اما امام صادق (ع) وارد مجلس سیدالشهداء شد دم در مجلس نشست فضیل فردا که رسید خدمت امام صادق (ع) حضرت صادق (ع) فرمود: فضیل دیشب کجا بودی؟ گفت: آقا مجلس، مجلس فلانی دهه عاشورا روضه، دیشب روضه بود، آقا فرمود: فضیل وقتی وارد شدی دم در مجلس منو ندیدی؟ گفت آقا شما تو مجلس بودی؟ آقا فرمود: بله آقا کجا نشستید بودید؟ فرمود: دم در مجلس چرا بالا تشریف نیوردید ببخشید نور کم بود من شمارو زیارت نکردم امام عسکری (ع) می‌فرماید: رضایت بدید به هر جا تو مجلس جا بود انسان متواضع در هر جا جا بود می‌نشیند یک نشستنش آداب داره.

دو: قرآن می‌فرماید: وقتی هم میشینه دو نفری نشینه خب یه جور بشین یکی هم اینورت بشینه یکی هم اونورت بعضی‌ها وقتی تو مجلس می‌نشینند دیگه جا به هیچکی نمیده صندلی دو نفره می‌گیره درست بشین «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا»؛ (مجادله: ۱۱) جا بدید خب جا وقتی به شما میگن جا بدید جا باز کنید خب جا بدید بقیه رو «فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ»؛ (مجادله: ۱۱) خدا هم بهتون جا میده ذیل این آیه شریفه ملاحظه کنید امام عسکری می‌فرماید: کجا جاتون میده؟ جاتون به حساب وسعت میده قبر نشستن انسان متواضع اومد وارد مجلس شد نگاه کرد گفت دم در که جایی ما نیست بالا مجلس یک عباي قیمتی هم انداخته بود رو دوشش عرب گفت باید ما بریم بالا مجلس خب مردم هر جور پیغمبر اکرم (ص) را بُرده بودن بالا مجلس نشاندن بودن که آقا سخنی بگوید نصیحتی بکند اینم دید نه پایین مجلس که مال ما نیست ما با این عباي قیمتیمون باید بریم بالا مجلس آقا اومد نزدیکی پیغمبر اکرم (ص) نشست یه فقیر بعدش اومد حالا بین انسان متکبر آقا جا کم شد یه خورده میشه رو قدماتون بلند شید یه قدم بیاید جلو به هر قدمی ان شاء الله یه کربلا تا آخر سال وعجل اللهم فی فرج مولانا صاحب الزمان؛ تشریف بیارید جلو یا الله سرجات نشین آقا بیا جلو.

فقیر اومد وارد شد دید خب دم در جا نیست کجا بریم اون بالا جا هست اونم نظری نداشت بیچاره اومد بالای مجلس بنشینند این عباس جمع کرد همچین کناره گرفت آقا فرمودند: ترسیدی از فقر او چیزی به تو برسه گفت: نه آقا فرمود: ترسیدی از ثروت تو چیزی به او برسد؟ چرا پس اینجوری

کردی؟ گفت: آقا یه چیزی در ذهن منه که من خودم را از همه بهتر می دانم تو نشستن متواضع باش این یک.

تواضع در سلام کردن

تو سلام کردن متواضع باش، مؤمن متواضع کسی است که به هر کی برسد پیغمبر اکرم (ص) به کودک می رسد سلام می کرد حالا آقا وارد خونه میشه میگه نه در شأن من نیست به خانمم سلام کنم کی میگه اصلاً این شأن کی درست کرده؟ خودت درست کردی شأنتو؟ پیغمبر شأن نداشت وقتی وارد می شد سلام می کرد شأن نداشت تو شأن داری؟ اینجاش خیلی جالبه در شأن ما نیست به کارمند سلام کنیم شأن کی بهت داده؟ شأن که خدا بهت نداده، خدا میگه اگه شأن میخوای سلام کن شأن بهت میدم ۶۹ تا ثواب به تو میدم این شأن یه دونه ام به اونیکه جوابت داده این شأن نه اونیکه من خودم درست کردم، آن یسلم علی من یلقی؛ سلام کند به کسی که ملاقات هر کی باشه تو این تشرفات نگاه کنید جوان ها امام زمان (ع) در تمام تشرفات خودش پیش قدم شده پیش سلام شده سلام کرده علامه بحر العلوم سلام علیکم، سید بن طاووس سلام علیکم، علامه حلی سلام علیکم، شیخ محمد کوفی سلام علیکم، هر جا نگاه می کنی می بینی امام زمان سلام می کنه امام زمان به افراد سلام می کنه اونوقت من وقتی تو خونه وارد میشم زورم میاد به زن و دختر و پسر سلام کنم این تواضع نیست،

تواضع در سخن گفتن

در تواضع یکی سخن گفتن آقا وقتی با یکی سخن میگی چرا داد می زنی چرا فریاد می زنی انسان متواضع آرام سخن میگه متین سخن میگه، حالا خانمت یه چیزی داره میگه، خب تو هم قشنگ با همون متانت جوابش بده چرا داد می زنی؟ یه وقت بهت میگه آقا رضا مگه من چی گفتم چرا داد می زنی خب راس میگه چرا داد می زنی، چرا داد می زنی، فریاد چرا، درشت گویی چرا، تو مقامت بالاتر است یا موسی بن عمران، من مقامم بالاتر است یا موسی، خب موسی بن عمران، آقا خانم و زن و بچه تو ارباب رجوع بدتر است یا فرعون؟ گفت فرعون بدتر بیچاره زن و بچه من مسلمون شیعه خدا به موسی می فرماید: اگه رفتی سراغ فرعون «فَقُولْ لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا»؛ (طه: ۴۴) وقتی رسیدی درشت گویی نکنی، آ، داد زنی سر فرعون آ به موسی میگه داد زن سر فرعون اون کیه؟ اون مشرک کافر میگه انا ربکم الاعلی؛ زن و بچه تو که مسلمون و شیعه است داد می زنی برا چی ارباب رجوع میاد تو اداره داد می زنی سرش برا چی؟ تواضع در سخن گفتن

تواضع در علم

تواضع در علم حالا آقا دو تا مدرک گرفته دیگه خدارو بنده نیست یه جا بهش میگن ثقة الإسلام، حجت الاسلام، اونو بهش میگن مهندس، دکتر، نمی دونم فلان واویلاست دیگه خدارو بنده نیست اگه یه جایی جلو پاش بلند نشن اگه جایی القابش نگن بدش میاد بدش میاد در کسب علم خدا رحمت کند مرحوم آیت الله کوه کمره ای می گفتش که سر درس شیخ مرتضی انصاری درس مرحوم آقاي کوه کمره ای نشسته بود یه وقت از اون سؤالات وقتی شیخ انصاری کرد مرحوم آقاي کوه کمره ای از منبر اومد پایین به شاگرد آ گفت تا امروز من استاد... از امروز به بعد شیخ مرتضی انصاری استاد من شاگرد تواضع در تحصیل تواضع در علم بله گاهی وقت ها همچین قیافه ای عالمانه ام به خودش

مي گيره خبري نيست همچين فيگور مي گيري همچين نه بابا خدا رحمت کند مرحوم علامه طباطبائي عمامه اش کوچولو بود بهش گفتن آقا شما علامه اي اين عمامه کوچولو آخه شما نمي دونم تو صدا و سيما ديديد گاهي عكس حضرت علامه رو فيلمشو هم سرش ميچنديد تكون مي خورد لرزش داشت هم عمامه خيلي کوچولو داشت بهش گفتن آقا شما علامه ايد حدود ۲۲ - ۲۳ علم بلدي بيش از اينآ ۲۲ - ۲۳ علم فول بوديد تو كه علامه اي اين عمامه چرا؟ گفت: من عمامه ام به اندازه علممه اگه مي خواستم به اندازه جهلم بذارم خيلي بزرگ مي شد علم تواضع داشته باش قيافه نگيرم چهار تا دانشجو پاي درس ماند خب يكيش يه سؤال مي كنه همچين قيافه مي گيرم چهار تا طلبه پا درس ماند خب درسشون بده اذيتشون مي كني برا چي؟ تواضع در علم

تواضع در عبادت

تواضع در عبادت گاهي طرف خيلي نماز شب مي خونه خيلي عبادت مي كنه اما تواضع ندارد ذوالسديه رئيس خوارج نهروان تو اين پيشونيش آجاي سجده شب تا صبحي بود حافظ قرآن شب تا صبح سجده خوارج اينجوري بودن ديگه مي گفت: خدايا امشب شب ركوع است آقا مي رفت ركوع تا صبح خدايا امشب شب سجده است مي رفت سجده تا صبح كدوم از ما طاقت داريم وارد مسجد پيغمبر شد رسول اكرم نشسته بودن مسلمان ها نشسته بودن سلام نكرد بعد تو كچه خيابون بهش گفتن ذوالسديه گفت: بله گفتن اون روز كه وارد مسجد پيغمبر شدي پيغمبر اكرم (ص) را ديد ي؟ گفت: بله گفت پس چرا سلام نكردي؟ گفت با خودم گفتم هيچكي تو اين جمع بهتر از من نيست تكبر در عبادت تواضع در عبادت آخه يكي نماز شب ميخوند مي خواست بگه من نماز شب ميخونم آبرو مي خورد مي گفت اوف اوف چقد نماز شب عطش مياره، تواضع در علم تواضع در عبادت تو همچي تواضع «الذين يمشون الي الارض»؛ اينم يكي خب يكي ديگر از نشانه هاي اونايي كه ياور امام زمان هستند در روايات مي خونيم انسان هايي هستند كه اهل مسابقه اند حالا قبل از اينكه سبقتشون را بگم اهل نماز و اقامه نماز و زنده كردن نماز هستند چون حالا مجلس هم مزين شد به قدوم بعضي از جوان ها و نوجوان ها و دانشجويان عزيز نشانه ياوران امام زمان يكيش نماز دقت كنيد آقا بعضي ها ميگن نماز برا چي! مگه ميشه پيغمبر اكرم (ص) وقتي معراج رفت هم اسم مهدي را در آسمان و معراج در يمين و يسار عرش ديد اين اسمش را خطاب رسيد رسول ما نورشم ميخواي بيني؟ نورشم ديد «وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَى» (نجم: ۱) ذيل اين آيه ببينيد نور مهدي را ديد خطاب رسيد رسول ما خودشم ميخواهي بيني؟ ميخوام ببينم نگاه كن به حضرت نگاه كرد ديد فرزندش مهدي مهدي آل محمد در حال نماز خوندنه امام زمان اونجا داشت نماز ميخوند سيدالشهداء روز عاشورا هم نماز خوند هم سر وقت خوند هم به جماعت خوند هم بالاش كشته داد هم اذان گفت هم اقامه رو گفت مگه ميشه يه نفر نماز نخونه نماز شل كن سفت كن بخونه بگه جزء ياوران امام حسين و امام زمانم نميشه اهل نماز بايد باشي اولين كار امام زمان در روز ظهورش اقامه نماز اگه ميخواهي بفهمي تو اداره يه مدير موفق يا نه؟ يه ملاك قرآن ميده ميگه اگه ميخواي مدير موفق در اداره رو بشناسي اينه اگر كسي پست و مقام بهش دادن «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ» (حج: ۴۱) بين اين مدير، فرماندار، شهردار، وزير، وكيل، نماينده مجلس، مدير كل، وقتي اومد وارد اين اداره شد خودش اهل نماز اين مدير موفق است قرآن ميگه: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ» (حج: ۴۱) وقتي

پست گرفت نماز امام زمان کارش نماز خوندن هر جا سید بن طاووس آقارو دیده بیشترش در حال نماز بوده بحرالعلوم وارد مسجد سهله می‌بینه امام زمان تو محراب وایستاده نماز وارد مسجد سهله شد دید صف بستن آقا میخواد نماز بخونه هر جا دیدن آقارو همش در حال نماز مگه میشه یه نفر بگه یار امام زمان باشم آقا من نماز نمیخونم «أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ با نماز اهل نماز خب بسمه دیگه وقتم تمام شد.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ؛

گلان وحی را پرپر که دیده - هیچکی ندیده آقا امام سجاد
گلان وحی، را پرپر که دیده؟ - به گلشن، طایر بی‌سر، که دیده؟
هر چی نگاه می‌کرد بدن‌های بی‌سر - تب و داغ و غل و زنجیر و دشنام
آخه آقا مریض بود، رو مرکبم که نشونده بودن آقا را تب داشت
تب و داغ و غل و زنجیر و دشنام - این همه کشته‌ها، چه مصیبت‌ها
تب و داغ و غل و زنجیر و دشنام - گلوئی خشک و چشم تر که دیده؟
آخه وقتی میخوای گریه کنی، هی دهانت خشک میشه، آخه آبی نمیدادن به آقا
سوار ناقه‌ها، بازوی بسته - زمین افتادن خواهر، که دیده؟
سرور و رقص و جشن و پایکوبی - به دور آل پیغمبر، که دیده؟
چهل منزل به همراه سکینه - سر عباس آب‌آور که دیده؟
لب خشکیده و آوای قرآن - یا بقیة الله معذرت میخوام
لب خشکیده و آوای قرآن - شراب و چوب و طشت زر که دیده؟
وقتی اومد کربلا یکی یکی بدن‌هارو به بنی‌اسد نشون داد هی اومدن آقارو کمک کردن با گریه و ناله
این بدن‌هارو دفن کرد یه وقت رسید به یه بدن پاره پاره فرمود: نهوا عنی؛ از من فاصله بگیرید چرا
آقا؟ ان معینی یعنی؛ جبرئیل میخواد بیاد کمک بده منو این بدن پاره پاره بابام حسین، آقارو کمک
داد جبرئیل اما دور ایستادن یه وقت دیدن صدای ناله آقا از تو قبر میاد وقتی جلو آمدن دیدن این
لب‌هارو به رگ‌های بُریده همه بگید یا حسین
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ الشُّوْءَ
أَجِبِ الْمُضْطَرَّ بِحَقِّ الْمُضْطَرِّ وَ نَحْنُ الْمُضْطَرُّونَ يَا اللَّهُ
بحق زین‌العابدین همه مارو ببخش و پیامرز
بحق زینب فرج مهدی‌رو برسان
مریضامون شفا مرحمت فرما
باران و برکات و رحمت را بر ما نازل فرما
کشور و ملت و رهبر عزیز ما، حضار محترم مجلس محافظت بفرما
خدا امام، شهدا، امواتمون غریق رحمت بفرما
قدم‌هامون به مدینه و کربلا برسان
شر دشمنان به خودشون برگردان

این قلیل توسلات رو از بانی مکرم حضرت آیت الله ترابی و اهل مجلس به کرم قبول بفرما
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

\$

##سلوک خانوادگی مهدی یاوران

سلوک خانوادگی مهدی یاوران

حجت الاسلام و المسلمین حیدری کاشانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ مِنْ أَوَّلِ الدُّنْيَا إِلَى فَنَائِهَا وَمِنْ الْآخِرَةِ إِلَى بَقَائِهَا. الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَي كُلِّ نِعْمَةٍ وَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَآتُوبُ إِلَيْهِ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَنَا بِشُعَاعِ أَنْوَارِ الْجَمَالِ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي الْعَبْدِ الْمُؤَيَّدِ، وَالرَّسُولِ الْمُسَدَّدِ، الْمُصْطَفَى الْأَمَّجَدِ، الْمُحَمَّدِ الْأَحْمَدِ، حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ، وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَشَفِيعِ الْمُذْنِبِينَ، وَرَحْمَةٍ لِلْعَالَمِينَ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي. (طه: ۲۶)

هدیه به پیشگاه ولی نعمتون حضرت امام رئوف حضرت علی بن موسی الرضا(ع) پدر بزرگوارشون حضرت باب الحوائج الی الله حضرت موسی بن جعفر مادر مکرمه شون حضرت نجمه خاتون خواهر کریمه شان حضرت فاطمه معصومه(س) فرزند برومندشون حضرت جوادالائمه صلوات بعدی را یکپارچه رضوی عنایت فرماید.

موضوع سخن ما به اذن الله و عنایات ویژه امام زمان در محضر ولی نعمتون حضرت امام رئوف سلوک خانوادگی مهدی یاوران است اینکه دستور داده شده در آخرالزمان به عنوان یک راهکار عملی برای ایمنی از تمام فساد های آخرالزمانی خانواده محوری و خانواده درمانی در دستورکار قرار بگیره محبان و شیعیان اهل بیت تا رسیدن ظهور امام عصر(ع) مأمورند بالاترین سرمایه گذاری های معنوی عرفانی و مادی را در متن خانه و خانواده داشته باشند سلوک رحمانی ما باید در متن خانه و خانواده رقم بخوره محبوب ترین کانون در نزد خداوند.

منزل گفته میشه چون محل نزول آرامش های عرفانی از جانب خداوند برای رشد و تعالی ایمانی و عرفانی ما.

اساساً بهترین سیر و سلوک در بندگی خداوند رحمان که مرضی رضایت خداوند رحمان است اینکه به صورت خانوادگی انجام بشه .

اینکه می فرماید کسی که دوست می دارد خداوند را زیارت بکنه به لقاءالله برسه درحالی که خداوند از او راضی است باید بال در بال یک همسر صالح و پارسا مسیر بندگی خداوند رحمان را طی بکنه.

تمنای آرامش

اینکه عباراتی مثل: الزموا بیوتکم إِلَى أَوَانٍ ظُهُورِ أَمْرِنَا (ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۱۴) تا رسیدن ظهور امر ما ملازم خانه ها و خانواده هاتون باشید اتَّخِذُوا صَوَامِعَکُمْ بُیُوتَکُمْ؛ (بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۳۵۴) خانه ها و خانواده هاتون تبدیل کنید به محل عبادت و محل بندگی و سیر و سلوک رحمانی خودتون کونوا احلاس بیوتکم(بحار ج ۵۲ ص ۱۳۸)؛ در یک تعبیر کنایه آمیز که فرشی از فرش خانه هاتون

باشید اینها همه نشان از خانواده محوري و ارزش سرمايه گذاري بر متن خانه و خانواده است آیه ۷۴ سورة فرقان که محور سخن هاي ماست در این روزها که بيشتريين دو آیه قرآني مولي الموحدين بوده در قنوت نمازها که براي ما هم بايد الگو بشه و این گونه از خدا بخواهيم در اقتدای به مولامون اميرالمؤمنين در قنوت نمازهامون رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا؛ (فرقان: ۷۴)

تمناي اول تمناي آرامش خانوادگي است در متن آرامش خانوادگي انسان ميتونه به تمام پيشرفت هاي مادي و معنوي برسه و اساساً اگر انسان آرامش خانوادگي نداشته باشه اگر در عرصه هاي ديگه هم پيشرفتي داشته باشه مثلاً در عرصه شغل و کسب و کار و درآمد درآمد بالايي داشته باشه اساساً به درد او نخواهد خورد وقتي که قراره متن خانه و خانواده او بيقرار باشه ناآرام باشه و او را ناآرام بکنه چون درآمدزايي انسان و درآمدزايي انسان به عشق یک خانه و خانواده ايست که در آنجا به آرامش برسه.

اینکه در یک بيان کلي اساتيد مي فرمايند هم روان شناسان و هم اساتيد و کارشناسان علم دين مي فرمايند: هر چيزي در خانه و خانواده بايد فدای آرامش بشه و آرامش خانوادگي نبايد فدای چيز ديگري بشه اينکه بعضي وقت ها مي بينيم اين قاعده اجرا نميشه مثلاً بانوي خانه که اولويت اول در اسلام براي او حضور در خانه و خانواده همسرداري فرزندآوری فرزندپروري تدبير و امور منزل است مثلاً بخاطر تحصيلاتي که دارد خيلي ماييل است که در بيرون از خانه کاري را قبول بکنه خب در شرايط خاص وقتي که مديريت زمان باشه یک ظرفيت خيلي بالايي باشه خانه و خانواده آسیب نبينند آرامش خانوادگي آسیب نبينه شايد در جاهايي قابل توصيه باشه اما در اکثريت موارد مي بينيم آرامش خانوادگي فدای اشتغال بانوان ميشه در صورتي که خداوند رحمان بار اصلي تحصيل نيازمندی هاي اقتصادي خانواده را بار اصلي جهاد اقتصادي را بر دوش آقا ميگذاره آقايي که بايد در متن خانه و خانواده به چنان آرامشي برسه انرژی هاي هسته اي درون او آزاد بشه بتواند در بيرون خانه تحصيل رزق و روزي حلال و طيب و طاهر داشته باشه بعضي وقت ها اين جابجايي ها و نابجايي ها از جانب ما معادلات را برهم مي زنه ببينيم گاهي از طرف آقا مثلاً دوستي هايي که داره رفاقت هايي که داره مسافرت و سفرهاي مجردي که ميخواه داشته باشه گعده هاي دوستانه اي که ميخواه بيرون از خانه داشته باشه آرامش خانوادگي بر هم ميزنه اينجا بايد همه چيز فدای آرامش خانوادگي بشه و آرامش خانوادگي نبايد فدای چيزي بشه چونکه هدف گذاري خانه و خانواده از جانب خداوند رحمان سکينت لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا؛ (اعراف: ۱۸۹) تا به آرامش برسيم به مقام قره العيني برسي سکينت به فرمان کشتي سکان گفته ميشه چرا؟ چونکه به واسطه اون کشتي آرامش پيدا مي کنه در درياي طوفاني به واسطه سکان سکان دار فرمان کشتي را دست مي گيره و کشتي را آرام مي کنه در طوفان ها و بحران ها بخاطر همين سکان گفته ميشه آرامش بخشي هدف گذاري خانواده در قرآن در آيات متعددي لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا؛ (اعراف: ۱۸۹) معرفي ميشه براي اينکه در کنار همدیگه به آرامش برسيد اينکه وقتي هدف شد رسيدن به یک آرامش تمام عيار اون موقع نقش ها مشخص ميشه و اينکه چه چيزي بايد فدای چه چيزي بشه اما در زيرشاخه هاي آرامش مهندسي آرامش در خانواده

اشاره کردیم به آرامش شاکرانه باید تمام اعضاي خانواده رویکرد شاکرانه پیدا بکنند تا به آرامش برسند.

سوگند شیطان

اتفاقاً شیطان از این مسیر که انسان را به ساحت کفران پیش ببرد نگذاره انسان قدر داشته هاي خودش رو و نعمت هاي الهي را بدانه از این مسیر پیش میره آیات ۱۶ تا ۱۷ سورة اعراف که فرمودند هر کسي در هر ماه یک مرتبه سورة اعراف را تلاوت بکنه در شمار اولیاء الهي قرار مي گیره که خداوند ولایت و هدایت و تربیت و مدیریت صفر تا صد او را عهده دار میشه و در روز قیامت هم براي او خوف و هراسي نخواهد بود دانشگاه شیطان شناسي برپا مي کنه خداوند متعال در سورة اعراف آیات ۱۶ و ۱۷ پرده برداري مي کند از هدف اصلي شیطان روز اول که رانده درگاه الهي شد سوگند یاد کرد به عزت و جلال پروردگار که از چهار جهت راه انسان را مي بنده ثُمَّ لَا تَبْقَى لَهُمْ مَن يَدِينُهُمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ؛ (اعراف: ۱۷) از پیش رو از پشت سر سمت راست سمت چپ حملات چهارگانه شیطان که خودش حالا تحلیل عرفاني خودش را دارد.

در بیان امام باقر(ع) به ما رسیده اما در نهایت گفت هدف از این تهاجم هاي چهارگانه وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ؛ (اعراف: ۱۷) تا اکثریت بندگان را دیگه شکرگزار خودت نیابي آقا هدف تمام حملات شیطان و تهاجم هاي بي امان شیطان این هست که انسان را از آستان شکران به آستان کفران پیش مي بره به جاي اینکه در شمار عباد شکور الهي باشیم در شمار عباد کفور باشیم همیشه نیمه خالي لیوان را ببینیم و طلبکار باشیم از خداوند رحمان این تمام هدف گذاری شیطان است تمام نیروهاي رحمانی عالم هم پیامبران امامان قرآن عترت مي خواهند انسان را در نقطه مقابل حرکت بدهند يعني از کفران نعمت بیرون بیاورند از رویکرد کفورانه و کفران کننده نعمت بیرون بیاورند به ساحت شکران و شکران کننده نعمت برسانند انسان را که اگر این تحقق پیدا کنه ما به تمام سعادت دنیا و آخرت مي رسیم با رویکرد شاکرانه آقا خانواده این هنر را داشته باشه رویکرد شاکرانه را در میان اعضاي خانواده تقویت بکنه برداشته ها تأکید بشه این بالاترین هنر رادمردان علوي و بزرگ بانوان فاطمي است.

ذکر و شکر

مولامون حضرت سیدالشهدا(ع) در دعاي عرفه مي فرماید: وَتَبَهَّتْ لِي شُكْرُكَ وَذِكْرُكَ؛ خدایا بیدارم کردی که رویکرد ذاکرانه و شاکرانه به من عنایت کردی باید در این راه تلاش بکنیم داشته هاي الهي را به رخ خودمون بکشیم مرد و زن بانو و شوهر باید قدرشناس اصل وجود همدیگه باشند قدرشناس نقاط قوت همدیگه باشند از گلایه ها ناشکري ها اعلان نارضایتي ها اینها باید دست بردارند تشویق تقدیر تحسین تأیید اینها جلوه هاي شکرگزاری باید در خانه و خانواده به حد اعلی برسه خدا مي داند که ریشه خیلی از گرفتاري هاي ما بخاطر عدم شکرگزاری بخاطر اینکه داشته هايی که خدا بهمون داده نعمت هايی را که خدا بهمون داده ما قدر نمي دانیم جناب سلیمان نبي نامه اي را نوشت براي جناب بالقیس فرمانرواي سرزمین سبا به واسطه هدهد این نامه را فرستاد نامه را دریافت کرد إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ (نمل: ۳۰) در سورة نمل براي بزرگان و درباریان و مشاوران ارشد خودش نامه را خواند گفت چیکار بکنیم گفتند که او برداشته نام الله را و نام خودش را مقدم

کرده بر نام فرمانرواي ما ما مورد تهاجم بي امان قرار مي دهيم سپاه قدرتمند و توانمندي داريم گفت نه آرام بگيريد بي تکبري نشون داد در مقابل نبي خدا و نامه او و نام خدا عاقبت اين شد که در فرايد دعوت به اسلام عاقبت اسلام آورد اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ (نمل: ۴۴) در معيت نبي خدا اسلام آورد مسلمان شد و تسليم محض در مقابل خداوند رحمان.

فرمان اومد از جانب خداوند رحمان که جناب سليمان جناب بالقيس را به عقد ازدواج خودش در بياره يکي از ازدواج هاي قرآني ازدواج حضرت يوسف و زليخاست يکي هم ازدواج حضرت سليمان نبي و جناب بالقيس است که حالا داستان مفصلي اينجا شاهد گفتارم هست يکي فرمانرواي کل عالم تمام جن و انس در اختيار او با اون مملکت و حکومت ويژه خيلي بي نظير يکي هم فرمانرواي سرزمين سبأ که جناب سليمان ابغاء کرد جناب بالقيس را بر فرمانرواي سرزمين سبأ اين ازدواج به فرمان الهي سر گرفت فرزندي خداوند به آنها عنايت کرد فرزندي که از ناحية دو دست و دو پا فلج و معلول بود يه زماني هر دو نشسته بودند اين نوزاد معلولشون جلوي چشمانشون جلوي آنها بالقيس روي عواطف مادرانه شروع کرد اشک ريختن صدا زد جناب سليمان من حاضرم خداوند رحمان تمام ثروتم را تمام مکتتم را بگيره به عنوان همسر شما هم حاضرم خدا تمام ثروت و مملکت و حکومت شوهرم را بگيره ما بشيم يک زوج فقير اما خداوند سلامت فرزندمون را برگردونه جناب سليمان هم تأملي کرد گفت من هم حاضرم اگر هزينه سلامتي فرزندمون اين حکومت ماست اين ثروت ماست خدا تمام ثروت عالم را بهشون داده تمام اين ثروت را مي دهيم بشيم يک زوج فقير و تنگدست اما خدا سلامتي نوزاد را برگردونه اينجا معلوم ميشه که خداوند چه نعمتي هايي به ما داده و ما چقدر اهل کفران نعمت هستيم اصلاً نمي بينيم نعمت سلامتي و عافيت خود همسر و فرزندانمون را گويا به حساب نمياريم انسان کفور کسي هست که وقتي نعمت از دست داد تازه قدرشو مي دونه يه مرتبه سلامتي خودمون خانواده امون فرزندانمون به خطر بيفته يه تصادفي خدائي ناکرده انجام بشه يکي از دوستان روحانيمون تصادفي کردن خانمش از ناحية دو تا از مهره هاي کمر دچار شکستي و در حقيقت خورد شدن مهره هاي کمر شد چند سال آزگار درگير اون بودن و عاقبت هم درمان قطعي که نشد بعد وقتي منو مي ديد مي گفت تازه فهميدم چقد بدهکارم به خدا در مقام شکرگذاري اصلاً چيزي که به ذهنم نمي رسيده خدا چه نعمتي به من عنايت کرده بود الان تو اين دو سه سال مي فهمم چقد بدهکارم در مقام شکرگذاري به خداوند رحمان اينها را بايد مرتب توي اين فضا يادآوري بکنيم به خودمون که شيطان راه نفوذ پيدا نکنه شکرگذاري نعمت حالا اين شکرگذاري نعمت شکرگذاري لساني و زباني است يک مرتبه اش يک مرتبه اش شکرگذاري عقلي است عقل ما برسه که خدا چه جوري ما را غرق نعمت کرده بعد شکرگذاري زباني است که در اينجا هم جلسه قبل تأکيد کرديم که هم بانو و هم شوهر بايد مراتب شکرگذاري خودشون را ابراز بکنند غرور و تکبر را کنار بگذارند مخصوصاً در جمع فرزندان از همدیگه شکرگذاري کنند تشکر کنند تقدير بکنند تا فرزندان ياد بگيرند.

شکرگذاري زباني

اما طلايه داري شکرگذاري زباني به عهده خانم هاست کما اينکه در مقام شکرگذاري عملي طلايه داري ابراز محبت عشق ورزي و مهرورزي و پر کردن مخزن عاطفي اعضاي خانواده نقش شوهر است

هر دو در این زمینه وظیفه دارند اما بعضی جاها اسلام وظیفه بانو را سنگین تر کرده بعضی جاها وظیفه شوهر را اینطور نباشه که در مباحثی مثلاً می‌گیم که آقا بانو باید شکرگزار اصل وجود شوهر باشد روایت پیامبر از چشم خدا می افتد بانویی که شکرگزار اصل وجود همسرش نباشه خب یه مرتبه می بینیم موعظه گیري می کنند خانم ها و خواهرانمون در حقیقت در اینکه شما چرا اینقد طرفداري از آقایون می کنید نه خطیبي که منبر میره کارشناس دین است حرف قرآن و خدا و پیغمبر باید بزنه گاهی مقطع زمانی اجازه نمیده حق همیشه دو طرفه است شکران نعمت باید دو طرفه باشه اما این را دقت بفرمائید خداوند وجود مرد را عطش ناک تشکر و تقدیر و سپاسگزاری بانو قرار داده انرژی هسته ای مرد آزاد میشه فوق انگیزه میشه در عرصه جهاد اقتصادی بتونه تأمین بکنه آرامش اقتصادی خانواده را وقتی که بانویی صالح و پارسا داشته باشه در دل خانواده که شاکر باشد شکرگزار باشد مرتب عدم رضایت مندی خودش را گلایه مندی خودش را ابراز نکنه تو سري نزنه به همسرش بخاطر حالا درآمد کمش که این از خطوط قرمز است که می فرماید: اعمال صالح بانو حبط میشه سرزنش میشه وقتی که به همسر خودش بگه من در این زندگی خیري از تو ندیدم خب از اون طرف به معنای این نیست که آقایون ممکنه کوتاهی نکنند نه ممکنه خیلی از آقایون هم قدرشناس متن خانه و خانواده و همسر نباشند کوتاهی کنه تنبلی بکنه در وظایفش مخصوصاً وظیفه اقتصاد خانواده که حالا به آرامش اقتصادی می رسیم.

شکرگزاری عملی

یکی از بالاترین وجه های شکرگزاری عملی شوهران در متن خانه و خانواده اینکه تمام تلاششون بذارن به آرامش اقتصادی برسانند به آرامش عاطفی و روحی و روانی برسانند به آرامش اخلاقی برسانند متن خانه و خانواده را دوازده زیرشاخه آرامش داریم هم خانم ها و هم آقایون بانو و شوهر هر دو وظیفه دارند اما در عرصه شکرگزاری اگر بانو بتواند با ابراز شکرگزاری لسانی و زبانی اینکه خرجی نداره که با تأکید بر نقاط قوت مرد تحسین او تشویق او تأیید او می تواند قشنگ رگ خواب آقا را پیدا بکنه و او را فوق انگیزه فوق انرژی استعدادهاي او شکوفا بشه تأییدات الهی هم شامل حال چنین خانه و خانواده ای بتواند گلیم خودش را از لحاظ اقتصادی از آب بیرون بکشه اما بیچاره و بیچاره مردی که دچار یک خانمی میشه که یکسره داره گلایه مندی می کنه یکسره داره ناشکری می کنه یکسره داره تحقیر می کنه مرد را یکسره داره مقایسه می کنه اینها کفران جلوه های کفران نعمت در دل خانه و خانواده است که در نهایت وقتی که شکرگزاری شکرگزاری عقلی است شکرگزاری قلبی است که شکرگزاری قلبی که جاش بین ماها خالی است اینکه نسبت به نعمتی که خداوند به ما داده یک خشوع و خضوع داشته باشیم در مقابل رازق روزی دهنده نعمت و در قبال اون نعمت خیلی رویکردها رویکردهای متکبرانه میشه در متن خانه و خانواده اینجا جای شکرگزاری قلبی خالی است قدر نعمت را انسان بشناسه شکرگزاری عقلی لسانی این ابراز تشکر بکنه این میشه شکرگزاری زبانی شکرگزاری قلبی اینکه با خشوع و خضوع و بی تکبر نسبت به خالق روزی دهنده نعمت و نسبت به اون نعمت آقا ریشه خیلی از ناآرامی ها در دل خانه و خانواده ها تکبرهاست منیت هاست خوددیت هاست اساساً خانواده زیبایی و ارزش خانواده در نزد خداوند رحمان اینکه انسان از خوددیت ها و منیت های خودش بیرون بیاد در پرتو یک عشق عشق به خود فدای عشق به دیگری بشه اون هم به

عشق خدا به عشق برتر قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ؛ (انعام: ۹۱) بگو فقط خدا و بقیه را واگذار عشق ما به خانواده و همسر به فرزندان هم جلوه از عشق خدا باید باشد خب در این فضا در یک فضای عاشقانه ما شاهد آرامش برقراری آرامش خواهیم بود.

خدا سالاری

اما یک کسی که نه خودیت ها منیت ها تکبرهای او حرف اول و آخر را می زنه آقا زن در باطن میگه که آقا خانواده باید به زن سالاری برسه مرد میگه نه مرد سالاری اما اولیاء خدا چي میگن قرآن چي میگه خدا و پیغمبر چي میگه میگه نه خدا سالاری خدا سالاری آقا جاي خداسالاری تو متن خانه و خانواده ها خالی است واقعاً این گونه است خدا را سرشار کنیم زندگی را از وجود خدا از حضور خدا از آموزه های الهی اون موقع ببینیم که خداوند و این تکبرها و خودیت ها و منیت ها کنار بره فدا بشه اینکه بعضی بزرگان میگویند رسیدن به خدا هزار منزل است در سیر و سلوک رحمانی بعضی ها میگویند صد منزل بعضی ها میگویند چهل منزل حضرت امام در یکی از آثارشون ظاهراً اربعینشون هست کتاب اربعینشون چهل حدیثشون می فرمایند نه آقاجون یک منزل رسیدن به خدا یک منزل یک پا روی خود بذار خودت را در آغوش خدا بین بابا این خودشکنی ها تکبرشکنی ها تو متن خانه و خانواده باید اتفاق بیفته اما می بینیم نه متن خانه ها و خانواده ها شده مهد خودیت ها منیت ها آقا مشاوره هم که آمدند پیش کارشناس دین آقا حرفش اینه که میخواد حرف متکبرانه خودش را از زبان مشاور و کارشناس دین غالب بکنه برا همسرش بانو هم میخواد حرف خودش را غالب بکنه بعد من بعضی وقت ها توی مشاوره ها میگم ببخشید اول معین بکنید که ما قرار حرف خدا و پیغمبر را به شما منتقل کنیم یا حرف هر کدام از شما را غالب بکنیم بر دیگری منظورم اینکه مشاوره ها هم نتیجه نمیده متکبرانه هر کدام اومدن حرف خودشون بذاره رو زبان مشاور بکوبونه تو سر طرف مقابل خودش حریف نشده حالا اومده کمک بگیره یار گیری داره می کنه لشکرکشی داره می کنه اینجا را باید خیلی مواظب باشیم آرامش های رحمانی بی تکبری را می طلبه اینکه مهد خانه ها و خانواده ها مورد عنایات ویژه خداوند رحمان است اگر چند تا معادله ساده را اجرا بکنیم فضای شاکرانه شاکرانه یک کتابی نوشته یکی از همسران مبلغان دین بعد از اینکه همسرش به رحمت خدا میره تحت عنوان الهی شکر الهی شکر بعد میگه ویژگی همسر در سفرهای متعدد تبلیغی که به روستاها شهرهای متعدد می رفتیم در طول چهل سال همسفر تبلیغی همسر خودش بوده میگه که الهی شکر از زبان همسر نمی افتاد دستور امام سجاد(ع) هم هست می فرماید که: قل الحمد لله علي كل حال ؛ همیشه یک الحمد لله روی لبانت زبانت باشه تا عجائب ببینی شگفتی ها ببینی.

میگه یه بار در یکی از شهرهای دور افتاده مهمان بودیم و دعوت بودیم برای تبلیغ و منبر میگه شب که جایی را در اختیار ما گذاشتن و شامی را برای ما آوردند سفره را انداختیم و میگه دخترم بعد از اینکه سفره را جمع کرد بشقاب ها را برداشت برد داخل آشپزخانه یه مرتبه از دست او رها شد و بشقاب هایی که به هر حال امانت بود دست ما ما مهمان بودیم چند تا بشقاب ها خورد شد میگه من شروع کردم به داد و بیداد کردن میگه آقا شروع کرد الهی شکر گفتن الهی شکر الهی شکر خدایا بی نهایت تو را شکر گفتم که دخترمون ظرف مردم را شکسته شما الهی شکر میگی میگه الهی شکر میگم که روی پای او نخورد ناخنش شکست ضربه ای ندید حالا یه چهار تا بشقاب شکست خسارتش

را مي دهيم اين اصلاً فضا را کلاً با رویکرد شاکرانه عوض مي کرد يه فضايي که ميتونه فضاي انرژی منفي باشه تماماً ميشه انرژی مثبت روحاني و معنوي اين رویکرد را خانه ها و خانواده هاي ما کم داره تبديل رویکرد کفورانه به رویکرد شکورانه اون چيزهايي را که خدا به ما داده آقا ببينيد در متن جهان چي مي گذره زلزله ايي که افتاده به متن خانه ها و خانواده هاي جهاني و همين طوري داره از هم مي پاشه شيطان داره تاخت و تاز مي کنه متن خانه ها و خانواده ها را و بعد در سايه سار قرآن و عترت و دستورات دين خداوند يک منطقه امن و امان را تو متن خانه ها و خانواده هامون به ما عنايت کرده همه امون نسبت به تأمين آرامش خانوادگي وظيفه داريم و عهدي اجازه نداره اين آرامش خانوادگي را بهم بزنه راه رسيدن به اين آرامش خانوادگي رویکرد شاکرانه و شکورانه است و کنار گذاشتن رویکرد کفورانه که اون موقع مشمول اين قاعده مي شويد که لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (ابراهيم: ۷) اگر شکرگزار باشيد افزوني نعمت مرتب براي شما قطعي است امام جواد(ع) فرمودند انسان شکرگزار هنوز نيت کرده الحمدلله را بر زبان براند هنوز از ذهنش و نيتش به زبان جاري نکرده بارش برکات الهي و فزوني نعمت الهي بر او آغاز ميشه. خداوندا به حرمت مولامون حضرت علي بن موسي الرضا(ع) ما را در شمار عباد شکور و بندگان شکرگزار خودت مقدر بفرما.

آيين شکرگزاري و سپاسگزاري خودت را آن گونه که خودت مي پسندي به همه ما بياموزان. خدايا ما را به نهايت درجه آرامش خانوادگي در متن خانه ها و خانواده هامون با روحية قدرشناسي و سپاسگزاري به متن خانه ها و خانواده ها به همه ما عنايت بفرما. خدايا لحظه اي و کمتر از لحظه اي ما را به دستبردهاي نفساني به وسوسه هاي شيطاني به تکبرهاي پنهاني وامگذار.

مهد خانه ها و خانواده هاي ما را مهد پرورش نيروهاي الهي و رحماني پرورش سرداران امام زماني قرار بده.

توفيق فرزندآوري فرزندپروري سلمان پروري اسماء پروري چمران پروري به همه ما در متن خانه ها و خانواده هامون عنايت بفرما.

ياد کنيد شهدا امام شهدا جميع رفتگان و گذشتگان از محبان حضرت زهرا اميرالمؤمنان هديه نثار ارواح مطهر همه اشون هديه کنيد جميعاً فاتحة مع الصلوات.

\$

##نياز منتظران به الگو و نقشه راه

نياز منتظران به الگو و نقشه راه

حجت الاسلام والمسلمين ماندگاري

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين و لعن الدائم علي اعدائهم اجمعين من الآن الي قيام يوم الدين.

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک عليه و علي آبائه في هذه الساعة و في کل الساعة ولياً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عيناً حتي تسکنه أرضک طوعاً و تمتعه فيها طويلاً.

و هب لنا رأفته و رحمته و دعائه و خيره، السلام عليك يا خليفة الرحمان، السلام عليك يا امام الانس و الجن، السلام عليك و علي آبائك الطيبين الطاهرين و رحمة الله و بركاته.

هديه به محضر آقا امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف و آباء گرامي شان به ويژه ابي عبدالله الحسين عليه السلام، به ويژه سيد الساجدين عليه السلام و به ويژه امام باقر عليه السلام كه امروز روز ولادت اين بزرگوار است، هديه به محضر مادرشان فاطمه زهرا عليها السلام هديه به محضر انبياء، اولياء، صلحاء، شهداء و علماء و امام عزيزمان، ارواح مؤمنين و مؤمنات، اساتيد و معلمان، اموات و شهداي اين جمع و اين مجتمع مهديه به ويژه شهيد كافي و همه شهداي راه حقيقت، صلواتي بلند ختم كنيد.

صبح جمعه است، ماه صفر، ماه حزن آل الله، و از طرفي روز ولادت منير دل امام سجاد عليه السلام، امام باقر عليه السلام است. مهديه تهران امروز پاگاه كاروان منتظران آقا امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف است. پاگاهي كه از گوشه و كنار دنيا براي اعلام علاقه شان، اعلام عهد و پيمان شان با وجود نازنين مهدي فاطمه عجل الله تعالي فرجه الشريف به اينجا مي آيند.

امروز هم آنهايي كه در سرتاسر اين مملكت اسلامي و شايد در گوشه و كنار جهان، دارند همراه با مردم خوب ببينده مهديه اين برنامه نوراني هستند، بدانند در مهديه تهران ما مهمانان قشنگي از كشورهاي مختلف داريم شيعيان خوب، دوستداران اهل بيت عليهم السلام، از گوشه گوشه دنيا آمدند تا در مهديه تهران به امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف عرض بكنند:

آقا جان! شما تنها نيستيد، شما غريب نيستيد، غربت يك بار بود آن هم در كربلا، شيعيان امروز نخواهند گذاشت كه خط پيغمبر و آل پيغمبر تنها و غريب باشند و اميدواريم اين عرض ارادت ها، اين محبت ها، اين تجمع ها، همه ما را ان شاء الله به وعده ظهور نزديك كند كه خدا وعده داده است «و نريد أن نميَّ علي الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين» [قصص، آيه ۵-۶] صلواتي عنايت فرمائيد.

نياز منتظران به الكو و نقشه راه

منتظر امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف نياز به الكو دارد. نياز به نقشه راه دارد، نياز به يك وجودهاي نازيني دارد كه با نگاه به آنها حركت انتظار خودش را تنظيم بكند، چه كساني مي توانند منتظر امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف باشند و منتظر باقي بمانند؟ امروز در مهديه تهران مي خواهيم ان شاء الله به توفيق الهي اين بحث را محضر همه عزيزان، مشتاقان و اعضاي كاروان منتظران ظهور در سراسر ايران اسلامي و گوشه و كنار جهان تقديم بكنيم.

محبت به اهل بيت عليهم السلام، موتور حركت انتظار

موتور حركت انتظار، محبت به محمد و آل محمد عجل الله تعالي فرجه الشريف است. ولي اين موتور نياز به شرايطي دارد، لوازمي دارد، علایمي مي خواهد و الا هر موتوري دچار آسيب مي شود. آن شرايط لازم، آن شرايطي كه مي تواند اين موتور ما را به مقصد ظهور برساند چيست؟

زيباترين الكو؛ ياران امام حسين عليه السلام و امام خميني رضوان الله عليه

ياران قشنگ امام حسين عليه السلام اين ويژگي ها را داشتند كه ان شاء الله اشاره خواهم كرد. ياران قشنگ حضرت روح الله يعني ياران عاشورايي امام حسين عليه السلام در عصر ما يعني شهدا هم اين

ویژگی‌ها را در حدّ خودشان داشتند و به ما ثابت کردند می‌شود با عاشورا و کربلا ۱۴۰۰ سال فاصله زمانی داشت ولی با امام حسین علیه السلام بود و در خیمه اُبی عبدالله علیه السلام حضور پیدا کرد. یارانی که هم می‌خواهند در رکاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف انجام وظیفه کنند باید محبت‌شان این ویژگی‌ها را داشته باشد. من تقاضا می‌کنم خوبان مهدیه به احترام مهمانان خوبمان که از ۷۰ کشور به مهدیه آمدند قیام کنند و صلواتی را مرحمت نمایند.

هم شما و هم بینندگان عزیز خوشحالیم که سربازان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، فدائیان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از ۷۰ کشور را می‌بینیم. خیلی خوشحالیم که این خبر را به شما منتظران آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در سرتاسر عالم تقدیم می‌کنیم. خدا را شکر می‌کنیم. کور بشود چشم دشمنان مهدی فاطمه که نمی‌توانند عاشقان مهدی فاطمه را ببینند و من از تصویربرداران عزیز و زحمت‌کشان شبکه یک سیما تقاضا می‌کنم تصویر نورانی این عاشقان و سربازان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، فدائیان مهدی فاطمه عجل الله تعالی فرجه الشریف که از ۷۰ کشور به مهدیه تهران امروز آمده‌اند تا در جمع شما عاشقان و دوستداران مهدی فاطمه عجل الله تعالی فرجه الشریف محبت‌شان را، عشق‌شان را، تسلیم‌شان را، اطاعت‌شان را به ساحت مقدس ولی الله الاعظم اعلام بکنند، تصاویر نورانی این عزیزان را خوب نشان بدهند تا کور بشود چشم دشمنان اسلام، تا کور شود آنهایی که نمی‌توانند رشد اسلام را ببینند. اینها به من و شما یک درس می‌دهند «الاسلام یعلو و لا یُعَلی علیه» [نهج الفصاحه، ص ۲۵] اینها به من و شما یک پیام می‌دهند که «و نرید أن نمّ علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین» [قصص آیه ۵-۶] اینها به دنیا این پیام را می‌دهند «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر أنّ الارض یرثها عبادي الصالحون» [سوره انبیاء آیه ۱۰۵] اینها به من و شما یک پیام می‌دهند «والعاقبة للمتقین» [اعراف، آیه ۱۲۸] ان شاء الله آقا می‌آید و تمام این سربازان خوب را از گوشه و کنار دنیا در رکاب آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شاهد خواهیم بود. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

چهار شرط محبت به اهل بیت علیهم السلام

عرض کردم انتظار برای مهدی فاطمه الگو می‌خواهد، زیباترین الگو، یاران امام حسین علیه السلام در سال ۶۱ هجری، یاران حضرت روح الله در قرن ۱۵ هجری قمری، در دوران هشت سال دفاع مقدس، بعد از ۱۴۰۰ سال از واقعه عاشورا، قطعاً این دو دسته می‌توانند من و شما را ان شاء الله به مقصد ظهور برسانند و اشاره کردم موتور اصلی انتظار محبت به محمد و آل محمد است. اما این موتور چهار شرط لازم دارد آنهایی که اهل یادداشت هستند، آنهایی که به دنبال این هستند که تکلیف انتظارشان را بدانند و دقیق پیگیری کنند؛ بسم الله. هم شما و هم بینندگان عزیز، حتماً یادداشت کنید تا مشق انتظارمان را خوب انجام دهیم.

شرط اول؛ معرفت

اولین عنصری که موتور محبت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را تقویت می‌کند، سرعت می‌دهد، عمق می‌بخشد و آن را با کیفیت می‌کند معرفت است. محبتی که اهل معرفت نباشد، محبتی که معرفت به امامش را نداشته باشد، محبتی که حق امامش را نداند، محبتی که نفهمد که چگونه باید محبت بکند، آن محبت گاهی وقتها آسیب درست می‌کند. لذا در زیارتها داریم کسانی

می توانند زیارت کامل و جامع انجام بدهند که «عارف بحقه» [صحیفه امام رضا علیه السلام ص ۸۱] باشند، حق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف این نیست که فقط سن امام را و آباء و اجداد حضرت را، محل تولدش را، زندگی اش را بدانیم. حق امام زمان یک چیز است که امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه فرمودند: «ومقدمکم امام طلبتی و حوائجی و إرادتی فی کلّ أحوالی و أموری». [مفاتیح الجنان، ص ۸۹۴] حق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف امامت است. او باید در تمام زندگی، امام من باشد. اگر او در این دنیا امام من باشد، در روز قیامت هم با او محشور می شوم که «یوم ندعوا کلّ أناس یامامهم». [سوره اسراء آیه ۷۱] اولین عنصری که محبت من و شما را به امام زمان تقویت می کند، محبت منتظر را تداوم می بخشد معرفت است. چون خیلی ها محبت داشتند ولی مانع محبت که پیش آمد، محبت شان قیچی شد. بدانید عبدالرحمان مرادی عاشق امیرالمؤمنین علیه السلام بود ولی شهوت حرام، از عبدالرحمان مرادی، ابن ملجم مرادی قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام درست کرد. شمر بن ذوالجوشن محب امیرالمؤمنین علیه السلام بود، رزمنده و در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام بود ولی محبت به دنیا از شمر محب امیرالمؤمنین علیه السلام، قاتل امام حسین علیه السلام درست کرد.

زن و مرد، دختر و پسر، کوچک و بزرگ! اگر محبت مان به اهل بیت علیهم السلام با معرفت عجین نشود این محبت معلوم نیست ما را به مقصد ظهور برساند، این محبت معلوم نیست ما را به مقصد معین برساند. قرآن می فرماید: «فلما جاء امرنا، نجینا هوداً... نجینا شعیباً... نجینا صالحاً... و الذین آمنوا معه» [هود آیه ۹۴-۹۵] کسانی در دنیا و آخرت اهل نجات اند که محبت شان آنها را به معیت برساند یعنی با امام زمان شان باشند، تنها راهی که من و شما می توانیم با امام زمان مان باشیم اینکه او امام ما باشد و ما مأموم او باشیم. رابطه مان رابطه امام و مأموم باشد. رابطه دو تا دوست کم است، دو تا عاشق کم است. گاهی وقتها عاشق ها از هم جدا می شوند، گاهی وقتها دوست ها از هم جدا می شوند ولی امام و مأموم از هم جدا نمی شوند و باید امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آل پیغمبر علیهم السلام، قرآن و عترت در تمام زندگی ما باشد در ازدواج هایمان، در اعتقادمان، در اشتغال مان، توی اقتصادمان، در سیاست مان، در مدیریت مان، در تربیت مان، در تمام امورمان باشد. این اصل اول است. لازمه اول محبت برای یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، اول به خودم می گویم و بعد به تمام شما دوستداران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در گوشه و کنار عالم و این مملکت عرض می کنم، اگر محبت هایمان را به معرفت تبدیل کنیم و معرفت هم راهش پرسش گری است «فاسئلوا اهل للذکر ان کنتم لاتعلمون» [نحل آیه ۴۳] بپرسیم از کارشناسان دین، معرفت، راهش تفکر است. باید تفکر کنیم «تفکر ساعة افضل من عبادة سبعین سنه» [تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۴۵] معرفت راهش گناه نکردن است. باید گناه نکنیم «ان تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً» [انفال ۲۹] وقتی که گناه نکردیم چشم ما را باز می کنند و به ما معرفت می دهند. معرفت راهش عبادت است «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» [ذاریات ۵۶] یعنی «لیعرفون» باید عبادت کنیم تا به ما معرفت بدهند، معرفت را با جیغ و داد به کسی نمی دهند، معرفت را باید تلاش کنیم تا به ما بدهند «المعروف بالقدر المعرفة» [جامع الاخبار، ص ۱۳۸] آن چیزهایی که از هدایای الهی پخش کردند در عالم، هر چقدر معرفت من و شما

بیشتر باشد به ما بیشتر می دهند. فدای «جُون» غلام سیاه امام حسین علیه السلام بشوم. امروز ولادت امام باقر علیه السلام بود. استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی رضوان الله علیه یک روایتی را نقل می فرمودند: ظهر عاشورا امام باقر علیه السلام به پدر بزرگوارشان امام سجاد علیه السلام فرمودند، بابا این بوی عطری که در فضای کربلا پیچیده مال کیست؟ معمولاً وقتی خون روی زمین بریزد و آفتاب بتابد بوی خون بلند نمی شود. امام سجاد علیه السلام فرمودند: پسر! این بوی عطر بدن جُون غلام بابایم هست. (حواستان هست چي مي گویم؟) یک کسی معرفت داشته مثل جُون، غلام سیاه چهره امام حسین علیه السلام ولی امام حسین علیه السلام برایش دعا کردند، فرمودند: خدا صورت تو را نورانی کند، بدن تو را خوشبو کند. معرفت داشته باشیم قطعاً به ما سهم بیشتری در عالم می دهند. این اولین شرطی است که موتور محبت من و شما را جدی به حرکت در می آورد، محبت من و شما را تعمیق می کند و الا (خاکم به سر که این جمله را می گویم): آدم ببیند که محب امام حسین علیه السلام بعد از ماه محرم و صفر آلوده به گناه شده، عاشق امام حسین علیه السلام در مجلس عروسی دارد گناه می کند، عزادار امام حسین علیه السلام در مغازه دارد خدای نکرده نزول می گیرد، دروغ می گوید، حرام می خورد، سینه زن امام حسین علیه السلام در اداره دارد خلاف انجام می دهد، در زندگی اش دارد خلاف انجام می دهد، کسی که سینه زن است، کسی که علاقمند است، کسی که گریه کن امام حسین علیه السلام است چرا این اتفاقها برای محبین اهل بیت می افتد؟ به خاطر اینکه سطح معرفتم پائین است. معرفت هایمان را بیاوریم بالا، باور کنیم امام حسین علیه السلام در دایره محرم و صفر نیست، در همه زمانها هست، باور کنیم امام حسین علیه السلام فقط در دایره مهدیه و حسینیه و حرم نیست، در همه مکانها هست، باور کنیم که امام حسین علیه السلام ناظر من و شما است. «قل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله والمؤمنون» [توبه ۱۰۵] پیغمبر! به مردم بگو هر کاری می خواهند بکنند، بکنند، ولی بدانند که خدا می بیند، پیغمبر می بیند، امام زمان می بیند. این اولین شرطی که هم محبت من و شما را تعمیق کند و هم تداوم ببخشد.

ما این معرفت را در یاران امام حسین علیه السلام دیدیم، این معرفت را در یاران حضرت روح الله دیدیم، در عملیات والفجر ۸، دو تا بچه بسیجی پشت اروند ایستاده بودند، اروند وحشی، پر از موانع، آتش خمپاره، آتش گلوله، آتش رگبار دشمن می آید، این بسیجی به آن بسیجی گفت: با این موانع رد شدن غیر ممکن است. قطعاً یا این طرف آب، یا آن طرف و یا وسط آب ما را می زنند؛ خلاصه جان سالم به در نمی بریم، معرفت را ببین، بسیجی دوم به او گفت: مهم نیست کجای آب ما را بزنند، مهم این است که به حضرت امام رضوان الله علیه بگویند بسیجی ها نگذاشتند حرف شما روی زمین بماند. الله اکبر. مردم کوفه حرف امام حسین علیه السلام را روی زمین گذاشتند ولی مردم زمان ما نگذاشتند حرف امامان روی زمین بماند. امروز دوستداران ولایت در ایران و سرتاسر جهان که شما بخشی از آنها را در مهدیه تهران شاهد هستید نخواهند گذاشت حرف ولایت، حرف نائب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بر زمین بماند.

شرط دوم؛ اطاعت

شرط دومي که محبت من و شما را تعميق مي بخشد، تداوم مي بخشد، اطاعت است. امام باقر عليه السلام صاحب امروز فرمودند: «ان المحب لمن احب مطيع» [تحف العقول، ص ۲۷۵] من اطاعت نداشته باشم نمي توانم بگويم عاشق امام حسين عليه السلام هستم، عاشق امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف هستم، اطاعت يعني چي؟ انجام واجبات، ترک محرمات، خدمت به مخلوقات. اين سه تا را از ما خواستند، ما سربازيم، سرباز چون و چرا ندارد، بايد حرف فرمانده خودش را اطاعت کند. اگر قائل هستيد فرمانده اعظم ما حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالي فرجه الشريف است، بايد اهل اطاعت باشيم. حيا واجب است. دختر و پسري که عاشق امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف هستيد بايد اهل اطاعت باشيد، حلال خوري واجب است. آنهايي که عاشق امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف هستند بايد اهل اطاعت باشيم. حرام، خوري حرام است، شبهه خوري حرام است، بايد اهل اطاعت باشيم. خدا مي فرمايد: اي پيغمبر به مردم بگو «قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله» [آل عمران، آیه ۳۱] هر کس خدا را دوست دارد اطاعت از خدا کند، تا من هم او را دوست داشته باشم. اطاعت از چه کسي بکنم؟ «ما لتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» [حشر، آیه ۷] هر چه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرموده بگويم چشم، اطاعت، امام بزرگوارمان، موساي دوران دفاع مقدس، نائب امام زمان در عصر ما فرمودند: حصر آبادان بايد شکسته شود. خيلي سخت بود ولي سربازان امام در ارتش و سپاه و بسيج گفتند: چشم. سرباز بايد به فرماندهش چشم بگوييد.

دختران جوان! پسران جوان! روحانيت معزز! کسبه! بازاری! مديران! کارمندان! اگر عاشق امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف هستيد، که هستيد بايد به نائب امام زمان که به مثابه چشم گفتن به خود ولي الله الاعظم است چشم بگويد. ان شاء الله. شرط دوم: اهل اطاعت باشيم. اگر اهل اطاعت باشيم ما، (با اين محبتي که من در اين مردم مي بينم) ان شاء الله به مقصد ظهور مي رسيم. ان شاء الله اهل اطاعت باشيم. در حوزه خانه مان، در حوزه فردي خودم، در حوزه خانوادگي، در حوزه کاري و صنفی، در حوزه اجتماعي، مسئولین بزرگوار در حوزه سياست و اقتصاد و فرهنگ و مدیریت بايد اهل اطاعت باشيم. ما قرار نيست که پيرو غرب و شرق عالم باشيم و کاري هم به آنها نداريم، ما پيرو قرآن و عترت هستيم. ما پيرو محمد و آل محمد هستيم. اگر کاري را مي خواهيم انجام بدهيم. اطاعت مبنایش اين است که ببينيم آیا از قرآن و عترت و فقاها و مرجعيت اجازه داريم يا نداريم اگر اجازه داريم انجام بدهيم و اگر اجازه نداريم انجام ندهيم. هر چي مي خواهند به ما بگويند، بگويند. آقا اگر ما اين جوري عمل کنيم دنيا براي ما حرف در مي آورند. خب حرف در بياورند مگر اين کلام را از اميرالمؤمنين عليه السلام نشنديد: «مَنْ اَصْلَحَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ، اَصْلَحَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ» [المحاسن، ج ۱، ۲۹] ما بايد رابطه مان را با خدا درست کنيم، رابطه ما هم با خدا اطاعت است «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم» [سوره نساء آیه ۵۹] پس شرط دومي که محبت را عميق مي کند اطاعت است. نمي توانم به بابايم بگويم که خيلي دوستت دارم. قربانت بشوم، بابايم بگويد برو براي من يک ليوان آب بياور، بگويم: حال ندارم. خب اين چه محبتي است؟ خواهرم! مادرم! تو مي گويي که امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف را دوست داري و من هم قبول دارم، مي گويي فاطمه زهرا عليها السلام را دوست داري و من هم قبول دارم. حضرت زهرا عليها السلام که

برای من عفت و حیا می آورد، می گویی ندارم، می گویی با عفت و حیا راه بروم تحویل نمی گیرند، بگذارید فاطمه زهرا علیها السلام ما را تحویل بگیرد، بگذارید امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ما را قبول کند. غیر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را می خواهیم چکار کنیم؟ (این شرط دوم بود).

شرط سوم؛ سبقت

شرط سوم برای رسیدن به مقصد ظهور، این است که محبت باید در وجود من و شما سبقت درست کند. چرا؟! چون «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» [سوره واقعه، آیه ۱۰-۱۱] روز عاشورا همه یاران امام حسین علیه السلام عاشق بودند، همه مردم مدینه امام حسین علیه السلام را دوست داشتند ولی هفتاد و دو نفر در محبتشان سبقت گرفتند. همه مردم ایران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را دوست داشتند و دوست دارند ولی شهدای عزیز، رزمندگان از مردم سبقت گرفتند ولی شهداء از رزمندگان سبقت گرفتند.

در دعای عهد هم می خوانیم «وَالسَّابِقِينَ إِلَيَّ إِرَادَتَهُ» [مفاتیح الجنان، ص ۸۸۱] ببینید که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از من و شما چي می خواهد؟ در همان انجام واجبات و ترک محرمات و خدمت به مخلوقات، در صبر و استقامت و ایثار و فداکاری باید اهل سبقت باشی یعنی نفر اول باشی. من گاهی وقتها شوخی کردم گفتم که همه ما الحمدلله اهل نمازیم ولی گاهی وقتها اهل سبقت در نماز نیستیم. یک خاطره برایتان بگویم که اتفاق افتاده است: دختر خانم گلی که خیلی هم سنش پایین بود ولی به سن تکلیف رسیده بود. می گوید سوار اتوبوس شدم، مسافر بودم یادم آمد که نماز نخواندم و اتوبوس هم ساعتی حرکت کرده بود که باید در خانه نماز می خواندیم و برای نماز توقف نمی کرد. رفتم به بابایم گفتم: بابا خدا مرگم بدهد من نمازم را نخواندم، بابایم گفت: خیلی خوب، نمی توانم که بگویم اتوبوس بایستد، این لیوان آب را بردار و برو یک سطل هم بگذار زیر دست و در آخر اتوبوس وضویت را بگیر که اتوبوس هم کثیف نشود. روی صندلی بنشین و نمازت را بخوان. زمانی که به مقصد رسیدیم قضای نمازت را هم می خوانی. دختر خانم رفت وضو بگیرد، شاگرد راننده آمد، چکار داری می کنی؟ گفت: آقا! می خواهم وضو بگیرم، مواظب هستم که ماشین کثیف نشود. گفت: برو از راننده بپرس. گفت: چشم. آمد از راننده پرسید: که آقای راننده! ببخشید من نمازم را نخواندم اجازه می دهید وضو بگیرم و نمازم را بخوانم، مواظب هستم که ماشین کثیف نشود. آقای راننده (که خدا خیرش بدهد، شیر پاک خورده بود). گفت: دخترم! تو که این قدر علاقمند به نمازت هستی که دیر شده من پنج دقیقه می ایستم و تو نمازت را بخوان و بعد می رویم. گفت: خدا پدرت را بیامرزد. اتوبوس ایستاد، این دختر خانم کوچولو، آمد پایین و وضویش را گرفت و ایستاد به نماز، این تکه اش عجیب است. می گوید: وقتی نمازم تمام شد برگشتم پشت سرم را نگاه کردم دیدم ۱۰-۱۵ نفر از آدم بزرگها هم ظاهراً نمازشان را نخوانده بودند، آمدند پایین نماز بخوانند. ولی آنها برای انجام نمازشان سبقت نگرفتند، یک دختر بچه سبقت گرفت. همه نماز را دوست داشتند ولی منتظر بودند که یکی برود بساط را راه بیندازد. خب بسم الله، آی بازاری! بیا تو جزء «السابقون» باش، تو بساط را راه بینداز بقیه می آیند، در عروسی بساط نماز را راه بینداز بقیه هم می آیند، در تمام محیطهای زندگی ما آن بساطی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

دوست دارد را راه بیاندازیم بقیه می آیند. این را می گویند سبقت. بیاپید یک هزینه ای کنیم از وجود خودمان برای آماده سازی ظهور ان شاء الله.

شرط چهارم را بگویم و حرفم تمام، موتور محبت به فاطمه زهرا علیها السلام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام موتور محبت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که الحمدلله در دل همه من و شماها هست، در دل اکثر مردم دنیا به اعتقاد بنده هست، مسلمان و غیر مسلمان، این چهار تا شرط را پیدا بکند، این محبت، آنها را به ظهور می رساند ان شاء الله. ۱. معرفت؛ ۲. اطاعت؛ (معرفت به حق امام پیدا بکنیم و اطاعت از امام بکنم به عنوان اطاعتی که در نماز جماعت می کنم یعنی اقتدا کنم به ولایت). ۳. سبقت؛ سبقت بگیرم از دیگران، همیشه آخر صف نمازم، خدمت به دیگران می خواهند بکنند آقا و خانم آخر صف اند، نمازی می خواهند بخوانند اینها آخرین نفرند، روزه می خواهند بگیرند اینها آخرند، خیرات می خواهند بکنند اینها آخرند، بیاپید جزء صف اولی ها باشیم که «والسابقون السابقون اولئک المقربون». [واقعۀ، آیه ۱۰-۱۱]

شرط چهارم؛ فدای جان و شهادت طلبی

شرط آخر را هم بگویم که خیلی سخت است، و آن این است که باید این را به مقصد شهادت محبت من برساند شرط آخر این است که باید حاضر باشیم جانم را برای مهدی فاطمه عجل الله تعالی فرجه الشریف فدا کنم. حاضر باشم آبرویم را بدهم، آبرو که چیزی نیست، پول که چیزی نیست، حاضر باشم که جانم را بدهم «والمستشهدين بين يدي» [فقه امام رضا علیه السلام، ص ۴۰۵] شهادت طلب باشم.

شهداء هم دو دسته اند آیه قرآن می فرماید: «من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً» [احزاب، آیه ۳۳] شهداء دو دسته اند. یک دسته به شهادت از دنیا می روند و یک دسته با فرهنگ شهادت زندگی می کنند. ان شاء الله من و شما که سر سفره شهادت بودیم رزق شهادت گیرمان نیامد لااقل با فرهنگ شهادت زندگی کنیم تا ان شاء الله یک روزی، رزق شهادت نصیب ماها هم بشود. حاضر باشیم چون امام حسین علیه السلام فرمودند: «الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درت معایشهم فاذا محسوا بالبلاء قلّ الديانون» [کشف الغمه، ج ۳، ص ۶۴] دوستداران دین زیادند ولی وقتی پای جان به میدان می آید، دینداران کم می شوند.

حواستان باشد در دعای ندبه می خوانیم «وقلیل من وفا لرعاية الحق فیهم» [المزار الکبیر، ص ۵۷۸] آنهایی که پای جان دادن برای امیرالمؤمنین علیه السلام ماندند کم بودند. آنهایی که پای جان دادن برای امام حسین علیه السلام ماندند کم بودند، آنهایی که پای جان دادن برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار هست بمانند می خواهیم زیاد باشند ان شاء الله نباید کم باشند، از هفتاد کشور دنیا آمادگان شهادت، مشتاقان شهادت، خیلی از ما روحانیت می پرسند این عمامه روی سرتان چه هست؟ می گوئیم: این عمامه روی سر ما کفن ماست. ما آماده ایم ان شاء الله تا خون ناقابل خودمان را فدای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف کنیم اگر قابل باشیم که ان شاء الله آماده ایم. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ما را به عنوان قربانی قبول کند. خدا از حضرت ابراهیم، اسماعیلش را قبول کرد فرمود «قد صدقت الرؤیا» [صافات، آیه ۱۰۴] از زینب علیها السلام هم قربانی

اش را قبول کرد. زینب کبری علیها السلام وقتی دستهایش را برد زیر بدن امام حسین علیه السلام گفت: خدایا این قربانی را از ما و پیغمبر قبول بفرما. از امام حسین علیه السلام هم قربانیانش را قبول کرد. امیدوارم خدا از من و شما هم این قربانی‌های ناقابل را هم قبول کند؛ ان شاء الله.

خدایا! تو شاهدی مردم ایران حدود سیصد هزار شهید دادند. کشورهای اسلامی در نهضت بیداری اسلامی خیلی شهید دادند. خدایا! تو شاهدی اینها همه می‌خواهند بگویند که ما آماده ایم تا جانمان را فدای مهدی فاطمه عجل الله تعالی فرجه الشریف کنیم به امید روزی که بیاید و ما سر راهش قربانی بشویم؛ ان شاء الله.

ذکر مصیبت

اما اجازه می‌خواهم از امام باقر علیه السلام در روز ولادتشان (چون ماه صفر است و ماه حزن اهل بیت علیهم السلام است) روزه شام بخوانم، مخصوصاً روزه خرابه شام را بخوانم. می‌دانم دل امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خون است، دل اهل بیت علیهم السلام خون است.

از امام سجاد علیه السلام پرسیدند: در کجای این سفر به شما بیشتر سخت گذشت؟ فرمود: الشام، الشام، الشام. من دوست دارم همه امروز در مهدیه و همه آنهایی که از طریق گیرنده هایشان دارند این بحث را دنبال می‌کنند، در خانه هایشان همه روزه خوان بشوند، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برای روزه خوان‌های جدش دعا می‌کند. من یک بیت می‌خوانم همه تان بلد هستید، می‌دانم که می‌توانید روزه خوان بشوید.

صلي الله عليك يا ابا عبدالله

در شام بلا بود و بلا بود و بلا بود - والله قسم سخت تر از کرب و بلا بود

یا حسین امروز باید همه یکپارچه ناله بزنیم:

در شام بلا بود و بلا بود و بلا بود - والله قسم سخت تر از کرب و بلا بود

یکی از بلاهای شام این بود زبان حال عمه جان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف این است: (من با زبان حال می‌گویم شما می‌فهمید ابتلا به آن بلا چقدر سخت بوده)

نگرید روی خورش، نزنید سنگ و چوبش - لب قاریان قرآن، نه چنین جواب دارد حالا همه بگویند:

در شام بلا بود و بلا بود و بلا بود - والله قسم سخت تر از کرب و بلا بود

می‌دانید شما باز زبان حال امام سجاد است:

وارد شام خرابم کردند - خارجی زاده خطابم کردند

حسین آرام جانم - حسین روح و روانم

السلام علي المهدي

«يا ايها العزيز مسنا و اهلنا الضرّ و جئنا ببضاعة مزجاة فأوف لنا الكيل و تصدّق علينا إنّ الله يجزي

المتصدّقين، [سوره يوسف آیه ۸۸] يا اباانا إستغفرلنا دنوبنا إنّنا كنّا خاطئين» [سوره يوسف آیه ۱۲]

خدایا! به عظمت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف محبت ما را لایق برای وصلت در جهت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار بده.

به ما توفیق معرفت، توفیق اطاعت و تسلیم، توفیق سبقت و توفیق شهادت در رکاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف عنایت بفرما.

خدایا! این انقلاب اسلامی، نهضت بیداری اسلامی و ولی امر مسلمین و همه خدمتگزاران به مقام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف حفظ بفرما.

خدایا! شهدای اسلام در سرتاسر عالم، اموات، امام شهیدان همه را سر سفره امام حسین علیه السلام میهمان بفرما.

خدایا! شر دشمنان به خودشان برگردان.

فرج آقایمان را برسان.

صلوات بر محمد و آل محمد

\$

##وجود امام زمان لطف است

وجود امام زمان لطف است

حجت الاسلام و المسلمین عدالت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلِيٍّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعَصُومِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ».

اَللّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

من به خدا غیر تو پناه ندارم - حاصلی از عمر جزء گناه ندارم

من که سراپا همه جرم و خطایم - گر تو برانی پناهگاه ندارم

منتظرم بر سر راه تو ای دوست - از تو تمنا به جز نگاه ندارم

عبد خطاکار را کس نپذیرد - گر نپذیری دگر راه ندارم

یابن الحسن... یا صاحب الزمان...

حاکمی بود در حله ناصبی بود مرجان الصغیر بهش می گفتن بسیار دشمن بود با شیعه پیرمردی بود در حله از دوستان امیرالمؤمنین (ع) شغلش حمای بود هر جا می نشست از فضائل علی می گفت از مناقب مولا می گفت مرجان الصغیر فرستاد این پیرمرد شیعه دوست داشتنی رو گرفتن آوردن آنقدر او را زدن دندان هاش خورد کردن دست و پاش شکستن صدا زد طناب بهش ببندید تو کوچه های حله بکشانید پیرمرد زخمی و علیل رو توی کوچه های حله کشاندن به مردم می گفتن بهش سنگ بزنید آنقدر بهش سنگ زدن دیگه صدایی از ابو راجح نیامد گفتن مُرده رهاش کنید برید بستگانش آمدن بدن رو برداشتن آوردن خانه شب چیکار کنن دیگه نفس های آخرش رو داره می کشه گفتن پانسماں کنیم ببندیم بریم کاری از دستمون نیامد فردا صبح وقتی که درِ اتاق ابو راجح رو باز کردن دیدن

سالم نشسته داره گریه می‌کنه، لب‌ها سالم، دندان‌ها سالم، دست و پا سالم، گفتن ابو راجح چه شد؟ چرا گریه می‌کنی؟ هی می‌گفت: یابن‌الحسن کجایی آقا، قربونت برم کجایی؟ پدر و مادرم فدات کجایی؟ ابو راجح چه میگی بابا؟ صدا زد اول شب آقا اومدن کنار بستر نشستن دست مبارکش رو روی صورتش کشید فرمود: ابوراجح خدا به تو شفا می‌دهد فردا بلندشو سرکارت برو خداتورو شفا داد از اذان صبح تا حالا گریه می‌کنم برا فراق مهدی فاطمه یابن‌الحسن...

وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و غیبت‌ه منا
هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت‌بن‌الحسن العسکری و اجداد طاهرینش صلوات جلی ختم کنید.

عصر جمعه است مُتَعَلِّقٌ به ساحت مقدس ولیعصر (عج) هدیه کنید به محضر امام، شهداء، مراجع تقلید، علماء، بزرگان، خیرین، اساتید، منسوبین به جمع حاضر، گذشتگان خودتون، گذشتگان از بانی محترم، و به جهت سلامتی همه شیعیان حضرت مهدی، سلامتی مراجع، رهبر معظم، سلامتی خودتون و خانواده شریفتون و شفاي مریضاتون به صلوات حسینی ختم کنید.
وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

شیخ طوسی (ره) در علم کلام می‌فرماید: وجود امام زمان لطف است امروز صبح عرض کردیم وجودش مانند آفتاب می‌ماند که یک ابری بالای سر ما چشم ما را محروم کرده از زیارت این خورشید شیخ طوسی (ره) می‌فرماید: وجوده لطف وجود مهدی لطف است اگر نبود حضرت به سعد بن عبدالله اشعری قمی می‌فرمود: به يدفع الله البلاء عن اهل الأرض؛ خدا به واسطه من زمین را از بلا دور کرده وجوده لطف و تصرفه لطف در عالم امکان هر جا امام زمان قدم می‌گذارد لطف است هر جا قرار می‌گیره دعا می‌کند نماز می‌خواند تصرفش لطف است بعد می‌فرماید: و غیبت‌ه منا؛ غیبت حضرت بخاطر ماست دلیل غیبت امام زمان مائیم مردم روی زمین آماده نیستند که امام زمان ظهور کند دلیل غیبت حضرت را علمای علم کلام در دو چیز خلاصه می‌دانند یک: آماده نبودن مردم مردم آماده نیستن پذیرش ندارند امام زمان صداش می‌زنند اما اینکه چند درصد به حرفش بروند معلوم نیست چند درصد با امام زمان باشند معلوم نیست خیلی‌ها صبح جمعه می‌گن یابن‌الحسن هآ تو دعای ندبه خیلیا فریاد می‌زنند یابن‌العسکری کی میای خیلیا ناله می‌زنند أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ؟ أَيْنَ أَبْنَاءِ الْحُسَيْنِ؟ صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ، وَ صَادِقٌ بَعْدَ صَادِقٍ، أَيْنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ؟ أَيْنَ الْخَيْرَةُ بَعْدَ الْخَيْرَةِ؟ أَيْنَ الشُّمُوسُ الطَّالِعَةُ؟ أَيْنَ الْأَقْمَامُ الْمُتَنِيرَةُ؟ (دعای ندبه) اما از دعای ندبه که بلند شد رفت همون آدم دیروزیه کاسبه خلافت اداری خلاف می‌کنه دکتر خلاف می‌کنه هر کدوممون آخوند خلاف می‌کنه هر کدوممون به یک نحو دل امام زمان را خون می‌کنیم و غیبت‌ه منا؛ دلیلش مائیم ما پذیرش نداریم در روایت دارد حضرت وقتی ظهور می‌کند عده‌ای از خواصی که الان فریاد می‌زنند امام زمان چرا نیامد همونا در زمان ظهور قد علم می‌کنند همونا می‌گن کی می‌گه تو پسر فاطمه‌ای کی گفته؟ برای چه این دستور عمل کنم کی گفته؟ برای چه و چراها در زمان ظهورشم زیاد الان که وایلاست ندبه می‌خواند اما بعدش با امام زمان نیست اخلاقش امام زمانی نیست رفتارش امام زمانی نیست مالشو پاک نکرده اموالش پاک نیست به همسایه‌هاش نمیرسه هآ به ایتم و یتیم سرکشی نمی‌کنه نمیرسه، کجا منتظر امام زمانی؟

ملاقات امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

یکی از شاگردان مرحوم آشیخ رجبعلي خياط کاسبي بود اهل ذکر و ورد و بله به بچه یتیمی می آمد از در مغازه اش خرید می کرد تا می گفت بعداً پول به ما میرسد بهت میدیم بچه ۷ - ۸ - ۱۰ ساله ای بود می آمد مثلاً می گفت این جنس بده اسم منو تو لیست بنویس حساب دفتری به حاج رجبعلي خياط گفته بود چیکار کنم من امام زمان رو ببینم حاجي به دستور بهش داده بود چهل شب این آیه قرآن رو هر شب این تعداد بخون «وَقُلْ رَبِّ اَدْخُلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا» (اسراء: ۸۰) این آیه رو بخون بعد چهل شب آمده بود پیش حاج شیخ رجبعلي خياط گفته بود آقا چهل شب تمام شد آیات خونديم نديديم حاج شیخ رجبعلي فرموده بود چرا دیدی دیدی گفت آقا نديديم نديديم حاج شیخ یک نظري کرده بود گفته بود یادادت میاد به بعد از ظهری اوقات تلخ بود بچه یتیمه اومد در مغازه ات بهت گفت مادر من میگه به قالب صابون به ما قرض بده تو عصبانی شدی فریاد سرش کشیدی گفتی برو بابا تو هم فقط گیر آوردی یادادت میاد؟ گفت: بله یادم میاد گفت یادادت میاد بعد به سیدی اومد دم در مغازه ات گفت فلانی خود ما می تونیم بچه هامون رو اداره کنیم می خواهیم به ثوابی گیر تو بیاد اون آقا بود آمد و رفت و غیبت من؛ غیبتش بخاطر منه، عملم، رفتارم، کردارم، آماده نیستم

آماده کردن حکومت برای ظهور آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

باید برای حکومت آماده باشد که امام بتونه حکومت کنه پیغمبر حکومت اسلامي تشکیل داد اما مردم پذیرش نداشتن دیدی بعد پیغمبر چیکار کردن پذیرش نداشتن امیرالمؤمنینی که سیدالکونین امام نجدین قاعد القر المحجلین؛ چپ و راست شمال و جنوب عالم کف دست علي که حلقة الجوزه؛ مثل به دانه گردو تو دست علي است علي با اون ید بیضاش نتونست حکومت کنه چون مردم آماده نبودن امام مجتبی نتونست حکومت کنه مردم آماده نبودن سیدالشهداء نتونست حکومت کنه آماده نبودن این چهارده نور نورانی آمدن امام مردم پذیرش ندارن خدا اون آخریه رو نگهش داشته حالا که مردم در این سیزده تایی که آمدن قدرشناسی نکردن از پیغمبر اکرم از زهرا و علي تا امام عسکری همه رو کشتن از بین بردن منم اینو نگهش می دارم میذارم کنار برای یک روزی که آماده بشن بگذار در درون خودشون باشند بذار خوب زجر بکشن و غیبت من؛ اومد خدمت امام صادق (ع) گفت آقا چرا شما قیام نمی کنید؟ آقا فرمود: با کی؟ چند تا یار من دارم چون شیخ طوسی در کتاب تهذیبش می نویسد امام صادق (ع) ۳۹۰۰ سه هزار و نهصد و شصت شاگرد داشت سه هزار و نهصد و شصت شاگرد، از همه این شاگردها یار ندارد، به عدد ۱۷ نفر هفده نفر چون آقا اومدن بیرون مدینه فرمودند: فلانی اگه به اندازه این جداه این گوسفند آبی که الان داشتن تعدادی بودن داشتن بیرون مدینه مشغول چرا آقا فرمود: اگه به عدد اینا من یار داشتم قیام می کردم راوی میگه شمردم ببینم چندتاست دیدم هفده تاست یعنی امام صادقی که سه هزار و نهصد و شصت شاگرد داره هفده تا یار بله ندارد ندارد

دعا برای ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

مرحوم آیت الله العظمی بهبهانی بهبهانی بزرگ که کربلا بود اونقد امام زمان این بهبهانی رو دوست داشت اینقدر امام حسین بهبهانی رو دوست داشت به موقع می خواست از کربلا بیاد بیرون حضرت

فرموده بود: بهش فرموده بود بهبهانی من راضی نیستم از کربلا بری کی بودن اینا امام حسین بهش فرموده بود: بهبهانی من راضی نیستم از کربلا بری باید اینجا بمانی می گفت یه دفعه رفتم کنار قبر سیدالشهداء بالای سر شروع کردم گله کردن گله کردم ناراحت بودم درد و دلم را می گفتم به امام حسین می گفتم سیدالشهداء آخه چرا فرزندت ظهور نمی کنه؟ چرا نمیداد؟ شما یه چیزی بگید آقا ما که هر چه دعا می کنیم فایده نداره شروع کردیم گله کردن یه وقت دیدم وجود مقدس امام زمان دستش گذاشت رو این شانه من فرمود: بهبهانی چته؟ گفتم آقا گله دارم چرا نمیای آقا فرمود: بهبهانی با کدوم یار کو یار یار ندارم گفت آقا این همه تو حرم حسین اند دارن گریه می کنند این همه جمعیت حضرت فرموده بودن بهبهانی اینا هر کدوم برای مشکل خودشون اومدن تو حرم جدم حسین یکی مریض داره اومده یکی خونه نداري یک قرض داره یکی ازدواج میخواد بکنه یکی مشکل داري یکی زندانی داره هر کسی آقا فرموده بودن بهبهانی اینجا زیر این قبة حسین که و إجابة دعا تحت قبة؛ اینجا یی که دعا مستجاب میشه مردم میان برا خودشون دعا می کنند هیچکی برا من دعا نمی کنند گفته بود آقا یعنی میشه؟ فرموده بود نگاه کن حضرت یه اشاره کرده بود صدای دل تمام این مردم به گوش بهبهانی می رسید همه مردم تو دلشون یکی داشت می گفت آقا سیدالشهداء من قرض دارم ناله می کرد یکی می گفت مسکن ندارم یکی می گفت مریض دارم یکی می گفت زندانی دارم یکی می گفت شوهرم اذیتم می کنه یکی می گفت زنم اذیتم می کنه یک نفر تو حرم سیدالشهداء نمی گفت حسین جان دعا کن مهدی بیاید اون همه جمعیت نداره امام زمان آقا نداره همین قضیه برا اون

مظلومیت امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف

مرحوم آشیخ مرتضی حائری فرزند آیت الله العظمی حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم، حدود ۷۰ - ۸۰ سال پیش مرحوم آیت الله مؤسس بهش میگویند آیت الله حائری یه پسر داشت اسمش آشیخ مرتضی بود مجتهدم بود خیلی آقا بود عجیب بود از اوتاد بود گناه که نمی کرد مکروه هم انجام نمی داد خیلی صبور بود و اوایل بود وقتی هم می خواست بمیره لبخندی زد گفت «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ (حدید: ۲۱) از دنیا رفت آیه قرآن خوند و از دنیا رفت مرحوم حاج شیخ مرتضی اومده بود آخر شب جمکران نشسته بود اون جلو درد و دل می کرد به امام زمان گلایه می کرد می گفت آقا بسمونه دیگه ما که پیر شدیم خب چرا نمیای؟ چرا نمیای؟ بیا ناراحت شده بود هی گله می کرد هی گله کرد نماز آش خوند یه خورده خسته شده بود سر را گذاشته بود روی دو تا زانو کنار دیوار نشسته بود سر رو گذاشته بود دفعته خوابش برده بود یه دفعه خوابش برد آقا بهش فرموده بود مصلحت بود که این سر بگذاره آقا یه پیام بهش بده تا سر رو گذاشته بود خوابش برده بود آقا فرمود: آشیخ مرتضی چه خبره؟ گفته بود آقا من همش دارم میگم چرا نمیای آقا فرمود: با کی؟ گفت آقا این مسجد جمکران نگاه کن این همه جمعیت برا نماز اومدن یابن الحسینشون بلنده آقا فرموده: بود آشیخ مرتضی همه این جمعیت برای حاجت خودشون اومدن تنها کسی که امروز تو این جمعیت برا من اومده بود اون پیرمرد اون آخر جمعیت نشسته همونه بقیه اشون همشون برا حاجت خودشون اومدن کم آورده اومده مسکن میخواد اومده مریض داره اومده ما هم از خدا می خواهیم خدا مصلحت بدونه بهش بده آمادگی ندارند کی آمادگی داره بیاید امام زمان اصلاح بکنه حضرت

مي فرمايد: و غيبته منا؛ کار من درست نيست کاري نمي کنم تو زندگي که اگر کارنامه رو دست امام زمان بدهند حضرت دعا کنه و لبخند بزنه و آفرين بگه تمام کارهاي روزانه ام اگه چک کنم از صبح مي بينم يه سري به مردم ور رفتم يه سري پشت سر مردم غيبت کردم کلي بد و بي راه پشت سر مردم ميگيم ما در شبانه روز تا مي شينيم دور همدیگه سفره دل پهن مي کنيم همه افراد رو با چوب مي زنيم غيبت زياد غيبت زياد امام زمان عاشق امام زمان بشه بگه يابن الحسن آقا جوابش بده نميشه نميشه به هي دله ميخواه بگه امام زمان عاشق امام زمان بشه بگه يابن الحسن آقا جوابش بده نميشه نميشه به پسر مهزيار فرمودن پسر مهزيار اومدي اما حالا چرا اومدي دير اومدي گفت آقا دست من نيست شما بايد اجازه بديد من بيام آقا فرمودن دست خود شماست شما يه جوري رفتار نمي کنيد که دعوتتون نمي کنيم چرا قطع رحم کرديد چرا با فلاني قطع ارتباط کردي از اقوامت اين چند سالي که گريه مي کردي و يابن الحسن مي گفتي و دعوت نمي کرديم چون با فلاني قهر بودي قهر مي کردي ما هم دعوت نمي کرديم انسان بد که آقا دعوتش نمي کنه برا چي دعوتش کنه خوب باشي دعوت مي کنه ميگن بيا چشمتم به جمال آقا منور بشه حضرت رو ببيني خيلي ساده است آقا ميرزا ابوالفضل بود پارسال يه تيكه اش يا پيرارسال برات گفتم اما اين تيكه اش برات نگفتم از اوتادي بود من پارسال اراک منبر مي رفتم يه آقايي گفتن که اين جرياني که رو منبر گفتي اين آقا رو من مي شناختم گفتم خب گفت اين آقا ميرزا ابوالفضل به حساب قهوه چي که داستانش گفتي من يه داستان ديگه خودم ازش ديدم گفتم چي؟ آقا يه قهوه چي بود يه جواني بود شغلش تو بازار قم چاي مي ريخت چاي مي ريخت برا مغازه ها رو دست مي گرفت برا اين مغازه ها مي برد هر کي چايي مي خواست بهش ميداد دوشنبه و چهارشنبه هم تعطيل مي کرد مي رفت مسجد جمکران که مشرف شده بود محضر حضرت بقيه الله الأعظم آقا فرموده بودن آقا ميرزا ابوالفضل خوش آمدي خوش آمد بهش گفته بودن بعد فرموده بودن آقا ميرزا ابوالفضل تمام اين جمعيتي که تو مسجد جمکران امروز جمع هستن مي بيني؟ گفته بود بله آقا گفته بود همه اين جمعيت برا حاجت خودشون اومدن تنها کسي که فقط برا من اومده نه برا حاجت خودش تويي تو فقط برا من اومدي نذر کرده يه مشکش حل بشه چهل تا شب چهارشنبه بره مسجد جمکران خب اينکه برا امام زمان نيست نذر کرده خدا خونه بهش بده چهل تا شب چهارشنبه بره مسجد جمکران خب اين برا خونه است نذر کرده مريضش خوب بشه چهل تا شب چهارشنبه بره اين برا مريضه اگه کسي باشه نه برا مريض نه برا مسکن نه برا قرض نه برا گرفتارش بگه اصلاً برا خود آقا ببينمش يا نبينمش ميخوام برم چهل تا شب چهارشنبه مسجد جمکران اين مهمه گفتم چطور آدمي بود گفت خيلي عجيب بود يه آدم بي سواد يا کم سواد سوادي هم نداشت گاهي طرف فکر مي کنه حتماً يکي بايد بره آيت الله بشه تا امام زمان ببينه نه آقا نه اينجوري نيست گفتم چه جور آدمي بود

گفت آقا ميرزا ابوالفضل در روستايي يه موقع آمده بود منزل کسي شب مونده بود فردا صبح آمد اين ماشين روشن کنيم ببريمش اراک اونقد برف آمده بود که به حساب ماشين ديگه روشن نمي شد سرد بود ما هر چي استارتم زدیم باطري هم خوابيد هيچي هيچي تموم شد گفت آمديم تو خونه تو اتاق گفتيم که آقا ميرزا ابوالفضل گفت بله گفتم که ماشين روشن نشد گفت خب حالا اجازه بديد من بيام گفتم مثلاً آقا ميرزا ابوالفضل ميخواه بياه چه بکنه گفت يه عبايي انداخت رو دوشش اومد دم در

ماشین دم در پارک بود گفتش که گفتم آقا این ماشین روشن نمیشه دیگه حالا شرمندیم حالا بریم بینم وسیله جای دیگه گیر میاد کسی هست بخواد شهر بره اون موقعها ماشین کم بود دیگه گفت به من گفت برو بشین پشت ماشین گفتم آقا روشن نمیشه باطریشم خوابیده فرمود: برو بشین پشت ماشین رفتم نشستم پشت ماشین یه بسم الله گفت گفت تو هم بگو بسم الله الرحمن الرحیم گفتم بسم الله گفت حالا استارت بزنی استارت زدم با همون اولین استارت ماشین روشن شد طرف برا خودم تعریف کرد اونقد این قلب و عمل پاکه اینجوری میشه که آماده می‌شود برای زیارت امام زمان این امام زمان از اینا کم داره چه جوری بیاد چه جوری ظهور پیدا کنه تو یه جامعه‌ای که ما همه‌امون می‌گیم شیعه هستیم

دین فروشی در آخرالزمان

همه‌امون اعدامون میشه بین چه جوری تو سر همدیگه می‌زنیم لذا پس فرادمون نوبت مجلس بشه بین چه جوری بازار دین فروشی رونق می‌گیرد چه جوری تمام دین‌هارو در طبق اخلاص میذارند می‌فروشند پای یک نماینده او می‌خواهد بره مجلس تو چرا فحش به این می‌دی بیچاره اون می‌خواد رو صندلی قرمز بشینه حقوق بگیره تو چرا پرونده عملت را سیاه می‌کنی بدبخت‌ها یکی دیگه می‌خواد لذت بره تو جهنم‌ش میری یه استاد اخلاقی داشتیم الانم هست خدا حفظش کنه در شیراز می‌گفتش که فلانی اگه می‌خواهی جهنم بری برا خودت جهنم برو نه برا دیگران بذار فردا روز بشه بین اونوقت چه کار می‌کنند چقد بیت‌المال حواری می‌کنند چقد اموال مردم چپ و راست اموال خمس نداده پول‌های زیاد می‌ریزند چلو کباب می‌کنند سر سفره‌ها افرادم نگاه نمی‌کنند این سفره مال کیه برا چیه فعلاً بشینیم بخوریم این غذا مال کیه برا چیه چه جوری اومده با چه نیتی؟ تا کسی توقع نداشته باشد ده میلیارد تومان از طریق مجلس بکشه بیرون که نمیداد صد میلیون خرج سفره و شکم منو تو کنه بیچاره خب نشین این سفره‌هارو نخور هی می‌خوره می‌گه یابن الحسن کی می‌ای بتوجه کی می‌اد تو برو بشین سر سفره کاندیدا تو فحش به این و اون بده صبح گفتم یابن الحسن کجایی؟ گفت تو کجایی امام زمان که همه جاست همه جاست فرموده بود آشیخ مرتضی بین همه این تعداد جمعیت برا خودشون دارند دعا می‌کنند کسی به فکر من نیست کسی به یاد من نیست دعاهاشون رو بین هیچ‌کسی برا من دعا نمی‌کنه خب چه گفتم عرض کردیم که شیخ طوسی (ره) فرمودند: وجود امام زمان لطف است تصرف مهدی در عالم لطف است غیبت امام زمان بخاطر ماست و غیبه‌ی ما؛ دلیلش ما هم ما آماده نیستیم ما آماده نیستیم آقا به جان هم می‌افیم زبان‌هارو نگاه کن هر جا میشینیم غیبت تو کوچه و خیابون فحش ناسزا توهین‌ها تو خونه میریم بداخلاق بداخلاق بد عنق کسی از دست و زبان ما در امان نیست اونوقت می‌گیم چرا امام زمان نمیداد بیاد با کی کدوم یاور کدوم یار امام زمانی که امام صادق (ع) فرمود: اگه بیاد لو ادرکنه لخدمتوه ایام حیاتی؛ اگه بیاد من امام صادق خدمتگزارش میشم امام صادق می‌گه من خدمتگزارش میشم ما آمادگی نداریم خب بسمه دیگه، بله، فرمودن که مرحوم بحر العلوم علامة بحر العلوم رفته بود تو حرم سیدالشهداء چه حالی داشتن رو کرده بود به سیدالشهداء گفته بود حسین هر جا رفتم گفتم همه عالم مدیون حسین همه عالم اما امروز تو حرم تو می‌خوام بگم حسین حسین تو مدیون زینبی همه عالم مدیون تو هست تو مدیون زینبی شیخ حسین سامرائی تو تو سامرا در سرداب مقدسه نشسته بود نماز می‌خوند یه وقت

امام زمان خطاب بهش کردن فرمودن شیخ حسین سامرائی برو به مردم بگو برا فَرَجَم دعا کنند شیخ حسین سامرائی برو به مردم بگو هر وقت خواستن برای فَرَجَم دعا کنند خدارو به عمه جانم زینب قسم بَدَن خدارو به عمه جانم زینب قسم بَدَن دو تا روضه است خیلی آقا دوست داره چند تا زیارت آقا خیلی دوست داره چند تا دعاست حضرت خیلی دوست داره چند تا روضه است آقا خیلی دوست داره در میان زیاراتی که پسر فاطمه خیلی دوست داره زیارت عاشوراست زیارت آل یاسین زیارت جامعه است اینارو خیلی دوست داره جوانا بخونید نگاهتون می‌کنه یه چند تا دعای هست آقا خیلی دوست داره یکی دعای ندبه است یکی هم این دعای سلامتی آقا است «اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»؛ این دعا رو خیلی آقا دوست داره اینهارو خیلی آقا دوست داره دعای فرج رو آقا خیلی دوست داره دعای ندبه رو دوست داره مرحوم آیت‌الله العظمی بهجت فرموده بودند: جوانی مشرف شد به محضر آقا در جمعه قبل اون زمان فرموده بودن آقا به این جوان فرموده بود دعای ندبه یادت نره آخر صبح جمعه دعای ندبه بخون این دعا رو آقا خیلی دوست داره جوان‌ها ندبه مهدیه‌تون ترک نکنید بیایید اینجا بنشینید دوست داره آقا چند تا روضه است آقا خیلی دوست داره یکی روضه زینب وقتی می‌گه برا فرج دعا کنید می‌گه خدارو به عمه جانم زینب قسم بدهید تو حرم سیدالشهداء وقتی که امام زمان روضه خواند یه جمله روضه خواند جمعیت رو آتش زد یه دفعه دیدن کسی نیست یه جمله ام بیشتر نخوند امام زمان تو حرم سیدالشهداء علامه بحر العلوم تو حرم امام حسین با این هیئت‌ها کنار و ایستاده بود هیئت‌ها داشتن رد می‌شدند یه دفعه یکی از این هیئت‌ها آمد داشتن سینه می‌زدند روضه می‌خواندن اومدن همینجور یه دفعه دیدن علامه بحر العلوم با اون عبا و عمامه یه وقت این عمامه رو انداخت رو زمین شروع کرد سینه زدن سینه زدن گفتن علامه بعدش گفتن گفتن علامه چرا اینجوری کردی تو آیت‌اللهی گفت این هیئتی که داشت برا زینب می‌خواند یه نگاه کردم دیدم امام زمان داره سینه می‌زنه من خجالت کشیدم کنار و ایستم آقا داشت سینه می‌زد منم وارد هیئت شدم سینه زدم یه جمله‌ای گفت پسر فاطمه اشک جمعیت رو در آورد یه دفعه جمعیت نگاه کرد دید کسی نیست گفت حسین این بحر العلوم و این مردم و من فراموش نمی‌کنیم اون ساعتی که می‌خواستی از زینب جدا بشی روضه‌خوان امام زمان باشه اونوقت ببین چه جوری اشک می‌ریزی، یکی از روضه‌هایی که پسر فاطمه خیلی دوست داره روضه عموش عباسه.

به حاج محمدعلی فِشندی فرمود: من فردا عرفات تو خیمه شما میام، آقا تو خیمه ما چه خبره؟ آقا فرموده بود آخه مداح فردا تو خیمه شما روضه عموم عباس میخوانه عرفات روز عرفه شد حاج محمدعلی فِشندی خوابش یادش رفته بود یه تعداد اومدن تو خیمه، شروع شد روضه خواندن یه وقت مداح گفت: اَلسَّلَامُ عَلَیکَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، حاج محمدعلی فِشندی یه نگاه کرد دید آقا داره میاد، آقا اومد، تا اومد فریاد بزنه مردم پسر فاطمه ام اومد آقا اشاره کرد آرام بگیر آروم شد عصر جمعه‌ای تو این مهدیه میخوام پسر فاطمه رو دعوت کنم، میخوام بیاد اینجا یه نگاهمون بکنه بسمونه اَلسَّلَامُ عَلَیکَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، اَلسَّلَامُ عَلَیکَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوَانُهُ وَعَلى رُوحِکَ وَبَدَنِکَ أَشْهَدُ وَأُشْهَدُ اللَّهُ ...

آخه وقتي صداش بلند شد گفت يا آخا أدرك أخاك؛ آقا سوار ذوالجناحش شد به سمت علقمه مي اومد
 يه وقت سيدالشهداء متوجه شد اسب ديگه حرکت نمي کنه، ذوالنجاح متوقف شده چرا حرکت
 نمي کنه يه چيزي ميخواد بگه وقتي ابي عبدالله نگاه کرد به پايين روي زمين ديد دستهاي قلم شده
 عباس بميرم برات حسين چه شده؟ آخه تاريخ مي نويسه: وَ وَقَفَ الْعَبَّاسُ مُتَحِيرًا؛ دستاش که قطع
 کردن، مشک آبرو سوراخ کردن، ميان ميدان متحير ايستاده بخوام بجنگم دست ندارم بخوام به
 خيمه برم آب ندارم اونجا متحير ايستاده چشم عباس رو نشانه گرفتن اي واي اي واي تير به چشمان
 عباس آخه به علامه قزويني فرموده بود: اين روضه رو زياد برام بخونيد بگيد عباس وقتي از روي اسب
 به زمين افتاد با صورت روي زمين افتاد تمام تيرها به بدن عباس فرو رفت همه بگيد يا حسين...

گر طبيبانه بيابي به سر بالينم - به دو عالم ندهم لذت بيماري را
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ
 نَسْتُلُكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِ الْأَكْرَمِ
 يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ؛
 به ابي عبدالله قسم همه مارو ببخش و بياמרز

بحق زينب فرج مهدي را برسان
 مريضامون شفا مرحمت فرما
 امام، شهدا، امواتمون رحمت فرما.
 کشور و ملت و رهبر و جوانها، حضار محترم مجلس، محافظت بفرما
 خدا باران و برکات و رحمتترو بر ما نازل فرما
 شر دشمنان به خودشون برگردان
 اين قليل توسلاترو از باني محترم به کرم قبول بفرما.
 بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

\$

##یک راه ارتباط با امام زمان عج

یک راه ارتباط با امام زمان عج

حجت الاسلام و المسلمين عدالت

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الصلاة والسلام علي سيد الأنبياء والمرسلين حبيب
 اله العالمين ابا القاسم محمد صلي الله عليه وآله السلم الطيبين و الطاهرين المعصومين المكرمين و
 لعن الدائم علي اعدائهم اجمعين من الآن الي قيام يوم الدين.
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ و علي آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ
 وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُشْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا
 طَوِيلًا.

اي خوش آن روزي که آن خورشيد نور - از حريم كعبه بنمايد ظهور
 قلب ها را مهر هم عهدي زند - در حرم بانگ انا المهدي زند
 مکه مست عطر و مست بوي او - كعبه مي گردد به گرد روي او

چاه زمزم را برایش زمزمه - مرحبا لبیک یابن الفاطمه
از قدوم آن عزیز مصطفی - هم صفا هم مروه می گیرد صفا
گرچه در کوفه اقامت می کند - بر همه عالم امامت می کند
یک تشریف:

شیخ حسین نجفی پس از تشریف از حرمین شریفین به نجف برگشت یکی از کسانی که به دیدار او رفت علامه بحر العلوم بود وقتی او را ملاقات کرد سه مرتبه به او فرمود: هنیئاً لک، هنیئاً لک، هنیئاً لک.

به علامه عرض کردند چرا سه مرتبه تکرار کردی؟ فرمود یکی برای زیارت قبر پیغمبر و ائمه بقیع، یکی برای زیارت بیت الله، و یکی برای تشریف به محضر حضرت بقیة الله. حال خودت بگو آنچه دیدی. شیخ حسین نقل کرد نشسته بودم در چادرم در عرفات، سفره غذا پهن کردم شنیدم شخصی سلام می کند و اجازه ورود می خواهد جواب دادم و پرده خیمه را بالا زدم دیدم عربی است در هیئت حجازیون، ایشان را به داخل خیمه تعارف کردم تشریف آوردند و نشستند به ایشان غذا تعارف کردم مقداری تناول فرمودند. علامه فرمود شیخ حسین خوشا به حالت، لیاقت پیدا کردی حضرت بقیة الله را زیارت کردی...

آقا چه می شود به فقرای خودت یک سری بزنی و تصدق علینا و اوف لنا الکیل.
همه همکاران و مبلغین عزیز هر جا مشغول افاضه اند بر خود واجب بدانند روزهای جمعه یک بحث از امام زمان (علیه السلام) داشته باشند.

یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون
سوره مبارکه آل عمران دویست آیه دارد آخر یعنی آیه دویستم چهار دستور العمل اخلاقی برای اهل ایمان دارد:

۱- اصبروا: اهل سنت می گویند یعنی صبر پیشه کنید، اما امام صادق (علیه السلام) می فرماید: اصبروا علی الفرائض. در واجبات و محرمات صبر داشته باشید.
واجبات برخی مشقت و سختی دارد در زمستان سرد اردبیل و تبریز وضو گرفتن در حیاط و نماز صبح خواندن سخت است اما صبر داشته باش.
در تابستان، قم و زاهدان و اهواز و بوشهر و هرمزگان با روزهای بلند و کار روزانه روزه گرفتن سخت است اما صبر داشته باش.

در جمعیت زیاد طواف حج انجام دادن سخت است اما صبر داشته باش.
خمس و زکات مال را ادا کردن سخت است اما صبر داشته باش.
در محرمات هم همینطور، در جمعی نشستن و غیبت نکردن سخت است اما صبر داشته باش.
در بین مشاجرات و دعواها فحش شنیدن و لب به توهین باز نکردن سخت است اما صبر داشته باش.
در خیابانهای شهر ظاهر شدن بدحجاب و نگاه نکردن سخت است اما صبر داشته باش.
۲- صابروا: اهل سنت باز این مورد را تحمل در سختیها معنا کرده اند.

اما امام صادق (علیه السلام) می فرماید صابروا عدوکم (در مقابل دشمنان خود تحمل داشته باشید). دشمنان دو جورند یکی دشمنان آب و خاک که اگر به خاک شما حمله کردند صبر داشته باشید و مقاومت کنید.

دوم دشمنان عقیده و فکر و مذهب، در مقابل چند شبهه اینترنت و ماهواره که فکر و عقل و عقیده و دین تو را نشانه رفته صبر داشته باش و مقاومت کن.

۳- رابطوا: رابطوا را اهل سنت به ارتباط بین مسلمین و صلہ رحم معنا کرده اند.

حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید و رابطوا امامکم (با امام زمانتان رابطه داشته باشید). مظاهر ارتباطی با امام زمان (علیه السلام): عمل صالح، دعا، تلاوت قرآن، ترک محرمات و انجام واجبات و ...
اعمال صالح:

در یک روایتی امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

الا ان اعمالکم لتعرض علي يوم الخميس (روز پنجشنبه اعمال شما را نزد ما میاورند و ما اعمالتان را میبینیم).

اما در تشریف علی ابن مهزیار اهوازی امام زمان (علیه السلام) به او فرمودند: الا ان اعمالکم عرضت علي في كل يوم و ليلة (اعمال شما را هر صبح و شام برای من میاورند و به من عرضه میکنند). امام صادق (علیه السلام) می فرماید: وقتی اعمال شما را نزد دوازدهمی ما می برند، اگر اعمال صالح باشد امام زمان لبخند میزند و خوشحال می شود و برای صاحب عمل صالح دعا می کند اما اگر اعمال شیعه ما را نزد او ببرند و گناه و معصیت باشد حضرت بعد از مشاهده عمل گریه می کند و اشک می ریزد و استغفار می کند.

هر کس به طریق دل ما می شکند - بیگانه جدا دوست جدا می شکند

بیگانه اگر می شکند حرفی نیست - من در عجبم دوست چرا می شکند

مردی که آمد خدمت میرزای شیرازی و کمک خواست به میرزا عرض کرد سید عربی به من فرموده که نزد شما بیایم و نشانی بدهم و شما خرج راه مرا بدهید میرزا فرمود: چه نشانی؟ عرض کرد سید عرب فرمود به میرزا بگو به این نشانی که شما و حاج ملاعلی کنی در حرم عمه جانم زینب شب عید غدیر برای زیارت رفته بودید، دیدید زوار حرم را کثیف کردند هر چه گشتید جارو پیدا نکردید عباهایتان را از دوشتان برداشتید و حرم عمه جانم را با عبا جارو کردید من آنجا بودم و میدیدم. میرزا فرمود نگفت نامش چیست؟ عرض کرد بله. فرمود: بگو سید مهدی. میرزا منقلب شد و درخواست اول چشمان این میهمان را بوسید بعد به او مساعدت کرد و خرج سفرش را داد.

امام (علیه السلام) اعمال صالح را می بیند برای اینکه قدرت چشم او قدرت چشم انسانی نیست بلکه قدرت خدائی است لذا به آقا عرض می کنی السلام علیک یا عین الله الناظره (سلام بر تو ای چشم بینای خدا)

در روایتی امام صادق (علیه السلام) می فرماید: به اندازه ای خدا قدرت به چشم فرزندم مهدی عطا فرموده که اگر به آسمان نگاه کند تا سدره المنتهی را می بیند. لذا در زیارت نامه حضرت می خوانید:

السلام عليك يا ناظر سدرۃ المنتهي، سدره المنتهي که مرکز مدیریت عالم امکان است و دبیرخانه وحی است و هیچ ملکی به آنجا راه پیدا نکرده. حضرت آنجا را می بیند. پس یکی از مظاهر ارتباطی با امام زمان (علیه السلام) عمل صالح است هم او اعمال را می بیند و هم اعمال به او عرضه می شود با انجام اعمال صالح لبخند امام زمان (علیه السلام) را برای خود برگزینیم و دعای خیر امام زمان (علیه السلام) را برای خود بخیریم.

ذکر توسل:

یکی از مظاهر ارتباطی با امام زمان (علیه السلام) توسل به سید الشهدا است حضرت در مجالس جدش حسین شرکت می کند گریه می کند و برای اهل مجلس دعا می کند. خود او اهل روضه و توسل است وقتی به اعضای پاره پاره جدش سلام می کند و گریه می کند. سلام بر صوت خاک آلود. سلام بر پیشانی شکسته. سلام بر محاسن غرقه به خون. السلام علی الشیب الخضیب ...

سلام بر تو وقتی این زن و بچه از خیام حرم بیرون ریختند به دنبال ذوالجناح تا کنار مقتل و می دیدند که و الشمر جالس علی صدر الحسین چشم را باز کرد به خواهرش فرمود اینها را به خیمه برگردان ...

\$

#ده سخنرانی سوم

##امیرالمؤمنین علی علیه السلام دروازه شهر علم

امیرالمؤمنین علی علیه السلام دروازه شهر علم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلِيٍّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

«قال رسول الله صلي الله عليه وآله حُبُّ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ يَأْكُلُ [الدُّنُوبَ] السَّيِّئَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» [فضائل الشيعة/ شيخ صدوق/ الحديث ١٠ ص: ١٢]. «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ وَلَايَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حُبُّهُ عِبَادَةُ اللَّهِ وَ اتِّبَاعُهُ فَرِيضَةُ اللَّهِ وَ أَوْلِيَاؤُهُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ وَ أَعْدَاؤُهُ أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ حَزْبُهُ حَزْبُ اللَّهِ وَ سِلْمُهُ سِلْمُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» [بحار الأنوار ج ٣٨ / باب ٥٧ - في أنه ع مع الحق و الحق معه ص: ٢٦].

تا صورت پیوند جهان بود علی بود - تانقش زمین بودو زمان بود علی بود

شاهی که ولی بودو وصی بودعلی بود - سلطان سخا و کرم و جود علی بود

آن قلعه گشایی که درقلعه ی خیبربرکند - به یک حمله و بگشود علی بود

آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن - کردش صفت عصمت و بستودعلی بود

آن شیر دلاور که زبهر طمع نفس - در خان جهان پنجه نیالود علی بود

چندان که در آفاق نظر کردم و دیدم - از روی یقین درهمه موجود علی بود

این کفر نباشد سخن کفر نه این است - تا هست علی باشد و تا بود علی بود

سر دو جهان جمله زپیدا و پنهان - شمس الحق تبریز که بود علی بود
رومی نشد از سرعلی کس نشد آگاه - زیرا که نشد کس آگاه از سر اله
یک ممکن و اینهمه صفات واجب - «لا حول و لا قوة الا بالله»
برکات ذکر صلوات

گاهی انسان می خواهد به پیامبر خدا، به امیرالمومنین، به حضرت زهراء و دیگر معصومین، هدیه بدهد عرض ادب بکند. انسان می تواند نماز و قرآن بخواند هدیه کند. شیخ عبدالکریم حامد شاگرد مرحوم شیخ رجبعلی خیاط گفتند: یک شب سوره یاسین خواندم و به امام حسن مجتبی علیه السلام هدیه کردم در خواب دیدم یک لیوان آب برداشتم و با دلخوشی خدمت آقا بردم دیدم آقا کنار دریا ایستاده اند آقا گرفتند و در دریا ریختند. ما هر چه هدیه برای آن ها بفرستیم ناچیز است ولی نفس انسان دوست دارد برای کسی که نسبت به او محبت دارد یک کاری بکند. یکی از بهترین هدیه ها که باعث دلخوشی و شادی دل حضرت زهراء و پیامبر و ائمه می شود صلوات است. با صلوات از خدا درخواست می کنیم که خدایا ما دستمان خالی است خودت از لطف و رحمت و برکت بر این ها نازل کن. در هر شبانه روز لااقل صدتا صلوات برای ائمه هدیه کنیم. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: هر کس یکبار برای من صلوات بفرستد من ده بار برای او صلوات می فرستم.

فضیلت شب قدر

از روایات استفاده می شود که شب قدر واقعی شب بیست و سوم است. ائمه خیلی جاها با اشاره و کنایه فرمودند که به شب بیست و سوم اهمیت دهید «العقل یکفیه الاشارة» [شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم/ ج ۱ ص ۳۰۳]. شخصی بنام جحنی در بیابان زندگی و چوپانی می کرد و نمی توانست مدام در مدینه باشد. پیش پیامبر خدا آمد و عرض کرد یا رسول الله من در طول سال من یک شب می توانم به مدینه بیایم شما یک شب را معین بکنید که من بیایم به عبادت بیاستم و کار خیر بکنم. کدام شب بیایم؟ حضرت فرمودند: شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان بیا. به همین خاطر شب بیست و سوم بنام شب جحنی، بنام همان مرد معروف شده بود. برای شب بیست و سوم اعمال بیشتری نسبت به بیست و یکم و نوزدهم سفارش شده است. امام صادق علیه السلام مریض بودند در شب بیست و سوم فرمودند مرا بلند کنید و به مسجد ببرید ولی در شب نوزدهم و بیست و یکم این کار را نکردند. حضرت زهراء شب بیست و سوم بچه ها را روز می خواباندند و وقتی شب می شد و خوابشان می آمد می گفت بروید وضو بگیرید یا آبی به صورتتان بریزید تا کسل و خواب آلوده نباشید ولی در شب های دیگر این کار را نمی کردند. آن ها متوجه بودند که چه کار بکنند.

اعمال شب قدر

همه ی اعمال شب قدر را می شود در چند ساعت انجام داد. نماز هفت «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» [الإخلاص/ ۱]. هفتاد مرتبه استغفرالله گفتن، دعای جوشن کبیر و زیارت امام حسین علیه السلام و قرآن خواندن، و عملی که در شب قدر از همه اعمال مهمتر است خواندن سوره ی روم و عنکبوت است. امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْعَنْكَبُوتِ وَ الرُّومِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةً ثَلَاثَةً وَ عِشْرِينَ فَهُوَ وَ اللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ لَا أُسْتَشْنِي فِيهِ أَبَدًا وَ لَا أَخَافُ أَنْ يَكْتُبَ اللَّهُ عَلَيَّ فِي يَمِينِي إِثْمًا وَ

إِنَّ لِهَاتَيْنِ السُّورَتَيْنِ مِنَ اللَّهِ مَكَانًا» [ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ۱۰۹ ثواب من قرأ سورة العنكبوت و الروم ص ۱۰۹]. اگر کسی در شب بیست و سوم ماه رمضان سوره ی روم و عنکبوت را بخواند. بخدا قسم اهل بهشت است و من کسی را استثناء نمی کنم یا اینکه انشاءالله نمی گویم چون کسی که جهنمی است و اهل بهشت نیست توفیق خواندن این سوره از او گرفته می شود. و گمان نمی کنم به خاطر این سخنی که گفتم (کسی را استثناء نمی کنم) برایم گناه نوشته شود. «وَقَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَ حَتْمٌ» [من لایحضره الفقیه ج ۲ زیارة جامعة لجميع الأئمة ع ص ۶۰۹]. سخن امام معصوم حکم و حتمی است.

فضائل امیرالمومنین از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
پیامبر خدا فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِأَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضَائِلَ لَا تُحْصَى كَثْرَةً فَمَنْ قَرَأَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ مُقَرَّراً بِهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ مَنْ كَتَبَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا بَقِيَ لَكَ الْكِتَابَةِ رَسْمٌ وَ مَنْ اسْتَمَعَ إِلَى فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالسَّمْعِ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالنَّظَرِ ثُمَّ قَالَ النَّظَرُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَادَةٌ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِيْمَانَ عَبْدٍ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ» [بحار الأنوار ج ۲۶ باب ۱ ذکر ثواب فضائلهم و صلتهم و إدخال السرور عليهم و النظر إليهم ص ۲۲۷]. خداوند برای برادر امیرالمومنین علی علیه السلام فضائلی قرار داد که قابل شمارش نیست. یعنی جن و انس و ملک جمع بشوند نمی توانند فضائل امیرالمومنین را بیان بکنند. در یک روایت دیگر شیخ صدوق در امالی آورده که پیامبر خدا فرمودند: «لَوْ لَا أَنِّي أَخَافُ أَنْ يُقَالَ فِيكَ مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي الْمَسِيحِ لَقُلْتُ الْيَوْمَ فِيكَ مَقَالَةٌ لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُوا تُرَابَ نَعْلَيْكَ وَ فَضْلَ وَضُوءِكَ يَسْتَشْفُونَ بِهِ وَ لَكِنْ حَسْبُكَ أَنْ تَكُونَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ تَرْتْنِي وَ أَرْتِكَ الْخَبَرَ» [بحار الأنوار ج ۲۵ باب ۱۰ نفي الغلو في النبي و الأئمة ص ۲۶۱]. یا علی من ترس این را دارم که حرفی را که مسیحی ها در مورد حضرت عیسی زدند و گفتند که عیسی پسر خدا یا خود خداست در مورد تو هم بگویند. اگر این ترس نبود که بگویند علی هم خداست و شما را بخدایی انتخاب بکنند درباره ی شما فضائلی را می گفتم که «لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُوا تُرَابَ نَعْلَيْكَ». جایی قدم نگذاری مگر این که خاک زیر کفش تو را بگیرند و طوطیای چشم خودشان بکنند. با این حدیث معلوم می شود که پیامبر خیلی از فضائل حضرت را نقل نکرده اند. حضرت فرمودند: «فَمَنْ قَرَأَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ مُقَرَّراً بِهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ». خدا برای پسر عم من فضائل بی شماری قرار داده که اگر کسی فضیلتی از فضائل شما را بیان بکند خداوند گناهان گذشته و آینده ی او را می بخشد. (این حدیث را سنی ها هم در مناقب خوارزمی نقل کرده اند.) بعد حضرت فرمودند آن هایی که با زبان می گویند خداوند گناهان زبان آن ها را می بخشد و آن هایی که با چشم می خوانند خداوند گناهانی که آن ها با چشم انجام داده اند را می بخشد و آن هایی که گوش دهند گناهانی که با گوش انجام داده اند بخشیده می شود و آن هایی که فضایل علی را در کتابی نوشته اند مادامی که آن نوشته هست ملائکه برای او دعا و استغفار می کنند.

پیامبر خدا وقتی در مدینه مسجد درست کردند انصار و مهاجرین هم که از مکه آمده بودند دور مسجد زمین گرفتند و خانه درست کردند و هر کدام هم یک در به مسجد قرار دادند که دیگر برای رفتن به مسجد دور نزنند. جبرئیل نازل شد و عرض کرد ای پیامبر، خدای متعال فرمودند باید تمام این درها را ببندی. پیامبر اعلام کردند و اول کسانی که شروع کردند به بستن در، حضرت امیر و حضرت زهراء بودند. جبرئیل دوباره آمد عرض کرد یا رسول الله در خانه ی حضرت امیر به خانه ی خدا باید باز باشد. حضرت پیغام فرستادند که این در را نبندید این در باید همیشه باز باشد. بقیه آمدند و اعتراض کردند که یا رسول الله چرا شما طرف داماد و دخترتان را گرفتید؟ پیامبر فرمودند من نبستم و من هم باز نکردم خداوند امر فرمودند. این یک معنای ظاهری داشت و معنای باطنی آن این است که راه بسوی خدا بسته است مگر از طریق حضرت امیرالمومنین علیه السلام . «وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ...» [من لایحضره الفقیه ج ۲ زیارة جامعة لجميع الأئمة ع ص ۶۰۹ وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ]. تمام حساب و کتاب ها بدست ائمه است. روز قیامت مولا می آید و طرف حساب ما می شود. لطف آن ها زیاد است،

دوستان را کجا کنی محروم - تو که با دشمنان چنین نظر داری
 دروازه شهر علم پیامبر

یکی از اصحاب از حضرت سوال کرد کدام یک است که دو نمی شود و کدام دو است که سه نمی شود و کدام چهار است که پنج نمی شود و کدام... همین طور تا بیست سوال کرد. حضرت فرمودند: آن که یک است و دو نمی شود خداست و آنی که دو است و سه نمی شود سه طلاقه کردن است، چهاری که پنج نمی شود نماز است... نوزدهی که بیست نمی شود سرپرستان جهنم هستند. حضرت بالای منبر می فرمودند: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي وَ هَذَا سَفْطُ الْعِلْمِ هَذَا لُعَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَذَا مَا رَقَنِي رَسُولُ اللَّهِ زَقًّا زَقًّا سَلُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ... أَخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [الإحتجاج ج ۱ احتجاجة ع علی زندیق جاء مستدلا علیه بآي من القرآن متشابهة تحتاج إلى التأويل على أنها تقتضي التناقض و الاختلاف فيه و على أمثاله في أشياء أخرى ص ۲۴۰]. تا وقتی من هستم قبل از این که من در میان شما نباشم و مرا نبینید سوال کنید که من به راه های آسمان دانا تر هستم تا زمین، هر کس بعد از من این جمله را بگوید او کذاب است و هر کس هم گفت رسوا شد. حضرت بارها بالای منبر فرمود: از من در مورد دنیا و آخرت و آسمان سوال کنید و از هر چه که می خواهید. در روایت داریم یک بار حضرت وقتی این را فرمودند یک نفر بلند شد گفت یا علی جبرئیل کجاست؟ حضرت یک نگاهی کردند و فرمودند جبرئیل خود شما هستید. و آن شخص از نظرها غایب شد. ولی بعضی از منافقین هم بودند که دل حضرت را خون کردند. در یکی از همین مجالس سعد وقاص پدر عمر سعد بلند شد و گفت آقا موهای سر من چند تاست؟ این سوال را کرد چون شمردن موهای سر یک نفر کار مشکلی است. مثلاً حضرت می- فرمود پنج هزار تا، در شمارش یکی جابجا می کردند و می گفتند آقا اشتباه گفته است. قصدش این بود که حضرت را اذیت بکند. حضرت فرمودند شمار موهای سر تو مشکلی نیست می دانم ولی یک خبری بدهم که برای همه ثابت خواهد شد. شما یک بچه در خانه داری که کوچک است این بچه

بزرگ می شود و بعد از مدتی پسر امام حسین را به شهادت می‌رساند. یک موقع خلیفه‌ی دوم گفت آقا چه طور هست که هر سوال سختی را می‌پرسیم شما جواب می‌دهید؟ یا علی حکمتش چیست شما سریع و بدون تأمل جواب می‌دهید؟ حضرت فرمودند: دست شما چند انگشت دارد خلیفه‌ی دوم سریع گفت پنج تا، حضرت فرمودند: چطور شما فکر نکردید، چیزهایی هم که شما از من می‌پرسید همین طور است برای من واضح است. مثل این است که بپرسی الان شب است یا روز فرمودند شما فکر می‌کنید چرا خاتم مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَ مَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا» [الاحتجاج ج ۱ ذکر طرف مما جرى بعد وفاة رسول الله ص من اللجاج و الحجاج في أمر الخلافة من قبل من استحقها و من لم يستحق و الإشارة إلى شيء من إنكار من أنكر على من تأمر على علي بن أبي طالب تأمره و كيد من كاده من قبل و من بعد ص ۷۰]. من شهر علم هستم و علی در آن است. کسی که می‌خواهد به شهر علم پیامبر راه پیدا بکند باید از در وارد شود نمی‌تواند از دیوار این شهر وارد بشود. (محال است کسی به خدا و به پیامبر برسد مگر از راه امیرالمومنین. این طور نیست که انسان بتواند در مسائل معنوی دزدی بکند شاید در مسائل مادی بشود این کار را کرد ولی در مسائل معنوی نمی‌شود).

احمد بن خلیل نحوی ادیب معروفی بود به او گفتند که شما چرا شیعه شدی؟ گفت من یک استدلال ساده دارم. شما ببینید حلال واقعی مشکلات که بوده است؟ اگر یک آدم بی طرف نگاه بکند می‌بیند که مسلمانان در تمام مشکلات به حضرت امیر رجوع کرده اند و یک مورد نداریم که حضرت چیزی بلد نباشند و به کسی رجوع کرده باشند. خلیفه‌ی اول و دوم و سوم ... و یاران و اصحاب و همه و همه در حل مشکلاتشان به ایشان رجوع می‌کردند و محتاج علی علیه السلام بوده اند. و این احتیاج مردم به او و بی نیازی او از دیگران بهترین دلیل بر امامت ایشان است. همه این ها نشان می‌دهد که او امام هر که بر روی زمین هست می‌باشد.

یک روز (بعد از پیامبر) چند نفر منافق جمع شدند و گفتند که پیامبر گفتند که من شهر علم هستم و علی در آن، نشستند و توطئه کردند گفتند ما یک سوال را مطرح می‌کنیم و هر کدام به نوبت می‌رویم و از حضرت امیر سوال می‌کنیم اگر او وصل به دریای علم باشد نباید یک جور جواب بدهد باید خیلی علم او وسیع باشد و باید جواب های متفاوت بلد باشد و اگر یک جور بلد بود معلوم می‌شود این هم مثل بقیه است. سوال آن ها این بود که علم بهتر است یا ثروت؟ اولی خدمت حضرت آمد و عنوان کرد که آقا علم بهتر است یا ثروت؟ حضرت فرمودند: علم بهتر از مال است چون علم میراث انبیاست ولی ثروت میراث قارون ها و سلاطین و فراعنه است. ارث بدها و خوب ها باهم فرق می‌کند. روز بعد نفر دومی آمد و گفت علم بهتر است یا مال؟ حضرت فرمودند: علم تو را حفظ می‌کند ولی مال را باید تو حفظ بکنی. روز سوم نفر سومی آمد گفت آقا علم بهتر است یا ثروت؟ حضرت فرمودند: علم بهتر است. علم با انفاق کردن زیاد می‌شود ولی ثروت با انفاق کردن کم می‌شود. (هزارها نفر یک حدیث را یاد می‌گیرند و به دیگران می‌دهند و همین طور گسترش پیدا می‌کند. با دادن زیاد می‌شود). روز چهارم نفر چهارم آمد و سؤال کرد آقا علم بهتر است یا ثروت؟ حضرت فرمودند: علم بهتر است. علم در سینه‌ی شماست می‌توانی تا قیامت با خود داشته باشی و در قیامت با توست ولی

مال با بند آمدن نفس از تو جدا می شود. چیزی که با یک نفس از تو جدا می شود ارزشی ندارد. همین طور تا ده نفر هر کس آمد یک دلیل و مطلب جدید شنید گفتند نه مثل این که پیامبر درست فرموده اند. به آقا خبر رسید که این افراد توطئه کرده بودند و مسئله چیز دیگری بوده است. حضرت فرمودند اگر هزاران نفر همین سؤال را از من می کردند باز یک جواب جدید می دادم. این ها به خدا وصل هستند خزانه ی خدا کن فیکون است تمام شدنی نیست. چه کسی می تواند فی البداهه یک خطبه ی بدون نقطه بخواند. نقطه و الفی که در میان کلمات و حروف بیشتر از همه استعمال می شوند. اگر کسی بخواهد یک جمله بدون نقطه بگوید باید کلی بنشینید و فکر بکند اما حضرت فی البداهه بلند شدند و یک خطبه بدون نقطه و یک خطبه بی الف خواندند.

ذکر مصیبت: امیرالمومنین علیه السلام

شب بیست و سوم دیگر چراغ خانه ی امیرالمومنین خاموش شده است. یک خانواده اگر پدر یا مادرشان را از دست بدهند دیگر بچه ها عشقشان می رود روی پدر یا مادری که مانده، بعد از خانم زهراء هم بچه های علی دلشان خوش بود که پدر دارند همه ی عشقشان پدر بود ولی دیگر در این ایام سایه ی پدری چون امیرالمومنین علیه السلام بالای سرشان نیست. حضرت را در خانه غسل دادند و کفن کردند وقتی خواستند جنازه ی آقا را از خانه بیرون ببرند بی بی زینب و ام کلثوم و حضرت ابوالفضل شیون می کردند خیلی سخت بود. این بچه ها در تشییع جنازه مادر دنبال تابوت مادر می دویدند و حالا دنبال جنازه پدر، بدن مبارک حضرت امیرالمومنین علیه السلام را داخل قبر گذاشتند و دفن کردند. صعصعة بن صوحان خاک قبر را برداشت و روی سر و صورت خود ریخت و شروع کرد به روضه خواندن، گفت می دانید چه شخصیت بزرگواری را دفن کردید و زیر خاک گذاشتید؟ دیگر بچه های کوفه یتیم شدند، دیگر زن های بیوه ی بی سرپرست شدند. امام حسن و امام حسین آخر شب موقع برگشتن به خرابه ی رسیدند دیدند صدای گریه ای می آید وارد خرابه شدند دیدند یک پیرمرد نابینایی دارد گریه می کند صدای ناله اش بلند بود. آمدند نوازشش کردند و دلداري دادند فرمودند: چرا گریه می کنی؟ پیرمرد گفت: من که چشم ندارم ولی یک سرپرستی دارم شب ها برای من غذا می آورد همدم و انیس من بود با من صحبت و همدلی می کرد ولی چند شب است که پیدایش نیست. فرمودند: ای پیرمرد آن شخص علامت و نشانه ای نداشت؟ عرض کرد من که نابینا هستم و چشم ندارم ولی وقتی وارد خرابه می شد فضا عوض می شد یک آرامش عجیبی پیدا می کردم تن صدایش چنین بود... امام حسن و حسین فرمودند: پیرمرد سرت سلامت او پدر ما امیرالمومنین بود که خودش را معرفی نکرده است. ما الآن از دفن آن آقا برمی گردیم.

زینب کبری آن روزهای آخر کنار بدن مطهر آقا بود. حضرت زینب سوالي در ذهنش بود که می خواست از پدرش امیرالمومنین بپرسد. سوال کرد که آقا ام ایمن برای من از پیامبر حدیثی نقل کرده که پیامبر فرمودند دخترم زینب با برادرش حسین به سفر کربلایی می روند و در آن سفر برادرش امام حسین به شهادت می رسد و اهل بیتش را اسیر می کنند. آقا جان آیا این خبر واقعا از پیامبر است. آقا امیرالمومنین فرمودند: دخترم حدیث همانی است که ام ایمن برایت نقل کرده است. ولی به تو بگویم همین کوفه که شما الآن در آن زندگی می کنید یک روزی شما را به صورت اسیر به این شهر می آورند. من می بینم که دشمن دور شما را احاطه کرده و از هر طرف به شما حمله می

کند... ولي یک چیزی را حضرت امیر شاید مضایقه کرده اند و به دخترشان نگفته اند، این که بی بی زینب وقتی خطبه می خواند یک وقت ببیند به بالایی سرش اشاره می کنند سر بالا بکند ببیند سر بریده ی برادر بالایی نیزه است. صدا بزند

«مَا تَوَهَّمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي - كَانَ هَذَا مُقَدَّرًا مَكْتُوبًا» [بحار الأنوار ج ۴۵ باب ۳۹ الوقائع المتأخرة عن قتله صلوات الله عليه إلى رجوع أهل البيت ع إلى المدينة و ما ظهر من إعجازه صلوات الله عليه في تلك الأحوال ص ۱۰۷].

ای پاره ی دل من حسین، شهادت شما را، اسارت خودم را می دانستم اما گمان نمی کردم یک روزی سر تو را بالایی نبینم. «لا حول ولا قوة الا بالله»

\$

##نیاز منتظران به الگو و نقشه راه

نیاز منتظران به الگو و نقشه راه

حجت الاسلام والمسلمین ماندگاری

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين و لعن الدائم علي اعدائهم اجمعين من الآن الي قيام يوم الدين.

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک عليه و علي آبائه في هذه الساعة و في کل الساعة ولياً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عيناً حتي تسکنه أرضک طوعاً و تمتعه فيها طويلاً.

و هب لنا رأفته و رحمته و دعائه و خيره، السلام عليك يا خليفة الرحمان، السلام عليك يا امام الانس و الجن، السلام عليك و علي آبائك الطيبين الطاهرين و رحمة الله و بركاته.

هديه به محضر آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف و آباء گرامی شان به ويژه ابي عبدالله الحسين عليه السلام، به ويژه سيد الساجدين عليه السلام و به ويژه امام باقر عليه السلام که امروز روز ولادت اين بزرگوار است، هديه به محضر مادرشان فاطمه زهرا عليها السلام هديه به محضر انبياء، اولياء، صلحاء، شهداء و علماء و امام عزيزمان، ارواح مؤمنين و مؤمنات، اساتيد و معلمان، اموات و شهداي اين جمع و اين مجتمع مهديه به ويژه شهيد کافي و همه شهداي راه حقيقت، صلواتي بلند ختم کنید.

صبح جمعه است، ماه صفر، ماه حزن آل الله، و از طرفي روز ولادت منير دل امام سجاد عليه السلام، امام باقر عليه السلام است. مهديه تهران امروز پایگاه کاروان منتظران آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف است. پایگاهی که از گوشه و کنار دنيا براي اعلام علاقه شان، اعلام عهد و پیمان شان با وجود نازنين مهدي فاطمه عجل الله تعالی فرجه الشريف به اينجا می آیند.

امروز هم آنهایی که در سرتاسر اين مملکت اسلامي و شايد در گوشه و کنار جهان، دارند همراه با مردم خوب ببينده مهديه اين برنامه نوراني هستند، بدانند در مهديه تهران ما مهمانان قشنگي از کشورهاي مختلف داریم شيعيان خوب، دوستداران اهل بيت عليهم السلام، از گوشه گوشه دنيا آمدند تا در مهديه تهران به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف عرض بکنند:

آقا جان! شما تنها نیستید، شما غریب نیستید، غربت یک بار بود آن هم در کربلا، شیعیان امروز نخواهند گذاشت که خط پیغمبر و آل پیغمبر تنها و غریب باشند و امیدواریم این عرض ارادت‌ها، این محبت‌ها، این تجمع‌ها، همه ما را ان شاء الله به وعده ظهور نزدیک کند که خدا وعده داده است «و نريد أن نمي علي الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين» [قصص، آیه ۵-۶] صلواتي عنايت فرماید.

نیاز منتظران به الگو و نقشه راه

منتظر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیاز به الگو دارد. نیاز به نقشه راه دارد، نیاز به یک وجودهای نازنینی دارد که با نگاه به آنها حرکت انتظار خودش را تنظیم بکند، چه کسانی می‌توانند منتظر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشند و منتظر باقی بمانند؟ امروز در مهدیه تهران می‌خواهم ان شاء الله به توفیق الهی این بحث را محضر همه عزیزان، مشتاقان و اعضای کاروان منتظران ظهور در سراسر ایران اسلامی و گوشه و کنار جهان تقدیم بکنیم.

محبت به اهل بیت علیهم السلام، موتور حرکت انتظار

موتور حرکت انتظار، محبت به محمد و آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف است. ولی این موتور نیاز به شرایطی دارد، لوازمی دارد، علایمی می‌خواهد و الا هر موتوری دچار آسیب می‌شود. آن شرایط لازم، آن شرایطی که می‌تواند این موتور ما را به مقصد ظهور برساند چیست؟

زیباترین الگو؛ یاران امام حسین علیه السلام و امام خمینی رضوان الله علیه

یاران قشنگ امام حسین علیه السلام این ویژگی‌ها را داشتند که ان شاء الله اشاره خواهم کرد. یاران قشنگ حضرت روح الله یعنی یاران عاشورایی امام حسین علیه السلام در عصر ما یعنی شهدا هم این ویژگی‌ها را در حدّ خودشان داشتند و به ما ثابت کردند می‌شود با عاشورا و کربلا ۱۴۰۰ سال فاصله زمانی داشت ولی با امام حسین علیه السلام بود و در خیمه اُبی عبدالله علیه السلام حضور پیدا کرد. یارانی که هم می‌خواهند در رکاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف انجام وظیفه کنند باید محبت‌شان این ویژگی‌ها را داشته باشد. من تقاضا می‌کنم خوبان مهدیه به احترام مهمانان خوبمان که از ۷۰ کشور به مهدیه آمدند قیام کنند و صلواتی را مرحمت نمایند.

هم شما و هم بینندگان عزیز خوشحالیم که سربازان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، فدائیان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از ۷۰ کشور را می‌بینیم. خیلی خوشحالیم که این خبر را به شما منتظران آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در سرتاسر عالم تقدیم می‌کنیم. خدا را شکر می‌کنیم. کور بشود چشم دشمنان مهدی فاطمه که نمی‌توانند عاشقان مهدی فاطمه را ببینند و من از تصویربرداران عزیز و زحمت‌کشان شبکه یک سیما تقاضا می‌کنم تصویر نورانی این عاشقان و سربازان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، فدائیان مهدی فاطمه عجل الله تعالی فرجه الشریف که از ۷۰ کشور به مهدیه تهران امروز آمده‌اند تا در جمع شما عاشقان و دوستداران مهدی فاطمه عجل الله تعالی فرجه الشریف محبت‌شان را، عشق‌شان را، تسلیم‌شان را، اطاعت‌شان را به ساحت مقدس ولی الله الاعظم اعلام بکنند، تصاویر نورانی این عزیزان را خوب نشان بدهند تا کور بشود چشم دشمنان اسلام، تا کور شود آنهایی که نمی‌توانند رشد اسلام را ببینند. اینها به من و شما یک درس می‌دهند «الاسلام یعلوا و لا یُعَلی علیه» [نهج الفصاحه، ص ۲۵] اینها به من و شما یک پیام می‌دهند

که «و نريد أن نمي علي الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين» [قصص آیه ۵- ۶] اینها به دنیا این پیام را می دهند «و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الارض يرثها عبادي الصالحون» [سوره انبياء آیه ۱۰۵] اینها به من و شما یک پیام می دهند «والعاقبة للمتقين» [اعراف ، آیه ۱۲۸] ان شاء الله آقا می آید و تمام این سربازان خوب را از گوشه و کنار دنیا در رکاب آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف شاهد خواهیم بود. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

چهار شرط محبت به اهل بیت علیهم السلام

عرض کردم انتظار برای مهدی فاطمه الگو می خواهد، زیباترین الگو، یاران امام حسین علیه السلام در سال ۶۱ هجری، یاران حضرت روح الله در قرن ۱۵ هجری قمری، در دوران هشت سال دفاع مقدس، بعد از ۱۴۰۰ سال از واقعه عاشورا، قطعاً این دو دسته می توانند من و شما را ان شاء الله به مقصد ظهور برسانند و اشاره کردم موتور اصلی انتظار محبت به محمد و آل محمد است. اما این موتور چهار شرط لازم دارد آنهایی که اهل یادداشت هستند، آنهایی که به دنبال این هستند که تکلیف انتظارشان را بدانند و دقیق پیگیری کنند؛ بسم الله. هم شما و هم بینندگان عزیز، حتماً یادداشت کنید تا مشق انتظارمان را خوب انجام دهیم.

شرط اول؛ معرفت

اولین عنصری که موتور محبت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف را تقویت می کند، سرعت می دهد، عمق می بخشد و آن را با کیفیت می کند معرفت است. محبتی که اهل معرفت نباشد، محبتی که معرفت به امامش را نداشته باشد، محبتی که حق امامش را نداند، محبتی که نفهمد که چگونه باید محبت بکند، آن محبت گاهی وقتها آسیب درست می کند. لذا در زیارتها داریم کسانی می توانند زیارت کامل و جامع انجام بدهند که «عارف بحقه» [صحیفه امام رضا علیه السلام ص ۸۱] باشند، حق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف این نیست که فقط سن امام را و آباء و اجداد حضرت را، محل تولدش را، زندگی اش را بدانیم. حق امام زمان یک چیز است که امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه فرمودند: «ومقدمكم أمام طلبتي و حوائجي و إرادتي في كل أحوالي و أموري». [مفاتیح الجنان، ص ۸۹۴] حق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف امامت است. او باید در تمام زندگی، امام من باشد. اگر او در این دنیا امام من باشد، در روز قیامت هم با او محشور می شوم که «يوم ندعوا كل أناس بإمامهم». [سوره اسراء آیه ۷۱] اولین عنصری که محبت من و شما را به امام زمان تقویت می کند، محبت منتظر را تداوم می بخشد معرفت است. چون خیلیها محبت داشتند ولی مانع محبت که پیش آمد، محبتشان قیچی شد. بدانید عبدالرحمان مرادی عاشق امیرالمؤمنین علیه السلام بود ولی شهوت حرام، از عبدالرحمان مرادی، ابن ملجم مرادی قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام درست کرد. شمربن ذوالجوشن محب امیرالمؤمنین علیه السلام بود، رزمنده و در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام بود ولی محبت به دنیا از شمر محب امیرالمؤمنین علیه السلام، قاتل امام حسین علیه السلام درست کرد.

زن و مرد، دختر و پسر، کوچک و بزرگ! اگر محبت مان به اهل بیت علیهم السلام با معرفت عجین نشود این محبت معلوم نیست ما را به مقصد ظهور برساند، این محبت معلوم نیست ما را به مقصد معین برساند. قرآن می فرماید: «فلما جاء امرنا، نجينا هوداً... نجينا شعيباً... نجينا صالحاً... و الذين

آمنوا معه» [هود آیه ۹۴-۹۵] کسانی در دنیا و آخرت اهل نجات اند که محبت‌شان آنها را به معیت برساند یعنی با امام زمان‌شان باشند، تنها راهی که من و شما می‌توانیم با امام زمان‌مان باشیم اینکه او امام ما باشد و ما مأموم او باشیم. رابطه‌مان رابطه امام و مأموم باشد. رابطه دو تا دوست کم است، دو تا عاشق کم است. گاهی وقتها عاشق‌ها از هم جدا می‌شوند، گاهی وقتها دوست‌ها از هم جدا می‌شوند ولی امام و مأموم از هم جدا نمی‌شوند و باید امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آل پیغمبر علیهم السلام، قرآن و عترت در تمام زندگی ما باشد در ازدواج‌هایمان، در اعتقادمان، در اشتغال‌مان، توی اقتصادمان، در سیاست‌مان، در مدیریت‌مان، در تربیت‌مان، در تمام امورمان باشد. این اصل اول است. لازمه اول محبت برای یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، اول به خودم می‌گویم و بعد به تمام شما دوستداران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در گوشه و کنار عالم و این مملکت عرض می‌کنم، اگر محبت‌هایمان را به معرفت تبدیل کنیم و معرفت هم راهش پرسش‌گری است «فاسئلوا اهل للذکر ان کنتم لاتعلمون» [نحل آیه ۴۳] بپرسیم از کارشناسان دین، معرفت، راهش تفکر است. باید تفکر کنیم «تفکر ساعة افضل من عبادة سبعین سنه» [تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۴۵] معرفت راهش گناه نکردن است. باید گناه نکنیم «ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا» [انفال ۲۹] وقتی که گناه نکردیم چشم ما را باز می‌کنند و به ما معرفت می‌دهند. معرفت راهش عبادت است «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» [ذاریات ۵۶] یعنی «لیعرفون» باید عبادت کنیم تا به ما معرفت بدهند، معرفت را با جیغ و داد به کسی نمی‌دهند، معرفت را باید تلاش کنیم تا به ما بدهند «المعروف بالقدر المعرفة» [جامع الاخبار، ص ۱۳۸] آن چیزهایی که از هدایای الهی پخش کردند در عالم، هر چقدر معرفت من و شما بیشتر باشد به ما بیشتر می‌دهند. فدای «جُون» غلام سیاه امام حسین علیه السلام بشوم. امروز ولادت امام باقر علیه السلام بود. استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله حاج آقا مجتبی‌ی‌تهرانی رضوان الله علیه یک روایتی را نقل می‌فرمودند: ظهر عاشورا امام باقر علیه السلام به پدر بزرگوارشان امام سجاد علیه السلام فرمودند، بابا این بوی عطری که در فضای کربلا پیچیده مال کیست؟ معمولاً وقتی خون روی زمین بریزد و آفتاب بتابد بوی خون بلند نمی‌شود. امام سجاد علیه السلام فرمودند: پسر! این بوی عطر بدن جُون غلام بابایم هست. (حواستان هست چي مي‌گویم؟) یک کسی معرفت داشته مثل جُون، غلام سیاه چهره امام حسین علیه السلام ولی امام حسین علیه السلام برایش دعا کردند، فرمودند: خدا صورت تو را نورانی کند، بدن تو را خوشبو کند. معرفت داشته باشیم قطعاً به ما سهم بیشتری در عالم می‌دهند. این اولین شرطی است که موتور محبت من و شما را جدی به حرکت در می‌آورد، محبت من و شما را تعمیق می‌کند و الا (خاکم به سر که این جمله را می‌گویم): آدم ببیند که محب امام حسین علیه السلام بعد از ماه محرم و صفر آلوده به گناه شده، عاشق امام حسین علیه السلام در مجلس عروسی دارد گناه می‌کند، عزادار امام حسین علیه السلام در مغازه دارد خدای نکرده نزول می‌گیرد، دروغ می‌گوید، حرام می‌خورد، سینه زن امام حسین علیه السلام در اداره دارد خلاف انجام می‌دهد، در زندگی‌اش دارد خلاف انجام می‌دهد، کسی که سینه زن است، کسی که علاقمند است، کسی که گریه کن امام حسین علیه السلام است چرا این اتفاقها برای محبین اهل بیت می‌افتد؟ به خاطر اینکه سطح معرفتم پائین است. معرفت‌هایمان را بیابوریم بالا، باور کنیم امام

حسین علیه السلام در دایره محرم و صفر نیست، در همه زمانها هست، باور کنیم امام حسین علیه السلام فقط در دایره مهدیه و حسینیه و حرم نیست، در همه مکانها هست، باور کنیم که امام حسین علیه السلام ناظر من و شما است. «قل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله والمؤمنون» [توبه ۱۰۵] پیغمبر! به مردم بگو هر کاری می خواهند بکنند، بکنند، ولی بدانند که خدا می بیند، پیغمبر می بیند، امام زمان می بیند. این اولین شرطی که هم محبت من و شما را تعمیق کند و هم تداوم ببخشد.

ما این معرفت را در یاران امام حسین علیه السلام دیدیم، این معرفت را در یاران حضرت روح الله دیدیم، در عملیات والفجر ۸، دو تا بچه بسیجی پشت اروند ایستاده بودند، اروند وحشی، پر از موانع، آتش خمپاره، آتش گلوله، آتش رگبار دشمن می آید، این بسیجی به آن بسیجی گفت: با این موانع رد شدن غیر ممکن است. قطعاً یا این طرف آب، یا آن طرف و یا وسط آب ما را می زنند؛ خلاصه جان سالم به در نمی بریم، معرفت را ببین، بسیجی دوم به او گفت: مهم نیست کجای آب ما را بزنند، مهم این است که به حضرت امام رضوان الله علیه بگویند بسیجی ها نگذاشتند حرف شما روی زمین بماند. الله اکبر. مردم کوفه حرف امام حسین علیه السلام را روی زمین گذاشتند ولی مردم زمان ما نگذاشتند حرف امامان روی زمین بماند. امروز دوستداران ولایت در ایران و سرتاسر جهان که شما بخشی از آنها را در مهدیه تهران شاهد هستید نخواهند گذاشت حرف ولایت، حرف نائب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بر زمین بماند.

شرط دوم؛ اطاعت

شرط دومی که محبت من و شما را تعمیق می بخشد، تداوم می بخشد، اطاعت است. امام باقر علیه السلام صاحب امروز فرمودند: «ان المحب لمن احب مطیع» [تحف العقول، ص ۲۷۵] من اطاعت نداشته باشم نمی توانم بگویم عاشق امام حسین علیه السلام هستم، عاشق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستم، اطاعت یعنی چی؟ انجام واجبات، ترک محرمات، خدمت به مخلوقات. این سه تا را از ما خواستند، ما سربازیم، سرباز چون و چرا ندارد، باید حرف فرمانده خودش را اطاعت کند. اگر قائل هستید فرمانده اعظم ما حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف است، باید اهل اطاعت باشیم. حیا واجب است. دختر و پسری که عاشق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستید باید اهل اطاعت باشید، حلال خوری واجب است. آنهایی که عاشق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند باید اهل اطاعت باشیم. حرام، خوری حرام است، شبهه خوری حرام است، باید اهل اطاعت باشیم. خدا می فرماید: ای پیغمبر به مردم بگو «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله» [آل عمران، آیه ۳۱] هر کس خدا را دوست دارد اطاعت از خدا کند، تا من هم او را دوست داشته باشم. اطاعت از چه کسی بکنم؟ «ما لتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» [حشر، آیه ۷] هر چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بگوییم چشم، اطاعت، امام بزرگوارمان، موسای دوران دفاع مقدس، نائب امام زمان در عصر ما فرمودند: حصر آبادان باید شکسته شود. خیلی سخت بود ولی سربازان امام در ارتش و سپاه و بسیج گفتند: چشم. سرباز باید به فرماندهش چشم بگوید.

دختران جوان! پسران جوان! روحانیت معزز! کسبه! بازاری! مدیران! کارمندان! اگر عاشق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستید، که هستید باید به نائب امام زمان که به مثابه چشم گفتن به خود ولی الله الاعظم است چشم بگویید. ان شاء الله. شرط دوم: اهل اطاعت باشیم. اگر اهل اطاعت باشیم ما، (با این محبتی که من در این مردم می بینم) ان شاء الله به مقصد ظهور می رسیم. ان شاء الله اهل اطاعت باشیم. در حوزه خانه مان، در حوزه فردی خودم، در حوزه خانوادگی، در حوزه کاری و صنفی، در حوزه اجتماعی، مسئولین بزرگوار در حوزه سیاست و اقتصاد و فرهنگ و مدیریت باید اهل اطاعت باشیم. ما قرار نیست که پیرو غرب و شرق عالم باشیم و کاری هم به آنها نداریم، ما پیرو قرآن و عترت هستیم. ما پیرو محمد و آل محمد هستیم. اگر کاری را می خواهیم انجام بدهیم. اطاعت مبنایش این است که ببینیم آیا از قرآن و عترت و فقاقت و مرجعیت اجازه داریم یا نداریم اگر اجازه داریم انجام بدهیم و اگر اجازه نداریم انجام ندهیم. هر چي مي خواهند به ما بگویند، بگویند. آقا اگر ما این جوری عمل کنیم دنیا برای ما حرف در می آورند. خب حرف در بیاورند مگر این کلام را از امیرالمؤمنین علیه السلام نشنیدید: «مَنْ اَصْلَحَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ، اَصْلَحَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ» [المحاسن، ج ۱، ۲۹] ما باید رابطه مان را با خدا درست کنیم، رابطه ما هم با خدا اطاعت است «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم» [سوره نساء آیه ۵۹] پس شرط دومی که محبت را عمیق می کند اطاعت است. نمی توانم به بابایم بگویم که خیلی دوستت دارم. قربانت بشوم، بابایم بگوید برو برای من یک لیوان آب بیاور، بگویم: حال ندارم. خب این چه محبتی است؟ خواهرم! مادرم! تو می گویی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را دوست داری و من هم قبول دارم، می گویی فاطمه زهرا علیها السلام را دوست داری و من هم قبول دارم. حضرت زهرا علیها السلام که برای من عفت و حیا می آورد، می گویی ندارم، می گویی با عفت و حیا راه بروم تحویل نمی گیرند، بگذارید فاطمه زهرا علیها السلام ما را تحویل بگیرد، بگذارید امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ما را قبول کند. غیر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را می خواهیم چکار کنم؟ (این شرط دوم بود).

شرط سوم؛ سبقت

شرط سوم برای رسیدن به مقصد ظهور، این است که محبت باید در وجود من و شما سبقت درست کند. چرا؟! چون «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» [سوره واقعه، آیه ۱۰-۱۱] روز عاشورا همه یاران امام حسین علیه السلام عاشق بودند، همه مردم مدینه امام حسین علیه السلام را دوست داشتند ولی هفتاد و دو نفر در محبتشان سبقت گرفتند. همه مردم ایران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را دوست داشتند و دوست دارند ولی شهدای عزیز، رزمندگان از مردم سبقت گرفتند ولی شهداء از رزمندگان سبقت گرفتند.

در دعای عهد هم می خوانیم «وَالسَّابِقِينَ إِلَيَّ إِرَادَتَهُ» [مفاتیح الجنان، ص ۸۸۱] ببینید که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از من و شما چي می خواهد؟ در همان انجام واجبات و ترک محرمات و خدمت به مخلوقات، در صبر و استقامت و ایثار و فداکاری باید اهل سبقت باشی یعنی نفر اول باشی. من گاهی وقتها شوخی کردم گفتم که همه مان الحمدلله اهل نمازیم ولی گاهی وقتها اهل سبقت در نماز نیستیم. یک خاطره برایتان بگویم که اتفاق افتاده است: دختر خانم گلی که خیلی هم سنش

پایین بود ولی به سن تکلیف رسیده بود. می گوید سوار اتوبوس شدم، مسافر بودم یادم آمد که نماز نخواندم و اتوبوس هم ساعتی حرکت کرده بود که باید در خانه نماز می خواندیم و برای نماز توقف نمی کرد. رفتم به بابایم گفتم: بابا خدا مرگم بدهد من نماز را نخواندم، بابایم گفت: خیلی خوب، نمی توانم که بگویم اتوبوس بایستد، این لیوان آب را بردار و برو یک سطل هم بگذار زیر دستت و در آخر اتوبوس وضویت را بگیر که اتوبوس هم کثیف نشود. روی صندلی بنشین و نمازت را بخوان. زمانی که به مقصد رسیدیم قضای نمازت را هم می خوانی. دختر خانم رفت وضو بگیرد، شاگرد راننده آمد، چکار داری می کنی؟ گفت: آقا! می خواهم وضو بگیرم، مواظب هستم که ماشین کثیف نشود. گفت: برو از راننده بپرس. گفت: چشم. آمد از راننده پرسید: که آقای راننده! ببخشید من نماز را نخواندم اجازه می دهید وضو بگیرم و نمازم را بخوانم، مواظب هستم که ماشین کثیف نشود. آقای راننده (که خدا خیرش بدهد، شیر پاک خورده بود). گفت: دخترم! تو که این قدر علاقمند به نمازت هستی که دیر شده من پنج دقیقه می ایستم و تو نمازت را بخوان و بعد می رویم. گفت: خدا پدرت را بیامرزد. اتوبوس ایستاد، این دختر خانم کوچولو، آمد پایین و وضویش را گرفت و ایستاد به نماز، این تکه اش عجیب است. می گوید: وقتی نمازم تمام شد برگشتم پشت سرم را نگاه کردم دیدم ۱۰-۱۵ نفر از آدم بزرگها هم ظاهراً نمازشان را نخوانده بودند، آمدند پایین نماز بخوانند. ولی آنها برای انجام نمازشان سبقت نگرفتند، یک دختر بچه سبقت گرفت. همه نماز را دوست داشتند ولی منتظر بودند که یکی برود بساط را راه بیندازد. خب بسم الله، آی بازاری! بیا تو جزء «السابقون» باش، تو بساط را راه بینداز بقیه می آیند، در عروسی بساط نماز را راه بینداز بقیه هم می آیند، در تمام محیطهای زندگی مان آن بساطی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دوست دارد را راه بیندازیم بقیه می آیند. این را می گویند سبقت. بیایید یک هزینه ای کنیم از وجود خودمان برای آماده سازی ظهور ان شاء الله.

شرط چهارم را بگویم و حرفم تمام، موتور محبت به فاطمه زهرا علیها السلام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام موتور محبت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که الحمدلله در دل همه من و شماها هست، در دل اکثر مردم دنیا به اعتقاد بنده هست، مسلمان و غیر مسلمان، این چهار تا شرط را پیدا بکنند، این محبت، آنها را به ظهور می رساند ان شاء الله. ۱. معرفت؛ ۲. اطاعت؛ (معرفت به حق امام پیدا بکنیم و اطاعت از امام بکنم به عنوان اطاعتی که در نماز جماعت می کنم یعنی اقتدا کنم به ولایت) ۳. سبقت؛ سبقت بگیرم از دیگران، همیشه آخر صف نمازم، خدمت به دیگران می خواهند بکنند آقا و خانم آخر صف اند، نمازی می خواهند بخوانند اینها آخرین نفرند، روزه می خواهند بگیرند اینها آخرند، خیرات می خواهند بکنند اینها آخرند، بیایید جزء صف اولی ها باشیم که «والسابقون السابقون اولئک المقربون».[واقع، آیه ۱۰-۱۱]

شرط چهارم؛ فدای جان و شهادت طلبی

شرط آخر را هم بگویم که خیلی سخت است، و آن این است که باید این را به مقصد شهادت محبت من برساند شرط آخر این است که باید حاضر باشیم جانم را برای مهدی فاطمه عجل الله تعالی فرجه الشریف فدا کنم. حاضر باشم آبرویم را بدهم، آبرو که چیزی نیست، پول که چیزی نیست، حاضر

باشم که جانم را بدهم «والمستشهدین بین یدی» [فقه امام رضا علیه السلام، ص ۴۰۵] شهادت طلب باشم.

شهداء هم دو دسته اند آیه قرآن می فرماید: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً» [احزاب، آیه ۳۳] شهداء دو دسته اند. یک دسته به شهادت از دنیا می روند و یک دسته با فرهنگ شهادت زندگی می کنند. ان شاء الله من و شما که سر سفره شهادت بودیم رزق شهادت گیرمان نیامد لا اقل با فرهنگ شهادت زندگی کنیم تا ان شاء الله یک روزی، رزق شهادت نصیب ماها هم بشود. حاضر باشیم چون امام حسین علیه السلام فرمودند: «الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درت معایشهم فاذا محسوا بالبلاء قلّ الدیانون» [کشف الغمه، ج ۳، ص ۶۴] دوستداران دین زیادند ولی وقتی پای جان به میدان می آید، دینداران کم می شوند.

حواستان باشد در دعای ندبه می خوانیم «وقلیل من وفا لرعاية الحق فیهم» [المزار الکبیر، ص ۵۷۸] آنهایی که پای جان دادن برای امیرالمؤمنین علیه السلام ماندند کم بودند، آنهایی که پای جان دادن برای امام حسین علیه السلام ماندند کم بودند، آنهایی که پای جان دادن برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار هست بمانند می خواهیم زیاد باشند ان شاء الله نباید کم باشند، از هفتاد کشور دنیا آمادگان شهادت، مشتاقان شهادت، خیلی از ما روحانیت می پرسند این عمامه روی سرتان چه هست؟ می گوئیم: این عمامه روی سر ما کفن ماست. ما آماده ایم ان شاء الله تا خون ناقابل خودمان را فدای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف کنیم اگر قابل باشیم که ان شاء الله آماده ایم. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ما را به عنوان قربانی قبول کند. خدا از حضرت ابراهیم، اسماعیلش را قبول کرد فرمود «قد صدقت الرؤیا» [صافات، آیه ۱۰۴] از زینب علیها السلام هم قربانی اش را قبول کرد. زینب کبری علیها السلام وقتی دستهایش را برد زیر بدن امام حسین علیه السلام گفت: خدایا این قربانی را از ما و پیغمبر قبول بفرما. از امام حسین علیه السلام هم قربانیانش را قبول کرد. امیدوارم خدا از من و شما هم این قربانی های ناقابل را هم قبول کند؛ ان شاء الله.

خدایا! تو شاهدی مردم ایران حدود سیصد هزار شهید دادند. کشورهای اسلامی در نهضت بیداری اسلامی خیلی شهید دادند. خدایا! تو شاهدی اینها همه می خواهند بگویند که ما آماده ایم تا جانمان را فدای مهدی فاطمه عجل الله تعالی فرجه الشریف کنیم به امید روزی که بیاید و ما سر راهش قربانی بشویم؛ ان شاء الله.

ذکر مصیبت

اما اجازه می خواهم از امام باقر علیه السلام در روز ولادتشان (چون ماه صفر است و ماه حزن اهل بیت علیهم السلام است) روضه شام بخوانم، مخصوصاً روضه خرابه شام را بخوانم. می دانم دل امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خون است، دل اهل بیت علیهم السلام خون است.

از امام سجاد علیه السلام پرسیدند: در کجای این سفر به شما بیشتر سخت گذشت؟ فرمود: الشام، الشام، الشام. من دوست دارم همه امروز در مهدیه و همه آنهایی که از طریق گیرنده هایشان دارند این بحث را دنبال می کنند، در خانه هایشان همه روضه خوان بشوند، امام زمان عجل الله تعالی

فرجه الشريف براي روضه خوان هاي جدش دعا مي کند. من يك بيت مي خوانم همه تان بلد هستيد، مي دانم كه مي توانيد روضه خوان بشويد.

صلي الله عليك يا ابا عبدالله

در شام بلا بود و بلا بود و بلا بود - والله قسم سخت تر از كرب و بلا بود

يا حسين امروز بايد همه يکپارچه ناله بزنيم:

در شام بلا بود و بلا بود و بلا بود - والله قسم سخت تر از كرب و بلا بود

يكي از بلاهاي شام اين بود زبان حال عمه جان امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف اين است:

(من با زبان حال مي گويم شما مي فهميد ابتلا به آن بلا چقدر سخت بوده)

نگريد روي خونش، نزنيد سنگ و چوبش - لب قاريان قرآن، نه چنين جواب دارد

حالا همه بگويد:

در شام بلا بود و بلا بود و بلا بود - والله قسم سخت تر از كرب و بلا بود

مي دانيد شما باز زبان حال امام سجاد است:

وارد شام خرابم کردند - خارجي زاده خطابم کردند

حسين آرام جانم - حسين روح و روانم

السلام علي المهدي

«يا ايها العزيز مسنا و اهلنا الضّرّ و جئنا ببضاع [مزجا] فأوف لنا الكيل و تصدّق علينا إنّ الله يجزي

المتصدّقين، [سوره يوسف آيه ۸۸] يا اباانا إستغفرلنا دنوبنا إنّنا كنّا خاطئين» [سوره يوسف آيه ۱۲]

خدايا! به عظمت امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف محبت ما را لايق براي وصلت در جهت امام

زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف قرار بده.

به ما توفيق معرفت، توفيق اطاعت و تسليم، توفيق سبقت و توفيق شهادت در ركاب امام زمان عجل

الله تعالي فرجه الشريف عنايت بفرما.

خدايا! اين انقلاب اسلامي، نهضت بيداري اسلامي و ولي امر مسلمين و همه خدمتگزاران به مقام امام

زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف حفظ بفرما.

خدايا! شهدي اسلام در سرتاسر عالم، اموات، امام شهيدان همه را سر سفره امام حسين عليه السلام

ميهمان بفرما.

خدايا! شر دشمنان به خودشان برگردان.

فرج آقايمان را برسان.

صلوات بر محمد و آل محمد

\$

##امام علي (ع)، دوران زندگي

امام علي (ع)، دوران زندگي

محرابيان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

بحث را در آستانه تولد آقا امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام نگاه می کنند. امیر المؤمنین لقب خاص حضرت علی علیه السلام است. کلمه «امیر» به عنوان فعل نیز استعمال می شود. در قرآن هم آمده: نمیر، یعنی غذا می دهیم. امیرالمؤمنین معنای واقعی اش یعنی رهبر مؤمنین، از نظر لغوی یعنی کسی که به مؤمنین غذا می دهد - غذای فکری و روحی - امیرالمؤمنین علی علیه السلام هفتاد کمال دارد که کسی در کره زمین این کمالها را ندارد. امیرالمؤمنین تنها مردی است که هم خودش معصوم است و هم همسرش معصوم است. این امتیاز را حتی پیغمبر (ص) هم ندارد. پیغمبر (ص) معصوم است اما حضرت خدیجه سلام الله علیها معصوم نیست. ائمه ما معصومند اما همسرانشان معصوم نیستند.

امیرالمؤمنین تنها کسی است که در کعبه متولد شده است. در جلد شش الغدير می خوانیم: «تواترت الاخبار ان فاطمة بنت اسد ولدت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب. . .»، «تواتر» یعنی آنقدر گفته اند که دیگر جای شک نیست. فلان حدیث متواتر است یعنی این حدیث خیلی گفته شده است. سنی و شیعه نقل کرده اند که تولد امیرالمؤمنین در کعبه بود. پنج زن در اسلام جزء اولین زنانی هستند که در اسلام هجرت کرده اند، یکی از آنها که از مکه به مدینه هجرت نمود برای یاری اسلام، مادر امیرالمؤمنین (ع) بود. او وقتی غذا می پخت هم پیغمبر می خورد و هم امیرالمؤمنین، ببینید یک زن به کجا می رسد! گاهی انسان غبطه می خورد که چه انسانهایی به چه جاهایی می رسند؟! البته زحمت کشیده اند که به چنین مقاماتی رسیده اند. این لطف خدا است. بعضی ها با پول اتاقتشان را روشن می کنند، و بعضی اتاقتشان به طرف نور است و همیشه روشن است. مثلاً حلیمه سعدیه خانمی بود که در یک قبیله ای زندگی می کرد. شخصی گمنام بود. وقتی پیغمبر (ص) به دنیا آمد هیچ پستانی را به دهان نگرفت اما وقتی بغل این خانم رفت شیر را مکید. این خانم قبلاً شیر نداشت، وقتی لب مقدس پیغمبر به سینه او برخورد کرد پر از شیر شد. حالا این خانم چه مقامی داشت که باید شیر او استخوانهای بدن رسول الله (ص) را بسازد؟! فاطمه بنت اسد - مادر امیرالمؤمنین - چه مقامی دارد؟! طراحي خدا را ببینید! الله اکبر! مادر می آید در مسجد الحرام، دعا می کند که خدایا من حامله هستم و در آستانه وضع حمل هستم. . . یکمرتبه دیوار کعبه شکافته می شود. چگونه؟! چگونه ندارد. چون می فرماید: همانطور که عصا اشاره شد به سنگ، در سنگ شکاف ایجاد شد و آب از آن جاری شد، همان خدایی که سنگ را برای موسی علیه السلام شکافت، سنگ را برای این خانم می شکافت. از این پیداست که دعای مادر چه زود مستجاب می شود. و مقام انسانی زن معلوم می شود. هرکه مقام دارد تاریخش را باید بخوانیم. قرآن می فرماید: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ» (مریم/۱۶) یا «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى» (مریم/۵۱)، همانطور که می فرماید: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ» (مریم/۴۱) همانگونه هم می فرماید: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ»، یعنی در رشد مردم، هم تاریخ زنان نمونه در تاریخ باشد و هم تاریخ مردان مؤمن. یکی از اشکالات کتابهای تاریخ ما در آموزش و پرورش این است که تاریخ مردها هست اما تاریخ زنها نیست. این اشکال تاریخ است. نمی دانم پای تلویزیون تاریخ نویس هست یا نه؟ ما

که چهل کشور اسلامي هستيم، در نه تا از اين کشورها، زن ها اسلام را به آنجا صادر کرده اند. آغاز اسلام در آن کشورها از طريق زن بود. امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف که ۳۱۳ نفر افسر دارند ۵۰ نفرشان از بين خانمها هستند. يار خيلي دارد اما ۳۱۳ نفر دانه درشت هستند. زن چه مقامي دارد؟! يکوقت دعا مي کند و ديوار کعبه شکاف بر مي دارد. بر احدي اين ديوار شکافته نشده بود. مادر اميرالمؤمنين (ع) وارد آنجا مي شود ديوار هم بسته مي شود. موج مي افتد، ولوله مي شود. بعد از مدتي از آن خارج مي شود در حالي که امام علي (ع) را در آغوش داشت. از اينجا مي فهميم که: ما که شيعه علي ابن ابيطالب (ع) هستيم، اگر بچه هايمان در مسجد متولد نمي شوند بيابيم در مسجد مراسمي بگيريم. اولين دفعه اي که نوزاد را از خانه بيرون مي آورند او را به مسجد ببرند. و روحاني مسجد در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه بگويد. و مراسم چشم روشني نوزادها را در مسجد برگزار کنيم. چه اشکالي دارد؟! مگر مسجد فقط جاي جنازه بردن است؟! ما هر کس که مي ميرد ختمش را در مسجد مي گيريم اما...! مرگ و مير را به مسجد کشيده ايم اما زاد و ولد را به مسجد نکشيده ايم! از تولد علي ابن ابيطالب (ع) در کعبه معلوم مي شود که نوزادها هم بايد سر و کارشان با مسجد باشد. و در اجلاس نماز یک سرهنگ از نيروي هوايي مقاله اي خواندند درباره نماز (از دويست و چند مقاله) نوشته بود: براي رونق مسجد چه کنيم؟ چند تا طرح داده بود. يکي اين بود: که بيابيم کاري کنيم که نوزاد را بعد از تولد به مسجد ببريم. اذان و اقامه براي او بخوانيم، بعد عقدش هم داخل مسجد باشد. افطاري ها را هم داخل مسجد بدهيم. بايد مساجد حداقل امکانات را داشته باشند. ظروف غذا را داشته باشند. در مسجد تابوت هست، بايد یک ظرف هم براي زنده ها باشد. منتهي خادم مسجد حق دخالت ندارد که بگويد: مسجد کثيف شد و...! هر کاري که باعث شود در مسجد بسته بماند بزرگترين ظلم است. قرآن مي فرمايد: کساني که در مسجد را مي بندند... براي زن حامله کعبه باز شد، آنوقت آن آقا در مسجد را مي بندد، چرا؟! آقا ختم است! وقتي کسي مي خواهد نماز بخواند مانعش مي شود و مي گويد: اينجا جاي نماز نيست! ختم نبايد مزاحم مسجد باشد. به فرض در انتخابات، صندوق ها را داخل مسجد مي آورند و نماز برنامه اش تق و لق مي شود! آيه اش را مي خوانم: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا» (بقره/۱۱۴) کيست ظالمتر از کسي که باز مي دارد مساجد را از مردم؟! ظالمترين مردم کسي است که کاري کند که مردم به مسجد نيايند. باز مي فهميم که مقام اميرالمؤمنين چه مقامي داشته است. باز مي فهميم که کسي که بايد پرچمدار توحيد شود، بايد آغاز کارش هم از توحيد باشد. يکي از علماء براي ۱۳ رجب شعري سروده اند که مضمونش اين است: اين کعبه عجب کعبه اي است! حضرت آدم (ع) آن را بنايي کرده است. يک پيغمبر ديگر آن را معماري کرده است. يک پيغمبر هم گچ کاري کرده است. دهها قرن از آن نگهداري کرده اند و براي آن کليد کار انتخاب کرده اند و آن را روي دست نگه داشته اند تا رسيده به اين که: چه خبر است! خداوند ميهمان دارد. علي بن ابيطالب ۱۳ رجب در کعبه به دنيا مي آيد، خيلي شعر قشنگي است.

اين خانه را بايد خدا در اصل معماري کند - آدم بنايش بر نهد جبريل هم ياري کند
 آيد اولوالعزمي دگر يک چند حجاري کند - آن را اولوالامري دگر منقوش و گچکاري کند
 اينسان خدا از خانه اش چندي نگهداري کند - تا ساعتی از دوستي يک ميهمانداري کند

علي(ع) در کعبه متولد شد. کعبه چیست؟ «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ» (آل عمران/۹۶) اولین جایی که خداوند بنا کرد. زمین زیر آب بود. اولین نقطه‌ای که از زیر آب بیرون آمد کعبه بود. از این آیه معلوم می‌شود آقایانی که در وزارت مسکن هستند مهندسين مؤمنی که اطراف شهرها شهرک می‌سازند باید اول مسجد بسازند. می‌گویند: مسجد، آخر! ما در اطراف تهران جاهایی زیادی داریم که شهرک دارند که آتش نشانی دارند، آموزش و پرورش دارند، درمانگاه دارند، تلفن دارند، آب دارند، جاده و پارک دارند، فقط مسجد ندارد. این شهرکها ضد قرآن هستند. «أَوَّلَ بَيْتٍ» یعنی اول مسجد را بسازید و سپس بر طبق مسجد خیابان کشی کنید. مثل مشهد امام رضا(ع) بر اساس درهای حرم خیابان کشی کرده‌اند. از اینکه علي(ع) در مسجد متولد شد می‌فهمیم که شیعیان علي(ع) باید اهل مسجد باشند. این هرکدام پیام دارند. اینکه امام علي(ع) در شب ۱۳ رجب متولد شد می‌فهمیم یعنی مقدس باید در ظرف مقدس باشد. قرآن که مقدس است باید در شب قدر نازل شود. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (قدر/۱) شما هیچگاه جلد قرآن را از گونی نمی‌کنید. بلکه مخمل می‌کنید. هیچگاه پوست خوک را جلد قرآن نمی‌کنیم. حضرت امام(ره) باید روزی به دنیا بیاید که روز تولد حضرت زهرا(س) باشد. امام صادق(ع) روز تولد پیغمبر(ص) به دنیا می‌آید. امیرالمؤمنین روز ۱۳ رجب به دنیا آمدند. ۱۳ رجب یوم البیض است. بهترین ماه است برای اعتکاف، بهترین ماه است برای عمره، تنها ماه است برای عمل ام داوود، یکی از کارهای خوبی که در سایه نظام مقدس جمهوری اسلامی شد مسئله اعتکاف بود. اعتکاف چیه؟ در قرآن آیه داریم: «وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعَ السُّجُودَ» (بقره/۱۲۵) معتکف یعنی کسی که می‌رود در مسجد سه روز می‌ماند. آقا بیکار هستید؟! نه خیر، بی‌کار نیستند بلکه بنزین گیری می‌کنند. آدم باید انرژی بگیرد. این تلفن‌های همراه یک مقدار که صحبت کردی شارژش تمام می‌شود. قرآن می‌فرماید: ای پیغمبر! من دو تا منبع انرژی به تو می‌دهم. کارت سنگین است. «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (مزل/۵) من یک بار سنگینی می‌خواهم روی دوشت بگذارم. یک مسئولیت مهمی می‌خواهم به تو بدهم. طاقت داری؟! طاقتم کو. می‌فرماید: دو تا انرژی به تو می‌دهم. از این دو انرژی استفاده کن. ۱- «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» (مزل/۴)، آرام آرام قرآن بخوان و از قرآن مایه بگیر. ۲- «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا» (مزل/۶)، نماز شب بخوان. اگر سحرها مقداری با خدا گره خوردی، اگر این کار را کردی فشارت سبک می‌شود. باید از قبل آماده شود. اگر نماز بخوانی روحیه‌ات قوی می‌شود. پایت هم محکم می‌شود. تلاوت قرآن و نماز شب، برای اولیای خدا منشأ انرژی است. آخر بعضی‌ها می‌گویند: یک چایی بخوریم حال کنیم، یک عده می‌گویند: یک سیخ کباب بخوریم حال کنیم. هر کسی انرژی‌اش از جایی تأمین می‌شود. آن کسی که می‌خواهد بار معنوی را تحمل کند انرژی‌اش هم وحی است. یا خدا با او حرف بزند یا او با خدا حرف بزند. در قرآن خدا با ما صحبت می‌کند و در نماز ما با خدا صحبت می‌کنیم. این رابطه را قوی کن بارت سبک می‌شود. الحمدلله مسجدها خیلی استقبال می‌شوند. خواهران و برادران عزیز! در قرآن سه تا آیه درباره نذر داریم: یوفون بالنذر، نذرت لک و یک آیه دیگر که در ذهنم نیست. سه جای قرآن آیه نذر است. فقط در یکی از سه آیه می‌فرماید: اگر نذر کردی چه نذر کن: نذر کن که مسجد را تمیز کنی: «إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (آل عمران/۳۵) نذر کرد که: خدایا اگر من

صاحب اولاد شدم نذر می‌کنم که فرزندم مسجدالاقصی را تمیز کند. (خادم مسجد باشد.) یکی از کارهای تربیتی همین است که جاروبرقی بیاوریم و مساجد را تمیز کنیم. و بگوییم: نظافت این مسجد به عهده دبیرستان فلان. افتخار کنیم و برای آن نذر کنیم. بعد هم بگوییم: خدایا ما خانه تورا تمیز کردیم تو هم این حرم را تمیز کن (دل ما را) حدیث داریم: قَالَ الصَّادِقُ ع: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُشْكِرْ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ» (جامع الأخبار، ص ۱۸۵) دل حرم خداست نگذارید در حرم خدا، غیر خدا وارد شود. حضرت علی (ع) خلیلی مقام دارد. بنده وقتی می‌خواهم از حضرت علی (ع) صحبت کنم مثل این است که یک استکان دستم بگیرم و از آب دریا به اندازه یک استکان بردارم و بگویم: این آب از دریاست. هرکسی از علی (ع) صحبت می‌کند علی (ع) را نمی‌گوید، بلکه علم خودش را می‌گوید. بنده که از علی (ع) صحبت می‌کنم، از علی (ع) صحبت نمی‌کنم بلکه اطلاعات خودم را می‌گویم. پس ما علی (ع) را معرفی نمی‌کنم بلکه خودمان را معرفی می‌کنیم (علم خودمان را) وگرنه مگر می‌شود علی (ع) را معرفی کرد! برویم سراغ آیاتی که درباره علی (ع) است. ایمان، شجاعت، انفاق، کار و... روایت داریم که امیرالمؤمنین هر روز ۱۰۰۰ رکعت نماز می‌خواندند. سال ۳۶۵ روز است. یعنی در سال سیصد و شصت و پنج هزار رکعت نماز!! آن نمازهایی هم که او می‌خواند ما یک رکعتش را هم نمی‌خوانیم. چه کسی می‌تواند بگوید: من در عمرم یک رکعت نماز خواندم که حواسم جمع بود؟! آنوقت ما یک رکعت نماز اگر بخوانیم که حواسمان جمع باشد در یک رکعت نماز یک میلیون و سیصد و شصت و پنج هزار یک سال حضرت امیر (ع) هستیم، آن هم فقط در یکی از کارهایش. مگر می‌شود بگوییم شیعه حضرت علی (ع) هستیم؟! و لذا افرادی می‌آمدند در خانه ائمه (ع) را می‌زدند، حضرت می‌فرمودند: کیست؟ می‌گفت: یکی از شیعیان شما هستیم! امام می‌فرمود: نگو شیعه، بگو من از علاقه‌مندان شما هستم؟! ما در کل عمرمان حتی یک شب هم نمی‌توانیم مثل او باشیم. آنها حسابشان جای دیگری است. اصلاً شهدای ما با شهدای کربلا زمین تا آسمان فرق می‌کنند. می‌گفتیم کربلای ایران ولی فرق دارند با شهدای کربلا. برای شهدای کربلا، ابالفضل (ع) با مشک نتوانست آب ببرد، اینجا با تانکر برایشان آب می‌بردند. شهدای کربلا را خیمه‌شان را آتش زدند، اینجا بنیاد شهید به خانواده شهدا سرکشی می‌کند. خانواده شهید را که اسیر نمی‌کنند. نمی‌شود ادعا کرد که ما مثل آنها هستیم.

یکی از آیات راجع به ایمان امام علی علیه السلام است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» (بقره/۲۰۷) بعضی از مردم کسی است که خودش را می‌فروشد برای رضای خدا. این آیه را شیعه و سنی گفته‌اند مربوط به حضرت علی علیه السلام است. شبی که از هر قبیله‌ای یک تروریست جمع شدند تا از در و دیوار بریزند و موقع سحر پیغمبر (ص) را بکشند، پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی (ع) را جای خودش خواباند و رفت به مدینه. آمدند و پارچه را کنار زدند دیدند حضرت علی (ع) است!! گفتند: پیغمبر کجاست؟ فرمود: مگر او را به من سپرده اید؟! کیست که این کار را انجام دهد؟! جانش را قربان پیغمبر کرد. از افتخارات امیرالمؤمنین (ع) است. از افتخارات دیگر امیرالمؤمنین شجاعت است، انفاقش است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (مائده/۵۵)، «إِنَّمَا» یعنی فقط، فقط رهبر شما کسی است که، سرپرست شما خداست و رسول خداست و کسانی هستند که اهل ایمانند و اقامه

نماز می‌کنند و زکات می‌دهند در حالی که در رکوع هستند. این هم داستانی دارد که از این قرار است:

فقیری وارد مسجد شد. مردم مشغول عبادت بودند و کسی به او کمک نکرد! امیرالمؤمنین در رکوع بود دست را بلند کرد و انگشترش را داد! البته نگین نگین پادشاهی نبود. چون حضرت علی(ع) نگین پادشاهی در دستش نبود. بعد از آن خیلی‌ها سر نماز انگشتر دادند ولی دیگر آیه نازل نشد. گفتند: همان اولی درست بود. کسی که اول این کار را انجام دهد کارش مهم است. در جبهه کار خط شکنها خیلی مهم است. علی ابن ابیطالب(ع) از افتخاراتش این است که اولین مردی بود که به پیغمبر(ص) ایمان آورد. همانطور که خدیجه(س) اولین زنی بود که به پیغمبر(ص) ایمان آورد. علامه امینی صدتا حدیث آورده که اولین مردی که به پیغمبر(ص) ایمان آورد علی(ع) بود. علی ابن ابیطالب(ع) حرکت می‌کرد دید دو نفر در مکه پز می‌دهند! او می‌گوید: من کلید دار کعبه هستم. او می‌گوید: من مسئول آبرسانی به حاجیها هستم. امیرالمؤمنین(ع) یک نگاه به آنها کرد و گفت: والله ما نه کلید داریم نه مسئول آبرسانی. ولی خدا توفیق داده که اولین کسی باشم که به پیغمبر ایمان بیاورم. آن زمانی که شما بت پرست بودید من اول مؤمن بودم. رفتند پیش پیغمبر(ص) و گفتند: کدام امتیاز بالاتری دارند. آیه نازل شد: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ» (توبه/۱۹) آیا سقایی حاجیها و تعمیر مسجد الحرام مثل ایمان است؟! جایگاه ایمان جداست. شما خودتان را با علی(ع) مقایسه نکنید. علی ابن ابیطالب(ع) رحمت خداست. در سوره یونس آیه ۵۸ داریم: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» (یونس/۵۸) به فضل و رحمت خدا دل خوش کنید. امام باقر(ع) فرمودند: فضل خدا رسول خداست، رحمت خدا علی(ع) است. یعنی مصداقش است. به فضل و رحمت خدا دل خوش کنید یعنی به نبوت و امامت دل خوش کنید.

در مورد حضرت یونس(ع) داریم: حضرت یونس(ع) با مردم قهر کرد! هرکه با مردم قهر کند خوراک نهنگ می‌شود ولو پیغمبر(ص) باشد. با مردم قهر کرد و فرمود: اصلاً شما آدم نیستید. رفت کنار دریا و سوار یک کشتی شد تا برود. . . و از مردم فاصله گرفت. سوار کشتی شد. کشتی سنگین شد. گفتند: خیلی خب، بارها سنگین است. یکی دو تا از شما را باید داخل دریا بیندازیم! قرعه کشیدند و قرعه به نام حضرت یونس افتاد.

یونس پیغمبر را گرفتند و در دریا انداختند. تا انداختند دریا یک نهنگ او را درسته بلعید! . . . الحوت» رفت در معده نهنگ. قرآن می‌فرماید: «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (انبیاء/۸۷) در آن تاریکیهای شکم نهنگ گفت: خدا من اشتباه کرده‌ام. من را ببخش. آنوقت نهنگ آمد کنار رودخانه و او را پرتاب کرد. بدنش همه زخمی، بدنش هم تحت مداوا بود، خداوند فرمود: گوشمالی شدی؟ دیگر از مردم قهر نکنی. «وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» (صافات/۱۴۷) دومرتبه فرمود: باز هم پیغمبری. از این معلوم می‌شود که اگر کسی یک دستگلی آب داد برای همیشه پستش را از او نگیرید.

علی ابن ابیطالب(ع) اهل کار بود. وقتی یک شتر صد هزار دانه خرما حمل می‌کرد می‌فرمود: این شتر صد هزار درخت خرما حمل می‌کند. یعنی آینده را می‌دید. یعنی از یک هسته خرما یک درخت

خرما را می‌دید. حدیث داریم: به بچه‌ها به چشم بچه نگاه نکنید چون این بچه‌ها مردان فردا هستند. بچه‌ها را سبک نشمارید. بگذارید بچه‌ها اذان بگویند. علی ابن ابیطالب در ده سالگی ایمان آورد و خداوند به او افتخار می‌کند.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

\$

ازدواج حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه س

ازدواج حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه س

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَی آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

تاریخ ازدواج امام علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه (سلام الله علیها)

درباره تاریخ این ازدواج فرخنده اتفاق چندانی میان مورخان و سیره‌نگاران نیست. تاریخ‌هایی که گاه بیان گر زمان صیغه خواندن می‌باشد و گاه بیانگر زمان عروسی و رفتن حضرت زهرا (سلام الله علیها) به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. این تاریخ‌ها عبارت‌اند از:

۱- روز اول ذی حجه عقد فاطمه (ع) و روز سه شنبه ششم همان ماه، ازدواج حضرت بوده است. [المناقب، ج ۳، ص ۳۵۷]

۲- در ماه شوال پس از بازگشت حضرت علی (ع) از جنگ بدر بوده است. [شیخ طوسی، الأمالی، ص ۴۳]

۳- بنابر روایت امام صادق (ع): عقد علی و فاطمه (ع) در ماه رمضان، و ازدواج آنها در ذی حجه سال دوم هجری بوده است. [کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۶۴]

۴- زفاف فاطمه در شب پنج شنبه، بیست و یکم ماه محرم سال سوم هجرت بوده است... [سید بن طاوس، إقبال ص ۵۸۴]

۵- برخی بر این عقیده‌اند که: عقد حضرت فاطمه (ع) در اواخر ماه صفر و ازدواج در ماه ذی حجه بوده است. [بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۹۲-۱۹۳]

۶- عده‌ای نیز گفته‌اند که عقد در ماه ربیع الأول بوده و در همان ماه ازدواج صورت پذیرفته است. [بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۹۲-۱۹۳]

۷- ابن سعد روایت کرده است که ازدواج فاطمه (ع) با علی (ع) پنج ماه پس از ورود پیغمبر (ص) به مدینه در ماه رجب صورت پذیرفت و پس از بازگشت از بدر او را به خانه علی (ع) فرستاد. [الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۸]

سن ازدواج هرکدام از بزرگواران

علمای شیعه در تعیین سن حضرت فاطمه به هنگام ازدواج از چهارده سال بیشتر نگفته‌اند. [أعیان الشیعة، ج ۱، ص ۳۱۳] اکثر عالمان شیعه معتقدند که، سن حضرت در زمان ازدواج، ۹ یا ۱۰ یا

حداکثر ۱۱ سال بوده است. [الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء، ج ۴، ص ۲۱] همچنین سن امیر مؤمنان (ع) ۲۱ سال و ۵ ماه بوده است. [الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج ۴، ص ۱۸۹۳]

خواستگاران حضرت زهرا علیها السلام

آنچه مسلم است، این است که حضرت زهرا (سلام الله علیها) خواهان بسیار داشته اند. زیرا از طرفی پدر ایشان چه قبل و چه بعد از بعثت از مردان شریف و بزرگ عرب و قریش بوده اند و از طرف دیگر شخصیت خود حضرت زهرا (سلام الله علیها) شخصیتی بسیار والا و بزرگ بود.

پیش از حضرت علی علیه السلام افرادی مانند ابوبکر و عمر آمادگی خود را برای ازدواج با دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعلام کرده بودند و هر دو از پیامبر یک پاسخ شنیده بودند و آن این که درباره ازدواج زهرا منتظر وحی الهی است. [ابن سعد، طبقات، ج ۸، ص ۱۱، در سنن نسائی آمده است: پیغمبر (ص) در پاسخ آنان گفت: «فاطمه خردسال است» و چون علی (ع) او را از وی خواستگاری کرد، پذیرفت. (نسائی، سنن، ج ۶، ص ۶۲؛ فاطمه الزهراء، ص ۲۵، ج ۲)، الصواعق المحرقة، ص ۶۲ و رجوع به انساب الاشراف، ص ۴۰۲ شود، و نک: فصل «گزیده ای از شعرای عربی»]

ابن شهر آشوب در از دیگر خواستگاران حضرت اسم می برد. او می نویسد: عبدالرحمان بن عوف و عثمان بن عفان که هر دو از ثروتمندان بزرگ بودند برای خواستگاری، خدمت رسول خدا رسیدند. عبدالرحمان عرض کرد یا رسول الله! اگر فاطمه (علیها السلام) را به من تزویج کنی، حاضر می کنم مهریه اش شتر سیاه آبی چشم که بارهایشان پارچه های کتان اعلای مصری باشد و ده هزار دینار، مهریه اش کنم. عثمان نیز اظهار داشت: یا رسول الله من هم به همین مهر حاضر می و بر عبدالرحمان برتری دارم زیرا زودتر مسلمان شده ام. پیغمبر از سخن آنان سخت خشمناک شد و برای آن که بفهماند به مال آنها علاقه ندارد و داستان ازدواج، داستان خرید و فروش و مبادله ثروت نیست، مشتی سنگ ریزه برگرفت و به جانب عبدالرحمان پاشید و فرمود: تو خیال می کنی من بنده پول و ثروتم و بوسیله ی ثروت خودت بر من فخر و مباهات می کنی و می خواهی بوسیله پول ازدواج را بر من تحمیل کنی؟ [مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۴۵/ تذکرة الخواص، ص ۳۰۶]

در جایی دیگر آمده است: دختر پیغمبر (ص) خواستگاران داشت؛ اما پدرش از میان همه پسر عموهای خود، علی بن ابی طالب (ع) را برای شوهری او برگزید و به دخترش فرمودند: «تو را به کسی به زنی می دهم که از همه نیکو خوی تر و در مسلمانی پیش قدم تر است.» [نسائی، سنن، ج ۲، ص ۳۱]

خواستگاری حضرت علی (ع) از حضرت زهرا (س)

حضرت علی (ع) شایسته ترین خلق خدا برا حضرت زهرا (ع)

حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) روایت می کنند: یغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: یا علی! گروهی از مردان قریش راجع به فاطمه ی زهراء سلام الله علیها مرا مورد عتاب قرار دادند و گفتند: ما خواستگار فاطمه بودیم و تو نپذیرفتی، اکنون او را به علی بن ابیطالب دادی.

من گفتم: به خدا قسم، من فاطمه را از شما رد نکردم و او را تزویج ننمودم، بلکه خدا خواستگاری شما را نپذیرفت و فاطمه را برای علی تزویج کرد؛ زیرا جبرئیل بر من نازل شد و گفت: خدای تعالی

می فرماید: اگر من علی را خلق نمی کردم از حضرت آدم به بعد شوهری که شایسته ی فاطمه باشد در روی زمین نبود. [ترجمه جلد ۴۳ بحار النوار، ص ۲۸۸]

تشویق امیرالمؤمنین (ع) توسط اصحاب رسول خدا (ص) برای رفتن به خواستگاری حضرت زهرا (س) در روایات شیعه و سنی آمده است که عمر و ابوبکر که از ازدواج با حضرت زهرا نومید شده بودند، امیرالمؤمنین را گفتند: تو به خواستگاری او برو! [الریاض النضر، ج ۲، ص ۱۸۲؛ الغدير، ج ۳، ص ۲۰] در جایی دیگر روایت شده اصحاب و انصار رسول خدا (ص) با سعد معاذ رئیس قبیله اوس به گفتگو پرداختند و آگاهانه دریافتند که جز حضرت علی علیه السلام کسی شایستگی ازدواج با حضرت زهرا علیها السلام را ندارد و نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز به غیر او نیست. از این رو دسته جمعی در پی حضرت علی علیه السلام رفتند و سرانجام او را در باغ یکی از انصار یافتند که با شتر خود مشغول آبیاری نخل ها بود. آنان روی به علی کردند و گفتند: اشراف قریش از دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواستگاری کرده اند و پیامبر در پاسخ آنان گفته است که کار زهرا منوط به اذن خداست و ما امیدواریم که اگر تو (با سوابق درخشان و فضیلتی که داری) از فاطمه خواستگاری کنی پاسخ موافق بشنوی و اگر دارایی تو اندک باشد ما حاضریم تو را یاری کنیم. [ترجمه جلد ۴۳ بحار النوار ۴۳، ۴۴۱]

حضرت علی (ع) به خواستگاری حضرت زهرا (س) می رود

ضحاک بن مزاحم نقل می کند، از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که در مورد مراسم خواستگاری از حضرت زهرا (س) می فرمود: موقعی که من نزد پیامبر خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رفتم و آن بزرگوار مرا دید خندید و فرمود: یا اباالحسن! آیا برای حاجتی که داری نزد من آمدی؟ من قربات و سبقت در اسلام و یاری کردن خود را از آن حضرت و جهادهایی که در راه خدا کرده بودم، برای آن حضرت شرح دادم. پیغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: یا علی راست می گویی، مقام تو بالاتر از این است که تذکر دادم، گفتم: یا رسول الله فاطمه ی زهراء را برایم تزویج نما. فرمود: یا علی! قبل از تو چند نفر از مردان، این تقاضا را داشتند، ولی هر گاه من به فاطمه می گفتم اظهار بی میلی می کرد، شما چند لحظه ای صبر کن تا من نزد او بروم و برگردم. [الأمالی للطوسی : ص ۳۹ ح ۴۴ ، بشارة المصطفی : ص ۲۶۱]

رضایت حضرت زهرا (س) تنها شرط رسول خدا (ص) برای ازدواج

پیامبر خدا، نزد فاطمه علیها السلام رفت. فاطمه علیها السلام از جا برخاست و ردای پدر را گرفت و کفش هایش را درآورد و آب دست برایش آورد و دست و پای او را شُست و سپس نشست . پس پیامبر خدا به او فرمود: «ای فاطمه!» . پاسخ داد: بلی ، چه می خواهی ، ای پیامبر خدا؟ فرمود : «علی بن ابی طالب ، کسی است که خویشاوندی و فضیلت و اسلامش را می شناسی و من از خدا خواسته ام که تو را به ازدواج بهترین آفریدگانش و محبوب ترین آنان در نزدش درآورد و علی از تو خواستگاری کرده است . چه نظری داری؟» . فاطمه علیها السلام ساکت ماند و صورتش را برنگرداند و پیامبر خدا ، کراحتی در چهره اش ندید . پس برخاست ، در حالی که می گفت: «اللَّهُ اکبر! سکوت او [نشانه] رضایت اوست». پس جبرئیل علیه السلام نزدش آمد و گفت: ای محمد! او را به ازدواج علی بن ابی طالب درآور که خداوند ، این دو را برای هم پسندیده است .

دعای رسول خدا(ص) در حق این دو بزرگواران

امیرالمؤمنین علی(ع) می فرمایند: پس از آنکه پیامبر(ص) فاطمه را به همسری من دادند، پیش من آمدند و دستم را گرفتند و فرمودند: «به نام خدا بر خیز و بر برکت خدا بگو: ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله و توکلت علی الله.» سپس دستم را گرفتند و در کنار خود نشاندند و آنگاه فرمودند: «بار خدایا! این دو محبوب ترین مخلوقات در نزد من هستند. پس تو هم این دو را دوست بدار و در نسل آنها برکت قرار ده و از جانب خودت نگاهبانی بر آنان بگمار. این دو و فرزندان شان را از شر شیطان مصون بدار.» [الأمالی للطوسی: ص ۳۹ ح ۴۴، بشارة المصطفی ص ۴۴]

مهریه حضرت زهرا (س)

دارایی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

رسول اکرم (ص) پس از کسب اجازه از حضرت زهرا (س) به نزد امیرالمؤمنین علی(ع) آمدند و با لبی خندان گفتند: یا علی! آیا برای عروسی چیزی داری؟ پاسخ داد: یا رسول الله پدر و مادرم قربانت، شما از وضع من کاملاً اطلاع دارید. تمام ثروت من عبارت است از یک شمشیر، یک زره و یک شتر. فرمود: تو مرد جنگ و جهادی و بدون شمشیر نمی توانی در راه خدا جهاد کنی، شمشیر از لوازم و احتیاجات ضروری تو است. شتر نیز از ضروریات زندگی تو محسوب می شود، باید به وسیله آن آبکشی کنی و امور اقتصادی خود و خانواده ات را تأمین کنی و برای اهل و عیالت کسب روزی نمایی و در مسافرت بارت را بر آن حمل کنی، تنها چیزی که می توانی از آن صرف نظر کنی همان زره است. من هم به تو سخت نمی گیرم و به همان زره اکتفا می نمایم. [ترجمه ۴۳ بحارالنوار، ص ۴۰۹]

مهریه حضرت زهرا (س)

در روایات دو نوع مهریه برای حضرت زهرا (س) مشخص شده است:

مهریه عادی یا به تعبیری مهریه ی زمینی که همه زنان مسلمان دارند و دو نوع روایت در این مورد نقل می شود:

مهریه ی حضرت فاطمه زهرا ای بود از نوع بسیار محکم که آن را زره شمشیرشکن می گویند و آن از پوست دباغی نشده ی قوچ و یا پوست بُز ساخته می شود و ارزش این زره چهارصد و به نقلی پانصد درهم بوده است. [ترجمه ۴۳ بحارالنوار، ص ۳۵۸]

مهریه حضرت زهرا(س) طبق روایات اسلامی پانصد درهم بوده است.

البته این دو روایت قابل جمع هستند و می توان گفت در حقیقت مهر حضرت فاطمه(س) همان زره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که آن را به پانصد درهم فروختند.

مهریه آسمانی: رسول الله(ص) فرمودند: مهریه ی فاطمه سلام الله علیها در آسمان یک پنجم زمین تعیین شده، پس کسی که با بغض فاطمه و فرزندان، تا قیامت روی زمین راه برود حرام است. [قاضی نورالله تستری، احقاق الحق، ج ۸، ص ۳۵۱]

در روایتی دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود مهریه ی فاطمه ی اطهر یک پنجم دنیا، یک سوّم بهشت، چهار نهر که عبارتند از: نهر فرات، نیل در مصر، نهروان و نهر بلخ.

[زندگانی حضرت زهرا (سلام الله علیها) (ترجمه جلد ۴۳ بحارالنوار)، ص ۳۵۸]

مهریه حضرت زهرا (س) کجاها خرج شد

امیر مومنان به دستور پیامبر زره را فروخت و پول آن را به آن بزرگوار تقدیم داشت و پیامبر آن پول را به سه بخش تقسیم کرده، بخشی از آن را برای خریدن وسایل زندگی به عنوان جهیزیه، و بخش دیگر آن را برای تهیه عطریات عروسی قرار داد و سومین بخش آن را نزد «ام سلمه» سپرد تا به هنگام فرارسیدن شب عروسی آن را به امیر مومنان باز گرداند تا بتواند از میهمانان خویش پذیرایی کند. [فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت، ص ۱۸۹]

خواندن خطبه عقد در مسجد

پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین فرمودند: یا علی تو زودتر به مسجد برو و من نیز از عقب تو می آیم، تا در حضور مردم مراسم عقد را برگزار کنیم و خطبه بخوانیم.

علی (ع) مسرور و خوشحال به جانب مسجد حرکت نمود. ابوبکر و عمر را در بین راه ملاقات کرد، آنها از جریان کار جويا شدند، گفت: رسول خدا دخترش را به من تزویج کرد، هم اکنون پیامبر در راه است تا در حضور جمعیت، مراسم عقد و خطبه خوانی را انجام دهد.

پیغمبر (ص) در حالی که صورتش از سرور و شادمانی می درخشید به مسجد تشریف برد، و به بلال حبشی فرمودند: مهاجر و انصار را در مسجد جمع کن.

هنگامی که مردم جمع شدند، بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای فرمود: ای مردم آگاه باشید که جبرئیل بر من نازل شد و از جانب خدا پیام آورد که مراسم عقد ازدواج علی و فاطمه علیها السلام در عالم بالا و در حضور فرشتگان برگزار شده و دستور داده که در زمین نیز آن مراسم را انجام دهم، و شما را بر آن گواه بگیرم. علی علیه السلام را خواست و فرمود یا علی پروردگار مرا امر فرموده که فاطمه را برای تو عقد کنم به پانصد مثقال نقره آیا راضی هستی؟ عرض کرد: یا رسول الله راضی هستم همه حضار مبارک باد گفتند سپس رسول خدا (ص) به منبر رفت خطبه عقد را ایراد فرمود.

پس از آن علی علیه السلام برخاست خطبه ای ایراد کرد و فرمود: ای مردم! رسول خدا فاطمه را به عقد من در آورد و زره ام را از بابت مهر قبول کرد. از آن حضرت پیرسید و گواه باشید.

مسلمانان به پیغمبر (ص) عرض کردند: یا رسول الله! فاطمه را با علی کابین بسته ای؟

رسول خدا پاسخ داد: آری. پس تمام حضار دست به دعا برداشته گفتند: خدا این ازدواج را بر شما مبارک گرداند و در میانتان دوستی و محبت افکند.

شادی مسلمانان از این پیوند مقدس

در پایان مجلس، رسول خدا به زنان خود امر فرمود تا به خوشحالی این جشن شادمانی کنند و بساط سرور بگسترند.

جهیزیه حضرت زهرا(س)

خرید جهیزیه با مهریه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به من فرمود: برخیز و زره خود را بفروش! برخاستم و زره را فروختم و پول آن را گرفته نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردم و آنها را در مقابل او نهادم؛ آن حضرت از من پرسید که آن پولها چه مقدار است و من نیز چیزی در این باره به آن حضرت نگفتم، سپس بلال را صدا کرد و مشتی از آن پولها را به وی داد و گفت: این پولها را بگیر و با آنها برای فاطمه (علیها السلام) عطر خریداری کن!

و بعد از او ابوبکر و عمار بن یاسر را احضار نمود و دو مشت از آن پولها را به او داده و گفت: با این پولها، برای فاطمه (علیها السلام) لباس و اثاثیه ی منزل خریداری کن. و آنگاه عمار یاسر و گروه آنها وارد بازار شدند و هر چیزی را که لازم می دانستند در نظر گرفتند و آن را خریداری می نمودند. [زندگانی حضرت زهرا(س)] (ترجمه جلد ۴۳ بحار) ، ص ۳۶۱]

صورت جهیزه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

از صورت جهیزه حضرت زهرا سلام الله علیها می توان به وضع زندگی بانوی بزرگوار اسلام به خوبی پی برد. فرستادگان پیامبر صلی الله علیه و آله از بازار بازگشت و آن چه باری حضرت زهرا سلام الله علیها تهیه کرده بودند به قرار زیر بود:

- ۱- یک پیراهن به قیمت هفت درهم
- ۲- روبنده ای به قیمت چهار درهم، شاید منظور از «خمار» روسری، مقنعه یا چادر باشد.
- ۳- یک قطیفه ی مشکی خیبری
- ۴- تختی که وسط آن را با لیف خرما بافته بودند.
- ۵- دو عدد تشک با روکشی از کتان مصری که یکی از آنها با لیف خرما و دیگری با پشم گوسفند پر شده بود.
- ۶- چهار بالش - یا متکا، یا پشتی - با رویه ای از پوست حیوانات طائف که درون آنها از علف
- ۷- پرده ای از جنس پشم
- ۸- حصیری بافت یمن
- ۹- یک آسیای دستی
- ۱۰- طشت مسی
- ۱۱- مشک آبی از جنس پوست
- ۱۲- ظرف مخصوص شیر - که از جنس چوب می تراشیدند.
- ۱۳- ظرفی برای آبخوری
- ۱۴- آفتابه ای قیراندود
- ۱۵- سبویی سبز رنگ - که در آن روغن، آرد یا چیزهایی دیگر نگهداری می کردند.
- ۱۶- دو کوزه ی کوچک سفالی

هنگامی که که خرید آنها کامل شد، مقداری از اثاثیه را ابوبکر و باقی را سایر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حمل کرده به خانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند. هنگامی که لوازم خریداری شده به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشان داده شد، پیامبر آنها را زیر و رو کرده و گفت: خدا اینها را برای اهل بیت مبارک کند. [زندگانی حضرت زهرا(س)] (ترجمه جلد ۴۳ بحار) [۳۶۱]

خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام)

خانه حضرت علی (علیه السلام) در کنار مسجد، خانه ساده ای داشت که مجموع آن از یک اتاق خشت و گلی ، که در کف آن اتاق ، ماسه نرم ریخته شده بود خلاصه می شد. آن اتاق با پوست گوسفند، فرش شده بود و یک عدد متکا که لایه آن از لیف خرما بود، در آن دیده می شد.

این خانه برای شب زفاف مناسب نبود، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: در همین نزدیکی، خانه ای را فراهم کن (اجاره کن) تا همسرت را به تو تحویل دهم حضرت علی (علیه السلام) عرض کرد: در این نزدیکی جز منزل حارثه بن نعمان منزلی نیست. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خانه های حارثه را برای مهاجران بی خانه گرفته ایم، و اکنون شرم می کنیم که باز از او تقاضای منزل کنیم!

حارثه این سخن را شنید و به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و متواضعانه عرض کرد: من و اموالم به خدا و رسولش تعلق دارد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای او دعا کرد، به این ترتیب خانه حارثه آماده شد و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) عروسی به آن جا رفت. پس از مدتی حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) به خانه قبلی علی (علیه السلام) باز گشتند، و فرزندان زهرا (سلام الله علیها) در همان خانه ساده چشم به جهان گشودند و بزرگ شدند. این خانه در کنار مسجد النبی بود که محل آن اکنون به نام خانه زهرا (سلام الله علیها) معروف است. [ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۹۲]

آماده سازی خانه برای زندگی

از عایشه و ام سلمه روایت شده است که هر دو گفتند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را فرمود که فاطمه (سلام الله علیها) را آماده کنیم تا بر علی (علیه السلام) داخل شود. ما به سرای آن دو رفته و با خاک نرم بیابان آن را فرش کردیم. آن گاه دو متکا را از لیف خرما پر کرده، با دستانمان لی فها را از هم جدا نمودیم. سپس به آنان غذایی از خرما و کشمش و آبی گوارا بدادیم. و تیرکی از چوپ را در نزدیکی سرایشان برافراشتیم تا لباسها و مشک آب را بر آن بیاویزند. ما ازدواجی بهتر از ازدواج فاطمه (سلام الله علیها) ندیدیم [چهل حدیث در فضایل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)]، ص ۵۰

مراسم عروسی

گرفتن اجازه از رسول خدا (ص) برای بردن عروس به خانه داماد
امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: به مدت یک ماه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز می خواندم و بدون اینکه درباره ی فاطمه علیها السلام چیزی به آن حضرت بگویم به منزل خود بازمی گشتم. [زندگانی حضرت زهرا (س)] (ترجمه جلد ۴۳ بحار)، ص ۳۶۱ [ولی گاهی که خلوت می شد می فرمود: یا علی چه همسر نیکو و زیبایی نصیب شد؟ بهترین زنان عالم را تزویج تو کردم. وساطت زنان رسول خدا (ص)]

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: روزی زنان پیامبر به من گفتند: آیا می خواهی که ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخواهیم تا فاطمه را به خانه ات بیاورد و شما زندگی مشترکتان را شروع کنید؟ گفتم: بله. وقتی آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتند ام ایمن گفت: ای رسول خدا! اگر خدیجه علیها السلام زنده بود چشمانش در اشتیاق دیدار ازدواج حضرت فاطمه علیها السلام روشن می شد، همانا علی علیه السلام دوست دارد که فاطمه را به خانه اش ببرد، پس چشم آنها را دیدار یکدیگر روشن نما تا چشمهای ما نیز روشن شود.

رسول خدا فرمود: چرا علي همسر خود را از من مطالبه نمي کند و شما را واسطه کرده است، در حالي که ما از خود او انتظار اين کار را داشتيم. علي عليه السلام گفت: من گفتم: اي رسول خدا! من از شما خجالت کشيدم و حيا مانع از اين امر مي شد. [زندگاني حضرت زهرا(س)] (ترجمه جلد ۴۳ بحار) [۳۶۳]

آماده سازي مقدمات عروسي

پيامبر در اين حال خطاب به همسران خود فرمود: کدام يک از شما حاضر (به کمک) هستيد؟ ام سلمه گفت: من ام سلمه و اين زينب و اين فلان کس و فلان کس. سپس رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: يکي از حجره هاي خانه را براي دخترم فاطمه و پسر عمويم علي آماده کنيد. ام سلمه گفت: اي رسول خدا! کدام حجره را؟ پيامبر فرمود: حجره ي خودت را، و سپس به زنان خویش دستور داد تا فاطمه عليها السلام را زينت کنند و لوازم عروسي او را فراهم نمايند.

ام سلمه گوید: به فاطمه گفتم: آیا عطري براي خودت ذخيره نموده اي؟ گفت: آري. و يک شیشه عطر آورد و مقداري از آن را در ميان دست من ريخت، چنان بويي از آن برخاست که تا آن زمان استشمام نکرده بودم! [زندگاني حضرت زهرا(س)] (ترجمه جلد ۴۳ بحار) [۳۶۳]

بخشيدن پيراهن عروس

پيامبر خدا براي شب عروسي دخت فرزانه اش، فاطمه عليها السلام پيراهني آماده ساخت و ايشان پيراهن ديگري نيز داشت که پوشيده و اصلاح شده بود. شب عروسي او بود که بي نوايي در خانه ي پيامبر آمد و از ايشان لباس طلبيد. دخت گرانمايه ي پيامبر برخاست و نخست پيراهن اصلاح شده ي خویش را در بسته اي نهاد تا در راه خدا به او انفاق کند اما ناگهان آيه ي شريفه ي قرآن را به خاطر آورد که: «لن تنالوا البر حتي تنفقوا مما تحبون.»

«شما به اوج نيکي و نيکوکاري نخواهيد رسيد مگر آنکه از آنچه دوست مي داريد در راه خدا انفاق نماييد.»

و درست همين جا بود که «فاطمه(س)» بازگشت و پيراهن عروسي خویش را از تن درآورد و به آن زن بينوا انفاق کرد و خود همان جامه ي عادي خویش را پوشيد. هنگامي که خواستند عروس گرانمايه را به خانه ي امير مومنان ببرند، فرشته ي وحي فرود آمد و پس از سلام بر پيامبر گفت: اي پيامبر خدا! پروردگارت درود نثارت مي کند و به من دستور داده است که سلام و درودي گرم نثار «فاطمه» نمايم و به همراه من ارمغاني از لباسهاي بهشت نيز که از ديبياي سبز تهيه شده است براي او فرستاده است. [فاطمه زهرا سلام الله عليها از ولادت تا شهادت، ص ۱۹۹-۲۰۰]

وليمه عروسي

اميرالمؤمنين علي عليه السلام مي فرمايند: رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم به من گفت: اي علي! غذاي فراواني براي عروسي و خانواده ات تدارک کن. و سپس فرمود: گوشت و نان را من مي دهم، خرما و روغن به عهده ي تو. من خرما و روغن فراهم کردم و نزد پيامبر بردم، آن حضرت آستينهاي لباسش را بالا زد و خرما را تميز کرده در روغن ريخت و غذايي درست کرد که آن را «حيس» مي گفتند، و گوسفند فربه ي ذبح کرد، و نان فراواني تدارک نمود، سپس به من گفت: هر کس را که دوست داري دعوت کن. [فاطمه زهرا سلام الله عليها از ولادت تا شهادت] [۳۶۴]

دعوت از مهمانان

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: پس وارد مسجد شدم و دیدم که مسجد پر از صحابه ی پیامبر است، حیا کردم که در میان آن جمع عده ای را دعوت کنم و عده ای را دعوت ننمایم، پس بر یک بلندی قرار گرفتم و خطاب به همه گفتم: همه ی شما را به صرف ولیمه ی عروسی فاطمه (علیهاالسلام) دعوت می کنم. آنان پذیرفتند و گروه گروه به طرف خانه ی پیامبر حرکت کردند و من از کثرت جمعیت و قلت غذا خجالت می کشیدم، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه که در ذهن من می گذشت مطلع گردید، گفت: ای علی! من دعا می کنم که خدا به غذای شما برکت بدهد. علی علیه السلام گفت: آن جمعیت که تعداد آنها بیش از چهار هزار نفر بود همگی از غذا و آبی که فراهم کرده بودیم خوردند و نوشیدند و و سیر شدند ولی از غذا چیزی کم نشد. [فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت ۳۶۴ و ۳۶۵]

فرستادن غذا برای عروس و داماد

سپس پیامبر دستور داد تا کاسه هایی را پر از غذا کردند و آنها را برای زنان خویش فرستاد و کاسه ای نیز پر از غذا کرد و فرمود: این کاسه نیز برای علی و فاطمه بماند. [فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت ، ۳۶۵]

کاروان عروسی دخت بهشت

در سینه ی مغرب ،پیامبر(ص) گرامی دخت پاک و پرمعنویت خویش و داماد ارجمندش را فراخواند. «فاطمه» در حالی که لباس بلندی بر تن داشت و دامان آن به زمین کشیده می شد، به پیشگاه پدر آمد اما دنیایی وقار و شکوه عظمت را مجسم می ساخت و از شدت حیا عرق می ریخت. پیامبر خدا نیز در این اندیشه بود که دخت بهشتی اش احساس بی مادری نکند به همین جهت و روی مصالح دیگری دستور داد مرکب خاص خویش را آوردند و پارچه ای زیبا بر روی آن افکند و از دخت عزیزش خواست که بر مرکب بنشیند. هنگامی که دخت گرانمایه ی پیامبر فاطمه علیهاالسلام را به خانه ی علی می بردند، پیامبر گرامی پیشاپیش مرکب او و فرشته ی وحی سمت راست و «میکائیل» طرف چپ و هفتاد هزار فرشته از پی او حرکت می کردند. [وسائل الشیعه ، ج ۱، ص ۶۲] آنگاه به «سلمان» دستور داد تا زمام آن مرکب را بگیرد و خود آن بزرگوار نیز به همراه آنان حرکت کرد. و نیز مردان «هاشمی» همگی در رکاب بانوی بانوان بودند و پیامبر دستور داد دختران «عبدالطلب» و بانوان مهاجر و انصار به همراه عروس بهشت، حرکت کنند و همسران پیامبر نیز پیشاپیش قافله و مرکب عروس اشعاری پرمحتوا می خواندند و شادی می کردند. [فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت، ۲۰۵]

توصیه های رسول خدا(ص) به حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س)

هنگامی که کاروان عروس به خانه رسید، پیامبر، امیر مومنان را فراخواند و پس از آمدن او دخت سرفرازش را خواست و دستش را گرفت و در دست علی علیه السلام نهاد و فرمود: «علی جان! خداوند دخت پیامبر را به تو مبارک سازد.»

و افزود: یا علی! هذه «فاطمه» و دیعتی عندک! یا علی! نعم الزوجه «فاطمه»! و یا «فاطمه»! نعم البعل علی!!

علي جان! این فاطمه است و امانت من نزد توست! فاطمه شایسته ترین همسر برای توست.
و آنگاه فرمود: ای «فاطمه» علي شایسته ترین شوهر است. و دستهای مقدس را بسوی آسمان گشود
و نیایشگرانه زمزمه کرد که:

بار خدایا! نیکی ها و برکات خویش را بر این دو فرود فرست، و در فرزندان و نسل پاکشان برکت قرار
ده!

بار خدایا! این دو تن محبوب ترین انسانها نزد من هستند، پس تو نیز آنان را دوست بدار و از سوي
خویش حافظ و نگهبان بر آنان بگمار. بار خدایا! من این دو تن را با نسل پاکشان، از شیطان رانده
شده و شرور و وسوسه های آن، به تو پناه می دهم.

آنگاه آبی خواست و جرعه ای از آن را به سبک خاصی متبرک ساخت و از آن قطراتی بر سر و سینه و
میان شانه های دخت گرانقدر و داماد ارجمندش افشاند.

و دستور داد بانوان، عروس و داماد را در سرای جدیدشان به خدا سپارند و بروند.

عبادت در شب زفاف

در شب ازدواج امام علی (علیه السلام) فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را نگران و گریان دید، فرمود:
چرا ناراحتی؟ پاسخ داد: در پیرامون حال و رفتار خویش فکر کردم، به یاد پایان عمر خویش و
منزلگاه دیگر به نام قبر افتادم که امروز از خانه پدر به خانه شما منتقل شدم و روزی دیگر از این جا
به طرف قبر و قیامت خواهم رفت، در این آغازین لحظه های زندگی، تو را به خدا سوگند می دهم
که بیا تا به نماز بایستیم تا باهم در این شب خدا را عبادت کنیم [نهج الحیاة، فرهنگ سخنان فاطمه
زهرا (سلام الله علیها)، ص ۳۵]

ثمره این ازدواج

ثمره این ازدواج مبارک درخت گهربار امامت است. از این ازدواج مبارک این دو عزیز، چهار فرزند
والا گهر دیده به جهان گشودند، که به ترتیب سن عبارتند از: امام حسن مجتبی علیه السلام، امام
حسین علیه السلام، زینب کبری سلام الله علیها، ام کلثوم سلام الله علیها و البته حضرت محسن
علیه السلام نیز پیش از تولد بر اثر ضربات دشمنان اسلام در رحم مادرش به شهادت رسید. [الارشاد
(شیخ مفید)، ص ۳۴۲]

\$

##شمه ای از فضائل امام علی از ولادت تا غدیر

شمه ای از فضائل امام علی از ولادت تا غدیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ
اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

سخن درباره امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) بسیار گفته و نوشته شده است، اما پایانی نخواهد داشت

زیرا که پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله) فرموده است: ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةُ

علامه ابن مغزلي در كتاب مناقب علي ابن ابي طالب (سلام الله عليه)، ذيل حديثي نسبتاً طولاني به نقل از محدثان بزرگ، مانند صاحب كفايت الطالب و علامه ذهبي و ابن حجر عسقلاني و بالأخره احمد بن حنبل، آورده است كه سلمان فارسي گفت:

"از محبوبم محمد (صلي الله عليه و آله) شنيدم كه گفت: من و علي در پيشگاه حق تعالي نوري بوديم كه خداوند را هزار سال پيش از خلقت آدم تسبيح و تقديس مي كرد. آن گاه كه خداوند آدم را آفريد اين نور را به او منتقل فرمود. اين نور در پشت آدم همواره در يك جهت بود تا ما به صلب و پشت عبدالمطلب منتقل و از هم جدا شديم و سپس پيامبر و تبليغ رسالت از آن من و خلافت و جانشيني از آن علي (سلام الله عليه) گرديد." (علي (سلام الله عليه) قطب الرحي ۹۹).

الف: پيشگويي هاي تاريخي:

۱- در كتاب هاي مقدس پيشين، از آمدن خاتم پيامبران حضرت محمد (ص) و جانشين او حضرت علي (سلام الله عليه) بشارت داده شده است. براي مثال در انجيل صهيفه غزل الغزلات (باب ۱/۵ - ۱۰) سخنان از حضرت سليمان (سلام الله عليه) در باره پيامبر خاتم (ص) و امير المؤمنين (سلام الله عليه) دارد و صريحاً مي فرمايد: خلو محمديم (او دوست و محبوب من، محمد (ص) است).

۲- يكي از روحانيون با انصاف مسيحي به نام ج. ب. گاليدون در آغاز سده بيستم ميلادي، در كتاب خود با عنوان يادداشتي بر عهد عتيق و عهد جديد كتاب مقدس (۱۹۸۰: ج ۲) مي نويسد: در زبان هاي عبراني باستان واژه ايليا يا ايلي به معني خدا يا الله به كار نرفته است، بلكه واژه ياد شده نشان مي دهد كه در عصر آينده يا آخرالزمان شخص خواهد آمد كه نامش ايليا يا ايلي باشد. مراد از ايليا يا ايلي يا آليا وجود مقدس امير المؤمنين علي (سلام الله عليه) است كه عزيزترين مردم نزد پيامبر اسلام (صلي الله عليه و آله) بوده و پيامبران گذشته هم او را عزيز و محترم شمرده و به او توسل جسته اند، (علي (ع) و پيامبران: ص ۱۸).

۳- از نسخه خطي بسيار قديمي زبور حضرت داود (سلام الله عليه)، كه نزد اهزان الله مشقي پيشواي ديني مسيحيان بود، نقل شده كه آن حضرت در پيشگويي خود آورده است: "اطاعت آن بزرگواري كه ايلي نام دارد واجب است و فرمانبرداري از او همه كارهاي دين و دنيا را اصلاح مي كند. آن شخصيت والا مقام را حدار (حيدر) نيز مي گويند، او دستگير و مددكار بي كسان و شير شيران باشد. نورو و قدرتش بسيار و تولدش در كعابا (كعبه) خواهد بود..." (علي (ع) و پيامبران: ص ۲۵).

۴- سربازان انگليسي در جنگ جهاني اول در نزديكي بيت المقدس و معدن شناسان روسي در ژوئيه ۱۹۵۱، به لوحه هايي نقره اي و چوبي دست يافتند كه پس از تحقيق و مطالعه باستان شناختي توسط كارشناسان بين المللي و روسي مشخص گرديد كه لوح نقره اي متعلق به حضرت سليمان (سلام الله عليه) و لوح چوبي از حضرت نوح (سلام الله عليه) است. در اين لوحه ها از الله، احمد، ايلي، باهتول، حاسن، حاسين و محمد، ايليا، شبر، شبير و فاطمه نام برده شده و به واسطه نامشان از خداوند ياري خواسته اند.

شیخ بهاءالدین عاملی می‌گوید: "امام علی بن ابی‌طالب (سلام الله علیه) جوانمردی است که در مقام بزرگداشتش هر چه می‌خواهی بگو، جز آنچه عیسویان در باره مسیح (سلام الله علیه) گفتند. او سرّ کشتی نوح، پرتو آتش کلیم و راز بساط سلیمان بود." (عاملی: ص ۲۷).

۵- در دایرةالمعارف فارسی، ذیل نام مرحب یا مرحب خیبری آمده است که وی مردی یهودی بلندبالا، درشت اندام و نیرومند بود. دایه او که زنی کاهنه بود به مرحب می‌گوید که با همه کس جنگ کن مگر با کسی که نام وی حیدره باشد. در جنگ خیبر هنگامی که مرحب رجز می‌خواند و خویشان را معرفی می‌کرد، علی (سلام الله علیه) خود را حیدره معرفی کرد و رجز مشهور خود را چنین خواند:

"انا الذي سمتني امي حيدره" (منم که مادرم نام مرا حیدره نهاده است).
مرحب هراسید و گریزان شد.

گویند شیطان در برابر او ظاهر شد و گفت چرا می‌گریزی؟ مرحب سخن دایه خویش را بازگفت و شیطان پاسخ داد: حیدره در جهان بسیار است و گیرم همین یک تن باشد، از چون تویی گریز از میدان سزاوار نیست. سرانجام مرحب بازگشت و به جنگ پرداخت و با ضربتی که علی (سلام الله علیه) بر او وارد آورد فرقی شکافته شد و به خاک غلتید. با کشته شدن مرحب لشکر یهود به هزیمت رفت و مسلمانان خیبر را فتح کردند.

ابن اثیر این داستان را به شکل دیگر روایت می‌کند و در پایان به رجز مرحب اشاره می‌کند که گفت:
قد علمت خیبرانی مرحب شاکي السلاح بطل مجرب اطعن احيانا و حيناً اضرب اذا الليوث اقبلت
تلتهب كان حمای كالحمي لايقرب

(خیبر می‌داند که من مرحب هستم. سلاح کامل پوشیده و من پهلوان آزموده هستم. گاهی به طعن (نیزه را به کار می‌برم) و گاهی به ضرب (شمشیر می‌زنم) هنگامی که شیران با حال افروخته پیش می‌آیند. آنچه را من حمایت می‌کنم، مانند پناهگاه است که نزدیک آن نمی‌توان رفت).
علی (سلام الله علیه) در پاسخ مرحب فرمود:

انا الذي سمتني امي حيدره كليث غابات كرية المنظره اكيلهم بالسيف كيل السندره
(من آن کسی هستم که مادرم مرا حیدره نام نهاد. مانند شیر کنام ملاقات من پسندیده نیست. من آنها را با شمشیر می‌دروم) (کامل: ج ۱، ص ص ۲۵۷-۲۵۸).

۶- نگارنده کتاب علی (سلام الله علیه) و پیامبران، در داستان حیرت‌انگیز دیگری از ادبیات دینی باستان هندوان، نقل می‌کند که در جنگ مشهوری که میان پاندوها و کوروها در گرفت، کریشنا — از خدایان یا قدّیسان هندوان — به میدان جنگ رفت و چون دید پیروان حق بسیار اندک و طرفداران باطل بسیارند و مانند مور و ملخ زمین را فرا گرفته‌اند، پیروان خود را موعظه کرد؛ سپس به گوشه‌یی رفت و زمین ادب بوسید و با پروردگار خود به مناجات پرداخت و گفت: ای خدای بزرگ جهان و روح عظیم هستی! تو را به ذات پاک خودت سوگند می‌دهم، و به آن کسی که باعث ایجاد زمین و آسمان شده و حبیب تو است، و به آن کسی که عزیز و بسیار محبوب او و نامش آهلی است و نزدیک سنگ سیاه در بزرگ‌ترین پرستشگاه‌های جهان، جلوه‌گر خواهد شد، عرض حال مرا بشنو و خواسته‌ام را

بپذیر. اهریمنان و دروغگویان را نابود ساز و راستان را پیروزی مرحمت فرما، ای خدا! ای ایلا! ای ایلا!

ب: تولد

علي (سلام الله عليه) فرزند ابي طالب و فاطمه بنت اسد — که هر دو هاشمي بودند — در روز جمعه سیزدهم رجب، نزدیک به سی سال پس از زاده شدن پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله)، در مکه و خانه کعبه به دنیا آمد. هنگامی که علي (سلام الله عليه) زاده شد، حضرت محمد (صلي الله عليه و آله) همسر اختیار کرده و دارای فرزند بود. وي علي (سلام الله عليه) را به خانه برد و از او مانند فرزند خود پرستاری کرد.

در بخشی از نهج البلاغه، حضرت علي (سلام الله عليه) می فرماید: "رسول اکرم (صلي الله عليه و آله) مرا در همان اوایل زندگیم در دامنش می پروراند و هر روز بایی از علم و اخلاق به چهره من می گشود و هر سال که مجاور کوه حرا می شد و در جوار آن کوه به عبادت می پرداخت، من او را می دیدم و جز من کسی او را نمی دید." (حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه: ص ۳۸). همین تربیت اولیه پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله) و مشیت الهی بود که تأثیر ژرف و بی پایان بر روح و اندیشه خداگونه حضرتش به جای گذاشت و او را انسانی کامل و سختگیر در راه خدا و فراتر از آن، مجاهدی بی باک به بار آورد تا این ویژگی ها سرمایه یی بی نظیر برای اسلام باشد. پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) در باره تربیت الهی علي (سلام الله عليه) چنین می فرماید: "من کسی را انتخاب کردم که خداوند او را برای من برگزیده است." (علي عليه السلام چهره درخشان اسلام: ص ۱۳).

ج: نخستین مسلمان:

ابن مغازلی در حدیث دیگری در مناقب علي بن ابي طالب، از ابویوب انصاری و از انس بن مالک نقل می کند که پیامبر (صلي الله عليه و آله) فرمود:

صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَعَلِيَّ عَلَيَّ سَبْعًا أَنَّهُ لَمْ يَرْفَعْ إِلَيَّ السَّمَاءَ شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا مِنِّي وَمِنْهُ

(ملائکه و فرشتگان بر من و علي هفت سال صلوات و درود فرستادند؛ چون در آن هنگام، جز من و علي گوینده کلمه شهادتین، کسی بر زمین نبود).

در جای دیگر امیرالمؤمنین (سلام الله عليه) می فرماید: "من هفت سال پیش از آنکه یک تن از امت اسلام خدا را پرستش کند، رو به درگاه او آوردم. صدای فرشته وحی را می شنیدم و نور حق را به مدت هفت سال می دیدم. در آن هنگام، رسول خدا از اظهار مقام نبوت خویش ساکت بود و خداوند به وی اجازه بیم دادن خلق از نافرمانی حق و تبلیغ رسالت نداده بود." (علي عليه السلام چهره درخشان اسلام: ص ۱۴).

پس از آنکه برای نخستین بار، در غار حرا بر حضرت محمد (صلي الله عليه و آله) به عنوان پیامبر خاتم وحی نازل گردید و آن حضرت برای تبلیغ رسالت پنهانی، با احتیاط از کوه به سوی شهر و خانه خود سرازیر شد؛ در راه به علي (سلام الله عليه) رسید که پرسید، چه اتفاقی افتاده است و بی درنگ اسلام آورد.

هنگامي که پيامبر اکرم (ص) براي اعلان اسلام به خويشاوندان خود، آنان را دعوت کرده بود؛ به اسلام آوردن علي (ع) به عنوان نخستين مسلمان اشاره فرمود و او را جانشين و وصي خود خواند. به اين ترتيب، اميرالمؤمنين (ع) نه تنها افتخار اولين مسلمان را از آن خود نمود، بلکه در ميان صحابه پيامبر اسلام (ص)، تنها کسي بود که پيش از اسلام دين ديگري اختيار نکرده بود (شيعه يا اسلام اصيل: صص ۱۹۲-۱۹۳).

حاکم نيشابوري، در المستدرک، از ابواسحاق نقل مي کند که از قثم بن عباس پرسيد، علي (سلام الله عليه) چگونه از پيامبر (صلي الله عليه و آله) ارث برد؟ او گفت: پيش از همه ما به رسول گرامي پيوست و بيش از همه ما به او نزديک بود.

د: خدمات و رشادتها

۱- در عصر پيامبر (ص): سخن گفتن از علي (ع) در حقيقت سخن گفتن از پيامبر (ص) است، زيرا که اين دو وجود مقدس از يک روح و مانند هم بودند. از نخستين ساعت رسالت پيامبر اکرم (ص) تا آخرين مرحله مراسم خاک سپاري پيکر مبارک، اميرالمؤمنين (ع) هميشه با او بود و هيچ گاه تنهايش نگذاشت. پيامبر اکرم (ص) و علي (ع) به شدت يکديگر را دوست داشتند. هنگامي که جوانان قريش به تحريک والدين خود و بزرگ ترها به سوي پيامبر خدا (ص) سنگ پرتاب مي کردند، علي (ع) — که در آن موقع دوازده يا سيزده سال بيش نداشت — تن خود را سپر جان مبارک پيامبر (ص) مي کرد و اغلب با کساني که از نظر سني و جثه بزرگ تر از او بودند به جنگ مي پرداخت و خيلي اوقات زخم برمي داشت، ولي با اين حال، دست از حمايت پيامبر (ص) برنمي داشت. اين گونه از خودگذشتگي و عشق به پيامبر خدا (ص) موجب گرديده بود تا موقعي که علي (ع) همراه او بود، کسي جرأت پرخاش يا اسائه ادب به پيامبر (ص) را نداشته باشد و علي (ع) هميشه سايه به سايه با او مي رفت. سرانجام، پيامبر اکرم (ص) او را برادر خطاب کرد.

احمد بن حنبل در مسند خود از زيد بن ابی اوفي و حاکم نيشابوري در المستدرک و ترمذي در صحيح خود از عبدالله بن عمر و عايشه و انس بن مالک و زيد بن ارقم و عمر بن خطاب نقل کرده اند که رسول اکرم (صلي الله عليه و آله) در مرحله نخست پيمان برادري که پيش از هجرت در مکه انجام گرفت، دست علي (سلام الله عليه) را گرفت و فرمود:

"يا علي اَنْتَ اَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ." (يا علي در دنيا و آخرت تو برادر من هستي) (علي (ع) قطب الرّحي: ص ۷۶).

سران قبایل مکه که احساس خطر کرده بودند در دارالندوه نشست اضطراري تشکيل دادند. يکي از شرکت کنندگان پيشنهاده کرد محمد (ص) را در خانه يي زندان کنند تا هنگامي که از دنيا برود، ديگري گفت او را سوار بر شتري کرده از شهر اخراج کنيم و بالأخره همگان توافق کردند بر اينکه از هر قبيله يي جواني چابک را برگزينند و همه با هم او را بکشند تا خونس ميان قبایل لوث شود و بني عبدالمطلب قادر به نبرد با همه قبایل نباشند. جبرئيل پيامبر (ص) را از توطئه کافران و فرمان خدا به پيامبر اکرم (ص) براي هجرت به مدينه با خبر ساخت. حضرت محمد (ص) بايد پنهاني مکه را ترک مي کرد و براي اينکه کسي از کفار متوجه خروج وي نشود، بايد کسي در بستر او مي خوابيد. پيامبر اکرم (ص) قضاي را با برادرش علي (ع) در ميان گذاشت و گفت امشب تو در بستر من بخواب

تا کسی نداند که من مکه را ترک می‌کنم. علی (ع) پرسید، آیا اگر من به جایی شما بخوابم جانتان در امان خواهد بود؟ پیامبر (ص) فرمود آری و علی (ع) با جان و دل پذیرفت. اوضاع اطراف و درون خانه باید به شکل عادی و بدون هیچ‌گونه تغییر ناگهانی حفظ می‌شد و همین امر تهدید بزرگ‌تری به جان امیرالمؤمنین بود که مانند همیشه به استقبال مرگ شتافت.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ
(برخی از مردانند که در طب خشنودی خداوند از جان خود درگذرند و خدا دوستدار چنین بندگان است) (قرآن: بقره / ۲۰۷).

به این ترتیب، علی (سلام الله علیه) نخستین مأموریت بزرگ خود را شکل‌گیری مبدأ تاریخ اسلام با موفقیت تمام به انجام رساند.

مأموریت دوم او، پرداخت سپرده‌هایی بود که برخی از مردم مکه نزد پیامبر (صلي الله عليه و آله) گذاشته بودند و امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) آنها را بدون کم و کاست به صاحبانشان برگرداند. و آخرین مأموریت وی سرپرستی و بردن بانوان مسلمان به مدینه بود او فواطم — مادرش فاطمه بنت اسد، فاطمه (سلام الله علیها) دختر پیامبر (صلي الله عليه و آله)، فاطمه دختر زبیر و فاطمه دختر حمزه (سلام الله علیه) — و شمار دیگری از زنان را همراه خود به سلامت از مکه بیرون برد و در قبا به پیامبر (صلي الله عليه و آله) پیوست (شیعه یا اسلام اصیل: ص ۹۲).

در مدینه، به فرمان پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله) پیوند برادری میان مهاجران و انصار به اجرا درآمد و دو تن مهاجر سرشناس، یعنی پیامبر (صلي الله عليه و آله) و علی (ع) که مثل آنها مانند موسی و هارون بود، همدیگر را در آغوش کشیدند و تجدید پیمان کردند تا نمونه و الگویی باشند برای دیگران

اَللّٰهُمَّ وَ اِنِّي عَبْدُكَ وَ رَسُوْلُكَ مُحَمَّدٌ، فَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي اَمْرِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي عَلِيًّا
آخی

(پروردگارا! اینک منم بنده و پیامبر تو محمد (صلي الله عليه و آله)، پس سینه‌ام را بگشا و کار تبلیغ رسالت بر من آسان گردان و قرار بده برای من یاری‌دهنده و وزیر از خویشانم، علی برادرم را). و این علی (سلام الله علیه) دست پرورده و نزدیک‌ترین شخص به پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) بود که می‌توانست افتخار برادری پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله) — در دنیا و آخرت — و همسری فاطمه اطهر (سلام الله علیها) و پدری حسن (سلام الله علیه) و حسین (سلام الله علیه) را داشته باشد. پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) در باره ازدواج حضرت علی (سلام الله علیه) با فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، چنین فرمود:

ما اَنَا زَوْجَتُهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ زَوْجُهُ" (من فاطمه را به علی تزویج نکردم بلکه خدا او را تزویج کرد) (تاریخ یعقوبی: ج ۱، ص ۴۰۱).

رشادت‌ها و جهاد امیرالمؤمنین (ع) در راه خدا، مورد اعتراف دوست و دشمن است. در تمام غزوات پیامبر (ص) با کافران، عَلم اسلام را به دست گرفت، دلیری بسیار نشان داد و هرگز از سپاه دشمن نه‌راسید و از میدان روی برنتافت. کسی در مقابل او رجز نخواند جز آنکه بر وی چیره گشت و او را با ضربتی از پای درآورد. در جنگ بدر، پیامبر خدا (ص) با دو پرچم سیاه یکی به دست علی (ع) و

دیگری به دست یکی از انصار، از مدینه حرکت کردند... پیامبر (ص) فرمان نبرد برای حمزه (ع)، علی (ع) و عبیده بن حارث صادر کرد تا با سه تن از اشراف قریش که به میدان آمده بودند و مبارز می طلبیدند، به جنگ بپردازند. هر چند حمزه (ع) و علی (ع) و عبید بر حریفان خود پیروز شدند، اما پیروزی علی (ع) به گونه‌ای بود که شگفتی آفرید. وی به حریف مهلت ندارد و آن چنان بر شمشیرش ضربه وارد ساخت که چندین متر به هوا پرت شد و ناگهان بر قلب دشمن فرود آمد و او را بکشت (داستان زندگی پیامبر: جنگ بدر، صص ۱۰ و ۱۴).

ابن ابی الحدید معتزلی گوید: "بزرگ‌ترین و سخت‌ترین جنگ پیامبر (صلي الله عليه و آله) با مشرکین، جنگ بدر بود که طی آن، هفتاد تن از مشرکان کشته شدند. نصف این عده را علی (ع) از دم تیغ گذرانید و نیم دیگر را سایر مسلمانان کشتند." (علی علیه السلام چهره درخشان اسلام: ص ۲۲). در غزه احد، به هنگام نبرد تن به تن، با رشادت تمام در برابر ابن ابی طلحه که از قهرمانان قریش بود ایستاد و با یک ضربه او را بر زمین غلتاند. مشرکان که شکست خورده بودند، دست به عقب نشینی تاکتیکی زدند و کمانداران مسلمان فریب خورده سنگر خود را ترک کردند. نیروهای کماندویی مکه به فرماندهی خالد بن ولید مسلمانان را دور زده از پشت سر حمله کردند. مسلمانان پراکنده و در محاصره دشمن قرار گرفتند. حمزه (ع) به شهادت رسید و خطر جان مبارک پیامبر اکرم (ص) را تهدید می‌کرد. علی (ع) بار دیگر، مانند روزهای نخست اعلان رسالت در مکه، تن خود را سپر جان پیامبر اسلام (ص) قرار داد، اما این بار در برابر ضربات بی‌امان شمشیرها و نیزه‌های هزاران مهاجم خشمگین، به گونه‌ای که شانزده ضربه به او اصابت کرد که هرکدام کافی بود دلاوری جنگ آزموده را از پای درآورد.

در جنگ خندق (احزاب)، با یک ضربه عمرو بن عبدود را که اسب از خندق جهانیده با رجزهای خود مسلمانان را تحقیر کرده و به جنگ می‌طلبید، به خاک افکند و سپس سر از بدنش جدا ساخت. همچنین مبارز دیگر همراه عبدود را کشت و قتل آن دو موجب شکست احزاب گردید (تاریخ مختصر الدول: ص ۱۵۳).

پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) فرمود:

"ضربة علي يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين"

(ضربت علی (سلام الله علیه) در روز خندق برتر از عبادت ثقلین است) (داستان زندگی پیامبر: جنگ خندق، ص ۱۲).

در جنگ خیبر، هنگامی که مسلمانان قلعه قموص — همان قلعه‌ای را که مرحب پسر حارث یهودی در آن بود — در محاصره داشتند ولی موفق به گشودن آن نمی‌شدند، پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله) فرمود:

"لادفعن الراية غدا ان شاء الله الي رجل كزار غير فزار يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله لاينصرف حتي يفتح الله علي يده"

(خدا بخواهد فردا عَلم را به دست مردی بسیار حمله کننده، نه گریزنده دهم که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبرش او را دوست می‌دارند، باز نمی‌گردد تا خدا بر دست او پیروزی دهد) (تاریخ یعقوبی: ج ۱، ص ۴۱۵).

سپس علي (سلام الله عليه) را که دچار بیماری چشم شده بود فراخواند، دست پیامبری بر چشمانش کشید و پرچم اسلام را به او سپرد. علي (سلام الله عليه) با یورش برق آسا و نیرویی خارق العاده مرحب، بزرگترین قهرمان یهود، را از سر راه برداشت و به سوی قلعه شتافت. قلعه دری سنگی داشت به درازای چهار ارش، پهنای دو ارش و به قطر یک ارش. وی آن را از جاکنده، به پشت سرانداخت و به قلعه درآمد، و مسلمانان به دنبال او وارد قلعه شدند.

پس از فتح مکه در سال هشتم هجرت، پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) و علي (سلام الله عليه) داخل خانه کعبه شدند و بت‌ها را شکستند. گویند پیامبر (صلي الله عليه و آله) علي (سلام الله عليه) را روی شانه اش بلند کرد و او یکی از بت‌ها [احتمالاً بت بسیار عظیم هبل] را از بالای خانه کعبه به زمین افکند. بت هبل — که در عصر جاهلیت، قبایل بنی کنانه و قریش آن را پرستش می کردند — به شکل انسان و از عقیق سرخ ساخته شده بود، و چون دستی از آن شکسته شد، برایش از طلا دست ساختند. امیرالمؤمنین (سلام الله عليه) پس از شکستن آن بت به فرمود آن را در باب بنی شیبه دفن کنند (دایرة المعارف فارسی: ذیل "هبل").

در سال نهم هجرت، شمار منافقان زیاد شده بود و پیامبر اکرم (ص) می‌خواست برای غزوه تبوک — در دوازده منزلی و مرز شمالی جزیره العرب با بیزانس — از مدینه خارج شود. هوا بسیار گرم بود و مسلمانان مجبور بودند در شب حرکت کنند، و همین امر، با توجه به طولانی بودن مسیر، هفته‌ها طول می‌کشید. پیامبر خدا (ص) چاره‌یی نداشت جز آنکه نزدیک‌ترین و نیرومندترین شخص را برای سرپرستی و دفاع از خاندان نبوت و ولایت در مدینه باقی بگذارد. منافقان در باره نبرد حضرت علي (ع) به تبوک شایعه پراکنی کردند و اگر سپاه اسلام شکست می‌خورد، دست‌کم مانند گذشته برای تحقیر و آزار رسانی و شاید چیزی فراتر از آن، به سراغ خاندان می‌رفتند. علي (ع) با شنیدن شایعات منافقان، به دنبال پیامبر اکرم (ص) از مدینه بیرون رفت و در محلی به نام جُرف به او رسید و شایعات را به عرض رساند. پیامبر (ص) فرمود:

"أَمَا تَرْضِي أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي"

(آیا به این خرسند نیستی که نسبت به من به منزله هارون به موسی باشی، جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود؟) (زندگانی تحلیلی پیشوایان ما: صص ۱۲-۱۳).

امیرالمؤمنین (سلام الله عليه) در باره رشادتها و جنگ‌هایش در عصر پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله)، چنین می‌فرماید: "آن من بودم که هفتاد نبرد نامی را در عهد پیامبر (صلي الله عليه و آله) با نقشه‌های درست خود گشوده، پرچم پیروز اسلام را بر بلندترین دژهای دشمن به اهتزاز درآوردم..." (سخنان علي (ع) از نهج البلاغه: ص ۱۱۰).

ابن خلدون در دو روایت درباره حضرت علي (سلام الله عليه)، چنین می‌گوید: "خداوند بر پیامبر خود چهل آیه از سوره براءت را نازل کرد تا آن عهد که با مشرکان داشتند ناچیز شد و از آن پس، هیچ مشرکی حق نداشته باشد که به مسجد الحرام نزدیک شود و کسی عریان حج نکند و هر کسی را با رسول خدا عهده‌ای باشد آن عهد را تا آن مدت که معین شده، به پایان خواهد برد و مدت مهلتشان چهار ماه است از یوم النحر.

رسول خدا (صلي الله عليه و آله) ابوبکر را با این آیات بفرستاد و او را فرمان داد که در موسم، آن سال را حج بگزارد. چون ابوبکر به ذوالحلیفه رسید، پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) علي (ع) را از پی او فرستاد و آن آیات از او بستد. ابوبکر غمگین بازگشت که مبادا در باره او آیه‌ی نازل شده باشد. پیامبر (صلي الله عليه و آله) به او گفت در باره تو چیزی نازل نشده، ولی فرمان مرا جز من یا مردی که از من باشد، ابلاغ نکند... (تاریخ ابن خلدون: ج ۱، ص ۴۵۶).

پیامبر (ص) خالد بن ولید را نزد مردم یمن فرستاد و آنان را به اسلام فراخواند. او شش ماه درنگ کرد و کسی دعوتش را اجابت نکرد. پس پیامبر (ص) علي (ع) را فرستاد و فرمود که خالد را بازپس گرداند. چون علي (ع) به یمن رسید مردم برای مقابله با او گرد آمدند، علي (ع) نیز صف‌ها راست کرد و آنان را انداز کرد و نامه رسول خدا را برای آنان بخواند. همدان همگی در آن روز اسلام آوردند. علي (ع) ماجرا به پیامبر نوشت، پیامبر (ص) سجده شکر به جای آورد... سپس مردم یمن دسته‌دسته اسلام آوردند و وفدهای خود روانه ساختند."

پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله) در سال دهم هجرت، برای انجام حجة الوداع از مدینه رهسپار گردید. در مکه به هنگام قربانی کردن شتران خود که شمارشان صد شتر بود، آنها را به صف کرد. سپس شصت شتر و به قولی شصت و چهار شتر را به دست مبارک خود قربانی کرد و علي (سلام الله علیه) را فرمود تا باقیمانده را قربانی کند. از هر شتر پاره‌ی گوشت برگرفت و همه در یک دیگ فراهم گردید و با آب و نمک پخته شد، سپس خودش و علي (سلام الله علیه) از آن خوردند و از آب گوشت هم اندک‌اندک خوردند. پس از به‌جای آوردن مناسک حج و به هنگام بازگشت، بار دگر به کعبه درآمد و وداع کرد، و به او وحی آمد:

"الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا"

(امروز دین شما را برایتان کامل نمودم، و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم) (قرآن: مائده / ۳).

پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) می‌داند خدا چه می‌گوید و چه می‌خواهد، و او در این روزهای باقیمانده از زندگی چه باید بکند. شبانه از مکه بیرون آمد و در محلی به نام جحفه، در چشمه‌سار غدیر خم، امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) را — بالای منبری که از جهاز شتران ساخته بودند — رسماً به عنوان جانشین خود به مسلمانان معرفی کرد. پیامبر (صلي الله عليه و آله) در خطبه‌اش چنین فرمود:

"أَلَسْتُ أُولَىٰ بِالْمَوَّءِ مِنِّي مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟"

(آیا من از خود موءمنان به ایشان سزاوارتر نیستم؟). مسلمانان گفتند: چرا ای پیامبر خدا. سپس فرمود:

"فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاةُ، أَلَلَّهِمَّ وَا لِمَنْ وَا لَاءُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ"

(پس هر که من سرور اویم، علي نیز سرور او است. خدایا دوستی کن با هر که او را دوست بدارد و دشمنی کن با هر که با او دشمنی ورزد). همچنین گفت:

"أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي أَفْرَطُكُمْ وَأَنْتُمْ وَارِدِي عَلَي الْحَوْضِ، وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرِدُونَ عَلَي عَنِ الثَّقَلَيْنِ فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا"

(ای مردم، اینک من پیشرو شمایم و شما سر حوض نزد من آیید و البته هنگامی که بر من درآید در باره دو ودیعه سنگین از شما پرسش خواهم کرد؛ پس بنگرید که چه گونه پس از من، با آن دو رفتار می کنید).

مسلمانان گفتند: ای پیامبر خدا، آن دو ودیعه سنگین کدام اند؟ فرمود:
"الثقل الاکبر کتاب الله سبب طرف بیدالله و طرف بایدیکم فاستمسکوا به ولا تزلوا و لا تبدلوا، و عترتي اهل بيتي"

(ثقل اکبر قرآن است، وسیله یی که سویی از آن به دست خدا و سویی دیگر به دست های شما است، پس بدان چنگ زنید و گمراه نشوید و دگرگونش نسازید، و دیگر عترت من، خاندان من) (تاریخ یعقوبی: ج ۱، صص ۵۰۸-۵۰۹).

علامه امینی در جلد نخست کتاب مشهور خود الغدير، یکصد و ده تن صحابی و هشتاد و چهار تن از تابعین و سیصد و شصت محدث را معرفی می کند که حدیث غدیر خم را روایت کرده اند. حال باید پرسید که چه گونه در مدت بسیار کوتاهی، تمام سخنان و سفارش های مهم و سرنوشت ساز پیامبر اسلام (صلي الله عليه و آله) از یاد برخی از بزرگان صحابه رفت؟ روشنگری دخت پیامبر (صلي الله عليه و آله) با آن مقام شامخی که نزد خدا و پیامبرش داشت و ام ایها گفتندش، و سخنان و خطابه های پیامبرگونه امیرالمؤمنین (سلام الله عليه) که اخ الرسول و یعسوب الدین و... گفتندش، در گوش آنان اثر نداشت یا اگر تأثیری گذاشت تنها برای مدت کوتاهی بود.

امام جعفر صادق (سلام الله عليه) می فرماید: "من تعجب می کنم که شما مسلمانان اگر نزاعی داشته باشید با بردن دو شاهد به محکمه قضا، حق خودتان را می گیرید؛ ولی جدّ ما امیرالمؤمنین (سلام الله عليه) صد و بیست هزار شاهد داشت و نتوانست حقش را بگیرد." (پیام صادق: صص ۲۸-۲۹).

\$

##عقیله بنی هاشم علیها السلام

عقیله بنی هاشم علیها السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

حضرت زینب (علیها السلام)، نخستین دختر علی و زهرا علیهما السلام است. معروف ترین نام این بانوی بزرگ، «زینب» است که در لغت، به معنای «درخت نیکو منظر» آمده (الرّائد، ترجمه رضا انزایی، ج ۱، ص ۹۲۴) و معنای دیگر آن «زین اب» یعنی «زینت پدر» است. و به راستی زینب برای مکتب اسلام و مرام پدر، مایه زینت و آبرومندی بی نظیر بوده است.

حضرت زینب (ع) در پنجم جمادی الاولی در سال پنجم یا ششم هجرت، در مدینه دیده به جهان گشود. پس از ولادت حضرت زینب (ع) حضرت فاطمه زهرا (ع) نوزاد را به دست حضرت علی (علیه السلام) داد و فرمود: نام این کودک را برگزین. امام (ع) فرمود: من از پیامبر خدا در نام گذاری دخترم،

سبقت نمی گیرم. (حضرت زینب (علیها السلام) سیره عملی اهل بیت، ص ۷)، در آن هنگام، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در سفر بود. چون بازگشت، امیرمؤمنان (علیه السلام) نام نوزاد را از آن حضرت پرسید. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: من از خدایم در نام گذاری او پیشی نمی گیرم. آن گاه از جانب خداوند جبرئیل فرود آمد و گفت: خداوند نام این نوزاد را «زینب» برگزیده (السیده زینب، ص ۳۰-۳۱ / حسن الہی، زینب کبری عقیله بنی هاشم، ص ۲۹) و آن را در لوح محفوظ نگاشته است. (زینب الکبری بنت الامام، ص ۲۱ / خصائص الزینبیه، ترجمه باقر ناصری، ص ۶۰).

نام گذاری حضرت زینب (ع)، از سوی پروردگار حکایت از عظمت و بزرگی مقام آنحضرت نزد خداوند متعال دارد

حضرت را ام کلثوم کبری، و صدیقه صغری می نامیدند برای آنحضرت نام ها والقباب زیادی بیان شده همانند عقیله بنی هاشم عالمه غیر معلّمه، عارفه، موثّقه، فاضله، کامله، عابده آل علی، معصومه صغری، امینه اللّٰه، نائبة الزهرا، نائبة الحسین، عقیلة النساء، شریكة الشهداء، بلیغه، فصیحه، و شریكة الحسین. (خصائص الزینبیه، ترجمه باقر ناصری، ص ۶۷) حضرت زینب (علیها السلام) از نظر شخصیت و لیاقت، مصداق راستین نام ها و القاب مزبور است.

با پسر عموی خود «عبد اللّٰه بن جعفر» ازدواج کرد و ثمره این ازدواج فرزندان بود که دو تن از آن ها (محمد و عون) در کربلا، در رکاب ابا عبد اللّٰه الحسین علیه السلام شربت شهادت نوشیدند (ریاحین الشریعة، ج ۳، ص ۴۶)

آن بانوی بزرگوار سر انجام در پانزدهم رجب سال ۶۲ هجرت، با کوله باری از اندوه و غم و محنت و رنج دار فانی را وداع گفت.

شخصیت حضرت زینب (علیها السلام)

روان شناسان معتقد اند که: عامل وراثت، تربیت و محیط در تکوّن و ساختار پایه های شخصیت آدمی نقش بنیادین دارند. (مبانی روان شناسی رشد، ص ۲۳-۳۱) درباره حضرت زینب (علیها السلام)، سه اصل اساسی-مزبور جایگاه ویژه داشت:

الف. وراثت:

حضرت در خانواده وحی (نبوت و ولایت) بدنیا آمد، جدش پیامبر اکرم (ص) پدرش امیرالمومنین علی (ع) و مادرش فاطمه زهرا دختر پیامبر اکرم (ص) بود.

پیامبر اکرم در مورد فرزندان فاطمه فرمود: «...وُلِدَ فَاطِمَةٌ فَأَنَا وَلِيُّهُمْ وَ عَصَبَتُهُمْ، وَ هُمْ خُلُقُوا مِن طِبْنَتِي...» (الفضائل الخمسه، ج ۳، ص ۱۵۰)

فرزندان فاطمه (حسن، حسین، زینب، و امّ کلثوم)، که من ولی و سرپرست نسبی آنها هستم، از طینت و خمیره ذات من آفریده شده اند.

بنابر این حضرت زینب (ع) در همچون خانواده ای بدنیا آمد و مراتب کمال را از این سه شخصیت بزرگ به ارث گرفته است.

ب. تربیت:

حضرت زینب(ع) از آغاز ولادت تا قریب شش سالگی، در دامان پُرمهر پیامبر و حضرت علی(ع) و فاطمه زهرا(س) تربیت یافت و با نظارت دقیق این خانواده رشد نمود.

تربیت حضرت زینب(علیها السلام) در همچون خانواده ای سبب شد که این شخصیت والامقام به عنوان سومین بانوی جهان اسلام پس از حضرت خدیجه(علیها السلام) و فاطمه زهرا(علیها السلام)، به شمار آید.

ج. محیط:

یکی دیگر از پایه های مهم ساختمان شخصیت آدمی محیط است. حضرت زینب(ع) در محیطی که کانون فضایل، صفا و صمیمیت بود، رشد و نمو یافت. محیط زندگی حضرت زینب(ع) در شهر مدینه، خانه حضرت علی(علیه السلام)، فاطمه(ع)، حسن و حسین(ع) بود؛ همان خانه ای که کعبه آمال و محبوب دل های مؤمنان بوده است. چنین محیطی نورانی و خانه ای بابرکت، ارزش های والای دینی و انسانی را در وجود پر برکت ایشان بارور و شکوفا ساخت.

منزلت حضرت زینب(علیها السلام)

حضرت از مقام و جایگاه ویژه ای بهرمنند بود به طوری که هرگاه بر پدر وارد می شد، امام(علیه السلام) از جای برمی خاست و ایشان را با احترام زیاد در جای خود می نشاند. ایشان امین پدر بود. همچنین زینب کبری(ع) بعد از پدر از منزلت ویژه ای نزد امام حسن(ع) و امام حسین(ع) برخوردار بود. این دو امام نهایت احترام را در حق خواهر روا می داشتند، سعی می کردند مصایب و مشکلاتی که برایشان رُخ می دهد حضرت زینب(علیها السلام) متوجه نشود و ناراحت نگردد.

اما محبت امام حسین(علیه السلام) و زینب(علیها السلام) علاقه ای متقابل و استثنایی بود. امام حسین(علیه السلام) نیز فوق العاده حضرت زینب(علیها السلام) را عزیز و گرمی می داشت، (ریاحین الشریعة، ج ۳، ص ۷۶) ایشان را محرم راز و امین خود می دانست و ودایع خویش را به ایشان می سپرد. امام حسین(علیه السلام) اسرار امامت را به ایشان سپرد. (زنان نامدار در قرآن و حدیث، ص ۵۱) این مسئله مقام و شأن حضرت زینب(علیها السلام) را گواهی می دهد. هنگام دیدار حضرت زینب(علیها السلام) از برادر، امام(علیه السلام) برای او جا باز می کرد، با شادمانی ایشان را در کنار خود می نشاند و در قرب جوارش بود. (الکبری بنت الامام، ص ۲۱).

فضایل و مناقب حضرت زینب(علیها السلام)

زینب کبری(علیها السلام) دارای فضایل و مناقب فراوان است. همان گونه که اشاره شد، او را عالمه غیرمعلمه، عقیده بنی هاشم، معصومه صغری و... لقب داده اند. (خصائص الزینبیه، ترجمه باقر ناصری، ص ۶۷). که هر کدام از این موارد گواه روشن در اثبات مقام این بانوی بزرگ اسلام است.

حضرت زینب(علیها السلام) بانویی بلندقامت، نیکو چهره و عالی مقام بود، در وقار و شخصیت، مانند جدّه اش حضرت خدیجه(علیها السلام)، در حیا و عفت، همچون مادرش فاطمه زهرا(علیها السلام)، در رسایی و شیوایی بیان، مانند پدرش حضرت علی(علیه السلام)، در حلم و بردباری، چون امام حسن(علیه السلام) و در شجاعت و قوّت قلب، مانند برادرش امام حسین(علیه السلام) بود. (حضرت زینب فروغ تابان کوثر، ص ۲۲) که در اینجا به تعدادی از فضایل آنحضرت اشاره می کنیم.

سخنان و خطبه های عالمانه، همراه با استدلال به آیات قرآن، در کوفه، مجلس عبیدالله بن زیاد و همچنین در دربار یزید، از سوی حضرت زینب (علیها السلام) هر کدام شاهدیر توانایی دانش این بانوست. ابن عباس گفتار پر ارج فاطمه زهرا (علیها السلام) را درباره «فدک»، از حضرت زینب (علیها السلام) نقل کرده، می گوید: «عقیله ما زینب دختر علی چنین گفت: ...» (زنان نامدار در قرآن و حدیث، ص ۵۱) افزون بر آن، درس و تفسیر قرآن از سوی حضرت زینب (علیها السلام)، برای زن های کوفه در زمان حکومت پدرش حضرت علی (علیه السلام) بیانگر دانش ایشان است. (ریاحین الشریعة، ج ۳، ص ۵۷).

حضرت زینب (علیها السلام) مقام بیان روایت و حدیث را دارا بود؛ چنان که محمد بن عمرو، عطاء بن سائب، فاطمه بنت حسین و دیگران از زینب (علیها السلام) نقل حدیث کرده اند. (زینب قهرمان دختر علی، ص ۱۰۰).

عقیله بنی هاشم حتی آگاهی به حوادث آینده را از پدر بزرگوار خود فرا گرفته بود، همان گونه که بعضی از اصحاب خاص پیامبر (صلي الله عليه وآله) مانند سلمان، ابوذر و برخی از یاران حضرت علی (علیه السلام) مانند میثم تمار و رشید هجری به این گونه اسرار آگاه بودند. (ریاحین الشریعة ج ۳، ص ۵۶)

حضرت زینب (علیها السلام) دانشی سرشار داشت. طبیعی است کسی که از محضر پیامبر (ص) (شهر علم) و حضرت علی (ع) (دروازه علم) کسب دانش نموده باشد، باید دریای علم باشد. در نتیجه حضرت زینب (ع) «عالمه غیر معلّمه» بود، چنان که احتجاجات او در کوفه و شام در برابر دشمن، مانند احتجاج مادرش حضرت زهرا (علیها السلام) بود که درباره «فدک» ابراز نمود.

۲- پرستش و عبادت

عبادت رفیع ترین مقام آدمی است. ائمه اطهار (علیهم السلام) هر کدام مرتبه اعلائی از این مقام را دارا بودند. حضرت زینب (ع) نهایت عبادت و تعظیم را در برابر پروردگار داشت. حضرت زینب (ع) از نیایش و مناجات های پیامبر (ص) با خبر بود، عبادت علی و فاطمه (ع) را شاهد بود. و نیز نیایش های امام حسن مجتبی (ع) را در دل شب ها و روزها دیده بود، و بلاخره عبادت و مناجات های امام حسین (ع) را، به ویژه در شب و صبح عاشورا، به تماشا نشسته بود و هر یک برایش درس و الگوی عبادت و مناجات بود.

حضرت زینب کبری (علیها السلام) شب ها به عبادت می پرداخت و در دوران زندگی، هیچ گاه تهجد را ترک نکرد. آنچنان به عبادت اشتغال ورزید که ملقب به «عابده آل علی» شد. (الکبری بنت الامام ص ۶۱) شب زنده داری حضرت زینب (علیها السلام)، حتی در شب دهم و یازدهم عاشورا، ترک نشد. فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) می گوید:

در شب عاشورا، عمّه ام پیوسته در محراب عبادت ایستاده بود، نماز و نیایش داشت و پیوسته اشک هایش سرازیر می شد. (زینب قهرمان دختر علی، ص ۱۰۶)

امام زین العابدین (علیه السلام)، می فرماید:

عمّه ام زینب در طول سفر اسارت از کوفه تا شام، پیوسته نمازهای واجب و مستحب خود را انجام می داد و در بعضی منزل گاه ها می دیدم که ایشان در اثر ضعف و گرسنگی، نماز خود را نشسته می

خواند؛ چراکه سهمیه غذای خود را میان کودکان تقسیم می کرد و دیگر توان ایستادن نداشت.
(ریاحین الشریعة ج ۳، ص ۶۲)

ارتباط حضرت زینب (علیها السلام) با خداوند آن گونه بود که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در روز عاشورا هنگام وداع، به خواهرش فرمود:

«یا اختی لا تنسینی فی نافلة اللیل» (ا لکبری بنت الامام ص ۶۲) خواهرم! مرا در نمازهای شب، فراموش نکن.

۳- حجاب و عفت

یکی از مهم ترین وظایف بانوان در اسلام پاس داری در حفظ حریم حجاب و عفت است. در قرآن مجید، در چند آیه (نور: ۳۰ / احزاب: ۳۲، ۳۳ و ۵۹) به ضرورت حجاب برای زنان تصریح گردیده و در چهارده آیه، (نور: ۲، ۳۲، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۵۸، ۶۰ / احزاب: ۳۲، ۵۹ / قصص: ۲۵) درباره عفت و پاک دامنی هشدار داده شده و در احادیث فراوان نیز هشدارهای مؤکد در این زمینه داده است.

عقیله بنی هاشم در حجاب و عفت، مانند مادرش فاطمه زهرا (ع) بود و به این مهم بسیار اهمیت می داد. تا پیش از عاشورا و ماجرای اسارت، نامحرمی حضرت زینب (علیها السلام) را ندیده بود، چنان که در تاریخ آمده است:

هنگامی که زینب می خواست به مسجدالنبی کنار قبر رسول خدا (ص) برود، علی (ع) دستور می داد شب برود. به حسن و حسین (ع) می فرمود: همراه خواهرشان باشند. حسن (علیه السلام) جلوتر و حسین (ع) پشت سر، زینب در وسط حرکت می کردند. آنها از سوی مولای متقیان مأمور بودند که حتی چراغ روی مرقد منور پیامبر را خاموش کنند تا چشم نامحرم به قامت زینب نیفتد. (سید عبدالحسین دستغیب، زندگانی حضرت زینب ص ۱۹)

یحیی مازنی می گوید: من در مدینه، مدت زیادی همسایه حضرت علی (علیه السلام) بودم. سوگند به خداوند! در این مدت، هرگز حضرت زینب (ع) را ندیدم و صدایش را نشنیدم. (حضرت زینب فروغ تابان کوثر ص ۹۹) حجاب و عفاف حضرت زینب (علیها السلام) به گونه ای بوده است که علامه مامقانی در این باره می گوید:

زینب در حجاب و عفاف، یگانه روزگار بوده است. کسی از مردان، در زمان پدرش و برادرانش تا روز عاشورا، او را ندیده بود. (زینب کبری عقیله بنی هاشم ص ۹۹ به نقل از: عبدالله مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳، ص ۷۹)

۴- صبر و استقامت

از دیدگاه اسلام، صبر جایگاهی بس والا دارد. قرآن به صبرکنندگان بشارت داده است. (بقره: ۱۵۵) مقام صبر نسبت به ایمان همانند سر برای بدن است. حضرت زینب (ع) نمونه و تجسم عالی صبر و پایداری است. مقاومت و شکیبایی در راه پاس داری از حریم دین و کرامت انسانیت، از ویژگی های بارز این بانوی بزرگ است.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند - بر اثر صبر نوبت ظفر آید. (حافظ شیرازی)

صبر و ثبات شگفت انگیز حضرت زینب(علیها السلام) همگان را به اعجاب واداشته است، چه آنکه از پنج سالگی بامصیبت آشنا شد، داغ عزیزترین کسان خود را یکی پس از دیگری دید، ولی در برابر همه این مصیبت ها، قامت برافراشت و صبر کرد.

حضرت زینب(علیها السلام) در وادی صبر و استقامت، یکه تاز میدان است. در بزرگی مقام صبر و بردباری آن گوهر عظیم الهی، همین بس که وقتی در برابر پیکر نورانی و خونین برادرش امام حسین(علیه السلام) رسید، رو به آسمان کرد و گفت:

بار خدایا! این اندک قربانی و کشته در راه خودت را از ما (خاندان پیامبر) بپذیر. (خاتون دوسرا (شرح حال زینب)، ص ۱۸۵).

این سخنان زینب(ع) - هنگامی بود که برادرش امام حسین(علیه السلام) و دیگر برادران و فرزندان خویش را از دست داده بود - حاکی از قوّت ایمان، ثبات اعتقاد، گذشتن از خود و فنا شدن ایشان را در خداوند است. ([خاتون دوسرا (شرح حال زینب)، ص ۱۸۵]) حضرت زینب(علیها السلام) در اثر توجه و تربیت خمسه طّیبه، چنان روح بزرگی یافته بود که شهادت عزیزانش را با صبر و ثباتی وصف ناپذیر تحمّل نمود.

درست است که حضرت زینب(ع) در کربلا در برخی موارد گریه و ناله نیز داشت، ولی ناله های حضرت زینب(علیها السلام) در این گونه موارد، دو دلیل داشت:

گاهی عظمت مصیبت بیش از حد سنگین بود، از جمله شهادت حضرت علی اکبر(علیه السلام)، چراکه ایشان مقامی بس ارجمند داشت و شبیه ترین کس به پیامبر(ص) از نظر صورت و سیرت بود. بنابراین، به شهادت رسیدن حضرت علی اکبر(علیه السلام) و مصیبت از دست دادن آن عزیز، چنان سنگین و کمرشکن بوده است که دل را آب می کند و عاطفه را به جوش می آورد و نالیدن در چنین مصیبت عظیمی، با مقام صبر در تعارض نیست.

دیگر اینکه گریه ها و ناله های حضرت زینب(علیها السلام) در کربلا و پس از آن در طول سفر کوفه و شام، در جهت اهداف عالی و رسالت عظمای ایشان، یعنی ابلاغ پیام عاشورا بوده و ایشان از راه های گوناگون، از جمله با خطبه ها و سخنرانی های آتشین و گریه های جانسوز خویش، از نهضت حسینی پاس داری می نمود.

۵- شجاعت و قهرمانی

از ویژگی های عظیم بانوی کربلا، «شجاعت» است، بدون شک، اگر ذرّه ای ترس از حکومت استبدادی یزید در وجود زینب راه می یافت، در این صورت، نهضت کربلا چنین پیروزی به ارمغان نمی آورد.

حضرت زینب(ع) در این ویژگی، یکه تاز میدان بود. خطبه های آتشین و افشاگرانه ایشان بر ضد دستگاه امویان و گفتار کوبنده اش در فرصت ها برای دفاع از نهضت حسینی، و صلابت بی نظیر ایشان در کوفه و شام، همه بیانگر قهرمانی و شجاعت ایشان است. «زینب به عنوان شیرزن کربلا و خطیب قهرمان پیامرسان خون شهیدان، در پیشانی اسلام تأیید» (حضرت زینب فروغ تابان کوثر ص ۸۱) و جهاد و دفاع ایشان از اسلام و دیانت به ابدیت پیوست.

حضرت زینب(ع) در قیام عاشورا شجاعتی شایان از خود به نمایش گذاشت. ایشان بارها جان امام سجاد(ع) را از مرگ نجات داد، از جمله در مجلس ابن زیاد، پس از احتجاج حضرت سجاد(علیه السلام) با ابن زیاد، امر به شهادت او داد. حضرت زینب(علیها السلام) دست در گردن فرزند برادر انداخت و فرمود: «تا زنده ام، نخواهم گذاشت او را بکشید.» (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۷) و هرگز به ابن زیاد و یزید بن معاویه اعتنایی نکرد و در حالی که آنان در اوج اقتدارشان بودند، و پاسبان ها با شمشیرهای از نیام بیرون کشیده اطراف ایشان را گرفته بودند، سخنانی ایراد کرد که یزید و اطرافیان وی را رسوا ساخت.

۶- فصاحت و بلاغت

بانوی قهرمان کربلا، فصاحت و بلاغت را از پدر و مادر گرامی اش به ارث برده بود. «هنگامی که سخن می گفت، گویی از زبان پدر، ایراد سخن می کرد.» (زنان نامدار در قرآن و حدیث ص ۵۱) سخنانش در کوفه و مجلس یزید و نیز گفتگوهای ایشان با عبیدالله بن زیاد، بی شباهت به خطبه های امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) و خطبه «فدکیه» مادرش زهرا(علیها السلام) نیست. حضرت زینب(علیها السلام) سیره عملی اهل بیت ص ۸۸) این خطبه ها در حالی ایراد می شدند که حضرت زینب(ع) داغ های فراوانی بر سینه داشت، گذشته از آنکه تشنه، گرسنه و بی خواب بود، سختی سرپرستی کودکان و راه را نیز به دوش می کشید.

وقتی حضرت زینب(ع) در کوفه، آن خطبه فصیح، آتشین و شورانگیز را ایراد نمود، مردم دست ها را به دندان گزیدند و با تعجب به هم نگاه کردند! در همان موقع، پیرمردی در حالی که می گریست و محاسنش از اشک چشمش تر شده بود، دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

پدر و مادرم فدای ایشان که سال خوردگان ایشان بهترین سال خوردگان و کودکان ایشان بهترین خردسالان، و زنان شان بهترین زنان و نسل آنها والاتر و برتر از همه نسل هاست. (اللهوف، ص ۱۴۹ / بحار ج ۴۵، ص ۱۱۰).

نتیجه گیری

حضرت زینب(علیها السلام) افزون بر ویژگی ها و فضیلت های شخصیتی، که از خاندان وحی ارث برده بود، در به ثمر رساندن نهضت عاشورا، نقش فوق العاده داشت. او پس از عاشورا، در کنار سرپرستی اسیران و حفظ جان امام سجاد(علیه السلام) از خطر ها، توانست انقلاب حسینی را با تحمّل زحمت های فراوان به پیروزی نهایی برساند و در انجام رسالت خویش، با صلابت و استواری ایستاد و نقش سنگین و رسالت خویش را به خوبی به پایان رساند تا آیین پیامبر(صلي الله عليه وآله) و انقلاب کربلا دست خوش تحریف نگردد.

\$

##نگاهی به مقام حضرت زینب س

نگاهی به مقام حضرت زینب س

حجت الاسلام و المسلمین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحيم/ الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على سيد الانبياء و المرسلين
حبیب الهنا و طیب نفوسنا ابی القاسم محمد صلی الله علیه و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین
المعصومین المکرمین

قانون وراثت و حضرت زینب (س)

از قانونی بحث می‌کنم که نزد دانشمندان به عنوان قانون وراثت شناخته می‌شود. بر اساس این قانون، اوصاف، خصال، طبیعیات و واقعیات پدران و مادران به وسیله یک سلسله عوامل و ابزار، به فرزندان آن‌ها منتقل می‌شود و هیچ انسانی هم از این قانون وراثت مستثنی نیست؛ نسل به نسل، همه انسان‌ها تحت تأثیر قانون وراثت هستند. دانشمندان امروز جهان، این عقیده را دارند که این خصال و اوصاف به وسیله عنصر بسیار پیچیده‌ای به نام «ژن»، به فرزندان منتقل می‌شود.

از شگفتی‌ها است که پیغمبر عظیم الشان اسلام (ص) در چهارده قرن قبل، در ضمن یک حادثه جالب، به این حقیقت اشاره فرموده اند. زن و شوهر جوان سفیدپوستی وقتی که خداوند مهربان به آن‌ها فرزندی عنایت می‌کند، شوهر می‌بیند این فرزند، سیاه‌پوست است. با اعتماد و اطمینانی که او به همسرش داشت و او را زنی پاکدامن، با عفت و باتقوا می‌دانست، خیلی برایش شگفت آور بود که چرا فرزند آن‌ها سیاه چهره به دنیا آمده است. این شد که او فرزندش را به بغل گرفته و به مسجد می‌رود و به محضر رسول خدا (ص) مشرف شده و به ایشان عرض می‌کند، من سفیدپوستم و همسر من هم سفیدپوست است، ولی بچه‌مان سیاه حبشی به دنیا آمده است. رسول خدا (ص) به او اطمینان صددرصد می‌دهد که این طفل از تو و از همسر تو است، اما در نطفه همه انسان‌ها یک عنصری هست به نام «عرق»، و بعد فرمودند: «هَذَا نَزَعُهُ عِرْقٍ» (این از جا برکندن ریشه و اصلی است). ای مرد! بدان یقیناً این «عرق» انتقال دهنده اوصاف، خصایل و روحیات گذشتگان است به آیندگان، و قطعاً در پدران گذشته تو، یا در پدران گذشته همسرت، یک مرد و یا یک زن، سیاه‌پوست بوده و این «عرق»، این سیاهی را از آن‌ها منتقل کرده است و از بچه تو این رنگ ظهور یافته و آشکار شده است. بنابراین، نگران نباش و مطمئن باش و یقین داشته باش که این طفل، طفل شماس است. «صحیح بخاری، ج ۸، ص ۳۱» این قانون وراثت می‌باشد که برای دانشمندان هم ثابت شده است. البته، اگر آن‌ها هم در این زمینه کشفی نداشتند، برای ما مسلمان‌ها این مسأله، مسأله ثابت شده ای بود؛ چون علاوه بر روایات ما، در آیات قرآن مجید هم اشاره به این معنا را داریم؛ خداوند متعال درباره ذریه انبیای خود همین مطلب را تلویحاً بیان فرموده است: «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» «آل عمران: ۳۴»: آنان در کرامت، و در شرافت، و در آقایی، و در اخلاق، و در اوصاف، و در صفات، وصل به یکدیگر و از یکدیگر بوده و یک حقیقت هستند. از ابراهیم (ع) اوصافش به اسماعیل (ع) منتقل شده و از اسماعیل (ع) نیز این اوصاف به نسلش انتقال یافته است، و از نسلش، به پیغمبر (ص) و ائمه طاهرین: منتقل شده است.

در کتاب‌های لغت هم نوشتند، عرقی که پیغمبر اکرم (ص) فرموده: «فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ»: ریشه و اصل، در پنهانی و به نازکی و باریکی بسیار دخالت کننده است «جلال‌الدین سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۰۵»، معنای آن این است که پدران و مادران، اوصاف خود را به اولادشان انتقال می‌دهند. نتیجه سخن تا اینجا، این است که در یک مرحله، باید از نظر قانون وراثت، درباره وجود مبارک زینب کبری (س) بحث کرد و گفت، زینب کبری (س) بر اساس این قانون، جلوه ذخیره‌های عظیم معنوی

چهار شخصیت است؛ یعنی وجود مقدس او، خورشیدی است که از افق گنجینه‌های شخصیتی چهار خزان ارزش‌های پروردگار مهربان عالم، طالع شده است. خزینه اول، وجود مبارک امیرمؤمنان (ع) بوده و خزینه دوم، وجود مبارک فاطمه (س) است که بنا بر تأویل ائمه طاهرین: که راسخان در علم هستند و تأویل قرآن پیش آن‌هاست: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ» (آل عمران: ۷)، پروردگار عالم، از وجود مبارک امیرمؤمنان (ع) و حضرت زهرا (س)، به دو دریا تعبیر کرده است که لؤلؤ و مرجان از این دو دریا ظهور می‌کند: «مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. يُخْرِجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤَ وَالْمَرْجَانُ» (الرحمن: ۱۹ - ۲۲). امیرمؤمنان (ع) از دیدگاه خدا یک دریا است، ولی دریایی است که اول دارد، ولی آخر ندارد. فرق ایشان با خدا همین است که خدا اول ندارد و آخر هم ندارد. امیرمؤمنان (ع) اول دارد، ولی پایان ندارد. در ارزش‌ها، حضرت زهرا (س) هم اول دارد، ولی پایان ندارد. در ارزش‌ها، مجموعه عناصر شخصیتی امیرمؤمنان و حضرت زهرا س شخصیت زینب کبری (س) را تشکیل داده است، و دو خزان دیگر وجود مقدس حضرت زینب (س) هم یکی وجود مبارک رسول خداست که پدر مادر زینب کبری (س) می‌باشد، و یکی هم خدیجه کبری (س) است که مادر مادر زینب کبری (س) می‌باشد.

از سخن حضرت علی (ع) در خطبه ۱۹۲ نهج‌البلاغه برمی‌آید که حضرت خدیجه (س) اولین زنی است که اسلام آورده، و در روایات چنین بیان شده که آن حضرت اولین زن در عالم است که در قیامت، قدمش به بهشت می‌رسد. «ینایع الموده ذوی القربی، ج ۱، ص ۴۶۹» خدیجه کبری (ع) کسی است که پیغمبر اکرم (ع) تا آخر عمرشان نسبت به یاد او بی‌توجه نبودند و همیشه که صحبت از خدیجه کبری (س) می‌شد، پیغمبر (ص) از او تعریف می‌کردند «بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۳» و در روایات ما آمده که هنگام مرگ خدیجه (س)، جبرئیل (ع) نازل شد و رضایت خدا را از خدیجه کبری (س) به پیغمبر (ص) اعلام کرد. این مجموعه ارزش‌های وجود پیغمبر، خدیجه، امیرمؤمنان و فاطمه زهرا، یکجا در زینب کبری (س) طلوع کرده است. بر اساس قانون وراثت، وقتی زینب به دنیا آمد، قنداق مبارکش را که به دست رسول خدا (ص) دادند، در اولین باری که پیغمبر (ص) به او نظر انداخت، فرمودند: هر چشمی در این دنیا برای این دختر گریه کند، ارزش گریه او، مساوی با گریه بر حسن و حسین ع است؛ یعنی یک قطره اشک برای زینب کبری (س)، مساوی است با گریه کردن بر دو امام معصوم ع. نفرمودند، ثواب گریه بر این دختر، مساوی گریه بر اباعبدالله (ع) است، بلکه فرمودند گریه بر او، مساوی است با گریه بر دو امام معصوم ع یعنی اگر در قیامت، گریه بر حضرت مجتبی (ع) که درباره آن پیغمبر (ص) فرمود: هر کس برای حسن من گریه کند، قیامت که هم چشم‌ها گریان است، چشم او گریان نخواهد بود، و گریه بر اباعبدالله (ع) که سبب شفاعت، رحمت و مغفرت است، این دو گریه را اگر در یک کف ترازو بگذارند و گریه بر زینب کبری (س) را در یک کف دیگر، با هم مساوی می‌شود.

دانش زینب کبری (س)

اما درباره دانش زینب کبری (س)، امام (ع) درباره حضرت زهرا (س) و دانش آن حضرت یک نظر دارند، و وجود مبارک زین العابدین (ع) هم درباره عمه شان حضرت زینب کبری (س)، از نظر دانش و

بینش، یک نظر دارند. امام باقر (ع) می‌فرماید: اینکه اسم مادر ما را «فاطمه» گذاشتند، بی‌علت، بی‌جهت، بی‌سبب و بی‌دلیل نبوده است. علت آن این است که پروردگار عالم در دنیای معنا به مادر ما خطاب کرده: «فَطَمْتُكَ بِالْعِلْمِ». «کافی، ج ۱، ص ۴۶۰» «فطم»؛ یعنی قطع کردن، جدا کردن. لغت «فطم»، به معنای بریدن است. معنای حدیث چنین می‌شود: فاطمه (س) را فاطمه می‌گویند، به علت اینکه خدا به او فرمود: من با پرکردن تو از علم خودم، تو را و قلبت را از علوم هم‌زمینیان بریدم و نگذاشتم تو در دانش و بینش، نیازمند علوم بشری بشوی.

و دانش زهرا (س) دانشی الهی است. کنار بازار کوفه، وقتی زینب کبری (س) خطبه خواندند و حادثه کربلا را تحلیل کردند و مردم را به آن گناه بی‌ظنیشان آگاه کردند، زین العابدین (ع) کنار محمل عمه خود، خدا را شکر کردند و فرمودند: عمه جان! من پروردگار عالم را شکر می‌کنم و سپاسش را می‌گویم که الحمدلله تو تعلیم دیده بدون معلّم بشری هستی «احتجاج، ج ۲، ص ۳۱»، و این دریای دانشی که در وجود تو موج می‌زند، مستقیماً الهی و خدایی است، همان‌طوری که خداوند از دانش بیکرانیش در قلب مادرش زهرا (س) قرار داد، از دانش بیکرانیش در قلب مطهر زینب کبری (س) قرار داد و این سابقه هم داشت، نه اینکه اولین بار بوده است. اینکه عنایت خدا بر یک انسان، کامل جلوه کند، ما در قرآن مجید درباره دو نفر صریحاً می‌بینیم که خداوند متعال در ایام کودکی آن‌ها، دانش خود را در ظرف قلب آنان ریخته است: یکی مسیح که در متن قرآن است که در گهواره، در روز اول تولّد، به یهودیانی که به مادرش مریم (س) گفتند: «مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأًا سَوْءٌ وَ مَا كَانَتْ اُمُّكَ بَغِيًّا» «مریم: ۲۸»؛ پدرت که آدم بدی نبود و مادرت که زن پاکدامنی بود، شما هم که شوهر نکردید، پس این بچه را از کجا آوردی؟ مریم (س) اشاره به گهواره کرد. آن جمع یهودی گفتند: «كَيْفَ نَكْلِمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» «مریم: ۲۹»؛ شما اشاره به گهواره می‌کنید، بچه یکروزه که حرف نمی‌زند که از میان گهواره صدا بلند شد: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» «مریم: ۳۰». خود کتاب، علم است. پروردگار عالم کراً در قرآن مجید از تورات، انجیل و قرآن تعبیر به علم کرده است: «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ». «آل عمران: ۱۹» همه تورات را قرآن می‌گوید، علم. همه انجیل را می‌گوید، علم: «آتَانِيَ الْكِتَابَ»: خدا علم به من داده، «وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا»: و مقام نبوت را به من داده است. مقام نبوت که همراه با تاریکی، ظلمت و جهل که نیست؛ علم است؛ علم خدایی که بچه یکروزه در گهواره را؛ چنان که قرآن می‌گوید، خزانه علم قرار می‌دهد.

همان خدا بدون معلّم بشری، زینب کبری (س) را خزان علم بشری قرار می‌دهد. چنان که گفتیم، بنا به نقل قرآن کریم، این کار یک بار برای حضرت مسیح (ع) اتفاق افتاده است. یا درباره یحیی (ع) می‌فرماید: «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» «مریم: ۱۲»؛ ما مقام نبوت و حکمت را در حالی که یحیی (ع) بچه سه و چهار ساله بود، به او عنایت کردیم. این متن قرآن است. پس این بار دوم است که این اتفاق به وسیله خدا افتاده است. چه مانعی دارد که همین اتفاق برای حضرت زهرا (س) هم افتاده باشد؟ چه مانعی دارد که همین ماجرا برای زینب کبری (س) هم اتفاق افتاده باشد؟ این اتفاق، نشانگر کمال آن‌هاست؛ نشانگر عظمت روحی آن‌هاست. نشانگر ارزش‌های انتقال یافته از امیرمؤمنان، حضرت زهرا، پیغمبر و خدیجه کبری: در وجود مبارک اوست. قلب به پروردگار اتصال داشته و از طریق این اتصال، علم خداوند در این خزان با عظمت سرازیر شده است.

او این علم را حبس نکرد؛ چرا که اهل بیت: طبق آیات قرآن، در همه امور اهل انفاق بودند: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى. وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى. فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَى». «لیل: ۵ - ۷» «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى»، چه چیزی را بخشش کرد؟ مال، آبرو، قدرت، دانش، شخصیت، زبان، قلم و قدم در تمام نعمت‌هایی که خداوند به اهل بیت: عنایت کرده بود، آن‌ها اهل انفاق بودند. در هیچ زمینه‌ای در وجود اهل بیت: بخل وجود نداشت. زینب کبری (س) در دوره عمرش سه کلاس تشکیل داد، ولی با کمال تأسّف از این سه کلاس، چیزی باقی نمانده است. حیف از آن کلاس‌ها و حیف از بی‌توجهی شاگردان آن کلاس‌ها. یکی از این کلاس‌ها که زینب کبری (س) مخصوص خانم‌ها تشکیل دادند، کلاس تفسیر قرآن بود، و ای کاش! بخشی از تفسیری که زینب کبری (س) فرموده بود، به دست ما رسیده بود تا به وسیله زینب کبری (س) ما با عمق آیات قرآن آشنا می‌شدیم. لغت «تفسیر»، به معنای پرده‌برداری است. زینب کبری (س) به عنوان تفسیر قرآن، پرده از آیات قرآن برداشتند و عمق آن‌ها را برای مردم بیان کردند. این انسان عالم، این انسان بصیر، این انسان با بینش، شاید نزدیک چهل سال برای زنان مدینه و کوفه قرآن گفت؛ حقایق قرآن را بیان کرد؛ تفسیر آیات را بیان نمود، ولی آن‌ها را ننوشت. چیزی از این تفسیر باقی نمانده است. این توصیف یک کلاس او بود. قرآن در خانه آن‌ها نازل شده و کسی مانند آن‌ها، عمق قرآن مجید را نمی‌داند. او فرزند پدری بود که اهل تسنن در کتاب بسیار با ارزش ینابیع الموده خودشان نقل می‌کنند که ابن عباس می‌فرماید، من پیش امیرمؤمنان (ع) تفسیر قرآن می‌خواندم، امیرالمؤمنین (ع) به من فرمود: پسر عباس! اگر من آنچه در هفت آیه سوره حمد است، از «ب» «بِسْمِ اللَّهِ» تا «وَلَا الضَّالِّينَ» را برای شما بگویم و شما هم گفته‌های من را بنویسید، و بعد از اینکه من پایان کلاس را اعلام بکنم، هفتاد و شتر جوان را باید بیاورید تا این نوشته‌ها را بار کنید تا بتوانید آن‌ها را با خود ببرید. «ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۰۵» زینب کبری (س) دختر یک چنین مفسر قرآنی است. بنابراین، معلوم است از قرآنچه چیزی پیش زینب کبری (س) بود. این توصیف یک کلاس زینب کبری (س) است. کلاس دیگری که وجود مقدس زینب کبری (س) داشتند، کلاس فقه بود. فقه دریای وسیعی است. یک طلبه ما در قم، وقتی فقیه کامل و مدرّس فقه می‌شود که هشتاد و چهار باب فقهی را در هشتاد و چهار عنوان کتاب فقهی به صورت اجتهادی در سی سال شب و روز بخواند، ولی همه این دریای فقه، پیش زینب کبری (س) بود که اگر گفته‌های ایشان را در این کلاس ثبت کرده بودند، باور کنید در مسایل فقهی، هشتاد درصد کار مراجع ما، با گفته‌های زینب کبری (س) آسان شده بود؛ چرا که او خودش چشمه صافی برای فقه بود، اما مراجع ما الآن کنار چشمه گل آلود هستند. اگر این بزرگوران بخواهند در مسایلی از فقه در روایات غور و بررسی کنند و فتوا بدهند، ممکن است ده تا روایت ساختگی در آن روایات باشد، و وجود چنین امکانی، بخش روایات را گل آلود کرده است. حالا مراجع ما باید بنشینند و این روایات را ارزیابی کنند و بر اساس روایت صحیح، به میلیون‌ها نفر شیعه فتوا بدهند؛ برای همین برای به دست آوردن روایت صحیح در این چشمه گل آلود، گروهی آمدند و روایات را تقسیم‌بندی کردند؛ اخبار و احادیث را تقسیم‌بندی کردند؛ خبر متواتر، خبر صحیح، خبر حسن، خبر مسلسل، خبر مسند، خبر مرسل، خبر ضعیف، خبر موثق، خبر مجهول. در مجموعه این اخبار، این تقسیم‌بندی نیز وجود دارد: خبر عامی، خبر خاصی (امامی)، خبر مطلق، خبر مقید، خبر مخصّص، خبر ناسخ. یک مرجع چقدر باید زحمت بکشد که از

میان این چشمه، یا به یک خبر متواتر، یا به یک صحیحه، دست پیدا کند و بعد، بر اساس آن فتوا بدهد.

روشنفکرها خیال می‌کنند، فتوا دادن کار خیلی ساده‌ای است، می‌گویند، خودمان می‌بینیم و می‌گوییم. من می‌گویم: شما چه چیزی را می‌بینید و می‌گویید. دیدن شما دیدنی علمی نبوده و گفتنتان هم گفتن حق نیست. آخر شما چه چیزی را می‌بینید و چه چیزی را می‌گویید؟ اگر به شما یک کتاب حدیث بدهند، هیچ تخصصی در شناخت احادیث آن ندارید. شما چه شناختی دارید؟ برای شناخت یک روایت، حداقل مانند آیت الله العظمی بروجردی ره باید درباره چهارده هزار راوی شناخت داشته باشید. شما درباره دو نفر از آن‌ها هم شناخت ندارید. این مرد در هشتاد و هشت سالگی، چهارده هزار راوی حدیث را که در کتاب‌ها دسته‌بندی کرده بود، در ذهن داشت و همه این راویان را می‌شناخت که روایت کدام‌ها قابل قبول است، و کدام‌ها مورد اعتماد هستند و کدام‌ها قابل رد هستند، و کدام‌ها مجهولند. کدام‌ها غیرثقه هستند. کدام‌ها ثقه هستند. کدام‌ها مطمئن هستند. شما چه می‌دانید این حرف‌ها را و اینکه چگونه باید در مورد یک راوی ارزیابی بشود. دین را باید عالم ربانی به مردم بدهد، نه یک روشنفکری که از فرهنگ اروپایی ارتزاق کرده، نه روشنفکری که در آمریکا تربیت شده است. دین را باید تربیت شده قم، مشهد و نجف به مردم بدهد.

چنان‌که گفته شد، حضرت زینب س فقه می‌گفت و خودش چشمه زلال این علم بود. کلاس دیگرشان هم کلاس اخلاق بود؛ کلاس تربیت نفوس، کلاس ترکیه نفوس، به تعبیری کلاس آدم‌سازی. با توجه به اینکه وجود مقدس خودشان، مجسمه کامل اخلاق بودند.

برایم خیلی مهم بود که در سوریه، در یکی از کتابخانه‌های آنجا، این قسمت از زندگی ایشان را در کتابی که در شرح حال زینب کبری (س) بود، دیدم. در تحلیلی که در یک بخش این کتاب آمده بود، راجع به دانش، بصیرت و علم زینب کبری (س) بحث می‌کرد که به نظر من مطالب مهم و ارزنده‌ای داشت.

حماسه زینب کبری (س)

اما در باره برخورد ایشان با حادثه کربلا، خیلی ساده و آسان می‌گویم که برخورد زینب کبری (س) در این رابطه، برخوردی صابرا نه بوده است.

اما این صبر در زینب کبری (س) چگونه بوده؟ او سخت‌ترین، سنگین‌ترین، دردناک‌ترین و رنج‌آورترین حادثه تاریخ را دیده است. آن هفتاد و دو نفر که از دنیا بریده و شهید شدند و به خدا پیوستند، تمام سنگینی بار این حادثه روی دوش زینب کبری (س) آمد، به انضمام اینکه از طرف برادر مأمور شد، هشتاد و چهار داغ‌دیده را از کربلا تا شام و از شام تا مدینه سرپرستی کند، این همه مصیبت‌ها را زینب (س) تحمل کرد، و با مدیریت مدبرانه‌اش پیام شهدای کربلا را به گوش همگان رسانید. آن حضرت (س) با این حادثه، برخوردی الهی کرد و از زمان وقوع این حادثه تا روز وفاتش، برای یک بار، به خاطر حادث کربلا نفسی که بوی گلایه و شکایت از خدا را بدهد، از دل نکشید؛ بلکه کنار حادثه تلخی به این وسعت، شاکر بود. چه کسی این تحمل را داشت کنار چنین حادثه‌ای بنده شاکر پروردگار باشد. ابن‌زیاد وقتی دربارگاهش به مسخره به زینب کبری (س) گفت، رفتار خداوند را نسبت به اهل بیت چگونه دیدی؟ یعنی دیدی که خداوند ما را پیروز کرد و شما قطعه قطعه و

متلاشی شدید. جواب داد: «وَمَا زَايْتُ إِلَّا جَمِيلًا». جز رفتاری زیبا و نیک از خداوند ندیدم؛ یعنی خداوند امامت را با شهادت در هم آمیخت و بالاترین زیبایی را درست کرد؛ چنان که با این آمیزش، برای ما چهره‌ای زیباتر از یوسف (ع) را به وجود آورد. در روز یازدهم با چه تحمل مثبتی و با چه صبر ملکوتی و عرشی آمد و دو دست مبارکش را زیر بدن قطعه قطعه شده اباعبدالله (ع) برد و با یک دنیا ادب به سمت آسمان برگشت و به پروردگار گفت: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقَلِيلَ الْقُرْبَانَ». خدایا! این اندک را به عنوان قربانی که اصلاً تناسبی با عظمت خدایی تو ندارد، از ما قبول کن. «شیخ محمد مهدی حائری، شجره طوبی، ج ۲، ص ۲۹۴» ما یک چیزی می‌گوییم و یک چیزی را می‌شنویم که اگر یک میلیونوم آن بر سر خودمان بیاید، آن وقت باید ببینیم چه کاره هستیم؟ در این موقعیت، عبادت و صبر در ایشان جمع شده بود. امام صادق (ع) این موقعیت را چنین توصیف می‌کند: عمه جان! عصر عاشورا تمام فرشتگان خدا از مقاومت، صبر و ایستادگی تو شگفت‌زده شدند؛

یعنی نتوانستند هضم بکنند که انسان هم این قدر عظیم است. به خدا قسم! راحت می‌توانم بگویم آن زمانی که خدا به ملائکه خبر داد: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». «بقره: ۳۰» ملائکه برگشتند و گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ». «بقره: ۳۰» خدا به آن‌ها فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» «بقره: ۳۰». من از آفرینش این انسان چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید، و آنان نمی‌دانستند.

تا عصر عاشورا که خدا برگشت به ملائکه گفت: زینب (س) را ببینید، من این را می‌خواستم خلق کنم: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ». «بقره: ۳۰» چند میلیون سال قبل هم حالا برای شما روشن شد که خلیفه یعنی چی؟ انسان یعنی چی؟ که یک خانمی که دنیای عاطفه و رأفت قلب است، در یک نصف روز، هفتاد و دو نفر را جلوی چشمان او سر ببرند و قطعه قطعه کنند و بعد بیاید کنار این بدن‌های پاره پاره بنشیند و بگوید: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقَلِيلَ». این است، «أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ». به خدا قسم! شب یازدهم، برای آن حضرت، یک ذره از کیفیت عبادتش با شب‌های مدینه فرق نکرد. این شب هم سکنه کبری (س) می‌گوید، عمه‌ام کنار آن خاک‌های بیابان، سحر مشغول نماز شب و مناجات بود؛ یعنی با بودن این حادثه، از پروردگار کمال رضایت را داشت.

حکومت الهی زینب کبری (س)

اما راجع به سرپرستی او باید گفت، شما می‌دانید که اهل بیت: را از چه مسیری به شام بردند. آن دژخیمان اهل بیت: را از مسیر طبیعی عراق به شام نبردند؛ بلکه آنان اهل بیت: را در حالی که جلوی محمل‌ها ۱۸ سر بریده را بر بالای نیزه‌ها زده بودند، از منطقه موصل و حدود کرکوک، مرز روم شرقی، ترکیه آن زمان، به دمشق بردند؛ یعنی از مناطق کردنشین و ترک‌نشین که آن وقت این ترک‌ها و کردها اغلب مسیحی بودند. بعد در این شهرها اعلام می‌کردند و به خاطر یزید، این اکراد و این اتراک مسیحی بیرون می‌ریختند و سرود می‌خواندند؛ پایکوبی می‌کردند؛ به زن و بچه داغ‌دیده سنگ می‌زدند چوب پرت می‌کردند. این‌ها را تا دمشق این گونه بردند.

هر جایی هم که آن‌ها را پیاده می‌کردند، خود لشکر یزید آشپزخانه مفصلی بر پا می‌نمود. اما اهل بیت: به یک ذره نان خشک قناعت می‌کردند و سختی را تحمل می‌نمودند. تا اینکه به شام رسیدند. یزید سؤال می‌کند، این‌ها از کربلا تا اینجا چه عکس‌العملی داشتند؟ در پاسخ گفتند: دو عکس‌العمل

داشتند. یکی این بود که به ما جز آقایی و کرامت نشان ندادند و از کربلا تا شام، نه بچه دو و سه ساله آن‌ها، و نه زن شصت و هفتاد ساله آنان، و نه این جوان بیمار آن‌ها، یک تقاضا هم از ما نکردند و ما را از سگ کمتر حساب کردند. این یک عکس‌العمل. عکس‌العمل دوم آن‌ها هم این بود که با این سختی راه، گرسنگی و تشنگی هر جا آن‌ها را پیاده کردیم، یا مشغول به خواندن قرآن شدند، یا عبادت کردند، یا صورت روی خاک گذاشتند و به مناجات برخاستند. این حکومت زینب کبری (س)، در یک ملت هشتاد و چهار نفر است. اگر حکومت، حکومتی الهی باشد، از حکمرانانش، چیزی جز آقامنشی و بندگی خدا، برای مردم ظهور نمی‌کند. اگر حکومت، این حکومت نباشد. البته، باید این همه فساد رواج سیل‌وار پیدا کند.

اما چنان زیبا زینب کبری (ع) بر این ملت الهی هشتاد و چهار نفره حکومت کرد که این ملت دشمن را از سگ، کمتر حساب کردند و لحظه‌ای هم از عبادت خدا غافل نشدند.

ما زمان شاه وقتی می‌خواستیم به حکومت انتقاد کنیم، اسم شاه را که نمی‌بردیم و به جای اسم شاه، اسم معاویه، یزید، ابوبکر، عثمان و این‌ها را می‌بردیم. ساواکی‌ها پای منبر می‌فهمیدند ما چه داریم می‌گوییم. ما که کنایه می‌زدیم، روز بعد به در خانه ما می‌آمدند که ساواک شما را خواسته است، یا چهار روز بعد می‌آمدند در خانه ما چشمان را می‌بستند و می‌بردند و به زندان می‌انداختند. در طول عمرمان خود شاه را هم ندیدیم، و اگر رو در رو او را می‌دیدیم، معلوم نبود بتوانیم از او انتقاد کنیم. قدرت یزید هزار برابر قدرت شاه بود. وسعت کشورش هم بیست برابر وسعت ایران امروز، پهناوری داشت. حالا در بارگاه یزید، خانمی داغ‌دیده و اسیر را آوردند و با این قدرت عظیم آن روز رو به رو کردند. زینب کبری (س) از جا بلند شد و به شاه گفت، به شاهی که صد برابر شاه کشور ما قدرت داشت: «یابن الطلقاء» «بلاغات النساء، ص ??»: ای فرزند بردگان و غلامان آزاد شده! پسر مردمان پست! پسر مردمان لعین! پسر مردمانی که بچه‌هایشان انتساب درستی نداشتند و نمی‌شد گفت که مادرشان این است و پدرشان این! تو از چنین خانواده‌ای هستی. ای نسل نامعلوم! «یابن الطلقاء!»: فرزند غلامان آزاد شده! پسر مردمان پست! آنچه نقشه داری به کار بگیر و هر اسبی داری بتازان، اما من اسیر، مطلبی را از آینده عالم به تو بگویم. یزید! هرچند هفتاد و دو نفر ما را در کربلا قطعه قطعه کردی و نگذاشتی بدن‌هایشان را دفن کنیم، در آینده، این بیابان تبدیل به یک شهری به نام کربلا می‌شود. برای برادرم گنبد و بارگاه و حرم برپا می‌گردد. دل‌های مردم از همه عالم متوجه حرم حسین (ع) ما می‌شود و به آنجا می‌آیند و از خاک قبر حسین (ع) من، برای شفای بیماران و ساختن مهر نماز بر می‌دارند. در آینده، لعنت مردم دنیا متوجه شما می‌شود؛ یعنی زینب کبری (س) یزید را از غیب خبر داد. یزید مات زده بود و نمی‌توانست به می‌رغضب بگوید، گردن این زن را بزن. چون حرف‌هایی که زینب کبری (س) زد، برای خودش هم ایجاد مصونیت کرد. اصلاً شام را به هم می‌ریخت. یزید دید نمی‌تواند زینب کبری (س) را اعدام بکند. این شرابخور سگ‌باز میمون‌باز متکبر که از برخورد زینب کبری (س) سخت شکست خورده بود، می‌دانید چگونه تلافی کرد؟ جلوی چشم خواهر، دست برد و چوب خیزران خود را برداشت و به لب و دندان سر بریده حمله کرد. این بچه‌های کوچک دامن عمه را گرفتند و همه فریاد زدند: وامحماً واعلیاً. کاری زینب کبری (س) کرد که در تمام حادثه کربلا نکرد. وقتی دید یزید با چوب به لب و دندان سر بریده حمله می‌کند، زیر چادر

عصمت دست برد و گریبانش را پاره کرد. خیزرانی که یزید بر آن لب می زد، بر دل زینب (س)، نیش تر فرو می کرد.

\$

##سخنی پیرامون عفاف

سخنی پیرامون عفاف

دکتر رفیعی

بسم الله الرحمن الرحيم

لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

الحمد لله الذي جعل الحمد مفتاح لذكره و سبباً للمزيد من فضله و دليلاً علي آلائه و عظمته

ثم الصلاه والسلام علي حبيبه وخيرته ابوالقاسم المصطفي محمد

وعلي اله الطيبين الطاهرين المنتجبين وصي الما بقيه الله في العرضين

قال الله تبارك و تعالي يا ايها الذين الامنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين.

شب شهادت صديقه طاهره زهراي مرضيه(سلام الله عليها)ريحانه الرسول ،ام ابيها عليها صلوات الله وسلام الملائكته مي باشد .

يكي از بالاترين اقسام عفاف ،عفت جنسي است ،و عفت جنسي اين است كه انسان شهوت خودش را كنترل كند، اينى كه در روايات داريم انسان واسطه بشود،حديث داريم حكم اوليه اسلام ازدواج است،ولي مي فرمايد حالا اگر كسي نتوانست ازدواج بكند،شرائط برايش نبود،يا حتي همسرهم داشت،فرقي نمي كند،بايد عفت داشته باشد،اين عفت منظور عفت جنسي است،برادران عزز ،خواهران گرامي،اگر غريزه شهوت انسان،يله و رها بشود خيلي خطرناك است،خيلي جنايت مي آفريند،خيلي آسيب ايجاد مي كند،فلذا اسلام براي ،مسئله ي كنترل شهوت و براي ايجاد عفاف در مردم اول كاري كه كرده است مي گويد جلوي محرک ها را بگيريد،ببينيد،محرک اول باعث مي شود شهوت انسان تحريك بشود،چرا به همسران پيامبر (صلي الله عليه وآله) مي فرمايد :تحريك كننده حرف زنيد «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» ،اين پيام به همه ي زن هاست،نوع حرف زدن يك خانم مي تواند محرک باشد، مي فرمايد شما سختان را،حرف زدنتان ،گاهي بايك تلفن ،شهوتي تحريك بشود،لذا مي فرمايد كه حرف زدن خانم ها نبايد تحريك كننده باشد،آيه قرآن مي فرمايد:راه رفتن نبايد محرک باشد،به زن هاي پيامبر(صلي الله عليه وآله) مي فرمايد:وقتي راه مي رويد ،يك جوري راه نرويد كه نامحرم تحريك بشود، دختر شعيب وقتي آمد پيش حضرت موسي(عليه السلام) خب موسي بن عمران جوان است،مجرد است ،اين خانم آمد پيام شعيب را به او برساند، قرآن مي فرمايد:«تمشي علي الاحياء»پس ما راه رفتن بي حيا هم داريم،حرف زدن بي حيا هم داريم،اسلام براي ايجاد عفت جنسي،چندتا كار كرده است:

۱/ جلوي محرک ها را گرفته است. مي فرمايد خانم محترم تحريك كننده حرف زن ،تحريك كننده راه نرو،زينت هاي خودت را آشكار نكن ، كه موجب بشود نامحرم تحريك بشود،زينت هاي خودت را بپوشان،فلذا«احب الاعفاف البطن و» فرمود بالاترين عفاف و محبوب ترين عفت نزد خدا عفت شكم

و عفت جنسي است، این است که انسان قواي جنسي اش را کنترل بکند، شما سوره ي احزاب را باز کنید آیه ۳۵ را ببینید، من توصیه مي کنم این آیه را ملاحظه کنید، آیه ي ۳۵ سوره ي احزاب، ده صفت آورده است براي زنان و مردان سالم، مي دانيد شما که جامعه ي سالم با افراد سالم است، اگر افراد در جامعه سالم شدند، جامعه هم دست مي شوند، جامعه در و ديوار نيست که سالم باشد فوقتي مي گویند که خانواده سالم، جامعه ي سالم، کشور سالم، يعني افراد سالم، افراد سالم هم زن و مرد مي باشند، ده تا صفت خداوند در سوره احزاب براي مومنين و مومنات آورده است که واقعا اگر اين ده صفت در جامعه بين مؤمنين ايجاد بشود، ايم جامعه، جامعه ي سالم مي شود، خب يکي از آن ها اين است «والحافظين فروجهم و الحافظات»، مرد ها و زن ها در جامعه ي اسلامي، قواي جنسيشان را کنترل مي کنند، مواظب هستند، عفت جنسي دارند؛ گاهي غربي ها مي گویند شما آزاد بگذاريد مسائل جنسي را، انقدر حساسيت ايجاد نکنيد، باعث مي شود برايشان عادي بشود براي مردم و خلاصه خود به خود حساسيت ها کم مي شود، هي که شما خانم را مي پوشانيد، هي تحريک مي شوند مي بينند، ولي وقتي همه چيز باز شد و بي حجابي شد، فساد زياد بود قواي جنسي را هرکي از هر جايي خواست ارضا کرد، ديگر طبيعتا ولع از بين مي رود، عادي مي شود، ديگر کسي مثل کشور هاي غربي نمي ايستد به نامحرم نگاه بکند، ديگر همه مثل هم هستند؛ اين حرف، حرف غلطی است، اين نتيجه اش اين است که شما فرزندان فهشا پدا مي کنید در جامعه، فرزندان زنا پيدا مي کنید، قوام خانواده ها از هم مي ريزد، يک خانواده ديگر پس از ??، ?? سالگي مالک دختر خودش نيست، مالک خواهر خودش نيست، اگر يک کسي گفت که آقا هر کسي هر چيزي مي خواهد بخورد، هيچ چيز مالک ندارد، آيا اين نشان دهنده ي تمدن است؟! هرکي هر چيزي خواست ببيند، هرکي با هر کسي دلش خواست ارتباط داشته باشد! لذا اسلام توصيه اولش برايمسئله جنسي اين است که محرک ها را از بين ببريد، محرک کننده حرف زن، تحريک کننده راه نرو، زينت هايت را آشکار نکن، نگاه به نا محرم نکن..

يک وقتي در زمان رسول گرامي اسلام (صلي الله عليه وآله)، فضل بن عباس با پيامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) سوار بر مرکبي بودند، فضل داشت به يک نامحرمي نگاه مي کرد، رسول خدا (صلي الله عليه وآله) دست مبارکش را آورد و صورت فضل را برگرداند، فضل بن عباس جوان بود، جوان زيبايي هم بود، اميرالمؤمنين (عليه السلام) در حال طواف بود،ديد يک کسي دارد به نامحرم نگاه مي کند، با دست مبارکش صورت او را برگرداند، فرمود داري گناه مي کني اينجا! گذاشت نگاه بکند، اين ها عوامل بازدارنده است.

امام صادق (عليه السلام) شنيدند که يکي از شاگردانشان، که براي خانم ها درس مي گفت، ايشان سرکلاس شوخي کرده است، مزاح کرده است با خانم ها، امام او را خواست، فرمود: مبادا از اين به بعد در کلاسي که به خانم ها درس مي دهی، شوخي بکنی، يا درس را تعطيل بکن، يا شوخي نکن. چون با يک مزاح، با يک شوخي شروع مي شود. منشاء بسياري از درگيري ها در تاريخ، مسائل شهواني بوده است، همين بي حرمتي ها بوده، همين رعايت نکردن عفاف بوده.

نبرد بني قينقاع چرا در گرفت؟ اولین گروه یهودیان که پیامبر (صلي الله عليه وآله) این ها را از مدینه بیرون کرد، یهودی های بني قينقاع هستند، چون یک زن مسلمان رفت در بازار یهود، یک جوانی به او بی حرمتی کرد، چادر و لباس او را دوخت به چادر مغازه، آمد حرکت بکند، حجاب و لباسش کنار رفت، بدنش نمایان شد، یهودی ها مسخره کردند، هلهله کردند، شادی کردند، همین باعث درگیری شد، باعث شد جوانی از یهود کشته بشود، جوانی از مسلمان ها کشته شود، و بالاخر پیامبر (صلي الله عليه وآله) همه ی یهودی های بني قينقاع را از مدینه بیرون کرد. یک هوس رانی باعث شد که این جنگ در بگیرد و موجب این درگیری بشود، خیلی آدم باید حواسش باشد.

ما چهار قسم عفت داریم، بحث ما امروز این است؛

«افضل العبادة العفاف» بالاترین عبادت عفت است، «انفسهم عفيفه» مؤمنین نفسشان عقیف است، این ها روایات است که می خوانم، عفاف مورد دعای پیامبر (صلي الله عليه وآله) بوده، «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى، وَالتَّقَى، وَالْعَفَافَ، وَالْغِنَى»، عفت مورد توصیه ی قرآن است، چهار جور ما عفاف داریم:

۱/ عفت جنسی است «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا»، عفت جنسی عرض کردم، قرآن و روایات توصیه شان این است که جلوی محرک ها را بگیریم، این خیلی نکته مهمی است، که تحریک کننده لباس نپوشیم، تحریک کننده حرف نزیم، الان متاسفانه در جامعه مواجه هستیم ما با این مشکل که ارتباط های خانوادگی، فامیلی، عروسی ها، مهمانی ها، کنترل شده نیست،

به عنوان اینکه پسر عمو، دختر عمو، زن برادر است، داماد است، باجناب است، در زندگی هم وارد می شوند، و عرض کردم، شما ببینید حوادث و اخبارهایی که چقدر اختلاف ها، قتل ها، درگیری ها، جنایت ها، بخاطر همین عدم رعایت عفاف جنسی است. خیلی مهم است، این همان است که توصیه شده است، قرآن کریم می فرماید: «والحافظين فروجهنم والحافظات»، مرد ها و زن ها در جامعه ی اسلامی، قوای جنسیشان را کنترل می کنند؛

این صفت عفت در زندگی حضرت زهرا (سلام الله علیها) موج می زند، وقتی ازدواج کرد، پدر بزرگوارش، آمد فرمود دخترم، من کار بیرون و کار خانه را برای شما تقسیم کردم، امیرالمؤمنین (علیه السلام) کارهای بیرون خانه را انجام بدهد، شما هم کارهای داخل خانه را؛ وجود مقدس زهرای مرضیه (سلام الله علیها)، آنقدر خوشحال شد که به پدر عرض کرد، یا ابتا راین خبر بعد از اسلام برای من شادبخش ترین خبر بود، آنقدر من خوشحال شدم، بعد از اسلام با هیچ خبری به اندازه این خبر خوشحال نشدم، که شما کار بیرون را از گردن من برداشتی، خب شما الان خریدهای خانه ی خانم ها بیشتر از آقایان هست، صف های نانوائی خانم ها شلوغ تر از آقایان است، رفت و آمد بازار خانم ها بیشتر از آقایان است، کارهایی که گاهی اصلاً شاکله اش با وجود مرد جور در می آید را خانم ها انجام می دهند، این درست نیست؛ یک مرد غیور جوری باید برنامه ریزی بکند که به حداقل این موارد نسبت به خانواده اش بپردازد، بعضی ها کل این کارها را واگذار کرده اند به خانواده، برود نان بخرد، فگوشت بخرد، شیر بخرد، بازار برود، محرم و نامحرم!

روایتی است که شیخ عباس قمی در مفاتیح آورده است، امیرالمؤمنین به زن های عراق می فرماید: چرا شما می آید در بازار ها که مرد های عزب به شما نگاه بکنند، مرد های عزب به شما بنگردند، اسلام مخالف حضور اجتماعی زن نیست، خود زهرای مرضیه (سلام الله علیها) هم در دفاع از امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطبه دارد و هم احتجاج دارد، هم تحریم دارد، هم دفاع دارد، هم گریه دارد، هم فریاد دارد، اما وقتی ضرورتی نیست! چرا در اسلام جهاد از گردن خانم ها برداشته شد؟ بعضی از زن ها پیش پیامبر (صلي الله عليه وآله) آمدند و گفتند یا رسول الله ما می خواهیم ثواب جهاد را ببریم، فرمود: «حسن التبعل يعدل الجهاد»، خوب همسر داری کردن، خوب شوهر داری کردن، معادل جهاد در اسلام است؛ این یکی از ویژگی های زندگی حضرت زهرا (سلام الله علیها) است.

اینکه فرمود بهترین زن کسی است که مرد او را نبیند و او هم مرد را نبیند، واقعا این طور است؛ انسان گاهی در این مراکز درمانی، دانشگاه ها، بیمارستان ها، مراکز ادارات وارد می شود، بانک ها، جاهای مختلف که حالا مرسوم شده است خانم ها را به کار می گیرند تو همه ی کار ها، مغازه پارچه فروشی، رستوران، سوهانی، ساندویچ بگیر بیا تابالا!

علتش هم این است که نیروی کار خانم ها ارزان است، توقعشان کم است، حالا یک جاهایی ضرورت دارد، یک جاهایی لازم است، اما واقعا بسیاری از این مشاغل را لازم است که خانم ها انجام بدهند؟! خب این خود به خود منجر به بعضی از ارتباطات، بعضی از گفتگو ها، مخصوصا در مراکز درمانی که خیلی کم گاهی رعایت می شود، می بینید آن چنان گرم گفتگوهای میان افراد باهم صمیمی، عدم رعایت حریم ها، این ها نکاتی است که در اسلام روی آن تاکید شده است.

یکی از بالاترین اقسام عفاف، عفت جنسی است، وعفت جنسی هم، همین است که انسان شهوت خودش را کنترل بکند، این که در روایات داریم انسان واسطه بشود،

حدیث داریم: سه گروه هستند که خداوند روز قیامت سایه رحمت روی سرشان می اندازد، یکی «رجل زوج اخاه» کسی که ازدواج کسی را فراهم بکند؛ خود ازدواج یک عامل عفت جنسی است، توصیه قرآن است. من روایت دیده ام، امام معصوم فرموده است که: هرکسی که ازدواج را از روی فقر ترک بکند، (بگوید بچه ام بیکار است، شغل ندارد، خانه ندارد، ماشین ندارد) فرمود: «وَمَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْفَقْرِ فَقَدْ أَسَاءَ الظَّنَّ بِاللَّهِ» هرکسی که ازدواج را از روی فقر (ترس از فقر) ترک بکند، این به خدا سوء ظن دارد؛ می دانید سوء ظن به خدا چقدر بد است، خدا در قرآن لعنت کرده است آن هایی را که سوء ظن دارند. می فرماید: «يَعَذَّبُ اللَّهُ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ» عذاب می کند آن کسانی را که به خدا سوء ظن دارند؛ بدترین نوع سوء ظن، سوء ظن به خدا است، کلا سوء ظن بد است؛ قرآن می فرماید «اجتنبوا کثیر من الظن»؛ اما اینکه آدم به خداوند سوء ظن بورزد، بعضی ها می گویند سوء ظن به خدا یعنی چی؟! یکی از آن همین است، روایت می فرمود: کسی که ازدواج را ترک بکند «مَخَافَةَ الْفَقْرِ»، بگوید نمی شود، نداریم، ماشین نیست، خانه نیست، فرمود: «فَقَدْ أَسَاءَ الظَّنَّ بِاللَّهِ» این سوء ظن به خدا دارد، چرا سوء ظن به خدا دارد؟ چون خداوند در قرآن می فرماید: «ان یكونوا فقراء یقنهم الله» اگر ندار هستی با ازدواج من پول دارت می کنم؛ خب این کسی که می گوید، ندارم، ازدواج نمی کنم، این وعده خداوند را قبول ندارد، این می شود سوء ظن به خدا

فلذا دوتا توصیه اسلام برای عفت جنسی در جامعه دارد:

۱/ کنترل محرک ها، جلوگیری از محرک ها، حرف هایتان تحریک کننده نباشد، تحریک کننده راه نروید، ارتباط ها رعایت بشود، زینت ها پوشید بشود، حجاب داشته باشند. این یک راه عفت جنسی است.

۲/ راه دوم، ازدواج است، که این درواقع میل از راه طبیعی اش ارضاء می شود و پاسخ داده می شود. این اولین قسم عفاف که عرض کردم در زندگی حضرت زهرا (سلام الله علیها) موج می زد، هم نسبت به نامحرم آن حساسیت حضرت، هم این خطبه ای که در مسجد خوانده، در تاریخ دارد که حضرت به طور کامل خودش را پوشاند، تمام بدن را پوشاند، آمد مسجد پشت پرده قرار گرفت و شروع کرد به خطبه خواندن.

می آمد بقیع گریه می کرد، می آمد احد اشک می ریخت، اما در میان حجاب کامل، در میان پوشش کامل، این عفاف حضرت زهرا (سلام الله علیها) است.

قسم دوم عفت، عفاف مالی است، انسان در مالش هم باید عفیف باشد، یعنی چی در مال عفیف باشد؟ یک معنایش این است که: اگر ندار هست، اگر فقیر هست؛ اگر مشکلات مالی دارد دنبال تهیه مال از راه حرام نرود، روایت داریم: «العفاف زینت الفقر» زیبایی فقر، با عفت است.

یک گروهی بودند در مدینه، این ها فقیر بودند، (این آیه قرآن است که الان عرض می کنم) خیلی وضع مالیشان خراب بود، گاهی گرسنه می خوابیدند، اما قرآن می فرماید: آن قدر خود دار بودند، آن قدر خویشتن دار بودند، آن قدر مناعت طبع داشتند، هر که این ها را می دید فکر می کرد پول دار اند، می گویند طرف صورتش را باسیلی سرخ نگه داشته است، این آیه قرآن است، بخوانم برایتان:

«يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» یعنی کسی خبر نداشت این ها را که می دید فکر می کرد این ها پول دار هستند، از بس عزت نفس داشتند.

وقتی پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) آمدند مدینه، نقل کرده اند که این ها خانه نداشتند، یک ایوانی درست کرد برایشان کنار مسجد بنام صفرح. البته این صفرح ای که الان تو مدینه است، جابجا شده است، اونجا محلش نیست، محل سفره جلوتر است، این ها اینجا شب می خوابیدند، رسول خدا (صلي الله عليه وآله) هم گاهی برایشان غذا می آورد، نانی، خرمایی، چیزی به هر حال می آورد به این ها می رساند، خود پیامبر (صلي الله عليه وآله) هم امکانات مالی نداشت، اتفاق افتاد سه، چهار روز پشت سرهم پیامبر (صلي الله عليه وآله) خرما آورد برایشان، یکی از آن روزهایی که خرما آورد، یکی از این مسلمان ها، یک کلمه برگشت گفت یا رسول الله جگرمان سوخت، گرمیمان کرد، چقدر خرما بخوریم!! اعتراض کرد، (خب اعتراض اولاً صلاح نیست شما به پیامبر (صلي الله عليه وآله) بکنید، ثانیاً رسول خدا نداشت، اگر داشت غذایی دیگری برای شما می آورد، بیشتر از این در اختیارش نبود)، حضرت فرمود: نمی دانی جگر سوختن یعنی چی، جگر سوختن این نیست، قرآن می فرماید: قیامت آتش جهنم، آن جگر می سوزاند، آن آتش است که قرآن کریم می فرماید در بطون و برون افراد این حرارت احساس می شود، تو گرما ندیدی که به گرمی خرما می گویی گرما، خیلی ناراحت شد، متأثر شد، گفت یا رسول الله من را ببخش، اصلاً دیگر غذا نمی خورم حالا که این طور شد، فرمود نه غذا بخور، ادب داشته باش، خودت را کنترل بکن، بالاخره این مهم است، گاهی خود پیامبر گرامی اسلام در خندق (نوشته اند)، وقتی خندق را می کردند، یک روز حضرت زهرا (سلام الله علیها) دو تا قرص نان برای

پیامبر (صلي الله عليه وآله) آورد، پیامبرگرامی اسلام نان هارا میل کردند و فرمودند دخترم سه روز است این اولین قوتی است که از گلوئی بابت می رود پایین، سه روز است که من چیزی نخورده ام، حضرت عرضه داشتند بابا جان، من غذایی بچه ها را یک کم کمتر دادم و برای شما آوردم. واقعا نبود. خود فاطمه زهرا (سلام الله علیها) وقتی آمد خانه ی پدرش کمک مالی بگیرد، پیامبر (صلي الله عليه وآله) فرمود: دخترم من ندارم به شما بدهم ولی یک ذکر بهت یاد می دهم، برو و این ذکر را بگو، ذکر ی به حضرت زهرا (سلام الله علیها) یاد داند «یا رب الاولین و الاخرین یا ذل یا راحم المساکین یا ارحم الراحمین» فرمودند این را بگو، در زندگی ات گشایش ایجاد می کند. خب حضرت زهرا (سلام الله علیها) از روی فقر آمده بود، آمده بود کمک مالی بگیرد، امیرالمؤمنین او را فرستاده بود، وقتی از خانه ی پیامبر (صلي الله عليه وآله) آمد بیرون، آمد پیش امیرالمؤمنین عرض کرد «یا اباالحسن یبن ام ذهبت الدنیا و تجد اداخره» برای دنیا رفته بودم ولی با آخرت برگشتم، الحمد لله که بجای مال پدرم یک ذکر ی را بهم یاد داد، امیرالمؤمنین هم فرمودند: امروز خوب روزی است که ما یک دعایی یاد گرفتیم، ذکر ی یاد گرفتیم.

در اوج فقر پدر بزرگوارش می آمد خانه می فرمود دخترم «تعجلی مرامه الدنیا و حلاوت الاخره» میدانم دنیا برایست سخت است، این ها را بکش، بجش، با شیرینی آخرت حل می شود، می گفت بابا جان من ناراحت نیستم، «الحمد لله علی آلاءه و شکر علی نوم».

دیروز عرض کردم که وقتی سلمان آمد پیش پیامبر (صلي الله عليه وآله)، گفت یا رسول الله، دخترتان فاطمه (سلام الله علیها) خیلی در فقر است، لباس زندگی اش خیلی ساده است، پیامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) فرمودند سلمان «اما ابنتی الفاطمه قد ملأ الله جوارها ایمانا و یقینا» دختر من دنبال این مسائل مالی نیست، اگر دنبال مسائل مالی بود، خیلی خواستگار های پول دار و ثروتمند داشت، اما زندگی را با امیرالمؤمنین ترجیح داد.

برادران عزیز، خواهان گرامی، ما چهار جور عفاف داریم: ?? عفت جنسی ؛ ?? عفت مالی: این است که انسان خودش را برای فقر و نداری به حرام نیاندازد، به دیگران رو نیاندازد، خودش را کوچک نکند، بسازد اما با عفاف، همان چیزی که وجود مقدس رسول گرامی اسلام حضرت محمد (صلي الله عليه وآله) و ائمه معصومین ما توصیه کردند، این هم قسم دوم.

۳/ عفت در گفتار: انسان گفتارش هم باید عفیف باشد، گفتارش هم باید حساب شده باشد، چقدر قرآن تاکید می کند، مردم «قولوا لناس حسنا» خیر خواه مردم باشد.

از امام باقر (علیه السلام) پرسیدند یا بن رسول الله «قولوا لناس حسنا» با مردم نیکو حرف بنزید، خیر خواهانه حرف بنزید، یعنی چی؟ امام باقر (علیه السلام) فرمود: یعنی همان طور که دوست داری مردم درباره ی شما حرف بنزند، همان طور حرف بنزید، بینی و بین الله اگر این رعایت بشود چقدر گفتارها زیبا می شود، چطور دوست دارید مردم درباره ی شما حرف بنزند، فرمود شما همانطور با مردم حرف بنزید،

«هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ»، «قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»، محکم حرف بنزید، پاکیزه حرف بنزید، زیبا حرف بنزید، این قسم دیگر عفاف است که عفاف گفتاری است، انسان در کلامش، در بیانش باید عفت باشد و کلامتش کلمات حساب شده ای باشد، این هم یک قسم عفاف. پس عفت جنسی، عفت مالی، عفت

گفتاري، قسم چهارم عفاف هم «عفت البطن» عفت شکم، اینجا انسان اجازه ندهد هر لقمه اي وارد شکمش بشود، ایني که انسان کنترل داشته باشد نسبت به ورود غذا، لقمه ي حلال استفاده بکند.

اگر این چهار عفت در زندگي ما جمع شد، عفت جنسي، عفت مالي، عفت گفتاري، عفت شکم، مجموعه ي این ها انسان را مي کند «أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةً»، انسان مي شود عفيف. «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعِفَافُ»، این خلاصه ي عرضي بود که من تقديم محضر شما کردم که بدانيم يکي از صفات مؤمن که قرآن کریم و روايات بر آن تاکيد دارد، همين عفاف است؛ عفاف يعني بازدارندگي نفس، يعني اینکه انسان بتواند خود را کنترل بکند، خود بازدارندگي، این معنای عفاف است و حديث خواندم اول عراعضم؛ نبي مکرم اسلام فرمود: «وَأَمَّا الْعِفَافُ فَيَتَشَعَّبُ مِنْهُ الرِّضَا وَالْإِسْتِكَانَةُ وَالْحَظُّ وَالرَّاحَةُ وَالتَّفَقُّدُ وَالْخُشُوعُ وَالتَّذَكُّرُ وَالتَّفَكُّرُ وَالْجُودُ وَالسَّخَاءُ» اگر کسي عفت داشت، سخاوت دارد، جود دارد، تفکر دارد، صفت رضا دارد، آرامش دارد، صفت خشوع در مقابل خداوند تبارک و تعالي دارد؛ این خلاصه عرض ما در ارتباط با این صفت ارزشمند؛ عرضم را جمع کنم. مي فرمايد: مردم دنيا، پيروان علي بن ابي طالب، شيعيان و عاشقان مکتب ابالحسن (عليه السلام)، علي (عليه السلام) را چهار چيز ياري کنيد، «أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ» یک تقوا و ورع، دوم تلاش سوم عفت و چهارم سداد و محکم بودن، این در آن نامه ي که به عثمان بن حنين نوشته بود آمده است، «أَعِينُونِي» من علي را ياري کنيد؛ با چي ياري کنيم آقا جان؟

«بِوَرَعٍ» يعني تقوا، دوري از شبهات، دوري از معصيت، «وَاجْتِهَادٍ» تلاش «وَ عِفَّةٍ» عفت، «وَ سَدَادٍ» به معنای محکم بودن و استوار بودن، از من و شما خواست با این چهار چيز اميرالمؤمنين را ياري کنيم. ان شاءالله خوادمند به همه ي ما توفيق انجام این فضائل را عنايت بفرمايد.

خدایا به عظمت زهراي مرضيه (سلام الله عليها)، در ظهور آقامون حجه بن الحسن تعجيل بفرما. خدایا به عظمت زهراي مرضيه (سلام الله عليها) حشر و نشر ما را با فاطمه (سلام الله عليها) و اولادش قرار بده.

خداوندنا به عظمت زهراي مرضيه (سلام الله عليها) نسل ما اولاد ما، جوان هاي ما را از خطرات محفوظ بدار.

بیماران ما، بیماران منظور این جمع، لباس عافيت بپوشان.

کشور ما، نظام ما، تماميت ارضي ما، رهبر محبوب ما سلامت، عزت، عنايت بفرما.

خدایا بشارت به روح شهدا، انوات، گذشتگان، روح ملکوتي امام، عائد و واصل بگردان.

خدایا عاقبت ما را ختم بخير بگردان. خدایا با مال حلال ما را از مال حرام بي نیاز بگردان.

\$

##تعليم و تربيت

تعليم و تربيت

محمد علي ناصري

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَى آلِهِ آلِ اللَّهِ ، لَاسِيَّمَا بَقِيَّةُ اللَّهِ الْأَعْظَمِ رُوحِي وَ أَرْوَاحِ الْعَالَمِينَ لِتُرَابِ مَقْدَمِهِ الْقَدَا ، وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ مِنَ الْآنَ إِلَى

يَوْمَ لِقَاءِ اللَّهِ ، وَ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْعَظِيمِ : «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يُزَكِّيْكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يُعَلِّمُكُمُ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» [بقره، ۱۵۱]

وقتي به قرآن عظيم الشأن كه متقن ترين سند در نزد همه مسلمانان است مراجعه مي كنيم يكي از اهداف پيامبران الهي را تعليم و تربيت انسانها معرفي مي كند، خوب است در ابتداء واژه تعليم را از نظر لغت و اصطلاح تبين و توضيح دهيم سپس اقسام آن را بيان كنيم .

۱ - مفهوم تعليم

الف - در لغت

تعليم از ريشه علم ابن فارس در اين رابطه گفته: «علم اصل صحيح واحد يدل علي أثر بالشئ يميز به غيره» [مقاييس اللغة، ج ۲ ص ۱۵۹] علم يك اصل صحيح كه دلالت دارد بر اثر چيزي كه بواسطه آن از غيرش امتياز پيدا مي كند

صاحب مصباح المنير آورده است: «العلم اليقين، عِلْمٌ يَعْلَمُ اذا تيقن وجاء بمعني المعرفة ايضاً كما جاءت بمعناه واذا كان بمعنا اليقين تعدي الي مفعولين واذا كان بمعني المعرفة تعدي الي واحد» [المصباح المنير، ۲- ۱ ص ۴۲۷] علم همان يقين است، عِلْمٌ يَعْلَمُ وقتي كه انسان يقين پيدا كند، علم به معنای معرفت هم آمده چنانكه معرفت به معنای علم آمده است، وقتي (علم) به معنای يقين باشد به دو مفعول تعدي مي كند، واگر به معنای (معرفت) باشد به يك مفعول

راغب در مفردات گفته: «العلم؛ ادراك الشئ بحقيقته وذلك ضربان احدهما ادراك الذات الشئ، والثاني الحكم علي الشئ بوجود الشئ هو موجود له» [مفردات الفاظ القرآن، ماده علم، ص ۳۴۳] علم درك حقيقت چيزي است، و بر دو قسم است: اول درك ذات آن چيز است، دوم حكم كردن بر وجود چيزي كه براي آن شئ است، و آن شئ دوم موجود است براي آن شئ اول

ب - در اصطلاح

تعليم كه از ريشه علم است، در اصطلاح به معنای آشنا ساختن، فهماندن، ياد دادن، و آموزش دادن چيزي و يا هنري به كسي است بطوري كه حقيقت و ماهيت موضوع را بداند و يا يقين پيدا كند، به كار مي رود .

از قرآن استفاده مي شود كه يكي از اهداف انبياء تعليم انسان ها بوده است، قرآن موارد از آن تعليمات را با تعابير گوناگون بيان مي كند «رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» [بقره، ۱۲۹] پروردگارا در ميان آنها پيامبري از خودشان برانگيز تا آيات تو را بر آنان بخواند، و آنها را كتاب و حكمت بياموزد، و پاكيژه كند، زيرا تو توانا و حكيمي و بر اين كار قادري

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يُزَكِّيْكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُمُ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» [بقره، ۱۵۱] همانگونه كه با تغيير قبله نعمت خود را بر شما كامل كردم رسولي در ميان شما از (نوع) خودتان فرستادم تا آيات ما را بر شما بخواند، و شما را تزكيه كند و كتاب و حكمت بياموزد و آنچه نمي دانستيد به شما ياد دهد

چنانکه ملاحظه می شود در این دو آیه و آیه های مشابه [آیاتی که به تعلیم کتاب و حکمت اشاره دارد: آل عمران، ۱۶۴ و جمعه، ۲] آن به تعلیم کتاب و حکمت اشاره شده تنها چیزی که وجود دارد، در آیه اول تعلیم بر تزکیه مقدم است، و در آیه دوم برعکس آن

مرحوم علامه طباطبائی در این زمینه می فرماید: «این بدان جهت بوده که آیه مورد بحث (آیه دوم) در مقام توصیف تربیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است مؤمنین امت را، و در مقام تربیت تزکیه مقدم بر تعلیم علوم حقه و معارف حقیقیه است، و اما در دعای حضرت ابراهیم مقام مقام تربیت نبود، تنها دعا و درخواست بود از خدا می خواست که این زکات و علم به کتاب و حکمت را بذریه اش بدهد، و معلوم است که در عالم تحقق و خارج اول علم پیدا می شود بعد تزکیه، چون تزکیه از ناحیه عمل و اخلاق تحقق می یابد، پس اول باید اعمال صالح و اخلاق فاضله را عالم شد، و بعد به آنها عمل کرد تا به تدریج زکات پاکي دل هم به دست آید» [ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۴۴۷]

آنچه که در ذیل هر دو آیه شریفه لازم است مورد بحث واقع شود، این است که هر یک از کتاب و حکمت را جداگانه بررسی کنیم

۲- اقسام تعلیم

الف - تعلیم کتاب

کتاب اسم عربی به معنای: «نوشته، اوراق چاپ شده مجلد». [ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۶۲۱] واژه کتاب در قرآن مجید بیش از دویست و سی بار آمده است، و اما معنای متفاوت از آن منظور است، در آیه دوم از سوره مبارکه بقره منظور از کتاب، قرآن مجید است، که به عظمت آن اشاره شده است که می فرماید: «این همان کتاب با عظمت است که هیچ گونه تردید در آن وجود ندارد» [بقره، ۲: «ذالک الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین»]

و گاهی به معنای علم بی پایان [فاطر، ۱۱] خداوند تبارک و تعالی می باشد، و یا حافظه اعمال تمام انسانها و غیر آن [ق، ۴]، و گاهی به معنای نوشته آشکار [انعام، ۵۹] و یا نوشته شده [طور، ۲]، و یا دسته ی از کتابهای [فاطر، ۲۵] آسمانی اطلاق می شود که دارای احکام و قوانین و دستورات مختلف اجتماعی و فردی است، و اما در آیه مورد بحث ممکن است اشاره باشد به آیات قرآن و وحی الهی (کتاب آسمانی) که به صورت اعجاز بر پیامبر اکرم نازل شده است [جعفر شریعتمداری، شرح و تفسیر لغات قرآن، ج ۴، ص ۲۶]

علامه طبرسی در ذیل آیه ۴۸ آل عمران گفته است که: «مراد از کتاب، بعضی کتب است که خداوند بر انبیاء فرستاده است غیر از تورات و انجیل مثل زبور» [المجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۷۸] ولی در ذیل آیه ۱۵۱ بقره فرموده: «که بعضی گفته اند مراد از کتاب قرآن است» [المجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۱۶]

فخر رازی گفته است: «که مراد از کتاب معانی آن و حقایق او می باشد» [التفسیر الکبیر، ج ۴-۳، ص ۷۴]

در نتیجه می توان گفت که مقصود از کتاب، کتاب هر پیامبری است که با آن مبعوث شده است مانند: صحف نسبت به نوح و ابراهیم (علیه و علی نبینا السلام) و تورات و انجیل نسبت به موسی

کلیم و مسیح (علیهما وعلی نبینا السلام) و قرآن نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم [منشور جاوید، ج ۱۰ ص ۵۲]

مقصود از تعلیم کتاب، بیان الفاظ آیات آن است چنانکه مرحوم علامه فرموده: «والتعلیم الکتاب بیان الفاظ آیاته والتفسیر ما اشکل من ذالک» [المیزان فی تفسیر القرآن ج ۱۹ ص ۲۶۵] تعلیم کتاب بیان کردن الفاظ آیات آن است و تفسیر آنچه از آیات که مشکل است در تاریخ بلعمی آمده: «کتابهای آسمانی، کتابهای است که از جانب خداوند بر پیامبران نازل شده معروف آن است که آنها ۱۱۴ کتاب است، ۵۰ - بر آدم و شیث، ۳۰ - بر نوح، ۲۰ - بر ابراهیم، و ۱۴ بر دیگران» [تاریخ بلعمی، به نقل از معارف معارف ج ۸، ص ۴۶۸]

ب - تعلیم حکمت

حکمت از ماده حکم به معنای منع از برای اصلاح است [مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۴۸] دیدگاههای مفسرین نسبت به حکمت متفاوت است و معانی مختلف را اظهار کرده اند مرحوم علامه طباطبائی در ذیل آیه ۲۶۹ بقره حکمت را چنین معنی می کنند: «پس حکمت عبارت است از قضایای حقه ای که مطابق با واقع باشد یعنی به نحوی مشتمل بر سعادت بشری باشد، مثلاً مشتمل معارف حقه الهیه در باره مبدأ و معاد باشد، و یا اگر مشتمل بر معارفی از حقایق عالم طبیعی است معارفی باشد که باز به سعادت انسان سر و کار داشته باشد، مانند حقایق فطری که اساس تشریعات دینی را تشکیل می دهد» [ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۰۷]

فخر رازی در ذیل آیه ۱۲۹ بقره حکمت را چنین تفسیر می کند: «بدانکه حکمت استواری در قول و عمل است، و حکیمی را، حکیم نگوید مگر اینکه جامع هر دو امر باشد» [التفسیر الکبیر، ج ۴-۳، ص ۷۴]

برخی از محققین می گویند: «با مراجعه به اصل معنای حکمت می توان به دست آورد که حکمت یک حالت و خصیصه ای درک و تشخیص است، که شخص به وسیله آن می تواند حق و واقعیت را درک کند، و مانع از فساد شود و کار را محکم و متقن انجام بدهد، بنابراین حکمت نوع حالت نفسانی و صفت روحی است نه شیء خارجی بلکه شیء محکم خارجی از نتایج حکمت است» [قاموس قرآن ج ۲، ص ۱۶۳]

مرحوم طبرسی نیز اقوالی را در معنی حکمت، در مجمع البیان آورده است: بعد خودش حکمت را چنین معنی می کند: «حکمت آن است که تو را بر امری حق که باطلی در آن نیست واقف کند» [۱- مراد از آن سنت یعنی احادیث نبوی است. ۲- مقصود از آن معرفت به امور دین و تأویل آیات قرآن است. ۳- منظور از آن احکامی است که فقط به وسیله تعلیم پیامبران به دست می آید. ۴- مراد از آن مواظله حلال و حرام است که در قرآن بیان گردیده است. ۵- حکمت صفت کتابی است که در آیه ذکر شده. ۶- حکمت چیزی است که خداوند قلب را به وسیله آن روشن می کند، همان طور که چشم را به سبب قدرت بینائی روشن می گرداند» (المجمع البیان ج ۲ ص ۶۰). [المجمع البیان، فی التفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۵۵]

واژه حکمت در بیست آیه قرآن کریم آمده است، با توجه به تفاسیر مختلف مفسرین از آن، می توان آن آیه ها را به دو دسته تقسیم کرد

۱- حکمت موهبت الهي است که خداوند آن را به انبياء و گاهي به غير انبياء داده است مانند: آيه هاي ۲۵۱ و ۲۶۹ بقره، ۵۴ نساء، ۱۲۵ نحل، ۱۱۰ مائده، ۳۸ اسراء، ۱۲ لقمان، ۳۴ و ۶۲ احزاب

۲- حکمتي که انبياء الهي واسطه تعليم آن هستند، در تمام اين آيه ها حکمت همراه کتاب آمده است، مانند بقره / ۱۲۹ و ۱۵۱ و آل عمران / ۱۶۴، و جمعه / ۲.

بنابر اين به نظر مي رسد که حکمت دو معنا دارد يکي خردمندي و قدرت تشخيص حق از باطل و خير از شر، و ديگر مجموعه معارف و دستورالعمل هاي که زمينه رشد و سعادت انسان را فراهم مي آورد

ج - تعليم آنچه مردم نمي دانند

بعد از تعليم کتاب و حکمت در آيه شريفه آمده: «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» [بقره، ۱۵۱] و آنچه را نمي دانستند ياد مي دهد

آيا اين بخش از آيه شريفه ذکر خاص بعد از عام است، يا خير؟ ديدگاههاي مفسرين متفاوت است، بنابر نظر مرحوم علامه طباطبائي رحمه الله ذکر خاص بعد از عام نيست، ايشان مي فرمايند: «و تعليم کتاب و حکمت و نيز آنچه نه مي دانستيد دو جمله است، که شامل تمامي معارف اصولي و فروع ديني مي گردد.» [الميزان في التفسير القرآن، ج ۱، ص ۴۹۶]

و لي برخي ديگر از مفسران اين قسمت از آيه را ذکر خاص بعد از عام دانسته و معتقدند که: «گرچه اين موضوع در جمله قبل که تعليم کتاب و حکمت است وجود داشته ولي قرآن مخصوصاً آن را تفکيک مي کند، تا به آنها بفهماند اگر پيامبران نبودند بسياري از علوم براي هميشه از شما مخفي بود، آنها تنها رهبران اخلاقي و اجتماعي نبودند، بلکه پيشوائي علمي نيز بودند، که بدون رهبري آنها علوم انساني نضج نمي گرفت» [تفسير نمونه، ج ۱، ص ۵۱۳]

به نظر مي رسد که نظر مرحوم علامه رحمه الله عليه، اقرب به صحت باشد، زيرا از نظر قواعد ادبي معطوف با معطوف عليه مغايرت دارد و مؤلف المنار نيز بر اين باور است چنانکه گفته: تکرار فعل در آيه دليل بر مغايرت است» [تفسير القرآن الحكيم (المنار) ج ۲، ص ۳۱]

خلاصه اين قسمت از آيه شريفه اشاره دارد به يك نکته، و آن اينکه اگر تعليم انبياء نبود شما قدرت و توانايي و فهم آن چيزي را که آنان تعليم نمودند نداشتيد، و به اين حقيقت صاحب مجمع البيان نيز اشاره نموده: «واژه «يعلم» در جايي بکار مي رود که مفاهيم در پرتو دليل و برهان ترسيم شود به همين جهت اين موضوع در ردیف نعمت هاي خدا بر مردم است» [المجمع البيان في التفسير القرآن، ج ۲-۱ ص ۵۴۶]

در پايان ذکر مصيبت

مي نويسند وقتي اهل بيت رسول الله را روز دوازدهم محرم وارد شهر کوفه نمودند، بنابر به دستور عبید الله بن زياد شهر کوفه را تزيين نموده بودند، گويا کوفيان اهل بيت پيامبر را نمي شناختند، و براي ابا عبد الله الحسين نامه نفرستاده بودند، وقتي زينب کبري اين وضعيت را مشاهده کرد اهل کوفه را مخاطب ساخته و آنها را ملامت سرزنش نمود، زبان حال زينب کبري چنين است

منم زينب که بر جان آذر م ريخت - فلک اسپند غم بر مجرم ريخت

نهال باغ توحيد م که اين سان - خزان جور و کين بال و پرم ريخت

حسينم کشته شد با حلق عطشان - ز داغش خون ز چشmani ترم ريخت

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ يَا حُجَّةَ اللّٰهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ يَا سَيِّدَنَا وَ مُؤَلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللّٰهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِّ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللّٰهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللّٰهِ
والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته
\$

##تواضع از منظر ثقلین

تواضع از منظر ثقلین

عید محمد مرادی

الحمد لله رب العالمين بارئ الخلائق اجمعين والصلوة والسلام على عبد الله ورسوله وحببيه وصفيّه وحافظ سرّه ومبلّغ رسالاته سيّدنا ونبينا ومولانا بي القاسم محمّد وآله الطّيبين الطّاهرين المعصومين. اعوذ بالله من الشيطان الرجيم: قال الله الحَكِيم «وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» [فرقان آیه ۲۱۵]
مقدمه

تواضع، یکی از صفات نیک اخلاقی است که از طریق آن درهای رحمت الهی بر روی بندگان باز می شود. ریشه تواضع «وضع» است؛ در اصل به معنی فرو نهادن است [التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۳، ص: ۱۳۱] و به معنای خویش را کوچک نشان دادن، [ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۴، ص ۴۶۴] بنابراین تواضع در اصل از واژه وضع که به معنی فرو نهادن است گرفته شده، از این رو به زایمان زنان به وضع حمل [التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۳، ص: ۱۳۱] تعبیر می شود، و مفهوم آن از نظر اخلاقی این است که انسان باید خود را در برابر خدا و خلق خدا پایین تر از موقعیت خود قرار دهد، فروتنی و فرو روجی کند، و ضد آن تکبر و بزرگ نمایی و فخر فروشی است که از صفات رذیله، و مایه و پایه انحرافات فکری و عملی بسیار زشت است.

مرحوم نراقی در تعریف تواضع می گوید: تواضع عبارت است از شکسته نفسی که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و لازمه آن کردار و گفتاری است که دلالت بر تعظیم دیگران و اکرام ایشان می کند. [معراج السعاده ص ۲۴۳]

بنابراین تواضع به این معنا است که انسان در برابر مؤمنین، والدین، و آدم های غیر متکبر خود را کوچک بشمارد، نه در برابر آدم های متکبر مغرور و پول دارهای مغرور از خود راضی، پس تواضع به معنی خواری و ذلیل نشان دادن خود نیست که ضد ارزش و مورد نکوهش می باشد، و این ذلت است، که در ادامه مقاله به این مبحث می پردازم.

تواضع و فروتنی در قرآن

موارد صحیح به کارگیری تواضع در روابط اجتماعی از منظر قرآن کریم مورد بررسی قرار می دهد این که تواضع در همه جا و در برابر هرکسی درست نیست، و گاهی تواضع باعث ذلت انسان می شود گرچند واژه تواضع در قرآن کریم نیامده است ولی خداوند، با تعبیرهای لطیف دیگری انسانها را به این فضیلت فرا خوانده است.

تواضع و فروتنی در آیات و روایات معصومین علیهم السلام و هم در سخنان بزرگان اخلاق در مقابل تکبر و فخر فروشی است.

تواضع و فروتنی، در مقابل برخورد زشت و بد نادانان

یکی از صفات مؤمنین این است که در برابر برخورد ناسالم جاهلان خودش را کنترل می کند، و در برابر برخورد آنها متواضع هستند، نه در برابر افراد متکبر و فخر فروش، مؤمنین واقعی فقط در برابر خدا و برادران ایمانی خود متواضع هستند.

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» [فرقان آیه ۲۱۵] بندگان خاص خداوند رحمن آنها هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند).

مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: در این آیه دو صفت از صفات ستوده مؤمنین را ذکر کرده، اول اینکه: «الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» مؤمنین کسانی هستند که روی زمین با وقار و فروتنی راه می روند و هون به طوری که راغب گفته به معنای تذلل و تواضع است بنا بر این، به نظر می رسد که مقصود از راه رفتن در زمین نیز کنایه از زندگی کردنشان در بین مردم و معاشرتشان با آنان باشد.

پس مؤمنین، هم نسبت به خدای تعالی تواضع و تذلل دارند و هم نسبت به مردم چنینند، چون تواضع آنان مصنوعی نیست، واقعاً در اعماق دل، افتادگی و تواضع دارند و چون چنینند ناگزیر، نه نسبت به خدا استکبار می ورزند و نه در زندگی می خواهند که بر دیگران استعلاء کنند و بدون حق، دیگران را پائین تر از خود بدانند و هرگز برای به دست آوردن عزت موهومی که در دشمنان خدا می بینند در برابر آنان خضوع و اظهار ذلت نمی کنند. پس خضوع و تذللشان در برابر مؤمنین است نه کفار و دشمنان خدا.

صفت دومی که برای مؤمنین آورده این است که، چون از جاهلان حرکات زشتی مشاهده می کنند و یا سخنانی زشت و ناشی از جهل می شنوند، پاسخی سالم می دهند، و به سخنی سالم و خالی از لغو و گناه جواب می گویند، شاهد اینکه کلمه سلام به این معنا است آیه «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيماً إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً» می باشد، پس حاصل و برگشت معنای این کلمه به این است که: بندگان رحمان، جهل جاهلان را با جهل مقابله نمی کنند. [المیزان ج ۱۵، ص: ۲۳۹]

واقعاً مومنین واقعی چنین هستند که علامه طباطبایی می فرماید: که همیشه و در همه حال ثابت قدم هستند، شهرت و مقام در او تغییری ایجاد نمی کند، و در برابر خداوند تواضع و تذلل دارند، و با مردم معاشرت نیکو دارند و از خطا و برخورد نادرست جاهلان می گذرد و جاهلان به راه حق و درست هدایت می کند، کسانی که در ظاهر مؤمن هستند نه در باطن و همیشه در صف اول نماز جماعت می ایستند که نه در برابر خدا متواضعند هستند و در برابر مردم، تنها در برابر مستکبرین و سرمایه داران تواضع و فروتنی می کند و از کوچکترین خطای مردم نمی گذرد بلکه همیشه عمل به مثل در کارهای ناپسند و بد و بلکه بیشتر از آن را انجام می دهد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق فرموده است: «قال ابو عبد الله عليه السلام: هو الرجل الذي يمشى بسجية التي جبل عليها لا يتكلف ولا يتبخر». یعنی شخصی است که در موقع راه رفتن طبق سرشت و طینت خود راه می‌رود نه راه رفتن ساختگی از روی تکبر. [بحار الأنوار ج ۲۴، ص: ۱۳۲] انسان متواضع همیشه با حلم و دانش گام بر میدارند و در برابر جهل و خیره سری دیگران متانت خود را از دست نمی‌دهند. [مجمع البیان ج ۷، ص: ۲۷۹] انسان آنطوری که هستند باید رفتار کند نه برخلاف شخصیت شان عمل کند، رفتار و گرفتار تصنعی از خودشان نشان دهند و تلاشش براین باشد که خود را بزرگتر از آنچه که هست معرفی کند.

سفارش خداوند به پیامبر اسلام

(وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ). [شعراء آیه ۲۱۵] می‌فرماید: با محبت و تواضع از مؤمنانی که پیروی تو می‌کنند استقبال کن، و بال و پر خود را برای آنها بگستر.

آیت الله مکارم شیرازی در ذیل آیه فوق در تفسیر نمونه می‌فرماید: این تعبیر زیبا کنایه از تواضع توأم با محبت و مهر و ملاطفت است، همانگونه که پرندگان هنگامی که می‌خواهند به جوجه‌های خود اظهار محبت کنند، بالهای خود را گسترده و پائین آورده و آنان را زیر بال و پر می‌گیرند، تا هم در برابر حوادث احتمالی مصون مانند و هم از تشمت و پراکندگی حفظ شوند، پیامبر (ص) نیز مأمور است مؤمنان راستین را زیر بال و پر خود بگیرد. [تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۳۶۷]

کسانی که در رأس جامعه هستند و به عنوان بزرگ جامعه شناخته می‌شود، باید به پیشوای دین شان پیامبر اسلام اقتدا کند و به مردم خود کمک رسانی کند، و تلاش کند یک جامعه ای ایده آل و مطلوب به وجود آورند و به زندگی مردم خود از هر لحاظ سرومان بدهد، همچون رهبران افغانستان نباشد، که تمام هم و غمش این است که مردم را به بهانه ای مختلف غارت کند و در خارج از کشور، برای خودش بلدینگ درست کند.

تواضع و احترام به پدر و مادر

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه ذیل می‌فرماید: که آیه شریفه نمی‌خواهد حکم را منحصر در دوران پیری پدر و مادر کند، بلکه می‌خواهد وجوب احترام پدر و مادر و رعایت احترام تام در معاشرت و سخن گفتن با ایشان را بفهماند، حال چه در هنگام احتیاجشان به مساعدت فرزند و چه در هر حال دیگر، (وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ). [سوره اسراء آیه ۲۴] و بالهای تواضع خود را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر.

بنابراین انسان باید در معاشرت و گفتگوی با پدر و مادر طوری روبرو شود که پدر و مادر تواضع و خضوع او را احساس کنند، و بفهمند که او خود را در برابر ایشان خوار می‌دارد، و نسبت به ایشان مهر و رحمت دارد،

تواضع نسبت به مؤمنان

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ...» [مائده آیه ۵۴] آنها به خدا عشق می‌ورزند و جز به خشنودی او نمی‌اندیشند، هم خدا آنها را دوست دارد و هم آنها خدا را دوست دارند، در برابر مؤمنان خاضع و مهربان و در برابر دشمنان و ستمکاران، سرسخت و خشن و پر قدرند.

«اذله» از «ذُلُّ» بمعنای نرمی است نه از «ذُلُّ» بمعنای خواری. [مجمع البیان ج ۳، ص: ۳۲۱] یکی از اوصاف بارز آنها این است که در برابر مؤمنان متواضعند: (اذله علي المؤمنين) و در برابر کافران نیرومند و قوی هستند (اعزه علي الكافرين)، به هر صورت آیه فوق دلیل روشنی بر اهمیت تواضع و عظمت مقام متواضعین است، تواضعی که از درون جان انسان برخیزد و برای احترام به مؤمنی از مؤمنان و بنده‌ای از بندگان خدا باشد، نه تواضع در برابر دشمنان اسلام که این تواضع ذلت است نه عزت، برخی از انسانها که در ظاهر به صورت متواضع در آمده است، و در صف اول نماز جماعت می ایستد، رفتار درست با مردم و بخصوص جوانان ندارد و همیشه اخمو و خشن هستند و اما در برابر دشمنان دین متواضع بلکه خوار و ذلیل هستند.

کاربرد صحیح تواضع در روایات معصومین علیهم السلام

از سخنان معصومین علیهم السلام پیرامون تواضع و نشانه های آن، به بخشی از شیوه های به کار بردن صحیح تواضع در جامعه اشاره شده است مانند: نشستن در قسمت پایین مجالس، پیشی گرفتن در سلام و بلند سلام کردن، پرهیز از خودنمایی، تعریف نکردن خود، و دوست نداشتن تعریف دیگران از او، رعایت تساوی در احترام به ثروتمند و فقیر، مقدم داشتن دیگران در صف نماز و در مسیر راه و در نشستن در مجالس بر خود، و بدرقه کردن افراد هنگام جدایی و... آنچه در جامعه مشاهده می شوند کاملاً عکس موارد فوق است که ذیلاً مورد بررسی قرار می گیرند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تواضع را سبب رفع ستم از جامعه دانسته، می فرماید: «تَوَاضَعُوا حَتَّى لَا يَبْغِيَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ» «نسبت به یکدیگر فروتن باشید تا کسی بر دیگری ستم روا ندارد». [مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)، ج ۲، ص: ۱۲۰]

شیوه ای کاربرد تواضع در نشستن

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که: «هر که خواهد مردی از اهل آتش را ببند نگاه کند به

مردی که نشسته و در برابر او طایفه ای ایستاده باشند.» [معراج السعاده، ص ۲۱۵]

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ مِنَ التَّوَاضُعِ أَنْ تَرْضَى بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ وَأَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ تَلْقَى وَأَنْ تَتْرِكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا وَلَا تُحِبَّ أَنْ تُحَمَدَ عَلَى التَّقْوَى» [مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، ص: ۲۲۴ و ۲۲۵ ح ۳] امام صادق علیه السلام از قول پدران بزرگوارش فرمود: از تواضع است که در نشستن پایین مجلس راضی باشی، و به هر که بر خوردی سلام کنی، و جدال را ترک نمایی اگر چه حق با تو باشد، و دوست نداشته باشی که تو را به تقوی بستانند.

بله یکی دیگر از نشانه های تواضع این است که اگر بر محفلی وارد شد بر او گران نباشد که در ابتدای مجلس بنشینند (جایی که پایین مجلس باشد) و به عنوان اعتراض مجلس را ترک نکند و آدم های متکبر همیشه انتظارش از مردم این است که در صدر مجلس او را جای دهد، و به هیچ کس احترام قائل نیستند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ مِنَ التَّوَاضُعِ أَنْ يَجْلِسَ الرَّجُلُ دُونَ شَرَفِهِ» تواضع در مجلس، آن است که کسی در کم‌تر از جایگاهش بنشیند. [الکافی: ج ۲، ص ۱۲۳، ح

۹ (میزان الحکمة: ج ۴، ص ۳۵۵۷) برخی از افراد چنان متکبر واز خود راضی هستند که خود را هم‌طراز مراجع و علماء قرار می‌دهد در حال که از نظر سواد درپائین ترین سطح قرار دارند.

تواضع درسلام کردن

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مِنَ التَّوَاضُّعِ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ» از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: سلام کردن به کسی که او را ملاقات می‌کنی، از فروتنی است. [الکافی، ج ۲، ص: ۶۴۶] افراد متکبر نه خودش به کسی سلام می‌کند و نه جواب سلام دیگران را می‌دهد.

در حدیث دیلمی در کتاب ارشاد القلوب آمده است: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ... يُسَلِّمُ عَلَى مَنْ اسْتَقْبَلَهُ مِنْ كَبِيرٍ وَصَغِيرٍ وَغَنَى وَفَقِيرٍ وَ لَا يُحَقِّقُ مَا دُعِيَ إِلَيْهِ وَ لَوْ إِلَى خَشْفِ الثَّمَرِ وَ كَانَ خَفِيفَ الْمُؤُونَةِ كَرِيمِ الطَّبِيعَةِ، جَمِيلِ الْمُعَاشَرَةِ، طَلِقَ الْوَجْهِ، بِشَاشَا مِنْ غَيْرِ ضَحْكَ، مَحْزُونًا مِنْ غَيْرِ عَبَوسٍ، مُتَوَاضِعًا مِنْ غَيْرِ مَذَلَّةٍ، جَوَادًا مِنْ غَيْرِ سَرَفٍ، رَقِيقَ الْقَلْبِ، رَحِيمًا بِكُلِّ مُسْلِمٍ...» [ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۱۵]

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به هر کس برخورد می‌نمودند، از بزرگ و کوچک، ثروتمند و فقیر، سلام می‌کردند و اگر به جایی حتی برای خوردن خرمایی خشک دعوت می‌شدند، آن را کوچک نمی‌شمردند. زندگیشان کم هزینه بود، بزرگ طبع، خوش معاشرت و گشاده رو بودند، بی آن که بخندند، همیشه متبسم بودند، بی آن که اخمو باشند، محزون بودند، بی آن که از خود ذلتی نشان دهند، متواضع بودند، می‌بخشیدند ولی اسراف نمی‌نمودند، دل نازک و نسبت به تمام مسلمانان مهربان بودند.

تواضع در راه رفتن

قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» (وروی زمین، با تکبر راه مرو! تو نمی‌توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوه‌ها نمی‌رسد). [اسراء آیه ۳۷] در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است: «فِي صِفَةِ الْمُتَّقِينَ - مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِسَادُ وَمَشْيُهُمُ التَّوَاضُّعُ» در وصف پرهیزکاران: لباسشان میانه رویست و راه رفتن و رفتارشان متواضعانه است. [نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳]

موارد کاربرد تواضع

تواضع در جاهای مختلف کار برد تواضع در مقابل خداوند، تواضع در برابر مردم، استاد، والدین و... که ما به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

۱. تواضع در برابر خدا

اساس بسیاری از کمالات تواضع و افتادگی است و روح تواضع، بندگی و کرنش در برابر خداوند است. «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ التَّوَاضُّعُ أَضَلُّ كُلِّ شَرَفٍ نَفِيسٍ وَ مَرْتَبَةٍ رَفِيعَةٍ وَ لَوْ كَانَ لِلتَّوَاضُّعِ لُغَةٌ يَفْهَمُهَا الْخَلْقُ لَنُطِقَ عَنْ حَقَائِقِ مَا فِي مَخَفِيَّاتِ الْعَوَاقِبِ وَ التَّوَاضُّعُ مَا يَكُونُ لِلَّهِ وَ فِي اللَّهِ وَ مَا سِوَاهُ مَكْرٌ وَ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ شَرَّفَهُ اللَّهُ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ» [مصابح الشریعة، ص ۷۲] امام صادق علیه السلام و تواضع چیزی است که برای خدا و در راه خدا باشد، و اگر نه، آن مکر و تکبر است، اگر چه به صورت تواضع باشد. چون تواضع برای خدا شد؛ خداوند متعال او را عزت و بزرگی داده، و شرافت بر دیگران پیدا می‌کند.

بنابراین اصل و اساس تواضع، عزت و بزرگی خدا را به یاد آوردن و خود را ناچیز شمردن است. نه این که فقط خود را ببیند و خدا از یاد ببرند، و شخصی که خود را در مقابل خداوند حاضر و ناظر ببیند و جلالت و عظمت او را به خوبی احساس نماید، از هر نوع تکبر و غرور به دور و در مقابل پروردگار یگانه خاضع و متواضع می گردد.

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ان الله اوحى الى ان تواضعوا حتى لا يفخر احد على احد، ولا يبغي احد على احد، و ما تواضع احد لله إلا رفعه الله.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: خداوند متعال وحی کرده است مرا که تواضع کنید تا فخر و مباهات ننماید یکی از شماها بر دیگری و ظلم و تعدی نکند کسی بر فرد دیگر، و فروتنی نمی کند شخصی برای خدا و در راه او مگر آنکه خداوند متعال او را عزت و بلندی مقام می دهد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ فِي السَّمَاءِ مَلَكَائِينَ مُؤَكَّلِينَ بِالْعِبَادِ، فَمَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ؛» [کافی، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۲] در آسمان دو فرشته بر بندگان گماشته شده اند پس هر کس برای خدا تواضع کند، او را بالا برند و هر کس تکبر ورزد او را پست گردانند.

در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است: «مَنْ تَوَاضَعَ قَلْبُهُ لِلَّهِ لَمْ يَسَأَمْ بَدَنَهُ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ» هر که قلبش برای خدا تواضع داشته باشد، بدنش از طاعت خدا خسته نمی شود. [بحار الانوار ج ۷۵ ص ۹]

۲. تواضع نسبت به فقرای جامعه

شخصی از اهل بلخ روایت می کند که «با امام رضا علیه السلام در سفر خراسان همراه بودم روزی سفره حاضر کردند، پس حضرت همه ملازمان خود از خادمان و غلامان سیاه را بر سفره جمع کردند، من عرض کردم: فدای تو شوم اگر سفره جدائی از برای ایشان قرار دهی بهتر است. فرمود: ساکت باش، به درستی که خدای همه یکی و دین همه یکی و پدر و مادر همه یکی است و جزای هر کس را به قدر عمل او می دهند. [معراج السعاده ص ۲۴۱] در جامعه ما آدم های فقیر از هیچگونه احترامی برخوردار نیست، نه کسی آنها را دعوت می کند و نه دعوت آنها را می پذیرند اصلاً فقرا را از ردیف انسانیت خارج می داند.

نتیجه

شیوه های به کارگیری صحیح تواضع که، برای کسب روحیه تواضع مهم و اثر بخش است، می توان از راهکارهای مختلفی اشاره کرد: توجه به مفهوم تواضع که به معنای شکسته نفسی است، بررسی صفات مؤمنین در قرآن که هم نسبت به خدای تعالی تواضع و تذلل دارند و هم نسبت به مردم چنینند، توجه به آثار فردی تواضع، که از ارزش های والای اخلاقی بوده، و دارای آثار درخشان در زندگی است و توجه به آثار اجتماعی تواضع، باعث زیاد شدن محبت در میان مردم می شود، و قلب های مردمان را نرم و نسبت به یکدیگر مهربان می سازد. عمل کردن به آنچه که در مورد نشانه های تواضع است، دقت در سیره معصومین علیهم السلام و سفارشات ایشان، نسبت به تواضع و نیز دستیابی به ریشه کبر و علت های اصلی آن و همچنین مسایل دیگر از جمله خودشناسی و آگاهی از خلقت خویش و نیز خداشناسی.

روضه

حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام نماینده امام حسین علیه السلام در کوفه

مسلم یک تنه در میان دشمنان

ای خدا شبه شده و من چه کنم - یک تن و این همه دشمن چه کنم؟

اهل کوفه همه پیمان شکنند - خود نک خواری نمکدان شکنند.

صبح با من همگی پیوستند - شب در خانه به رویم بستند.

صبح من شمع، همه پروانه - شب بیگانه تر از بیگانه.

صبح بر دامن من چنگ زدند - شام از بام مرا سنگ زدند.

طوعه امشب تو مرا خانه بده - مرغ پرسته ام ولانه بده. [حاج علی انسانی]

من مسلم بن عقیل غریب کوفه ام

آقا مسلم بن عقیل یک شهر دشمن داره، هی از این کوچه به آن کوچه، در یک کوچه بن بستی تکیه داده پیرزنی کنار در خانه اش به انتظار پسرش ایستاده صدا می زنه: مادر! میشه یک ظرف آب برای من بیاری؟ طوعه آب آورد، توش جان جان کرد. طوعه ظرف آبه را به درون خانه بُرد، برگشت، دید آقا مسلم کنار دیوار ایستاده. صدا زد: آقا چرا نمی روی؟ زن و بچه ها نگران شما نیستند، ناراحتند، چشم انتظارند، یه وقت صدا زد: مادر من غریبم، من منزل و مأوایی ندارم، من بی پناهیم، آخه من غریب مسلم بن عقیلم.

در کوفه غریبم من کاشانه ندارم - گویی بروم، ولی من خانه ندارم.

صدا زد کجا برم، در خانه کی بزنم، من پسر عم حسینم، من آواره وطنم من بی خانمانم. [منتهی الآمال ج ۱، ص ۵۸۱-۵۸۲]

مسلم را کشتند در کوفه، خبر رسید به امام حسین، مسلم را در کوچه شهید کردند، یه وقت فرستاد دو تا دختر بچه های مسلم را آوردند. آقا امام حسین علیه السلام آنها را نوازش کرد. دست محبت بر سرشان کشید. یه وقت این بچه های با معرفت صدا زدند: آقا جون، طوری ما را نوازش می کنی، مثل این که ما یتیم شدیم!؟ در این هنگام اشکهای حسین جاری شد، فرمود: بچه های من، ناراحت نباشید من پدر شمایم. [منتهی الآمال ج ۱، ص ۶۱۰]

اما آن لحظه ای که امام حسین علیه السلام می خواست وارد میدان بشه، آن دختر ناز دانه اش آمد رکاب اسب بابا را گرفت، صدا زد: بابا جون وقتی مسلم شهید شد، دست نوازش بر سر دخترانش کشیدی، اما اگر من یتیم بشم کی دست نوازش بر سر من می کشد؟

یتیمی درد بی درمان یتیمی - یتیمی خواری دوران یتیمی

الهی طفل بی بابا نباشد - اگر باشد در این دنیا نباشد.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

\$

#ده سخنرانی چهارم

##تقوای الهی

تقوای الهی

محمد علی ناصری

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام علي محمد وآله الطيبين ولَعَنَةُ اللَّهِ علي اعدائهم أجمعين الي يوم الدين قال الله في قرآن الكريم: ياايهاالذين آمنوا اتقوالله ولتنظر نفس ماقدمت لغد وتقوا الله إن الله خبر بما تعملون. [سوره حشر آيه ۱۸]

مقدمه

يعني خداوند متعال مفرمايد: اي مومنين تقوا پيشه كنيد وهر كس بنگرد كه چه براي فردي خود فرستاده است، و از خدا بترسيد و بدانيد كه خداي متعال آنچه را كه شما انجام مي دهيد خبير آگاه است.

اولين مسأله كه در اين آيه مطرح شده اند خطاب به مؤمنين مسأله تقوا است، اي مؤمنين تقوا پيشه كنيد. مسأله تقوا عبارت است از پرهيز از گناه آن هم بر اثر خداياوري، آثار عجيبی هم در دنيا دارد و هم در آخرت، بسياري از انسانها خيال مي كند اثر تقوا و بي تقواي فقط مربوط به آخرت است، اگر كسي در اين دنيا متقي شد پرهيزگار شد خدا ترس شد گناه نكرد معصيت نكرد اعضا و جوارح خود را كنترل كرد و واجبات اش را انجام داد محرمات اش را كنار گذاشت در آخرت او را به بهشت مي برد و در نعمت هاي لايتنهي بهشتي قرار مي گيرد و اگر كسي بي تقواي كرد گناه معصيت فسق فجور هرزگي را پيشه كرد در قيامت از بهشت محروم مي شود و گرفتار عذاب الهي و آتش جهنم مي شود بسياري خيال مي كند تقوا و بي تقواي اثرش مربوط به آخرت اند، در حال كه اين چنين نيست، هم آيات متعدد از قرآن و هم روايات از حضرات معصومين عليهم السلام بر اين دلالت دارند كه تقوا و بي تقواي منتهي اثر اخروي كه جاي خود دارد در همين دنيا اثرات اش آشكار و روشن مي شود، هم قرآن اين مسأله را بيان كرده هم روايات و هم تجربه اين را نشان مي دهد، چند مورد را از آيات بعنوان شاهد عرض مي كنم، «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» [سوره طلاق آيات ۲ و ۳] كسي كه تقوا پيشه مي كند و گناه نمي كند معصيت نمي كند خداي متعال در كار او گشايش ايجاد مي كند و هيچ وقت به بن بست نمي رسد كلافه سر در گم نمي شود و از راه كه حسابش نمي كرد براي او روزي مي رساند اين آيه كار به آخرت ندارد در همين دنيا انسان نتيجه تقواي خودش را مي گيرد «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» [سوره انفال آيه ۲۹] فرقان كه يكي از اسامي قرآن كريم هم است: يعني قوه تشخيص بين حق باطل فارق بين حق باطل كسي كه تقوا پيشه مي كند خدا در همين دنيا براي او بصيرت مي دهد به او بنيش مي دهد كه راحت خط حق را از باطل جدا كند و كسي كه تقوا داشته باشد در همين دنيا خدا برايش در هاي را باز مي كند.

جامعه هم همين طور است اگر يك جامعه متقي و پرهيزگار شد خداي متعال برايش بركات را عطاء مي كند، «ولوان اهل القرا آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض» [سوره الاعراف آيه ۹۶] اگر مردم شهرها آبادي ها ايمان بياورند، و تقوا پيشه كند ما در هاي بركات آسمان زمين را به روي آنها باز مي كنيم پس تقوا در همين دنيا اثر دارد، تقوا انسان را به عزت مي رساند، بي تقوائي و گناه انسان را خار ذليل مي كنند.

یکی از داستان های زیبای قرآن کریم که خدای متعال آن را احسن القصص نامیده اند مربوط به جریان حضرت یوسف علی نبینا است، جای جای داستان یوسف درس است آموزندگی دارد، جنبه تربیتی و سازندگی دارد.

یکی از درس های که می توان گرفت در همین راستا است، یوسف برادرانی دارد بی تقوای کردن حسادت کردن نسبت به یوسف و این حسادت را به اجراء گذاریدن یوسف را بردن در بیابان کتک زدن در چاهی انداختن بعد به مبلغ اندکی آن را فروختن اما یوسف عکس العمل نشان نداد تقوا پیشه کرد خلاف مرتکب نشد، نتیجه چه شد؟ در همین دنیا یوسف در سایه تقوا و پرهیز گاری و خدا ترسی هم شد پیغمبر و هم شد عزیز مصر برادران چه شد؟ برادران به فقر فلاکت افتادن به بد بختی افتادن، ۳ سفر از کنعان آمدن مصر برای خرید گندم جو غله، یوسف در همان سفر اول این ها را شناخت اما اظهار نکرد، در سفر دوم یا سوم با مقدماتی خود را به برادران شناساند برادران تعجب کردن مگر می شود برادر مان باشد، این همه عزت عزیز مصر شده است سلطان مصر شده است.

لذا قرآن میفرماید: قالوا أأنك لانت يوسف قال أنا يوسف وهذا أخی قد من الله علينا إنه من يتق ويصبر فإن الله لا يضيع أجر المحسنين» [سوره یوسف آیه ۹۰] برادران بدانید کسی که تقوا پیشه کند و در تقوا پایه دار باشد، بعضی ها چهار روز تقوا پیشه می کند تسبیح بدست می گیرد، اما با اندک مسأله ای تمام را از بین می برد این فائده ندارد، کسی که تقوا پیشه کند و در مسیر تقوا پایه دار باشد خدای متعال اجر آن زایل نمی کند در همین دنیا برایش می دهد.

اما کسانی که گناه می کنند بی تقوای می کنند دروغ می گویند غیبت می کنند تهمت می زنند، سخن چینی می کنند مال مردم را می خورند آبروی مردم را می ریزند چشم شان به ناموس مردم اند انواع اقسام خلاف ها را مرتکب می شوند، گذشته از عذاب اخروی خدا در همین دنیا خوار و ذلیل اش می گرداند.

دوم: ولتنظر ما قدمت. هرکس فکر برای خود کند که چه برای فردای خود فرستاده است تعارف بر نمی دارد بخوایم یا نخواهیم مرگ سراغ ما می آید، دیر زود دارد اما سوخت سوز ندارد شتر است که دری خانه هر که زانو می زند «کل نفس ذایقه الموت» [سوره انبیاء، آیه ۳۵] شعار قرآن است هر که باید مرگ را بچشد، و در آخرت هم سر نوشت ما به اعمال دنیوی ما تغییر می کند، در روایت از امام هادی علیه السلام رسیده است که فرموده: «الیوم عمل ولا حساب وغدا حساب ولا عمل» [منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ج ۱۷ ص ۱۷۵]

لذا اگر کسی در این دنیا فکر برای آخرت خود نکند حقیقتا دچار خسران زیان شده اند، لذا این که بعضی انسانها فرشته مرگ را می بیند که باید بروند، و باور می کنند که از این دنیا رفتن اش حتمی شده دادش بلند می شوند: رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا فی ماترک» می گویند خدایا باورم نمی شد خیال می کردم همسایه ها می میرد خیال می کردم دیگران می میرد حالا که فرشته مرگ را دیدم باورم شد من را برگردان یک کاری برای آخرتم بکنم خطاب می رسد کلا دیگر گذشت تو ۸۰ سال می خواستی در دنیا زندگی کنی شب روز دویدی وقت بی وقت شناخت آخرت اه را آباد نکردی فقط دنیا را آباد کردی همین مقدار که بیاد دنیا بودی اگر بیاد آخرت بودی آخرت ات را آباد می کردی

کافی بود در عین حال که در دنیا ۸۰ سال هستی اما در آخرت بی نهایت اما انسان غافل است باید بحال خود تجدید نظر کند و این که ما فکر کنیم که دیگران برای ما کاری انجام بدهد این هم فکر خام بیش نیست خیلی هم که بچه ها خوب باشند در خط باشند یک ختم قرآن بگیرد هفتم و چهارم دیگر تمام می شوند خود انسان برای خود فکر بکند.

آمدند پیش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم یارسول الله فلانی از دنیا رفته اند وصیت کرده اند به شما که یک انبار خرما بدست خودتان بین فقراء تقسیم کنید پیامبر دستور دادن فقراء مدینه را جمع کردن بعضی ها تا این را شنیدن گفتن خوش بحالش که پیامبر با دست خودش این انبار خرما را از طرف آن بین فقراء تقسیم می کند این دیگر مرغ بهشت است اما پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همانطور که خرما را تقسیم می کرد بین فقراء یکدانه خرما را سر دست اش بلند کرد فرمود مردم بدانید این آقا اگر این یکدانه خرما یا نصف خرما را با دست خودش در راه خدا می داد از این انبار خرما بهتر بود با دست خودش تا زنده است کاری کند.

داستان: عباسقلی خان حاکم خراسان یک شب در یکی از این کوچه های خراسان راه می رفت پسرش هم چراغ بدست گرفته بود پدرش در نور این چراغ حرکت می کرد رسید به یک کاروان سرا گفت پسر من به برادرانت گفتم به تو هم می گویم بعد از مرگ من این کاروان سرا را خراب کنید یک مدرسه علمیه بسازید حوزه علمیه امام صادق علیه السلام یادت نرود گفت چشم بابا گفت می خواهم این باقیات صالحات با شد برایم بچه زرنگ بود گفت جلوش تاریک شد الآن تو چاله می افتد به دیواری برخورد می کند گفت بچه چراغ را بیاور جلوی من می خواهم جلو رویم را بینم چراغ را بردی پشت سر گفت بابا چراغ پشت سر باشد شما جلو روی را نمی بیند گفت چراغ باید جلو روی باشد، همین جا تذکر محترمانه را به بابا داد گفت بابا اگر می خواهی چراغ برای بعد از مرگ خود روشن کنی از جلو این چراغ را بفرست چراغ پشت سر چه فائده دارد تا زنده ای این کار را انجام بدهی این کاروان سرا را خودت تخریب کن مدرسه بساز از خود یک یادگار بگذار که برایت ثمر بخش باشد. لذا انسان براساس این آیه قرآن خودش بیاد آخرت اش باشد برای خودش فکر بکند. روضه:

از همین جا دلها را روانه آن حجره ای کن که امام جواد علیه السلام میان حجره افتاده، از سوز زهره خود می پیچید، اما کشنده تر از این زهر، زهر بی وفای همسرش بود، بمیرم آقا برای محرمی نداشتی، چه کشید جواد الائمه علیه السلام، آن ساعتی که دید ام الفضل دری حجره را بست کنیزانش را جمع کرد گفت: شادی کنید تا کسی صدای ناله امام را نشنود بعد شهادت هم دستور داد بدن امام را بالای بام مقابل آفتاب بیندازند، اما کیوتر ها می آمدند باله اشون را بهم می دادند تا آفتاب به بدن نتابد، - شاعر شعر دارد.

من از نفس فتادم برخاک رخ نهادم - او می زند به مرگم، لبخند شادمانی

لب تشنه ام ثوابی ای ام الفضل آبی - بالله این نباشد، پاداش مهربانی

بردیده ام ستاره، در سینه ام شراره - با قلب پاره پاره رفتم زدار فانی

ام الفضل همسر امام آقا را مسموم اش کردن توسط زهر وبه سن جوانی به شهادت رسانیدن.

درمیان حجره مولایم زیبا افتاده است - کز غمش اسلام در شورو نوا افتاده است.
پشت درگرید کنیزی زیر لب گوید که ای - نو جوان تشنه لب اینجا زیبا افتاده است
بلبل بشکسته بالی از جفای قاتلی - بسکه نالید است دیگر از نوا افتاده است. [گلچین احمدی، ج ۴
ص ۱۵۱]

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

\$

##برکت در زندگی

برکت در زندگی

حجت الاسلام و المسلمین عالی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين باري الخلائق الأجمعين والصلاة والسلام علي سيد الأنبياء و خاتم النبيين
حبيبنا و حبيب اله العالمين ابا القاسم المصطفى محمد صلي الله عليه و آله الطيبين الطاهرين
المعصومين و لعن الدائم علي أعدائهم أجمعين.

برکت در زندگی

بحثی را که بنده خدمت دوستان بزرگواری که دیروز ظهر خدمتشان بودیم شروع کردم در رابطه با
برکت در زندگی بود یک مؤمن علاوه بر کمیت زندگی باید کیفیت زندگی را مراقب باشد کیفیت
عمرش کیفیت کسب و کارش کیفیت علمش یعنی به تعبیر دیگره بینه زندگی اش چقدر خاصیت
داره چقدر فایده داره برکت زندگی اگر همراه با زندگی نباشه اون عمر اون علم اون مال خیلی ارزش
نداره آدمایی بودن شاید عمرشون خیلی طولانی بود ولی خاصیت نداشت چندان فایده ای چندان
نداشت اما کسانی بودند شاید چهل پنجاه سال هم بیشتر عمر نکردند ولی به اندازه پانصد سال
خاصیت داشتند آدم دنبال برکت زندگی باشه عرض کردم برکت زیاد بودن نیست برکت مال این
نیست که مال زیاد باشه برکت عمر این نیست که عمرش زیاد باشه نه عمرش ممکنه خیلی هم زیاد
نباشه خاصیتش زیاد بشه خیرش زیاد باشه کار راه انداز باشه فایده داشته باشه گره گشا باشه این
میشه برکت مال برکت عمر

پول با برکت پیامبر

پیغمبر اکرم(ص) را یک نفر دید دید لباسی که تن پیغمبر هست یک لباس مندرسی هستش یک
دوازده درهم به پیغمبر داد گفت آقا این هدیه خدمت شما پیغمبر اکرم هدیه را قبول کرد به
امیرالمؤمنین(ع) این پول را داد فرمود علی جان یک لباسی تهیه کن حضرت امیر رفت از بازار
دوازده درهم یک لباسی خرید اومد خدمت پیغمبر اکرم(ص) پیغمبر وقتی دید گفت نه میشه با کمتر
از این هم لباسی تهیه کرد اگه میشه اینو پس بده با پول کمتری من لباس می گیرم امیرالمؤمنین
رفت پس داد دوازده درهم را آورد پیغمبر اکرم بعد از یک مقدار که گذشت گفت علی جان با همدیگره
بریم بازار تو مسیر که می رفتند برخورد کردند به یک زنی که نشسته بود یک گوشه ای تو کوچه
داشت گریه می کرد کنیزی بود خادمی بود پیغمبر گفت برای چی گریه می کنی گفت یا رسول الله
چهار درهم اربابم به من داده خرید بکنم گم کردم از دستم افتاد گم شده هر چی که می کردم پیدا

نمی‌کنم پیغمبر از اون دوازده درهم خودش چهار درهم بهش داد او هم خیلی خوشحال شد و دعا کرد پیغمبر با حضرت امیر رفتند لباس بخرند یک لباسی را از بازار خرید به چهار درهم داشتند برمی‌گشتند به سمت منزل دیدند که یک کسی لباس پاره ای تنشه آمد خدمت پیغمبر گفت یا رسول الله اگه میشه کمکی به من بدید پیغمبر اکرم آن لباسی را که خریده بود داد به او گفت این لباسو تو تنت کن دو مرتبه برگشتند همون مغازه یک لباس دیگری به چهار درهم خریدند وقتی داشتند برمی‌گشتند تو کوچه همون زن کنیزی را که خادمی که دیده بودند دیدند نشسته داره گریه می‌کنه پیغمبر گفت من که پول بهت دادم برای چی بازم نشستی گفت یا رسول الله دیر شده زمان گذشته و اگه من الان برگردم برم خونه اربابم منو توبیخ می‌کنه سرزنش می‌کنه که چرا دیر اومدی پیغمبر گفتش خود من میام همراهت توضیح می‌دهم که تو عذر داشتی.

با این زن رفتند در خونه اربابش سلام کرد پیغمبر اکرم جوابی نیامد برای بار دوم سلام کرد جوابی نیامد برای بار سوم که سلام کرد جواب اومد و علیکم السلام یا رسول الله پیغمبر فرمود شما تو خونه بودی و جواب ندادی گفت یا رسول الله من می‌دانستم عادت شما اینه که سه بار سلام میدی به یک خونه ای و اگر بعد از بار سوم جوابی نیومد برمی‌گردی میری خواستم سلام های شما بیشتر به سمت خونه ما بیاد معلومه که آدم با معرفتی هست پیغمبر فرمود که این خادمون پولی گم کرد اگر دیر کرد و دیر اومد خونه عذر داشته من اومدم که شما ببخشیدش توبیخش نکنی گفت یا رسول الله توبیخش که نمی‌کنیم هیچی آزادش می‌کنیم زندگی هم بهش میدیم به برکت اینکه شما اومدی در خونه ما زندگیش را هم تأمین می‌کنیم پیغمبر اکرم تشکر کرد وقتی برمی‌گشتند به امیرالمؤمنین فرمود چه پول با برکتی بود دو تا برهنه را پوشاند خودش و اون فردی که پیغمبر اون لباس را برده بود و یک کنیزی را آزاد کرد دوازده درهم می‌شد یک لباس باهاش خرید اما کار راه انداز بود خیلی بیشتر کار راه انداخت.

صداقت در رفتار و گفتار موجب برکت در زندگی است

یکی از چیزهایی که برکت تو زندگی میاره در روایات ما هم آمده هر کسی حتی غیر مسلمان اگر این را رعایت بکنه تو زندگیش برکت میاد حتی غیرمسلمان صداقت این تو روایت هستش که اگر تاجر اگر کاسب، کاسب اعم از کاسب مال کسی که دنبال کسب ماله یا کاسب علم کسی که دنبال کسب علمه اونم کاسبه پیغمبر فرمود: اذ التاجران صدقا، بورک لهما؛ اگر دو تا تاجر با صداقت باشند برکت براشون میاد صداقت داشته باشد نفرمود اذ التاجران المسلمان؛ اگر دو تا تاجر مسلمان نه حتی قید مسلمان بودن نداره اگر تاجر کاسب اگر صداقت داشته باشد برکت میاره تو زندگیش.

یکی از بزرگترین و بهترین صفات مؤمنین صداقته صداقت

اولین مرحله اش صداقت در گفتاره

برادر بزرگوار خواهر بزرگوار اگه میخوای ریاضت بکشی اگه میخوای شروع کنی به یک جایی آدم برسه زبانت را شروع کن مهار کردن این زبانی که تو تعبیر روایات اللسان جُزْمُهُ صَغِيرٌ وَ جُزْمُهُ كَبِيرٌ؛ جرمش کمه چند گرم بیشتر نیست اما جرمش زیاد بیست تا گناه کبیره از گناهان کبیره ای که اهل آتش می‌کنه آدم را از همین زبان برمیاد دروغ میتونه بگه میتونه غیبت بکنه میتونه تهمت بزنه میتونه فحش بده میتونه آزار بده میتونه دو بهم زنی بکنه میتونه شایعه پراکنی بکنه بیست تا گناه

کبیره از زبان برمیاد این زبان را شروع کنیم حفظ کردن خدا رحمت کنه مرحوم علامه طباطبایی را یکی از ایشان سؤال کرده بود آقا چیکار کنیم تو نماز حضور قلب داشته باشیم ایشان فرمود زیانت را حفظ کن کسانی که زبانشون زیاد کار می کنه خیلی حرف می زنند ولو دروغ و گناه هم تو کلامشون نباشه ولو دروغ و گناه هم تو کلامشون نباشه اما ذهنشون زیاد پراکنده میشه مشغول میشه زبون که زیاد کار بکنه ذهن خیلی مشغول میشه از این جهت تو نماز هم آدم نمیتونه تمرکز داشته باشه ذهنش پراکنده است آدم بتونه زبانش را حفظ بکنه به خصوص عرض کردم از دروغ چهل روز اگه آدم بتونه این ریاضت را بکشد ریاضیت هایی که تو شرع مقدس اسلام هست تو مکتب اسلام هست اینه جوکی بازی و این حرف ها هم نیست همین هاست اینارو باید مهار کرد اینا با دعا صرفاً نمیشه بعضیا فقط دنبال ذکر و دعا هستند.

حاج آقا چه ذکر می بگیریم شجاع باشیم چه ذکر می بگیریم مثلاً باور بفرمائید اینها را گاهی موقع ها چه ذکر می بگیریم بچه ما تو کنکور قبول بشه چه ذکر می بگیریم که مثلاً بچه ما کار براش درست بشه عزیز من هر چند که با دعا و ذکر نیست یک عملی باید آدم انجام بده به آقا بهجت یک کسی گفته بود حاج آقا دعا کن من تو نماز حضور قلب پیدا کنم آقای بهجت فرمود عزیز من اینا دعایی نیست دوائی هست آدم باید مداوا کنه خودشو بعضی از چیزا دوائی هست دعایی نیست من عذر میخوام نمیخوام توهین بکنم به کسی اما گاهی موقع ها تو این مثلاً جلسات خانم جلسه ای ها اینجور چیزا زیاده برای هر چیزی یک ذکر دارند مثل قوطی عطاری این قوطی مال تو باشه میخوای چی این ذکر و بگو دعای هفت هیکل و شش قفل و گنج العرش و این حرفا مؤمن اونی هست که خودش باشه اهل عمل باشه اهل مراقبت باشه زبان خودش را حفظ بکنه عمل خودشو مراقب باشه به هر حال اگه آدم چهل روز نه یک روز اثرش را ببین از همین امشب تا فردا شب یک روز اثرش را ببین نقد نقد ببین چقدر میتونی تأثیر بگذاره تو حالات تو نمازت تو دعا خوندنت تو حال زیارتت نقد نقد است خدا رحمت کنه شهید دیالمه را شهید دیالمه نماینده مشهد بود جوان ترین شاید نماینده بود دور اول مجلس اولی که اوایل اول انقلاب بود.

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

ایشون می گفتش که یک مرتبه سر درس تو کلاس استاد ما تو دانشگاه دانشگاه فردوسی مشهد راجع به راست گفتن و راستگویی و صداقت و اینجور چیزا بحث به میان آمد و استاد ما گفتش که اینکه آدم بتونه راست بگه دروغ نگه کار خیلی سختیه بعد گفتش که بچه ها کی میتونه قول بده یک ترم تحصیلی دروغ نگه کی میتونه قول بده هیچکی دستش را بلند نکرد شهید دیالمی میگه من دستمو بلند کردم گفتم آقا من میتونم گفت کار سختیه آیک ترم تحصیلی به اندازه حدود چهار ماه گفتم من میتونم گفتم از فردا شروع کن از فردا مراقب باش دروغ نگه شهید دیالمه میگه من ظهر از دانشگاه اومدم بیرون رفتم نماز ظهر و عصر توی یک مسجد بخوانم وقتی خواندم رفت پیش اون استاد گفتش که جناب استاد می تونیم اون قراردادمون را فسخ کنیم اون قرارمون گفت به همین زودی الان تازه از فردا میخواستی شروع کنی گفت بله من رفتم تو مسجد موقع نماز گفتم إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ؛ به خودم گفتم قرار شو من از فردا دروغ نگم آیا واقعاً إِيَّاكَ نَعْبُدُ؛ حقیقتاً من خدا را می پرستم مطیع خدا هستم دیدم نه خیلی موقع ها اطاعت از دلم می کنم اطاعت از نفسم می کنم

آیا واقعاً من کمک از خدا فقط می گیرم إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ؛ دیدم نه گاهی موقع ها برای یک چیز کوچک یک نمره که بالا و پایین میشه برای یک حقوق که بالا و پایین میره پیش هر کس و ناکسی من سر خم می کنم متوسل به هر چیزی می شوم اون آخر که کارم به خنسی خورد یاد خدا می افتم کجا إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ؛ حالا خدا رو بزرگواریش به روی ما نمی آورد و هیچی نمیگه اما اگر قرار باشه من دروغ نگم بالأخره باید اینارو مراقب باشم به اون استاد گفتم اون قرارداد را فسخش کن گفت باشه واقعاً هم همینجور است.

صداقت در گفتار

حالا من نمیخوام بگم اینقدر سخت نه حالا اون را خدا به بزرگواری خودش مهلت به ما میده و با فضل خودش برخورد می کنه اما حقیقتاً دونه درشت هاشو بیایم جلوشو بگیریم اولین مرحله صداقت صداقت در گفتار هست مرحله بعدیش که از این سخت تر هست و بسیار مهم تر هست صداقت در عمل هست من عذر میخوام این چیزی که میخوام بگم هر کسی خودشو حساب کنه جسارت به احدی نمی کنم تو عمل راست میگی مسلمانی تو عمل راست میگی شیعه ایم ما ادعا می کنیم که اهل بیتی هستیم ما ادعا می کنیم مسلمانی اما گاهی موقع ها عملمون با ادعایمون راست در نمیاد نمی خوره نمی خوره مسلمان تو روایت پیغمبر فرمود: اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ؛ (میزان الحکمه ج ۵) مثل گل میمونه مثل تیغ نیست تو تن و بدن دیگران بره مثل خار نیست تو تن و بدن دیگران نمی گزه دیگران را نیش نداره اذیت نداره .

به پیغمبر آمدند گفتند یا رسول الله یک خانمی هست اهل نماز و اهل روزه هستش اهل مسجد است اما اطرافیانش از زبانش در امان نیستند خیلی می گزه اینو اونو خیلی تیکه می اندازه به این و اون پیغمبر فرمود: لَا خَيْرَ فِيهَا؛ خیري توش نیست هِي مِنْ أَهْلِ النَّارِ؛ این اهل عذاب است هِي مِنْ أَهْلِ النَّارِ؛ نشسته بود پیغمبر اکرم با یک تعدادی از اصحاب داشت صحبت می کرد یکی از اصحاب متوجه شد که یک قراری داره یک جایی یک قولی داده یک کاری کرده یک کاری داره بلند شد و از این جمع پیغمبر و اصحاب رفت یارش رفت کفشش را برداره کفشش را یارش رفت برداره رفت به سمت در یک کسی که این کنار نشسته بود دید این کفشش را جا گذاشته فوری کفش را گذاشت زیر خودش این بنده خدا رفت تا دم در دید کفشش را نیاورده برگشت که کفشش را برداره نگاه کرد دید کفش نیست هِي اینورو نگاه کرد اونورو نگاه کرد اونو هم که کفش را گذاشته بود زیر خودش هِي به این و اون لبخند می زد که مثلاً داریم دستش می اندازیم پیغمبر داشت نگاه می کرد بعد چند لحظه بیشتر نگذشت سه مرتبه پیغمبر اکرم فرمود: فَكَيْفَ بَرُوعَةُ الْمُؤْمِنِ؟؛ (کنز العمال ج ۱۷) چطور میتونه آدم یک مؤمنی را دست بیندازد چند لحظه اینجوری سرگردونش بکنه تو مؤمنی؟ تو مسلمونی؟ برای خندیدن خودت یک چند لحظه یک مسلمان دیگری را دست می اندازی کیف بَرُوعَةُ الْمُؤْمِنِ؛ گاهی موقع ها ماها حرفامون با ادعاهامون نمی خوره.

عمل به توصیه های دین

مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی خب همه تون این عالم بزرگوار را شنیدید و می دانید ایشون خیلی غصه می خورد سید جمال الدین اسدآبادی از تفرقه ای که بین مسلمین هست از اختلاف و تفرقه ای که بین ملت های اسلامی هست و همین باعث شده که استعمار برشون غلبه داشته باشه از

این جهت خیلی منادی وحدت بود بین مسلمین و خیلی مسافرت هایی داشت چه تو کشورهای اسلامی چه تو کشورهای غربی خیلی کشورهای غربی را هم دیده بود یک جمله ای داره سید جمال الدین اسدآبادی من نمیگم این جمله اش کاملاً درسته نه انتقاد داره این جمله جای نقد داره اما یک قسمتش به هر حال خالی از واقعیت نیست سید جمال الدین اسدآبادی میگه من تون کشورهای غربی رفتم مسلمان ندیدم ولی اسلام دیدم تو کشورهای اسلامی مسلمان دیدم ولی اسلام ندیدم عرض بکنم نمیخوام بگم این جمله کامل درسته ها جای نقد داره نه تو کشورهای غربی اگه آدم واقعاً چشمشو اونجا باز بکنه اونجا درسته مسلمان نیست اما اینم نیست که آدم بگه اسلام اونجا هست نه خیلی اونجا آلودگی های باطن هم هست درش اگه کسی واقعیت اونجا را نگاه بکنه الان از جهت خانه خانواده از این جهت واقعاً غرب دچار مشکل است دچار بحران است پیوندهای عاطفی تو خانواده و تو قوم و خویش نیست اما خوبی های اونجا رو آدم باید ببینه سید جمال الدین اسدآبادی اینو میگه من اونجا مسلمان ندیدم ولی اسلام دیدم توصیه هایی که دین کرده ما عمل نکردیم من اونجا دیدم اونجا دیدم نظم هست اونجا دیدم وجدان کاری هست از کار نمی دزدند جنس بُنجل را غالب نمی کنند وقتی میگه این جنس درجه یک یعنی درجه یک اونجا رعایت حقوق همدیگه هست قانون پذیری هست

تطابق اعمال با آموزه های اسلام

اما تو کشورهای اسلامی مسلمان دیدم اسلام ندیدم باز من عرض می کنم این جمله نقد داره ولی یک بخشش خالی از واقعیت نیست ما کشورمون کشور اسلامی هستش واقعاً بازارمون اسلامی واقعاً سینماهامون اسلامی هنرمون اسلامی دانشگاهامون اسلامی کوچه بازارمون اسلامی ببینید خودمون هم قبول داریم که اونوقت گاهی موقع ها میاد جوان میاد میگه حاج آقا برای چی تو کشور ما مثلاً فرض کنید با اینکه ما مسلمون هستیم خشکسالی هستش جایی بارون نمیاد یا یک جایی بارون میاد سیل میشه خرابی میاد اما اونطرف نه قاره سبزه و بارندگی زیاد پیش میاد میگم عزیز من خدا با کسی فامیلی که نداره خدا براساس یک سنت هایی عالم را اداره می کنه براساس یک فرمول هایی بعضی از فرمول های خدا مسلمان و غیرمسلمان نداره هر کی رعایت بکنه برکت میاد براش مثل صداقت همینی که اول صحبت عرض کردم پیغمبر فرمود اگر کسی صداقت داشته باشد برکت براش میاد چه نماز خون باشه چه مشروب خور باشه یعنی این قانون بین المللی است این قانون فقط و فقط مخصوص مسلمین نیست چند تا قانون هستند که بین المللی است یکی اش صداقت یکیش وفای به عهده اگه کسی وفای به عهد بکنه هر کی میخواد باشه این یه برکاتی تو زندگیشه یکیش امانتداریه اگه کسی امانتدار خوبی باشه این برکت تو زندگیش میاد هر چی میخواد باشه صله رحم چه نماز خون باشه چه مشروب خور باشه اگر کسی اهل صله رحم و رسیدگی به اطرافیانش باشه عمرش دراز میشه قانون بین المللیه بعضی از قانون ها و سنت های خدا مخصوص مسلمین نیست شرطش مسلمان بودن نیست من بهش می گفتم که خب عزیز من ما ادعای اسلام می کنیم اما تو بازار ما سر همدیگه کلاه می گذاریم جنس را به عنوان درجه یک مارکش را می زنیم درجه دو می فروشیم از جنس می دزده آدم فرض کنید فلان کار خونه یک جایی که ماشین داره درست می کنه جنسی می گذاره که بعد از یک مدتی اون بنده خدا را به خطر می اندازه ما این کارا را می کنیم و اسممون را می گذاریم

مسلمون اونوقت برکت از زندگيمون ميرد از خدا گله مند ميشيم ميگيم خدایا چرا بارون نمياد يا اگه یک جايي بارون مياد سيل ميشه آدم در عمل مسلمان باشه صادق باشه راست بگه مسلمان اون کسي هستش که اهل رعايت حقوقه ما چقدر رعايت حقوق ديگران را مي کنيم راست ميگيم مسلمانيم رعايت حقوق ديگران را چقدر مي کنيم در روايات ما هست بعضي از افراد هستند که دزدي هاي پنهان تو زندگيشون سرقت پنهان تو زندگيشون اگر کسي اين من دارم متن روايت را مي خوانم اگر کسي خمس به عهده اش هست خمس نميده اين دزدي پنهانه چون مال امام زمان تو مالشه نميده غصب کرده اگر کسي زکات به عهده اش هست نميده اين دزدي پنهانه چون مال فقرا بر عهده اش هست نميده اگر کسي مهریه همسرش به گردنش نميده مهریه یک دين است یک بدهي است مثل بقيه بدهي ها بدهي است بله از اون طرف به زن گفتند که توييخش توصيه کردند براي اينکه مهر و محبت زياد بشه ببخش اما از اونطرف هم به مرد گفتن حقشه اگر نبخشيد هم حقشه بدهي است بايد بدي اگه ندي اين دزدي پنهانه اين سرقت هاي پنهانه که تو روايات اسم برده شده تو روايات ما هست که اگر کسي جنس درجه دو و درجه یک را با همديگه قاطي بکنه به عنوان درجه یک بفروشد چايي مثلاً فرض کنيد بد و خوب را با هم قاطي بکنه مارک چايي خوب بزنه برنج درجه دو و درجه یک را قاطي بکنه مارک درجه یک بزني اين دزدیه اين دزدي هاي پنهان و حقوقي هستش که مؤمنين به گردن ما دارند حقوق خانوادگي یک مسلمان حقوق خانوادگي اش را بايد رعايت بکنه اگه راست ميگه مسلمان حقوق خانوادگي را بايد رعايت بکنه من عذر ميخواهم اين مثال ها را دارم ميزنم اما چون مبتلا بهش هستيم مبتلا به من همين چندي پيش بود تو جريان یک طلاقي بودم که یک خانمي از شوهرش بعد از پانزده سال زندگي داشت طلاق مي گرفت مي دونيد دليلش چي بود آدم ابتدا به نظرش ميرسه خيلي کوچيکه دليلش اين بود مي گفت من به اينجام رسيده ديگه نميتونم تحمل بکنم از بوي بد بدن و دهان شوهرم هر چي هم بهش ميگم خودشو درست نمي کنه هر چي هم بهش ميگم درست نمي کنه من ديگه نمي تونم تحمل بکنم حالا من نميگم کار خوبيه من اينو نميخواهم بگم ولي ببينيد اين حقوق او را رعايت نکردند پيغمبر اکرم(ص) تو و همچنين اهل بيت.

آراستگي ظاهري در دين اسلام

در روايات داريم پيغمبر اکرم(ص) پولي که براي عطر مي داد که عطر بيشتري از پولي بود که براي غذا مي داد امام جواد یک مرتبه یک عطر بسيار خوشبو و گران قيمتي را زده بود یک کسي بهش اشکال کرد که آقا یک همچين عطري شما مي زنيد امام رضا فرمود: بابامو نديديد امام رضا را نديديد اون عطري که مي زد چي بود پيغمبر اکرم(ص) در اون زمان ببينيد هزار و خورده اي سال پيش تو جامعه جاهلي اون موقع پيغمبر اکرم(ص) لباس هاشو داره کان يقلي ثوبه؛ لباساشو مي جوشوند تميز تميز بود موهاشو شونه مي زد و مي گفت هر کسي مو داره به موهاش برسه حالا برسه نه اينکه از اونور بيافته زياده روي دو ساعت پاي آيينه بايسته نه برسه به موهاش بعد پيغمبر مي فرمود: اگر کسي مو داره به موهاش نرسه روز قيامت با شانه هاي آتشين موهاشو شانه مي زنند خودش هم هر موقع مي خواست بره بيرون اگر آيينه نبود تو آب خودشو مي ديد درست مي کرد موهاشو تميز مرتب یک مسلمان مثل گل مي ماند كيف مي کند کسي پيشش بنشيند هم ظاهرش قشنگه هم باطنش همه

چي اش قشنگه مسلمان اينه مثل گل ميمونه ببينيد چقدر آدم اين چيزا را رعايت مي کنه همين چيزهايي که گاهي موقع ها آدم فکر مي کنه خيلي کوچيکه بي اهميته نخير خيلي هم با اهميت است امام صادق (ع) من یک روايتي هست نمي دونم بگم يا نگم اينو هم با خودم دارم کلنجار ميرم بگم به من چه روايت از امامتون هست فرمودند کسي دهانشو مسواک نزنه اينو داخل آدم ندونيد اين دين ماست بخدا قسم دينمون خيلي قشنگه به والله قسم مذهبي که ما داريم تو اين عالم ببينيد روح است از همه مذاهب را ما مي تونيم مطالعه کنيم اينکه ديگه چيزي نيست مطالعه بکنيد زيبايي هاي مکتب ما را هم از جهت عقلي هم از جهت فطري از هر جهت کامل هيچ مذهب و مکتبي نداره منتهي بايد رعايت بشه اين چيزا خيلي از اوقات ما اينارو رعايت نمي کنيم جوان هاي ما آنچنان که بايد و شايد ديندار نيستند يعني جوان من بچه من وقتي باباشو مي بينه مادرشو مي بينه که نمازخون هست مسجديه هيئتيه سينه زن امام حسين هست مادر محجبه است اما در عين حال اخلاق درستي تو خونه نداره وقتي تو خونه مياد با یک من غسل هم نميشه خوردش مادرش را مي بيند همون مادر محجبه اش را که غيبت از اينو اون مي کنه تهمت مي زنه نيش مي زنه اين جوان تو ذهنش مياد ميگه اگه دين اينه من نميخوام اگر قرار بود اين دين کسي را درست بکنه خودتو درست مي کرد نميخوام گاهي موقع ها البته نميخوام بگم پدر و مادر ولي خيلي از اوقات خود پدر و مادر مسلمان که عمل ديني دارند ولي اخلاق ديني ندارند بچه هاشون را زده مي کنند عمل ديني دارند اما اخلاق ديني ندارند بچه هاشونو زده مي کنند و الا اگه عمل به دين بشه اين دين همه را سنگ را عوض مي کنه.

برکت پول منبر امام حسين عليه السلام

سيد مهدي قوام

خدا رحمت کنه حدود پنجاه شصت سال پيش تو تهران یک آقاي آسیدمهدي قوام بود رضوان خدا برش از خوبان تهران بود از شاگردان مرحوم حاج شيخ عبدالکريم حائري يزدي بود که اومده بود تهران ديگه ماندگار شده بود پيرمرداي تهران ايشون را درک کردند من برخورد داشتم با کساني که خيلي پا منبر ايشون بودند از جمله مقام معظم رهبري ايشون مي گفت من مي شناختمش آقا آسیدمهدي قوام را من رفتم پاي منبرش مقام معظم رهبري خودشون مي فرمود از خوبان تهران بود اين آقاي آسیدمهدي قوام از اون کساني بود که مثل گل بود همه چيش قشنگ بود یک دهه محرمي تو يکي از حسينه ها يا مساجد تهران منبر رفت روز شام غريبان تموم شد دهه ده شبش تمام شد اون باني مجلس يه پاکت پول به ايشون داد گفت حاج آقا ما بضاعتمان همين مقدار است هديه امام حسين به شما هست اين ده شبي که اومديد اين خدمت شما ايشون هم تشکر کرد و اين پاکت را گذاشت توي جيبش از حسينه اومد بيرون یک همراهي هم داشت با همدیگه اومدند شب داشتند مي اومدند از کوچه لاله زار عبورشان افتاد اوناييکه تهران را آشنا هستند باهاشون مي دونند با تهران کوچه لاله زار جايي بود که کابارها و عياشي ها و رقاصي ها و بعضي از فسادها تو کوچه لاله زار تهران بود از کوچه لاله زار عبورش افتاد ديد کنار خيابون یک خانمي با یک وضعيت بسيار نامناسب از جهت پوشش و آرايش غليط کنار خيابون ايستاده آقاي آسیدمهدي قوام به اين همراهش گفت برو به اين خانم بگو بيا من کارش دارم گفت حاج آقا اين خانم فاسد معلومه واسه چي ايستاده کنار

خیابون گفت تو چیکار داری بهش بگو بیا من کارش دارم این بنده خدا میره به اون خانم میگه که خانم اون آقا سیدی که اونطرف ایستاده با شما کار داره خانم میاد این طرف می بینه یک سیدروحانی ایستاده گفت با من کاری داشتی آقای آسیدمهدی قوام این پاکت پول را درآورد گفت خانم این هدیه امام حسین امشب به شماست بیا تا اون موقعی که این زندگیت خرجت با این پاکت پول خرجت در میاد به امام حسین قول بده که سر خیابون وانستی دیگه نیای اینجا وانستی تا موقعی که خرج زندگیت با این پاکت در بیاد اینو بهش داد و رفت پشت سرش هم نگاه نکرد گذشت تا یکسال بعد آقای آسیدمهدی قوام کربلا بود از حرم سیدالشهدا (ع) اومد بیرون تو صحن داشت می رفت یک آقای بدو بدو اومد خودشو به ایشون رسوند گفت حاج آقا خانم من اونطرف ایستاده با شما یک کار خصوصی داره منم نیام جلو آقای آسیدمهدی قوام میگه من نگاه کردم دیدم یک خانم محجبه با پوشیه اونطرف ایستاده رفتم جلو گفتم خانم با من کاری دارید یک مقدار پوشیه اش را زد بالا که صداش بیاد بیرون دیدم حق حق داره می کنه گریه داره می کنه گفت حاج آقا منو می شناسی گفتم نه گفت من همونی هستم که سال گذشته شام غریبان سیدالشهدا تو کوچه لاله زار کنار خیابون ایستاده بودم شما اون پاکت پول را به من دادید من همونم شما اون پاکتو به من دادی و رفتی پشت سرتو نگاه نکردی من تا یک ربع فقط نشستم گریه کردم که امام حسین با من چیکار داری من فاسدم با من چیکار داری اما فهمیدم امام حسین با منم کار داره هر کسی که رشته ای از محبت تو دلش با اهل بیت است اهل بیت با او کار دارد امام حسین با او میگه همونجا حاج آقا عهد بستم با سیدالشهدا که آقا خلافا مو میذارم کنار خرجم با این پاکت پول در بیاد یا نیاد خلافا مو میذارم کنار گفت حاج آقا محجبه شدم بعد از یک مدت کوتاهی خدا عنایت کرد خواستگاری برام اومد همین آقای که اونطرف ایستاده باهاش ازدواج کردم الان بعد از یکسال اومدیم کربلا برای زیارت از حرم که اومدیم بیرون شما را دیدم اومدم بهت بگم حاج آقا تا قیامت مدیونتم شما سرنوشت زندگی منو عرض کردید دست منو گذاشتی تو دست امام حسین بخدا قسم دین ما خیلی دین قشنگیه اگه بهش عمل بشه چرا جذب نکنه چرا آدمو عوض نکنه چرا من باید بچه هامون را خدایی نکرده جوان هامون را از دست بدیم با بد عمل کردن خودمون با بد عمل کردن خودمون مسلمانی که ادعا می کند من مسلمانم ادعا می کند من مؤمن هستم اگه راست میخواد بگه باید جوریه باشه که زحمت های زندگی خودش رو به دوش دیگران ندازه امیرالمؤمنین تو نهج البلاغه میگه یکی از نشانه های مسلمان اینه *نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ*؛ (خطبه، متقین نهج البلاغه) خودشو به زحمت می اندازد اما مردم را نه مردم از دستش راحت اند گاهی موقع ها خودشو به زحمت می اندازد من نمیخوام این مثال رو بزمن حالا فقط به عنوان مثالی است.

رعایت حال دیگران

شما فرض کنید ببینید یک سیگاری هست خب چیز خوبی نیست اما بنده خدا وقتی میخواد سیگار بکشه خودشون به زحمت می اندازد ولو هوا سرده میره بیرون تو یک محیطی که محیط در بسته هست و یک تعدادی هستند اونارو اذیت نکنه خودشون اذیت بکنه اگه یک بیماری ای دارد که واگیرداره تو جمع نمیره که دیگران را اذیت بکنه خودشو به زحمت می اندازد مسلمان اینه به تعبیر امیرالمؤمنین (ع) *وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ*؛ مردم از دستش راحت اند مردم از دستش راحت هستند یک

آقای الله اکبر خدا رحمتش کنه پیرمردی بود این اواخر بود دیگه از دنیا ایشون می گفت من سه تا دعا کردم دوتاش مستجاب شده تا حالا تو زندگیم یکیش را نمی دانم سومی را نمی دانم سومیش اینه که از خدا خواستم که خدایا آخر عمر منو یکجوری قرار بده که دیگران را به زحمت نندازم لگن بیار ببر و دوشم بکنن اینور و اونور ببرن و دعا کردم که خدایا اون آخر عمرم دیگران را به زحمت نندازم بعضی از آدم ها چقدر قشنگه چه دعاهایی بلدند اتفاقاً همینجور هم شد این بنده خدا آخر عمرش رفته بود حمام از حمام خودشو تمیز مرتب شسته بود اومده بود هنوز لباساشو کامل نپوشیده بود از دنیا رفت یعنی زحمت لباس درآوردن هم به دیگران نداد زحمت لباس درآوردن هم به دیگران نداد نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ؛ (خطبه، متقین نهج البلاغه) خودشو به زحمت می اندازه ولی مردم از دستش راحتند مردم هیچ اذیتی ازش نمی بینند.

شیخ مرتضی زاهد

آقای آشیخ مرتضی زاهد بچه هاش تو تهران الان هستند دیگه آقای آشیخ مرتضی زاهد خیلی سال پیش از دنیا رفت ایشون یک شب دیر اومده بود خونه یک مجلسی داشت ساعت یک نصف شب تقریباً اومده بود خونه وقتی اومد از تو کوچه نگاه کرد دید چراغ های تو اتاق چراغ های داخل خونه خاموشه فهمید خانواده اش خوابند در نزد زنگ نزد گفت من جلسه داشتم دیر اومدم خانواده ام چه تقصیری داره گرفته خوابیده الان من بیام زنگ بزنم حق اونا ضایع میشه اونارو بیدار بکنم هوا با اینکه سرد بود عباس دور خودش پیچید گوشه کوچکی گرفت همون پشت در یعنی تصمیمش این بود که تا صبح دم در باشه که خانواده اشو اذیت نکنه که خانواده اشو حق اونارو ضایع نکنه حالا از اون طرف خانمش امام زمان را خواب دید حضرت ولی عصر فرمود پاشو در و باز کن آشیخ اومده پاشو در و باز کن اون خانمش دید والا خود آقا در نزد زنگ نزد من چرا زحمت به او بدم زحمت به خودم میدم من دیر اومدم چرا حق او را ضایع بکنم این آدمای خیلی قشنگن خیلی قشنگ

سلمان آینه امیرالمومنین

سلمان فرماندار مدائن بود خب رضوان خدا بر سلمان که ما ایرانیا خیلی مدیونشیم سلمان آینه امیرالمؤمنین بود یعنی ما ایرانیا سلمان را دیدیم علی را دیدیم و بعد زانو زدیم در مکتب اهل بیت و شیعه شدیم واسه همین سلمان به گردن ایرانیا خیلی حق داره این سلمان بزرگوار تو مدائن بود شنید که یکی از اصحاب خوب امیرالمؤمنین زاهد شده به نام زید بن صوحان، زید بن صوحان برادر صعصعة بن صوحان هر دو نفر از فدایی های امیرالمؤمنین بودند هر دو هم به شهادت رسیدند آخرشون زید بن صوحان اون موقع زاهد شده بود و روزها روزه و شب ها شب زنده داری سلمان متوجه شد این به خانواده اش خیلی نمیرسه این زهدش باعث زحمت خانواده اش شده سلمان خب سنش خیلی زیاد بود بعضی ها تا می دونید سن سلمان را بالای دویست سال گفتند سنش خیلی زیاد بود عصا را برداشت رفت در خونه زید بن صوحان رفت خانمش اومد دم در سلمان گفت به زید بگو بیاد گفت آقا خونه نیست الان روزه هستش و توی یک جمعی از دوستانش فلان مسجد هست سلمان گفت خانم یک مقدار غذا بده به من یک مقدار غذا بده یک مقدارم به خودت برس آرایش بکن یک مقدار به خودت برس غذا را گرفت رفت زید را پیدا کرد غذا را گذاشت گفت یالا بخور زید گفت من چی بخورم من روزه هستم سلمان گفت باید بخوری اگر نه این چوب را باید بخوری عصاشو بلند

کرد گفت اینو باید بخوري خب اونم به هر حال سلمان بود مي دونست يك درجاتي از عصمت دارد آدم معمولي كه نيست روزه اش هم مستحبي بود روزه اشو خورد سلمان بهش اين چه وضعيه پيغمبر زاهدترين مردم بود اما بيش از همه به خانواده اش مي رسيد تو چرا بخواي زاهد بشي خانواده تو فشار انداختي شب ها روزه روزها روزه شب ها شب زنده داري اصلاً به خانواده ات نميرسي اينكه وضعش نشد رويه اتو عوض بكن يك مقدار نصيحتش كرد

رعايت حقوق ديگران

مسلمان كسي است كه حقوق را چه حقوق مالي چه حقوق خانوادگي چه حقوق اجتماعي چه حقوق حيثيتي همه را رعايت بكنه اگر اين شديدم راست ميگيم با صداقتيم ان شاء الله كه همينجور هم باشه من عذر ميخوام بيشتر از اين مصدع تان نميشم چون ايام ايام ميلاد هست من روزه نميخوام بخونم به عنوان روزه قصدم نيست بگم به عنوان چيز ديگري قصدم هست كه كنار مرقد مطهر امام رضا(ع) از اين بزرگوارا تا مي تونيد بگيريد.

مرحوم علامه اميني مي گفت آدم بايد پررو باشد از اهل بيت زياد بگيره كم نگيره پررو سفت و سبر وايستيد بگيريد اين چيزي كه ميخوام عرض بكنم خدمتتان از زبان يك عالم بزرگواري كه در قم همين سال هاي اخير خيلي دور نه شايد مثلاً ده بيست سال پيش ايشون مي گفتش كه من يك دهه محرم بود منبر مي رفتم خونه يك بنده خدايي كه آدم خيري بود اصالتاً عرب بود خونه اش من منبر مي رفتم دهه محرم شب اول محرم به من گفتش حاج آقا اگه ميشه يكي دو شب اول را روزه حضرت زهرا را بخوان گفتم عزيز من روزه حضرت زهرا فاطميه است الان ايام محرم روزه خودشو داره گفت حاج آقا مي دونم شما يكي دو شب اول روزه حضرت زهرا را بخوان من خواهش ازتون مي كنم ايشون ميگه گفتم باشه عيب نداره حالا يكي دو شب اول روزه حضرت زهرا را ميخونم بعد روزه هاي محرم را ميگه خونديم دهه محرم تمام شد وقتي كه جلسه مجالس تمام شد اين عرب يك سفره ناهار انداخت همه كساني كه زحمت مي كشيدند تو مجلسش مداح سخنران همه اونايي كه سرپايي بودند همه را دعوت كرد براي اينكه يك ناهار بهشون بده اين عالم بزرگوار مي گفت من كنار اين صاحب مجلس همين عرب نشستم مي گفت كنارش نشسته بودم بهش گفتم كه فلاني براي چي اون شب اول و دوم اينقدر به من اصرار مي كردي كه روزه حضرت زهرا را بخونم تو محرم گفتش كه حاج آقا من به كسي تا حالا نگفتم اما به شما ميگم من يك دين خاصي نسبت به حضرت زهرا به گردنم هست يك دين همه امون مديون حضرت زهرا اما يك دين خاصي به گردنم هست گفتم چي ايشون گفت من شيعه نبودم من تو عمارات تو دبي زندگي مي كردم تجارت داشتم يك كمپاني بزرگ داشتم شركت بزرگ داشتم و از جهت ثروت فوق العاده از جهت ثروت ثروتمند بودم هيچي كم نداشتم خدا بهم يك دختری داد اين دختر خيلي قشنگ بود از همون موقعي كه به دنيا اومد عجيب مهرش تو دل من نشست هر روز كه از زندگيش مي گذشت بيشتر خودشو تو دل من جا مي كرد اينقدر بهش وابسته شده بودم كه گاهي موقع ها تو شركت كه مي اومدم براي كار يكي دو مرتبه روز زنگ مي زدم به خانمم حالشو مي پرسيدم تا حدود تقريباً دو سالش حدوداً شد كه تازه زبان باز کرده بود و مي توانست حرف بزنه خيلي شيرين تر شده بود مي گفت يك مرتبه من تو شركت بودم زنگ تلفن خورد برداشتم خانمم گفت فلاني اگه ميخواي بچه اتو ببيني پاشو بيا اگه ميخواي يكبار با

اضطراب و گریه می گفت می گفت اگر میخوای بچه اتو ببینی پاشو بیا میگه من نفهمیدم چه جوری رفتم خونه حال خودمو نمی فهمیدم وقتی رسیدم خونه دیدم این بچه یک سکه قورت داده یک سکه قورت داده و از این جهت خانمم نشسته گریه می کنه نمی دونه چیکار بکنه می زنه پشتش هیچ کاری از دستش برنمیاد میگه من بچه رو برداشتم سریع اومدم بیمارستان تو قسمت اورژانس بردم بعد از چند لحظه اومد اون دکتری که تو اورژانس بود اومد گفتش که این سکه فرو رفته تو ریه اش بسیار عملش خطرناکه ما هم الان تجهیزات لازم را نداریم برای عمل اگر میخوای این را سالم ببیندیش بدون فوت وقت ببریدش یک بیمارستانی به من آدرس دادند تو فرانسه تو پاریس ببریدش اونجا اگر براتون امکان پذیر هست ما نداریم تو امارات نیست امکانات لازم را نداریم ایشون میگه من یک هواپیمای اختصاصی گرفتم از جهت مالی هیچی کم نداشتم همه چی هم آماده بود می گفت رفتم شاید یک نصف روز گذشت بچه رو دست من سرخ شده بود رنگش عوض شده بود نفس هاش دیگه به شماره افتاده بود گمانم نبود که زنده بماند با اضطراب وارد بیمارستان شدم پرستارا که دیدند فهمیدند از من گرفتند سریع بردنش تو اتاق عمل دکتر و متخصص هم رفت بعد از چند لحظه اومد به من گفتش حالا یا فرانسوی می فهمید یا مترجم داشت به من گفتش که اگر این بچه زیر عمل سالم بمونه زنده بمونه تارهای صوتی اش را از دست میده دیگه نمیتونه حرف بزنه حاج آقا من وقتی که این عرب می گفت می گفت وقتی که این را دکتر به من گفت عرق سردی رو بدنم نشست عقب عقب رفتم پاهام ضعف کرد نشستم به دیوار تکیه دادم نشستم اصلاً حال ایستادن نداشتم ذهنم دیگه کار نمی کرد نمی فهمیدم میگه همینجور فقط وارفته بود نشسته بودم یک لحظه یک چیزی به ذهنم اومد میگه بلند شدم به یک سمتی رو کردم که گمانم این بود که به سمت مکه و مدینه است من تو دلم همینجوری افتاده بود به این سمت می خواستم با پیغمبر حرف بزنم شروع کردم گریه کردن و اصلاً اطرافیان خودم را نمی دیدم فقط تو حال خودم بودم گفتم یا رسول الله شما یک دختر داشتی منم یک دختر دارم شما اون دختری را خیلی دوست داشتی یا رسول الله منم این دخترم و فوق العاده دوست دارم قسم می خورم به خودت و دختری فاطمه زهرا اگر دختر من شفا پیدا کنه من شیعة فاطمه و بچه های او میشم من شیعة فاطمه و بچه های فاطمه زهرا میشم تو را به جان دختری فاطمه زهرا این بچه منو این تک بچه من هست نجات بده میگه همینجور شروع کردم با پیغمبر حرف زدن و اشک می ریختم نمی دونم چقدر گذشت یک مرتبه یدم یک سر و صدایی شد یک هیاهویی شد به خودم اومدم از اتاق عمل پرستارا دارند می دوند میان بیرون بعد از چند لحظه دکتر جراح با هیجان اومد بیرون گفت معجزه شد معجزه شد مسیح معجزه کرد گفتم چطور مگه گفتش که سکه به راحتی خارج شد از گلویش هیچ مشکلی نداره چند لحظه دیگه چند دقیقه دیگه به هوش میاد می تونید برید دخترتون را ببینید من دیگه بهش نگفتم مسیح معجزه نکرد بهش نگفتم که کسی معجزه کرد که مسیح و مادرش به گدایی در خونه اونا می روند هیچی نگفتم رفتم پشت درب اتاق عمل از پشت شیشه نگاه کردم دیدم دخترم بی هوشه هنوز چند لحظه ایستادم دیدم چشماشو داره باز می کنه اجازه گرفتم رفتم تو تا من را دید شروع کرد گریه کردن ترسیده بود این مدتی که گذشت بغلش کردم بوسیدمش به خودم چسباندم وقتی آروم شد یک مقدار آروم گرفت گفت بابا الان که من خوابیده بودم اون بی هوشی اش را می گفت می گفت الان که من خوابیده

بودم یک خانمی را دیدم اومدن من را بغلم کرد می گفت زد پشتم زد پشتم این سکه اینجوری اومد بیرون می گفت زد پشتم بعد به من گفت که عزیز من به بابات بگو پدرم رسول خدا خیلی بیشتر از اونی که تو فکر می کنی منو دوست داشت خیلی بیشتر از اونی که تو فکر می کنی مو دوست داشت یا رسول الله در جوار فرزندتان امام رضا ایام میلاد فاطمه زهراست اینایی که اینجا نشستند هر کی گرفتاری مشکلی حاجتی داره خیلی ها هم بهشون التماس دعا گفتند یا رسول الله شیعه های شما هست مجلس گرم کن های دختر شما هستند مجلس گرم کن های بچه های شما هستند ما تو عزاشون اومدیم گریه کردیم تو شادیشون اومدیم شادی کردیم تو را قسمت میدیم به آبروی فاطمه زهرا دست ما را در دنیا و آخرت از دامانتون کوتاه نفرما.

\$

احسان به والدین

احسان به والدین

محمدعلی محمدی

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَلَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ الذِّيفَطَرِ الْخَلَائِقِ بِقُدْرَتِهِ وَنَشْرِ الرِّيحِ بِرَحْمَتِهِ وَوَتَّدَ بِالْصُّخُورِ مِيدَانَ أَرْضِهِ ثُمَّ الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَحَبِيبِهِ وَصَفِيِّهِ سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَمَوْلَانَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعَصَّومِينَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ قَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا، وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا

مهدیا محبوب دلہائی نمیدانم کجائی - واژه ی عشق و تولائی نمیدانم کجائی

بی وجودت عالم ایجاد آرامش ندارد - حجتِ بار تعالی بی نمیدانم کجایی

غیبت کبرای تو بر شیعیان باشد معمّا - گرچه خود اصل معمای نمیدانم کجایی

اسم اعظم دانمت ای حجة الله معظم - کاعظم اسمایی حسنائی نمیدانم کجایی

ماه خورشید و فلک را روشنائی آفریدی - همچنان خورشید پنهانی نمیدانم کجایی

شمع جمع آفرینش هستی و دربین مهتاب - مهدیا تنهایی، تنهایی نمیدانم کجایی

طالب خون گلوئی جد مظلومت حسینی - منتقم برقتل زهرایی نمیدانم کجایی

در نجف یا در کنار قتلگاه شاه بی سر - یاکه بر بالین سقایی نمیدانم کجایی [عیسی رضانی

پور، گلچین دل سوختگان آل یاسین، ج ۳ ص ۱۲۷]

امروز میخواهم در مورد وظائف فرزندان نسبت به پدر و مادر مطالبی را خدمت شما بیان نمایم از آیات که خدمت شما قرائت کردم دانسته شد که موضوع بحث امروز: «احسان به والدین» است که به یاری خداوند این بحث را از منظر آیات و روایات بررسی خواهم نمود.

قرآن کریم در آیات مختلف انسان را سفارش به احسان به والدین (پدر و مادر) کرده است:

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا... [بقره / ۱۸۳]

وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا... [نساء / ۳۶]

قُلْ تَعَالَوْا أَنُؤَلِّ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا... [أنعام / ۱۵۱]

وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيماً [إسراء / ۲۳]

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا... [أحقاف / ۱۵]

چنانچه توجه فرمودید که در این پنج آیه قرآن کریم خداوند متعال انسان را به چند مورد سفارش اکید فرموده:

۱. دعوت انسان به پرستش خداي يکتا.

۲. شرک نورزیدن به خدا.

۳. و احسان به والدين.

معناي احسان چيه؟ احسان مصدر باب افعال به معنای «نيکي کردن، نيکويي در برابر ديگري، بخشش» [فرهنگ فارسي عميد، ج ۱، ص ۱۰۸] يعني نيکي کردن به والدين خلاصه قرآن کریم به رعايت بزرگترين حقوق والدين دستور داده که بر همه فرزندان لازم است اين فريضه بزرگ الهي را امثال کنند. بهتر است معناي احسان را از زبان خود قرآن بشنويم: «وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» پروردگار متعال دستور اکيد به نيکي کردن، نسبت به والدين فرموده با اين بيان: «إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ» اگر يکي از پدر و مادر يا هر دوي آنها به سن پيري رسيدند با اف گفتن خود آنها را مرنجان يعني هرگاه کار را از شما خواست انجام بده نگو اف از دست تو خسته شدم!!؛ زيرا که پدر و مادر آن همه زحمات که براي بچه ها کشيده اند انتظار دارند که درس پيري فرزندان کمک شان نمايند! از آن ها دلجوئي داشته باشند خيلي از فرزندان اين نکته را اصلاً درک نميتوانند و نميدانند وقتي انسان به سن پيري ميرسد چنانچه بدنشان ضعيف ميشود، دلشان هم باريک ميشود خداوند سبحان به اين نکته مهم تذکر فرموده.

«وَ لَا تَنْهَرُهُمَا» قرآن چه زيبا بيان مي فرمايد: پدر و مادر را نهر نکنيد! به تنگي گلوي شتر مگويند نهر و نيز به نهر آب هم مي گویند نهر! چرا؟ براي اينکه عرصه را بر آب تنگ ميکند و آب با سرعت در آن جريان پيدا مي کند کاري نکنيد که والدين شما مجبور به فرار از نزد شما شود اين دو جمله بار منفي و نيايستي داشت در جملات بعدي بار اثباتي بايستي دارد.

«وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيماً» گفتارت نسبت به والدين کریمانه و با مهرباني و ملاطفت باشد انتظار مي رود يک مؤمن هميشه گفتار نرم و ملايم داشته باشد و در برابر والدين با الفت و محبت سخن بگويد.

«وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» در لغت عرب جناح به دو بال پرنده مگویند کنایه از يک بال و پر مهرباني، فروتني و تواضعت ات را براي والدين بگستران يعني در رفتار هم مثل گفتار جانب بخشندي و تواضع را پيشه خود کن واز تندي پرهيز کن.

«وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْنِي صَغِيراً» از خداوند رحمن بخواه که به آنها رحم کند و گناهانشان را ببخشد زيرا که آنها در زمان صغر و خورسالي مرا تربيت کردند چنانچه سيره انبياء اين چنين بوده

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ. [ابراهيم / ۴۱]

وَاعْفُزْ لِأَيِّ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الصَّالِينَ. [شعراء/ ۸۶]

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا. [نوح/ ۲۸]

بیشتر وقتی شمارا نگیرم فقط به چند فقره از دعای بیست و چهار صحیفه سجاده در این مورد اشارکنم: امام سجاد علیه السلام می فرماید: اللَّهُمَّ خَفِّضْ لَهُمَا صَوْتِي، وَ أَطْبِ لَهُمَا كَلَامِي، وَ أَلِنْ لَهُمَا عَرِيكَتِي، وَ اعْطِفْ عَلَيْهِمَا قَلْبِي، وَ صَيِّرْني بِهِمَا رَفِيقًا، وَ عَلَيْهِمَا شَفِيقًا. [الصحيفة السجادية؛ ص: ۱۱۶]

امام سجاد علیه السلام با اینکه معصوم است توفیق عمل آیات قران و توفیق خدمت به والدین را از خداوند متعال طلب میکند.

آثار عمل به این آیات

اگر به سفارشات قرآن عمل کنیم سعادت دنیا و آخرت نصیب ما خواهد شد یعنی اگر احترام بزرگتر ها را نگه داریم مارا سر سبز خواهد کرد چنانچه اگر به یک درخت خوب رسیدگی شود شاخه ها ، برگها و میوه های خود را با طراوت نگه میدارد به یک داستان کوتاه توجه فرماید عرضم را خاتمه میدهم: «مرحوم شهید دستغیب در کتاب داستانهای نقل کرده: موثقین اهل علم در نجف اشرف نقل کردند از مرحوم عالم زاهد شیخ حسین بن شیخ مشکور که فرمود در عالم رؤیا دیدم در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام مشرف هستم و یک نفر جوان عرب معیدی وارد حرم شد و با لبخند به آن حضرت سلام کرد و حضرت هم با لبخند جوابش دادند. فردا شب که شب جمعه بود، به حرم مطهر مشرف شدم و در گوشه ای از حرم توقف کردم ناگاه همان عرب معیدی را که در خواب دیده بودم وارد حرم شد و چون مقابل ضریح مقدس رسید با لبخند به آن حضرت سلام کرد ولی حضرت سیدالشهداء علیه السلام را ندیدم و مراقب آن عرب بودم تا از حرم خارج شد، عقبش رفتم و سبب لبخندش را با امام علیه السلام پرسیدم و تفصیل خواب خود را برایش نقل کردم و گفتم چه کرده ای که امام علیه السلام با لبخند به تو جواب می دهد؟

گفت مرا پدر و مادر پیری است و در چند فرسخی کربلا ساکنیم و شبهای جمعه که برای زیارت می آیم یک هفته پدرم را سوار بر الاغ کرده می آوردم و هفته دیگر مادرم را می آوردم تا اینکه شب جمعه ای که نوبت پدرم بود چون او را سوار کردم ، مادرم گریه کرد و گفت مرا باید ببری شاید هفته دیگر زنده نباشم .

گفتم باران می بارد هوا سرد است مشکل است ، نپذیرفت ناچار پدر را سوار کردم و مادرم را به دوش کشیدم و با زحمت بسیار آنها را به حرم رسانیدم و چون در آن حالت با پدر و مادر وارد حرم شدم حضرت سیدالشهداء را دیدم و سلام کردم آن بزرگوار به رویم لبخند زد و جوابم را داد و از آن وقت تا به حال هرشب جمعه که مشرف می شوم حضرت را می بینم و با تبسم جوابم می دهد. [عبد الحسن دستغیب، داستانهای شگفت]» حضار محترم از این داستان فهمیده می شود کسی که حقوق والدین خود را خوب انجام دهد هم خدای متعال از او راضی است و هم مورد عنایات خاصه اهل بیت واقع می شود در نتیجه آثار خدمت به والدین رسیدن به رحمت الهی و عاقبت بخیری است.

در خاتمه: دامنه ي عرائضم را بايك سخن از مولی الموحدين امير مؤمنان عليه السلام جمع كنم حضرت فرمود: **وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ حَقًّا فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ** [نهج البلاغه، حكمت ۱۹۹] حضرت اطاعت از والد را بفرزند لازم ميداند جز در معصيت خداوند تبعيت از آن ها جايز نيست خداوند بحق اهلبيت عصمت، توفيق خدمت به والدين را به همه ي ماعنايت فرمايد مجلس به ياد يك پدر مهربان برگزار گرديده! عزيزان در عزاي پدر نشسته اند اما جان ها به فدائي آن پدري كه فرق مباركش در محراب عبادت شكافته شد!

جان هاي عالمي به فدائي آن پدري كه بعد از شهادت بدنش تير باران شد! ودل هاي عالمي بسوزد به حال آن پدري كه در روز عاشورا همه اطفالها واهلبيتش پيش چشمش از تشنگي پرپر مي زد صداي العطش العطش از خيمه ها بلند بود از يك طرف همه ي ياران و برادران به شهادت رسيده اند بدن ها پاره پاره روي خاك گرم كربلا مانده آقا سيدالشهداء هم اهل خيام را دلداري ميدهد و هم نگاهش به دشمن است سر انجام آمد مقابل سپاه كوفه و شام حجت را تمام كرد و فرمود: «شما را به خدا مي خوانم آيا مرا مي شناسيد؟»

گفتند: آري تو فرزند و سبط رسول خدايي.

فرمود: «شما را به خدا مي خوانم، آيا مي دانيد كه جد من رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم است؟» گفتند: آري.

فرمود: «شما را به خدا مي خوانم، آيا مي دانيد كه مادرم فاطمه زهرا سلام الله عليها دختر محمد مصطفی صلي الله عليه و آله وسلم است؟» گفتند: آري.

فرمود: «شما را به خدا مي خوانم، آيا مي دانيد كه پدرم علي بن ابي طالب عليه السلام است؟» گفتند: آري.

فرمود: «شما را به خدا مي خوانم، آيا مي دانيد كه مادربزرگ من خديجه، اول زن مسلمان اين امت است؟» گفتند: آري.

فرمود: «شما را به خدا مي خوانم، آيا مي دانيد كه حمز؟ سيدالشهداء عموی پدر من است؟» گفتند: آري.

فرمود: «شما را به خدا مي خوانم، آيا مي دانيد كه جعفر طيار عموی من است؟»

گفتند: آري. [فرهنگ موضوعی جهاد و دفاع؛ ص: ۵۷۴]

بزرگان چنين فرموده اند چون كه شكم هاي آنها از حرام پر شده بود سخن معصوم در آنها اثر نكرد عمر سعد صدا زد! حمله كنيد نگذاريد حسين عليه السلام زنده بماند! همه از هرسو به امام عليه السلام حمله ور شدند نيزه داران با نيزه شمشير داران با شمشير آنهاي كه نيزه شمشير نداشتند با سنگ و چوب مي زدند بالاخره كار به جاي رسيد كه:

نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت - نه سيّد الشهداء بر جدال طاقت داشت

هوا ز باد مخالفت چه قيرگون گرديد - عزيز فاطمه از اسب سرنگون گرديد

بلند مرتبه شاهي ز صدر زين افتاد - اگر غلط نکنم عرش بر زمين افتاد
 کشتي شکست خورده طوفان کربلاء - در خاک و خون فتاده به ميدان کربلاء
 گر چشم روزگار بر او فاش مي گريست - خون مي گذشت از سر ايوان کربلاء
 از آب هم مضايقه کردند کوفيان - خوش داشتند حرمت مهمان کربلاء
 بودند ديو و دد همه سيراب و مي مکيد - خاتم ز قحط آب، سليمان کربلاء [اشعري عبدالحسين، ۷۲
 مجلس در عزاي مظلوم ص ۲۸۰ اشعار از محتشم کاشاني]
 حضرت زينب سلام الله عليها چشمش به طرف ميدان بود وقتي صدي برادرش خاموش شد فرياد
 مي زد: وامحمداه! واأبتاه! واعلياه! واجعفر! و...

زينب چوديد پيکري اندر ميان خون - چون آسمان وزخم تن از انجمش فزون
 خنجر درو نشسته چوشهپير برهما - ويگان درو دمیده چومزگان که از جفون
 گفت اين به خون طپیده نباشد حسين من - اين نيست آنکه دربر من بود تا کنون [جعفر شوشتری،
 اشک روان بر امير کاروان، ص ۴۶۵]

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
 نَسئلك اللهم باسمك الاعز الاجل الاكرم اليهبي بدماء شهداء يا الله يا الله يا الله...
 يا عالي بحق علي، يا فاطر بحق فاطمه، يا محسن بحق الحسن، يا قديم ذي الحسان بحق الحسين،
 الله اغفر لنا ولوالدينا، ولوالدي والدينا، ولمن وجب له حق علينا، اللهم اجعل محيانا محيا محمد وآل
 محمد، ومماتنا ممات محمد وآل محمد اللهم اجعل عواقب أمورنا خيرا خدایا امام زمان مارا از ما
 راضي فرما، در فرج آنحضرت تعجيل فرما، مراجع عظام تقليد بويژه مقام معظم رهبري رادر پناه خودت
 حفظ فرما، بالنبي وآله رحم الله من قرأ الفاتحة مع الصلوات.

\$

##مقام والدين در اسلام

مقام والدين در اسلام

محمد علي ناصري

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الاول بلا اول كان قبله و الاخر بلا آخر يكون بعده الذي قصرت
 عن رويته ابصار الناظرين و عجزت عن نعمته اوهام الواصفين والصلاة والسلام
 علي الاشرف الانبياء والمرسلين و علي اهل بيته الطيبين والطاهرين لا سيما بقية الله في
 الارضين حجت بن الحسن العسكري عليه السلام.

مقدمه

انسان بر اساس نيازهاي بي شمار خويش گسترده ترين ارتباط ها را با افراد و اشياء گوناگون دارد.
 ارتباط با خداوند متعال، ارتباط با خويش، ارتباط با پدر و مادر، ارتباط با همسر، ارتباط با فرزند، با
 همسايه، با همسفر، با همگار، با استاد، با شاگرد، با هم کيش، با ناهم کيش، با دوست، با دشمن، با
 حيوانات، با طبيعت و.... .

دین مقدس اسلام حقوق و وظایفی را که در این ارتباطات باید رعایت شود، بیان کرده است. یکی از مهمترین، دیرپاترین و سرنوشت سازترین ارتباط ها، ارتباط انسان با پدر و مادر است. واژه ي «اب» و «ام»

واژه ي «اب» در برخي از روايات بر حضرت رسول صلي الله عليه و آله وسلم و حضرت علي عليه السلام به کار رفته است. پیامبر اکرم صلي الله عليه و آله وسلم فرمودند: «انا و علي ابوا هذه الامة»؛ من و علي عليه السلام دو پدر این امتیم [بحارالانوار، ج ۱۶].

بنابراین، همان گونه که پدر، انگیزه ي پدید آمدن مادي و فیزیکی است و حقوق بسیاری بر ما دارد، آن دو بزرگوار انگیزه ي پدید آمدن هویت دینی و معنوي ما هستند که در برابر این پدران معنوي نیز وظایفی مهمتري را برعهده داریم.

در برخي از روايات در تفسیر آیه ي «و بالوالدين احسانا» بیان شده که درباره حضرت رسول اکرم (ص) و علي عليه السلام نازل شده است.

حضرت رسول صلي الله عليه و آله وسلم مي فرماید: اي علي بي تردید من و تو دو پدر این امتیم، پس هرکس ما را بیازارد، لعنت خداوند بر او باد. بي شک من و تو دو مولاي این امتیم، هرکس از ما بگریزد، لعنت خداوند بر او باد. بي شک من و تو دو کارگزار این امتیم، هرکس در قلمرو پاداش ما به ما ستم کند، لعنت خدا بر او باد. [بحارالانوار، ج ۴۰ ص ۴۵] در حدیث دیگری آمده است: علي عليه السلام فرمودند: من از رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم شنیدم که مي فرمودند: من و علي دو پدر این امتیم و حق ما بر این امت بزرگتر از پدر و مادري است که از آنان نجاتشان مي دهیم و به سوي بهشت مي بریم و از بردگي رهايشان مي کنیم و آنان را به بهترین آزادگان ملحق مي سازیم. [سفینه البحار، ج ۲ ص ۶۸۸] در روايات دیگری آمده است: «قال رسول الله صلي الله عليه و آله وسلم افضل والديکم و احقکم بشکرکم محمد و علي (صلوات الله علیها)». [بحارالانوار، ج ۲۳ ص ۲۵۹]

پیامبر اکرم صلي الله عليه و آله وسلم فرمودند: برترین پدران شما و شایسته ترین آنان به سپاسگذاری شما محمد صلي الله عليه و آله وسلم و علي عليه السلام هستند. در قرآن کریم حضرت ابراهیم علیه السلام، پدر مسلمانان خوانده شده است. «ملة ابيکم ابراهيم هو سما کم المسلمین من قبل» [سوره ي حج، آیه ۷۸]

از آیین پدرتان ابراهیم پیروي کنید. او پیش از این شما را مسلمان نامید. مرحوم علامه طباطبایی فرموده اند: خداوند حضرت ابراهیم را پدر مسلمانان نامید؛ چون او نخستین کسی است که اسلام آورد.

و در قرآن از زبان او مي گوید: «فمن تبعني فانه مني» [سوره ي بقره، آیه ۱۳۱]؛ هرکس از من پیروي کند، از من است و همچنین فرمود: «و اجنبنی و بني ان نعبد الاصنام»؛ من و پسرانم (فرزندانم) را از پرستش بت ها دور نگاه دار، بي تردید مقصود حضرت ابراهیم علیه السلام از پسران (فرزندان) او مسلمانان هستند نه مشرکان. [سوره ي ابراهيم، آیه ۲۶]

کاربرد واژه هاي اب و ام در فرهنگ عربي و فارسي

راغب اصفهانی می گوید: در کلمه «اب» به پدر واقعی و به هرکس که انگیزه ی پدید آمدن چیزی یا اصلاح یا ظهور آن باشد، گفته می شود. [مفردات راغب، ص ۷]

در روایتی آمده است: «ان الالباء ثلاثه: اب ولدک، اب رباک، اب علمک»؛ براستی پدران سه نفر هستند:

۱- پدری که عامل پیدایی ما شده است. (پدر حقیقی)

۲- پدری که ما را پرورش داده است. (مربی)

۳- پدری که به ما آموزش داده است. (معلم)

و در عظمت پدر همین کافی است که حضرت اسماعیل علیه السلام اثر پای پدر را می بوسید؛ مضمون روایت نقل شده است که سنگی که اثر پای مبارک حضرت ابراهیم علیه السلام بر آن نقش بست یکی از سه سنگ بهشتی است و اول کسی که این سنگ را بوسید، فرزندش حضرت اسماعیل علیه السلام بود که اثر پای پدر را بر سنگ دید، به زمین افتاد و نقش پای پدر را با محبت و گریه بوسید.

راجع به سنگ که اثر پای حضرت ابراهیم علیه السلام بر آن مشاهده می شود، معروف آن است که هنگام بنای خانه ی کعبه، حضرت روی آن سنگ ایستاده است و اثر پای مبارک در آن ظاهر گشته است. [نورالمیهن فی قصص الانبیاء و المرسلین، ص ۱۳۹]

و یکی از بیانات شیث، فرزند آدم علیه السلام این است که فرمودند: سزاوار است در شخص مومن شانزده خصلت باشد:

۱- شناخت و معرفت خداوند. ۲- شناخت خیر و شر. ۳- نیکی به پدر و مادر. ۴- و.... [مقام والدین در اسلام، مجلس سی و هفتم، حجت الاسلام علی اصغر تقوی]

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: موسی بن عمران علیه السلام در بین اینکه با پروردگار خویش مناجات می کردند. ناگهان مردی را زیر سایه عرش خدا دیدند، عرض کردند: پروردگارا این مرد کیست که عرش تو سایه بر وی افکنده؟ خطاب رسید که این مرد دارای دو صفت حمیده است؛ به پدر و مادر خود نیکی می کند و برای سخن چینین گام بر نمی دارد [امالی صدوق، ص ۲۴۶]

بعد از پرستش خداوند احسان به پدر و مادر

بعد از وجوب عبادت پروردگار، نیکی به پدر و مادر ذکر شده است. این مطلب چند دلیل دارد:

اول: نعمت های پروردگار بالاترین نعمت ها بر بنده است، بعد از پروردگار عالم، پدر و مادر که ریشه و سبب وجود فرزند هستند، نعمت های برتر عالم هستند.

دوم: خداوند موثر حقیقی در وجود انسان است و پدر و مادر موثر وجود او در ظاهر. (طبیعت)

سوم: خداوند در مقابل نعمت های خود از بنده چیزی نمی خواهد و پدر و مادر نیز در مقابل نعمت خود از فرزند چیزی طلب نمی کنند.

چهارم: خداوند نعمت خود را از بنده اش دریغ نمی دارد اگر چه بنده بدترین گناهان را انجام داده باشد. همچنین است حال پدر و مادر که نعمت و فداکاری خود را دریغ نمی دارند از کودک خود، اگر چه به آنها بد کرده باشد. [تفسیر کبیر فخرالدین رازی، ج ۱، ص ۱۰۰]

قدر پدر شناس که دری است کم نظیر - چون بینش فتاده ز پا دست او بگیر

باشي بعصر خویش تو گر شیر بیشه گیر - نزد پدر ذلیل و شرمنده و حقیر
خواهي اگر سعادت در دنیا و آخرت - در پاس احترام پدر گوش و مادر [منهاج البیان، علي قرني،
ص ۱۹۳]

آثار نيکي به والدين

۱ - انجام بهترين اعمال: منصور بن حازم به امام صادق عليه السلام عرض کرد: کدام یک از اعمال
نيک از ساير اعمال برتر است؟ امام فرمود: «الصلاة لوقتها وبرالوالدين و الجهاد في سبيل الله» [بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۴۶] نماز در وقت، نيکي به پدر و مادر و جهاد در راه خدا

۲ - سرور نيکان: پيامتر اکرم صلي الله عليه و آله وسلم فرمودند: سرآمد نيکان در روز قيامت
شخصي است که به پدر و مادر خود، بعد از مرگ آنان نيکي کرده باشد. [بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۸۶]

۳ - طول عمر و فراواني روزي

۴ - راحتی در مرگ

۵ - ثواب حج مقبول

و همينطور که نيکي به والدين آثار مثبت دنيوي و اخروي دارد، متقابلاً نافرمانی و بد رفتاري با پدر و
مادر نیز نتایج منفي و زیانباري به جاي می گذارد. در اینجا به برخي از نتایج ناخوشايند عقوبت والدين
می پردازیم.

۱ - مطرود پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم: خدا کسانی را لعنت می کند، که پدر و مادر خویش را
اذیت کنند.

۲ - دور شدن از عدالت: شخصي از امام صادق عليه السلام سوال کرد: پیش نمازي است که تمام
شرایط را داراست جز این که با پدر و مادرش رفتاري تند دارد و با سخنان درشت آنان را می رنجاند،
آيا به این پیش نماز اقتداء بکنم یا نه؟

پيشواي ششم عليه السلام فرمود: «تا وقتی که او با پدر و مادر خویش رفتاري ناخوشايند دارد و
والدين خود را ناراحت می کند، در پشت سر او نماز نخوان.» [من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۷۹]

روزي که پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله وسلم با بعضي از اصحاب خویش از آن کوچه عبور می
کردند دید آن جوان با آن حال رقت آور در کنار کوچه نشسته است، حضرت رو به اصحاب خود نمود
و فرمود: يا ايها العاقون للاباء و الامهات اعتبروا؛ اي کسانی که عاق پدر و مادر می باشید از این شخص
عبرت بگیرید و بدانید چنانچه نقره و طلاي او در نیا طمس و مبدل به سفالين گشت همچنين قرار
داده شد در عوض مقامیکه از برای او در بهشت بود مکان و درکاتي در جهنم و بزودي اين جوان از
دنیا می رود و مبتلا به آتش سوزان جهنم خواهد گرديد. [منهاج البیان، علي قرني، ص ۱۹۷]
مصائب

به عکس این جوان که بی علاقه و بی محبت به پدر بوده جوان حسين (ع)، علي اکبر (ع) بسيار
علاقمند و نسبت به پدر بزرگوارش اظهار محبت می کرد و طاقت نداشت او را ساعتی ناراحت و
غمناک ببیند و حتي در شبیکه در سیر از مکه معظمه به طرف کربلا دید پدر را مختصر خوابي ربود و
چون سر از قریوس زین برداشت چند مرتبه به زبان کلمه شریفه «انا لله و انا اليه راجعون» را جاري

کرد و چون این استرجاع را شخص مصیبت زده به زبان جاری می کند لذا علی اکبر علیه السلام نتوانست پدر را مصیبت زده و محزون ببیند و جهت استرجاع را سوال کرد حسین علیه السلام فرمودند: خواب دیدم شخصی در عقب سرما می آید و حدیث نفس می کند و به خود می گوید: ای چشم گریه کن به حال این قافله ای که بپای خویش به طرف قبرستان خود می روند ای پسر از این خواب معلومم گردید که این سفر منتهی به قتل من و یاوران من خواهد گردید چون علی اکبر متوجه به موضوع شد نتوانست پدر را آنی در غم و غصه ببیند و خواست غم را از دل او بزدايد و لذا عرض کرد: آیا ما بر حق نیستیم و راهی که می پیمائیم راه رضای خدا نیست؟ فرمودند چرا پسر عرض کرد: «فاذا لا ابالي بالموت»؛ پس ما را از مرگ باک و چرا افسرده از مرگ باشیم. حسین علیه السلام غم از دلش برداشته شد و فرمودند آری پسر کسی باید غمناک باشد که در راه باطل جان دهد اما کسیکه در راه حق بذل جان می کند هرگز در خاطرش غم نباید راه داشته باشد. امام حسین علیه السلام از کثرت علاقه ای که به او داشت خم شد و صورت به صورت او گذاشت و با صدای بلند گریه کرد و می فرمود: «بني قتل الله قوما قتلوك»؛ کسی که تو را شهید کرد، خداوند او را بکشد. [منهاج البیان، علی قرنی، ص ۱۹۸]

\$

###دنيا پرستی

دنيا پرستي

حجت الاسلام و المسلمین رفیعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام علي سيدنا ونبينا ابي القاسم مصطفي محمد وعلي آله طيبين الطاهرين سيما بقية الله في الارضين ولعن علي اعدائهم اعداء الله اجمعين.
قال الله تبارك و تعالي «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه / ۱۱۹).

نثار روح پر فتوح و ملکوتي حضرت ابا الفضل العباس - عليه السلام - نثار روح پر فتوح و ملکوتي حضرت علي بن الحسين - عليه السلام - و پدر بزرگوارشون حضرت ابا عبدالله و تعجيل در ظهور قطب عالم امکان حجت بن الحسن ارواحنا فداء صلواتي عنايت کنيد.

دنيا پرستي

بحث ما این شبها در رابطه با هشدارهاي عاشورا بود يعني تذکراتي که امام حسين - عليه السلام - در اون زمان در قالب نامه ها سخنان و کلمات يا اشعار يا رجزهاشون فرمودند و تذکر دادند که این جامعه دچار چه مشکلي است این مشکلات موجب شده است که این ناهنجاري ها موجب شده است که عده اي امروز به اسم اسلام جمع بشوند و فرزند رسول خدا را به شهادت برسانند چند تا از این هشدارها را شبهاي گذشته بيان کردیم

امشب به یک هشدار ديگر از ابا عبدالله اشاره مي کنيم و آن موضوع دنياپرستي مال دوستي و ترجيح دنيا بر آخرت است قبل از آنکه من اين را توضيح بدهم اجازه بدهيد یک حديث زيبايي را از پيغمبرگرامي اسلام عرض کنم که با تکیه بر این حديث این مطلب را توضيح بدهم انس بن مالک

می‌گوید که من یک روز وارد شدم بر پیغمبر گرامی اسلام در حالی که و هو نائم علی حصیر؛ یک قطعه حصیری پیغمبر انداخته بود و روش خوابیده بود خب پیغمبر خدا خیلی ساده‌زیست بوده زندگی بسیار ساده‌ای داشته به گونه‌ای که می‌گوید که وقتی رسول خدا بلند شد قد افطر فی جنبه؛ من دیدم جای این حصیر به پهلوی پیغمبر مانده یعنی علامت انداخته این حصیر مثل پتو و فرش و اینها نبود که خلاصه به مقداری حجم داشته باشه حصیر بالآخره به مقداری حالت جا انداختن داره رو دست رو بدن قد افطر فی جنبه؛ دیدم روی پهلوی پیغمبر جای این دانه‌ها و این در واقع ریشه‌های حصیر مانده سلام کردم و پیغمبر گرامی اسلام فرمودند: بنشین فرمود: یا انس قد إقترَب موتي إجلِي؛ مرگ من نزدیک شده روزهای آخر عمر منه و پال شوقی إلی لقاء ربی؛ خیلی هم خوشحالم برای اینکه مرگ من موجب لقاء خدا خواهد شد و لقاء اخوانی الأنبياء؛ من با رفتن از دنیا به دیدار انبیاء و اولیاء به هر حال گذشتگان و سلف خواهیم رفت منتهی دیدم پیغمبر شروع کردند گریه کردن ثم بکی گفتم یا رسول الله لم تبکی؛ چرا اشک می‌ریزی

نگرانی و اشک پیامبر برای چهار اتفاق

فرمود: برای چهار چیز عنایت بفرمائید این پیش‌بینی پیغمبر گرامی اسلام را از وقایع آینده تا من پیام تو قصه کربلا فرمودند: الهواء المختلفه؛ اولین چیزی که من نگرانم بعد از خودم چهار اتفاق بعد از من می‌افتد

یکی اختلافات هواء به معنای میل به معنای درخواست گرایش اهواء المختلفه؛ یعنی گرایش‌های مختلف یکی میگی منا امیر یکی میگی منکم امیر به جای اینکه بگن امیر المؤمنین امیر انصار می‌گفتند منا امیر مهاجرین هم می‌گفتند منا امیر کأن جریان غدیر فراموش شد به جاش تفکر منا امیر منکم امیر تو سقیفه مطرح شد اینو پیغمبر پیش‌بینی کرد فرمود: أهواء مختلفة؛ اختلافات گرایش‌های مختلف مهاجر انصار خود انصار اینهایی که به هر حال بعداً پیش آمد

دوم قطع رحم؛ در این روایت نورانی فرمودند: قطیعة الرحم؛ بی‌توجهی به رحم به فامیل به خویشاوندی شکستن حرمت خویشاوندان

سومی که منظور من هست حب المال و الشرف؛ مال دوستی پول دوستی ریاست طلبی چهارم اظهار البدعه بدعت‌هایی که در دین گذاشته خواهد شد خب تمام این چهار تا بعد از پیغمبر اتفاق افتاد هم اهواء المختلفه هم قطیعة الرحم هم حب مال هم اظهار البدعه که

حب مال و ریاست طلبی

حالا ما منظورمون اون سومیش مسعودی در این کتاب مروج الذهبش گزارش ریخت و پاش‌های مالی بنی‌امیه را بیان می‌کنه می‌گوید زید بن ثابت شمش‌های طلاش با تبر تقسیم می‌کردند اینها کسانی بودند که هیچی نداشتند در صدر اسلام سعد بن ابی وقاص کاخی از عقیق کاخی در منطقه عقیق برا خودش بنیان گذاشته بود که چنین وسعتش بود اونجا توصیف می‌کنه عبدالرحمن بن عوف که وقتی آمد مدینه نان شب نداشت اولین بار رفت با یکی از انصار پیغمبر بینشون عقد اخوت بست با سعد انصاری که او یک مقداری کمکش کنه حالا وقتی که از دنیا میره ده هزار میگه فقط گوسفند داشته چقدر شمش طلا این ثروت که بیشترم در دوران خلیفه سوم گسترش داده شد به گونه‌ای که ابادر غفاری می‌آمد می‌ایستاد فریاد می‌زد می‌گفت نکنید خود امیرالمؤمنین در این خطبة شقشقیه که یک

وقتي مرور كنيد دوستان خطبة سوم نهج البلاغه است بسيار خطبة دردناكي است سوگنامه أميرالمؤمنين است رنجنامه اميرالمؤمنين است آنجا مي فرمايد: آنچنان به بيت المال اينها تهاجم كردند چگونه تقسيم كردند بيت المال را بين خودشون كه وقتي اباذر غفاري فرياد زد اون تبعيدش كردند به ربه اميرالمؤمنين از او تعريف كرد فرمود: تو برا خدا غضب كردي فرق تو با اينها اينه تو نگران ديني اينها نگران دنيا هستند حالا اين دنياپرستي در ميان جامعه وجود مقدس رسول گرامي اسلام فرمود: بعد از من اين گسترش پيدا مي كند اين مال دوستي گسترش پيدا مي كند و همينم شد شما قصة كربلا را بررسي كنيد ببينيد بعضي ها به چه مقدار حاضر شدند بيايند مقابل ابي عبدالله بايستند من يكي دو نمونه خدمت شما عرض كنم از همين افرادي كه حالا ارتباطي هم با هم دارند شما هاني بن عروه را ببينيد هاني يك آدم شجاع يك آدم حر مؤمن متديني است كه حاضر نشد مسلم بن عقيل را لو بده جاشو بگه او را به شهادت رساندند يك داماد داره به نام عمر بن حجاج عمر بن حجاج داماد هاني آروزي رياست قبيلة مزحج را داشت چون مزحجي ها رئيسشون هاني بن عروه بود ايشون خيلي دلش مي خواست جاي پدر زنشو بگيره و رياست اين قبيله را دست خودش بگيره لذا به محض اينكه هاني به شهادت رسيد نشست در اين جاياگاه و اين عمر بن حجاج همان كسي است كه يك عده اي زيادي از همين مزحجي ها را از همين كوفي ها را برداشت آورد كربلا و آب فرات را محاصره كرد يعني محاصره آب فرات توسط داماد هاني بن عروه عمر بن حجاج اون پدر زن با اون جاياگاه ببينيد اينم اين داماد با اين وضعيت خب اين مال دنيا رياست حب المال و شرر؛ چگونه اينها را در اين صفحه آرائي كشيده نمونه ديگر بيايد شما تو بصره منذر بن جارود از كساني است كه ابي عبدالله بهش نامه نوشت آمد سفير امام حسين را تحويل ابن زياد داد و او را به شهادت رساندند به جاي اينكه پاسخ مثبت به نامه ابي عبدالله بده ايشونم از بستگان سببي ابن زياد هست به يك معنايي پدر زن ابن زياد است ابن زياد دامادشه ولي چون صاحب نفوذ بود امام حسين به پنج تن از سران بصره نامه نوشت از جمله منذر بن جارود به جاي كمك كردن ياري كردن آمد نماينده ابي عبدالله سليمان المكني به أبارزين را تحويل ابن زياد داد ابن زياد هم او را تو ميدان عمومي بصره اعدام كرد و به شهادت رساند اينها ببينيد چه انگيزه هايي حالا رتبه ها با هم متفاوت بود اينها كه خائن بودند بعضي ها هم رتبه پايين تر ۲۸ ذي الحجه خدمت ابي عبدالله رسيد رفته بود يك خريدي كرده بود برا خانواده اش چون مي خوردند به اول محرم آغاز سال وقتي آقا را ملاقات كرد با آقا عرض كرد اجازه بديد من اين عوامل را ببرم تحويل خانواده بدم تفقدي بكنم زندگيمو به برنامه اي بدم برمي گردم تا اومد تفقد كنه اموالش وقتي برگشت ابا عبدالله - عليه السلام - به شهادت رسيده بود حالا عرض كردم نميخواهم بگم اينها يكسان هستند با هم هر كدوم در يك مرتبه اي طرما آدم علاقمندي به ابي عبدالله بود آقا بهش فرمود: فرمود عجله كن اگه ميخواي بري عجله نكن زود به ما ملحق شو اما دير رسيد شريح قاضي نمونه ديگه است ببينيد شما سكوتش حتي خيانتش تو قضيه شهادت هاني بن عروه اين همان است كه يكي از هشدارهائي كه آقا يون، خواهران، برادران، جوان هاي عزيز بايد انسان توجه كنه اينكه دنيا و مال و تعلقات اينگونه بر دين و خدا مقدم نشه بذاريد اين جمله را عرض كنم از باز سه اتفاق و سه حادثه

روایتی از پیغمبر گرامی اسلام حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: اگر سه تا اتفاق تو جامعه بیفته سه تا اثر منفی دارد

یک: اذا عظمت امتی الدنيا نزع الله منها هیبة الاسلام؛ اگر دنیا در چشم مردم بزرگ شد ببینید دنیا به خودی خود بد نیست اومد خدمت امام صادق - علیه السلام - یک کسی گفت یابن الرسول الله إني احب الدنيا؛ من دنیا را دوست دارم حالا کی از مال بدش میاد کی از رفاه بدش میاد کی از زندگی بدش میاد گفت آقا إني احب الدنيا؛ آقا فرمود: یعنی چی دنیا رو دوست داری چه کار می کنی؟ گفت آقا چهار تا کار می کنم منظورم از اینکه می گم دنیا را دوست دارم این چهار تا است أتزوج منها؛ دوست دارم تو این دنیا ازدواج کنم فرزندانم بشم زن داشته باشم دو: انفق علي عیالی؛ به زن و بچه ام برسم مسافرت ببرم رفاه براشون فراهم کنم سه: أنیل إخوانی؛ به برادران برسم مادرم، پدرم، فامیلم، همسایه هام، رسیدگی کنم مهمانی بدم، سفر ببرم و أتصدق به فقراء کمک کنم من می گم دنیا را دوست دارم یعنی این دوست دارم ازدواج کنم به خانواده ام انفاق کنم به برادران و مردم برسم صدقه هم بدهم امام صادق فرمود: لیس هذا الدنيا؛ هذا من الآخرة؛ اینکه دنیا نیست که این آخرت است قرآن کریم در سورة قصص آیه ۷۷ می فرماید: «وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»؛ سهم تو از دنیا فراموش نکن منتهی فراموش نکردن سهم از دنیا منظور اینه یه وقتی یه کسی آمد خدمت آقا ابی عبدالله - علیه السلام - گفت: أخبرني بجميع خير الدنيا والآخرة؛ خیلی روایت قشنگه آقا به من بگید خیر دنیا و آخرت در چیه؟ خیر دنیا تو دعاها می گیم اللهم لا تجعل الدنيا أكبر همنا؛ خدایا دنیا همه هم و غم ما نشه دنیا باعث میشه دین ما فروخته بشه ان جعلت دینک طبع لدنيا أهلك دینک و دنیا؛ حدیث می گه اگه دینتو تابع دنیا کردی هم دین از دست میدی هم دنیا را اما اگر دنیات تابع دین شد جفتشو داری خدا تو قرآن مذمت می کنه اوناییکه فقط می گن دنیا اوناییکه فقط می گن آخرت می گه اینا اثری نداره باید بگن «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (بقره / ۲۰۱)؛ هر دو را بخواهند آمد خدمت امام حسین یا نوشت خیلی جالبه این روایت کتب رجل یک شخصی نامه نوشت به ابی عبدالله نوشت یابن الرسول الله أخبرني بجميع خير الدنيا والآخرة؛ به من بگید خیر دنیا و آخرت در چیه؟ وجود مقدس اباعبدالله دو کلمه براش نوشت نوشت خیر دنیا و آخرت تو دو تا جمله است من طلب رضا الله بسخط الناس کفی الله امور الناس؛ هر که دنبال رضایت خدا باشه حالا آدم دنبال رضایت خدا باشه ممکنه مردم ناراحت بشن بچه آدم بگه چرا خمس میدی باشه آقا خمس نمیدم ناراحت بشی زن آدم برادر انسان نه چرا انفاق می کنی چرا کمک به جبهه می کنی چرا نه شما کسب رضایت خدا کن ولو مردم ناراحت بشن قرآن می فرماید: خدا امور شما را کفایت می کنه وابستگی به مردم نخواهی اما من طلب رضا الناس بسخط الله؛ هر که بخواهد دائماً مردم را راضی کنه خب اون به قیمت ناراحتی خدا خداوند و کل الله الی الناس؛ به مردم واگذارش می کنه ملاک اینه که همواره تو زندگی رضایت الهی باشه اگر ملاک شد رضایت الهی ابی عبدالله - علیه السلام - از زن، فرزند، خانواده از همه چی گذشت اگر ملاک شد رضایت الهی انسان گذشتن براش راحت انسان مصیبت برش آسان است انسان سختی براش سهل است این خیلی مهم است خواهان گرامی برادران عزیز چرا شما تو عبادات مثلاً عبادات مالی یکبار اینجا عرض کردیم یک وقتی آقایی قرائتی می فرمود: ۱۰ - ۱۵ درصد تو کشور ما زکات میدن چون

هزینه مالی داره چند درصد مردم مقید به خمس هستند اینقدی که به روزه مقید هستند به عبادات مثلاً غیر مالی به دلیل اینکه این عبادات مالی به مقداری صعوبت داره سختی داره انسان باید این توجه را داشته باشه که در زندگی فرمود: این روایت را داشتم می خواندم پیغمبر خدا فرمود: سه تا چیز سه تا اثر داره

یک: اگر انسان دنیا تو نظرش بزرگ شد هیبت اسلام می شکنه «إذا عظمت امتی الدنيا نزع الله منها هیبة الإسلام» (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۷۵)؛ و لذا امیر المؤمنین می فرماید: اینطور نباشه که دنیا در نظرتون بزرگ باشه عظم الخالق فی أعینهم؛ عالم در نظر شما بزرگ باشه چرا ابی عبدالله روز عاشورا فرمود: داغ علی اصغر بر من آسان است چرا تو مجلس ابن زیاد زینب کبری فرمود: در مجلس یزید ما رأیت إلا جمیلاً؛ چرا به همین سهولت با این همه سختی از کنار این مسائل عبور می کنند چون ولایت الهی و رضایت الهی مطرح است

دوم: إذا ترک الامر بالمعروف و نهی المنکر حرمت برکت الوحي؛ اگر در یک جامعه ای امر به معروف و نهی از منکر تعطیل بشه مردم براشون مهم نباشه چه منکراتی انجام میشه چه معروفی ترک میشه برکت وحي یعنی همین قرآن قرآن برکت داره مگه نمی فرماید: کتاب مبارک است فی لیلۃ مبارکه نازل کردیم برکت این وحي مردم ازش محروم میشه که حالا ان شاء الله بعداً اشاره خواهیم کرد یکی از هشدارهای ابی عبدالله این بود کسی تو جامعه به معروف و منکر اهمیت نمیده امروز هم خیلی ها تو جامعه متأسفانه اینطور هستند بی تفاوت شدیم تساهل، سستی، بی دقتی، در واقع عادی شدن گناه، اینم نکته دوم

سوم: إذا صابت امتی سقط من عین الله؛ اگر امت من به سب و ناسزاگویی توهین تخریب یکدیگر بپردازد آبروشون کاهش پیدا می کنه از چشم خدا می افتند سه تا گناه سه تا اثر اگر دنیا در چشمشون بزرگ شد افرادی موجب می شود خداوند تبارک و تعالی می فرماید که هیبت اسلام از بین برود پیش آنها اگر چنانچه در یک جامعه ای امر به معروف و نهی از منکر ترک شد موجب می شود برکت وحي سلب بشود و اگر در یک جامعه ای سب و توهین و حرمت ها شکست افراد حرمت هم را نگه نداشتند از در واقع عنایت الهی محروم می شوند ابی عبدالله - علیه السلام - یکی از نکاتی که روش دست گذاشتند مسئله دنیاپرستی و وابستگی به دنیاست اینکه فرمودند: بطون شما از حرام پر شده (ملأت بطونکم عن الحرام) خب وقتی لقمه حرام آمد نگاه کنید بیش از سی تا بیست تا اثر تو روایات برای لقمه حرام آمده اجابت دعا سلب می شود توفیقات انسان سلب میشه جرم و جنایت برای انسان راحت میشه لذت عبادت از انسان سلب میشه خیلی حواسمان جمع باشه یکی از عواملی که به هر حال موجب کاهش معنویت موجب شکسته شدن قبح گناه انسان میشه دنیاپرستی به ویژه با این رویکردی که عرض کردم یعنی رویکرد به حرام

نامه امام حسین به برادرش محمد حنفیه

یک نامه ای نوشته است ابی عبدالله - علیه السلام - ششم محرم یعنی مثل دیروز این را طبری در تاریخش آورده قاعدتاً این نامه نباید رسیده شده باشد به محمد حنفیه این نامه باید بعد از شهادت چون نامه ای که ششم محرم نوشته می شود طی چهار روز کسی نبوده به مدینه برساند این نامه را ابی عبدالله به محمد حنفیه و به بنی هاشم نوشته تصور من این است که این نامه را امام می دانند بعد

از شهادت می‌رسد منتهی می‌خواهند یک سندی تو تاریخ باشد بدانید این سند از سوی ابی‌عبدالله در اوج محاصره دشمن صادر شده این نامه دو تا کلمه است بسم الله الرحمن الرحيم من حسين ابن علي این نامه از حسین بن علی است الی‌اخیه به برادرش محمد حنفیه و بنی‌هاشم چند نامه دو تا کلمه است کأن الدنيا لم تكن كأن الاخر لم تذر من حسين فکر می‌کنم از اول دنیایی نبوده از اول آخرت بوده کأن الدنيا ببینید آقا یک قرن پیش تمام کسانی که بودند الان نیستند یعنی آخرتشان برقرار شده ما هم الان یک قرن دیگر مسلم مثلاً سال ۱۴۹۰ یکصد سال دیگر هیچ کدام از ما نیستیم این حرم و شهر و اینا همه هست ما نیستیم پس مثل یک واگن‌های قطاری که از جلوی ایستگاه عبور می‌کند شما دیدید یکسری واگن‌ها رد می‌شود یک سری واگن جلو ایستگاه یکسری ایستگاه نرسیده به ایستگاه ماها فعلاً اون واگن جلوی ایستگاه ایم یکسری واگن رد شده یکسری واگن هم بچه‌ها و پشت سری‌های ماست اگر کسی دنیا را اینطور ببیند یعنی عبور شما روایات ما را ببینید تو نهج‌البلاغه می‌گوید دنیا دار عبور است محل میهمانی است محل ماندن نیست محل استقرار نیست ابی‌عبدالله خب حالا در کربلا پنجاه و چهار پنج سال دارند مثلاً کنیم گویا می‌خواهد بفرماید من بیست سال سی سال دیگر هم زنده باشم چه فایده‌ای دارد وقتی ظلم و زور و ستم باشد تصورم اینه کأن الدنيا لنتكن اصلاً از اول برای من دنیایی نبوده و کأن الاخره... این جهان‌بینی را کسی نمی‌تواند حریفش بشود کسی نمی‌تواند برش غالب بشود اینکه اون شخص به عمر سعد گفت گفت شما برای کشتن اینقد آدم این همه نیرو برده بودید سی هزار تا آدم برای صد تا مثلاً صد و بیست تا حالا حداکثر بین هفتاد تا صد و بیست و پنج تا صد و سی گفت که شما نبودید که این حرف را می‌زنید اینها کسانی بودند که از جان گذشته بودند اینها کسانی بودند که هر کدومشون (کل عضو منهم جندا) یک لشکر بودند ما با یکسری آدم‌های عادی طرف نبودیم چرا چون نمی‌ترسیدند از شهادت چون اینها به تعبید امام صادق - علیه السلام - می‌فرمود: (یستقرمون برماح بصدورهم و لم يجد الم عن حديد) اصلاً درد احساس نمی‌کردند وقتی وجود مقدس امام حسین شب عاشورا بچه‌های عقیل را جمع کرد فرمود شما یک شهید داشتید به نام مسلم بن عقیل کافیه (حسبکم) ما از شما پذیرفتیم کل آل عقیل هجده نوزده نفر بودند کربلا حدود نوزده تا شهید کل تان برگردید من از شما بیعتم را برداشتم اشک تو چشمانشان حلقه زد گفتند (والله لا افارغ سيدنا و مولانا حتي نقتل بين يدي) به خدا قسم ما جدا نمی‌شویم از آقامون و مولامون تا اینکه کشته بشویم در بینشان وقتی به نافع بن هلال فرمود برو فرمود: أكل ابن السابغ ان فارقتك) درندگان من را قطعه قطعه کنند اگر من شما را تنها بگذارم این کلمات که مرحوم سماوی در ابصار العین که کتاب بسیار باارزش و خوبی است ترجمه یعنی تحقیق و ترجمه هم شده است تو بازار هم هست می‌گوید وقتی ابی‌عبدالله - علیه السلام - روز عاشورا همه یارانش شهید شدند بدن‌ها رو زمین ریخت اومد ایستاد وسط میدان (وقبض شيبته) دست برد زیر محاسنش (نحو السماء) به طرف آسمان این تعبیر به نظرم طبری هم داشته در کتابش ابصار العین از اون نقل می‌کند اینکه به ذهنم هست می‌گوید: ابی‌عبدالله - علیه السلام - ایستاد وسط میدان (قبض شيبته) دست برد زیر محاسنش به طرف آسمان بعد رو کرد به دشمن شاید آخرین کلام ابی‌عبدالله روز عاشورا همین بوده (اشتد غضب الله علي اليهود اذ جعل له والدا) آئی لشکری که جلوی من جمع شدید خدا بر یهودی‌ها غضب کرد خار شدند بدبخت شدند بخاطر

اینکه آمدند شرک قائل شدند برای خدا فرزند قائل شدند گفتند خدا فرزند دارد عزیر ابن ... به خاطر این انحراف عقیدتی است که یهود بعد از موسی پیدا کرد خداوند برشان غضب کرد دو: (اشد غضب الله علي النصاري اذ جعل ثالث ثلاث) خدا غضب کرد بر مسیحی‌ها دینشان نسخ شد کتابشان نماند چون آمدند خدا را برایش شریک قائل شدند گفتند سه تا خدا داریم خدا ثالث ثلاث، یکی از او سه تاست نه واحد بدون شریک (اشد غضب الله علي المجوس اذ عبد والشمس و القمر) مجوس مورد غضب خدا واقع شدند چون بت پرستیدند آفتاب و خورشید و ماه پرستیدند این سه تا را که فرمود، فرمود فوالله قسم می‌دهم به خدا قسم می‌خورم اشد غضب الله علي امه اجتمعت علي قتل ابن نبي امتي که امروز جمع شدند پسر پیغمبر را به شهادت برساند تنها فرزند پسری نوه پیغمبر امام حسین بود دیگر پیغمبر آن روز روز عاشورا دیگر نوه‌ای نداشت روی کرة زمین نوه ابوالفضل العباس محمد بن حنفیه اینها نوه‌های در واقع پیغمبر نیستند فرزندان امیرالمؤمنین هستند برادرهای ابی‌عبدالله فرمود تنها نوه پیغمبر منم بدانید اگر مرا به شهادت برسانید غضب خدا شامل شما می‌شود (ثم ساح بأعلي صوته هل من ذاب يذب يابن رسول الله هل من مقيس) بعد با صدای بلند فریاد زد آیا کسی هست مرا یاری کند که طبری می‌گوید وقتی این جمله را ابی‌عبدالله تو میدان گفت صدای ناله زن‌ها از تو خیمه بلند شد صدای گریه و شیون زن‌ها تو خیمه بلند شد این آخرین جمله‌ای بود که باز هم تو مسیر فرموده بود فرموده بود بنی‌امیه خار می‌شوند ذلیل می‌شوند پست می‌شوند اما روز عاشورا

آخرین کلام اباعبدالله در روز عاشورا

من یک لیستی از گفتارهای ابی‌عبدالله را جمع کردم با خانواده‌اش آخرین حرفی که زد چي بود با امام سجاد آخرین حرفی که زد چي بود با زینب کبری آخرین حرفی که زد چي بود جالبه این آخرین کلام‌ها اینکه الان گفتم آخرین جمله‌ای است که رو کرد به دشمن در روز عاشورا بعد از اینکه روایت دارد جنازه‌ها رو زمین ریخته بود اصحاب او به شهادت رسیده بودند خب اینها یک نگاهی انسان به تاریخ بکند که ظلم بنی‌امیه چي شد هزار نفر از بنی‌امیه را ابوالعباس صفاح کشت البته آنها هم برای خدا نکشتند (اللهم علي الظالمين بالظالمين) شد اما جنازه‌های بنی‌امیه را از قبر کشید بیرون آتش زد جنازه‌هاشون را کشید بیرون آتش زد استخوان‌هاشون را سوزاند یک تعداد زیادی مختار یک تعداد زیادی ابوالعباس صفاح چه جور اینها ببینید تک تک شون یک وقت آدم تاریخ را مطالعه کند یک نفر از این قاتلان اباعبدالله سیاهی لشکرهاش هم آب خوش از گلوشون پایین نرفت این پیامی بود که ابی‌عبدالله فرمود: (اشد غضب الله علي قوم اجتمعوا علي قتل نبي)

ذکر مصیبت

این هم بحث امشب ما در ارتباط با در واقع یکی دیگر از هشدارهای اباعبدالله شب هشتم ماه محرم است در این تقسیم‌بندی‌های که به صورت ذوقی حالا عزیزان به کار می‌برند شب هشتم را اختصاص می‌دهند و روز هشتم را به علی‌اکبر علی بن الحسین - علیه أفضل التهية و الثناء - این شخصیت شخصیت بسیار بارزی است مرحوم مقرر می‌گوید: ایشون فرزند داشته همسر داشته نام فرزندش حسن بوده به همین جهت هم تو زیارتنامه‌اش می‌گیم السلام علیک یا أبا الحسن ایشون دو تا فرزند برا علی‌اکبر ذکر می‌کنه و در آنجا تأکید بر این مطلب دارد مرحوم مقرر می‌کند که مقتلی دارد مقرر از علما و

فقهای ما بوده که در نجف زندگی می‌کرد و یک کتابی دارد ترجمه فارسی هم شده خیلی مقتل خوبی است به نام مقتل مقرر در آنجا ایشون مطالبی راجع علی اکبر میگه سن هم معتقد ایشون ۲۷ سال بوده اصرار داره بر ۲۷ سال و بین ۲۵ تا ۲۷ چون میگه ایشون بزرگتر از امام سجاد بوده و در دوران خلافت عثمان به دنیا آمده امام سجاد در دوران خلافت امیرالمؤمنین به دنیا اومده سال ۳۸ ولی در مورد علی اکبر ایشون میگه ۳۴-۳۵ حدود اواخر خلافت خلیفه سوم لذا خود امام سجاد هم فرموده این شاهد داره فرمود: علی اکبر از من بزرگتر بوده من برادری داشتم او را به شهادت رسانید از من بزرگتر بوده این تأکید خود سید الساجدین - علیه السلام - است خب این شخصیت یک شخصیت بارزی است این تعبیر شباهت به پیغمبر درباره اش تعبیر ساده‌ای نیست خلق خلق منطق و لذا دارد نه خود امام حسین، امام حسین که فرمود ولی افرادی که از صحابه گاهی می‌آمدند خدمت ابی‌عبدالله یک نقلی دارد اصرار داشتند علی اکبر را ببینند می‌گفتند ما یاد پیغمبر خدا می‌افتیم چون شباهت ایشون ما خود امام حسین هم شباهت داشت حضرت زهرا راه رفتنش شبیه پیغمبر بوده همه شباهت اما شباهت تام خلق و خلق و منطق به پیغمبر گرامی اسلام در بعضی از نقل‌ها دارد بعضی اصحاب می‌آمدند خیره خیره به علی اکبر نگاه می‌کردند می‌گفتند ما کأنه داریم رسول الله را در چهره شما می‌بینیم مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی - رضوان الله تعالی علیه - که سال‌ها تو این حرم اقامه نماز کردند یک داستانی نقل می‌کنند من به تیکه‌اش می‌گم مفصل وقت می‌گیره میگه یک وقتی یک مشکلاتی در نجف برای من پیدا شد از نظر درس خواندن و نوشتن و سوء ظن و بدگمانی‌هایی که برام پیدا شده بود بلند شدم و آمدم کربلا و اون خادم کربلا هم چون با پدرم آشنا بود ازش اجازه گرفتم یک شب تو حرم ابی‌عبدالله بمانم اون موقع درها را می‌بستند رفتم وارد حرم امام حسین شدم که اونشب را بمانم و متوسل بشم به آقا هی فکر کردم کجا بنشینم یک وقت متوجه قبر علی اکبر - علیه السلام - شدم دیدم اینجا محل توجه امام حسین است چون امام صادق فرمود: به ابو حمزه ثمالی این روایت گفت آقا چه جوری برم زیارت کربلا فرمود: وقتی جدم حسین زیارت کردی بعد برو سه مرتبه صورتت را بذار روی قبر علی اکبر ثلاث مرات؛ اونوقت سه مرتبه بگو صلی الله علیک یا أبا الحسن چرا سه مرتبه؟ بعضی از نقل‌ها دارد تأسی به امام حسین است چون ابی‌عبدالله سه مرتبه روز عاشورا صورت رو صورت علی گذاشت لذا امام صادق ایشون می‌فرماید: آیت الله مرعشی که من رفتم اونجا متوجه علی اکبر و متوسل داستان نمی‌خوام عرض کنم مشکلم حل شد از این طریق و لذا علی اکبر باب الحسین است امشب این دل‌ها را روانه کنیم جوان ابی‌عبدالله است ابی‌عبدالله که از صبح و از شب عاشورا هر کسی آمده بود اجازه بگیره بهش فرموده بود برو میتونی بری به جون فرمود به اسم فرمود به آل عقیل فرمود به نافع فرمود به محمد بن بشیر فرمود اما وقتی جوانش اومد خداحافظی کنه نفرمود برو بلافاصله بهش اجازه داد اینو میگن ایثار از فرزند خود زود گذشت به او نفرمود تو هم برگرد تنها جایی که این تعبیر را شاید ندارد حتی به قاسم اول اجازه نداد به قاسم بن الحسن به ابوالفضل العباس چند بار اومد اجازه بگیره اجازه نداد هی می‌فرمود: صبر کن أنت صاحب لوائی؛ اما بلافاصله به علی اکبر اجازه داد فقط دو تا مطلب هست فرزندم می‌خواهی بری برو من تو را از خودم زود جدا می‌کنم اما دو تا مطلب حالا اینها بعضی‌هاش زبان قال بعضی‌هاش زبانحال است برداشت از مقتل است مطلب اول اینه برو با زن‌ها خداحافظی کن با عمه‌ها با محرم‌ها اینها با تو

وداع کنند آمد دور تا دورش حلقه زدند اشک می ریختند گریه می کردند ابی عبدالله فرمود: ره‌اش کنید بذارید بره مطلب دوم فرمود: پسر من به قدری جلوی من راه برو من قد و بالات را ببینم.
من نگویم که تو ای ماه نرو - لیک قدری بر من راه برو

امام صادق فرمود: زیباترین زینت برای پدر اینکه جوان خوبی داشته باشه این جوان راه بره ببینه خیلی لذت داره من برداشتم اینه جلوی علی نمی خواست گریه کنه همچنین که پشتش کرد رفت شروع کرد گریه کردن یه نگاهی به آسمان کرد محاسنشو به دست گرفت خدایا کسی را دارم می فرستم که شبیه ترین افراد به پیغمبر توست او را فرستاد علیم رفت روضه را می خوانند من نمیخوام طول بدم همین قدر بهتون بگم ابی عبدالله نمی دونم چه جور خودش کنار این بدن رساند بدنی که اربا اربا شده بود قطعه قطعه شده بود ولی بعضی ها نوشتند هفت مرتبه از ته دل فریاد زد ولدی یا علی ولدی یا علی من امشب خیلی گشتم تو چند تا مقتل معتبر دیدم اگر معتبر نبود نمی گفتم تو چند تا مقتل معتبر دیدم که زینب کبری زودتر از ابی عبدالله خودش رسوند با اینکه ابی عبدالله نزدیک تر بود زینب تو خیمه بود نمی دونم چطور رساند خودش انکبت علیه؛ خودش انداخت رو بدن تعبیر اینه ابی عبدالله هر چه سعی کرد عقیده بنی هاشم برداره بلند نمی شد هی می گفت واخیا واعلیا این مطلب جای ننوشته باز برداشت منه من برداشتم اینه می خواست یک مقداری داغ ابی عبدالله آسان بشه بابا این خون ها را نبینه این بدن قطعه قطعه شده را نبینه فآخذ برأسها؛ سر زینب گرفت از رو بدن بلند کرد بعد خودش انداخت رو بدن صورت را گذاشت رو صورت لقد ... و بقي ابوک... فریدا؛ هر کجا هستید به نام ابی عبدالله یا حسین...

\$

##صبر در قرآن

صبر در قرآن

محمد علی محقق

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين، و الصلوة و السلام على أشرف الانبياء و خاتم النبیین، محمد المصطفى و على و زيره و خليفته علي أمير المؤمنين و أولاده الطيبين الطاهرين، لا سيما مولانا بقية الله الأعظم، قطب دائرة الوجود و عين الشاهد و المشهود حجة بن الحسن صاحب العصر و الزمان و خليفة الرحمن صلوات الله عليه و عليهم أجمعين و لعنة الله على اعدائهم و مخالفينهم و معاندينهم اجمعين من الان الى قيام يوم الدين.

اما بعد فمن كلام الخالق السموات و الارضين و هو اصدق القائلين

«الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» [سوره عنكبوت آیه ۵۹] همانها که (در برابر مشکلات) صبر (و استقامت) کردند و بر پروردگارشان توکل می کنند.

بحث در باره صبر است هر انسانی باندازه وسعت وجودی خود در برابر مشکلات وسختیها مقاومت می کند و هر چقدر ظرفیت وجودیش بیشتر باشد مقاوم تر است بنابر این صبر از وسعت صدر و مرتبه انسانی هر کسی سر چشمه می گیرد.

آیه های که در باره صبر آمده بشرح ذیل است

سوره های [اعراف آیه ۱۳۷ - هود آیه ۱۱ - رعد آیه ۲۲ - نحل ۴۲ - ۹۶ - ۱۱۰ - مومن آیه ۱۱۱ - فرقان ۷۵ - قصص آیه ۵۴ - عنکبوت آیه ۵۹ - سجده آیه ۲۴ - فصلت ۳۵ - الحجرات آیه ۵ - و سوره انسان آیه ۱۲] در باره صبر بحث و گفتگو است و همان تعداد و اندازه نیز در باره صابران آیات متعددی در قرآن مشاهده می شود.

در قرآن مجید در باره موضوع و صبر و صابران آیات متعددی آمده است ما آیه ۵۹ سوره عنکبوت را انتخاب نمودیم که در این آیه شریفه دو موضوع مهم ذکر شده است یکی عنوان صبر است و دیگری توکل است.

معني صبر

۱ - صبر يعني خويشتن داری

۲ - صبر يعني توفيق صبر و بردباری

۳ - صبر يعني روزه و نماز

۴ - صبر يعني انتظار آینده

۵ - صبر يعني مطلق اطاعت و بندگی

۶ - صبر يعني نوح، ابراهيم، موسى، عيسى، محمد عليهم السلام

صبر يعني بر مكاره كز قضا - وارد آيد تا شود كامل رضا.

صبر يعني آنچه كردند از يقين - بی تكلف بر دو پيغمبر دو دين

اقسام صبر

۱ - صبر از ترك معصيت ها صبر خائفان صبر بر ترك معصيت است كه از تمام اقسام صبر بالاتر و فضيلت آن بيشتر است [أنوار العرفان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۱۸۸].

۲ - صبر بر طاعت و بندگی صبر راجیان است

۳ - صبر بر بلا و شدائد ها و مصيبت صبر محبّان است [أنوار العرفان في تفسير القرآن، ج ۳، ص ۲۷۷].

در تفسير البحر المديد شش قسم صبر ذكر شده است .

الصبر ستة:

۱ - صبر في الله : فهو الصبر في طلب الوصول إلى الله، بارتكاب مشاق المجاهدات و الرياضات. و هو صبر الطالبين و السائرين .

۲ - صبر لله : فهو الصبر على مشاق الطاعات و ترك المنهيات و نزول البليات، يكون ذلك ابتغاء مرضاة الله، لا لطلب أجر و لا نيل حظ. و هو صبر المخلصين.

۳ - صبر مع الله : فهو الصبر على حضور القلب مع الله، على سبيل الدوام مراقبة أو مشاهدة. فالأول: صبر المحبين

۴ - صبر بالله : فهو الصبر على ما ينزل به من المقادير، لكنه بالله لا بنفسه، و هو صبر أهل الفناء من العارفين المجذوبين السالكين

۵ - صبر على الله فهو الصبر على كتمان أسرار الربوبية عن غير أهلها، أو الصبر على دوام شهود الله.

۶ - صبر عن الله: فهو الصبر على الوقوف بالباب عند جفاء الأحاب، فإذا كان العبد في مقام القرب واجدا لحلاوة الأنس، مشاهدا لأسرار المعاني، ثم فقد ذلك من قلبه، و أحس بالبعد و الطرد [البحر المديد في تفسير القرآن المجيد، ج ۳، ص ۱۷۵]

درجات صبر

الف: صبر بر بلیات و مصائب ۳۰۰ درجه .

ب: صبر بر عبادت و اطاعت ۶۰۰ درجه .

ج: صبر بر ترك معاصی و مخالفت هواى نفس ۹۰۰ درجه [أطيب البيان في تفسير القرآن، ج ۸، ص ۱۲۶]

مقام صابران در قرآن

و در باره صبر صابران قرآن مجید چنین می فرماید

«إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرُهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» [سوره زمر آیه ۱۰].

البته خداوند اجر و ثواب صبر کنندگان را تمام و کمال و بدون حساب بآنان خواهد داد.

(انما) حصر است یعنی: جز این نیست .

(يُوقَى) إعطاؤه حقه تماما كاملا بتمام و کمال داده می شود [الأمثل في تفسير كتاب الله المنزل، ج ۱۵، ص: ۳۸] .

(الصَّابِرُونَ) کسانی خویشنداری، بردباری و صبر کنندگان است .

(أَجْرُهُمْ) مزد ثواب جزاء پاداش صبر .

(بِغَيْرِ حِسَابٍ) بی شمار، بی اندازه و زیاد است یعنی از بسیاری ثواب ممکن نباشد شماره آن نمایند پاداش صابران

پاداش صابران را بی حساب خواهد بود

پاداش صابران دوستی خداوند است وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ [سوره آل عمران آیه ۱۴۶]

خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد

پاداش صابران بر مصیبت و بلا بهشت است «ادخلوا الجنة» [سوره اعراف آیه ۴۹] «فَنِعْمَ أَجْرُ

الْعَامِلِينَ» به بهشت روید که نیکو مزد است صبر، توأم با توکل کار ساز است [سوره زمر آیه ۷۴]

پاداش صابران بشارت خداوند همراه است «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»

پاداش صابران خداوند با صابران است «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «الإيمان نصفان: نصف صبر، و نصف شكر».[الأمثل في

تفسير كتاب الله المنزل، ج ۱۳، ص ۷۰]

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

(عليكم بالصبر فإن الصبر من الايمان كالرأس من الجسد و لا خير فى جسد لا رأس معه و لا فى ايمان لا صبر معه)

گفت: صبر از ایمان بمنزلت سر است از تن است چون سر از تن جدا کنند تن را هیچ قدری نماند

همین طور است ایمانی که صبر ندارد فایده ای نیست [أطيب البيان في تفسير القرآن، ج ۶، ص ۱۳۴].

صابران واقعي مؤمنان است و مؤمن واقعي ائمه اطهار عليهم السلام است و صبر آنها مثال زدني و دیدني است

ذکر مصیبت

(و الصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ): چنانچه انبیاء و ائمه در مصائب شدیده که از قوم بآنها وارد می‌شد تحمل می‌کردند و صبر می‌نمودند که امیر المؤمنین علیه السلام را اصبر الصابرين گفتند [أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص: ۳۰۱]

و یکی از صفات امیر المؤمنین علیه السلام اصبر الصابرين است که از آن حضرت است که می‌فرماید: [أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص: ۳۱۶].

صبر در برابر مصیبت و شدائد مانند اهل بیت بالخصوص حضرت علی امیر المؤمنین علیه السلام کسی روزگار ندیده است خلافت را غصب کردند زهراء مرضیه به جرم حمایت از حریم ولایت مظالم و آلام مبتلا ساختند خود تا آنجا که امام حسن مجتبی خطاب به مغیره ابن شعبه فرمود: تو بودی که فاطمه دخت رسول خدا ص را به گونه ای ضربت زدی که سبب مجروح شدن و سقط جنین او شد و این کار تو برای کوچک نمودن پیامبر ص و مخالفت با دستور او و هتک حرمت آنحضرت بود [بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۹۷]

صبر حضرت علی علیه السلام که اصبر صابرين است خود آن حضرت در خطبه شقشقیه می‌فرماید: «فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجا» [نهج البلاغه خطبه ۳] صبر و بردباری را خرمندان تر دیدم پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود صبر کردم و زهراء مرضیه که مدافع ولایت بود به شهادت رسید علی صبر کردن وقتی حضرت زهراء سلام الله علیها از دنیا رفت به بچه توصیه نمود که با صدای بلند گریه نکنند اما اسما روایت می‌کند حضرت علی علیه السلام طبق وصیت حضرت زهراء خود آن حضرت غسل می‌داد وقتی دست مبارک به پهلوی شکسته زهراء رسید دست غسل برداشت و زار زار گریه کردن اسماء گفت یا علی شما بما گفتید صبر کنید اما چرا این قدر بی صبرانه گریه می‌کنی فرمود پهلوی زهراء مجروح بود .

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. اللهم صلي علي محمد و آل محمد

خدا یا اسلام و مسلمین فتح نصرت عطا بفرما دشمنان اسلام قابل هدایتند هدایت و الا سرگون کن فرج امام زمان نزدیک بفرما

آمین ثم آمین

\$

##عبرت آموزی

عبرت آموزی

محمد رضایی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين بارئ الخلائق اجمعين والصلوة والسلام على عبد الله ورسوله وحيبيه وصفيه وحافظ سرّه ومبلغ رسالاته سيدنا ونبينا ومولانا ابي القاسم محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين.

«قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» [آل عمران/۱۳]

مقدمه

غرض از خلقت عالم رسیدن انسان به کمال و در نهایت رسیدن او به قرب الهی است. پیمودن این مسیر پروپیچ خم دشواریهای زیادی داشته ولی خداوند متعال ابزار رسیدن به کمال را در اختیار بشر قرار داده و مسیر رشد و سعادت را به او نمایانده است. قرآن کریم راجع به این مساله می فرماید: **قَالَهُمْهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا** [شمس/۸]؛ خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوا را به او الهام کرد. و نیز در سوره انسان آیه ۴ می خوانیم: **إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا**؛ ما راه را به انسان نشان دادیم یا شکر گذاری می کند و یا کفران. در قرآن کریم راجع به هدف خلقت مفاهیمی مانند: عبادت، امتحان... آمده است که همه این خطوط به یک نقطه منتهی می شود و آن پرورش و هدایت و پیشرفت و تکامل انسانها است که هدف نهایی آفرینش محسوب می شود.

یکی از عواملی که در رسیدن انسان به کمال کمک می کند، پند گرفتن و عبرت آموزی از سرنوشت دیگران است، زیرا پیروی از هواهای نفسانی و اغوای شیطان و احیانا غفلت او باعث می شود که انسان نتواند به مقصود خویش نایل گردد. ولی اگر او همیشه مترصد بوده و با نگاه عبرت آمیز به دنیا و حوادث آن نگاه نماید قطعاً نتیجه بهتری خواهد گرفت.

مفهوم شناسی

عبرت از ریشه عبر و به معنای تجاوز از حالی به حالی است. [المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۴۳] شاید اطلاق این واژه به تعبیر خواب از این جهت باشد که انسان را از ظاهر به باطن منتقل می کند. عبرت آموزی را از آن جهت اعتبار گویند که در آن عبور از حال به گذشته نهفته است. چون انسان حوادث گذشته و جریانات تاریخی را مرور کرده و بر خود تطبیق می دهد و از این طریق یک حالت انزجار و تنفري ایجاد شده و بسوی خدا باز می گردد. [مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۹۴]

واژه «درس» گرچه همان معنای عبرت آموزی را القاء می کند ولی تفاوت شان در این است که درس در مواردی کاربرد دارد که هدف الگو قرار دادن در بخش مثبت و یا همان نقاط افتخار آفرین تاریخ است به این معنی که ما یک حادثه تاریخی را مد نظر قرار داده و افتخارات آن را الگو قرار داده و آن را سر مشق زندگی مان قرار می دهیم، مثلاً درس های مانند فداکاری، مواسات، قیام در راه دین... درس هایی است که از ظرفیت بسیار عظیمی برخوردار بوده و می تواند توده های ملت را به خیزش واداشته و تحولی شگرف در تاریخ ایجاد نماید کما اینکه نمونه های این خیزش الهی را در انقلاب جمهوری اسلامی ایران، و بیداری اسلامی در کشورهای عربی شاهد بودیم.

اما عبرت آموزی عام تر از درس آموزی است، بدلیل اینکه در عبرت آموزی تنها نقطه های افتخار آفرین مورد نظر نیست بلکه با یک نگاه جامع و فراگیر سیاه و سفید، عزت و ذلت، اوج و حضیض، پیروزی و شکست و فراز و فرود تاریخ را یک جا و در کنار هم در نظر گرفته با یک نگاه کلی به آن نگریسته می شود. به عبارت دیگر راز و رمز پیشرفت و عوامل شکست یک ملت یک جا مورد بحث قرار گرفته و موشکافی می شود. [عبرتهای عاشورا ص ۱۹]

عبرت آموزی در قرآن کریم.

قرآن کریم با تعبیری گوناگون و در موارد متعددی به اهمیت پند گرفتن از سرنوشت گذشتگان اشاره نموده است. داستان های که در قرآن کریم از آن یاد شده است جنبه عبرت گرفتن و پند آموزی دارد. ذکر داستان فرعون و موسی، نمرود ابراهیم، نوح و قومش و ده ها داستانی که همه حاکی از سرگذشت شکست و پیروزی دوجریان است. دو جریانی که از ابتدای خلقت شروع شده و تا به امروز ادامه دارد و در آینده نیز آتش این نبرد هرگز به خاموشی نخواهد گرایید. طبق وعده ها و سنت الهی پیروزی با جریان حق و شکست با جریان باطل خواهد بود. قرآن کریم راجع به دنیا پرستان می گوید: آیا آنها سیر در زمین نکردند تا بنگرند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند به کجا کشیده شد (أَو لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) [روم/۹]. همانها که نیرویی بیشتر از اینان داشتند، و زمین را دگرگون ساختند و بیش از آنچه اینها آباد کردند آنها عمران نمودند (كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا) [روم/۹]. سر انجام اینها چه شد؟ جز شکست و نابودی ره آوردی نداشتند.

در این آیه نظر و پند گرفتن، هدف سیر بیان شده است که همان عبرت آموزی است. در ادامه به عاقبت کار آنها اشاره نموده می فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أُسَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» [روم/۱۰]؛ سرانجام کسانی که اعمال بد انجام دادند بجایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند، و از آن بدتر به استهزاء و مسخره کردن آن برخاستند.

در خطبه معروف حضرت زینب سلام الله علیها قهرمان کربلا که در شام در مقابل یزید ایراد فرمود به این آیه اشاره شده است، زیرا آن حضرت بعد از اینکه متوجه شد یزید سرمست از پیروزی ظاهری به وجد آمده و اشعار کفرآمیز «لعبت هاشم بالملک...» را بر زبان می راند در پاسخ فرمود: «صدق الله كذلك يقول ثم كان عاقبة الذين اساءوا السوای ان كذبوا بآيات الله و كانوا بها يستهزءون...» [روم/۱۰] یزید تو خیال می کنی پیروز شده و دشمنت را مغلوب نموده ی... هرگز، خداوند در قرآن کریم به سرنوشت ظالمان اشاره نموده است که سرانجام کسانی که ستم کار اند تکذیب آیات الهی است. [تفسیر نمونه ج ۱۶، صص ۳۷۵-۳۷۱]

آری این است سرانجام ظالمان که واقعا مایه عبرت است. و باید پند گرفت به قول سعدی شیرین سخن که می گوید:

پند گیر از مصایب دیگران - تا نگیرند دیگران ز تو پند

واژه عبرت و اعتبار در قرآن

این واژه در موارد متعددی از قرآن کریم به کار رفته است. از جمله راجع به داستان جنگ بدر در قرآن کریم آمده است:

«قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» [آل عمران/۱۳]

نشانه و آیتی از لطف خدا برای شما در این بود که چون دو گروه با یکدیگر روبرو شدند در جنگ بدر گروهی در راه خدا جهاد می کردند و گروه دیگر کافر بودند، و گروه کافر مؤمنان را دو برابر خود به چشم می دیدند، خدا توانایی و یاری دهد به هر که خواهد، و بدین آیت الهی اهل بصیرت عبرت جویند.

در این آیه مبارکه به سرنوشت دو گروهی اشاره دارد که در جنگ بدر روبروی هم قرار گرفتند گروهی از مؤمنان و گروهی دیگری که از شیطان اطاعت نموده و بت می پرستیدند. از کمک های غیبی این بود که کفار مومنین را دو برابر می دیدند و این باعث شد که ایشان شکست بخورد. آری خداوند، هر کس را بخواهد و شایسته بداند، با یاری خود، تایید می کند، در این، عبرتی است برای بینایان.

این آیه در مورد چگونگی جنگ بدر نازل شده است، چنان که مفسران گفته اند در جنگ بدر تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر بود، آنان تنها با داشتن هفتاد شتر و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر در این نبرد بزرگ شرکت کرده بودند، با اینکه سپاه دشمن بیش از هزار نفر با اسلحه کافی بودند و یکصد اسب داشتند مسلمانان با دادن بیست و دو نفر شهید در مقابل هفتاد کشته و هفتاد زخمی با پیروزی از میدان جنگ برگشتند.

چرا عبرت نگیرید در حالی که يك ارتش با تعداد اندک در مقابل لشکری که از لحاظ تعداد و تجهیزات جنگی چند برابر بود تنها امتیاز گروه اول این بود که از پشتوانه ایمان به خدا برخوردار بود و این ایمان باعث شد که گروه اول علیرغم کمی تعداد پیروز میدان جنگ باشد و این عبرتی است برای کسانی که نگاه عبرت آمیز داشته باشد [تفسیر نمونه، صص ۴۵۴-۴۵۲].

پیام مهمی که در این آیه خوابیده است این است که مسلمانان نباید هیچ وقت مرعوب دشمن شود. کثرت نفرات و ساز و برگ جنگی به هیچ عنوان با لشکری که مسلح به سلاح ایمان باشد قابل مقایسه نیست. موارد متعددی در تاریخ وجود دارد که نمونه های آن مانند داستان طالوت ... در قرآن کریم اشاره شده است در شرایط امروزی نیز اگر ما به نیروی ایمان مجهز باشیم قطعاً دشمن هیچ کاری نمی تواند از پیش برد نمونه ی آشکار آن لشکر کشی شوروی سابق به کشور افغانستان بود که مردم مومن با سلاح ایمان توانستند یکی از دوتا ابر قدرت دنیا را به خاک مذلت بنشانند. [تجاوز ارتش سرخ شوروی در ۱۳۵۸/۱۰/۶ صورت گرفت. سر انجام با جهاد و مقاومت مردم مسلمان افغانستان و تقدیم صد هাজার شهید در تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۲۶ از کشور خارج شد]

اگر جوانان مسلمان در هر شرایطی نیروی ایمانشان را افزایش داده و به خداوند متعال متکی باشند کشورهای استعمارگر و مستبد به هیچ وجه توانایی مقابله با آنها را نخواهد داشت. عبرت در آیین روایات

پیامبر (ص) می فرماید: «إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ يَكُونَ نَطْقِي ذِكْرًا وَنَظْرِي عِبْرًا». [نهج الفصاحة، ص ۳۲۶] پروردگارم بمن فرمان داده که سخنم ذکر باشد و نظرم مایه عبرت.

در جمله ی دیگر ایشان می فرماید: «أَعْقَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ»؛ [کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۰۰] غافل ترین مردم کسی است که از دگرگونی حوادث دنیا پند نیاموزد.

به گفته رودکی: زمانه را چو نیکو بنگری همه پند است [حکمت نامه پارسیان، ص ۶۶۴]

رسول خدا (ص) به سرنوشت گذشتگان اشاره نموده و می فرماید که از سرنوشت ایشان عبرت بگیرید:

«اعْتَبِرُوا فَقَدْ خَلَتِ الْمَثَلَاتُ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ» [کنز الفوائد؛ ج ۲؛ ص ۳۱]

عبرت بگیرید که حوادث و مجازات پیشینیان برایتان عبرت آموز است.

این جملات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نشان دهنده اهمیت و ضرورت پند آموزی است که مورد سفارش قرار گرفته است.

امیر المومنین علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبَرَةُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَزَنَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ»؛ [نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص ۵۷]

کسی که از اعمال و کردگار گذشتگان و عواقب سوء آن عبرت گیرد تقوا وی را از فرورفتن در آن گونه بدبختی ها باز می دارد.

در جای دیگر ایشان می فرماید

«وَأَعْتَبِرُوا بِمَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ مَصَارِعِ الْقُرُونِ قَبْلَكُمْ قَدْ تَزَايَلَتْ أَوْصَالُهُمْ وَزَالَتْ أَبْصَارُهُمْ وَأَسْمَاعُهُمْ وَذَهَبَ شَرَفُهُمْ وَعَزُهُمْ وَانْقَطَعَ سُورُهُمْ وَنَعِيمُهُمْ فَبَدَّلُوا بِقُرْبِ الْأَوْلَادِ فَقَدَهَا وَبِصُحْبَةِ الْأَزْوَاجِ مُفَارَقَتَهَا لَا يَتَفَاخَرُونَ وَلَا يَتَنَاسَلُونَ وَلَا يَتَزَاوَرُونَ وَلَا يَتَحَاوَرُونَ»؛ [نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۲۳۱]

و آنچه از تباه شدن مردم روزگارهای پیش دیدید عبرت بگیرید که بندهای ایشان از هم جدا و چشمها و گوشه‌هایشان زائل شده، و شرافت و بزرگواری از کفشان رفته، و شادیها و خوشگذرانیها از آنها جدا شده، پس بودنشان با فرزندان به دوری و همنشینی با زن‌ها به جدائی بدل شده، بیکدیگر فخر و ناز نمی‌کنند، و فرزند نمی‌آورند، و به دیدن هم نمی‌روند، و همسایه و همنشین هم نیستند.

داستان شیطان و پند آموزی

یکی از داستان های عبرت انگیزی که در قرآن کریم به آن اشارت رفته است ماجرای تکبر و گردنفرازی شیطان است که در مقابل امر الهی سرکشی کرد و به حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلاه والسلام سجده نکرد.

امیر المومنین علیه السلام در مقام عبرت گیری از سرنوشت شیطان می فرماید: «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبْدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمْ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ كُلَّ مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أُخْرِجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ وَ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَّةٌ فِي إِبَاحَةٍ حِمَى حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ [نهج البلاغة (للصبحي صالح)؛ خطبه ۱۹۲، ص ۲۸۷]

پس از کار خدا در باره شیطان عبرت بگیرید که عبادت و بندگی بسیار و منتهی سعی و کوشش او را بر اثر تکبر و سرکشیش باطل و تباه ساخت در حالیکه خدا را شش هزار سال عبادت کرده بود که معلوم نیست آیا از سالهای دنیا است یا از سالهای آخرت که هر روز آن معادل پنجاه هزار سال دنیا است، و این بجهت کبر و سرکشی يك ساعت بود که خود را بر تر از آدم دانسته باو سجده نکرد پس چه کس بعد از شیطان با بجا آوردن مانند معصیت او از عذاب خدا سالم خواهد ماند؟ امکان ندارد که خداوند سبحان انسانی را به بهشت داخل نماید با کاری که بسبب آن فرشته‌ای (شیطان) را از آن بیرون نمود. حکم و فرمان خدا در اهل آسمان و اهل زمین یکی است، و بین او و هیچیک از آفریدگانش در روا داشتن آنچه مختص بخود او است عظمت و بزرگواری که آنرا بر عالمیان حرام کرده و ناروا دانسته رخصتی نیست احکام خداوند نسبت به همه یکسان است، پس نمی‌توان گفت که

بس شیطان بر اثر يك نافرمانی رانده درگاه شده، بلکه باید دانست هر که و هر جا باشد چون گردن از زیر بار تکلیف بیرون آرد از رحمت خدا دور گشته بعذاب گرفتار شود.

آری این سنت الهی است که هرکه درمقابل او قرار بگیرد خدا او را به خاک مذلت می نشانند. خداوند تبارک و تعالی فقط به اعمال و رفتار بندگان نگاه داشته و به میزان اخلاص آنها پاداش خواهد داد.

تقوی و عبرت آموزی از گذشتگان

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي أَلْبَسَكُمْ الرِّيَاشَ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ الْمَعَاشَ فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا أَوْ لِدْفَعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ع الَّذِي سَحَّرَ لَهُ مَلِكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مَعَ التُّبُوءَةِ وَ عَظِيمِ الزُّلْفَةِ فَلَمَّا اسْتَوْفَى طُعْمَتَهُ وَ اسْتَكْمَلَ مُدَّتَهُ رَمَتْهُ قِسِي الْفَنَاءِ بِنَبَالِ الْمَوْتِ وَ أَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً وَ الْمَسَاكِينُ مُعْطَلَةً وَ وَرَثَتُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَ أُنْبَاءُ الْعَمَالِقَةِ أَيْنَ الْفَرَاعِنَةُ أَيْنَ أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرُّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ وَ أَطْفَأُوا سَنَنَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَحْيَوْا سَنَنَ الْجَبَّارِينَ أَيْنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجَبْيُوشِ وَ هَزَمُوا [الْأُلُوفَ] بِالْأُلُوفِ وَ عَسَكُرُوا الْعَسَاكِرَ وَ مَدَّنُوا الْمَدَائِنَ [نهج البلاغة (للصحي صالح)، خطبه ۱۸۲، ص: ۲۶۳]

سفارش میکنم شما را ای بندگان خدا به پرهیزکاری و ترس از خدائی که لباس آراسته بشما پوشانید تا از سرما و گرما محفوظ مانید و وسائل زندگانی را برایتان فراهم آورد پس چرا با معصیت و نافرمانی نعمت و بخشش او را کفران می‌نمایید و چرا از او دوری گزیده دنیا دل بسته‌اید، در صورتیکه اگر کسی برای ماندن در دنیا وسیله بدست می‌آورد یا برای بر طرف نمودن مرگ راه می‌یافت آن کس سلیمان فرزند داوود، علیه السلام، بود که بر جن و انس تصرف و پادشاهی داشت علاوه بر منصب پیغمبری و مقام و منزلت بزرگ، پس با داشتن جمیع وسائل دنیوی و اخروی از همه کس برای ماندن در دنیا سزاوارتر بود، ولی چون روزی مقدر خود را بکار برد، و مدت زندگانی را بپایان رساند کمانهای نیستی با تیرهای مرگ او را از پای در آوردند دنیا را بدرود فرمود و شهرها از او خالی و خانه‌ها تهی ماند و دیگران آنها را بمیراث بردند، و شما را در روزگارهای گذشته عبرتی است که ببینید پیشینیان چگونه دست از این جهان شسته اند کجایند عمالقه و فرزندانشان [عمالقه گروهی بودند از اولاد عملیق ابن لاوذ ابن ارم ابن سام ابن نوح پادشاه یمن و حجاز با دولت بی‌حد که بنیانشان کنده شد]] کجایند فراغنه (پادشاهان مصر) و فرزندانشان که از آنها اثری نماند کجایند مردم شهرهای رس [رس نام چاه بزرگی بود که مردم در کنار آن گرد آمده درخت صنوبر را که شاه درخت می‌گفتند، و آنرا یافت ابن نوح کاشته بود پرستش می‌نمودند]] و خداوند آنها را هلاک و نابود ساخت که پیغمبران را کشتند، و احکام فرستادگان خدا را خاموش کردند از بین بردند و شیوه‌های گردن کشان را زنده کردند بآنها رفتار نمودند کجایند کسانیکه با لشگرها بهر طرف رفته هزاران را شکست می‌دادند و سپاهها گرد آورده شهرها بناء می‌کردند؟

به قول شاعری که می گوید:

به مصر رفتم و آثار باستان دیدم - به مصر آنچه شنیدم زداستان دیدم

بسی چنین وچنان خوانده بودم از تاریخ - به مصر از تو چه پنهان که بر عیان دیدم

تو کاخ دیدی و من خفتگان دردل خاک - هنوز در طلب ملک جاودان دیدم

تو تاج دیدی و من ملک رفته بر تاراج - تو عاج دیدی و من مشت استخوان دیدم

تو تخت دیدی و من بخت واژگون از تخت - تو صخره دیدی و من صخره زمان دیدم
گذشته دردل آینده آن چنان پنهان داشت - به مصر از تو چه پنهان که بر عیان دیدم [عبرتهای
عاشورا، قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۹، ص ۲۱]

عبرت آموزی از گذشتگان

در موارد متعددی امیر المومنین علیه السلام به عبرت آموزی و پند آموزی اشاره نموده و خیلی مورد
تاکید قرار داده است. در یکی از جملات شیرین و زیبا خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی علیه
السلام می فرماید گرچه عمر گذشتگان را ندارم ولی با نگاه به تاریخ زندگی ایشان گویا با ایشان
زندگی و به اندازه ایشان عمر کرده و تمام فراز و نشیب، شکست و پیروزی... هارا با تمام وجودم لمس
کردم. فرزندم از تاریخ گذشتگان عبرت بگیر!

«أَيُّ بُنَيِّ إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَ
سِرَّتْ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوَّلِهِمْ إِلَى
آخِرِهِمْ فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدَرِهِ وَنَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ فَاسْتَخْلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ [جَلِيلَةٍ] نَحِيلَهُ وَ
تَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ وَصَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ» [نهج البلاغة (للصباحي صالح)، نامه ۳۱، ص: ۳۹۴]

ای پسرک من و اگر چه من عمر دراز نکردم مانند عمر کسانی که پیش از من بودند ولی در کارهای
ایشان نگرسته در اخبارشان اندیشه نموده در باز مانده هاشان سیر کردم چنانکه مانند یکی از آنان
گردیدم، بلکه بسبب آنچه از کارهای آنها بمن رسید چنان شد که من با اول تا آخرشان زندگی
کرده ام، پس پاکیزگی و خوبی کردار آنها را از تیرگی و بدی و سود آنها از زیانش پی بردم، و از هر
کاری برای تو پاکیزه آنها برگزیدم، و پسندیده آنها خواستم، و نامعلوم آنها آنچه سبب سرگردانی است از
تو دور داشتم، و چنان صلاح دیدم هنگامیکه مرا کار تو وادار ساخت آنچه پدر مهربان را وامی دارد، و
آنچه در ادب و تربیت تو بآن تصمیم گرفتم - که ترا ادب و تربیت نمایم و حال آنکه تو رو آورنده ای به
زندگی و تازه روزگار را دریافته ای جوان و نو رسیده ای و دارای نیت پاک و نفس پاکیزه هستی، و آغاز
کنم، یاد دادن کتاب خدا و تأویل آن و راههای حقیقت اسلام و احکام و حلال و حرام آنها بتو، در
حالیکه برای آموزش تو از کتاب خدا بغیر آن نمی پردازم.

امام علیه السلام خیلی روی این مساله تأکید دارد که مردم تلاش نمایند دنیا جای عبرت آموزی
است: «فَبَادَرُوا الْعَمَلَ وَكَذَّبُوا الْأَمَلَ فَلَا حَظَّوْا إِلَّا بِالْأَجَلِ ثُمَّ إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَ عَنَاءٍ وَ غَيْرٍ وَ عِبَرٍ» [نهج
البلاغه (للصباحي صالح)، خطبه ۱۱۴، ص: ۱۷۰]

به سویی عمل بشتابید و آرزوهای طولانی را رها نموده و به مرگ بیاندیشید که همانا دنیا سرای نابودی،
سختی، دگرگونی و پند پذیری است.

امیر المومنین علیه السلام می فرماید که گذشته برای انسان باید مثل آینه باشد باید عبرت بگیرد، «وَ
اعْتَبِرْ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا لِمَا بَقِيَ مِنْهَا فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشَبِّهُ بَعْضًا وَ آخِرَهَا لَاحِقٌ بِأَوَّلِهَا وَ كُلُّهَا حَائِلٌ
مُفَارِقٌ» [نهج البلاغة (للصباحي صالح)، نامه ۶۹، ص: ۴۵۹]

از گذشته دنیا برای آینده آن عبرت گیر و به گذشته دنیا عبرت و پند گیر برای مانده آن مانده آنها به
گذشته قیاس کن و بدان که مانده همچون گذشته با هزاران درد و اندوه خواهد گذشت زیرا بعض آن
مانند بعض دیگر و آخرش به اولش پیوسته و همه آن نابود شونده و از دست رونده است دنیا همواره

چنین بوده و هست و در نتیجه همه آن از بین خواهد رفت، پس دلبستگی به چنین جائی بی‌خردی است.

جمع بندي

دریک جمع بندي مي توان نتیجه گرفت که دنیا سراي فنا است نه سراي بقا. طبق یک ضرب المثل فارسي که مي گوید: «عاقل آن است که اندیشه کند پایان را» [فرهنگ اصطلاحات و ضرب المثل هاي پارسي، ص ۲۳۶] عاقبت از آن کساني است که به این عروس هزار داماد دل نبندد. واز سرنوشت دیگران عبرت بگیرد. طبق فرمایش امیرالمومنین علیه السلام که مي فرماید «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَكْثَرَ الْعِبَرِ وَ أَقَلَّ الْإِعْتِبَارِ» [نهج البلاغة (للصحي صالح) ص ۵۲۸]

عبرت ها چه قدر زیاد ولي عبرت گیرندگان چه اندک است. دراین جمله ایشان نکته هاي فراوان وجود دارد. با نیم نگاهی به تاریخ گذشتگان و تاریخ معاصر به خوبی درمي یابیم که افرادی بودند که مال و ثروت، مقام و شهوت دنیا چنان چشم و گوش ایشان را کر و کور نموده بود که لذت چند روزه ي دنیا را بر نعمت هاي گوناگون آن جهان ترجیح دادند. حوادث تاریخ معاصر همه اش مایه عبرت است، قدرت و ثروت باد آورده حاکمان مستبد و ستمگر چه شد؟ آیا توانست جان سالم بدربرد؟ ظالمانی که بر گرده مردم بیچاره سوار بود سر انجام با نهایت خفت و خواری به خاک ذلت نشست.

افرادی مانند فرعون و فرعونیان، نمرودیان، ابوجهل ها، یزیدیان در دوران حکومتشان چه جنایت هاي را که مرتکب نشدند. افرادی مانند عمر سعد به خاطر گندم ري قضیه کربلا را به وجود آورد. آری عبرت چه قدر زیاد ولي عبرت گیرندگان چه قدر کم اند! مواظظ قرآنی و روایات معصومین علیهم السلام هرگز به گوششان فرو نمي رود. به قول سعدي که مي گوید:

سعدي:

با سیه دل چه سود خواندن و عظم - نرود میخ آهنین بر سنگ

گناه تخم چه باشد زمین چو قابل کشت نیست [حکمت نامه پارسیان، ۶۶۴]

\$

##ثواب تلاوت قرآن

ثواب تلاوت قرآن

مرادعلي

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل لنا الوسل المتعددة، التي نتقرب بها إليه، و الصلوة و السلام علي نبي الرحمة محمد، و آله الذين يتوسل بهم المتوسلون إلی الله. أما بعد فقال الله الحكيم في كتابه الكريم.

خداوند متعال مي فرماید: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا؛ به راستي که این قرآن، خلق را به راستين و استوارترين طريق هدايت مي کند و اهل ايمان را که نیکوکار باشند به اجر و پاداش عظيم بشارت مي دهد. [سوره اسراء، آیه ۱۰]

ثواب خواندن قرآن

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: یا سَلَمَانُ عَلَیْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ كَفَّارَةٌ لِلذُّنُوبِ، وَ سَتْرَةٌ مِنَ النَّارِ، وَ أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ، وَ يُكْتَبُ لِمَنْ يَقْرَأُ بِكُلِّ آيَةٍ ثَوَابٌ مِائَةَ شَهِيدٍ، وَ يُعْطَى بِكُلِّ سُورَةٍ ثَوَابٌ نَبِيٍّ وَ تَنْزِيلٌ عَلَيَّ صَاحِبِهِ الرَّحْمَةُ، وَ تَسْتَغْفِرُ لَهُ الْمَلَائِكَةُ، وَ اشْتَاقَتْ إِلَيْهِ الْجَنَّةُ، وَ رَضِيَ الْمَوْلَى؛ ای سلمان! قرآن بخوان زیرا قرائت قرآن کفاره گناهان است، و پوششی است در برابر آتش جهنم و امان نامه ای است از عذاب الهی. کسی که یک آیه از قرآن را بخواند، خداوند ثواب صد شهید را به او می دهد، و کسی که یک سوره از قرآن را بخواند، پاداش یک پیغمبر در نامه عمل او نوشته می شود. کسی که قرآن می خواند، رحمت خدا بر او نازل گشته و ملائکه برای او استغفار می کنند و بهشت مشتاق اوست و خداوند از او راضی خواهد بود. [جامع الاخبار، ص ۱۱۳]

ثواب نگاه کردن و تلاوت قرآن

همچنین فرمود: اَلتَّنَظَرُ إِلَى الْمُصْحَفِ عِبَادَةٌ؛ به قرآن نگاه کردن، عبادت است. [مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۵۳]

امام صادق علیه السلام فرمود: قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ فِي الْمُصْحَفِ تُخَفِّفُ الْعَذَابَ عَنِ الْوَالِدَيْنِ وَ الْوَالِدَيْنِ وَ لَوْ كَانَا كَافِرَيْنِ؛ از روی قرآن، قرائت نمودن، موجب کم شدن عذاب پدر و مادر است گرچه آنان کافر باشند. [اصول کافی، ج ۲ ص ۶۱۳]

حضرت علی علیه السلام فرمود: کسی که هر روز، صد آیه از قرآن کریم را بصورت ترتیل و با حالت خشوع و خضوع بخواند، خداوند سبحان، ثوابی را که به اهل زمین در برابر اعمالشان می دهد به او نیز می دهد. همچنین اگر کسی دویست آیه بخواند، خداوند به اندازه ثواب اهل زمین و آسمان در نامه عمل او می نویسد. [جامع الاخبار، ص ۱۱۶]

امام حسین علیه السلام فرمود: كِتَابُ اللَّهِ عَلَيَّ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءٍ: عَلَيَّ الْعِبَارَةُ وَ الْإِشَارَةُ وَ اللَّطَائِفُ وَ الْحَقَائِقُ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِ وَ الْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ؛ قرآن شامل چهار بخش است: عبارات، اشارات، لطائف و حقایق. عوام از عبارات، خواص از اشارات، اولیای الهی از لطائف و انبیاء از حقایق آن بهره مند می شوند. [بحار الانوار، ج ۸۹ ص ۲۰]

نکوهش قاریان غیر عامل

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: رَبُّ تَالِ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ؛ چه بسا قاری قرآنی که خود قرآن، او را لعنت می کند. [مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۴۹]

عذاب قاریان و عالمان غیر عامل

نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: یا عَلِيُّ! إِنَّ فِي جَهَنَّمَ رَحِيًّا مِنْ حَدِيدٍ تَطْحَنُ بِهَا رُؤُوسُ الْقُرَّاءِ وَ الْعُلَمَاءِ الْمُجْرِمِينَ؛ ای علی! در جهنم آسیایی است که سرهای قاریان و علمای مجرم و معصیت کار را خرد می کند. [مستدرک الوسائل، ج ۴ ص ۲۴۹]

کوری در محشر

همچنین فرمود: مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى فَيَقُولُ: رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا؟ قَالَ: كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى فَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ؛ یعنی کسی که قرآن را بخواند ولی به آن عمل نکند؛ خداوند در روز قیامت او را کور محشور می کند

و او عرض مي کند: خدايا! من در دنيا بينا بودم چرا مرا کور محشور کردی؟ در پاسخ، خداوند مي فرمايد: آيات ما به تو رسيد اما تو به آنها عمل نکردی؛ حال جزاي آن همين است که تو امروز فراموش گردی، آنگاه دستور مي رسد که او را به جهنم ببريد. [عقاب الاعمال، ص ۶۱۲]

ثواب «بسم الله»

پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله وسلم فرمود: إِذَا قَالَ الْمُعَلِّمُ لِلصَّبِيِّ: «قُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، فَقَالَ الصَّبِيُّ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» كَتَبَ اللَّهُ بَرَاءَةً لِلصَّبِيِّ وَ بَرَاءَةً لِأَبَوَيْهِ وَ بَرَاءَةً لِلْمُعَلِّمِ؛ زماني که معلّمی در مقام تعليم به کودکي، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را ياد دهد و از او بخواهد تا آن را بخواند و او نیز آن را بخواند، خداوند متعال آن کودک، پدر و مادرش و آن معلم را از آتش جهنم نجات مي دهد. [مجمع البيان، ج ۱ ص ۱۹، جامع الاخبار، ص ۱۱۹]

تا صبح ثواب مي نويسند

از پيغمبر اکرم صلي الله عليه و آله وسلم سؤال شد: هَلْ يَأْكُلُ الشَّيْطَانُ مَعَ الْإِنْسَانِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، مَائِدَةً لَمْ يُذَكَّرْ «بِسْمِ اللَّهِ» عَلَيْهَا يَأْكُلُ الشَّيْطَانُ مَعَهُمْ، وَ يَزْفَعُ اللَّهُ الْبَرَكَةَ عَنْهَا؛ وَ قَالَ: إِذَا قَالَ الْعَبْدُ عِنْدَ مَنَامِهِ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» يَقُولُ اللَّهُ: مَلَأْتُكَتِي أَكْتُبُوا بِالْحَسَنَاتِ نَفْسَهُ إِلَى الصَّبَاحِ؛ آيا شيطان مي تواند با انسان هم غذا شود؟ فرمود: آري، زماني که سفره اي پهن گردد و بدون بسم الله شروع کنند، شيطان نیز با آنها مشغول غذا خوردن مي شود و خداوند برکت را از آن سفره بر مي دارد. و هر کس هنگام خواب «بسم الله الرحمن الرحيم» بگويد، خداي متعال به ملائکه دستور مي دهد به تعداد نَفَس هاي او تا صبح براي او ثواب بنويسد. [جامع الاخبار، ص ۱۲۰]

ثواب آية الكرسي [سوره بقره، آية ۲۵۵. لازم به ذکر است که مرحوم فيض کاشاني مي گويد: اصل آية الكرسي همان يك آيه يعني «الله لا اله الا ... هو العلي العظيم» مي باشد. ولكن در نماز ليلة الدفن از باب احتياط، دو آيه پس از آن نیز بايد خوانده شود]

امام صادق عليه السلام فرمود: مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً صَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ أَلْفَ مَكْرُوهٍ مِنَ مَكَارِهِ الدُّنْيَا وَ أَلْفَ مَكْرُوهٍ مِنَ مَكَارِهِ الْآخِرَةِ أَيْسَرُ مَكْرُوهِ الدُّنْيَا الْفَقْرُ وَ أَيْسَرُ مَكْرُوهِ الْآخِرَةِ عَذَابُ الْقَبْرِ؛ يعني کسي که يك مرتبه آية الكرسي را بخواند؛ از هزار بلاي ناگوار دنيا که آسان ترين آنها فقر و از هزار بلاي آخرت که آسان ترين آنها عذاب قبر است، نجات مي يابد. [وسائل الشيعه، ج ۱۱ ص ۳۹۶]

ثواب خواندن سورة اخلاص

رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم فرمود: مَنْ قَرَأَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» مِائَةً مَرَّةً حِينَ يَأْخُذُ مَضْجَعَهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَ خَمْسِينَ سَنَةً؛ کسي که سورة اخلاص را هنگام خواب صد مرتبه بخواند؛ خداوند متعال گناهان پنجاه سال او را مي بخشد. [اصول کافي، ج ۲ ص ۶۲۰]

امام باقر عليه السلام فرمود: مَنْ قَرَأَ الْمُسَبِّحَاتِ كُلَّهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُدْرِكَ الْقَائِمَ وَ إِنْ مَاتَ كَانَ فِي جِوَارِ مُحَمَّدٍ صلي الله عليه و آله وسلم؛ کسي که قبل از خواب «مُسَبِّحَات» را بخواند از دنيا نمي رود مگر آنکه امام زمان عليه السلام را درک کند و اگر هم بميرد در آخرت در کنار پيغمبر اکرم صلي الله عليه و آله وسلم خواهد بود. [سوره هاي مُسَبِّحَات که با «يُسَبِّحُ» و «سَبَّحَ» شروع مي شود، پنج سوره است: سورة حديد، حشر، صف، جمعه و تغابن. البته سورة اُعلي که با «سَبَّحَ (فعل امر)»

شروع می شود، جزء مسبحات نیست، گرچه در روایتی وارد شده است ولی در روایت معتبره، مسبحات را همان پنج سوره مذکور تعیین کرده اند. [اصول کافی، ج ۲ ص ۶۲۰]

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ وَإِنْ قَلَّتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ وَتِلَاوَتُهُ لِلْقُرْآنِ وَ مَنْ عَصَى اللَّهَ فَقَدْ نَسِيَ اللَّهَ وَإِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ وَتِلَاوَتُهُ لِلْقُرْآنِ؛ کسی که خدا را اطاعت کند او در حقیقت به یاد خداست اگرچه نماز، روزه و تلاوت قرآن وی اندک باشد و کسی که خدا را معصیت کند در حقیقت خدا را فراموش کرده است و اگرچه نماز، روزه و تلاوت قرآن او زیاد باشد. [وسائل الشیعه، ج ۱۵ ص ۲۵۷]

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: ما بَقِيَ فِي الدُّنْيَا بَقِيَّةٌ غَيْرُ هَذَا الْقُرْآنِ فَاتَّخِذُوهُ إِمَامًا يَدُلُّكُمْ عَلَي هُدَاكُمْ وَإِنْ أَحَقَّ النَّاسُ بِالْقُرْآنِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَإِنْ لَمْ يَحْفَظْهُ وَأَبْعَدَهُمْ مِنْهُ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ وَإِنْ كَانَ يَقْرَأُهُ؛ همه چیز از بین می رود جز قرآن، پس عامل به قرآن باشید که شما را هدایت می کند و نزدیکترین افراد به قرآن کسانی هستند که به آن عمل کنند گرچه حافظ قرآن نباشند و دورترین افراد از قرآن کسانی هستند که به آن عمل نکنند اگرچه قاری قرآن باشند. [ارشاد القلوب، ج ۱ ص ۷۹]

روضه حضرت علی علیه السلام

هنگامی که امام حسن و امام حسین علیهما السلام از دفن پدر باز می گشتند نزدیک دروازه کوفه کنار ویرانه ای، فقیر نابینایی را دیدند که سر را بر خشتی نهاده و ناله می کند از او پرسیدند: ای مرد! چرا اینگونه گریه و ناله می کنی؟ او گفت: غریبی بینوا و نابینایی هستم، نه همدمی دارم و نه غمخواری، یکسال است که من در این شهر هستم، هر روز مردی مهربان و دلسوز نزد من می آمد و احوال مرا می پرسید و غذا به من می رسانید، ولی اکنون سه روز است که از او خبر ندارم و از حال من جویا نشده است. گفتند: آیا نام او را نپرسیدی؟ گفت: پرسیدم، اما جواب نداد و گفت: تو را با نام من چکار، من برای خدا از تو سرپرستی می کنم. گفتند: ای بینوا! از شکل و سیمای او بگو؟ گفت: من کورم و نمی دانم او چگونه بود؟ گفتند: آیا نشانه ای از گفتار و کردارش به یاد داری؟ گفت: بله، زبان او پیوسته به ذکر خدا مشغول بود وقتی کنار من می نشست می فرمود: مِسْكِينٌ جَالِسٌ مِسْكِينًا، غَرِيبٌ جَالِسٌ غَرِيبًا؛ درمانده ای با درمانده ای نشسته و غریبی همنشین غریبی شده است. در اینجا بود که امام حسن و امام حسین علیهما السلام دریافتند که جز پدرشان کسی نیست، به روی هم نگرستند و گفتند: ای بینوا! این نشانه ها که برشمردی نشانه های بابای ما امیر مؤمنان علی علیه السلام است. او گفت: پس بر سر او چه آمده که در این سه روز نزد من نیامده؟ گفتند: ای غریب بینوا! انسانی شقی و بدبخت، ضربتی بر فرق آن حضرت زد و او را به شهادت رساند و ما اکنون از کنار قبر او می آییم. مسکین با شنیدن این خبر ناله جانسوزی سر داد، و خاک زمین را بر سر خود می پاشید و می گفت: مرا چه لیاقت که امیرمؤمنان علی علیه السلام از من سرپرستی کند؟ چرا او را کشتند؟ حسن و حسین علیهما السلام هر چه او را دلدار می دادند آرام نمی گرفت. آن نابینای دلسوخته خود را به دامن حسن و حسین علیهما السلام انداخت و گفت: شما را به جدتان و به روح پدر بزرگوارتان سوگند، مرا کنار قبر او ببرید. امام حسن علیه السلام دست راست و امام حسین علیه

السلام دست چپ او را گرفتند و کنار قبر مطهر امام علي عليه السلام بردند، او خود را به روي قبر انداخت و با حال گريه و زاري عرض کرد: «خدایا من طاقت فراق این پدر مهربان را ندارم تو را به حق صاحب این قبر سوگند مي دهم که جان مرا بگیری» دعایش بي درنگ مستجاب شد و جان به جاي آفرین تسلیم کرد. امام حسن و امام حسين عليهما السلام از این ماجرای دلخراش، بسيار گريستند و خود شخصاً جنازه آن محب واقعي و سوخته دل را غسل داده و کفن کرده و نماز بر آن خواندند و او را در حوالي همان روضه مطهر به خاک سپردند. [روضه الشهداء، ص ۱۷۲]

\$

##توسل از دیدگاه قرآن و روایات

توسل از دیدگاه قرآن و روایات

محمد باقر ناصرالدین

بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم رب اشرح لي صدري ويسرلي امري واحلل عقدة من لساني يفقهو قولي. الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام علي اشرف الانبياء والمرسلين و علي آله الطيبين طاهرين لاسيما الامام الثاني عشر عجل الله تعالي له الفرج واللعن الدائم علي اعدائهم اجمعين مي الان الي قيام يوم الدين . اما بعد فقد قال الله الحكيم في كتابه المجيد: «يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و ابتغوا اليه الوسيلة و جاهدوا في سبيله لعلكم تفلحون» (سوره مائده ، آيه ۳۵)

مقدمه

آيه شريفه ي که خدمت شما بزرگان و مؤمنين خواند شد ، در آن به توسل اشاره شده است . پيش از اينکه در ذيل اين آيه شريفه چند کلمه عرض کنم ، مطلبي را بعنوان مقدمه خدمت شما تقديم مي کنم . بزرگان و مؤمنين شما مستحضريد که در حال حاضر وهابيت بسياري از مسايل مسلم اسلامي را بدعت مي شمارند . يکي از آنها مسأله توسل به اوليائي الهي است . آنان توسل به اولياء الهي را بدعت و شرک آلود مي دانند . و کسانیکه در هنگام دعا و راز و نیاز ، متوسل به اوليائي الهي مي شوند آنان را بدعت گذار و مشرک دانسته و به دنبال آن قتل آنها را جائز و مال و عرض و ناموس آنها را غير محترم شمرده و به قتل و غارت اموال و آبرو ريزي آنها مرتکب مي شوند . چنانچه شما خودتان اين قتل و غارتگري و آبروريزيها را از طريق رسانه ها مختلفديد و شنديد. اين در حالي است که پيروان مذاهب ديگر اسلامي همچون شافعيها، مالکيهها و حنفيها توسل به اوليائي الهي را نه تنها جائز شمرده و بلکه در طول تاريخ به آن عمل کرده اند . در حال حاضر نيز در بسياري از جاها همينطور است . چنانچه موقع مسافرت از ايران به هند براي بازديد در جامع مسجد دهلي رفتيم که در آن بسياري از زائرین را دیدیم که اشیایی همچون مو ، انگشتر ، قرآن و ... که منسوب به حضرت رسول اکرم صلي الله عليه و آله وسلم است و در گوشه اي از مسجد نگهداري مي شود ، مسئولین مسجد آنها را از محل بيرون آورده و زائرین با خواندن دعا و اشعار به آنها متوسل شده و از آنها متبرک مي شدند . به هر حال مسأله توسل به اوليائي الهي را تمام مسلمين غير از وهابيت جازي مي شمارند و به آن عمل مي کنند و لذا طرف سخن ما تنها وهابيت و تکفيريهها است که با انکار بسياري از مسايل مسلم

اسلامي بين مسلمين ايجاد تفرقه و دو دستگي مي کنند . البته لازم به ياد آوري است که وهابيت نيز برخي از اقسام توسل ر جائز دانسته اند . ما در ادامه سخنانم به اقسام توسل که وهابيت آنها را جائز مي شمارند ، به صورت فهرست وار اشاره کرده و مسئله مورد نزاع بين مسلمين و وهابيت را به طور تفصيل بيان مي کنم .

آيه ي شريفه اي که در اول عرائض خدمت شما عرض شد ، خداوند در آن مي فرمايد : «يا ايها الذين امنوا اتقوا الله و ابتغوا اليه الوسيلة و جاهدوا في سبيله لعلکم تفلحون ، اي کسانیکه ايمان آورده ايد از خدا بپرهيزيد و وسيله اي براي تقرب به او بجوييد و در راه او جهاد کنيد ، باشد که رستگار شويد .»
پيش از اينکه به بيان اقسام توسل بپردازم ، معنای لغوي و اصطلاحي توسل را خدمت شما عرض مي کنم .

معنای لغوي توسل

توسل و وسيله چيزي است که انسان به سبب آن به مقصود خود نایل آيد. (العرب ، ماده «وسل»)

معنای اصطلاحي توسل

مراد از توسل آن است که فردي يا چيزيکه داراي مقام ، جاه و منزلتي نزد خداوند است ، واسطه و شفيع نزد او قرار داده شود و به واسطه او انسان به مطلوب خود نایل گردد. (روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني ، ج ۶ ، ص ۱۲۴ به بعد)

از باب مثال :در امور مادي و روز مرگي نيز همينطور است وقتي کسي مي خواهد نزد سلطان و صاحبان قدرت يا فرد با شخصيتي اهداف و عرايض خود را برساند ، به خواص و نزديکان آنها متوسل شده و آنها را واسطه ميان خود و آنان قرار مي دهند ، تا از اين طريق به اهداف خود برسد . مناسب مي بينم در اين جا به اين نکته نيز اشاره کنم ، وسيله بر دو قسم است :

- ۱- وسيله ي مادي مثل آب و غذا که وسيله ي رفع تشنگي و گرسنگي است .
- ۲- وسيله ي معنوي مثل گناه کاري که خدا را به مقام و جاه يا منزلت پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم قسم مي دهد تا از گناهانش بگذرد.و هر دو وسيله براي انسان لازم است . زيرا خداوند جهان را بر اساس نظام علت و معلول و اسباب و مسبب آفريده . چنانچه امام صادق عليه السلام در اين باره مي فرمايد :«أبي الله ان يجري الاشياء الا بأسبابها فجعل لكل شي سبباً ...» (بحار الانوار ، ج ۹ ص ۲۲۲)

فيوضات معنوي خداوند همچون مغفرت و هدايت نيز بر اساس نظامي خاص بر انسانها نازل مي شود . بنابر اين چنانچه منکران اسباب تکويني خطا کارند ، منکران اسباب در عالم تشریح نيز خطا کارند.

اقسام توسل

چنانچه پيشتر گفتيم که وهابيت نيز اقسامی از توسل را جائز مي دانند و آنها عبارتند:

- ۱- توسل به اسمای حسني الهي
- ۲- توسل به قرآن کریم
- ۳- توسل به پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم در روز قيامت
- ۴- توسل به دعای پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم در حال حيات

۵- توسل به انیاء و اولیاء در حیاتشان

۶- توسل به عمل صالح

وهابیها در موارد یاد شده توسل را جائز دانسته و در جواز آنها به آیات و روایاتی استناد کرده اند. ۵ از آنجا که این موارد، موارد اتفاق بین وهابیت و دیگر فرق اسلامی است، ادله ی آنها را ذکر نمی کنیم و در مورد اخیر (توسل به عمل صالح) به داستان سه نفر که این داستان در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده است، استدلال کرده اند ما این داستان را برای رفع خستگی در این جا ذکر می کنیم. بنابر نقل بخاری داستان سه نفر بدین شرح است:

«سه نفر را در بین راه باران گرفت، آنها به داخل غاری که در کوه بود رفتند. ناگهان از بالای کوه صخره ای افتاد و کاملاً دهانه غار را بست. آنها به همدیگر گفتند: هر کس عمل صالحی دارد آن را در نظر بگیرد و خدا را به آن عمل صالح بخواند تا اینکه خدا گشایش و فرجی حاصل نماید.

یکی از آنان گفت: خدایا من پدر و مادر پیر و بچه های کوچکی دارم که آنها را سر پرستی می کنم. هرگاه مهربانی به آنها می کنم و برای آنها شیر تهیه می نمایم، قبل از بچه های خودم، پدر و مدرم را سیراب می کنم. یک روز به خاطر دوری مسافت، شب به خانه برگشتم و دیدم پدر و مدرم خوابیده اند با کاسه شیر بالای سر آنها حاضر شدم ولی راضی نشدم از خواب بیدارشان کنم و نیز راضی نبودم که قبل از آنها به بچه هایم شیر بدهم در حالیکه آنان به و قدمهایی من چسبیده بودند، اما این عادت من و آنها نبود که قبل از پدر و مادر غذایشان دهم، لذا صبر کردیم تا اینکه روز شد (و پدر و مادر از خواب بیدار شدند). خدایا اگر تو می دانی که من این عمل را به خاطر تو انجام می دهم، پس ما را روزنه ای را بگشا تا از آنجا آسمان را ببینم. خداوند برای آنها روزنه ای را گشود تا آسمان را ببینند. نفر دوم گفت: خدایا برای من دختر عمویی بود که به شدت اور را دوست می داشتم، از او خواستم تا خود را در اختیار من قرار دهد، ولی او امتناع ورزید مگر اینکه صد دینار به او بدهم، من تلاش نمودم و صد دینار تهیه کردم، آنگاه او را ملاقات کرده و از او خواستم عملی انجام دهم، او گفت: ای بنده خدا از خدا بترس و چیز مهر شده را به ناحق باز نکن (کنایه از این است که عمل نا مشروع انجام نده). آنگاه من از جا برخاستم و پرهیز نمودم. خدایا اگر تو می دانی که آن عمل را به خاطر تو انجام داده ام پس تو برای ما گشایشی قرار ده. خداوند نیز بر آنان از غار روزنه دیگری گشود.

نفر سومی گفت: خدایا من شخصی را برای جدا سازی (چیدن) برنج اجیر نمودم وقتی کارش تمام شد گفت: حق مرا بپرداز، حقش را به او عرضه کردم ولی او آنرا نگرفت و ناراضی رفت. من با حق او زراعت کردم تا اینکه از آن گاوی و گاو چرانی تهیه کردم. ان اجیر آمد و گفت: از خدا بترس و در حق من ظلم نکن و حق مرا بده. گفتم: بگیر این گاو و گاوچران هم مال تو. گفت: از خدا بترس و مرا مسخره نکن. گفتم تو را مسخره نمی کنم. بگیر این گاو و گاوچران را، هر دو مال تو است. او گرفت و رفت خدایا اگر تو می دانی که به خاطر تو چنین کردم پس گشایشی برای ما ایمان قرار ده، پس خداوند برایشان فرجی حاصل نمود اینکه از غار خارج شدند». (احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۴۴۵)

تا به حال از اقسام توسل موارد اتفاق بین وهابیان و دیگر فرق اسلامی را بیان نمودیم. اینک به مورد اختلاف می پردازیم و آن عبارت است از:

توسل اولیای الهی پس از وفات آنان

این قسم از توسل طبق نظر عموم مسلمین جایز است . ولی وهابیان آرا نه تنها جایز ندانسته بلکه شرک آلود می دانند . ما در این جا ابتدا به اقوال طرفین اشاره و سپس به ادله ی هر دو گروه می پردازیم . ابن تیمیه می گوید: «هر کس سر قبر پیامبر و فرد صالح دیگر بیاید و حاجت خود را از او بخواهد و از او در بر طرف شدن مرض یا پرداخت قرض و مانند آنها از اموری که غیر خدا بر آن قادر نیست ، یاری طلبد ، این عمل شرک آشکار است و واجب است از صاحب این عمل خواسته شود که توبه نماید ، اگر توبه کرد عفو می شود و گرنه کشته خواهد شد» (صحیح بخاری ، ج ۴ ، ص ۱۷۳ (کتاب الانبیاء) ، ر.ک : ببرسی ، مجمع البیان ، ج ۳ ۵۲)

گروه فتوای وهابیان در جواب سؤالی از توسل می گویند: «توسل به ذات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و غیر او جائز نیست . همچنین توسل به جاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و غیر او حرام است ، زیرا این عمل بدعت است و از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم یا صحابه حکمی در این مورد نرسیده است .» (کشف الارتباب ، ص ۲۲۸)

در مقابل ابن تیمیه و پیروان او ، بقیه علمای اسلام اعم از علمای شیعه و اهل سنت قرار دارد که آنان توسل به اولیای الهی را چه در حال ممات و چه در حال حیات جائز دانسته اند . نور الدین سمهودی می گوید «استغاثه و شفاعت و توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و برکت او نزد خداوند از کردار انبیا و سیره سلف صالح بوده و در هر زمانی انجام می گرفته است چه قبل از خلقت و چه بعد از آن ، حتی در حیات دنیوی و در برزخ ، هر گاه توسل به اعمال صحیح باشد همانگونه که در حدیث غار آمده ، توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اولی است» (البدع و المحدثات و ما لا اصل له ، ص ۲۶۶-۲۶۵)

قسطلانی می گوید: «بر زائر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سزاوار است که زیاد دعا و تضرع کند و استغاثه ، طلب شفاعت و توسل به ذات پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماید» ۱۰ ابن حجر مکی از استغاثه شافعی این دو بیت را که بر توسل شافعی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دلالت دارد ، نقل می کند :
آل البنی ذریعتی - و هم الیه وسیلتی - أرجوهم اعطو اعداً - بیدي الیمین صحیفتي (وفاء الوفاء ، ج ۴ ، ص ۱۳۷۲)

دلایل وهابیان بر عدم جواز توسل به اولیای الهی بعد از وفات آنها
وهابیهها دو دلیل بر عدم جواز توسل به اولیای الهی پس از وفات آنان ، اقامه نموده اند و آن دو دلیل عبارتند از :

الف: فقدان دلیل

چنانچه پیشتر از گروه فتوای وهابیان نقل کردیم که آنان در تعلیل عدم جواز توسل به اولیای الهی در هنگام ممات آنان ، گفته بودند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه در این باره احادیثی وارد نشده است . در جواب این دلیل از آنان می گوئیم : ادعای فقدان دلیل درست نیست .

زیر ادله‌ی وجود دارند که آنها توسل به اولیای الهی را پس از وفات آنها نیز تجویز می‌کنند ما تنها دو روایت برای شما نقل می‌کنیم .

۱- طبرانی که از علمای بزرگ اهل سنت است در کتاب خود «المعجم الکبیر» به سند صحیح از عثمان بن حنیف نقل می‌کند: شخصی به جهت حاجتی مکرر نزد عثمان بن عفان مراجعه می‌نمود ولی عثمان به خواسته‌ی او توجهی نمی‌کرد ، پس با عثمان بن حنیف ملاقات کرده و از این موضوع شکایت کرد. عثمان بن حنیف به او گفت: آبی را آماده کن و وضو بگیر به مسجد برو و دو رکعت نماز بگذار و بعد از اتمام نماز ، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را وسیله قرارده و بگو: «اللهم انی اسالک و أتوجه الیک بنبیک محمد صل الله علیه و آله و سلم بنی الرحمه ، یامحمد انی اتوجه الیک ربی فتقضي لی حاجتی» آنگاه حاجت خود را به یادآور...

عثمان بن حنیف گفت: این دستور از من نبود ، بلکه روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودم که ناینبایی نزد حضرت آمد و از کوری چشم خود شکایت نمود . حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابتدا پیشنهاد کرد که صبر کند ولی از نپذیرفت . سپس به او همین دستور را داد و آن شخص نیز بعد از ادای آن بی‌نشد و به مقصود خود رسید. (المواهب الدنیه ، ج ۴ ، ص ۵۹۳)

این حدیث را علاوه بر طبرانی ، بسیاری از محدثان اهل سنت همچون حاکم نیشابوری ، (المستدرک علی الصحیحین ، ج ۳ ، ص ۱۰۸ ، ناشر: دارالمعرفه (بیروت)) ذهبی (سیر اعلام النبلاء ، ج ۲ ، ص ۱۱۸) ، هیشمی (مجمع الذوائل ، ج ۹ ص ۲۵۶) ، و ... نیز نقل کرده اند .

جالب توجه اینکه ابن تیمیه و دیگر وهابیه‌ها امثال رفاعی نیز به صحت این حدیث تصریح کرده اند . (به نقل از ، سبحانی ، ایین وهابیت ، ص ۱۴۸)

حضار محترم و مؤمنین چنانچه ملاحظه کردید ، عثمان بن حنیف به آن مرد دستور داد که «اللهم انی اسالک...» بخواند و متوسل به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بشود . این فراز از دعا عینا همان دعای توسل ما است که در مفاتیح الجنان ذکر شده است . بنابر این توسل ما به اولیای الهی نه شرک است و نه بدعت .

۲- روایت دیگری را می‌خوانم که آن نیز بر مدعای ما دلالت دارد. سمهودی که یکی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت است و به مذهب شافعی گرایش دارد ، می‌نویسد: «اهل مدینه را قحطی شدیدی گرفت ، مردم به عایشه شکایت کردند ، عایشه گفت: نظر نمایید به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و قرار دهید از آن روز نه ای به سوی آسمان به طوری که بین قبر و آسمان سقفی نباشد . این کار را انجام دادند پس باران با دید به نحوی که گیاه رویید و شتران فربه شدند و این سنتی شد برای اهل مدینه که مواقع خشکسالی روزنه ای را به سوی آسمان باز می‌کنند.» (سمهودی ، وفاء الوفاء ، ج ۴ ص ۱۳۷۴)

این یک نوع توسل عملی است نسبت به قبر پیامبر (ص) و توسلی است به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از وفات آنحضرت .

ب: بیهوده بودن استغاثه

وهیبهها بر خلاف دیگر مسلمانان به حیات برزخی ولو برای اولیای الهی، اعتقادی ندارند. از این رو استغاثه و توسل به اولیای الهی را مانند استغاثه به سنگ بی اثر و خاصیت می دانند، زیرا معتقدند که اولیا بعد از مرگ علم غیب ندارند و هیچ نوع تصرفی نیز نمی توانند داشته باشند.

عبدالعزیز بن باز می گوید: «اما اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می بیند کسی را که بر او سلام می کند، این اصل و مدرکی ندارد و در آیات و احادیث شاهی بر آن موجود نیست هماغونه که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از احوال دنیا و آنچه در آن احادیث می شود اطلاعی ندارد، زیرا میت ارتباطش با دنیا قطع می گردد.» (فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۷۶۵)

در پاسخ این دلیل نیز باید گفت: انکار حیات برزخی و ادعای عدم اطلاع از احوال اهل دنیا با فوت انسان مخصوصاً اولیای الهی بر خلاف آیات و روایات زیادی است که در قرآن کریم و منابع دعایی خود اهل سنت وار شده اند. ما چند آیه و روایت خدمت شما عرض می کنیم که آنها حیات برزخی و مطلع بودن اموات از احوال اهل دنیا را ثابت می کنند.

روح انسان پس از مرگ او باقی است

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «قل نتوفاکم ملک الموت الذی و کل بکم ثم انکم الی ربکم ترجعون، بگو فرشته ی مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را بگیرد، سپس شما را به سوی پروردگارتان باز می گرداند.» (سوره سجده، آیه ۱۱)

در این آیه شریفه «یتوفی» آمده و «توفی» از ماده وفی است که نه از ماده فوت، «توفی» بمعنای میراندن نیست بلکه بمعنای اخذ و گرفتن کامل است. بر این اساس از آیه بدست می آید که انسان بعد از مرگ نابود نمی شود و آنچه نابود می شود، بدن انسان است ولی حقیقت انسان که روح و روان او است که لفظ «کم» در «یتوفاکم» حاکی از آن است و فرشته مرگ آرا میگرد، باقی بوده و هرگز در زمین گم نمی شود و لذا مرگ نابودی نیست و بلکه انتقال از جهانی به جهان دیگر است و مرگ همانند قنطره و پلی است که از این طرف به آن طرف بوسیله آن انتقال می یابد.

شهیدان در راه خدا زنده اند

در قرآن کریم در باره شهیدان چنین آمده است: «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون، هرگز گمان مبر کسی که در راه کشته شدند، مردگانند. بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.» (سوره آل عمران، آیه ۱۶۹)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با کشته شدگان بدر سخن می گوید

سخن گفتن پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم با سران شرک که اجساد آنها در چاهی ریخته شده بودند، از مسلمات تاریخ و حدیث است. و این حدیث در بسیاری از منابع اهل سنت و شیعه از جمله صحیح بخاری (ج ۵، ص ۹۷-۹۸) آمده است وقتی جنگ بدر به پایان رسید و کفار قریش با دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر پا به فرار نهادند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد کشته های مشرکان را در چاهی بریزند وقتی اجساد آنان در میان چاه ریخته شد، آنان را یک یک به نام صدا زد و گفت ای عتبه ای شبیه ای امیه ای ابوجهل و ... آیا آنچه را که پروردگار شما وعده داده بود، حق و پا برجا یافتید. من آنچه را که پروردگارم وعده کرده بود حق و حقیقت یافتم. در این

موقع گروهی از مسلمانان به پیامبر گفتند: آیا کسانی را که مرده اند صدا می زنید؟! فرمودند: شما ها از آنان شنوا تر نیستید (ما انتم باسمع منهم) لکن آنان قدرت بر جواب ندارد .

نتیجه

تا به حال ثبت شد که توسل به اولیای الهی پس از وفات آنان نیز جائز است . و اولیای الهی پس از مرگ نیز زنده بوده و لذا می توان از ارواح پاک آنها استمداد جست .

مصائب حضرت علی اصغر علیه السلام

مؤمنین یکی از اولیای حضرت علی اصغر شش ماهه است که از ایشان تعبیر به باب الحوائج می شود . ما هم در این مجلس متوسل به آنحضرت شده و او را در درگاه خداوند وسیله قرار می دهیم تا خداوند بخاطر این معصوم حضرت ابا عبد الله علیه السلام گرفتاریهای ما را رفع کند و حوائج ما را به استجابت برساند . ارباب مقابل نقل می کنند وقتی که همه یاران امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند ، ندای غریبانه امام بلند شد. «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله ... هل من مغيث یرجو الله باغاثنا .»

سپس امام حسین علیه السلام نزد خواهرش ام کلثوم سلام الله علیها آمد و به او فرمود: ای خواهر ترا در مورد نگهداری کودک شیر خوارم سفارش می کنم ، زیرا او کودک شش ماهه است و مراقبت نیز دارد.

ام کلثوم عرض کرد: برادرم این کودک سه روز است که آب نیاشامیده از قوم برای شربت آبی بگیر . امام حسین علیه السلام علی اصغرش را در آغوش و به سوی قوم رفت . خطاب به قوم فرمود: «یا قوم ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل اما ترونه کیف یتلظی عطشا» هنوز سخن امام تمام نشده بود ، به اشاره عمر سعد ، حرمه بن کاهل اسدی گلوی نازک او را هدف تیر سه شعبه قرار داد که تیر به گلو اصابت کرد.

امام حسین علیه السلام جنازه علی اصغر را در حالی که خونش بر سینه اش جاری بود به سوی خیمه آورد . سکینه به استقبال پدر شتافت و عرض کرد: «یا ابا لعلک سقیت اخی الماء» امام علیه السلام گریه کرد و فرمود: «بنیة هاک اخاک مذبوحا بسهم الاعداء» دخترم بیا (قنداقه) برادرت را بگیر که بر اثر تیر دشمن سرش جدا شده است . (، سوگنامه آل محمد (ص) ، ص ۳۲۹ - ۳۳۰) الا لعنة الله علي القوم الظالمين . نسلک اللهم ...

\$

هشدارهای حسینی

هشدارهای حسینی

حجت الاسلام و المسلمین رفیعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبَا الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قال الله تبارك و تعالي: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ».

اولین شب جمعه ماه محرم است شب رحمت و مغفرت استجابت دعا و شب زیارتی قبر اباعبدالله - علیه السلام - ان شاءالله خداوند در این شب مغفرت و رحمت همه ما را ببخشد و بیامرزد و اسم ما را جزو عزادارن حسینی و زائران ابی عبدالله ثبت و ضبط بگرداند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد. هشدارهای اباعبدالله علیه السلام

بحث امسال ما در دهه محرم که ان شاءالله این شبهای باقی مانده به آن می پردازیم با عنوان هشدارهای حسینی است نهیبها و هشدارهای اباعبدالله - علیه السلام - در نهضت عاشورا من یه توضیحی بدهم مقصود از این هشدارها و نهیبها چیست گاهی انسان در کلماتش در سخنانش یک مواردی را برجسته می کنه تا کید می کنه تکرار می کنه این موارد به عنوان هشدار تلقی میشه مثال عرض می کنم شما تو یک جاده ای که به طور طبیعی دارید با ماشین حرکت می کنید می بینید چهار تا پنج تا تابلو شبیه هم یک مطلبی را می رساند مثلاً می گه این پیچ خطرناک ۵۰۰ متر دیگه دوباره می زنه ۴۰۰ متر دیگه دوباره می زنه ۳۰۰ متر دیگه برا یک پیچ ممکنه هفت تا هشت تا تابلو بذاره که هشدار میده یعنی خطر اینجاست محل تصادف اینجاست محل برخورد اینجاست سرعت می گه پایین بیار مواظب باش احتیاط بکن یا اگر تو یک جایی دارند یک فرض کنید یک جاده ای را تعمیر می کنند نصف جاده را بستند می بینید از پنج کیلومتر قبلش سی تا چهل تا پنجاه تا تابلو میذارن بفرم میذارن علامت میذارن حتی اکتفاء نمی کنند به اینها افرادی وامی ایستند با پرچم با علامت هی اشاره می کنند سرعت را پایین بیار مواظب باش اینو می گن هشدار هشدار جایی است که محل خطر هشدار جایی است که علت اصلی سقوط و انحراف است به همین جهت هم شما می بینید گاهی مثلاً تو یک سخنرانی یک ساعته دو تا هشدار هست سه تا هشدار هست یعنی همه اون سخنرانی تو این محور هشدار جمع آوری میشه.

هشدارهای قرآن

قرآن کریم هم هشدار زیاد داره ببینید شما مثلاً در سورة الرحمن ۳۱ مرتبه می فرماید: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»؛ این هشدار است یعنی تکذیب نعمت انکار نعمت خودش یکی از عوامل بدبختی است لذا این را هی مرتب تکرار می کنه نه یکبار نه دو بار نه سه بار سی و یک مرتبه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»؛ یا جمله «فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ»؛ در قرآن کریم ملاحظه فرمائید چند مرتبه تو یک سوره تکرار شده وای بر تکذیب کننده های قیامت وای ویل ویل چند بار این کلمه پشت سر هم آمده این هشدار است این در واقع تذکر یک خطر است و اون تکذیب قیامت است.

هشدارهای امیرالمومنین در نهج البلاغه

باز مثال دیگه می زنم شما تو نهج البلاغه یکی از هشدارهای فراوان امیرالمؤمنین - علیه السلام - هشدار به دنیاپرستی است شما اکثر خطبه ها می بینید حضرت موضوع دنیاپرستی را هشدار میده می گه آقا خطر اینجاست مواظب باشید خود قرآن کریم هشدار به قیامت تو هر صفحه ای از قرآن شما یه آیه ای پیدا می کنید به سویی خدا برمی گردید به سویی خدا آخر کار شماست الی الله ترجعون الیه المنتهی اینارو می گن هشدار چیزهایی که کلید خطر است چیزهایی که کلید در واقع سقوط است شما تو یک اداره ای می روید تو یک خیابون می روید درخت هست جدول هست عرض می کنم که

چیزهایی مختلفی اما می‌بینی یک جا یک علامت قرمز زده نوشته هشدار خطر اینجا دست نزنید دورش هم یک سیمی کشیده این ترانس برق است اینجا محل هشدار است این باعث قتل میشه باعث خطر میشه و لذا تو خود ماشین شما ببینید یه جایی میگه آقا از اینجا اگه رد بشه این هشدار است یعنی اینجا دیگه ماشین خراب شده یا جوش آورده یا روغن تمام کرده یا بنزین پایان پذیرفته هشدار همیشه عبارت است از مرز خطر هشدار و نهیب عبارت است از عوامل سقوط که هم من از عرفی مثال زدم هم از آیات و روایات که این نکته دقت بشه شما تو بحث انقلاب هم ببینید حضرت امام رضوان الله تعالی علیه رو بعضی چیزها مرتب اشاره می‌کرد مثل خطر تفرقه مثل خطر دشمن مثل دشمنی آمریکا اینارو مرتب تکرار می‌کرد یا مقام معظم رهبری شما تو مجموعه فرمایشاتشون می‌بینید یک مطالبی تکرار میشه مرتب رو این دست میذارن اینارو ما اسمشو میذاریم هشدار که امسال به فضل خدا ان شاء الله بحث ما روی هشدارهای عاشورا است مواردی که ابی عبدالله - علیه السلام - برجسته کرده خود پیغمبر گرامی اسلام هم هشدار زیاد داده یکسری هشدارها مال بعد از رحلتش است می‌فرمود: من میترسم بعد از خودم از شهوات رانی من میترسم بعد از خودم از عرض می‌کنم که وابستگی به دنیا میترسم بعد از خودم از شرک خفی یعنی ریا اینی أخاف اینی أخاف هشدار می‌دارد اینها نشان‌دهنده اهمیت اون مطلبی است که به این شکل بهش پرداخته میشه که در واقع حضرت بعضی هشدارها مربوط به زمان حیاتشونه بعضی مربوط به بعد از رحلت پیغمبر گرامی اسلام است.

بدعت

با این مقدمه ای که عرض کردم اباعبدالله - علیه السلام - تعدادی حالا نمی‌دونم نمیخوام بشمارم بگم ده تا پانزده تا بیست تا نه هر چقدر ما برسیم در قصه عاشورا روی بعضی از مسائل انگشت گذاشتن و برجسته کردن که آقا این علت باعث این حادثه است این علت باعث این واقعه است این اتفاق تو جامعه افتاده که ما ان شاء الله هر شب یکی از این هشدارها را مورد بحث قرار می‌دهیم اونیکه امشب من میخوام بحث کنم هم تو نامه امام حسین آمده هم در سخنرانی‌های امام حسین - علیه السلام - آمده موضوع بدعت است.

ابی عبدالله فرمودند: در جامعه اسلامی بدعت ایجاد شده و من نمیتونم ساکت بنشینم چون حدیث داریم اگر کسی عالمی در مقابل بدعت سکوت کنه مورد لعن خدا واقع میشه علیه لعنت الله این روایت حالا میخونم روایتش را وجود مقدس امام باقر - علیه السلام - در یک روایت نورانی که فرمودند: **ثَلَاثَةٌ لَيْسَ لَهُمْ حُرْمَةٌ: صَاحِبُ هَوًى مُبْتَدِعٍ وَاِمَامُ الْجَائِرِ وَاَلْفَاسِقُ الْمُعْلِنُ بِفِسْقِهِ**؛ سه گروه احترام ندارند باید علیه‌اشون داد زد فریاد زد آبروشون برد نگذاشت خلاصه کارشون انجام بدهند سه گروه تو جامعه نه غیبتشون حرمت داره نه فریاد علیه‌اشون حرمت داره نه قیام علیه‌اشون **ثَلَاثَةٌ لَيْسَ لَهُمْ حُرْمَةٌ: صَاحِبُ هَوًى مُبْتَدِعٍ وَاِمَامُ الْجَائِرِ وَاَلْفَاسِقُ الْمُعْلِنُ بِفِسْقِهِ**؛ اولیش فرمودند در این روایت **صَاحِبُ هَوًى مُبْتَدِعٍ**؛ کسی که بدعت‌گذار است حالا توضیح میدم بدعت یعنی چی کسی که بدعتی میگذاره

دوم: **وَاِمَامُ الْجَائِرِ**؛ امام ظالم حاکم ستمگر اومده به جای پیغمبر نشسته به جای دین نشسته داره حکومت می‌کنه یه وقت چرا حالا یک امام جاهل حکومت کمونیستی اون امامش است ما کاری با او

نداریم حکومت غیرمسلمان است اما در جامعه اسلامی یک حاکم ظالم بیاد حکومت کنه این حرمت نداره ثلاثه لیس لهم حرمة سه گروه حرمت ندارند بدعت گذار، امام جائر و الفاسق المعلن بفسقه؛ فاسق و گنه کاری که آشکارا گناه می کنه مهم نیست جلو مردم شراب بخوره، جلو مردم خلاف بکنه، گنه کاری که گناه آشکار انجام میده چه حرمتی داره خودش تابلو می کنه فیلم می گیره پخش می کنه داد می زنه امام جائر مبتدع.

و لذا روایت می گوید: بدعت گزاران خیلی تند برخورد شده اهل البدع شر الخلق؛ بدترین مردم هستند کلاب اهل النار؛ سگ های جهنم اند حتی رسول خدا فرمودند: کسی که صاحب بدعت است توبه هم ندارد أو الله لصاحب البدعه التوبه؛ کسی که مثلاً حالا عرض می کنم توضیح میدم بدعت یعنی چی بدعتی گذاشته یک دین درست کرده یک حکم شرعی از خودش جعل کرده یک بدعت در لغت یعنی نوآوری کلمه بدعت یعنی نوآوری هر نوآوری عیب نداره یک کسی تو علم بدعت می کنه یعنی یک نوآوری می کنه این خیلی هم خوبه یک کسی توی مهندسی توی اختراع توی اکتشاف بدعتی داره یعنی نوآوری این عیبی نداره این بدعت مضموم نیست گرچه اصطلاحاً به این بدعت هم نمیگیم بدعت لغوی است اگر کسی آمد آقا یک سبک مثلاً توی سخنرانی ایجاد کرد یک سبکی توی مداحی درست کرد یک روش شعری بنیان گذاشت اینها که عیبی ندارد

تعریف بدعت

بدعت یعنی اینکه انسان از خودش تشریع کنه یک چیزی را از خودش در دین وارد کنه به اسم دین جا بزنه بعد هم ترویج کنه مثال می زنم حالا واضح تر خواهم گفت آقا سنت بدعت در مقابل سنت است سنت پیغمبر گرامی اسلام امامت بوده حالا عده ای جمع شدند تو سقیفه اینو کردند خلافت این میشه بدعت یعنی کار سقیفه بدعت خلافت به جای امامت است این بدعت یا سنت رسول گرامی اسلام این بوده است که جامعه حاکم معصوم داشته باشه حالا یزید فاسقی بیاد حکومت دست بگیره بعد هم بهش بگه امیرالمؤمنین این بدعت است یا افرادی بیایند از خودشون در نماز در احکام در مسائل دینی ببینید مثال واضح می زنم بدعت گاهی اعتقادی است مثلاً مسیحیت الان تثلیث قائلند سه تا خدا یعنی پدر قائلند حضرت عیسی را هم پسر خدا روح القدس را هم واسطه خب این بدعت است کی خدا گفته؟ کی حضرت عیسی گفته من پسر خدام گفتم: این عبدالله تو گهواره گفت اگر کسی آمد اونو را که خدا میگه خود نبی میگه من عبدالله هستم به جای عبدالله گفت ابن الله این میشه بدعت امیرالمؤمنین میگه من عبد خدام گفتم علی خداست این میشه بدعت ادعای الوهیت در امام در نبی این مصادیقش است شلمغانی چرا مورد لعن امام زمان واقع شد اینها بخاطر اینکه از خودشون بدعت نکردند محمد بن عبدالوهاب یک بدعت گذار است سنت همه اصحاب پیغمبر خود ائمه معصومین توسل بوده زیارت قبور بوده نذر برا قبور بوده کنار قبور می رفتند گریه برا اموات می کردند حضرت زهرا - سلام الله علیها - برای حمزه پیغمبر برای حمزه برا پسرش ابراهیم حالا شما یک مرتبه پیدا می شوید بعد از دوازده قرن کتاب می نویسد تمام اینها را اعلام می کنید حرام حلال را حرام می کنید این بدعت است بدعت گاهی اعتقادی است گاهی تو احکام است گاهی تو حوزه مسائل اخلاقی است مثلاً مسیحیت آمدند رهبانیت درست کردند ترک دنیا از دواج نکنیم الان بعضی از این شخصیت های کلیسا حق ازدواج ندارند مثل خود اسقف های بزرگ این بدعت است.

قرآن می‌فرماید: «ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَافَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»؛ اینها خودشان از پیش خودشان در آوردند سلیقه در دین گذاشتند از پیش خود حلال و حرام ایجاد کردند یک وقتی آدم عمل نمی‌کنه آقا یکی می‌گه شراب حرام است منم قبول دارم بد هم هست زشت هم هست ولی من می‌خورم خب حالا این یک بحث دیگه‌ای است این داره گناه می‌کنه این کافر نیست این مسلمان گناه کار است اما یک وقتی میاد می‌گه نه شراب حرام نیست ربا حرام نیست رشوه حرام نیست حجاب ضروری اسلام نیست این خطرناک است که واجب را غیر واجب حرام را واجب.

می‌گه آقا نیازی به خطبه عقد نیست نیازی به ازدواج نیست محرمیت بدون مثلاً حرف‌هایی که حالا گاهی توی این شبکه‌ها و گوشه و کنار مطرح میشه بدعت و لذا وجود مقدس ابی‌عبدالله فرمودند که یک بدعتی در دین گذاشته شده حالا من با آیه قرآن عرض می‌کنم این بدعت چیه هست و لذا یک وقتی یک جمله جالبی هست از پسر احمد بن حنبل احمد بن حنبل خب امام الحنابله است احمد بن حنبل خیلی سال پیش بیش از هزار سال پیش ۱۲۰۰ سال پیش بوده یک کتابی هم دارد به نام مسند چند هزار حدیث داره اتفاقاً خیلی هم این آقایون وهابی‌ها به حرف‌هاش استناد می‌کنند بیشتر به فقه حنبلی و مطالب او و روایات او اعتماد می‌کنند یک جمله خوبی دارد البته اینکه دارم می‌گم ابن جوزی ابن جوزی هم از علمای اهل سنت است یک کتاب دارد به نام تذکرة الخواص این جمله را او نوشته ابن جوزی می‌گوید: پسر احمد بن حنبل از باباش پرسید که بابا لعن یزید جایز است یا نه؟ چون می‌دانید متأسفانه بعضی‌ها مثل غزالی مثل ابن تیمیه لعن یزید را جایز نمی‌دانند کار عالم به کجا رسیده کسی که قاتل ابی‌عبدالله است من وقتی این جمله را از غزالی دیدم خیلی تعصب خوردم یک آدمی با این توهان علمی با اون کتاب‌های متعدد احیاء العلوم و دیگران چقدر گند فکر می‌کنه تو قصه که لعن یزید و جایز نمی‌داند می‌گوید که یک اشتباهی شده دیگه حالا درگیری دو تا شخصیت و مجتهد بوده امام حسین اجتهاد کرده اون هم اجتهاد کرده منتهی یزید اشتباه کرده واقعاً کشتن پسر پیامبر اونم با این ردالتی که به خرج دادند این یک اشتباه است چقدر بعضی‌ها ساده هستند ساده‌نگر هستند سطحی‌نگر هستند دشمن ناشناس هستند مقام معظم رهبری اخیراً فرمودند بعضی‌ها خیلی سهل نگاه می‌کنند دشمن را خیلی کوچیک می‌شمارند لا تستسغراً عدواً و إن کان ضعیفاً؛ دشمن ولو در ضعف هم باشه شما کوچیک نشمارید چه حرفی است.

لعن یزید لازم است نه جایز

ابن جوزی می‌گوید پسر احمد بن حنبل به نام صالح از باباش پرسید بابا لعن یزید جایز است یا نه؟ گفت پسر من لعن یزید به نص قرآن لازم است نه جایز لازم است خیلی جواب قشنگی داد گفت بابا کجای قرآن حالا من آدرس میدم شما مراجعه کنید گفت پسر من سورة محمد (ص) آیه ۲۲ و ۲۳ را ببینید این سوره که به نام رسول خداست قرآن می‌فرماید: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ»؛ کسانی که پشت می‌کنند به دین و جهاد و خدا فساد می‌کنند در روی زمین قطع رحم می‌کنند این سه تا تولیتیم این یک پشت کردن تفسدوا فی الارض فساد روی زمین و قطع رحم قرآن می‌فرماید: «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ»؛ گفت پسر من دیگه کی بزرگ‌ترین فساد در ارض

را یزید کرد بزرگترین پشت کردن به قرآن و دین را یزید کرد بزرگترین قطع رحم حالا ادعای اینها این بود بنی امیه ما بالأخره فامیلی داریم با بنی هاشم بزرگترین قطع ارتباط را اینها کردند قرآن می فرماید: کسی که مرتکب این سه جرم بشه پشت کردن، فساد، قطع ارتباط و رحم «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ».

خب ببینید یکی از هشدارهای ابی عبدالله که امروز هم باید حواس ما جمع باشه این است که بدعت از خودمون یا در واقع سلیقه در دین ایجاد نکنیم برادران عزیز خواهران گرامی من برای اینکه بعضی از بدعت های ایجاد شده در زمان یزید را بگم یک مقداری عزیزان آشنا بشند با قصه قیام ابی عبدالله اجازه بدهید یک آیه قرآن بخوانم آیه ۱۵۷ سورة اعراف تقاضا اینه بعد از منبر این آیه را مراجعه کنید ببینید این نکته ای را که عرض می کنم نکته دقیقی است قرآن کریم در سورة اعراف آیه ۱۵۷ پنج وظیفه مهم پیغمبر را ذکر می کنه می فرماید رسول خدا اولاً یک پیغمبر اُمی بود چنین نبود که شما بگید کسی اینارو بهش یاد داده درس خونده پیش کسی آموزگاری داشته نه هر چی بلد بود خدا بهش یاد داده بود همه چیز بلد بود اما پیش احدی از بشر درس نخوانده بود آموزگارش خدا بود نامش در تورات و انجیل آمده بود این پیغمبر مبعوث خدا بود برا پنج کار مهم آمد رسول خدا پنج تا کار کلیدی انجام داد تو این آیه ای که حالا میخونم می فرماید: و بعد توضیح خواهم داد که همه این پنج تا را یزید گذاشت زمین بنی امیه گذاشتن زیر پا این میشه بدعت بدعت یعنی چی؟ کاری که خدا گفته پیغمبرم براش تلاش کرده گذاشتن کنار چیز دیگه جاش آوردند بعد از آنکه سورة اعراف آیه ۱۵۷ این پنج تا وظیفه را بیان می کنه می فرماید مردم شما در مقابل این پیغمبر چهار تا وظیفه دارید در واقع این آیه نه تا مطلب توشه پنج وظیفه پیغمبر چهار پنج کار پیغمبر

پنج رحمت پیغمبر

چهار وظیفه ای که ما در مقابل پیغمبر داریم من اینها را توضیح بدهم پیغمبر چه کرد ما چه وظیفه ای داریم رسول خدا برا چی مبعوث شد ما باید در مقابلش چه کنیم خیلی مفسرین ذیل این آیه خوب بحث کردند میزان و تفاسیر دیگه حالا ببینید آیه را رسول خدا آمد برای این کارها یک: «يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ»؛ یک معروف تو جامعه پیاده بشه معروف چیه؟ نماز، خدا، دین، کارهای خوب، کارهای مثبت «يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ»؛

دو: «وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ جلو منکر را هم بگیرد هر منکری هست تو جامعه فساد هست زنایی هست فحشایی هست آدم کشی هست دختر زنده به گور کردنی هست پس یک: «يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ»؛ دو: «وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ منکر را تو جامعه ریشه کن کنه.

سوم: «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ»؛ چیزهای پاکیزه را حلال کرد گوشت بخورید میوه بخورید آب بخورید اینها حلال است طیبات چیزهای پاکیزه خوب اونیکه از زمین می روئید حیواناتی که ذبح می کنید چیزهایی که کسب می کنید درست می کنید استفاده کنید.

چهارم: «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»؛ هر چیزی هم که خبیث بود مثل شراب، مثل میته، مثل مُردار، مثل خون، مثل چیزهای نجس اینها را هم حرام کرد.

پنجم: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ»؛ اون إصر یعنی اون چیزای زنجیر غل اون در واقع روش های غلطی هم که تو جامعه بود اینها را هم از بین برد سنت های غلط نادرست من در آوردم.

این پنج کار مهم را رسول خدا انجام داد معروف پیاده بشه، منکر ریشه کن بشه، طیبات بخورید حلال است، خبائث حرام است إصر و أغلال و در واقع اون سنت‌های غلطی که مردم برا خودشون درست کرده بودند مثلاً به زن‌ها حق رأی نمی‌دادند برا دختردار شدن ناراحت می‌شدند بچه‌هاشون می‌کشتند دختر زنده به گور می‌کردند اینها را هم ریشه کن کرد

چهار وظیفه مردم درمقابل رحمت‌های پیامبر(ص)

حالا مردم در مقابل این پیغمبر رحمت شما چهار تا وظیفه دارید چیه اون چهار تا وظیفه یک: «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ»؛ اول ایمان بیاورید بهش قبولش کنید همان طوری که می‌گی اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عین همین شهادت بگید اَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

دوم: «وَعَزَّوْهُ»؛ احترامش کنید تکریمش کنید نامش برده میشه درود بفرستید زیارتش بروید اسمشو رو اسم بچه‌هاتون بذارید احترامش کنید

سوم: «وَنَصَرَوْهُ»؛ یاریش کنید خب یاری پیغمبر به چیه؟ یاری به پیغمبر به یاری فرزنداناش است به یاری اهلبیتش هست

چهارم: «وَاتَّبَعُوا التَّوْرَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ»؛ این قرآنی که آورده ازش تبعیت کنید

خیلی این آیه بحث داره منتهی من به اختصار خدمت شما عرض کردم این پیامبری که برا معروف پیاده کردن منکر از بین بردن حلال کردن طیبات حرام کردن خبائث از بین بردن سنت‌های غلط اومده شما ایمان بهش بیارید احترامش کنید یاریش کنید قرآنش تبعیت کنید حالا شما ببینید در زمان سال ۶۱ هجری ۵۰ سال بعد از رحلت این پیغمبر گرامی اسلام ببینید چقدر منکر تو جامعه است عبدالله بن حنظله پسر حنظله قتیل الملائکه است این را مسعودی نقل کرده در مروج الذهب کتاب هزار ساله است مال هزار سال پیش است معتبر است کتاب تاریخی است می‌گوید ایشان آمد شام مدتی شام بود برگشت مدینه مردم مدینه را جمع کرد گفت مردم اگه سنگ از آسمان رو سرمون بباره حقمونه اگر شب بخوابیم و دق کنیم حقمونه می‌دانید امیرتون کیه آدمی که من مهمانش بودم در طول اوقات نماز مست بود خودم دیدم ظهر مست بود مغرب یعنی ۲۴ ساعت تمام مست بود امیر شما مردم کسی که به عنوان امیر مسلمین است خودم دیدم در طول اوقات نماز نه نماز نمی‌خوند مست بود این امیر شماست که مردم قیام کردند تو مدینه دو سه هزار کشته دادند تو واقعه نه آقاییون بالاتر بگم خواهر آبوسفیان این آخرهای عمرش کور شده بود زمانی که یک جلسه‌ای تشکیل شده بود تو خانه خلیفه سوم اینم ابن ابی الحدید نقل کرده ۷۰۰ سال پیش تو شرح نهج‌البلاغه‌اش ایشان از علمای اهل سنت معتزلی است می‌گوید یک جلسه‌ای تشکیل شد تو خانه خلیفه سوم بنی‌امیه همه اونجا بودند ابوسفیان وارد شد چون نابینا بود نمی‌دونست کی تو جلسه است پرسید غریبه بین ما نیست گفتند نه گفت از بنی‌هاشم کسی نیست گفتند نه همه بنی‌امیه هستند گفت: من می‌خوام سخنرانی کنم بلند یک سخنرانی کرد این جمله‌اشو ابن ابی الحدید نقل کرده گفت: بنی‌امیه تلفقوها تلفف الکرة؛ تو فوتبال دیدید توپ گاهی دست یک تیم می‌افته اون داوری که عقب وایستاده داد می‌زنه میگه توپ از دست ندید نکنه توپ توپ دست شما باشه تیمی که توپ دستشه برگ امتیاز داره میتونه گل بزنه ولی وقتی توپ دست جبهه مخالف باشه باید دفاع کنی تهاجم نمی‌تونی بکنی توپ خلافت تو زمین ماست دست بنی‌امیه افتاده چون خلیفه سوم از بنی‌امیه است توپ خلافت دست ما

کره يعني توپ تلفقوها تلف الكره؛ نذاريد اين توپ از دستتون خارج بشه بعد گفت بهتون بگم فوالله لا جنت و لا نار؛ نه بهشت خبريه نه جهنم همه اينها دروغ است اين آدمو شما بهش ميگيد مسلمان اين آدمو آقا يون ازش دفاع مي كنند خيابون به اسمش ميذارند فيلم در دفاع ازش مي سازند ميگه لا جنة و لا نار؛ نه بهشتي هست نه جهنم اين بدعت نيست يعني حاكم مسلمان ها كسي شده كه نشسته ميگه خود يزید گفت وقتي سر مقدس ابي عبدالله را گذاشتن جلوش گفت: لعبت هاشم بملك فلا خبر جاء و لا وحي نزل؛ نه وحي خبري بوده نه پيغمبري بوده اين بازي است بني هاشم بازي سياسي كردند مي خواستند حكومت كنند حرف هايي كه الان بعضي افراد مثل سلمان رشدي ميزنن و حكم ارتدادشون امام صادر كرد اين حرف هاي يزید است خب اين بدعت نيست حكومت اسلامي دست كسي است كه اون وضع نمازش است اين وضع اعتقادش است اين وضع جدش است اصلاً آقا يون ميگن امام حسين برا چي قيام كرد؟ خب خيلي روشن است بايد قيام مي كرد ولو مي دانست كشته ميشه اصلاً نفس اين كار امام صادق فرمود: وقتي بدعت تو جامعه ظاهر ميشه للعالم أن يظهر علمه؛ عالم بايد فرياد بزنه پيغمبر گرامي اسلام كي مي خواست سلطنت جاي نبوت او را بگيرد ببينيد آقا يون چهارده تا حاكم بني اميه يعني از معاويه شروع شده با مروان تمام شده مروان حمار چهارده تا حاكم بني اميه ۱۳۲ سال حكومت كرده حالا قصة معاويه را به هر حال بحث صلح با امام حسن بود پذيرفت خلافت را و بيست سال خلافت كرد اما بعد از قصة معاويه از يزید به بعد تمام اينها بدعت است گرچه خود داستان معاويه از اصل بدعت است چون امير المؤمنين رضاي نداد جنگ كرد تو صفين اما به هر حال تو يك جريان صلحي اين خلافت واگذار شد اما از چهارده تا حاكم بني اميه ۱۳۲ بخدا اگر كتاب هاي تاريخ الخلفاء را بخوانيد خجالت مي كشيد كه يعني ما نبايد خجالت بكشيم اونا بايد خجالت بكشند آدم شرمنده ميشه پيش غير مسلمان ها كه بگه ۱۳۲ سال چهارده تا خليفة مسلمين كساني بودند كه سليمان بن عبدالملك عياش همه وقتش با فساد مي گذاشت وليد بن عبدالملكي كه دائم الخمر بود دائم الخمر خب اينها قصة كربلا اينه لذا ابي عبدالله فرمود: بدعت در دين گذاشته شده و اينها آمار بدعت هايي است كه من بعضي هاشو خدمت شما اشاره كرديم اين هشدار ابي عبدالله است ما كه نمي خواهيم تاريخ بگيم رد بشيم

يعني آقا يان خواهران جوان ها مسلمان ها امروز مواظب باشيد اين بدعت ها تو دين گذاشته نشه كساني از خودشون حرام ايجاد نکنند حلال ايجاد نکنند دين را كمرنگ نکنند برا خودشون الان خيلي راحت بعضي به ما ميگه آقا هر چي تو قرآن آمده ما قبول داريم حاج آقا حديث و سنت و روايت قرآن اين حرف حرف من ميگم خود اين حرف خلاف قرآن است يعني اين شعار بدعتي است كه در بستر پيغمبر داده شد گفتند حسبنا كتاب الله خب حسبنا كتاب الله كه در كنار بستر پيغمبر داده شد خب اين مخالفت با سنت است چون پيغمبر فرمود: ثقلين قرآن و عترت خود قرآن هم مي فرمايد: قرآن و پيغمبر «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ»؛ خود قرآن هم مي فرمايد: سه تا قطب دينتان را بگيريد

سه قطب دين

يك: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ»؛ يکيش خداست خب خدا را از كجا پيدا كنيم حرف هاشو از قرآن اين يکيش

دو: «أَطِيعُوا الرَّسُولَ»

سه: «وَأُولِي الْأَمْرِ»؛ خب اینارو که خدا حرف لغو تو قرآن نمی‌زنه دریافت دین از سه کانال است خدا، رسول، اولی الامر، اولی الامر هم منطبق بر ائمه است و لذا توجه بشه روشن فکری‌هایی گاهی تو مسائل دیده نشه افرادی کم‌لطفی نکنند نه ما باید معتقد باشیم در مقابل بدعت به سنت اونیکه رسول خدا فرموده و لذا ابی‌عبدالله فرمود: منم برا همین قیام کردم اسیر بسیره جدی محمد المصطفی (ص) در شورای شش نفره هم وقتی به امیرالمؤمنین گفتند شما به سیره اون دو خلیفه قبلی عمل کن فرمود: عمل نمی‌کنم خلافت از دست داد نزدیک ده سال دوازده سال خلافتش عقب افتاد اما چرا قبول نکرد فرمود: قرآن سنت پیغمبر اون آقایی که می‌خواست رأی بده تو شورای شش نفره بعد از مرگ خلیفه دوم گفت سه چیز: قرآن، سنت پیغمبر، سیره دو خلیفه، حضرت فرمود: نه قرآن سنت پیغمبر من نمیتونم اون دو تا سیره را قبول کنم چون اون بدعت است خلاف در واقع بیان پیغمبر است پیغمبر فرموده: کتاب الله و عترتی نفرموده: سیره دو خلیفه و لذا خلافت نپذیرفت بهش رأی ندادند به حضرت بخاطر این مطلب حالا بعد از پنجاه سال امام حسین می‌فرماید: اسیر بسیره جدی؛ من روش پیغمبر می‌خوام برم و حواسمون هم جمع باشه این یکی از هشدارهای ابی‌عبدالله است که من امشب بهش پرداختم هشدار از بدعت در دین.

ان شاء الله شب‌های آینده هم هر شب یکی از اینها را من هشدارها را عرض خواهم کرد که هم با کربلا آشنا بشیم هم مبتلا نشویم خودمان گرفتار نشویم برداشت‌های کاربردی برا امروزمون هم ان شاء الله داشته باشیم شب جمعه است و شب زیارتی قبر ابا عبدالله - علیه السلام -

روضة

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَي الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ [أَبْدًا] مَا بَقِيْتُ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَي الْحُسَيْنِ وَ عَلَي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَي أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَي أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.

هشتم ذي حجه از مکه بیرون آمد مدتی در مسیر بود حدود شاید بیست و چند روز طول کشید تا مثل فردایی دوم محرم وارد سرزمین کربلا شد چه سرزمینی سرزمینی که حضرت ابراهیم از اینجا عبور کرده بود اشک ریخته بود سرزمینی که امیرالمؤمنین در صفین خاکش بوسیده بود بوئیده بود و اشک ریخته بود سرزمینی که پیغمبر خدا جبرئیل ایشون را آورد کربلا بهش نشان داد یه قدری خاکشم تو شیشه کرد به امسلمه داد خاک پیش امسلمه بود سرزمین موعودی بود سرزمین معهودی بود فردا کاروان ابی‌عبدالله به سرزمین کربلا رسید دوم محرم سال ۶۱ هجری به محض اینکه نام سرزمین بهش گفتند کربلاست فرمود: هاهنا محشرنا؛ محشر ما اینجاست محل نشر ما اینجاست هاهنا محطوا رکابنا و مسفک دماننا؛ و مقتل رجالنا؛ اینجا محل شهادت ماست

بار بگشاید یاران اینجا کربلاست - آب و خاکش با دل و جان آشناست

فرمود: همین جا خیمه‌ها را نصب کنید یکی یکی آمدند یک وقت عقيلة بنی‌هاشم آمد فرمود: حسین جان همیشه از این سرزمین بریم برادر چرا خواهرم اینجا باید نصب کنیم خیمه‌ها را فرمود: از لحظه‌ای که وارد این سرزمین شدم غم دلم را گرفت خوف برم حاکم شد نمی‌دانم چرا این سرزمین یه غمی تو دل من آورد همیشه از اینجا بریم فرمود: نه خواهرم باید اینجا خیمه‌ها نصب بشه امروز عقيلة بنی‌هاشم روز دوم مثل فردایی بنی‌هاشم در سرزمین کربلا فرود آمدند هر ورودی یه خروجی

هم داره هم فرودي يك سعودي هم داره يه روزي هم قرار شد از اين سرزمين بروند دوم محرم ابي عبدالله بود عباس بود قاسم بود با يه ابهتي عقيلة بني هاشم پياده كردند با يه عظمتي زينب اين سرزمين پياده شد دور تا دورش محرمآ بودند تا شب عاشورا تا صبح عاشورا اما سيدآ صبح يازدهم عمه جانتون وقتي آمد بره هيچكس نبود تنها بود غريب بود نمي دانم تو بعضي از مقتل ها اينطور اومده من زبانه زان قال نمي دانم يه نگاه كرد به علقمه صدا زد: أخي العباس برادرم عباس تو منو تو اين سرزمين پياده كردي حالا پاشو زينب سوار كن حالا پاشو برادر سوار كن يه نگاه به كشته برادر كرد يه نگاه به فرزندان خودش كرد يه نگاه به عباس و اكبر و قاسم كرد راوي گفت ديدم اومد گودي قتلگاه يه روضه اي خواند بكت و آبكت؛ هم گريه كرد هم گرياند دوست و دشمن كل عدو آبكت كل عدو و سديد؛ يك وقت هم نگاه كرد ديد سر مقدس ابا عبدالله را جلوي كاروان گرفتند تا ديد سر دارند مي برند حركت كرد داداشم نمي روم نمي روم ولي مرا به اين بهانه مي برند مرا به بهانه سرت دارند مي برن هر كجا نشستيد امشب سه مرتبه يا زينب...

\$

#ده سخنرانی پنجم

##سیره اهل بیت نسبت به وحدت مسلمین

سیره اهل بیت نسبت به وحدت مسلمین

نسیم السبطین

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين باري الخلاق اجمعين، ثم الصلوة والسلام علي سيد المرسلين طيب نفوسنا و شفيع ذنوبنا ابي القاسم محمد صلي الله عليه و آله وسلم و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين روعي و ارواح العالمين له الفداء، اما بعد فقد قال رسول الله صلي الله عليه وآله

إِنِّي تَارَكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِزَّتِي مَا إِنْتَمَسَكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا وَ أَنْهَمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ [حديث معتبر و متواتر به تعبيرهاي گوناگون . ر.ك عبقات الانوار في أئمة الاطهار، مير حامد حسين ج ١٨ و ١٩]

مسئله شرعي:

قبل از اينكه سيرة اهل بيت را نسبت به موضوع اساسي امروزه يعني وحدت مسلمين را بيان نمايم ، مسئله شرعي نسبت به خواندن نماز در اقتدا به نماز جماعت اهل سنت را بيان كنيم.

مي فرمايد «اقتداء به اهل سنت، براي رعايت وحدت جائز است و نماز خواندن صحيح و مجزي است ولي تكتف واجب نيست و بلكه جائز نيست، مگر در صورتي كه ضرورتي آن را اقتضاء كند.» [رساله اجوبة الاستفتاءات (فارسي) امام خامنه اي، مسئله ٦٠٣، ص ١٩٨-١٩٩]

حديثي معتبركه شيعه و سني هر دو اين را قبول دارند و خود حديث مي رساند دو تا چيز براي مركزيت وحدت كارساز است : ١- قرآن . ٢- اهل بيت عليهم اسلام

و هم مسلمانان نسبت به اهل بيت ارادت خاص دارند و براي همه سيرة اهل بيت عليهم اسلام الكو و اسوة حسنه است.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند من دو تا چیزی گرانبها در میان شما می گذارم تا وقتی که به اینها تمسک نمودید (نجات از آن شما است) هیچ وقت گمراه نخواهید شد این دو تا قرآن و عترت اهل بیت من: می باشند و اینها از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه حوض کوثر به من برسند.

مقدمه:

اهل بیت علیهم السلام ترجمان واقعی قرآن هستند و سیره عملی آنان نشانگر، احیای قرآن است، قرآن مسلمانان را به وحدت مسلمین و پرهیز از تفرقه، دعوت می نماید. اهل بیت علیهم السلام که عدل قرآن هستند این پیام الهی را بخوبی پیاده کردند.

هدف بزرگ اسلام

«شهید مطهری، یکی از اهداف بزرگ اسلام را همین وحدت مسلمین می دانند، در بحث امر به معروف و نهی از منکر می فرمایند: ما مسلمانان دعوت و ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر داریم ولی چون هدفهای اسلامی را نمی شناسیم مخصوصاً از هدفهای بزرگ اساسی و اصولی اسلام بی خبریم از اسلام فقط، یک سلسله دستورهای ظاهری که مربوط به قشر اسلام است نه لب و مغز آن آشنایی داریم، هر وقت به فکر دعوت و ارشاد می افتیم از حدود مسائل ساده اخلاقی و عبادی تجاوز نمی کنیم و حال آنکه یکی از هدفهای بزرگ اسلام بلکه بزرگترین هدف اسلام در امور عملی وحدت و اتفاق مسلمانان است اولین وظیفه داعیان و ارشاد کنندگان و آمران به معروف و ناهیان از منکرین است که در طریق وحدت مسلمانان بکوشد» [مجموعه آثار ج ۲۵ ص ۴۰، ایضاً ر. ک همان ص ۴۴]

وحدت در قرآن

وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا [آل عمران ۱۰۳]

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ [آل عمران ۱۰۵]

هر دو آیه، نهی از تفرقه می کند در میان این دو آیه، آیه امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به خیر آمده است وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ [آل عمران ۱۰۴]

مرحوم شهید مطهری (ره) نسبت به چینش این آیات و در واقع نظم آیات می فرمایند.

آیا این عجیب نیست که در میان دو آیه که هر دو دعوت و پرهیز از تفرق است این آیه می آید «وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» این کانه درست می رساند که قرآن در میان خیرها، حسن تفاهم، وحدت و اتفاق مسلمین را خیری که در مبدأ همه خیرها است می داند در میان منکرات و زشتیها و پلیدیها، آن که از همه پلیدتر و زشت تر و بدتر می داند اختلاف و تفرق است به هر نام و عنوانی» [مجموعه آثار ج ۱۷ ص ۲۱۹]

شکی نیست یکی از ابزار دشمنان و استکبار جهانی همین دامن زدن به مسائل اختلافی است امروزه هر کس به مسائل اختلافی دامن می زند بفهمیم این سخنگوی استعمار است.

سیره اهل بیت علیهم السلام

اینک سیره نورانی اهل بیت علیهم السلام نسبت به وحدت مسلمین را بیان می کنیم ما در این محفل سیره سه تا امام را عرضه می کنیم بصورت اختصار تا الگویی باشد برای همه بویژه محبان و شیعیان آن اهل بیت علیه اسلام .

امام علي عليه اسلام بنیانگذار وحدت مسلمین

امام علي عليه اسلام در واقع بعد از پیامبر صلي الله عليه و آله وسلم معمار و بنیانگذار این وحدت مسلمین هستند در این باره فرمایشی از عالم اهل سنت، علامه عبد المتعال صعيدی که از اساتید برجسته دانشگاه الازهر بودند ذکر کنیم، ایشان می گوید (خلاصه فرمایش ایشان این است)

«علي بن ابي طالب رضي الله عنه و كرم الله وجهه اولین بنیانگذار تقریب بین مذاهب است تا اینکه اختلاف رأي و نظر موجب تفرقه و پراکندگی نگردد و غبار دشمنی میان طوایف مختلف بر پاشود بلکه با وجود اختلاف نظری همچنان وحدت و یگانگی خود را حفظ کنند و اختلاف یافتگان در رأي با هم برادر وار زندگی کنند هر کس برادرش را نسبت به رأي و نظرش آزاد بگذارد ... علي با اینکه می دانست از دیگران به خلافت سزاوارتر است ولي با خلفا به مدارا رفتار کرد و از هیچگونه کمک نسبت به آنان دریغ نفرمود تا نمونه عالی مدارا در مورد اختلاف رأي باشد و چون با اصرار مردم به خلافت رسید هیچکس را ملزم به قبول خلافتش نکرد...» [همبستگی مذاهب اسلامي ص ۲۴۵ به بعد ترجمه و نگارش عبد الکریم بي آزار شیرازی]

همین طور شهید مطهری (ره) می فرمایند: «علي فدای وحدت اسلامي شد و چه کسی به اندازه علي برای وحدت اسلامي احترام قائل بود؟ این دیگران بودند که می بردند و این علي بود که وصل می کرد...» [مجموعه آثار ج ۲۵، ص ۳۰۷-۳۰۸]

اینک می رویم درباره امام علي عليه اسلام که بعضی از فرمایشات ایشان را در این باره ذکر کنیم که نشانه سیره عملی ایشان باشد.

امام علي عليه اسلام در جواب نامه ابو موسي اشعري، پیرامون حکمیت اینطور می فرمایند:

«ولیس رجل - فاعلم - احرص علي جماعة امة محمد صلي الله عليه وآله وسلم و الفتها مني... پس بدان در امت اسلام، هیچ کس همانند من وجود ندارد که به وحدت امت محمد صلي الله عليه و آله وسلم از من حریص تر، و انس او از من بیشتر باشد، من در این کار پاداش نیک و سرانجام شایسته را از خدا می طلبم، و به آنچه پیمان بستم وفا دارم» [نهج البلاغه نامه ۷۸]

در جای دیگر می فرمایند، بهترین مردم نسبت به من گروه میانه هستند، از آنها جدا نشوید، و الزموا السواد الاعظم فان ید الله مع الجماعة... همواره با بزرگ ترین جمعیت ها باشید که دست خدا با جماعت است از پراکندگی بپرهیزید، که انسان تنها، بهره شیطان است آن گونه که گوسفند تنها، طعمه گرگ خواهد بود...» [نهج البلاغه خطبه ۱۲۷]

حضرت امیر المومنین عليه اسلام در وصیت نامه تاریخی خود که هرکس در وصیت خودش مسائلی مهم را بیان می کند به تعبیر دیگر دغدغه های زندگی خود را در آنها ارایه می دهد.

می فرمایند، اوصیکما و جمیع ولدي و أهلي و من بلغه کتابي... صلاح ذات بینکم... ایجاد صلح و آشتی در میانشان سفارش می کنم زیرا من از جدّ شما شنیدم که می فرمود به اصلاح کردن در بین

مردم، از نماز و روزه یک سال برتر است» در بند دیگر می فرمایند علیکم بالتواصل... بر شما باد به پیوستن با یکدیگر.

و بعداً می فرمایند: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أَلْفَيْتُكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا تَقُولُونَ قَتَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: أَلَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي...» [نهج البلاغه وصیت ۴۷]

ای فرزندان عبد المطلب؛ مبادا پس از من دست به خون مسلمین فروبرید و بگوئید امیر مؤمنان کشته شد بدانید! جز کشنده من کسی دیگر نباید کشته شود.

جان عالمیان فدای باد بر این مرد الهی که در فکر این است که بعد از او فتنه ای ایجاد نشود. ای مسلمانان الگو بگیرید از این مرد بزرگ اسلام که زندگی را وقف کرد در ایجاد اخوت میان مسلمانان از حق مسلم خود صرف نظر کرد ولی از یاری اسلام و مسلمین دریغ نورزید، و اجازه نداد که کاری که موجب تفرقه شود انجام گیرد.

اگر کسی نهج البلاغه را تورقی بزند می فهمد حضرت راجع به وحدت مسلمین چگونه بوده است ما به همین مقدار اکتفاء می کنیم، دو نمونه دیگر از اهلیت: ذکر می کنیم.

سیره امام زین العابدین علیه اسلام و اهتمام به سپاهیان مسلمان امام علیه اسلام در سبک خاص خودشان که بوسیله ادعیه و مناجات ارایه فرموده اند که این ادعیه دارای درسهای بزرگ و معارف بلند الهی اند در یکی از ادعیه که درباره سپاهیان سرحد اسلام هستند از دعای ۲۷ اینطور در محضر خدا عرضه می دارند. «اللهم صلّ علي محمد و آله و... محفوظ بدار سرحدات مسلمین را به عزّت و جلال خود و یاری فرما محافظین مرزها را به قدرت خود و عطایای آنها را از خزینه جودت وافر گردان... و دلهای آنها را با هم هماهنگ ساز و تو به تنهایی مؤنه آنها را تکفل کن و به پیروزی و فتحشان یاری فرما پروردگارا در هر ناحیه مسلمانان را عزّت بخش در مقابل مشرکان و به کمک آنها فرست فرشتگان رحمت و قدرت را پی در پی تا آنجا که از غلبه مسلمین تمام کافران منهزم شوند پروردگارا تو فرشتگان را به جنگ با مشرکان مشغول دار تا به حدود و دیار مسلمین دست درازی نتوانند کرد و گرفتار ساز آنها را عوض مسلمین به نقص و کاهش و آنها را واسطه تفرقه از تجمع بر علیه مسلمین باز دار...» [صحیفه سجادیه دعای ۲۷ (ترجمه الهی قمشه ای)] با اینکه می دانیم در زمان امام علیه السلام حکومت از آن مخالفین حضرت بوده و این دعای حضرت می رساند که نباید کاری کنیم که در جامعه مسلمین موجب تفرقه شود و تفرقه سبب نابودی اسلام می شود و حضرت بوسیله دعا می فهماند که پیروزی مسلمین از محضر خداوند دعا می کنند که مبادا مسلمین شکست بخورند. چرا این طور نباشد که اهل بیت: ترجمان وحی الی هستند که خط و مشی آنان هیچوقت از قرآن جدا نمی شود.

امام صادق علیه اسلام بیانگر منشور جاوید اخلاقی یکی از کارنامه های حضرت امام صادق علیه اسلام حفظ و احیای مکتب اسلام ناب است و طوری شیعه ها را تربیت نموده اند که اسلام برای همیشه بیمه شد.

«راوی معتبر معاویه بن وهب بر امام عرضه دارد ما با کسانی که هم موافق با مکتب ما نیستند چطور برخورد داشته باشیم، حضرت فرمود: تنظرون إلی أئمتکم الذین تقتدون بهم، شما به امامانی که مقتدای شما هستند ببینید آنان هر جوری برخورد دارند شما همان برخورد داشته باشید فوالله أنهم

لیعودون مرضاهم، قسم بخدا امامان، مریضان آنها را عیادت می کنند و در جنازه آنها شرکت می کنند و اقامه شهادت برای آنان دارند و ادای امانت آنان می کنند» [وسائل الشیعه باب یک از ابواب احکام العشره ج ۳]

حبیب خثعمی می گوید شنیدم از امام صادق علیه اسلام می فرمود بر شما باد ورع و اجتهاد در جنازه آنان شرکت کنید، مریضان آنها را عیادت کنید با قوم خودتان در مساجدتان حضور داشته باشید وَ أَحْبُوا لِلنَّاسِ مِمَّا تَحِبُّونَ لَأنفُسِکُمْ [وسائل الشیعه باب یک از ابواب احکام العشره ج ۴] برای مردم آنچهی را دوست داشته باشید که برای خودتان همان را دوست می دارید. چه کلام بزرگی است برای برخورد با عموم مردم و در جامعه ای که حضرت حضور داشتند اکثریت آنها همین اهل سنت بودند حضرت اجازه نمی دهد که کاری کنند که به اصل اسلام لطمه زده شود و موجب تفرقه در میان جامعه شود.

در بعضی از روایات تعبیر بسیار لطیفی است می فرمایند: کونوا لنا زیناً و لا تكونوا علینا شیئاً حَبُّونَ إلی الناس و لا تَبْغُضُونِ إلیهم فَجَرُّوا إلینا کُلَّ مودوة و اذفَعُوا عَنَّا کُلَّ شَرٍّ... [وسائل الشیعه باب یک از ابواب احکام العشره ج ۸]

برای ما زینت باشید و ننگ و عار نشوید شما ما را نزد مردم محبوب و مورد محبت قرار دهید و ما را نزد مردم مورد بغض و نفرت قرار ندهید بسوی ما همه محبت ها را جلب کنید و از ما همه شرها را دفع کنید...»

چه فرمان نیکو است سوال این است چه کار می تواند سبب محبت مردم نسبت به اهل بیت: می شود و چه کاری سبب نفرت مردم از اهل بیت: می شود.

آیا کاری کنیم که مقدسات دیگران را توهین و بی احترامی کنیم آیا این کار سبب محبت مردم نسبت به اهل بیت می شود آیا نخواهند گفت امامان اینها هم همینطور بودند؟!

بیدار باشیم ما ادب ائمه علیهم اسلام را به مردم یاد بدهیم و برخورد پاکیزه و سالم را دنبال کنیم. در فرمایش دیگر می فرمایند، از خدا بترسید به کسانی که زندگی با آنها دارید خوب رفتار کنید و جوار و همسایه خوبی باشید و امانت ها را ادا کنید و مردم را خنزیر نگوئید اگر شما شیعه ما هستید آنچه ما می گوئیم همان را بگویند و آنچه ما شما را امر کرده ایم انجام دهید آن موقع شیعه ما خواهید شد... [مستدرک وسائل الشیعه ج ۸ ص ۳۱۱ (سی دی حدیث نور)]

می شود گفت خنزیر گفتن موضوعیت ندارد هر حرفی در حرکتی که مقابل را به تحریک وادار کنند بشدت پرهیزیم.

این برخورد سالم و منطقی سبب احیای امرا اهل بیت شده است. حضرت امام صادق علیه اسلام در یک پیغام کلی فرمودند:

به موالیان ما سلام برسانید و آنها را وصیت به تقوای خداوندی و عمل صالح می کنم آنان مریضان را عیادت کنند، در تشییع جنازه آنان شرکت کنند رفت و آمد به خانه آنها داشته باشند در علم دین با هم مذاکره و گفتگو داشته باشند این کار امر ما را احیا می کند و رحم الله من احیی امرنا، و خدا رحم کند بر کسی که امر ما را احیاء کند [وسائل الشیعه ج ۱۲ باب از ابواب احکام العشره ج ۷]

برخورد مسالمت آمیز همیشه جواب مثبت را داده است، ما که شیعه اهل بیت هستیم بسیار بیدار و هوشیار و شناخت کافی از ترفندهای دشمنان اسلام داشته باشیم، این منشور جاوید برای همه ما راهگشا است، ما به همین مقدار به سیره نورانی اهل بیت: اکتفاء می کنیم.

یادی از امام خمینی

چون در آستانه سالگرد حضرت امام خمینی؛ - انصافاً احیاگر وحدت مسلمین در عصر ما هستند - هستیم جفا است که از این مرد الهی ذکر نشود.

یکی از کارهای حضرت امام که در این انقلاب احیاء نمودند که همین وحدت اسلامی است که هفته وحدت اسلامی در آستانه میلاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امام صادق علیه اسلام در جهان پرشکوه برگزار می گردد که یکی از سنتهای حسنه امام است.

و جمعة الوداع چه جمعه ای امروزه در جهان اسلام بصورت گسترده برگزار می شود که امام برای همیشه یک مرکز وحدت که فلسطین باشد، را زنده کردند و مسلمانان زیر پرچم قبله اول یعنی قدس فلسطین جمع شوند و برای همیشه در مقابل استعمار و استکبار جهانی قیام کنند. سلام علیه یوم وُلد و یوم مات و یوم حُشر.

بصیرت امام خامنه ای

و اینک خلف صالح ایشان، مقام معظم رهبری حضرت امام خامنه ای دام ظلّه العالی که مروج حقیقی وحدت اسلامی هستند در حوادث مختلف به این مسئله مهم تذکراتی ارایه نموده اند، کما اینکه در سخنرانی بیست و پنجمین سالگرد حضرت امام خمینی؛ فرمودند: که باید دشمن فرعی با دشمن اصلی خلط نکنیم و وهابیت و سلفی ها دشمن اصلی ما نیستند بلکه آنان فریب خورده دشمنان اصلی هستند و دشمنان اصلی کسانی اند که پشت پرده اینها را تجهیز و تشویق می کنند... « این مطلب بسیار ارزش مند است که همین شناخت دقیق برای وحدت اسلامی کمک بسزایی می کنند، کما اینکه مقام معظم رهبری در سانحه دلخراش تخریب سامرا، این ترفند دشمنان اسلام را خنثی کردند و فرمودند:

قدر متیقن این است دستهای خبیث مخفی دارند که شیعه را وادار متحرک کنند برای تعرض، مساجد اهل سنت و اماکنی که نزد اهل سنت جایگاه قداست و احترام دارد در این راستا هر حرکتی که کمک به دشمنان اسلام کند و کمک به دشمنان امت اسلامی کند او حرام است شرعاً... همچنین در موارد مختلف تذکر داده اند توهین به مقدسات دیگران شرعاً جائز نیست.

همه مان بیدار باشیم از ترفندهای دشمنان اسلام شناخت کافی داشته باشیم تا بتوانیم آنها را خنثی کنیم ما که شیعه هستیم هیچوقت سیره اهل بیت: مقتدای ما هستند فراموش نکنیم کاری نکنیم که اسلام آسیب ببیند.

ذکر مصیبت امام علی علیه اسلام

چون صحبتی از وحدت مسلمین شدو احیاء گر وحدت هم امام امیر مؤمنان بودند سزاوار ذکر مصیبت هم متعلق به حضرت باشد.

السلام علیک یا ابا الحسن یا امیر المؤمنین یا علی ابن ابی طالب

شب بیست یکم چه گذشت بر بچه های فاطمه؟ چه گذشت بر عزیزان زهرا؟ یک طرف امام حسین، یک طرف امام حسین، یک زینب یک طرف ام کلثوم، در میان اندوه بچه ها، با تک تک آنها صحبت کرد، با عباسش، با حسینش، با زینبش، اما یک وقت نفس های علی به شماره افتاد، چشم ها گودی رفت، چشم ها را به در اتاق دوخت، صدا زد و علیکم السلام یا رسل ربی، ای فرستاده، خوش آمدی، جبرئیل خوش آمدی، یا رسول الله خوش آمدی بعد شروع کرد به قرآن خواندن: إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ [نحل ۱۲۸]

آخرین کلمه ای که از زبان امیر المؤمنین خارج شد این آیه ی قرآن بود یک وقت ضربان قلب علی ایستاد.

صدای شیون از درون خانه بلند شد و محمداه، و اعلیاه [مقتل رفیعی (روضه های رفیعی) ص ۴۲] چقدر امام مظلوم است که شبانه دفن کردند و حتی محل قبر را هم مخفی کردند و به کسی نگفتند، چرا اینطور شد؟

برای اینکه به بدن علی جسارت نشود اما وضع کربلا طوری دیگری بوده امام زین العابدین علیه اسلام قدرت پیدا نکرد که بدن حسین را بعد از شهادت فوراً مخفی کند نتیجه اش همان شد که نمی خواهیم نام ببرم آن شخص گفت: لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور تنی نماند که پوشند جامع بر بدنش، [مقتل مطهر (روضه شهید مطهری) ص ۵۵]

أَلَا لعنة الله علي القوم الظالمين

خداوند به حق اهل بیت عصمت و طهارت حیات و ممات ما را طبق آن بزرگوار قرار بدهد مارا بصیرت در دین عنایت بفرما در ظهور امام زمان تعجیل فرما و ما را از یاران شایسته آن حضرت قرار دهد.

اللهم صلي علي محمد و آل محمد

\$

##رحمت و لطف خداوند متعال

رحمت و لطف خداوند متعال

حجت الاسلام مسعود عالی

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بَارِي الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ

وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَي سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ حَبِيبِنَا وَ حَبِيبِ إِلَه الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفِيِّ مُحَمَّدٍ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ.

صلي الله عليه و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين و العن الدائم علي اعدائهم اجمعين.

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ و علي آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ و فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عِيْنًا حَتَّى تُشْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

شام شهادت وجود مقدس بانوی بزرگ اسلام حضرت زهرا (سلام الله عليها) است

تسلیت عرض می کنیم خدمت مولایمان حضرت بقیه الله (صلوات الله و سلام علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف)، رهبر بزرگوارمان و همه ی شما عزیزانی که در مجلس هستید.

خدارا قسم مي دهيم به حق آن بانوي بزرگوار همه ي مارا مورد نظر و لطف خودشان قرار بدهد؛ هديه به پيشگاه مطهرشان صلوات ديگري عنايت بفرماييد؛
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.

همه ي ما مي دانيم که سعه ي رحمت و لطف خداوند متعال بي نهايت است، پروردگار عالم هم بي نهايت دارا است، (رحمت خدا حد و حصر ندارد) و هم دانا است، نيازها و احتياجات همه را مي داند و هم اين خدای دارا و دانا بي نهايت توانا است، کسي نمي تواند جلوي عطا و فضل او را بگيرد، هم بي نهايت بخشنده و مهربان است؛ اگر شما اين پنج صفت خدارا در نظر بگيريد، خداوند متعال اسماء و صفات متعددي دارد، ولي اگر فقط همين پنج صفت خدارا در نظر بگيريد، آن وقت متوجه مي شويد اين خدائي که بي نهايت دارد و اگر از کرم خودش به تمام انسان ها از اول تاريخ تا آخر تاريخ آن مقداري که به وجود مقدس پيامبر (صلوات الله عليه اکرم) عطا کرده، آگه به همه ي انسان ها عطا بکند، از خدائن رحمت خداوند چيزي کم نمي آيد، اتفاقاً خداوند همين را مي خواهد؛ در ماه مبارک رمضان در دعاي افتتاح مي خوانيد: «الَّذِي لَا تَنْقُصُ خَزَائِنُهُ، وَلَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُوداً وَكَرَمًا» پروردگار عالم هر چي ببخشد، بخشش او بيشتري مي شود، از خزائن او چيزي کم نمي آيد، اين خدائي که بي نهايت ها را دارا است، دنبال بهانه مي گردد براي بخشش و فضل و رحمت خودش، خداوند متعال با يک بهانه اي به انسان ها عطا مي کند.

در يک روايتي است که مرحوم ميرزا جواد اقا ي ملکي تبريزي در کتاب المراقباتشون نقل کرده، خداوند متعال مي فرمود: يا داوود «لَوْ عَلِمَ الْمُدْبِرُونَ أَنِّي كَيْفَ اشْتِيَاقِي بِهِمْ لَمَاتُوا شَوْقًا عَلَيْهِ» اگر آن کساني که پشت به من خدا کردند، بدانند که من چقدر مشتاقشان هستم، از شوق من مي ميرند؛ گفت: سايه ي معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد / ما به او محتاج بوديم او به ما مشتاق بود، ما محتاج او هستيم اما انگار خداوند متعال ناز بنده هايش را مي کشد براي اينکه رحمت و عنايت بهشون داشته باشد؛ پروردگار ما پروردگاري است که مچ نمي گيرد، بلکه دست مي گيرد براي رشد و براي بلند کردن انسان ها، کم و کوچک مارا زياد مي دهد
«يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ» به بزرگي و عظمت خودش نگاه مي کند، اگر کمي هم در خونس بياري، پروردگار زياد مي دهد.

نقل مي کنند ذوالنون مصري که بيشتري به تصوف معروف بود تا به عرفان، زمستان سري از منزلش آمد بيرون، همه جا را برف گرفته بود، ديد يکي از همسايه هايش که اتفاقاً يهودي هم بود، دارد روي برف دانه مي پاچد، تعجب کرد که مثلاً چرا روي برف دانه مي پاچد، روي زميني بايد پياچي که محصولي بياد بيرون، از همسايه اش سؤال کرد که چرا روي برف دانه مي پاچي؟! او گفت جناب ذوالنون هوا خيلي سرد است، قاعدتاً تو اين هواي سرد پرنده ها براي پيدا کردن غذا مشکل دارند، دانه مي پاچم که غذاي چهارتا پرنده بشود، ذوالنون گفت براي کي اين کار را مي کنی؟ همسايه يهودي اش گفت: خب براي خدا؛ يه لبخندي زد و يه نگاه عاقل اندر سفيهي انداخت به اين همسايش، گفت خدا که اين را نمي بيند، چهارتا دانه پاشدن، آن هم از يک يهودي! خدا که اين را نمي بيند،

«أَنَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»، يهودي گفت جناب ذوالنون حالا خدا ببيند يا نبيند، بالاخره غذاي چهارتا پرنده که مي شود، يه مدتي گذشت، اتفاقاً ذوالنون مشرف شد خانه ي خدا، دور خانه ي خدا

داشت طواف مي کرد، یک مرتبه چشمش افتاد به آن همسايه ي يهودي اش، که با چه حالي دارد طواف مي کند و اشک مي ریزد، با خودش گفت: اين کي مسلمان شد که ما نفهميديم، تو بين جمعيت خودش را رساند به همين همسايه اش، گفت: تو کجا؟ اينجا کجا؟! کي مسلمان شدي؟ همسايه اش تا چشمش افتاد به ذوالنون، گفت: جناب ذوالنون خدا هم ديد و هم پسنديد؛

(چون ذوالنون گفته بود که خدا آن چهارتا دانه را نمي بيند)، گفت جناب ذوالنون خدا هم ديد و هم پسنديد، گفت: مژده بده مژده بده يار پسنديد مرا / سايه ي او گشتم و او برد به خورشيد مرا / جان دل و دیده منم / گريه ي خنديده منم / يار پسنديده منم / يار پسنديد مرا.

نقل مي کنند همان جا ذوالنون سرش را به آسمان بلند کرد، گفت خدايا چقدر ارزان مي خري؛ «يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ»؛ خدا يه همچين خدايي است که دنبال بهانه مي گردد براي رحمت و عنايت و لطف خودش، از طرف پروردگار عالم بي نهايت ها آماده است، بي نهايت علم، بي نهايت رزق، بي نهايت رحمت و عنايت، از طرف خدا که حالت منتظره اي ندارد که اهمه چي آماده است، همين الان آماده است بي نهايت ها؛ اما برادر بزرگوار، خواهر بزرگوار، سؤال اين است که: نسهم ما از اين بي نهايت خداوند چقدر است؟! ما چقدر مي توانيم از اين بي نهايت ها بگيريم؟! سهم هرکسي به اندازه قابليت و ظرف خودش است؛

بينيد باران وقتي از آسمان مي آيد يه اقيانوس آب بالا سر ما است، اما شما يک موقع يک ظرف کوچکي زير اين آب مي بريد، به اندازه همان ظرف آب مي گيرد، يک موقع يک استخر مي رود زير اين آب باران، به اندازه استخر؛ يک موقع يک دريا مي رود زير اين آب به اندازه دريا مي گيرد، يک موقع هم يک ظرف وارونه است، هيچي نمي گيرد، تقصيره اون آب نيست، ظرف هاست که مقدار و سهميه ي خودش را تعيين مي کند، ظرفيت هاي ما است که معلوم مي کند که چقدر قابليت گرفتن داريم و الا که از طرف خدا بي نهايت ها همين الان آماده است، خودش در قرآن فرمود: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا» خدا رحمتي از آسمان فرستاد، هر ظرفي به اندازه خودش مي گيرد، و الا اگر کسي بتواند بگيرد، از طرف او که کمي ندارد.

مرحوم سيد حيدر عاملي؛ که از بزرگان عرفاي شيعه است در قرن هفتم و هشتم هجري در کتاب جامع الاسرارش، در مقدمه اش خودش سه بار قسم مي خورد «والله ثم والله ثم والله» ايشان مي گويد: من در کنار خانه ي خدا بودم مدتي عباداتي انجام مي دادم، پروردگار عالم در يک موقعيتي که حال عجيبی من داشتم، علمي در سینه من ريخت که اگر تمام درختان قلم بشوند، تمام درياها مرکب بشوند و جن و انس نويسنده بشود، عشري از اعشار (يک دهم) آن چيزي که خدا در سینه من ريخت را نمي توانند حساب کنند؛ اگر ظرف ظرف باشد که از طرف او بخلي نيست، از طرف او که امساكي نيست، ظرفيت مي خواهد تا از خدا بگيرد؛ بينيد گاهي اوقات پروردگار عالم يک نعمتي به انسان مي دهد، نعمت کوچکي، يک علمي به کسي مي دهد، يک هنري به کسي مي دهد، يک زيبايي به کسي مي دهد، يک قدرتي به کسي مي دهد، يک ثروتي به کسي مي دهد، يک آبرو و موقعيتي به کسي مي دهد، يک نعمت کوچکي گيرش مي آيد، خودش را گم مي کند، ظرفيت نشان نمي دهد که خدا بيشتر بهش بدهد؛ يک شخصي به نام ثعلبه انصاري، آمد خدمت پيامبر (صلی الله عليه وآله

وسلم)، گفت: یا رسول الله من درآمدم کم است، بخور و نمیر است، فقط به اندازه ای که قوت روزانمون تامین بشود، درآمدم بیشتر از این نیست؛ شما دعاکن که خدا ثروتی به من بدهد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ثعلبه همین که داری به نفع است، همین که داری دینت محفوظ است، این هی اصرار و سماجت می کرد که یا رسول الله از خداوند بخواهید که به من ثروتی بدهد، آنقدر آمد به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت، پیامبر فرمود: خدایا آن چیزی که ثعلبه می خواهد بهش بده، اتفاقا زد و یک ارث هنگفتی بهش رسید و ثروتی بهم زد، گوسفندان و شتران تهیه کرد، دیگه جاش توی مدینه نمی شد، اطراف مدینه یک چراگاهی خرید، یواش یواش نماز های پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را نمی رسید که بیاد، سرش شلوغ شده بود، یکی در میان می آمد، بعد از یک مدتی مثلاً یک ماه یک بار می آمد، بعد از یک مدتی هم دیگر نمی آمد، نماز های پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را دیگه نمی رسید بیاید! موقع جمع آوری زکات شد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مامورین خود را فرستاد از کسانی که زکات بهشان تعلق می گیرد، زکات جمع آوری بکنند، از جمله از آن کسان، همین ثعلبه بود که زرائت زیادی داشت، هم دام زیادی داشت، وقتی مامورین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رفتند سراغش، بهش گفتند: ثعلبه باید زکات بدهی، حق فقرا را باید بدهی، گفت: زکات؟! مگه ما یهودی هستیم که جزیه بدیم؟! گفتند: زکات غیر جزیه است، زکات در قرآن کنار اقیم الصلاة، و اتوا الزکاة آمده، حق فقراست باید بدهی، واجب است، گفت این خبرا نیست، ما با زحمت این مال را به دست آوردیم، اینجوری نیست که بدهیم! زکات نداد، مامورین پیامبر آمدند خدمت رسول الله، گفتند: آقا ثعلبه زکات نداد، سه مرتبه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «وَيْلٌ لِّثَعْلَبِ»، وای براو، گفتم تو ظرفیتش را نداری، با یک مختصر نعمتی خودت را گم کردی؛ واقعا این شکلی هستش، حالا شما این را بگذارید پیش این کسی که گفت: اگر دنیا را به دست راست من بدهند من با دست چپم رد می کنم، بدون آن که دست راستم خبردار بشود.

مرحوم سید بن طاووس در سفارشات و نصیحت هایش به فرزندش این را دارد، کتابی هست دوستان بزرگوار به خصوص رفقای جوان اگر این کتاب را بتوانید تهیه بکنید خیلی ارزنده است، مرحوم سید بن طاووس در بین علمای ما از علمای بسیار با عظمت است، ایشان یک کتابی دارد به نام کشف المحجّه، که نصیحت ها و سفارش هایش به فرزندش است، ترجمه شده بنام فانوس؛ خیلی کتاب ارزنده ای است، در آن کتابش به فرزندش می گوید: محمدم اگر خدا تمام دنیا را به دست راست پدرت بدهد، با دست چپ او را رد می کنم و می بخشم، بدون آنکه دست راستم خبردار بشود، این ادعا را اگر فرد دیگری بکند، آدم خیلی نمی تواند باور بکند و قبول بکند، اما از یکی مثل سید بن طاووس آدم قبول می کند، به او براننده است این ادعا، چون بین آن دست دهنده و گیرنده یک سینه ای هست که از دنیا بزرگ تر شده است، آن این عظمت را دارد، این ظرفیت را دارد که این کار ها را بکند، او به مقام زهد رسیده، که آمدن و رفتن نعمت ها، او را تکان نمی دهد، مقام زهد همین است؛

زهد این نیست که آدم نداشته باشه، زهد این است که اگر تو سرمایه و امکاناتی داری، تعلق نداشته باشی، همان آیه قرآن که «لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» اگر چیزی گیرتان آمد ذوق

زده نشوید، اگر یک امکاناتی یک نعمتی، یک چیزی گیرت آمد، خودتان را گم نکنید، مغرور نشوید، اگر هم از دست دادید، پژمرده و مایوس نشوید؛

زهد این است که انقدر آدم بی تعلق باشد که آمدن و رفتن نعمت ها او را تکان ندهد، این آدم ظرفیت دارد، از دنیا بزرگ تر است، آن وقت چنین کسانی که به یک همچنین مقام و موقعیتی می رسند، خداوند متعال نه فقط نعمت بهشان می دهد، نعمتشان را زیاد می کند، آن که بماند، خودش را بهشان می دهد، خود خدا در دلشان جا می کند؛

فرمود: من هیچ جا نمی گنجم «لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي» در زمین و آسمان جای من نیست، «بَلْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» اما کسی که عبد باشد، بنده ی مؤمن من باشد، من در قلبش جا پیدا می کنم، تجلی می کند خدا در او، و آن وقت چنین کسی انقدر ظرفیت دارد که خدا را دارد، این به ثروت درون رسید. اینکه ما در دعاهایمان می بینیم که به ما گفتند که از خدا بخواهید که ثروت درون بهتان بدهد، امام سجاد (علیه السلام) از خداوند متعال این را می خواهد که: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي» خدای من ثروت من را در درونم قرار بده، الله اکبر! بعضی ها هستند که غلت میخورند در پول و ثروت و امکانات، اما چون درونشان فقیر است، آرامش ندارند، حرص می زنند، افسرده اند، پژمرده اند، بعضی افراد هستند که به بن بست می رسند، خودکشی می کنند، اما آن کسی که ثروت درون دارد، ولو اینکه بیرونش هم فقیرانه و ساده زندگی بکند، اما آرام است، مطمئن است، راحت زندگی می کند؛ ثروت و فقر انسان ها ابتدا در درونشان است، بعد در بیرون.

گفت: من که امروزم بهشت نقد حاصل می شود (بعضی ها بهشت نقد دارند همین الان!) / وعده ی فردای زاهد را چرا باورکنم؟ آدم دنبال این باشد اگر امسال به فرموده رهبر بزرگوارمان سال حماسه هاست، سال حماسه اقتصادی است، سال حماسه سیاسی است، آن شخص و ملتی می تواند حماسه ساز باشد که درونش ثروت داشته باشد، اگر کسی درونش خدا را داشته باشد اهل حماسه می شود، می تواند مقاومت کند و نمی شکند، چنین کسی چون در درونش سرمایه دارد نمی شکند؛

ما هشت سال جنگ را چگونه اداره کردیم؟ باز به فرموده خود حضرت آقا، سیم خاردار نمی گذاشتند وارد کشور ما بشود، اوایل جنگ را خیلی هاتون یادتون است، با ام یک و برنو، یعنی با چوب دستی می جنگیدیم، امکاناتی نبود، در بیرون فقر بود، اما درون این ملت ثروت بود، درونشان را خدا داشتند، دیگر چیزی کم نداشتند که!

بعضی از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی من از خودشان شنیدم، می گفتند ما می خواستیم مشرف بشیم مکه خانه ی خدا، ابتدا رفتیم خدمت علامه طباطبایی، به ایشان گفتیم آقا ما یک سفری در پیش داریم، اگر می شود یک توشه ای به ما بدهید که در این راه که میریم همراهمان باشد، مرحوم علامه طباطبایی فرمودند که: این آیه قرآن را که شنیدید، «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» خدا می فرماید: به یاد من باشید، من به یاد شما هستم، بعد مرحوم علامه طباطبایی فرمودند: می دانید که این یعنی چی؟ اینکه خدا می فرماید به یاد من باشید تا من (یعنی من خدا، منی که همه کاره عالم هستم، یعنی منی که یک ملکول تو این دنیا جابجا نمی شود مگر به اجازه من، یک برگ از درخت نمی افتد بدون اذن من) من پشتتان هستم، شما من را از دست ندهید، من پشتتان هستم، نترسید دیگر، تمام عالم خاضع است؛ تو جنگ این ثروت را ما داشتیم که اهل حماسه شدیم، که در مقابل یک جنگ جهانی ایستادیم، اگر

کسی این چنین بود، آن وقت می تواند با خدا وقتی معامله کرد تا آخر برود، بُرَد؛ و در همه ی سختی ها و بحران ها پا برجا باشد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) را وقتی می خواستند در آتش بی اندازند، آن قدر آتش زیاد بود که نمی توانستند نزدیک بشوند بی اندازنش، با منجنيق قرار شد پرتش بکنند، وقتی این بزرگوار در منجنيق قرار گرفت، در روایات ما هست که همان جا جبرئیل رفت سراغش،

الله اکبر که خدا از بندگانش چگونه امتحان می گیرد و کی! که بندگیتان تا کجاس! وقتی جبرئیل رفت سراغ حضرت ابراهیم، گفت ابراهیم «أَلَك حَاجَةٌ؟» حاجتی داری؟ کاری داری؟

حالا شما نگاه کنید که اگر ما آنجا بودیم چه می گفتیم؟ می گفتیم: معلوم که حاجت دارم، دستم به دامن، الان دارن من را پرت می کنند درون آتش، که اگر آتش من را نسوزاند، دست و پایم می شکند؛ اما ابراهیم بزرگوار گفت: بله که حاجت دارم، اما «الیک فلا» به تو نه، به اونی محتاجم که خود او خبر از دلم دارد، به اونی احتیاج دارم و فقیرم که خود او می داند من از او چه می خواهم، «واما الی ربی فعلمه بحالی حسبی عن سوالی» این بود که وقتی ابراهیم (علیه السلام) راپرتاب کردند، خداوند متعال فرمود: آتش بگیرش، گرفت؛ «كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» اسباب دست خداست، «و تسببت بلطفک الاسباب» اگر خدا نخواهد که آتش نمی سوزاند، می شود همان گلستان، مهم این است که آدم این ثروت درون را داشته باشد، ظرفت داشته باشد از خداوند بگیرد، مهم این است.

ابراهیم در منطق قرآن یک مهاجر است، خودش فرمود: «أَنِّي مُهَاجِرٌ إِلَي رَبِّي»، من تقاضا می کنم به این کلمه توجه کنید، این یک باری دارد، یک بار بسیار معنایی بلند دارد؛

در منطق قرآن حضرت ابراهیم (علیه السلام) مهاجر است، مهاجر با مسافر فرق می کند، مهاجر آن کسی است که وقتی از خانه اش بیرون می رود، می رود که برود، نمی رود که برگردد؛

آن کسی که از خانه اش می رود تا یک زمان دیگری بر می گردد، این مسافر است؛

حضرت ابراهیم (علیه السلام) می گوید من مهاجر هستم، وقتی با خدا معامله کردم، دیگر بر گشت در نفسم نیست، رفتم که رفتم، تا هرجا، اما بعضی ها مسافر هستند، وقتی به یک خطری برخورد کردند، یک مقدار حقوقشان بالا پایین بشود، یک مقدار قسط هایشان عقب بی افتد، یک مرتبه می بینید که دیگر با خدا معامله نمی کنند، تا همین جا هستند، بر می گردند توی نفسشان، بر می گردند توی خودشان، می ترسند با خدا معامله کنند، این ها مسافر هستند ولی ابراهیم (علیه السلام) مهاجر است؛ من یک داستان کوتاهی یک جایی داشتم می خواندم، داستان است، ولی پیام داستان قشنگ است، یک شخصی در شب تاریکی بالای یک ساختمان چند طبقه بود، پرت شد پایین، وسط زمین و آسمان یک میله ای از این ساختمان بیرون آمده بود، لباسش گیر کرد به این میله، معلق بین زمین و آسمان ماند، برگشت به خدا گفت: خدایا نجاتم بده، کمکم کن، خدا به او فرمود: بند لباست را پاره کن، گفت: خب خدایا بند لباسم را که پاره کنم خودم می افتم زمین تیک پاره می شوم، با خدا حاضر نشد معامله کند، مسافر بود دیگه، دم خطر برگشت درون نفس خودش،

صبح که رهگذران آمدند، دیدند این بند لباسش خفه اش کرده در حالی که نیم متر بیشتر با زمین فاصله نداشت، اگر معامله کرده بود نجات پیدا می کرد، اما حاضر نشد معامله بکند، درون خودش ماند و از بین رفت، آن کسی که ثروت درون دارد، کسی است که تا آخر با خدا معامله می کند؛ حضرت

ابراهيم(عليه السلام)چون چنين بود،مهاجر بود و اين معامله را كرد،اولياي خدا همين جور اند،سنگين ترين بلا سرشان مي آيد،مي دانند كه اين ملك خدا دارد،«فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ» تو به ياد من باش،من پشت تو هستم،مني كه همه ي عالم خاضع من است،من پشت تو هستم.

وجود مقدس اميرالمؤمنين(عليه السلام)،حضرت زهرا(سلام الله عليهما)،همه ي معصومين همينجوري بودند، سنگين ترين بلا ها بر سرشان آمد،بلاي حضرت امير(عليه السلام)را شايد ما نتوانيم درست تصور كنيم،من يك چيزي خدمت شما عرض كنم:اگر روايات اهل بيت نبود،جرات گفتن اين مطلب نبود،چون شش هفت روايت مرحوم شيخ مفيد در كتاب اختصاصش نقل كرده،من اين را نقل مي كنم؛بلاي حضرت امير به قدری سنگين بود،(آن قضايائي كه شما بخاطرش گريه مي كنيد،مصيبت هايي كه براي حضرت زهرا پيش آمد)كه سلمان و ابوذر چند ساعتی «عَرَضَ فِي قَلْبِهِ عَارِضٌ»،يك خلجاني در قلبشان آمد،نمي دانم اين را چگونه معناكنم!،يك اعتراض گونه اي در قلبشان آمد،نعوذوا بالله اگر كسي فكر بكند كه سلمان مثلا به اميرالمؤمنين (عليه السلام) شك كرد،!سلمان بالاتر از اين حرفاست؛نه،آن خلجاني كه در قلب سلمان و ابوذر آمد از شدت علاقه اي كه به حضرت زهرا(سلام الله عليه) و اميرالمؤمنين(عليه السلام) داشتند بود؛

شما نگاه كنيد من يك مثال بزنم:گاهي موقعها شما خودتان ممكن است يك عمل جراحي سنگين داشته باشيد(خودتان در اتاق عمل باشيد)،مي توانيد تحمل كنيد،اما اگر فرزندان،عزیزتان،يك عمل جراحي سنگين داشته باشد برود در اتاق عمل،شما خيلي سختتان است،آن پشت كه مي ايستيد،مي گوويد كه اي كاش،آن بلا سر من مي آمد،من مي توانستم تحمل كنم،اما سر عزيزم كه مياد،سخته. سلمان و ابوذر اگر اين بلاها سر زن و بچه خودشان مي آمد،تحمل مي كردند،اما سر حضرت زهرا(سلام الله عليه) كه داشت مي آمد،كه عزيزتر از خودشان و زن و بچه هايشان بودند نمي توانستند تحمل كنند، آن وقت در قلبشان اين مي آمد كه چرا اميرالمؤمنين(عليه السلام) كه اسم اعظم خداست،چرا اميرالمؤمنين(عليه السلام) ايستاده و نگاه مي كند؟!چرا اميرالمؤمنين(عليه السلام) ايستاده و اقدام نمي كند؟!!

امام صادق (عليه السلام)فرمود:مقداد بود كه تو آن ساعت از همه صبرش بيشتر بود،ولي مثل سلمان و ابوذر اين تعبير و روايات مااست،خب حالا بايد بلا چقدر سنگين باشد؟اخيلي بايد با عظمت باشد ديگه!كه اميرالمؤمنين(عليه السلام) را پير كرد،حضرت امير ۳۴سالش بيشتر نبود،اما راوي مي گويد بعد از اين قضايا شهادت حضرت زهرا(سلام الله عليه)وقتي من علي(عليه السلام)را ديدم،يك موي سياه در سر و صورت ايشان نبود،پير شده بود علي(عليه السلام).

خدا امتحان عجيبی از او گرفت،علي جان تاحالا ازت امتحان گرفتيم،امتحان شهادت،بارها در اين امتحان بيست شدي،نمره ممتاز گرفتي،اما الان مي خواهيم يك امتحان ديگر ازت بگيريم،امتحان مردن در راه خدا نمي خواهيم ازت بگيريم،امتحان اينكه باايستي،بييني و نميري،امتحان نمردن مي خواهيم ازت بگيريم،براي اميرالمؤمنين(عليه السلام) شهادت آنجا خيلي راحت تر بود،تا اينكه باايستد و آن صحنه هارا ببيند،ولي در عين حال اين امتحان قرار شد ازش گرفته شود،از آن طرف زهرا جان از تو هم مي خواهيم يك امتحان بگيريم،بارها از تو امتحان گرفتيم،از ذوق نداشتن به دنيا،بيست شدي،تو اصلا تعلقي به دنيا نداشتي،تو يك فرشته اي بودي كه آمده بودي روي زمين،يك حوريه

انسیه بودی آمده بودی دستگیری کنی از مردم، تعلقی به دنیا نداشتی، حتی شب عروسیت وقتی سائلی آمد ازت لباس خواست، تو نکردی لباس کهنه را بهش بدی، همان لباس نو عروسی را، همان لباسی که آن شب

(خب یک زن جوان، معمولا همینجور است که اینها علاقه هایی نیست که حرمت داشته باشد جایز و مباح است)، اما در عین حال تو آن را دادی به سائل و همان لباسی که همیشه در خانه می پوشیدی به تن کردی، تو تعلقی به دنیا نداشتی، سلمان وقتی چادر تو را دید که ده، دوازده وصله دارد، تنها کاری که کرد صورتش را گرفت که حق حق گریه اش را کسی نشنود، چون سلمان پادشاه های ایران را دیده بود که دخترانشان در چه ناز و نعمتی دارند بزرگ می شوند، اما دختر اول شخص عالم وجود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، چادرش وصله دار است، تو تعلقی به دنیا نداشتی؛ اما خدا می خواهد یک امتحانی ازت بگیرد که دنبال فدک بری، دنبال یک تیکه زمین بری، که یک مشت مردم احمق و نادان بگویند زهرا چرا اینجوری دنیایی شده؟! مگر یک زمین چقدر ارزش دارد که دنبالش بدویی، نمی فهمی که آن فدک صرفاً یک زمین نیست، یک نشانه است، یک نماد است، که تا قیامت نشان می دهد که کی ظلم کرد؟ و چه کسی حق داشت؟، منتهی خب وقتی این را نمی فهمیدند، طعنه هم می زدند، ولی در عین حال مهم این است که، این افراد چون مهاجر اند و با خدا معامله کردند، ثروت درون داشتند، تا آخر ایستادند، هیچ جا کم نیاوردند.

دنبال این باشیم، دنبال ثروت درونمان باشیم، چه فایده اگر کسی بیرونش غرق در نعمت و ثروت باشد، اما درونش پوک باشد، پوچ باشد! دیگر لذت عبادت و شیرینی مناجات با خدا را نچشیده است و نفهمیده! چه فایده! چه ارزشی! اما همان ملتی هستیم که سجده ها می کردیم، در آن هشت سال، یادتان هست؟! بچه ها همشون عادت داشتند در جبهه ها، که اهل اشک بودند، اهل سجده بودند، اهل عبادت بودند، دنبال این سرمایه ها بودند؛ چیزهای دیگه ما را نبرد!

عظمت زهرای اطهر جوری است، (در وصف ما کی نمی آید)، ولی اول شخص عالم وجود، من اولین والاخرین، یعنی آن کسی که خداوند متعال هرچی داشت به او داد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) تمام قامت خم می شد دست او را می بوسید، ندارد جای دیگری که پیامبر دست کسی را بوسیده باشد، نقل می کنند که دست یک کارگری را بوسید، اما آنقدر که من دنبال کردم، ظاهراً آن در مجامع شیعی نیست، تو مجامع اهل بیت نیست؛ پیامبر اکرم فقط دست یک نفر را می بوسید، مکرر هم می بوسید، تمام قامت خم می شد دست یک دختر که آخر عمرش به ۱۸ سال رسید، او را می بوسید، این چه عظمتی است

هه ی شما شنیده اید که امام عسگری (علیه السلام) فرمود: ما اهل بیت کسانی هستیم که مردم باید خودشان را با ما تنظیم بکنند، زندگیشان را با ما تنظیم بکنند، اما خود ما اهل بیت زندگیمان را با مادرمون حضرت زهرا (سلام الله علیه) تنظیم می کنیم «نحن حجج الله علی خلقه و جدتنا فاطمه حجة الله علينا» حضرت زهرا (سلام الله علیه) حجت بر امامان معصوم است، این را می شود فهمید؟! وقتی که امام حسین (علیه السلام) مدینه بود، خواست سفرش را شروع بکند، به هر حال منزل امام حسین (علیه السلام) مدینه بود، آن سفری که به سمت مکه و کوفه و بعد کربلا می خواست شروع بکند، در مدینه حاکم مدینه، مروان، آمد بیعت بگیرد از امام حسین (علیه السلام)، چون معاویه تازه مرده

بود، آمد از امام حسین (علیه السلام) بیعت بگیرد برای یزید، یک جمله ای امام حسین (علیه السلام) فرمود، همه ی شما بخشی از آن را شنیده اید، اما یه قسمت دیگرش را شاید کمتر بهش توجه کردید، اباعبدالله (علیه السلام) ابتدا فرمود: «هیئات من الذلّه» (خب این را همه ی ما شنیده ایم)، ذلت از ساحت ما به دور است که زیر بار همچین زوری برویم، اما بعد دنباله اش را ببینید، حضرت فرمود: «يَأَيُّ اللّٰهُ ذَلِكَ لَنَا وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهُرَتْ» هم خدا نمی خواهد ما این بیعت را بکنیم و هم آن دامن های که پروریده شدیم، ما در دامن زهرا (سلام الله علیه) پروریده شدیم، او مارا پرورش داده است، مگر ما زیر بار همچین ذلتی می رویم؟ یعنی مادرم راضی نیست، اگر بخواهیم خیلی خودمانی بگیریم، یعنی مادرم راضی نیست من این بیعت را بکنم، الله اکبر، امام حسین (علیه السلام) ۶۵ سالش است، ۶۵ سال دیگر جوان نیست، از میان سالی هم یواش یواش دارد بیرون می رود، ولی در آن سن می گوید مادرم راضی نیست؛

بگذارید من یک جور دیگری عرض بکنم جسارت به اباعبدالله (علیه السلام) نشود، یک اردویی بود چند ساله قبل در همین اطراف تهران، دو هفته دانش آموزان سال آخر دبیرستان و پیش دانشگاهی، این ها از سراسر کشور جمع شده بودند، ماهم در خدمتشان بودیم، روز اول اردو بود، قرار بود دو هفته این دانش آموزان ۱۷، ۱۸ ساله در این اردو باشند، روز اول پنج، شش ساعت بیشتر از روز نگذشته بود، دیدیم یکی از این طفلی ها نشسته بود گوشه ای دارد گریه می کند، آوردیمش در دفتر خودمان، گفتیم عزیزم چرا گریه می کنی؟ اول روش نمی شد بگه! خجالت می کشید، بعد که اصرار کردیم بگو شاید بتوانیم کمکت کنیم، گفت حاج آقا دلم برای مادرم تنگ شده، شاید اگر رفقای هم سن و سالش بودند، می گفتند بچه ننه، مثلاً متلک می انداختند، اما رفقای که در آن دفتر بودند، می گفتند درود خدا بر آن مادرت که تورا جوری تربیت کرده که اگر چند ساعت از او دور بیوفتی، بی تفاوت نیستی؛ چنین بچه ای منحرف نمی شود، وقتی پدر و مادر باهاش رفیق هستند، آنقدر رفیق هستند که یک مقدار که دور شد، اگر احیاناً به سمت یک خلاfi می خواهد برود، یک مرتبه چهره نگران مادرش به یادش بی افتد، که مادرم راضی نیست، تا می خواهد به سمت یک خلاfi برود، چهره پدرش که رفیقش است، به یادش می افتد، از آن کار دست می کشد، که پدرم راضی نیست، اصلاً یک سیم ارتباط نامرئی، بین پدر و مادر و این بچه هست جلو انحرافات این بچه را می گیرد، تا بخواهد به سمت یک خلاfi برود بگه مادرم راضی نیست؛ اباعبدالله (علیه السلام) ۶۵ سالش است، می گوید مادرم راضی نیست، مارا اینگونه بار نیورده است که زیر بار همچین ذلت هایی برویم؛ درود خدا بر آن مادرانی که گم نام و بی نشان در خانه ها حامل فضیلت ها و منتقل کننده ی خوبی ها به بچه هایشان هستند،

ما شیخ انصاری ها و سید بحر العلوم ها و سیدین طاووس ها و امثال حضرت امام (ره) و این بزرگان را در طول تاریخ می شنویم، اما کمتر می شنویم که مادر او اسمش چی بود، آن مادری که این را تربیت کرده او بی نام است، او بی نشان است، درود خدا بر او.

مرحوم شیخ انصاری رضوان خدا بر او، که همه ی شما اسم این مرد با عظمت را شنیده اید، بعد از مرگ شیخ انصاری معروف است که، یه جمله ای می گفتند: می گفتند: علم شیخ انصاری را یکی از شاگردانش به نام میرزا حبیب الله رشدی به ارث برد، سیاستش را هم یکی دیگر از شاگردانش به نام

میرزا شیرازی به ارث برد، اما تقوایش را با خود به گور برد، تقوای عجیب و احتیاطات عجیبی داشت، از ۱۵۰ سال پیش حدودا به این طرف، هر مجتهدی در عالم تشیع که به اجتهاد رسید یا به مرجعیت رسید، شاگرد شیخ انصاری بود، یا بی واسطه یا به واسطه کتاب های او، یک همچنین کسی؛ اما مادر ایشان از شوشتر یا دزفول که منزلشان بود، یک مرتبه رفت نجف برای دیدن پسرش که حالا دیگر عظمتی شده بود، مرجع تشیع؛ رفت نجف، وقتی که وارد نجف شد زن های نجفی که فهمیدن مادر شیخ است، می آمدند برای دیدنش، می بوسیدنش، دست و صورتش را می بوسیدن، یک مرتبه این مادر بزرگوار، این پیرزن به فرزندش گفت مرتضی (شیخ مرتضی انصاری) برای چی این زن ها می آیند انقدر دست من را می بوسند؟! شیخ نمی خواست بگوید مادر جان بخاطر من است، گفت مادر جان چون شما دائم الوضو هستید، اهل تهجد و نماز شب هستید، از این جهت می آیند دست شما را می بوسند، گفت: خب مرتضی خیلی ها هستند که دائم الوضو هستند، نماز شب می خوانند، چرا دست آنها را نمی بوسند؟! گفت: مادر جان خب شما خیلی زیارت می روید، نجف، کربلا و... می آیند دست شما را می بوسند، گفت: مرتضی خیلی ها هستند که زیارت می روند، چرا دست آن ها را نمی بوسند؟! هرچی شیخ گفت او یک جوابی داد، آخر شیخ مجبور شد بگوید، گفت مادر بخاطر من است، بخاطر من است که می آیند دست شما را می بوسند، برگشت گفت مرتضی مگر تو کی هستی؟ مگر تو چی هستی؟ یکی از بنده های خدا هستی.

تربیت می کند، این مادر با عظمت است، اما گم نام است، بی نام و نشان است، درود خدا بر چنین مادری.

من یک روایتی می دیدم، که خدا شاهده آن موقع که این روایت را داشتم می خواندم، بهتم زد، عرض میکنم، بحثم را جمع می کنم:

یک شخصی آمد خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، گفت یا رسول الله: من گناهی مرتکب شدم که، بعید می دانم که دیگر بخشیده بشوم، بعید می دانم که دیگر گناهی بزرگ تر از این باشد، بخشیدنی نیست، بعد خودش شروع کرد به گفتن، گفت یا رسول الله در زمان جاهلیت که دختر ها را زنده به گور می کردند، سه تا دختر را خودم زنده به گور کردم، خدا یک دختر چهارمی به من داد، خیلی ناراحت بودم، عصبانی بودم که این لکه ننگ در خانواده من آمده، وقتی می خواستم این دختر را بردارم به سمت بیابان ببرم برای زنده به گور کردن، همسرم دم در به من التماس کرد، زجه می زد که این را دیگه نبر، من دلم سوخت، او را در خانه نگه داشتم، ولی پنهانی بزرگش کردیم تا سه سال، ولی هر روز من خودم را سرزنش می کردم که تا کی می خواهی این را در خانه پنهانی نگه داری؟! بالاخره چی! تا اینکه یک مرتبه همسرم در خانه نبود، دخترم را برداشتم بردم به سمت بیابان برای دفن کردنش، یک چاله ای کندم، این دختر خیال کرد که دارم باهاش بازی می کنم، اول کمک می داد خاک ها را کنار می زد، بعد این را گذاشتمش در همان چاله، شروع کردم خاک ریختن، (الله اکبر، حیوان این کار را می کند؟! بچه اش را اینگونه دفع می کند؟!)، اول خنده می کرد، خیال می کرد دارم باهاش شوخی می کنم، ولی وقتی دید خاک روش سنگین شد، گریه افتاد و شروع کرد التماس کردن، من بی رحم بدون توجه به التماس های او خاک فقط می ریختم، تا اینکه آخرین کلمه را گفت و دهانش پر از خاک شد، آخرین کلمه ای که گفت، گفت: «یا ابتا» بابا! این آخرین کلمه اش بود و بعد

خاک را رویش ریختم و آمدم خانه، یا رسول الله این گناه دیگر بخشودنی است؟! پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چي کشید وقتی این را شنید، با آن دل، با اون قلب رئوف؛ یا رسول الله این بخشیدنی هستش؟! پیامبر فرمود: مادرت زندس؟ گفت نه یا رسول الله، فرمود خاله ات زنده است؟! گفت بله، فرمود: برو به خاله ات احسان بکن، احترام بکن جبران این گناه، الله اکبر به این دین که بن بست ندارد، الله اکبر از این پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که چگونه راه نشان می دهد، اصلاً کسی به ذهنش می آید که جبران آن گناه این باشد؟! الله اکبر از مادر که چه نقشی دارد که احسان کردن به شبیه مادر یعنی خاله، جبران آن گناه به اون بزرگی است، برادر بزرگوار و خواهر بزرگوار، آن هایی که می خواهید عاقبت بخیر بشوید، پدر و مادراتون، خصوصاً مادراتون، آن هایی که زنده هستند، قدر بدانید، وسیله عاقبت بخیری کنارتون هستش، آن هایی هم که از دنیا رفته اند یادشان کنید؛ در روایت هست بعضی از کسان در زمانی که زنده بودند عاق والدین نبودند ولی بعد از مرگ پدر و مادر، چون فراموش کردند آن هارا، عاق والدین می شوند.

عذر می خواهم از همه ی سروران بزرگوار به خصوص رهبر بزرگوارمان و نور چشممان که همین مقدار من .

این مادر بزرگوار که در خانه اش فرزندان تاریخ ساز پرورش پیدا کردند، تو این خانه امام مجتبی (علیه السلام) پرورش پیدا کرد، اباعبدالله (علیه السلام) پرورش پیدا کرد، زینب (سلام الله علیه) پرورش پیدا کرد، تاریخ سازان در این خانه پرورش پیدا کردند، هجده سالش بیشتر نبود، دیگر مثل امشب خانه ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) سوت و کور شد، ماموریت حضرت زهرا (سلام الله علیه) در دنیا تمام شد، علی جان از این به بعد دیگر خودت باید به تنهایی ماموریت را ادامه بدهی، حضرت امیر (علیه السلام) مثل امشب هست که سر به دیوار گذاشت و بلند بلند گریه کرد، گفت بتاب ای مه تو بر کاشانه ی من / که تاریک است امشب خانه ی من / بتاب ای مه که من با قلب خسته / دهم خود غسل پهلوی شکسته،

الله اکبر که حضرت امیر (علیه السلام) کنار زهراش چه کشید؛ در روایات تو بعضی از سلام های ما که به حضرت امیر (علیه السلام) داده شده، تعبیر اصبر الصابرين شده، «السلام علیک یا اصبر الصابرين» در این عالم صبور تر از همه او بود، اما این اصبر الصابرين، مثل امشب ظاهراً دیگر از پا در آمد، وقتی نماز بر حضرت زهرا (سلام الله علیه) خواند، همان نمازی که حالا بر میت می خوانند، روایت دارد که: «ثم الصلاة رکعتین» دو رکعت دیگر هم خواند، آن دو رکعت برای چي بود؟ اخدا یا به من صبر بده، «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ».

در کنار قبر زهرايش (سلام الله علیه) بود، که جملاتی گفت، چون با کسی دیگر نمی توانست ظاهراً این درد را بگوید، کسی نبود که تحمل این درد امیرالمؤمنین (علیه السلام) را داشته باشد، فقط رو کرد به آن کسی که در دامن او پرورید، رو کرد به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با او شروع کرد به درد و دل کردن، اونجوری که من در مقاتل و تواریخ دیدم، اهل بیت هر جا که بلایشان خیلی سنگین می شد، به پیامبر پناه می بردند، من سه جا دیدم که بلاي اهل بیت خیلی سنگین شد، دست به دامن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شدند، یکی آن جایی بود که دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

بین در و دیوار گیر کرد، تمام فشار را تحمل کرد، خانمی که فرزندی دارد، جنینی دارد، سرش را خم کرده بود، در را نگه داشت، هرم آتش مثل تازیانه به صورتش می خورد، تا جایی که توانست مقاومت کرد، نگه داشت در را، ولی سی، چهل تا نامرد پشت در بودند، وقتی که دیگر نتوانست مقاومت کند و در باز شد و پشت در قرار گرفت، تو آن فشار که قرار گرفت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را صدا نزد، علی (علیه السلام) نباید بیاد دم در، این همانی است که دشمن می خواهد، می خواهد باهاش درگیر بشود، خودش تمام درد را تحمل کرد، فقط آن لحظات آخر که داشت می افتاد، پناه به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آورد، گفت یا رسول الله «اهكذا یفعل بحبیبتک و ابنتک» با دختری باید اینگونه رفتار کنند؟ بعد افتاد، گفت «یا فیضه خذینی»؛

این یک بار بود، دومین جایی که در بلای سنگین، اهل بیت پناه به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آوردند، مثل امشب بود،

تو نیمه شب، که امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک بدن پوست و استخوانی را توی قبر گذاشت، آنقدر سبک شده بود، «صارت کالخیال» یک شبیهی از او بیشتر نمانده بود، وقتی گذاشت توی قبر، تا وقتی دستش به کار بود، تا وقتی حضرت را می دید، کفنش را می دید، دستش به خاک بود، ارتباط داشت، مشغول بود، اما «فَلَمَّا نَفَضَ يَدَهُ مِنْ تَرَابِ الْقَبْرِ» همین که از خاک دست کشید «هَاجَ بِهِ الْحُزْنُ» غم عالم در دل امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد، گویی که دیگر نمی تواند تحمل بکند، پناه آورد به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَعَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جَوَارِكِ» سلام من و دختری که الان هم نشین تو شد بر تو باد، یا رسول الله «قُلْ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي» صبرم کم شده، «و رَقَّ عَنْهَا تَجَلَّدِي» طاقتم تاب شد، این دومین جا بود؛

اما حسینی ها می دانید سومین جا، کجا بود؟ سومین جا، آنجایی بود که دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فاطمه زهرا روی تل زینبیه ایستاده بود، می دید برادرش دارد تو خون خودش می غلتد، از این پهلوی به آن پهلوی، خیلی دوید اینور و انور، دوید به عمر سعد گفت یا عمر «أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ» مگر تو شما مسلمان نیست؟ بعد که دید کسی بهش توجه نمی کند، یک مرتبه چشمش افتاد به شمر که با خنجر کشیده وارد گودال قتل گاه شد، دید کاری از دستش بر نمی آید، دستش را روی سرش گذاشت به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پناه برد، یا رسول الله «إِلَيْكَ الْمُشْتَكِي هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالْإِثْمِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ».

لا حول ولا قوة الا بالله.

\$

##سلطنت شیطان در زندگی انسان

سلطنت شیطان در زندگی انسان

حجت الاسلام والمسلمین جاودان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ أَرْوَاحُنَا وَ أَرْوَاحِ الْعَالَمِينَ لِتَرَابِ مَقْدَمِهِ الْفِدَاءِ وَ لعنة الله علي أعدائهم أجمعين إلي يوم الدين.

آدم هر جوري بخواهد فكر بکند و هر قدر خود را آزاد بداند هر قدر فكر کند که دارد آزادانه عمل مي کند، هر قدر فكر مي کند اختيار تام دارد، هر جور مي خواهد فكر کند! ولي آدمي زاد در اصل تحت ولايت خارجيست. حال اين ولايت يا ولايت الهي يا ولايت شيطاني است هرگاه آدمي از تحت ولايت الهي بيايد بيرون ، مي رود بيرون تحت ولايت شيطان . شيطان يك داستان را مي گويد در آخرکار . «و قال الشيطانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» وقتي همه چيز تمام شد.

(وای از آن وقتي که همه چيز تمام مي شود. و لذا براي تان عرض کردم يك بزرگي يك بزرگ ديگري را خواب ديده بود شب شنبه خواب ديده بود گفت: آقا مي خواهم بيايم پيش شما اما از نظر شکست اجتماعي نمي توانم بيايم، او صاحب عنوان و مقام بود. آن آقايي که خوابشان را ديده بودند ايشان فرمود به آن فرد، همه چيز تمام شد. همه چيز تمام شد يعني چه؟ ايشان بيدار شد و فردا فهميد که صبح روز جمعه ايشان فوت کرده است. ايشان شنبه خواب ديده همه چيز تمام شده .

اين همه چيز تمام شد. من معلم، تمام شده آقا. وزير، تمام شد. تاجر، تمام شد. هر چه هر که ... تمام شد. دوره اي که من و شما خيال مي کرديم سلطنت داريم، تمام شد. حالا کاملاً مي فهمي که سلطنت تمام شد. در جايي دارد که تو که فكر مي کردی که سلطنت داری اي کاش يك کاري مي کردی. در دوران سلطنت خود کاري کرده بودی.)

«و قال الشيطانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» وقتي همه چيز را تمام مي کند مي برند دادگاه. طرفين را مي برند دادگاه ديگر. لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ ، او مي گويد: «قال الشيطانُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ» من به شما وعده کردم. صد تا وعده کردم صدبار هزاربار هرگناهي را که [پيش نهاد مي کردم] يك درب باغ را باز کردم. درب باغ سنجد. مي گفتم اين درب بهشت است بعد وقتي مي رفتي مي ديدي نيست. «و وعدتكم فأخلفتكم» من هم به شما وعده کرده بودم اول شيرين بنظر مي آيد ديگر. بعد معلوم مي شود که نه خيلي هم شيرين نبود مثل پوسته ي قرص هايي که داخل آن خيلي تلخ است اما يك پوسته شيرين دارد. «و ما كَانَ لِي عَلَيْكُمْ بِسُلْطَانٍ» بر شما سلطنت نداشتم. من، من شيطان بر شما سلطنت نداشتم. خدای متعال براي من سلطنت قرار نداده بود مگر خود تو بخواهي. اگر خودت بخواهي سلطنت شيطان را، لازم نيست پرچم هم بزنم در خانه ام. آنها که خيلي آزاد فكر مي کنند واقعاً فكر مي کنند آزادند. همه چيز براي من آزاد است؟ نه آقا! همه اش سلطنت شيطان است. خودت خواستي. تو تا آزادي را انتخاب کردی، ولايت شيطان را خواستي. رفتي زير سلطنت شيطان.

«و ما كَانَ لِي عَلَيْكُمْ بِسُلْطَانٍ» در ساختمان اوليه انسان و شيطان ، براي شيطان بر انسان سلطنت قرار نداده. فقط مي تواند از دور تو را صدا کند. جوابش را که دادي مشکل شروع مي شود «إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ» من فقط شما را صدا کردم. «فَاسْتَجَبْتُمْ لِي» جواب من را داديد. يك دري باز کردم، صدايتان کردم. آمديد داخل. آمديد داخل ديگر در بسته شد. «فَلَاتُلْهُمُونِي وَ لَوْ مَوَّاءُ أَنْفُسَكُمْ» به من چيزي نگويد. خودت مي خواستي . اول که اينجا نشستم مي خواستم اين را بگويم که يك لحظه رها کنی، اين طرفين، هم آن سلطان و هم اين سلطان، (اين سلطان دروغين و هم آن سلطان واقعي) لحظه به لحظه مراقب شمايند اگر رها کنيد مواظبت خودت را نکنی آن طرفي (شيطان) تو را مي برد . يك خيالي به آدم مي رسد يك منظره اي جلوي چشم من عبور مي کند يك خيال مي آيد خيال را راه نده اگر خيال را راه دهی بعد قدم بعد و بعد قدم بعد و مي رود همان تحت سلطنت شيطان. مرا

ملا مت نکنید خودتان را ملا مت کنید. من امروز نمی توانم برای شما هیچ کاری بکنم. من به شما می گفتم که شما این کار را بکن، من ضامن آن. همه چیز را من ضامن هستم.

در جنگ بدر بود یا اُحد بود، آمده بود گفت من شما را پناه می دهم بجنگید شما پیروز می شوید شما در پناه من هستید من کمکتان می کنم. بعد هم فرار کرد و رفت. دروغ می گوید. من گفتم [اما] دروغ می گفتم من فریادرس شما نیستم امروز شما هم هیچ کاری برای من نمی توانید بکنید. من [هم] برای شما هیچ کاری نمی توانم بکنم. (سوره ابراهیم آیه ۲۲)

«إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ» (سوره اعراف آیه ۳۰) خودشان خواستند یک ولی دروغین [را]. یک داستان برایتان عرض کنم بلکه از خواب بیدار شوید.

یک آقای خوبی بود خیلی وقت است که من ایشان را ندیده بودم. گفتند ایشان منزل یک آقای مهمان بود و در زدند. سر ظهر بود. کیه؟ دیدند یک درویشی است. آقا دید یک درویشی آمده. عیب نداره بگو بیاید داخل. آمد داخل و گفت: آقا من طبق دستور پیر و مرادمان یک ذکر می گویم. وقتی این ذکر را زیاد می گویم، یک تغییر حالت برای من ایجاد می شود و احساس می کنم دارم میروم بالاتر. در آسمان ها یک تخت سلطنتی آنجا هست و یک پیرمرد با هیبتی آنجا بر تخت نشسته است. ایشان هیچ چیزی به او نگفت. [فقط] گفت: حالا این بار که این ذکر را گفتم و آن آسمان رفتی یک صلوات هم بفرست. آنجا ایشان شنید و رفت. گفتند مثلاً ۶ ماه بعد باز دوباره آن بزرگوار داخل همان خانه مهمان بود. باز در زدند و گفتند همان درویش آمده و فقط در پیشانی او یک علامت شکستگی جدی بود. چه خبر؟ گفت بله آقا آن مرتبه که من فردای آن روز ذکرها را گفتم و به اصطلاح آن عروج برای من دست داد وقتی به پایگاه تخت سلطنتی آن پیر رسیدم یک صلوات هم علاوه بر آن ذکرهایی می گفتم، گفتم. آن پیر چنان لگدی به من زد که وقتی به هوش آمدم دیدم این سرم شکافته. حالا به کجا خورده بوده شکسته؟!

تخت سلطنت دارد بین زمین و آسمان. تخت سلطنت دارد. هر کسی در روی زمین زندگی می کند در تحت سلطنت او هست این پادشاه دروغین عالم که الان بر عالم او سلطنت می کند. یک تعداد اندکی هم آدمهایی هستند که از تحت سلطنت او رفتند بیرون. خودش خواسته تا خودش نخواسته بود نمی شد. خدای متعال برای [او] سلطنت قرار نداده است اگر بخوای بله. چرا؟ آیه بعد: «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (سوره اعراف آیه ۲۷) ما شیاطین را ولی کسانی قرار دادیم که خدا را قبول ندارند. قیامت را قبول ندارند، هر که ایمان ندارد آن سلطنت شیطان را پذیرفته است بنابراین ولی خودش را شیطان قرار دادیم «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ» او گفت من سلطنت ندارم، اما بر این آدم ها سلطنت دارم. ولی آنها هستم.

سلطنت هم دارم للَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ. حُب چطور می شد؟ «إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا» (سوره آل عمران آیه ۱۵۵) راه ورود شیطان، آنهايي که پشت کردند در میدان جنگ وقتی جنگی بپا شد، جهاد بود، طبق شرایط بود، پشت کردن به جنگ جزو گناهان کبیره است. آنهايي که پشت کردند، از جمع شما پشت کردند در روزی که دو دسته ی مسلمانان و کفار رو در رو شدند یک دسته ای پشت کردند و فرار کردند. از میدان گریختند. آنها «إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا» یک کارهایی کرده بودند. به خاطر آن کارهایی که قبلاً

کرده بودند یک خیالاتی کرده بودند. شیطان به خاطر آن خیالاتی که کرده بودند یک رفتارهایی داشتند. به خاطر آن رفتارهایی که کرده بودند یک اخلاق هایی بروز داده بودند. به خاطر آن اخلاقیهایی که بروز داده بودند، آنها را توانست بلغزند. اگر من ترسیدم فرار کردم ترس از کجاست؟ ترس از کجاست؟ ترس از شیطان است.

باز قرآن دارد که، «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» (سوره آل عمران آیه ۱۷۵) دوستانش را می ترساند، آنهايي که با او قرارداد دوستي بسته اند می ترساند. یک چنین جایی که نباید بترسند می ترسند. بنابراین بخاطر ترسشان فرار می کنند چرا؟! [چون] دست دوستی داده بودند. یک نیم ساعت نشسته بودند با هم صحبت کرده بودند. گاهی آدم می نشیند در دل خودش دارد صحبت می کند. طرف صحبتش شیطان است اگر این یک کاری نکرده بود [آن] روز شیطان نمی رسید که او را بترساند.

در یک جایگاه مهم؛ یعنی من یک کار کوچک می کنم، بعد دومی هم می کنم، سومی و چهارمی را هم می کنم، نمونه اش را قبلاً هم مکرر عرض کرده ام. به حضرت صادق (ع) عرض کردند که آقا حضرت یوسف علیه السلام چرا نلغزید و در برخورد با زلیخا چرا نلغزید؟ فرمودند: چون از روز اول که آمده در این خانه در صورت این زن نگاه نکرده بود. از روز اول سرش پائین است. کسی که از روز اول سرش پایین است وقت بزنگاه بزرگ نمی گذارد که بلغزد و اگر گاهی نگاه کرده بود آن لحظه لغزید بود. ذره ذره این کوچولوها جمع می شود. البته کوچولویی که حال عرض می کنیم. «إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا» یک کارهایی کرده بودند، اینجا لغزاندشان. حادثه بزرگ، حادثه بزرگ است. باید قبل از آن هیچ مشکلی من نداشته باشم. حادثه بزرگ است اگر من مشکل داشته باشم می لغزم در مشکل. من در ذهنم دارم فکر می کنم خدایی نکرده در مورد یک زلزله. اگر مثلاً یک گوشه این ستون یک مشکل داشته باشد وقتی زلزله سنگین باشد این ساختمان می ریزد. اما اگر این ساختمان مشکل نداشته باشد حتی با بعضی زلزله های سنگین هم نمی ریزد. یک حوادث بزرگ پیش می آید در حوادث بزرگ، من اگر گذشته ی منظمی دارم طوری نمی شود. خطر پیش نمی آید. اگر من در گذشته ام مشکل دارم حال که عرض می کنم مشکل داشته، آدمیزاد گاهی به طور طبیعی برایش یک مشکلی پیش می آید، شما یا اشتباه را جبران می کنی یا نمی کنی. اگر جبران کردی آنوقت مثلاً فرض کنید این ستون یک پیچش شل است. ما آن را مستحکم کردیم. به یک دلیل این پیچ شل شده من آن را مثلاً متخصص آوردم سفت کرد. وقت زلزله نمی ریزد اما اگر کسی «إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا» در پایان سوره توبه هم «أَوَلَا يَرْوُونَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ» قبلاً صحبت بود. اینها اگر یک محاسبه داشتند می دیدند که ... امسال من ۲ تا کار بزرگ کردم. این ها مشاهده نکردند اگر خودشان و گذشته خودشان را مثلاً نامه عمل خودشان را که نگاه می کردند می دیدند که در این سال گذشته یکی دوبار یک حوادث بزرگی پیش آمد. من کوتاه نیامدم. لغزیدم کاملاً. به فتنه گرفتار شدند در هر سال مرة أو مرتين. در هر سال یک بار یا دوبار ثم لا يتوبون. برای آدم ممکن است لغزش پیش بیاید. این را خدای متعال سخت نمی گیرد. مهم این است که من این لغزش را جبران نمی کنم. حلتش نمی کنم. یک وقت من اوقاتم تلخ شد و یک چیزی گفتم. به یک کسی گاهی یک حرف خیلی بدی زدم. یک آبرویی را بردم. یک آبرو رفت. یک چیزی

من اطلاع دارم از فلانی گفتم چون از دستش اوقاتم تلخ بود. این بنده خدا به باد فنا رفت مثلاً. جبرانش کردی یا نکردی؟ ثمَّ لا يَتَوَبُّونَ. فتنه برایشان پیش می آید بعد آنها توبه نمی کنند. روی حرفش می ایستد. وَ لَا هُمْ يَذْكُرُونَ. حتی یادش هم نیست. این آنوقت یک چیز بزرگتر پیش می آید که آن چیز بزرگتر یکبار همه چیز را نابود می کند آنجا می روی، دیگر رفتِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا. این بَعْضِ ما كَسَبُوا، بعض ماکسبوا که جبران نشده است. اگر جبران شده بود دیگر باعث لغزش بعدی نمی شد. کسی که اگر چیزی برایش پیش آمد بلافاصله می کوشد جبران کند، وقت حوادث مهم، خود را حفظ می کند. من کوشیدم در حد مقدورم که کاری نکنم که دنیا را بر علیه من بشوراند. آدم یک کاری می کند که دنیا بر علیه او می شورد. شورش آن بعد معلوم می شود. شورش اول و شورش دوم و شورش سوم در می شود. یکبار معلوم می شود این کل جهان در اطاعت خداوند است من فقط می توانم مخالفت کنم اگر مخالفت کردم از راهی که همه جهان دارد می رود من مخالفت کردم مقابل سیل دارم می روم حالا مثلاً سیل. مقابل یک نهر خیلی نیرومند یکبار دوبار سه بار می لغزد. إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا. یک کاری که کرده بود آنرا می لغزاند. عرض کردیم که کاری که جبران نکردیم و اگر جبران کرده بودیم خطر پیش نمی آمد. إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا.

اینجا فرمودند: «أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ». اگر توبه کند اگر جبران کند مشکلی نیست حل می شود. در حوادث بزرگ خدا حفظ می کند. خدا باید حفظ کند. در حوادث کوچک هم خدا باید آدم را حفظ کند. گاهی یک دوستانی به من نامه نوشتند یا حضوری گفتند که من مثلاً گرفتارم به یک گناه و خیلی می کوشم زحمت می کشم رنج می برم دعایی می کنم التماس می کنم یک هفته، دو هفته، سه هفته درست می شود دوباره می لغزم. این لغزش از طرف خودم است خدا که من را نمی لغزاند. که مکرراً از حاج آقای حق شناس شنیدم این حدیث حضرت رضا علیه السلام را ایشان از حضرت رضا نقل می کردند که إِنَّ اللَّهَ لَا يُوَصِّفُ بَتْرَكَ. بعد می فرمود که خدای متعال هیچ کس را هُل نمی دهد به سویی بدی. اصلاً. همینطور که عرض کردم ما کسی را هُل نمی دهیم به سویی گناه. هیچ در ساختمان الهی همچنین چیزی نیست. من را او رها می کند. هر کسی سالم مانده خدا او را گرفته. چطور می شود من یکبار بلغزم؟ یک کاری می کنم او مرا ول می کند. به آن آقایان من گفتم که تو وقتی یک هفته دو هفته راحتی و شیطان نتوانسته به تو غلبه کند خیالت راحت می شود. در خیال راحتی شیطان می آید. خیال راحت شیطان می آید. اما اگر من آن ترسی که اول داشتم این ترس مانده، هنوز دارم، چشمم به خداست، اگر چشم من به مرحمت خداست، خدا مرا رها نمی کند. من می ترسم [پس] خداوند مرا رها نمی کند. اگر خیال من راحت شد یا بدترش اینکه مغرور شدم، اگر مغرور شدم حتماً آدم می رود در جهنم. مغرور حتماً می لغزد.

شیطان بر ما سلطنت ندارد خدای متعال برای شیطان بر ما سلطنت قرار نداده. او فقط می تواند وسوسه کند یک کلمه در گوش من می گوید می رود بیش از این نمی تواند. من اگر یک قدم دنبال او رفتم آنوقت می آید گریبان مرا می گیرد و می برد. من تا زیر بار سلطنت شیطان نروم او بر من سلطنت نخواهد داشت.

آنهایی که معصوم اند حال ما در این امت می گوئیم ۱۴ معصوم. حال همه انبیاء معصوم اند. چرا [نمی لغزند]؟ چون دائماً می ترسند آن لحظه ای که خیال من راحت شد، همین که خیالم راحت شد شیطان می آید. آدمی که می ترسد شیطان زورش به او نمی رسد. آنها چون از همه بیشتر می ترسند چون از همه بیشتر می ترسند بنابراین از همه بیشتر محفوظ اند. هر چه بیشتر می ترسد، از لغزش می ترسد، از شیطان می ترسد، از قیامت می ترسد، از عذاب می ترسد، از جهنم می ترسد، می ترسد. ببینید باز برایتان عرض کردم در جنگ بدر پیامبر مثلاً میدان جنگ است دیگر همه بسیج شدند. مثلاً شب بود. شب جنگ؛ فردا صبح می خواهند دو تا نیرو در برابر هم قرار بگیرند. آن شب رفته پشت خیمه روی خاک افتاده نه روی مهر.

(چون مهر ما تمیز، جانماز ما تمیز، همه چیز تمیز است. اگر یک وقتی سخت شد، یک خاکی پیدا کنید سرتان را روی خاک بگذارید. حاج آقای حق شناس فرموده بود سرتان را بگذارید روی خاک. خاک گیر بیاورید آدم پیشانی اش را روی خاک بگذارد آنجا یک مقدار صحبت بکند مؤثر تر است) مردم دیدند روی خاک افتاده بود. از سر شب تا صبح داشت دعا می کرد. *إِنْ شِئْتَ لَا تُعْبِدْ لَا يَغِبْ*. اختیار با توست. این اصل چیزهای بسیار مهمی است. وجوه توحیدی در آن بزرگان است. خدایا تو خودت می خواهی. تا حالا مرا فرستادی برای اینکه مردم به بندگی تو بیایند. حالا دلت نمی خواهد. اختیار با توست. اختیار تو مطلق است. هیچ وقت محدود نمی شود. اختیار تو به هیچ دلیلی دقت کنید به هیچ دلیلی اختیار خدای متعال محدود نمی شود. اختیار تو مطلق است اگر می خواهی من و همه مؤمنان فردا نابود شویم یک نفر باقی نماند دیگر هیچ کس روی زمین تو را عبادت نکند اگر اختیار کنی بخواهی اختیار با توست. اما وعده کردی و وعده ی تو حق است چون خودت گفتی و من می دانم هر چه تو می گویی حق است پس به وعده ات عمل کن و عمل کرد. ببینید خدای متعال وعده کرده است. اختیار با توست. هیچ چیزی اختیار تو را محدود نمی کند. این خیلی مهم است فقط در آن درجه از توحید آدم می تواند آنرا بفهمد.

می گویند که مؤمن جایگاهش بهشت است و این قطعی است ولی اگر خدا نخواهد چطور است؟ باز محدود نیست. مسلمان مؤمن درست جایگاهش بهشت است حتماً. اما اگر حال که یک چنین قولی دادیم دست ما بسته است؟ نه بسته نیست. دست تو همیشه باز است. من می دانم تو اگر بخواهی این قانون را بهم بزنی می توانی بهم بزنی. این قانونی را که خودت گذاشتی دست تو را نمی بندد. مسلمان مؤمن آفریده است. مسلمان مؤمن خوشبخت است. این قانونی است که خودت گذاشتی قطعاً هم تخلف نمی شود. اما این قانون هیچگاه دست تو را نمی بندد. من قانون می گویم یک قول می دهم آن قول دست مرا می بندد. خجالت می کشم. دستم بسته است.

او قولی را که داده قطعاً عمل می کند اما قولش دستش را نمی بندد قدرت او مطلق [است]. این فهم بلندی می خواهد.

باز تکرار می کنم: سلطنت شیطان بر ما وجود ندارد. شیطان بر ما سلطنت ندارد فقط می تواند ما را صدا بزند اگر ما صدایش را جواب دادیم آنوقت روزش می رسد. تا من جواب ندادم، دست ندادم، زورش به من نمی رسد. می تواند وسوسه کند. بیش از این نمی تواند. گوش نده.

باز یک داستانی آقای حق شناس فرمودند: در خیابان می رفتیم می دیدم شیطان دارد چه می کند یک جوانی بود یک کسی از جلوی او می گذشت. این تا او را دید، چشم خودش را انداخت پائین. گفت: یا حسین. در دلش گفت. کسی در خیابان داد نمی زند که یا حسین. ایشان فرمودند من دیدم شیطانی که آمده بود ایشان را ببرد مثل یک توپ ۱۰۶ خورد به سینه ی [دیوار]. شیطان این [جوان] کوبیده شد به دیوار روبرو. مثل برق کوبیده شد. نابود شد. این طوری فقط یک وز که مثل یک زنبور یا مگس در گوش آدم می کند. اینطوری است. آنوقت من جواب بدهم یا نه؟ اگر جواب بدهم یعنی تن دادم به آن خیالی که به ذهن من رساند یک خیالی به ذهن من می آید اول هم شیرین به نظر می آید عرض کردم آنوقت من کُشش می دهم. اگر کُشش بدهی ممکن است آدم برود داخل جهنم. اگر نه، کُشش ندادی، او می گفت یا حسین، شما هم بگویید: یا حسین. جداً شیطان می رود. هیچ کاری نمی تواند بکند. اما اگر آدم یک مقدار همراهی کند آنوقت شیطان می آید. یک وقت ممکن است شرایط طوری باشد که آدم را ببرد تا قعر جهنم. یک سرسوزن محبت امام حسین آدم را از شر شیطان نجات می دهد. دیگر زورش نمیرسد این محبتی که ما داریم، مثلاً یک مقدار اندکی نور به چند واسطه به یک اتاقی می رسد مثلاً یک صندوق خانه ای. یک چنین نوری به دلمان تابیده. این اندک هم برای نجات می تواند آدم را نگه دارد. چون اندک آدم در معرض خطر است. اگر آدم در قلب، گناه بخورد، گناه مثل شراب است تا این شراب رفت پائین آدم نجس می شود. یک ذره نور هم که تابیده بود می رود.

یک ذره نوری که تابیده می شود، در روایت هست نورش مثل خورشید می شود. آنوقت یکنفر که این خورشید را دارد. صدهزار نفر را می تواند نجات دهد. باز حاج آقای حق شناس می فرمود که بگذارید این بچه ها بیایند. همین که بیایند نجات پیدا می کنند.

\$

##ویژگیهای حضرت امام خمینی ره

ویژگیهای حضرت امام خمینی ره

حجت الاسلام و المسلمین رحیمیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَی آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سِیَّمَا بَقِیَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

مقدمه

هر مقام مربوط به عرصه دین و اسلام و ابسطه به یک پیش نیاز اساسی است و آن هم مسئله عبودیت خداوند متعال است، سبحان الَّذی أُسْرِی بَعْدَهُ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى یا در تشهد، هر روز می خوانیم أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اول متذکر می شویم که پیامبر به مقام عبودیت مطلقه خداوند دست یافته و سپس مسئولیت رسالت در عهده او قرار گرفته که امتداد و ظلّ این حقیقت را در ولیّ فقیه و رهبری جامعه اسلامی شاهد هستیم ولیّ فقیه وقتی ولیّ فقیه است که

به مقام عبودیت خداوند نائل شده باشد، عبده باشد عبد نفس نباشد عبد النَّاس نباشد فقط عبدالله باشد در سایه بندگی خداست که ولیّ فقیه از مقام ولایت برخوردار باشد.

بنده خالص خدا

امامی که ما شناختیم - بنده که توفیق حدود ۲۵ سال همراهی امام را از زمان کودکی تا رحلت ایشان داشتم و حدود ۲۳ سال دوران رهبری مقام معظم رهبری را از نزدیک شاهد بودم - مهمترین ویژگی امام این بود که امام بنده خالص خدا بود همانند جدّش رسول الله که فرمود: «أَدْبَنِي رَبِّي أَرْبَعِينَ سَنَةً»، چهل سال تحت تربیت الهی بود و امیرالمؤمنین در خطبه قاصعه تصریح دارند که تحت تربیت ملک مقرب خدا بودند تا به مقام بعثت رسید، امام هم از سن ۲۱ سالگی تا ۶۱ سالگی مراحل علم و عمل و تهذیب نفس را پشت سر گذاشت وقتی وارد عرصه رهبری جامعه اسلامی و نهضت می- شود که مصداق یک بنده خالص خداست در حدّ خودش یعنی در حدّ غیر معصوم و الا در غیر معصومین ویژگی های امام بی نظیر یا کم نظیر است.

پیوند امام با قرآن

پیوند با قرآن، یکی از ویژگی های مهم مسئولیت در جامعه اسلامی است اگر پیامبر اکرم در اوج و قلّه راهبری جامعه اسلامی هست در سوره مزمل مَوْطَف است که نیمی از شب و بیش از نیمی از شب را احیاناً رَتْل القرآن ترتیلاً، و هر چه انسان مسئولتش در جامعه و نظام اسلامی بالاتر برود نیازش به پیوند با قرآن بیشتر می شود و امام بیشترین پیوند را با قرآن داشت روزانه حتّی در اوج مسئولیت رهبری در انقلاب اسلامی و همه گرفتاری هایی که داشت و حتّی آن ضعف جسمانی که در سالهای آخر و حتّی روزهای آخر عمرشان داشت بیشترین انس را امام با قرآن داشتند، من از نزدیک شاهد بودم ساعتی را که بیش از یک ساعت که من در محضر ایشان مشغول به کاری بودم قرآن تلاوت می کرد و بعد از مرخص شدن من باز ادامه دادند.

پیوند امام با دعاها

امام دعاها را قرآن صاعد می نامید در طول مدت ده سالی که در جماران بودند ما دو مرتبه مفاتیح امام را که فرسوده شده بود عوض کردیم و مفاتیح نو تهیه کردیم امام همواره انس با قرآن داشت و حقایقی که در قرآن نازل هست در عرصه دعا از مخلوق به سوي خالق در قالب قرآن صاعد امام با آن انس داشت، در بیانات امام خیلی اشاره و استناد به مضامین دعاها هست، کمال الانقطاعی که امام مکرّر بیان می کند برگرفته از دعاست، امام می فرماید: اگر تشیّع و اسلام ناب محمدی هیچ مدرکی برای حقّانیت خود نداشت، مناجات شعبانیه کافی بود، امام هفتاد سال نماز شبش ترک نشد حتی هر دو شبی که امام دستگیر شد در صبحگاه یا سحرگاه نیمه خرداد ۱۳۴۲ و در سحرگاه ۱۳ آبان ۱۳۴۳ که مجدداً دستگیر شدند و تبعید به ترکیه شدند در هر دو بار بعد از نماز شب و در هنگام اقامه نماز صبح بودند.

پیوند امام با اهل بیت علیهم السلام

امام وقتی که در نجف اشرف مشرف بودند که سیزده سال تمام طول کشید یعنی سیزدهم مهر ۱۳۴۴ امام از ترکیه منتقل به عراق شدند سیزدهم مهر ۱۳۵۷ مهاجرت به پاریس کردند، ما از نزدیک شاهد بودیم که ۴۷۴۵ روز امام در نجف بودند حدّاقل ۴۵۰۰ بار امام به زیارت حضرت امیر مشرف شد

و حدود ۳۰۰ بار به زیارت سید الشهداء و حضرت ابوالفضل مشرف شدند آنهم چه زیارت هایی چه حالی و چه معنوی، امام به مناسبت ایام شهادت همه ائمه در منزل خود در نجف ذکر مصیبت داشتند البته یک استثناء هم داشت برای شهادت هر ائمه یک شب ذکر مصیبت داشتند اما برای مادرشان زهراي مرضیه (س) سه شب ذکر مصیبت داشتند به محض اینکه ذاکر اسم اباعبدلله را می گفت یا نام فاطمه زهرا را، امام به شدت گریه می کرد، من در جماران شاهد بودم بعضی وقت ها که هوا سرد بود در حسینیہ مراسم برگزار نمی شد ظهر عاشورا که می شد امام بچه های دفتر را صدا می زدند می رفتیم خدمتشان نماز را پشت سر ایشان اقامه می کردیم یکی از اعضای دفتر ذکر مصیبت می کرد آن فرد روضه خوان نبود صدای خوبی هم نداشت در نزد امام هم خوب نمی توانست بخواند و ناشیانه می خواند در عین حال امام کاری به صدا و لحن نداشت با نام امام حسین (ع) چنان گریه می کرد که یادم هست مرحوم حاج احمد آقا پرید رفت داخل حیاط از نقطه ای که امام او را نبیند ولی ذاکر احمد آقا را ببیند و با دست اشاره می کردند که روضه را تمام کند، وقتی تمام شد و امام رفتن داخل، احمد آقا به این آقا گفت تو داشتی امام را می کشتی، این پیوند امام بود با اهل بیت، خالی از حبّ نفس و حبّ دنیا

امام آدمی بود که حبّ نفس و حبّ دنیا را از دلش بیرون ریخته بود منقطع از همه تعلّقات بود، حاج آقا مصطفی به صورت ناگهانی از دنیا می رود که امام شهادت او را از الطاف خفیه الهی می دانست و در حالی که همه گریه می کردند امام کالجبل الراسخ حتی یک ناله و یک آهی در شهادت مصطفی نکرد اما نام امام حسین که می آمد بی تاب می شد.

امام حتی به علمش و نمازش تعلّق خاطر نداشت وقتی در جنگ هم خرمشهر آزاد شد فرمود خرمشهر را خدا آزاد کرد و او آمد این انقلاب بزرگ را به وجود آورد گفت خدا مردم را متحوّل کرد هر چه می دید خدا را می دید انقلاب پیروز شد شاه فرار کرد اموال آنها در اختیار امام قرار گرفت به عنوان ولی فقیه کاخ ها قصرها جواهرات خدا می داند چه انبوهی از ثروتها را اینها انباشته کرده بودند امام حتی یک نیم نگاهی از نظر شخصی خودش به این اموال نداشت حتی برای بازدید، وقتی آمد تهران رفتند در یک خانه محقّر اجاره ای، حتی همین خانه یک روز امام وارد اتاق شدند چشمشان به سقف افتد این تیر آهن را گچ روی آنرا به اندازه یک کف دست تراشیده بودند که این نورافکن مربوط بخاطر فیلمبرداری را آنجا نصب کنند چون اتاق کوچک امام جای استقرار این وسیله بر روی زمین نبود، امام تا گچ تراشیده را دیدند فریاد زد با عتاب که چرا شما در خانه مردم تصرف کردید؟! ما موظّف بودیم اول ماه با اینکه آن صاحب خانه عاشق و فدایی امام بود ولی اجاره ای که برای آن مکان تعیین شده بود اول ماه پرداخت کنیم، در خانه اجاره ای زندگی کرد و در آن جهان را رهبری کرد و کاخ های ظلم و ستم را متزلزل کرد به تعبیر مقام رهبری پیچ بزرگی در تاریخ پدید آورد و در همان خانه اجاره ای از دنیا رفت، برای هیچ مرجعی در تاریخ تشیع به اندازه امام وجوهات نیامد امام هرگز برای زندگی شخصی خودش در وجوهات شرعی تصرف نکرد، حتی وجوهات را پیش خودش نگه نمی داشت اگر کسی خارج برنامه چکی می برد مثل مرحوم سید صادق لواسانی که دوست امام بود وجوهات را به خود امام می داد، امام بلافاصله ما را خبر می کردند تا پول را به حساب واریز کنیم تا وارد سیستم شود.

هدیه خانمی از اهل سنت

در طول سالها بعد از انقلاب مردم میلیاردها تومان هدایا به امام دادند ندورات حتی اهل سنت، یک روز یک خانمی دفتر آمد کیسه ای را گذاشت روی میز پر از طلا شاید حدود دو کیلو، گفت برای امام است گفتیم امام که نیاز ندارد این باشد برای حسینی یا امور خیریه دیگر، گفت خیر نذر امام کردم برای شخص امام است، صورت برداری کردیم تا به او قبض و رسید بدهیم اسمش را پرسیدم فهمیدم اهل سنت و اهل یکی از امارات خلیج که از طریق سوریه برگه عبور گرفته بود که کشورش متوجه نشود.

هدیه خانمی مسیحی

خانمی مسیحی اهل ایتالیا که معلّم بود، گردنبند طلای خودش را برای امام فرستاده بود نامه ای نوشته بود که من عیسی مسیح را در وجود شما متجلی یافتم گرانبها ترین یادگار زندگی خود را هدیه به شما می دهم تا شما در راه الهی هزینه بکنید.

ویژگی ولایت فقیه

امام را مقایسه کنید با حکام دنیا، امام قبل از اینکه مرجع و رهبر شود خانه ای در یخچال قاضی داشت و چند هزار متر زمین کشاورزی در خمین ارث پدری امام، وقتی از دنیا رفت نه اینکه به اموال مصادره ای نگاهی نکرد نه اینکه به اموال و وجوهات شرعی هیچ تصرفی نکرد بلکه همه هدایا را در راه خدا انفاق کرده بود مگر اندکی که هزینه شخصی خودش کرده بود از محل ندورات نه وجوهات حتی خانه شخص خودش را و آن چند هزار متر زمین را در راه خدا انفاق کرد وقتی امام رفت با دست خالی رفت اما با دست پر، ما عند الله باقی و ما عندکم ینفد، این وضعیت زندگی امام. این ویژگی ولایت فقیه است.

الان هم، کل مایملک مقام معظم رهبری در وانت نیسان بیشتر جا نمی گیرد، حدود ۲۳ سال قبل آقا در جایگاه رهبری قرار گرفت در اتاق محل ملاقات، موکت ساده ای را چسبانند کف اتاق هنوز همان موکت هاست که فرسوده شده و سران دنیا بر روی آن، پای برهنه وارد می شوند.

عین همه آن ویژگی هایی که از امام نقل کردم همه در آقا وجود دارد.

دختر امام می گفت وقتی پیام های رهبری را از رادیو گوش می کنم اول فکر می کنم پیامهای امام است، یعنی یک انطباق است صددرصد و این ناشی از اتحاد خواستگاه هر دو است و از یک جا سرچشمه می گیرد. روزی در ماه رمضان ایستاده سر پا با سیصد نفر خانواده شهید گفتگو کردند مهربانی کردند از صد پدر مهربان، مهربانتر با آنها برخورد کردند و دلجویی کردند حدود سه ساعت بعد از نماز و افطار و جمعیت متفرّق شدند برگشتم دفتر کارم که بروم منزل، تلفن دفتر زنگ زد دیدم مقام معظم رهبری است نگران شدم که چه اتفاقی افتاده که شخصاً تماس گرفتند، دیدم راجع به یک همسر شهیدی صحبت کردند، معلوم شد که بعد از آن جلسه سه چهار ساعتی تازه رفته اند منزل و نامه های آنها را خواندند.

فتنه سال ۸۸

اولاً آنچه را که دشمنان در دنیا دست به دست هم داده اند برای نابود کردن و ساقط کردن جمهوری اسلامی، هر توطئه آنها می توانست یک نظام را ساقط کند، ترورها، جنگ تحمیلی، تحریم اقتصادی و

انواع دیگر و توطئه های اخیر بعد از رحلت حضرت امام و در دهه دوم و سوم انقلاب که به مراتب توطئه های دشمن عمیق تر شد، چه جنایت هایی که مرتکب شدند اما به لطف خدا و عنایت امام زمان و پایداری مردم و رهبری ولایت فقیه کشتی انقلاب را به سلامت پیش بردند.

در فتنه ۸۸ در زمانی که با ادعای تقلب در انتخابات، هم صدای با اسرائیل و آمریکا و انگلیس و منافقین، سلطنت طلب ها و بهایی ها که در صدد براندازی نظام بودند و آن فتن؟ بزرگ را راه انداختند، مقام معظم رهبری در بیستم شهریور ۱۳۸۸ در اوج نقطه فتنه بشارت داد در سخنرانی که با اطمینان می گویم که دو یا سه سال دیگر (که اشاره به همین انتخابات مجلس می کنند) مردم با حضوری محکم و مستحکم تر وارد صحنه خواهند شد، آنوقت چیزی که دنیا باور نمی کرد حتی خود دوستان باور نمی کردند در انتخابات ۱۲ اسفند شاهد بودیم حضور ۶۴ درصد مردم را که در سال های قبل ۵۰ درصد و ۵۲ درصد بوده افزایش حضور مردم را می رساند، این حقیقت مسلم است که، «من أخلص دینه لله اربعین صباحاً جرت ینابیع الحکمه من قلبه الی لسانه» و نمونه های فراوانی از این حقیقت شاهد هستیم، امروز اگر آمریکا و غرب در حال افول است امام نوید آنرا داد و پایه گذاری کرد گفت: من با اطمینان می گویم اسلام ابرقدرت ها را بر خاک مذلّت می نشاند. امام با قاطعیت گفت که پرچم اسلام بر بام گیتی به اهتزاز خواهد آمد، قرن آینده قرن اسلام است، و امروزه مقام معظم رهبری این مسئله را با رهبری خودش اثبات کرد.

سید حسن نصرالله و بوسه بر دست یار

سید حسن نصرالله به عنوان قهرمان جهان عرب، محبوب ترین چهره؟ جهان عرب و حزب الله که افتخار چشاندن طعم تلخ اولین شکست در کام اسرائیل شکست ناپذیر را به خودش در دنیا ثبت کردند همه و همه من بارها و بارها در سنگر خط مقدم بچه های حزب الله بودم تمام عشق آنها به امام زمان و مقام معظم رهبری است و این انرژی است که به آنها قدرتی می بخشد که ارتش یک میلیونی مصر و ارتش با پشتوانه سوریه و ارتش اردن در جنگ ۶۷ در جنگ ۷۳ طی چند ساعت شکست خوردند در برابر اسرائیل اما در مقاومت ۳۳ روزه حزب الله، اسرائیل شکست خورد و اولین پیروزی به نام حزب الله ثبت شد و این پیروزی مرهون رهبری شخص مقام معظم رهبری بود درست است سید حسن در خط مقدم بود ولی خود او اعتراف کرد وقتی که در سالن کنفرانس اسلامی در کنفرانس بین المللی فلسطین جلوی دوربین ها آمد جلو دست آقا را بوسید، بعد با او مصاحبه کردند که شما کار غیر عادی کردید که وسط جمعیت جلو رفتید و دست آقا را بوسیدید؟ گفت: می خواستم به دنیا بگویم اگر مرا قهرمان جهان عرب و محبوب ترین چهره جهان عرب نامیدند، من هرچه دارم از دست بوسی مقام ولایت بود، این نه به عنوان یک تعارف بلکه به عنوان یک حقیقت است که نقش ولی فقیه است که برای اولین بار اسرائیل و دنیای استکبار که پشت سر او هستند کمر آنها را در جنگ ۳۳ روزه و ۲۲ روزه شکست.

سید حسن نقل کرد که دو جوان اردنی آمدند بیروت مدتی اصرار برای ملاقات با من، ماهها توقف کردند من در برابر اصرار آنها نتوانستم کاری بکنم اجازه ملاقات دادم، آمدند گفتند: ما شیعه شدیم گفتیم: چطور؟ گفتیم: المراجعات یا الغدير و غيره ... را مطالعه کرده اید؟ گفتند: خیر گفتیم: پس چگونه؟ گفتند: ما از یک آیه قرآن که می فرماید: و لتجدنّ اشدّ الناس عداوةً للذين آمنوا اليهود؛ ما

دیدیم یهود فقط دشمن حزب الله و جمهوری اسلامی ایران است با ما کار ندارد سران ما روی پرده یا پشت پرده همه دست در دست اسرائیل و آمریکادادند اشدّ النَّاسِ عداوةً فقط برای ایران و حزب الله است فهمیدم اُمنوا یعنی ایران و حزب الله است به این دلیل متقن ما شیعه شدیم. در پرتو انقلاب اسلامی دین در دنیا روند صعودی پیدا کرد به طور خاص اسلام زنده شد بطور اُخصّ تشیع و مکتب اهل البيت زنده شد.

جملاتی از وصیت نامه امام

امام می فرماید: با دلی آرام، قلبی مطمئن، و روحی شاد و ضمیری امیدوار... چرا امام این بیانات را می گوید؟ علت آنرا می توان از جملات قبل و بعد فهمید، جایی که می فرمایند: اینجانب با آنچه در ملت عزیز از بیداری و هوشیاری و تعهد و فداکاری و روح مقاومت و صلابت در راه حق می بینم، امید آن دارم که به فضل خداوند متعال این معانی انسانی به اعقاب ملت منتقل شود و نسل بعدالنسل بر آن افزوده گردد.

و از ملت امیدوارم که عذر مرا در کوتاهی ها و قصور و تقصیرها بپذیرند و با قدرت و تصمیم اراده به پیش روند و بدانند که رفتن یک خدمت گذار در سدّ آهنین ملت، خللی حاصل نخواهد شد که خدمتگذاران والا و والاتر در خدمتند. یعنی نوید می دهد که بعد از خودش خدمتگذاری والا و والاتر در خدمت نظام خواهد بود.

امام می فرماید: ما می گوییم تا شرک و کفر هست مبارزه هست و تا مبارزه هست ما هستیم، ما در صدد خشکانیدن ریشه های فاسد صهیونیسم، سرمایه داری و کمونیسم در جهان هستیم ما تصمیم گرفته ایم به لطف و عنایت خداوند بزرگ، نظام هایی را که بر این سه پایه استوار گردیده اند نابود کنیم.

امام و روحانیت

امام می فرماید: در هر حال آنچه که در سرنوشت روحانیت واقعی نیست سازش و تسلیم شدن در برابر کفر و شرک است که اگر بندگان استخوانهای ما را جدا کنند، اگر سر ما را بالای دار ببرند، اگر زنده زنده در شعله های آتشیان بسوزانند، اگر زن و فرزندان و هستی ما را در جلوی دیدگان ما به اسارت و غارت برند هرگز امان نامه کفر و شرک را امضاء نمی کنیم.

من اکثر موفقیت روحانیت و نفوذ آنها را در جوامع اسلامی در ارزش عملی و زهد آنان می دانم و امروز هم این ارزش نه تنها نباید به فراموشی سپرده شود بلکه باید بیشتر از گذشته به آن پرداخت هیچ چیزی به زشتی، دنیا گرایی روحانیت نیست و هیچ وسیله ای هم نمی تواند بدتر از دنیا گرایی روحانیت را آلوده کند چه بسا دوستان نادان یا دشمنان دانا بخواهند با دلسوزی های بی مورد مسیر زهدگرایی آنان را منحرف سازند.

مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچم داری حضرت حجّت ارواحنا فداه است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد انشاء الله. عمر هزارساله باید تا من یک از هزار گویم.

\$

###ابعاد شخصیتی حضرت امام خمینی ره

ابعاد شخصیتی حضرت امام خمینی ره

استاد حاتمی راد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعَصَّومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ
اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

مقدمه؛ سروده ای از دیوان حضرت امام (رحمه الله)

ما را رها کنید در این رنج بی حساب - با قلب پاره و با سینه ای کباب
عمری گذشت در غم هجران روی دوست - مرغم درون آتش و ماهی برون آب
حالی نشد نصیب ام از این رنج زندگی - پیری رسید غرق بطالت پس از شباب
از درس و بحث مدرسه ام حاصلی نشد - کی می توان رسید به دریا از این سراب
هر چه فرا گرفتم و هر چه ورق زدم - چیزی نبود غیر حجابی پس از حجاب
هان ای عزیز، فصل جوانی به هوش باش - در پیری از تو هیچ نیاید به غیر خواب
این جاهلان که دعوی ارشاد می کنند - در خرقة شان به غیر منم تحفه ای میاب
ما عیب و نقص خویش و کمال و جمال غیر - پنهان نموده ایم چو پیری پس خضاب
دم در نیار و دفتر بیهوده پاره کن - تا کی کلام بیهوده، گفتار ناصواب.

امام در نگاه دیگران

امام در نگاه آیت الله سید علی قاضی

آیت الله سید علی قاضی استاد اخلاق آیت الله بهجت، آیت الله خوئی، علامه طباطبائی و بسیاری از
بزرگان دیگر.

آیت الله عباس قوچانی در مدرسه صدر اصفهان سال ۱۳۵۰ هجری شمسی یعنی هفت سال قبل از
پیروزی انقلاب اسلامی، این واقعه را تعریف می کند:

که سالها قبل ما در نجف بودیم، کلاس درسی داشتیم با آیت الله قاضی تعداد خاصی از طلبه ها بعضی
روزها می رفتیم منزل ایشان و ایشان برای ما درس می گفت، یک روز عصر ناگهان درب اتاق باز شد
یک طلبه سید جوان وارد اتاق شد سلام کرد احترام گذاشت چون جا نبود دم درب نشست، آقا قاضی
مشغول تدریس بود، وقتی این طلبه جوان آمد درس را قطع کرد و سکوت کرد، حدود پانزده دقیقه
این سکوت طول کشید ما جرأت نمی کردیم علّت سکوت ایشان را سؤال کنیم، بعد رو کرد به من
گفت: آقا شیخ عباس بلند شو از قفسه کتابخانه، ردیف دوم کتابی هست به این رنگ بیاور، من رفتم و
آوردم گفت: باز کن بخوان. گفتم کجا را بخوانم آقا؟ گفت: باز کن هر کجا آمد بخوان. من کتاب را باز
کردم صفحه ای آمد خواندم، داستان یک قومی از بنی اسرائیل بود که یک پادشاه ظالم جائر سفاک
آن روزها بر این ملت حکومت می کرد مردم از دست این حاکم ظالم به امان آمده بودند، عالمی در

آن سرزمین قیام کرد مردم را به وحدت فراخواند: که ای مردم اگر با هم باشید من این حاکم ظالم را از کشور بیرون می‌کنم.

خواندم و خواندم آخر قصه این بود که بلاخره آن عالم به کمک ملت، حاکم ظالم را از کشور بیرون کرد، به اینجا که رسیدم آقای قاضی گفت کافی است، کتاب را در جایش بگذار من هم این کار را کردم. آقای قاضی دوباره حدود پنج دقیقه سکوت کرد، ما ربط این کتاب و قصه را با این جلسه نفهمیدیم در این فکر بودیم که سید جوان با ادب و احترام از اتاق خارج شد و رفت.

ما نه قبل از این جلسه این طلبه جوان را دیده بودیم نه بعد از آن جلسه دیگر او را دیدیم، سالها گذشت ما شنیدیم در قم حاج آقا روح الله قیام کرده ما این حاج آقا روح الله را نمی‌شناختیم، اگر ایشان را می‌دیدیم هم نمی‌شناختیم، فقط می‌شنیدیم که ایشان نهضتی به پا کرده، دستگیر شده، زندانی شده و تبعید شده به ترکیه بعد شنیدیم دارد می‌آید به نجف، حوزه ها، مراجع، بزرگان، فضلاء و طلاب درس و بحث را تعطیل کردند رفتند به استقبال امام ما هم رفتیم، وقتی امام را دیدیم شناختم که این همان سید است که سالها قبل آمد درس آقای قاضی آن جریان و آن قصه همه در ذهن من تداعی شد.

امام در نگاه مقام معظم رهبری

جامع الأبعاد و جامع الأطراف

رهبر عزیز و امام فقید و بزرگوار ما که در عالم چهره درخشان بود و حقیقتاً مثل او نه در این زمان و نه در زمانهای گذشته نداشتیم و نداریم لااقل در چهره های معروف عالم بعد از انبیاء و اولیاء سراغ نداریم به این عظمت به این جامع الابعاد و جامع الاطراف بودن و با این خصوصیات مثبت، یقیناً خصوصیات امام استثنایی ممتاز و بی نظیر است و هر چه قدر که در ابعاد شخصیت ایشان تأمل کنیم این استثنا و امتیاز را بهتر و بیشتر می‌شناسیم و در می‌یابیم.

جنس و خمیره انبیاء

این شخصیت با هیچ کدام از رهبران دنیا قابل مقایسه نیست او را فقط با پیامبران و اولیاء معصوم می‌توان مقایسه کرد او اصلاً جنس و خمیره انبیاء بود.

ودیعہ خدا

شخصیت عظیم رهبر انقلاب حقاً و انصافاً پس از پیامبران خدا و اولیاء معصومین با هیچ شخصیتی قابل مقایسه نبود، امام ودیعہ خدا در دست ما و حجت خدا بر ما و نشانه عظمت الهی بود.

امام در نگاه دشمنان اسلام

یکی از ثنوی پردازان مشهور آمریکا، آقای کسینجر

او این طور راجع به امام قضاوت می‌کند: آیت الله خمینی غرب را با بحران جدی برنامه ریزی مواجه کرد تصمیمات او آنچنان رعد آسا و برق آسا بود که مجال هر نوع تفکر و برنامه ریزی را از سیاستمداران و نظریه پردازان سیاسی دنیا می‌گرفت هیچ کس نمی‌توانست تصمیمات او را از پیش حدس بزند هیچگاه نتوانستیم تصمیمات او را از پیش حدس بزنیم او با معیارهای دیگری غیر از معیارهای شناخته شده دنیا سخن می‌گفت و عمل می‌کرد گویی از جای دیگری الهام می‌گرفت.

مي گويد: دشمني آيت الله خميني با غرب، برگرفته از تعاليم الهي او بود او در دشمني خود نيز خلوص نيت داشت.

آقاي هوور از انديشمندان سوئيس مي گويد:

امام خميني اولين رهبر مذهبي در قرن ماست كه انقلابي را به وجود آورد كه هم زمان سه وجه مذهبي، سياسي و فرهنگي در خود جمع كرده بود تمام انقلابيون قرن ما نظير هيتلر، موسليني و لنين يك انقلاب سياسي اجتماعي را به وجود آوردند اما چون آنها بويي از مذهب نبرده بودند راه و روشهاي آنها امروز كهنة شده و طرفداران آنها به پايان خط رسيده‌اند اما امام خميني اولين رهبر مذهبي عالم بود كه دين سياست و فرهنگ را يك جا به كار گرفت و به همين دليل مسيرش نيز ادامه دارد.

آقاي ريچارد كلمن

آقاي ريچارد كلمن از انديشمندان دنياي غرب، مي گويد: نظام سرکش و مهار نشدني جمهوري اسلامي ايران كه توسط امام خميني بنیان گذاری و تأسیس شد کاخ سفید را با همه قدرت هسته‌اي و تکنولوژی او، پشت دیوارهاي حقارت ها رانده است.

امام و نمايش قدرت دين

قدرت زور و تزوير

قبل از اينكه امام وارد ايران بشود و قبل از اينكه نهضت را آغاز بكنند دنيا بعلاوه ما ملت ايران و مسلمانان جهان، قدرت پول، زر، زور و قدرت تزوير را شناخته بوديم و معروف بود به قدرت رسانه، تبليغات هم شناخته بودند يعني ديدند با قدرت تبليغات مي توان يزيد قمار باز، شراب خوار، و ميمون باز كثيف را اميرالمؤمنين كرد و با تبليغات، امام معصوم مثل علي(ع) را كاري كرد كه وقتي در مسجد به شهادت مي رسد مردم حيرت زده از هم پرسند علي در مسجد چكار مي كرد؟! مگر علي نماز هم مي خواند؟! قدرت تبليغات اين است نوه پيامبر را مي كشند سرش را مي برند خانواده اش را اسير مي كنند خيام را آتش مي زنند بعد مردم كف مي زنند سوت مي زنند و مي گویند اينها خارجي هستند اين قدرت تبليغات است.

بنابراين ملتها و مسلمانان جهان قبل از امام با قدرت تبليغات آشنا بودند جنگ رواني نوع جديدي از قدرت بود كه در عرصه بين الملل شروع مي شد با جنگهاي رواني به سرنگوني قدرتها و رژيمها مي پرداختند.

قدرت دين

اما وقتي امام ايران آمد در روز ۱۲ بهمن يك قدرت جديدي را در عرصه دنيا به نمايش گذاشت و آن قدرت دين بود. امام در اولين سخنراني، محكم گفت: من تو دهن اين دولت مي زنم من به پشتيباني اين ملت دولت تعيين مي كنم تمام دنيا متحير شدند كه يك پيرمرد هشتاد ساله تبعيدي وارد کشور شده بدین نحو در مقابل یک رژیمی که ۷۰۰ هزار نفر ارتش دارد، ساواک شاه ۱۰۰ هزار نیرو دارد، گارد شاهنشاهی دارد آمریکا، اروپا، انگلیس، شوروي و چین پشت سرش است، پول، قدرت، زور، تزوير و تبليغات دارد امام در مقابل چنين قدرتي ايستاده مي گوید تو دهنتم مي زنم. به اين مي گویند قدرت دين، امام قدرت دين را مطرح كرد و مردم دنيا كم كم باور كردند كه دين هم قدرتي

است و می‌توان با دین حکومت کرد و با قدرت دین قدرتهای حاکمه را ساقط کرد، در مقابل قدرت های شرق و غرب ایستاد، صدها هزار جوان را بسیج کرد، طولانی ترین جنگ قرن بیستم را مدیریت کرد، جوانانی که باید به زندگی عشق بورزند را عاشق شهادت کرد، این قدرت دین است که پدران و مادرانی که فرزندان شان در دام نفاق افتاده بود به تحویل آنها تشویق شوند. می‌توان با قدرت دین کاری کرد که وقتی سومین، چهارمین و پنجمین فرزند یک خانواده کشته می‌شود مردم بیایند بجای تسلیت، تبریک بگویند که نمونه های آن الان هم مشهود است در شهدای هسته ای اخیر، این قدرت دین است.

امام دین را از زیر خروارها گرد و غبار بیرون آورد و به دنیا نشان داد.

چهره واقعی اسلام

امام می‌فرماید: اگر چهره نورانی اسلام را برای جهانیان روشن نمایم اگر این چهره با آن جمال جمیل که قرآن و سنت در همه ابعاد به آن دعوت کرده از زیر نقاب مخالفان اسلام و کج فهمی‌های دوستان خودنمایی کند اسلام عالم گیر می‌شود اسلام جهانگیر خواهد شد و پرچم پرافتخار آن در همه جا به اهتزاز در خواهد آمد چه مصیبت بار و غم انگیز است که مسلمانان متاعی دارند که از صدر عالم تا نهایت آن نظیر ندارد اما نتوانسته اند این گوهر گرانبها را که هر انسان به فطرت آزاد خود طالب آن است عرضه کنند بلکه خود نیز از آن غافل و به آن جاهلند و گاهی از آن فراری.

وقتی امام اسلام، قرآن و نماز را معرفی می‌کند و در تفسیر سوره حمد، حمد را تفسیر می‌کند همه حیرت زده می‌شدند به این کلمات جدیدی که امام مطرح می‌کند و اخلاق، رفتار، گفتار، ادبیات، قلم، قدم، قیام، قعود، سکوت، فریاد، تبعید و زندان امام برای همه تازگی داشت و نشان داد که اگر همه اینها در راه اسلام و راه خدا باشد ماندگار خواهد شد.

معنای واقعی سیاست

شخصیت های بزرگ دنیای اسلام عموماً در یک بعد یا دو بعد تخصص داشته اند مثلاً یکی در فلسفه، یکی در عرفان، یکی در اصول، یکی در فقه، یکی در ادبیات و یکی در ریاضیات اما امام یک شخصیت جامع الاطراف است توانمندی ها و عظمت علمی امام، ابعاد گوناگون و بعضاً متضادی دارد. فیلسوف است درحالی که فرمانده نظامی هم هست ما معمولاً فیلسوفان مبارز و با روحیه نظامی نداریم، اما امام اینگونه است.

امام در اخلاق، ادبیات، خوشنویسی، اصول، فقه، ریاضیات، نجوم متبحر است و دهها کتاب در موضوع های گوناگون و در همه اینها بی نظیر هستند.

امام یک سیاستمدار است، تنها شخصیتی است که حکومت برقرار می‌کند، امام معتقد است که سیاست در اسلام یعنی عدالت، یعنی حکومت، یعنی مدیریت و امام، سیاست را برای عالم معنا می‌کند اما نه به معنای مرسوم که به معنی خدعه و نیرنگ است و با این سیاست، حکومت ایجاد می‌کند جمهوریت و اسلامیت را کنار هم می‌گذارد و به عالم نشان می‌دهد که دین را آورد در عرصه حکومت.

امام و هنر مدیریت او

با توجه به بیداری اسلامی که در دنیا اتفاق می افتد این بُعد را باید بررسی کرد که امام چگونه این انقلاب را به پیروزی رساند و چطور در ده سال اول مدیریت کرد. هیچ کس گمان نمی کرد انقلاب اسلامی ایران یک سال هم دوام بیاورد لذا شاه که فرار کرد منتظر موقعیتی بودند که او را بر گردانند.

هنر مدیریت امام در ده سال اول انقلاب و خصوصاً در سال آخر عمر شریفش کاملاً نمایان است. انقلاب اسلامی ایران، ۱۷ سال طول کشید تا پیروز شد یعنی امام، سال ۱۳۴۰ مبارزه را علنی کرد و قبل از آن مبارزه مخفی بود ما از علنی شدن انقلاب می گوئیم در سال ۱۳۴۲ قیام از قم و از حوزه بلند شد ماجرای ۱۵ خرداد اتفاق افتاد امام دستگیر شد و غیره. مدیریت جریان هایی از جمله:

جریان خلق کرد

بالاخره بعد از ظهر ۲۲ بهمن توطئه ها برای سرنگونی انقلاب اسلامی آغاز شد ساواکی ها توی خیابانها ریختند و شروع به کشتن مردم کردند. چند روز ادامه داشت ناگهان آمریکا که سفارتخانه اش در ایران بود وارد عرصه شد. آقای کارتر دستور جنگ اقوام را در کشور صادر کرد، شمال، جنوب، شرق، غرب و چهار طرف ایران درگیری شد ابتدا کردها را تحریک کردند البته به نام کردها بود ولی کومله، دمکرات، کمونیستها و توده ای همه بودند که در منطقه کردستان ایران آماده شدند عراق هم پشت سر اینها قرار گرفت اوضاعی درست شد اینقدر جوانان بیگناه ما به بدترین وجه کشته شدند سربریده شدند، حداقل آماری که داریم ۲۵ هزار نفر شهید شدند. می خواستند کردستان را از ایران جدا و با کردستان عراق یکی کنند و بشود قلمرو کردستان بزرگ، رسید به جایی که منطقه پاوه محاصره شد دستور قتل عام همه مردم را صادر کردند به جرم اینکه به جمهوری اسلامی رأی داده بودند، به محض اینکه اخبار پاوه به امام رسید، امام یک فرمان جهادی صادر کرد گفت: ۲۴ ساعت مهلت می دهم به فرماندهان ارتش، ژاندارمری و سپاه که اگر در این مدت پاوه آزاد نشود همه را دادگاهی میکنم.

فرمان امام، بسیج عمومی را در منطقه کردستان ایجاد کرد ملت ایران و کردها، فرمان امام را لیبیک گفتند به کمک ارتش، سپاه و غیره آمدند و محاصره را شکستند، هر کس هر چه داشت آورد و ظرف چند ساعت پاوه آزاد شد و کردستان به آغوش میهن اسلامی برگشت.

جریان خلق ترک

این جریان از قم شروع شد یک مرجع تقلید قیام کرد علیه امام، آیت الله شریعتمداری که داستانش غم انگیز است (امام نامه ای دارد به آقای منتظری که آقای منتظری تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگان به اسلام) امام همه این فراز و نشیب انقلاب را به بهترین نحو مدیریت می کند، آقای شریعتمداری افتاد جلوی یک باندي به نام حزب خلق مسلمان و فرمان داد فتوا داد، عضویت در این حزب بر همه واجب است صدها هزار مقلد داشت ماجرا به تبریز کشید، امام نمایندگان از جمله آقای فلسفی و سایر بزرگان را فرستاد که این کار را نکنید، تازه انقلاب شکل گرفته، وحدت داشته باشیم به گوش این آقا نرفت، تبریز بلند شد همه به مصلاي تبریز حمله کردند و آنرا آتش زدند، امام جمعه تبریز به شهادت رسید، صدا و سیمای تبریز و غیره را گرفتند که آذربایجان باید مستقل باشد و به

آذربایجان شوروي ملحق شود و یک کشور شود. امام، خروشید با یک فرمان که: به ملت شجاع آذربایجان و مردم شجاع تبریز که این لکه ننگ را از دامن آذربایجان پاک کنید. مردم بلند شدند و این فتنه را هم خاموش کردند و تمام رساله های این آقا را جمع کردند، بعد مردم سؤال کردند که ما مقلد ایشان بودیم حالا چکار کنیم؟ جامعه مدرسين عزل این آقا را از مرجعیت اعلام کرد، سران این فتنه، دستگیر و اعدام شدند ولی امام فرمود آقای شریعتمداري را آزاد کنند، متأسفانه تصوّر این بود که فتنه تمام شده اما چند ماه بعد دوباره این آقا قیام کرد.

جریان خلق عرب

در خوزستان، خرمشهر، اهواز به سمت سوسنگرد، هویزه و غیره کشیده شد و از عراق برای اینها سلاح می آمد، انفجارهای گوناگونی راه انداختند لوله های نفتی، ایستگاه های گاز و غیره که باید خوزستان از ایران جدا و کشور مستقلی شود.

امام دوباره خروشید و فرمانی به ملت خوزستان داد و ملت بلند شدند و این ماجرای خلق عرب را هم مهار کردند.

خلق بلوچ

فتنه قبلی، تمام نشده بود که بلوچستان بلند شد، خلق بلوچ گفتند بلوچستان پاکستان با بلوچستان ایران، باید یک کشور مستقل شود.

خلق ترکمن

ترکمن ها در گنبد قیام کردند هنوز تمام نشده بود که جریان آمل پیش آمد کمونیست ها یکی شدند به شهر آمل حمله بردند و شروع به کشتار کردند.

امام یک فرمان دیگری صادر کرد مردم قیام کردند و جنگ شهری در گرفت و ریشه کمونیستها را زدند و به سمت جنگل فرار کردند.

تسخیر لانه جاسوسی

همه این جریانات در شش ماه اول انقلاب اتفاق افتاد کسی باور نمی کرد این انقلاب دوام بیاورد اما امام راسخ و محکم ایستاده بود و این کشتی طوفان زده را به ساحل، هدایت می کرد.

امام یک سخنرانی کرد که ای فرزندان من جوانان این بدبختی ها و گرفتاریهای ما زیر سر آمریکا است، دانشجویان ما چرا اینها را گوشمالی نمی دهند اینها، کار آمریکا است.

دانشجویان ما تصمیم گرفتند به سفارت آمریکا حمله کنند، حمله کردند و سفارت آمریکا را گرفتند، نخست وزیر ایران، آقای بازرگان ترسید، رفت نزد امام و گفت این جوانها را توصیه کنید سفارت را خالی کنند، امام گفت: خوب کاری کردند، نخست وزیر استعفا داد، امام قبول کرد، دولت هم به تبعیت از نخست وزیر استعفا داد، کشور بدون دولت شد، شایعه شد که آمریکا می خواهد به ایران حمله کند، جنگ روانی تبلیغاتی شروع شد رعب و وحشت ایجاد می کرد، امام گفت دانشجویان را پیش من بیاورید و دانشجویان در سال ۱۳۵۸ پیش امام رفتند در شرایطی که آمریکا تهدید به حمله نظامی می کند، امام با یک جمله آتش سردی، روی آتش فتنه ریخت، گفت: جوانان عزیز، من با اطمینان به شما می گویم آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند سفارت را رها نکنید این انقلاب دوم است، این انقلابی بزرگتر از اول است.

دانشجویان به وجد آمدند و سفارت را که قرار بود برای سه روز بگیرند ۴۴۴ روز نگه داشتند، امام تهدید کرد گفت: آقای کارتر شاه را به ما پس بده، ثروت ما را که بلوکه شده (۱۲ میلیارد دلار پول ما در آمریکا بود) تا ما بگوییم گروگانهای جاسوس شما را آزاد کنند، بعد امام گفت زنهارا آزاد کنید، بعد گفت سیاهان را آزاد کنید، با این اتفاق، یعنی تسخیر لانه جاسوسی، انقلاب ما صادر شد.

سوره براءت صحیفه نور امام

آقای کارتر عصبانی شد دستور داد یک گروهی برای ملاقات با امام به ایران بیایند، امام آن موقع در قم بود، رادیو ترکیه اعلام کرد که گروهی، به نمایندگی از رئیس جمهور آمریکا برای ملاقات با امام وارد ایران می شود، در صحیفه نور امام، یک نامه بدون بسم الله است، سوره براءت صحیفه نور امام، قرآن یک سوره براءت دارد، صحیفه انقلاب اسلامی ایران هم یک سوره براءت دارد، نامه امام، بدون بسم الله شروع می شود: از قرار اینکه من شنیده ام فرستادگان آقای کارتر آمده اند برای ملاقات با من و مسئولین کشور، من که به هیچ عنوان با آنها ملاقات نمی کنم مسئولین شورای انقلاب هم حق ملاقات با آنها را ندارند تا زمانی که دولت آمریکا شاه را بر نگرداند ثروتهای ملت ایران را تحویل ندهد خبری از ملاقات نیست. آنها هم ترسیدند به ایران بیایند برگشتند به سمت آمریکا.

این را می گویند قدرت دین، در مقابل ابرقدرتی مثل آمریکا امام اینطور نهیب بزند.

تحلیل عمیق سیاسی امام در قالب طنز

بعد آقای کارتر دستور حمله نظامی به ایران را صادر کرد، اینقدر رفتند پیش امام که آقا کوتاه بیایید، این آمریکاست شوخی نیست، فردا حمله کند ایران را با خاک یکسان می کند، امام وقتی اینها جمع شدند گفت: من می خواهم یک مثالی بزنم، من می خواهم رئیس جمهور آمریکا را با شیر مقایسه کنم، امام فرمود: شیر وقتی با یک رقیب و حریف روبرو می شود، سه کار انجام می دهد کار اول غرّش، شیر اگر دید رقیب عقب نشینی کرد و ترسید، با یک ضربه کارش را تمام می کند اگر دید رقیب ایستاد، اینجا شیر کار دوم را انجام می دهد، دم را بالا می آورد تکان می دهد، به رفقاییش می گوید رفقا بیایید بین ما میانجی گری کنید نگذارید بین ما دعوا بشود، اما کسی جرأت ندارد بین شیر و از شیر قویتر میانجی گری کند، می بیند کسی نمی آید عذر خواهی می کند، اینجا کار سوم را انجام می دهد، یک صدایی از عقب شیر خارج می شود که این صدا نشانه ترس اوست.

امام در قالب طنز یک تحلیل عمیق سیاسی را مدیریت می کند، آمریکا شیر پیر بی دندان است که از ترس

عریده می کشد مگر او جرأت دارد به ایران حمله کند مگر جوانان ما مرده اند اگر نیروهای آمریکایی پایشان به ایران برسد جوانان ایران آنها را با چنگ و دندان تکه تکه می کنند نمی گذارند یک نفرشان زنده برگردد.

اگر این گفتارها، رفتارها، تحلیل ها و مدیریت امام امروز الگویی بشود در منطقه کدام رژیم جرأت دارد مردمش را به این نحو قتل عام کند. این رهبری امام در دنیا بی نظیر است و در دنیا سراغ نداریم.

حادثه طبس، شنها و باد مأموران خدا

آمریکا مخفیانه به ایران حمله کرد کسی نمی دانست چه اتفاقی می خواهد بیفتد، روز چهارم اردیبهشت سال ۱۳۵۹ نقل است که آقای خلخالی گفت: رفته بودیم یزد، شب خواستیم به تهران

برگردیم آمدیم سمت جاده دیدم طوفان سختی شده طوری که ماشین می خواست وارونه شود. به راننده گفتیم برگرد، برگشتیم یزد، صبح که هوا آرام شد خواستیم راه بیفتیم دیدیم از دفتر امام زنگ زدند، آقای سید احمد بود گفت: آقای خلخالی دیشب آمریکا خواسته به ایران حمله کند امام گفته بروید در فلان منطقه طبس، گزارشی برای من بیاورید ما آنجا رفتیم رسیدیم به بیابان بی آب و علف که یک فرودگاه متروکه بود. آمریکا چون خودش در زمان شاه بر ساخت فرودگاه در ایران نظارت داشته بود از منطقه کور رادار از ناوهای جنگی آمریکا پرواز کرده بودند در این نقطه کور نشسته و منتظر تعداد دیگری از کماندوهای آمریکا با هلی کوپترها و هواپیماهای مجهز بودند تا به اینها ملحق شوند و حمله کنند برای آزادی گروگانها در تهران، دستورشان : ۱. بمباران بیت امام و کشتن ایشان . ۲. هزاران نیروی پیاده نظام، آماده کرده بودند که اینها با شروع عملیات، وارد معرکه شوند و مردم را از بین ببرند بعد قرار بود به سفارت آمریکا حمله کنند و گروگانها را آزاد کنند و تمام دانشجویان را از بین ببرند.

هلی کوپترها که آمدند آغاز عملیات صادر می شود طوفان هم آغاز می شود آن هم طوفان شنی که به گفته خود خلبانهای ارتش آمریکا که زنده در رفتند، می گفتند: ما دیدیم از زمین و آسمان آتش می بارد هیچ چیز دیده نمی شد تا اینکه هواپیما با هلی کوپتر برخورد می کنند هر دو منفجر می شوند هواپیمای بعدی وحشت زده در منطقه می نشینند، جنازه های سوخته خلبانها در بیابان طبس ریخته شده بود، آقای خلخالی می گفت وقتی این جنازه ها را دیدم دست می گذاشتم به جنازه ها پودر می شد، ارتش آمریکا جنازه ها را از وحشت رها کرده و فرار کرده بودند، هواپیماهای سالم و هزاران سلاح را هم رها کرده و فرار کرده بودند. بچه های سپاه داخل هواپیما شدند دیدند پر از سلاح و نقشه ها و اسنادی از افرادی که قرار همکاری با آنان داشتند اما متأسفانه رئیس جمهور ایران آقای بنی صدر خیانت کرد رادیو آمریکا اطلاعیه ای پخش کرد که هواپیماهای ما در ایران باقیمانده است. بنی صدر هم به ارتش دستور داد که هواپیماها را بمباران کند و به این نحو نقشه، تمام اسناد، سلاح ها و هواپیماهایی که مانده بود از بین رفت حتی پاسدارانی که آنجا مشغول تفحص بودند به شهادت رسیدند.

به هر حال این حمله نظامی با امداد الهی خنثی شد، روز بعدش امام سخنرانی کرد که آیا ما نیروهای آمریکایی را شکست دادیم چه کسی آنها را شکست داد و هواپیماهای عظیم و پیشرفته آمریکایی را در هم شکست؟! امام فرمود: شنها و باد مأمور خدا بود تا اینها را شکست دادند. این اعتقاد امام به الطاف غیبی خدا در مدیریت را می رساند یعنی امام هیچ کاری را به خودش و ملت نسبت نمی داد، در تمام مراحل حساس انقلاب، امام رخدادها را به خدا نسبت می داد. این ماجرا تمام شد الان در سپاه طبس آثار سوخته از هواپیماها هست و از سراسر دنیا خبرنگاران دیدن می کنند.

کودتای بزرگ و مخوف نوژه

اما آمریکا دست بردار نبود دو ماه بعد از این حادثه آمریکا وارد عمل شد.

حالت امام در آن روز و شب

سید احمد خمینی می گوید: بعد از ظهری بود خانه بودیم امام گفت: احمد جان بریم امامزاده رفتیم و امام یک حالت انابه خاصی داشت برگشتیم، شب شد. نماز شب امام با هر شب فرق می کرد.

سگ مأمور خدا شد

بعد از ظهر همان روز یک اتفاق دیگری در تهران افتاد هیچ کس نمی داند چه اتفاقی می خواهد رخ بدهد، به امام خبر دادند که در یکی از مناطق تهران در شمیرانات به بچه های کمیته گزارشی می رسد که یک باغی و خانه ی بزرگی، کارهای خلاف شرع می پرداخته اند بچه ها وقتی که وارد این خانه می شوند می بینند هر فسادى در آن هست آنها را جمع می کنند فرمانده به یکی از نیروها می گوید شما یک دوری در باغ بزن مورد دیگری نباشه. این نیرو می رود اما یک سگ دنبالش می کند، اون هم فرار می کند تا اینکه به بن بست گیر می کند سگ هم ول کن نبوده، دري باز بوده می رود داخل، سگ پشت در ماند چند دقیقه که می گذرد می بیند این داخل یک سالن بزرگ و پر از سلاح است.

خلبان ارتش: مادرم مرا منقلب کرد

ساعت سه نیمه شب شد در خانه مقام معظم رهبری را کوبیدند آقا می فرمایند: من بلند شدم دیدم چند پاسدارند با یک شخص دیگری پرسیدم: چه شده؟ گفتند: این آقا خلبان ارتش است خبر مهمی دارد بطور

خصوصی می خواهد به شما بگوید، رفتیم داخل حیاط دیدم خیلی می ترسد به حدی که از وحشت توان بیان نداشت تا اینکه آرام شد گفت آقا وقت تنگ است قرار است فردا در همدان توسط ارتش کودتا شود. گفتم کی از شما حمایت می کند؟ گفت آمریکا، عربستان، اسرائیل، مصر، تونس، انگلیس، گفت ۶۰ خلبان، ۳۰ بمب افکن آماده شده من مسئول بمباران خانه امام هستم . گفتند باید اول امام کشته شود تا کودتا پیروز شود، آقا به او گفت چرا قضیه را لو دادید؟ سرش را پایین انداخت گفت مادرم باعث شد، رفتم مادرم را به جای امنی ببرم مادرم گفت چه شده گفتم می خواهیم کودتا کنیم خانه امام هم توسط من بمباران می شود جان شما در خطر است، ناگهان مادرم جیق کشید گفت می خواهی امام را بکشی تو را عاق می کنم، شیرم را حلال نمی کنم، الآن زنگ می زنم به پاسداران، مادرم مرا منقلب کرد، خودش مرا مجبور کرد تا قضیه را به شما بگویم (در آن زمان مقام معظم رهبری نماینده تام الاختیار امام بود) خلبان می گفت به ما گفتند در تهران تا ۵۰۰ هزار نفر را بکشید جمعیت تهران آن روز یک و نیم میلیون نفر بود، سی استان، تمام حوزه های علمیه، تمام مصلی ها، مراکز انقلابی و غیره قرار بود بمباران شود، آقا می فرماید: سریع رفتیم خانه امام، جریان را به ایشان عرض کردم و خواهش کردم از منزل به یک جای امنی منتقل شوند تا ما برویم دنبال خنثی سازی کودتا، امام فرمود: آقای خامنه ای من برم جای امن، اما جان مردم در خطر باشد؟! من از جایم تکان نمی خورم، گفتم: آقا شما جان انقلاب هستید اگر برای شما اتفاقی بیفتد انقلاب شکست می خورد، آقا می گوید من گریه کردم اما امام گفت: آقای خامنه ای نگران من نباش برای من اتفاقی نمی افتد در این کشور کودتا پیروز نمی شود، بروید خنثی کنید اگر با مشکل مواجه شدید به من بگویید تا مردم را وارد صحنه کنم.

بچه ها بسیج شدند و همدان را محاصره کردند، پایگاه شکاری همه مسلح، دهها تن بمب و غیره که آماده یک قتل عام شده بودند، به خواست خدا قبل از اینکه اقدامی کنند، دستگیر شدند و محاکمه

شدند، ناگهان یک خبر خوشی به امام دادند که آن ماجرای باغ و سگ که اتفاق افتاده بود، امام در سخنرانی گفت: در ماجرای طبس شنوا و باد مأمور خدا بودند در این ماجرا سگ مأمور خدا بود.

شریعتمدای و قطب زاده

اما خبر تلخ این بود که دل امام شکست، در هشت جایی صحیفه امام از این واقعه تلخ یاد می کند، آن وقتی بود که به امام خبر دادند آقای شریعتمدای در کودتا، نقش کلیدی داشته و نوار سخنان و پیام شریعتمداری برای تبریک پیروزی کودتا ضبط شده، خانه بزرگی در تهران آماده کرده بودند که وقتی امام کشته شد، شریعتمداری را به عنوان رهبر مذهبی ایران مطرح کنند، پسرهایش هم در ماجرا خیلی نقش داشتند. (ر.ک. کتاب، شریعتمدای در دادگاه تاریخ، نوشته آقای سید حمید روحانی و کتاب حزب خلق مسلمان ظهور تا سقوط ۲ جلد و کتاب نیمه پنهان).

اینجا هم احتمالاً امام اجازه نداد نقش شریعتمدای در کودتا آشکار شود لذا ماجرا پنهان ماند و کسی هم به شریعتمداری تعرضی نکرد.

به هر حال کودتای بعدی، دو سال بعد به فرماندهی آقای شریعتمداری و آقای قطب زاده اتفاق افتاد که امام در اینجا دیگر صبر نکردند و پیام دادند: آنان که تا دیروز اهل سیاست نبودند امروز ردپای آنان را در کودتای نوژه باید بدست بیاید، (شروع به گله کردن نمود) تاریخ اسلام از اینها ضربه خورده ما نگران کودتا نیستیم ما از قشرهای خودمان می ترسیم.

امام چند پیام تلخ راجع به ماجرای آقای شریعتمداری صادر کرده که در آن کتابها موجود است، اما امام باز هم گفت کسی متعرض نشود، وقتی شنید در منزل آیت الله پسندیده، برادر امام حرفی درباره شریعتمداری زده شده تماس گرفته بودند به برادرش گفته بودند: حاج آقا من شنیده ام در خانه شما غیبت شریعتمداری می شود من راضی نیستم در خانه منسوبان به من از کسی غیبت شود جلوگیری کنید. بعد آقای شریعتمداری سخت مریض شد افتاد بیمارستان، امام گفت بروید به ملاقاتش. این است اخلاق و سیره امام.

دو ماه بعد، اتفاق دیگری رخ داد، ۱۳۵۹/۶/۳۱ عراق حمله کرد، در این شرایط در واقع کل دنیا به این کشور ستم زده، شاه زده حمله کرد، همین قدر بدانید که روزهای بعد از جنگ، شخصی بود به نام محمد علی کلی (بوکسور معروف) آمد ایران یک لیستی آورد حاوی اسامی تعدادی از اسیران که از ۳۸ کشور اعزام شده بودند برای جنگ با ایران صدها هزار شهید، معلول و غیره دادیم، اما امام این پیرترین فرمانده نظامی قرن، این جنگ نابرابر را چگونه مدیریت کرد، اختلاف سنی امام با رزمندگان حدود پنج برابر بود یعنی از بعضی رزمندگان پنج برابر بیشتر بود، اما با یک حرف امام هزاران نفر می رفتند جبهه بایک اشاره جوانها می رفتند روی میدان مین التماس می کردند برای جبهه، وقتی قطعنامه پذیرفته شد رزمندگان گریه می کردند، امام چه کرد با این ملت، چه دانشگاهی بر پا کرده که بچه سیزده ساله با پیرمرد نود ساله حضور دارد، که بچه سیزده ساله رفته زیر تانک و آنرا منفجر کرده، امام می گوید: رهبر ما آن بچه سیزده ساله است.

قطعنامه

امام این جنگ را هدایت کرد، ولی یک جریانی اتفاق افتاد که امام مجبور شد قطع نامه را قبول کند، خیلی ها کم آورده بودند، بعضی فرماندهان نظامی، سیاسی، دیپلماتی و غیره تالینکه امام گفت: من جام زهر را نوشیدم.

وقتی شنید رزمندگان خیلی ناراحت شدند، یک پیام داد به آنها، عزیزان من ما مأمور به تکلیفیم نه مأمور به نتیجه دیروز تکلیف جنگ بود، و پذیرفتیم. جنگیدیم، امروز تکلیف پذیرش قطع نامه بود و آن رنجامه امام صادر شد، آقای شیخ الاسلام می گفت: امام زنگ زد به آقای ولایتی، یک جلسه محرمانه گرفته شد که بحث قطعنامه اعلام شود، آقای ولایتی می گوید: پیام را گرفتیم که در جلسه برای خواص بخوانیم وقتی دست خط امام را آوردم دیدم جوهرهای آن پخش شده، فهمیدیم امام آنقدر اشک ریخته تا این را نوشته، خدا می داند امام چه حالی داشته است.

اما هنوز جوهر قطعنامه خشک نشده بود عراق دوباره حمله کرد تصوّرش این بود که ایران ضعیف شده که امام مجبور شده قطعنامه را بپذیرد.

به محض اینکه خبر به امام رسید یک پیام دیگر صادر نمود: فرزندان عزیزم به پا خیزید کمربندها را ببندید هیچ چیز عوض نشده بروید سمت جبهه. خرمشهر، اهواز، سوسنگرد محاصره شد خوزستان داشت سقوط می کرد، دوباره عراق صدها هزار نیرو آورد شروع کردند به بمباران شیمیایی، هزاران نفر شیمیایی شدند، امام یک فرمان عام داد به سپاه گفت: یا سپاه می ماند یا باید خرمشهر را آزاد کنید، سپاه یک عملیاتی را طراحی نمود به نام عملیات سرنوشت، منتها اعلام رادیویی نشد، صدها هزار جوان ریختند در جبهه ها که فرماندهان سیاسی و نظامی تعجب کردن، چون اینها در نامه به امام نوشته بودند که آقا کسی نمی آید جبهه، نیروها خسته شدند و از این حرفها.... دیدند امام با یک فرمان صدها هزار جوان را آورده جبهه به فضل خدا چنان سرکوب شد که دستانش را داد بالا و جنگ با پیروزی ملت ایران و حماسه رزمندگان خاتمه پیدا کرد و صدام نامه ای نوشت به ایران که هر کاری گفتید من حاضرم هر چه شما بگویید قبول است، بعد جریان عزل منتظری پیش آمد باز یک مرجع تقلید علیه انقلاب حرکت کرد، اینجا امام کوتاهی نکرد، آقای منتظری خیلی بی انصافی کرد در حق امام، نامه ای نوشته به امام، امام او را آورد پیش خود با او صحبت کرد،

نمی دانم در آن جلسه او به امام چه گفت که امام صدایش بلند شد و برای خودش نفرین کرد، گفت: خدایا مرگ خمینی را برسان تا بیش از این طعم تلخ خیانت دوستانم را نچشم. خیلی سخت گذشته به امام.

در این ده سال اول چه حوادثی رخ داده که اینها یک گوشه ای از آن است، و امام چطور صبر کرد و چطور بحران ها را مدیریت نمود.

امروزه هم که مقام معظم رهبری سکان دار این انقلاب هستند دهها فتنه که بعضی خیلی سخت تر از قبل بوده را مدیریت نموده اند و الان انقلاب اسلامی ایران می رود که جهانی شود و همانطور که امام فرموده اند: انقلاب اسلامی ایران با تأیید خداوند منان در سطح جهان در حال گسترش است و انشاءالله با گسترش آن، قدرتهای شیطانی به انزوا کشیده خواهند شد و حکومت مستضعفان برپا و زمینه برای حکومت جهانی مهدی آخرالزمان مهیا خواهد شد.

امام و مدیریت حوادث سال ۶۰

در دوران حیات امام سال ۱۳۶۰ یکی از تلخ ترین و پرحادثه ترین سالهای جنگ ماست. شاید این اتفاقات هر کدامش به تنهایی می توانست یک نظام قدرتمند را از بین ببرد اما لطف خدا عنایت امام عصر این انقلاب را در آن حجم طوفانی حوادث سال ۱۳۶۰ سالم عبور داد و امام به عنوان نا خدای کشتی انقلاب اسلامی توانست کشتی را از میان موج خروشان فتنه ها که با هم به سمت کشتی آمده بودند به ساحل نجات ببرد.

فتنه بنی صدر و منافقین

یکی از آن ماجراها، فتنه بنی صدر و منافقین بود او رئیس جمهور و فرمانده کل قوا بود یعنی جانشین امام در فرماندهی کل قوا بود. کسی بود که با امام وارد ایران شد با یک فضای تبلیغاتی توانست همه را به سمت خود جلب کند به نحوی که در انتخابات ریاست جمهوری آن سال شعارها این بود: بنی صدر، صد در صد یعنی مردم هنوز از شگرد های تبلیغاتی و فریب رسانه ای وارد نبودند و انتخابات ریاست جمهوری را برای اولین بار انجام دادند، آقای بنی صدر ۱۷ ماه رئیس جمهور بود در این مدت آنقدر مشکل ایجاد کرد که نهایتاً امام او را از فرماندهی کل قوا عزل کرد. در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ وقتی عزل شد راه برای روحانیون، ائمه جمعه و منتقدان او و علماء که پیرو امام بودند باز شد که بتوانند علیه او افشاگری کنند لذا وارد این معرکه شدند به دنبال این عزل، مجلس شورای اسلامی وارد میدان شد و مقدمات استیضاح رئیس جمهور را فراهم کرد اولین کسی که در مجلس چهره پنهان بنی صدر را به نمایندگان شناساند و افشاگری کرد مقام معظم رهبری بود که بسیار عمیق شخصیت، جنایات، خیانات و بحرانهایی که او به وجود آورده را افشا کرد و این تحلیل جامع، منجر به عزل بنی صدر شد.

منافقین و اعلام جنگ مسلحانه

در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ تقریباً یازده روز بعد از عزل او از طرف امام، مجلس نامه ای نوشت به امام و مجرای عزل را به امام ارائه داد. امام باید این حکم را تنفیذ کند امام حکم عزل بنی صدر را تنفیذ کرد. بنی صدر با مسعود رجبی (فرمانده منافقین) که داماد بنی صدر هم بود، پنهان شد و اعلام جنگ مسلحانه علیه جمهوری اسلامی را اعلام کردند، بنی صدر هم روز دوم تیر اطلاعیه ای داد و از طرفداران خودش و سازمان منافقین درخواست کرد که تمام سران جمهوری اسلامی را بکشند، حالا کشور در حال جنگ است صدام هم از این بحرانهای نهایت استفاده را کرد و شروع به موشک باران شهرها کرد، داخل هم جنگ داخلی بود، روز سوم تیر بمب گذاری در میادین، راه آهن تهران، روز چهارم دبیرستان های تهران، راه آهن قم، روز پنجم تیر مقام معظم رهبری که امام جمعه تهران بود، خطبه خواند و چهره بنی صدر و منافقین را افشا کرد و به مردم هشدار و بیداری داد که آماده باشند، همان روز عصر ترورهای منافقین در خیابانهای تهران شروع شد.

(شخصاً شاهد این حوادث بودم) در خیابان هر کس ریش داشت می زدند، زنی چادر داشت اسید می ریختند و مغازه هایی که عکس امام داشت آتش می زدند، با این شرایط جنگ تحمیلی هم هست.

ترور مقام معظم رهبری

ششم تیر مقام معظم رهبري در مسجد ابوذر منطقه راه آهن تهران، سخنراني داشت بعد از نماز پرسش و پاسخ سياسي داشت در ورودی مسجد را بچه هاي سپاه کنترل می کردند، مقام رهبري دو دقیقه صحبت کردند پیرامون نظام شخصیت زن در اسلام، ناگهان یک ضبط بزرگ روی تریبون، سمت چپ آقا گذاشته شد پاسدار محافظ آقا، گوشه نشسته بود می گفت: من تعجب کردم این ضبط از کجا آمد ورود ضبط ممنوع بوده، سریع آدم ضبط را برداشتم دیدم داخل ضبط نوار هست و کار می کند ضبط را گذاشتم اما در سمت راست آقا قرار گرفت، کنار تریبون نشستیم یکی دو دقیقه گذشت ضبط خاموش شد بلندگو آژیر کشید در این حال آقا چرخید مسئول بلندگو در گوشه نشسته بود آقا برگشت به مسئول بلندگو گفت آقا جان یا این بلندگو را خاموش کن یا درستش کن، آقا به همان حالت چرخیده بود قبل از اینکه آقا برگردد ضبط منفجر شد و آقا پرتاب شد، پاسدار محافظ می گوید: بلند شدم دیدم آقا روی صندلی نیست دیدم بدن غرق خون، پاره پاره و سوخته است آقا را گذاشتم روی دوشم دوان دوان رفتم بیرون، تمام بدن خودم غرق خون شد آقا را گذاشتیم داخل ماشین رسیدیم به درمانگاه، در راه به بیت امام با رمز اطلاع دادم که آقا را زدند دکترهای امام را بگویند بیایند، رسیدیم به درمانگاه، دکتري آمد گفت: ایشان تمام کرده ببرید سرخانه گفتیم ایشان آقای خامنه ای هستند ترور شده، گفت: تمام کرده یک پرستار آمد گفت: آقا اینجا درمانگاه است ما تجهیزات جراحی نداریم یک اکسیژن داریم روی صورت بگذارید ببرید بیمارستان بهارلو، ما هم این کار را کردیم مردم هم پشت سر ما هستند رسیدیم اولین معاینه را که انجام دادند گفتند کار آقا تمام شده، دکترای امام رسیدند بردیم داخل اتاق عمل، پزشک متخصص بیهوشي، داخل اتاق عمل عضو سازمان منافقین است از بیرون تماس می گیرند که اگر زنده است کار را تمام کن منافقینی هم که این کار را کرده اند دنبال این پیکر آمده بودند وارد بیمارستان می شوند برق آنرا قطع می کنند که در اتاق عمل هم، نشود کاری انجام داد و کار تمام شود غافل از اینکه و مکروا و مکرالله والله خیرالماکرین

گر نگهدار من آن است که خود می دانم - شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد خدا اراده کرده ایشان را نگه دارد آقای دکتر زرگر جراح بود می گفت دیدیم بدن پاره است خون بند نمی آمد هر چه خون تزریق می شد خارج می شد رگها همه پاره شده بود برای اولین بار ۳۷ واحد خون تزریق کردیم که دو تا چهار واحد قلب بیشتر نمی پذیرد به این نتیجه رسیدند که باید دست قطع شود تا رگها بسته شود سید احمد که از طرف امام آمده بود، گفت صبر کنید به امام اطلاع بدهم، چون امام گفته بود لحظه به لحظه را اطلاع بدهید، سید احمد تماس گرفت به امام، امام فرمود: به هیچ قیمتی نباید قطع شود. به لطف خدا خونریزی بدون قطع دست، بند آمد در این حال دیدند قلب دارد از کار می افتد، هلیکوپتر آوردند و جسم غرق به خون را گذاشتند داخل و بردند به بیمارستان قلب، معالجه روی قلب را شروع کردند تا از کار نیفتد، بعداً از مقام معظم رهبري در مورد این ترور سؤال کردند که از آن لحظات چیزی یادتان هست؟ ایشان فرمود: من خودم را در عالم برزخ دیدم من مرگ را حس کردم که می گفتم خدایا من دستم خالی است، دوباره برگشتم مثل یک پر کاه، از جسم خود خارج شده بودم و داشتم مرگ را می دیدم و به عالم برزخ رسیده بودم که برگشتم.

انفجار حزب جمهوری

این ماجرای ترور و معالجه، ۳۶ ساعت طول کشید و هنوز آقا بیهوش بود آقا موقعی به هوش آمد که اتفاق بعدی هم رخ داده بود و آن حادثه هفتم تیر بود که همه مسئولان نظام کشته شدند (من تا دو ساعت قبل از انفجار داخل حزب جمهوری بودم گفتند بروید بیرون که امشب جلسه است همه را بیرون کرد) در هفت تیر همه مسئولان نظام آنجا بودند مجلس، دولت و قوه قضائیه، جلسه ای بود برای رئیس جمهور بعدی که چه کسی کاندیدا شود امام گفته بود آقایان روحانی کاندیدا نشوند در این جلسه دستور این بود یک هیئتی را باید خدمت امام، معرفی کنیم با توجه به خیانت بنی صدر آیا هنوز هم امام اجازه نمی دهد روحانیون کاندید ریاست جمهوری شوند؟ سه نفر جان سالم بدر بردند: ۱. آقای هاشمی رفسنجانی ۲. آقای باهنر ۳. آقای رجایی که نخست وزیر بود و به جلسه دیر رسید، آقای باهنر دو سه شب نخوابیده بود، آقای بهشتی به ایشان گفت شما بروید استراحت کنید کار زیاد است ایشان از جلسه خارج می شود در حیاط می خواهد سوار ماشین شود حزب منفجر می شود، آقای هاشمی در جلسه بود ایشان خودش می رود بیرون، در کتاب عبور از بحران می نویسد: من در جلسه بودم ده یا پانزده دقیقه قبل از انفجار، گفتم به ملاقات آقای خامنه ای در بیمارستان بروم، کسی از دوستان پیش ایشان نبود.

آخرین جمله شهید بهشتی

قرار بود در جلسه حزب، آقای خامنه ای سخنران باشد بمب، زیر تربیون بود گفتند حالا که آقای خامنه ای نیست آقای بهشتی صحبت کند ایشان مقداری شکسته نفسی فرمودند، چه انسان بزرگی بود، امام فرمود: بهشتی یک ملت بود، بالاخره شروع کرد به سخنرانی، بسم الله الرحمن الرحيم دستور جلسه را توضیح دادند بعد دیدند ایشان ساکت شد، نفس عمیقی کشید، این آخرین جمله آقای بهشتی است گفت: بچه ها! برادرها! من بوی بهشت را استشمام می کنم شما چطور؟، بمب منفجر شد و این آخرین جمله ضبط شده است، آقای فردوسی (از دفتر امام) نقل می کند: یکی از دوستان (به نام حسینی نائینی) که چند دقیقه بعد شهید شد، به من گفت: که آقای فردوسی نگاه کن یک نور خیره کننده ای رفته سمت آسمان می بینی؟ می گوید نه نمی بینم، می گوید تو شهید نمی شوی چون این بوی عطر را نمی فهمی؟ می گوید نه من متوجه نمی شوم، می گوید اگر من شهید شدم وصیتنامه من داخل فلان کتاب در خانه گذاشته ام به خانواده من بگویید بخوانند و عمل کنند، بعد، ایشان شهید شد.

ماجرای کسانی که زیر این آوار زنده ماندند نکاتی عجیبی دارد.

به هر ترتیب، در این دو روز همه سران جمهوری اسلامی کشته شدند کسی دیگر گمان نمی کرد که انقلاب بماند صدام جنگ را جهت ساقط کردن ایران شدت داد، اما امام این کشتی طوفانی را مجدداً به ساحل برد، گفت: برای انتخابات آماده شوید، گفتند آقا مجلس نیست نماینده های مجلس یا زخمی شدند یا شهید شدند مجلس از حد نصاب افتاده، امام فرمود بروید مجروحان را با آمبولانس ببرید داخل مجلس و اینکار انجام شد تا مجلس به حد نصاب رسید و بحث انتخابات را مطرح کردند و زمینه آن فراهم شد.

انفجار نهاد ریاست جمهوری

در این شرایط بحرانی انتخابات برگزار شد و آقای رجائی رئیس جمهور شد. امام گفت دولت را سریع تشکیل دهید آقای باهنر شد نخست وزیر، همه هیئت دولت را تشکیل دادند اما طول عمر این دولت کوتاهترین دولت عالم بود، ۲۷ روز یک ماه نشد اتفاق بعدی رخ داد. آقای که بمب را در حزب جمهوری کار گذاشته بود، رفیقی داشت به نام کشمیری، او در نهاد نخست وزیری همه کاره بود. آقای رجائی می گفت من پشت سرش نماز می خوانم یک قیافه معصومانه و موجه، تسبیح و ذکر، همیشه محاسن بلند، یکی دوتا خودکار در جیبش بود، هر وقت برای بیت المال می خواست کار کند با یک خودکار امضاء می کرد، هر وقت کار شخصی بود، می گفت شخصی است و با خودکار شخصی امضاء می کرد، یعنی اینطور اعتماد همه را جلب کرده بود روز پنجم شهریور آقای کشمیری به اتفاق آقای رجائی و باهنر و تعدادی از وزراء می روند پیش امام، یک کیف بزرگ دست آقای کشمیری است، می رسد به خانه امام، آقای رئیس جمهور و نخست وزیر وارد می شوند نوبت به کشمیری می رسد یک پاسدار می گوید آقای کشمیری کیف خود را باز کن می گوید: کیفم را باز کنم؟! آقای رجائی می گوید برادر پاسدار ایشان آقای کشمیری هستند، پاسدار می گوید: آقای رئیس جمهور به من دستور داده اند هر کس کیف در دستش هست باید بازرسی بشود هر کس باشد، آقای کشمیری یک قیافه حق به جانبی می گیرد و می گوید: آقای رجائی من در جلسه ای که بخواهند به من توهین کنند و کیفم را تفتیش کنند شرکت نمی کنم، پاسدار می گوید: آقا بفرما، ایشان با حالت قهر بر می گردد، سه روز بعد، هشتم شهریور آقای کشمیری که همه کاره نهاد ریاست جمهوری بود وارد جلسه می شود این کیف بزرگ را می آورد زیر میز آقای رجائی و به بهانه چای ریختن بلند می شود (یک چای به آقای رجائی و یک چای به آقای باهنر) یک رفیق آنجا داشته می گوید: من یک کاری دارم، می روم بیرون، شما پشت سر من بیا بیرون، آقای رئیس جمهور مشغول صحبت می شود نفر دوم هم که دوست آقای کشمیری است از جلسه خارج می شود و کیف آنجا می ماند یکی از مجروحان آن حادثه می گفت من دیدم ایشان کیف را گذاشت و رفت اما نیامد، آقای رجائی دستور جلسه را اعلام کرد ناگهان کیف منفجر شد، آقای رجائی از روی دندانانش شناخته شد چون کاملاً سوخته شده بود، آقای باهنر را خانم ایشان از روی انگشترش شناسایی کرد، این بمب به حدی قوی بود که هیچ چیزی را باقی نگذاشت، اولین جنازه ای که تشییع شد نوشته شده بود کشمیری، مسئول ستاد شعار نماز جمعه تهران، فریاد می زد شهید کشمیری سلام ما را به بهشتی برسان، حالا چه کسی جنازه او را شناسایی کرده بود معلوم نبود، دو روز بعد وقتی کشمیری خاک شد روی قبر او هم نوشتند کشمیری مراسم هم برایش گرفته شد، آقای کشمیری در رادیو آمریکا مصاحبه کرد گفت: من رفتم که امام و رئیس جمهور و همه را بکشم یک پاسدار جلو ما را گرفت و گیر داد و الا کیف را برده بودم که کار را تمام کنم.

تصور نشود مصر و لیبی و غیره ظرف چند ماه یا چند سال، اسلامی بشود، از این خبرها نیست سختی ها دارد، برای این انقلاب، این کشور ۳۳ سال خون، جان، جوان و بزرگانی را داده، تا رسیده به اینجا، که الان دارای عزت و اقتدار شده است.

بنابراین امام گفت: طوري نشده اين دو نفر سالها با هم دوست بودند با هم رفتند، زود انتخابات بکنيد، دوباره در آن شرايط، انتخابات شد آقا هنوز بستري هستند، امام گفتند: آقاي خامنه اي برود کاندیدا شود و آقا آمد. دوباره انتخابات رياست جمهوري شد ظرف يك ماه بعد و آقا شد سومين رئيس جمهور ايران، اينها همه در زماني است که جنگ با عراق هم برقرار است، آقاي هاشمي در اين موقع رئيس مجلس بود، در قانون اساسي داريم وقتي رئيس جمهور فوت کند يا استعفاء بدهد يك شورايي بايد تشکيل بشود تا رئيس جمهور انتخاب شود و کشور بدون مسئل نماند.

(اين مواردی که نقل کردم تمام مستندات و نکات چاپ شده اي هستند که فيلم و کتابهاي آن موجودست)

لذا اين واقعه هم اتفاق افتاد آقا شد رئيس جمهور. اينها همه از الطاف الهي و امدادهاي غيبي بود.

آزادي خرمشهر

وقتي ايران خرمشهر را پس گرفت صدام اعلام کرده بود اگر ايران خرمشهر را پس بگيرد من کليد بصره را به ايران مي دهم اينقدر مطمئن شده بود ۵۰ هزار نيروي عراقي در خرمشهر مستقر شدند دور تا دور آن را مين کاشته بودن دو تا رودخانه در خرمشهر بود صدام دستور داده بود رودخانه سومي را درست کنند به نام رودخانه صدام، گفته بود آب از آن دو بريزند داخل سومي تا خرمشهر بشود جزيره يك طرف آن هم عراق بود، پمپ هاي بزرگي آورده بودند گذاشته بودند روي اين دو رودخانه که آب را بريزد به داخل رودخانه سوم هر چه آب مي رفت داخل اين کانال عظيم صدام يك قطره اش نمي ماند رزمندگان از همان کانال حمله کردند خرمشهر را گرفتند، و ۲۰ هزار نيرو عراقي اسير شدند ۲۰ هزار کشته شدند بقيه مجروح شدند

عده اي خودشان را به آب انداختند و غرق شدند، يك ضربه سنگيني به عراق خورد، بعد از اين آمريکا و اسراييل ناراحت و وحشت زده از قدرت نظامي ايران، امام يك جمله معروفی دارد، فرمود: خرمشهر را خدا آزاد کرد.

رمز موفقيت و پيروزي حضرت امام(ره)

عصاره سخنان مقام معظم رهبري

۱. خدا محوري امام

آقا به اين جمله امام به عنوان رمز پيروزي امام بارها تاکيد مي کنند، مي فرمايد علت عظمت، محبوبيت، عزت و اقتدار امام، خدامحوري امام است، آقا مي گويد: وقتي جنگ شروع شد کشور بحران زده بود بدتر شد آن هم تنها جنگي که شرق و غرب دور يك سفره جمع شده بودند.

خاطره اول... ما خدا را داريم

آقا مي فرمايد: امام به من گفتند خبري از اوضاع و آمادگي ارتش براي من بياوريد، من رفتم آنجا ديدم همه جمع هستند، فرماندهان جنگ آمدند رفتيم داخل يك اتاق روي تابلو ميزان آمادگي ارتش را براي ما توضيح دادند، نوشت که جنگ يعني نيروي هوايي جنگ يعني قدرت هوايي و برتري هوايي، گفت دارايي ما اين است تعداد اف ۴، اف ۱۴، هلوکوپتر، کبري، سوخت و غيره اينقدر، گفت اين هواپيماها وقتي يك پرواز کند و برگردد يك قطعه از آن بايد عوض شود و تعداد قطعات ما هم مشخص است لذا اين هواپيماهاي ما با اين تعداد قطعه ۱۰ روز يا ۱۵ روز نهايتا ۳۳ روز مي جنگند و قدرت

هوایي ما ۳۳ روز است، آقا مي گوید این را نوشتم رفتم پیش امام و جریان را گفتم، امام گفت: برو به این عزیزان بگو این حرفها چیست ما خدا را داریم، نگران نباشید خدا مي رساند با همین هوایيماهاي که دارید مقاومت کنید. آقا مي گوید من پیغام امام را به عزیزان نیرو هوایي ارتش دادم دیدم حالت آنها دگرگون شد، و با این تجهیزات که قرار بود ۳۳ روز بجنگند ۸ سال جنگیدیم الان هم ۲۳ سال از جنگ گذشته هنوز این هوایيماها دارند کار میکنند.

خاطره دوم... قوي باشید

آقا مي فرمایند: سال ۶۵ که من رئیس جمهور بودم و اوج جنگ بود رفته بودم به یکی از استان ها سرکشي کنم سيد احمد زنگ زد به من که آقا هر کجا هستيد سريع بيايد تهران، من فهميدم که براي امام اتفاقي افتاده چون چند بار سخته کرده بود، خودم را رساندم تهران وقتي رسيدم مستقيم رفتم بیمارستان دیدم امام سخته کرده حقيقتا حال امام طوري بود که قابل ماندن نبود، وقتي وضع جسمي امام را دیدم بلند بلند گريه کردم ناگهان امام چشمش را باز کرد اشاره کرد به من، من رفتم کنار تخت امام و ایشان به من ملاطفت و محبتي فرمودند بعد دیدم امام مي خواهد با من حرف بزند، حدس زدم در این شرایط حتما مهمترین حرفها را امام مي خواهد بگوید، و حرفهاي امام چند جمله کوتاه بود که من حافظه ام سپردم تا از اتاق بيرون رفتم نوشتم تا کم و زياد نشود الان هم موجود است، این صحبتي است که آقا سال گذشته براي اولین بار روز رحلت امام در کنار مرقد امام بيان کردند، و بعد آقا گفتند عزیزان من، به شما توصیه مي کنم وصيتنامه امام را بخوانيد.

آقا مي فرمایند: اگر وصيتنامه امام را بخوايد خلاصه کنید همین پنج کلمه اي است که امام در آن شرایط در بیمارستان قلب گفت، امام فرمود: ۱. قوي باشید. ۲. احساس ضعف نکنيد. ۳. به خدا متكي باشید. ۴. أَشَدَّاءِ عَلَي الْكُفَّارِ و رحماء بينهم باشید. ۵. اگر با هم متحد باشید هيچ آسيبي به شما نمي رسد.

خاطره سوم... پيام مادر شهيد

آقا مي گویند رفته بودم کرمان در دوره رياست جمهوري موقع برگشتن مادر شهيدي آمد گفت: شما وقتي بر مي گرديد به دیدار امام مي رويد؟ گفتم: بله گفت: من یک خواهش و پيامي به امام دارم این پيام را به امام برسانيد، گفت من در دنيا دو پسر داشتم يکي در عمليات بدر شهيد شد و يکي در عمليات خيبر اسير شده سالهاست که اسير است امروز به من خبر دادند که آن پسر من هم در عراق شهيد شد به امام سلام برسانيد و بگويد من دار و ندارم دو تا پسر بود در راه اسلام فدا کردم و به یک تار موي شما و به امام بگويد من شرمنده ام که ديگر پسر ندارم خدا مي داند اگر ده تا پسر مي داشتم همه را در راه شما فدا مي کردم به امام بگويد نگران نباشد این ملت شما را تنها نخواهد گذاشت. آقا مي گوید: رفتم پیش امام گزارش سفر را دادم يادم رفت پيام این مادر را برسانم از اتاق آمدم بيرون در حياط يادم آمد به احمد آقا گفتم از امام اجازه بگيريد من پيامي از مادر شهيدي به امام داشته ام يادم رفته، امام ظاهرا صداي آقا را مي شنود آقا مي گوید دیدم امام آمد بيرون گفت بله آقاي خامنه اي پيامت را بگو من هم گفتم، آن امامي که أَشَدَّاءِ عَلَي الْكُفَّارِ بود دیدم سر گذاشت روي ديوار بلند بلند گريه کرد طوري امام گريه کرد که من از گفتن این مطلب پشيمان شدم گفتم آقا من عذرخواهي مي کنم اگر مي دانستم شما اينقدر ناراحت مي شويد نمي گفتم.

اعترافات امام در زندان

يکي از دوستان مي گويد: تمام اعترافات امام را در آن مدتي که در زندان بود مطالعه کردم، دو جمله بود. اينقدر امام را در زندان نگه داشته بودند شايد بتوانند از او اعتراف بگيرند يا او را وادار به عقب نشيني کنند موفق نشدند.

يکي از بازجويان زندان آمد از امام بازجويي کند به امام گفت: اسم؟ امام با صداي بلند به او گفت: پاشو برو. با توجه به ابهت، عظمت و اقتداري که امام داشت آقاي بازجو کننده بلند شد و رفت و جرأت نکرد به امام چيزي بگويد رفت به سرهنگ مسئول يگان خودشان گفت و سرهنگ آمد پيش امام با قدرت و جسارت خواست از امام بازجويي کند، امام يک نهيبي هم به اين سرهنگ مي زند او هم جرأت نکرد از امام سؤال کند و مي رود رئيس ساواک را مي فرستند پيش امام و مي گويد: آقا من از شما يک خواهش دارم. امام مي گويد: خواهش چيست؟ او مي گويد: خواهش مي کنم بيايد با شاه ملاقات کنيد. امام با يک اشاره دست مي گويد برو. او مي رود دوباره بر مي گردد مي گويد: اجازه بدهيد شاه به ملاقات شما بيايد. امام مي گويد: شاه شخصي است که اگر انگشتش به دريا برسد دريا را نجس خواهد کرد من با شاه ملاقات نخواهم کرد شما مي خواهيد مرا بد نام کنيد.

بينيد آدمي که در بند است در زندان است در مقابل بالاترين مقام آن عصر که شخص پادشاه است اينطور برخورد مي کند.

شاه مي گفت: کسي نيست اين پيرمرد را از سر راه من بردارد يک مرد در ايران پيدا نمي شود شر اين پيرمرد را از جلو من بردارد.

اين طور از دست امام عصباني بود ولي جرأت نکرد بي احترامي کند به امام بخاطر عظمت و هيبتي که امام داشت.

مجبور شدند امام را به ترکيه مدت يازده ماه تبعيد کنند امام در آنجا بود اما در اين مدت امام يک روز بيکار ننشست، مهم ترين کتاب فقهی به نام تحرير الوسيله را نوشت که الان مورد استفاده همه علماء و فضلاء است.

بعد امام را به نجف فرستادند سيزده سال در نجف بود اين دوران آنقدر نکات علمي، اخلاقي، فرهنگي، سياسي، اجتماعي، ديني و مذهبي دارد (نشريه اي هست به نام يادآور که خاطرات دوران تبعيد نجف از زبان کساني که اطراف امام بودند، يا کتاب نهضت امام خميني در سه جلد، نويسنده؛ سيد حميد روحاني) اگر بخواهيد با ابعاد روحي امام آشنا شويد بايد اين منابع را مطالعه کنيد.

ديدار شهيد مطهري با امام در پاریس

کتابي هست به نام خاطرات آقاي فلسفي اين نکته را از اين کتاب نقل مي کنم آقاي فلسفي مي گويد: وقتي امام براي بار سوم تبعيد شد به پاریس (امام سيزده سال نجف بود بعد امام دوباره تبعيد شد رفت سمت کويت که اجازه ورود نداد امام برگشت به عراق از عراق تبعيد شد به فرانسه البته اينها ماجراهايي دارد که وقت بيشتر لازم است. امام صد و هجده روز پاریس بود يعني حدود چهار ماه) آقاي مطهري آمد پيش من گفت آقاي فلسفي من مي خواهم بروم خدمت امام شما پيغمبي، مطلبي، صحبتي نداريد از امام سؤال کنم؟ گفتم من چند مطلب خصوصي مي نويسم شما

بدهید به امام، جوابش را شما بیاور. (آقای مطهری دوازده سال شاگرد امام بوده، امام می گفت مطهری پاره تن من و حاصل عمر من است) آقای مطهری رفت پیش امام و برگشت به ایران، آقای فلسفی می گوید وقتی آقای مطهری برگشت من رفتم به ملاقات ایشان، گفتم از امام چه خبر، امام را چگونه یافتی؟ آقای مطهری می گوید وقتی امام را دیدم دو چیز بر من افزوده شد، ۱. ایمانم ۲۰. حیرتم. من حیرت زده شدم وقتی عظمت امام را دیدم. من چهار تا آمَن، آمَن بربّه، آمَن بقومه، آمَن بسبيله و آمَن بهدفه. این امامی که من دیدم چنان ایمانی به خدا دارد که اگر همه عالم جمع شوند بتوانند امام را از خدا جدا کنند نمی توانند ایمان امام به خدا و ایمانش به مردم اگر همه اندیشمندان جمع شوند که بخواهند ایمان امام را به ملت کم کنند نمی توانند.

امام عجیب مردم را قبول داشت، اگر واژه مردم را در صحیفه نور جستجو کنید، می بینید امام چقدر از مردم تمجید می کند می گوید من خادم مردم هستم، به من خدمتگذار بگویید بهتر است تا رهبر بگویید.

اینقدر به امام گفتند این راه نتیجه ندارد نمی شود با دست خالی مقابل تانک، مسلسل ایستاد، اما امام می گفت با دست خالی، با الله اکبر گفت ادامه میدهم، منافقینی رفتند گفتند آقا ما سلاح داریم اجازه دهید بین مردم تقسیم کنیم امام گفت ما به سلاح نیاز نداریم سلاح ما الله اکبر است ما با الله اکبر بر این رژیم غلبه می کنیم دست به سلاح نبرید.

هدف اینجاست

آقای مطهری می گوید: بالاخره ما با امام صحبت کردیم که اوضاع ایران اینطور است این رژیم سفاک و بی رحم است (واقعاً بی رحم بود در یک روز هزاران نفر از مردم را در خیابان هفده شهریور کشت در ۱۵ خرداد از صبح تا ظهر هزار نفر از مردم ایران را کشتند) شما وضعیت را چگونه می بینید خودتان را چطور می بینید؟ دیدیم امام با یک ابهت و اقتداری گفت: آقای مطهری علی التحقیق ما پیروزم. وقتی یک مرجع تقلید به یک علامه ای مثل مطهری بگوید علی التحقیق بر اساس تحقیقات انجام شده ما پیروزم معنای وسیعی دارد. آقای مطهری می گوید گفتم آقا جان شما خدمت امام زمان رسیده اید و ایشان به شما فرموده است؟ امام سکوت کرد بعد گفت: آقای مطهری قطعاً ما پیروزم. گفتم آقا جان به شما الهامی شده؟ دوباره امام سکوت کردند بعد گفتند: آقای مطهری یقیناً ما پیروزم به ملت ایران بگویید از این توپها و مسلسل ها و نظامی ها نهراسند، علی التحقیق قطعاً یقیناً ما پیروزم. آقای مطهری می گوید: اینجا بود که من شگفت زده شدم هر چه تلاش کردم بفهمم این قدرت گفتار امام از کجاست امام به کجا وصل است که این طور دارد خبر پیروزی را در تبعید می دهد.

امام از یک قدرت روحی برخوردار است که سه ماه بعد از این وارد ایران می شود سه روز بعد دولت تعیین می کند و دولت در یک کلاس برگزار شد امام توی مدرسه بود گفت یک کلاس هم بدهید به دست دولت، و دولت تشکیل شد آقای نخست وزیر رفت پیش امام گفت ما جا نداریم یک کلاس هم بدهید دست ما امام هم موافقت کردند نخست وزیر هم در کلاس نشست. بچه ها گفتند آقا هویدا را گرفتند، نصیری را گرفتند رؤسای ساواک را گرفتند چکار کنیم؟ امام گفت یک کلاس هم خالی

کنید برای زندان. در مدرسه انقلاب به پیش می رود ده روز بعد انقلاب پیروز شد، مقام معظم رهبری می گوید من داشتم به جایی می رفتم دیدم صدایی از رادیو اطلاعیه می خواند که: بسم الله الرحمن الرحیم این صدای انقلاب اسلامی ایران است...دیدم آقای محلاتی است.

اما بعدازظهر ۲۲ بهمن مشکلات جدید آغاز شد، دوستان عزیز نگویید کار مصر، لیبی، تونس، یمن و غیره با از بین رفتن سران ظالم آن تمام است نه، تجربه ایران باید دست شما باشد چون ممکن است عین آن در این کشورها اتفاق بیفتد، آمریکا تجربه ایران دستش است شما هم باید این تجربه ها و توصیه های امام و رهبری دستان باشد تا بتوان مقابله کرد.

۲. اخلاص امام

آقا می فرمایند: امام ذلت باطنی داشت آنچه موجب عزت ظاهری امام می شد ذلت باطنی ایشان است این امام وقتی شب می افتد به سجده در مقابل خدا چطور خودش را هیچ نمی دید می گفت خدایا هر چه هست تویی و غیر از تو همه هیچ.

۳. تکلیف گرایی امام

در تمام عرصه های سخت تصمیم گیری امام فرمود من وظیفه ام را انجام می دهم من برای رضای خدا کاری را انجام میدهم وقتی امام از پاریس می آیند به محضی که وارد آسمان ایران می شوند خبرنگارها که با امام بودند گفتند ما ترسیده بودیم گفتیم الان ممکن است هواپیما را بزنند یکی از خبرنگاران بلند شد رفت نزد امام گفت الان وارد آسمان ایران شدیم هر لحظه ممکن است هواپیما را بزنند شما چه احساسی دارید؟ امام فرمود: هیچ خبرنگار فکر کرد امام متوجه سؤال او نشد به آقای طباطبایی برادر خانم سید احمد گفتیم از امام سؤال کنید الان چه احساسی دارند؟ ایشان هم از امام سؤال کرد امام گفتند: هیچ احساسی ندارم. در دل آسمان سجاده اش را انداخت شروع کرد به راز و نیاز با پروردگار.

کشف الأسرار

سال ۱۳۳۲ یک طلبه اخراجی حوزه علمیه قم رفته بود آمریکا کتابی نوشت علیه تشیع و حمایت کرده بود از حکومت کسروی و رضا شاهی و غیره به نام اسرار هزار ساله، این کتاب وقتی به دست طلبه ها در قم رسید خیلی نگران شدند، امام داشت می رفت سمت درس زمزمه طلاب را شنید که خیلی وحشت کرده بودند از این کتاب، دیدیم امام برگشت رفت خانه و چهل روز بیرون نیامد و پاسخ این کتاب را نوشت و بدون نام چاپ کرد به نام کشف الأسرار که موجب بطلان آن نظریه ها شد. همین کتاب شد مبنای تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران.

وقتی امام وارد ایران شد ۵ میلیون نفر به استقبال امام آمده بودند نه قبل از آن تاریخ و نه بعد از آن در تاریخ سابقه ندارد که از رهبری این چنین استقبال شده باشد به امام گفتیم آقا جان ببینید ملت ایران سنگ تمام گذاشته اند امام خیلی آرام گفت خدا می داند اگر روزی احساس کنم که باید حرفی را بزنم که زدن آن حرف همه مردم را ناراحت کند، آن حرف را خواهم زد، من کار ندارم در آینده درباره من چه قضاوت خواهند کرد، من به تکلیف الهی عمل می کنم.

نامه شهید آیت الله سعیدی

ایشان نامه ای به امام می نویسد و امام در پاسخ نامه ایشان جملات عجیبی دارد از جمله این که امام می فرماید: ما باید بینیم به تکلیف خود عمل کرده ایم یا نه شما نگران آینده نباشید نگران باشید که به تکلیف خود عمل نکنید.

وقتی امام قطعنامه را می پذیرد، می شنود که رزمندگان ناراحت هستند پیام می دهد که ای عزیزان من ما مأمور به تکلیف هستیم نه به نتیجه.

می فرماید: خدا می داند اگر نبود انگیزه ای که همه ما و عزّت و اعتبار ما باید در مسیر مصلحت اسلام و عزّت مسلمین قربانی شود هرگز راضی به این عمل نبودم من جام زهر را نوشیدم خدا می داند مرگ و شهادت برایم گوارتر بود اما چاره چیست که ما باید به رضای حقتعالی گردن نهیم من به تکلیف عمل کردم دیروز تکلیف ما جنگ بود امروز تکلیف ما پذیرفتن قطعنامه.

حکم اعدام سلمان رشیدی

روزی هم که حکم اعدام سلمان رشیدی را داد گفت من به وظیفه و تکلیف عمل کردم.

ای کاش جوان بودم...

آقا قرائتی می گوید: روزی یکی از بزرگان نقل می کرد که رفته بودم خانه امام دیدم امام داخل حیاط قدم می زد، دیدم امام لبهائش را گاز می گرفت بعد مشتش را گره می کرد دیدم حال امام با هر روز فرق می کند یک خشمی در چهره اش هست گفتم آقا اتفاقی افتاده؟ امام فرمود: غصه می خورم ای کاش جوان بودم

می رفتم انگلیس با همین دستهای خودم سلمان رشیدی را می کشتم، پیر شدم نمی توانم.

عزل آقای منتظری

این جریان نهایت تکلیف گرایی امام را می رساند، جملات فراوانی امام در این زمینه دارد از جمله اینکه می فرماید: من بارها اعلام کردم که به هیچ کس در هر مرتبه ای که باشد عقد اخوت نبستم ملاک دوستی من، چهارچوب دوستی من، در درستی راه افراد نهفته است، دفاع از اسلام و حزب الله عزیز اصل خدشه ناپذیر سیاست جمهوری اسلامی ایران است.

لذا وقتی ماجرای منتظری پیش می آید امام دو سال صبر می کند چون شیوه امام ناگهانی، چکشی و حذفی نبود، امام اول نصیحت می کرد نامه می نوشت کسی را می فرستاد، بعد تذکر می داد اگر عمل می کرد که تمام می شد اگر عمل نمی کرد امام گام سوم را بر می داشت، هشدار می داد هشدار اول، دوم و سوم اتمام حجت می کرد و گام چهارم برخورد می کرد و برخورد هم قاطعانه یعنی هر کس می خواست مانع تصمیم امام شود نمی توانست. مدل آن برخورد امام با ماجرای منتظری است در این زمینه خاطرات مقام معظم رهبری و آقای رفسنجانی را بخوانید.

برخورد امام با منتظری در جمع قوای سه گانه

سید احمد در کتاب رنج نامه یک سال قبل از عزل آقای منتظری نقل می کند که یک شبی آقای منتظری و رؤسای سه قوه هم آمده بودند خدمت امام منتها منتظری زودتر آمده بود در اتاق با امام دیدار داشت رؤسای سه قوه منتظر آمدن امام بودند ما دیدیم ناگهان امام از اتاقی که با منتظری صحبت می کردند بدون اینکه در بزند آمد بیرون و خیلی عصبانی است و به این مضمون فرمود: دیدید که من از اول گفتم که آقای منتظری به درد رهبری نمی خورد حالا هم می گویم ایشان به

درد رهبري نمي خورد. حالا بين امام و منتظري در آن اتاق چه گذشته قابل دسترسي است، سيد احمد مي گويد: نفسها در سينه حبس شد بعد از چند لحظه مقام معظم رهبري رئيس جمهور بود بلند شد به امام گفت آقا جان نظر شما براي رهبري كيست؟ امام با انگشت اشاره كرد به مقام معظم رهبري و گفت: خود شما مگر براي رهبري چه كم داريد خود شما مناسب رهبري هستيد، همه سكوت كردند، مجدداً آقا بلند شد گفتند آقا جان ما اين حرف را تازه مي شنويم، امام گفت: نظر من اين است، آقا مي گويد: من گفتم آقا من يك خواهشي از شما بكنم، خواهش من از شما اين است كه به اين جمع اين جا هستند حكم ولايي كنيد كه از موضوعي كه امشب بين ما شما شد حرفي بيرون نزنند، امام گفت: باشه من حكم مي كنم كه از اين جلسه كسي چيزي نگويد.

امام صبر كرد نامه نوشت به منتظري آدم فرستاد كه شايد ايشان را به اردوگاه انقلاب برگرداند اما نشد،

لذا در آخر عمر امام است دو ماه و نيم مانده به رحلت امام، امام منتظري را عزل كرد، ۱/۶
۱۳۶۸/ نامه اي نوشت كه در تلويژن خوانده شود، مسئولين نامه را كهديدند از امام درخواست كردند كه دو جمله از آن حذف شود كه بحث عدم عدالت آقاي منتظري بود، كه امام موافقت كردند. چند اثر راجع به ماجراي عزل آقاي منتظري هست ، ۱. خاطرات سياسي، از آقاي ري شهري در ۴ جلد . ۲. پاس داشت حقيقت، از روي خاطرات آقاي منتظري توسط يك تيم تحقيقاتي پاسخ داده شده، كه در دوره آقاي خاتمي انتشار آن ممنوع بود . ۳. منتظري در دادگاه تاريخ ، ۴. براندازي خاموش، وزارت اطلاعات در آن زمان چاپ كرد.

نامه امام كه خوانده شد نماينده ها اعتراض كردند، كه امام يك نامه اي هم به نماينده ها نوشت: كه گويا شما در جريان نيستيد، خون دلي، كه پدر پير شما خورد كه كار به اينجا كشيده نشود اما نشد و من احساس تكليف كردم.

اولين نامه امام خطاب به آقاي منتظري

خيانت بزرگان اسلام به اسلام

دراولين نامه آمده است كه: سعي كنيد افراد بيت خود را عوض كنيد تا سهم مبارك عصر را در حلقوم منافقين و گروه ليبرالها نريزيد از آنجا كه ساده لوح هستيد و سريعاً تحريك مي شويد در هيچ كار سياسي دخالت نكنيد شايد خدا از سر تقصيرات شما بگذرد، ديگر نه براي من نامه بنويسيد و نه اجازه دهيد منافقين هر چه اسرار مملكت است را به راديوهاي بيگانه بدهند، نامه ها و سخنراني هاي منافقين كه به وسيله شما از رسانه هاي گروهي به مردم مي رسيد ضربات سنگيني به اسلام و انقلاب زد و موجب خيانتي بزرگ به سربازان گمنام امام زمان روي له الفداء و خون هاي پاك شهداء و انقلاب گرديد، براي اينكه در قهر جهنم نسوزيد خود اعتراف به اشتباه و گناه كنيد شايد خدا كمكتان كند والله قسم من از ابتداء با انتخاب شما مخالف بودم ولي در آنوقت شما را ساده لوح مي دانستم كه مدير و مدبر نبوديد ولي شخصي بوديد تحصيل كرده كه مفيد براي حوزه هاي علميه بوديد و اگر اين گونه كارها يتان را ادامه دهيد مسلماً تكليف ديگري دارم و شما مي دانيد كه از تكليف خود سريچي نمي كنم، والله قسم من با نخست وزيري بازرگان مخالف بودم ولي او را هم آدم خوبي مي دانستم، والله من رأيي به رياست جمهوري بني صدر ندادم و در تمام اين موارد نظر دوستان را قبول

کردم من تنها به وظیفه شرعی خود عمل می‌کنم من بعد از خدا با مردم شریف و نجیب پیمان بسته ام که واقعیات را در موقع مناسبتش با آنها در میان بگذارم آقای منتظری تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانش به اسلام سعی کنید تحت تأثیر دروغ های دیکته شده که این روزها از رادیوهای بیگانه با شور و شوق و شعف نقل می‌کنند نگردید.

اعتراف آقای منتظری

آقای منتظری یک روز بعد به این نامه امام جواب می‌دهد، و اعتراف می‌کند و قبول می‌کند و می‌گوید من سرباز شما هستم من اشتباه کردم من هم موافق نبودم به رهبری هر چه شما بگویید قبول می‌کنم.

اعتراف مهدی هاشمی

اما مهدی هاشمی شبی که می‌خواستند او را اعدام کنند دست نوشته هایی دارد که اعتراف کرده، می‌گوید آقای منتظری مرا فرا خواند رفتم پیش او جریان نامه امام را به من گفت که امام نامه‌ای به من نوشته است که خواب از چشمم برده است، من هم می‌خواهم نامه‌ای به امام بنویسم تا خواب از چشم امام ببرد. و بعد نامه های تلخی به امام نوشته و تهمت های به انقلاب و نظام زده.

اثرات بین المللی این خیانت

آمریکا و منافقین این حرفهای منتظری را به عنوان سند علیه ایران مطرح کردند علیه کشورمان در دادگاه های بین المللی شکایت کردند و بسیاری از دارایی های ایران که در کشورهای دیگر بود توسط احکامی که دادگاه‌ها به استناد صحبت های آقای منتظری که زمانی قائم مقام امام بوده و چاپ کرده ایران را محکوم به میلیون ها دلار کردند و بین منافقین تقسیم کردند.

آخرین نامه امام به منتظری بعد از عزل

شما حاصل عمر من بودید و من به شما شدیداً علاقمندم برای اینکه اشتباهات گذشته تکرار نشود به شما نصیحت می‌کنم بیت خود را از افراد نا صالح پاک کنید و از رفت و آمد مخالفین نظام که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند جلوگیری کنید من این تذکر را قبلاً در قضیه مهدی هاشمی به شما دادم من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیه‌ی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند. طلاب عزیز ائمه جمعه و جماعات روزنامه ها رادیو و تلویزیون باید برای مردم این قضیه را روشن کنند که در اسلام مصلحت نظام از مصالحی است که مقدم بر همه چیز است و همه باید تابع آن باشند. البته آقای منتظری نامه های گستاخانه ای به امام دارد که مراجعه کنید.

۴. قانون گرایی امام

برخورد امام با نوه خود

نوه امام پسر سید مصطفی به نام سید حسین ایشان در ماجرای آقای بنی صدر قرار گرفت، ماجرای در مشهد اتفاق افتاد در آنجا مواضعی را اتخاذ کرد، مردم تحمل نمی‌کردند که ایشان مخالف خواسته امام حرف بزند، ایشان با آقای بهشتی و هاشمی و آقا و با دوستان امام مخالفت می‌کرد و از بنی صدر حمایت می‌کرد این طور روایت کرده اند که جلسه ای در مشهد تشکیل داده بود برای مردم سخنرانی می‌کرد که در سخنانش مخالف امام حرف می‌زد مردم اعتراض کردند به سمت او و ایشان

سلاحی داشت به سمت مردم گرفت بلاخره او را آرام کردند و از آن صحنه خارجش کردند، به امام این جریان را خبر دادند، تکلیف چیست؟ امام دستور داد فوراً سید حسین را تحت الحفظ به تهران بیاورند، اگر دست به سلاح برد او را با تیر بزنید، شخصی که قرار بود این خبر را بدهد که او را بیاورید تهران بخش دوم را خجالت کشیدم بگویم و نگفتم، امام گفت: پیام را گفتی؟ گفتم بله امام گفت: کامل گفتید؟ گفتم نه بخش دوم را نگفتم امام گفت: بروید بگویید، او را آوردند بلاخره امام گفت برو قم. امام نامه ای نوشت: پسر سید حسین جوانی برای همه خطراتی دارد، من به شما امر می کنم که بروید قم و مشغول درس شوید، من میل دارم کسانی که به من مربوط هستند در این کوران سیاسی وارد نشوند من به شما امر شرعی می کنم در بازی های سیاسی وارد نشوید واجب شرعی است که از این برخوردها احتراز کنید من به شما امر می کنم به حوزه علمیه قم برگرد و با کوشش به تحصیل علوم اسلامی و انسانی بپرداز. (جلد ۱۴ صحیفه نور صفحه ۳۴۵)

اما متأسفانه ایشان آمد قم و بعدها حرف های امام یادش رفت از ایران خارج شد رفت آمریکا، فرانسه، انگلیس با پسر شاه دیدار کرد رفت عراق با فرمانده نظامیان آمریکا دیدار کرد و...

آثار خصلت های خدا محوری، تکلیف گرایی، قانون گرایی حضرت امام

در این زمینه دو نکته از بیانات آقا را نقل می کنیم

اطمینان و آرامش روحی بود که به امام دست داده بود

وقتی امام دستگیر شد خود امام می گوید: مأموران شاه ترسیده بودند، من به آنها دلداري می دادم. در جریان زندان و در تبعید همین طور، وقتی که خبر فوت سید مصطفی را به ایشان دادند همین طور، ماجرای هفتم تیر و غیره..

احساس پیروزی

امام در هر شرایطی همواره احساس پیروزی می کرد، در پاسخی که به شهید سعیدی می دهد می فرماید: نگرانی از آنجاست که از وظیفه خدای خواسته شانه خالی کنیم.

در عملیات بدر ما شکست خوردیم، امام نامه نوشت به فرماندهان نظامی فرمود: نگران نباشید شما به تکلیف خود عمل کردید.

دلیل این پیروزی مردم مسلمان بعد از ۲۳ سال از رحلت امام، دینمداری حضرت امام است.

بال سرخ و بال سبز تفکر شیعه

آمریکا با هماهنگی موساد یک کنفرانسی در آمریکا و یک نشستی را در تل آویو برگزار کردند برای آشنایی با تفکرات شیعه و اسلام شناسی صدها مقاله ارسال شد، نهایتاً خلاصه مجموعه این مقالات این است که این تفکر شیعه یک تفکر بسیار خطرناک برای ماست که اگر توسعه پیدا کند می تواند همه منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را فرا بگیرد و شیعه را تشبیه کرده بودند به یک پرنده، می گفتند این پرنده شیعه ارتفاع پروازش بالا است آنقدر بالاست که تیرهای ما به او نمی رسد این پرنده دو تا بال دارد یک بال سبز یک بال سرخ بال سبز آن مهدویت و اعتقاد به انتظار، اینها معتقدند امامی دارند غایب است، بر می گردد و ... بال سرخ آن عاشورا است، اینها اعتقاد به شهادت طلبی دارند وقتی که برسند به بمب بست خودشان را فدا می کنند، اینها با شهادت هر بن بستی را باز می کنند،

این دوتا بال موجب ارتفاع پرواز این پرنده شده ما باید چکار کنیم که این بالها را بشکنیم؟ این سؤال کنفرانس بود.

ولایت فقیه عامل حفظ تفکر عاشورایی و مهدویت

آقای فوکویاما محقق بنام دنیای غرب که اصالتاً ژاپنی است ایشان وقتی خلاصه این مقاله را می خواند یک چیزی را اضافه کرد می گوید: اینهایی که شما نتیجه گرفتید درست است اما من به یک چیزی بالاتر از این رسیدم، عامل حفظ این پرنده بلند پرواز پر عاشورایی و پر مهدوی در این ارتفاع در طول قرنهای یک چیز است، این پرنده یک زره دارد و آن عامل حفظ آن دوتا بال است اسم این زره، ولایت فقیه است اگر بخواهید این بالها را قیچی کنید اول باید زره را بشکنید، جدا و نابود کنید، اگر زره را کنار زدید شهادت طلبی تبدیل به رفاه طلبی می شود اگر زره را کنار زدید اعتقاد به مهدویت کم کم از ذهن نسل شیعه خواهد رفت، آن وقت شما می توانید پرنده شیعه را دفن کنید پس ببینید چگونه باید ولایت فقیه را باید از سر راه برداشت.

قدرت نمایی تفکر عاشورایی و مهدوی به اسرائیل

آقای سید حسن نصرالله در دیداری که آمد ایران یک مصاحبه ای داشت، گفت در ماجرای جنگ ۳۳ روزه خانم رایس وزیر خارجه آمریکا آمده بود لبنان، ایشان اعضای ۱۴ مارس را جمع کرد، ۱۴ مارس مخالفین ۸ مارس هستند، ۸ مارس طرفداران حزب الله هستند ۱۴ مارس مخالفان حزب الله بودند، گفت ایشان آمد و ۱۴ مارس را تأیید کرد و گفت ما به اسرائیل هفت روز مهلت دادیم که طومار حزب الله را برای همیشه در هم بشکنند، در این جلسه ولید جمبلات نیز دعوت شده، نقل می کند: طوری خانم رایس با جرأت و قاطعیت گفت هفت روز ریشه حزب الله برای همیشه کنده خواهد شد، انتظاری که ما از شما داریم این است کمک کنید تبلیغات رسانه ای هجمه کنید علیه حزب الله تا از داخل جو تبلیغاتی علیه حزب الله شود تا اسرائیل بهتر بتواند کارش را انجام دهد. جمبلات گفت: خانم رایس از شما یک سؤالی دارم که شما اسم امام حسین به گوشت خورده؟ گفت: نه (البته دروغ می گفت مگر می شود کسی که کنفرانس اسلام شناسی و شیعه شناسی می گذارد اینها را نشناسد.) گفت: اسم کربلاء به گوشت خورده؟ گفت: نه گفت: کلمه عاشورا را شنیده ای؟ خانم رایس گفت: منظورت چیست جمبلات؟ گفت: اسم زینب به گوشت خورده؟ گفت: آقای جمبلات حرفت را بزن گفت: شما می گوئید اسم امام حسین و کربلاء و عاشورا و زینب به گوشت نخورده اینها اسطوره های این شیعیان حزب الله هستند، شما چطور با اسطوره های اینها آشنا نیستید می خواهید هفت روزه طومار آنها را در هم بیچید؟! ما سالهاست با اینها زندگی می کنیم اینها شیعه هستند و به شهادت معتقدند و امامی دارند به نام امام حسین که دار و ندارش را فدا کرده در کربلاء در روزی به نام عاشورا اینها کسانی هستند که تا آخرین نفس تا آخرین نفر و تا آخرین قطره خون تا فدا کردن خانواده و زن و بچه، همه را می دهند ولی تسلیم نمی شوند، شما چطور می خواهید اینها را تسلیم کنید؟! گفت: آقای جمبلات حالا خواهید دید، گفت: خانم رایس هستید در لبنان؟ گفت: بله من می مانم.

جنگ شروع شد اسرائیل با تمام قدرت وارد معرکه جنگ ۳۳ روزه لبنان شد، منطقه ای که منزل سید حسن نصرالله بود به راویتی ۴۰ بار بمباران شد کل منطقه که می گویند تمام از زیر زمین آب آمده

بود بیرون، دیواری را در جنوب لبنان سالم نگذاشتند با خود گفتند این دفعه تمام شد، هفت روز تمام شد دیدند حزب الله محکم ایستاده موشک باران می کند سید حسن نصرالله مثل شیر می خروشد و پیام می دهد، خانم رایس از رو نیفتاد یک مصاحبه دیگری کرد گفت: سه روز دیگر به اسرائیل مهلت دادیم که قضیه را جمع کند، این سه روز هم گذشت، خانم رایس که فرار کرد، جمبلات تماس گرفت با خانم رایس که خانم رایس کجا رفتی؟ جنگ ادامه پیدا کرد تا ۳۳ روز اسرائیل گفت آتش بس، نمی توانیم ادامه بدهیم، این بال بلند پرواز تفکر شیعی شهادت طلب کربلایی است.

حکومت جهانی اسلام

امام می گفت: آمریکا ما را از حمله نظامی می ترساند! ما فرزندان عاشورا هستیم ما را از محاصره اقتصادی می ترساند! ما فرزندان رمضان هستیم ما را از این حرفها نترسانید، ما تا آخر می ایستیم، مگر بیش از این است که همه ما باید در راه اسلام قربانی شویم، مگر بیش از این است که خانه های ما را ویران می کنند، مگر بیش از این است که زنان و کودکان ما را اسیر می کنند، مگر بیش از این است که دارو ندار ما را از بین می برند، ما تا آخرین نفس ایستاده ایم. با این امام و با این مکتب انقلاب استوار مانده، وقتی هم امام از دنیا می رود با دلی آرام و قلبی مطمئن و ضمیری امیدوار.... امام تضمین کرد. در زمان حیات امام مردم ایران، تصور ایران بدون امام برای آنها مشکل بود، باور نمی کردند ایران بتواند بدون امام زنده باشد، امام گفت شما گمان نکنید با رفتن یک خدمتگذار آسیبی به این انقلاب وارد شود، این انقلاب تحفه الهی است و به شخص وابسته نیست، من با اطمینان می گویم این انقلاب نقطه آغازین، انقلاب جهانی اسلام به پرچمداری حضرت حجت (عج) است، در روزهای آخر عمرش می گوید: من با اطمینان می گویم اسلام سنگرهای کلیدی جهان را فتح خواهد کرد من با جرأت می گویم اسلام ابرقدرتها را به خاک مذلت می کشاند من با جرأت می گویم، من با جرأت می گویم مسلمانان دندانهای آمریکا را در دهانش خرد خواهند کرد، ما باید پایگاههای مقاومت را در سراسر عالم ایجاد کنیم، ما به دنبال ایجاد امپراطوری بزرگ اسلام هستیم ما به دنبال ایجاد امت و جامعه اسلامی هستیم تا زمینه برای حکومت جهانی امام زمان آماده شود.

رحلت حضرت امام(ره)

شبیه که امام به رحمت خدا رفت ساعت ده و بیست دقیقه بود تا صبح خبر رحلت امام را اعلام نکردند برخی از مسئولین سیاسی می ترسیدند که شاید کودتا شود شاید آمریکا حمله کند، باشد صبح که آمادگی داشته باشیم، لذا تا صبح آماده باش اعلام شد، صبح ساعت هفت خبر رحلت امام اعلام شد و تمام دلها را درنوردید مردم از همه جا مثل رودخانه جاری شدند، تمام ملت ایران سیاه پوش شد چهل روز عزای عمومی اعلام شد.

روزی که پاپ مرده بود چهار روز جنازه او را نگه داشته بودند به تمام مسیحیان جهان که بیش از یک و نیم میلیارد نفر جمعیت هست اعلام و ابلاغ کردند به تمام دولتها، مسئولین، شخصیتها که در تشییع جنازه پاپ شرکت کنند، روز پنجم بعد از این همه تبلیغات چهار صد هزار نفر در واتیکان جمع شدند.

اما در تشییع جنازه امام میلیونها عاشق بدون دعوت از ایران و سرتاسر جهان آمده بودند آنهم با چه شور و حالی.

الان ۲۳ سال از رحلت امام گذشته هنوز ملت ایران پیاده به زیارت قبر امام می روند، کسی احساس نمی کند امام از دنیا رفته امام زنده است این نشانه خدایی بودن راه امام چون امام یک حرف برای خودش نزد.

تعیین جانشین امام

خیلی ها نگران بعد از امام بودند خصوصاً آقای منتظری هم عزل شده بود، امام فرمود: شما نگران نباشید شما آقای خامنه ای را دارید ایشان در میان شماست نگران چه هستید ایشان مانند خورشیدی می درخشد و نور افشانی می کند حقیقتاً ایشان شایسته رهبری است، امام بارها این حرفها را گفت اما سالهای آخر عمر به نزدیکان می گفت.

جلسه خبرگان برقرار شد صبح تا ظهر وصیتنامه امام توسط آقا خوانده شد بعد از ظهر گفتند جانشین امام باید مشخص شود، در قانون اساسی اول ایران، بحث شورای رهبری بود که بعد از امام اگر برای رهبری کسی نبود شورای رهبری باشد امام در روزهای آخر عمرش دستور داد این شورای رهبری را حذف کنند چون در آینده مشکل ساز می شود، در قانون اساسی اول نوشته بود که رهبر باید مرجع باشد امام گفت این واژه مرجع را هم حذف کنید نیازی نیست رهبر مرجع باشد، مجتهد جامع الشرایط باشد کافی است، امام هنوز قانون اساسی جدید تصویب نشده بود لذا خبرگان رهبری بر اساس قانون اساسی قدیم می خواست حکم کند لذا بحث شورای رهبری مطرح شد، سه لیست پیشنهاد دادن در هر سه نفر اول مقام معظم رهبری بود آقای آذری قمی گفت: آیت الله گلپایگانی باشد، گفتند ایشان نمی تواند به علت کهولت سن و ...، گفت: آقای خامنه ای را بگذارید معاون ایشان تا به ایشان کمک کند، در این حال آقای مجتهد شبستری امام جمعه تبریز بلند شد و به آقای هاشمی که در جایگاه هیئت رئیسه بود گفت آقای هاشمی آن جمله امام را بیان کنید، آقای هاشمی نقل کرد: که ما رفته بودیم خدمت امام و ایشان مطالبی را مطرح کردند ما اظهار نگرانی کردیم بعد امام فرمود نگران نباشید شما آقای خامنه ای را دارید، آقای اردبیلی بلند شد گفت: من در آن جلسه بودم و شهادت می دهم که امام فرمود: شما آقای خامنه ای را دارید، آقای خلخالی بلند شد گفت من رفته بودم نزد امام دخترم را عقد بکنم به امام گفتم بعد از شما چه کسی رهبر میشود؟ امام فرمود: آقای خامنه ای ایشان شایسته رهبری است.

یک نفر مخالف بود

این زمزمه پیچید تا اینکه گفتند پس آقا باید جانشین امام شود، یک نفر به مخالفت برخاست و آن هم خود آقا بود، آقا رفت پشت تریبون با حالت نگرانی گفت: من نمی توانم من اعتراض دارم مگر من می توانم امام خمینی باشم؟! و از جلسه رفت بیرون، آقا می گوید: رفتم خانه افتادم به نماز و گریه، یک حالتی به من دست داده بود که تا حال نداشتم، به خدا پناه بردم و از خدا با حالت تضرع، توجه و التماس از خدا خواستم که خدایا تو مدیری، تو مدبر اموری، چون ممکن است به عنوان عضوی از مجموعه شورای رهبری این مسئولیت متوجه من شود در خواستم این است اگر این کار ممکن است اندکی برای دین و آخرت من زیان داشته باشد خدایا طوری ترتیب کار را بده که چنین وضعیتی پیش نیاید واقعا از ته دل می خواستم که این مسئولیت متوجه من نشود، برگشتم به مجلس دیدم که آقایان فرمودند: آقای خامنه ای رهبری و جانشینی امام در شخص شما متعین است، وقتی گفتند متعین

است و هشتاد فقیه و مجتهد دارند رأی می دهند، گفتم خدایا بگو، من قبول می کنم و تکلیف را زمین نمی گذارم و بعد درخواست همکاری کردم از آن دوستانی که بودند همه قول همکاری دادند. بخش دوم: ابعاد شخصیتی مقام معظم رهبری

مقدمه؛

خانواده

مقام معظم رهبری از یک خانواده روحانی بوده اند، خود ایشان نقل می کنند که پدرشان روحانی عالم زاهد مشهوری در خراسان بود، پدر بزرگ ایشان، یکی از روحانیون فاضل و مجاهد و مبارز در منطقه تبریز بودند، همسر آقا روحانی زاده و چهار برادر ایشان روحانی هستند، شوهر عمه آقا یکی از روحانیون بنام عصر مشروطه است که در مبارزات مشروطیت به شهادت رسید. شهید محمد خیابانی که در تاریخ مشروطه ایران صاحب نام است، خود آقا هم از دوران طفولیت به کسوت مقدس روحانیت ملبّس شدند.

آقا چهار پسر دارند که روحانی هستند و هیچ کدام در کارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیستند مطلقاً آقا اجازه نداده اند عمدتاً در قم هستند.

مبارزات

دوره مبارزات آقا سال ۱۳۳۳ شمسی در خراسان آغاز می شود، خود ایشان می فرمایند: اولین کسی که جرقه مبارزه را در وجود من شعله ور کرد شهید نواب صفوی بود و من حقیقتاً از ایشان تأثیر پذیرفتم. شهید نواب یک روحانی مبارز مجاهد خستگی ناپذیر در عصر خفقان بود.

بعد علمی

آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری فرزند ارشد آیت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و استاد مقام معظم رهبری

آیت الله حائری سفری به مشهد داشتند (در این زمان مقام معظم رهبری در سن ۲۰ سالگی بودند) آقای حائری در جمع علماء این جمله را می گوید: آقای خامنه ای مجتهد بسیار خوبی است زبده و صاحب نظر در فقه و اصول.

آیت الله مصباح یزدی

ایشان از لحاظ سنی از آقا بزرگتر هستند ولی با آقا زیاد در ارتباط بودند دهها سال با آقا بودند، ایشان می فرماید: مقام معظم رهبری قبل از ۲۰ سالگی به مقام بالایی از علم و فقاہت رسیدند و در آغاز جوانی درجه اجتهاد را دریافت کردند.

حضرت امام بر اجتهاد مسلم مقام معظم رهبری در دوران حیاتشان صحبت هایی را فرموده اند.

آیت الله فاضل لنکرانی

جملات متعددی پیرامون جایگاه اجتهادی آقا در آن دوره بیان کرده اند، که در کتاب های مختلف به چاپ رسیده است.

امام خمینی (ره)

در بسیاری از سخنرانی هایی که در جلسات خصوصی داشتند نکات کلیدی را در دوره حیات خویش پیرامون شخصیت آقا بیان نموده اند.

امام می فرماید: آقای خامنه ای نعمتی است که خدا به ما داده است. آقای خامنه ای چون خورشید روشنی می دهد. آقای خامنه ای برادری آشنا به مسائل فقهی است. آقای خامنه ای شخصیتی دانشمند و متفکر است او مجتهدی مسلم است ایشان بهترین فرد برای رهبری است و حقاً ایشان شایستگی رهبری را دارد. اگر همه عالم را بگردید در بین رؤسای جمهور و غیره گمان نمی کنم بتوانید شخصی را متعهدتر به اسلام و خدمتگذارتر به ملت از آقای خامنه ای پیدا کنید.

سید احمد خمینی

وقتی آقا بعد از رحلت امام برای عرض تسلیت رفتند منزل ایشان، سید احمد یادگار امام اولین کسی است که از خانواده امام با آقا بیعت می کند و صحبت های جالبی در محضر آقا بیان می کند، از جمله اینکه خطاب به آقا می فرماید: حضرت امام بارها از جناب عالی به عنوان مجتهدی مسلم و بهترین فرد برای رهبری نام بردند، حضرتعالی از چهره های درخشان انقلاب اسلامی بوده و همواره مورد تأیید و تکریم امام عزیزمان بوده اید.

در وصیتنامه سید احمد آمده که می فرماید: ما امروز موظف هستیم پشت سر مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای حرکت کنیم هر چه ایشان گفت گوش کنیم اگر روزی حرکت ما با حرکت ولی نخواند بدانید که نقص از ماست اطاعت از خامنه ای اطاعت از امام است هر کس منکر این معنا شود مطمئن باشید در خط امام نیست، هر کس بگوید اطاعت از امام غیر از اطاعت از آیت الله خامنه ای است در خط آمریکا است. من بعد از رحلت امام با خدا و امام عهد کردم که کوچکترین قدمی علیه مقام معظم رهبری بر خلاف رهبری و حتی بر خلاف میل رهبری بر ندارم، به فرزندم حسن و برادرانم وصیت می کنم که همیشه سعی کنند در خط رهبری حرکت کنند و از آن منحرف نشوند که خیر دنیا و آخرت در آن است و بدانند که ایشان موفقیت اسلام و نظام و کشور را می خواهند هرگز دچار تحلیل های گوناگون نشوند که دشمن در کمین است.

آیت الله یزدی دبیر جامعه مدرسین

ایشان می فرماید: مقام معظم رهبری مجتهدی عالی رتبه مسلط بر علوم مؤثر در استنباط، استاد لغت، ادبیات، اصول، حدیث، تفسیر و رجال.

آیت الله نوری همدانی

ایشان می فرماید: بعد از امام به غیر از مقام معظم رهبری هیچ کس نمی توانست خلاء عظیم امام را پر کند شجاعت، تدبیر، فرهنگ، فقه، زمان شناسی و معلومات از ویژگی های شخصیتی ایشان است و من برای وجود شریف ایشان دائم دعا می کنم.

آیت الله سیستانی:

من هر شب در کنار مرقد مطهر امیر مؤمنان، رهبر عزیز انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای را دعا می کنم.

آیت الله حسن زاده آملی:

گوش تان به دهان رهبر باشد که او گوشش به دهان مبارک حضرت حجت ابن الحسن است. ایشان رفته بود خدمت مقام معظم رهبری دو زانو نشسته بود در مقابل آقا، آقا ناراحت می شود، می فرماید:

آقای حسن زاده خواهش می‌کنم این کارها را نکنید من ناراحت می‌شوم، آقا حسن زاده می‌فرماید:
خدا می‌داند اگر ذره‌ای مکروه در شما سراغ داشتم این کار را نمی‌کردم.
آیت الله مصباح می‌فرماید:

اگر تمام زندگی آقا را بگردید یک نقطه سیاه پیدا نمی‌کنید. مقام معظم رهبری تالی تلو معصوم است،
اگر امثال بنده شبانه روز تسیح بدست بگیریم و فقط خدا را شکر کنیم که چنین رهبری به ما داده
والله معتقدم از عهده شکر این نعمت بر نمی‌آییم.

بعد معنوی

مقام معظم رهبری طلبه مدرسه حجتیه بوده اند که حجره ایشان هنوز هست.

تهجد و توسل

آقای توسلی نقل می‌کند:

من هم حجره ایشان در مدرسه حجتیه بودم، در دوران جوانی ایشان حالات خاص عبادی داشتند،
در تهجد و شب زنده داری زبان زد بودند، ایشان اذان صبح را با صدای بلند جلو در مدرسه هر صبح
می‌گفت. آقا وقتی مشرف می‌شدند به جمکران توجهات خاصی به محضر امام عصر داشت. در شبانه
روز چهار ساعت می‌خوابند، از ساعت سه و نیم صبح بیدار می‌شود و تا صبح مشغول تهجد، عبادت
و قرآن است و حالات معنوی خاصی ایشان دارد. ایشان می‌گویند در سفر به قم علاوه بر حجم بالایی
کارهای سفر، آقا وقتی به جمکران می‌رفتند حالات عبادی ایشان به وضوح قابل رؤیت بود.
سید حسن نصرالله:

در بحران لبنان من آمدم خدمت آقا و ایشان به من گفت: من هر وقت احساس می‌کنم درها بسته
شده و مشکلاتی برای من ایجاد می‌شود به دوستان می‌گویم آماده شوید برویم قم، به جمکران، آنجا
متوسل می‌شوم تا امدادهای غیبی الهی برسد و من به یک تصمیم قاطع می‌رسم و بر می‌گردم.

شجاعت

شجاعت در خط مقدم جبهه

شجاعت ایشان چه در قبل از انقلاب، دوران مبارزه، دوران تبعید، دوران پیروزی انقلاب، دوران
جنگ، در جنگ، بیرون جنگ، در میدان سیاست زبان زد خاص و عام بوده که آقا از یک روحیه
شجاعتی برخوردار هستند، دوستانی که در اوائل جنگ در جبهه خرمشهر بودند اینها را ثبت کرده
اند. می‌گویند آقا مثل یک سرباز بلند می‌شد با رزمندگان در گروه‌های کوچک برای کمین سمت
نیروهای عراقی می‌رفتند تا درون سنگرهای عراقی تک می‌زدند بر می‌گشتند، این ادامه داشت تا
دوره ریاست جمهوری که امام شرعاً ایشان را منع کردند و گفتند دیگر به شما اجازه نمی‌دهم بروید.
شجاعت در خطبه نماز جمعه

حضور ایشان در نماز جمعه تهران وقتی که یک موکت بزرگی توسط بمب‌گزاران آورده شده بود
نزدیک امام جمعه، آقا ایستاده بود خطبه می‌خواند این موکت بزرگ در صف‌های اول منفجر شد انفجار
این همزمان شد با حمله هوایی هواپیماهای عراق فیلم این جریان موجود است، دهها نفر کشته و
مجروح شدند یکی از مجروحان می‌گفت من نگاه کردم و احساس کردم دوتا بمب دارد می‌آید پایین
وقتی افتاد دیدم سرهای بریده است کسانی که نشسته بودند روی موکت تکه تکه شده بودند، آقا

خطبه ها را ترک نکرد چند تا تیر و ترکش به سمت ایشان آمد ولي آنها را رد کرد و گفت آرام باشید و مردم را به آرامش دعوت کرد و خطبه را ادامه داد زود مجروح ها و شهدا را جمع کردند و تمیز کردن و آقا خطبه را قطع نکرد.

آقای اوباما در عراق ۱۴۰ هزار نیرو داشت وقتی می خواست به آنجا برود شب چراغ خاموش با هواپیما با صدها محافظ می رفت در یک پادگانی می نشست و شبانه بر می گشتند از ترس.

شجاعت در میدانهای سیاسی

تحریم دیپلماسی

ماجرای میکونوس، اروپا فوراً ایران را تحریم دیپلماسی کردند، تمام سفرهای خودشان را فراخواندند، در این موقع آقا فرمود: بگذارید بروند اینها پشیمان می شوند و بخواهند گشت ولي وقتی برگشتند به سفیر آلمان اجازه ورود ندهید، ایشان آخرین نفر باید باشد که وارد شود. رفتند بعد از سه هفته، پشیمان برگشتند

در زندان

شهید رجایی می گوید: ما در زندان بودیم حکومت شاه خیلی بد شکنجه می داد (سلولهای آقا و شهید رجایی کنار هم بوده) آقا می گوید: بیشترین شکنجه به آقای رجایی می شد، آنهم شکنجه های قرون وسطایی، آقای رجایی می گوید: من در سلول هجده بدم آقا در سلول بیست ساواک برای اذیت ایشان محاسن ایشان را تراشیده بودند و سیلی می زدند ولي آقا لباس زندان را تبدیل کرده بود به عمامه و قدم می زد تا ساواک را تحقیر کند.

فتنه سال ۸۸

در فتنه دو سال گذشته وقتی فتنه گران سبز، گفتند انتخابات باید باطل شود آقا شجاعانه در مقابل همه بدخواهان ایستاد، نماینده آقای موسوی رفته بود پیش آقا، آقا فرموده بود چه می خواهید شما؟ گفته بودخواسته ما این است که انتخابات باید باطل شود، آقا فرمود: بگذار تا حرفی را به شما بگویم هشت سال پیش سال ۱۳۷۶ وقتی آقای خاتمی در انتخابات پیروز شد گروهی از بزرگان که شما هم می شناسید نمی خواهم اسم بیاورم آمدند پیش من و از من خواستند تا انتخابات را باطل کنم چنان تشری به آنها زدم که الان که سالها از آن می گذرد هنوز دلشان با من صاف نشده این را به شما گفتم که دیگر حرفی از باطل شدن انتخابات ننید ابطال انتخابات تو دهنی به مردم است من یک قدم عقب نشینی نمی کنم امام عقب نشینی نکرد من هم عقب نشینی نمی کنم، در خطبه های نماز جمعه هم گفت که فکر نکنید با اردو کشی های خیابانی می توانید مرا به عقب بکشانید، انتخاباتی که آقا می فرمود: شیرین ترین انتخابات ما را به تلخ ترین خاطره ملت ما تبدیل کردند. آقا یک تنه ایستاد از آن خواص بی بصیرت و مردود و دوستان نیمه راه کسانی که پنجاه سال با آقا دوست بودند اما ایشان را تنها گذاشتند، اینطور بود که آقا در نماز جمعه فریاد زد: این عمار بعد شروع کرد به نجوا کردن با امام زمان که ای آقای ما مولای ما، صاحب ما تویی صاحب این انقلاب تویی آقا جان پشتیبان ما باش آقا من جسم ناقصی دارم آقا من جان ناقصی دارم آقا من اندکی آبرو بی دارم که این را هم خود شما به ما داده اید آقا هر سه را کف دستم گرفتم آمده ام تا در راه این انقلاب فدا کنم.

تا پای جان و آبرو ایستاد.

ساده زیستی

ساده زیست ترین شخصیت عالم است به جرأت می توان گفت.

فیلم مستند

آقای مهندس ضرغامی می گوید: رفتم خدمت آقا گفتم آقا می خواهم یک فیلم مستند از زندگی شما تهیه کنیم برای مردم، برای دنیا نشان بدهیم که رهبر ما این طوری دارد زندگی می کند، اجازه می فرمایید؟ آقا گفت: نه گفتم: چرا؟ آقا گفت: خوف دارم مردم باور نکنند.

فرش نخ نما

آقای حداد عادل می گوید: من به خانه آقا رفتم و آمد دارم به حدی زندگی ایشان ساده است که انسان باور نمی کند، می گوید یک فرش انداخته شده خانه آقا، یک روز یکی از بچه ها همراه ما بود، گفت آقا فرش را چیه انداخته اند؟! گفتم: نه برعکس نیست این فرش نخ نما شده حدود پنجاه سال زیر پاست.

سید احمد خمینی می گوید: رفته بودم خانه آقا به حدی این فرش زبر بود که پناه بردم به موکت.

فرش نو

آقای رفیق دوست نقل می کند: دو تا زیلو در خانه آقا بود که وضع آنها خیلی خراب بود، آرام جمع کردیم بردیم سمساری فروختیم مقداری پول گذاشتیم یک فرشی گرفتیم و انداختیم خانه آقا، آقا آمد تا فرش نو را دید گفت: این دیگر چیست؟ گفتم: آقا یک فرشی است گفتند مال کیست؟ گفتم: گرفتیم برای اینجا آقا گفت: با اجازه کی گرفتید؟ فرشهای ما کجاست؟ گفتم آقا آنها زیلوهای رنگ رو رفته بود بردیم عوض کردیم با این فرش آقا گفت: لازم نیست آنها را برگردانید و اینها را جمع کنید آقای رفیق دوست می گوید آقا نهیبی به ما زد ما هم از ترس جمع کردیم بردیم سمساری او هم زیلوها را فروخته بود گشتیم تا زیلوها را پیدا کردیم و آوردیم انداختیم داخل اتاق آقا.

سماور نفتی

آقای رفیق دوست می گوید آقا به من گفت برو یک سماوری برای ما بگیر بیاور در زمان جنگ که آقا رئیس جمهور بود، رفتیم گشتیم یک سماور ارزان پیدا کردیم آوردیم به خانه، آقا گفت این که برقی است الان کمبود برق است در مملکت نمی شود ما سماور برقی بگذاریم، ببرید با نفتی عوض کنید من هم بردم سماور نفتی گرفتم و آوردم.

مخارج زندگی

اخیرا یک مصاحبه ای با آقا شده که شما زندگی خودتان را چگونه می گذرانید؟ چون آقا نه شهریه می گیرند نه حقوق، آقا گفتند: ما یک خانه کوچک داریم جنوب شهر تهران آن را اجاره دادیم با آن زندگی می کنیم و برای ما کافی است.

زندگی فرزندان آقا

زندگی بچه های ایشان هم همینطور است، وقتی رفته بودند برای دختر آقای حداد عادل برای آقا زاده خودشان، آقا به حداد عادل گفته بودند: آقای حداد زندگی ما ساده تر از تصور شماست به دختر خانم بگو این آقا مجتبی ما طلبه است با شهریه زندگی می کند شما خودت و خانم استاد دانشگاه هستید حقوق شما بالاست ببینید دختر خانم شما می تواند با شهریه طلبگی زندگی کند یا

نه؟ آقا مجتبی هم گفته بود من هیچ چیز از شما نمی خواهم، حتی گفتند یک حلقه گفت نمی-خواهم، آقا می فرمایند: من یک انگشتر عقیق داشتم هدیه دادم به عروس، عروس هم به عنوان هدیه داد به داماد، من گفتم آقای حداد یک فرش من هدیه می گیرم یک فرش هم شما بگیرید.

توجه به حفظ بیت المال

آیت الله جوادی آملی می فرماید:

رفته بودم خدمت آقا، موقع نهار شد آقا زاده ایشان هم آنجا بود نهار را آوردند من گفتم آقا مجتبی شما هم تشریف داشته باشید با هم نهار بخوریم آقا فرمود: نه آقای جوادی این غذای بیت المال است نمی شود برای بچه ها باشد، به بچه گفت شما تشریف ببرید خانه با مادرتان غذا بخورید.

آقای جوادی می گوید وقتی آقا به آقا زاده خودشان اینطور گفتند، رمز عزت را فهمیدم، چون اینطوری دارند محافظت می کنند.

میر حسین موسوی می گوید:

در اواخر دوره ریاست جمهوری مقام معظم رهبری، یک روزی ایشان مبلغ پنجاه هزار تومان پول به من دادند گفتند: آقای نخست وزیر من در این هشت سالی که رئیس جمهور بودم حساب کردم، ممکن است از بیت المال خیلی کمتر از این با مال و زندگی من مخلوط شده باشد شما این مبلغ را به خزانه دولت واریز کنید تا دینی گردن من نباشد.

شخصیت رهبری از منظر سیاستمداران خارجی

پوتین

پوتین رئیس جمهور سابق روسیه آمد ایران، دیداری داشت با آقا حدود یک ساعت و چهل و پنج دقیقه طول کشید، آقا شروع کرده بودند به بیان تاریخ، ادبیات، ادیبان، شعرا، فیلسوفان، آتش زدن کاخ کرملین و انقلاب روس و...

بعد پوتین در روسیه مصاحبه ای کرده گفته: من حیرت زده شدم از تسلط ایشان بر تاریخ کشور، ملت و تمدن ما. از پوتین سؤال شده که نظر شما درباره رهبر ایران چیست؟ گفت: من تا به حال خیلی در باره ایشان شنیده بودم اما امروز رفتم دیدم من وقتی رفتم پیش ایشان معنی ولایت فقیه را فهمیدم که به چه کسی می گویند، ولی فقیه، ایشان بسیار هوشمند است من در بین همه رهبران سیاسی شخصی هوشمند تر از ایشان ندیدم من عقیده ام این است تا ایشان در ایران حضور دارد به ایران هیچ آسیبی نمی رسد، من درباره حضرت مسیح خیلی مطالعه کرده ام، وقتی به ایران رفتم مسیح را دیدم اعتقاد من اینست که آقای خامنه ای مسیح معاصر است.

آقای کوفی عنان

آقای کوفی عنان اهل کشور غنا دبیر کل سابق سازمان ملل، آمد ایران رفت پیش آقا، در آن جا آقا از کشور غنا و مسائل دیگر صحبت کردند، بعد از آن ملاقات با آقای کوفی عنان مصاحبه ای شده و ایشان گفته: من خیلی شخصیت ها در ذهنم بودند اما امروز که رهبر ایران را دیدم تمام شخصیت-هایی که روی من اثر گذاشته بودند از ذهن من پاک شدند، چرا تا ایشان هست یکی مثل من باید دبیر کل سازمان ملل باشد؟! ای کاش ایشان دبیر کل بودند چون عالم را تحت تأثیر قرار می داد.

آقای کاسترو

آمد ایران رفت پیش آقا بعد از ملاقات آمد در دانشگاه تهران سخنرانی کرد گفت: اگر منافع ملی کشورم اجازه می داد با صدای بلند فریاد می زدم من پیرو آیت الله خامنه ای هستم.
سید حسن نصرالله

چند تا از نمایندگان کشور می روند به ملاقات سید حسن نصرالله، یکی از نماینده ها می خواهد دست ایشان را ببوسد، ایشان مانع می شود و می گوید: چرا می خواهی دست مرا ببوسی؟ نماینده می گوید چون این دست به اسرائیل سیلی زده است بوسیدنی است، سید حسن نصرالله می گوید: اگر قرار است در روی کره زمین دستی بوسیده شود باید دستی باشد که سیلی به آمریکا و به استکبار و به همه ابرقدرتها زده و آن دست امام خامنه ای است که در ایران شما است برو دست ایشان را ببوس من سرباز کوچک ایشان هستم.

اشاره علماء به جانشینی مقام معظم رهبری

آیت الله بهاء الدینی

سال ۱۳۶۵ سه سال قبل از رحلت امام، آقا رئیس جمهور بودند، آقای منتظری قائم مقام امام بود، آقای بهاء الدینی می فرماید: این قضیه قائم مقامی سر نمی گیرد نظر من این است که بعد از امام آقای خامنه ای جانشین امام می شود ما گفتیم نظر ما این است، و فرمود: آقای خامنه ای ذخیره خدا برای بعد از امام است شما خواهید دید.

وقتی آقا رئیس جمهور بودند رفته بود خانه آیت الله بهاء الدینی، ایشان آقا را بدرقه کرده بودند دوستانی که بعد رفته بودند گفتند آقا میهمان داشتید، ایشان گفته بود دقایقی در اتاق کوچک ما خورشید تابید و رفت.

آیت الله بهجت

ایشان سالها قبل بحث جانشینی آقا را مطرح کرد که ایشان جانشین امام خواهد شد، می فرمود: من مدام برای سلامتی ایشان دعا می کنم.

می گویند هر وقت آقا می رفتند مسافرتی آقای بهجت می نشست به دعا کردن، روزی که آقا آمد قم آقای بهجت بلند شد آمد سمت استقبال گفتند آقا شما چرا می آیید؟ گفت اگر مردم می دانستند استقبال از این سید چه قدر ثواب دارد هیچ کس در خانه نمی نشست.

سید احمد خمینی

ایشان در وصیت نامه خود می فرماید: فرزندانم اگر ما در بین مردم احترامی داریم به خطر این است که ما منسوب به امام هستیم کاری نکنید که این منسوبیت ما به امام لکه دار بشود.

یکی از اسنادی که در لانه جاسوسی آمریکا بدست آمده بود، نوشته بود که آقای بهشتی شیک پوش ترین روحانی ایران است، مقام معظم رهبری لباس تمیز می پوشند شاید، کل لباس های ایشان به تعداد انگشتان دست هم نرسد اما ایشان چون در جایگاه رهبری هستند باید لباس تمیز بپوشند امام هم همینطور بودند.

چند جمله مهم از مقام معظم رهبری

جایگاه روحانیت

روحانی باید وسط میدان باشد

در جمع طلاب کرمانشاه، آقا می فرمایند: آن روحانی که کنار بنشیند و به مردم بگوید شما بروید حرکت کنید اقدام کنید راه به جایی نخواهد برد آن روحانی موفق است که خودش راه بیفتد بگوید برویم برویم نه اینکه بگوید بروید بروید روحانی باید وسط میدان باشد جلوی مردم و اهل اقدام باشد. طلبه باید سیاسی باشد

خطاب به طلاب قم، آقا می فرمایند: شما طلاب جوان باید قدرت تحلیل سیاسی پیدا کنید شما باید آگاه باشید باید چشم بصیرت داشته باشید اگر بینش سیاسی نداشته باشید فریب می خورید باید چشمتان را باز کنید متوجه باشید و دشمن را بشناسید غریبه هایی که خود را در لباس خودی جا می زنند بشناسید طلبه انقلابی باید بصیر باشد باید بینا باشد باید پیچیدگی های شرایط زمانه را درک کند هوشیار بودن و دشمن را در هر چهره و لباس شناختن اساسی ترین وظیفه شماست. می فرمایند: انزوا و دوری از فعالیت های سیاسی را به هیچ وجه در زندگی خود و حوزه های علمیه راه ندهید طلبه باید سیاسی باشد هر چه قدر ما در طول تاریخ اسلام، ضربه خوردیم از عدم قدرت تحلیل سیاسی بود.

در وصیتنامه امام اینطور آمده که این وصیتنامه خطاب به مستضعفان عالم است امام فرمودند مثلاً خطاب به مردم ایران یا خطاب به مسلمانان جهان بلکه مستضعفان عالم از هر ملت و هر مذهب، امام و ولی امر فقط رهبر مسلمین جهان نیست بلکه رهبر مسلمین و مستضعفین عالم است، امام برای بشریت و انسانیت است.

نگاه و افق دید امام و آقا جهانی است.

علّت مخالفت آمریکا با ایران در چیست؟ و رمز موفقیت و استمرار حکومت ها چیست؟

آیا واقعا با هسته ای شدن ایران مشکل دارند؟ کشورهای زیادی هستند که نیروگاه های هسته ای زیادی دارند، علت ترس آنها از دین است از دینی که دارد الگو می شود می ترسند چون آنها قرن هاست که دین را از جوامع انسانی رانده اند که توانسته اند این مدت طولانی بر ملتها و بر جهان اسلام حکومت کنند در تمام دنیای اسلام دست آمریکا هست به خاطر اینکه گنجینه های انرژی کره زمین دست مسلمانان است، اما مسلمانان نتوانستند از آن استفاده کنند، امام آمد آن را احیا کرد هویت داد عزت داد چهره جدیدی از اسلام معرفی کرد که اسلام می تواند حکومت کند، امام فقط برای پایداری دین قیام کرد، سکوت امام، فریاد امام، قیام امام، تبعید امام و زندان امام برای دین است و آمریکا می ترسد این دین در جهان الگو شود مردم دنیا می بینند که دین می تواند حکومت کند، پیشرفت ایجاد کند چون تا قبل از ظهور حضرت امام تصور مردم دنیا این بود که دین یعنی عقب ماندگی، انزوا، گوشه گیری اما امام این تصور را تغییر داد.

نسخه و رمزی که امام برای موفقیت و استمرار حکومت ها داده اند جهانی است و آن دو کلمه است؛ ایمان به خدا، وحدت کلمه.

\$

###امام زمان در زمان غیبت

امام زمان در زمان غیبت

حجت الاسلام و المسلمین عدالت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ
الدِّينِ».

اَللّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا
وَ حَافِظًا وَقَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُثَمِّتَهُ فِيهَا طَوِيلًا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ.

کي رفته اي زدل که تمنا کنم تو را - کي بوده اي نهفته که پیدا کنم تو را
غیبت نکرده اي که شوم طالب حضور - پنهان نگشته اي که هویدا کنم تو را
با صد هزار جلوه برون آمدي که من - با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
یا صاحب الزمان...

مرحوم ملاي سلماسي محضر بحرالعلوم نشسته بود عربي وارد مجلس شد در میان مجلس سؤالي
کرد صدا زد علامه بحرالعلوم آیا مي شود محضر امام زمان شرفیاب شد يا نه؟ کسي جواب او را نداد از
اهل مجلس سؤال کرد آیا مي شود امام زمان رو دید يا نه؟ مرحوم سلماسي مي گوید يه وقت دیدم
بحرالعلوم داره گریه مي کنه آهسته زیر لب مي گوید چه بگویم به این مرد عرب و حال آنکه امام
زمان رو زیارت کردم آقا سر من رو روي سینه مبارکشون گذاشتن نوازشم فرمودن چه بگویم آقا صبح
جمعه است دیگه داره عزاي حسین تمام میشه يه عنایتي به این مجلس و آقا اگر چه لایق آن نیستم
تو احسان کن، یابن الحسن...

«الْم ، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»؛ «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ»؛ (سوره بقره)

هدیه به پیشگاه مقدس و منور آقا حجت بن الحسن العسكري و اجداد طاهرينش صلوات جلي ختم
کنید.

هدیه به محضر امام، شهداء، مراجع تقلید، علماء، بزرگان، خیرین، اساتید، منسوبین به جمع حاضر،
گذشتگان از باني محترم، و به جهت سلامتي همه شیعیان حضرت مهدی، سلامتي مراجع، رهبر
معظم انقلاب، سلامتي خودتون و خانواده شریفتون و شفای مریضاتون يه صلوات حسینی ختم کنید.
رمزهاي قرآن

«الْم»؛ (بقره: ۱) در سورة مبارکه بقره در ابتدای سوره است رمز بین خدا و پیغمبر است که برخی از
علما معتقدند حروف مقطعه است برخی معتقدند رمز است برخی معتقدند از جنس این الف و لام و
میم در این سوره از همه حروف بیشتر است علما معتقدند این رموز قرآن را امام زمان (ع) در وقت
ظهورش مبین و معین می فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ»؛ (بقره: ۲) این قرآن کتابي است «لَا رَيْبَ فِيهِ»؛
(بقره: ۲) شک و تردیدی در آن نیست سیدالمظلومین در روایتی می فرماید: منظور از کتاب منم
«ذَلِكَ الْكِتَابُ»؛ یعنی من علي «لَا رَيْبَ فِيهِ»؛ ولایت من شک و شبهه اي درش نیست «هُدًى
لِّلْمُتَّقِينَ»؛ (بقره: ۲) این کتاب کتاب قرآن یا کتاب ولایت علي هدایتگر برای متقین است آدمي که با

تقواست آدمي که از خدا مي ترسد قرآن هدايتش مي کند متقين کيان؟ سه ويژگي دارند انسان متقي ويژگي اول آن «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»؛ (بقره: ۳) ايمان به غيب دارد يعني آنچه که انسان نمي بيند الذي ما غاب عنهم يا ما غاب عنك چيزهايي که تو نمي بيني با چشم ديدني نيست حقايقی در عالم امکان است که انسان با چشم سرش نمي بيند ديدن ملائکه ملک جزء مسائل غيب است کسي نبايد حضور ملائکه را منکر بشود وجود ملائکه را منکر بشود بگويد ملک نيست ملائکه وجود ندارد شيعه کسي است که به وجود ملائکه ايمان داشته باشد وجود روح وجود باطن عالم آن چيزي که مربوط به غيب است يکي اش مربوط به مسائل قبر است سؤال در قبر فشار قبر اين ها از مسائل غيب است اگر کسي منکر بشود بگويد آقا ميكروفن گذاشتند تو قبر صدا نشنيديم دوربين ريز فيلم برداري در قبر گذاشتند ملکی نديديم اگر منکر وجود مسائل مربوط به قبر بشود اهل ايمان نيست مصاديق ايمان به غيب

۱ - حساب کتاب قيامت

ايمان به غيب يکي از مصاديقش مربوط به حساب و کتاب قيامت است اگر کسي منکر مسائل قيامت بشود اهل ايمان نيست يکي از مسائل و مصاديق مهم غيب حضرت صادق (ع) در روايتي مي فرمايد: «الذي يؤمنون بالغيب»؛ يعني «هو الحجت الغائب» منظور يعني امام غائب است کسي که شما علي الظاهر نمي بيني اش الان نمي بيني اش اين ارتباط فعلاً یک طرفه است او شما را مي بيند چون چشم خداست اما تو او را نمي بيني او همه عالم را مي بيند مي گويد چشم بيناي خدا «عين الله الناظره»؛ چشم بيناي خدا امام صادق (ع) در یک روايتي فرمودند: مهدي ما چشم بيناي خداست وقتي که نگاه به آسمان مي کند حضرت مي خواهد بفرمايد چيزي از ديد حضرت پنهان نيست امام صادق (ع) اين را مي خواهد بگويد که هيچي براي امام زمان پنهان نيست همه چيز را مي بيند حضرت صادق (ع) مي فرمايد: مهدي ما وقتي نگاه به آسمان مي کند نگاه به آسمان که مي کند تا سدرۃ المنتهي را مي بيند سدرۃ المنتهي کجاست آسمان اول نه آسمان دوم نه آسمان سوم نه چهارم نه پنجم نه ششم نه هفتم عرش برو بالاتر بالاتر از عرش مرکز مديريت عالم امکان است دبیرخانه وحی است امام زمان وقتي به آسمان نگاه مي کند آسمان اول رفيع، دوم قيدوم، سوم ماروم، چهارم ارفلون، پنجم هيعون، ششم عروس، هفتم عجماء همه اين آسمان ها را با چشم مي بيند تو سلامت هم به امام زمان مي گويي «السلام عليك يا نظر سورة المنتهي»؛ سلام به کسي که وقتي نگاهت را به آسمان مي دوزي سورة المنتهي را مي بيني من که روي کرۃ زمينم روي جاي محدودی ام ما که چيزي نيستيم مطلبي که در اينجاست اين است

۲ - امام از مصاديق غيب

امام از مصاديق غيب است که بايد بهش ايمان داشته باشيم آقا حضرت مهدي در پس پرده است نه ما در پس پرده ايم يک کسي مي گفت امام زمان کجايي بيابي بينمت کسي کنار دستش نشسته بود گفت خودت کجايي امام زمان که همه جاست تو خودت کجايي بنده خدا تو يک جوري زندگي نکردي امام زمان خودش را به تو نشان بدهد تو که نمي تواني او را پيدا کنی بايد يکجوري زندگي کنی او سراغت بياد پيغمبر اکرم (ص) فرمودند: دوازدهمي ما از دیده مردم پنهان مي شود اما مردم از او منفعت مي برند مثل خورشيد در پشت ابر اين روايت را امام باقر هم دارد اما سجاد هم دارد امام

صادق دارد همه اشون این مثال را زدند (کشمس) مثل خورشید است (و اما وجوه الانتفاء بی) خود امام زمان هم دارد می فرماید: نفع بردن مردم از من مثل نفع بردن از خورشید است (کشمس اذا غاب) وقتی که در پشت ابر پنهان می شود یک کسی می تواند بگوید آقا این خورشید فایده ندارد چون پشت ابر است نه خورشید پشت ابر هم جهان را روشن کرده خورشید پشت ابر هم تمام خواص و منفعت هاش به زمین می رسد تمام گیاهان موجودات ولو خورشید پشت ابر باشد از منافعش استفاده می کنند خورشید پشت ابر همان طوری که محوریت دارد خورشید در منظومه شمسی محوریت دارد دیگر تمام قمرها به دور خورشید می گردند امام زمان هم مثل خورشید است تمام عالم امکان به دور مهدی می چرخد محوریت امام زمان است این دو تا سوم خورشید پشت ابر وقتی قرار می گیرد شما وقتی که می گویی ابر آمد جلوی خورشید درست شما فقط زیر این ابر قرار داری یک قسمتی از زمین مثلاً کرمان یک ابر آمده جلو خورشید را گرفته خب اما کل عالم روشن است تمام آسمان ها به نور این خورشید روشن است همین مقدار کرمان تو فقط زیر این ابر است این ابر هم روی سر ت وست چیکار به خورشید دارد تو ابر روی سر ت را کنار بزن تو حجاب را کنار بزن تا خورشید را ببینی خورشید که همه عالم را روشن کرده همه می بینندش نظاره اش می کنند یک ابر سیاهی حجاب گناه روی سرم کشیدم نمی بینم اونایی که باید زیارت کنند امام زمان را زیارت می کنند

منفعت های امام زمان در زمان غیبت

منفعت امام زمان در زمان غیبت مانند منفعت خورشید است حالا چندتا شو بگم برات یکی اش این است شما هر وقت گرفتار می شوی می گویی (المستغاث بک یا صاحب الزمان) هر وقت گرفتار می شوی متوسل می شوی به ساحت مقدس امام زمان می گویی آقا کمکم کن گرفتارم مرحوم آسید حسین لاری از بزرگان وعاظ شیعه بوده می گفت تو یک سفری به مکه می رفتم یک مشکلی براشون پیش آمده بود گریه کرده بودند متوسل شده بودند این ذکر را همه اش می گفتند می گفتند یا صاحب الزمان المستغاث بک یا صاحب الزمان یک مقداری خلاصه یک چند منزل رفته بودند دیدند آقا آروم گرفت گفتند که حضرت آقا چی شد خیلی نگران بودی گریه می کردی بی تابی می کردی برای این مشکل گفت بوم متوسل شدم به ساحت مقدس ولی عصر آقا مشکلم را حل کردند دعای حضرت دعای حضرت گاهی وقتا بچه دار نمی شود متوسل می شود به آقا شیخ صدوق فرزند دار نمی شد نامه نوشت به امام زمان داد به حسین ابن روح او هم به آقا رساند آقا بشارت بهش دادند فرمودند: خدا فرزند بهت میده من برات دعا می کنم شیخ صدوق از عظام شیعه است صاحب حدود هشتاد نود کتاب مهم شیعه است شیخ صدوق ابن بابویه قمی رئیس المحدثین است رئیس القمیین است دعا می کند حضرت این که شما این دعای فرج را می خوانی می گویی (اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُشَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا) شما وقتی دعاش می کنی او هم دعایت می کند آن هم دعایت می کند کمک می کند به شیعیانش فریاد رسی برای شیعیانش ارتباط قطع نیست امام صادق (ع) فرمودند: گاهی تو مجالس تون می آید می نشیند تو نمی بینی شما مشاهده نمی کنی این غیبت یک طرفه است گاهی جسم فرد پنهان است گاهی جسم فرد پنهان نیست مردم نمی شناسندش امام زمان قسمت دوم است جسم حضرت پنهان نیست آقا الان روی کره زمین است پنهان نیست مردم او را نمی بینند

یا اگر ببینند نمی‌شناسند مردم نمی‌شناسد مشکلات را حل می‌کند خدا رحمت کند مرحوم مقدس اردبیلی ما دو تا اردبیلی داشتیم یک ملا احمد داشتیم ملا احمد آن هم از اوتاد و عرفا بوده ملا احمد اردبیلی آنقدر پاک بوده که در بعد از عروسی‌اش هم که عروسی هم کرده بود ازدواج هم کرده بود گاهی وقتاً امام زمان خانه‌اش می‌آمد می‌آمد خانه‌اش این عروس و داماد می‌آمدند از حضرت پذیرایی می‌کردند چند دقیقه آقا می‌نشست کیا بودند

گرفتن مقدس اردبیلی جواب سوال از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
یک جوانی ملا احمد اردبیلی یک مقدس اردبیلی داشتیم مقدس اردبیلی از علمای شیعه بوده از فقهایی شیعه بوده شاگردش می‌گوید یک شب مقدس اردبیلی از خانه آمد بیرون نصف شب دیدم حرکت کرد داره با سرعت می‌رود گفت منم نزدیک نشدم که آقا منو نبیند گفتم کجا می‌خواهد برود بینم کجا می‌رود گفت یک وقت دیدم آمد دم حرم امیرالمؤمنین نزدیک حرم شد در بسته است گفتم مقدس اردبیلی کجا داره می‌رود با خودم گفتم در بسته است دیدم نزدیک شد نزدیک شد تا نزدیک در حرم علی شد قفل درها باز شد در برای مقدس اردبیلی باز شد در حرم علی گفت مقدس اردبیلی وارد حرم شد وارد صحن شد در ضریح هم برایش باز شد دیدم ایستاد یک چند جمله صحبت کرد صدایی هم از درون ضریح بیرون می‌اومد اما نمی‌فهمیدم واضح برام نبود کلمات رد و بدل می‌شد اما من نمی‌فهمیدم گفت دیدم مقدس اردبیلی دو رکعت نماز خواند از حرم آمد بیرون همین‌جور آمد بیرون منم پشت سرش عبایش را انداخت رو سرش و با سرعت اومد مسجد کوفه مسجد کوفه آن موقع هم هنوز باز مسجد کوفه بسته بود نزدیک در مسجد کوفه شد یک وقت دیدم در مسجد کوفه هم برایش باز شد قفل در باز شد در باز شد مقدس اردبیلی وارد شد آنجا هم دیدم کلماتی رد و بدل شد صدایی می‌اومد اما من نمی‌شنیدم نمی‌فهمیدم چیه صدا را می‌شنیدم نمی‌فهمیدم چیه جواب‌ها را نمی‌شنیدم حرف‌هاش زد صحبت‌هاش کرد دو رکعت نماز خواند و آمد بیرون یک وقت آمدم جلو گفتم مقدس اردبیلی سلام علیکم گفت علیک السلام تو اینجا چه می‌کنی گفتم آقا از حرم امیرالمؤمنین دنبالتم گفت راضی نیستم تا من زنده‌ام برای کسی نقل کنی حلالیت نمی‌کنم گفتم خب من قول می‌دهم تا زنده‌ای برای کسی نگویم اما آقا شما هم برای من بفرمائید حرم علی چه خبر بود به من فرمودند سؤالی برام پیش آمد تا دیر وقت مطالعه می‌کردم جوابشو پیدا نکردم گفتم بروم حرم امیرالمؤمنین جواب بگیرم آمدم در حرم باز شد آمدم کنار قبر علی آقا به من فرمود مقدس اردبیلی خوش آمدی اما پاسخ این سؤال را برو از فرزندم مهدی بپرس گفتم آقا الان کجا بروم فرمود: برو مسجد مسجد کوفه است دارد نماز می‌خواند مقدس اردبیلی می‌گوید آمدم مسجد کوفه وارد شدم در باز شد آقا نشسته بودند یک مقداری تأمل کردم نماز آقا تمام شد سلام کردم آقا سؤال دارم باباتون علی من رو فرستاده سؤالو گفتم آقا جواب عنایت کردند

اگر یک لحظه دعای امام زمان نباشد زمین اهل را فرو می‌گرفت
در زمان غیبت هم نفع آقا به شیعان‌ش می‌رسد دعای حضرت اگر نبود (لساخت الأرض بأهلها) اگر یک لحظه دعای حضرت نبود محوریت حضرت نبود زمین اهلش را فرو می‌گرفت (بِیْمَنِهِ رُزِقَ الْوَرَى) اصلاً سر سفره او نشستی اگر آسمان خراب نمی‌د روی سر مردم روی این همه گناهی که مردم می‌کنند این همه معصیتی که مردم می‌کنند دیگر چه چشم داشتی برای نعمات و باران و اینا اصلاً

نباید چشم داشتی باشد هر لحظه باید منتظر بلا، باشی اما این بلا را امام زمان فرمودند به اشعری قمي عبدالله ابن اسحاق اشعری قمي سعد ابن عبدالله اشعری قمي فرمودند: (به يدفع الله بلا عن اهل الأرض)؛ خدا به خاطر من بلا را از زمین دور کرده سعد ابن عبدالله اگر من نبودم زمین اهلش را در بر می گرفت این همه گناه که دارد می شود زمین تاب نمی آورد آسمان ها تاب نمی آوردند ملائکه و همه موجودات دارند ذکر و تسبیح می گویند حیوانات و وحوش دارند ذکر خدا می گویند بشر تنها دارد معصیت و فساد می کند زمین تاب نمی آورد زمین مال خداست آسمان مال خداست تاب اسنان معصیت کار را نمی آورد همه را فرو می گرفت به خاطر من است که زمین خود داری کرده به دعای من است که مردم حفظ شدند (بیمنه رزق الورا و بوجوده ثبتت الارض و السماء) به خاطر امام زمان است که زمین ثابت شده آسمان ثابت شده بلا نازل نمی شود همه چیز به خاطر اوست آفتاب منفعتش همیشه دائم است یک لحظه قطع نمی شود شب هست شما خورشید را نمی بینید اما آن کار خودش را دارد می کند آسمان را روشن کرده آن طرف عالم این طرف هم برای ماه را روشن کرده زمین یک لحظه از نعمت خورشید محروم نیست حتی شب اگر خورشید خاموش بشود خراب می شود اوضاع تمام آسمان ها بهم می ریزد نظم عالم بهم می ریزد منفعت خورشید که فقط روز نیست شب هم هست دائماً هست دعای حضرت است نماز حضرت هست دو رکعت نماز پسر فاطمه می خواند زمین آرام می شود دو رکعت نماز مهدی زمین را از بلا آرام می کند آسمان ها را آرام می کند برای همین شما سلام می دهی تو زیارت آل یاسین می گویی (السَّلامُ عَلَیْكَ حِینَ تُصَلِّي وَ تَقْنُتُ السَّلامُ عَلَیْكَ حِینَ تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ)؛ سلام به تو وقتی نماز می خوانی سلام به تو وقتی بلند می شوی سلام به نماز مهدی وقتی تکبیرة الاحرام می گوید سلام به تو وقتی حمد می خوانی (السَّلامُ عَلَیْكَ حِینَ تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ)؛ سلام به تو وقتی رکوع می روی وقتی سجده می روی این نماز مهدی است که زمین را آرام می کند آسمان ها را آرام می کند خورشید چیه برو از خورشید بالاتر خود خورشید هم از نعمت آقا بهره مند است یک لحظه وجودش نباشد خورشیدها خاموش می شود تمام منظومه ها بهم می ریزد تمام کهکشان ها بهم می ریزد همه چیز از اوست هر چی نعمت می خوری همین الانش همین کمش هم که می خوری همین کمش هم که هست در روایت دارد سر سفره مهدی نشستی متوجه نیستند (بِکُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِکُمْ یَخْتِمُ اللَّهُ وَ بِکُمْ یُنْزِلُ الْغَیْثُ)؛ باران می آید به خاطر شماست (وَ بِکُمْ یُمْسِكُ السَّمَاءُ)؛ به خاطر شماست که آسمان به زمین نمی چسبند یعنی چه یعنی اهل نابود نمی شوند دست عنایت حضرت همیشه هست خدا رحمت کند

داستان

در زمان مرحوم آیت الله بروجردی اعلی الله مقامه الشریف آیت الله بروجردی می گفتند می فرمودند یک آقایی کوهپایه بود رفته بود کاظمین و بغداد مشکل دار شده بود مشکلی برایش پیش آمده بود متوسل شده بود به ساحت مقدس ولیعصر گفته بود آقا مشکلم را حل کن اینجا من مسجدی به نام تو بسازم خب آن زمان در بغداد و سامرا کمتر از امام زمان یاد می کردند حکام جور بود ظالم بودند گفت مشکلت را آقا حل کرده بود پول زیادی را آورده بود از معمارهای ایرانی هم برده بود آنجا آیت الله بروجردی می فرمودند که کوهپایه برام تعریف کرد معمار از طبقه دوم سوم مسجد از فاصله هفت هشت ده متری آن بالا ایستاده بود روی چوب بست از آن بالا یکدفعه افتاد یکدفعه از آن بالا

فقط صدای این معمار آن بالا از آن بالا که داشت می افتاد شنیدم گفت یا صاحب الزمان آنوقت این پایین هم آهن ریخته بودند زیر پا همه آهن آلات بود مرحوم آیت الله بروجردی فرمودند کوهپایی تعریف کرد گفت از آن بالا که گفت یا صاحب الزمان اغسني به فریادم برس افتاد روی آهن ها گفتیم تمام شد مُرد گفت دويديم دور زدیم از مسجد آمدیم بیرون نگاه کردیم دیدیم بلند شد و ایستاده خودشو داره می تکوند از آن هشت ده متری از آن بالا با یک جمله گفت یا صاحب الزمان اغسني به فریادم برس از آن بالا بیافتي روی آهن هیچي هم نشود معجزات و کرامات حضرت منافع شمسیه است که به شیعیانش می رسد هر جا می بیند ما خالصاً و مخلصاً جلو نیامدیم و إلا جواب می دهد جواب می دهد مشکل ما هستیم مشکل من بیچاره ام که دست تو سل به همه می زنم به همه رو می زنم گاهی جوان ها ماه ها می شود که از امام زمان یاد نمی کنیم جوان ها هر روز این دعای فرج را بخوانید بعد هر نمازی بخوانید وقتی دعاش می کنی دعای می کند (و دعوائی) برام دعا کنید (و دعوت لکم) و براتون دعا می کنم خودش فرمود شما دعا کنید منم براتون دعا می کنم وقتی که دعای فرج را می خوانی می گویی (اَللّٰهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيّاً وَحَافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَليلاً وَعَيْناً حَتّى تُسْكِنَهُ اَرْضَكَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فِيها طويلاً) بعد تقاضا می کنی که (وَلِيّاً وَحَافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَليلاً وَعَيْناً حَتّى تُسْكِنَهُ اَرْضَكَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فِيها طويلاً) اینا را برایش می خواهی از خدا حفظش کن نگهبانش باش اینارو وقتی می گویی او هم برمی گردد بهت دعا می کند می گوید خدا تو را هم حفظ کند خدا تو را هم دلیل باشد خدا تو را هم چشم اینا همه اثر دارد تو زندگی ات مجرب است آقا مشکل داری دعای فرج را با تسبیح شروع کن خواندن چهل تا پنجاه تا صد تا بین خودت و خانواده ات تقسیم کنی بخونید اگر مشکلت حل نشد تو به هر دعایی که می خونی آقا دعای می کند دعای حضرت اثر دارد دعای امام زمان اثر دارد بله چشم دارهای عالم می بیند یک تشرف دیگری هم عرض کنم صبح جمعه است (و ما احلی اسمائکم)؛ اصلاً شنیدن اسم مهدی شیرین است تو زیارت جامعه نمی خوانی (احلی) یعنی شیرین است اسم شما (ذکرکم فی ذاکرین) اصلاً یاد کردن شما شیرین است قضایای امام زمان را که می شنوی همچین دلت خنک می شود دلت آرام می گیرد مرحوم علامه بحر العلوم تو حرم امام عسکری نماز می خواند جمعیت هم پشت سرش این ملای سلماسی از شاگردانش هست همیشه با آقا بوده گفت یک دفعه دیدم علامه بحر العلوم وقت خواندن نماز وسط حمدش یک توقفی کرد توقفی کرد یک لحظه مکث کرد گفتیم شاید حالش خوب نیست صداش گرفت یک چند لحظه همینجور آرام گرفت بعد ادامه نماز را خواند ادامه داد نمازش نماز رو تمام کرد گفت بعد از نماز آمدم کنار سجاده اش گفتم بحر العلوم کسالتی پیدا کردی آقا گریه کرد فرمود: نه کسالتی پیدا نکرده ام گفتم آقا پس چرا وسط نماز مکث کردی فرمود: سلماسی داشتم نماز می خواندم دیدم از باب قبله امام زمان وارد شدند وارد حرم باباش امام عسکری شد گفت چشم افتاد به جمال مهدی فاطمه نگاهش می کردم چشم دارهای عالم می بینند هست منفعتش به مردم می رسد نفع او بالاتر از خورشید به مردم می رسد دست و پاتو جمع کن بینی اش به ورد و ذکر و نمی دانم دعا نوشتن و دعانویسی و این چیزها هم نیست این قلب و اعضا پاک بشود می بینی اش به شیخ بهاء فرمود فرمود شیخ بهاء نمی خواهد متوسل به دعانویسی و ورد و علم جفر و رمل و اسطرلاب و این چیزا بشی طلسم هات اینارو بگذار کنار فرموده مثل این قفل ساز

بشوید خودم به دیدنتون پیام شما که نمی‌تونید منو پیدا کنید مثل این پیرمرد بشید خودم به دیدنتون میام خودم میام بسمه دیگه، یا صاحب الزمان.

صلي الله عليك يا مظلوم يا أبا عبدالله

مرحوم شیخ عبدالزهراء کعبی از خطبای عراق بود گفت یه شب جمعه‌ای به قصد زیارت ابی‌عبدالله اومدم کربلا، تو صحن شریف آقا تو حیاط قبل اینکه مشرف بشم داخل حرم برم کنار حیاط یه چند نفر ایستاده بودن به من گفتن شیخ عبدالزهراء روضه بخون شروع کردم شعری رو خوندن مضمون شعر اینه: (أَيُّقَتْلُ ظَمْنَانَا حَسِينَ بَكْرِيلاً)؛ حسین رو کربلا با لب تشنه کشتن، (وَفِي كُلِّ عُضْوٍ مِنْ أَنَامِلِهِ بَحْرٌ)؛ حسینی که خودش دریای رحمت الهیه، شروع کردم این قصیده رو خوندن گفتم آب مهریه زهرا بود فرزندش حسین رو با لب تشنه کشتن یه وقت دیدم سید عربی ایستاده بود گریه می‌کرد وقتی اشعارم تمام شد گریه کرد و صدا زد یا جدا حسین وقتی که روضه‌ام تمام شد دیگه کسی رو ندیدم هر چی تو حرم به دنبال این سید گشتم پیدا نکردم معلوم میشه امام زمان به روضه عطش ابی‌عبدالله علاقه داره منم یه جمله بگم جبرئیل برای همه انبیا روضه عطش خوند برا پیغمبر روضه عطش خوند امیرالمؤمنین برای ابن عباس روضه عطش خوند ابی‌عبدالله روز عاشورا مرحوم محدث قمی می‌نویسه: چنان شده بود از عطش دیگه چشمان آقا درست نمی‌دید گرد خاک آنقدر تشنه بود این زبان مثل چوب خشک شده بود وقتی به لب‌ها می‌زد مرحوم محدث قمی می‌نویسه: از زبان حسین خون جاری بود ای وای حسین حسین...

صلي الله عليك يا مظلوم يا أبا عبدالله

نَسْتُلُكَ اللَّهُمَّ وَنَدْعُوكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ لِاجْلِ الْأَكْرَمِ
يَا أَلَلَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ؛

به ابی‌عبدالله قسم همه مارو ببخش و بیامرز

بحق زینب فَرَجْ مهدي را برسان

به پریشانی زینب مهدي را برسان

خدا باران و برکات و رحمت‌رو بر ما نازل فرما

امام، شهدا، امواتمون رحمت فرما.

کشور و ملت و رهبر و جوان‌ها، نوامیس، حضار محترم مجلس، محافظت بفرما

پروردگارا شر دشمنان به خودشون برگردان

قدم‌هامون به مدینه و کربلا برسان

سلام خالصانه ما را به محضر امام زمان برسان

دعاهای آن حضرت رو در حق ما مستجاب بفرما

بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

\$

##کربلا مصاف دوار دوگاه سعادت و شقاوت

کربلا مصاف دوار دوگاه سعادت و شقاوت

حجت الاسلام والمسلمین رفیعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَيَّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ
اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

کربلا مصاف دو اردوگاه سعادت و شقاوت است. کربلا، صف آرایي نمایشگاه سعادت و فضیلت در
مقابل نمایشگاه رذالت و شقاوت است.

آنچه که در مقابل هم ایستاده، تقابل همه ی خوبی ها در مقابل همه ی بدی ها و ضد ارزشها است.
برای تولی و تبری یعنی ولایت پذیری و دوری از دشمنان، هم باید ویژگی های دوستان را شناخت و
هم ویژگی های دشمنان را. وقتی می گوئیم (سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم) باید بدانیم که
سلم و حرب با چه کسی باید باشد. امروز که نه یاران امام حسین در بین ما هستند و نه سپاه
عمر سعد.

آنچه که ما را امروز به ولایت دوست و تبری از دشمن وا می دارد و آنچه که ما را امروز به تبعیت از
اردوگاه امام حسین و دوری از اردوگاه دشمن می کشاند، ویژگی ها و صفات و خصوصیات است که
در این دو لشکر وجود دارد. بنده شب های گذشته تعدادی از ویژگی های اصحاب امام حسین را
بیان نمودم.

امشب ویژگی دشمن شناسی را می خواهم بیان کنم. یکی از خصوصیات یاران امام حسین این بود
که دشمن را خوب شناخته بودند و به ویژگی ها و ترفندهای دشمن به خوبی آگاه بودند و ما اگر
دشمن را شناسیم ممکن است که او را دوست تلقی کنیم.

بسیاری از مشکلات امروز جامعه ناشی از دوست پنداشتن دشمنان و سراب را آب دیدن است؛ خطا را
صواب دانستن است؛ کثری را راستی خواندن است و لذا دشمن شناسی مهم است.

شما ببینید! وقتی حبیب بن مظاهر به میدان می آید و رجز می خواند، دشمن را می شناسد و می
گوید: شما اعد و پیمان شکن هستید و اهل نیرنگ می باشید و ما نسبت به امامان وفادار به عهد
هستیم. یا این که وقتی زهیر روز عاشورا به میدان می آید، سپاهیان دشمن به او می گویند تو که
عثمانی مذهب بودی، چه باعث شد که شیعه بشوی و به اردوگاه حسین بپیوندي؟ او پاسخ داد: من
وقتی امام حسین را دیدم، گویا پیامبر را دیدم و یاد رسول الله افتادم. منظور زهیر، چهره و ظاهر
امام حسین نبود بلکه منش، روش و خلق و خویش محمدی بود و دیگر اینکه من دشمن او را
شناختم و موضعی که دشمن در مقابل حسین داشت را شناختم و ترفندهای شما باعث شد که من
در کنار حسین بایم و در مقابل شما بایستم.

روزی اباثمامه مقابل خیمه اباعبدالله نشسته بود که دید پیکي از طرف سپاه دشمن به سمت اردوگاه
امام می آید. آن پیک، کثیر بن عبدالله بود و یکی از کسانی بود که از کوفه برای امام نامه نوشته بود.
از دور که می آمد، حضرت به ابوثمامه فرمودند آیا او را می شناسی؟ عرض کرد: بله یابن رسول الله! او
یکی از شقی ترین مردم است.

مرحوم شیخ صدوق در علل الشرایع، این روایت را بیان فرموده که: خداوند تبارک و تعالی به یکی از پیامبرانش وحی کرد که به متدینین بگو که سه کار را انجام ندهند:

۱- لباس دشمن را نپوشند.

۲- غذایی که دشمنان ما می خورند را نخورند.

۳- روش دشمن ما را دنبال نکنند که اگر این طور شد دشمن من هستند.

روش دشمنان امام حسین در کربلا، پیمان شکنی، شراب نوشیدن، لهو و لعب و موسیقی و این گونه موارد بود. اگر کسی می خواهد در اردوگاه امام حسین باشد اما اخلاقی مثل اخلاق دشمنان ائمه باشد، او دشمن امام است نه دوست امام. پس دشمن شناسی مهم است. انسان اگر مار را شناسد مار او را می گزد. بچه اگر حرارت آتش را نداند به آن دست می زند و دستش می سوزد. امروز بعضی ها در لباس دوست، تبلیغ و ترویج افکار شبهه ناک می کنند. گاهی به نام جلسات عرفانی و دینی و معنوی، جوانان را به سمت بی نمازی و انحراف می کشند و ریشه ی مبانی دینی را می زنند. راجع به دشمن باید سه مطلب را توجه داشت:

۱- قرآن کریم در سوره ی ممتحنه می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن خدا را دوست نگیرید.

۲- امیرالمؤمنین فرمودند: دشمن را کوچک نشمارید حتی اگر ضعیف باشد.

۳- از دشمن براءت بجوید. حضرت ابراهیم خیلی تلاش کرد که عمویش را از بی دینی نجات دهد و او را هدایت نماید اما وقتی دید که اثر ندارد و او دشمن خداست، او را رها کرد و از او براءت جست همانطور که حضرت نوح فرزندش را رها کرد.

عدي بن حاتم، پسر حاتم طائي، شخص بسیار متدیني بود و از شیفتگان و دلبستگان واقعي امیرالمؤمنین بود و سه فرزندش در راه اسلام به شهادت رسیده بودند. او یک پسر داشت به نام زید که روزي در جنگ صفین در بین کشته ها در حال قدم زدن بود که دید دائي اش که در سپاه معاویه بوده به دست سپاهیان امیرالمؤمنین کشته شده است. تا دائي اش را دید، حس فاميلي اش گل کرد و شروع کرد به فحش دادن به سپاه امیرالمؤمنین و خط و نشان کشیدن براي قاتل دائي اش و حمله کرد به سمت سپاه امیرالمؤمنین و بعد هم به سپاه معاویه پیوست. علي بن حاتم، وسط میدان ایستاد و گفت: خدایا! من از این فرزند براءت می جویم. او فرزند من نیست و بعد هم گفت که اگر پیدایش کنم خودم او را می کشم.

محمد بن عتبه، پدرش به دست سپاه اسلام کشته شده بود و یا حمزه، عموي پیامبر، پدرش در جنگ بدر در بین منافقان بوده و کشته شد. امام علي بارها می فرمودند که من سه محمد نام را دوست دارم. یکی محمد بن ابی بکر که حضرت در سوگ او گریستند. یکی محمد بن عتبه و دیگری محمد بن جعفر پسر برادر حضرت. این محمد بن عتبه پسر دائي معاویه بوده است و پدرش در جنگ های صدر اسلام کشته شده بود. این شخص را سپاه دشمن دستگیر کردند و به نزد معاویه آوردند. معاویه به او گفت تو که از ما هستی چرا از علي دفاع می کنی و ما را رها کردی؟ پدرت را همین ها کشته اند! محمد بن عتبه در پاسخ معاویه گفت: من یک نگاهی به سپاهیان تو انداختم و یک نگاهی هم به

سپاهیان علی و دیدم هر چه انسان سالم و متدین و متقی است در سپاه علی است و هر چه انسان فاسد، بد سابقه و بد ذات و مطرود پیغمبر است دور و بر تو هستند. در نتیجه من فهمیدم که علی بر حق است و به او پیوستم. معاویه که پاسخی نداشت به او بدهد گفت اگر از علی دست برداری تو را می کشم. او هم پاسخ داد که من از شهادت باکی ندارم. محمد بن عتبه را به شهادت رساندند اما چون که او دشمن شناس بود، حاضر نشد که گرایش به دشمن پیدا کند. جوانان عزیز! هر ندایی را توجه نکنید. برائت از دشمن و دشمن شناسی ما و شما، مکمل ولایت ماست. ما دوگونه دشمن داریم:

۱- دشمن درونی: که در درون خودمان است و از همانجا به ما لطمه می زند. حدیث می فرماید: دشمن درون، غضب و شهوت است و همین ها باعث بسیاری از گناهان بزرگ است. ما قبل از هر کاری باید با دشمن درونمان مبارزه کنیم. یکی دیگر از دشمنان درونی، شکم است. شکمی که انسان را به حرام خواری و خوردن لقمه ی شبهه ناک وادار می کند که اگر این طور شد، حلاوت و شیرینی عبادت از انسان گرفته می شود و حتی با انسان کاری می کند که امام کش می شود. البته عزیزان بدانند که ارتکاب گناه لذیذ است و نیاز به تحریک ندارد و خود به خود، انسان به طرف آن کشیده می شود و این که فرموده اند بهشت با سختی همراه است و جهنم با راحتی منظور همین است. گناه نیازی به تبلیغ ندارد و شیطان برای به دام انداختن بندگان، تبلیغ نمی کند و طبق فرمایش پیامبر اکرم که فرمودند: من مبلغ مبعوث شدم و شیطان مزین است و کاری که انجام می دهد این است که گناه را زیبا نشان می دهد و لذا این که می بینید نماز صبح برای انسان سنگین است، دلیلش همین است که لذت عبادت از ما گرفته شده است. از اینجا نتیجه می گیریم که وقتی می فرمایند دنیا زندان مؤمن است و بهشت کفار، منظور همین است.

۲- دشمن بیرونی: هیچ کس از منافقین خوش نمی آید. چون که نفاق، صفتی است که در بعضی از روایات، شدیدتر از کفر بیان شده است. امیرالمؤمنین در نامه شان به محمد بن ابی بکر نوشتند: ای محمد بن ابی بکر! رسول خدا به من فرمودند: یا علی! من از مؤمن و کافر بر تو نمی ترسم. من از منافق بر تو می ترسم چونکه منافق را اگر هفتاد بار هم برایش استغفار کنی باز هم مورد قبول نیست مگر اینکه توبه کند و از حالت نفاق بیرون آید. آیات فراوانی در قرآن کریم راجع به منافقین است و در روایات آمده که منافق در درک اسفل یعنی پایین ترین نقطه جهنم است. امیرالمؤمنین فرمودند: منافق، پنج نشانه دارد:

۱- منافق وقتی نگاه می کند، نگاهش لهو و بیهوده است. از مصادیق نگاه لهو می توان به نگاه کردن به نامحرم، نگاه کردن در خانه ی مردم، و به طور مشخص، نگاه لهو، نگاه به آن چیزی است که مجاز نیست.

۲- منافق وقتی ساکت است غافل است.

۳- منافق وقتی حرف می زند حرفش لغو است. حرف لغو یعنی حرفی که هدف و برنامه ندارد و در آن، گناه وجود دارد و ایجاد فتنه می کند.

۴- منافق وقتی ثروتمند بشود طغیان می کند و دیگر کسی را نمی شناسد و به دیگران ظلم می کند. انسان مؤمن اینگونه نیست بلکه خوبی ها هیچ وقت از یادش نمی رود. همیشه با دیگران مهربان است و از همه ی اینها مهم تر، احترام به پدر و مادر است که برای انسان زحمت کشیده اند، همانطور که ائمه و علمای دین نسبت به والدینشان عنایت ویژه داشتند و در روایات متعددی احترام به پدر و مادر مؤکداً سفارش شده است. پس مبدا ما نسبت به پدر و مادرمان بی تفاوت باشیم و به آنها بی احترامی کنیم.

۵- منافق وقتی مصیبتی برایش پیش می آید کم صبری می کند و فریاد و ناشکیبایی از خودش نشان می دهد. پس نتیجه می گیریم که تفاوت انسان مؤمن با منافق در چهره و ظاهرشان نیست بلکه در صفاتشان است مثلاً فرق بین ابوذر و ابولهب این است که ابوذر، صادق بود، وفای به عهد داشت و از یاران پیامبر بود و ابولهب دروغگو و خائن بود و پیغمبر را قبول نداشت. دشمن شناسی یعنی اینکه اخلاق دشمن را بشناسیم که اگر اینطور شد از دشمن پرهیز می کنیم. اگر هم می خواهیم دشمن شناس خوبی شویم، یکی از راههایش این است که به دعای هشتم صحیفه ی سجادیه مراجعه کنیم که در آنجا حضرت، ۴۴ مورد از نشانه های دشمن را در آنجا بیان فرموده اند. یاران اباعبدالله هم دشمن را خوب می شناختند و هم در مقابلش به موقع موضع درست می گرفتند.

\$

##نمونه ای از فضائل امام جواد ع

نمونه ای از فضائل امام جواد ع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلِيٍّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

از جانب مادرم فاطمه (س) طواف کنید

۱- موسی بن قاسم گوید: به ابی جعفر ثانی (امام جواد) (ع) گفتم: خواستم به عوض شما و پدرتان طواف کنم، ولی می گویند از طرف اوصیاء، طواف صحیح نیست؛ فرمود: نه، هر قدر بتوانی طواف کن، این کار جایز است.

بعد از سه سال، به آن حضرت گفتم: من از شما اجازه خواستم که از جانب شما و پدرتان طواف کنم، اجازه فرمودی، آنچه خدا خواست از طرف شما طواف کردم، بعد چیز دیگری به نظرم آمد و به آن عمل کردم؟ امام فرمود: آن چیست ؟

گفتم: یک روز از طرف رسول الله (ص) سه بار طواف کردم، در روز دوم از طرف امیرالمؤمنین (ع) طواف به جای آوردم، در روز سوم از جانب امام حسن و در روز چهارم از طرف امام حسین، روز پنجم بعوض علی بن الحسین، روز ششم از ابی جعفر محمد بن علی، روز هفتم از جعفر محمد، روز هشتم

از جانب پدرت موسی بن جعفر روز نهم از جانب پدرت علی بن موسی، روز دهم از جانب شما ای آقای من! اینها آنان هستند که به ولایتشان عقیده دارم.

فرمود: آن وقت به خدا قسم به دینی اعتقاد داری که خداوند از بندگان غیر آن را قبول ندارد، گفتم: گاهی هم از جانب مادرت فاطمه (س) طواف کردم وگاهی نکردم، فرمود: این کار را زیاد کن، این انشاء الله افضل اعمالی است که می کنی. (کافی: ج ۴ ص ۳۱۴ کتاب الحج باب الطواف والحج عن الائمة (ع))

نامه امام رضا (ع) به پسرش امام جواد (ع)

۲- اَبی نصر بزنطی فرموده: نامه امام رضا (ع) را خواندم که به پسرش امام جواد نوشته بود: به من خبر رسید که چون سوار شدی غلامان تو را از در کوچک بیرون می کنند، این کار از بخل آنهاست، تا کسی از تو خیری نبیند، تو را به حق خودم قسم می دهم دخول و خروجت فقط از در بزرگ باشد و چون سوار شدی مقداری پول طلا و نقره همراهت بردار تا هر که سؤال کند چیزی به او بدهی. هر که از عموهایت از تو احسانی خواست کمتر از پنجاه دینار نده، بیشتر از آن به اختیار توست، هر که از عمه هایت چیزی از تو خواست کمتر از بیست و پنج دینار نده، زیادی به اختیار توست، من می خواهم خدا تو را رفعت بخشد، انفاق کن، از جانب خدا از تنگدستی نترس. (عیون اخبار الرضا: ج ۲ ص ۸)

نامه امام جواد (ع) به حاکم سجستان

۳- مردی از بنی حنیفه گوید: در اولین سال خلافت معتصم عباسی که امام جواد (ع) به حج رفته بود، با وی رفیق راه بودم روزی در سر سفره طعام که عده ای از رجال خلیفه نیز بودند، گفتم: فدایت شوم، والی ما مردی است که شما اهل بیت را دوست دارد و من به دفتر او مالیات بدهکارم، اگر صلاح بدانید نامه ای بنویسید که به من ارفاق کند.

امام فرمود: من او را نمی شناسم، گفتم: فدایت شوم، او همانطور است که گفتم: از دوستان شماست، نامه شما به حال من مفید است، امام (ع) کاغذ به دست گرفت و نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم آورنده نامه من از تو مذهب خوبی نقل کرد، از حکومت فقط کار نیک برای تو می ماند، به برادرانت نیکی کن، بدان خدای تعالی از اندازه ذره و خردل از تو سؤال خواهد کرد.

آن مرد گوید: چون وارد سجستان شدم، به حسین بن خالد که والی آن جا بود خبر داده بودند که از جانب امام صلوات الله علیه نامه ای برای او می آورم، والی در دو فرسخی شهر خودش را به من رسانید نامه را به او دادم، گرفت و بوسید و آن را بر دو چشم خویش گذاشت.

گفت: حاجت چیست؟ گفتم: در دفتر تو مالیات بدهکارم، آن را از دیوان محو کرد و گفت: تا بر سر کار هستم دیگر مالیات مده، بعد گفت: خانواده ات چند نفر است؟ گفتم: فلان قدر، فرمود به من و آنها احسان کردند، تا او زنده بود دیگر مالیات ندادم، و تا زنده بود مرتب به من احسان می کرد. (کافی: ج ۵ ص ۱۱۱ کتاب المعیشه باب عمل السلطان و جوائزهم)

نامه امام جواد (ع) به علی بن مهزیار اهوازی

۴- امام جواد (ع) به ثقه جلیل القدر علی بن مهزیار اهوازی چنین نوشتند: بسم الله الرحمن الرحيم یا علی! خداوند پاداش تو را نیکو گرداند و در بهشت خودش جای دهد، و از خواری دنیا و آخرت بدورت دارد، و با ما اهل بیت محشور فرماید.

یا علی! تو را امتحان کردم و در نصیحت و اطاعت و خدمت و توقیر و احترام به امام و قیام به آنچه بر تو واجب است، صاحب اختیار گردانیدم، اگر بگویم نظیر تو را ندیده‌ام امیدوارم راست گفته باشم. خداوند پاداشت را جنات فردوس قرار بدهد، نه مقامت بر من پوشیده است و نه خدمت در گرم و سرد و شب و روز، از خدا می‌خواهم چون اولین و آخرین را برای قیامت جمع کند، رحمتی بر تو عنایت فرماید که بوسیله آن مورد غطبه دیگران باشی که او شنونده دعاست. (بحار: ج ۵۰ ص ۱۰۵ از غیبت شیخ).

ناگفته نماند: علی بن مهزیار اهوازی از امام رضا (ع) حدیث نقل کرده و از خواص امام جواد (ع) بود و از جانب آن حضرت وکالت داشت و نیز از جانب امام هادی (ع)، درباره وی توقیعاتی از آن حضرت صادر شد که مقام و عظمت او را در نزد شیعه روشن کرد، او در روایت، موثق بود و کتابهای مشهور نوشت. (رجال نجاشی).

دستوربه مدارا با پدر ناصبی

۵- بکر بن صالح گوید: به امام ابی جعفر ثانی (ع) نوشت: پدرم ناصبی و خبیث الرأی است، از او بسیار سختی دیده‌ام، فدایت شوم برای من دعا کن و بفرما: چه کنم، آیا افشاء و رسوایش کنم یا با او مدارا نمایم؟

امام (ع) در جواب نوشت: مضمون نامه‌ات در باره پدرت فهمیدم، پیوسته انشاء الله برای تو دعا می‌کنم، مدارا برای تو بهتر از افشاگری است، با سختی آسانی هست، صبر کن «ان العاقبة للمتقين» خدا تو را در ولایت کسی که در ولایتش هستی ثابت فرماید. ما و شما در امانت خدا هستیم خدایی که امانتهای خویش را ضایع نمی‌کند.

بکر بن صالح گوید: خدا قلب پدرم را به من برگردانید بطوری که در کاری با من مخالفت نمی‌کرد. (بحار الانوار: ج ۵۰ ص ۵۵)

معجزه ای از جواد الائمه صلوات الله علیه

۶- شیخ مفید رحمه الله از محمد بن حسان از علی بن خالد نقل کرده: گوید: در سامراء بودم، گفتند: مردی را از شام آورده و زندان انداخته اند چون ادعا کرده که من پیغمبرم، این سخن بر من گران آمد، خواستم او را ببینم، با زندانبانان آشتی برقرار کردم تا اجازه دادند پیش او بروم. بر خلاف شایعه ای که راه انداخته بودند، دیدم آدم وارسته و عاقلی است، گفتم: فلانی درباره تو می‌گویند که ادعای نبوت کرده ای و علت زندان رفتنت همین است؟

گفت: حاشا که من چنین ادعایی کرده باشم، جریان من از این قرار است:

من در شام در محلی که گویند: رأس مبارک امام حسین را در آن گذاشته بودند مشغول عبادت بودم، ناگاه دیدم شخصی نزد من آمد و به من گفت: برخیز برویم، من برخاسته و با او براه افتادم، چند قدم نرفته بودیم که دیدم در مسجد کوفه هستم، فرمود: این جا را می‌شناسی؟

گفتم: آری، مسجد کوفه است، او در آن جا نماز خواند، من هم نماز خواندم، بعد با هم از آن جا بیرون آمدیم، مقداری با او راه رفتیم ناگاه دیدم که در مسجد مدینه هستیم .

به رسول خدا (ص) سلام کرد و نماز خواند، من هم با او نماز خواندم، بعد از آن جا خارج شدم، مقداری راه رفتیم ناگاه دیدم که در مکه هستیم، کعبه را طواف کرد، من هم طواف کردم.

بعد از آن جا خارج شدم چند قدم نرفته بودیم که دیدم در جای خودم که در شام مشغول عبادت بودم، هستم. آن مرد رفت، من غرق تعجب بودم که خدایا او کی بود و این چه کار؟! یک سال از این جریان گذشت که دیدم باز همان شخص آمد، من از دیدن او شاد شدم، مرا دعوت کرد که با او بروم، من با او رفتم، و مانند سال گذشته مرا به کوفه و مدینه و مکه برد و به شام برگردانید.

و چون خواست برود گفتم: تو را قسم می‌دهم به آن خدایی که بر این کار قدرت داده بگو تو کیستی؟! فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر هستم.

«قلت سألتك بالحق الذي أقدرك علي ما رايتُ منك إلا أخبرَ تني من انت قال: أنا محمد بن علي بن موسى بن جعفر (ع)».

من این جریان را به دوستان و آشنایان خبر دادم، قضیه منتشر گردید تا به گوش محمد بن عبدالملک زیات رسید، او فرمان داد مرا به زنجیر کشیده به این جا آوردند و این ادعای محال را به من نسبت دادند، گفتم: جریان تو را به محمد بن عبدالملک زیات برسانم؟ گفت: برسان .

من نامه ای به محمد بن عبدالملک وزیر اعظم معتصم عباسی نوشته، جریان او را باز گفتم، وزیر در زیر نامه من نوشته بود: احتیاج به خلاص کردن ما نیست، به آن کس که تو را از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه برد و باز به شام برگردانید و همه را در یک شب انجام داد، بگو تا تو را از زندان آزاد کند.

علی بن خالد گوید: من از دیدن جواب نامه، از نجات او مأیوس شدم، گفتم: بروم و به او تسلی بدهم و چون به زندان آمدم دیدم مأموران زندان همه غرق در حیرتند و بی خود به این طرف و آن طرف می‌دوند، گفتم: جریان چیست؟!

گفتند: آن زندانی در زنجیر و مدعی نبوت، از دیشب مفقود شده، درها بسته قفلها مهر و موم است، ولی معلوم نیست به آسمان و یا به زیر زمین رفته و یا مرغان هوا او را ربوده اند؛ علی بن خالد، زیدی مذهب بود، از دیدن این ماجرا معتقد به امامت گردید و اعتقادش خوب شد. (محمد بن عبدالملک زیات مردی ناکس و توانائی بود و در تنور میخ داری که برای شکنجه مجرمین به وجود آورده بود کشته شد، ماجرای عبرت انگیزی دارد).

معجزه ای دیگر

۷- کلینی رحمه الله در کتاب «کافی» بابی تحت عنوان «آنچه به سبب آن ادعای حق و باطل از یکدیگر جدا می گردد» تشکیل داده و در آنجا از محمد بن ابی العلاء نقل کرده است که گفت:

از یحیی بن اکثم قاضی سامراء - بعد از آن که او را بسیار امتحان نمودم و با او مناظره و گفتگو و مراسله داشتم و از علوم آل محمد علیهم السلام سؤال کردم - شنیدم که گفت: روزی وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شدم تا قبر مبارک او را طواف کنم، حضرت جواد علیه السلام

را دیدم که در آنجا طواف می کند، درباره مسایلی که در نظر داشتیم با آن حضرت گفتگو کردم و او همه را جواب فرمود.

به ایشان عرض کردم: می خواهم سؤالی از شما بپرسم ولی بخدا قسم خجالت می کشم. امام علیه السلام فرمود:

من از آن سؤال به تو خبر می دهم قبل از آن که بپرسی، می خواهی سؤال کنی که امام کیست؟ عرض کردم: بخدا قسم سؤال مورد نظرم همان است.

فرمود: من امام هستم، عرض کردم نشانه ای می خواهم تا یقین کنم. آن حضرت در دست خود عصایی داشت، وقتی من چنین گفتم فوراً آن عصا شروع به صحبت کرد و گفت: "إِنَّ مَوْلَايَ إِمَامَ هَذَا الزَّمَانِ وَ هُوَ الْحَجَّةُ". به راستی مولا و صاحب من امام این زمان است و او حجت پروردگار است.

\$

##ویژگی های امامت

ویژگی های امامت

(شب هشتم محرم ، دکتر رفیعی ، محرم ۹۴)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِذِكْرِهِ وَ سَبَباً لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلاً عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى حَبِيبِهِ وَ خَيْرَةِ أَهْلِ الْقَاسِمِ الْمُصْطَفِيِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُتَجَبِّينَ سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»؛ (توبه: ۱۰۹)

نثار روح همة شهدا، گذشتگان، علما، مراجع عالی مقام، امام عزیز، نثار روح شهدای قم، شش هزار شهید این استان شهدایی که در کنار مضجع شریفشون هستیم در رأس همه سیدالشهدا و فرزندش علی بن حسین - علیهم السلام - صلواتی عنایت کنید

رجز و شعارهای حضرت علی اکبر در میدان نبرد

شب های گذشته شعارها و رجزهایی از اصحاب اباعبدالله الحسین - علیه السلام - را اینجا مطرح کردیم و به اقتضای فرصت توضیح دادیم اتفاقاً امروز یک کتابی دیدم یک آقایی برا ما فرستاده بود به نام شرح رجزهای عاشورا یک جلد بود یک وقتی حالا دوستان خواستند مطالعه کنند که این تک تک رجزهارو کی خوانده چی گفته یکی دو صفحه هم در این کتاب توضیح دادیم رجزهایی که از اصحاب مختلف ما خدمت شما اینجا مطرح کردیم اما این سه شب باقی مانده را دیگه اختصاص می دهیم به اهل بیت و بنی هاشم امشب که شب هشتم هست رجز علی اکبر - علیه السلام - اون جوانی که برا همه به ویژه جوان ها الگوست و الگو بودنش در واقع بخاطر این هست که شباهت خلقی و خلقی و منطقی به پیغمبر گرامی اسلام دارد این شخصیت بزرگوار که در زیارتنامه اش می خوانیم السلام علیک یا اباالحسن مرحوم مقرر یک کتابی دارد به نام مقتل مقرر میگه ایشون دو تا فرزند داشته یکیشون حسن نام داشته بخاطر این بهش میگن یا اباالحسن شخصیتی است که امام معصوم حجت

خدا امام صادق وقتی ابو حمزه ثمالی سؤال کرد آقا من میرم کربلا چه جوری زیارت کنه آقا فرمودند میری زیارت قبر جدم ابا عبدالله بعد میری صورتتو میذارم سه مرتبه رو قبر علی اکبر و سلام میدی به او - صلی الله علیه و آله یا ابا الحسن - سه مرتبه یعنی شیوه آموزش زیارت علی اکبر را اونم به این شکل حالا این سه مرتبه را بعضی ها ذوقی گفتند شاید به این جهت هست که ابا عبدالله سه مرتبه صورت رو صورت علی گذاشته به هر حال زیارت از قول امام صادق - علیه السلام - درباره این شخصیت نقل شده خب رجزی که ایشان خوانده خواهش می کنم جوان ها یک مقداری امشب بیشتر عنایت کنید من یکی دو بیتش فقط عرض می کنم وقتی آمد میدان گفت:

أنا علي بن الحسين بن علي؛ اینکه روشنه من علیم فرزند حسین بن علی ببینید آقایون، جوان ها، گاهی یک عبارت کوتاه یک کتاب یک دایرة المعارف یک دوره عقائد هست بیت دوم ایشان دو سه تا کلمه است ولی یک کتاب باید درباره اش نوشته بشه چی گفت:

أنا علي بن الحسين بن علي من علي بن حسين بن علي هستم نحن و بيت الله اولي بالنبي؛ چهار تا کلمه است نحن و بيت الله اولي بالنبي؛ به این خونه کعبه ای که شماها می گوئید مسلمانی داریم رو بهش نماز می خوانید بالأخره سپاه یزید می گفتند ما علی الظاهر مسلمانی به این کعبه ای که می روید طوافش حش عمره اش احترام براش قائلید قسم نفرمود به پدرم قسم به جانم قسم بگویند ما پدرت را قبول نداریم به کعبه قسم نسبت به جانشینی پیغمبر نسبت به اداره جامعه ما اولویت داریم نه حرامزاده ها نه ظالم ها نه دشمنان نه آدم هایی که هیچ زمینه ای درشون نیست نحن و بيت الله اول بالنبي؛ می دانید این یعنی چی آقایون؟ من اصلاً نمیخواهم بحث های اعتقادی عمیق بکنم ما یک چیزی داریم عقلی به نام نظام اولویت همه جا تو عالم نظام اولویت الان میگویند آقا رتبه کنکور این آقایون زیر صد هستند پس بروند فلان رشته ها فلان دانشگاه هیچ کس هم اعتراض نمی کنه چرا من دانشگاه فلان و رشته فلان میگویند اولویت این رتبه اش زیر صد هست کسی اعتراض نمی کنه چرا این آقا مثلاً سرهنگ رتبه اش از من پستش از منی که سرورانم یا ستوانم یا درجه دار هستم بالاتر است ایشان پزشک متخصص است چرا رتبه اش از منی که مثلاً پزشک عمومی هستم یا پرستار هستم یا لیسانسم بالاتر است نظام اولویت را همه عقلای عالم تو فوتبال تو پزشکی پیشکسوت بودن بالاتر بودن عالم بودن تو تمام رشته های بحث دانشگاه حوزه تو کاسب ها همه قبول می کنند میگویند آقا این اولویت داره اینجا تو دروازه بایسته این اولویت داره بخاطر رتبه اش دانشگاه بره این اولویت داره این عمل جراحی را انجام بده عقل اینو می پذیره منطق اینو می پذیره کاری هم به حسب و نسب نداره این پسر لیسانسه اون غریبه است دکتر است اون مقدم است برا ریاست این مجموعه برا تدریس این درس فرزندی و حسبی و نسبی و اینهام هیچ کدام نیست

چه چیزی در اسلام مقدم و اولویت دارد؟

ببینید من میخواهم این را از آیات قرآن برای شما شاهد بیارم نگاه کنید سورة آل عمران آیه ۶۸ قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ أَوَّلِي النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»؛ می دانید اولویت آنهاست که به ابراهیم می رسند اولویت با کیاست «إِنَّ أَوَّلِي النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»؛ اوناییکه از حضرت ابراهیم تبعیت می کنند لذا عموش

ابراهيم از خودش دور کرد نگفت چون عمو به پسر دنبالم بياي تبري ازش جست حسب و نسب مطرح نيست اولويت كه حالا ميگم تو بحث امامت و دين اولويت در چيه؟ اين يك چيز منطقي است كه علي اكبر مي فرمايد: به كعبه قسم ما اولويت داريم برا جامعه ما اولويت داريم برا حكومت ما اولويت داريم برا اداره جامعه نحن و بيت الله اولي بالنبي؛ ما اولي هستيم نسبت به پيغمبر نه چون پسر پيغمبر هستيم نه به دلائي كه حالا خواهيم گفت من دو تا داستان اول بگم: آقايي است به نام سعد مال بني اميه است سعد اموي شما همه اتون بني اميه را لعنت مي كنيد مي گوئيد لعن الله بني امية قاطبه؛ گريه كنان اومد پيش امام باقر - عليه السلام - گفت آقا من بدبخت شدم بيچاره شدم چرا ما را لعنت مي كنند ديگه بني اميه ايم آقا فرمود: تو كه اموي هستي گفت چرا آقا من فاميلم اموي جزو امويان هستم فرمود: نه قرآن نخوندي قرآن مي فرمايد: هر كس از هر خطي كه پيروي مي كند به اون خط نسبت داده ميشه فاميلي و شناسنامه ات مهم نيست حضرت ابراهيم مي فرمود: آيه قرآن است «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَافِرٌ رَّحِيمٌ» (ابراهيم: ۳۶) هر كي از من اطاعت كنه دنباله رو من باشه «فَإِنَّهُ مِنِّي»؛ حالا ميخواد توي جبهه مثبت باشه يا منفي هر كه از من تبعيت كنه آقا فرمود: سعد تو از ما اهلبيتي منا أهل البيت؛ لذا الان ديگه تو تاريخ به اين نميگن سعد اموي ميگن سعد الخير معروف به چي به سعد الخير اين يك مثال.

مثال دوم پسر نوح قرآن مي فرمايد: اين پسر پسر تو نيست «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطُكِ مِنَ الْغَاهِلِينَ» (هود: ۴۶) ايشون شناسنامه اش به شناسنامه نوح بود قرآن ميگه مال تو نيست سعد شناسنامه اش اموي بود امام باقر ميگه تو از مائي اولويت تو شناسنامه و اسم نيست باز يك داستان ديگه اي خدمتتون عرض كنم آقايي است به نام عبدالله بن علي بن الحسين معلومه ديگه پسر امام سجاد خيلي هم زيبا بوده خوشتيب بوده بهش مي گفتند عبدالله باهر باهر به معناي زيبا عبدالله بن علي بن الحسين فرزند امام سجاد يعني عموي امام صادق است يعني برادر امام باقر برادر تني هست اين آدم يك وقتي با امام صادق در افتاد تو قصه درگيري عباسي ها كه يك شخصي ميگه ما خدمت امام صادق بوديم اين در زد و وارد شد رفت تو اتاق و شروع كرد تندي به امام صادق داد مي زد فرياد مي زد توهين مي كرد من ميگه دو سه بار اومدم برم داخل بزمنش اصحاب گفتند دخالت نكن عموش داره با امام صحبت مي كنه گفتم عموش كه باشه امام است حجت خداست حق نداره اين حرف ها را بزنه خلاصه نگذاشتن و ايشونم رفت در بست و رفت راوي اين حديث ميگه ما خيلي ناراحت بوديم تا فرداديديم باز عبدالله بن علي بن الحسين عموي امام صادق آمد گفتيم ها دوباره اومده همون حرف هاي ديروز را بزنه اما امروز گردنش كج كرده بود سرش پايين انداخته بود تا رسيد خدمت امام صادق افتاد رو پاي امام صادق عذرخواهي كرد برادرزاده منو ببخشيد اشتباه كردم خيلي خلاصه و رفت سؤال كرديم ازش گفتيم ديروز چي بود امروز چي بود گفت ديروز اون حركتي كه انجام دادم شب رفتم منزل خوابم برد در عالم رؤيا آدم هاي خوب اونايي كه يه خورده خدا خلاصه بيشتري دوستشون داره نميذاره گناهشون طول بكشه حديث داريم با يك خوابي با يك حادثه اي زود به خودشون مياره متوجه ميشن اينهايي كه هي گناه مي كنند سي سال چهل سال پنجاه سال رو هم جمع ميشه توفيق توبه پيدا نمي كنند اينها مثل اون دانش آموزي كه هر چي تك مياره نميگن بابات برو بيار اين ميخواد مردود بشه دنبال يه بهانه

می گردن ردش کنند تکلیف نمی نویسه کاریش ندارند رد میشه کاریش ندارند دیر میاد کاریش ندارند این نباید خوشحال بشه بگه چقد این معلم منو دوست داره نه رهاش کرده اما اون دانش آموزی که تا هیجده اش میشه شانزده میگن بابات بیار اینو دوستش دارند لذا تو روایات داریم تا مریض میشیم تا خوابی وحشتناکی می بینیم پاتون به یه جایی میخوره اتفاقی تو زندگیتون می افته ناراحت نباشید چون مصیبت هایی که تو زندگی آدم پیش میاد برا گنهکار بخشش است برا مؤمن درجه است رتبه آدم را می بره بالا لذا مواظب باشید که یک وقتی خلاصه از اینجور حوادث خودتون نبازید میگه سؤال کردیم آقا چی شد گفت دیشب خواب دیدم صحرای محشر شده و منو دارن میبرن جهنم همین طور که منو میکشن جهنم هی فریاد زدم انا ابن رسول الله انا علي بن الحسين بابا من پسر پیغمبرم من پسر امام معصوم هستم منو کجا می برید؟ گفتند اتفاقاً همون رسول الله که اسمشو صدا می زنی همون آقا فرموده اینو ببرید جهنم همون آقا فرمود گفتیم کجاست رسول خدا منو ببرید خدمتش منو آوردن خدمت رسول خدا با غضب به من نگاه کرد فرمود: حالا دیگه فرزند من را امام بر حق را انکار می کنی با او درگیر میشی از خواب پریدم حدیث داریم ان الله اذا اراد بعد الخیرا...؛ گاهی تو خواب خدا آدم متوجه خطاش می کنه فهمیدم و اومد عذرخواهی کرد من منظورم اینه ببینید این مال فرزند امام اون مال فرزند نوح و مصادیق دیگه ای که ما تو تاریخ داریم نشان میده مواردی که در اسلام اولویت دارد

بحث اولویت نه رو سینه نه رو حسیبه نه رو نسبه . پس رو چیه؟ میگم حالا رو چیه : رو علمه رو عصمته رو تقواست رو جهاده «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛ (حجرات: ۱۳)
اولیش «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ»؛ (نساء: ۹۵)
دومیش «يُؤَفِّعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»؛ (مجادله: ۱۱)

سومیش اونیکه علمش تقواش جهادش عصمتش هدایتش بالاتر است اون بالاتر است لذا همین آقا علی بن جعفر، علی بن جعفر خیلی مرد بزرگی علی بن جعفر فرزند امام صادق فرزند بلافضل علی بن جعفر فقیه عالم صدها حدیث تو منابع ازش نقل شده پیرمرد قد خمیده امام جواد هفت - هشت ساله از در وارد شد امام حجت خدا بابا هنوز عموی پدر امام جواد زنده است یعنی علی بن جعفر عموی پدر امام جواد عموی امام رضا است هنوز زنده است خدا امام جواد ۷ ساله را امام قرار داده چرا یک وجهی دارد یک دلیلی دارد بحث سن نیست بحث حسب و نسب نیست بحث اولویت زمانی نیست تمام قد این پیرمرد بلند شد جلوی این بچه هفت ساله بعضی ها اعتراض کردند آقا شما پیرمرد ریش سفید عموی پدر ایشان فرمود: ببینید وقتی خدا منو لایق امامت ندانسته ایشان لایق دانسته یک چیزی در ایشان هست که در من نیست این همون اولویت است.

علی اکبر داره روز عاشورا میگه میگه بابا من اصلاً کار آقایون خواهران جوان ها به غدیر و جانشینی پیغمبرم فرض کنیم نداریم اصلاً عقل حکم می کنه آیا مدیریت جامعه با حسین بن علی متقی معصوم عالم با قدرت الهی باید باشه یا ابن زیاد یا زید کاذب شارب خمر فاسق فاسد اصلاً دو دو تا چهار تا است این روشنه نحن و بیت الله اولی بالنبی؛ لذا اینو عزیزان من تو بحث ولایت و امامت دقت داشته باشید ما یک شبم گفتیم تو بحث دوران غیبتم اگه میگی ولی فقیه برا همین ولایت فقیه ولایت علم است ولایت فقیه ولایت تقواست ولایت عدالت میگه فقیه عادل عالم جامع الشرائط ولایت فقیه ولایت عقلی

است عقل می‌پذیره مدیریت جامعه را باید یک عاقل عالم عادل اگر امام باشه که نه وقتی امام در پس پرده غیبت است اون اداره کنه تا امام ظهور کنه امام صادق فرمود من فلان قشر را برا شما حاکم گذاشتم فرمود: من علما را تو دوران غیبت حاکم گذاشتم فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ؛ این خیلی روشن است حالا بدون هیچ بینید من بارها تو دانشگاه‌ها گاهی میرم اینو میگم چون مخاطبین ما تو دانشگاه گروه‌های مختلفی هستند مسیحی هستند اهل سنت هستند شیعه هستند میگم من بی‌تعصب صحبت می‌کنم هر کسی بخواهد تو بحث با تعصب صحبت کنه نتیجه نمی‌گیره بی‌طرف من به حدیث می‌خونم شما این حدیث گوش بدهید امشب صد و سی تا از مصادر اهل سنت و شیعه این حدیث نقل کردند بیست و چهار تا از صحابه پیغمبر این حدیث نقل کردند یعنی این حدیث متواتر است اگه حدیث یک نفر نقل کنه میگن خبر واحد اگه چهار نفر پنج نفر نقل کنند میگن مستفیض اگر خیلی نقل کنند الان یکی میاد به شما میگه تو خیابون تصادف شد این خبر واحد پنج تا میان میگن به خورده محکم‌تر به وقت بیست نفر سی نفر آدم مورد اعتماد شما قبول می‌کنی این حدیث خطیب خوارزمی جناب خوارزمی که از علمای بزرگ اهل سنت است اخطب خطبای خوارزم تو کتابش این را مناقبش آورده و بیش از صد و سی کتاب این حدیث دارد اونوقت اون آقای ابن تیمیه تئورسیم وهابیت که تمام این حرف‌های وهابی‌ها مال اونه قرن هشتم یک کتابی نوشته به نام منهج السنه که من به نظرم اسمشو باید گذاشت منهج البدعه این کتاب سنت پیغمبر نیست این بدعت است با کمال پروپی میگه این حدیث سند ندارد از کجا این حرف می‌زنی آدم به حرفی بزنه به سنگی بندازه فرار کنه چرا این حرف می‌زنی بیش از ۱۳۰ کتاب این حدیث نقل کرده جوان‌ها حدیث اینه: عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ؛ من امروز دیدم یک آقای یک کتاب اصلاً راجع این حدیث نوشته البته قبلاً هم دیده بودم حدیث عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ؛ تو مصادر مختلف اهل سنت آمده بعد پیغمبر فرمود: این دو تا را هیچ وقت از هم جدا نکنید هر کجا حق علی هر کجا علیست حقه اونوقت کربلا دارند پسر این علی بن ابی‌طالب می‌کشند میگن بغض لأبيک؛ حالا دیدید چقد رجز علی اکبر قشنگه چیه داره مطرح می‌کنه با این یک بیت شعر:

و نحن و بيت الله أولي بالنبي؛ داره امامت مطرح می‌کنه داره اولویت مطرح می‌کنه داره جایگاه اهل بیت مطرح می‌کنه اجازه بدهید یک آیه از قرآن براتون بخونم آدرس میدم این آیه را ببینید خوب عنایت بفرمائید قرآن کریم خطاب به رسول خدا حضرت محمد(ص).

خوب آیه را عنایت کنید چي گفتم اول عرائض گفتم ما معتقد به نظام اولویت تو پزشکی اولویت تو مهندسی اولویت تو سخنرانی اولویت تو مرجعیت اولویت تو مسائل نظامی اولویت آخه عقل می‌پذیره تو اداره جامعه اولویت نباشه چقد حضرت زهرا - سلام الله علیها - قشنگ فرمود: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيَّ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي»؛ (یونس: ۳۵) بابا اونیکه خودش نیاز به هدایت داره میتونه جامعه را اداره کنه یا اونیکه هدایت شده اونیکه خودش سواد داره میتونه تدریس کنه یا اونیکه بی‌سواد اونیکه پزشکی خوانده میتونه طبابت کنه یا اونیکه هیچ اطلاعاتی تو علوم پزشکی نداره امامت عقلی است مدیریت جامعه توسط فقیه در دوران غیبت عقلی است خیلی روشن است نظام اولویت اینو میگه حالا بذارید یک آیه قرآنم براتون بخونم سورة انبياء آیه ۷۳ امشب برید باز کنید ببینید قرآن کریم می‌فرماید: ما کسی را امام قرار می‌دهیم که پنج ویژگی تو زندگیش باشه این آیه راجع حضرت

اسحاق و یعقوب اسحاق می‌دانید پسر حضرت ابراهیم است یعقوب هم نوه حضرت ابراهیم است قرآن می‌فرماید: ما اسحاق و یعقوب و نسل یعقوب را امام قرار دادیم بخاطر پنج ویژگی من این پنج ویژگی را برای شما بگویم: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا غَابِرِينَ» (انبیاء: ۷۳) علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید: امامت انتصابی است خدا باید قرار بده کیلویی نیست انتخاب مردم نیست بیست و یک نفر تو سقیفه پا شدند رأی دادند مگه می‌خواهد یک مسئول برای یک اداره‌ای انتخاب کنید مدیریت جامعه تازه انتخاب دوم با یک نفر بود انتخاب سوم با شورایی شش نفره بود کجای اسلام برای تعیین حاکم اسلامی جانشین پیغمبر خلیفه رسول خدا به این سادگی برنامه‌ریزی می‌کنه قرآن می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا غَابِرِينَ»؛ ما بعضی‌ها را امام قرار دادیم با این پنج ویژگی چیه

پنج ویژگی امام:

۱. «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ مردم را هدایت کند به سمت خدا ابن‌زیاد میتونه مردم به سویی خدا دعوت کنه معاویه میتونه مردم را به سویی خدا دعوت کنه یه آقایی است توی شام این قصه‌اشو براتون بگویم بعد آیه را توضیح بدم به نام نسائی نسائی از علمای بزرگ اهل سنت است ۳۰۷ از دنیا رفته یعنی ۱۱۰۰ سال پیش یک کتاب نوشته جوان‌ها اینها را بدانید بخوانید یک کتاب نوشته در فضائل علی بن ابی طالب ترجمه شده تو بازارم هست ۱۱۰۰ سال پیش نسائی کتاب فضائل علی بن ابی طالب خصائص علی بن ابی طالب نوشته اومد شام مردم شام ریختن دورش تا می‌خورد بهش زدند گفتند کی به تو گفته کتاب راجع علی بن ابی طالب بنویسی گفت پس چی بنویسم گفتند کتاب در فضائل معاویه بنویس گفت دروغ بنویسم یا راست گفتند نه دروغ ننویس راست بنویس پیغمبر راجع علی بن ابی طالب - معاویه بین چی گفته جمع‌آوری کن یک جلد کتاب رفت مدتی بعد اومد گفت هر چی گشتم از رسول خدا راجع معاویه یک عبارت بیشتر پیدا نکردم اونم اینه که پیغمبر فرمود: لَا أُشْبِعُ اللَّهُ بَطْنَكَ؛ ان شاء الله هر چی می‌خوری سیر نمی‌کنی گفتند اینکه بدتر شد زدنش کشتنش خفه‌اش کردند قبرشم تو مکه است تو مقدمه‌ای همین کتابی که گفتم نوشته که نسائی خفق فماته؛ در اثر ضربات کتک خفه شد و از دنیا رفت خودشون کشتنش بابا دنیا شما بیاید تمام کتاب‌های تاریخی را نمی‌گویم مال شیعه اهل سنت کتاب‌های دیگه همه را بریزید ببینید چند تا فضیلت برا معاویه و ابوسفیان توش پیدا می‌کنید هفت جا پیغمبر خدا معاویه و ابوسفیان را لعنت کرد هست تو منابع اومده هفت جا اونوقت برید بگردید مناقب علی بن ابی طالب فضائل علی بن ابی طالب نه شیعه نوشته باشه ابن عساکر دمشقی سه جلد نوشته اون عالم سنی است ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه نوشته شیخ محمد دکتور صبحی صالح جبینی ینابیع الموده قندوزی دهها کتاب صدها کتاب در فضائل امیرالمؤمنین غیر شیعه نوشتند بابا جرج جردان مسیحی نوشته اونوقت این علی باید خانه‌نشین بشه این ابی عبدالله باید سرش بالای نیزه بره یزید شارب الخمر فاسق کاذب که همه‌اشون نوشتند این بشه امیرمؤمنان بین چقدر این رجز علی اکبر با همه رجزها فرق می‌کنه آ رفت تو بحث اعتقادی أنا علی بن الحسین بن علی من علی بن حسین همه حرفم یک کلمه است نحن و بیت الله اولی بالنبی؛ به خانه خدا قسم ما اولویت داریم در اداره جامعه ما اولویت داریم نسبت به پیغمبر جایگاهمون بعد هم فرمود:

والله لا يحكم في... بخدا قسم ما راضي نمیشیم این فاسق‌ها حاکم ما باشند این ستمگران بر ما حکومت کنند آیه ۷۳ سورة انبیاء می‌فرماید: امام ائمه پنج تا کار اساسی دارند «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ مردم را هدایت می‌کنند.

۲. «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»؛ همه وجودشون کار خوب یعنی معصوم است یعنی خطا تو زندگیشون نیست اشتباه نمی‌کنند اگر کسی اشتباه کنه همیشه ازش تبعیت محض کرد وقتی خدا می‌فرماید: از سه چیز تبعیت کنید «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ»؛ (نساء: ۵۹) خدا که جای خودش است خالق هستی است پیغمبر و اولی الامر اگر تو زندگیشون خطا باشه هیچ وقت خدا نمیگه همیشه ازشون اطاعت کنید میگه هر وقت درست میگن اطاعت کنید وقتی می‌فرماید: همیشه اطاعت کنید یعنی هیچ وقت خطا ندارد این هم دومین ویژگی امام.

۳. «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ»؛ نماز تو جامعه پیاده کن ابی‌عبدالله شب عاشورا برا نماز ظهر عاشورا نماز «وَأَيْتَاءَ الزَّكَاةِ»؛ زکات تو جامعه پرداخت بشه «وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛ امام عبد خداست بنده محض خداست حالا امشب برید قرآن را باز کنید سورة انبیاء آیه ۷۳ ببینید چرا خدا می‌فرماید: اینها امام هستند اولویت با اون کسی است که هدایت می‌کند فعل خیر دارد نماز و زکات را ترویج می‌کند تمام وجودش عبودیت خداست این بحثی بود که حالا امشب با یک قدری تأخیر من خدمت شما می‌خواستم عرض کنم از رجز علی‌اکبر علی‌بن‌الحسین - علیه السلام - که دست گذاشت روی موضوع اعتقادی لذا من باورم اینه گرچه حالا این بحث را تو این برنامه‌های جدید سیما ما داریم دنبال می‌کنیم اخیراً ولی مفصل هم داریم وارد می‌شیم ولی من اعتقادم اینه جوان‌ها موضوع امامت غیر از نص غیر از غدیر غیر از منزلت غیر از حرف‌های پیغمبر گرامی اسلام یک موضوع کاملاً عقلی است فطری است عقل سلیم نمی‌پذیرد مدیریت جامعه با غیر معصوم باشد مدیریت جامعه با کسی باشه که امکان خطا تو زندگیشه این پیام رجز جوان رشید اباعبدالله است که أنا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی؛ شب هفتم ماه محرم است یادی کردیم امشب از علی بن الحسین - علیه السلام - این جلسه هم به نام شهدا شش هزار شهیدی که از این استان به شهادت رسیدند شهدای جنگ شهدای انقلاب امشب یادی کنیم از شهید بزرگوار کربلا علی بن الحسین ثوابش به روی همه شهدا به همه عزیزان مخصوصاً این شهدایی که ما در کنارشون و هم جوار با اونها هستیم.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَي الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ [أَبْدًا] مَا بَقِيْتُ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمُ السَّلَامَ عَلَي الْحُسَيْنِ وَ عَلَي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَي أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَي أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.

خدا رحمت کند مرحوم شیخ جعفر شوشتري میگه ابی‌عبدالله در شهادت علی اکبر سه بار حالت احتضار براش پیدا شد یعنی رو به مرگ رفت اینقد برای ابی‌عبدالله سخت گذشت این برداشت خود ایشان هست میگه احتضار اول غالب تهی کردن اول اونجایی بود که اومد گفت بابا اجازه بده برم میدان خیلی سخته برای پدر شما جوان‌ها خبر پدر بشید بعداً متوجه خواهید شد امام صادق فرمود: زیباترین شیرین‌ترین چیز برای پدر اینکه فرزند جلوش قدم بزنه یک جوانی خدا بهش داده سخت‌ترین همینکه این جوان از دست بره لذا وقتی آمد همون نگاه اول مرحوم شیخ جعفر میگه این

احتضار اول براي ابي عبدالله - عليه السلام - پيدا شد يك نگاه مأیوسانه‌اي از پشت سر به قد و بالاي علي كرد

من نگويم كه تو اي ماه نرو - ليك قدري برم راه برو

محاسنش را به طرف آسمان گرفت اشك ريخت خدايا من هر وقت برا پيغمبر دلمون تنگ مي‌شد به اين جوان نگاه مي‌كرديم البته علي رفت با خانواده‌ام خداحافظي كرد با خواهرها با محرم‌ها خداحافظي كرد مرحله دوم احتضار دوم اونجايي بود كه برگشت گفت بابا تشنگي داره منو از پا در مياره پدرها مي‌فهمن من چي ميگم اگه يه جوان يه چيزي از بابا بخواد منطقي باشه بابا نتونه انجام بده مي‌سوزه پدر خيلي سخته بابا آب ميل طبيعي‌اش اين جوان از ابي عبدالله خواسته ابي عبدالله هم آب در اختيار نداره خيلي براي يك پدر سخت است نتونه به خواسته جوانش جواب بده فرمود: جوانم برو ان شاء الله از دست جدت سیراب خواهی شد می‌دونید استحضار سوم كجا بود اونجايي كه صدا زد بابا جان منو درياب نمي‌دانم من دو سه تا مقتل معتبر امشب رفتم ديدم مخصوصاً ندیده بودم عرض نمي‌كردم شنیده بودم قبلاً ولي ديدم تو چند تا مقتل با همه سرعتي كه ابي عبدالله به خرج داد مقاتل معتبر نوشتند زينب قبل از ابي عبدالله رسيد انكبت عليه؛ خودش انداخت رو بدن علي اين جمله را جايي ننوشتن برداشت شايد مي‌خواست اين بدن اربا اربا را ابي عبدالله نبينه ديدي گاهي مي‌خواي يك كسي را جدا كني من تو اين جنازه شهدا كه مي‌اوردند ديده بودم هر كاري مي‌كني بلند نمیشه دستش را مي‌گيري خواهش مي‌كني ابي عبدالله هر چه كرد زينب از رو بدن بلند نشد فأخذ برأسها؛ سر زينب را گرفت از رو بدن علي بلند شد هي صدا مي‌زنه واخياه و ابن أخياه واعليا.

صلي الله عليك يا أبا عبدالله.

\$

###ولایت پذیری

ولایت پذیری

استاد میرباقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام علي سيدنا ونبينا ابي القاسم مصطفى محمد وعلي آله طيبين الطاهرين سيما بقية الله في الارضين ولعن علي اعدائهم اعداء الله اجمعين.

اساس ولايت پذيري پذيرش ولايت خداوند است. نکته ي مهم اين است كه انسان ولايت خداوند كه ولايت نور است را مي پذيرد و يا ولايت ديگران را كه ولايت ظلمات و سير در تاريخي هاست قبول مي نمايد. انسان در جزيره اي مستقل زندگي نمي كند كه تصور نمايد اگر از ولايت خداوند خارج شود مستقل خواهد شد. از ديدگاه قرآن و معارف قرآني انسان هميشه بين اين دو مدار حركت مي كند و خارج از مدار الهي نيست. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ [البقره : ۲۵۷]» انسان مي تواند ولايت خداوند را قبول نكند، اما ربوبيت تعطيل ناپذير است. حتي شيطان و دستگاه او نيز تحت ربوبيت خداوند هستند و از رحمت عامه ي خداي متعال بيرون نيستند؛ «وَبَرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» [الكافي/ثقه الاسلام كليني/۷۲/۴] «رحمانيت خداوند متعال كه يكي از رحمت هاي الهي است شامل همه مي شود. وجود همه ي هستي

ناشي از صفت رحمانيت خداوند است، ولي رحمت خاصه ي او تنها شامل حال مومنين مي گردد: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ [التوبه : ۱۲۸]» البته اين آيه در مورد نبي اکرم صلي الله عليه وآله وسلم است، «رحمتي وسعت كل شي و سأكتبها للذين آمنوا» پس رحمت دوم رحمتي است که شامل مومنان است. رحيم بودن خداوند باعث شده که او هم رحمان است و هم رحيم. بنابراین با توجه به اين که او پروردگار ماست و همه ي وجود ما نياز به درگاه اوست «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ [فاطر/ ۱۵]» شايسته است که ولايت او را بپذيريم و با ولايت او سير کنيم، البته پذيرش اين ولايت بسيار سنگين است و انسان بايد بتواند از بتِ نفس و ساير بت ها آزاد شود، وگرنه نفس انسان او را به خداپرستي و خروج از مدار نفسانيت دعوت مي کند. راه نجات ما اين است «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا [البقره : ۲۵۷]» هر اندازه ايمان بياوريم ولايت بر ما اجرا شده و سير ما در مسير هدايت و نور واقع خواهد شد. راه جريان يافتن ولايت خداوند بر انسان

راه جريان يافتن ولايت خداوند بر انسان دين خداست. خداوند متعال از طريق ديني که مي فرستد ولايت خود را بر ما جاري مي سازد. اين دين را بايد شناخت «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ [البقره : ۲۵۶]» آنهايي که دين خدا را بپذيرند خداوند ولي و سرپرست آنهاست «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا [البقره : ۲۵۷]» و آنهايي که نپذيرند و کفران کنند سرپرستشان طاغوت است أُولَئِئَا هُمُ الطَّاغُوتُ [البقره : ۲۵۷]». ظاهر و باطن دين

دين داراي ظاهر و باطن است. معمولا همه دين را در حد ظاهرش مي شناسند. دين يک سلسله دستورات اخلاقي، اعتقادي و عملي است. دين داراي احکامي مانند نماز، روزه، حج و انفاق مي باشد و هرکدام آدابی دارند که بسيار گسترده است. اين دستورات اخلاقي، اعتقادي و عملي همگيا ظاهر دين هستند. باطن دين جريان ولايت خداوند است؛ ولايت خداوند از طريق اين شريعت ها جاري مي شود. شريعت، اخلاق، احکام، اعتقادات و ... همگي در راستاي رسيدن به باطن دين و ولايت خداوند هستند.

چگونگي جاري شدن ولايت خداوند

ولايت خداوند از طريق ولايت خلفا و اوليائي الهي يعني کساني که در مقام ولايت هستند جاري مي شود. انسان هايي وجود دارند که آن بار امانت الهي رابه دوش کشيده اند و ظرفيت تحمل ولايت و اسرار الهي را پيدا نموده اند و خداوند متعال آن اسرار را به آنها عنايت فرموده است. بزرگ ترين افراد اين سلسله، چهارده معصوم هستند و بر اساس معارف قطعي ما انبياي گذشته نيز همه حامل ولايت اميرالمومنين عليه السلام و نبي اکرم صلي الله عليه وآله وسلم بوده اند. قرآن کریم مي فرمايد: «وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ [الصافات : ۸۳]» يکي از شيعيان او ابراهيم است. در اين آيه منظور از (او) اميرالمومنين عليه السلام است، يعني ولايت نبي اکرم صلي الله عليه وآله وسلم راه جريان يافتن ولايت خداوند براي همه ي عالم است. هرکسي بخواهد به حقيقت ولايت خداوند برسد بايد از طريق ولايت پيامبر اکرم صلي الله عليه وآله وسلم برسد. انبياي الهي نيز به اندازه اي که حامل ولايت نبي اکرم صلي الله عليه وآله وسلم و ولايت خداوند هستند سبب هدايت امتشان شده اند. در شرايع صدوق نقل شده است که امام صادق فرمودند: پيامبر اکرم صلي الله عليه وآله وسلم در عالم ارواح بر انبيا مبعوث بوده اند و انبيا علم توحيد را از ايشان آموخته اند. در واقع هرچه انبيا در مورد توحيد به

امت خودشان آموخته اند ، از مقام شاگردی و ولایت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است. باطن دین : انسان هایی که به مقام ولایت می رسند حامل ولایت خداوند می شوند و ولایت آنها باطن دین می گردد. در روایات، دین را به ولایت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ولایت امیرالمومنین علیه السلام و امامان معصوم تفسیر می کنند. باطن دین ولایت خداوند متعال است و این جریان هدایت از طریق آداب، احکام و شریعی جاری می گردد. اگر کسی به همه شرایع عمل نماید، ولی به باطن ولایت معصومین علیه السلام معتقد نباشد از باطن دین برخوردار نشده و دچار نفاق است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به امیرالمومنین علیه السلام فرمودند که اگر کسی به اندازه ی عمر نوح که نه صد و پنجاه سال نبوت کرده بین رکن و مقام، عبادت و شب زنده داری داشته باشد، ولی ولایت حضرت را انکار نماید این عبادتها برای او سودی ندارد و به سوی آتش جهنم پیش می رود. خداوند متعال در قرآن می فرماید ابلیس (ابلیس به تعبیر امیرالمومنین علیه السلام در خطبه غاصه شش هزار سال عبادت کرده بود «لَا يُدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ [نهج البلاغه/سید رضی/۲۸۷]») به خاطر اینکه حاضر نشد در مقابل خلیفه ی خداوند که حامل ولایت خدا بود سجده کند دچار هبوط و سقوط گردید (البته همه ی حقیقت ولایت در ایشان نبوده است) «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ [ص/۷۲]» به تعبیر حضرت امیرالمومنین علیه السلام این سجده در مقابل روح بوده است که آن روح الهی نیز به صورت تمام و کمال در آدم نیست، بلکه قسمتی از این روح در آدم است «مِنْ رُوحِي [ص/۷۲]» خداوند می فرماید: از روح خودم؛ این حقیقت روح همان حقیقت ولایت الهی است. حامل ولایت همان کلمه ی روح است و امیرالمومنین علیه السلام فرمود: «نحن کلمه الله و روحه» حقیقت روح حامل ولایت است. همه ی انبیا، اولیا و مقربان باید با تمسک به ولایت آنها به کمال برسند.

شریعت

شرایع چیست؟ آیا این شرایع تعطیل می شود؟ پاسخ این است که هیچ وقت این شرایع تعطیل نمی شود. «وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ [الکافی/ثقه الاسلام کلینی/۲۸۱/۱]» من رسیدم دیگر لازم نیست نماز بخوانم. شریعت نتیجه ی ولایت و میوه و شاخ و برگ همان درخت است. باید به همه ی این شریعت متمسک بود، اما شریعت باطنی دارد و باطنش ولایت معصوم است و ولایت معصوم راه جریان یافتن ولایت خداست «وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ [الکافی/ثقه الاسلام کلینی/۴۳۷/۱]» در کافی آمده است که فرمودند: «وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا [الکافی/ثقه الاسلام کلینی/۴۳۷/۱]» ولایت ما همان ولایت خدا و راه جریان یافتن ولایت خداوند است. هیچ پیامبری مبعوث نشده است مگر با این ولایت.

اعتراف ابن ابی الحدید بر فصاحت گفتار امیرالمومنین علیهم السلام

ابن ابی الحدید عالم سنی شافعی شرحی بر نهج البلاغه دارد که شرح معروفی است. ذیل یکی از خطبه های حضرت امیر که راجع به مرگ و حالات احتضار است می گوید: من از پنجاه سال قبل تا کنون (یعنی هفت یا هشت قرن گذشته) بیش از هزار بار این خطبه را خوانده ام و هر بار نیز حالات روحی ام دگرگون شده است، تا حدی که جسمم خشوع پیدا کرده است. همه ی فصیحان عرب باید

در برابر این خطبه ي اميرالمومنين عليه السلام سجده کنند(احتمالا خطبه ي دويست و شانزده ابن ابی الحديد).

تکبر، عامل هبوط ابليس

حضرت علي عليه السلام جمله اي در خطبه ي غاصنه دارند و مي فرمايند: «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ [نهج البلاغه/سيد رضي/۲۸۷]» از کاري که خداوند بر سر ابليس آورد عبرت بگيريد «إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ [نهج البلاغه/سيد رضي/۲۸۷]» خداوند تلاش طاقت فرساي او را نابود کرد «وَكَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ [نهج البلاغه/سيد رضي/۲۸۷]» ابليس شش هزار سال (مشخص نيست سال دنيايي يا آخري) عبادت کرد، اما تکبر بر خدا سبب نزول او شد. خداوند با کسي رابطه ي خاصي ندارد، پس اگر انسان خشوع کند مقرب مي شود.

اشتباهات صوفيه

راه جريان يافتن ولايت، اولياي خدا هستند و بايد در برابر آنها خضوع نمود. اين اوليا چه کساني هستند؟ اين اوليا چهارده معصوم، انبيا و اوصيايشان هستند. صوفيه براي خودشان قطب دارند؛ البته اشتباهشان دو جاست اول اينکه تسليم مي شوند و سپس بر قطب سجده مي کنند؛ يعني خشوع کامل و مي گویند باطن دين همين است و اصل کار اينجاست. اشتباه آنها اين است که اشخاص را اشتباه گرفته اند. ممکن است به قطبي سجده کنند که از جنود شيطان است. کساني که تضمين شده اند چهارده معصوم و انبيا و اوصيايشان هستند. اشتباه ديگر آنها اين است که شريعت را رها مي کنند، در حالي که شريعت هيچ گاه تعطيل شدني نيست. دينداري بدون اعتقاد به شريعت امکان ندارد. باطن شريعت ولايت خداوند است. اشتباه ديگرشان اين است که اين ولايت را در حوزه ي حيات اجتماعي جاري نمي کنند، فقط در حوزه ي باطني و فردي تسليم به قطب هستند. تسليم بودن به ولايت خدا اصل دين است.

راه پاک شدن انسانها

ولايت معصومين ولايت تضمين شده اي از جانب خداوند متعال است. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا [الاحزاب : ۳۳]» معصومين عصمت مطلقه دارند. خدا با (انما) فرموده من شما را دائما محافظت مي کنم و هيچ رجس و مرتبه اي از شرک خفي و جلي در شما راه پيدا نمي کند و شما در محيط نوريد. راه رسيدن به طهارت براي ديگران چيست؟ معنای انما اين است که شما سرچشمه ي طهارتيد؛ ديگران به اندازه اي که از ولايت شما بنوشند مطهرند. در زيارت جامعه ي کبيره آمده است: «وَجَعَلَ صَلَواتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنا بِهِ مِنْ وَلَایتِکُمْ طِيباً لِحَلَقِنَا وَ طَهارةً لِنَفْسِنَا وَ تَرْکِیةً لَنَا وَ کَفَّارةً لِدُنُوبِنَا [مفاتيح الجنان زيارت جامعه کبيره]» يعني پاكي سرشت ما و خلق و خلق ما و طهارت و رشد ما با ولايت است. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ [النور : ۳۵]» همه ي نور و هدايت به خداوند متعال بر مي گردد. سپس مي فرمايد «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ [النور : ۳۵]» نور الهي مانند چراغداني است که در دلش چراغي برافروخته شده است. در توحيد صدوق آمده که مَثَلُ نور الهي خود پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم است؛ مشکات سينه و قلب ايشان است. چراغ، نبوتي است

که خدا به ایشان عنایت کرده است. اگر پیامبری به نور و علم می رسد از طریق نور نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است.

نتیجه ی عدم پذیرش و خواست ولایت پیامبر و معصومین علیه السلام اگر از نور پیامبر استفاده نکنیم هیچ ضرری به حضرت نمی زنی؛ ما در تاریکی می مانیم و هیچ اتفاق دیگری در عالم نمی افتد. پس ولایت پیامبر و معصومین یک ولایت پذیرفته شده است. این ولایت سرچشمه ی نور و حیات و امنیت است. انسان می تواند این ولایت را نپذیرد ولی باید بداند که این ولایت تضمین شده است و اگر واردش شد هیچ خطایی در آن نیست. اگر جامعه ای در محیط زندگی اجتماعی خود بگوید ما با ولایت کاری نداریم ولایت تعطیل نخواهد شد. در زیارت جامعه ی کبیره آمده است: «أَنْ أَرْوَاكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طَيَّنْتُكُمْ وَاحِدَةً طَابَتْ وَ طَهُرَتْ» [مفاتیح الجنان زیارت جامعه کبیره] «منزلتی که حقیقت نورانیت واحد دارد بالاتر از عرش الهی است. «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ» [مفاتیح الجنان زیارت جامعه کبیره] «انوار الهی دور عرش هستند. حبیب ابن مظاهر از سیدالشهدا علیه السلام سوال کرد شما قبل از خلقت آدم کجا بودید؟ چه بودید؟ فرمود: «كُنَّا أَشْبَاحَ نُورٍ نَدُورُ حَوْلَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ» [بحار الانوار ۳۱۱/۵۷] «آنجا که بودیم «فَنُعَلِّمُ لِلْمَلَائِكَةِ التَّسْبِيحَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّحْمِيدَ» [بحار الانوار ۳۱۱/۵۷] دست ملائکه به مارسیده است و جبرئیل و میکائیل پیش ما شاگردی کرده اند. مرحله ی سومی که در جامعه ی کبیره آمده است «حَتَّى مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ» [مفاتیح الجنان زیارت جامعه کبیره] «نعمت الهی به ما از اینجا شروع شده است و انتشار نور از اینجا است. اگر به این خانه های نور پشت کنیم ضرری برای امیرالمومنین ندارد. حضرت از عالم بالا آمده است و هیچ ضرری نمی کند. تعبیر قرآن این است: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» [التوبه : ۳۲] «می خواهند این نور را با دهان خاموش کنند» «اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ» [التوبه : ۳۲] «این نور در روایات ما به ولایت امیرالمومنین تعبیر شده است. اگر همه بخواهند و تلاش کنند خورشید خاموش نمی شود.

ولایت و شریعت جدایی ناپذیرند

یکی از بخش های پذیرش ولایت الهی قبول شریعت است. اگر نماز، روزه و زکات نباشد انسان به محیط ولایت خدا وارد نمی شود. اگر از این راه ها نرویم به وادی حقیقت نمی رسیم. شریعت نیز کافی نیست؛ انسان به یک واسطه نیاز دارد. فرق مسلک امام خمینی با متصوفه این است که امام این راه را اجتماعی کرده است. ولایت امیر برای پستوها و باطن و زندگی شخصی نیست، بلکه باید همه ی مدار زندگی انسان بر مدار آن بچرخد. نکته ی دیگر این است که این ولایت باید تفویض شود و در عصر غیبت به فقیه جامع الشرایط تفویض شده است. برخی از قطب های متصوفه می گویند فقیه شما عالم به شریعت است و ما عالم به حقیقت هستیم. فقیه می که عالم به حقیقت نباشد فقیه نیست. مومنین نورانی اند. در روایات ما آمده است «فَالْمُؤْمِنُ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ النُّورِ» [بحار الانوار ۱۸/۴] «قلب مومن آینه ی نبی اکرم می گردد. انوار نبی اکرم به آن می تابد و لذا خود مومن نورانی می شود، اما مومنی که عالم به شریعت نبی اکرم نیست انسان خوبی است که ولایت ندارد. کسی می تواند حامل ولایت باشد که هم باطن دین را داشته باشد و هم در شریعت نبی اکرم فقیه باشد و دین نبی اکرم را بفهمد؛ چون می خواهد این ولایت را جاری کند. قرآن در مورد پیامبر می

فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ [الحاقه : ۴۴]» اگر جمله ی بدی به ما نسبت دهد رگ گردنش را قطع می کنیم. «لَا خَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ [الحاقه : ۴۵ و ۴۶]» او حامل ولایت الله است. می گویند پیامبر به اجبار این گونه است؛ اما این گونه نیست، بلکه تمام عظمتش در این است که اراده خود را سپرده و تسلیم محض است. کسی که می خواهد جامعه و فرد را سرپرستی کند و به قرب برساند اگر حامل آن حقیقت نباشد و مناسک را یاد نداشته باشد نمی تواند آن مناسک را در زندگی مردم جاری کند. خیلی از قطب های فرق متصوفه حامل شریعت نیستند، یعنی قوانین نبی اکرم را یاد ندارند و می خواهند تنها با آن اشراقات باطنی خود جامعه را اداره کنند.

نکاتی از اندیشه ی دینی و فقهی امام

چند نکته از اندیشه دینی و فقهی امام قابل برداشت است؛ نکته ی اول این که باید بپذیریم و درک کنیم که جریان دین از طریق ولایت الله واقع می شود و شریعت کافی نیست. شریعت از طریق ولایت جاری می شود و باطن شریعت ولایت است. ولایت در مجرای شریعت جاری می شود و در جامعه این دو باید با یکدیگر باشند. نکته ی دوم این است که ولایتی که جاری می شود تنها در حوزه ی زندگی باطنی و فردی ما نیست. در حوزه ی حیات اجتماعی اگر ما بر مدار نفسانیات خودمان بچرخیم و بگوییم می خواهیم به تمنیات خودم برسیم راه به جایی نمی بریم. آنچه اومانیزست ها و لیبرال دموکراسی می گوید که آزادی فردی و قرارداد اجتماعی در حوزه ی اجتماعی خوب است؛ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِئَا هُمُ الظَّالِمُونَ [البقره : ۲۵۷]» نتیجه جهنم است، «وَيُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ [البقره : ۲۵۷]» نتیجه فضایی ظلمانی است. گاهی آنقدر فضا ظلمانی می شود که آدم نمی تواند چیزی را درک کند و از خودش هم غافل می شود. انسان ابتدا نور خورشید را می بیند، سپس دست خود را می بیند. اگر فضا را تاریک کردند انسان دیگر خودش را هم نمی بیند. فضایی که اکنون در دنیا ایجاد شده این چنین است. وقتی حضرت علی علیه السلام عهد خلفا را در خطبه ی شغشیه نام می برند به دوره ای که می رسند می فرمایند «تَخِيَتِ امِيَاءُ» تاریکی کور هم تاریک است هم کوری است. نور حق و باطل را از هم جدا می کند، وگرنه در تاریکی همه چیز با هم برابر است. اگر ولایت خدا را برداریم در تاریکی همه چیز برابر است. باطن دین ولایت خداست. خدا محتاج نیست که انسان ولایتش را قبول کند (لا اكره في الدين). این معنی ولایت پذیری است. باید ولایت خدا را در همه ی زندگی و حتی در خوردن و خوابیدن و ازدواج و تشکیل خانواده و جامعه دخیل نماییم. اصل ولایت پذیری یعنی پذیرش ولایت خداوند.

محدوده ی ولایت پذیری

محدوده ی ولایت پذیری می تواند همه جا باشد و هیچ کجا نباشد. کسی مجبور به پذیرش این ولایت نیست. انسان هیچ کجا از ربوبیت خداوند خارج نمی شود ولی ولایت خاص خدا بر کسانی است که ولایت او را پذیرفته اند. ولایت پذیری این است که انسان در حوزه ی زندگی فردی و باطنی خود حضور خدا را لمس کند و خاشع و راکع باشد و هر کجا قرار است اراده و توان او جاری شود پیرو ولایت الله باشد. مومن تحت ولایت نور است و همه از او استفاده می کنند. شریعت اساس جاری شدن ولایت است. همه شریعت را قبول دارند، یعنی باید به اسلام و دستوراتش عمل کرد. عده ای می گویند شریعت نیز تنها برای حوزه ی باطنی زندگی انسان است و در زندگی اجتماعی نباید ظهور

داشته باشد و می گویند اصل دین دستورات باطنی است. نظریه ی امام این است که ولایت خدا هیچ کجا تعطیل شدنی نیست و اگر انسان می خواهد به سعادت و نور و حیات طیبه برسد باید همیشه تحت ولایت باشد. طوایفی از صوفیه روی ولایت برخی از معصومین با ما متفقند، ولی برای ما واضح است که معصومین مجاری ولایت خدا هستند، اگر این گونه نباشد در ایجاد یک نظام اجتماعی ولایتی که باید در جامعه جاری شود وجود ندارد. لزوم جاری شدن ولایت در یک نظام ولایت باید در یک نظام جاری شود، یعنی جریان ولایت، ولایت یک انسان نیست. نظام سرپرستی باید نظامی نورانی باشد، یعنی نظام اراده هایی که جامعه را سرپرستی می کند باید نورانی باشد. نظام ولایت، نظامی است که راه جریان یافتن ولایت خداوند متعال باشد، یعنی نه فقط یک نفر بلکه همه ی این نظام باید حامل ولایت خداوند متعال باشند. دینداری و پذیرش ولایت خداوند باید در حوزه ی زندگی اجتماعی نیز جاری شود و این جریان تنها به معنای پذیرش شریعت نیست. نظام مدیریت اجتماعی باید نورانی شود، لذا محوریت فقیه عادل کافی نیست، (عادل یعنی کسی که در مرتبه ی کمال خود همان نورانیت باطنی را داشته باشد و فقیه باشد، یعنی به شریعت آگاه باشد.) بلکه همه باید نسبت به شأن خود نورانی باشند.

نظام ولایت فقیه

نظام ولایت فقیه شکلی است که امام ترسیم کردند. می گویند فقیه جامع الشرائط که حامل آن حقیقت است از طرف خداوند متعال حق سرپرستی دارد. معنای مطلقه بودن این است که پس از مشورت و تفکر و بهره گیری از نظرات صاحب نظران باید شخصی وجود داشته باشد که تصمیم نهایی را بگیرد و دستور نهایی را صادر نماید، در غیر این صورت کافران به تصمیم واحدی می رسند ولی مسلمانان نمی توانند تصمیم گیری نمایند و این به شکست مسلمانان می انجامد؛ این معنی ولایت مطلقه است و تا مقیاسی ادامه دارد که بگوید مومنین جنگ بر شما واجب است، بروید بکشید و کشته شوید که بهشتی هستید. این نظام نیز مانند نظام های همه ی دنیا حق تصمیم گیری دارد و این حق تصمیم گیری تابع ولایت خدا است، پس اگر کسانی قصد تخریب و شورش داشته باشند این نظام می تواند مانند بسیاری از کشورهای دیگر با آنها مقابله نماید و غرب نمی تواند این اجازه را از کشور ما و این ولایت الهی بگیرد.

سوالات

آیا ولایت بعد از معصومین نسبی است یا مطلق؟

در فقه بحث شده که دامنه ی ولایت واگذار شده به فقیه جامع الشرائط چقدر است. به نظر امام این ولایت مطلق است. مطلق یعنی اگر می خواهد جامعه را سرپرستی کند نسبت به همه ی حوزه های اجتماعی حق تصمیم گیری دارد. البته در هیچ نظامی تصمیم گیری بر مدار اراده ی فرد اتفاق نمی افتد. مدیر واحد وجود ندارد، بلکه نظام مدیریت داریم. در نظام مدیریت سطوح تصمیم گیری های استراتژیک به کسی که در مدار و محور قرار بگیرد واگذار می شود و اختیارات او نسبت به حوزه ی تصمیم گیری های استراتژیک مطلق است. مطلق بودن در چارچوب مصالح اسلام و مومنین است نه بر مدار هوی و هوس.

جایگاه نیت در ولایت پذیری کجاست؟ اگر فردی در مسیر ولایت باشد، ولی در این فضا آگاهی دقیق نداشته باشد و تقلید کند چگونه است؟

انسان به اندازه‌ی بصیرتش بهره‌مند می‌شود، اما آگاهی درجاتی دارد. ممکن است انسان آگاهی داشته باشد ولی از خودآگاهی خود آگاه نباشد. خیلی از عوام مومنین این گونه‌اند و حقیقت را به زبان نمی‌آورند، لذا در موقع تصمیم‌گیری با وجود بصیرت بهتر نسبت به دیگران فداکاری می‌کنند. شناخت و یقین ولی خدا بعد از معصومین همین است که در قانون اساسی کشور آمده است؟

باید دنبال نظامی بود که در آن ولایت خداوند متعال جاری شود. یک شکل آن که با ظرفیت کنونی ما مقبول‌ترین شکل است این شکل است. این شکل قابل بهینه‌سازی است، ولی معنای بهینه‌سازی این نیست که از ولایت مداری به سوی دموکراسی حرکت کنیم. برخی می‌گویند باید قانون اساسی اصلاح شود ولی مقصودشان از اصلاح این است که اصول اساسی که حاکمیت دین را در قانون اساسی قرار داده است حذف شود و نهادهای دین مدار حذف شود. این نگاه، نگاه غلطی است. مانند نظام‌های دموکراتیک که در مسیر خود مجاری تصمیم‌سازی را اصلاح کردند ما نیز باید در صدد اصلاح باشیم، ولی با همان مبنا پیش برویم. یکی از شکل‌ها همان است که در قانون اساسی آمده است و شکل معقولی است که تصمیم‌گیرندگان هم نخبگان کشور بودند. در طول این سی سال هم یک بار اصلاح شده است.

با توجه به وضعیت فعلی جامعه بعضی از آقایان توجهی به اوامر و بیانات ولی فقیه ندارند. آیا از ولایت مداری خارج شده‌اند و تکلیف خواص در این زمان چیست؟

فرهنگ تشیع در یک فرآیند تدریجی تاریخی به کمال رسیده است. خیلی از چیزهایی که برای ما واضح است در دوره‌ی ائمه جزو مبهمات بوده است، مانند مسئله‌ی ولایت معصومین که اکنون برای ما واضح است در آن تردید نداریم. نگاهی که به امام رضا علیه السلام داریم نگاهی است که خواص اصحاب امام رضا علیه السلام در آن موقع نداشتند. این نگاه تدریجاً در جامعه‌ی شیعه رشد پیدا کرده است. مسئله‌ی ساختار حکومت دینی نیز همین گونه است. اختلاف نظرهایی که می‌بینید معنایش همین است. لذا باید با صبر برخورد کرد. زمان ائمه‌علیهم السلام افرادی بودند که مقامات ائمه را خوب می‌فهمیدند مثل جابر ابن یزید اوفی که امام با تصرف ملکوت را به جابر نشان می‌دهند، ولی به او می‌گویند که مواظب باشید همه‌ی کسانی که اطراف ما هستند شیعیان ما هستند، مواظب باشید تحمیل نکنید، فعلاً همین قدر می‌فهمند. آرام آرام بصیرت‌ها را افزایش بدهید. باید ساختار قدرت و ولایت دائماً بهینه‌شود، اما به همان معنایی که ذکر شد، نه به معنایی اینکه نهادهای غیر دموکراتیک را حذف کرده و ولایت فقیه را بیرون ببریم. از یک طرف باید بهینه‌شود و از طرف دیگر باید فرهنگ‌سازی شود. یک اصلاح دو طرفی است که تدریجاً واقع می‌شود. این امر در ذهن خواص و عوام آرام آرام شکل خواهد گرفت. آنهایی که می‌فهمند باید در عمل حفظش کنند. باید بصیرت ایجاد نمود تا جامعه عقلانیت دینی خود را به وضوح درک نماید. تحمیل بر دیگران به هیچ وجه صحیح نیست.

\$

#ده سخنرانی ششم

##حضرت عباس ع

حضرت عباس ع

(شب تاسوعا ، دکتر رفیعی ، محرم ۹۴)

حجت الاسلام و المسلمین رفیعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ

اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَاللَّعْنَةُ لِلَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلًا عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ الصَّلَاةُ

وَ السَّلَامُ عَلَى حَبِيبِهِ وَ خَيْرَةِ أَبَا الْقَاسِمِ الْمُصْطَفِيِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيِّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُنتَجِبِينَ سَيِّمًا

بقية الله في الأرضين

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»؛ (توبه: ۱۰۹)

ویژگی های ابا الفضل العباس

شب تاسوعای حسینی است شب و روز تاسوعات منسوب است به ابا الفضل العباس - علیه افضل

التهیه و التناست - با اینکه ایشان جزو آخرین شهدای کربلاست اما مشهور بوده از سابق بین ارباب

منبر و مقاتل و مجالس تاسوعا را اختصاص به این شخصیت بزرگوار می دادند شخصیتی که امام سجاد

نشسته بودند یک آقازاده ای از در وارد شد شاید مثلاً نوجوان بود سنی زیادی نداشت وارد شد تا امام

سجاد نگاهشون به این آقازاده افتاد اصتبر؛ اشک امام سجاد جاری شد این آقازاده عیدالله بن

ابا الفضل است عیدالله پسر ابا الفضل که نسل حضرت ابا الفضل هم از ایشان گسترش پیدا کرده غالباً

هم نوه های حضرت عباس - علیه السلام - شاعر بودند ادیب بودند البته مادرشون هم اینطور بود

شاعر بود عموی مادریش از شعری معروف عرب لبید خاندان شعر و ادب هستند این عرض می کنم

آقازاده از در وارد شد امام سجاد نگاهی به ایشان کرد اشک ریخت بعد فرمود: می دانید این پدرش

کی بوده خدا رحمت کنه عمویم عباس را که عمویم عباس تعبیر امام اینه: اُبلّی اُبلّی و عاصر و فدا

أخاه بنفسه؛ سه تا ویژگی داشت ایثار کرد خودش فدای برادر کرد و از آزمون الهی پیروز بیرون آمد

بعد یک مدالی بهش داد ببینید آقایون حضرت ابا الفضل امامزاده است امامزاده بسیار بزرگوار است

اما مدح امام را دارد امام معصوم را به مدالی به ایشان داد من هر چی تو تاریخ گشتم این مدال را برا

غیر از ابا الفضل ندیدم و اون مدال اینه

مقام حضرت عباس در روز قیامت

فرمود: عمویم عباس روز قیامت یک مقامی دارد که همه شهداء بهش غبطه می خورند من اگه یک

مثال بخوام بزنم مثلاً یک وقت میگن جاهل ها به عالمان غبطه می خورند خب حق دارند جاهل سواد

نداره عالم با سواد است فقیرها به ثروتمند آ غبطه می خورند حق دارند چون ندارند اونا پول دارند مثلاً

اونا یکه فرض کنید رتبه اشون پایینه به رتبه بالاها غبطه می خورند چون آنها رتبه بالاتری دارند اما اگر

یک وقتی گفتند ثروتمندان به یک ثروتمندی غبطه می خورند اون خیلی باید ویژه باشه اگه گفتند

پزشک ها به یک پزشکی غبطه می خورند عالمان به یک عالمی غبطه می خورند یعنی اینها آدم های کمی

نیستند نمیگه مردم غبطه میخورند میگه شهداء یعنی شهیدی که بهشتش تضمین است شهیدی که در اختصاصی داره برا ورود به بهشت بهشت یکی از درهاش باب المجاهدین است مال شهداست شهیدی که حق شفاعت داره به عباس برا شفاعت و برا بهشت رفتن و اینها نگاه نمیکنه چون خود اینها اهل بهشت هستند

خون شهید

روایت میگه اولین قطره‌ای خون شهید که می‌ریزه روی زمین اهل بهشت میشه چه مقامی این عباس داره من نمیدونم من این حدیث واقعاً خودم درکش برام سنگین است که شهدا می‌دونی شهداء یعنی چی؟ یعنی جعفر بن ابی طالب یعنی حمزه سیدالشهداء یعنی همین شهدای کربلا اینها به مقام این غبطه میخورند حالا قصه این مقام چیه دیگه مبهم گذاشتن این مقام ابوالفضل العباس است که سه برادرش را فرستاد میدان یکی جعفر بن علی بیست سالش بود ظاهراً وقتی امیرالمؤمنین شهید شده ام البنین باردار بوده یا تازه به دنیا اومده نوزاد بوده یا باردار چون سال ۴۱ حضرت امیر شهید شده سال ۶۱ کربلاست همه هم نوشتن این بچه ۲۰ ساله قاعدتاً باید اینطور باشه دوم عبدالله بن علی بیست و سه سال داره اینم یک بچه کوچیکی بوده حضرت امیر شهید شده و سوم عثمان بن علی که چرا امیرالمؤمنین نام فرزند خود را عثمان گذاشت؟

امیرالمؤمنین فرمود: من چون خیلی عثمان بن مظعون را دوست داشتم اسم اینو گذاشتم عثمان عثمان بن مظعون از اصحاب ویژه پیغمبر است زمان پیغمبرم از دنیا رفته یعنی این غیر از خلیفه سوم است یک کسی است که پیغمبر وقتی می‌خواست جنازه رقیه دخترش را دفن کنه دعا کرد خدایا اینو با عثمان بن مظعون مهشورش کن اینقد آدم بزرگی است اهل نماز و عبادت و زهد و که حضرت امیرالمؤمنین هم در نهج‌البلاغه یکجا ازش یاد می‌کند فرمود: چون من خیلی این عثمان بن مظعون مؤمن متدین صحابی پیغمبر عاشق امیرالمؤمنین را دوستش داشتم اسم این بچه را به اسم او گذاشتم این سه شهید و بعد هم خودش خب اینارو من مقدمه گفتم

رجز و شعار حضرت ابوالفضل العباس(ع)

بحث این شب‌های ما رجزهای اصحاب بوده برسم به یک رجز حضرت ابوالفضل و اینو امشب یه خورده برا شما باز کنم رجزی که همه‌اتون بلدید وَ اللّٰهُ اِنْ قَطَعْتُمُوایَمِیْنِی، اِنِّیْ اُحَامِیْ اَبَدًا عَنْ دِیْنِی؛ عباس اولاً جانباز شده بعد شهید جانباز از دو دست و دو پا هر دو دستش قطع شده هر دو پاشم قطع شده این رجل غالباً نمیگن معروف شده به مقطوع الید نه مقطوع رجل هم بوده اول جانباز شده بعد شهید فرمود: من همیشه یک شعار مهم داره و اون حمایت از دین است اِنِّیْ اُحَامِیْ اَبَدًا عَنْ دِیْنِی؛ جوان‌ها من میخوام امشب چند جمله راجع راه‌های حمایت از دین صحبت کنم خیلی هم مهمه اینقد مهم است که وقتی رسول خدا به امیرالمؤمنین فرمود: علی جان فرقتو تو ماه رمضان می‌شکافن محاسن سرت با خون سرت خضاب میشه شهید میشی نپرسید یا رسول الله کی میزنه کجا میزنه کی میزنه با چی میزنه پرسید اُفّی سلامه من دینی؛ یا رسول الله دینم سالمه وقتی می‌میرم یکی به ما بگه بابا تو خیابون با ماشین تصادف می‌کنی یا زلزله میاد می‌میری یا سخته می‌کنی اول سؤال می‌کنیم کی هست کجا هست چه سالیه هیچی نپرسید پرسید دینم سالم است یا نه

ظهور امام زمان(عج) و دین جدید

جوان‌ها دوره آخرالزمانم دینداری خیلی سخته اینقدر سخته که وقتی امام زمان ظهور می‌کنه میگن دین جدید آورده کتاب جدید آورده ببینید یعطی بدین جدید و کتاب جدید و قضاء جدید قرآن جدید بابا امام زمان والله بالله همین قرآن را میاره همین دین پیغمبر میگه اینقد تو دین کج و بی‌راهه درست شده اینقد سلیقه ایجاد شده که میگن امام زمان دین جدید میاره خیلی حواستون باشه چرا گفتن دوره آخرالزمان این دعا را زیاد بخونید این دعا غریق است یعنی آدمی که داره غرق میشه تو آب این دعا غریق است گفتن دوره آخرالزمان حالا من به شما عرض می‌کنم روزی یکبار لااقل این دعا را بخوانید یا اللَّهُ یا رَحْمَنُ یا رَحِيمُ یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ؛ یا اللَّهُ یا رَحْمَنُ یا رَحِيمُ این سه تا از اسم‌های مهم خداست نخستین اسم خدا که بعضی‌ها میگن افضل اسماء خداست الله است بعد از الله رحمان بعد رحیم است بعد دیگه هزار اسم دیگه‌ای خداست به این سه تا اسم یا اللَّهُ یا رَحْمَنُ یا رَحِيمُ یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ؛ اهمیت دینداری اهمیت حفظ دین است خیلی مهم است خیلی امام حسین هم فرمود: فرمود: شماها دین لقلقه زبانتون شده از دین... ألسنتهم؛

سه مطلب راجع به دین

خب من سه تا مطلب را منظم برا شما میگم خوب گوش بدهید چون من مقیدم مطالب تو ذهن شما بمونه راجع دین

مطلب اول: دین یعنی دین اسلام منظور ماست چه ویژگی‌های دارد

مطلب دوم: چه جاهایی ما تو دینمون احساس خطر باید بکنیم

مطلب سوم: چه جور از دین حمایت کنید نه فکر نکنید تا فردا صبح باید بشینید این سه تارو من بخوام بگم نه هر کدومشو چند دقیقه خلاصه میگم البته اگه وقت داشتیم هر کدوم از اینارو یک منبر صحبت می‌کردم جوان‌های عزیز عزیزانی که از ویژگی‌های این جلسه دیشب یکی از آقایون علما که آمده بودن اینجا فرمود: من بسیاری از مجالس شهر را سر زدم ندیدم مجلسی اینقد جوان اینقد به گوش بدون شام برای منبر برای توجه به مداحی و برای تعظیم اباعبدالله ایشون می‌فرمود: باز خدمت یکی از مراجع بزرگ بودم امروز گفتن گزارش این جلسه را من می‌بینم خیلی تعجبه این جمعیت جوان خب مجالس تو شهر زیاد است خیلی‌ها برا لحظات خاصیش وارد جلسه میشن این قابل تقدیر قدر بدانید حیفم میاد من از این فرصتی که حالا اینجا هزاره‌ای است و در کشور که پخش میشه میلیونی در واقع این مطالب منتشر میشه کوتاه بیام کم بگم مطلب را جوان‌های عزیز

پنج ویژگی دین

برادران عزیز خواهران گرامی قرآن کریم می‌فرماید: دینی که شما دارید پنج تا ویژگی داره دلم می‌خواد این پنج تا را حفظ کنید من بپرسم ببینم ذهنتون می‌مونه یا نه خوب دقت کنید من حافظه‌ام یاری کنه دین اسلام پنج ویژگی دارد:

یک: فطری است «وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا»؛ (یونس: ۱۰۵) بابا فطرت ما تمام مسائل دین را قبول می‌کند نماز میگه روح آدم را شستشو میده غسل و وضو را جسم آدم تمییز می‌کنه زکات و خمس فقرا را تأمین می‌کنه شما رو تک تک احکام اسلام دست بذارید آقا اسلام برا یک مسواک زدن هم دستور داره طولی بزنیم عرضی بزنیم تو دستشوئی رفتن هم دستور داده با چه پایی وارد بشیم

برای وضو گرفتن برای چقدر ما آداب غذا خوردن داریم حالا الان آقایون اطباء یک وقتی یک پزشکی آمده بود مدینه خیلی شلوغ کرده بود خلاصه جمعیتی جمع کرده بود پیش منصور دوانیقی بعد گفت که شماها با سواد دارید کسی در بینتون این پزشک از هندوستان آمده بود جزو هندوها بود آیا شماها در بین خودتون با سواد هم دارید کسی که علوم بلد باشه امام صادق - علیه السلام - را ازشون تقاضا کردند آقا اومد خوب گوش بدهید عرائض من را امام صادق - علیه السلام - آمدند پزشک هندی رو کرد به امام صادق صلواتی عنایت بفرمائید پزشک هندی رو کرد به امام صادق - علیه السلام - گفت آقا میخوای به شما طب یاد بدم آقا فرمود: نه ما علوم مختلف را بلدیم الان صدها رساله و جزوه از جابر بن حیان تو آلمان منتشر شده ترجمه شده که من دیدم یک آقای بیس از پانصد مورد از رساله‌های جابر بن حیان که امروز به درد علوم روز میخوره و اینها همه از امام صادق - علیه السلام - است اگه یک کسی پیدا می‌کردند کشف داشته باشه می‌زدن مطالب را حرف‌ها را بهش می‌گفتند منتهمی گاهی مخاطب پیدا نمی‌کردند آمد خدمت امیرالمؤمنین گفت آقا چرا تو قرآن مشارق و مغارب اومده مگه ما چند تا مشرق و مغرب داریم فرمود: زمین ۳۶۰ مغرب داره ۳۶۰ مشرق داره ۳۶۰ درجه با کرویّت زمین جور در میاد دیگه امروز آقایون میگه این فرمایش امیرالمؤمنین چهارده قرن پیش در زمان حاکمیت هیئت بدملوس و در زمانی که زمین را مستطح می‌دانستند بیان کرویّت زمین است نهج‌البلاغه آقایون خواهران مطالب علمی عمیق کیهان‌شناسی زیست‌شناسی فضاشناسی درش نهفته است که بعضی‌هاش این روزها استخراج کردند چاپ کردند اینها چیزهایی است که مبین جایگاه ائمه است جایگاه دین است گفت آقا خودتون از پزشکی چی بلدید به امام صادق آقا فرمود: من دو تا از فرمایشات پیغمبر را راجع پزشکی به شما میگم فقط دو تا شو الان طب النبی چاپ شده طب الرضا حرف‌های ائمه چاپ شده گفت بفرمائید فرمود: پیغمبر ما فرمود: المعدة بيت كل داء؛ معده منشأ همه مریضی‌هاست الان آقایون پزشک‌ها میگن تغذیه عمده بیماری‌ها مال تغذیه‌های نادرست است مال تغذیه عرض می‌کنم غذا خوردن‌های ناباب پیغمبر ما فرمود: معده که منشأ در واقع تغذیه است این منشأ همه دردهاست دومیش فرمود: الحمیة رأس كل داء؛ پرهیز و پیشگیری بر همه داروها مقدم است شما هر دارویی بخوری یک عوارض جنبی داره ولی پرهیز عوارض نداره من یادمه چند سال قبل این شعار بهداشت جهانی بود که پیشگیری بر درمان مقدم است یه خورده فکر کرد گفت پیغمبر شما چیزی برا طب جانینوس باقی نگذاشته همه طب تو همین دو تا کلمه است معده منشأ بیماری‌ها پرهیز منشأ درمان‌ها آقا فرمود: خب حالا من از شما سؤال می‌کنم جواب بده یه چند تا از اون سؤال‌های سخت امام صادق پرسید یکیشو نتونست جواب بده بلند شد بساطشو جمع کرد به منصور گفت شما یه همچین آقای دارید منو دعوت کردید پیام اینجا برا شما پزشکی بگم این ویژگی دین است عزیزان اسلام دینی است که پنج ویژگی دارد این دین یک: فطری است «وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا»؛ دین مطابق فطرت انسان است

دو: محکم و استوار است «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ (یوسف: ۴۰) رو هر کدام از احکام اسلام برید مطابق عقل است توحید، نبوت، من کار به انحرافات ندارم دین اونی نیست که داعش داره تو دنیا معرفی می‌کنه دین اونی نیست که خوارج معرفی می‌کردند امیرالمؤمنین فرمود: خوارج دین را ضایع کردند دین اونی نیست که ابن تیمیه تو کتاب‌هاش میگه دین اونی نیست که امروز وهابی‌ها دارند ترویج

مي کنند نه ديني که از بيان قرآن پيامبر به ائمه دريافت ميشه دومين ويژگي دين اين است که استوار محکم است «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛

سه : کامله «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»؛ (مائده: ۳) هر چي بشر پيشرفت کنه آقا نماز تو فضا چه جور است علماء جواب ميدن زير دريا چه جور جواب ميدن اگر مثلاً تو پزشکی قرار شد فرض کنيد توي زاد و ولد توي نسل توي عمل جراحي تو شبیه سازي همينطور بريد جلو هر چي موضوعات جديد آفريده ميشه دين ادعا داره پاسخ گو است چون اون اصولش تو دين آمده فقهاء مي آیند جزئیاتش را استخراج مي کنند کامل است

چهار : کراهت در اين دين اجبار نيست. اجبار تو چيزي است که عقل قبول نمي کنه چيزي که عقلي است اجبار نمي خواهد «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»؛ (بقره: ۲۶۵) .

پنج : دين برا سختي نيامده بله اگه شما جوان فکر مي کنيد صبح نماز خواندن سخت است غذا خوردن هم سخته درس خواندن هم سخته دانشگاه رفتن هم سخته سربازي هم سخته سختي چي معنا مي کني

شش : حرج و سختي ندارد

مي فرمايد: اين دين «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛ (حج: ۷۸) آسان است سخت نيست اگه کسي نداره نميخواهد بره مکه اگه کسي مريض است نميخواهد روزه بگيره اگه نميتونه ايستاده نماز بخوانه نشسته بخوانه تمام احکام با يکسري قواعد برآش حد و حصر مشخص شده پس دين اسلام ياد بگيريد اين پنج تا را امشب با من بگيد پنج ويژگي دارد: یک: فطري است دو: قيم و استوار است سه: کامل است چهارم کراهت و اجبار نياز ندارد پنجم حرج و سختي نياورده بابا دين برا آساني است دين برا تسهيل است دين ميخواهد فحشا نشه دين ميخواهد زنا نشه دين ميخواهد بچه حرام تو جامعه نيايد ازدواج گذاشته آرامش باشه نماز گذاشته روح پاکيزه بشه روزه گذاشته به خدا نزديک بشي عبادت گذاشته بندگي کني رشد کني هر چي گذاشته رو حکمت است چرا بعضي ها به دين نگاهشون نگاه حاشيه اي است چرا بعضي ها دين را سست بهش نگاه مي کنند اميرالمؤمنين فرمود: مردم دينتون مواظب باشيد اين دين به خطر نيفته اين دين به دنيا فروخته نشه اين دين باهاش سست برخورد نشه چرا وقتي دست هاي عباس قطع ميشه دست راستش ميگه أني احامي أبدا عن ديني؛ شما هم آقا يون، جوان ها، أني احامي أبدا عن ديني باشيد اين مطلب اولي که مي خواستم عرض کنم دين چه خصوصياتي داره مطلب دوم که خلاصه ميگم هر آنچه به اين دين لطمه مي زنه بايد ازش دوري کرد حالا خودتون تشخيص بدهيد روايت داريم يک مسافرت مي خواهيد برويد مي دانيد تو اين مسافرت به دينت لطمه ميخوره دو تا رفيق بدت مي بردت پا مشروب دو تا رفيق بدت مي بردت پاي صحنه حرام دو تا رفيق بدت مي بردت پاي جايي که عبادت و نمازت کنار بذاري با يکي هم اتاقي ميشي که از نماز دورت مي کنه با يکي هم گفتگو هم کلام چت و فضاي مجازي ميشي که شبیه تو دينت مياندازه حديث است اگر کسي مي ترسد در يک سفري بر دينش در اين سفر نرود مثال ديگه فرمود: اگر خواستگار اومد برا بچه اتون حالا شماها خودتون مي خواهيد خواستگاري بريد خيلي هاتون برا فرزندانتون نيماد معيار چي باشه بعضي ها ميگن دين بر زيبايي نه من زيبايي را نمي خواهم انکار کنم بايد باشه بالأخره هر دو لازم است اما

ملاک های ازدواج

می فرماید: دو تا ملاک اصلیتون تو ازدواج اینا باشه

اخلاق، دین «إذا جاءکم من ترضون دینه وخلقہ فزوجوه»؛ اخلاق، دین ذا جاءکم من ترضون دینه وخلقہ فزوجوه؛ قشنگی های همه عالم را داشته باشه بی دین باشه بی تقوا باشه لقمه حرام تو خونه بیاره نماز نخونه چه به درد میخوره زیبایی های همه عالم هستی را داشته باشه بد اخلاق باشه کانون خانه را سرد کنه فحاشی کنه به چه دردی میخوره فرمود: ملاک اول خلق دین ببینید هر کجا احساس می کنید من یک روایت دیدم خیلی عجیبه من رَقَّ ثَوْبُهُ رَقَّ دِینُهُ؛ هر کی لباسش نازک بشه دینش نازک میشه این یعنی چی آقا مَنْ رَقَّ ثَوْبُهُ رَقَّ دِینُهُ؛ یعنی خواهر من منشأ لطمه به دین یکیش بدحجابی است یکیش کاهش لباس است جوان عزیز پیرو مُد بودن است رعایت نکردن حریم اجتماعی است اگر دیدید لباس آقا این شلوار بیوشم من ممکنه به دین من لطمه بزنه چه جور به دین من لطمه میزنه خب معلومه گاهی از اوقات تحریک ها با لباس است گاهی تحریک ها با صداست گاهی تحریک ها با برخورد است هر چی که میگه به دینت لطمه میزنه ازش پرهیز کن ابوالأسود دهلی شام بود یک دختر کوچکی داشت یک وقتی معاویه یک غذایی فرستاد برای اینا یک قدری پول و حلوائی زعفرانی و اینها ابوالأسود خودش نبود دختر بچه ام گرسنه بود یک انگشت زد تو این حلوا و گذاشت تو دهانش شروع کرد خوردن ابوالأسود پیرو امیرالمؤمنین عاشق علی کسی که تو شام شعارش این بود شام سب علی کننده ضد امیرالمؤمنین ابوالأسود تو کوچه های شام قدم می زد شعارش این بود علی خیر بشر فمن أباً فقد کفر؛ علی برترین انسان رو کرة زمین است هر کسی هم منکر بشه کافر است یک وقتی شما تو خیابون های قم این شعار میدی این هنر نیست اینجا مرکز ولایت است تو شام ضد علی نام امیرالمؤمنین جرم است قدم می زد علی خیر البشر فمن أباً فقد کفر؛ یک همچین دختری تا رسید گفت: دخترم می دونم گرسنه ای ولی این لقمه لقمه حرام است لقمه معاویه محبت علی را از دل ما میاره بیرون محبت علی که اومد بیرون دین ما لطمه می بیند دخترک این لقمه را بیرون انداخت و یک شعری خواند که حالا بماند وقت نیست گاهی می بینیم لقمه حرام گاهی رابطه حرام گاهی یک دوست عزیز من اگه این دوست داره به دینت لطمه می زنه رابطه اتو باهاش قطع کن اگه این خوابگاه داره لطمه میزنه هجرت کن اگه این محله باعث انحراف است عوض کن اگر این فضایی مجازی بهت لطمه می زنه تعطیل کن هر چی که احساس می کنید به دینتون لطمه می زنه این مطلب دوم.

سومین مطلب که مطلب اصلی منه خلاصه بگم چه جور از دین حمایت کنیم إني احامي أبدا عن دینی؛ خیلی خلاصه میگم اگه حرف های قبلی هم یادتون رفت اینو حفظ کنید برای حمایت از دین سه تا کار بکنید هآ شما شب تاسوعا پا مکتب ابی عبدالله به نام ابوالفضل العباس همه هم جوان برای حمایت از دین سه تا کار بکنید:

یک: دین را بشناسید

دو: به دین عمل کنید

سه: دین را حفظ کنید تمام شد شما هم می شوید حامی دین دین بشناسید بابا دو تا کتاب اعتقادی بخونید یک رساله بغل دستتون باشه بعضی ها نماز که میخونن آدم تعجب می کنه اصلاً مثل اینکه این

بیگانه از دین است بیگانه از رساله است بیگانه از احکام است آدم نمی‌فهمه یک آقای سجده می‌رفت تو مشهد من ایستاده بودم من نمی‌دونم این چي می‌گفت تو سجده من امتحانم کردم بغلش نشسته بودم گفتم سه تا سبحان الله چون سجده حداقل اش سه تا سبحان الله است یا یک سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ؛ حداقل اش اینه هر جور می‌گفتم این زودتر بلند شد تند تند گفتم زودتر بلند شد یکی‌اشو گفتم زودتر بلند شد دو تا شو گفتم زودتر بلند شد چي چي می‌گی آخه نماز صبح وایسته آهسته آهسته بابا فتوای فقهاست نماز صبح باید بلند باشه جوان عزیز نماز صبح رعایت به اندازه خودتون غسرتون احکامتون مسائل شرعی‌تون یاد بگیرید این شناخت دین.

آخر عرائض یک داستان بگم و روضه بخوانم و دیگه بحث جمع کنم و معطلتون نکنم و اون داستان اینه امام باقر نشسته بود یک آقای وارد شد سلام کرد مرد متدین مؤمن وضو گرفته هنوز آب وضو می‌چکه حکم بن عتیبه می‌گه دور تا دور اتاق نشسته بودند امام باقر هم نشسته بود این پیرمرد وارد شد گفت: یا بن الرسول الله اجازه هست من پیام دینم را برا شما تعریف کنم بینید من دینم را شناختم یا نه؟ چرا بعضی از جوان‌ها سختشون پیش یک طلبه‌ای حمد و سوره بخوانند چرا سخته دو تا مسئله پرسن چرا تا یک شبهه تو اینترنت میاد اولاً پخش نکنید اینارو پخشش جایز نیست ثانیاً تو عقایدشون تردید پیدا میشه الان یک عده‌ای بیمار هستند نان و زندگی‌اشون گذاشتن رو شبهه‌افکنی جوان‌ها رو ایجاد تردید تو فضای مجازی رو کلیپ ساختن برا زید و عمر بابا این واتساپ‌ها و تلگرام‌ها و این فضاهایی که در اختیارتون قرار داره اینارو اختصاص بدهید به ترویج دین چرا باید این وسائل مجازی تبدیل به تخریب دین بشه شبی نیست یکی دو تا جلو منو بگیرن حاج آقا این موبایل بخون این شبهه را راجع امام حسین این شبهات قدیمی است خیلی‌هاش بعضی‌ها دست پیدا کردن هی ترویج می‌کنند تو این فضاها پیرسید پخش نکنید پاسخ بدهید دین عبدالعظیم حسنی زانو می‌زد عبدالعظیم حسنی امامزاده نیست فقط آ این مقام حضرت عبدالعظیم برا امامزادگیش نیست ایشون چهار پشتش میرسه به امام مجتبی اینکه بهش گفتن زیارتش ثواب زیارت امام حسین است بخاطر امامزاده بودنش نیست امامزاده‌ای که از ایشون نزدیک‌تر به امام هم باشه ما داریم به فرزند بلافضل امام ایشون چهار نسلش میرسه به امام حسن مجتبی حضرت عبدالعظیم حسنی فقیه است عالم این مقام فقط برا سیادت حسنین نیست برا فقه و علمش است که اینطور امام هادی احترامش می‌کرد بالا مجلس می‌نشاندش می‌فرمود: مرحباً بک؛ درود بر تو این آدم با این علمش زانو می‌زد دینش را عرضه می‌کرد گفت یا بن الرسول الله من دینم برا شما بگم بینید درسته یا نه آقا فرمود: بگو گفت آقا من سه تا عقیده دارم اگه درسته تأیید کنید اگه اشکال داره بفرمائید: یک: اِنِّیْ اُحِبُّکُمْ و اُحِبُّ مِنْ یُحِبُّکُمْ؛ من شما اهل بیت را دوست دارم هر کی هم شما را دوست داره دوست دارم هر کی هم با شما بد ازش بدم میاد هر کی می‌خواه باشه وهابی باشه عرض می‌کنم سلفی باشه تکفیری باشه خارجی باشه من ملاکم اینه شمارو دوست دارم با هر کی شمارو دوست داره از دشمن شما و هر کی هم با دشمن شما رفیق است بدم میاد اینکه خیلی‌ها علیه اِنِّیْ سَلَمْتُ لِمَنْ سَأَلْتُکُمْ وَ حَرَبْتُ لِمَنْ حَارَبْتُکُمْ؛ دو مهمه گفت آقا من حلال شما را حلال می‌دانم حرام شما را حرام میدانم نه اینکه پیش خودم بگم قدیمی‌ها گفتن دیگه حجاب الان که حرام نیست بی‌حجابی که الان اشکال نداره ربا قدیم اشکال داشت الان که اشکال نداره آخه دیدید بعضی‌ها خودشون حلال می‌کنند حرام می‌کنند حلال شما را

حلال حرام شما را هم حرام سوم: انتظار فرج می کشم منتظرم یک روزی چون بحث فرج از زمان پیغمبر مطرح بوده آقا فرمودند: عقائدت عالی است وقتی از دنیا میری امیرالمؤمنین میاد کنار پیغمبر خدا میاد کنارت امام حسن میاد کنارت امام حسین میاد کنارت چشمت روشن میشه چشمت شاد میشه قلبت شاد میشه تو بهشتم با مائی اونقد خوشحال شد گفت آقا یکبار دیگه تکرار کنید دیدید بعضی از چیزهارو که آدم یکبار که میشنوه کمه آقا یکبار دیگه تکرار کرد از قول پدرش امام سجاد این حدیث گفت آقا بی ادبی نیست من پیام جلو فرمود: بیا اومد جلو اومد دست امام باقر گرفت به سینه اش به سرش یک تبرکی جُست و گریه کنان از اتاق رفت بیرون امام باقر فرمود: هر کی میخواد یک چهره بهشتی ببینه این آقارو ببینه این یک چهره بهشتی است خیلی هم شلوغ نکرده بگه آقا یک دو سه زیر مجموعه براش بیارم پراتنز براش باز کنم نه تمام عقائدش سه بند است دوستی شما رعایت حلال و حرام انتظار فرج پس جوان ها از ابوالفضل العباس امشب این پیام را بگیرید ما محضر شما عزیزان و محضر بزرگانی که هستیم حضرت آیت الله العظمی هاشمی هاشرودی امشب تشریف آوردند از بیت آیت الله العظمی صافی آمدند چون نبودند عزیزان من یک در واقع پیشینیه ای از این چند شب بحث فقط اشاره کنم ما در این شب ها رجزهای عاشورا را داریم برای این جوان ها توضیح می دهیم هر شب رجز یکی از اصحاب را گفتیم دیشب رجز علی اکبر را و امشب همین رجز را که وَ اللَّهُ إِنْ قَطَعْتُمَا يَمِينِي، إِنِّي أَحَامِي أَيْدَا عَنْ دِينِي

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ أَيُّهَا الْمُؤَاسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ؛ دل هاتون روانه کنید کنار نهر علقمه ان شاء الله خدا توفیقتون بده خیلی هاتون اربعین اونجا باشید از نزدیک عرض ارادت به پیشگاه مقدس این شخصیت بزرگوار کم شخصیتی نیست امام به زیارتش می رفت امام براش زیارتنامه بیان فرموده امام معصوم او را مدح کرده امشب او را قسم بدیم به مادرش ام البنین من خیلی دیدم تو حرم حضرت ابوالفضل این بادیه نشین ها که می آیند زن های عرب مردهای عرب شعارشون اینه یا ابوالفضل بحق امک ام البنین؛ یک سال خودم آقای مجتهدی را تو قبرستان بقیع دیدم خدا رحمت کنه آقای مجتهدی چند سال پیش فوت کرد دیدم خیلی گریه می کنه حال خوشی داره گفتم حاج آقا شما چه جور دعا می کنید به ما هم یاد بده ویلچرم داشت با ویلچرشون آورده بودن اومدیم یک کناری گفت فلانی من هر وقت با ابوالفضل العباس کار دارم به ام البنین متوسل میشم چون می دونم پسر روی مادر را زمین نمی زنه اونم ام البنینی که ایشاگر بوده گفت به مردم بگید اگه گرفتار شدید صلواتی قرآنی ختمی نداری اول برا ام البنین بعد بگید خانم حالا یک سفارشی به عباست بکن یک سفارشی به ابوالفضل بکن حضرت ابوالفضل العباس روی مادر را زمین نمی زنه نمی دونم جوان ها چه مشکلی دارید خیلی ها هم به شما التماس دعا گفتن خیلی ها هم نگاه دارند به این جلسه برا همه اشون دعا کنید امشب بحق این مادر و بحق این فرزند بحق غربت ابی عبدالله کنار بدن ابوالفضل العباس امشب تو حرم گفتم گفتم امام حسین سه جا خیلی بهش سخت گذشت اصلاً تحیر پیدا کرد ماند اگه این تعبیر من بی ادبی نباشه یکی کنار بدن علی اکبر بود وقتی دید جوانش اربا اربا شده اما یک راهکار داشت فریاد زیاد جوان ها بیایند عباس آمد قاسم آمد امام حسین تنها نماند بالآخره بدن برداشتن زیر بغل های ابی عبدالله را گرفتند آمد تا خیمه دومین جایی که احساس غربت کرد اونجایی بود که علی اصغر رو دستش جان داد هیچ کس دیگه نمانده مادر خواهر ولی می شد این بدن را بُرد کوچیک

بود رو دست بود بالأخره خودش کشوند پشت خیمه‌ها این بدن دفن کرد از این بحران اومد بیرون اما کنار بدن ابا الفضل العباس نه جوان‌ها باقی مانده بودن نه می‌تونست بدن را بیاره نه پشت سر خیمه زن‌ها امنیت داشت لذا به قول بعضی‌ها ابي عبدالله سه تا نگاه کرد یک نگاه کرد دید عباس رو زمین افتاده نمیتونه برش داره یک نگاه کرد دید خیمه‌ها در معرض خطر است زینب کبری داره میگه امان از إسارت یک نگاه کرد دید دشمنم شمشیر بالا گرفته کار حسین تمام کنه دیگه هیچ امیدی نبود لذا صدا زد: **الآنْ اِنْكَسَرَ ظَهْرِي**؛ چرا جاي ديگه نگفت **الآنْ اِنْكَسَرَ ظَهْرِي** امام حسين کنار بدن عباس خورد شد می‌دونی چرا چون نتونست عباس را ببره نتونست مقابل دشمن بایسته با اون حجم نه خیمه‌ها مورد حمله قرار گرفته بود و لذا وقتی آمد به طرف خیمه‌ها همینطور که داره میره خب اینجور موقع‌ها یک کسی را باید فرستاد که بتونه سؤال کنه امام جواب بده در کنار بدن علي‌اکبر زینب کبری آمد در کنار علي اصغر رباب آمد اینجا کي باید بره اینجا دختر کوچولو باید بره دويد جلو بابا بابا این عمي العباس؛ عمویم عباس کجاست هر کجا نشستید يا باب الحوائج يا باب الحوائج

\$

##زیارت اربعین

زیارت اربعین

سخنران: حجت الاسلام و المسلمین رفیعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَيَّ إِلَيْهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ اَعْدَائِهِمْ اَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

قال الله تبارك و تعالي: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه: ۱۱۹)

روز اربعین حسینی است روز عزاداری سرور و سالار شهدای کربلا حضرت اباعبدالله - علیه السلام - این اجتماع با شکوه دانشگاهیان دانشجویان جوان اساتید و دست اندرکاران مجموعه دانشگاه در روز اربعین در اینجا توفیق حضور بحمدالله پیدا شده امیدواریم خداوند ما را هم در ثواب زیارت میلیون‌ها نفری که امروز کربلا هستند کنار قبر اباعبدالله هستند ان شاء الله ما را هم در ثواب زیارت آنها شریک بگرداند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

فرازی از زیارت اربعین امام حسین را من انتخاب کردم که از زبان ششمین امام همام امام صادق - علیه السلام - قرائت شده .

برادران عزیز خواهران گرامی دانشگاهیان می‌دانید صدها اندیشمند به تحلیل قیام کربلا پرداختند هر کدام هم از یک منظری این جریان را مورد بررسی قرار دادند سیاسیون غالباً هدف امام حسین را تشکیل حکومت دانستند عرفا هدف اباعبدالله را جنبه‌های عرفانی و شهادت دانستند عده‌ای تکلیف عده‌ای امر به معروف هر کسی از یه منظری این قیام را تحلیل کردند گاهی هم تو این تحلیل‌ها البته گیر کردند مثلاً اوناییکه گفتن حکومت تو علم امام گیر کردند علم به شهادت توجیه کردند انکار کردند خیلی تلاش کردند یه جور جمع کنند بین این دو من نمی‌خوام وارد این بحث‌ها بشم اصلاً

فرصت طرحش نیست زیباترین تحلیل از قیام عاشورا را در این فراز زیارت اربعین شما می بینید چرا امام حسین جون داد؟ چرا هستی اشو داد؟ چرا شش ماهه اش را داد؟ چرا خون قلبشو داد؟
زیارت اربعین

امام صادق اینطور می فرماید:

قَالَ لِي مَوْلَايَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي زِيَارَةِ الْأَرْبَعِينَ تَرْوُرُ عِنْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ وَ تَقُولُ السَّلَامُ عَلَى وَلِيِّ اللَّهِ وَ حَبِيبِهِ السَّلَامُ عَلَى خَلِيلِ اللَّهِ وَ نَجِيِّهِ السَّلَامُ عَلَى صَفِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ صَفِيِّهِ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ السَّلَامُ عَلَى أَسِيرِ الْكُرْبَاتِ وَ قَتِيلِ الْعَبْرَاتِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ وَلِيُّكَ وَ ابْنُ وَلِيِّكَ وَ صَفِيُّكَ وَ ابْنُ صَفِيِّكَ الْفَائِزُ بِكَرَامَتِكَ أَكْرَمَتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَ حَبَوْتُهُ بِالسَّعَادَةِ وَ اجْتَبَيْتُهُ بِطِيبِ الْوِلَادَةِ وَ جَعَلْتَهُ سَيِّدًا مِنَ السَّادَةِ وَ قَائِدًا مِنَ الْقَادَةِ وَ ذَائِدًا مِنَ الدَّادَةِ وَ أَعْطَيْتَهُ مَوَارِيثَ الْأَنْبِيَاءِ وَ جَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِكَ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ فَأَعْذَرَ فِي الدُّعَاءِ وَ مَنَحَ النَّصَحَ وَ بَذَلَ مُهَجَّتَهُ فَبَكَتْ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ وَ قَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ عَزَّتْهُ الدُّنْيَا وَ بَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْذَلِ الْأَدْنَى وَ شَرَى آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْأَوْكَسِ وَ تَغَطَّرَسَ وَ تَرَدَّى فِي هَوَاهُ وَ أَسْخَطَ نَبِيَّكَ وَ أَطَاعَ مِنْ عِبَادِكَ أَهْلَ الشَّقَاقِ وَ النَّفَاقِ وَ حَمَلَةَ الْأَوْزَارِ الْمُسْتَوْجِبِينَ النَّارَ فَجَاهَدَهُمْ فِيكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا حَتَّى سَفِكَ فِي طَاعَتِكَ دَمَهُ وَ اسْتَبِيحَ حَرِيمَهُ اللَّهُمَّ فَالْعَنُهُمْ لَعْنًا وَبَيًّا وَ عَذَّبْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِينُ اللَّهِ وَ ابْنُ أَمِينِهِ عِشْتَ سَعِيدًا وَ مَضَيْتَ حَمِيدًا وَ مِتَّ فَقِيدًا مَظْلُومًا شَهِيدًا وَ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ مُنْجِزُ مَا وَعَدَكَ وَ مُهْلِكُ مَنْ خَذَلَكَ وَ مُعَذِّبُ مَنْ قَتَلَكَ؛ (مصباح المتهجد، شيخ طوسي، ص ۷۸۸)

روایت صفوان جمال

صفوان بن جمال ساریان گفت که مولایم امام صادق (ع) در مورد زیارت اربعین به من فرمودند که در هنگامی که روز بلند شده باشد، زیارت می کنی و می گویی: درود بر ولی و محبوب خداوند، درود بر دوست و برگزیده خدا، درود بر دوست پاکباز خدا و پسر دوست پاکباز خدا، سلام و درود بر حسین مظلوم و شهید، سلام بر گرفتار اندوه ها و کشته اشک ها. خدایا من گواهی می دهم که او دوست تو و فرزند دوست دوست و فرزند دوست دوست و فرزند دوست دوست و [گواهی می دهم] او دوست شایسته تو و فرزند دوست شایسته دوست که به کرامت تو نایل آمد، او را با [مقام] شهادت گرامی داشتی و خوشبختی را به او ارزانی داشتی و با تولدی پاک او را برگزیدی و او را سروری از سروران و رهبری از رهبران و مدافعی از مدافعان قرار دادی و میراث های پیامبران به او بخشیدی و از اوصیایی که حجت تو بر خلق هستند قرار دادی دعوت نهایت تلاش خود را کرد (جای بهانه برای کسی نگذاشت) و پند و اندرز ها نمود و جان خود را در راه تو بخشید تا بندگان از نادانی و سرگردانی در بیراهه نجات دهد. و کسانی که دنیا آنان را فریفته بود علیه او همدست شدند و بهره خود را به کمترین و پست ترین مقدار ممکن فروختند و آخرت خود را به کمترین بها خریدند [از دست دادند] و تکبر کردند و در هوس های خود سقوط کردند و پیامبرت را به خشم آوردند و پیرو بندگان از تو شدند که تفرقه انداز و منافق و گنهکار بودند، کسانی که سزاوار آتشند، پس در راه تو صبورانه با آنان جهاد کرد تا آنکه در راه بندگی تو خونس ریخته شد و حریم [خانه و خاندانش] مباح شمرده شد، پس خداوند آنان را به سخت ترین شکل لعن و نفرین کن و آنان را به دردناک ترین عذاب ها عذاب کن. درود بر تو ای پسر رسول خدا درود بر تو ای پسر سرور

بزرگان، گواهی میدهم که همانا تو امین خدا و پسر امین خدایی، سعادت‌مندانه زندگی کردی و ستایش شده و ستوده عمر را گذراندی و گمنام، مظلوم و شهید از دنیا رفتی. و گواهی میدهم که خداوند به آنچه به تو وعده داده است وفا می‌کند و هر آنکس که تو را تنها گذاشت نابود می‌کند و آنکس که تو را کشت عذاب می‌کند.

مبارزه با جهل و نادانی

حسین جان داد «لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»؛ برای اینکه جامعه را از جهل و نادانی و ضلالت انعاس کنه مثل غریق نجاتی که یکی تو آب نجات می‌ده جامعه در گرداب جهل و نادانی بود اباعبدالله راه زدودن این جهل را جزء در خون دادن ندید «وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» (زیارت اربعین)؛ خب سؤال چه جهلی تو جامعه بود که امام حسین قیام کرد تا از بین ببرد و سؤال دوم چگونه قیام امام حسین این جهل را از بین برد این دو تا سوال اگر عنایت کنید ما امروز جواب بدیم آقایان خواهران جوان های عزیز بذارید به خورده به قرآن برگردیم قرآن ریشه بسیاری از گرفتاری ها را تو جامعه جهل می دانیم می فرماید: قوم موسی بعد از آنکه فرعون غرق شد و نجات پیدا کردند و معجزات متعدد از موسی دیدند به وقتی دور موسی حلقه زدن گفتن «قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا»؛ (اعراف: ۱۳۸) به بت برا ما درست کن بت پرستیم «كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»؛ (اعراف: ۱۳۸) کما اینکه بعضی از مردم بت دارند و بت می پرستند چرا این درخواست از موسی کردند بابا این همه موسی برا شما معجزه شاهد قرآن می فرماید: «قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»؛ (اعراف: ۱۳۸) شما آدم های نادانی هستید جهلشون چی بود؟ جهلشون این بود که بابا موسی خودش مخلوق چطور میتونه خالق درست کنه موسی خودش بنده است چطور میتونه صانع خلق کنه شما اینقد درک نمی کنید که موسی که خودش بنده است تجهلون بان موسی عبد و لا يستطع يخلق خالق؛ شما جاهلید مفسرین اینو نوشتن

نمونه اول: جهل قوم موسی به بحث توحید و مقام عبودیت بود .

نمونه دوم قوم لوط افتادن به شهوت رانی همجنس گرایی ارضاء غرائز جنسی از راه حرام حضرت لوط بهشون گفت: «أَتُنْكُمُ اللَّتَاتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ»؛ (نمل: ۵۵) خدا غریزه ای به شما داده راهی هم گذاشته به نام ازدواج اینو گذاشتید کنار رفتید سراغ حرام «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»؛ (نمل: ۵۵) شما آدمای نادانی هستید نادانی اینا چی بود؟ جهل به ارضاء صحیح غرائز و اشتباه در برداشت از استفاده در غرائز اینم دو تا نمونه.

نمونه سوم: داداشای یوسف یوسف تو چاه انداختند چند سال بعضی روایات دارد ۲۸ سال حالا فاصله افتاد و یوسف زندان و تهمت و به همه قضایا پیش آمد و یعقوب چشماشو از دست داد قرآن می فرماید: آخرین جلسه ای که داداشا اومدن پیش یوسف یوسف شناختن به جمله ای بهشون گفت، گفت: «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ»؛ (یوسف: ۸۹) می دونید چه بلایی سر منو داداشتم آوردید چرا اینکار کردید؟ شما برادر من بودید «إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»؛ (یوسف: ۸۹) شما جاهلید چون حسودید، حسود جهل باعث حسادت میشه و الا حسادت به کسی لطمه نمی زنه به خودت لطمه می زنی شهوت رانی؛ تَجْهَلُونَ؛ بت پرستی؛ تَجْهَلُونَ؛ و بالأخره «الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرِّ الْجَهْلُ مَعْدِنُ الشَّرِّ الْجَهْلُ أَذْوَأُ الدَّاءِ»؛ (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۷۳، الجهل معدن الشر، ص ۷۳) درد بی درمان

جوان ها اينهارو عرض مي كنم امروز ميخوام به نتيجه دقيقتي ازش بگيرم كه ان شاء الله برسم اون نتيجه را بگيريم آقايان، خواهران، ما دو جور جهل داريم خوب گوش بديد يك جهل كه، يك جهل نوين، يك جاهليت اولي يك جاهليت جديد چيه اينها؟

جاهليت اولي

من به قدري برا شما باز كنم اينو امروز قرآن كريم در سورة احزاب مي فرمايد: در قبل اسلام جاهلتي بود تو مردم به نام جاهليت اولي «وَلَا تَبْرُجَنَّ تَبْرُجُ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» (احزاب: ۳۳) جاهليت يعني چي اولي يعني اول كه نختين خدا رحمت كنه علامه طباطبايي به حرف قشنگي داره اينجا به روايتي نقل مي كنه از امام باقر امام باقر فرمود: «سَتَكُونُ جَاهِلِيَّةً أُخْرَى» (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۸۹) اينكه قرآن فرموده: «الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» (احزاب: ۳۳) يعني به جاهليت ديگر هم هست بعداً مياد اونوقت علامه ذيل اين آيه مي نويسد: استفاده لطيفه اين روايت خيلي لطيف خب چرا خدا نفرمود: جاهليت قبل از اسلام جاهليت بود فرمود: جاهليت اولي يعني جاهليت هاي ديگر هم مي آيد امروز هم تو قرن بيستم شايد جاهليت هايي باشه كه حالا عرض خواهم كرد جاهليت اولي چي بود؟ بت پرستي، جاهليت اولي چي بود؟ تكاثر «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ» (تكاثر: ۱) به ثروت اندوختن به افراد باليدن جاهليت اولي چي بود؟ دختر زنده به گور كردن جاهليت اولي چي بود؟ جنگ ها و درگيري هاي بي مبنا بي اساس رسول خدا مبعوث شد جاهليت اولي را از بين برد «كُنْتُمْ عَلَيَّ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ» (آل عمران: ۱۰۳) نجات داد «كُنْتُمْ أَغْدَاءَ فَآلَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» (آل عمران: ۱۰۳) اختلاف ها شد دوستي، بت پرستي شد خداپرستي، دختر زنده به گور كردن ريشه كن شد جامعه عرب برا دختر و زن حساب باز كرد تكاثر رفت بجاش زهد آمد كار به جايي رسيد مردم مدينه خانه هاشون با مردم مهاجر مكه تقسيم كردند كار به جايي رسيد شهيد توي جبهه داشت جان مي داد آب نمي آشاميد ميگه بده به اون يكي اون تشنه است كار به جايي رسيد كه مردم تو مدينه خرماشون مي چيدن تو ظرف مي كردند شمشيرشون هم برمي داشتند دنبال پيغمبر تو جنگ تبوك، موته، اينها تغيير جاهليت اولي بود كه پيغمبر خدا اين جاهليت را عوض كرد البته گاهي بعضي ها مي خواستند اينو دوباره دامن بزنند.

به وقتي به پيرمردي بين جوان ها نشسته بود تو مدينه اينو مجمع البيان نقل كرده جالبه اين قصه به پيرمرد متعصب لجوج اينايكه هنوزم من گاهي برخورد مي كنم باهاشون گاهي سفرهايي كه ميريم مخصوصاً خارج از كشور هنوز ياد طاغوت هنوز ياد شاه هنوز ياد مسائل قبل از انقلاب دنياي زير و رو شده اين هنوز فكرش توي سلطنته اين پيرمرد لجوج متعصب جوان ها را دور هم جمع كرد گفت ها چي شده با هم صلح كرديد اوس و خزرج كنار هم نشستيد شما مي دانيد چقد باباهاي شما را اينجا كشتن چقدر باباهايي شمارو اونا كشتن تو مي دوني پدر تورو اين تو مي دوني يكي يكي شروع كرد بين اينها ولوله انداختن و اختلاف انداختن و خدا لعنت كنه كساني كه با اين نگاه مي آيند كارشون را هم نهادينه مي كنند گفت گفت به مرتبه جوان ها اون حس جنگجويشون تحريك شد بلند شدند شمشير دست گرفتند حركت كردند براي درگيري و نزاع به كسي دويد به پيغمبر خبر داد يا رسول الله چرا نشستيد؟ تمام بافته هاي شما را كسي از بين برد دوباره اوس و خزرج شمشير دست گرفتند اونقدر پيغمبر با سرعت آمد كه به طرف عباس به زمين كشيده مي شد خودشو رسوند ايستاد جلو

جمعیت فرمود: الله ابدعوي الجاهلية ترجعون؛ (سیره ابن هشام) باریک الله سر خونه اولتون برگشتید دوباره یاد جاهلیت کردید بالأخره آرام کرد و داستان تمام شد.

جاهلیت نو

آقایان رسول خدا از دنیا رفت نیم قرن از رحلت پیامبر گذشت سال ۶۱ هجری جاهلیتی که امام باقر فرمود اومد این جاهلیت بود تو این جاهلیت بت پرستی نبود طاغوت پرستی بود تو این جاهلیت معاویه می گفت نماز جمعه چهارشنبه می گفتند باشه تو این جاهلیت می گفتند سب امیرالمؤمنین می گفتند باشه تو این جاهلیت می گفتند افرادی حاکم باشند که به سادگی مرتکب گناه میشن مرید پیغمبر هستند رسول خدا اینارو مترود اعلام کرده این جاهلیت جاهلیت نو بود دیگه بت و چوب و سنگ نبود چي بود؟ طاغوت پرستی سلطنت به جای امامت و خلافت پیرو کورکورانه از حاکم امیرالمؤمنین خواندن حاکم معلوم هست این جاهلیت نیاز به یک انقلاب دیگه داره لذا حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ؛ (کامل الزیارات، النص، ص ۵۳) لذا اسلام با پیامبر شکل گرفت با امام حسین بقا نبوی الحدوث و حسینی البقاء؛ دو تا داستان براتون بگم ببیند جاهلیت دوم چه جور بود؟

ابزار تبلیغاتی

هاشم مرقال از اصحاب خاص امیرالمؤمنین خیلی علی رو دوست داشت تو جنگ صفین اومد خدمت آقا داشت می رفت میدان آقا بهش فرمودند: هاشم وصیتی سفارشی نداری گفت: چرا آقا یه وصیت دارم دوست ندارم تمام دنیا و ما فیها را به من بدهند دست تو دست دشمن شما بذارم من تا آخرین لحظه میخوام در برائت از دشمنان شما کوشا باشم آقا دعاش کرد جزاک الله؛ خداوند بهت جزای خیر بده امام دعاش کرد.

حالا عرضم اینجاست خوب دقت کنید رفت میدان هاشم مرقال همین طور که شروع کرد جنگیدن دید یه جوانی از سپاه معاویه درحالی که می جنگه با امیرالمؤمنین و با سپاهیان اون حضرت داره به امیرالمؤمنین ناسزا میگه، فحش میده، توهین می کنه، هاشم مرقال متوقفش کرد گفت جوان به کی ناسزا میگی گفت به علی بن ابی طالب گفت برا چی؟

گفت به دو دلیل: «بَلَّغْنِي أَنَّ صَاحِبَكُمْ لَا يُصَلِّي»؛ به ما گفتن صاحب شما علی نماز نمی خواند؛ «بَلَّغْنِي أَنَّ صَاحِبَكُمْ لَا يُصَلِّي»؛ ببیند تبلیغات را جهل را

«وَ إِنَّهُ قَاتِلُ عُثْمَانَ»؛ به ما گفتن خلیفه سوم را امام شما به قتل رسونده هاشم مرقال فرمودند که جوان این دومیش که دروغ محضه هیچ دخالتی امیرالمؤمنین در جریانی که تو مدینه پیش اومد و منجر به قتل خلیفه سوم شد نداشت این دروغ محضه همینایی که پرچمشو علم کردند همینایی که پیراهنشو بر سر نی و پرچم کردند همین ها این کار کردند این دروغ ولی یکیشو می تونم ثابت کنم دستشو گرفت آوردش بین اصحاب امیرالمؤمنین گفت اینارو می شناسی این عمار این اویس ببین پیشانیاشو این مالک تمام آثار سجده کی گفته علی لا یصلی اینا پیرو اویس قرن یه شب تا به صبح گاهی به سجده بوده علی امام ایناست اویس زیر علم یه بی نماز سینه می زنه بابا تو آدمایی که از این آقا آقا این امام را نمی شناسی ایناییکه دارند از حمایت می کنند بین بین کی داره حمایت می کنه اونطرف قضیه کیا هستند تو غرب حمایت از خط فتنه می کنند این طرف کیا حمایت از نظام و رهبری می کنند شما بین افراد را بشناس اویس داره زیر علم امیرالمؤمنین عمار داره زیر علم

امیرالمؤمنین سینه می زنه جوان عذرخواهی کرد پیوست به سپاه حضرت امیر عمرعاص از اون عقب فریاد زد برگرد خدعک العراقي؛ این عراقی گولت زد گفت نه؛ نصحنی؛ نصیحتم کرد خدا پدرشو بیامرزه تو مارو گول زدی تو مارو اینجا آوردی.

جوان ها داستان دوم تو همین صفین امیرالمؤمنین با یک کسی می جنگید اون شخص قرآن می خوند أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا»؛ (نبا: ۱ - ۶)

آقا متوقفش کرد فرمود: جوان اُتُعرف نبأ العظيم؛ تو معنای این آیه را بلدی؟ می دونی نبأ العظيم چیه؟ گفت: نه فرمود: والله أنا النبأ العظيم؛ تأویل آیه نه تفسیر تفسیر آیه به معنای معاد قیامت ولی هر آیه یک باطنی دارد باطن این آیه منم تو داری با این مصداق این آیه می جنگی آیه را هم میخوانی اُتُعرف نبأ العظيم والله أنا النبأ العظيم؛ ان شاءالله خدا قسمتتون کنه نجف اشرف یه زیارت نامه داره امام هادی بی نظیر من هر وقتی برم نجف غدیر باشه یا غیر غدیر می خونم آشیخ عباس هم تو مفاتیح میگه این مال غدیر نیست همیشه بخونید دور و نزدیک هر روز امام هادی تو اون زیارت نامه میگه: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ الْعَظِيمُ؛ علی جان نبأ عظیم تویی، آقایان، خواهران، جوان ها، جاهلیت دوم این بود که تو شام بیان به امام سجاد توهین کنند ناسزا بگند تو شام بیان خدارو شکر کنه اون پیرمرد شامی بخاطر کشته شدن امام حسین و اسارت خاندانش حالا دیدید کلام امام صادق را «وَبَدَلْ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»؛ حسین خون داد این جهل از جامعه بگیره و گرفت انقلاب مدینه، انقلاب توابعین، انقلاب زید بن علی بن الحسین، انقلاب یحیی بن زید، انقلاب نفس زکیه، انقلاب حسین شهید فح، پشت سر هم حرکت، جریان، فریاد یالثارات الحسین، شام بهم ریخت، کوفه بهم ریخت، اینو امام حسین از بین برد «لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»؛ این خیلی خطرناکه، خیلی مواظب باشید.

کتمان جهل

اجازه بدید یه نکته بسیار لطیفی هم خدمتتون بگم خوب عنایت کنید این نکته رو بیشتر گوش بدید اینایی که گفتم جهل بود جهل یعنی عدم اطلاع خبر نداره تا امام سجاد برای این پیرمرد توضیح داد ما اهل بیت عذرخواهی کرد تا عمرعاص تا هاشم مرقال برای این جوان توضیح داد گول خوردیم این حرف هارو بهت زدن پیوست عزیزان خطرناک تر از این جهل می دونید چیه؟ خطرناک تر از این نادانی می دونید چیه؟ اینکه یک عالم خودشو جاهل جلوه بده، تجاهل کتمان کنه عالم جهلشو علمشو بیوشانه و خودشو جاهل جلوه بده این خیلی خطرناکه یک روایت دیدم خیلی قشنگه پیغمبر گرامی اسلام عمار یاسر فرستاد تبلیغ یک روستایی یک منطقه ای به نظرم تو بحار دیدم روایت را حالا دارم آدرسشو عمار رفت و سر روز همون اول برگشت یک روزه برگشت إ بابا مُبَلِّغ دهة یک ماهی یک هفته ای پنج روز، شش روز یک روز صبح رفت عصر برگشت پیغمبرگرامی اسلام فرمودند: عمار چرا برگشتی؟ چرا نموندی؟ گفت یا رسول الله منو جایی فرستادی که هم ک الإبل الوحشیه؛ اینا حرف گوش نمیدن اصلاً پا سخنرانی میان گوش نمیدن من نمیرم اینا توجه نمی کنند سطحشون خیلی پایینه چون اون قوم یک قوم بادیه نشین بودند علمشون پایین بود عمار هم کم طاقت بود حالا اینجا اومد گفت یا رسول الله اینا گوش نمیدن هر چی گفتم توجه نکردن من اومدم حالا حضرت

دوباره فرستاده کسی دیگه کاری ندارم منظورم اینجاست پیغمبر خدا فرمود: عمار تعجب کردی یه جایی رفتی که هیچی نمی دونند. (آقایون بنده خودم گاهی رفتم جاهایی تبلیغ یک وقتی یکی از این دوستان ما از خارج کشور اومده بود ایران که البته الحمدلله اینجا درس خوند سواد پیدا کرد رفت کشور تدریس و دانشگاه سه چهار سال بیشتر پیش ما نبود از یک کشور دور افتاده اونور دنیا از کلمبیا اومده بود بعد اومده بود اینجا البته مسیحی هم بود مسلمان شد و شیعه شد و یک چند سالی هم ما در خدمتشون بودیم یک چیزهایی خوند و رفت بعد ایشون می گفت من تا مدت ها در آنجا تبلیغ می کردم برا امیرالمؤمنین به عنوان پیامبر من اصلاً نمی دونستم امیرالمؤمنین جانشین پیامبر است یعنی تصورش ابن اثیر در تاریخش میگه تو شام از یک کسی پرسیدن اُتُعرف فاطمه؛ فاطمة زهرا را می شناسی؟ قال نعم: هو زوجة الرسول الله؛ بله می شناسم همسر پیغمبر دیگه یعنی دختر بودن حضرت فاطمه را برا پیامبر حالا اینو من تو ابن اثیر تاریخ دیدم ولی اینو خودم شنیدم این جوان تا چند ماه تلاش می کردیم ما بهش بگیم بابا پیامبر رسول خداست آخرین پیامبر بعد از او وحی تمام شده امیرالمؤمنین امام جانشین اوست گفت پس من کلی اونجا تبلیغ کردم تو مردم کلی برعکس گفتم خب این عیب نداره یه کسی نمی دانه میاد میخونه یاد می گیره)

حدیث عمار

پیغمبر خدا فرمود: خوب گوش بدید حدیث عمار: الا أخبرک بعجب من ذلک؛ میخوای عجیب تر برات بگم بله یا رسول الله مگه از اینا عجیب ترم پیدا میشه اینا بخدا هیچی متوجه نمی شدند فرمود: بله عجیب تر از اونا الذین علموا ما جهلوا هولاء؛ اوناییکه می دونند چیزهایی رو که اینا نمی دونستند ثم جهلوا بعد علمشون کتمان می کنند و جهلوا کجهلهم؛ جاهل و نادان برخورد می کنند این خطرناک تر این همون بحث خواص که اشاره شده بارها پیش شما خواص شریح قاضی که جاهل نیست این می دانه قضایا رو . حسان بن ثابت که تو غدیر بوده شعر گفته تو سقیفه جاهل نیست این می دانه قضایارو . طلحه و زبیر که جاهل نیستند امیرالمؤمنین می فرماید: فقد علمتما و إن کتمتما؛ شما می دانید علی را می شناسید ولی خودتون زدید به اون راه وای وای بر اون کسانی که بدانند اما برا حفظ موقعیت برا رأی برای اینکه یک کسی افرادی ازشون حمایت کنند برای اینکه موقعیتشون حفظ بشه ساکت بشن این همان است که رب عالم قد قتلوه جهله؛ (حکمت ۱۰۴ نهج البلاغه) چقدر عالم که جهلش او را کشته، اَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَشْتَرِيَ الْجَهْلَ بِالْعِلْمِ؛ (اصول کافی) خدا پناه می برم به تو من با کالای علم جهل نخرم با پول حقیقی جنس قلبی نخرم اُن اشتری جهل بالعلم؛ خدایا و لذا پیغمبر خدا فرمود: لا تجعلوا علمکم جهلاً؛ اِ مگه علم هم جهل میشه بله مگه نشد مگه خودشون به اون راه نزدن مگه حسان ساکت نشد تو سقیفه مگه طلحه و زبیر نپوشوندن فضائل را مگه عرض می کنم که شریح قاضی نیامد پیش مردم تحلیل اشتباهی کرد این خطرناک است.

عدم اعتماد به رسانه های بیگانه

جوان ها اون نتیجه که گفتم میخوام بگیرم اینه آخر عرضم از هر کسی تحلیل نگیرید پای هر شبهه و سایتی ننشینید . شنیدم و خواندم یک جایی صدها سایت و وبلاگ و مجله داره علیه معارف شیعی و اسلامی تبلیغ می کنه خیلی حواستون جمع باشه این عرفان های نو ظهور گولشو نخورید صاحبان بعضی از این عرفان ها خودشون غرق در شهوت رانی بودند غرق در گناه بودند گول بعضی از این

مکتب ها و حلقه هایی که تو همین تهران و قم و جاهای دیگر گاهی و دانشگاه ها گاهی نفوذ کرده مطالبشون کتاب هاشون دیگه جلوشو که همیشه گرفت بالأخره سایت آزاد مواظب باشید اگر قدرت تحلیل ندارید نخوانید چطور با این دستگاه های برق تو خیابون ها نوشتن نزدیک شدن ممنوع اینو برا رئیس اداره برق و برا مأمور برق نوشتن برا منو شما نوشتن بلد نیستیم دست میذاریم برق می گیره مارو او آشناست اون می دونه نرید تو هر شبیه ای نرید تو هر مطلبی عقائدتون دچار خدشه میشه خدا می دونه کمتر روزیست دو تا سه تا پنج تا جوان یا مراجعه یا تلفن بخاطر بهم ریختگی عقائد به واسطه همین عالمانی که خودشون به جهل زدن حقایق دین را زیر سؤال بردن و مردم بهشون لطمه می زنند مواظب باشید بذارید این حدیث قشنگم براتون بخونم و عرضمو با این حدیث تمام کنم فرمود: به عالمی مراجعه کنید که پنج تا ویژگی داره: لا تجلسوا مع کل عالم؛ پا هر سایت و کتاب و شبیه و تحلیل و شبکه نشینید هر جزوه ای را باز نکنید ببینید اگر شما قدرت تحلیل ندارید یا اگر می خوانید پیش قدرت تحلیل دار برید کسی که حالیشه بتونه شمارو اغنا کنه جوان ها جمع دانشگاهی هاست اساتید دانشگاه روحانیون معظم نهادها و هجده دانشگاهیان هستن آقاییون رؤسای دانشگاه بینی و بین الله قدرت دستتون تو دانشگاه ها حلقه های هم اندیشی و معرفت بگذارید دعوت کنید نه از افرادی که به هر حال نتوانند پاسخگو باشند بیائید تو متن حوزه علمیه بحمدلله تو رشته های مختلف عنوان بدید یک جلسه قرآن بحث تحریف، شبهات یک جلسه بحث عرض می کنم مربوط به عرفان های نوظهور اینارو شما نگید اینا میرن جای دیگه بگذارید این برنامه ها را به وقت وقت را بودجه های فرهنگی صرف کارهای حاشیه ای نشه شما را به خدا حالا که این توان در اختیارتون.

دانشگاه اسلامی

من شاید نمی دونم ۱۳۷۶ من مسئول نهاد دانشگاه بودم به وقتی با وزیر علوم وقت به مناسبتی خدمت مقام معظم رهبری رسیدیم ایشون اون موقع فرمودند: دانشگاه ها باید اسلامی بشه، به ۴ - ۵ همایش هم برگزار شد مقالاتشم من دیدم خود ما یکیشو برگزار کردیم ولی دنبال شد به صورت کامل آقایان تا زمانی که این عرصه در اختیار شماست نمی دانید عرصه منبر همیشه در اختیار بنده نیست عرصه دانشگاه در اختیار شما نیست وزارت علوم همیشه در اختیار شما نیست تا توان دارید بگردید دنبال این عالمانی که امروز میگم ویژگی هاشون پنج تا ویژگی دارن از اینا استفاده کنید اونوقت تأثیرتون تو جامعه بگذارید مگه مرحوم آیت الله آقای مجتبی تهرانی رضوان الله تعالی علیه که امروز انبوه جمعیت زیر جنازه او اشک می ریخت جوان ها اینطور پا منبرش اشک می ریختند چی گفت برا مردم چی داشت؟ جزء اخلاصش جزء تقواش من گاهی خدمت آیت الله العظمی بهجت منبر می رفتم ایشون لطف می کردند می نشستند این جوان ها نگاه می کردند به چهره ایشون اشک می ریختند خب چی برا اونا داشت شاید یک کلمه هم صحبت منی تونست باهاشون بشه چرا؟ چون فطرت این جوان ها پاکه خدا این جوان ها را دوست داره بخاطر این جوان ها به ما رحم می کنه إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الشَّابَّ التَّائِبَ؛ (نهج الفصاحه) جوان ها تو مسائلتون به عالمی مراجعه کنید که پنج ویژگی داره اگه نیست سراغ کسی که این ویژگی را داشته باشه «لَا تَجْلِسُوا عِنْدَ كُلِّ عَالِمٍ يَدْعُوكُمْ إِلَّا عَالِمٌ يَدْعُوكُمْ مِنَ الْخَمْسِ إِلَى الْخَمْسِ مِنَ الشُّكِّ إِلَى الْيَقِينِ وَ مِنَ الْكِبَرِ إِلَى التَّوَضُّعِ وَ مِنَ الرِّيَاءِ إِلَى الْإِخْلَاصِ وَ مِنَ الْعَدَاوَةِ إِلَى النَّصِيحَةِ وَ مِنَ الرَّغْبَةِ إِلَى الزُّهْدِ» (الإختصاص، النص، ص ۳۳۶)

عالمی که شما را به پنج جا منتقل کنه:

یک: «مِنَ الشُّكِّ إِلَى الْيَقِينِ»؛ شکتون بیره یقین براتون بیاره نه یقینتو بیره شک بیاره شبهه بندازه هشام یه جوان بود دچار شک بود از مرجئه بود دایی اش دستشو گرفت آوردش خدمت امام صادق - علیه السلام - آی باریک الله به این آدمایی که دست یه جوان می گیرند تو یه دست عالم میذارن تو یک دست فرهیخته میذارن تو دست یک مرجع میذارن میارن اینجا تو روضه اباعبدالله اینا بیمه می کنه آوردش پیش امام صادق دو جلسه نشست نه عوض شد کادر شد کادر خود هشام می رفت تو بحث های کلامی تو بحث امامت مباحثه می کرد شکشو امام برد تبدیل به یقین کرد این یک.

دو: «مِنَ الرِّيَاءِ إِلَى الْإِخْلَاصِ»؛ پیش یک عالمی برید که از ریا شما را به إخلاص بیره حرف هاش، نگاه هاش، خب شما همین بزرگانی که یه عده ایش از دنیا رفتند همین سال های پس از انقلاب خود امام عزیز شما ببینید جوان ها وقتی می رفتند بسم الله می گفت اشک می ریختند این از ریا به إخلاص می بره این عالم چرا نگاه به عالم عبادت است؟ عبادت دیگه بابا این چشم عبادتش یکی نگاه به پدر و مادر «النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»؛ نگاه به امیرالمؤمنین نگاه به عالم چرا؟ چون ریا را می بره اخلاص میاره.

سه: «مِنَ الرُّغْبَةِ إِلَى الرُّهْدِ»؛ پیش یک کسی بشینید که به شما زهد بده امیری بر دنیا بده نه شما را به شهوت رانی و تکاثر و مسابقة در اموال دعوت کنه. «مِنَ الرُّغْبَةِ إِلَى الرُّهْدِ»؛ چقدر این حدیث قشنگه این تابلو کنید تو دانشگاهتون آقایون اساتید فرمود: «لَا تَجْلِسُوا عِنْدَ كُلِّ عَالِمٍ يَدْعُوكُمْ إِلَّا عَالِمٌ يَدْعُوكُمْ مِنَ الْخَمْسِ إِلَى الْخَمْسِ مِنَ الشُّكِّ إِلَى الْيَقِينِ وَ مِنَ الْكِبْرِ إِلَى التَّوَّاضُعِ وَ مِنَ الرِّيَاءِ إِلَى الْإِخْلَاصِ وَ مِنَ الْعَدَاوَةِ إِلَى النَّصِيحَةِ وَ مِنَ الرُّغْبَةِ إِلَى الرُّهْدِ» (الإختصاص، النص، ص ۳۳۶) با هر عالمی بنشینید با عالمی بنشینید «مِنَ الشُّكِّ إِلَى الْيَقِينِ وَ مِنَ الْكِبْرِ إِلَى التَّوَّاضُعِ وَ مِنَ الرِّيَاءِ إِلَى الْإِخْلَاصِ وَ مِنَ الْعَدَاوَةِ إِلَى النَّصِيحَةِ وَ مِنَ الرُّغْبَةِ إِلَى الرُّهْدِ»؛ چهارم:

«مِنَ الْعَدَاوَةِ إِلَى النَّصِيحَةِ»؛ دشمنی را بیره خیرخواهی بیاره نه یک سخنرانی کنه فتنه به پا کنه دانشگاه را بهم بریزه اعتصاب اوضاع دانشگاه را این خیلی باریک الله به اون استاد و به اون عالمی که عداوت ها را بین گروه ها گروه های درون نظام از بین می بره هی قلب ها را بهم نزدیک می کنه و بدآ به حال اون عالم عالم که میگم یعنی هر کسی که آگاهی داره تو این قضایا نه روحانی منظورمه هر کسی مسئول رئیس قدرت دستشه و بدآ به حال اون کسی که عداوت ایجاد می کنه بهم می ریزه اختلاف میاندازه مردم را مأیوس می کنه عداوت به نصیحت.

پنجم: «مِنَ الْكِبْرِ إِلَى التَّوَّاضُعِ»؛ تکبر بیره تواضع بیاره فروتنی بیاره بنشینید با عالمی که شمارو متکبر شک رغبت به دنیا ریاکار و بالآخره دشمن باهم بار میاره بنشینید با عالمی که یقین، زهد، اخلاص، نصیحت و همدلی برای شما ایجادکنه این همه عرض من بود امروز که خیلی سعی کردم فشرده اش کنم خلاصه اش اینکه امام حسین برا چی جان داد؟ «وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ خَيْرَ الضَّلَالَةِ»؛ خون داد این جاهلیت دوم نه جاهلیت اول جاهلیت اول پیغمبر از بین برد جاهلیت دوم را از بین برد و از بین برد اینو زینب کبری تو مجلس دشمن فرمود: فرمود: والله اسم ما رفت تو قلب ها تو قلب ها بود کسی هم نمیتونه از قلب ها خارج کنه این جمعیتی که این روزا

پیاده کربلا میرن و رفتن نمیدونم چند میلیون آدم هست ده میلیون پانزده میلیون شما دیدید تو مسیر یه موردی من دیدم با یک جوانی مصاحبه می کرد گفت آقا شما از کجا میای؟ از چین گفت مذهبتون گفت من بودایی هستم دو ماه مسلمان شدم خواستم اولین ثبت تو پرونده اسلام زیارت قبر اباعبدالله باشه پای پیاده پای مصنوعی چه کرده؟ تسخیر کرد قلب ها را اباعبدالله، کربلایی که یه روزی نمی خواستند یک نفر اونجا باشه جنازه های خودشون دفن کردند اجساد شهداء را مقابل آفتاب گذاشتن بدن هایی که یه روزی بهش اسب دوانیدن حالا ببینید از نجف تا کربلا چگونه مردم این ۸۰ کیلومتر راه رو پیاده چگونه پذیرایی یه پیرزنی یه بسته خلال دندون دست گرفته بود ایستاده بود سر راه جمعیت می گفت یکی یکی بردارید اسم منم جزو پذیرایی کننده های زیارت اربعین من چیزی تو خونه ندارم همین یه بسته خلال یکی یه خلال بردارید وقتی لای دندان می کنید اسم منم به نام پذیرایی کننده های از اباعبدالله ثبت بشه حسین جان چه کردی؟ چه کردی؟ چه جور قلب ها را تسخیر کردی؟ جوان ها ما که کربلا نیستیم .

ذکر مصیبت

اما از همین جا این دلها تون روانه کنید کنار مضجع شریف اباعبدالله زیر قبه امام حسین اون قبه ای که زیرش دعا مستجاب ما را هم دعا کنید شما را به خدا ما را هم دعا کنید کشور دعا کنید مسلمان ها را دعا کنید نظام را دعا کنید شما دلتون پا که خیلی دلتون پا که مرحوم آیت الله میلانی رضوان الله تعالی علیه اواخر عمرشون شنیدم یه چند تا جوان خواسته بودند روضه ای یه مطالبی برای اینا گفته بودن این جوان ها اشکشون جاری شده بود ایشون فرمودند: کفن منو بیارید آوردن گفته بود این اشک ها را رو این کفن بریزید میخوام اشک جوان رو کفن من باشه.

خدا به این واسطه به من لطف کنه عنایت کنه این خیلی مهمه شما خیلی پیش خدا مقام دارید قرب دارید اشک شما با اشک همه فرق می کنه این دل ها را امروز روانه کنید کنار قبر اباعبدالله امروز دو تا زائر داشت اباعبدالله ، عطیه و جابر بن عبدالله انصاری البته خیلی بزرگان نوشتن اهل بیت امروز اومدن سید بن طاووس نوشته خیلی ها نوشتن.

خدا رحمت کنه مرحوم آقای قاضی یک کتاب تحقیقی اصلاً راجع بازگشت داره ولی من روضه را اینطور میخوانم امروز جابر و عطیه هم مفسر قرآن شاگرد ابن عباس بوده .پیرو امیرالمؤمنین بوده میگه دوتایی با هم راه افتادیم از مدینه آمدند نزدیکای کربلا که رسیدیم کفش هاشو از پا در آورد جابر حافیا؛ پا برهنه شد لباس عوض کرد تو فرات غسل کرد به من گفت چیز خوشبو کننده ای داری گفتم من یه عطری پیشم هست از من گرفت یه قدری عطر به خودش زد دستشو گرفتم دوتایی با همدیگه آمدیم آی جوان ها دلتون میخواد کربلا ان شاءالله یه اربعینی کنار قبر اباعبدالله میگه آهسته آهسته آمدیم رسید کنار قبر سه مرتبه فریاد زد: الله اکبر الله اکبر الله اکبر از هوش رفت میگه رفتم یه قدری آب به صورتش زدم تا چشماشو باز کرد گفت حبیبی یا حسین حبیبی یا حسین دوست من حبیب من من جابرم پیر غلام شما هستم آقاجون جواب حبیب نمیدی حبیب لا یحب حبیبه خودشو رو قبر انداخت ناله زد گریه کرد عرض کنم جابر تو اومدی کنار قبر بدن دفن شده پیدا نیست کسی تو رو کعب نی زده کسی به تو تازیانه نزدی تو به صورت طبیعی قبر دیدی غش کردی من بمیرم برا اون خواهر و دختری که گودی قتلگاه وقتی اومدن بدن اربا اربا غیر قابل حمل خودشو

انداخت رو بدن دختر اباعبدالله تازیانه ها رفت بالا مگه یه دختر چقدر قدرت داره چرا این همه تازیانه او را با تازیانه از رو بدن حسین هر کجا نشستید سه مرتبه یا حسین...
\$

##فضیلت ماه رمضان

سخنرانی استاد فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَيَّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ اَعْدَائِهِمْ اَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

قال رسول الله: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ [وسائل الشيعة ١٠ / ٣١٣ - ١٨ - باب تأكد استحباب الاجتهاد في...ص: ٣٠٣]

دریغا که فصل جوانی گذشت - به لهُو لعب زندگانی گذشت

دریغا بی ما بسی روزگار بروید - گل و بشکفت نوبهار

کسانی که از ما به غیب اندرند - بیایند و بر خاک ما بگذرند

بسی تیرو دی ماه وارد بیهشت - بیاید که ما خاک باشیم و خشت

چرا دل بر این کاروان گه نهیم - که یاران برفتند و ما در رهیم

بیا تا بر آریم دستی ز دل - که نتوان بر آورد فردا ز گل

فوائد صلوات

یکی از اعمال مبارک رمضان در میان مستحبات ذکر صلوات است در خیلی از روایات صلوات کلمه مداومت آمده است من أكثر فيه من الصلاة علي ثقل الله ميزانه يوم تخفف الموازين [فضائل الأشهر الثلاثة / شيخ صدوق / ٧٧ / كتاب فضائل شهر رمضان ... / ص: ٧١] پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کسی در دنیا زیاد صلوات بفرستد خدا در قیامت میزان حسناتش را سنگین می کند روزی که همه میزان ها سبک است فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ [سورة القارعه: ٦،٧] اگر کسی میزان حسناتش سنگین باشد او در بهشت دائماً در خوشی خواهد بود و اگر کسی میزان حسناتش سبک باشد نعوذاً بالله جایگاهش جهنم خواهد بود.

ارزش اعمال در آخرت

در قیامت همه اعمال انسان ها را سنجش و ارزش یابی و وزن می کنند وَ الْوُزْنُ يُومَذِ الْحَقُّ [الأعراف: ٨] همه مان را ارزیابی می کنند می گویند زمانی هارون در حمام خلوت کرده بود، بهلول وارد حمام شد به بهلول گفت من هارون خلیفه زمان هستم و کل این سرزمین زیر سلطه من است، فکر می کنی من چقدر ارزش دارم. بهلول نگاهی کرد و گفت فکر نکنم بیشتر از پنجاه درهم ارزش داشته باشی. هارون گفت پنجاه درهم که فقط پول لُنْگِی است که به خودم بسته ام. بهلول گفت من هم همان را حساب کردم خودت که قیمت نداری تو هیزم آتش جهنم هستی روز قیامت سنجش می شود که

انسان ها به کدام درجه لیاقت دارند بعضی ها هستند که اهل بهشت هستند و بعضی هم لیاقتشان فقط جهنم است.

وجوب شکر نعمت

امام جواد می فرماید نِعْمَةٌ لَا تُشْكُرُ كَسِيئَةٌ لَا تُغْفَرُ [بحار الأنوار ۶۸ / ۵۳ / باب ۶۱ - الشکر... ص: ۱۸] اگر کسی نعمتی را شکرگذاری نکند مانند گناه نابخشودنی است یعنی انسان باید به نعمت هایی که خدا داده است شکرگذاری کند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ [الأعراف: ۴۳] میلیون ها انسان کافرند و خدا را نمی شناسند ولی خدا به ما عنایت کرده که خدا را بشناسیم و نماز بخوانیم و روزه بگیریم و از خدا بخواهیم که نعمتش را بر ما تمام کند و آن این است ما را توفیق دهد اعمالمان را با اخلاص و برای رضایت خدا انجام بدهیم در این دنیا هیچ وقت از ولیمان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف غافل نشویم. خیلی از مریض ها هستند که آرزو دارند که کاش سالم بودند و آنها هم می توانستند روزه بگیرند و در این مراسم شرکت کنند.

راضی بودن به رضای الهی

بدانیم که همه عالم در قبضه مشیت خداست آن چه که در اختیار ما نیست و مشکلاتی که خودمان مقصر آن نیستیم و دست خداست باید راضی باشیم و همیشه بگوییم الحمد لله على كل حال [الأخلاق سيدعبدالله شبر ۱ / ۲۳۷ / (الفصل الأول في فضله... ص: ۲۳۵) الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ [وسائل الشيعة ۷ / ۲۲۳ / ۴۸ - باب نبذة مما يستحب أن يقال كل يوم... ص: ۲۱۹]. الحمد لله كما هو اهله. [شرح دعای صباح (خوئی) ۱ / ۴۲ / تحقیق عرشی و تنبیه سماوی... ص: ۳۹] این را بدانیم که خدا هیچ وقت بد بنده را نمی خواهد و اگر هم بلایی را می فرستد برای پاک کردنش از غبار گناه است.

همیشه دعایمان این باشد که خدایا ما را توفیق بده که در زندگی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام الگو بگیریم و بنده تو باشیم و عرض کنیم خدایا توفیق بده که در آخرت هم با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش علیهم السلام محشور بشویم.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست - عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

به حلاوت بخورم زهرکه شاهد ساقیست - به ارادت ببرم درد که درمان هم از اوست

از این نظر که همه موجودات مخلوق خدا هستند اگر انسان عاشق عالم بشود، عین توحید است. ابو لهب که اسمش در قرآن آمده است نمی شود بی وضو به اسمش دست زد هر چند که خدا هم لعنتش کرده است و ما هم باید لعنتش کنیم.

گر رود سر برنگردد سرنوشت - این سخن با آب زر باید نوشت

سرنوشت ما به دست دیگرست - خوشنویس است و نخواهد بد نوشت

اهمیت و فضیلت ماه رمضان

یکی از سیره های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما این بود که مردم را برای رمضان و اعمالش آماده می کردند هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ وَ جُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ تَوَكُّعٌ فِيهِ عِبَادَةٌ وَ عَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَ دُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ [آمالی الصدوق ۹۳ / المجلس العشرون... ص: ۹۳]

همه زمان ها براي خداست ولي ماه رمضان كرامت ويژه اي دارد سَيِّدُ الشُّهُورِ [الكافي ٤ / ٦٧ / باب فضل شهر رمضان... / ص: ٦٥] است يعني آقاي همه ماه ها است شب قدر يك شب است ولي از هزارماه فضيلتش بيشتر است كه يك سوره مستقل خدا در منقبت اين شب نازل كرده است. همه مكان ها براي خداست ولي مسجد و مشاهد مشرّفه و خانه خدا يك شرافت خاص نسبت به مكان هاي ديگر دارند همه مسلمان ها اگر مستطيع شدند واجب است براي زيارت خانه خدا بروند و حجرالاسود را ببوسند و زيارت كنند.

همه مخلوقات براي خدا هستند اما پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ما گل سرسبد همه مخلوقات همه انبيا و اوليا هستند أَنَّهُ سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ [من لا يحضره الفقيه ٢ / ٦٠٢ / باب زيارة قبر الرضا أبي الحسن... ص: ٦٠٢] اما پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم بهترين عبد كامل خداست يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ خَلِيلِي وَ حَبِيبِي وَ صَفِيِّي وَ خَيْرَتِي مِنْ خَلْقِي أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ [بحار الأنوار ج ٢٥ / ١٩ / باب ١ بدو ارواحهم و أنوارهم و طينتهم ع و أنهم من نور واحد... / ص: ١].

ماه مبارك رمضان ويژگي هاي مهمي دارد كه مخصوص خودش است. يك ويژگي بسيار مهمي كه دارد اين است كه ماه بركت است. گاهي آدم از مالي كه به دست آورده استفاده زيادي مي كند ولي برخي اوقات بركت ندارد.

آيت الله استادي نقل كرده است: كه يك آقايي به يك مرجعي خمسي داد و اين پول وقتي به دست اين مرجع رسيد خيلي از گره ها را باز كرد براي خيلي ها جهاز تهيه شد خيلي از نيازمندان نيازشان برطرف شد. مرجع پرس وجو كرد كه صاحب اين مال چه كسي است. فهميدند صاحب مال يك سرهنگي است شخصي را از طرف دفتر براي ديدن اين سرهنگ به تهران رفت مي گفت كه ظاهر زندگيش نشان نمي دادكه آدم با بركتي باشد سؤال كرد كه شما در زندگيتان چه كرديد كه اين همه بركت داريد. سرهنگ تعريف مي كند كه در اوایل ازدواجش خانمش معلول و زمين گير مي شود ولي به خاطر خدا با اين زن مي سازد و از او پرستاري مي كند و خدا هم به او اين لطف و عنايت را مي كند.

اين ماه مبارك آن قدر بركت دارد كه خدا فرموده هر كسي يك آيه در اين ماه بخواند مانند اين است كه يك ختم قرآن در ماه هاي ديگر كرده باشد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: هر كسي در اين ماه دو ركعت نماز مستحب بخواند برايش برات آزادي از آتش جهنم داده خواهد شد.

پيامبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم مي فرمايد: رمضان لو يعلم العباد ما في رمضان لثمنت أن يكون رمضان سنة [فضائل الأشهر الثلاثة ١٤٠ / خبر وداع شهر رمضان... / ص: ١٣٩] يعني اگر مردم مي فهميدند كه در ماه رمضان چه خبر است آرزو مي كردند كه اي كاش همه ماه هاي سال رمضان بود. اميرالمؤمنين عليه السلام مي فرمايد: فضيلت ماه رمضان بر ديگر ماه ها مثل برتري ما امامان عليهم السلام بر انسان هاي ديگر است. آيا مي شود امام را با كسي مقايسه كنيم؟ مي شود امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف را با كسي مقايسه كرد؟ يك موي امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف برتر از تمامي عالم است. اصلا بركات عالم به بركت اين آقا است. لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ [وسائل الشيعة ١٠ / ٣١٢ - باب تأكد استحباب الاجتهاد في... ص: ٣٠٣]

ذكر مصيبت حضرت زهرا

اگر قبر حضرت زهرا سلام الله عليها مخفي شد خدا يك قبر ديگر و يك فاطمه ديگر كه قائم مقام آن فاطمه است در شهر قم ظاهر کرده كه مردم از اینجا با حضرت زهرا سلام الله عليها ارتباط برقرار كنند حضرت معصومه سلام الله عليها فاطمه ثاني است.

امام يازدهم عليه السلام فرمود كه ما حجت خدا بر خلق هستيم ولي مادرمان فاطمه زهرا سلام الله عليها حجت بر ماست. يعني بر امامان عليهم السلام مي تواند فرمان دهد. روايت داريم كه روز قيامت حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها در صحراي محشر پيراهن غرقه به خون اباعبدالله عليه السلام را مي آورد و مي فرمايد خدايا تو حكم كن بين كساني كه به فرزندم، حسينم جرم و جنايت كردند و بعد اين دعا را مي خوانند اللهم اشفعني فيمن بكى علي الحسين اي خدا هر كس براي حسينم گريه کرده من مي خواهم شفاعتش كنم شفاعت من را بپذير. خدمت عالم بزرگي در اصفهان بودم به ايشان گفتم آقا شما پير شده ايد در شب اول قبر و قيامت اميدتان به چه است فرمودند فلاني اميدم به گريه هايي كه براي حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها کرده ام و به محبت حضرت است.

اما چه گذشت به دل اميرالمؤمنين عليه السلام آن لحظاتي كه بدن حضرت زهرا را به قبر گذاشت. ديد محرمي نيست به او كمك كند اما ديد دست هايي شبیه دست هاي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ظاهر شد گفت علي جان امانت ما را بده آقا وارد قبر شدند بدن آزرده حضرت زهرا سلام الله عليها را در قبر گذاشتند.

اي خدا در نيمه هاي شب حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام چه دلي داشت در نيمه هاي شب صورت آزرده حضرت زهرا سلام الله عليها را برروي خاك گذاشت. آقا از قبر بيرون آمدند و روي قبر را پوشانند. با دست مبارك روي زهرا سلام الله عليها خاك ريخت. اما بعد از دفن شدن همه غم هاي عالم بر دل حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام هجوم آورد. چكار كند تا دلش آرام بگيرد. يك وقت آقا خم شد و صورت به خاك قبر زهرا سلام الله عليها گذاشت. كربلا هم حضرت اباعبدالله عليه السلام کنار بدن علي اكبر عليه السلام دلش آرام نشدديدند خم شد و صورت به صورت علي گذاشت. لاجول ولا قوة الا بالله [الكافي ۱ / ۲۳۰ / باب ما أعطي الأئمة ع من اسم الله...ص: ۲۳۰]

\$

##آدمهائی با خلق و خوی حیوانیت

آدمهائی با خلق و خوي حیوانیت

متن سخنراني حجت الاسلام رنجبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِوالْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي اعدائهم أعدا الله أجمعين».

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

همانا بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم، (که سرانجامشان به آنجا می‌کشد، چرا که) آنان دل‌هایی دارند که با آن حقّ را درک نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، آنان همچون چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند، آنان همان غافلانند.

حیوانات به خصوص حیواناتی که دست‌آموز باشند، موجودات مطیعی هستند، سراپا گوش، هیچ‌ت‌مرد نمی‌کنند. حالا این حیوان دست‌آموز می‌تواند شیر یا پلنگ باشد، اگر به او بگویند بنشین، می‌نشیند، بگویند راه برو، راه می‌رود، دستور می‌دهند که از درون حلقه‌های آتشین عبور کند و او هم عبور می‌کند. حالا این مری به او چه داده است؟ فقط چند وعده غذایی مختصر به این حیوان داده است، ولی او مطیع و سراپا گوش است. قرآن می‌گوید این انسان گاهی از همین حیوان پست‌تر است.

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» [آیه ۱۷۹، سوره اعراف] بعضی‌ها حیوان‌اند، نه پست‌تر از حیوان‌اند. چرا؟ اطاعت نمی‌کنند، درحالی که این انسان مثل ماهی در دل دریاست. ماهی غرق دریاست، هرچه دارد از دریاست، حیاتش، بقایش از دریاست. آدمی دقیقاً مثل این ماهی است، غرق در نعمت‌های خداست ولی ت‌مرد می‌کند، اطاعت نمی‌کند، زیربار نمی‌رود، خب از آن حیوان پست‌تر نیست؟ خیلی پست‌تر است.

حالا معاویه چنین قماش‌ی داشت، چنین جنسی داشت، واقعا حیوان بود. ای کاش حیوان بود، به مراتب از حیوان پست‌تر و پلیدتر بود. به همین خاطر وقتی امیر المومنین (ع) وارد شهر کوفه شدند سریع نامه‌ای نوشتند و گفتند آن را به معاویه برسانند. مضمون نامه این بود که: «من طبق رسم خلفای پیشین در شهر مدینه به عنوان خلیفه انتخاب شدم و همان‌طور که معمول بود والیان شهرهای دیگر هم باید از مردم برای خلیفه‌ی وقت بیعت بگیرند. شما هم برای من از مردم شام بیعت بگیرید.» این نامه را برای معاویه فرستادند. معاویه نامه را گرفت و مطالعه کرد. به پیک امام گفت که من فعلاً جوابی ندارم. مدتی باید به من مهلت داده شود. برادر معاویه به او گفت: «تا دیر نشده نامه‌ای به عمروعاص (که در آن زمان فلسطین بود) بنویس و از این پیر کهنه کار مکار سیاست باز و سیاست‌مدار بخواه که به اینجا بیاید و در کارها با او شور و مشورت کن.»

معاویه نامه‌ای به عمروعاص نوشت. عمروعاص نامه را خواند. با فرزندانش مشورت کرد. به پسر بزرگش گفت معاویه من را به کار دعوت کرده نظر شما چیست؟ پسر بزرگ گفت: «پدر! شما آفتاب لب بام هستی. این چند صباح باقی مانده‌ی عمرت را گوشه‌ای بنشین، خودت را آلوده نکن.» به فرزند کوچکش گفت: «نظر تو چیست؟» او گفت: «پدر اشتباه نکن. این یک فرصت است، استفاده کن و برو.» به پسر دیگرش گفت نظر تو چیست؟ او گفت: «من می‌دانم در دل شما چه می‌گذرد. می‌بینی از یک طرف اگر با علی باشید، دنیا را ندارید و اگر با معاویه باشید آخرت را ندارید. درگیر هستید.» عمروعاص گفت درست است ولی به نظرتو چه کنم؟ پسرش گفت: «به نظر من بمان و نرو.» معاویه با خود فکری کرد و گفت: «می‌دانم باید بروم. عقل، منطق و قرآن این را نمی‌گویند ولی چه کنم؟ طمع‌ی به جانم افتاده، دعوت شده‌ام. سر زبان‌ها افتادم. صلاح را در این می‌بینم که بروم.»

نزد معاویه آمد و با معاویه دیداری کرد. معاویه گفت: «من چند مشکل دارم، راه حل این‌ها را در چه می‌بینی؟» گفت: «مشکلت چیست؟» معاویه گفت: «قیصر روم بنا دارد که بر حکومت ما یورش آورده و ولایت را از ما بگیرد.»

عمرو عاص گفت: «که با غلامان، کنیزان، ظروف طلا، نقره که به عنوان اهدا و تحفه برای او می‌فرستی او از در صلح و سلم و مسالمت با تو وارد خواهد شد و با تو جنگ نخواهد کرد. خیالت آسوده.»

معاویه گفت: «مشکل دوم من، علی است که امروز و فردا راهی شام خواهد شد و حکومت را از من خواهد گرفت.» عمرو عاص در جواب گفت: «این دیگر خرج دارد.» گفت: «چه خرجی؟» گفت: «ولایت مصر، باید من را والی و حاکم مصر کنی.» معاویه گفت: «عمرو عاص! این حرف‌ها از تو بعید است. اگر مردم بفهمند می‌گویند این برای متاع دنیا آمده. حیف است از چشم مردم بیفتی و این شأن و جایگاه تو مخدوش شود. این حرف را نزن.» اما عمرو عاص متقاعد نشد. عتبه (برادر معاویه به او گفت: «تو چقدر بی‌انصافی، این بیچاره حق دارد، حق می‌گوید، او علی را از دست می‌دهد، آخرتش را دارد از دست می‌دهد، لا اقل دنیایش را تأمین کن، قبول کن.» نهایتاً معاویه قبول کرد. عمرو عاص گفت: «باید بنویسی و مهر بزنی» معاویه نوشت و مهر زد. معاویه به او گفت: «حالا اگر فردا من زیر نوشته ام زدم تو چکار می‌توانی بکنی؟ از کجا معلوم که من به تو نارو بزنم، فریبست دهم؟» گفت: «هیچ کس نمی‌تواند مرا فریب دهد.» معاویه گفت: «راستی بیا نزدیک چیزی در گوشت بگویم.» همین که نزدیک شد گوشش را دندان گرفت و گفت: «دیدي فریبست دادم.» معاویه گفت: «خوب حالا بگذریم، با علی چه کنم؟» عمرو عاص گفت: یک شخصیتی است در یکی از شهرهای شام (حمص) به نام شرحبیل که مرد دعا و ذکر و قرآن و مناجات است. مردم هم به او یک ارادت و اعتمادی دارند. او را دعوت کن و از او بخواه بین مردم برود و برای تو از مردم بیعت بگیرد و حمایت مردم را جلب کند. منتها یادت باشد شرحبیل کسی است که بر اثر تکرار هر چیزی را باور می‌کند، حتی اگر واقعیت نداشته باشد. ممکن است در ابتدا به آنچه می‌شنود، شک می‌کند؛ ولی وقتی چندبار برایش تکرار کنی، یقین می‌کند. قبل از اینکه پیش تو بیاید، سی‌چهل نفر را یکی‌یکی به سراغش بفرست که به او بگویند علی قاتل عثمان است. نفر اول به سراغ شرحبیل رفت و گفت خبر داری علی قاتل عثمان است؟ اصلاً باور نکرد و پاسخ داد امکان ندارد. دومی باز این جمله را برایش تکرار کرد؛ اما باز باور نکرد و گفت امکان ندارد. نفر سوم هم به سراغش رفت و جمله را برایش بازگفت؛ ولی جواب داد محال است. اما از نفر چهارم، دیگر شک کرد تا اینکه نفر سی‌ام یا چهلم یقین پیدا کرد که علی قاتل عثمان است. پیش معاویه آمد و گفت: «نمی‌دانم چه خواسته‌ای داری؛ ولی قبل از اینکه خواسته‌ات را بیان کنی، خبری برایم دارم. علی قاتل عثمان است. اگر علیه علی جنگیدی که هیچ؛ ولی اگر در مقابل علی سکوت کردی، ما همه علیه تو شمشیر می‌کشیم.» معاویه گفت: «از قضا من شما را برای همین دعوت کردم که به اینجا بیایید. علی از من خواسته است از مردم برایش بیعت بگیرم.» شرحبیل گفت: «بیعت؟! هرگز، سزای علی شمشیر است.» معاویه گفت: «حالا که تو نزد مردم عزتی داری، باید زحمتی بکشی.» پرسید چه کنم؟ معاویه پاسخ داد: «می‌خواهم از مردم شامات بخواهی با

من بیعت کنند و در سپاه عظیمی که برای جنگ با علی آماده می‌کنم، شرکت کنند.» شرحبیل گفت: «این کمترین خدمتی است که می‌توانم بکنم. به چشم!» و راه افتاد و شهر به شهر مردم را تشویق کرد که به خون‌خواهی عثمان با معاویه بیعت و از او حمایت کنند و در سپاه او بجنند. سپاه عظیمی برای معاویه به وجود آمد که سراسر جهل و نادانی بود. روزی مردی با شترش از کوفه به شام آمد. یکی از شامیان گفت این شتر ماده مال من است. کوفی گفت: «اولاً این شتر نر است. ثانیاً من اهل اینجا نیستم و از کوفه آمده‌ام و همه اهل کوفه می‌دانند این شتر مال من است. اصلاً تمام داروندار من این شتر است.» مرد شامی اصرار کرد که این شتر من است. برای قضاوت نزد معاویه رفتند. مرد شامی باز گفت این شتر مال من است. سی‌چهل نفر از شامیان هم شهادت دادند که این شتر ماده مال مرد شامی است. مرد کوفی راهش را گرفت و رفت. معاویه به مأمورش گفت برو و مرد کوفی را بازگردان. معاویه رو به مرد کوفی گفت: «ناراحت شدی؟» کوفی گفت: «بله، من می‌گویم این شتر نر است؛ ولی تو می‌گویی ماده است.» معاویه گفت: «من می‌توانم فرق بین شتر نر و شتر ماده را تشخیص دهم. حالا بگو قیمتش چند است؟» مرد بینوای کوفی جواب داد: «گفت ۱۰۰ دینار.» معاویه ادامه داد: «من ۲۰۰ دینار به تو می‌دهم. راضی می‌شوی؟» مرد کوفی پاسخ مثبت داد. معاویه گفت: «فقط باید برای من کاری انجام بدهی. زمانی که به کوفه برگشتی، به علی بگو معاویه ۱۰۰ هزار نیرو دارد که فرق شتر نر و ماده را نمی‌دانند. و اگر معاویه شتر نر را ماده بنامد، همه می‌گویند ماده است. به علی بگو آماده باشد که ما آماده جنگیم.» حضرت هم سپاه را جمع کرد و با آن‌ها سخن گفت: «مردم، به‌سوی دشمنان خدا و قرآن و پیامبر حرکت کنید.» سپاهیان علی شهر به شهر راه افتادند. در مسیر، به منطقه‌ای به نام انبار رسیدند. مردم انبار با حرکات خاصی در مقابل آن‌ها تعظیم کردند. این کاری بود که در مقابل هم؟ خلفا و سلاطین انجام می‌دادند. حضرت فرمود: «و ما اردتم بهذا الذي صنعتم؟» (این چه کاری بود شما کردید!) گفتند: «فهو خلق منا نعظم به الامراء» [نصر بن مزاحم، وقعه صفین، صص ۱۴۳ - ۱۴۴] ما با پادشاهان خودمان این‌گونه رفتار می‌کنیم. حضرت فرمودند: نه این رفتار خوبی نیست، ترکش کنید. این نه به صلاح آنهاست نه به مصلحت شما. بعد فرمودند: این اسب و استر را چرا آورده‌اید؟ گفتند: پیشکش برای شما. چون هر وقت سلطان و خلیفه‌ای از آنجا می‌گذشت، این‌ها را مورد رنج و زحمت قرار می‌داد. بنابراین این‌ها پیشاپیش به حاکم هدیه‌ای می‌دادند تا دل او را بدست آورند. در ادامه گفتند: فقط این‌ها نیست، ما غذای شما را نیز به همراه آورده‌ایم، حتی علوفه مرکب‌های شما را هم آورده‌ایم. حضرت فرمودند: این اسب و استران را در صورتی از شما قبول می‌کنیم که مبلغ آن را بپذیرید. آنها از این حرف تعجب کردند و در نهایت قبول کردند. حضرت ادامه دادند: غذا را نیز قبول می‌کنیم به این شرط که مبلغش را از ما بپذیرید. گفتند: حالا شما میل کنید بعد از آن حساب خواهیم کرد. حضرت فرمودند: نه اول حساب می‌کنیم و بعد میل می‌کنیم. گفتند: آیا به عنوان هدیه از ما نمی‌پذیرید؟ حضرت فرمودند: ما از شما بی‌نیاز تریم. بعد از آن منطقه راهی شدند و حرکت کردند تا به منطقه کربلا رسیدند. حضرت فرمودند پیاده می‌شویم. پیاده شدند و دو رکعت نماز خواندند. قدری از خاک کربلا برداشتند و بوسیدند و

فرمودند: خوشا به حال تو ای خاک. بعد فرمودند: اینجا، آنجا. کسی گفت یعنی چه؟ حضرت فرمودند: اینجا پیاده خواهند شد، آنجا به خاک و خون کشیده خواهند شد. سپس از آنجا حرکت کردند. راوی می گوید: همین طور که می رفتیم به منطقه نخلستان رسیدیم، بعد این آیه را خواندن: «وَالنَّحْلَ بِاسِقَاتٍ لَّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ»

[سوره ق / آیه ۱۰] جلو تر رفتیم، میدان ها و کاخ های گذشتگان را دیدیم. یکی از ما شعری می خواند: «جرت الريح علي مكان ديارهم» [شاعر (اسعد بن يعفر): جرت الريح علي مكان ديارهم - فکانما کانوا علي ميعاد. بادها بر آثار باقی مانده سرزمینشان وزیدن گرفت (و چیزی جز صدای باد در میان قصر آنها به گوش نمی رسد) گویی آنها همگی وعده گاهی داشتند و به سوی وعده گاهشان شتافتند. (وقعة صفین، ص ۱۳۵)] باد بر سرزمین آنها وزیدن گرفت. حضرت فرمود: قرآن بخوان، این آیه را بخوان. «کَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ / وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ کَرِيمٍ» [چه بسیار از باغ ها و چشمه ها و کشت ها و جایگاه های عالی و نعمت هایی که در آنها کامیاب بودند به جا گذاشتند (و رفتند)]. [سوره دخان ۲۵ و ۲۶] بسیار چشمه ها و باغات از خودشان به جای گذاشتند و رفتند. می گوید به هر جا می رسیدیم به آیه ای اشاره می شد [وقعة صفین، ص ۱۳۵] ما شیعه همین علی هستیم.

برادران و خواهران، ما شیعه همین علی هستیم. با این کتاب و کلام انس پیدا کنید. حیف است که ماه ها می گذرد و ما این قرآن را باز نمی کنیم. نام قرآن هم زیباست. قرآن، یعنی خواندنی. با خواندنش پرده ها از جلوی چشم انسان کنار می رود. به قول مولانا پرده هایش پرده های ما درید [مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول: نی حریف هر که از یاری برید - پرده هایش پرده های ما درید]. وقتی قرآن می شنوی، پرده های غفلت و حجاب از برابر چشمت کنار می رود؛ البته به شرطی که آن را تلاوت کنی و بفهمی. نت موسیقی در نظر ما مشتی خطوط و نقوش است؛ ولی آهنگ ساز و موسیقی دان از دل همین خطوط زیباترین آهنگ ها را بیرون می کشد. قرآن را بخوانید و در آن تأمل کنید. سعدی می گوید: «حریفان ز مل و من ز تأمل مستم.» [سعدی، دیوان اشعار، غزل ۳۶۷: هر چه کوتاه نظرانند بر ایشان پیمای - که حریفان ز مل و من ز تأمل مستم] حرف سعدی این است که بعضی ها با انگور مست می شوند و بعضی با تأمل در آیات الهی. واقعاً هم قرآن انسان را مست می کند. دست انسان را در دست خدا می گذارد.

ما دو تا خدا داریم: خدایی که ما او را آفریدیم و خدایی که او ما را آفریده است. ما با آفریدن خدا برای خودمان، به خود خیانت کرده ایم؛ زیرا آن خدا خدای خوبی نیست. خدایی است بسیار ترسناک که فقط دوزخ و آتش و عذاب الیم دارد. اما خدایی که ما را آفریده، سراسر رحمت و نور و لطف و کرامت است و جهنم و آتش ندارد. آیا معنای این حرف این است که جهنمی وجود ندارد؟ خیر، البته که وجود دارد؛ ولی خدا آن را به وجود نیاورده است؛ بلکه ما آن را به وجود می آوریم. کار چراغ نورافشانی است. آیا دیده اید چراغی جایی را تاریک کند؟ نه. دوری از چراغ تاریکی است. خدا هم بهشت است «یا جنتی» [یا نعیمی و جنتی (مفاتح الجنان، مناجات المریدين)]. خدا که جهنم ندارد. دوری از خدا جهنم است.

برادران و خواهران، بعضی به جای طبابت طباحی می کنند. روی منبر پیامبر می نشینند و آشپزی می کنند. آشپزها به میل شما نگاه می کنند و می پرسند شما چه میل دارید. هرچه شما میل داشته

باشید، در اختیار شما قرار می‌دهند. ولی طبیب این طور نیست. اصلاً کاری به میل شما ندارد. می‌گوید همان چیزی که من تجویز می‌کنم، باید بخوری. خدا و پیامبر نام خودشان را طبیب گذاشته اند. آن‌ها طبایخی نمی‌کنند؛ بلکه طبابت می‌کنند. برای همین قرآن پر از امر و نهی است و باید و نباید دارد. بعضی‌ها طبایخی می‌کنند و خدا را طبق میل شما طراحی می‌کنند. این درست نیست؛ چون زیر آب همه چیز را می‌زند. برای همین طراحی‌های خودخواسته است که بعضی می‌پرسند جهنم چیست؟ حجاب برای چیست؟ آیا خدا برای یک تار مو ما را به جهنم می‌برد؟ خیر. خدا ارحم الراحمین است و برای یک تار مو و حتی تمام موها هم کسی را جهنم نمی‌برد؛ این تار مو انسان را از خدا دور می‌کند و این دوری، جهنم به وجود می‌آورد. توصیف‌هایی که از جهنم در روایات می‌خوانیم، برای نزدیک کردن واقعیت‌های آنجا به ذهن من و شما است؛ وگرنه عذاب الهی بسیار شدیدتر از این‌هاست. واقعیت خیلی تلخ‌تر و سخت‌تر از این‌هاست. قرآن می‌گوید: «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» [سوره فجر/ آیه ۲۳] (در قیامت جهنم را آورده می‌شود)؛ یعنی هرکسی جهنم را با خودش می‌آورد. قرآن برای دعوت به خواندن نماز می‌گوید: «قوموا الي نيرانكم التي اوقدتموها علي ظهوركم فاطفئوها بصلاتكم». [پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ گاه وقت نماز نمی‌رسد مگر اینکه فرشته‌ای در میان مردم ندا می‌دهد که: ای مردم بپاخیزید و با نماز خود آتشی را که برافروخته اید خاموش کنید. (بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۰۹) (بلند شوید و آتشی را که پشت سرتان افروخته‌اید، خاموش کنید). «الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ» [پس بپرهیزید از آتشی که هیزم آن مردم بدکارند (سوره بقره ، آیه ۲۴)] (هیزم‌های جهنم خودتان هستید)؛ یعنی آتش از وجود خودتان سرچشمه می‌گیرد. قرآن می‌گوید: «وَلَا يَغُرُّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ» [و مبادا شیطان فریبنده (از قهر و انتقام حق) به (عفو) خدا مغرورتان گرداند. (سوره فاطر آیه ۵)] (مواظب باشید شیطان شما را به وسیله خدایتان فریب ندهد). خدا ارحم الراحمین و ستار العیوب است؛ به شرطی که کنارش باشی. این حرف‌هایی که بالای منبر می‌گویند، همه‌اش شعر است.

سرو سایه بلندی دارد. کسی از سایه‌اش بهتر بهره‌مند می‌شود که کنارش باشد. اگر از آن فاصله بگیرید، از سایه خبری نیست. هرکس می‌خواهد زیر سایه حق باشد، باید به او نزدیک شود. گناه شما را از خدا دور می‌کند و بینتان جدایی می‌اندازد. این خدا خدای قرآن است. با این خدا آشنا بشوید، کسی که الرحمن الرحیم است. فقط او مهربان و بخشنده است. دیگران ستانده اند. فقط از شما می‌گیرند؛ بی آنکه چیزی به شما بیفزایند. فقط اوست که می‌بخشد. شاید پرسید خدا که خیلی چیزها از ما می‌گیرد؟ پاسخ این است که بله می‌گیرد؛ ولی گرفتن‌هایش هم دادن است. حضرت رضا در جواب کسی که معنای جواد را پرسید، به زیبایی فرمود: «فهو الجواد إن أعطی و هو الجواد إن منع لأنه إن أعطی» [جواد است اگر بخشد و اگر نبخشد، زیرا اگر بنده را عطا کند عطا کرده است چیزی را که او را نیست و اگر منع کند منع کرده است از او چیزی را که برای او در آن حقی نیست. (عیون اخبار رضا ج ۱ ص ۲۲۰)] (برای دانستن معنای جواد باید ببینی آن را به چه کسی نسبت می‌دهی. اگر به انسان‌ها نسبت دهی، جواد، یعنی کسی که دست به جیب می‌شود و بخشش می‌کند و اگر چنین نکرد، بخیل است. اما اگر به خدا نسبت دهی، چه بدهد و چه ندهد، جواد است.) ممکن است گفته شود دادنش قبول؛ اما ندادنش را به عنوان جود و بخشش نمی‌توان پذیرفت. آیا تا به حال نجاری

رفته‌اید؟ ابزار نجاري را دیده‌اید؟ آیا با ابزار نجاري مي‌شود به چوب چيزي داد؟ روشن است که نه. با ابزار نجاري، فقط چيزهايي را از چوب مي‌گیرند: با اره قطعه‌قطعه‌اش مي‌کنند و با رنده پوستش را مي‌کنند و تکه‌هایش را با چکش به هم مي‌کوبند؛ ولي هرچه بیشتر از آن مي‌کاهند، بیشتر به او مي‌دهند؛ يعني در اصل، براي چوب، گرفتن‌ها دادن است، دادن شکل و حالت و کارايي و ارزش. اين منبر روزي چوب نتراشيده و نخراشيده بوده است. با رنده آن را تراشیده اند و به صورت حساب شده از آن کم کرده‌اند تا شکل منبر پيدا کرده است. پس گرفتن‌هاي خدا در واقع دادن است. ممکن است خدا چيزي را از تو بگیرد اما در عوض چيزهاي ديگري به تو مي‌دهد. سختي‌هايي هم که مي‌دهد محبت است. به سوزني ز ره شکوه گفت پيرهنی - بين ز جور تو، ما را چه زخم‌ها به تن است - وگر نه، بي‌سبب از دست من چه مينالي - ندیده زحمت سوزن، کدام پيراهن است - هر آن قماش، که از سوزني جفا نکشد - عبث در آرزوي همنشيني بدن است [پروين اعتصامي، ديوان اشعار، مثنويات، تمثيلات و مقطعات]

پيراهني به سوزني شکوه و درد دل کرد که تو کارت فقط زخم زدن است و ما را سوراخ سوراخ کرده اي. سوزن گفت پيراهني پيدا کن که بدون زخم و نيش ما سوزن‌ها پيراهن شده باشد. محال است پيدا کنی. وانگهي به من مربوط نيست، من ابزار دست خياطم، برو پيش خياط و به او شکوه کن. قصه ما و خداوند قصه قماش و خياط است. سختي‌ها و مصيبت‌ها قصه قماش و خياط است. پس سراپا رحمت و بخشندگي است و اين بخشندگي ريشه در مهر دارد. خداوند رحيم است. با اين خدا آشنا شويد و با قرآن انس بگيريد.

شخصي روايت مي‌کرد: در مسير صفين که مي‌رفتيم اميرالمومنين (ع) به هر بهانه اي آيات قرآن را تلاوت مي‌فرمودند. به منطقه رقه که رسيديم راهبي مسيحي نزد حضرت آمد و گفت: من صحيفه اي از پدرانم دارم که از ياران مسيح به دست پدرانم رسیده و بعد از ايشان به من رسیده. اجازه دهيد آن را براي شما بخوانم. حضرت فرمودند بخوان. مضمون صحيفه اين بود: روزي مردی از اين سرزمين عبور خواهد کرد که دنيا در پيش چشمانش مانند خاکستري در معرض باد بي ارزش است و مرگ در پيش چشمان او مثل آبي زلال نزد تشنه کامي است. هر کس به او بپيوند در راه خدا جان باخته است. راهب مسيحي خطاب به اميرالمومنين (ع) گفت: «من شک ندارم که آن مرد شما هستيد. اگر اجازه بدهيد من همراه شما شوم؟» حضرت گريه کردند و فرمودند: «سپاس خدای را که مرا از فراموش شدگان قرار نداد و ستايش او را که مرا در کتاب نيکان و ابرار ياد نمود.» سپس به آن راهب مسيحي گفت که با ايشان همراه شود و آن راهب در همان مسير به شهادت رسيد.

حضرت از مردم رقه خواستند که قايق‌هايشان را به صورت پل به هم وصل کنند تا از اين طرف رود به آن طرف رود بروند ولي آنها اجازه ندادند. اما در چهره حضرت آرامش و اطمينان زيادي بود. همين‌ها علي را، علي کرده است، اينها را کوچک نگيريد، اين کوچک‌ها خيلي بزرگ‌اند.

يکي از فرماندهان مي‌گويد: به محضر امام خميني (رحمه الله عليه) رفته بوديم، به ايشان گفتيم که آقاي چمران یک مرد شاعر مسلک است، به درد جنگ نمي‌خورد. فرمودند چطور؟ گفت: در منطقه عملياتي مي‌رفتيم که به دشت شقايق رسيديم. آقاي چمران نگاهی به اطراف انداختند و گفتند: «که دور بزيم تا از روي شقايق‌ها عبور نکنيم.» جلوتر که رفتيم از دور حيوانيديديم که به بچه اش شير

مي داد، ايشان گفتند: «فعلا مي ايستيم تا اين حيوان به بچه اش شير بدهد.» به همين خاطر مي گويم اين مرد به درد جنگ نمي خورد، در جنگ دقيقه مهم است. امام تا اين حرفها را شنيدند فرمودند: «ما به اين جنس آدم ها نياز داريم، كسي كه پا روي شقايق نمي گذارد، روي آبرو و حيثيت مردم هم پا نمي گذارد. كسي كه به حيوان رحم كند به انسان هم رحم مي كند. اين ها به ظاهر كوچك اند اما خيلي بزرگ و مهم اند.»

در جايي خواندم: روزي ميخي افتاد، به خاطر آن ميخ نعلي افتاد، به خاطر نعل اسبي افتاد، به خاطر اسب سرداري افتاد، به خاطر سردار جنگي شكست خورد و به خاطر اين شكست مملكتي نابود شد و همه اين ها به خاطر اين بود كه آن نعل بند ميخ خود را محكم نكوبيده بود. اگر آن نعل بند ميخ را محكم كوبيده بود اين نعل نمي افتاد، اسب نمي افتاد، سردار نمي افتاد و اين جنگ شكست نمي خورد. پس گاهي مملكتي به خاطر ميخي نابود مي شود. كوچك ها را كوچك نشماريد.

به همين خاطر اميرالمومنين (ع) حاضر نشدند به آنها ظلم و اجحاف كنند. سپس با وساطت مالك به آن طرف رود رفتند تا به منطقه صفين رسيدند. در اين حين معاويه ناجوانمردانه آب را بر آنها بست و به ۴۰ هزار نظامي دستور داد تا فرات را محاصره كنند. اميرالمومنين (ع) باديدن اين صحنه سراپا غم و اندوه شدند و به معاويه نامه اي نوشتند كه: اين شيوه ناجوانمردانه اي است، چرا آب را بستي؟ اما معاويه اعتنايي نكرد. حضرت دستور حمله دادند تا فرات را بگيرند. ۱۲ هزار نفر حمله كردند و ۴۰ هزار نفر را كيلومتر ها از فرات دور كردند. وقتي فرات به دست ياران حضرت افتاد، فرياد زدند: به خدا قسم نمي گذاريم يك جرعه از اين آب فرات بنوشيد. اما حضرت فرمودند: «بگذاريد آنها هم از آب استفاده كنند و در ادامه مي گويد: معاويه ما مثل تو عمل نمي كنيم. تو آب را بستي اما ما آن را نمي بنديم، هرچه مي خواهيد از آب برداريد، و به سوي سپاه خود بازگرديد. ما و شما در آب فرات باهم مساوي هستيم.»

هر كس را مي خواهيد بشناسيد به وقت خشم و شهوت او را بشناسيد. با هر كس مي خواهيد رفاقت كنيد در زمان خشم و نزاع به رفتار او دقت كنيد. امام صادق (عليه السلام) مي فرمايند: با هر كس مي خواهيد صميمي شويد يا همكار شويد سه جا بي جهت او را عصباني كنيد. حرفي بزن كه او عصباني شود، وقتي عصباني شد به حرف هاش توجه كن، بين در عصبانيت چطور حرف مي زند، آيا وجدان را زير پا مي گذارد يا نه؟! چون آدم ها در عصبانيت خودشان را نشان مي دهند.

به شيشه هاي آبخوره و آبليمو توجه كنيد، زلال هستند اما وقتي تكانشان بدهيد گردهايي در آن پخش مي شود و زلالي خود را از دست مي دهد. آدم ها مثل شيشه هاي آبليمو و آبخوره هستند بايد تكانشان بدهيم تا خودشان را به خوبي نشان دهند. وقتي شير مي خريد نمي دانيد كه سالم است يا نه، آن را مي گذاريم روي اجاق گاز، اولين جوش را كه زد خود را نشان مي دهد. آدم ها هم همينطور هستند. در جوش آمدن ها و عصبانيت خودشان را نشان مي دهند.

حضرت علي در اوج خشم جوانمردانه رفتار كردند. سپاهيان معاويه مجددا فرات را گرفتند و آب را دوباره بر سپاهيان امام بستند. سپاهيان امام حمله كردند و دوباره فرات را گرفتند اما باز حضرت به سپاهيان دشمن گفتند: شما آزاديد.

چه خوش گفت سعدی: گل نسبتی ندارد با روی دلفریب - در میان گل‌ها چون گل میان خاری.
امیرالمومنین (ع) آنقدر لطیف هستند که اگر همه گل‌های عالم را با ایشان مقایسه کنیم در برابر ایشان خار هستند.

یکی از دوستان می‌گفت: من برای تبلیغ به آمریکا رفته بودم. آنجا شنیده بودم که یکی از شخصیت‌های مطرح، یکی از دانشگاه‌های آنجا و یکی از مروجین و مبلغین دانشگاه و حوزه در ایالات آمریکا است. خیلی تعجب کردم و دوست داشتم او را نزدیک ببینم. وقت گرفتم و به دفتر کارش رفتم. وقتی وارد شدم گفتم که من شنیده‌ام که شما یکی از مروجین مکتب سیدالشهدا هستید. گفت بله. گفتم: چطور؟ گفت: من یک جامعه‌شناس هستم. سالها پیش به ایران آمدم. به یزد رفتم. اتفاقاً ایام محرم بود. مردم سیاه‌پوش در کوچه و خیابان، به سر زنان عزاداری می‌کردند. پرسیدم چه کسی از دنیا رفته؟ نام سیدالشهدا را آوردند. گفتم چه وقت؟ گفتند هزار و چهارصدسال پیش. من مات و مبهوت ماندم. گفتم هزار و چهارصد و اندی پیش کسی از دنیا رفته و اینها اینطور سیاه پوشیده و عزاداری میکنند. پیش خود گفتم، تو یک جامعه‌شناسی و این‌ها هم یک جامعه هستند. سوژه بسیار مناسبی هم هست. باید روی این جامعه مطالعه کنم. لذا سال‌ها روی نهضت سیدالشهدا تحقیق و مطالعه کردم و الان سی سال است که من در ایالات آمریکا مروج و مبلغ آیین و مکتب سیدالشهدا هستم.

به او گفتم: اگر شما بخواهید راز ماندگاری مکتب امام حسین (ع) را به صورت کوتاه و خلاصه بیان کنید چه می‌گویید؟ چیزی نگفت، بلند شد و پنجره اتاقش را باز کرد. گفت چه پرسیدی؟ گفتم: پرسیدم راز ماندگاری نهضت امام حسین (ع) چه بود؟ گفت: نهضت حسین (ع) مثل این آسمان صاف و پاک است، هیچ تیرگی در خودش ندارد. در دنیا جنگ‌های بسیاری اتفاق افتاد، فجیع‌تر و مظلومانه‌تر از کربلا کشته شدند، ولی همه آنها آغشته و آلوده بودند. ولی این نهضتی بود که پاک بود. ذره‌ای آلودگی و ناپاکی با خودش نداشت.

(وقتی اسرا پیش یزید آمدند، یزید به شمر یا یکی از سپاهیان‌ش گفت که آیا از این‌ها خاطره‌ای داری؟ او گفت: اگر بگویم در امانم؟ یزید گفت: بله در امانی. گفت: این‌ها مردمان بسیار مودبی هستند. ما در راه آنها را بسیار اذیت کردیم، تازیانه زدیم و بسیار بی‌مهری کردیم. اما آنها با ماذبی ادبی نکردند با احترام و حرمت و با ادب با ما رفتار کردند.) یک چنین نهضتی است. اگر می‌بینید که نهضت‌های دیگر گل نکرد و ندرخشید رازش این است که این طهارت و پاکی را همراه خود نداشتند.

\$

###امام زین العابدین علیه السلام کیست؟

امام زین العابدین علیه السلام کیست؟

حجت الاسلام انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

دعاهای صحیفه، چراغ روشن هدایت بعد از حادثه کربلا بعد از حادثه کربلا که وجود مبارک حضرت زین العابدین علیه السلام عهده دار هدایت مردم شدند، و در همان تنگنا، مضیق و مشکلاتی که بنی امیه برای هدایت مردم ایجاد کرده بودند، قرار گرفتند، آن امام چراغ هدایت را با دعا و مناجات روشن کردند.

آن حضرت هر دایمی را در هر مناسبتی که انشا می فرمود و می خواند، وجود مبارک حضرت باقر علیه السلام هم با قلم پاک الهی و ملکوتی و خالصانه اش آن را می نوشت. البته، این دعاها، یک بار دیگر هم به خط مبارک حضرت صادق علیه السلام نوشته شد. ما در سیره ائمه طاهرين عليهم السلام نداریم که آن ها خانواده خود، نسل خود و مردم را به خواندن دایمی، مانند: دعاهای صحیفه سجادیّه سفارش کرده باشند.

با هدفی که حضرت زین العابدین علیه السلام از خواندن این دعاها داشت که مردم از شرک ها، ضلالت و زشتی ها دریابند و به منطقه نور، معرفت، اخلاق و عمل، هدایت شوند، باید گفت این دعاها باید به وسیله اساتید متخصص تعلیم داده شود تا حقایق این دعاها متناسب ساخت ساختمان انسانیت به کار گرفته شود.

اولین باری که در هشتاد سال قبل یکی از علمای بزرگ شیعه صحیفه سجادیّه را برای یکی از علماء بزرگ اهل تسنن در کشور مصر فرستاد و او این صحیفه را مطالعه کرد، آن عالم بزرگ در نامه ای برای آن عالم شیعی نوشت که هزار چهارصد سال است که ما به خاطر بی خبری از این کتاب، دچار خسارت بزرگی شده ایم.

من باید به ایشان بگویم، نه تنها شما بی خبر از این نبأ عظیم بوده و خسارت دیده اید، جامعه شیعه هم مانند شما در خسارت، زیان و ضرر بوده است.

نگاهی کوتاه به زندگانی امام زین العابدین علیه السلام

ایشان در پنجاه و هفت سالی که در دنیا بودند، برای یک روز به قول ما ایرانی ها آب خوش از گلویشان پایین نرفت؛ یعنی در حیات حضرت یک روز آرام هم وجود نداشت. من مانند ایشان کسی را نشناختم که در معرض انواع سختی ها، بلاها و فشارها باشد. اولاً سال ولادت حضرت، دو سال مانده به پایان حکومت امیرمؤمنان علیه السلام است، همان دو سالی که برای خانواده امیرمؤمنان علیه السلام سخت ترین سال های دوره عمر امیرمؤمنان علیه السلام بود. امت اسلام به فرموده خود امیرمؤمنان علیه السلام، به جاهلیت قبل از بعثت برگردانده شده بودند. امام باقر علیه السلام می فرماید: در کل مملکت، چهل نفر هم تحمل علی علیه السلام را نداشت؛ یعنی بی دینی، فساد، گناه و نفاق، بر سراسر مملکت حاکم بود و دو سال آخر عمر امیرمؤمنان علیه السلام، به دو جنگ بسیار تلخ و با عاقبت تلخ، صفین و نهروان گذشت که در این جنگ ها فقط و فقط کسانی علیه امیرمؤمنان علیه السلام شرکت داشتند که ادعای مسلمانی می کردند و در جنگ دوم، نهروان، کشتن امیرمؤمنان علیه السلام را واجب شرعی اعلام کرده بودند، و از این عجیب تر، این که می گفتند منشأ تمام فتنه ها،

علي عليه السلام و معاويه هستند. اميرمؤمنان عليه السلام در اين باره مي فرمايد: ببينيد روزگار با من چه كرد كه ديگر مرا هم وزن با معاويه مي كنند.

در اين دو سال، در چنين طوفاني كام زن و مرد اين خانواده از روز اول ولادت اين فرزند تا شهادت اميرمؤمنان عليه السلام، در اوج تلخي بود.

بعد از شهادت اميرمؤمنان عليه السلام، دوران بسيار تاريخ خفقاني، ظلم، ستم، كشتار، تبعيد، و شكنج بني اميه شروع شد. معاويه بر تمام مملكت حاكم شده بود و در اين دوران، حضرت زين العابدين عليه السلام ده سال عمر خود را گذراند.

بعد شهادت حضرت مجتبي عليه السلام، ده سال ايام حيات امامت ابي عبدالله عليه السلام شروع شد كه ظلم بني اميه در آن ده سال فوق العاده اوج گرفت، و بالاترين ظلم اين بود كه معاويه با زمينه سازي، داشت يزيدي را بر گردن امت سوار مي كرد و با چنين كاري، ديگر حكومت به دست طايفه اي سگ باز، شراب خوار، منكر قرآن و منكر دين مي افتد. معلوم است كه اين طايفه فرمانداري كه انتخاب مي كنند؛ استانداري كه انتخاب مي كنند؛ عواملي كه انتخاب مي كنند، چه نوع مردم مي هستند تا حادثه بسيار بسيار شكننده كربلا پيش مي آيد و وجود مبارك زين العابدين عليه السلام در گردونه اين حادثه مي افتد.

در حادثه كربلا، پروردگار عالم هم با گرفتن سلامتي، و در نتيجه با بيمار شدن يكروزه حضرت، فقط به ايشان اجازه شهادت را روز عاشورا نمي دهد و بعد هم كه ايشان به اسارت در مي آيند، اين قابل لمس نيست كه علم، دين، ايمان، فضيلت، كرامت و همه ارزش ها را اراذل و اوباش به اسارت گرفتند. شما به حساب آوريد كه رفتار اين اراذل با زين العابدين عليه السلام تا شام چه بوده و چه فشاري بر آن حضرت وارد مي كردند. اراذل جاهل تا جايي كه خود حضرت مي فرمايد، ما را عين غلامان سياه حبشي به اسارت گرفته بودند؛ آن ها ما را مي زدند؛ به ما توهين مي كردند؛ به ما توجه نمي كردند كه ما در چه مشكلات بسيار سختي به سر مي بريم، به خصوص اين كه لحظه به لحظه چشم به عمه ها و دخترها مي افتاد و درك مي كردم كه آن ها چه بلاهايي مي كشند.

تا اين كه اسرا از شام برگشتند. از اين برگشتن تا شهادت حضرت، حدود سي سال طول كشيد. در اين سي سال بود كه ايشان هر منظره اي را ميديد، به ياد خاطره تلخ كربلا مي افتاد؛ كشاورزي مي خواست به زراعتش آب بدهد، امام مي نشست و زار زار گريه مي كرد؛ همين كه بچه شيرخواري را در بغل خواهر و يا مادري ميديد، زار زار گريه مي كرد؛ جواني را ميديد، زار زار گريه مي كرد. به علاوه اين كه هر روز در خانه اش بر روي ايتام كربلا باز بود و آن ها تنها زين العابدين عليه السلام را تكيه گاه خودشان مي دانستند، در روايات ما دارد، حداقل هر چند روز يك بار بچه قمر بني هاشم كنار زين العابدين عليه السلام مي آمد. خود ديدن اين بچه، حضرت را ناراحت مي كرد.

نگاه امام زين العابدين عليه السلام به حيات و مرگ در صحيفه

اين مقدمه را براي اين گفتم كه به نظر مي رسد كه چنين انساني، تحت اين همه فشار و سختي، خيلي نرم به پروردگار عالم بگويد، خدايا! حيات و مرگ كه به دست توست، قلم مصلحت خودت را عوض كن و مرگ مرا برسان. او بايد اين را بگويد؛ اما نگاه امام به حيات و مرگ در صحيفه سجاديّه

این است: برای چه بمانم و برای چه بمیرم. این خیلی مهم است که همان طور که باید حیات آدمی هدفدار باشد، باید مرگش هم هدفدار باشد. او همان طور که باید به حیات عشق بورزد، باید به مرگ هم عین حیات عشق بورزد.

از پنجاه و چهار دعا همراه با گریه و با ندبه، این تنها یک تعلیم زین العابدین علیه السلام است. حضرت با تضرع، به پروردگار عالم می گوید و در واقع، دارد به ما یاد می دهد، چگونه زیستن را و چگونه مردن را.

حالا در کنار این خواسته انسانی، آن مقدمه در ذهنتان بیاید که برای یکبار و در یک روز هم آب خوش از گلوئی حضرت پایین نرفته است. خواسته حضرت در این دعا چنین است: وَ عَمَّرَنِي مَا كَانَ عُمُرِي بِذَلِكَ فِي طَاعَتِكَ، خدایا! تا من را بنده خودت می بینی که در فضایی اطاعت از تو هستم، مرگ من را نرسان و بگذار که من بمانم. اگر من بنده تو و مطیع تو هستم، پس برای چه دعا کنم که بمیرم؟ پس خدایا! چرا تو مرا به دنیا آورده ای؟ آیا برای این که من انسان ظرف معرفت، هدایت و عبادت بشوم، مگر این مشت خاک را تبدیل به من انسان نکردی؟ حالا که این عنایت را به من کردی و من اکنون هم اهل معرفتم، و هم اهل عبادتم و هم اهل هدایت، پس چرا بمیرم؟ هر لحظه ای که من بر این حال بمانم، به بالاترین تجارت دست زده ام. من هر چه بیش تر بمانم، آخرت آبادتر و گسترده تری را می سازم. با این معماری، و با این بنایی، و با این تجارت، چرا دستم از دنیا کوتاه باشد؟ من عمر می خواهم؛ من ماندن می خواهم؛ من مرگ نمی خواهم.

آن وقت انسان این جا این معنا را می فهمد که چقدر معرفت، هدایت و عبادت ارزش دارد که در کنار این سه حقیقت، اگر تمام تلخی های این عالم را به کام آدم بریزند، برای او قابل تحمل بوده و هیچ مشکلی برایش نیست. این قسمت از دعای حضرت، درخواست عمر طولانی است.

در روایت نبوی است که رسول خدا صَلَّی الله علیه و آله و سلم سعادتمند را چنین معنا کرده اند: إِنَّ السَّعَادَةَ، كُلَّ السَّعَادَةِ طَوْلُ الْعُمُرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ. (جلال الدین سیوطی، جامع صغیر، ج ۲، ص ۲۰۷). این سخن رسول الله صَلَّی الله علیه و آله و سلم روشن می کند که آرزوی داشتن طول عمر، آرزوی درستی است، اما اگر انسان می خواهد چنین آرزویی کند که مثلاً صد سال و یا صد و بیست سال بماند، باید چنین آرزو کند و بخواهد که در گردونه طاعت حق بماند؛ چون طاعت و نتیجه طاعت، هدف نهایی خلقت انسان را نشان داده و تحقق می بخشد.

و اما مرگ، و این که کی بمیرم. در این باره، حضرت چه تعلیم عظیمی دارد که ای کاش! این هفتاد میلیون جمعیت، مخصوصاً مُفسدان، بی بندباران و گناهکارانش، این زنان و مردان رها شد؟ از مدار دین، و این دخترانی که هزار و پانصد سال پیش، خبر لباس، اوضاع و روابط نامشروعشان، اشک پیغمبر صَلَّی الله علیه و آله و سلم را در آورده است. البته، خبر چنین کسانی، و نه دیدنشان. ای کاش! این ها همین یک جمله زین العابدین علیه السلام را درک و لمس می کردند که مسأله گناه و معصیت برای انسان چه مصیبتی هست.

فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ : خدايا! به محض این که دیدی، برای اولین بار من زین العابدین می خواهم، دچار گناه شوم، هنوز که دچار آن گناه نشده ام، مرگم را برسان که من نباشم تا مرتکب آن گناه شوم.

آنچه بیان شد، تنها داستان یک جمله صحیفه است.

داستان تاثیرگذاري شگرف دعاي توبه صحیفه

خدمت يکي از چهره‌هاي برجسته علم، ايمان و امر به معروف نهي از منکر، رسيدم که در سن صد و سه سالگي در شهري از دنيا رفت. او به من فرمود، الان مشغول به چه کاري هستي؟ آن وقتي که من در خدمتشان بودم، ايشان در سنّ نود و دو سالگي به سر مي برد. اين شخص در اين سن، يک لحظه هم آرام نبود و براي دين مي چرخيد و مي ناليد و غصّه مي خورد. حتي در آن سن، در همان شهر از او که مجتهد بود، دعوت کردند که به دانشگاه برود و درس بدهد، و او هم با آن محاسن سفيد و در سن نود سالگي، هر روز به دانشگاه مي رفت، و هفته اي چهار روز هم پنج ساعت يا چهار ساعت به منبر مي رفت. در عين حال، در کوچه و خيابان با مردم حرف مي زد و آن ها را امر به معروف و نهي از منکر مي کرد. او خيلي انسان والايي بود. او که از من پرسيد در حال حاضر دارم چکار مي کنم، گفتم، دارم صحيفه سجاديّه را شرح و تفسير مي کنم و اکنون به جلد پنجم رسيده ام؛ چون شرح فارسي مفصّلي بر آن در ايران نبود و اين براي اولين بار بود که اين شرح و تفسير بر صحيفه به ميدان آمده بود که من در نهايت اين شرح و تفسير را با هفت جلد به اتمام رساندم. بعد هم پشيمان شدم؛ چون احساس مي کردم اين کار هنوز هم بايد ادامه پيدا مي کرد و به حدود بيست جلد مي رسيد، ولي برنامه ريزان کارهاي من، براي نگارش بيش از اين هفت جلد، سهمي از وقتم را براي نگارش نگذاشته بودند. البته، الان دوباره دارد کلّ برنامه هايم پايه ريزي جديدي مي شود و اگر خدا بخواهد و من مهلت داشته باشم، مي خواهم کلّ حيات زين العابدین عليه السلام، دعاها و آثار آن حضرت را در پنجاه جلد نظام دهم تا بتوانم از يک امامان، فرهنگي صد در صد را به جهانيان ارايه بدهم. اين که گفتم چنين شرح و تفسيري را دارم بر صحيفه مي نويسم، چشمش پر از اشک شد و گفت: اگر ميل داريد، من داستاني را در رابطه با صحيفه سجاديّه را براي شما بگويم. گفتم: با کمال رغبت آن را مي شنوم. او اين داستان را که بعد من آن را در تفسير صحيفه سجاديّه ام هم آورده ام، چنين براي من نقل کرد:

حدود سي سالم بود که در نجف جزء شاگردان درس آيت الله العظمي اصفهاني بودم. ايام ماه رمضان مرحوم سيّد طلبه هاي خوش بيان را در مناطق شيعه نشين عراق پخش کرد. سهم ما به بصره افتاد. با يک روحاني درس خوانده متين از نجف حرکت کرديم و به بغداد آمديم و از آن جا با قطار به بصره رفتيم. ماه مبارک رمضان را گذرانديم و عيد فطر هم تمام شد. بليط قطار گرفتيم که به بغداد برگرديم و از آن جا هم به نجف برويم. کويه قطار هم شش نفره بود و من و آن شيخ بزرگوار که آمديم سر جاهايمان در کويه نشستيم، سه مرد لات، بي تربيت و ناجوري به همراه زن بدکاره اي که اصلاً حجاب نداشت، وارد کويه ما شدند. به رئيس قطار متوسل شديم. او گفت که ما جا ديگري نداريم. ما که نمي توانستيم صبر کنيم؛ چون درس داشت شروع مي شد و ما بايد برمي گشتيم. در همين گفتگو بوديم که قطار به راه افتاد. با خود گفتيم، با اين مصيبت چکار کنيم؟ تصميم گرفتيم تا بغداد سر

خود را پایین بیاندازیم و یا این که به سقف قطار نگاه کنیم. پنج و شش کیلومتری که قطار رفت، دیدیم آن‌ها از بساط خود تنبکی درآورده اند و یکی از آن‌ها شروع کرد به تنبک زدن و آن خانم هم بلند شده که برقصد. در بین، آن دو نفر دیگر از آن‌ها هم شروع کرده اند به تصنیف خواندن. به شیخ گفتم که چکار کنیم؟ گفت، من که می‌ترسم، و شما این کار را انجام بده؛ چون بالاخره تو عمامه ات سیاه است و شاید اگر با این‌ها حرف بزنی، آن‌ها از کارهای خود خجالت بکشند. گفتم، آخر با این لات‌ها و با این چاقوکش‌ها، آن هم با این زن، چه چیزی می‌توانم به آن‌ها بگویم. تصنیف خواندن آن‌ها به عربی همین‌طور داشت اوج می‌گرفت؛ می‌زدند و می‌رقصیدند. آهسته آهسته هر چهار تایی آن‌ها شکل کارشان را جوری کردند که به ما بفهمانند که به مسخره گرفته شده ایم. ایشان می‌فرمود که فلانی هیچ راهی برای ما نمانده بود، جز این که بلند شوم و بساطم را باز کنم و صحیفه سجاده کهنه چاپ سنگی ای را که داشتم، از توی بقچه ام درآورم، و بگذارم بر روی همان صندلی قطار و دعای مربوط به توبه حضرت زین‌العابدین علیه السلام را باز کنم که در آن، ناله‌هایی حضرت به خدا می‌کند و التماسی برای آمرزش به پروردگار دارد که دل سنگ را آتش می‌زد. این دعا جوری تنظیم شده که انگار زین‌العابدین علیه السلام گناه‌کارترین گناهکاران جهان است. بعد با صدای روضه شروع کردم به خواندن و در قلب خود، متوسل به زین‌العابدین علیه السلام شدم و گفتم: یا بن‌رسول‌الله! کلید حلّ مشکل ما شما هستید و کاری از دست ما بر نمی‌آید، و اگر آن‌ها تنها به ما دو ضربه چاقو را بزنند، کار ما تمام می‌شود و کسی هم از ما دفاع نمی‌کند. خطّ اول و خطّ دوم دعا را که خواندم و همین‌طور داشت به پهنای صورتم، از چشمانم اشک می‌آمد که شنیدم صدای تنبک کم شد و بعد هم اصلاً خاموش شد و زن هم از رقصیدن ایستاد و در جای خودش نشست و دو تایی دیگرشان هم از تصنیف‌خوانی افتادند. به نیمه دعا که رسیدم، دیدم آن زن بلند شد و چادرش را درآورد و بر سرش گذاشت و صورتش را هم چسباند به دیوار اتاق قطار و شروع کرد به گریه کردن. آنها که می‌خواستند نزدیک شهری نرسیده به بغداد پیاده شوند، به من گفتند، ای آقا! این چه کتابی است؟ گفتم که این کتاب، جان من است. گفتند که این کتاب را به ما بده. گفتم: برای من، این کتاب، از این دنیا و از این عالم، بیش‌تر ارزش دارد. هر چند در دلم می‌خواستم کتاب را به آن‌ها بدهم، اما با نشان دادن امتناع از دادن کتاب، می‌خواستم ارزش کتاب را به آن‌ها نشان بدهم. برای همین سخنم را در دلبستگی‌ام به کتاب صحیفه ادامه دادم و گفتم: برای من، قیمت این کتاب، از همه عالم هم بالاتر است، پس برای چي آن را به شما بدهم. من برای لحظه ای نمی‌توانم این کتاب را از خودم جدا کنم. آن‌ها گریه کردند و گفتند: آقا! لباس نشان می‌دهد که از اولاد پیغمبر هستی، به حق پیغمبر، این کتاب را خودت به ما بده. تو که دیدی ما کی هستیم. اگر آن را به ما ندهی، به زور هم که شده آن را از تو می‌گیریم. گفتم: باشد. ولی اول بگذارید که من بگویم که این کتاب از چه کسی است؟ شما وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام را می‌شناسید. همین که اسم ابی‌عبدالله علیه السلام را بردم، آن‌ها بیش‌تر منقلب شدند و گفتند، بله، ما او را می‌شناسیم. گفتم: حضرت سیدالشهداء علیه السلام پسری داشت به نام علی بن الحسین، زین‌العابدین، علیه السلام. این کتاب، دعاها و نیایش‌های او است. گفتند که آقا سید! ایستگاه مقصد ما نزدیک است، ما چهار نفر را شیعه کن تا دستان پاک باشد که بتوانیم این کتاب را بگیریم. من کتاب را با گریه به آن‌ها دادم و آن‌ها هم با گریه از ما

خدا حافظي کردند. موقع خدا حافظي، آن زن به ما گفت، شما من را نجات داديد. من بيدار نبودم. من خواب بودم:

مرده بودم، به سخن هاي تو گشتم زنده
خفته بودم، صفت حسن تو بيدارم کرد
او حدي مراغه اي
\$

##مقام حضرت فاطمه سلام الله عليها

مقام حضرت فاطمه سلام الله عليها

حجت الاسلام انصاريان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ
أَجْمَعِينَ».

هر موجودي چهار وجود دارد

كساني كه در فلسفه الهي و در عرفان مثبت كار کرده و كار كشته شده اند و متخصص فن شناخته شده اند، براي هر موجودي در اين عالم، چهار وجود قايلند. آنان براي گفتار و مطلب خود در اين بحث، فقط به يك حقيقت مثل مي زنند و آن، كتاب خدا قرآن مجيد است. البته، آن ها بحث خود را به صورت كلي مطرح نموده و بيشتر آن ها هم مثالي را براي آن ذكر نكرده اند؛ چون فكر مي کردند چنين مسأله اي، براي همه مردم، مسأله روشن و واضحي باشد.

چهار وجود براي قرآن مجيد

قرآن مجيد، داراي چهار وجود است؛ يعني داراي چهار جلوة هستي مي باشد.

يك وجود قرآن، وجود كتبي قرآن است كه عبارت مي باشد از مجموعه سي جزء قرآن كه با قلم بر صفحه نوشته مي شود؛ همين قرآني كه به فرموده شيخ صدوق، بين دو جلد، در سي جزء، در صد و بيست حزب، در شش هزار و چند صد آيه، در اختيار ماست. اين قرآن، با قرآن زمان پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم يك نقطه هم اختلاف ندارد. ترتيب اين قرآن همان ترتيب زمان پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم مي باشد. آياتش هم بي كم و زياد، آيات زمان پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم است (شيخ صدوق، اعتقادات، تحقيق عصام عبدالسيد، ص ۳۳). در يك كلمه، اگر اين گونه نبود، حجت خدا بر بندگانش كامل نبود و ناقص بود و خدا هم حجت ناقص ندارد. در همه چيز و در هر كجا، حجت پروردگار عالم، كامل، تمام و جامع است تا اين كه به قول خود قرآن، تا فردي قيامت، كسي به خداوند نگويد: اگر راهنمايي کرده بودي، اگر گفته بودي، من عمل مي كردم. از كجا معلوم مي شود كه من عمل نمي كردم. خود پروردگار مي گويد، من اين هدايت را كامل و جامع فرستادم كه روز

قیامت کسی بر خدا حجت نداشته باشد: لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً (نساء: ۱۶۵). این وجود وجود کتبی قرآن هست.

وجود دوم قرآن، وجود لفظی است. وجود لفظی قرآن، عبارت است از آیاتی که انسان از روی صفحه کاغذ یا از صفحه ذهنش، بر زبان جاری می کند: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ (بقره: ۱). همان وقتی که داریم يك خطبه را، يك صفحه کاغذ را، يك ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ را بر زبان جاری می کنیم؛ یعنی آیه را تلفظ می نمایم و آن را می خوانیم. در این جا، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، به خوانندگان قرآن، یک سفارش بسیار بسیار مهم دارد که خوانندگان قرآن باید این سفارش پیغمبر را حتماً عمل کنند. آن سفارش این است که شما باید هنگام خواندن قرآن، (طَهِّرُوا أَفْوَاهَكُمْ) مستدرک الوسائل، محقق نوری، تحقیق مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ج ۱، ص ۳۶۸: با دهان و زبان پاک، قرآن را بخوانید. با زبان لایک مسلک، با زبان آلوده به حرام، با دهان آلوده به گفته های باطل، یاوه، سب، ناسزا و فحش، قرآن را نخوانید. این قرآن، دارای پاک ترین آیات، پاک ترین کتاب و پاک ترین حکمت است که باید در دهان های پاک جاری بشود؛ یعنی اگر کسی بخواهد قاری مورد قبول خدا باشد، همیشه پاک می ماند؛ دهانش؛ زبانش؛ بدنش؛ جسمش؛ پوستش؛ گوشش. قرآن کریم، حریم علم پروردگار است. ورود به این حریم، باید با پاکی انجام بگیرد: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ. برخی از مفسران می گویند: فعل: لَا يَمَسُّهُ، معنای امری دارد؛ یعنی معنا ندارد و حق ندارد کسی که پاک نیست، با قرآن من تماس بگیرد؛ مقبول نیست؛ لذا دیده می شود حضرت زهرا علیها السلام بعد از مرگ پیغمبر، یکبار هم، نه هنگام باز بودن پنجره، و نه با باز کردن پنجره، اگر بسته بود، نخواست که صدای اذان گویان حکومت زمان خودش را بشنود؛ مستمع نشد.

ما یک استماع داریم و یک سماع. یک وقت، صدا به گوش می خورد، ولی آدم اصلاً توجهی به آن صدا ندارد. حتّی به الفاظ صدا هم متوجّه نیست تا چه برسد به معانی اش.

صبح، ظهر و شب، کنار مسجد پیغمبر که خانه حضرت زهرا علیها السلام در آن جا بود، اذان می گفتند و ایشان نشنید؛ چون نمی خواست بشنود. در این نود و پنج روز، فقط یکبار به درخواست خودش، بلال اذان گفت که آن هم نیمه کاره ماند؛ چون این زبان، این گلو و این بدن، این روح را صد در صد پاک می دانست. او می گفت: «الله اکبر» از این گلو و زبان، شنیدنی است، ولی نسبت به بقیه «الله اکبر»ها باید در گوش را گرفت و نباید شنید.

زیبقم در گوش کن تا نشنوم - یا درم بگشای تا بیرون روم . سعدی

وقتی ابلیس به عیسی بن مریم علیهما السلام گفت: يٰك «لا اله الا الله» بگو. گفت: نمی گویم. گفت: مگر این شعار توحید نیست؟ گفت: چرا. گفت: پس چرا نمی گویی. عیسی علیه السلام گفت: برای این که تو می گویی، من نمی گویم؛ چون گفتار تو و درخواست تو، توأم با آلودگی است و هدف ناشایستی از آن داری که وقتی به من می گویی، آن را بگو. من نمی گویم؛ «لا اله الا الله» ای که تو می گویی، با هر آلودگی ای می سازد و این «لا اله الا الله» ای که ما می گوییم، با هر پاکی ای می سازد. این که چه کسی آن را اظهار می نماید، فرق می کند (احیاء علوم الدین، جلد ۸، ص ۵۳).

به هر حال، این وجود دوم است.

پس یک وجود قرآن، وجود کتبی آن است و یک وجود دیگر آن، وجود لفظی. اما وجود سوم قرآن، وجود ذهنی است. حفظ قرآن، گاهی با یک قرآن روی کاغذ است و گاهی با یک قرآن بر روی زبان، و گاهی هم با یک قرآن در حافظه حافظ قرآن است. آن قرآن هم قرآن است، ولی وجود ذهنی قرآن.

وجود چهارم کتاب خدا، وجود عینی آن وجود چهارم کتاب خدا، وجود عینی آن است. «عین»؛ یعنی وجود حقیقی؛ به عبارت دیگر؛ یعنی وجودی که همه آثار شیء، از این وجودش ظهور می کند. حالا این پرسش مطرح می شود که وجود عینی قرآن کدامیک از این قرآن های گفته شده است. این قرآن هایی که آن را تلاوت می کنیم، قرآن کتبی است. قرآن های در ذهن حافظان هم که وجود ذهنی آن است. قرآنی که بر روی زبان جاری می شود که قرآن لفظی می باشد. پس آن قرآن عینی کدام است؟

قرآن عینی و حقیقی فقط در وجود انسان کامل قرآن عینی و قرآن حقیقی را فقط باید در وجود انسان کامل ببینید. ما یک مقدار قرآن حفظ هستیم و قاری قرآن هم می باشیم و دو و سه جور هم قرآن چاپی در خانه هایمان داریم، اما ما قرآن عینی نیستیم. قرآن عینی فقط در وجود انسان کامل قابل مشاهده است؛ یعنی آن انسانی که از ابتدای ورود به تکلیف یا بندگی خدا تا لحظه خروج از دنیا، در ایمان، اخلاق و عمل از نظر قرآن کم نداشت. این سخن، تعریف قرآن عینی است.

ارزش این قرآن عینی، برای کسی قابل درک نیست؛ علتش هم این است که عقل های ما محدود بوده و دنیا هم محدود است. ما اگر بخواهیم چیزی را عظیم تر از این دنیا ببینیم، این جا نمی توانیم آن را ببینیم؛ چون این جا گنجایش آن را ندارد و ما را باید در یک عالم دیگری ببرند که در آن عالم، حقیقت انسان کامل قابل ظهور باشد و بعد به اولین و آخرین انسان ها بگویند، اگر می خواهی آن انسان کاملی را ببینی که مصداق عینی قرآن بوده، الان آن برای تو قابل دیدن و قابل تماشاست؛ آن هم نه با چشم سر؛ بلکه با چشم عقلی که به عین الله وصل است؛ چون اگر آن چشم قلب هم وصل به چشم خدا نباشد، آن انسان کامل هم با کمالاتش برای تو قابل مشاهده و قابل دیدن نخواهد بود.

فاطمه علیها السلام، از مصادیق واقعی آیات قرآن حالا ما باید برای درک این وجود عینی، به سراغ یک انسان کامل یا به تعبیری، قرآن عینی و مصداقی برویم. من برای شما چند آیه قرائت می کنم و بعد طبق خود قرآن و روایات، دنبال مصداق این آیات می گردم. خیلی راحت هم این مصداق قابل پیدا کردن است؛ چرا که تاریخ اسلام از زمان بعثت پیغمبر تا الان که ما این جا نشسته ایم، تقریباً به صورت روشن در اختیار ماست و ما در کل امت، یکی از انسان های کاملی را که می توانیم بگوییم از مصادیق واقعی آیات قرآن است، حضرت فاطمه علیها السلام است. در این بخش هم قرآن فقط یک مصداق دارد و دو تا مصداق ندارد. شما هیچ دلیلی را هم نمی توانید پیدا کنید که در این بخش خاص، قرآن دو مصداق داشته باشد. در این بخش، یک انسان کامل، بیش تر وجود ندارد و بقیه انسان ها ما دون این انسان و زیر مجموعه او در کمالات و

فضایل هستند و آن، وجود مبارک فاطمه زهرا سلام الله علیها است که در زنان جهانیان، تنها انسان کاملی که مصداق آیات قرآن می باشد، اوست. مریم کبری، خدیجه کبری، زینب کبری و هر زنی که در دایرة انسان کامل بودن می باشد، ما دون ایشان است و آن مصداق اتم، اجمع، اکمل، اکتع مجموعه آیات قرآن مجید در جنس زنان، فقط ایشان بوده و دومی و هم وزن دیگر ندارد.

این مطالبی که می گویم، دلیل قرآنی همراهشان است، نه این که به عنوان یک روحانی شیعه، برای مستمع شیعه، عظمتی را بسازم و القا بکنم. عظمت سازی بدون دلیل قرآنی و روایتی، کار نادرستی است. لطف مسأله این است که ما از چهارچوب قرآن و روایات برای معرفی این عزیزان بیرون نرفته و از خودمان چیزی را نسازیم؛ چون اگر از چهارچوب قرآن و روایات، آن ها را به کنار ببریم، یا درباره آن ها دچار افراط می شویم یا دچار تفریط؛ چنان که آن هایی که دچار تفریط شدند، صدیقه طاهره را تا جایی پایین آورده اند که در حق او فقط می گویند حضرت زهرا زنی بزرگوار، همسر علی بن ابی طالب و انسانی پاک است و قابل این است که الگو باشد. این ها در جاده تفریطند، و آن هایی که مقام سازی می کنند، آن هم مقام اولو هیت و ربوبیت برای آن حضرت، آنان نیز در جاده افراطند؛ چرا که قرآن می گوید: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. (شوری: ۱۱): هیچ چیزی در این عالم، در هیچ چیزی، مانند خدا نیست. بنا براین، بهترین راه شناخت، آیات قرآن و روایاتند که نه افراط دارند و نه تفریط. قرآن کلام عدل است؛ قرآن کلام حق است. البته، آیاتی که مصداق اتم و اکملش این انسان کامل در جنس زنان است، کم نیست. من برای نمونه چند آیه آن را می خوانم، شاید هم بعضی از این آیات برای تان تازگی داشته باشد. فکر نکنید که می خواهم به سراغ آیه تطهیر و آیه مباهله و آیات سورة دهر بروم که این آیات را صدها بار شنیده اید. آنها در جای خودش معلوم و روشن است؛ بلکه باید درباره این آیه که می گویم و آثارش، دقت کنید.

فاطمه علیها السلام بلد طیب است

خداوند متعال یک کاری که در قرآن کرد برای نزدیک کردن حقایق به ذهن مخاطبش، مثل زدن است. در همه زمینه ها، زمینه های علمی، طبیعی، فلسفی، عرفانی، انسانی و اخلاقی، خداوند مثل زده است، همه. این مثل ها در قرآن مجید هست: وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (حشر: ۲۱): ما این مثل ها را برای شناخت شما می زنیم تا شما را به حقیقت نزدیک کنیم و شما راحت تر با مثل به عمق حقیقت برسید.

ببینید این آیه چه می گوید: وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ... (اعراف: ۵۸). نمی گوید: وَ الْبَلَدُ. سرزمین خالی را نمی گوید؛ بلکه سرزمین را مقید به کلمه طیب می کند. حالا شما همین لغت طیب را با مشتقاتش در قرآن بگیرید: وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ (نور: ۲۶)، أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ (احقاف: ۲۰)، طِبْتُمْ (زمر: ۷۳). «طیب»، این لغت یعنی چه؟ کلمه «طیب»؛ یعنی پاک نابی که هیچ آلودگی با او گره ندارد؛ «طیب» مقابل «خبیث» است؛ چون در آیه بعد هم کلمه «خبیث» را آورده و رو در روی «طیب» قرار داده است. این رو در روی، در خیلی چیزها هست: نور و ظلمت، حق و باطل، ابلیس و خدا، حرام و حلال، حیات و مرگ، این ها همه با هم تقابل دارند. تقابل دارند، یعنی چه؟ یعنی این که هیچ کدام با یکدیگر هیچ نسبتی ندارند. طیب یک داستانی دارد و خبیث هم یک داستانی دیگر؛ هم چنین نور یک داستانی

دارد و ظلمت یک داستان دیگر. شما به اندازه صد میلیاردیم ارزن، صد میلیونیم ارزن ظلمت را در نور پیدا نکن. صد میلیاردیم ارزن نور را هم در ظلمت پیدا نکن. اصلاً این دو تا با هم تقابل دارند؛ نه صفت ابلیس در خدا هست و نه صفت خدا در ابلیس.

وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ: زمین پاک، يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ، خيلي آية عجيبی است. «طَيِّب»، «اذن رب»، «نبات»؛ يعني تا دست خدا در بلد طَيِّب در کار نباشد، بلد طَيِّب آثاري را ظهور نمي دهد.

دست خدا وقتی در بلد طَيِّب بیايد، چه دستي است؟ دست قدرت، دست علم، دست رحمت، دست کرامت، دست احسان، دست فضل. اینها دست خداست

وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ. درباره آیه باز دقت بفرمایید. «بلد» با قید «طَيِّب»، با قید «اذن رب» و «خروج و سردآوردن آثار این بلد طَيِّب» است، ولي با دست اندرکار بودن دست خدا که همان دست صفات خداست.

وجود مقدس حضرت زهراعلیها السلام، بلد طَيِّب است؛ کسی که در این بلد طَيِّب دانه پاشید، پیغمبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم بود. دیگر، باغبانی نمونه او نیست. یک انسان کامل آمد دانه‌های قرآن را، آیات توحید را، علم را، معرفت را، اصالت را، شرافت را، اخلاق را، عمل صالح را در این زمین پاشید. او فقط این دانه‌ها را پاشید. باغبان این دانه‌ها، رب فاطمه بود. خداوند متعال با جلوة ربوبیتش، تمام کاشته‌های پیغمبر را از این سرزمین بیرون آورد.

تعریف جامع و مانع از فاطمه علیها السلام

پس حالا زهراعلیها السلام را با این مقدمه چگونه باید معنا کرد، با این جمله باید تعریف کرد. این جمله را دقت بکنید! این شکل از تعریف را می‌گویند، جامع افراد و مانع اغیار. این تعریف، یک تعریف منطقی است که یک عالم در این عالم به این تعریف نسبت به حضرت زهراعلیها السلام، راه وارد کردن ایراد را اصلاً ندارد. ما به هر که هم ایراد بر این تعریف داشته باشد، با قرآن جواب می‌گوییم، و یا فقط با روایات خودشان. این تعریف، مانع اغیار و جامع افراد است؛ یک تعریف علمی و منطقی: حضرت زهرا علیها السلام؛ یعنی انسانی که جامع تمام کمالات ملکی و ملکوتی و فاقد تمام عیب‌ها و نقص‌ها. او مصداق عینی این آیه است. شما هر چه حقیقت معنوی در این عالم می‌بینید، از ایشان ظهور کرده و هر چه نعمت اخروی است، فردای قیامت در کنار ایشان بروز می‌کند. این را از جهت اخرویش، ساده‌تر معنا کنم.

فاطمه علیها السلام، حبیبۀ حق و قبولی شفاعتش در آخرت

مخاطب گرامی، این روایات ما در عمق خیلی عجیب است. البته، همه سراغ عمقش نمی‌روند؛ ولي خیلی عجیب است. در قیامت بنا بر روایات اصیل مان، پروردگار عالم به حضرت زهرا علیها السلام خطاب می‌کند: (یا حبیبتي) (شیخ صدوق، أمالي، تحقیق مؤسسة بعثت، ص ۶۹) این عکس آن جمله دعای کمیل است. در دعای کمیل، امیرمؤمنان به خدا می‌گوید: (حبیب)؛ می‌گوید: (یا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ). در قیامت خدا به زهرا علیها السلام می‌گوید: ای حبیبۀ من. این عکس آن جمله است پیش خدا چه چیزی ارزش دارد؟ این قیافه، این بدن، وزن بدن؟ نخیر، آنچه پیش پروردگار ارزش دارد، فقط واقعیات وجود انسان است که رنگ بی‌نهایتش در خودش می‌باشد؛ چون عبدي را متصل

به خودش در صفات، در فعل، در اخلاق می‌بیند، او می‌شود محبوب پروردگار: یا حبیب‌تی: حبیبه من! تمام درهای بهشت بر روی تو باز است، از هر دری می‌خواهی وارد شو. انگار، خدا به زهرا علیها السلام می‌خواهد بگوید، این هشت بهشت ملک تو است. برو دختر با عظمت پیغمبر! او به امر الله حرکت می‌کند. وقتی که بر دم در بهشت است (حالا این دری که می‌گوییم، در اصطلاحی نیست؛ این در، مقام و مرتبه است) وقتی به آن جا می‌رسد، برمی‌گردد به طرف محشر و می‌ایستد. حبیب با محبوبش گفت و گو می‌کند: دختر پیغمبر! همه درها که اکنون بر روی تو باز است، پس چرا نرفتی؟

حضرت زهرا علیها السلام می‌گوید: خدایا! من دل تنها رفتن به آن جا را ندارم؛ یعنی اگر بروم، خوش نیستم.

خدا می‌گوید: پس با چه کسی می‌خواهی بروی؟

می‌گوید: خدایا! با هر که در دنیا از نظر قلب، عمل و چشم، با ما در ارتباط بوده؛ قلبش محب ما بوده، چشمش گریان برای من و بچه‌هایم بوده، عملش هم در حد خودش هماهنگ با من بوده است.

خطاب می‌رسد: من عددی برایت نمی‌گذارم، هر کسی را می‌خواهی صدا کن.

آن وقت، میلیون‌ها نفر با یک ندا؛ با یک ندای ای پیروان ما و محبین ما و گریه‌کنندگان بر ما! من منتظر شما هستم که با شما به بهشت بروم؛ بیایید! و همه آن‌ها راه می‌افتند.

اگر بگویید: پس دادگاه‌های ما چه می‌شود؟ می‌گوییم: گریه‌کن، عاشق و فرد عامل که دادگاه فوق‌العاده‌ای ندارند. دادگاهی شدن را هم به شما می‌بخشند. چون مگر شما آلوده به گناهان کبیره‌اید که نگه تان دارند یا آلوده به ربا، شراب، قمار، ظلم و حق را نا حق کرده‌اید که شما را نگه دارند؟ ما لغزش داریم، اما این لغزش‌ها کم است؛ همان گونه که امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه متقین در وصف آنان می‌گوید: (قَلِيلًا ذَلَّلُهُ) تمام نهج‌البلاغه، ص ۱۹۹، خطبه له علیه السلام فی وصف المتقین و المؤمنین)، و اصلاً با رحمت و کرم خدا جور نیست که برای یک لغزش کم بگوید، فرد را نگهش دارید؛ زنجیرش کنید؛ برایش دادگاه تشکیل بدهید. در دنیا دادگاه‌ها این کار را نمی‌کنند؛ به طرفین دعوا می‌گویند، بروید از هم بگذرید، آن وقت خدا برای لغزش کم، سختگیری می‌کند؟! مُحَبِّی، عاملی، گریه‌کنی، فقط گریه خالیت، خار لغزش‌ها را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند.

آن وقت همه راه می‌افتند. وقتی همه نزدیک بهشت آمدند، فاطمه زهرا علیها السلام می‌گوید، شما وارد شوید، من تا نفر آخرتان در بهشت نرود، خودم نمی‌آیم؛ یعنی شما در بهشت مهمان آثار آنهایی هستید که در وجودتان ظهور کرده؛ یعنی هر کس از این امت در بهشت برود، سر سفره علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نشسته است، نگوید متعلق به خودم است. اگر آن‌ها نبودند، ما نه به خدا راه داشتیم، نه به بهشت. این چند رکعت نمازی را هم که امروز به ما اجازه دادند بخوانیم والله قسم، به خاطر گل روی فاطمه به ما اجازه دادند، ما خواندیم. این نماز ما هم متعلق به گل روی زهرا علیها السلام بود. آن روزه ماه رمضان ما هم متعلق به اهل بیت است. آن حج ما هم متعلق به اهل بیت است. این اشک چشمان ما هم متعلق به اهل بیت است. ما چیزی از خودمان نداریم، آن‌ها را در دنیا به ما کریمانه می‌پردازند و فردای قیامت هم به صورت بهشت همین پرداخت‌ها ظهور می‌کند.

آنچه گفته شد، معنای بلد طیب بود: وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ. باغبانی مثل خاتم انبیا دانه‌های ملکوتی را به صورت قرآن در زهراعلیها السلام قرار داد. خداوند این دانه‌ها را با علم، رحمت، کرم، لطف، فضل و احسانش شکافت. چه گل‌هایی، و چه محصولات، از شکافته شدن این دانه‌ها به وجود آمد. تمام نمازهای زهراعلیها السلام و روزه‌های زهرا علیها السلام همین یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ بود. نبات‌ها و رویدنی‌ها گوناگون بود و یکی از رویدنی‌های وجود این بلد طیب، حسن، حسین و زینب کبری است. این‌ها درخت این زمینند. آن‌جا هم خدا باز مثل می‌زند: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (ابراهیم: ۲۴)

برای این که قوت بین دو زمین پاک را بتوانید اندازه بگیرید، باز باید به قرآن مراجعه کنید. حضرت مریم علیها السلام هم بلد طیب بود. فقط یک عیسی علیه السلام از او به وجود آمد. عیسی علیه السلام هم هیچی از او به وجود نیامد و سی و سه سالگی، او را به آسمان‌ها بردند. زهراعلیها السلام نه امام معصوم از او به وجود آمد. قوت زمین و قدرت زمین را ببین!

بهار علی علیه السلام کنار فاطمه علیها السلام

اما این زمین را خداوند متعال کنار بهاری مثل امیرمؤمنان علیه السلام قرار داد. چرا من از امیرمؤمنان علیه السلام تعبیر به بهار کردم؟ همین امروز مفاتیح را بخوانید. در آخرش یک سلسله دعا است. سر صفحه، به خط درشت نوشته است: دعا و زیارت ولی عصر. در زیارت‌های امام زمان علیه السلام، یک جمله اش این است: (السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَبِيعَ الْأَنْبَاءِ) (ص ۸۷۵): درود بر تویی بهار انسان‌ها. امام زمان علیه السلام بالاتر است یا امیرمؤمنان علیه السلام؟ پیغمبر می‌گوید: امیرمؤمنان، برتر از فرزندان است. حتی برتر از حسن و حسین (أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا) (عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶). علی علیه السلام، امام حسن بن علی و حسین بن علی علیهما السلام، مأمومِ امیرمؤمنان علیه السلام. وقتی امام زمان علیه السلام بهار انسان‌ها باشد، البته، این بهار بودنش را از علی علیه السلام گرفته است.

خزان بهار علی علیه السلام

خدا بهاری مثل علی علیه السلام را کنار زهراعلیها السلام قرار داد و از نسیم این بهار است که نه امام از این سرزمین سر بر آوردند و دنیا و آخرت را هر کدامشان به تنهایی روشن کردند. وقتی امام حسین علیه السلام گلوی بریده را روی خاک گذاشت، «أَبَتَا! أَمَّا الدُّنْيَا، فَبَعْدُكَ مُظْلِمَةٌ؛ فَأَمَّا الْآخِرَةُ، فَبِنُورِ وَجْهِكَ مُشْرِقَةٌ.» هریک از امامان، مُشْرِقِ آخرتند و جدا کردنشان از زندگی، مُظْلِمِ زندگی هر انسان جداشونده‌ای.

بهار فصل خیلی زیبایی است، هوای خیلی زیبایی دارد، نسیم حیات‌بخش دارد، بهار برای تمامی اهل دنیا زیباترین زمان، و با نشاط‌ترین زمان، و صفابخش‌ترین زمان است. هیچ بهاری در عالم، بهار وجود علی علیه السلام نیست، و به دلیل قرآن، با شهادت زهراسلام الله علیها این بهار خزان شد. تمام گل‌های این بهار پرپر شد، تمام گل‌ها؛ چون گفتیم زهراعلیها السلام انسان کاملی است و به دلیل آیات و روایات، تعریف منطقی برای او آوردیم؛ جامع همه کمالات و فاقد همه عیب‌ها. پس می‌شود گفت، امروز همه گل‌های حیات علی علیه السلام ریخت؛ تمام شاخه‌های سبزش خشک شد. به این خاطر، به کنار بدنش برگشت و گفت (لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ) (بحارالانوار، علامة مجلسی، ج ۴۲،

ص ۲۱۳). زندگی دنیوی زهرا علیها السلام دیگر تمام شد؛ دیگر کسی علی علیه السلام را سر حال نخواهد دید. در نهج البلاغه است و سید رضی آن را نقل کرده که علی علیه السلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: من زهرا را دفن کردم، ولی یا رسول الله! تا شب نوزده روزه رمضانی که شمشیر را بر فرق من بزنند و سی سال طول می کشد، علی که امام است، امام معصوم، گفت: یا رسول الله! دیگر شب خواب بی گریه برای من نخواهد دید، من تمام عمرم، مقداری از شبم را بیدار مانده و گریه می کنم (نهج البلاغه، ص ۲۳۸، کلام ۱۹۳).

به سبک روضه خوان های قدیم دو سه تا شعر بخوانم. حضرت علی علیه السلام به مردم مدینه نگفت که برای زهرا علیها السلام گریه کنید. آن ها ارزش آن را نداشتند و گریه هایشان هم نجس بود، بلکه خود کنار قبر، رو به آسمان ها کرد و گفت:

بر احوالم ببار ای ابر! اشک از آسمان امشب

که من با دست خود کردم گُلَم در گِلِ نهان امشب

حسن گریان، حسین نالان، پریشان زینین از غم

(آن هم من علی با این همه توان)

چه سان آرام بنمایم من این بی مادران امشب

(مگر گریه بچه های من خشک می شود)

زمین! زمین! با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن

که این پهلوی شکسته بر تو باشد میهمان امشب

\$

##مقام حضرت زینب سلام الله علیها

مقام حضرت زینب سلام الله علیها

حجت الاسلام انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلِيٍّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ اَعْدَائِهِمْ اَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

قانون وراثت و حضرت زینب علیها السلام

از قانونی بحث می کنم که نزد دانشمندان به عنوان قانون وراثت شناخته می شود. بر اساس این قانون، اوصاف، خصال، طبیعیات و واقعیات پدران و مادران به وسیله یک سلسله عوامل و ابزار، به فرزندان آنها منتقل می شود و هیچ انسانی هم از این قانون وراثت مستثنا نیست؛ نسل به نسل، همه انسان ها تحت تأثیر قانون وراثت هستند. دانشمندان امروز جهان، این عقیده را دارند که این خصال و اوصاف به وسیله عنصري بسیار پیچیده به نام «ژن» به فرزندان منتقل می شود.

از شگفتی ها است که پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در پانزده قرن قبل، در ضمن یک حادثه جالب، به این حقیقت اشاره فرموده اند. زن و شوهر جوان سفیدپوستی وقتی که

خداوند مهربان به آنها فرزندی عنایت می‌کند، شوهر می‌بیند این فرزندی، سیاه‌پوست است. با اعتماد و اطمینانی که او به همسرش داشت که او زنی پاکدامن، با عفت، باتقوا است، خیلی برایش شگفت‌آور بود که چرا فرزند آنها سیاه‌چهره به دنیا آمده است. این شد که او فرزندش را به بغل گرفته و به مسجد می‌رود و به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شده و به ایشان عرض می‌کند، من سفیدپوستم و همسرم هم سفیدپوست است، ولی بچه‌مان سیاه حبشی به دنیا آمده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او اطمینان صددرصد می‌دهد که این طفل از تو و از همسر تو است، اما در نطفه همه انسان‌ها یک عنصری هست به نام «عرق»، و بعد فرمودند: (هَذَا نَزْعَةُ عِرْقٍ این از جا برکندن ریشه و اصلی است).

ای مرد! بدان یقیناً این «عرق» انتقال‌دهنده اوصاف، خصایل و روحيات گذشتگان است به آیندگان، و قطعاً در پدران گذشته تو، یا در پدران گذشته همسرت، یک مرد و یا یک زن، سیاه‌پوست بوده و این «عرق»، این سیاهی را از آنها منتقل کرده است و از بچه تو این رنگ ظهور یافته و آشکار شده است. بنابراین، نگران نباش و مطمئن باش و یقین داشته باش که این طفل، طفل شماست (صحیح بخاری، ج ۸، ص ۳۱)

این قانون وراثت می‌باشد که برای دانشمندان هم ثابت شده است. البته، اگر آنها هم در این زمینه کشفی نداشتند، برای ما مسلمان‌ها این مسأله، مسأله ثابت‌شده‌ای بود؛ چون علاوه بر روایات ما، در آیات قرآن مجید هم اشاره به این معنا را داریم؛ خداوند متعال درباره ذریه انبیای خود همین مطلب را تلویحاً بیان فرموده است ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ (آل عمران: ۳۴). آنان در کرامت، و در شرافت، و در آقایی، و در اخلاق، و در اوصاف، و در صفات، وصل به یکدیگر و از یکدیگر بوده و یک حقیقت هستند. از ابراهیم علیه السلام اوصافش به اسماعیل علیه السلام منتقل شده و از اسماعیل نیز این اوصاف به نسلش منتقل شده است، و از نسلش، به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرين عليهم السلام منتقل شده است.

در کتاب‌های لغت هم نوشتند، عرقی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ ریشه و اصل، در پنهانی و به نازکی و باریکی بسیار دخالت‌کننده است (جلال‌الدین سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۰۵)، معنایش این است که پدران و مادران، اوصافشان را به اولادشان انتقال می‌دهند.

نتیجه سخن تا اینجا، این است که در یک مرحله، باید از نظر قانون وراثت، درباره وجود مبارک زینب کبری علیها السلام بحث کرد و گفت، زینب کبری علیها السلام بر اساس این قانون، جلوة ذخیره‌های عظیم معنوی چهار شخصیت است؛ یعنی وجود مقدس او، خورشیدی است که از افق گنجینه‌های شخصیتی چهار خزانه ارزش‌های پروردگار مهربان عالم، طالع شده است. خزینه اول، وجود مبارک امیرمؤمنان علیه السلام بوده و خزینه دوم، وجود مبارک فاطمه زهرا سلام الله علیها است که پروردگار عالم، بنابر تأویل ائمه طاهرين که راسخان در علم هستند و تأویل قرآن پیش آنهاست وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاٰسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (آل عمران: ۷)، در ارزش‌ها، مجموعه عناصر شخصیتی امیرمؤمنان و حضرت زهرا علیهما السلام، شخصیت زینب کبری علیها السلام را تشکیل داده است، و دو خزانه دیگر وجود مقدس حضرت زینب علیها السلام

هم یکی وجود مبارک رسول خداست که پدر مادر زینب کبری می‌باشد، و یکی هم خدیجه کبری علیها السلام است که مادر مادر زینب کبری علیها السلام می‌باشد.

از سخن حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه برمی‌آید که حضرت خدیجه علیها السلام اولین زنی است که اسلام آورده، و در روایات چنین بیان شده که آن حضرت اولین زنی در عالم است که در قیامت، قدمش به بهشت می‌رسد، خدیجه کبری علیها السلام است (قندوزی، ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۴۶۹). خدیجه کبری علیها السلام کسی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا آخر عمرشان نسبت به یاد او بی‌توجه نبودند و همیشه که صحبت از خدیجه کبری علیها السلام می‌شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از او تعریف می‌کردند (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۳) و در روایات ما آمده که هنگام مرگ خدیجه علیها السلام، جبرئیل علیه السلام نازل شد و رضایت خدا را از خدیجه کبری علیها السلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اعلام کرد. (تذکره الخواص، ص ۳۰۲) این مجموعه ارزش‌های وجود پیغمبر، خدیجه، امیرمؤمنان و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم، یکجا در زینب کبری علیها السلام طلوع کرده است. بر اساس قانون وراثت، وقتی زینب به دنیا آمد، قنذاق مبارکش را که به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دادند، در اولین باری که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او نظر انداخت، فرمودند: هر چشمی در این دنیا برای این دختر گریه کند، ارزش گریه او، مساوی با گریه بر حسن و حسین علیهما السلام است (طراز المذهب، ص ۲، نقل از خصائص الزینبیه، ص ۵۳)؛ یعنی یک قطره اشک برای زینب کبری علیها السلام، مساوی است با گریه کردن بر دو امام معصوم علیهما السلام. فرمودند، ثواب گریه بر این دختر، مساوی گریه بر اباعبدالله علیه السلام است، بلکه فرمودند گریه بر او، مساوی است با گریه بر دو امام معصوم علیهما السلام است؛ یعنی اگر در قیامت، گریه بر حضرت مجتبی علیه السلام که درباره آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس برای حسن من گریه کند، قیامت که همه چشم‌ها گریان است، چشم او گریان نخواهد بود، و گریه بر اباعبدالله علیه السلام که سبب شفاعت رحمت و مغفرت است، این دو گریه را اگر در یک کفه ترازو بگذارند و گریه بر زینب کبری علیها السلام را در یک کفه دیگر، با هم مساوی می‌شود.

دانش زینب کبری علیها السلام

اما درباره دانش زینب کبری علیها السلام، امام باقر علیه السلام درباره حضرت زهرا علیها السلام و دانش آن حضرت یک نظر دارند، و وجود مبارک زین العابدین علیه السلام هم درباره عمه‌شان حضرت زینب کبری علیها السلام، از نظر دانش و بینش، یک نظر دارند. امام باقر می‌فرماید: این که اسم مادر ما را «فاطمه» گذاشتند، بی‌علت، بی‌جهت، بی‌سبب و بی‌دلیل نبوده است. علت آن این است که پروردگار عالم در دنیای معنا به مادر ما خطاب کرده: فَطَّمْتُكَ بِالْعِلْمِ (شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۶۰). «فطم»؛ یعنی قطع کردن، جدا کردن. لغت «فطم»، به معنای بریدن است. معنای حدیث چنین می‌شود: فاطمه علیها السلام را فاطمه می‌گویند، به علت اینکه خدا به او فرمود: من با پرکردن تو از علم خودم، تو را و قلبت را از علوم همه زمینیان بریدم و نگذاشتم تو در دانش و بینش، نیازمند علوم بشری بشوی.

و دانش زهرا علیها السلام، دانشی الهی است. کنار بازار کوفه، وقتی زینب کبری علیها السلام خطبه خواندند و حادثه کربلا را تحلیل کردند و مردم را به آن گناه بی نظیرشان آگاه کردند، زین العابدین علیه السلام کنار محمل عمه خود، خدا را شکر کردند و فرمودند: عمه جان! من پروردگار عالم را شکر می کنم و سپاسش را می گویم که الحمدلله تو تعلیم دیده بدون معلّم بشری هستی (طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۳۱)، و این دریای دانشی که در وجود تو موج می زند، مستقیماً الهی و خدایی است، همان طوری که خداوند از دانش بیکرانیش در قلب مادرش زهرا علیها السلام قرار داد، از دانش بیکرانیش در قلب مطهرّ زینب کبری علیها السلام قرار داد و این سابقه هم داشت، نه اینکه اولین بار بوده است. اینکه عنایت خدا بر یک انسان، کامل جلوه کند، ما در قرآن مجید درباره دو نفر صریحاً می بینیم که خداوند متعال در ایام کودکی آنها، دانش خود را در ظرف قلب آنان ریخته است: یکی مسیح که در متن قرآن است که در گهواره، در روز اول تولّد، به یهودیانی که به مادرش مریم علیها السلام گفتند: مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا (مریم: ۲۸) مریم! پدرت که آدم بدی نبود و مادرت که زن پاکدامنی بود، شما هم که شوهر نکردید، پس این بچه را از کجا آوردی؟ مریم علیها السلام اشاره به گهواره کرد. آن جمع یهودی گفتند: كَيْفَ نَكْلَمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (مریم: ۲۹). شما اشاره به گهواره می کنید، بچه یکروزه که حرف نمی زند که از میان گهواره صدا بلند شد: إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا (مریم: ۳۰). خود کتاب، علم است. پروردگار عالم کراراً در قرآن مجید از تورات، انجیل و قرآن تعبیر به علم کرده است: مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ (آل عمران: ۱۹). همه تورات را قرآن می گوید، علم. همه انجیل را می گوید، علم آتانی الْكِتَابَ {خدا علم به من داده} وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا {و مقام نبوت را به من داده است}. مقام نبوت که همراه با تاریکی، ظلمت و جهل که نیست؛ علم است؛ علم خدایی که بچه یکروزه در گهواره را؛ چنان که قرآن می گوید، خزانه علم قرار می دهد.

همان خدا بدون معلّم بشری، زینب کبری علیها السلام را خزانه علم بشری قرار می دهد. چنان که گفتیم، بنا به نقل قرآن کریم، این کار یک بار برای حضرت مسیح علیه السلام اتفاق افتاده است. یا درباره یحیی می فرماید: وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (مریم: ۱۲): ما مقام نبوت و حکمت را در حالی که یحیی علیه السلام بچه سه و چهار ساله بود، به او عنایت کردیم. این متن قرآن است. پس این بار دوم است که این اتفاق به وسیله خدا افتاده است. چه مانعی دارد که همین اتفاق برای حضرت زهرا علیها السلام هم افتاده باشد؟ چه مانعی دارد که همین ماجرا برای زینب کبری علیها السلام هم اتفاق افتاده باشد؟ این اتفاق، نشانگر کمال آنهاست؛ نشانگر عظمت روحی آنهاست. نشانگر ارزش های انتقال یافته از امیرمؤمنان، حضرت زهرا، پیغمبر و خدیجه کبری صلوات الله علیهم در وجود مبارک اوست. قلب به پروردگار اتصال داشته و از طریق این اتصال، علم خداوند در این خزانه با عظمت سرازیر شده است. او این علم را حبس نکرد؛ چرا که اهل بیت طبق آیات قرآن، در همه امور اهل اتفاق بودند: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى. وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى. فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى (لیل: ۷-۵) فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى، چه چیزی را بخشد کرد؟ مال، آبرو، قدرت، دانش، شخصیت، زبان، قلم و قدم در تمام نعمت هایی که خداوند به اهل بیت عنایت کرده بود، آنها اهل اتفاق بودند. در هیچ زمینه ای در وجود اهل بیت بخل وجود نداشت. زینب کبری علیها السلام در دوره عمرش سه کلاس تشکیل داد، ولی با کمال تأسف از

این سه کلاس، چیزی باقی نمانده است. حیف از آن کلاس‌ها و حیف از بی‌توجهی شاگردان آن کلاس‌ها. یکی از این کلاس‌ها که زینب کبری مخصوص خانم‌ها تشکیل دادند، کلاس تفسیر قرآن بود، و ای کاش! بخشی از تفسیری که زینب کبری علیها السلام فرموده بود، به دست ما رسیده بود تا به وسیله زینب کبری علیها السلام ما با عمق آیات قرآن آشنا می‌شدیم. لغت «تفسیر»، به معنای پرده برداری است. زینب کبری علیها السلام به عنوان تفسیر قرآن، پرده از آیات قرآن برداشتند و عمق آنها را برای مردم بیان کردند. این انسان عالم، این انسان بصیر، این انسان با بینش، شاید نزدیک چهل سال برای زنان مدینه و کوفه قرآن گفت؛ حقایق قرآن را بیان کرد؛ تفسیر آیات را بیان نمود، ولی آنها را ننوشت. چیزی از این تفسیر باقی نمانده است. این توصیف یک کلاس او بود. قرآن در خانه آنها نازل شده و کسی مانند آنها، عمق قرآن مجید را نمی‌داند. او فرزند پدری بود که اهل تسنن در کتاب بسیار باارزش ینابیع المودة خودشان، نقل می‌کنند که ابن عباس می‌فرماید، من پیش امیرمؤمنان علیه السلام تفسیر قرآن می‌خواندم، امیرالمؤمنین به من فرمود: پسر عباس! اگر من آنچه در هفت آیه سوره حمد است، از «ب» بِسْمِ اللَّهِ {تَا} وَلَا الضَّالِّينَ را برای شما بگویم و شما هم گفته‌های من را بنویسید، و بعد از این که من پایان کلاس را اعلام بکنم، هفتاد شتر جوان را باید بیاورید تا این نوشته‌ها را بار کنید تا بتوانید آنها را با خود ببرید (ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۰۵)

زینب کبری دختر یک چنین مفسر قرآنی است. بنابراین، معلوم است از قرآن چه چیزی پیش زینب کبری علیها السلام بود. این توصیف یک کلاس زینب کبری علیها السلام است. کلاس دیگری که وجود مقدس زینب کبری داشتند، کلاس فقه بود. فقه دریای وسیعی است. یک طلبه ما در قم، وقتی فقیه کامل و مدرّس فقه می‌شود که هشتاد و چهار باب فقهی را در هشتاد و چهار عنوان کتاب فقهی به صورت اجتهادی در سی سال شب و روز بخواند، ولی همه این دریای فقه، پیش زینب کبری بود که اگر گفته‌های ایشان را در این کلاس ثبت کرده بودند، باور کنید در مسایل فقهی، هشتاد درصد کار مراجع ما، با گفته‌های زینب کبری علیها السلام آسان شده بود؛ چرا که او خودش چشمه صافی برای فقه بود، اما مراجع ما الآن کنار چشمه گل‌آلود هستند. اگر این بزرگوران بخواهند در مسایلی از فقه در روایات غور و بررسی کنند و فتوا بدهند، ممکن است ده تا روایت ساختگی در آن روایات باشد، و وجود چنین امکاني، بخش روایات را گل‌آلود کرده است. حالا مراجع ما باید بنشینند و این روایات را ارزیابی کنند و بر اساس روایت صحیح، به میلیون‌ها نفر شیعه فتوا بدهند؛ برای همین برای به دست آوردن روایت صحیح در این چشمه گل‌آلود، گروهی آمدند و روایات را تقسیم‌بندی کردند؛ اخبار و احادیث را تقسیم‌بندی کردند؛ خبر متواتر، خبر صحیح، خبر حسن، خبر مسلسل، خبر مسند، خبر مرسل، خبر ضعیف، خبر موثق، خبر مجهول. در مجموعه این اخبار، این تقسیم‌بندی نیز وجود دارد: خبر عامی، خبر خاصی (امامی)، خبر مطلق، خبر مقید، خبر مخصّص، خبر ناسخ. یک مرجع چقدر باید زحمت بکشد که از میان این چشمه، یا به یک خبر متواتر، یا به یک صحیح، دست پیدا کند و بعد، بر اساس آن فتوا بدهد.

روشنفکرها خیال می‌کنند، فتوا دادن کار خیلی ساده‌ای است، می‌گویند، خودمان می‌بینیم و می‌گوییم. من می‌گویم: شما چه چیزی را می‌بینید و می‌گویید. دیدن شما دیدنی علمی نبوده و گفتن تان هم گفتن حق نیست. آخر شما چه چیزی را می‌بینید و چه چیزی را می‌گویید؟ اگر به شما

یک کتاب حدیث بدهند، هیچ تخصصی در شناخت احادیث آن ندارید. شما چه شناختی دارید؟ برای شناخت یک روایت، حداقل مانند آیت الله العظمی بروجردی باید درباره چهارده هزار راوی شناخت داشته باشید. شما درباره دو نفر از آنها هم شناخت ندارید. این مرد در هشتاد و هشت سالگی، چهارده هزار راوی حدیث را که در کتابها دسته‌بندی کرده بود، در ذهن داشت و همه این راویان را می‌شناخت که روایت کدامها قابل قبول است، و کدامها مورد اعتماد هستند و کدامها قابل رد هستند، و کدامها مجهولند. کدامها غیرثقه هستند. کدامها ثقه هستند. کدامها مطمئن هستند. شما چه می‌دانید این حرف‌ها را و اینکه چگونه باید در مورد یک راوی ارزیابی بشود. دین را باید عالم ربانی به مردم بدهد، نه یک روشنفکری که از فرهنگ اروپایی ارتزاق کرده، نه روشنفکری که در آمریکا تربیت شده است. دین را باید تربیت شده قم، مشهد و نجف به مردم بدهد.

چنان که گفته شد، حضرت زینب علیها السلام فقه می‌گفت و خودش چشمه زلال این علم بود. کلاس دیگرشان هم کلاس اخلاق بود؛ کلاس تربیت نفوس، کلاس تزکیه نفوس، به تعبیری کلاس آدم‌سازی. با توجه به این که وجود مقدس خودشان، مجسمه کامل اخلاق بودند.

خیلی هم برایم مهم بود این قسمت از زندگی ایشان را وقتی در سوریه بودم در کتابخانه‌ای در شرح حال زینب کبری علیها السلام کتابی دیدم. در تحلیلی که در یک بخش این کتاب آمده بود، راجع به دانش، بصیرت و علم زینب کبری سلام الله علیها بحث می‌کرد که به نظر من مطالب مهم و ارزنده‌ای داشت.

حماسه زینب کبری علیها السلام

اما درباره برخورد ایشان با حادثه کربلا، خیلی ساده و آسان می‌گویم که برخورد زینب کبری علیها السلام در این رابطه، برخوردی صابانه بوده است.

اما این صبر در زینب کبری علیها السلام چگونه بوده؟ او سخت‌ترین، سنگین‌ترین، دردناک‌ترین و رنج‌آورترین حادثه تاریخ را دیده است. آن هفتاد و دو نفر که از دنیا بریده و شهید شدند و به خدا پیوستند، تمام سنگینی بار این حادثه روی دوش زینب کبری آمد، به انضمام این که از طرف برادر مأمور شد، هشتاد و چهار داغ‌دیده را از کربلا تا شام سرپرستی کند، از شام تا مدینه و تا وقتی که زنده است؛ یک زن نه یک امت. این حادثه بین یک امت تقسیم نشد، بلکه سنگینی آن بر روی دوش یک زن بود؛ سرپرستی تقسیم، بین چهار و پنج مدیر لایق مدبر نبود. تنها بر دوش یک مدیر، مدبر، لایق بود. آن حضرت با این حادثه، برخوردی الهی کرد. از زمان وقوع این حادثه تا روز وفاتش، برای یکبار، به خاطر حادثه؟ کربلا نفسی که بوی گلایه و شکایت از خدا را بدهد، از دل نکشید؛ بلکه کنار حادثه تلخی با این وسعت، شاکر بود. چه کسی این تحمل را داشت کنار چنین حادثه‌ای بنده شاکر پروردگار باشد. این زیاد وقتی در بارگاهش به مسخره به زینب کبری علیها السلام گفت: رفتار خداوند را نسبت به اهل بیت‌ات چگونه دیدی؟ یعنی دیدی که خداوند ما را پیروز کرد و شما قطعه‌قطعه و متلاشی شدید. جواب داد: وَمَا زَايَتْ إِلَّا جَمِيلًا جز رفتاری خوب و نیک از خداوند ندیدم (ابن‌نما حلی، مشیرالاحزان، ص ۷۱)؛ یعنی خداوند امامت را با شهادت در هم آمیخت و بالاترین زیبایی را درست کرد؛ چنان که با این آمیزش، برای ما چهره‌ای زیباتر از یوسف علیه السلام را به وجود آورد. در روز یازدهم با چه تحمل مثبتی و با چه صبر ملکوتی و عرشی آمد و دو دست مبارکش را زیر بدن

قطعه قطعه شده ابا عبدالله علیه السلام برد و با یک دنیا ادب به سمت آسمان برگشت و به پروردگار گفت: اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقَلِيلَ الْقُرْبَانَ خدایا! این اندک را به عنوان قربانی که اصلاً تناسبی با عظمت خدایی تو ندارد، از ما قبول کن (شیخ محمد مهدی حائری، شجرة طوبی، ج ۲، ص ۲۹۴)

ما یک چیزی می‌گوییم و یک چیزی را می‌شنویم که اگر یک میلیونوم آن بر سر خودمان بیاید، آن وقت باید ببینیم چه کاره هستیم؟ در این موقعیت، عبادت و صبر در ایشان جمع شده بود. امام صادق علیه السلام این موقعیت را چنین توصیف می‌کند: عمه جان! عصر عاشورا تمام فرشتگان خدا از مقاومت، صبر و ایستادگی تو شگفت‌زده شدند؛ یعنی نتوانستند هضم بکنند که انسان هم این قدر عظیم است. به خدا قسم! راحت می‌توانم بگویم آن زمانی که خدا به ملائکه خبر داد: {إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً} (بقره: ۳۰)

ملائکه برگشتند و گفتند: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ {همان}. خدا به آنها فرمود: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ {همان} من از آفرینش این انسان چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید، و آنان نمی‌دانستند.

تا عصر عاشورا که خدا برگشت به ملائکه گفت: زینب را ببینید، من این را می‌خواستم خلق کنم: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ . چند میلیون سال قبل هم حالا برای شما روشن شد که خلیفه یعنی چی؟ انسان یعنی چی؟ که یک خانمی که دنیای عاطفه و رأفت قلب است، در یک نصف روز، هفتاد و دو نفر را جلوی چشمان او سر ببرند و قطعه قطعه کنند و بعد بیاید کنار این بدن‌های پاره پاره بنشیند و بگوید: اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقَلِيلَ

این است، أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ . به خدا قسم! شب یازدهم، برای آن حضرت، یک ذره از کیفیت عبادتش با شب‌های مدینه فرق نکرد. این شب هم سکنه کبری می‌گوید، عمه‌ام کنار آن خاک‌های بیابان، سحر مشغول نماز شب و مناجات بود؛ یعنی با بودن این حادثه، از پروردگار کمال رضایت را داشت.

حکومت الهی زینب کبری علیها السلام

اما راجع به سرپرستی او باید گفت، شما می‌دانید که اهل بیت را از چه مسیری به شام بردند. آن دژخیمان اهل بیت را از مسیر طبیعی عراق به شام نبردند؛ بلکه آنان اهل بیت علیهم السلام را در حالی که جلوی محمل‌ها ۱۸ سر بریده را بر بالای نیزه‌ها زده بودند، از منطقه موصل و حدود کرکوک، مرز روم شرقی، ترکیه آن زمان، به دمشق بردند؛ یعنی از مناطق کردنشین و ترک‌نشین که آن وقت این ترک‌ها و کردها اغلب مسیحی بودند. بعد در این شهرها اعلام می‌کردند و به خاطر یزید، این اکراد و این اتراک مسیحی بیرون می‌ریختند و سرود می‌خواندند؛ پایکوبی می‌کردند؛ به زن و بچه داغیده سنگ می‌زدند چوب پرت می‌کردند. این‌ها را تا دمشق این گونه بردند.

هر جایی هم که آنها را پیاده می‌کردند، خود لشکر یزید آشپزخانه مفصلی برپا می‌نمود. اما اهل بیت علیهم السلام به یک ذره نان خشک قناعت می‌کردند و سختی را تحمّل می‌نمودند. تا این که به شام رسیدند. یزید سؤال می‌کند، اینها از کربلا تا اینجا چه عکس‌العملی داشتند؟ در پاسخش گفتند: دو عکس‌العمل داشتند. یکی این بود که به ما جز آقایی و کرامت نشان ندادند و از کربلا تا شام، نه بچه دو و سه ساله آنها، و نه زن شصت و هفتاد ساله آنان، و نه این جوان بیمار آنها، یک تقاضا هم از ما نکردند و ما را از سگ کمتر حساب کردند. این یک عکس‌العمل. عکس‌العمل دوم آنها هم این بود که

با این سختی راه، گرسنگی و تشنگی هر جا آنها را پیاده کردیم، یا مشغول به خواندن قرآن شدند، یا عبادت کردند، یا صورت روی خاک گذاشتند و به مناجات برخاستند. این حکومت زینب کبری علیها السلام، در یک ملت هشتاد و چهار نفر است. اگر حکومت حکومتی الهی باشد، از حکمرانانش، چیزی جز آقامنشی و بندگی خدا، برای مردم ظهور نمی‌کند. اگر حکومت، این حکومت نباشد، البته، باید این همه فساد رواج سیل‌وار پیدا کند.

اما چنان زیبا زینب کبری علیها السلام بر این ملت الهی هشتاد و چهار نفره حکومت کرد که این ملت دشمن را از سگ، کم‌تر حساب کردند و لحظه‌ای هم از عبادت خدا غافل نشدند.

ما زمان شاه وقتی می‌خواستیم به حکومت انتقاد کنیم، اسم شاه را که نمی‌بردیم و به جای اسم شاه، اسم معاویه، یزید و اینها را می‌بردیم. ساواکی‌ها پای منبر می‌فهمیدند ما چه داریم می‌گوییم. ما که کنایه می‌زدیم، در خانه دور و بر، نامه می‌آمد که ساواک شما را خواسته است، یا چهار روز بعد می‌آمدند در خانه ما چشمان را می‌بستند و می‌بردند و به زندان می‌انداختند. در طول عمرمان خود شاه را هم ندیدیم، و اگر رو در رو او را می‌دیدیم، معلوم نبود بتوانیم از او انتقاد کنیم. قدرت یزید هزار برابر قدرت شاه بود. وسعت کشورش هم بیست برابر وسعت ایران امروز، پهناوری داشت. حالا در بارگاه یزید، خانمی داغ‌دیده اسیر را آوردند و با این قدرت عظیم آن روز رو به رو کردند. زینب کبری علیها السلام از جا بلند شد و به شاه گفت، به شاه که صد برابر شاه کشور ما قدرت داشت: یابن الطلقاء (ابن طیفور، بلاغات النساء، ص ۲۲) ای فرزند بردگان و غلامان آزاد شده! پسر مردمان پست! پسر مردمان لعین! پسر مردمانی که بچه‌هایشان انتساب درستی نداشتند و نمی‌شد گفت که مادرشان این است و پدرشان این! تو از چنین خانواده‌ای هستی. ای نسل نامعلوم! یابن الطلقاء! فرزند غلامان آزاد شده! پسر مردمان پست! آنچه نقشه داری به کار بگیر و هر اسبی داری بتازان، اما من اسیر، مطلبی را از آینده عالم به تو بگویم. یزید! هرچند هفتاد و دو نفر ما را در کربلا قطعه‌قطعه کردی و نگذاشتی بدن‌هایشان را دفن کنیم، در آینده، این بیابان تبدیل به یک شهری به نام کربلا می‌شود. برای برادرم گنبد و بارگاه و حرم برپا می‌گردد. دل‌های مردم از همه عالم متوجه حرم حسین علیه السلام ما می‌شود و به آنجا می‌آیند و از خاک قبر حسین علیه السلام من برای شفای بیماران و ساختن مهر نماز بر می‌دارند. در آینده، لعنت مردم دنیا متوجه شما می‌شود؛ یعنی زینب کبری علیها السلام یزید را از غیب خبر داد. یزید مات زده بود و نمی‌توانست به میرغضب بگوید، گردن این زن را بزن. چون حرف‌هایی که زینب کبری علیها السلام زد، برای خودش هم ایجاد مصونیت کرد. اصلاً شام را به هم می‌ریخت. یزید دید نمی‌تواند زینب کبری علیها السلام را اعدام بکند. این شرابخور سگ‌باز میمون‌باز متکبر که از برخورد زینب کبری علیها السلام سخت شکست خورده بود، می‌دانید چگونه تلافی کرد؟ جلوی چشم خواهر، دست برد و چوب خیزران خود را برداشت و به لب و دندان سر بریده حمله کرد. این بچه‌های کوچک دامن عمه را گرفتند و همه فریاد زدند: وامحماً و اعلیاً. کاری زینب کبری علیها السلام کرد که در تمام حادثه کربلا نکرد. وقتی دید یزید با چوب به لب و دندان سر بریده حمله می‌کند، زیر چادر عصمت دست برد و گریانش را پاره کرد. خیزرانی که یزید بر آن لب می‌زد، بر دل زینب علیها السلام، بیشتر فرو می‌کرد.

##جریان شناسی وهابیت در عربستان

جریان شناسی وهابیت در عربستان

گفت وگو با حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید مهدی علیزاده موسوی، بازنویسی سید محمد ذوالفقاری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

اشاره

وهابیت از بدو پیدایش تاکنون انشعابات و گروه بندی های گوناگونی داشته که هر یک جناح بندی خاص سیاسی و اجتماعی و حتی گرایشات خاص فقهی دارند. در این بین می توان از وهابیت تکفیری تا وهابیت سکولار را یافت که هر یک خاستگاه خاص خود را دارد. طبیعی است لازمه اساس تعامل با وهابیت شناخت انواع گوناگون آن است و برخورد یکسان با همه این گروه ها نتیجه مطلوبی ندارد. به عبارت دیگر برای تنظیم راهبردها و سیاست های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در قبال وهابیت باید انواع طیف بندی های آن را با توجه به خاستگاه سیاسی و اجتماعی هر یک از آنها به خوبی شناسایی و طبقه بندی کرد. در برخی موارد مشاهده می شود که همه گروه های وهابی با یک ویژگی شناخته می شوند و در مورد همه گروه ها یک حکم صادر می شود در حالی که تنوع گروه های وهابی خلاف آن را نشان می دهد. این نوع مواجهه مانع از شناخت کامل و همه جانبه وهابیت می شود.

بر این اساس در این مقاله جریان های وهابیت در عربستان که خاستگاه و از مهم ترین مراکز وهابیت است بررسی می شود.

ضرورت شناخت جریان ها و گروه های مختلف وهابی

۱. تمرکز وهابیت بر مبارزه با شیعه

امروزه وهابیت تلاش بسیار زیادی می کند که تمام عده و عده اش را علیه شیعه متمرکز کند. بررسی تاریخ وهابیت نشان می دهد وهابیت از ابتدا که به وجود آمده، فقط به شیعه حمله نکرده، بلکه تمام مذاهب اسلامی را مورد حمله قرار داده و اکثر کسانی که در این دو سه قرن به دست وهابیان کشته شده اند، از اهل سنت بوده اند، نه شیعه. اما در چند دهه اخیر وهابیت حملاتش را به شیعه متمرکز ساخته و مخالفت با سایر مذاهب را کاهش داده است. علتش این است که امروزه وهابیت در وهله اول شیعه را ضد خودش می داند تا سایر مذاهب را. به عبارت دیگر، دشمنانش را اولویت بندی کرده و تا وقتی که شیعه هست، نوبت به اهل سنت نمی رسد. بخصوص اینکه پیشرفت سریع شیعه در دنیا و در منطقه آنها را به وحشت انداخته است.

بعد از انقلاب اسلامی ایران موج شیعی در دنیا ایجاد شد و نگاه ها همه به طرف ایران برگشت؛ چون در تنها جایی که اسلام توانست حکومت تشکیل بدهد، ایران بود و ایران هم یک حکومت شیعی است.

در مصر از سال ۱۹۳۰-۱۹۳۲ که حسن البنا اخوان المسلمین را تأسیس کرد [اخوان المسلمین مصر، ص ۱۹]، جریان اسلام‌گرایی در مصر وجود داشت، اما به نتیجه نرسید. امروز نیز با بیداری اسلامی در مصر مواجه هستیم و می‌بینیم که اخوان المسلمین چندان در این فضا فعال نیست. در هیچ جای دیگر دنیا، دین نتوانسته است حکومت تشکیل بدهد. تنها جایی که حکومت دینی تشکیل شده، ایران است و این تشکیل حکومت اسلامی بر مبنای دینی است. موریس باربیه می‌گوید دو نوع حکومت هست: دولت اسلامی و اسلام دولتی. ویژگی حکومت ایران این است که دولت اسلامی است و در رأس آن یک فرد دینی قرار دارد و این فرد دینی تمام نظام را سامان می‌دهد، اما اسلام دولتی این است که در رأس فردی سکولار یا لامذهب باشد و این شخص لجنة العلماء و هیئت کبار را مشخص می‌کند و به علما حکم می‌دهد. این اسلام دولتی است. از دهه ۷۰م، ما شاهد بیداری شیعی در دنیا هستیم. گرایش‌ها به شیعه بسیار زیاد شده و این گرایش موجب شده که وهابیت دشمنان خود را درجه‌بندی کند.

ادعای آنها این است که ما با قبور مخالفیم، اما به تخریب حرمین عسکرین علیهما السلام فتوا می‌دهند. مگر امام بخاری در ازبکستان قبر ندارد؟ مگر صلاح الدین ایوبی قبر ندارد؟ مگر محی الدین عربی قبر ندارند؟ چرا اینها را تخریب نمی‌کنند؟ مگر میان قبر شیعه و قبر سایرین فرقی وجود دارد؟ وهابیان دنبال هم‌گرایی در میان اهل سنت هستند. آنها می‌خواهند اختلافاتشان را با اهل سنت نادیده بگیرند و با آنها همراه شوند و به زعم خودشان بعد از اینکه توانستند شیعه را منکوب کنند، نوبت به سایر مذاهب اسلامی می‌رسد. ما باید برای اهل سنت تبیین کنیم که وهابیت با آنان همراه و هم‌دل نیست. در حقیقت استراتژی کوتاه مدت وهابیت است که با شیعه مبارزه کنند و در قدم بعد مبارزه با اهل سنت را در پیش خواهند گرفت تا یک به یک این مذاهب را منکوب بکنند. قریب هشتاد درصد اهل سنت دنیا صوفی هستند و یکی از مبانی اندیشه‌ای وهابیت مبارزه شدید با تصوف است. چگونه ممکن است که این دیدگاه را وهابیت نادیده گرفته باشد؟ علتش فقط هم‌گرایی موقت با اهل تسنن، برای مخالفت با شیعه است.

۲. تعارضات و تنوع جریانهای درونی وهابیت

وهابیت به رغم داشتن مشکلات بسیار با اهل سنت و تلاش برای هم‌گرایی با آنها، در درون خودش هم با تعارضات و اختلافات شدیدی روبه‌رو است؛ تا آنجا که این اختلافات و تعارضات، وهابیت را در معرض از هم پاشیدگی قرار داده است.

تفاوت اهل سنت با وهابیت این است که آنها تکفیری‌اند، اما اهل سنت تکفیری نیستند. با اهل سنت باید بحث و مجادله کرد: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» [سوره نحل، آیه ۱۲۵]، اما با تکفیری‌ها که وهابیون هستند، باید مانند خودشان برخورد کرد.

بنابراین در جریان‌شناسی اولاً، باید بین وهابیت و اهل سنت تفاوت قائل شد و ثانیاً، باید حتی در دل خود وهابیت جریان‌ها را شناخت. وقتی که جریان‌ها را شناختید، آن وقت می‌دانید که با هر کدام چگونه عمل کنید؛ مثلاً یک گروه، سلفی تکفیری‌اند تکفیری‌ها اعتقاد دارند که اگر شیعه را بکشید، به بهشت می‌روید. با اینها باید یک نوع برخورد کرد. اما یک جریان در دل وهابیت هست که نسبتاً معتدل است. با این جریان به گونه‌ای دیگر باید برخورد کرد.

جریان های داخلی وهابی در عربستان

یکی از مهم‌ترین روش‌ها در تقسیم وهابیت، روش بحران محوری است. در این روش بررسی می‌شود که چه بحرانی موجب به وجود آمدن این جریان شده؛ زیرا یک جریان خود به خود به وجود نمی‌آید؛ مثلاً ما می‌گوییم انقلاب اسلامی ایران در مقابل دین‌ستیزی نظام استکبار و باستان‌گرایی نظام شاه به وجود آمده است.

۱. جریان ملکیه (درباری)

این جریان که از قرن دوازدهم وجود داشته است همان جریان دولتی است. در ابتدای امر هنگامی که محمد بن عبدالوهاب وارد درعیه شد، وهابیت تقسیمی را انجام داد. علتش این بود که وقتی ایشان در حریمله، عیینه و در مکه و مدینه نتوانست افکار خود را پیش ببرد، به بصره رفت و از آنجا هم او را بیرون کردند. او نهایتاً به این نتیجه رسید که برای پیشبرد اهدافش باید تکیه‌گاه سیاسی داشته باشد. بنابراین هنگامی که وارد درعیه (پایتخت وهابیت) می‌شود، تقسیمی را انجام داد. دیانت را به خودش واگذار کرد که امروز هم آل شیخ متولی این امر هستند، سیاست را هم به آل سعود واگذار کرد. پس وهابیت دو شاخه دارد که از ابتدا به موازات هم پیشروی کرده‌اند. جریانی که شاخه مذهبی سعودیه را تشکیل می‌دهد، همان وهابیت درباری است. به عبارت دیگر، اینها با آل سعود پیوند دارند. [تاریخ المملكة العربية السعودية، ص ۱۴۰-۱۴۱] از این رو وهابیت درباری در مقابل مفسد و مظاهر بی‌دینی آل سعود کوتاه می‌آیند؛ زیرا اگر آل سعود از بین برود، اینها هم از بین خواهند رفت. از این رو، این دو شاخه مجبورند هم‌دیگر را حفظ کنند. آل سعود به رغم اینکه آل شیخ را قبول ندارند، حفظشان می‌کنند و آل شیخ هم همین‌طور. شکی نیست که حکومت آل سعود اگر از بین برود، مسلماً وهابیت دیگر پناهگاهی نخواهد داشت.

به این جریان، جریان جامیه یا جریان ملکیه و گاهی هم جریان تقلیدیه گفته می‌شود. در فارسی جریان درباری هم گفته می‌شود. جریان جامیه جریانی است که هدف اصلی‌اش مشروع کردن اعمال آل سعود است؛ یعنی استفاده ابزاری از دین. [علت این نامگذاری «جریان جامیه یا جریان ملکیه» این است که هرچند جریان ملکیه ابتدا به دست محمد بن عبدالوهاب به وجود می‌آید و ادامه پیدا کرد، اما در دوران محمد امان جامی تشخیص یافت و به یک جریان تبدیل گردید. در این دوران شکل و الگویی به خود گرفت و پیوندها خیلی وسیع شد و به طور کلی در کنار دولت قرار گرفت و به شدت فعال شد. امروز نماینده این جریان آقای ربیع هادی مدخلی است که سایتی هم در اینترنت دارد و به شدت کار می‌کند]

وهابیت درباری دارای چند مجموعه مهم است که به کارهای آل سعود مشروعیت می‌بخشند: یکی لجنة العلماء است که خیلی فعال است، دیگری هیئت کبار العلماء، جامعه مدینه و هیئت امر به معروف و نهی از منکر، که از تشکیلات وابسته به وهابیت درباری‌اند و تا حدودی هم در شبکه جهانی الرابطة الإسلامية نفوذ دارند. اینها با این اهرم‌ها و مکانیزم‌ها به فعالیت آل سعود مشروعیت می‌بخشند؛ مثلاً در جنگ اول خلیج فارس در سال ۲۰۰۳م هنگامی که آمریکا می‌خواست به عراق حمله کند، پایگاهی نظامی در عربستان تأسیس کرد. در این میان کار جریان وهابیت درباری این بود که به حضور آمریکا در عربستان مشروعیت ببخشد. پس ویژگی اول جریان ملکیه، زدن مهر

مشروعیت بر سیاست‌ها و کارهای آل سعود است. دومین ویژگی این جریان، ضدیت شدید با شیعه است. آنها گرایش‌های تند ضدشیعی دارند.

وقتی در کشورهای اسلامی بیداری اسلامی شکل گرفت، تنها جایی که وزیر دفاع آمریکا حضور پیدا کرد، بحرین است. چرا آقای رابرت گیتس به اینجا می‌آید؟ چون می‌داند اگر شیعه در بحرین پا بگیرد، قدم بعدی کویت و سپس عربستان سعودی است. عربستان سعودی هم کاملاً این موضوع را درک کرده است. گرایش ملکیه و حتی سایر گرایش‌ها احساس کرده اند که الآن ایدئولوژی شیعه در دنیا حرف اول را می‌زند. خداوند متعال در قرآن کریم در مورد یهود می‌فرماید: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ» [سوره مائده، آیه ۸۲] یعنی بدترین دشمن مؤمنین، یهودیان هستند، اما در جنگ ۳۳ روزه اسرائیل با حزب الله لبنان، مفتی‌های جریان ملکیه هر گونه کمک به حزب الله را حرام دانستند. این فتوا نشان می‌دهد که برای اینها شیعه حتی از یهود خطرناک‌تر است. بنابراین طبیعی است که با شیعه وارد مبارزه و جنگ شوند و جریان ضد شیعه را شکل دهند و فعال شوند.

۲. جریان اخوانیه

اینجریان ضد جریان ملکیه است و در این حال، به شدت معتقد به اصول و مبانی وهابیت است و هیچ ربطی به اخوان المسلمین مصر ندارد. رهبر این جریان فیصل الدویش و سلطان بن بجاد هستند. آنها در سال ۱۹۷۹م، شش ماه بعد از انقلاب اسلامی به مسجد الحرام هجوم بردند و آنجا را تسخیر کردند. سراج ایدئولوژی این گروه به شدت وهابی و کاملاً وابسته به وهابیت است. وفادارترین افراد به عقاید محمد بن عبدالوهاب هستند و چون معتقدند که جریان ملکیه از مسیر محمد بن عبدالوهاب منحرف شده، لذا این جریان در مقابل این انحراف شکل گرفت. ریشه جریان اخوان به دوران عبدالعزیز بر می‌گردد. عبدالعزیز می‌دید که تمام اعراب در شبه جزیره عربستان پراکنده‌اند. برای ایجاد ارتش نیاز داشت که این‌ها را هماهنگ کند. بنابراین شهرک‌هایی را به وجود آورد و آن‌ها را در این شهرک‌ها جا داد و از دل اینها سپاه بیرون کشید که هر وقت می‌خواست، به راحتی این‌ها را بسیج می‌کرد؛ مثلاً شهرک ارطاویه یکی از این شهرک‌ها بود که وجود داشت. عبدالعزیز اعرابی را که در این شهرک‌ها گرد آمده بودند، اخوان نام نهاد. اینها قبلاً پراکنده و صحرانشین بودند. او اینها را در این شهرک‌ها جا داد، مبلغین وهابی را به این شهرک‌ها فرستاد و بعد از کارهای تبلیغاتی به شدت به عقاید محمد بن عبدالوهاب اعتقاد پیدا کردند و به لشکریانی برای عبدالعزیز تبدیل شدند. [ر.ک: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۳۰]

به لین ترتیب دوره سوم حکومت آل سعود تمام فتوحات عبدالعزیز با کمک اخوان رقم خورد. اخوانی‌ها بودند که تمام جاها را فتح کردند. در طائف آن قدر کشت و کشتار و جنایت کردند که وقتی بعد از طائف که با مکه حدود هفتاد کیلومتر بیشتر فاصله ندارد، می‌خواستند وارد مکه بشوند، مردم مکه شهر را خالی کردند و گفتند لشکر جزّار می‌آید. خیلی ترسیده بودند. اما هنگامی که اینها مکه را گرفتند، عبدالعزیز احساس خطر کرد و ترسید که اخوانی‌ها قدرت را به دست بگیرند و آل سعود را کنار بزنند. بنابراین با این‌ها وارد مبارزه شد. او فیصل الدویش را به بدترین وضع کشت، دست‌هایش را قطع و بدنش را مثله کرد. این جریان در آن زمان از بین رفت و عبدالعزیز این‌ها را قلع و قمع کرد و اثری از ایشان نماند. برخی از وهابیون قائل اند که قیام اخوانی‌ها تحت تاثیر انقلاب

اسلامی بود، اما واقعیت این نبود. این‌ها در واکنش به مسامحه‌گری آل سعود و ملکیه به وجود آمدند. به شدت به علمای وهابی حمله کردند و نامه‌ای را به عبدالعزیز نوشتند که خیلی جالب است. [ر.ک: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۳۲-۳۳]

در این نامه آمده که چرا شما از تلگراف استفاده می‌کنید؟ اولین اتومبیل که وارد شد، اسمش را سیارة الشیطان گذاشتند و آن را آتش زدند. اعتراض می‌کردند چرا بچه‌ها را به خارج از کشور می‌فرستید؟ وقتی مفاد این نامه را ببینید، کاملاً به علت قیام این جریان پی می‌برید علت، چرخش یا انحراف جریان جامیه یا ملکیه از مسیر محمد بن عبدالوهاب بود. می‌گویند چرا شیعیان قطیف و احساء را مجبور نمی‌کنید از عربستان بروند؟ الآن می‌گویند که چرا در عراق اعلام جهاد نمی‌کنید. سال ۷۹ میلادی مسجد الحرام را گرفتند و دولت هر چه تلاش کرده نتوانست مسجد الحرام را از دست آنها خارج کند. نهایتاً دولت مجبور شد که به فرانسوی‌ها متوسل بشود. این‌ها به مسجد الحرام آب ریختند و آن را به جریان برق وصل کردند. دچار برق‌گرفتگی شدند و به این ترتیب آنها را بیرون کردند. این جریان از بین رفت، اما جریان اخوانی همچنان فعال است. این جریان می‌گوید که استفاده از تکنولوژی و امکانات روز مانند پنکه، تلگراف و ... بدعت است. این جریان به شدت فعال و مخالف دولت است.

۳. جریان قطبیه

این جریان ریشه در اندیشه‌های سید قطب دارد. به همین جهت علمای ملکیه مانند ربیع المدخلی چندین کتاب علیه سید قطب نوشته‌اند؛ چون نگاه سید قطب با اینها متفاوت است. سید قطب می‌گوید لا اله الا الله یعنی لا حاکمیه الا لله. [منظور سید قطب از لا حاکمیه الا لله، دیدگاه خوارج که می‌گفتند لا حکم الا لله، نیست. بلکه منظور این است که در رأس حکومت، باید فردی مأذون از طرف پیامبر باشد؛ کسی که خودش واقعاً فردی اسلامی باشد]. [هنگامی که سید قطب در مصر اعدام شد برادرش محمد قطب را از مصر اخراج کردند. او ابتدا خواست به لیبی برود، اما او را راه ندادند به هر جا رفت، راهش ندادند؛ چون می‌گفتند او حامل اندیشه انقلابی است و اگر بیاید، کل نظام را نابود می‌کند. تنها جایی که به او اجازه ورود داد، عربستان بود؛ چون عربستان می‌خواست نگاه جهان اسلام را به طرف خودش جذب کند؛ چون سید قطب با محمد قطب در دهه ۶۰ و ۷۰م، در جهان اسلام جایگاه بسیار بالایی داشتند. وقتی ایشان وارد عربستان شد، اندیشه سید قطب را در عربستان فعال کرد. سید قطب تفسیری به نام فی ظلال القرآن دارد. تعبیری که از توحید در حاکمیت دارد، در این کتاب آمده است] برای قطبیه اصل توحید در حاکمیت است؛ در حالی که آنها می‌گویند لا معبود الا لله؛ یعنی توحید الوهی برایشان اصل است. [ر.ک: سید قطب و بیداری اسلامی، ص ۹۹]

این جریان هم به شدت در عربستان فعال است؛ به گونه‌ای که در دهه ۷۰ و ۸۰ ناامنی و بمب‌گذاری در عربستان زیاد شد. جریان قطبیه، جریان انقلابی است که شکل گرفته است. آنچه مانع شد که این جریان نظام عربستان را به هم بریزد، جنگ افغانستان بود. وقتی که کمونیست‌ها به افغانستان حمله کردند، آل سعود این‌گونه تبلیغات کرد که کمونیست‌ها کشور اسلامی را گرفتند. و یازده هزار نیرو را برای جنگ به افغانستان اعزام کرد. نسلی که در افغانستان به نام عرب‌افغان هست، کسانی هستند

که ماهیتشان عرب است، ولی آن قدر در افغانستان ماندند که ملیت دو گانه پیدا کردند این جریان هنوز هم در عربستان فعال است.

به این ترتیب دولت آل سعود برای رهایی از درگیری با مخالفانش در داخل که تفکرات سید قطب را داشتند، آنها را به بهانه جنگ با دشمنان اسلام به خارج از عربستان متوجه می سازد. امروز عربستان در چپن، جریانات وهابی را فعال کرده تا جریان انقلابی را همچنان در خارج از کشور نگه دارد. می گویند کمونیست ها چینی ها را از بین می برند. در آذربایجان شلوغ می کنند؛ چون می خواهند همچنان از این شلوغی بهره ببرند. نمی گذارند بحران ها وارد کشور بشود. القاعده ابزاری است برای هدایت بحران به خارج از عربستان. آمریکا می تواند القاعده را از بین ببرد؟ چرا این کار را نمی کند؟ چون می دانند اگر این جریان از بین برود، دیگر تمام نگاه ها به داخل عربستان بر می گردد. همه می فهمند که آل سعود و وهابیت درباری چه می کند.

جریان قطبیه، هم با جریان اخوانی به شدت مخالف است و هم با جریان ملکیه؛ چون معتقد است آنها به صاحبان قصرها و به فراعنه خدمت می کنند.

۴. جریان تکفیری

سلفی گری جهادی به نوعی ریشه در مصر دارد. اصولاً اندیشه جهاد از مصر شروع می شود از سید قطب، بعد عبدالسلام فرج کتابی نوشت تحت عنوان الفریضة الغائبة و بحث جهاد از آنجا شروع شد، اما متأسفانه مفهوم جهاد را وهابی ها برای خودشان مصادره کردند و آن را سلفی گری جهادی نامیدند. چون وقتی مفهوم جهاد در اندیشه سید قطب و بعد از او عبدالسلام فرج و گروه های جهادی دیگر مطرح شد، لبه تیز دشمنی شان آمریکا، اسرائیل، انگلیس و کشورهای از این قبیل است. هیچ گاه اندیشه سید قطب و امثال او این نبود که علیه جهان اسلام شمشیر بکشند و نمی خواستند جهاد را فرقه ای مذهبی قرار دهند. شما می بینید که قطبیه با سردمداران سرسپرده کشورها مانند انور سادات مبارزه می کرد، اما به شیعیان مصر کاری نداشت. اما سلفی گری تکفیری علیه شیعیان شمشیر می کشد و برای آنکه به فعالیت های خودش مشروعیت بدهد، اسم این گرایش را سلفی گری جهادی گذاشته اند. سلفی گری تکفیری رسماً با حربه تکفیر، شمشیر را در میان خود مسلمان ها قرار داد و در میان خود مسلمان ها کشت و کشتار می کند. نماد اصلی سلفی گری تکفیری در القاعده شکل گرفت. رهبر القاعده جزء خانواده های مرفه سعودی است. پس ریشه در خود عربستان دارد. این سلفی گری تکفیری که به مسامحه جهادی گفته می شود، این هم با درباری ها مخالف است؛ هرچند با شیعه هم بد هستند.

به عبارت دیگر، سلفی گری تکفیری از یک طرف، از طرف انقلابی ها و جریان قطبیه تأثیر پذیرفته و از طرف دیگر، معتقد به اندیشه های خود محمد بن عبدالوهاب است و با هم تلفیق شدن اینها، معجونی به نام سلفی گری تکفیری درآمده است.

می توان جنگ افغانستان را محل به وجود آمدن وهابیت تکفیری دانست. در جنگ افغانستان ما شاهد سه ضلع هستیم که یک مثلث را تشکیل می دهند و در قضیه افغانستان دخیل هستند. اولین ضلع آمریکاست. آمریکا چرا در جنگ افغانستان حضور پیدا کرد؟ چون می خواهد از گسترش

کمونیست‌ها جلوگیری کند. دومین ضلع عربستان سعودی است، چرا؟ چون همان‌طور که عرض کردم، می‌خواهد انتقال بحران بدهد و سرِ انقلابیون را در آنجا گرم کند. گروه سومی که در افغانستان فعال است، خود پاکستان است؛ چون پاکستان از طرفی به آمریکا وابسته است و از طرفی دیگر، همین عرق مذهبی در گرایش‌های دیوبندیه پاکستان نیز خیلی فعال است. این سه عنصر دست به دست هم داده اند و چیزی به عنوان طالبان و القاعده بوجود آمده است. در جنگ افغانستان اینها خیلی مورد توجه جهان اسلام بودند. جهان اسلام می‌پنداشت اینها در مقابل کمونیست‌ها می‌جنگند، اما وقتی جنگ افغانستان تمام شد، علی‌رغم اینکه با آمریکا می‌جنگند، شروع به جنگیدن با فرقه‌های اسلامی دیگر می‌کنند و همین امر جایگاه اینها را در جهان اسلام تنزل داده است. یکی - دو دهه پیش، این نگرانی وجود داشت که بیداری اسلامی به دست سلفی‌های تکفیری بیفتد و از مسیر اصلی منحرف بشود، اما امروز دیگر این نگرانی وجود ندارد؛ چون دیگر وهابیت تکفیری جایگاهی در جهان اسلام ندارد. در حقیقت اینها به اسلام‌هراسی در جهان دامن زدند. ابومصعب زرقاوی وارد عراق شد تا به قول خودش با صلیبیون بجنگد، اما با شیعیان و اهل سنت جنگید. آنها به گونه ای عمل کردند که در عراق، الجزایر، در مترو اسپانیا و مناطق مختلف دنیا اعمالی انجام دادند که بهانه به دست دشمن دادند تا دشمنان با اسلام مبارزه کنند تا جایی که بوش گفت جنگ‌های صلیبی با اسلام آغاز شده است. در بُعد داخلی هم مسلمانان را از خودشان مأیوس کردند.

اما امروزه نه تنها جریان سلفی‌گری تکفیری، بلکه جریان ملکیه با فعالیت‌هایی که داشته، جایگاهش را در جهان از دست داده است. چون ارگانی که به جریان الرابطة الاسلامیه وابسته است، که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ میلادی و حتی در دهه آخر سده اخیر جایگاه نسبتاً خوبی داشت و در کشورهای آفریقایی بیمارستان ساخت، اما رفته رفته کشورهای آفریقایی متوجه شدند که الرابطة الاسلامیه بیمارستان می‌سازد و در کنار آن یک مدرسه هم می‌سازد که در آنها تکفیری تربیت می‌کند و اینها امنیت جامعه را به هم می‌ریزند. امروز حتی کشورهای آفریقایی که آن‌قدر نیازمند هستند، الرابطة الاسلامیه را به کشور خود راه نمی‌دهند. تمام دفاتر اینها در کشورهای آفریقایی در حال بسته شدن است. در کشور پاکستان در شهر اسلام آباد دانشگاهی را تحت عنوان دانشگاه بین الملل اسلامی ساختند که امروز پاکستان نمی‌داند با این دانشگاه چه کند. از یک طرف، از این دانشگاه سلفی تکفیری بیرون می‌آید و از طرف دیگر، اگر این دانشگاه را ببندد، بسیاری از کمک‌های عربستان به پاکستان قطع می‌شود. اما در بسیاری از کشورها دفاتر آنها را بستند؛ چون دیدند آنها به کشت و کشتار و تبلیغات سوء دست می‌زنند. به هر حال فعالیت‌های آنها در جهان اسلام باعث شده یک نوع وهابی‌هراسی در کل مسلمان‌ها شکل بگیرد و به وجود آید؛ یعنی در نهایت وهابیت بدنام می‌شود، نه اسلام؛ چون دنیای اسلام به ماهیت این فرقه پی برده است.

۵. نوسلفیان

در میان وهابیت جریانی وجود دارد که اصلاح طلب و از این افراط موجود در وهابیت بیزار است. این جریان را نوسلفیان می‌نامیم. این جریان از یک طرف، سلفی‌اند و از طرف دیگر، عقاید جدیدی دارند. این گروه از یک طرف، پای‌بند به عقاید وهابیت هستند و از طرف دیگر، می‌خواهند از مظاهر تمدن و مظاهر مدرنیته هم استفاده بکنند. بنابراین نظام پادشاهی را نقد می‌کنند. معتقدند که نظام حداقل

باید مشروطه باشد، باید دموکراسی در جامعه باشد، نبود حقوق شهروندی در عربستان را نقد می‌کنند، آزادی مطبوعات را مطرح می‌کنند، بعضی از گرایش‌های تکفیری تند و هابی را مورد انتقاد قرار می‌دهند. نوسلفی‌ها در بدنه و گاهی در لجنة العلماء یا هیئت کبار هستند. برخی از اعضای کبار العلماء برخلاف وهابیان که ریش بلندی دارند، ریش خود را می‌تراشند و با فتاوای افراطی مانند فتوای هدم حرمین عسکرین به شدت مخالفند.

آغاز اندیشه نوسلفی به زمان حمله آمریکا به عراق در جنگ خلیج فارس برمی‌گردد. وقتی که پایگاه نظامی آمریکا در عربستان ایجاد شد، بین علمای وهابی اختلاف افتاد که چگونه در سرزمین مقدس اسلامی آمریکا پایگاه نظامی زده است و از این پایگاه به کشور اسلامی دیگر حمله می‌کند و کشت و کشتار می‌کند؟ جریان ملکیه به داد دولت آل سعود رسید و رسماً اعلام کرد آمریکایی‌ها می‌توانند در عربستان پایگاه بزنند. در مقابل جریان ملکیه، نوسلفیان ظهور کردند و گفتند نمی‌توان در جامعه اسلامی به آمریکایی‌ها اجازه داد پایگاه بزنند. از همین زمان می‌بینیم که چند نامه بسیار تند به هیئت کبار العلماء و به دولت می‌نویسند و مخالفت خود را اعلام می‌کنند. در سال ۱۹۳۳م کمیته‌ای به نام کمیته "دفاع از حقوق مشروع" ایجاد کردند که دولت به شدت با آن مقابله و برخی از اعضای آن را دستگیر کرد برخی از اعضا فرار کردند و به خارج از کشور رفتند و چند نفر نیز توبه کردند. جالب اینکه در این کمیته بعضی از شخصیت‌های سلفی تند مانند بن جبرین حضور داشتند [ر.ک: اصلاحات سیاسی در عربستان سعودی، ص ۱۱۶].

در ادامه چهره‌های سرشناسی از دل این جریان بیرون آمدند که در جامعه عربستان بسیار تاثیرگذار هستند؛ مانند مسعری، التوجیری، الرشودی حتی سفر الحوالی. سلمان العوده یک شخصیت علمی عربستان است و کتابی به نام صفت الغربا نوشته که در آن به شدت به وهابیت حمله کرده است. علیه این کتاب، کتاب‌های زیادی نوشته‌اند و ایشان هم هنوز به شدت بر دیدگاه‌های خود ثابت قدم است. یک گرایش بسیار فعال از این نوع سلفیان هم امروز در لندن و بر ضد دولت کار می‌کنند و مجله تهیه می‌کنند و می‌فرستند و قائل به تغییر هستند. نگاه این‌ها به شیعه نسبتاً معتدل است.

نوسلفیان اهل بحث و مناظره‌اند و دیدگاه‌های تکفیری صرف را که جزء مبانی وهابیت است، کنار گذاشته‌اند و حاضر به تعامل شده‌اند. آنها محمد بن عبدالوهاب را قبول دارند، اما قائل به تعدیل هستند. همان بحث توحید الوهی را می‌پذیرند، اما می‌گویند چنین نیست که ما به دلیل قرائتی که از توحید داریم، همه مسلمان‌ها را کافر بشماریم. اخیراً همایشی در ریاض برگزار کردند تحت عنوان جایگاه تکفیر در اندیشه اسلامی. آقای عبدالعزیز آل شیخ که الان رئیس هیئت کبار العلماء است، در پیامی به این همایش، تکفیر را محکوم کرد؛ زیرا آنها می‌ترسیدند در جریان بیداری اسلامی چندان نتوانند حضور فعال پیدا بکنند. می‌خواهند خودشان را با جهان اسلام کمی هماهنگ نشان بدهند.

۶. جریان سکولار

یکی دیگر از جریان‌های داخلی وهابیت در عربستان جریان سکولار است که دیدگاه‌های لیبرالی دارد. در یک تقسیم کلان، در عربستان دو جریان سکولار و جریان مذهبی وجود دارد. جریان‌های مذهبی همین مواردی بودند که گفتیم، اما در حوزه جریان‌های سکولار، دو جریان اساسی هست:

الف. جریان لیبرال مخالف با دولت که قائل اند جامعه باید مانند غرب آزاد باشد. این گروه معتقدند بسیاری از حقوق در عربستان نفي شده است؛ مانند عدم حق رای و رانندگی زنان و عدم آزادی مطبوعات. این افراد وضعیت مالی نسبتاً خوبی در عربستان دارند، و در آمریکا و انگلیس تحصیل می کنند. نسبتاً فعال هستند و پست های تخصصی عربستان مانند مخابرات و صدا و سیما (شبکه العربیه و ام بی سی) را در اختیار دارند.

ب. جریان سکولار بعدی، خود جریان دولت است. آقای ناصر السعید کتاب خوبی به نام "تاریخ آل سعود" نوشته و به شدت از مفاسد و مشکلات این خاندان انتقاد کرده است. او می گوید اینها ادعای اسلام می کنند، اما مسلمان نیستند. [قبلاً گذشت که همکاری علمای وهابیت با دولت برای حفظ وهابیت است. با از بین رفتن آل سعود وهابیت نیز از بین خواهد رفت]

آقای ناصر السعید در کتاب دیگری به نام "نهاية الطاغية"، فساد دولتمردان را با اشعار و کاریکاتور نشان داده است. او در کتاب "ثلاثة كتب في كتاب واحد" مفصل به این مباحث پرداخته که چگونه از این طرف می گویند خادم الحرمين الشريفین و از طرف دیگر عکس های می بینید که آقای فهد در کنار ملکه الیزابت انگلستان ایستاده و با کارتر عکس گرفته و دست داده است. (عکس فهد با کارتر در حال مشروب خوردن جنجال بسیاری به پا کرد)

در درون دولت جریانی به نام جریان سلطان وجود دارد که وابسته به امیر عبدالله است این جریان کاملاً سکولار است. در مقابل، جریانی دیگر در درون خاندان سلطنتی است که نایف آن را نمایندگی می کند. این جریان هم مقید به وهابیت است، اما نه از این حیث که او واقعاً فردی مذهبی است، بلکه چون حفظ و قوام آل سعود را در حمایت از وهابیت می داند. گرایش های ضد شیعی در اندیشه نایف وجود دارد، بر خلاف اندیشه امیر عبدالله که به این شدت نبود.

در مجموع، حتی در نظام حاکم، در بین شاهزادگان - که گفته اند از خاندان آل سعود شش هزار شاهزاده وجود دارد - اختلافات تند و شدیدی هست.

شیعیان در عربستان

شیعه را هم ما باید یکی از متغیرهای اساسی در فضای عربستان بر ضد وهابیت بدانیم. قریب به سه میلیون شیعه در عربستان وجود دارد. ویژگی شیعه عربستان این است که با شیعه های افغانستان و جاهای دیگر متفاوت است. شیعه عربستان همیشه در حصار بوده و برای اینکه ماهیت خودش را حفظ کند، مجبور بوده که مبارزه بکند. مبارزه اش در چند عرصه بوده که یکی عرصه علمی است. شیعه عربستانی در پاسخ به شبهات کاملاً مسلط است. توسل، شفاعت، زیارت، بنا بر قبور، و شد الرحال را به آسانی می تواند توضیح بدهد و تحلیل کند؛ چون می خواهد در جامعه عربستان هضم نشود. پس در بُعد مبانی شیعه، کاملاً مسلط هستند. ویژگی دیگر شیعه عربستان این است که مبارزه جو است؛ یعنی با وجود فشارها، وجود دارد و این شیعه الآن دارد می درخشد و فعال است.

وهابیت و بیداری اسلامی

نماد وهابیت تقریباً همان جریان ملکیه است و منافع ملکیه با آل سعود گره خورده است. ماهیت جریان هایی که در کشورهای اسلامی اعم از تونس، یمن، لیبی، مصر و ... شکل گرفته، ضد استبدادی و ضد دیکتاتوری است و نماد اصلی دیکتاتوری در عربستان سعودی است. پس شکی در این باقی

نمی‌ماند که دولت عربستان موافق از بین رفتن حسنی مبارک نبود. از علی عبدالله صالح نیز به شدت حمایت کردند. جریان ملکیه وابسته به دولت است و مسلماً با این انقلاب‌ها موافق نیست. بنابراین درباره قضایای مصر فتوا می‌دهند که هر گونه مخالفت با دولت مصر، حرام است و جایز نیست. درباره یمن همین فتوا را دارند. ماهیت این بیداری اسلامی سلفی نیست؛ چون سلفی‌گری تکفیری بعد از این وهابیت هراسی که در دنیا به وجود آمده، به شدت رو به خاموشی رفت. در کشوری مثل مصر که الأزهر گرایشی به شدت ضد وهابی دارد، امکان ندارد وهابیت بتواند بروز خارجی پیدا بکند. از این رو، نگاهشان به این جریان‌ها، نگاه کاملاً منفی است، اما به دنبال تصدیر هستند؛ یعنی وقتی دیدند که بیداری اسلامی به نتیجه رسید، در مصر فعال شدند و امروز دارند فعالیت می‌کنند. نه تنها در برابر شیعیان بلکه در برابر قرامطه در مصر، به شدت موضع‌گیری و بلوا ایجاد می‌کنند. اینها نشانه این واقعیت است که اینها هم مثل آمریکا و سایرین وقتی که دیگر نتوانستند کاری انجام بدهند، عملاً مجبور شدند انقلاب‌ها را به نفع خودشان مصادره و این فضا را ایجاد بکنند.

نتیجه‌گیری

۱. باید با هر جریانی با توجه به ویژگی‌های خودش برخورد کنیم و با همه با یک روش برخورد نکنیم. نباید به گونه‌ای عمل کنیم که آنها را علیه خود هماهنگ سازیم.

۲. با توجه به تعارضاتی که امروز در دل خود وهابیت و حتی در خود آل سعود وجود دارد، به زودی اندیشه وهابیت افراطی فروپاشیده می‌شود یا اگر قرائتی از وهابیت بماند، قرائتی است که ماهیتاً با قرائت حاضر آن کاملاً در تضاد و تناقض باشد.

\$

##نقش استعمار در تأسیس فرقه ضالّه وهابیت

نقش استعمار در تأسیس فرقه ضالّه وهابیت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

محمد بن عبدالوهاب یکی از عالمان حنبلی قرن دوازدهم است که مسلک وهابیت را پایه‌گذاری کرد و نسبتش به وهیب تمیمی می‌رسد. «وهابیت» از نام پدرش عبدالوهاب گرفته شده است و پیش از او مسلکی به نام وهابیت وجود نداشت.

او در سال ۱۱۱۵ ه. ق در شهر عیینه واقع در صحرای نجد عربستان چشم به جهان گشود، [حیة الشیخ محمد بن عبدالوهاب: ص ۵۵] و در سال ۱۲۰۶ ه. ق مرد. [زعماء الاصلاح في عصر الحديث، ص ۱۰]

پدرش، عبدالوهاب از عالمان حنبلی و مورد احترام و قاضی شهر عیینه بود. محمد در آغاز، از محضر جمعی از عالمان مکه و مدینه بهره برد، ولی در همان زمان مطالبی بر زبان او جاری گشت که استادان و علمای صالح را نسبت به آینده او بدبین نمود. آنان پیش‌بینی می‌کردند که این شخص

گمراه، در آینده مردم را به گمراهی خواهد کشید. وی در جوانی به مطالعه زندگی‌نامه کسانی که مدعی نبوت شده بودند مثل: مسیلمه کذاب، سجاج، اسود عنسی و طلیحه اسدی علاقه خاصی داشت. [کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، ص ۷]

این مطلب نشانگر آن است که او از همان آغاز، دنبال شهرت و مقام بوده است و به همین دلیل، پدرش از او راضی نبود و پیوسته او را سرزنش می‌کرد و مردم را از اطاعت او برحذر می‌داشت. حتی برادرش سلیمان بن عبدالوهاب از مخالفان سرسخت وی بود و سخنان او را باطل می‌دانست. سلیمان در رد افکار برادرش کتابی به نام «الصواعق الالهیه» نوشت که اولین کتاب در رد وهابیت است. [کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، ص ۷]

محمد بن عبدالوهاب بر اثر فشارهای عالمان و استادان خود، سرزمین پدری اش را ترک نمود و به بصره مسافرت کرد. برخی از علمای اهل سنت با ارسال نامه ای مردم بصره را از اندیشه های انحرافی محمد بن عبدالوهاب آگاه ساختند و مردم را از همراهی با وی برحذر داشتند.

در آن روزها، استعمارگران انگلیس در مناطق اسلامی در پی یافتن راه هایی برای از میان بردن اتحاد امت اسلامی بودند. برابر دستور حکومت بریتانیا، جاسوسان وظیفه داشتند در کشورهای اسلامی برای ایجاد مذاهب ساختگی، به نوع اختلاف های میان مسلمانان پی ببرند و به آنها دامن بزنند. مستر همفر از اعضای سازمان جاسوسی بریتانیا، در خاطرات خود می نویسد:

«وزارت مستعمرات بریتانیا در سال ۱۷۰۰ میلادی، برای تحقیق کافی به منظور به دست آوردن راه های منحرف ساختن ملت اسلام و تقویت این راه‌ها برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و گسترش تسلط به کشورهای اسلامی، ما را با یک اکیپ ۱۰ نفره به سوی مصر، عراق، تهران، حجاز و آستانه (ترکیه) اعزام نمودند و از طرف این وزارت خانه، امکانات کافی مانند: پول، اطلاعات لازم و نقشه های طرح شده در اختیار ما گذاشتند و حتی نام های سلاطین و حکام، علما و رؤسای قبایل را کاملاً به ما آموختند.

من گفتار سکرتر دبیر کل را در آخرین لحظه خداحافظی فراموش نمی کنم که گفت: آینده کشور ما در گرو پیروزی شماست؛ هر چه نیرو دارید در راه پیروزی خودتان به کار گیرید. [وهابیت ایده استعمار: ص ۳۴]

وقتی عازم عراق و شهر بصره بودم؛ دبیر کل به من سفارش کرد عمده هدف تو در این سفر آن است که به نوع اختلافات و نزاع ها در میان مسلمانان پی ببری و نقطه های انفجار این نزاع ها را به دست بیاوری و اطلاعات دقیق و کافی در این باره به وزارت مستعمرات برسانی و هر جا هم توانستی اختلافی به راه اندازی، عالی ترین خدمت را به انگلستان کرده ای [وهابیت ایده استعمار: ص ۶۶].

بر این اساس، همفر برای گسترش اختلاف میان گروه های مسلمانان، به شدت، دنبال شخصی مناسب برای اجرای هدف خود بود که سرانجام در بصره با محمد بن عبدالوهاب آشنا شد. او آرام، برنامه دوستی تنگاتنگی با محمد بن عبدالوهاب را پی ریزی کرد.

آن دو بعضی وقت ها، با هم برای تفریح به خارج بصره می رفتند و ساعت های طولانی را در کنار هم می گذراندند. پس از مدتی، رابطه دوستی میان محمد بن عبدالوهاب و جاسوس انگلیسی گسترش یافت تا جایی که همیشه با هم غذا می خوردند و در یک اتاق استیجاری که اجاره بهای آن را همفر

می پرداخت زندگی می کردند. چون محمد بن عبدالوهاب شغلی نداشت، همفر تمام لوازم مورد نیاز او، مانند غذا و لباس و غیره را فراهم می کرد. در نتیجه محمد به تدریج، بنده و مطیع این جاسوس بریتانیایی شد و در تمام مسائل با او توافق داشت و در هیچ امری با او مخالفت نمی کرد. خلاصه در سال ۱۱۴۳ ه. ق پس از بازگشت محمد بن عبدالوهاب به نجد، بر اساس یک توافقنامه سرّی بین انگلیس و محمد بن عبدالوهاب، اجرای عملی دعوت جدید آغاز می شود وظایفی را که شیخ محمد کم کم و با پشت گرمی نظامی و مالی استعمار باید انجام می داد، به وی ابلاغ شد. این وظایف عبارت بودند از:

۱. تکفیر بسیاری از مسلمانان و حلال کردن قتل آنان و غارت اموالشان و هتک ناموس و فروختن آنان در بازار برده فروشان و برده ساختن مردانشان و کنیز گرفتن زنانشان.
۲. نابود ساختن «کعبه» به نام اینکه جزو آثار بت پرستی است و مانع شدن مردم از حج و تحریک عشایر و قبایل به غارت قافله های حجاج و کشتن آنان.
۳. کوشش برای ایجاد روح نافرمانی نسبت به خلیفه عثمانی و تحریک مردم برای جنگیدن با او و تجهیز لشگرهایی برای این منظور.
۴. ویران ساختن قبه ها و ضریح ها و اماکن مقدسه و مورد احترام مسلمانان در مکه و مدینه و دیگر سرزمین های اسلامی به نام مبارزه با آثار بت پرستی و شرک و اهانت به شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بزرگان اسلام.
۵. ایجاد هرج و مرج و آشوب و ترور در شهرهای اسلامی به هر اندازه که بتواند.
۶. انتشار قرآنی که کم و زیادهایی - براساس احادیثی که در مورد تحریف قرآن رسیده - در آن عملی شده باشد.

در طول این مدت، همفر به عنوان برده و غلام شیخ محمد، سایه به سایه او را تعقیب می کرد و پیوسته او را در اجرای اهداف خود، دلگرمی و امید می بخشید.

همفر و محمد بن عبدالوهاب دو سال تمام در نجد، به تهیّه مقدمات خروج شیخ و اعلام دعوت جدید مشغول بودند. سرانجام در اواسط سال ۱۱۴۳ ه. ق شیخ محمد تصمیم قطعی برای خروج گرفت. وزارت مستعمرات پس از چند سال فعالیت، به منظور پشتیبانی سیاسی و نظامی از دعوت شیخ، یکی از گماشتگان خود به نام محمد بن سعود را به همکاری با محمد بن عبدالوهاب ملزم ساخت. بدین ترتیب، با کمک انگلیس، هر دو محمد بر اساس نقشه طراحی شده از سوی بریتانیا به حرکت خود ادامه دادند. [ر.ک: خاطرات سیاسی و تاریخی مستر همفر، ص ۱۸۰ - وهاییت، ایده استعمار: ص ۱۸۸ - ۱۹۷]

با توجه به حمایت های استکبار و درگذشت پدر محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۵۳ ه. ق وی زمینه را برای اظهار عقاید خود فراهم دید. البته او در اوّلین قدم با برخورد شدید عمومی مردم حریمله روبه رو شد که حتی نزدیک بود خونس را بریزند. ناچار از آنجا به زادگاه خود عیینه بازگشت. پس از ورود به عیینه، سخنان خود را به امیر آنجا - عثمان بن احمد بن معمر - عرضه کرد. امیر دعوت او را پذیرفت و با هم پیمان بستند که هر یک از آن دو بازو و یار و یاور دیگری باشند. بدین ترتیب، امیر اجازه داد که او عقاید خود را بی پرده مطرح کند. برای اینکه پیوند محمد بن عبدالوهاب با امیر

استوارتر گردد، وی با خواهر امیر ازدواج کرد. بدین گونه، پیمانی مستحکم میان شیخ و امیر بسته شد.

در آن زمان اطراف شهر عیینه پر از مساجد و زیارتگاه های صحابه و اولیاء بود. از جمله، قبر زید بن خطاب - برادر عمر - مورد احترام مردم آن دیار بود. محمد بن عبدالوهاب با عده ای از سربازان عثمان بن معمر به این زیارتگاه ها حمله بردند و آنجا را با خاک یکسان کردند. نویسنده تاریخ نجد می گوید: محمد بن عبدالوهاب با دست خویش، قبر زید بن خطاب را با خاک یکسان کرد. این کار، واکنش هایی در منطقه ایجاد کرد و باعث شد مردم علیه شیخ قیام کنند و گفته های او را مردود بشمارند.

آنان نامه ای به علمای احساء و بصره و حرمین نوشتند و از شیخ شکایت کردند. علماء به امیر عثمان بن معمر، نامه نوشتند و او را به کشتن شیخ امر کردند. امیر عیینه به ناچار شیخ را از این شهر بیرون کرد. شیخ منطقه درعیه، زادگاه مسیلمه کذاب را برگزید و در سال ۱۱۶۰ هـ ق به آنجا منتقل شد. شیخ پس از ورود به درعیه با امیر این منطقه (محمد بن مسعود، جدّ بزرگ خاندان سعودی) تماس گرفت و همان پیمانی را که با امیر عیینه بسته بود، با محمد بن سعود بست. ابن سعود از پیمان خود با شیخ خوشحال بود، ولی دو شرط را با شیخ مطرح کرد: اول اینکه اگر ما، تو را یاری کردیم و کشورها را گشودیم، می ترسیم ما را ترک کنی و در نقطه دیگری سکنی گزینی، دوم اینکه ما در شهر درعیه قانونی داریم و آن اینکه در فصل رسیدن میوه ها از مردم مالیات می گیریم. می ترسیم تو مالیات را تحریم کنی!!

شیخ در پاسخ ابن سعود گفت: من هرگز تو را با دیگری عوض نخواهم کرد و خدا در فتوحاتی که نصیب ما می کند، غنایمی قرار خواهد داد که تو را از این مالیات ناچیز بی نیاز کند. [تاریخ نجد: ص ۸۱-۸۷، تاریخ العربیة السعودیة: ص ۱۱۲ و ۱۱۳]

امیر درعیه، برای تحکیم روابط میان دو خانواده، دختر شیخ را به ازدواج فرزند خود، عبدالعزیز درآورد و از این طریق پیوند خانوادگی میان آن دو برقرار شد و تا کنون نیز این رابطه در شعاع گسترده ای محفوظ مانده است. [تاریخ آل سعود: ج ۱، ص ۳۰]

پس از این پیمان، محمد بن عبدالوهاب به رؤسای قبایل و تمام مردم نجد نامه نوشت و آنها را به قبول مذهب تازه خود فراخواند. برخی پیروی کردند و گروهی نیز اعتنایی نکردند. سپس شیخ با عنوان جهاد علیه کفر و شرک و بدعت گذاران به کمک ابن سعود، لشکری تشکیل داد و علیه مسلمانان قیام کرد و با حمله به شهرها و روستاهای مسلمان نشین، مردم را به خاک و خون کشید و اموال آنها را به عنوان غنایم جنگی غارت کرد. بدین ترتیب، فرقه ضالّه وهابیت به وجود آمد.

\$

##کالبدشکافی رفتارهای انحرافی در مواجهه با پیامدهای کرونا

کالبدشکافی رفتارهای انحرافی در مواجهه با پیامدهای کرونا

حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد نظافت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ اَعْدَائِهِمْ اَعْدَاءُ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

چرا اقدامات پیشگیرانه در حرم های مطهر، منافاتی با دارالشفای بودن آن ها ندارد؟

گروه اندیشه - حوادثی مانند همین شیوع بیماری ویروسی کرونا که پیش می آید، برای انسان درس های فراوانی دارد. مؤمن دنیا را کلاس درس می داند و انسان، دانش آموز مدرسه هستی است؛ به این دنیا آمده ایم تا چیزهایی را یاد بگیریم تا در عالم دیگر، از این آموخته ها استفاده کنیم و یک زندگی شاد و نورانی داشته باشیم و هر چیزی را باید وسیله درس گرفتن قرارداد. بهترین درس گرفتن، درس گرفتن در میدان عمل است نه در کلاس درس. شیوع کرونا که زندگی همه ما را تحت تأثیر قرار داده، میدان عملی است که به ما درس هایی می دهد؛ یکی از این درس ها، قدرت نمایی خدا و متقابلاً، عجز و ضعف انسان است. بشر فراموش می کند که ضعیف، محتاج و بنده است، قدرت مطلق ندارد. خدای متعال می گوید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر - ۱۵)؛ ای مردم شما فقر محض هستید؛ عین احتیاج هستید، خداست که بی نیاز است. برای این که انسان به این معرفت دست پیدا کند، باید آیاتی باشد که ضعف انسان و قدرت پروردگار را نشان بدهد، سبک انبیا نیز چنین بوده است. «وَيُزَوِّهِمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ» (نهج البلاغه - خطبه یک)، به مردم نشانه های قدرت خداوند را نشان می دهند؛ حادثه هایی که پیش می آید، از نشانه های قدرت پروردگار و از نشانه های ضعف و عجز انسان است. امیرمؤمنان (ع) در نهج البلاغه فرموده است: «لَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النَّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» (خطبه - ۱۸۴) اگر مردم معرفت پیدا می کردند، نسبت به قدرت عظیم پروردگار و نسبت به نعمت های بزرگ پروردگار، همه توبه می کردند و به راه می آمدند. این ماجرای شیوع کرونا، هر دو را نشان می دهد؛ هم ضعف و عجز انسان را و هم قدرت نمایی پروردگار را. باید بدانیم غرق در نعمتیم و از مهم ترین نعمت ها، نعمت سلامتی است؛ این که من سالم یعنی صدها بیماری و بلا از من دور است که تا بیماری نیاید متوجه نعمت سلامتی نیستیم؛ در دعای کمیل می خوانیم: «کم من فادح من البلاء اقلته».

خطرناک تر از بیماری جسمی

امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه فرموده است: «أَلَا وَإِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ، وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ» (حکمت ۳۸۵)؛ بی پولی گرفتاری است، از آن بدتر بیماری است و بدتر از بیماری جسمی، بیماری روحی است. گاهی مبتلا به بیماری بدتری هستیم به نام بیماری روح؛ در حادثه اخیر و اتفاقات پیرامون آن، بیماری روح جامعه هم آشکار شد. گروهی پیدا شدند که خواستند از این واقعه تلخ، سوءاستفاده کنند؛ مثلاً ماسک را احتکار کردند یا به قیمت گزافی در اختیار مردم قرار دادند؛ این نشانه بیماری روحی جامعه است. خود این بیماری را باید نتیجه بی مبالایی های بشر بدانیم؛ دقت نکردن ها و رعایت نکردن مقررات الهی؛ چون بدی ها به انسان برمی گردد و خوبی ها به خداوند؛ «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» (نساء - ۷۹) یعنی انسان مانند کره زمین است که ذاتش تاریک و سرد است و اگر نوری دارد و

گرمایی، از خورشید دارد. هر چه خوبی در وجود انسان است از خداست و هر چه بدی است به خودش برمی گردد و خدای متعال در این بلاها و گرفتاریها، چون انسان را دوست دارد، می خواهد انسان برگردد و توبه کند.

آثار گناه

در روایت داریم گناهان تازه بلاهای تازه می آورند. باید بدانیم گناه اثر دارد. گناه، یعنی طبق دستور خدا نزیستن و خلاف دستور او زندگی کردن. هر گناهی دارای سه اثر است؛ اولین اثر گناه بر جان انسان است، گناه روح انسان را کثیف و سیاه می کند، جان او را آماده اشتعال آتش جهنم می کند، آتشی که ما نمی توانیم آن را بفهمیم، فقط می دانیم آتشی است که جان و دل را هم می سوزاند؛ درحالی که آتش دنیا جسم را می سوزاند. «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطففین - ۱۴) گناهان پیوسته، دل انسان را پر از زنگار می کند؛ این اولین اثر گناه است، دومین اثر گناه بر طبیعت است، محیط زندگی انسان را خراب می کند؛ این که خدای متعال به پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ» (کهف - ۶) تو می خواهی خودت را به سختی بیندازی بر آثار مردم، چون پیامبر مانند پدری است که بر کودکش اشراف دارد، می داند این کودک دارد چه آثار بدی بر خودش به جا می گذارد. بچه خودش نمی فهمد، بچه لباسش را کثیف می کند، خودش هم نمی فهمد؛ اما پدر و مادر او حرص می خورند. پیامبر پدر امت است، از سطح بالایی از درک، آگاهی و اشراف برخوردار است، می بیند این مردم با این اعمالشان چه جنایتی بر جان خودشان و طبیعت اطرافشان بر جا می گذارند. این که می گویند استغفار کنید تا باران ببارد، به این دلیل است که گناه باران را کم می کند؛ استغفار نعمت را افزایش می دهد و بلاها را دفع می کند. اثر دیگر گناه در آن عالم است، همزمان آن عالم را خوبیها و بدیها تحت تأثیر قرار می دهد.

جهانی نگاه کنیم

منشأ ویروس کرونا، کشور چین است؛ اما کم کم دنیا را درگیر کرده؛ یعنی یک گناه، یک جا نمی ماند، یک ویروس یک جا محصور نمی شود. ما اگر دوست داشتیم که کشورمان آلوده نشود، باید از ابتدا به فکر چین می بودیم، آنهایی که می گفتند: چین به ما چه مربوط است، الان متوجه فکر غلطشان شدند. اگر انسان فقط به فکر خودش هم باشد، مجبور است به فکر دیگران هم باشد. لذا اسلام می گوید نگاه جهانی داشته باش. در دعا می خوانیم: «اللَّهُمَّ أَغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ، اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ»؛ این نگاه کلان داشتن، درسی است که ما از حادثه کرونا می گیریم که باید به فکر دیگران باشیم؛ ما در این جهان سرنشین یک کشتی هستیم، نباید نسبت به دیگران بی تفاوت باشیم.

پاسخ به یک شبهه

بعضیها می پرسند: چرا نماز جمعه را تعطیل می کنید؟ چرا در حرم امام رضا (ع) مهرها و فرشها را جمع می کنید؟ امام رضا (ع) می تواند شفا بدهد؛ حرم امام رضا (ع) شفاخانه است؛ اما شما در شفاخانه را بستید و تعطیل کردید. در پاسخ باید گفت دنیا، دنیای اسباب و مسببات است؛ خداوند در این دنیا کارهایش را با اسباب انجام می دهد: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا» (اصول کافی ۷/۱۸۳/۱)، خدای متعال از این که امور بدون اسبابش جریان پیدا کند، امتناع دارد. خداوند برای هر چیزی، اسباب قرار داده است. به زمین نیروی جاذبه داده، به آب خاصیت رفع کنندگی

عطش را بخشیده و به آتش خاصیت سوزاندن. مسبب‌الاسباب خداست و اوست که این سبب‌ها را می‌دهد و هر موقع اراده کند، می‌تواند این خاصیت را بگیرد؛ دست‌های خدا بسته نیست: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ» (مائده - ۶۴) یهود می‌گویند که دست خدا بسته است، اما دست‌های خودتان بسته است، خدای متعال آتش را بر ابراهیم (ع) سرد می‌کند، به آتش گفت: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» (انبیاء - ۶۹) آب که سیال است و باید فروبریزد، برای موسی (ع) آب‌ها مانند کوه بر روی هم قرار گرفت؛ «كَالطُّودِ الْعَظِيمِ» (شعرا - ۶۳). این خاصیت را از آب گرفت، یعنی آب حالت سیالیتش را از دست داد. این اسباب مؤمن و کافر ندارد؛ شمشیر بر ابی‌عبد... (ع) اثر می‌گذارد، سم بر امام حسن مجتبی (ع) اثر گذاشت؛ بر امام رضا (ع)، بر امام حسن عسکری (ع) اثر گذاشت؛ ائمه معصومین (ع) اگر بخواهند می‌توانند جلوی اثر آن را بگیرند، اما نمی‌خواهند. خدای متعال اصرار دارد که مردم هم به اسباب توجه کنند و متوجه باشند که این اسباب در ید قدرت خداوند است؛ یعنی در اسباب نمانند، پشت پرده اسباب، ملکوت اسباب را ببینند، ملکوت اسباب، خدای متعال است؛ لذا قرآن با تفکری که می‌خواهد به اسباب بی‌توجهی کند، مبارزه می‌کند. بنی‌اسرائیل به موسی گفتند: تو و خدایت بروید و بجنگید، ما همین جا نشسته‌ایم؛ «فَاذْهَبْ أَنتَ وَ رَبِّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (مائده - ۲۴) ممکن است اشکال شود خدا که می‌تواند ما را بر دشمن پیروز کند، چرا نمی‌کند؟ پاسخ این است که آری! خداوند می‌تواند، اما قرار است تو آزمایش شوی. درجای دیگری از قرآن می‌خوانیم: «أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ» (یس - ۴۷)، ما شکم کسی را سیر می‌کنیم که اگر خدا می‌خواست، آن را سیر می‌کرد؛ بله! اگر خدا می‌خواست، می‌توانست همه فقیران را توانگر کند، اما در این جریان، تو داری آزمایش می‌شوی، خدا هر کاری انجام نمی‌دهد؛ بلکه هر کاری که مطابق حکمت و مشیتش باشد، انجام خواهد داد؛ بنابراین، قرآن این تفکر که خدا کارها را انجام دهد، رد می‌کند. قرآن می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد - ۱۱) خدا زمانی شرایط را تغییر می‌دهد که انسان خودش تغییرات را شروع کند؛ تو تغییرات را شروع کن، بعد می‌گوید تو که تغییرات را شروع کنی، خدا به تغییرات اثر می‌دهد و تغییر ایجاد می‌کند؛ اما باز هم تو نیستی! بعضی مشرک هستند؛ فقط سبب‌ها را می‌بینند. از آن طرف بعضی می‌خواهند سبب‌ها را نبینند؛ موحد خیالی هستند! موحد واقعی کسی است که سبب‌ها را ببیند و سبب‌ها را خدا نداند؛ بلکه خدا را حاکم بر سبب‌ها بداند و چون مؤمن، خدا را حاکم بر سبب‌ها می‌داند، اگر سبب دارد، از آن‌ها استفاده می‌کند و در هنگام استفاده می‌گوید: بسم... الرحمن الرحیم؛ یک دانش‌آموز مؤمن، درس می‌خواند، ولی دعا هم می‌کند؛ وقتی نوح (ع) می‌خواهد کشتی را به دریا بیندازد، می‌گوید «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَ مَرْسَاهَا» (هود - ۴۱)، جریان این کشتی با خداست، لنگر انداختن و ایستاندنش هم با خداست، باید از او مدد بگیریم.

اسباب را بُت نکنیم

نکته قابل توجه دیگری هم هست؛ برخی از ما، معمولاً در اسباب گیر می‌کنیم و اسباب بت ما می‌شود؛ لذا خداوند که بت شکن است، نعمت، امنیت، سلامتی و ... را می‌گیرد تا انسان متوجه خدا بشود؛ در دریای توفانی، انسان مخلصانه خدا را می‌خواند: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (عنکبوت - ۶۵) وقتی نجات پیدا می‌کنند، مشرک می‌شوند: «فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ

يُشْرِكُونَ» (عنکبوت - ۶۵). ما معمولاً در گرفتاري‌ها خدا را مي‌بينيم همين که خدا سبب را فراهم مي‌کند، باز در سبب گير مي‌کنيم! نبايد سبب را نفی نکرد، بايد از سبب استفاده کنيم؛ ما حق نداريم در خودرويمان را باز نگه‌داريم، بگوئيم توکل بر خدا! خدا مي‌تواند حفظ کند، اما حفظ نمي‌کند، سبب حفظ شدن وسيله ات اين است که قفل بزني؛ فرمود: «با توکل زانوي اشتر را ببند»، اول ببند بعد توکل کن؛ البته دلت به اين قفل خوش نباشد، دلت به خدا خوش باشد، بگو بقيه‌اش با تو، من وظيفه‌ام را انجام دادم. خدايا تو به عمل من اثر و ثمر بده. الان ويروسي دارد تکثير مي‌شود که سرعت انتقالش زياد است؛ اين دستور ديني است که جانتان را حفظ کنيد، آلوده نشويد و ديگران را آلوده نکنيد. نمي‌توانيم بگوئيم اين قضيه فقط بايد در سينما و ورزشگاه رعايت شود، خير! بايد در حرم هم رعايت شود، حرم امام رضا(ع) بايد بيشتر مراقب بشود؛ اين توهين به آن حضرت نيست، اين قواعد عالم است. امام رضا(ع) دوست ندارد تو فکرت به سمت اشتباه برود و فکر کني قرار است قواعد عالم به هم بخورد؛ اگر قرار بود قواعد عالم به هم بخورد، امام رضا(ع) با سم شهيد نمي‌شدند. پس وقتي سم روي بدن مبارک امام(ع) اثر مي‌گذارد، ويروس مي‌تواند روي در حرم آن حضرت هم اثر بگذارد و زائر را گرفتار کند؛ همان‌طور که هنگام رسيدن ناپاكي به حرم، بايد محل را آب کشيد و شست، در مقابل اين ويروس هم بايد چنين رفتار کرد؛ اسلام دين عقلانيت است؛ منتها اسلام مي‌گويد نگاه مادي صرف نداشته باش، بهداشت را رعايت کن و بسم... بگو؛ بگو خدايا بلا را دفع کن؛ اگر تمام ماسک‌ها را داشته باشي و تمام مواد شوينده را نيز مصرف کني، باز هم نبايد خود را مصون بداني؛ ما از بلا ايمن نيستيم. به همين دليل، ما از توليت آستان قدس رضوي که به فکر آلوده نشدن حرم مطهر به ويروس خطرناک هستند، تشکر مي‌کنيم.

دعا پشوانه استفاده از اسباب

يکي از صفات خداوند در قرآن کریم «مؤمن» (حشر/ ۲۳) است؛ خداوند ايمني مي‌دهد. در اين بلاها، بايد به خدا پناه برد؛ از کرونا به خدا پناه مي‌بريم. بعد خدا مي‌فرمايد آن‌چه عقل مي‌گويد را رعايت کن و به شست‌وشو هم پناه ببر. در اين بلاهايي که کارهايي که بايد انجام دهيم، استعاذه است. استعاذه، يعني پناه بردن به خدا، پناه به خدا، يعني پناه به طرح خدا براي زندگي، پناه بردن به دستورهاي خدا. ما وقتي که سالم هستيم، بايد دعا کنيم، وقتي هم گرفتار شديم، باز بايد دعا کنيم. اميرالمؤمنين(ع) مي‌فرمايد: کسي که در گرفتاري است، احتياجش به دعا بيشتر نيست از آن کسي که در متن رفاه است ولي ايمن از بلا نيست (حکمت ۰۲). رفاه مثل اين که وقتي مواد شوينده داريم، دست‌هايمان را مي‌شوئيم و دعا هم مي‌کنيم. دانش آموزي که درس نخوانده است، حق ندارد بگويد خدايا کمک کن نمره من خوب شود؛ خوب نمي‌شود! چون تو مي‌خواهي قواعد عالم را به هم بزني؛ بايد درس خواند، دعا هم کرد. در روايت داريم که موسي(ع) هنگام بيماري دارو نمي‌خوردند، خداوند فرمود: شفايت نمي‌دهم، بايد خودت را مداوا کني. دارو سبب است، انساني که موحد است مي‌گويد: خدا اين خاصيت را به دارو داده است. اين در همه عرصه‌ها وجود دارد، در جنگ هم چنين است؛ نمي‌تواني تيراندازي نکني و بگويي خدايا اين‌ها را از بين ببر! خدا مي‌گويد تو قواعد تيراندازي را خوب رعايت کن، خوب نشانه‌گيري کن، ولي وقتي تير انداختي، خدا مي‌گويد تو نبودي که تير انداختي، ما بوديم که انداختيم: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال - ۱۷)

بنابراین توسل به اهل بیت (ع)، پشتوانه اسباب است، دعاها پشتوانه اسباب هستند؛ حال اگر در شرایطی قرار گرفتیم که سببی نبود، مؤمن ناامید نمی‌شود، چراکه مسبب‌الاسباب هست؛ او می‌تواند سبب‌های جدید ایجاد کند، منتها این سبب‌های جدید را خداوند برای کسی ایجاد می‌کند که از سبب‌های موجودش استفاده کرده است. در زمان جنگ، امثال حاج قاسم سلیمانی‌ها اهل تدبیر بودند، شجاع بودند، برنامه‌ریزی و دقت می‌کردند، اما اسبابشان کم بود، پول و امکاناتشان کم بود، خدای متعال اسباب غیبی را به کمک فرستاد و ما توانستیم بر دنیای کفر پیروز شویم، سپاه طالوت که در برابر لشکر جالوت قرار گرفت، برخی گفتند: «لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ» (بقره - ۲۴۹) ما طاقت نداریم، مشرک شدند و گفتند: این جمعیت را و امکاناتش را ببین! ولی کسانی که به میدان آمده بودند، دعا کردند: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّثْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (بقره - ۲۵۰)، با یک ضربه داود که به جالوت اصابت کرد، جالوت بر زمین افتاد، خدا ترس را در دل جالوتیان انداخت و همه فرار کردند. در روایت داریم «مَنْ سَأَلَنَا اعْطَيْنَاهُ وَ مَنْ اسْتَغْنَى أَغْنَاهُ...»؛ هرکس از ما اهل بیت چیزی بخواهد، به او عطا می‌کنیم و هرکس بی‌نیازی بجوید خدا او را بی‌نیاز می‌کند. منظور از این بی‌نیازی، بی‌نیازی معنوی نیست، نیازمندی معنوی خوب است اما باید توجه داشت که اسباب معنوی قرار نیست جای اسباب مادی را بگیرد؛ اسباب معنوی باید پشتیبان اسباب مادی باشد و اگر اسباب مادی هم از کار افتاد، توصیه می‌کنند: باز ناامید نباش، زیرا تو مسبب‌الاسباب (خدا) را داری و همچنین اهل بیتی داری که خداوند اسباب این عالم را به دست آن‌ها داده است. بنابراین، بیماری‌ها به اراده الهی است، شفا هم به اراده اوست، باید توجه داشت که همه‌کاره خداست؛ اهل بیت (ع) هم به ما آموزش می‌دهند که از اسباب استفاده کنید.

از دعا غفلت نکنیم

ضمن رعایت دستورات پزشکی، نباید از نقش دعا غافل شد، نباید از انجام وظایف غفلت کنیم؛ یکی از آن وظایف دعاست: «قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ» (فرقان - ۷۷)، خداوند در قرآن می‌فرماید: ای پیامبر! بگو اگر اهل دعا نباشید، خدا به شما اعتنا نمی‌کند. «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر - ۶۰)، فرمود دعا کنید تا اجابت کنم. این ماه، ماه رجب، ماه رحمت، ماه امید به خداست؛ باید خوف و رجا داشته باشیم، هم بترسیم و هم امید داشته باشیم، به اندازه‌ای بترسیم که عمل کنیم، اقدام کنیم و تحرک داشته باشیم و نه آن قدر امیدوار باشیم که خوش خیال شویم و قدمی برنداریم. در این ماه به ما یاد داده‌اند که بگوییم: «يَا مَنْ يُعْطِي مِنْ سَأَلِهِ»، خدا سائلی را از در خانه‌اش رد نمی‌کند، «يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ»، خدا حتی به کسانی که سؤال نکردند و او را نشناخته‌اند، عطا می‌کند، چه رسد به آن‌ها که سؤال و خواهش دارند. عطا‌های خداوند بر دو قسم است، بعضی‌هایش را به کسانی می‌دهد که سؤال می‌کنند، بعضی‌ها را سؤال نکرده می‌دهد؛ «ما نبودیم و تقاضا مان نبود/ لطف تو ناگفته ما می‌شنود». همین نعمت وجود و بسیاری از نعمت‌ها را، خداوند بدون این‌که از او بخواهیم، به ما داده است، حال اگر از او چیزی بخواهیم، چه خواهد کرد؟ بنابراین، برای دفع بلا باید از خدای متعال کمک خواست؛ باید بگوییم «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي دَرْعِكَ الْحَصِينَةِ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تَشَاءُ»، خدایا مرا در دژ مستحکمت قرار بده، همان دژی که هرکس را اراده کنی در آن دژ قرار

می‌دهی، از دعا و از توسل به ائمه اطهار (ع) غافل نشویم، از نذر کردن و توبه کردن و «ذکر یونسیه» غافل نشویم؛ قرآن می‌گوید که حضرت یونس گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (انبیاء - ۸۷)؛ خداوند او را از غصه نجات داد و مؤمنین را این چنین از غصه نجات خواهد داد: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» (انبیاء - ۸۸) از ذکر صلوات هم در هر حالتی که هستیم، فراموش نکنیم؛ امام صادق (ع) فرمود: هر موقع حاجتی از خداوند دارید، اول صلوات بفرستید و بعد حاجتتان را بگویید و دوباره صلوات بفرستید، زیرا صلوات، دعایی مستجاب است و کرامت خدا اجازه نمی‌دهد از سه دعا، اولی و آخرش را اجابت کند و وسطی را اجابت نفرماید.

\$

#ده سخنرانی هفتم

##قرآن و اهل بیت چراغ های هدایت الهی

قرآن و اهل بیت چراغ های هدایت الهی

حجت الاسلام انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَی آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ اَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» [التوبه : ۳۳]
خداي متعال مبدأ و سرچشمه همه هدایت هاست «الله نور السماوات و الارض» [النور : ۳۵]، «هُدًى مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ هُدًى مَنْ فِي الْأَرْضِ» [بحار الانوار، ۴ / ۱۵] خدا نور خود را در نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده است. در روایت توحید صدوق حضرت فرمودند: مَثَلُ نُورِهِ كَمَشْكَاةٍ، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. «كَمَشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ» [النور : ۳۵] این وجود مقدس نور الهی است و هدایت همه عوالم از جمادات تا ملائکه و بالاتر از ملائکه با او محقق می‌شود. این نور مانند چراغدانی است که در آن چراغی برافروخته شده و آن چراغ در یک حباب بلورین قرار گرفته و این چراغ از درخت زیتونی که «لَا شَرْقِيَّةَ وَ لَا غَرْبِيَّةَ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» [النور : ۳۵] آن درخت نه غربی است و نه شرقی ولی همه عوالم را روشن می‌کند شعله می‌گیرد. «نُورٌ عَلَى نُورٍ» [النور : ۳۵] نورهایی که از این چراغدان الهی در عالم تجلی می‌کنند هر یک نوری هستند بر فراز نور دیگر و امامی بعد از امام دیگر از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام. در حدیثی امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: مشکات سینه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و چراغی که در این سینه برافروخته شده نبوتی است که خدای متعال به این وجود مقدس عطا نموده و قرآنی است که خدای متعال به این قلب پاک عنایت کرده و همه عالم میهمان این کتاب الهی هستند. مَثَلُ نور الهی چراغدانی است که همه چراغ های هدایت در آن برافروخته شده و همه

انبیا، امت ها و اقوام گذشته و آینده و حتی همه عوالم ملائکه و غیر او با این چراغ هدایت می شوند. همه عالم میهمان هدایت و دستگیری او هستند.

قرآن و اهل بیت علیهم السلام، دو نور هدایت الهی

نور اول؛ قرآن

به واسطه وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که مثّل نور الهی است دو جریان هدایت در عالم لازم شده است. یک جریان هدایت، کتاب خدای متعال است. قرآن نوری است که از طرف خدا بر قلب پیامبر نازل شده و به واسطه پیامبر بر عوالم دیگر نزول یافته است. کتاب های همه انبیا نور و هدایت است، ولی نور و هدایتی که در قرآن است «وَالْمُهَيِّمِينَ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ» [الکافی، ۴ / ۵۷۲] اگر امت هدایت می شوند به واسطه نوری است که خدای متعال در قلب پاک پیامبر روشن نمودند. امام خمینی می فرماید: «اگر قرآن نازل نمی شد برای همیشه این حقایق در کتم و پرده غیب می ماند.» به واسطه وجود پیامبر این حقایق نازل شده و در معرض قلب های ما قرار گرفته است.

نور دوم؛ اهل بیت علیهم السلام

نور دومی که بر عالم دنیا نازل شده هدایت معصومین علیهم السلام است: «خَلَقَكُمْ اللَّهُ نُورًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرُشِهِ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُزْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» [زیارت جامعه کبیره] خدای متعال این انوار را از عوالم بالا و از گرداگرد عرش خود به عالم دنیا تنزل داده تا مؤمنین بتوانند از این نور استفاده کنند. در آیه نور، نور به امام تفسیر می شود: «نُورٌ عَلَى نُورٍ إِمَامٌ مِنْهَا بَعْدَ إِمَامٍ إِمَامًا مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ» [الکافی، ۱ / ۱۹۵] امامانی از نسل فاطمه زهرا علیها السلام انوار هدایت الهی هستند. در آیات دیگر قرآن نور به امام تفسیر می شود. ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام حقیقت نوری است که قلب های همه مؤمنان با آن نور به سمت خدای متعال هدایت می شود. واسطه نزول این دو نور در عالم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند. خدای متعال این دو نور هدایت الهی را به پیامبر اکرم عنایت فرموده و با وجود مقدس ایشان این دو نور به عالم دنیا آمده اند.

چهار مرحله مراحل سلوک برای رسیدن به درجات عالی قرب

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا» [یونس : ۵۷ و ۵۸] علامه طباطبایی در ذیل این آیه نورانی به چهار مرحله سلوک که انسان برای رسیدن به درجات عالی قرب نیاز دارد اشاره نموده اند که این چهار مرتبه سلوک به واسطه قرآن تحقق می یابد.

الف: موعظه

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ» [یونس : ۵۷] قدم اول موعظه های الهی است؛ تذکراهایی که قلب انسان را بیدار می کند و انسان را از عالم غفلت وارد عالم هوشیاری می نماید.

ب: رفع موانع

بعد از اینکه انسان هوشیار شد و خواست به سوی خدای متعال حرکت کند قدم دوم این است: در انسان موانعی وجود دارد که هر یک از آن موانع به تنهایی می تواند مانع حرکت انسان شود. بیماری های قلب انسان کبر، عجب، حسد و سایر صفات ناپسندی هستند که در نتیجه محبت به ولایت

طاغوت و کفر به خدا ایجاد شده اند. هر کدام از این صفات ناپسند می توانند به تنهایی یک سالک را از رسیدن به مقصد باز دارند؛ بنابراین در قدم دوم می بایست بیماری هایی که در باطن انسان و در جامه انسانی وجود دارند مداوا شود. اگر این بیماری ها بهبود پیدا نمود، انسان آماده حرکت به سوی خدای متعال می گردد.

ج: شرح صدر

قدم سوم این است که هدایت الهی قدم به قدم قلب انسان را نورانی نماید. «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» [الانعام: ۱۲۵] باید شرح صدر پیدا شود «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» [الزمر: ۲۲] انسانی که به شرح صدر می رسد آماده می گردد تا حقیقت اسلام و تسلیم در مقابل خدای متعال به او عنایت شود «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» [آل عمران: ۱۹] دینی که خدا می پذیرد حقیقت اسلام و تسلیم بودن در مقابل خدا است. اسلام همان نورانیتی است که خدا در قلب انسان قرار می دهد. از پیامبر سوال شد: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» [الانعام: ۱۲۵] اگر خدا بخواهد کسی را هدایت کند به او شرح صدر می دهد. این شرح صدر چیست؟ حضرت در یک کلمه فرمودند: «نور یقع فی قلب المؤمن یشرح له صدره و ینفسه» نوری است که در قلب مؤمن واقع می شود و با آمدن این نور وسعت سینه و شرح صدر به مؤمن عنایت می گردد.

د: دریافت انوار هدایت

این نورانیت انسان را از حجاب ظلمت و محدودیت ظلمات بیرون می آورد. همه صفات نیکو مانند ایمان، تقوا، یقین، صبر و رضا جزء همان انواری است که وارد قلب مؤمن می شود و مؤمن با این نور به سمت خدای متعال حرکت می نماید. سرچشمه این نور قرآن است. انسان هایی که این درجات را پشت سر گذاشته و این قدم ها را در سایه قرآن طی نمودند رحمت خاصی که به تعبیر قرآن مخصوص مؤمنین است و آن رحمت رحیمیه است شامل حال آنها می شود و آنها را به توحید، حیات طیبه، ایمان، یقین و درجات کمال می رساند. اینها مراتب سیری است که مؤمن باید طی کند و همه اینها به واسطه قرآن محقق می شود. قرآن عامل بیداری قلب انسان و دوری آن از همه بیماری ها و موانع و آفت هاست.

فضل و رحمت الهی برای مخلوقاتش

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ» [یونس: ۵۸] شفا و رحمت و هدایتی که با قرآن نازل شده ناشی از فضل و رحمت الهی است. رحمت و فضل الهی سرچشمه این مراتب سیر و نورانیت قرآن است. در روایتی آمده است که فضل الله یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و رحمت یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام (امالی شیخ صدوق ص ۵۸۳، روض؟ الواعظین ص ۱۰۶) علامه طباطبایی می فرمایند: فضل خدای متعال عمومی است، ولی رحمت، همان رحمت خاص نسبت به مؤمنین است. درجات هدایت قرآن و نوری که به واسطه پیامبر نازل شده بر قلب مؤمن نازل می شود و تدریجاً او را با موعظه و هدایت و شفا و رحمت خود به درجات کمال سوق می دهد. در روایات ذیل آیه نور، انوار الهی به سینه مطهر پیامبر تشبیه شده، ولی در بعضی روایات مشکات قلب مؤمن است. قلب مؤمن نیز

چون آینه قلب نبی اکرم است چراغدان الهی می شود، یعنی با نوری که خدای متعال بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرموده قلوب مؤمنین هم نورانی می شود. ولایت الهی در ادیان گذشته

همه ادیان و کتب انبیاء گذشته از قرآن و پیامبر هستند. ولایتی که انبیای گذشته بر امت خود داشته اند از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. «وَلَا يَتُّنَا وَلَا يَهُدِي اللَّهُ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا» [الکافی، ۱ / ۴۳۷] ولایت ما همان ولایت خدای متعال است و همه انبیا مبعوث به این ولایت اند، گر چه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و قرآن به واسطه انبیا و کتب آسمانی گذشته در بین امتهای گذشته نیز جاری شده، ولی مرتبه کمال قرآن و کمال ولایت جز با این وجود مقدس در عالم نازل نشده؛ لذا «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» [المائدة : ۳] نعمت ولایت و دین در امت های گذشته نیز بوده است «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ» [التوبه : ۳۳] دین حق در این آیه به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر شده است. دینی که در امت های گذشته بود نیز در آن روز با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به کمال خود رسید.

وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پیروی از قرآن و اهل بیتش پیامبر در هنگام رحلت خود می فرماید: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي» [مستدرک الوسائل، ۱۱ / ۳۷۴] من از بین شما می روم و این دو سرمایه گرانبها را بین شما باقی می گذارم؛ یکی کتاب من است که کتاب الهی است و دیگری عترت من. این همان دو حقیقت و دو هدیه ای است که خدای متعال به پیامبر عنایت کرده و اگر نزول پیامبر در دنیا نبود برای همیشه مردم از این دو حقیقت محروم می ماندند. این دو حقیقت در حد کمال به واسطه پیامبر در عالم دنیا تنزل پیدا کرده است «وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ» [الکافی، ۲ / ۴۱۵] این دو حقیقت هرگز از یکدیگر جدا شدنی نیستند.

خدای متعال در قرآن می فرماید: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ»، این کتابی که ما به پیامبر نازل کردیم نشانه های واضح خدا و آیات بینات خدای متعال است و اگر کسی به سوی خدای متعال راهنمایی نمی شود پیداست به نورانیت این کتاب و این آیات بینات راه پیدا نکرده است. اگر کسی به نورانیت قرآن راه پیدا نمود به درجات هدایت و کمال می رسد. خدای متعال بیان می کند که راه رسیدن به این آیات بینات و بهره مند شدن از نور قرآن این است: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» [العنکبوت : ۴۹] آیات بینات الهی در سینه انسان هایی است که خدای متعال به آنها حقیقت علم الهی را عنایت کرده است: «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» [الاسراء : ۱۰۷] در روایات معصومین آمده که ما هستیم. (بصائرالدرجات ص ۲۲۵) در روایتی حضرت با لطافت فرمودند: مشاهده کنید خدا نمی فرماید آیات قرآن بین دو جلد کتابند، بلکه حقیقت آیات قرآن «صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» [العنکبوت : ۴۹] در سینه کسانی است که خدای متعال به آنها علم عنایت کرده است. وقتی سؤال کردند که آنها چه کسانی هستند فرمود: غیر از ما ائمه چه کسی می تواند حامل علم الکتاب باشد. لذا حقیقت علم الکتاب در وجود معصومین است. (بصائرالدرجات ص ۲۲۴، اصول کافی ج ۱ ص ۲۱۳)

جدایی ناپذیر بودن قرآن و عترت

معصومین به واسطه احاطه و اشراف به حقیقت قرآن و به واسطه اینکه خدا حقیقت قرآن را به آنها عنایت کرده و همه حقایق به وضوح در قرآن بیان شده «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» [النحل : ۸۹] به همه حقایق اشراف دارند. پیامبر این دو حقیقت را از خود به یادگار گذاشتند و فرمودند: «إِنَّ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا» [مستدرک الوسائل، ۱۱ / ۳۷۴] مادامی که به این دو حقیقت متمسک هستید هرگز از راه هدایت منحرف نخواهید شد و امکان جدا کردن این دو حقیقت از یکدیگر وجود ندارد. کسانی که گفتند: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» [بحار الانوار، ۲۲ / ۴۷۳] در واقع هم کتاب را رها کردند و هم عترت را؛ تمسک به قرآن بدون عترت و عترت بدون قرآن ممکن نیست: «وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا» [الکافی، ۲ / ۴۱۵] حقیقتی که اگر کسی به او تمسک کرد تمسک به قرآن نیز هست عترت نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است که خدای متعال کتاب الهی، انوار، درجات، نورانیت مواعظ، شفا، هدایت و رحمت الهی این کتاب را در وجود مقدس آنها قرار داده و به واسطه معصومین علیهم السلام به مؤمنین عنایت می شود. پس بدون تمسک به معصومین امکان برخورداری از نورانیت قرآن و نورانی شدن به نور قرآن ممکن نیست و مؤمن کسی است که به قرآن و اهل بیت متمسک است و وجودش نورانی است «الْمُؤْمِنُ يَتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ الثُّورِ» [بحار الانوار، ۶۴ / ۲۳]، «الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» [بحار الانوار، ۷ / ۳۲۳] روایاتی که در باب نورانیت مؤمن نقل شده به خاطر این است که مؤمن به کتاب و سنت متوسل است و خدای متعال حقیقت نورانیت کتاب و سنت را به مؤمن به اندازه ظرف وجودی او عنایت می کند و همه اینها به واسطه شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است.

ابتلائات و مصیبت های وارده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

پیامبر برای اینکه این کتاب و هدایت الهی را نازل کنند و به ما برسانند و امکان سیر ما به سوی خدای متعال فراهم شود همه ابتلائاتی را که انبیا تحمل کرده اند یکباره و حتی بیشتر متحمل شدند. حقیقت تمام مصیبت هایی که برای معصومین رقم خورده مصیبت هایی است که برای پیامبر اکرم رقم خورده است. همانطور که اسماعیل بلای ابراهیم خلیل را تحمل نمود، معصومین نیز مصیبت و بلای نبی اکرم که وسیله هدایت و شفاعت نبی اکرم و دست گیری امت و رساندن امت به مقامات معرفت است را تحمل نمودند. به همین دلیل «ما أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُودِيَ» [کشف الغمه، ۲ / ۵۳۷] هیچ پیامبری به اندازه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اذیت نشده است و محور دشمنی شیطان و ابلیس و شیاطین انس این وجود مقدس است. در زیارت حضرت از راه دور آمده است: «وَأُخْفِيَ الزُّفْرَةَ وَ تَجَرَّعَ الْغُصَّةَ» [بحار الانوار، ۹۷ / ۱۸۵] حضرت ناله های خود را مخفی می نمودند. امیرالمؤمنین علیه السلام گاهی در حضور جمع بلند بلند گریه می کردند، ولی در مورد پیامبر چنین چیزی نقل نشده است «أُخْفِيَ الزُّفْرَةَ وَ تَجَرَّعَ الْغُصَّةَ وَ لَمْ يَتَخَطَّ مَا مُثِّلَ مِنْ وَحْيِكَ» [بحار الانوار، ۹۷ / ۱۸۵] راه وحی را گام به گام می پیمودند و هرگز کسی در این مسیر اشکی از حضرت ندید و ایشان غصه ها را جرعه جرعه فرو می خوردند. مصیبت های حضرت مصیبت های بی نظیری است که جز برای معصومین قابل درک نیست و بالاترین مصیبت فقدان خود ایشان است. در زیارت روز شنبه حضرت این تعبیر نورانی آمده است: «إِنَّا لِهِ رَاجِعُونَ» [مفاتیح الجنان، زیارت روز شنبه] مصیبت فقدان حضرت و مصیبت انقطاع وحی دو چیزی است که امروز متوجه امت

اسلامي شده است. شيخ طوسي در تهذيب نقل کرده که پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله وسلم در بيست و هشتم صفر به دليل مسموميت به شهادت رسيدند. برخي گفته اند مسموميت از طريق یک زن يهودي است، برخي نيز دليل ديگري آورده اند.

نگراني هاي پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم در بستر احتضار حضرت محمد صلي الله عليه و آله و سلم در بستر احتضار دو نگراني داشتند؛ يکي نگراني نسبت به امت بود. وقتي جبرئيل نازل شد حضرت فرمودند: جبرئيل چرا در اين حالت مرا تنها گذاشتي؟ عرض کرد يا رسول الله رفته بوديم آسماني ها را براي استقبال شما مهيا کنيم، همه چيز براي استقبال شما در عوالم بالا آماده است. حضرت فرمودند: جبرئيل چيزي بگو که مرا خوشحال کند، عرض کرد يا رسول الله چه چيزي شما را خوشحال مي کند؟ فرمودند: بگو خدای متعال با امت من چه مي کند؟ عرض کرد من مطلع نيستم. جبرئيل رفت و بازگشت و اين آيه نوراني را آورد: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» [الضحى : ۵] آنگاه فرمودند: اکنون من آماده رفتن هستم و به عزرائيل سلام الله عليه اجازه قبض روح دادند. نگراني ديگر نسبت به اهل بيت عليه السلام است.

وصايای پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم به فاطمه زهرا و علي عليهما السلام پيامبر به فاطمه زهرا عليها السلام و اميرالمؤمنين عليه السلام وصايای دارند. پيامبر فرمودند: علي جان بعد از من بايد صبر کنی، همان چيزي که جبرئيل چند روز قبل آمده و در حضور رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم از اميرالمؤمنين تعهد گرفته است. در کافي آمده که بلاها و مصيبت هاي که بر اميرالمؤمنين نازل مي شود یک به یک بيان شده و از حضرت خواستند که بايد صبر کنيد؛ اميرالمؤمنين عليه السلام هم قول دادند که صبر کنند. سپس به حضرت فرمودند: علي جان بعد از من امورم را تو عهده دار شو و به نگهباني و حفظ فاطمه زهرا عليها السلام سفارش نمودند و حضرت را به حفظ امام حسن و امام حسين عليهما السلام توصيه کردند و فرمودند: پس از من خيلي در حق اينها ظلم خواهد شد. وقتي حسنين وارد شدند طبق معمول خود را روي سينه مطهر رسول خدا انداختند. اميرالمؤمنين مي خواستند اين دو عزيز را از پيامبر جدا کنند. پيامبر فرمودند: نه علي جان به آنها اجازه بده، بگذار من از آنها بهره ببرم آنها هم از من بهره ببرند. «يَشْمَانِي وَ أَشْمُهُمَا» [بحار الانوار، ۲۲/ ۵۰۰] آنها مرا بيويند و من نيز آنها را بيويم.

رفتار امت با اهل بيت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم پس از رحلتش پس از رحلت پيامبر طولي نکشيد امت به خانه اميرالمؤمنين والدار السلطان الولايه هجوم آوردند و اين خانه را به آتش کشيدند. خطاب آمد آيا مي دانيد چه کسي در اين خانه زندگي مي کند؟ دختر رسول خدا همان کسي که پيامبر خم مي شد و دستش را مي بوسيد، به استقبال او مي رفت و او را در جاي خود مي نشانيد، سينه او را مي بوييد و مي فرمود من از فاطمه بوي بهشت مي شنوم. «حِينَ مَاتَتْ وَ إِنَّ فِي عَصْدِهَا مِثْلَ الدَّمْلَجِ» [بحار الانوار، ۲۷/ ۲۸۰] هنوز خون از زخم هاي بدن فاطمه عليها السلام جاري بود و هنوز کبودي تازيانه ها بر شانه فاطمه زهرا به جا مانده بود؛ طولي نکشيد اميرالمؤمنين را خانه نشين کردند؛ بدن مطهر سبط اکبرش را تيرباران کردند و سيدالشهدا عليه السلام اجازه نداد بني هاشم اقدام کنند. فرمود: برادر من وصيت کرده مبادا کسي اقدامي کند و خوني ريخته شود. حضرت امام حسين عليه السلام دستور داد بدن مطهر امام مجتبي را به طرف بقيع

بردند و در بقیع این بدن مطهر را به خاک سپرد. وقتی صورت برادر را روی خاک گذاشت دامن خود را تکانید و فرمود: «غارت زده کسی نیست که مالش را برده اند، غارت زده منم که مثل تویی را از دست داده ام و برادری مانند تو را از من گرفتند. برادر دیگر بعد از تو خضاب نمی کنم و دیگر خود را معطر نمی سازم». طولی نکشید حسینی که جایش بر روی سینه پیامبر بود «یوم علی صدر المصطفی و یوم علی وجه السری» را نیز به شهادت رساندند. بی جهت نبود که وقتی زینب کبری علیها السلام به گودی قتلگاه آمد و این بدن مطهر و قطعه قطعه و عریان را روی زمین مشاهده نمود خطاب به رسول الله گفت: «وا محمداه صلی علیک ملک السماء هذا حسین مرمّل بالدماء صریع بکربلاء مقطّع الأعضاء محزوز الرأس من القفا مسلوب العمامة و الرداء» [المناقب، ۴ / ۱۱۳]

\$

##قرآن و عترت

قرآن و عترت

حجت الاسلام میر باقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

چراغ های هدایت

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» [التوبه : ۳۳]
خداوند متعال مبدا و سرچشمه ی همه ی هدایت هاست «الله نور السماوات و الارض» [النور : ۳۵].
«هُدًى مِّنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ هُدًى مِّنْ فِي الْأَرْضِ» [بحار الانوار ۴/۱۵]

خداوند نور خود را در نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم قرار داده است. در روایت توحید صدوق حضرت فرمودند مثل نوره کمشکات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. «كَمْشَكُوةٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ» [النور : ۳۵]

این وجود مقدس نور الهی است و هدایت همه ی عوالم از جامدات تا ملائکه و بالاتر از ملائکه با او محقق می شود. این نور مانند چراغ دانی است که در آن چراغی برافروخته شده و آن چراغ در یک حباب بلورین قرار گرفته و این چراغ از درخت زیتونی که «لَا شَرْقِيَّةَ وَ لَا غَرْبِيَّةَ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» [النور : ۳۵]

آن درخت نه غربی است و نه شرقی ولی همه ی عوالم را روشن می کند شعله می گیرد. «نُورٌ عَلَى نُورٍ» [النور : ۳۵]

نورهایی که از این چراغدان الهی در عالم تجلی می کنند هریک نوری هستند بر فراز نور دیگر و امامی بعد از امام دیگر از فرزندان حضرت فاطمه (س). در حدیثی امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند مشکات سینه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و چراغی که در این سینه برافروخته شده نبوتی است که خداوند متعال به این وجود مقدس عطا نموده و قرآنی است که خداوند متعال به این

قلب پاک عنایت کرده و همه ی عالم میهمان این کتاب الهی هستند. مَثَل نور الهی چراغ دانی است که همه ی چراغ های هدایت در آن برافروخته شده و همه ی انبیا، امت ها و اقوام گذشته و آینده و حتی همه ی عوالم ملائکه و غیر او با این چراغ هدایت می شوند. همه ی عالم میهمان هدایت و دستگیری او هستند.

قرآن و اهل بیت، دو نور هدایت

قرآن

به واسطه ی وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که مَثَل نور الهی است دو جریان هدایت در عالم لازم شده است. یک جریان هدایت، کتاب خداوند متعال است. قرآن نوری است که از طرف خداوند بر قلب پیامبر نازل شده و به واسطه ی پیامبر بر عوالم دیگر نزول یافته است. کتاب های همه ی انبیا نور و هدایت است، ولی نور و هدایتی که در قرآن است «وَالْمُهَيِّمِينَ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ» [الکافی/ ۵۷۲/۴]

اگر امت هدایت می شوند به واسطه ی نوری است که خداوند متعال در قلب پاک پیامبر روشن نمودند. امام خمینی می فرمایند «اگر قرآن نازل نمی شد برای همیشه این حقایق در کتم و پرده ی غیب می ماند.» به واسطه ی وجود پیامبر این حقایق نازل شده و در معرض قلب های ما قرار گرفته است.

مراحل سلوک :

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا» [یونس : ۵۷ و ۵۸]

علامه طباطبایی در ذیل این آیه ی نورانی به چهار مرحله ی سلوک که انسان برای رسیدن به درجات عالی قرب نیاز دارد اشاره نموده اند که این چهار مرتبه ی سلوک به واسطه ی قرآن تحقق می یابد.

الف: موعظه : «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ» [یونس : ۵۷]

قدم اول موعظه های الهی است؛ تذکریهایی که قلب انسان را بیدار می کند و انسان را از عالم غفلت وارد عالم هوشیاری می نماید.

ب: رفع موانع: بعد از اینکه انسان هوشیار شد و خواست به سوی خداوند متعال حرکت کند قدم دوم این است: در انسان موانعی وجود دارد که هر یک از آن موانع به تنهایی می تواند مانع حرکت انسان شود. بیماری های قلب انسان کبر، عجب، حسد و سایر صفات ناپسندی هستند که در نتیجه محبت به ولایت طاغوت و کفر به خدا ایجاد شده اند. هر کدام از این صفات ناپسند می توانند به تنهایی یک سالک را از رسیدن به مقصد باز دارند؛ بنابراین در قدم دوم می بایست بیماری هایی که در باطن انسان و در جامه ی انسانی وجود دارند مداوا شود. اگر این بیماری ها بهبود پیدا نمود، انسان آماده ی حرکت به سوی خداوند متعال می گردد.

ج: شرح صدر: قدم سوم این است که هدایت الهی قدم به قدم قلب انسان را نورانی نماید. «فَمَنْ يُرِدِ

اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» [الانعام : ۱۲۵]

باید شرح صدر پیدا شود «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» [الزمر : ۲۲]

انسانی که به شرح صدر می رسد آماده می گردد تا حقیقت اسلام و تسلیم در مقابل خداوند متعال به او عنایت شود «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» [آل عمران : ۱۹]

دینی که خدا می پذیرد حقیقت اسلام و تسلیم بودن در مقابل خداوند است. اسلام همان نورانیته است که خداوند در قلب انسان قرار می دهد. از پیامبر سوال شد «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» [الانعام : ۱۲۵]

اگر خداوند بخواهد کسی را هدایت کند به او شرح صدر می دهد. این شرح صدر چیست؟ حضرت در یک کلمه فرمودند: «نور يقع في قلب المؤمن يشرح له صدره وينفسه» نوری است که در قلب مؤمن واقع می شود و با آمدن این نور وسعت سینه و شرح صدر به مؤمن عنایت می گردد.

د: دریافت انوار هدایت: این نورانیت انسان را از حجاب ظلمت و محدودیت ظلمات بیرون می آورد. همه ی صفات نیکو مانند ایمان، تقوا، یقین، صبر و رضا جزو همان انواری است که وارد قلب مؤمن می شود و مؤمن با این نور به سمت خداوند متعال حرکت می نماید. سرچشمه ی این نور قرآن است. انسان هایی که این درجات را پشت سر گذاشته و این قدم ها را در سایه ی قرآن طی نمودند رحمت خاصی که به تعبیر قرآن مخصوص مؤمنین است و آن رحمت رحیمیه است شامل حال آنها می شود و آنها را به توحید، حیات طیبه، ایمان، یقین و درجات کمال می رساند. اینها مراتب سیری است که مؤمن باید طی کند و همه ی اینها به واسطه ی قرآن محقق می شود. قرآن عامل بیداری قلب انسان و دوری آن از همه ی بیماری ها و موانع و آفت هاست.

فضل و رحمت خداوند

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ» [یونس : ۵۸]

شفا و رحمت و هدایتی که با قرآن نازل شده ناشی از فضل و رحمت الهی است. رحمت و فضل الهی سرچشمه ی این مراتب سیر و نورانیت قرآن است. در روایتی آمده است که فضل الله یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و رحمت یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام و علامه طباطبایی می فرماید فضل خدای متعال عمومی است، ولی رحمت، همان رحمت خاص نسبت به مؤمنین است. درجات هدایت قرآن و نوری که به واسطه ی پیامبر نازل شده بر قلب مؤمن نازل می شود و تدریجا او را با موعظه و هدایت و شفا و رحمت خود به درجات کمال سوق می دهد. در روایات ذیل آیه ی نور، انوار الهی به سینه ی مطهر پیامبر تشبیه شده، ولی در بعضی روایات مشکات قلب مؤمن است. قلب مؤمن نیز چون آینه ی قلب نبی اکرم است چراغدان الهی می شود، یعنی با نوری که خداوند متعال بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نازل فرموده قلوب مؤمنین هم نورانی می شود.

اهل بیت

نور دومی که بر عالم دنیا نازل شده هدایت معصومین علیهم السلام است «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْرَ شِهِ مُحْدِقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» [مفاتیح الجنان زیارت جامعه کبیره]

خداوند متعال این انوار را از عوالم بالا و از گرداگرد عرش خود به عالم دنیا تنزل داده تا مؤمنین بتوانند از این نور استفاده کنند. در آیه ی نور، نور به امام تفسیر می شود «نُورٌ عَلَى نُورٍ إِمَامٌ مِنْهَا بَعْدَ إِمَامٍ. إِمَاماً مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ سَلامَ الله علیها» [الکافی ۱/۱۹۵]

امامانی از نسل فاطمه زهرا سلام الله علیها انوار هدایت الهی هستند. در آیات دیگر قرآن نور به امام تفسیر می شود. ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام حقیقت نوری است که قلب های همه ی مؤمنان با آن نور به سمت خداوند متعال هدایت می شود. واسطه نزول این دو نور در عالم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هستند. خداوند متعال این دو نور هدایت الهی را به پیامبر اکرم عنایت فرموده و با وجود مقدس ایشان این دو نور به عالم دنیا آمده اند.

ولایت در ادیان گذشته

همه ی ادیان و کتب انبیاء گذشته از قرآن و پیامبر هستند. ولایتی که انبیای گذشته بر امت خود داشته اند از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. «وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا» [الكافي ۴۳۷/۱]

ولایت ما همان ولایت خداوند متعال است و همه ی انبیا مبعوث به این ولایت اند، گر چه ولایت امیرالمؤمنین و قرآن به واسطه ی انبیا و کتب آسمانی گذشته در بین امت های گذشته نیز جاری شده، ولی مرتبه کمال قرآن و کمال ولایت جز با این وجود مقدس در عالم نازل نشده؛ لذا «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» [المائدة : ۳]

نعمت ولایت و دین در امت های گذشته نیز بوده است «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ» [التوبه : ۳۳]

دین حق در این آیه به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر شده است. دینی که در امت های گذشته بود نیز در آن روز با ولایت امیرالمؤمنین به کمال خود رسید.

وصیت پیامبر

پیامبر در هنگام رحلت خود می فرماید: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي» [مستدرک الوسائل ۳۷۴/۱۱]

من از بین شما می روم و این دو سرمایه ی گران بها را بین شما باقی می گذارم؛ یکی کتاب من است که کتاب الهی است و دیگری عترت من. این همان دو حقیقت و دو هدیه ای است که خداوند متعال به پیامبر عنایت کرده و اگر نزول پیامبر در دنیا نبود برای همیشه مردم از این دو حقیقت محروم می ماندند. این دو حقیقت در حد کمال به واسطه ی پیامبر در عالم دنیا تنزل پیدا کرده است «وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضِ» [الكافي ۴۱۵/۲]

این دو حقیقت هرگز از یکدیگر جدا شدنی نیستند.

راه رسیدن به حقیقت آیات الهی

خداوند متعال در قرآن می فرماید بل هو آیات بینات، این کتابی که ما به پیامبر نازل کردیم نشانه های واضح خدا و آیات بینات خداوند متعال است و اگر کسی به سویی خداوند متعال راهنمایی نمی شود پیداست به نورانیت این کتاب و این آیات بینات راه پیدا نکرده است. اگر کسی به نورانیت قرآن راه پیدا نمود به درجات هدایت و کمال می رسد. خداوند متعال بیان می کند که راه رسیدن به این آیات بینات و بهره مند شدن از نور قرآن این است «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»

[العنكبوت : ۴۹]

آیات بینات الهی در سینه انسان هایی است که خداوند متعال به آنها حقیقت علم الهی را عنایت کرده است «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» [الاسراء : ۱۰۷]

در روایات معصومین آمده که ما هستیم. در روایتی حضرت با لطافت فرمودند: مشاهده کنید خداوند نمی فرماید آیات قرآن بین دو جلد کتابند، بلکه حقیقت آیات قرآن «صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» [العنکبوت : ۴۹]

در سینه کسانی است که خداوند متعال به آنها علم عنایت کرده است. وقتی سوال کردند که آنها چه کسانی هستند فرمود غیر از ما ائمه چه کسی می تواند حامل علم الکتاب باشد. لذا حقیقت علم الکتاب در وجود معصومین است.

جدایی ناپذیر بودن قرآن و عترت

معصومین به واسطه ی احاطه و اشراف به حقیقت قرآن و به واسطه ی اینکه خداوند حقیقت قرآن را به آنها عنایت کرده و همه ی حقایق به وضوح در قرآن بیان شده «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» [النحل : ۸۹] به همه حقایق اشراف دارند. پیامبر این دو حقیقت را از خود به یادگار گذاشتند و فرمودند: «إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا» [مستدرک الوسائل ۳۷۴/۱۱]

مادامی که به این دو حقیقت متمسک هستید هرگز از راه هدایت منحرف نخواهید شد و امکان جدا کردن این دو حقیقت از یکدیگر وجود ندارد. کسانی که گفتند «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» [بحار الانوار ۴۷۳/۲۲/]

در واقع هم کتاب را رها کردند و هم عترت را؛ تمسک به قرآن بدون عترت و عترت بدون قرآن ممکن نیست «وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا» [الکافی ۴۱۵/۲]

حقیقتی که اگر کسی به او تمسک کرد تمسک به قرآن نیز هست عترت نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است که خداوند متعال کتاب الهی، انوار، درجات، نورانیت مواعظ، شفا، هدایت و رحمت الهی این کتاب را در وجود مقدس آنها قرار داده و به واسطه ی معصومین به مؤمنین عنایت می شود. پس بدون تمسک به معصومین امکان برخورداری از نورانیت قرآن و نورانی شدن به نور قرآن ممکن نیست و مؤمن کسی است که به قرآن و اهل بیت متمسک است و وجودش نورانی است «الْمُؤْمِنُ يَتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ النُّورِ» [بحار الانوار ۲۳/۶۴]

«الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» [بحار الانوار ۳۲۳/۷]

روایاتی که در باب نورانیت مؤمن نقل شده به خاطر این است که مؤمن به کتاب و سنت متوسل است و خداوند متعال حقیقت نورانیت کتاب و سنت را به مؤمن به اندازه ی ظرف وجودی او عنایت می کند و همه اینها به واسطه شفاعت پیامبر است.

ابتلائات پیامبر اکرم

پیامبر برای اینکه این کتاب و هدایت الهی را تبلیغ نمایند و به ما برسانند و امکان سیر ما به سوی خداوند متعال فراهم شود همه ی ابتلائاتی را که انبیا تحمل کرده اند یکباره و حتی بیشتر متحمل شدند. حقیقت تمام مصیبت هایی که برای معصومین رقم خورده مصیبت هایی است که برای پیامبر اکرم رقم خورده است. همانطور که اسماعیل بلای ابراهیم خلیل را تحمل نمود، معصومین نیز مصیبت و بلای نبی اکرم که وسیله ی هدایت و شفاعت نبی اکرم و دست گیری امت و رساندن امت

به مقامات معرفت است را تحمل نمودند. به همین دلیل «ما أُوذِيَ نبي مثل ما أُوذِيَ» [کشف الغمه ۵۳۷/۲]

هیچ پیامبری به اندازه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اذیت نشده است و محور دشمنی شیطان و ابلیس و شیاطین انس این وجود مقدس است. در زیارت حضرت از راه دور آمده است: «وَأَخْفَى الزُّفْرَةَ وَتَجَرَّعَ الْغُصَّةَ» [بحار الانوار ۱۸۵/۹۷]

حضرت ناله های خود را مخفی می نمودند. امیرالمؤمنین علیه السلام گاهی در حضور جمع بلند بلند گریه می کردند، ولی در مورد پیامبر چنین چیزی نقل نشده است «أَخْفَى الزُّفْرَةَ وَتَجَرَّعَ الْغُصَّةَ وَ لَمْ يَتَخَطَّ مَا مُثِّلَ مِنْ وَحْيِكَ» [بحار الانوار ۱۸۵/۹۷]

راه وحی را گام به گام می پیمودند و هرگز کسی در این مسیر اشکی از حضرت ندید و ایشان غصه ها را جرعه جرعه فرو می خوردند. مصیبت های حضرت مصیبت های بی نظیری است که جز برای معصومین قابل درک نیست و بالاترین مصیبت فقدان خود ایشان است. در زیارت روز شنبه ی حضرت این تعبیر نورانی آمده است: «إِنَّا إِلَهُ رَاجِعُونَ قَصَبْنَا بِكَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِنَا فَمَا أَغْظَمَ الْمُصِيبَةَ بِكَ حَيْثُ انْقَطَعَ عَنَّا الْوَحْيُ وَ حَيْثُ فَقَدْنَاكَ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» [مفاتیح الجنان/شیخ قمی/زیارت روز شنبه]

مصیبت فقدان حضرت و مصیبت انقطاع وحی دو چیزی است که امروز متوجه امت اسلامی شده است. شیخ طوسی در تهذیب نقل کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در بیست و هشتم صفر به دلیل مسمومیت به شهادت رسیدند. برخی گفته اند مسمومیت از طریق یک زن یهودی است، برخی نیز دلیل دیگری آورده اند.

نگرانی های پیامبر در بستر احتضار

حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم در بستر احتضار دو نگرانی داشتند؛ یکی نگرانی نسبت به امت بود. وقتی جبرئیل نازل شد حضرت فرمودند جبرئیل چرا در این حالت مرا تنها گذاشتی؟ عرض کرد یا رسول الله رفته بودیم آسمانی ها را برای استقبال شما مهیا کنیم، همه چیز برای استقبال شما در عوالم بالا آماده است. حضرت فرمودند جبرئیل چیزی بگو که مرا خوشحال کند، عرض کرد یا رسول الله چه چیزی شما را خوشحال می کند؟ فرمودند بگو خداوند متعال با امت من چه می کند؟ عرض کرد من مطلع نیستم. جبرئیل رفت و بازگشت و این آیه ی نورانی را آورد: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» [الضحی : ۵]

آنگاه فرمودند اکنون من آماده ی رفتن هستم و به عزرائیل سلام الله علیه اجازه ی قبض روح دادند. نگرانی دیگر نسبت به اهل بیت علیهم السلام است.

وصایای پیامبر به فاطمه زهرا سلام الله علیها و امیرالمؤمنین علیه السلام

پیامبر به فاطمه زهرا سلام الله علیها و امیرالمؤمنین علیه السلام وصایای دارند. پیامبر فرمودند علی جان بعد از من باید صبر کنی، همان چیزی که جبرئیل چند روز قبل آمده و در حضور رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از امیرالمؤمنین تعهد گرفته است. در کافی آمده که بلاها و مصیبت هایی که بر امیرالمؤمنین نازل می شود یک به یک بیان شده و از حضرت خواستند که باید صبر کنید؛ امیرالمؤمنین علیه السلام هم قول دادند که صبر کنند. سپس به حضرت فرمودند علی جان بعد از

من امورم را تو عهده دار شو و به نگهبانی و حفظ فاطمه زهرا سلام الله علیها سفارش نمودند و حضرت را به حفظ امام حسن و امام حسین علیهما السلام توصیه کردند و فرمودند پس از من خیلی در حق اینها ظلم خواهد شد. وقتی حسنین وارد شدند طبق معمول خود را روی سینه مطهر رسول خدا انداختند. امیرالمؤمنین می خواستند این دو عزیز را از پیامبر جدا کنند. پیامبر فرمودند نه علی جان به آنها اجازه بده، بگذار من از آنها بهره ببرم آنها هم از من بهره ببرند. «يَشْمَانِي وَ أَشْمُهُمَا» [بحار الانوار ۵۰/۲۲]

آنها مرا ببینند و من نیز آنها را ببویم.

رفتار امت با اهل بیت پس از رحلت پیامبر

پس از رحلت پیامبر طولی نکشید امت به خانه امیرالمؤمنین و الدار السلطان الولایه هجوم آوردند و این خانه را به آتش کشیدند. خطاب آمد آیا می دانید چه کسی در این خانه زندگی می کند؟ دختر رسول خدا همان کسی که پیامبر خم می شد و دستش را می بوسید، به استقبال او می رفت و او را در جای خود می نشانید، سینه ی او را می بوید و می فرمود من از فاطمه بوی بهشت می شنوم. «حِينَ مَاتَتْ وَ إِنَّ فِي عَصْدِهَا مِثْلُ الدَّمْلَجِ» [بحار الانوار ۲۸۰/۲۷]

هنوز خون از زخم های بدن فاطمه سلام الله علیها جاری بود و هنوز کبودی تازیانه ها بر شانه ی فاطمه زهرا به جا مانده بود؛ طولی نکشید امیرالمؤمنین را خانه نشین کردند؛ بدن مطهر سبط اکبرش را تیرباران کردند و سیدالشهدا علیه السلام اجازه نداد بنی هاشم اقدام کنند. فرمود برادر من وصیت کرده مبادا کسی اقدامی کند و خونی ریخته شود. حضرت امام حسین علیه السلام دستور داد بدن مطهر امام مجتبی را به طرف بقیع بردند و در بقیع این بدن مطهر را به خاک سپرد. وقتی صورت برادر را روی خاک گذاشت دامن خود را تکانید و فرمود غارت زده کسی نیست که مالش را برده اند، غارت زده منم که مثل تویی را از دست داده ام و برادری مانند تو را از من گرفتند. آنگاه فرمود برادر دیگر بعد از تو خضاب نمی کنم و دیگر خود را معطر نمی سازم.

«ءادهن رأسي ام اطيّب محاسني - و رأسك معفور و انت سليب»

طولی نکشید حسینی که جایش بر روی سینه ی پیامبر بود (یوم علی صدر المصطفی و یوم علی وجه الثری) را نیز به شهادت رساندند. بی جهت نبود که وقتی زینب کبری سلام الله علیها به گودی قتلگاه آمد و این بدن مطهر و قطعه قطعه و عریان را روی زمین مشاهده نمود خطاب به رسول الله گفت: «وا محمداه صلی علیک ملیک السماء هذا حسین مرمّل بالدماء صریع بکربلاء مقطّع الأعضاء محزوز الرأس من القفا مسلوب العمامة و الرداء» [المناقب ۱۱۳/۴]

\$

###قیمت عمر

قیمت عمر

حجت الاسلام انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِوَالْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَيَّ إِلَيْهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

وجود مبارک امیرمؤمنان علیه السلام عقل را که در فرمایشاتشان بیان می‌کنند و توضیح می‌دهند، می‌فرمایند: عقل در مرحله اول، آن زمانی که خداوند انسان را خلق می‌کند، عقل طبیعی است. قدرت دریافت عقل طبیعی، کم است، هر چند که بر این عقل طبیعی سالیان درازی، عمر بگذرد، اما درباره مرتبه عقل، حضرت می‌فرماید، عقل مسموع، عقلی است که صاحبش از طریق دو گوشش، دانش، معرفت و آگاهی را به خودش منتقل کرده است، و منظور حضرت از این دانش و آگاهی، چنان که از فرمایشات دیگرشان استفاده می‌شود، معرفت دینی است که در نهج البلاغه می‌فرماید از رسول خدا، قرآن و امامان گرفته می‌شود. البته، وقتی که امامان را می‌فرمایند، خیلی احترام می‌کنند و می‌فرمایند، این امامانی که من می‌گویم در آسمان‌ها معروفند و شناخته شده‌اند و هنگام اسم بردن از آن‌ها می‌فرمایند، پدر و مادرم فدای آنها باد. (نهج البلاغه، خطبة ۲۲۹)

گوش وقتی توفیق پیدا بکند، مفاهیم آیات قرآن کریم را بشنود؛ فرمایشات رسول خدا را بشنود؛ فرهنگ الهی ائمه را بشنود، تبدیل به عقل پخته می‌شود، و عقل مسموع، یک مقدار هم که آدم مواظب خودش باشد، دچار فساد و گناه نشود، میدان‌دار باطن انسان، این عقل، متکی به معرفت دینی می‌شود، و این عقل است که با تکیه بر معرفت دینی، مانند یک قلم پاک که به دست یک نویسنده پاک است، یک زندگی استوار، قوی و دارای اعمال صالحه و اخلاق حسنه را برای انسان می‌نویسد و ظرف وجود انسان را از خوبی‌ها پر می‌کند؛ خوبی‌هایی که برای خود انسان، ماندگار و ابدی است و یک چنین انسانی که در قیامت وارد بر خدا می‌شود، به قول معروف، ملائکه الهی با سلام و صلوات او را وارد می‌کنند. در سورة رعد، آیه ۲۳ و ۲۴، می‌فرماید: {يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْهِمْ بِمَا صَبَرُوا فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ} به خاطر استقامتی که در دنیا در برابر فساد داشتند و خودشان را حفظ کردند، فرشتگان از هر طرف بر آن‌ها وارد می‌شوند و به آن‌ها سلام می‌کنند. جنس اینان که با قلم عقل متکی به معرفت دینی در صفحه وجودشان ثبت دائمی شده و باطل شدنی نیست، با قیمت بسیار سنگینی از جانب پروردگار بزرگ عالم خریده خواهد شد {إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ} (یونس: ۱۱) {وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ} (بقره: ۲۰۷). بقیه هم که میدان‌دار زندگی و وجودشان، هوای نفسشان بوده است و به قول معروف، قلم، به دست دشمن بوده است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ (ابن ابی‌جمهور احسائی، عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۱۸). این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کاملاً بیان می‌کند که منظور از این نفس، نه آن نفس انسانی است، بلکه مجموعه خواسته‌های مادی بی‌حدود است. یک وقت خواسته‌های انسان محدود به حدود امور مثبت است. می‌گوید، مال می‌خواهم، ولی فقط حلال، هر چند که این مال حلال در زندگی من اندک باشد و من در کنارش زندگی‌ام را با زحمت اداره کنم، و این طور نمی‌گذارد که نفسش از دایره حدود الهی بیرون برود و میدان‌دار بشود و بگوید می‌خواهم و خیلی هم می‌خواهم، از هر راهی که بشود، می‌خواهم. صاحبان این خواسته رباخور می‌شوند؛ قطعاً سارق می‌شوند؛ قطعاً رشوه‌گیر می‌شوند؛

یقیناً غاصب می‌شوند؛ یقیناً حقوق برادر، پدر، مادر، زن، بچه، مردم، دولت و ملت را به یغما می‌برند؛ چون قلم زندگی، در دست دشمن است و دشمن هیچ رحمی ندارد، این‌ها روز قیامت با یک وجود پر از محصولات این نفس الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ، وارد می‌شوند که جنسشان ابداً در محشر، در بین اولین و آخرین، خدا، فرشتگان و انبیا خریدار ندارد؛ چون به درد نمی‌خورد.

قصه گدا و کلاه بزرگ

یک زمانی که بیش‌تر شما یادتان نیست و من هم آخرهای این برنامه را یادم است، در ایران عموم مردم بدون کلاه جایی نمی‌رفتند و هر طایفه و قبیله‌ای در ایران و هر شهرش کلاه خاصی داشت؛ مثلاً منطقه وسیع استان خراسان، تقریباً از بعد از شاهرود تا نهبندان، پایین بیرجند، نزدیک افغانستان، و از آن طرف فریمان و تایباد و آن مناطق، و این طرف سرخس، پیر، جوان و متوسط کلاه سرشان بود و کلاهشان هم سه متر، چهارمتر و پنج متر پارچه سفید یا زرد یا سبز بود که به سبک خاصی می‌بستند.

در شهرهای بزرگ مثل: تهران، تبریز و اصفهان تقریباً افراد بالانشین و ثروتمند، کلاه پوستی به سر می‌گذاشتند؛ به خصوص کلاه‌هایی که از هند، پاکستان و افغانستان می‌آمد که خیلی دارای پشم و کرک طبیعی بود. گروه‌های مذهبی تهران، اصفهان و تبریز و امثال این شهرها، عرق چین می‌گذاشتند، و یک عده‌ای از متجددمآب‌ها شاپو می‌گذاشتند که یک لبة گرد داشت، و به طور کلی، مردم آن زمان، بی‌احترامی می‌دانستند که بدون کلاه به مهمانی بروند؛ به مسجد بروند؛ به عروسی بروند؛ به محل عزای بروند و همه آن‌ها کلاه داشتند. در منطقه‌هایی که کلاهشان پارچه‌ای بود پارچه نرم، از پارچه‌هایی بود که در قدیم معروف به ژرژت بود. بعضی‌ها هم پارچه‌هایی به نام کرباس را به سرشان می‌بستند که دست‌بافت کاشان، یزد و آن مناطق بود. آن‌هایی که از این نوع کلاه پارچه‌ای می‌گذاشتند، یک مقدار که معتبرتر و موجه‌تر بودند، متر پارچه را بیش‌تر می‌گرفتند. آن‌ها مثلاً بزرگی کلاهشان، علامت شخصیت و اعتبارشان بود. یک کسی تهیدست، فقیر و ندار می‌آید و فکر می‌کند که با بزرگ کردن این کلاه سر، خودش را بزرگ بنماید، ولی چون پول نداشت، تقریباً دیگر آخر کاری بود که یک پارچه کهنه را به دست آورد و به اندازه شش متر آن را با همان سبکی که قدیم می‌بستند، به سرش بست و از خانه بیرون آمد. هر کسی که هم او را به این شکل می‌دید، چون نمی‌شناختش، خیال می‌کرد، بزرگی است و به او سلام می‌نمود و تعظیم می‌کرد و احترام می‌گذاشت. فکر می‌کرد او ملک‌التجار، یا رئیس صنف، یا مدیر قبیله‌ای است. تا غروب آفتاب که داشت برمی‌گشت و هوا گرگ و میش شده بود و هنوز هوا روشن بود، یک رند سینه چاک‌ی که شغلش دزدی بود و از هفت و هشت ده متری اش، از پشت سرش داشت می‌آمد و برایش معلوم نبود این پارچه شش و هفت متری کهنه است؛ چون هوا گرگ و میش بود. این دزد پیش خودش گفت، این الآن روی سرش هفت و هشت متر پارچه است و من اگر این پارچه را بدزدم، فردا صبح می‌توانم آن را به پارچه‌فروشی‌ای در جای دور دستی از شهر که نمی‌داند من دزدم، ببرم بفروشم و این طوری پول دو و سه روز زندگی‌ام تأمین می‌شود. آرام آرام آمد و این کلاه بزرگ را از سر آن گدا برداشت و به سرعت شروع به دویدن کرد. این بزرگوار وقتی دید، آن دزد به سرعت هفت و هشت قدمی از او رد شد. به آن دزد گفت که ای برادر دزد! همان‌جا بایست و من هم جلوتر نمی‌آیم و همین‌جا می‌ایستم و به دنبالت نمی‌آیم تا این کلاه را

از تو بگیرم، ولی به هر کسی که به او علاقه داری، قَسَمَت می‌دهم که این کلاه یک ذره زندگی تو را اداره نخواهد کرد. اگر به امید چنین کاری آن را از سر ما بلند کردی و در رفتی که فردا بروی آن را بفروشی و پولی به تو بدهند و آن تا چند روزی زندگی را اداره بکند، والله این جور نیست. یک کمی آن طرف‌تر برو و بین روشنایی چراغی پیدا می‌شود، بعد آن کلاه را واکن و بین که آیا من درست می‌گویم؟ آن دزد هم کمی آن طرف‌تر، زیر یک نوری، وقتی پارچه را باز کرد، دید اولاً خود پارچه هفت و هشت متر نیست و پارچه دو متر است و کهنه هم هست، و ثانیاً لای این پارچه هم پر از کهنه پاره است که لای آن دو متر پارچه کهنه ریخته‌اند و طرف فقط آن را به سرش بسته تا آن را بزرگ نشان بدهد تا مردم خیال بکنند او آدم بزرگی است.

کلاه یک عده‌ای در زندگی قیامت، چنین کلاهی است که در آن فقط کهنه پاره است، نه فقط یک نمازی، نه یک روزه‌ای، نه یک خدمتی، نه یک کار مثبتی، نه یک کرامتی، نه یک حلّ مشکلی، شصت و هفتاد سال در این دنیا بدن را کهنه کرده و مرتّب هم توی آن آشغال گناه ریخته است. خودتان داوری کنید، در بازار قیامت، چه کسی این ظرف و محتویاتش را خواهد خرید؟ و با چه قیمتی؟ آیا مثلاً زنا قابل فروش است که کسی در قیامت به خدا بگوید، آن را از من بخر؟ آیا مشروب که طیّی سی و چهل سال خورده شده و با گوشت و پوست یکی شده، قابل فروش است که کسی به خدا بگوید آن را از من بخر؟ آیا بی‌نمازی قابل فروش است که کسی به خدا بگوید چون من شصت سال نماز نخواندم، نماز نخواندن من را بخر؟ آیا اصلاً قابل خرید است؟ یک عده‌ای این طورند. آن‌هایی که قلم زندگی‌نویسی را به هوای نفس می‌دهند و عقل در آن‌ها مُعَطَّل است؛ در وجودشان اسیر است؛ پشت تاریکی هوای نفس است، آن وقت این‌ها با محور بودن هوا، دنیا را نگاه می‌کنند و به همه چیزها به عنوان ابزار لذت نگاه می‌کنند؛ آن هم لذت امروز، نه لذت فردا؛ چون آن‌ها فردا را که نمی‌بینند، الآن را می‌بینند؛ چون شماها فردا را می‌بینید؛ چون که از وقتی شیرخواره بودید، در بغل مادران در این مجالس آمدید و بعد هم که نمی‌شده شما را بین خانم‌ها ببرند، و شما چهار و پنج ساله بودید، پدرتان دستتان را گرفته و آورده است. بعد هم شما حقایق را از زبان اهل دل شنیدید و باور کردید و الآن دارای باور دینی و معرفت دینی هستید و میدان‌دار زندگیتان عقلتان است؛ چون اگر میدان‌دار زندگی‌تان، هوای نفس‌تان بود، یک نفرتان این جا نبودید، و اگر این جا می‌آمدید، دو دقیقه که این حرف‌ها را می‌شنیدید، به شدت خسته می‌شدید و فرار می‌کردید. این که با اشتیاق از راه دور و نزدیک بلند می‌شوید و می‌آیید و با اشتیاق هم گوش می‌دهید و می‌پذیرید و قسمتی از آن را هم به عمل می‌گذارید؛ چون تمام این حرف‌ها که برای همه ما لوازم عملی ندارد. ما تا آن جایی که این مسایل برای ما تکلیف است، باید عمل کنیم. خیلی از مسایل هم تکلیف ما نیست؛ مثلاً ما مدیر کل نیستیم؛ وکیل نیستیم؛ وزیر نیستیم و مسئولیت سنگینی نداریم. حالا اگر کسی روی منبر از طریق عهدنامه مالک اشتر وظایف وزرا را بگوید؛ وظایف استانداران را بگوید؛ وظایف فرمانداران را بگوید؛ وظایف نظامیان را بگوید؛ وظایف دادگستری‌چ‌ها را بگوید و در آن جلسه هم از این آدم‌ها نباشد، البته، آن‌ها باید چنین سخنانی را بشنوند، و برای شما وظیفه‌ای نمی‌آورد که به آن عمل نکنید. بخشی از این سخنان را که در محدوده زندگی‌مان است، ما عمل می‌کنیم.

سؤال من این است که چرا شما حوصله می‌کنید و به مجلس سخنرانی می‌آیید؟ چرا حوصله می‌کنید نماز می‌خوانید؟ چرا حوصله می‌کنید عمل می‌کنید؟ چون قلم نوشتن حیات شما، به دست عقل شماست که متکی به معرفت دینی است. آن است که نماز را، روزه را، انفاق را، رحم را و اخلاق را در زندگی‌تان نوشته است. این قلم همان قلم خداست که خداوند درباره آن فرموده است {أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ} (سوره المجادلة - آیه ۲۲) «عقل»، قلم خداست؛ عقلی که متکی به معرفت دینی است. آن وقت شما قیامت وارد می‌شوید، می‌بینید این قلم شما که متکی به معرفت دینی بوده، عجب کتابی برای شما نوشته که پروردگار کلمه به کلمه این کتاب را؛ کلمه نماز را، کلمه روزه را، کلمه مهربانی را، کلمه تواضع را، کلمه مهرورزی را، کلمه به داد رسیدن را، با سنگین ترین قیمت، از شما می‌خرد، و چه بسا که فقط یک کلمه‌اش، باعث نجات شما باشد، و بقیه کلمات، اضافه سرمایه شما قرار بگیرد. چه بسا که یک کلمه‌اش باعث نجات بشود.

بهای بهشت

کتاب بسیار پر قیمت به نام ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال داریم که من شاید بیش از بیست بار این کتاب را خوانده‌ام. کتاب حدود هزار و دویست سال پیش نوشته شده و به احتمال قوی، در منطقه ری با قلم پاک وجود مبارک شیخ صدوق ابن بابویه نوشته شده است. در ابتدای این کتاب، صفحه سه، این روایت را نقل می‌کند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثُمَّ الْجَنَّةُ. کسی که لا اله الا الله را مخلصاً بگوید، این لا اله الا الله مخلصانه او، بهای بهشت است. فردی به پیغمبر صلی الله علیه وآله سلم گفت، اخلاص در لا اله الا الله چیست؟ پیغمبر صلی الله علیه وآله سلم فرمود: چنان پیوند داشتن با لا اله الا الله که يُخْرِجُهُ عَنِ الْمَعَاصِي (مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۸۸): قدم او را به طرف گناه متوقف می‌کند.

اگر چنین لا اله الا الله ای گفتی، حضرت می‌فرماید، آن، بهای بهشت است. حالا آدم با چنین بهشتی که زنده بوده و نگذاشته آدم به طرف گناه برود، وارد محشر بشود، سزاوار بهشت است. به راستی، آن وقت که بقیه اعمال را بخواهند مزد بدهند، دیگر چه چیزی را می‌خواهند به آدم عنایت کنند. خدا می‌داند.

چرا شما که محور زندگی‌تان عقل است، اما عقل متکی به معرفت دینی، در این چهل و پنجاه سال، این ظرف وجود را از این همه سرمایه‌های سنگین معنوی پر نکنید؟ این که من اصرار به معرفت دینی دارم، به خاطر آن است که کل اروپا و آمریکا، متکی به عقل تنهاست فقط که گاهی ترشان هم در مملکت ما گاهی به زبان بعضی چهره‌ها جاری می‌شود، «خردورزی»، این «خردورزی»، مکتب اروپا و امریکا است. اما آنچه که ما داریم، این عقل است: أَلْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ (کافی، ج ۱، ص ۱۱). عقلی که ما را در مدار بندگی خدا قرار می‌دهد و برای ما کاسب بهشت است، آن، عقل است، ولی عقل اروپایی‌ها هیچکس را در مدار عبادت قرار نمی‌دهد. آن‌ها خردورز مادی هستند و ما خردورز الهی هستیم. آن‌ها عقلشان بهشت را برای‌شان نمی‌خرد، ولی ما عقلمان بهشت را برای‌مان کاسبی می‌کند: عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ. اما ما برای خردورزی فاطمه زهرا علیها السلام، خردورزی امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت امام حسین علیه السلام، سلمان و ابوذر ارزش قایلیم؛ چون خرد، متکی به معرفت دینی بوده؛ یعنی صاحب این عقل آمده عقل را به سبب دین به دست اراده خدا داده است.

هیچ وقت آدمی که دنیا را به عنوان ابزار لذت نگاه می‌کند، نمی‌آید صبح صبحانه بخورد و بگوید، توان بگیرم و به درب مغازه بروم که کار کنم و پول حلال به دست بیاورم و با ته مانده انرژی آن، ظهر به مسجد بروم و رو به قبله بایستم و با محبوبم مناجات کنم و دوباره بیایم نهار بخورم و قدرت بگیرم و دو و سه ساعت دیگر بعد از ظهر، کار حلال کنم و اول مغرب و عشاء، بروم نماز بخوانم و بعد یک لقمه شام را هم با شادی و کیف، در کنار زن و بچه بخورم. برای خاطر این که توان داشته باشم یک ساعت مانده به نماز صبح، بیدار شوم و این انرژی گرفته شده از سفره دنیا را مصرف عشق‌بازی با خدا کنم.

آن کسی که محور او هوای نفس است، هیچ چیز را به این عنوان نمی‌بیند. او دارد برای خودش یک کلاه بزرگ قلابی درست می‌کند و درون آن را هم پر از پارچه کهنه می‌نماید. اما این یکی خودش را معدن می‌بیند و معدنش را دارد، از در و گوهر و جواهر آخرتی پر می‌کند. روایتی را من در حاشیه منظومه حکمت مرحوم حاج ملاهادی سبزواری دیدم که روایت خیلی عجیبی است و به نظر من در روایات ما، یکی از درخشانده ترین روایات است. این روایت می‌گوید: در روز قیامت، خداوند به مؤمن می‌گوید، لحظه‌ای که مکلف شدی و وارد مدار عبادت گشتی، از آن لحظه تا آخر عمرت، فرض کن هشتاد و پنج ساله می‌شود، پانزده سال آن تو را معاف در نظر می‌گیرم و طی هفتاد سال دیگرش، آیا جنابعالی، بنده من، از این سفره باز عام طبیعت که من در اختیار تو قرار دادم، هفت میلیون لقمه خوردی؟ فرد می‌گوید: بله. خدایا! من هفت میلیون لقمه خوردم و عدد آن را که خودم نمی‌دانستم و شما خودتان شمار عدد لقمه‌هایم را می‌دانی. خداوند به او می‌گوید، برای خوردن این هفت میلیون لقمه، هفت میلیون بار سفره یک ذره خم شدی، این یک کار؛ دستت را باز کردی، این یک کار؛ لقمه را بلند کردی، این یک کار؛ گذاشتی درون دهانت، این یک کار؛ جویدی و دادی پایین، این یک کار. من می‌خواهم مزد این هفت میلیون لقمه خوردنت را حساب کنم و به تو بدهم.

خدا به ما لطف کرد که غافل از این حرف‌ها بار نیامدیم و در خانواده‌ای نبودیم که پدر و مادر ما را راهنمایی به خدا نکنند. راهنمان به این مجالس افتاد و گرنه بالاترین تجارت را که سود ابدی و سرمدی دارد، از دست داده بودیم.

بیداری مفید

اگر هم بعد از مردن، ما را بیدار می‌کردند، این بیداری به درد ما نمی‌خورد. اصلاً آن موقع چه فایده‌ای دارد آدم بیدار بشود؟ چه فایده‌ای دارد آدم با چوب عذاب بیدار بشود؟

آیا نشنیدید اول دعای موسوم به دعای ابوحمزه ثمالی، زین‌العابدین علیه السلام زار زار گریه می‌کرد و می‌گفت: إِلَهِي لَا تُؤَدِّبُنِي بِعُقُوبَتِكَ : خدایا! من را با عذابت بیدار نکن. خدا من را با جهنم بیدار کند، چه به درد من می‌خورد؟ بلکه من می‌خواهم که علی علیه السلام من را بیدار کند؛ حضرت حسین علیه السلام من را بیدار کند؛ قرآن من را بیدار بکند؛ این بیداری به درد می‌خورد. در این بیداری است که آدم شروع به تجارت می‌کند. در این بیداری است که آدم درست می‌بیند. آدم می‌بیند همه نعمت‌ها، ابزار برای به کار گرفتن برای رسیدن به مقام قرب پروردگار است. این بیداری، قیمت دارد. خدا می‌داند اهل دل برای این بیداری چه ارزشی قایل هستند. من حالا اگر بخواهم برای شما فقط از این کتاب‌ها اسم ببرم، شاید حدود ۱۵ عدد کتاب الآن در ذهن من است که اهل حال نوشتند. این

بیداری، مقدمه رسیدن به همه مقاماتی است که پروردگار مهربان عالم برای انسان قرار داده است. این جا بهتر بینیم نظر امیرمؤمنان علیه السلام راجع به این گونه از انسان ها و کیفیت نگاه آن ها به دنیا چیست. این ها در حالت بیداری به دنیا نگاه می کنند، در حالی که بقیه در جهالت خواب و کور به دنیا نگاه می کنند؛ در تاریکی هوای نفس، دنیا را می بینند. امیرمؤمنان علیه السلام از این بزرگواران که دارای عقل پخته مسموع متکی به معرفت دینی هستند، تعبیر فرمودند، به اولیاءالله و عاشقان خدا. تا آدم معرفت به خدا نداشته باشد که عاشق نمی شود.

این کلمه اولیاءالله را امیرمؤمنان علیه السلام از قرآن، از آیات ۶۲ و ۶۳ سورة یونس، گرفته است {أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ}.

چقدر زیباست این فرمایشات امیرمؤمنان علیه السلام درباره اولیاءالله: إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا (نهج البلاغه، حکمت: ۴۲۴) اولیا، عاشقان خدا و اهل معرفت، همان هایی هستند که نگاه آن ها به دنیا نگاه باطن بینی است؛ یعنی بعد از دنیا و زیر پرده دنیا، آخرت را می بینند و می بینند زندگی دایمی آن ها این طرف است. با دیدن باطن دنیا، خود را مسافر می بینند و می بینند یک روزی دستشان را می گیرند و چه بخواهند و چه نخواهند، آن ها از این جا به بیرون می برند. تا دستشان را نگرفتند که به بیرون ببرند؛ تا جایی که قدرت عقلی، بدنی و دینی دارند، از نعمت های دنیا برای ساختن آن زندگی بهره گیری می کنند إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا؛ کنار مردم دیگر هستند، اما مردم دیگر ظاهر دنیا را می بینند و خیال می کنند، همه عالم هستی همین است و ماورای آن را نمی بینند؛ باطن آن را نمی بینند. آن ها با خود می گویند، حالا که ما این جایی هستیم، پس بخوریم و کیف کنیم و هیچ چیزی از نظر لذت از دستانم نرود. بعد هم می میریم، خاک می شویم و تمام می شود. آن ها نمی دانند بعد از مردن، در یک بازاری آن ها را می آورند که می گویند، جنس قابل خرید دارید تا به ما بدهید و در برابرش ما بهشت را به شما بدهیم. اگر آن ها چنین جنسی نداشته باشند، قرآن می گوید، آن ها را در زنجیری که طولش هفتاد ذراع است، می بندند و در جهنم می اندازند و فریادری هم نخواهند داشت. آن ها آن جا بیدار می شوند که دنیا عجب باطنی داشته و ما باطن آن را که آخرت است، تکذیب و انکار می کردیم و می گفتیم، نه، خبری نیست. به آن ها می گویند {هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ} (طور: ۱۴): این همان جهنمی است که قبلاً تا زمانی که زنده بودید، آن را انکار می کردید؛ این همان است که درباره آن می گفتید دروغ است. حالا می بینید که آن راست است و شما هیچ وسیله نجاتی هم ندارید؛ زیرا وسایل نجات، عبادات است؛ خدمت به مردم است، و آن بدبخت ها در دستشان هیچ چیزی نیست؛ وسایل نجات، ارتباط با انبیا است که آن ها رابطه نداشتند؛ ارتباط با ائمه است که آن ها رابطه نداشتند. یک حیوان دو پا بوده اند که فقط کار حیوانات را می کردند شغل آنها شغل حیوانات بود. چقدر امیرمؤمنان علیه السلام عالی بیان کرده است: وَ اسْتَغْلُوا بِأَجْلِهَا (نهج البلاغه، حکمت: ۴۲۴). «آجل»: یعنی آینده مدت. وَ اسْتَغْلُوا بِأَجْلِهَا: تا در دنیا هستند، به آباد کردن فردای شان اشتغال دارند؛ می خورند، اما برای فردا؛ می پوشند، اما برای فردا؛ ازدواج می کنند، اما برای فردا؛ حرکت می کنند، اما برای فردا؛ می گویند، اما برای فردا؛ سکوت می کنند، اما برای فردا. در دنیا، مثل ظاهرین ها مغازه

دارند؛ کارخانه دارند؛ گلة گوسفند دارند؛ کشاورزي دارند، اَمَّا وَ اَسْتَغْلُوا بِاَجْلِهَا؛ يعني به همه اين‌ها مشغولند، اَمَّا به خاطر فردا و براي فردا.

من در خيلي از شهرهايي که کشاورزي دارند، به منبر رفته‌ام و خيلي چيزها از کشاورزها ديده‌ام که فرصت نشده آن‌ها را در سخنراني‌هايم بگويم. يک بار کشاورز بي‌سوادي را در استان فارس ديدم که بعد از منبر به من گفت، آيا به من گوش مي‌دهيد تا من مطلبي را به شما بگويم، گفتم، بله، سخت را بگو. او چنان زيبا مسأله زکات را براي من گفت که واقعاً براي لذت‌بخش بود. او هم‌چنين گفت که من اين را براي شما مي‌گويم تا فردا که شما به منبر مي‌روي، آن را به مردم بگويي. سخنش اين بود: مردم! اين جا منطقه کشاورزي است. آيا شما مي‌دانيد، زکات يعني چه؟ يعني اين که بزرگوار به در خانه شما مي‌آيد و مي‌گويد، به محضر برويم تا من آن سه هکتار زميني را که متعلق به من است، به نام تو کنم و تو آن را بکاري؛ گندم بکاري؛ جو بکاري؛ برنج بکاري؛ انگور بکاري، و پائيز به پائيز، از اين سه هکتار هر چيز برداشت کردي، نود درصدش متعلق به خودت، زن و بچه‌ات، و ده درصدش را هم به درب خانه من که مالک اين سه هکتار هستم و آن را به نام تو کردم، بفرست. گفت، از مردم بپرسيد، حالا اگر من ده درصد اين بزرگوار را نبرم که به او بدهم، آيا خاين نيستم؟ خواهند گفت، چرا. اگر بپرسيد، ظالم نيستم، خواهند گفت، چرا؛ چون اين زمين‌هايي که در اين منطقه ما هست، اين‌ها را ما که نساخته‌ايم، اين‌ها را خدا ساخته است و تنها مدتي در دست پدران ما بود و بعد که نوبتشان تمام شد و مردند و رفتند، حالا مثلاً از باباي من پنج هکتار زمين به من رسيده و من هم مي‌ميرم و آن‌ها را مي‌گذارم و مي‌روم. اين پنج هکتار متعلق به پروردگار است و من هم هر سال در آن گندم مي‌کارم و به حکم خدا نود درصدش را خودم مي‌خورم و ده درصدش را هم به صاحب زمين مي‌دهم. آيا چنين کاري کار بد است؟ سنگين است؟ بعد به مردم بگو: پس چرا زکات نمي‌دهيد؟ آن کشاورز تا سخنش تمام شد، سه و چهار بار از من معذرت‌خواهي کرد و گفت که من پدر شهيد هستم که تنها فرزندم شهيد شد و سواد هم ندارم. من که از او خوشم آمده بود و مي‌خواستم بيش‌تر درباره او بدانم، پرسيدم، آن زمان که از سپاه در خانه شما آمدند و خبر شهادت فرزندتان را به شما دادند، چه عکس‌العملي داشتی؟ گفت، از طرف سپاه کسي نيامد. من در زمين خودم داشتم بيل مي‌زدم و آبياري مي‌کردم که يک مرتبه متوجه شدم بچه ام دارد شهيد مي‌شود، بيل را به زمين گذاشتم و رو به جبهه ايستادم و به پروردگار گفتم، اين جنس ناقابل من را از من بخر. بعد دو مرتبه مشغول به کار شدم. شب که به خانه رفتم، به همسرم گفتم، حسن شهيد شده است. گفت، تو از کجا مي‌داني؟ هنوز که کسي به در خانه ما نيامده! گفتم، مي‌آيند. يک هفته بعد آمدند و من و مادرش را صدا کردند و ساک بچه‌ام را دادند و گفتند، جنازه‌اش را آورديم: نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا، وَ اَسْتَغْلُوا بِاَجْلِهَا إِذَا اَسْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا: زماني که همه مردم امروز خود را در دنيا مي‌بينند، آن‌ها دنيا را براي فردايشان مي‌بينند.

حالا يک چند کلمه اي هم از کسي که يک مرتبه از اين دنياي ظاهر دل کند و به باطن دنيا نگريست، بگويم، حر بن يزید رياحي. او «عاجل» با عين را رها کرد و به سراغ «آجل» با الف رفت. اما انگار حر به خودش مي‌گفت، آيا من با آن کاري که کردم و خيلي هم سنگين بود، حالا اگر به طرف ابي عبدالله

عليه السلام بروم، او مرا قبول مي کند، مني را که تازه مي خواهم از ظاهر دنيا به درآيم و به کمک ابي عبدالله عليه السلام وارد باطن دنيا شوم؟ به خودش گفت، حالا به اميد خدا مي روي. من دل بچه هاي زهرا عليه السلام را سوزاندم و همه آنها را رنجيده خاطر کردم. با اين بار سنگين مي روم تا ببينم چه مي شود. آمد و آمد

\$

##نامه امام حسين به برادرش محمد حنفیه

نامه امام حسين به برادرش محمد حنفیه

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

امام حسين عليه السلام به برادرش محمد حنفیه: مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدْ مَعِي وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحِ. [بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۸۱؛ دلائل الامامه، ص ۷۷، مثير الاحزان، ص ۳۹]

مقدمه

اين روزها بحثي را در اين مجلس محترم، تحت عنوان نامه هاي امام حسين به افراد و گروه هاي مختلف مطرح مي كرديم. در روزهاي گذشته بعضي از اين نامه ها را مطرح كردم، در اینجا نامه کوتاهی از امام حسين که به برادرش، محمد حنفیه در مکه نوشته است، توضیح می دهم این نامه اگر چه کوتاه است اما پر معنا و پر از پیام است.

امام صادق عليه السلام در یک روایتي فرمودند: جدم امام حسين نامه ای به برادرشان، محمد حنفیه نوشت، در این نامه نوشته است: برادرم، محمد حنفیه! - مي دانيد محمد حنفیه برادر امام حسين است و مادرشان از هم جداست - بدان که «مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدْ مَعِي وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحِ» [بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۸۱؛ دلائل الامامه، ص ۷۷، مثير الاحزان، ص ۳۹]؛ اگر کسی به من ملحق شود و به من بپیوندد، سعادت مند می شود، و کسی که از من جدا شود و به من نپیوندد هیچ گاه به پیروزي و فتح و سعادت نمی رسد. نامه همین یک جمله است. شما عزیزان می دانید یکی از موضوعات مهمی که اسلام و دین به آن اهمیت داده، موضوع سعادت بشر است. هر کسی دلش می خواهد خوشبخت باشد - کسی از شقاوت و بدبختي و درماندگی خوشش نمی آید، منتها گاهی انسان ها در تشخیص معنا و مصداق سعادت اشتباه می کنند و چیزی را خوشبختي و سعادت می خوانند که شقاوت و بدبختي است - اگر به دین مبین اسلام مراجعه کنیم می بینیم دین برای ما سعادت را معنا کرده، و توضیح داده انسانی که می خواهد خوشبخت شود راهش چیست؟

سعادت در دنیا

خلاصه عرض می‌کنم ما یک سعادت دنیوی داریم، و یک سعادت اخروی. اسلام هیچ گاه اجازه نمی‌دهد که انسان گوشه نشین شود و در واقع به دنیا پشت کند، به این معنا که به نعمت دنیا، به خانواده و زن و بچه توجه نکند و این‌ها را پشت سر بگذارد. اسلام این منش گوشه گیری را تأیید نمی‌کند؛ لذا پیامبر می‌فرماید: «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ»؛ سعادت یک مرد مسلمان چهار چیز است:

۱. همسر صالح

از سعادت‌های یک انسان «الزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ»؛ یکی همسر نیکو و صالح است. این که انسان یک همسر متدین و مؤمن داشته باشد، یکی از سعادت‌های انسان است. لذا چرا اسلام به جوان‌ها توصیه ازدواج می‌کند و می‌فرماید که اگر ازدواج کنید آرامش پیدا می‌کنید. ازدواج نشانه خداست «وَمِنْ آيَاتِهِ»؛ از علامت‌های خدا این است که «أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا»؛ برای شما همسر آفرید، چرا؟ «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»؛ تا آرامش پیدا کنید، «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» [روم: ۲۱]؛ خدا بین زن و شوهر مودت و رحمت و دوستی قرار داده است. یک وقت شخصی به خانه پیغمبر آمد و خدمت رسول خدا گله کرد از این که همسرش به او توجه نمی‌کند و ترک دنیا کرده است. این خانم همسر عثمان ابن مظعون است و عثمان ابن مظعون از اصحاب پیغمبر بود. او انسان خوبی هم بود، ولی ترک دنیا کرده و به غاری رفته بود و عبادت می‌کرد. پیغمبر گرامی اسلام فرمودند او را برگرداندند، وقتی آمد رسول خدا فرمود: این سنت من نیست، من که پیغمبر شما هستم همسر دارم، زندگی دارم و با مردم رفت و آمد و نشست و برخاست دارم. عبادت شبانه هم دارم، روزه می‌گیرم؛ ولی هیچ کدام را فدای دیگری نمی‌کنم. [هزار و یک حکایت اخلاقی، ص ۵۵۵]

اسلام یک دین جامع است، این صریح قرآن است که: «وَلَا تَنَسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»؛ می‌گوید سهم خودتان را از دنیا فراموش نکنید، شما بهره‌ای از این دنیا دارید. «وَلَا تَنَسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» [قصص، ۷۷]؛ خدا به تو خوبی کرده تو هم به مردم خوبی کن، با مردم رابطه داشته باش، و به آنها نیکی کن. پس یک خوشبختی در این دنیا داریم، پیامبر فرمود: نشانه خوشبختی یک انسان در این دنیا این چیزهاست، همسر نیکو.

۲. خانه خوب

«وَالْمَسْكَنُ وَالْوِاسِعُ»؛ نشانه دوم خوشبختی انسان در این دنیا خانه گسترده و بزرگ است. بالاخره انسانی که خانه و ملک ندارد و مستأجر است، مشکلات اقتصادی دارد. این مشکلات روی زندگی او اثر می‌گذارد. فکرش مشغول است؛ لذا روی نماز و عبادتش هم اثر می‌گذارد. چرا پیامبر می‌گوید کفر با فقر هم تراز و قرین است؟ پیامبر فرمود: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» [الکافی، ج ۲، ص ۳۰۷]؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۵؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۶]؛ نزدیک است فقر انسان را به کفر بکشد. روایات متعدد داریم که فقر مذمت شده و به عنوان یک عامل بازدارنده دین و عقل شمرده شده است. البته ثروت هم اگر همراه با بی‌تقوایی و بی‌دینی باشد خطرناک است؛ «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِطْغَى. أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى». [علق: ۶ و ۷] اما این گونه هم نیست که قرآن و روایات داشتن ثروت را مذمت کرده باشند. حضرت سلیمان یک ثروتمند بود و قدرت داشت و می‌گفت: «هذا من فضل ربي»؛ همه‌اش لطف خداست. امام صادق علیه السلام وضع مالی مناسبی داشت و به فقرا کمک می‌

کرد و می فرمود که خودم هم در حد سایر مردم زندگی می کنم. اگر این منابع مالی برای اهل بیت نبود چگونه می توانستند یک مرتبه یک شاعر، یا ذاکر، یا یک فقیر و مستمندي را این گونه تأمین کنند؟ بله منابع مالی در اختیار ائمه بود. لذا پیامبر فرمود: یکی از نشانه های سعادت، همسر صالح و دیگری خانه خوب است.

۳. مرکب عالی

«وَالْمَرْكَبُ الْهَنِيءُ» و منظور از مرکب در زمان حاضر ماشین سالم است.

۴. فرزند صالح

و مورد آخر پیامبر فرمود: «وَالْوَلَدُ الصَّالِحُ» [من سعادۀ المرء المسلم الزوجه الصالحه و المسكن الواسع و المركب الهنيء و الولد الصالح (مستدرک، ج ۳، ص ۴۵۱)؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۵۵؛ نوادر الراوندي، ص ۲۴]؛ اولاد خوب و سالم، واقعاً یک نعمت است. اگر خدا مال های دنیا را به انسان بدهد، اما فرزند انسان سالم نباشد و انسان مجبور باشد برای او خرج کند و تا آخر عمر اسیر او باشد، چقدر دشوار است! اگر فرزند سالم باشد واقعاً نعمت است، اما اگر نااهل باشد پدر را مستأصل می کند و از کار خودش باز می دارد.

پس بنا به فرمودۀ پیامبر همه این ها نعمت است: همسر خوب، فرزند خوب و خانه خوب و مرکب خوب و مناسب. این ها جزو وسایلی است که برای انسان آرامش ایجاد می کند.

پرهیز از دلبستگی به مال دنیا

پس ما دو گونه سعادت و خوشبختی داریم: ۱ - خوشبختی دنیا، مانند همین هایی که شمرده شد، ولی اگر انسان به آنها آن قدر دلبستگی داشته باشد که او را از خدا غافل سازند خطر است. قرآن می گوید همین مال و همسر و اولاد فتنه است؛ یعنی وسیله آزمایش است. - فتنه در عربی به معنای آزمایش و آزمون است - اگر اینها مانع رشد و ترقی انسان شوند و در مقابل دین قرار گیرند خطرناک است. قرآن کریم می فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا»؛ پیغمبر بگو «آباؤکم»؛ یعنی پدر، برادر، ازواج، همسر، عشیره؛ فامیل و اولاد، اموال؛ ثروت، مساکن؛ خانه ها، تجارت؛ کاسبی، اگر این ها را بر خدا ترجیح بدهی؛ «أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» [توبه: ۲۴] منتظر باشید خدا عذابش را بر شما نازل کند. گفته شد اینها خوب است، آنها را دوست داشته باش اما اگر امر دائر شد بین این ها و خدا، باید این ها را کنار بگذاریم. در کربلا چه انسان هایی داشتیم - یک نمونه آن زهیر است - که همسرش را گذاشت و به کربلا آمد و به شهادت رسید.

نمونه دوم عمر ابن غرضه در سپاه امام حسین است و برادرش در سپاه عمر سعد بود. هر قدر برادرش به او گفت که بیا برویم و حسین را رها کن، گفت: ابدأً، من حسین ابن علی علیهما السلام را رها نمی کنم. به حرف برادرش گوش نکرد. مواردی داشتیم که گاهی پدر یا مادر مانع از اسلام فرزند شده اند، در اینجا چند مورد آن را برای شما بیان می کنم:

داستانها و شاهد ها پیرامون گذشتن از دنیا

مورد اول: جوانی بود به نام مصعب بن عمیر، که بسیار متدین بود و با مادرش زندگی می کرد، خیلی هم ثروتمند بود. او آمد و مسلمان شد مادرش گفت: من تو را از خانه بیرون می کنم، چرا مسلمان

شدی؟ بیا دست از پیغمبر بردار، دین پدران و اجداد ما بت پرستی بوده چرا دین آباء و اجداد را رها کردی؟ یا مرا انتخاب می کنی یا پیغمبر را. مادر فرزندش را مرز بین خود و رسول خدا قرار داد. - احترام والدین واجب است، حتی اگر انسان کافر هم باشد نمی شود به مادر ناسزا گفت و تندي کرد، ولي اگر پدر گفت نماز نخوان، نباید به سخن او گوش کرد. اگر گفت کافر شو، نمی شود قبول کرد. اگر گفت دروغ بگو من نمی توانم به خاطر او دروغ بگویم، یا به خاطر او تهمت بزنم و ناسزا بگویم. مرز احترام به والدین روشن است و در گناه نمی شود از آنها اطاعت کرد - گفت: مادر جان با همه علاقه ای که به تو دارم، من از پیغمبر دست بر نمی دارم و به پیغمبر پیوست، و اتفاقاً در جنگ احدهم شهید شد. وقتی پیغمبر خدا بدنش را به خاک می سپرد، کنار جسد این جوان آمد، - جوان متدین و مؤمنی که به خاطر خدا از همه چیز گذشت - این آیه را خواند: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا». [و احزاب: ۲۳] و بعد بدن او را به خاک سپرد. [پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۲۵۳] از این نمونه ها زیاد داریم.

مورد دوم: روزی پیغمبر در مسجد نشسته بود، جوانی به نام عبدالعزی آمد و گفت: یا رسول الله! می خواهم مسلمان شوم. او بسیار ثروتمند بود. پیغمبر فرمود: با کی زندگی می کنی؟ عرض کرد: باعمویم، پدرم فوت کرده و ثروت زیادی هم برایم گذاشته منتها عمویم برایم خرج می کند و به من گفته است که اگر مسلمان شوی خرج تو را نمی دهم و بیرون می کنم؛ اما من پول نمی خواهم، من می خواهم عاقبت به خیر شوم، دینم درست شود، می خواهم مسلمان شوم. او مسلمان شد و پیغمبر هم اسمش را عوض کرد و عبدالله گذاشت.

سفارش به نام نیکو نهادن بر فرزندان

یکی از وظایف انسان این است که نامش خوب باشد، اما ما غالباً خودمان اسم مان را انتخاب نمی کنیم، خیلی در این امر نقش نداریم؛ اما پدر و مادر باید تا وقتی اسم های با مفهوم و با مسما هست، اسم هایی را که مفهوم و مسما ندارد انتخاب نکنند. اسم ائمه، صفاتی که از خدا در دعای جوشن ذکر شده - البته غیر از صفات خاص خداوند - و اسامی را که معنای خوبی دارند انتخاب کنند. یکی از آداب داشتن فرزند این است که نام خوب و مناسب بر او بگذارند.

پیامبر نام او را عبدالله گذاشت - وضع مالی این جوان آنقدر به هم ریخت که نوشته اند وقتی خدمت پیغمبر آمد، لباس نداشت. دوتکه گلیم جاجیم را نصف کرده بود و مثل لنگ یکی را روی شانه اش بسته بود و یکی را هم به قسمت پایین بدنش، و به همین دلیل معروف به عبدالله ذوالبجادرین شد؛ یعنی عبداللهی که دو تکه گلیم به خودش بسته. این جوان در جنگ تبوک از دنیا رفت البته شهید نشد، شهید به این معنا که با شمشیر کشته نشد، والا اگر کسی در مسیر جنگ هم کشته شود شهید است. چون جنگ تبوک کشته نداشت، اصلاً درگیری صورت نگرفت. پیغمبر سر مرز رفت و برگشت. عبدالله بن مسعود می گوید من در یک نیمه شبی از خواب بیدار شدم دیدم پیغمبر خدا دارد جنازه ای را دفن می کند. جلو رفتم، دیدم در آن تاریکی پیغمبر دارد جنازه عبدالله را، همین جوانی که از دنیا رفته بود در قبر می گذارد. در قبر، صدا زد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُمِّيتُ عَنْهُ رَاضِيًا فَارِضَ عَنْهُ» [حکم النبی ۹، ج ۳۲، ص ۵۱۶؛ پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۱۳۸]؛ خدایا من از این جوان راضی ام، تو هم از او راضی باش. خوش به حال کسی که خدا و پیغمبر از او راضی باشد. این عبدالله حزب الله واقعی

است. قرآن می گوید که حزب الله واقعی کسی است که «رضي الله عنه و رضوا عنه»؛ خدا از او راضی است و آن ها هم از خدا راضی هستند؛ «و رضوا عنه». پیغمبر خدا این جوان را با این جمله ای که بیان داشت به خاک سپرد.

پس دقت بفرمایید، امام حسین می گوید اگر کسی دنبال من بیاید سعادت مند می شود، «إِنِّي لَا أُرِي الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً»؛ [بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲؛ المناقب، ج ۴، ص ۶۸] من مرگ را سعادت می بینم. ما دو نوع خوشبختی داریم: یکی دنیایی، که همسر خوب، اولاد خوب، مرکب خوب، مال و خانه خوب، باعث خوشبختی دنیاست به شرط این که انسان را از دین و تقوا باز ندارد و باعث حرام نشود. دیگری سعادت در آخرت است.

سعادت در آخرت

اما سعادت آخرت در چیست؟ راه خوشبختی آخرت چیست؟ روایات متعددی داریم که سعادت آخرت را معنا کرده است، من چند مورد از آنها را عرض می کنم.

۱. حفظ دین و اعتقادات

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: یکی از نشانه های سعادت انسان حفظ دین و اعتقادات اوست. یکی از نشانه های سعادت این است که انسان بتواند دینش را در مقابل دنیا حفظ کند، دینش را نفروشد؛ «سَعَادَةُ الرَّجُلِ فِي أَحْرَازِ دِينِهِ وَ الْعَمَلِ لِأَخِرَتِهِ». [غررالحکم، ح ۲۶۲۵] چقدر این حدیث زیباست! سعادت یک انسان این است که دینش را احراز کند و تلاش او برای آخرتش باشد. اما عمر سعد چه کرد؟ عمر سعد تلاشش را برای حکومت ری مصروف کرد آیا به آن رسید؟! کسی که از قیامت نترسد هر کاری می کند. قرآن می گوید کسی که از قیامت خوف نداشته باشد کسی که به معاد عقیده نداشته باشد، «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ. يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ». [قیامة: ۵ و ۶] بعضی ها می خواهند دست آنها باز باشد تا معصیت کنند و می گویند قیامت کجاست؟ معاد کجاست؟

روش امام حسین و یاران او برای هدایت در کربلا

حضرت به عمر سعد فرمود تو که مرا می شناسی چرا به جنگ آمدی؟! چرا این لشکر را جمع کردی؟! لشکر کربلا از شام نیامده بود مردم اهل بیت را خوب می شناختند، تبلیغات حکومت شام خیلی قوی بود، ولی این هایی که در کربلا بودند اهل کوفه بودند از اطراف آمده بودند، این ها علی را می شناختند، اهل بیت را می شناختند. با فرض این که تبلیغات قوی شده بود و ترس بود، اما امام حسین و اصحابش آن قدر خطبه خواندند و صحبت کردند که تقریباً مسائل را شفاف کردند. امام حسین در روز عاشورا مکرر فرمود: «أنا ابن رسول الله»؛ من پسر پیغمبرم! «أنا ابنُ فاطمة، أنا ابنُ علي» مکرر فرمود: چرا مرا می کشید؟ آیا من سنت پیغمبر را زیر پا گذاشته ام؟ آیا من دین را کنار گذاشته ام؟ آیا من بدعتی در دین گذاشته ام؟ آخر اشکال کار من کجاست؟ شما بگویید ای لشکر، برای چه جمع شده اید؟ درست است که جهل بود، اما امام هم خیلی آگاهی داد، خیلی صحبت کرد، به صورت فردی و گروهی، خطبه خودش، خطبه اصحابش در قالب شعر. اما آنها گوش نکردند و دین را فدای دنیا کردند و در مقابل امام حسین ایستادند. پس یک نشانه سعادت این است که انسان نگذارد دینش فدا شود بلکه آن را حفظ کند.

۲. عاقبت به خیری

در روایت داریم یکی از نشانه های سعادت انسان، این است که عاقبت به خیر شود. امیرمؤمنان می فرماید: «حَقِيقَةُ السَّعَادَةِ أَنْ يُخْتَمَ الرَّجُلُ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ» [بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۵۴؛ الخصال، ج ۱، ص ۵]؛ نشانه سعادت این است که پایان کار انسان با سعادت ختم شود. چون خیلی ها شروع خوبی دارند، ولی پایان خوبی ندارند؛ طلحه، زبیر، بلعم باعورا، برصیصای عابد. در تاریخ نمونه های زیادی داریم که آغاز خوبی داشتند، ولی پایان خوبی نداشتند. چرا یکی از دعاها می آید که: «اللَّحْفَنِي بِالصَّالِحِينَ» [یوسف: ۱۰۱] خدایا ما را به صالحان ملحق کن؟ چرا در یکی از دعاها می آید که: «تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ» [آل عمران: ۱۹۳] ما را نیک بمیران؟ چرا یکی از دعاها می آید که: «تَوَفَّنَا مُسْلِمًا» [یوسف، ۱۰۱] مرا مسلمان بمیران. مسلمان شروع کردن یک سخن است و مسلمان مردن یک سخن دیگر. اگر به تاریخ نگاه کنید افراد زیادی با علی شروع کردند؛ طلحه با علی شروع کرد، زبیر با علی شروع کرد، با علی بیعت کرد، اما همین ها در جنگ جمل مقابل ایستادند و مقابل او صف آرایی کردند. این مهم است که انسان از خدا بخواهد که عاقبت به خیر شود و در پایان و نهایت کارش سعادت مند باشد و برای خودش نهایت خوبی را رقم بزند. حر ابن یزید یکی از این نمونه ها بود. چگونه عاقبت و نهایتش نیک تمام شد! چگونه پایان به این نیکی و خوبی را برای خودش رقم زد!

معنای انابه

برادران! یکی از اصولی که در زندگی من و شما باید همیشه مورد توجه باشد، اصل تجدید نظر است، که قرآن نامش را انابه می گذارد، انابه یعنی بازگشت؛ یعنی هر کجا دیدی ماشین دارد اشتباه می رود آن را برگردان و ادامه نده، چون اگر ادامه بدهی بیشتر از مبدأ دور می شوی. این آیه قرآن است: «يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ» [رعد: ۲۷] خدا کسی را که انابه، یعنی تجدید نظر در زندگی باشد هدایت می کند. اسلام بن بست ندارد، اسلام در هر جایی با هر خطایی که انسان کرده اجازه بازگشت داده است.

مطابقت توبه و انابه با نوع گناه

یک وقت شخصی نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! من دختر زنده به گور کرده ام، حالا مسلمان شدم و توبه کردم، چه کار کنم؟ آقا فرمود: برو مادرت را احترام کن. گفت: آقا مادرم از دنیا رفته است. در روایتی دارد پیامبر فرمود: خاله ات را احترام کن و به او سر بزن. بالاخره جبران کردن ما باید بر اساس نوع گناه باشد. اگر کسی بیمار شد، مثلاً ویتامینی از بدنش کم شد، می گویند دارو و غذایی بخور که کمبود آن ویتامین را جبران کند. شخصی غیبت کسی را کرده، حالا هم خجالت می کشد که به او بگوید. جایز هم نیست که بگوید برای این که این کار بیشتر باعث کدورت و اختلاف می شود. پیامبر فرمود: «كَفَّارَةُ الْغِيَابِ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لِمَنْ اغْتَابْتَهُ» [مستدرک، ج ۹، ص ۱۳۰؛ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۵۲؛ جامع الاخبار، ص ۵۷] طلب مغفرت کن برای کسی که غیبتش را کردی، راه جبران این است. امام صادق فرمود: اگر کسی گناهی را در خفا انجام داده «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فِي السِّرِّ فَلْيَعْمَلْ حَسَنَةً فِي السِّرِّ» [وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۰۲؛ بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۴۳؛ معانی الاخبار، ص ۲۶۳]؛ گناه مخفیانه کردی، حالا کار ثواب مخفیانه بکن، مخفیانه کمک کن، در نیمه شب برخیز و نماز بخوان و بگو خدایا، من گناهانی کرده ام که هیچ کس نبود و کسی ندید، خودم می دانم و تو،

حالا هم عبادت هايي مي كنم كه هيچ كس نبيند، بلند مي شوم و نماز شب مي خوانم، مخفيانه صدقه مي دهم. پس نوع جبران، و نوع انابه مي تواند با نوع گناه منطبق باشد.

بليط ورود به بهشت

چقدر اين آيه زيباست! قرآن مي فرمايد: «سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»؛ مردم بشتاييد، بدويد، هر كه مغفرت مي خواهد بيايد. «عجله» با «سرعت» فرق مي كند. در كار خير مي گويند «سارعوا» و در قرآن غالباً تعبير سرعت و سبقت به كار رفته. «سارعوا»؛ بشتاييد، «إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»؛ هر كه مغفرت مي خواهد بيايد. ديگر چه؟ «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ»؛ هر كه بهشت مي خواهد بشتابد. حال چه كنيم كه بليط ورود به بهشت را به ما بدهند؟ بليط و كوپن آن چيست؟ يك وقت مي گويند: بدويد فلان جا دارند فلان جنس را مي دهند، كوپن شماره فلان و قيمتش هم اين قدر است. آقايي كه در مغازه اش دارد مغفرت و بهشت را عرضه مي كند، بايد كوپن و شماره آن را هم اعلام كند. كوپن آن چيست؟ مي گويد: «أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»، «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (آل عمران: ۱۳۳)» شماره كوپن هاي آن اين است: اول: تقوا،

انواع انفاق

«الذين» كساني كه «يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ» علامت شماره دوم، كوپن آن اين است: كساني كه انفاق مي كنند؛ چه در حالي كه در دارند و چه در حالي كه ندارند. وقتي كه دارند درست انفاق مي كنند؛ اما وقتي ندارند چگونه انفاق مي كنند؟ پاسخ اين است كه انفاق فقط به صورت مالي نيست. گاهي يك آدم آبرومند انفاقش اين است كه در فاميل واسطه ازدواج دو تا جوان مي شود. ضامن يك كسي مي شود. آبرويش را گرو مي گذارد تا دعوايي را حل كند. بين دو نفر صلح ايجاد مي كند. قرآن نمي گويد فقط از پول انفاق كنيد، مي گويد: «وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» [فاطر: ۲۹]؛ از هر چه به شما داده ايم. به يكي آبرو داده ايم به يكي زبان و بيان داده ايم، به يكي مدرک داده ايم، به يكي فكر و اندیشه داده ايم، يك فردي در بين فاميل مُعَنُونَ (شناخته شده) است و مي تواند دعوها را حل و فصل كند. همه اين ها مصداق انفاق است.

«سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ» بشتاييد به سوي مغفرت خدا و بهشت، و شماره هايي كه با آن مغفرت و بهشت را به شما مي دهند اين هاست: ۱ - تقوا، ۲ - انفاق، ۳ - «وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ»؛ خشمشان را كنترل كنيد، انساني كه عصباني مي شود و خشمش را كنترل مي كند، حديث قدسي است كه خداوند مي فرمايد: من هم خشمم را كنترل مي كنم و عذابش نمي كنم، من ديگر از بنده ام -العياذ بالله- كه كمتر نيستم. او عصباني شد، خودش را كنترل كرد. از دست كسي و يا از خطاي كسي ناراحت شد، اما خشمش را فرو برد، من كه خالق او هستم پس من هم غضبم را در مورد او كنترل مي كنم. اين يكي از آثار كنترل خشم است. «وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» [الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (آل عمران: ۱۳۴)]؛ كساني كه از مردم مي گذرند و آنها را عفو مي كنند. خدا مي گويد: تو عفو كردي، تو رحم كردي، من رحم نكنم! اين آيه را در ذهن داشته باشيد: «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»؛ خدا به شما بهشت و مغفرت مي دهد، آن بهشتي كه راهش تقوا، انفاق، كظم غيظ و بخشش و عفو مردم است.

خدایا به عظمت امام زمان، ارواحنا فداء قَسَمْتُ مِیْ دَهِیمِ به همة ما توفیق کسب صفات اخلاقی و پرهیز از رذائل اخلاقی را عنایت بفرما.

\$

##وقایع ظهر عاشورا

وقایع ظهر عاشورا

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

فرمان جنگ از سوي امام حسين عليه السلام براي دفاع

در مقاتل نوشته اند که عمر سعد اولین کسی بود که تیر را در کمان گذاشت. او لشکریان را شاهد گرفت که به عبیدالله بگویند، اول کسی که تیر به اردوگاه امام حسین علیه السلام پرتاب کرد، من بودم. کار او به جایی رسید که برای تقرب به ابن زیاد، اردوگاه امام حسین علیه السلام را هدف قرار داد، بدنبال او تیراندازهای دیگر هم، تیر انداختند. یک سوم لشکر امام حسین علیه السلام با تیراندازی به شهادت رسیدند.

وقتی دشمن جنگ را شروع کرد، امام حسین علیه السلام اجازه دفاع و حمله را داد. اصحاب امام حسین علیه السلام نیز تیراندازی کردند. بر اثر این تیراندازی ها، دشمن عقب نشینی کرد. امام حسین علیه السلام دستور داده بود که پشت خیمه های حضرت خندق حفر کنند و هیزم بریزند و در خندق آتش روشن کنند.

شمر با لشکریانش از پشت حمله کردند تا خیمه های حضرت را محاصره کنند. آن ها دیدند حضرت چنین تدبیری اندیشیدند. از این رو موفق نشدند. شمر به امام حسین علیه السلام عرض کرد: عجله کردی به آتش، ای حسین آتش در انتظار توست.

وقتی نتوانستند از پشت سر حمله کنند و دیدند تیراندازی از راه دور هم کارگر نیفتاد، دسته جمعی حمله کردند. سی هزار نفر به یک لشکر هفتاد نفری حمله و هجوم آوردند که تعدادی هم از دشمن کشته شدند. لشکر امام حسین علیه السلام در محاصره بود.

آغاز حمله حضرت عباس علیه السلام

وجود مقدس قمر بنی هاشم حمله کردند و محاصره دشمن را شکستند و یاران امام را نجات دادند و دوباره از نو لشکر را آرایش دادند. وقتی دشمن موفق نشد، با تیراندازی و هجوم و شبیخون و حمله دسته جمعی، کار را تمام کند، جنگ تن به تن آغاز شد. اصحاب سیدالشهدا، یک به یک می آمدند و در میدان رجز می خواندند.

نماز ظهر عاشورا

صحنه ها به سرعت گذشت. ظهر عاشورا فرا رسید. ابو ثمامه ساعدي به حضرت عرض کرد: آقا دوست داریم آخرین نماز جماعت را با شما بخوانیم. حضرت فرمودند: از دشمن بخواهید جنگ را متوقف کنند.

کار دشمن به کجا کشیده بود که به حضرت فرصت نماز خواندن ندادند. حضرت، نماز را به صورت نماز خوف در میدان جنگ خواند. وقتی نماز حضرت تمام شد، سعید بن عبدالله، پیش روی حضرت افتاد. سیزده چوبه تیر به بدنش اصابت کرده بود. امام حسین علیه السلام فرمود: مقام تو در بهشت پیش روی من است.

وقایع عصر روز عاشورا

وقتی این صحنه ها گذشت، جنگ تشدید شد. بعد از ظهر اصحاب سیدالشهدا یکی یکی رفتند. هر کدام از یاران امام که روی زمین می افتاد، امام بالای سرشان می رفت و به وسیله اصحاب دیگر بدن ها را به خیمه می آوردند. تا امام حسین علیه السلام زنده بود، نگذاشت سر از بدن جدا کنند. کم کم نوبت بنی هاشم رسید. آن ها نیز یک به یک رفتند. اولین آن ها وجود مقدس علی اکبر علیه السلام بود. سپس نوبت به قمر بنی هاشم علیه السلام رسید. او خدمت حضرت آمد و عرض کرد: سینه ام تنگ شده، دیگر نمی توانم این صحنه ها را ببینم. اجازه می دهید بروم؟ او هم رفت.

امام در کنار علقمه

حضرت آمد کنار علقمه و سرش را به دامن گرفت. حتی شش ماهه امام هم هدف تیر قرار گرفت. هیچ کس برای امام حسین علیه السلام نمانده بود. حضرت مهبای جنگ شد. اصل مصیبت عاشورا از این جاست. نه کسی از اصحابش مانده، نه از اهل بیتش. امام در میدان، اصحابش را صدا زد: مسلم بن عقیل، حبیب زهیر، سعید بن عبدالله، شما چرا جواب حسین را نمی دهید؟

امام حسین علیه السلام به دشمن گفت: «هل من ناصر ینصرنی هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله هل من موحد یخاف الله فینا». آیا خداترسی پیدا می شود که به خاطر خدا دفاع کند؟ اگر از من حمایت نمی کنید، آن ها زن و بچه رسول الله هستند. اگر مرا مستحق قتل می دانید و می خواهید با من جنگ کنید، از حرم رسول خدا حمایت کنید. یک نفر از حضرت دفاع نکرد و جواب او را نداد. هلهله کردند تا صدای حضرت به لشکر نرسد. این بود که حضرت عازم میدان شد و برای آخرین بار کنار خیمه ها آمد.

وداع حضرت

امام از صبح تا لحظه وداع، بارها به خیمه ها سر زد. امام اهل حرم را آماده کرد. امام نام عزیزانش را صدا زد: زینب، رباب، سکینه، کلثوم، عزیزانم خداحافظ. من هم عازم میدان هستم. اهل بیت نگران این لحظه بودند. از این لحظه می ترسیدند. همه مصیبت ها با وجود امام حسین علیه السلام قابل تحمل بود.

بازگشت همه به سوی خداست

شب عاشورا، امام حسین اشعاری را خواندند و زینب کبری سراسیمه وارد خیمه امام حسین علیه السلام شدند: برادرم از جدایی صحبت می کنی؟ حضرت فرمود: خواهرم اهل آسمان ها می میرند،

اهل زمین می میرند، جدم از من بهتر بود، پدرم و مادرم و برادرم از من بهتر بودند، همه رفتند. من هم باید بروم.

عرض کرد: برادرم، تو که بودی، گویا همه بودند. تو که بروی، گویی همه رفته اند. اگر همه بروند و امام حسین علیه السلام باشد، مشکلی نیست.

همه از خیمه بیرون دویدند و دور امام حسین علیه السلام حلقه زدند. هر کدام با زبانی با امام حسین علیه السلام حرف زدند.

آخرین اندرز امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام برای آخرین بار دشمن را موعظه کردند. امام فرمودند: مردم آیا من حلال خدا را حرام کردم؟ آیا حرام خدا را حلال کردم؟ گفتند: نه. آیا من خونی به ناحق از شما ریختم؟ آیا مالی بر ذمه من دارید؟ پس چرا دور مرا گرفتید؟ چرا می خواهید مرا بکشید؟ یک جواب به امام حسین علیه السلام دادند که دل امام را آتش زدند. گفتند: چون تو پسر امیرالمؤمنین هستی.

این جا بود که امام حسین علیه السلام ذوالفقار را کشید و جوری به لشکر حمله کرد که لشکر پراکنده شد. امام در وسط میدان ایستاد. وقتی دشمن دیدند امام در میدان ایستادند، خودشان را بازسازی کردند. عمر سعد دستور داد همه به او حمله کنید. سواره نظام و پیاده نظام، به امام حسین علیه السلام حمله کردند. عده ای هم دامنشان را پر از سنگ کرده بودند و حضرت را با سنگ هدف قرار دادند.

ذکر مصیبت

امام حسین علیه السلام

حضرت در محاصره تیرها قرار گرفت. سنگ به پیشانی ایشان زدند. تیر به سینه مطهرش زدند. حضرت باز هم مقاومت کردند. یکی از لشکریان دشمن، چنان با نیزه حضرت را هدف قرار داد که از روی اسب به زمین افتاد. زبان امام به ذکر خدا مشغول بود. امام زنده بود که اسب بر بدنش تاختند. دیگر نفس حضرت به شماره افتاده بود. «قد سَکنت هَواک و خَفیت أنفاسک» در همین حال بود که به خیمه ها نگاه کرد. خیمه ها را زیر نظر داشت. دید ذوالجناح به سوی اهل حرم می رود. حضرت زینب از بالای بلندی صحنه ها را می دیدند.

شمر با چکمه، لگد به سینه سیدالشهدا زد و روی سینه حضرت نشست و با دوازده ضربه خنجر، سر از پیکر مطهر جدا کرد. امام حسین علیه السلام با گوشه چشم نگاه و اشاره کرد که اهل بیتش برگردند و تماشا نکنند. عزیزانش برگشتند. همین که وارد خیمه شدند، پرده خیمه را انداختند و دیدند زمین می لرزد و آسمان تیره شده است. محضر امام سجاد علیه السلام آمدند. امام فرمود: دامن خیمه را بالا بزنید. وقتی کنار زدند، دیدند سر مطهر امام حسین علیه السلام بالای نیزه است. وقتی این صحنه را دیدند، طاقت عزیزان تمام شد. آن ها وارد میدان شدند و دنبال نیزه دار دویدند و فریاد زدند.

\$

###ولایت شرط قبولی اعمال

ولایت شرط قبولی اعمال

حجت الاسلام میر باقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِوالْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي اَعْدَائِهِمْ اَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

آثار حکومت اهل نفاق بر جامعه

بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در دنیای اسلام اتفاقاتی رو نما شد. همان کسانی که به درب خانه علی علیه السلام هجوم آوردند و از حضرت خواستند که مسئولیت حکومت و خلافت را برعهده بگیرد، همان ها به شکل های مختلف در برابر حضرت صف بندی و صف آرایی کردند و یا اینکه از حضرت کناره گرفتند. جنگ اساسی که حضرت داشتند جنگ با معاویه و خوارج و همچنین با اصحاب جمل بود. نتیجه این سه جنگ به قدرت رسیدن معاویه پس از امیرالمومنین علیه السلام است. در زمان معاویه هم اتفاقات زیادی در دنیای اسلام افتاد. (این فرد سیاستمدار در عرب معروف است و گاهی آنقدر در سیاست های ظاهری و دنیایی خودش موفق بوده که کم کم برای طرفداران امیرالمومنین علیه السلام تردید شده بود که علت شکست حضرت شاید این باشد که حضرت مثل معاویه سیاست مدار نیستند، لذا از حضرت نقل شده که حضرت فرمودند: اگر تقوا مانع من نمی شد من از همه ی این ها به این کارها آشناترم. منتهی من اهل این بازی ها نیستم.) برای نفی فضایل اهل بیت علیهم السلام دستور به جعل روایات داد و بالعکس در جعل فضیلت برای دیگران و شخصیت سازی در مقابل امیرالمومنین و اهل بیت علیهم السلام بسیار تلاش کرد. بسیاری از احادیثی که در کتب معتبر و صحاح اهل سنت موجود است براساس مدارک قطعی تاریخی از مجموعهات در زمان همین معاویه است. معاویه دستور داد به نفع بعضی از صحابه روایت جعل کنند و به همین سبب اگر در منابع روایی روایاتی دیده می شود که با شأن اهل بیت هماهنگ نیست و تنقیص هایی را بیان می کنند در دوره ی معاویه جعل شده اند. علاوه بر این کار دستور داد هر کجا دوستی از دوستان اهل بیت علیهم السلام که شناخته شده است تحت تعقیب قرار داده شوند. اصحاب امیرالمومنین علیه السلام تحت تعقیب یا در زندان و یا کشته می شدند. در دوره ی امام حسن علیه السلام هم برخلاف تعهدی که در قرارداد با امام حسن مجتبی علیه السلام داشت خلافت را تبدیل به یک حکومت سلطنتی و موروثی کرد و برای یزید بیعت گرفت. بعد هم این سنت غلط باقی ماند و حکومت و خلافت اسلامی شکل موروثی پیدا کرد.

عاشورا ثمره افول معنویت در جامعه اسلامی

در چنین جامعه ای که معنویت افول کرد و دنیا محور شود همه طور حادثه ممکن است اتفاق بیافتد. حادثه ی عاشورا هم اتفاق می افتد. جریان عاشورا از طرف دشمن محصول نفی معنویت در جامعه است. وقتی معنویت در جامعه افول کرد و میل به دنیا در آن محور شد حادثه ی عاشورا اتفاق می افتد. این هایی که در حادثه ی عاشورا آمدند و دستشان به خون سیدالشهدا ارواحنا له الفدا آلوده شد

این ها یا دنیایی داشتند که می خواستند بدست بیاورند یا ترس از دست دادن دنیایی را داشتند که در اختیارشان بود. یا به فکر این بودند که به ریاست و مقام و غنیمت برسند و یا می ترسیدند این زیاد اموال و امکاناتی را که دارند از آن ها بگیرد. در جامعه ای که دنیا اصل شود خوف و طمع مادی موجب می شود انسان سیدالشهدا علیه السلام را هم به شهادت برساند و بعد هم کار خود را توجیه کند و روبه قبله بایستد و نماز بخواند.

چرا حادثه ی عاشورا اتفاق افتاد؟ زمانی که انحراف در اصلی ترین مسئله یعنی خلافت الهیه باشد احتمال چنین حادثه ی را باید داشت. اول، از جامعه معنویت رخت می بندد و بعد برای دنیا طلبی همه کاری انجام می شود.

این ها اگر چه قیافه مقدس هم به خوشان بگیرند موید ابلیس هستند. اگر کسی در موقعی که امیرالمومنین علیه السلام با معاویه درگیر است قرآن بخواند این قرآن خواندن او هم ممکن است از هر گناهی بدتر باشد. این قرآن خواندن توجیه تنها گذاشتن حضرت است. این کار خود را مقدس نشان دادن و تخطئه کردن حضرت امیر است. لذا وقتی ما جرایی حکمیت اتفاق افتاد خوارج، ابوموسی اشعری را انتخاب کردند. گفتند این آدم صالح است نه مالک اشتر و نه ابن عباس، مهمترین عبادتی که انسان باید انجام بدهد که اگر این عبادت را خوب انجام داد همه ی گناهانش قابل بخشش است (اگرچه مؤمن هیچ گناهی نباید بکند. گناه هیچ توجیهی ندارد. بقول بزرگوار که می فرمود: غیر از معصوم هیچ کس در دم و دستگاه خدا ارزش ندارد. چون گناه کرده و لو یکبار، کسی که گناه کرد ارزش ندارد. انسان نباید گناه بکند گناه آدم را از اعتبار ساقط می کند.) عبادت تسلیم بودن به ولایت الهیه است. این مهمترین امتحانی است که خداوند از هر فرد و از هر جامعه ای می گیرد. این سخن روح خطبه ی قاصعه امیرالمومنین علیه السلام است که از طولانی ترین خطبه های حضرت است. حضرت همین هشدار را در آن خطبه می دهند و در ذیل خطبه خودشان را معرفی می کنند و مقام و موقعیت خودشان را می گویند. در صدر خطبه هم مردم را توجه می دهند که مردم خدای متعال شما را با من امتحان می کنند.

دشمن آن ها را با ریسمان بست و در خیابان های شام گرداند. به آن ها سنگ زدند و ناسزا گفتند. در مجلس مجلل یزید که یزید لعنة الله علیه و سران دیگر بودند زینب کبری علیها السلام در همان مجلس فرمود: ای برده زاده، عادلانه است نوامیس رسول خدا را همراه نامحرم ها کرده ای. حجاب از صورتشان برداشته ای و زنان خودت را پشت پرده نشانده ای. این یعنی عزت، این عزت از شعاع عزت خداوند است. ولی هیچ کسی حق ندارد در مقابل خداوند متعال احساس عزت بکند. «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». هرچه هست امر توست ما چه کاره هستیم. کمترین احساس عزت در مقابل خدای متعال منشاء ذلت است. اینجا جایی است که خدای متعال به احدی اجازه ابراز وجود نداده است. ابلیس چند هزار سال عبادت کرد تا آسمان چهارم رفت و همنشین ملائک شد. در برخی نقل ها هست که معلم برخی ملائکه شد. ولی به خاطر منم گفتن بیرونش کردند. کسی حق ندارد پا به حوزه ی کبریایی حق دراز بکند.

وقتی انسان از اینجا شروع کرد که انسان خود مدار بشود و در مقابل خداوند و خدامداری بشود انسان مداری؛ این دفاع از انسان نیست این نفس اماره است. جنبه حسی و غریزی انسان را اصل قرار

مي دهند نه اعماق و لايه هاي باطني انسان که فطرت انسان است. دروغ مي گویند انسان مداريست، نفس مداريست. اومانيسم يعني نفس مداري محور بودن، نفس اماره بالسوء. اين نظريه در غرب که الان نظريه رسمي است در تاريخ سابقه نداشته الا در یک قوم (قوم لوط) که خدای متعال مي فرمايد سنگسارش کردیم.

مردم خوب مي فهميدند که اميرالمومنين عليه السلام کیست. بحث نفهمیدن نبوده است. «السَّلامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ الْبَالِغَةِ». چون اميرالمومنين عليه السلام حجت را تمام کرد و ايشان حجتشان رساست. مگر ندیده بودند که اميرالمومنين در خيبر را به تنهائي از جايش کند؟ شجاعت هاي اميرالمومنين در راه دين را نشنیده بودند؟ شجاعت هاي اميرالمومنين ندیده بودند و ندیدند در اين ماجرا ايستاده و سکوت کرده و دستانش را بسته اند؟ در اين مهمترين امتحان خدا پا را به عرصه کبريائي خدا دراز کردند. خداوند فرمودند: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». من اين را ولي شما قرار دادم «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَهُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخِي وَوَصِيِّي». ولي مردم گفتند: نه، ما زير بار اين نمي رويم. يعني خدايا ما زير بار نمي رويم. آن بزنگاهي که شيطان در کمين نشسته همين جاست. شيطان خودش وقتي سجده نکرد به تعبير من خدای متعال فرمود: حالا اگر به اميرالمومنين سجده بکني جاي تو در بهشت است و الا بفرما بيرون. شيطان گفت: شش هزار سال عبادت کردم. اين حرف شيطان نفس پرستي است. بهشت جاي اميرالمومنين و دوستان اميرالمومنين است. وقتي خدای متعال بيرونش کرد شيطان گفت: من هم مي روم سر راه مي نشينم «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ». مسلمين را به بي راهه ها مي کشم. مرحوم فيض (ره) در تفسير صافي نقل کرده امام صادق عليه السلام فرمودند: اينجا اهدنا الصراط المستقيم، يعني اميرالمومنين، يعني سر راه اميرالمومنين مي نشينم نمي گذارم در خانه اميرالمومنين بروند و همين کار را کرد و موفق هم شد. همان جايي که بايد بنشينند نشست. ابليس، نفس انسان را هدف قرار مي دهد. مي گويد خودت از علي چه کمتر داري؟ وقتي کسي در اين امتحان شکست خورد و نفس خود را محور قرار داد بر اينکه من حق دارم براي خودم سرنوشت تعيين کنم. (اين حرف هايي که اين روزها زده مي شود).

اميرالمومنين عليه السلام در زيارت غديره فرمودند: «لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةَ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَلَا تَقْرُقُهُمْ عَنِّي وَخَشَةً وَ لَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعًا لَمْ أَكُنْ مُتَضَرِّعًا اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ». مردم دور من جمع بشوند بر عزت من علي اضافه نمي شود، اگر هم پراکنده بشوند وحشت مرا بر نمي دارد. چرا؟ چون «اعتصمت بالله...». کسي که با اتصال به خدای متعال به عزت رسيد ديگر آمد و رفت مردم چه تأثيري بر او مي تواند داشته باشد؟ مردم بيايند بر عزت او اضافه نمي شود و بروند بر عزت او اضافه نمي شود. «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا». ديگران عزتي ندارند که به عزت اميرالمومنين اضافه بکنند الا خدا که علي عليه السلام هم وصل به سرچشمه است.

سيدالشهداء تنها مدافع اسلام

وقتي معنويت در جامعه از بين رفت کم کم پرچم داران کفر و ابليس که با رسول الله درگير بودند به خيال خودشان خواستند در یک نقطه اي کل ماجرا را تمام کنند و آن اينکه یک خط بطلان روي همه ي اسلام بکشند. گفتند از سيدالشهدا بيعت مي گيريم و اگر بيعت نکرد گردن او را مي زنيم و

کار تمام می شود و دیگر کسی نیست از اسلام دم بزند. اگر اسلام مدافعی داشته باشد همین یک نفر است این را هم از سر راه بر می داریم. ولی وقتی جنگ راه انداختند معلوم شد چه کسی بازنده و چه کسی برنده است. ابلیس در همان گودی قتلگاه فهمید قافیه را باخته است. فهمید حریف لشکر خدا نمی شود. تعبیر قرآن است که «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ». می خواهند با دهانشان نور خدا را خاموش کنند مگر می شود؟ در روایات آمده نورالله یعنی امیرالمومنین، یعنی ولایت امیرالمومنین علیه السلام. نورالله یعنی ولایت رسول الله و اهل بیت علیهم السلام. می خواهند با دهانشان نور خدا را خاموش کنند و خدا کار را تمام می کند. خدای متعال در جای دیگر به پیامبر می فرماید: ای پیامبر همه ی این ها در مقابل تو صف کشیدند تو هم خوب می دانی که خدا با توست. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ». امیرالمومنین با توست این کفایت می کند. از امیرالمومنین علیه السلام سوال شد افضل و سرآمد فضائل شما چیست؟ فرمودند: آیه ی شریفه «وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ». پیامبر آن هایی که اهل ایمان نیستند (کفار) می گویند تو رسالتی نداری. به آن ها بگو من دوتا گواه دارم و همه ی کار من با این دوتا تمام می شود. «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ». یکی خداوند است که بین من و شما حاکم است. (بعد معلوم می شود که من رسول هستم یا نه. چون شاهد وقتی دادگاه می آید حق را اثبات می کند و حق تنجیز می شود.) یکی هم «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ». کسی که همه ی علم کتاب پیش اوست. (که به تعبیر امام صادق علیه السلام یک قطره از آن پیش عاصف بن برخیا بود که تخت بلقیس را در یک چشم بر هم زدن پیش حضرت سلیمان آورد و همه ی علم الکتاب در اختیار امیرالمومنین بود.) کسی که نفوذ بر همه ی عوالم دارد پیش من است. وقتی امیرالمومنین کفه ی ترازوی رسول الله است وقتی سیدالشهدا، صدیقه ای کبری، امام حسن مجتبی و امام زمان علیهم السلام در کفه ی ترازوی رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم هستند دیگر رسول خدا به چه احتیاج دارد. وقتی امام زمان بیایند معلوم می شود ابلیس برنده است یا حضرت؟ در برخی روایات هست که حضرت گردن ابلیس را می زند. همان چیزی که زینب کبری علیها السلام در مجلس یزیدلعنة الله علیه فرمود: هر کاری می خواهید بکنید و هر کیدی دارید بکار ببرید. «فَكَدْ كَيْدَكَ وَ اسْعَ سَعْيَكَ، فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا، وَ لَا تُمِيتُ وَحْيَنَا...». تو نمی توانی نام سیدالشهدا را از بین ببری. تو کوچک تر از آن هستی که نام سیدالشهدا را از بین ببری. تو می توانی به لب و دندان حضرت بزنی و همین هم نام او را زنده می کند. این هم طرح خود سیدالشهدا هست که سر مطهرش را ببرند و اگر نمی خواست چه کسی می توانست سر مبارک او را چهل منزل بگرداند. راضی شد به رضای الهی که کار را تمام کند و ماجرای در عالم شکل داد که جایی در عالم برای سوال باقی نماند. لذا حادثه ی عاشورا طوری شکل گرفته که احادی نتوانسته تحریفش کند. حضرت طوری اقدام کردند که دیگر رویشان نمی شود بگویند: یزید هم اجتهاد کرده. جایی برای ان قلت باقی نگذاشته است.

ذکر مصیبت: قاسم بن الحسن علیه السلام

مرحوم آقا میرزا آقاچواد تبریزی در المراقبات وقتی مراقبات ماه محرم را نقل می کنند می گوید وقتی کسی برای رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم و اهل بیت عصمت و طهارت و امام حسین علیه

السلام عزاداري مي کند بايد یک مقدار براي خودش خلوت داشته باشد. اوقات خودش را فارغ کند و بتواند براي سيدالشهدا عزاداري بکند. واقعا حادثه ي عظيمي اتفاق افتاده است. درست است سيدالشهدا ارواحنا له الفدا همه تاريخ را بيমে کرد و هرچه آدم خوب بود از دست شيطان نجات داد ولي به قيمت گراني تمام شد. جلوي چشم او به حرم او حمله کردند. سر مطهرش بالاي نيزه بود و مي ديد عزيزانش را تازيانه مي زنند. اين اسلامي که بدست ما رسيده به قيمت اسب تاختن بر بدن سيدالشهدا و اسارت زينب کبري عليها السلام تمام شد.

\$

##ويژگيهای شیعه

ويژگيهاي شیعه

مرحوم کافي (ره)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نَعْمُ الْوَكِيلُ، نعم المولي و نعم النصير، الحمد لله رب العالمين والعاقبة لاهل التقوي و اليقين والصلوة والسلام علي اشرف الانبياء والمرسلين حبيب اله العالمين ابي القاسم محمد، صلي الله عليه و آله، المعصومين، الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا ، سيما الامام المنتظر الحجة الثاني عشر روعي و ارواح العالمين له الفداء.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا عَلِي تُرِيدُ سِتِّمَةَ أَلْفِ دِينَارٍ أَوْ سِتِّمَةَ أَلْفِ شَاةٍ أَوْ سِتِّمَةَ أَلْفِ كَلِمَةٍ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سِتِّمَةُ أَلْفِ كَلِمَةٍ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَجْمَعُ لَكَ سِتِّمَةَ أَلْفِ كَلِمَةٍ فِي سِتِّةٍ كَلِمَاتٍ، يَا عَلِي: إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَشْتَغِلُونَ بِالْفَضَائِلِ فَاشْتَغِلْ أَنْتَ بِالْفَرَائِضِ، وَ إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَشْتَغِلُونَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا فَاشْتَغِلْ أَنْتَ بِعَمَلِ الْآخِرَةِ، وَ إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَشْتَغِلُونَ بِعُيُوبِ النَّاسِ فَاشْتَغِلْ أَنْتَ بِعُيُوبِ نَفْسِكَ، وَ إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَشْتَغِلُونَ بِكَثْرَةِ الْعَمَلِ فَاشْتَغِلْ أَنْتَ بِصَفْوَةِ الْعَمَلِ، وَ إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَتَوَسَّلُونَ بِالْخَلْقِ فَتَوَسَّلْ أَنْتَ بِالْخَالِقِ، وَ إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَشْتَغِلُونَ بِتَزْيِينِ الدُّنْيَا فَاشْتَغِلْ أَنْتَ بِتَزْيِينِ الْآخِرَةِ. [تحریر المواعظ العددية صفحه ۴۳۱ - كتاب نصايح صفحه ۲۴۹ - مواعظ العددية/ص ۱۷۸ -

ميزان الحكمه ج ۳، محمدي ري شهري ص ۲۴۰۳]

به مناسبت اينكه امشب شب علي عليه السلام است خواستم يك حديثي را از پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم بخوانم كه سخني گفته باشم با علي.

پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: علي جان ششصد هزار دينار طلا مي خواهي يا ششصد هزار عدد گوسفند مي خواهي يا ششصد هزار كلمه مي خواهي ياد بگيري از من؟ حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام عرض كرد يا رسول الله من ششصد هزار كلمه مي خواهم ياد بگيرم، به به، واعظ پيغمبر، نصيحت كن رسول الله موعظه كن پيغمبر خاتم، مستمع و متعظ علي عليه السلام. عجب واعظ و عجب مستمعي و عجب سخني، ششصد هزار كلمه را من كه پيغمبر هستم جمع مي كنم در شش كلمه كه اين شش كلمه مادر و ريشه و اصل و خلاصه ششصد هزار كلمه است، خيلي حديث عالي است.

اشتغال به فرائض

يا علي : «إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَسْتَغْلُونَ بِالْفَضَائِلِ فَاسْتَعْلُ أَنْتَ بِالْفَرَائِضِ»

اي علي هنگامی که می بینی مردم سرگرم فضائل و مناقب و نوافل و مستحبات و اعمال غیر واجب هستند تو مشغول فرائض و واجبات باش.

یا علی هر کاری مردم می کنند شما انجام نده، شما دنبال وظایف دینی باش، ای مردم ببینید وظیفه دینی شما چیست، همان کار را بکنید اگر چه مردم نکنند.

مبادا یک وقت تا ساعت دوازده شب در میان مساجد باشید، پای منابر باشید، در هیئات مذهبی باشید، سینه بزنید، قرآن بخوانید ناله بکنید زیارت حضرت عبدالعظیم بروید زیارت حضرت معصومه علیها السلام بروید اما خدای ناکرده نماز را نخوانید، مبادا یک وقت تا ساعت یک بعد از نیمه شب دنبال سینه زدن باشید نماز صبح را قضا کنید، می دانید من از آن منبری های ولایتی هستم، تبلیغ دینم را می کنم، قرآن را می خوانم، تفسیر می گویم، روایات را می گویم، تاریخ اسلام را می خوانم، عقاید را هم می گویم، روضه هم می خوانم، گریه هم می کنم سینه هم می زنم، زنجیر هم می زنم، همه این کارها را می کنم اما اول دین.

ای مردم ستون دین نماز است، ای جوانهایی که شب بیست و یکم ماه رمضان آمده اید در مهدیه، این وقت شب برای احیاء، به شما بگویم صاحب این مؤسسه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می فرماید اول نماز، جد امام زمان علی علیه السلام می فرماید اول نماز، آن کسی که امشب این غوغا به نام ایشان برپا است در دنیای اسلام یعنی علی علیه السلام می فرماید نماز.

شیعه با دو خصلت امتحان می شود: در حدیثی حضرت علی علیه السلام می فرماید: «اخْتَبِرُوا شِيعَتِي بِخَصْلَتَيْنِ، مُحَافَظَتُهُمْ عَلَيَّ أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ وَ مُوَاسَّاتُهُمْ مَعَ إِخْوَانِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْمَالِ». [مواعظ العددیه ص ۵۸]

هر کس گفت من شیعه هستم فوری قبول نکنید، اگر دو خصلت در او بود این راست می گوید، این شیعه است، و اگر این دو خصلت در او نبود شیعه نیست، اول «مُحَافَظَتُهُمْ عَلَيَّ أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ»، ببینید کسی که می گوید من شیعه هستم این شخص مواظب نماز خود هست یا خیر، اگر کسی گفت من شیعه هستم اما نماز مغرب و عشاء را ساعت یازده شب خواند، اگر یک نفر گفت من شیعه هستم نماز ظهر و عصر را موقع غروب خواند، اگر کسی گفت من شیعه هستم نماز صبح نخواند، بدانید این شخص دروغ می گوید، علی علیه السلام می فرماید این شخص دروغ می گوید، شیعه مواظب وقت نماز خود هست.

امام صادق علیه السلام هنگام وفات

ابوبصیر می گوید: وقت وفات امام صادق علیه السلام در مدینه نبودم در مسافرت بودم، از مسافرت که برگشتم، شنیدم رئیس مذهب ما، امام صادق علیه السلام از دنیا رحلت فرموده است. آمدم در خانه امام صادق علیه السلام در زدم که به بی بی ام حمیده تسلیت بگویم، به بی بی گفتم در مدینه نبودم رئیس مذهب از دنیا رفت، بفرمائید در این چند روز آخر که من نبودم حضرت حرف تازه ای هم زد که نشنیده باشم، بی بی ام حمیده فرمود: مطلب مهمی امام صادق علیه السلام گفت، روزهای آخر امام صادق علیه السلام دستور دادند قوم و خویشاوندان جمع شوند وقتی که جمع شدند فرمود ای خویشاوندان: به خدا قسم «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَحْفَافًا بِالصَّلَاةِ» [منتهی الآمال شهادت امام

صادق] فرداي قیامت به شفاعت ما خانواده نخواهد رسید کسی که در دنیا نمازش را سبک شمارد حضرت نمی فرماید کسی که نماز نخواند به شفاعت ما نمی رسد بلکه می فرماید کسی که سبک شمارد!! می گوید تا غروب وقت داریم، اگر عذر شرعی نداشته باشی اصلاً جایز نیست آدم نمازش را به تاخیر اندازد.

مواسات با برادران دینی

از طرف دیگر می فرماید: «وَمُؤَاثِقُهُمْ مَعَ إِخْوَانِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْمَالِ»، شیعه من آن کس است که در امور مالی با برادران دینی خود مواسات داشته باشد، مواسات می دانید یعنی چه؟ یعنی یک نفر در میان خانه اش ده رقم غذا داشته باشد ولی همسایه اش از گرسنگی جان بدهد مواسات یعنی این؟! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید هر کس شب در خانه اش با شکم سیر بخوابد و بداند همسایه اش گرسنه است این آدم مسلمان نیست.

من یک شب در همین مهدیه بالایی منبر گفتم بگذارید امشب هم بگویم، بعضی ها می خواهند خیلی اظهار علاقه به حضرت علی علیه السلام کنند می روند پنج هزار تومان یا ده هزار تومان می دهند یک تابلو درست می کنند از عکس علی علیه السلام، یا روی قالیچه کاشی و یا کرمانی عکس علی علیه السلام را می اندازند بعد این را قاب می گیرید و می گذارد در تجارتخانه اش یا در خانه اش، خیال می کند با یک عکس علی علیه السلام گرفتن و تابلو کردن شیعه می شود.

عکسهای خرافی

اولاً به شما بگویم این عکسها خرافات است، ای آنهایی که به علی علاقه دارید این عکسهایی که غیرمسلمان ها درست کردند و در دست و بالتان قرار دادند شما را به خدا اگر علی را دوست دارید اینها را پاره کنید بریزید دور.

آمده یک عکس از علی علیه السلام کشیده، سینه هایش را انداخته بیرون بازوهایش هم ورم کرده، یک شمشیر دو سر هم گذاشته روی زانوهایش، لباس حریر و مخملی هم انداخته روی سر و گردنش، چشمهایش هم طوری کشیده که اگر چپ نگاهم بکنی چشمهایت را درمی آورم.

بعد یک عکس از عیسی مسیح علیه السلام کشیده، چطور؟ یک آدم مظلوم گردن کج، جا افتاده چهار تا بچه یتیم هم دورش جمع کرده، یک تکه نان می دهد دست آن، یک خرما می گذارد دهن آن یکی، این جوری دارد تبلیغ از مسیح می کند و این طور دارد علی علیه السلام را می کوبد و این طور دارد مبارزه با علی می کند، می گوید علی یعنی یک آدم قهرمان و یک آدم سلحشور، یک آدم خوش لباس، یک آدم گردنکشیده، یک آدم شمشیر به دست که نمی شود با وی روبرو شد، علی یعنی این، ای بی انصاف ها چرا می گیرید این عکسها را؟ چرا می زنید در خانه هایتان این عکسها را؟ اگر بنا است ارادت به علی بورزید و ارادت ورزی خود را به مردم اعلام کنی تو را به خدا برو دین علی را توی قاب بگیر و بزن توی خانه ات، خانه ات یک خانه ی دینی باشد، همان طوری که علی بوده.

درد مهم

من دیدم بعضی از مغازه ها عکس حضرت علی علیه السلام را گذاشته آنجا، عکس یک زن سر برهنه را هم گذاشته بغلش، اینها مرید علی علیه السلام هستند؟! اینها دشمن علی هستند، اینها آبرو ریز علی علیه السلام هستند، بروید تقوای علی علیه السلام را تابلو کنید بزنید به در و دیوار زندگیتان،

بروید ایمان علی علیه السلام را تابلو کنید، بروید شهادت و شجاعت علی علیه السلام را تابلو کنید، بروید قرآن دوستی علی علیه السلام را تابلو کنید، بروید خدا دوستی علی علیه السلام را تابلو کنید، بروید مظلوم دوستی علی علیه السلام را تابلو کنید.

ای مردم بروید عفت خانوادگی علی علیه السلام را تابلو کنید، ای کسانی که زنهایتان حجاب ندارد، ای آنهایی که دخترهایتان عفت ندارند، ای آنهایی که دخترهایتان با این وضع رسوا در کوچه و خیابان می آیند و می روند، ای آنهایی که...

بیاناتی از بیانات حضرت علی علیه السلام

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «تُبْتُ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ إِنَّ نِسَاءَكُمْ يُدَافِعْنَ الرِّجَالَ فِي الطَّرِيقِ أَمَا تَسْتَحْيُونَ؟ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَا يُعَارُ»

علی علیه السلام می فرماید، علی می نالد و می گوید، علی می سوزد و می گوید ای عراقی ها به گوشم رسیده که زانتان در کوچه و خیابان شانه هایشان به شانه های مردان می خورد، اما تستحیون، آیا حیا نمی کنید، خدا لعنت کند آن مردی را که غیرت ندارد.

حتماً این را برای عراقی ها می گوید؟ برای ایرانی ها نمی گوید؟

ای آنانی که ارادت به علی می ورزید تو را به خدا از فردا برنامه علی را در زندگیتان پیاده کنید، اگر تا امشب دنبال علی نبودید امشب با علی قرار ببندید.

شب قرارداد با خدا

شب بیست و یکم ماه رمضان یعنی شب قرار داد با خدا، شب قرارداد با عفت و عصمت، شب قرارداد با تقوی و ورع، شب قرارداد با دین و دیانت، از امشب قرار ببندید مسلمان واقعی باشید.

شب بیست و یکم ماه رمضان اگر در شما اثر بگذارد خوشا بحالتان و اثرش این باشد که از فردا در کسب و کارتان دیگر ربا نباشد، ربا ندهید، ربا نخورید، ربا نگیرید دیگر کم نفروشید و کم ندهید، غش در معامله نکنید خیانت نکنید، جنایت نکنید، ظلم نکنید و تعدی نکنید، تجاوز نکنید، ای مسلمانها بیایید از امشب تصمیم بگیرید عملاً قدم بردارید و فقط حرف نباشد.

شب بیست و یکم رمضان

عجب شبی است امشب، ای شب بیست و یکم کاش که صبح نشوی، کاش امشب صبح نشده بود، مگر امشب چه شبی است؟ امشب شب آخر عمر حضرت علی علیه السلام است.

ای مردم چه خبره؟ این همه جمعیت آمدید چه کنید مگر خبر تازه ای است، من بگویم چه خبر است، خاک بر سرت ای کافی عمامه روی سرت هست؟

نامه ای که به من دادند

این خادم مسجد حسینی که خیلی مرد متدین و مودبی است یک کاغذ به من نوشته بود من چون نمی شناختم ترتیب اثر ندادم، چند نفر از رفقای دینی آمدند برایم تعریف کردند، وقتی که یقین حاصل شد که این سید آدم خوبی است برایتان می گویم این آقا تصمیم می گیرد چند شب چهارشنبه به مسجد جمکران قم برود، شبی می گوید همین طور نشسته بودم یک حاجتی هم داشتم یک وقت دیدم یک آقایی آمد پهلوی من نشست، گفتم اسمتان چیست؟ فرمود من سید مهدی هستم، راجع به آن کار شما ان شاء الله، خدا درست می کند این قدر ناراحت مباش.

مي گويد من در آن وقت توجه پيدا نکردم گفتم ان شاء الله من بلند شدم مشغول نماز شدم اين آقا هم بلند شد ناگهان به فکر رفتم که اين از کجا فهميد من فلان حاجت را دارم، نمازم را تند تند تمام کردم و آمدم آنجائي که وضو مي گيرند ديدم همان آقا دم شير آب ايستاده و دارد وضو مي گيرد، خواستم بروم جلو نتوانستم به هر نحوي بود به زحمت يکي دو قدم برداشتم ديدم ديگر نمي توانم، يکوقت به من توجه کرد و گفت ان شاء الله آن را که گفتم خدا درست مي کند، من دارم مي روم مهيده.

امشب بناست بيايد اينجا، اين همه جمعيت براي تو مي آيند، با چه قدرت مي شود اين همه جمعيت را جمع کرد در يک مؤسسه ديني غير از لطف امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف. اي کور شوند آنهائي که نمي توانند تو پسر فاطمه را ببينند، خوب جائي آمديد شب قدر است فهميديد پرونده ها را بايد مهر آخرش را امام زمان بزند هر چه مي توانيد داد بزنيد، بگو: يا صاحب الزمان، اين قدر صدا بزنيد تا بيايد، و اين قدر التماس کنيد تا بيايد، يک سري به اينجا بزند و جواب همه را بدهد. ذکر مصيبت

ديروز حال علي عليه السلام خيلي بد شد، رفتند يک طبيب آوردند، يک نگاه کرد به آقا اميرالمؤمنين عليه السلام يک دستمال زردي بسته بود، طبيب تا نگاه کرد خيلي منقلب شد، به آقا امام حسن عليه السلام گفت آقا شما مي توانيد يک ريه گوسفند براي من بياوريد؟

فوري يک گوسفند را سر بريندند و ريه اش را براي دکتر آوردند، اين طبيب با يک حساب دقيق علمي طبي يک رگ از داخل اين ريه کشيد بيرون دستمال سر را باز کرد اين رگ را گذاشت در وسط شکاف سر علي عليه السلام، دستمال را بست گفت آقازاده ها چند دقيقه صبر کنيد اين معينه تمام بشود بعداً نتيجه را به شما مي گويم.

مي دانيد در چنين وقتي حال بچه ها چطور است، اين خانمها، دخترها پشت در ايستادند ببينند طبيب چه مي گويد.

سه چهار دقيقه گذشت يک وقت ديدند طبيب دستمال را باز کرده و اين رگ را از وسط شکاف سر در آورد، آورد مقابل خورشيد، مقداري نگاه کرد، بالا و پائين کرد يک وقت رو به امام حسن عليه السلام کرد و گفت آقاجان بابايتان ديگر خوب نمي شود، زيرا زهر به مغزش اثر کرده ديگر بابا خوب نمي شود، فقط من مي توانم يک چيزي به شما بگويم و آن اين است بابايتان اگر آب مي خواهد شيرش بدهيد اگر غذا خواست شيرش بدهيد، اگر ميوه مي خواهد شيرش بدهيد، زهر اول اثر روي جگر مي گذارد، جگر را آتش مي زند و هيچ چيز مثل شير خنک نمي کند، به جاي هر چيز شيرش بدهيد، اين طبابت را کرد و رفت بيرون.

ده دقيقه نگذشت اين خبر در شهر کوفه پيچيد، براي آقا شير خوب است، خبر پخش شد در شهر که براي آقا شير خوب است، يک وقت ديدند از اطراف و اکناف مردم قدح قدح شير مي آورند، يک زني است در کوفه چهار بچه يتيم دارد، يک شتر دارد، شير شترش را مي برد مي فروشد و براي بچه ها غذا تهيه مي کند، امام حسن عليه السلام ديد اين زن هم يک قدح شير آورده صدا زد مادر تو ديگر چرا آوردي، گفت آقا من نمي خواستم بياورم، مي خواستم شير را بفروشم براي بچه ها نان بگيرم، اما ديدم بچه ها آمدند و گفتند مادر ما امروز ناهار نمي خواهيم، آقا علي برايش شير خوب است.

وای علی کشته شد - شیر خدا کشته شد
نَسْتُكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ ۱۰ بار یا الله یا الله یا الله

۵ بار اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ

۱۰ بار یا مَوْلَانَا یا صَاحِبَ الزَّمَانِ

به آبروی امام عصر ما را بیامرز
کشورهای اسلامی را از دست اجانب نجات بده
مسلمانها را با فتح و پیروزی نهائی روبرو کن
حوزه های علمیه را حفظ کن
سایه مراجع تقلید بر سر ما مستدام بدار
چند مریض به مهدیه آوردند شفا بده.

\$

##یادواره و مراسم شهداء

یادواره و مراسم شهداء

حجت الاسلام حسینی قمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَی آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعَصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ
أَجْمَعِينَ».

عزیزان من! امروز اگر نامی از شهداء در جامعه ی ما باقی مانده است تنها به همت شما مردم و همین
مراسم شهداء است. پدرها! مادرها! شهید داده ها! جوان های عزیزی که امروز در فکر راه شهیدانید! اگر
امروز در جامعه ی ما نام و یادی از شهداء است در سایه ی همین مراسم هاست.

ما امروز نگرانیم برای نسل دوم و سوم انقلاب. آیا آنها از شهداء خاطراتی دارند؟ از رزمندگان و
جبهه های نبرد خاطراتی دارند؟ چندی پیش یک مصاحبه ای را می دیدم در رسانه ی ملی با فرزند
شهید شیرودی خلبان پر افتخار ما. می دانید این بزرگوار سال ۶۱، ۶۲ به شهادت رسید. ۳۰ سال از
شهادت این خلبان شهید می گذرد. با فرزندش مصاحبه ای میکردند. خبرنگار از او پرسید چه
خاطره ای از پدر دارید؟ آن خاطره را برای بینندگان برنامه بگوید. این فرزند شهید با کمال ادب و
احترام گفت شما انتظار دارید من چه خاطره ای از پدر داشته باشم؟! می دونید من چند روزه بودم
وقتی پدرم به شهادت رسید؟ من تنها ۱۷ روز از ولادتم گذشته بود. یک طفل ۱۷ روزه چه خاطره ای
از پدر دارد. الان ۳۰ ساله از شهادت این عزیز بزرگوار می گذرد.

فرزندان شهدایی که الان در این مجلس حضور دارید، روزی که پدرانتان به افتخار شهادت نائل
شدند. یک سالتون بود، دو سالتون بود، چهار سالتون بود، پنج سالتون بود، ده سالتون بود. عزیزان
کیا باید به نسل دوم و سوم ما در این انقلاب پیام رزم و جهاد و جبهه و جنگ و شهادت و شهید را

برسانند؟ از کي بايد انتظار داشته باشيم؟ غير از همين يادواره‌ها؟ امروز تنها چيزي که در کشور ما در اين نظام اسلامي ما در ياد شهداء باقي مانده همين مراسم هاست. همين تلاش شماهاست. همه مراسم هاي شهداء همينه. همت خود مردمه. اين جوان‌ها هستند، اين بسيجي‌ها هستند، اين خانواده‌هاي شهداء هستند. شما چه تلاش ديگري را مي‌بينيد براي رساندن پيام ميدان‌هاي نبرد به نسل دوم و سومي که جبهه را نديد؟ شهادت را نديد. شهداء را نديد.

شهيداي ما يک چيزي که در نامه‌هايشان روي آن تاکيد داشتند، مي‌گفتند فضاي جبهه فضاي نوراني است. حضرت امام فرمود جبهه‌هاي ما جبهه‌هاي نور است. اين نور را چه کساني مي‌فهميدند؟ خود رزمنده يک مدتي که در منطقه بود، وقتي برمي‌گشت، در مي‌رفت و دوباره مي‌رفت جبهه. در مي‌رفت و دوباره مي‌رفت جبهه (تکرار). او نياز به نور را حس مي‌کرد. چون يک مدتي غرق نور بود، وقتي برمي‌گشت، دلش سنگين و تاريک مي‌شد. مي‌گفت من نمي‌توانم تحمل کنم بايد برگردم. دوباره برمي‌گشت. خيلي‌ها فکر مي‌کردند که عواطف بين جوانان که به همدیگر عشق مي‌ورزند، علت رفتن به جبهه بود. مي‌گفتند حالا رفيق و رفيق بازيه، به اين خاطر بر مي‌گشت جبهه! بين فوتباليست‌ها اين رفيق و رفيق بازي هست؟! که حتي به خاطرش جان بدهند؟

نور بود که اين‌ها را براي جبهه مي‌گشت. اگر عاطفه رزمنده‌هاي ما به همدیگر بالا بود هم در اثر نور بود. حالا اين‌ها که از منطقه به شهر باز مي‌گشتند، نور را احساس نمي‌کردند. چرا؟ چون اينجا هر کسي براي خودش زندگي مي‌کند نه براي خدا. آنجا بچه‌ها غذا مي‌خوردند براي رضاي خدا.

سه ويژگي از شهيدان بزرگوار انقلاب، شهيدان بزرگوار دفاع مقدس، رزمندگان جبهه‌هاي نبرد. ببينيد اجازه بدهيد واقعي صحبت کنيم. تجليل از شهداء، همه قبول داريم به ادامه‌ي راه شهداء است؛ همه‌ي اين برنامه مقدمه همين يک کلمه است: يک قدم ما به راه شهيدان و به راه رزمندگان نزديک‌تر بشيم. يک قدم بيايم نزديک‌تر. من در اين فرصت به سه ويژگي از ويژگي‌هاي ميدان‌هاي نبرد و رزمندگان شما و شهيداي شما اشاره مي‌کنم. اميدوارم شهداء از مجلس ما راضي باشند.

ويژگي اول شهداء

ويژگي اول در ميدان‌هاي نبرد و در ميان رزمندگان ما؛ عزيزان! جبهه‌ها اوج عبادت و عبوديت بود. خيلي‌ها هستند، بزرگوراني که در جبهه‌هاي نبرد حضور داشتند؛ شماها بگيد. بگيد به نسل دوم و سوم. يادتون هست؟ از يکي دو ساعت به اذان صبح بيدار مي‌شدند نماز شب مي‌خواندند، دعا مي‌خواندند، قرآن مي‌خواندند، راز و نياز با خدا داشتند، هر شب به يه بهانه اي يا دعاي کميل داشتند، يا دعاي توسل داشتند، يا نوحه‌خواني داشتند.

در عمليات مقدماتي والفجر در منطقه‌ي «زليجان» [تنگه ي زليجان در جنوب منطقه والفجر مقدماتي] يک رزمنده اي که از چند ناحيه مجروح شده بود. داشتند مي‌بردنش به طرف اتاق عمل در بيمارستان صحرائي. نگاهش به من افتاد. با لباس روحانيت بودم. با زحمت اشاره کرد گفت من را نگه داريد. ايستاد، نايستاد؛ يعني اون برانکاردی را که مي‌بردند اون برانکارد را چند لحظه نگه داشتند. چه سوالي داره؟ چي مي‌خواد بگه؟ اتاق عمل را آماده کردند که چندين عمل جراحي روي اين رزمنده جوان انجام بدن. گفت من فقط يه سوال دارم، آقا من دارم مي‌رم اينجا، وقت نمازم که مي‌شود چگونه بايد نماز بخوانم؟ قيام و قعودم چه جوري باشه؟ وضو چه جوري باشه؟ طهارت؟ و...

جبهه اوج عبادت و عبودیت بود. حرفی جز اخلاص، جز خدا، جز نماز، جز تسلیم، چیز دیگری تویی میدان‌های نبرد شما نمی‌دیدید. اگر می‌خواهید شهداء از ما راضی باشند اوج عبادت و عبودیت را در جامعه زنده کنید، احیاء کنید.

جوان‌های عزیز! ما امام راحلی داشتیم، امامی که توانست این انقلاب و این نهضت را رهبری کند. فرزند امام، شهید آیت‌الله حاج آقا مصطفی می‌فرمودند: ما تو خانه امام بودیم. هنوز ازدواج نکرده بودیم. گاهی بعد از نماز صبح، نماز صبح را که می‌خوندیم می‌دیدیم صدای گریه بلند بلند پدرمون از اون اتاق میاد. از مادر سوال می‌کردیم مادر چی شده؟ صبح زود، بعد از نماز صبح، چرا پدر گریه می‌کنند؟ می‌فرمودند حتماً نماز شبشون قضا شده. شب‌هایی که نماز شبش قضا بشه صبح با صدای بلند گریه می‌کنه.

کسانی در میدان‌های نبرد حضور داشتند که عبادتشون، نافله‌شون، نمازشون، اول وقتشون، تلاوت قرآنشون، انسشون با قرآن، انسشون با معارف دین در اوج بود. این بود که تونستند در برابر دشمن بایستند.

اگه می‌خواهیم ما پیش شهداء شرمنده نباشیم همون فضای معنویت رو بپذیریم. اعتراف کنیم. امروزه باید حرف «عذرخواهی از شهیدان» باشه. گفتم آمدیم از شهداء عذرخواهی کنیم. شهداء! عذر می‌خواهیم از شما. عذر تقصیر به پیشگاه شهیدان.

امروز جامعه‌ی ما اون فضای معنوی که شما در اون فضای معنوی به شهادت رسیدید و نثار و ایثار جان داشتید، اون فضای معنوی امروز کمرنگ شده، امروز حاکم نیست. تعارف نداریم. عرض کردم آمدیم چیزی بگیریم که شهدا از ما راضی باشند. یادتونه؟ فیلمش را دیدید یه رزمنده نوجوان شاید ۱۴ سالشه، یه آزاده‌ای که اسیر و دربند زندان‌های صدام بود. دیدید یه خبرنگار هندی اومد باهاش مصاحبه کنه چی گفت به اون خبرنگار خارجی؟ یه نوجوان ۱۳ ساله ۱۴ ساله ۱۵ ساله اسیر و دربند دشمن گفت: من با تو مصاحبه نمی‌کنم. تو حجاب نداری. یادتونه این شعر را خواند:

ای زن به تو از فاطمه اینگونه خطاب است / ارزنده‌ترین زینت زن حفظ حجاب است
این جوری رفتند میدان. این جوری شهید شدند. این جوری اسیر شدند. غم و غصه‌شون دین بود، حجاب بود.

خدا رحمت کند مرحوم آیت‌الله العظمی بهجت (رضوان‌الله علیه) رو. ایشان یه همسایه‌ای داشتند و من مصاحبه این همسایه را می‌خواندم. همسایه آیت‌الله بهجت گفتند: ما چهل سال همسایه این مرد بزرگ، این مرجع تقلید بودیم. روزی که همسرم از دنیا رفت ایشان آمدند تشییع جنازه‌ی خانم من. گفتم آقا حال شما اجازه نمی‌دهد، شما پیرمردی ۸۰ - ۹۰ ساله، برگردید. فرمودند: من باید پیام. تا حرم حضرت معصومه (سلام‌الله علیها) اومدند. گفتم آقا حالا برگردید. فرمودند: نه من باید تا خاکسپاری این زن پیام. گفتم آقا چه اصراری دارید شما؟ ما راضی نیستیم، شما دعا کنید. فرمودند: نه این زن جز شهداست و بهشتی است. گفتم آقا شما از کجا می‌دانید این قدر قاطع می‌گویید این زن جز شهداست و بهشتیه؟ فرمودند: ما ۴۰ سال همسایه دیوار به دیوار خانه‌ی شما بودیم. من تو این ۴۰ سال یک بار صدای این زن را نشنیدم. با یک دیواری که بین خانه‌ی ما و شما فاصله بود. اون

پیام‌های دینی بود. اون اوج معنویت بود که رزمندگان ما را این‌جوری در برابر دشمن مقاوم قرار داد. پس حرف اول اون فضایی معنویت را باید توی جامعه حاکم کنیم.

ویژگی دوم شهداء

ویژگی دوم میدان‌های نبرد که از اون‌ها چهره‌های تاریخی ساخت این بود که اون‌ها در اوج رضایت‌مندی از خدا بودند. باید از خانواده‌های شهدا پرسید و اون‌ها باید حرف بزنند. اون‌ها باید سخن بگویند. اون‌ها باید بگن شهداء را چه جوری تربیت کردند؟ اون‌ها باید به ما بگویند چه شیر پاک‌ی این مادرها به فرزندان‌شان دادند؟ چه لقمه حلالی پدرها به این فرزندان دادند که مسابقه دادند برای میدان؟ مسابقه دادند برای شهادت. این‌ها برای ما پیام است.

کسی آمد محضر امام صادق (ع). حضرت در بستر شهادت بودند. نگاه کرد به امام دید ای وای فقط یک مشت پوست و استخوان از امام صادق (ع) باقی مانده. گریه کرد. آقا فرمودند: چرا گریه می‌کنید؟ گفت آقا چرا گریه نکنم؟ امام خود را دارم در این حالت می‌بینم. حضرت فرمودند گریه نکن. مگر نمی‌دانی جدم رسول الله فرمود: «الْمُؤْمِنُ إِنْ مَلَكَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ كَانَ خَيْرًا لَهُ وَ إِنْ قُرِضَ بِالْمَقَارِضِ كَانَ خَيْرًا لَهُ»

مؤمن را اگر با قیچی قطعه قطعه اش کنند در راه انجام وظیفه، راضی است به رضای خدا، خیرشه. اگر مالک شرق و غرب عالم هم باشه باز راضی است به رضای خدا و خیرشه. گریه نداره، نگرانی نداره. این مکتبه. در اوج سختی و گرفتاری، ولی اوج رضایت‌مندی.

اوج رضایت‌مندی بود. حرف اول و آخرش رضایت‌مندی بود. «رِضَا اللّٰهِ رِضَانَا اَهْلُ الْبَيْتِ نَصِيرٌ عَلٰی بِلَا»
خب این حرف دیروز چه ربطی به امروز ما دارد؟ من از شما سوال می‌کنم. خاضعانه، خاشعانه، متواضعانه. الحق امروز تو جامعه‌ی ما اون رضایت‌مندی که در میان رزمندگان سال‌های نبرد بود وجود دارد؟

امروز پای سفره‌ی درد دل هر کسی که می‌نشینی همه نیمه‌ی خالی لیوان را داریم می‌بنیم. همه شکایت داریم. همه گلایه داریم. چرا این‌جوری شدیم؟ چرا در زمان میدان‌های نبرد، در اوج دفاع مقدس، همه‌ی سختی‌ها بود یک نفر شکایت نداشت؟ ناله نداشت، اعتراض نداشت. امروز این همه نعمت خدا به ما داده، الان برید بشینید. عرض کردم تعارف نداریم یک کم بدون تعارف سخن بگویم. شهداء از ما راضی باشند. امروز پای سفره‌ی درد دل هرکسی بشینی می‌بینی از مشکلات می‌گویدی، از گرفتاری‌ها می‌گویدی. هیچ نعمتی نداریم؟ هیچ لطفی نداریم؟ هیچ عنایتی خدا به ما نکرده؟ می‌شه امروز خودمون را با ۳۰ سال پیش با ۴۰ سال پیش مقایسه کنیم؟

شهداء در اوج رضایت‌مندی بودند. سختی می‌دیدند، مشکلات را می‌دیدند. الان برید ببینید جانبازی که بیش از ۲۰ ساله، ۲۴ ساله، ۲۵ ساله، ۳۰ ساله برای تنفسش مشکل داره. من چند روز پیش خانه یکی از عزیزان جانباز بودم در کاشان. خدا شاهده می‌گفت خدا شاهده؛ جلسه‌ای بود گفتم چرا نیامدی جلسه؟ گفت من از ۲۴ ساعت شبانه‌روز نیمی از این زمان را یعنی ۱۲ ساعتش را تنفسم مصنوعی است. دستگاه کنارم است نمی‌تونم ساده نفس بکشم. ولی خدا می‌داند در اوج رضایت‌مندی بود. نعمت‌های الهی را از یاد نبریم فراموش نکنیم.

ویژگی سوم شهداء

و ویژگی سومی که در میدان‌های نبرد بود و شهدای ما داشتند و باید امروز بگم اوج استفاده از فرصت‌ها بود. عزیزان من! جوان‌های عزیز! مخصوصاً جوان‌های عزیز، مواظب باشید. جواب این‌ها را باید بدیم. این‌ها به ۱۸ سالگی رفتند، به ۲۰ سالگی رفتند. به ۱۴ سالگی رفتند. امروز به بعضی از جوان‌ها می‌گویی عزیز من! مسیرت را بهتر ادامه بده. راه شهداء عبودیت و عبادت و رضایتمندی است. بین چپ می‌خواستند شهداء. می‌گه آقا بزار جوانی‌مان را بکنیم! این‌ها جوانی نداشتند؟ این‌ها پدر نداشتند؟ این‌ها مادر نداشتند؟ این‌ها آرزو نداشتند؟

از فرصت‌ها خوب استفاده کنید. کی باید این کشور را بسازد؟ علم، دانش، تقوا. همین جوان‌ها. کوتاهی نکنیم. من یک خاطره‌ای در یک وقتی تو رسانه گفتم. بعدش چند شهر رفتم می‌گفتند یک بار دیگر این‌جا بگو. گفتم خوب نیست آخه من تازه گفتم. بعضی‌ها می‌گویند تکراریه، مگه چیز دیگه‌ای بلد نیست؟ گفتند آخه خیلی جالبه یک بار دیگر بگو. یک بار دیگه این‌جا هم می‌گم.

شهدای ما اون روز اون جوری از فرصت‌ها استفاده کردند و نیز رزمندگان ما. امروز هم ما تلاش کنیم. ببینید نظام ما چپ می‌خواد؟ خدا از ما چپ می‌خواد؟ علم، دانش، تقوا، هدر ندادن فرصت‌ها. وقت‌های خود را تلف نکنیم. بازی خوب است؛ ولی یک حدی دارد. تماشای فیلم و سریال و سرگرمی یک حدی دارد. آینده‌ی این کشور، این نظام، آینده‌ی همه مسلمان‌ها در عالم به تلاش شما، به کوشش شما، نگاهشان به دست شماست.

\$

اهمیت دعا کردن

اهمیت دعا کردن

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در ابتدای جلسه درس خارج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام علي سيدنا محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علي اعدائهم اجمعين.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو حَفْصٍ عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مَهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا ابْنَ آدَمَ! كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُ وَ كُلُّكُمْ عَائِلٌ إِلَّا مَنْ أَغْنَيْتُ وَ كُلُّكُمْ هَالِكٌ إِلَّا مَنْ أَنْجَيْتُ فَاسْأَلُونِي أَكْفِكُمْ وَ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ رُشْدِكُمْ. (امالی (طوسی)، مجلس ششم، ص ۱۶۶؛ «رسول خدا (صَلَّى الله عليه و آله) میفرماید که خداوند شکوهمند و بلندمرتبه فرمود: ای فرزند آدم! تمامی شما گمراهید، جز آن که من هدایتش کردم؛ و تمامی شما نیازمندید، جز آن که من بی‌نیازش نمودم؛ و تمامی شما نابودید، جز آن که من او را نجات بخشیدم؛ پس از من بخواهید تا شما را کفایت کنم و به راه هدایت راهنمایی نمایم.»)

كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُ

سند طولانی شریف زرین و نورانی این حدیث، میرسد به اینجا که خدای متعال خطاب میکند به امثال بنده و شما که این را بدانید، اگر هدایت الهی نباشد، کمک الهی نباشد و دل شما را، ذهن شما را به سمت حقیقت گرایش ندهد و کمک نکند، همه‌ی شما در گمراهی باقی خواهید ماند. خداوند به پیغمبرش میگوید: «وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ» (سوره‌ی ضحی، آیه‌ی ۷؛ «و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد.») در دعا وارد شده است که «إِلَهِي تَمَّ نَوْزُكَ فَهَدَيْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ رَبَّنَا»؛ (مصباح التهجد، ج ۱، ص ۳۶۶ (با اندکی تفاوت)) اگر چنانچه نور الهی و هدایت الهی و انگشت اشاره‌ی حضرت حق عزوجل نبوده باشد، ماها در وادی حیرت و ضلالت باقی میمانیم. خوب حالا پس باید چه کار کنیم؟ باید از خدای متعال هدایت بخواهیم. یکی از دعاها خیلی مهم همین است. ماه رجب است و [بعد] ماه شعبان و ماه رمضان - [یعنی] ماه‌های دعا - یکی از دعاهایی که میکنید و میکنیم، باید طلب هدایت از پروردگار باشد و از خدا هدایت بخواهیم؛ اگر لحظه‌ای هدایت الهی سلب بشود، ممکن است پیامان را کج بگذاریم، ممکن است زاویه پیدا کنیم، ممکن است گمراه بشویم، ممکن است گاهی ۱۸۰ درجه عوض بشویم؛ کما اینکه می‌بینید که از این قبیل هست؛ هدایت الهی مانع از این گمراهی‌ها است.

وَكُلُّكُمْ عَائِلٌ إِلَّا مَنْ أَغْنَيْتَ

[در ادامه‌ی حدیث میفرمایند] همه‌ی شما فقیر و تهیدستید، مگر آن کسی که من او را غنی کنم. غنا را هم از خدای متعال باید خواست؛ دنبال غنا به در خانه‌ی این و آن نباید رفت. این را ما یاد بگیریم که به خاطر غنا، دنبال این و آن نیفتیم. گاهی اوقات انسان به طمع غنا دنبال این و آن می‌افتد و هیچ کدام - نه محبت آنها و نه غنا - گیرش نمی‌آید و از دست میدهد آن نور توحیدی را که خدای متعال در دل انسان قرار داده. این هم مطلب بعدی.

وَكُلُّكُمْ هَالِكٌ إِلَّا مَنْ أَنْجَيْتَ

و اگر چنانچه من شما را نجات ندهم، همه‌ی شما در وادی هلاکت خواهید افتاد.

فَاسْأَلُونِي أَكْفِكُمْ وَ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ رُشْدِكُمْ

نتیجه این است که از من بخواهید، دعا کنید؛ این ترغیب به دعا کردن است. ما دعا را دست‌کم نباید بگیریم، خواستن از خدای متعال را دست‌کم نباید بگیریم. هر چه هم بتوانید این دعا را، این درخواست از ساحت پروردگار را در یک فضایی انجام بدهید که حال خوشی برای شما وجود داشته باشد، زمینه برای تضرع فراهم باشد؛ در دعا هست: لَا يُجْبِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ؛ (صحیفه‌ی سجّادیه، دعای چهل و هشتم (با اندکی تفاوت)) [باید] تضرع را بتوانیم انجام بدهیم؛ تضرع خیلی چیز پُر قیمتی است که انسان بتواند پیش خدای متعال تضرع کند. اگر پیش خدای متعال تضرع کردید، آن وقت پیش قدرتهای پوشالی، قدرتهای اسمی، نمایشها و نمودارهای دروغین قدرت، میتوانید سرتان را بالا بگیرید و تضرع نکنید. اگر پیش خدا تضرع نکردیم، آن وقت در مقابل قدرتهای پوشالی احساس ضعف میکنیم، احساس میکنیم که بایستی از آنها کمک بخواهیم. [خدا میفرماید: من میتوانم] شما را حفظ کنم و نگهداری کنم و مانع بشوم از اینکه بلایا به سمت شماها سرازیر بشود؛ از من بخواهید تا شما را هدایت کنم. این [روایت] دعوت به دعا است؛ همچنان که در قرآن هم دعوت شده‌ایم و امر

شده است که ما دعا کنیم، سؤال کنیم، از خدا بخواهیم و این همه در دعاهاي فراوان این معاني آمده، این روایت هم در همین معنا است.

دریانات پس از کاشت نهال در آستانه روز درختکاری سال ۹۸: توصیه‌ی بعدی که بسیار توصیه‌ی مهمی است، توصیه‌ی به توسلات و توجهات به پروردگار و درخواست کمک الهی است؛ این یک امر لازمی است و قرآن کریم به ما دستور میدهد: قُلْ مَا يَعْبُوْا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ؛ در یک جای دیگر: وَ اٰنِیْبَا اِلٰی رَبِّكُمْ وَ اَسْلِمُوْا لَهُ؛ در یک جای دیگر: وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِی نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِیْفَةً؛ و موارد متعددی در قرآن هست که ما را دستور میدهند در مقابل حوادث گوناگون - فرق نمیکند، چه حوادث طبیعی از این قبیل، چه حوادث گوناگون دیگری که پیش می‌آید برای کشور، برای ملت، برای اشخاص خودمان - دست توسل بلند کنیم به خدای متعال و از خداوند متعال بخواهیم. حالا گاهی چیزهایی نقل میکنند که مثلاً فرض کنید فلان عمل را، فلان دعا را [بخوانیم]؛ بنده حالا توصیه‌ی خاصی در این زمینه ندارم. دعا یعنی اینکه ما با خدای متعال حرف بزنیم، از خدای متعال بخواهیم. بنده خیلی هم امیدوار هستم بخصوص به دل پاک و صاف جوانها، و عناصر مؤمن و متقی و پرهیزگار که اینها واقعاً میتوانند با دعای خودشان بلاهای بزرگ را دفع کنند. این بلا به نظر ما بلای آنچنان بزرگی نیست، از این بلاها بزرگ‌تر هم وجود داشته و دارد، خودمان هم در کشور مواردی را مشاهده کرده‌ایم. میتوانند با دعا، با توسلات و با طلب شفاعت و وساطت از ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) و طلب کمک از آن بزرگواران و توسل به ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) و به رسول و نبی، مکرم اسلام خیلی از مشکلات را برطرف کنند؛ این هم توصیه‌ی بعدی من است. حالا اگر به طور مشخص هم آدم بخواهد توصیه کند، من توصیه میکنم دعای هفتم صحیفه‌ی سجادیه را که در مفاتیح هم هست این دعا: یا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عَقْدُ الْمَكَارِهِ وَ یا مَنْ یُفْتَأُّ بِهِ حَدُّ الشَّدَائِدِ؛ این دعا دعای خیلی خوبی است، خوش‌مضمونی است، با توجه به معنا این دعا را بخوانند و با این الفاظ زیبا از خدای متعال بخواهند. متن دعای هفتم صحیفه سجادیه که امروز رهبر انقلاب خواندن آن را توصیه کردند به شرح زیر است:

وَ کَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ إِذَا عَرَضَتْ لَهُ مُهِمَّةٌ أَوْ نَزَلَتْ بِهِ مُلِمَّةٌ وَ عِنْدَ الْكَرْبِ:

از دعای حضرت زین العابدین (علیه السلام) است آنگاه که امر مهمی بر ایشان پیش می‌آمد یا کار دشواری حادث می‌شد و هنگام سختی:

یا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عَقْدُ الْمَكَارِهِ، وَ یا مَنْ یُفْتَأُّ بِهِ حَدُّ الشَّدَائِدِ، وَ یا مَنْ یُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ إِلَى رَوْحِ الْفَرَجِ.

ای آنکه گره کارهای فرو بسته به سر انگشت تو گشوده می‌شود، و ای آن که سختی دشواری‌ها با تو آسان می‌گردد، و ای آن که راه گریز به سوی رهایی و آسودگی را از تو باید خواست.

ذَلَّتْ لِقُدْرَتِكَ الصَّعَابُ، وَ تَسَبَّبَتْ بِلُطْفِكَ الْأَسْبَابُ، وَ جَرَى بِقُدْرَتِكَ الْقَضَاءُ، وَ مَضَتْ عَلَى إِرَادَتِكَ الْأَشْيَاءُ.

سختی‌ها به قدرت تو به نرمی گرایند و به لطف تو اسباب کارها فراهم آیند. فرمان الهی به نیروی تو به انجام رسد، و چیزها، به اراده‌ی تو موجود شوند،

فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةٌ، وَ بِإِرَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُنْزَجِرَةٌ.

و خواست تو را، بی آن که بگویی، فرمان برند، و از آنچه خواست تو نیست، بی آن که بگویی، رو بگردانند.

أَنْتَ الْمَدْعُوُّ لِلْمَهْمَاتِ، وَأَنْتَ الْمَفْرُوعُ فِي الْمَلِمَاتِ، لَا يَنْدَفِعُ مِنْهَا إِلَّا مَا دَفَعْتَ، وَلَا يَنْكَشِفُ مِنْهَا إِلَّا مَا كَشَفْتَ.

تویی آن که در کارهای مهم بخوانندش، و در ناگواری‌ها بدو پناه برند. هیچ بلایی از ما برنگردد مگر تو آن بلا را بگردانی، و هیچ اندوهی بر طرف نشود مگر تو آن را از دل برانی. وَ قَدْ نَزَلَ بِي يَا رَبِّ مَا قَدْ تَكَادَنِي ثِقْلُهُ، وَ أَلَمَّ بِي مَا قَدْ بَهَظَنِي حَمْلُهُ. ای پروردگار من، اینک بلایی بر سرم فرود آمده که سنگینی‌اش مرا به زانو درآورده است، و به دردی گرفتار آمده‌ام که با آن مدارا نتوانم کرد. وَ بِقُدْرَتِكَ أَوْرَدْتَهُ عَلَيَّ، وَ بِسُلْطَانِكَ وَجَّهْتَهُ إِلَيَّ.

این همه را تو به نیروی خویش بر من وارد آورده‌ای و به سوی من روان کرده‌ای. فَلَا مُصَدِّرَ لِمَا أَوْرَدْتَ، وَ لَا صَارِفَ لِمَا وَجَّهْتَ، وَ لَا فَاتِحَ لِمَا أَغْلَقْتَ، وَ لَا مُغْلِقَ لِمَا فَتَحْتَ، وَ لَا مُيسِّرَ لِمَا عَسَّرْتَ، وَ لَا نَاصِرَ لِمَنْ خَذَلْتَ.

آنچه تو بر من وارد آورده‌ای، هیچ کس باز نبرد، و آنچه تو به سوی من روان کرده‌ای، هیچ کس برنگرداند. دري را که تو بسته باشی. کس نگشاید، و دري را که تو گشوده باشی، کس نتواند بست. آن کار را که تو دشوار کنی، هیچ کس آسان نکند، و آن کس را که تو خوار گردانی، کسی مدد نرساند. فَصَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ افْتَحَ لِي يَا رَبِّ بَابَ الْفَرَجِ بِطَوْلِكَ، وَ اكْسِرْ عَنِّي سُلْطَانَ الْهَمِّ بِحَوْلِكَ، وَ اُنْلِنِي حُسْنَ النَّظَرِ فِيمَا سَكُوتُ، وَ اَذِقْنِي حَلَاوَةَ الصُّنْعِ فِيمَا سَأَلْتُ، وَ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ فَرْجاً هَيِّئاً، وَ اجْعَلْ لِي مِنْ عِنْدِكَ مَخْرَجاً وَحِياً.

پس بر محمد و خاندانش درود فرست. ای پروردگار من، به احسانِ خویش در آسایش به روی من بگشا، و به نیروی خود، سختیِ اندوهم را درهم شکن، و در آنچه زبان شکایت بدان گشوده‌ام، به نیکی بنگر، و مرا در آنچه از تو خواسته‌ام، شیرینیِ استجابت بچشان، و از پیشِ خود، رحمت و گشایشی دلخواه به من ده، و راه بیرون شدن از این گرفتاری را پیشِ پایم نه. وَ لَا تَشْغَلْنِي بِالْأَهْتِمَامِ عَنْ تَعَاهِدِ فُرُوضِكَ، وَ اسْتِعْمَالِ سُنَّتِكَ.

و مرا به سبب گرفتاری، از انجام دادنِ واجبات و پیروی آیین خود بازمدار. فَقَدْ ضَيَّقْتُ لِمَا نَزَلَ بِي يَا رَبِّ دُرْعاً، وَ امْتَلَأْتُ بِحَمْلِ مَا حَدَّثَ عَلَيَّ هَمًّا، وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى كَشْفِ مَا مُنِيتُ بِهِ، وَ دَفْعِ مَا وَقَعْتُ فِيهِ، فَافْعَلْ بِي ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ أُسْتَوْجِبْهُ مِنْكَ، يَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. ای پروردگار من، از آنچه بر سرم آمده، دلتنگ و بی‌طاقتم، و جانم از آن اندوه که نصیب من گردیده، آکنده است؛ و این در حالی است که تنها تو می‌توانی آن اندوه را از میان برداری و آنچه را بدان گرفتار آمده‌ام دور کنی. پس با من چنین کن، اگر چه شایسته‌ی آن نباشم، ای صاحب عرش بزرگ.

\$

##شب قدر

شب قدر

استاد میرباقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِوَالْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

يكي از بشارت هاي عظيمي كه خداي متعال در قرآن مجيد و در كتاب نوراني خود به نبي مكرم اسلام صلي الله عليه وآله وسلم و همچنين به بركت آن وجود مقدس به امت حضرت عطا کرده، بشارت به شب قدر است: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَذْرُكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. اين سوره درباره شب قدر است: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ. [القدر: ۱، ۲] اين شبي است كه از هزار ماه بهتر است. براي امت نبي اكرم صلي الله عليه وآله وسلم بشارت بزرگي در اين سوره مباركه است كه به شفاعت حضرت راهشان به اندازه اي کوتاه شده كه مي توانند راه طولاني امم گذشته را در يك شب طي كنند.

حکمت کوتاه بودن عمر امت نبي اكرم صلي الله عليه وآله وسلم

از ظاهر روايات چنين برمي آيد كه شب قدر در امم گذشته وجود نداشته و آن را از بركات وجود مقدس نبي خاتم صلي الله عليه وآله وسلم مي دانند. به شفاعت ايشان و با آمدن ايشان راه امت کوتاه شده. در روايت مي خوانيم كه كوتاهي عمر امت حضرت هم به همين دليل است. چون بودن و زندگي در اين دنيا، هيچ موضوعيتي ندارد. دنيا معبر انسان هاست. أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ؛ [فاطر : ۳۷] به اندازه اي كه براي رشد انسان لازم است به او عمر مي دهند. اگر عمر امت نبي اكرم به درازاي عمر امم سابقه نيست نكنه اش همين است.

در روايتي نوراني مرحوم فيض در كتاب شريف صافي ذيل سوره قدر نقل مي كنند كه در محضر وجود مقدس رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم درباره امم گذشته صحبت مي شد. نام از فردي از بني اسرائيل برده شد كه هزار ماه و بيش از هزار ماه در راه خدا فقط شمشير به دوش كشيده و در جبهه جنگ مبارزه كرد. فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِيَخَاصَّةً أَوْلِيَائِهِ. [الكافي ۴/۵/باب فضل الجهاد ص : ۲] ابتدا نبي اكرم بسيار شگفت زده شدند. بعد به خداي متعال عرضه داشتند: خدايا! در قبال اين عمر طولاني كه به امم گذشته عطا كردي، به امت من چه عطا كرده اي؟ آنگاه خداي متعال سوره قدر را بر وجود مقدس رسول اكرم نازل كرد؛ يعني ما به بركت شما به امت شما شب قدر داديم و نيازي به آن درنگ و توقف طولاني در عالم دنيا نيست. راه آنها را کوتاه كرديم. آنها با تو زودتر به مقصد مي رسند.

همه هدايت ها به حضرت بازمي گردد

نكته ديگري كه بايد درباره شب قدر گفت اين است كه شب قدر عطايي مخصوصي به خود نبي اكرم صلي الله عليه وآله وسلم ، براي به انجام رسيدن رسالتشان است. براي اينكه حضرت در آن هدفشان به نتيجه برسند؛ آن هدفي كه خلاصه در اين مي شود كه همه عالم را مي خواهند به سمت خدا ببرند. مي خواهند همه امت را شفاعت كنند. آنچه به حضرت عطا شده براي اتمام اين مسئوليتي است كه به دوش حضرت است.

رسالت حضرت در شب قدر دستگيري از همه است و هر كسي به خدا مي رسد، به واسطه نبوت مطلقه نبي اكرم صلي الله عليه وآله وسلم است. حتي نبوت انبياء گذشته از فروع نبوت نبي اكرم و

شعبه ای از شعب این نورانیستی است که به حضرت عطا شده. پس همه هدایت ها به حضرت بازمی گردد. آنچه به حضرت برای به مقصد رسیدن این رسالت و رفع موانع عطا شده، شب قدر است.

خواب نگران کننده پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و نزول سوره قدر

در صافی شریف روایتی این چنین نقل شده: وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در خواب دیدند که بنی امیه از منبر حضرت بالا رفتند و مردم را رو به عقب برگرداندند؛ یعنی آنجایی که جای رسالت بود جای دعوت به خدا بود. حضرت از آن موقعیت و منزلت، بشریت را به سمت خدا هدایت کردند و بنی امیه از همان منصب دارند استفاده می کنند و دوباره جان ها را متوجه دنیا می کنند و جاهلیت را به شکل جدیدی باز می گردانند. وقتی حضرت از خواب برخاستند، محزون شدند. چون خواب حضرت به منزله وحی است. مطمئن بودند که این واقعه رخ می دهد. جبرئیل به حضرت عرض کرد: یا رسول الله! چرا نگرانید؟ فرمودند: چنین خوابی را دیدم. عرضه داشت من از ماجرا بی خبرم. باید بروم و از خدای متعال خبر بیاورم. رفت و برگشت و آنچه برای حضرت آورد یکی سوره قدر بود و دیگری هم برخی آیات دیگر قرآن.

حکمت خداوند در باز گذاشتن عرصه برای اهل باطل

پس یکی از شأن نزول هایی که برای این سوره نقل شده، همین است که خدای متعال به پیامبر می فرماید: ما دولتی طولانی و هزار ماهه به بنی امیه دادیم و به آنها اجازه دادیم که بیایند و بر منصب تو بنشینند و از منصب خلافت استفاده کنند. سرانجام این اجازه به آنها داده شده این اجازه اذن تکوینی است. اذن تشریعی نیست؛ یعنی آنها از نظر شرع مجاز به چنین کاری نبودند. ولی سرانجام اگر خدای متعال اجازه ندهد، هیچ حادثه ای در عالم اتفاق نمی افتد.

حضرت حق آنها را امداد می کند به میزانی که با مشیت بالغه و حکمت کلی خلقت همراه است: **كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا؛ [الإسراء : ۲۰]** یعنی به حضرت بشارت دادند که ما به دشمنان شما اجازه دادیم، ولی نگران نباش، آنچه به تو عطا کردیم، بهتر از همه آنهاست و جبران همه آنها با آن می شود. کار تو این است که مردم را به سوی خدا دعوت کنی و آنها شأنشان این است که مردم را به سمت دنیا برگردانند. به آنها مهلت می دهیم، ولی به تو چیزی عطا کردیم که با دادن این سرمایه به تو همه آن دولت های ناپایدار همه آن قدرت ها و مهلت ها و فرصت ها تدارک و جبران می شود و آن شب قدر است. به تو شب قدر عطا کردیم که خیر من الف شهر. از دولت هزار ماهه بنی امیه و بنی تیم و عدی که همه فتنه ها زیر سر آنها بود، طولانی تر است. این شب قدر سرمایه حضرت است برای هدایت و شفاعت بشریت، نورانی کردن عالم و هدایت امم. سرمایه امت حضرت است تا راهشان را به سوی خدا نزدیک کنند. ظاهر شب قدر روشن است.

حقیقت راه یابی به شب قدر، راه یافتن به مقام ولایت است

وجود مقدس امام صادق علیه السلام فرمودند که **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ اللَّيْلَةُ فَاطِمَةُ وَ الْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ [بحار الأنوار ۴۳/۶۵- باب ۳ - مناقبها و فضائلها و بعض أحوالها و معجزاتها. ص: ۱۹]** یعنی وجود مقدس فاطمه زهرا سلام الله علیها. سپس فرمودند: **فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ؛** اگر کسی بتواند به حقیقت معرفت فاطمه زهرا سلام الله علیها راه پیدا کند، به شب قدر راه پیدا کرده است. این معرفت معمولی راه گشا نیست.

حقیقت راه یابی به شب قدر، راه یافتن به مقام ولایت خدای متعال و معرفت به مقام نورانیت اولیاء الهی است. این معرفت، عین معرفت خدای متعال است. اگر کسی بتواند به آستانه رفیع فاطمه زهرا راه پیدا کند و نورانیت حضرت در دل او تجلی کند، برابر با شب قدر است؛ یعنی همه آن راه های طولانی با این معرفت، طی می شود.

تأثیر وجود مبارک صدیقه کبری سلام الله علیها در رسیدن به نورانیت و معرفت
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ [الذاریات : ۵۶] که در روایات می فرماید: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ؛ [بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۱۲، باب ۱۵ - علة خلق العباد و تكليفهم ص ۳۰۹] هدف معرفت الله است و معرفت الله هم این معرفت بر طریق حجت و استدلال نیست. آن چیزی است که برای فراغه تاریخ هم تمام می شود. حجت بر دشمنان هم تمام می شود. اینها عارف بالله نیستند، معرفت آن معرفت حقیقی است. در روایت چنین آمده که این معرفت الله به معرفت الامام علیه السلام یا در روایت امیرالمومنین علیه السلام است. آن معرفتی که باید به آن راه یافت - و همه این عمر برای رسیدن به همین است - واقع نمی شود مگر از طریق معرفت انوار ائمه هدی. وجود صدیقه طاهره سلام الله علیها به گونه ای این نور را در عالم تجلی داده که راه معرفت خدای متعال و معرفت این انوار الهی را آسان کرده. عبادت ایشان، راه ایشان و مقاومتی که در مقابل دستگاه باطل کردند، راه رسیدن به مقام نورانیت و معرفت را بر همه امت کوتاه کرده است. اگر رسالت حضرت، هدایت همه امت به سمت خدای متعال بود، آن کسی که همه موانع تاریکی ها و ظلمت ها را جبران کرد، فاطمه زهرا سلام الله علیها است؛ کسی که در مقابل دشمنان حضرت ایستاد.

شیاطینی که دشمنان خاص پیامبر هستند
وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ ، وَ لَتَصْعَى إِلَيْهِ أَفئدة الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ ليرضوه وَ ليقترفوا مَا هم مُقْتَرِفُونَ [الانعام: ۱۱۳، ۱۱۲] خدای متعال در مقابل هر پیامبری دشمنی قرار داده که قاعدتا این دشمن یک هم‌اورد هم هست. شیاطین انسی و جنی که در مقابل وجود مقدس نبی اکرم شیطنت می کنند، رئیس همه شیاطین و سرآمد و محور همه هستند. در برخی روایات نام آنها را هبتر و ظریر بیان کرده اند. اینها دشمنان خاص نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هستند که با حضرت عداوت و دشمنی می کنند که نتیجه دولت آنها، ظلمت تاریخی است: وَ اللَّيْلُ إِذَا يَسِرُ. [الفجر : ۴]؛ وَ اللَّيْلُ إِذَا يَسِرْهِيَ دَوْلَةً حَبْتَرٍ فَهِيَ تَسِرِي إِلَى قِيَامِ الْقَائِمِ . [بحار الأنوار ۲۴ / ۷۸ / باب ۳۰ - أنهم عليهم السلام النجوم والعلامات، ص: ۶۷]

فاطمه زهرا سلام الله علیها روشن کننده ظلمت در تاریخ
در مقابل این دولت طولانی و در مقابل این ظلمتی که آنها در تاریخ ایجاد کردند خدای متعال نور وجود مقدس فاطمه زهرا سلام الله علیها را به پیامبر داده است. ایشان، حقیقت آن لیلۃ القدری است که خدای متعال به وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عطا کرده که راه ایشان را در دعوت به سوی خدا متعال کوتاه کند. کسی که مأموریت دارد پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بایستد و آشکارا مبارزه کند، امیرالمومنین علیه السلام است. ایشان مأمور به صبرند.

شیعیان اندکی هم که گرد حضرت باقی ماندند، مأمور به صبرند؛ چون رفتن آنها سودی ندارد. در این شرایط، کسی که مسیر تاریخ را روشن و حجت را بر همه تمام می کند، فاطمه زهرا سلام الله علیها است. آن هم با آن مقاومت سنگین و عجیبی که ایشان در این مدت بسیار کوتاه داشتند؛ یعنی در یک دوره کوتاه ۷۵ یا ۹۵ روز. ایشان راه را بر یک جبهه تاریخی سد کردند. صدیقه کبری سلام الله علیها تنها راه رسیدن به نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام

نور عبادت فاطمه زهرا سلام الله علیها، نور بندگی ایشان بر ظلمت شیطنیت و استکبار دستگاه ابلیس و اصحاب سقیفه غلبه کرد و عالم را نورانی نمود و هیچ انسان مومن و موحدی نیست، جز اینکه در پرتو این نور، راه به سوی نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می برد. اگر این نور نبود، راه همه عوالم به سوی نبی خاتم و امیرالمؤمنین علیه السلام بسته می شد. هر کسی به سوی حضرت هدایت شده از طریق فاطمه زهرا سلام الله علیها است. پس کسانی که چشمشان را به این دوره ۷۵ یا ۹۵ روز تاریخ می بندند و حوادث این روزها را نادیده می گیرند، در قدم اول از امیرالمؤمنین و در قدم دوم از نبی خاتم و در قدم سوم از خدا جدا می شوند.

اصحاب سقیفه هم چشم ها را گرفتند و هم فضا را ظلمانی کردند. حال تنها وجود صدیقه طاهره است که نور افشانی می کند. آن کسی که مبارزه جدی صدیقه طاهره سلام الله علیها را در مقابل ظلمانی کردن تاریخ نبیند، بی تردید این ظلمت او را فرا می گیرد. کسانی که چشمشان را به سوی این نور بستند، با تمام ادعایی که داشتند زمین گیر شدند و صفشان را از صف امیرالمؤمنین و سپس صفشان را از صف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جدا کردند. بهترین حجت و روشن ترین و واضح ترین حجت برای دعوت به نبی اکرم و دعوت به امیرالمؤمنین، صدیقه طاهره سلام الله علیها است.

احتجاج علامه امینی با بزرگان اهل سنت درباره صدیقه کبری سلام الله علیها
مرحوم علامه امینی (ره) در احتجاجی با علمای اهل سنت می فرمایند: من به آنها آنچه گفتم حرف بزرگان خودشان بود. از آنها پرسیدم نظر شما درباره فاطمه زهرا سلام الله علیها چیست؟ قبول دارید مصداق آیه مباهله است؟ یک سوال دیگر کردم که نظرتان درباره روایت نبوی که متفق عندالفریقین است چیست؟ که مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً [الکافی ج ۱، ص ۳۷۷، باب من مات و لیس له إمام من أئمة الهدی ص ۳۷۶] اگر کسی بدون معرفت امام خود از دنیا برود، مثل این می ماند که قبل از بعثت از دنیا رفته و هیچ بهره ای از اسلام نبرده. فریقین هم نقل کرده اند. سوال آخر این که این روایت را در مجامع خود نقل کرده اید که اینها امیرالمؤمنین علیه السلام را واسطه کردند و به عیادت فاطمه زهرا سلام الله علیها آمدند. حضرت به شفاعت علی علیه السلام به آنها اجازه داد. وقتی آمدند رویش را از آنها برگرداند و فرمود: یک سؤال از شما می کنم. اگر جواب دادید، با شما صحبت می کنم. پرسید: آیا شما نبودید که در فلان ماجرا پدرم فرمود: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ [بحار الأنوار، ص ۳۰، ص ۳۵۳ باب ۲۰ ص: ۱۴۵] فاطمه زهرا سلام الله علیها پاره تن من است اذیت او اذیت من و اذیت من اذیت خداست. این جور متصل به خداست. در روایات دیگری آمده إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعُصْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا. [بحار الأنوار، ص ۲۱، ج ۲۷۹، باب ۳۲ - المباهلة و ما ظهر فيها من الدلائل والمعجزات. ص ۲۷۶] گفتند بله درست است.

دنباله روایت این است که حضرت فرمودند: خدایا! تو شاهد باش اینها مرا اذیت کردند و من از این ها راضی نیستم. مرحوم علامه امینی می فرماید: من از شما یک سؤال می کنم؛ اگر بگویید فاطمه مات میتة جاهلیة دروغ است. نمی توانید بگویید. اگر بگویید امامش اولی و دومی بودند این هم غلط است. پس امام فاطمه زهرا سلام الله علیها که بوده؟ کسانی که می بینند، حجت کاملاً روشن است.

مقاومت حضرت زهرا سلام الله علیها در مقابل دشمنان

از نظر تاریخ فریقین، اینکه فاطمه زهرا سلام الله علیها بیعت نکردند، محل خلاف نیست. هیچ عالم معتبری از علمای اهل سنت نگفته که فاطمه زهرا سلام الله علیها با یکی از این دو نفر بیعت کرده باشند. اگر می توانستند بر اصل شخصیت حضرت خط می کشیدند. گویا بزرگان در ضمن این فراز از خطبه فاطمه زهرا سلام الله علیها که حضرت مکرر تأکید می کنند اعلموا، بدانید من فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هستم. ایشان در بین خطبه به ابوبکر می فرمایند: ابوبکر! آیا می خواهی بگویی من دختر رسول خدا نیستم که می گویی من ارث نمی برم؟ اگر می گویی فرزندان انبیاء ارث نمی برند، این خلاف آیه قرآن است. می خواهی بگویی من دختر رسول خدا نیستم؟

بعضی گفته اند اگر این مقاومت نبود، همین امر را هم انکار می کردند. چون اصل حجت آنقدر واضح و روشن است که ابهامی برای آن نیست و برخی می گویند اینها امت رسول الله نبودند، امت ابوبکرند. شاهدش هم این است که بعد از سال ها ابوبکر از دنیا رفته و دخترش عایشه پرچم برداشته هزار هزار دورش جمع شدند و با امیرالمومنین علیه السلام جنگیدند.

عاقبت کسانی که چشمشان را بر حقیقت می بندند

حضرت، فردای رحلت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آن خطبه غراء را خواندند. حتی یک نفر از حضرت حمایت نکرد. کاملاً آشکار است که حق کدام طرف است و باطل کدام طرف. اگر کسی چشمش را نسبت به این چراغ نبندد، حق و باطل روشن می شود. صحابه با تمام وسعتی که دارند با تمام عناوینی که دارند به اشتباه رفتند و اگر کسی چشمش را بر این چراغ بست، با آن اغوا گری ها همه در تاریکی می روند. اینها صحابه بودند. نزدیکان بودند. دو تا از آنها، پدر زن های رسول الله بودند.

فرمود: دشمنان ما سه دسته اند: دشمن ما، دشمن دوست ما و دوست دشمن ما؛ هر سه دشمن ما هستند. فرمود: در یک قلب دو محبت نمی گنجد: مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جُوفِهِ [الأحزاب: ۴] باید صفتان را روشن کنید. اگر نور فاطمه را نبینند، در قدم اول از حقیقت دین جدا می شوند و آنچه که می پذیرند پوسته ای از دین است. همان کاری که دشمن کرده است.

محو شدن باطن دین در ثقیفه

حقیقت و باطن دین، ولایت ولی الله است: السَّلَامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأْثُورِ [مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ج ۱، ۵۳۰، زیارت دیگر ص: ۵۲۹] حقیقت دین تجلی ولایت خداست. نسبت به این حقیقت چشمشان را می بندند. کاری که اصحاب سقیفه کردند این بود که باطن دین را گرفتند و پوسته ای برای دین باقی گذاشتند: حسنا کتاب الله؛ [شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۱، ذکر أمر فاطمة مع أبي بكر ص ۴۶] یعنی همین تأکید حضرت است که وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ [وسائل الشيعة، ج ۲۷، ص ۲۰۴، ۱۳ - باب عدم جواز استنباط الأحكام النظرية ص ۱۷۶.

(قَالَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ)) [دين با ولي تمام مي شود، حقيقت دين در قوس نزول تنزل ولايت الهي است و در قوس صعود تولي به ولايت الهي است. باطن دين تولي و تبري است. حقيقت توحيد، از طريق تولي و تبري حاصل مي شود. حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها حلقه اتصال همه عوالم به ولايت كليه و نبوت مطلقه رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم هستند و شايد معني شب قدر بودن فاطمه زهرا براي وجود مقدس حضرت اين باشد كه ايشان طريق هدايت به رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم هستند.

ذكر مصيبت

اللهم صل علي محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك اعدائهم اجمعين.
يَا فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ يَا قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ يَا سَيِّدَتَنَا وَ مَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِّ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهَةً عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعِي لَنَا عِنْدَ اللَّهِ
اين ايام آخرين روزهاي حيات بي بي دو عالم فاطمه زهرا سلام الله عليها است. بيماري بر حضرت غلبه کرده. روزهاي آخر نه فقط نمي توانست، کارهاي خانه را انجام بدهد، در کارها و امور شخصي خودش هم از اميرالمومنين و ديگران کمک مي گرفت. جوري ضعف بر حضرت غلبه کرده كه نمي تواند از اين پهلوي به آن پهلوي بگردد. چه كردند با فاطمه، با حبيبه رسول خدا؟ پيغمبر خدا فاطمه را بسيار دوست مي داشت. واقعاً حبيبه رسول خدا بود.

عايشه نقل مي كند: وقتي فاطمه به ديدن رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مي آمد، پيغمبر خدا به اسقبال فاطمه مي رفت، خم مي شد و دست فاطمه را مي بوسيد. سينه فاطمه را مي بوييد و مي فرمود: از فاطمه بوي بهشت مي شنوم. فاطمه را جاي خودش مي نشانيد. مكرر مي فرمود: فداها ابوها. آنقدر فاطمه را دوست مي داشت كه وقتي مي خواست به مسافرت برود از همه كه خداحافظي مي كرد، آخرين منزلي كه مي رفت، منزل فاطمه بود. وقتي از مسافرت برمي گشت، اولين منزلي كه وارد مي شد، منزل فاطمه بود. هر روز بيشتر مي آمد، در اين خانه مي ايستاد و روزي چند بار بيشر آيه تپهير را مي خواند. كاري كردند يا رسول الله كه صداي فاطمه از پشت در بلند شد: يا رسول الله أهكذا يفعل بابنتك و حبيبتك و صفيتك

و لست ادري خبر المسماريصل صدرها خزانة الاسراري

سينه اي كز معرفت گنجينه اسرار بودكي سزاوار فشار آن در و ديوار بود

\$

#ده سخنرانی هشتم

##آداب و اعمال نوروز

آداب و اعمال نوروز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَی آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ اَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ يَا مُدَبِّرَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ يَا مُحَوِّلَ الْحَوَالِ وَ الْأَحْوَالِ حَوِّلْ خَالَنَا إِلَيَّ أَحْسَنَ الْحَالِ
از توصیه‌های آیات بهجت و جوادی آملی تا نمازی که شما را ۵۰ سال جلو می‌اندازد
و اگر بخواهیم عید نوروز برای ما یک عید واقعی باشد باید به ارزشهای اسلامی این عید که در سایه
تعالیم اسلامی رنگ دینی پیدا کرده توجه نموده و از ضد ارزشهای عید دوری نماییم .

از توصیه‌های آیات بهجت و جوادی آملی تا نمازی که شما را ۵۰ سال جلو می‌اندازد
به ، عید نوروز که با تحویل سال و چرخیدن یک دور کامل زمین به گرد خورشید شروع می‌شود، از
جمله اعیادی است که تاریخ پیدایش آن قبل از اسلام است. این عید با آمدن اسلام و زدودن خرافات
از چهره آن مورد موافقت و تأیید اسلام قرار گرفت.

نوروز روز نو، روز تازه و روز جدیدی است اول فروردین، روز نو سال جدید آغاز می‌گردد و کهنگی
سال قبل که با سرما، خستگی و تکرار کارها و روزها همراه بوده، با نوروز به روز نو و سال جدید که
طراوت طبیعت آن را ترو تازه ساخته تبدیل می‌گردد. این روز برای بسیاری از ملتها روز عید
محسوب می‌شود. عید به معنی بازگشت است که از ریشه «عود» گرفته شده است.

به گفته راغب اصفهانی [مفردات راغب] عید به معنای بازگشت به وضعیت مطلوب گذشته است و به
روزهای سرور و شادی نیز گفته می‌شود. عید یکی از بزرگترین و مهیج ترین مظاهر حیات اجتماعی
یک ملت است. با ما باشید تا پیرامون عید بیشتر بدانید.

اعیاد چهار نوع است

اول، اعیاد دینی مانند عید فطر و عید قربان که مسلمانان جهان این روزها را عید می‌گیرند.

دوم، اعیاد مذهبی مانند عید غدیر و عید نیمه شعبان که شیعیان جشن می‌گیرند.

سوم، اعیاد ملی مانند روز آزادی و استقلال برخی از ملتها از چنگ استعمار.

چهارم، عید طبیعی و تکوینی مانند عید نوروز که در آغاز بهار و سال نو مطرح می‌شود.

در اسلام روزهایی به عنوان عید اعلام گردیده است که مهمترین آنها عبارتند از: اول شوال (عید
فطر)، دهم ذي الحجه (عید قربان)، هیجدهم ذی الحجه (عید غدیر)، بیست و هفت رجب (روز
مبعث) و جمعه و تمام این روزها به نوعی بازگشت به خویشتن و احساس مسوولیت و به انگیزه تحول
و انقلاب درونی است نه صرف شادی و شادمانی.

بنابراین عید نه جامه رنگارنگ پوشیدن است، نه شربت و شیرینی و غذاهای متنوع خوردن است ، نه
به سیاحت و تفرج بی محتوی پرداختن است، نه بی بندوباری و هرزگی و عیاشی کردن است، نه قاه
قاه خندیدن و همدیگر را به مسخره گرفتن است و نه سبزه رویاندن و سفره هفت سین چیدن و آتش
بازی کردن است.

هیچ کدام از اینها مفهوم عید از دیدگاه اسلام نیست که عید اسلامی برای موفقیت در راه انجام
وظیفه و تطهیر نفس و تصفیه جان از ناپاکیها و تمرین صبر و استقامت و شکستن غرور و خودخواهی
است.

و اگر بخواهیم عید نوروز برای ما یک عید واقعی باشد باید به ارزشهای اسلامی این عید که در سایه تعالیم اسلامی رنگ دینی پیدا کرده توجه نموده و از ضد ارزشهای عید دوری نماییم در این جا مروری داریم به ارزشهای عید نوروز.

نظافت و خانه تکانی

از ارزشهای عید نوروز نظافت و خانه تکانی است که مردم قبل از رسیدن سال نو تحولی در زندگی خود ایجاد می کنند و با خرید لباس نو تغییر ظواهر زندگی نشاط خاصی را به زندگی خود می دهند. غسل عید

از اما صادق (ع) روایت شده که فرمود: در نوروز غسل کن و تمیزترین لباسهای خود را بپوش و به بهترین عطر خود را خوشبو کن و این روز را روزه بگیر. [روای المعلى بن خنيس عن الصادق (ع) فی يوم النیروز، قال: اذا كان يوم النیروز فاغتسل و البس انظف ثيابک و تطيب ياطيب طيبک و تكون ذلک اليوم صائماً... « (وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ میزان الحکمه، ج ۷، ص ۱۳۳)]

و به استناد این دستور بسیاری از فقها همچون: مرحوم نائینی، صاحب جواهر، آیت الله حکیم و امام خمینی (ره) غسل روز عید نوروز را به عنوان یک تکلیف مستحبی و یک دستور اخلاقی و بهداشتی مورد توصیه قرار داده اند. [تحریر الوسیله، ج ۱، ص: ۹۵ جواهر، ج ۵، ص ۴۱]

نماز عید

حضرت صادق علیه السلام به معلى بن خنيس تعليم فرمود: چون روز نوروز شود، غسل کن و پاکیزه ترین جامه های خود را بپوش و به بهترین بوهای خوش خود را خوشبو گردان و در آن روز روزه بدار. پس چون از نماز پیشین و پسین و نافله های آن فارغ شوی چهار رکعت نماز بگذار (یعنی هر دو رکعت به یک سلام) و در رکعت اول بعد از حمد ده مرتبه سوره «انا انزلنا» بخوان و در رکعت دوم، بعد از حمد ده مرتبه سوره «قل یا ایها الکافرون» و در رکعت سوم، بعد از حمد ده مرتبه سوره «قل هو الله احد» و در رکعت چهارم، بعد از حمد ده مرتبه «قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس» بخوان و بعد از نماز به سجده شکر برو و این دعا بخوان:

«اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین و علی جمیع انبیائک و رسلت بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک وصل علی ارواحهم و اجسادهم. اللهم بارک علی محمد و آل محمد و بارک لنا فی یومنا هذا الذی فضلتہ و کرمته و شرفته و عظمت خطره. اللهم بارک لی فیما انعمت به علی حتی لا اشکر احداً غیرک و وسع علی فی رزقی یا ذا الجلال و الاکرام. اللهم ما غاب عنی فلا یغیب عنی عونک و حفظک و ما فقدت من شیء فلا تفقدنی عونک علیه، حتی لا اتکلف ما لا احتاج الیه یا ذا الجلال و الاکرام» چون چنین کنی گناهان پنجاه ساله تو آمرزیده شود. و بسیار بگو: «یا ذا الجلال و الاکرام». [مفاتیح الجنان، ص ۴۹۶]

از توصیه های آیات بهجت و جوادی آملی تا نمازی که شما را ۵۰ سال جلو می اندازد

نظافت و لباس تمیز

نظافت و رعایت بهداشت و نیز پوشیدن لباس تمیز و استفاده از عطر و بوی خوش در صورت امکان از وظایف اخلاقی و اجتماعی نوروز است. از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «و البس انظف

ثیابک و تطیب باطیب طیبک». [بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۱۰۱] تمیزترین لباس را پیوش و با بهترین عطر خود را خوشبوی ساز.

دید و باز دید

یکی از ارزشهای عید نوروز دیدوبازدید از بستگان، دوستان، همسایگان و بزرگان شهر و روستاست و دیدار جمعی از مصیبت دیدگان در سال گذشته.

در این دید و بازدیدها از غمها و مشکلات یکدیگر آشنا می شوند. چه بسیار کدورتیهایی که در این ایام با نگاهی دوباره فرو می ریزد و به عشق و محبت مبدل می گردد و به قول حافظ:

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد - نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

در این رابطه امام خمینی(ره) در یک سفرارش می فرمودند: در ایام نوروز به مریضخانه ها بروید و احوال اینها را پیرسید. [صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۸۰]

هدیه و عیدی

هدیه و عیدی دادن از رسوم معمول عیدهاست و در میان مردم معمول بوده است. در روایتی آمده است که شخصی هدیه ای برای امام علی(ع) آورد و عرض کرد: این هدیه به مناسبت نوروز است. حضرت فرمود: «نیروزنا کل یوم»؛ هر روز برای ما نوروز و روز نوی است.

آقای رحیمیان در کتاب سایه آفتاب می نویسد: در روز عید نوروز به خدمت امام خمینی(ره) رسیدیم. حضرت امام با نشاط تر از روزهای گذشته و متبسم و با قبای نو وارد شدند و به افراد حاضر چندبار «مبارک باشد» گفتند. سپس خودشان سراغ سکه های یک ریالی را گرفتند و در کف دست قرار دادند. افراد حاضر نیز هر کدام چند عدد برداشتند. مشابه این برنامه در نوروز سالهای دیگر نیز تکرار می شد. [درسایه آفتاب، حسن رحیمیان، ص ۲۲۸]

منتهی در این باب می بایست از افراط و تفریط و اجحاف و تکلف خودداری شود و شرایط اقتصادی افراد و جامعه اسلامی باید مورد توجه قرار گیرد. [سی مقاله، ص ۳۷۷]

توجه به قرآن

حضور قرآن به صورت ثابت و گسترده در آداب اجتماعی نوروز به گونه ای که قرآن این کتاب آسمانی مسلمانان، امروز جزو یکی از ارکان سفره عید است و نیز قرائت قرآن و بوسیدن آن در ساعات تحویل سال از جمله آداب سال تحویل است.

برای روز اول سال، دعا و درخواست خیر وبرکت، موفقیت و سعادت و بالاخره تقاضای تعالی و رشد فضایل انسانی از جمله آداب این روز مقرر گردیده است.

علامه مجلسی(ره) خواندن این دعا را در نوروز مناسب دانسته است:

«اللهم هذه سنة جديدة وانت ملك قديم اسألک خیرها وخیرمافیها واعوذبک من شرها وشرمافیها واستلغیک موونتها وشغلها یا ذاالجلال والاکرام.»

بارالها! این سال جدید است و تو خدایی ازلی و قدیم هستی. خیر این سال و خیر آنچه را در این سال پیش می آید، از تو خواستارم و از شر این سال و شر آنچه در این سال پیش خواهد آمد، به تو پناه می

برم...

محدث قمی رضوان الله علیه برای هنگام تحویل و لحظه حلول سال جدید این دعا را از برخی بزرگان نقل کرده است:

«یا محول الحول والاحوال حول حالنا الی احسن الحال». [مفاتیح الجنان]

روزه گرفتن

روزه گرفتن در عید نوروز یکی دیگر از دستوره‌های اسلامی مطلوب و مستحب در این روز است. امام صادق (ع) با عبارت «تکون ذلک الیوم صائماً» [بحار، ج ۵۶، ص ۱۰۱] آن را بیان داشته است. امام خمینی (ره) و سید محمد کاظم یزدی و بسیاری از فقهای که بر کتابهای آنان حاشیه نوشته اند، روزه گرفتن مستحبی نوروز را مورد سفارش و تأیید قرار داده اند.

زیارت اهل قبور

رفتن به زیارت اهل قبور در آغازین روزهای سال نو و نیز برگزاری مراسم تحویل سال در کنار قبور شهدا از دیگر آداب دینی نوروز است.

تشریف و حضور در اماکن مقدسه و مشاهد مشرفه و برگزاری مراسم تحویل سال نو در آن مکانها نیز از جمله آداب نوروز می باشد.

از توصیه‌های آیات بهجت و جوادی آملی تا نمازی که شما را ۵۰ سال جلو می اندازد آداب نوروز از دیدگاه علما

توصیه آیت الله بهجت در خصوص نوروز

حضرت آیت الله بهجت (ره): در ایام نوروز به کمک مستضعفان بشتابید. کسانی که دارند و می توانند، حتماً به کسانی که ندار و محتاج مستمند هستند کمک کنند.

روش مرحوم حاج آقا مجتبی تهرانی (ره)

مرحوم آیت الله مجتبی تهرانی همیشه قبل از تحویل سال مقید بودند که ۳۶۵ مرتبه دعای «یا مقلب القلوب» را به طور کامل بخوانند و برای اینکه این دعاها، تا لحظه تحویل سال تمام شود، از یک ساعت قبل از اعلام عید، شروع می کردند و مشغول خواندن این دعای شریف بودند. ایشان بعد از لحظه تحویل سال هم، مقید بودند که اولین چیزی که میل می کردند تربت امام حسین علیه السلام باشد.

یعنی حضرت استاد در دو روز از سال، مقید بودند که اولین چیزی که می خورند، تربت امام حسین علیه السلام باشد؛ یکی عید فطر بود که در ابتدای روز با تربت، افطار می کردند، و یکی هم نوروز که بعد از تحویل سال، کمی از آن را میل می کردند.

توصیه آیت الله جوادی آملی حفظه الله

آیت الله جوادی آملی فرمودند: اگر کسی در دنیا با الفبای دین بازی کرد، در قبر هم این الفبا یادش نمی آید تا بگوید خدایش، کتاب آسمانی و امامش کیست. باید توجه داشت که در قبر مشکلات علمی را از ما سؤال نمی کنند، بلکه الفبای دین را سؤال می کنند.

بهترین چیزها در موقع تحویل، خواندن این دعا، با توجه به معنی است: «یا مقلب القلوب و الابصار یا مدبر الیل و النهار یا محول الحول و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال». ای خدایی که همه چیز در دست تو است، سال خوشی به همه ما عنایت فرما

در لحظه تحویل سال باید به این نکته توجه کنیم که خودمان به دور شمس دین و قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) بچرخیم، نه این که تنها به این اکتفاء کنیم که زمین به دور خورشید بچرخد؛ زیرا این امر به خودی خود بلوغ نیست.

بایدها و نبایدهای نوروز در نظر آیت الله مکارم

گاهی درباره عید نوروز افراط و تفریط دیده می‌شود و برخی آن را خرافه و بدعت و برخی آن را اسلامی می‌دانند در حالی که رسمی ملی است و خوبی‌ها و بدی‌هایی دارد. ملاک و معیار در این زمینه دستورهای قرآن کریم است و ما باید به آنها عمل کنیم و هرچه خلاف قرآن است کنار بگذاریم و آنچه مطابق آن است را بپذیریم.

خانه تکانی ظاهر و باطن و رعایت بهداشت و دید و بازدیدها از نکات مثبت عید است اما اسلام توصیه می‌کند در کنار این کارها انسان‌ها درون خود را هم از بدی‌ها خانه تکانی کنند.

حضور و توجهی که مردم در لحظه تحویل سال به مساجد و حسینیه‌ها دارند از جمله خوبی‌های نوروز است زیرا مردم دست به دعا و نیایش بر می‌دارند و اسلام هم بر آن تأکید دارد. کمک به نیازمندان و دستگیری از محرومان از فواید عید نوروز است. افزایش محبت‌ها و صلّه رحم‌ها از دیگر فواید نوروز است که اسلام هم بر آن تأکید دارد.

تجدید قوای جسمی و روحی از دیگر آثار نوروز است و ما در اسلام نسبت به انجام این امور و تفریح کردن تأکید و توصیه‌هایی داریم چون تفریح به کار و عبادات کمک می‌کند.

حضرت آیت الله العظمی مظاهری و ۳ توصیه برای تحویل سال

۱- بهترین چیزها در موقع تحویل، خواندن این دعا، با توجه به معنی است: «یا مقلب القلوب و الابصار یا مدبر الیل و النهار یا محوّل الحول و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال». ای خدایی که همه چیز در دست تو است، سال خوشی به همه ما عنایت فرما.

و از خداوند متعال با توسل به اهل بیت «علیهم السلام» بخواهید در این سال، تقوا و رابطه با خودش و سلامتی و امنیت، مقدّر شما بکند و فرج حضرت ولی عصر «ارواحنا فداه» انشاءالله حاصل شود. همچنین محدث قمی در مفاتیح، در آخر دستورات ماهها، نمازی در آن روز نقل می‌کند و بعد از نماز دعائی و در آن دعا شرافت و کرامت آن عید را نقل می‌کند که خواندن آن خوب است.

۲- هر کس باید جداً حساب سال را و گذشته را بکند و اگر گناهکار است، جداً توبه کند و با حالت توبه وارد سال شود.

۳- باید این آتش اختلاف که در همه خانه‌ها رفته است، با دامن نزدن به آن خاموش شود و از گذشته‌ها هیچ حرفی زده نشود و گرمی و اتحاد خانه و خانواده و مجالس با یکدیگر حفظ شود.

حضرت آیت الله العظمی مبشر کاشانی

نماز و دعاها و خاصی جهت تحویل سال در مفاتیح الجنان و کتب ادعیه دیگر آمده که سزاوار است به آنها عمل شود، مطلب مهم توجه به لزوم تحول در سیر انفسی انسان است که به تحول در طبیعت باید در انسان ایجاد شود پس باید باتوجه دعا کنیم و بگوییم:

"یا مقلب القلوب و الابصار، یا مدبر اللیل و النهار، یا محوّل الحول و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال"، مدبر و دبیر آفرینش در حوزه حالات بشری، مقلب القلوب و الابصار، و در طبیعت مدبر اللیل

والنهار و محول الحول الاحوال است که با تدبیر خود ، جهان را از حالي به حالي متحول نموده و دو آیت خود "لیل و نهار" را تدبیر می کند تا نظام احسن ، مستقر و پایدار باشد .

پس از حضرتش مسئله می نمایم که حال ما را به "احسن حال" تبدیل نماید زیرا طبیعت بشر به جهت تعاقب و تنازع دو آیت "نفس اماره و لواحه" دستخوش تحولاتی می شود که با تمایلات نفسانی و وساوس شیطانی غالباً سیر نزولی داشته و (اسوء الحال) می گردد و فقط اوست که قدرت تحویل اسوء الحال به احسن الحال را دارد .

پس از او می خواهیم تا نظام هستی انسان نیز به احسن الحالات تبدیل شود .

ترک گناه ، تطهیر ظاهر و باطن ، نظافت لباس و خانه و محیط کار ، تغییر روشهای غلط زندگی ، به روشهای صحیح ، تجلیل از والدین ، دید و بازدید و صلح ارحام ، اداء حقوق الناس ، راضی شدن از مردم و راضی نمودن دیگران که به عللی از ما ناراضی باشند ، شاد نمودن دلها با هبه و بخشش ، عیادت مریض ، دستگیری از فقرا و مستمندان ، ذکر و توجه قلبی و لسانی به خداوند متعال و توسل به اهل بیت علیهم السلام و ... تماماً از اموری هستند که از علائم استجاب دعاي ما هنگام سال تحویل و تحول و تکامل روح و نفس انسان می باشد.

حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی

تحویل سال باید در حقیقت تحول در روح و روان انسانها و زنده شدن نفس غفلت زده انسان باشد همانطور که در عالم طبیعت نیز بیداری طبیعت به وجود می آید و این همان معنای حقیقی یا محول الحول و الاحوال است و لذا در روایات سفارش شده که در هنگام تحویل سال سیصد و شصت مرتبه ذکر یا محول الحول و الاحوال الی آخر خوانده شود که این خود شاید باعث بیداری نفس انسان در این دنیای ظلمانی و پر از فتنه شود و چقدر خوب است که علاوه بر هفت سین باستانی از هفت سین قرآنی که امیرالمومنین علی علیه السلام دستور داده اند استفاده شود و آن این است که : بر روی ظرف چینی با زعفرانی که با گلاب مخلوط شده این هفت ذکر قرآنی نوشته شود :

۱_ سلام علی آل یاسین ۲_ سلام علی نوح فی العالمین ۳_ سلام علی ابراهیم ۴_ سلام علی موسی و هارون ۵_ سلام قولاً من رب رحیم ۶_ سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدين ۷_ سلام هی حتی مطلع الفجر .

سپس این نوشته ها با آب شسته شود (که بهتر است آب زمزم و یا باران باشد) و آب جمع شده را به افراد خانواده بنوشانید امید است که باعث دفع بلا و کسب سلامتی در طول سال جدید شود . در خاتمه لازم است به نکاتی چند توجه شود:

۱. هر تشکیلاتی در پایان سال حساب کار خود را می کند و به بررسی کم و کاستیها و ضعفها و قوتها می پردازد. لازم است ماهم به حساب خود برسیم و یک بازنگری همه جانبه به گذشته خویش داشته باشیم. شخصی در روز عید نوروز می گفت: این روز را به شما تبریک و تسلیت می گویم. تبریک به جهت فرصتی جدید که خدا به شما داده و تسلیت برای از دست دادن فرصتهایی که داشته ای.

۲. باید از گذران عمر و زمان و طبیعت درس گرفت. طبیعت بیدار شد و فعالیتش را دوباره آغاز کرد آیا ماهم بیدار شدیم، آیا در ماهم تحول ایجاد شد؟ خانه ها از گردوغبار و آلودگیها پاکسازی شد، آیا قلبهای ما نیز از زنگارهای گناه و رذایل اخلاقی پاکسازی شد...؟

۳. باید توجه نمود که در سال جدید چه طرحی برای خودسازی خویش داریم؟

\$

##نوروز؛ روزگشایش و فرج

نوروز؛ روزگشایش و فرج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

نوروز پس از اسلام

پس از اسلام، با عنایت امامان معصوم و تأکید بر جنبه های مثبت و منطقی، جشن نوروز بار دیگر رسمیت یافت و جنبه مذهبی خود را نیز حفظ کرد. در دین مبین اسلام احادیث معتبری درباره نوروز وجود دارد که از جمله حدیث «معلي بن خنيس» قابل ذکر است.

علامه مجلسي از امام صادق (عليه السلام) نقل کرده نوروز، روزي است که: «خداوند از بندگان پیمان گرفت او را پرستند و او را شريك نگیرند و به پیامبران او پیوندند.... و هیچ نوروزي نیست که ما در آن متوقع گشایش و فرجي نباشیم، زیرا نوروز از روزهاي ما و شیعیان ما است.» (بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۱۳۱، لطيفي، چهل حدیث، ص ۴۰)

يکي از یاران امام صادق (عليه السلام) از حضرت درباره مرد ثروتمندي پرسش نمود که در روز مهرگان یا عید نوروز مردم به وي هدیه مي دهند اما در عوض احسان نمی کند.

امام (عليه السلام) فرمود: آیا اهل نماز هستند؟

گفتم: آری. حضرت فرمودند: هدیه آن ها را باید بپذیرد و او نیز در مقابل برای آن ها هدیه اي بفرستند

از شيخ طوسي (ره) نقل است که گفت: «پس، حضرت صادق (عليه السلام) به معلي فرمود: چون نوروز رسد، غسل کن و پاکیزه ترین جامه هاي خود را بپوش و به بهترین بوها و عطرها خود را خوشبو کن و در آن روزها، روزه بدار، پس چون از نماز و نافله ها فراغت يافتی، چهار رکعت نماز بگذار....» (تفسیر جامع البيان، ج ۲، ص ۱۵۷ و مستدرک الوسائل، ۷، ص ۶۶)

روایت دیگر از معلي بن خنيس، از امام صادق (عليه السلام) ذکر مي کنیم. معلي مي گوید: در صبحگاه روز نوروز به حضور امام صادق (عليه السلام) مشرف شدم. حضرت از من پرسید: معلي! آیا از امروز چیزی مي دانی؟ گفتم: خير! لیکن عجم ها (ایرانیان) امروز را بزرگ مي دارند و به همدیگر تبریک مي گویند. امام فرمود: همانا گرامیداشت امروز به سبب وقایعی است که برای تو بازگو مي کنم. من از این سخن امام خرسند شدم و اشتیاق خود را برای شنیدن کلام امام ابراز داشتم و از ایشان خواستار بیان آن شدم. حضرت در سیمای نوروز به نمونه هایی از حوادث انجام شده اشاره فرمودند، از جمله موارد ذیل را بیان داشتند:

۱. پیمان ستاندن خداوند

خداوند از بندگان خود پیمان ستاند که تنها او را پرستش کنند و چیزی را شریک وی قرار ندهند و پیرو رسول او، حجج الهی و اولیائش باشند.

۲. آغاز تابش خورشید

نخستین بار خورشید در آن طلوع کرد.

۳. استقرار کشتی نوح (علیه السلام)

کشتی نوح بر کوه جودی قرار یافت.

۴. بت شکنی ابراهیم

حضرت ابراهیم خلیل بت های قومش را در هم کوبید.

۵. نزول جبرائیل

جبرائیل بر پیامبر خاتم فرود آمد.

۶. پاکسازی بت های قریش

رسول خدا (صلي الله و عليه و آله)، علي (عليه السلام) را بر روی شانه اش قرار داد، تا او بت های قریش را از روی خانه خدا به زیرافکند.

۷. بیعت با امیر المؤمنین (علیه السلام)

پیامبر (صلي الله و عليه و آله)، برای امیر المؤمنین (علیه السلام) در غدیر خم عهد و پیمان ستاند، و در آن روز بر ولایت علی اقرار کردند، خوشا بر آنان که بر ولایت او استوار ماندند و بدا به حال آن کسانی که آن پیمان را شکستند.

۸. ظهور مهدی (علیه السلام)

نوروز، روزی است که در آن قائم آل محمد (علیه السلام) ظهور می کند و خداوند او را بر دجال پیروز می گرداند، هیچ نوروزی نیست جز آن که ما در آن فرج او را انتظار می کشیم. نوروز از ایام ما می باشد، ایرانیان آن را بزرگ داشتند و شما عرب ها آن را تباه ساخته، کوچک شمردید. (بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۱۱۹)

آداب نوروز

۱. غسل، پوشیدن لباس تمیز و زدن عطر.

۲. روزه داری، برپایی نماز و یاد خدا با تکبیر و تهلیل.

۳. آراستگی ظاهری، پیراستگی باطنی.

۴. دادن هدیه و برپایی جشن و شادمانی

[تفسیر المیزان، ج ۳۰، ص ۳۰۰. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۱۵]

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) از حضرت درباره مرد ثروتمندی پرسش نمود که در روز مهرگان یا عید نوروز مردم به وی هدیه می دهند اما در عوض احسان نمی کند.

امام (علیه السلام) فرمود: آیا اهل نماز هستند؟ گفتم: آری. حضرت فرمودند: هدیه آن ها را باید بپذیرد و او نیز در مقابل برای آن ها هدیه ای بفرستد. (وافی، ج ۳، ص ۱۱۶)

۵. دید و بازدید

از معصوم است که فرمود: این روز، نوروز است که مردم در آن اجتماع دارند و همدیگر را ملاقات می کنند تا (میزان الحکمه، ج ۷، ص ۱۳۰)

خاتمه

آری! فرخنده باد نوروز بر آگاهان و بیداران که در گستره شادی خود، دیگران را سهیم می کنند و یاران در انتظار را با ریزش سخاوت خویش لبخند شادمانی می بخشند که این روزها نیز می گذرد و شادی ها و شیون ها پایان می پذیرد و سر انجام کتیبه اعمال ما آینه انسانیت و صحیفه سرنوشت ما خواهد بود.

\$

##درباره نوروز

درباره نوروز

سخنانی از مقام معظم رهبری

تهیه و تنظیم: سید صادق سید نژاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعَدَّ اللَّهُ أَجْمَعِينَ».

معنا و حقیقت نوروز

مقام معظم رهبری صرف نظر از مفهوم و معنای اصطلاحی نوروز، با نگاهی دقیق به تبیین حقیقت نوروز می پردازند و از این رهگذر، روش و شیوه درست بهره برداری از این ایام را در راستای کسب فضیلت های اخلاقی و کمالات انسانی و پیشرفت همه جانبه جامعه اسلامی به ویژه حفظ استقلال و عزت اسلامی را مورد اشاره و تأکید قرار می دهند و در این باره از جمله می فرمایند:

آنچه مهم است، عمل و نیت ماست. نوروز، به معنای روز نو و حالت نو بوده و هست. از لحاظ طبیعت، روز اول حَمَل که اول بهار حساب شده است روزی نو محسوب می شود؛ لیکن روز نو، منحصر به تجدید وضعیتی در طبیعت نیست؛ همچنان که در بعضی از روایات وارد شده ی در باب نوروز از ائمه ی هدی (علیهم السَّلام)، انسان خوب احساس می کند که آن بزرگواران هم، بنا به رسم اسلام که همه جا رسوم و سنتها و واژه ها را گرفت و محتوای آن ها را عوض کرد در مورد کلمه ی نوروز و روز نوروز، درصدد چنین کاری بودند. وقتی از امام (علیه السَّلام) سؤال می کنند که «ما النَّیروز؟»، حضرت طبق بعضی از تعبیرات می فرمایند: «اندري ما النَّیروز؟»: می دانی که نوروز چیست؟ نمی گویند، می دانی نوروز چه وقتی است؛ می فرمایند، می دانی نوروز چیست؟

در معنای نوروز و این که نوروز چیست، در روایات مختلف، تعبیرات مختلفی هست. مثلاً آن روزی که رسول اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، امیرالمؤمنین را به خلافت منصوب کرد، آن روز، نوروز بود. یا در روایت دیگر، آن روزی که دَجَال در آخرالزمان، به دست حضرت مهدی (ارواحنا فداه) به قتل برسد، آن روز، نوروز است. یا حتّی در بعضی از روایات آمده، آن روزی که آدم هبوط کرد، آن روز، نوروز بود.

نوروز، یعنی روزی نو در تاریخ بشر و حالتی نو در زندگی انسانها. علی الظاهر در این روایات، امام نمی خواهند بفرمایند که آن روزی که این وقایع در آن اتفاق افتاده است، یا خواهد افتاد، با روز اول حَمَل، مصادف بوده یا خواهد بود. نه، خیلی مستبعد است که مراد این باشد؛ مراد این است که معنای نوروز را بفهمیم.

نوروز، یعنی روزی که شما با عمل خودتان، با حادثه‌ی بی که اتفاق می افتد، آن را نو می کنید. روز بیست و دوم بهمن که ملت ایران، حادثه‌ی عظیمی را به کمک خدا تحقق بخشید، روز نویی (نوروز) است. آن روزی که امام امت، قاطعاً به دهانِ مستکبرِ قلدرِ گردن کلفت دنیا - یعنی امریکا - مشتب کوبید، آن روز، روز نو و راه نویی (نوروز) بود؛ حادثه‌ی نویی بود که اتفاق می افتاد و افتاد. ما باید نوروز را، نو روز کنیم. نوروز به حسب طبیعت، نوروز است؛ جنبه‌ی انسانی قضیه هم به دست ماست که آن را نوروز کنیم. [سخنرانی مقام معظم رهبری ۱۳۶۹/۱/۱]

مقام معظم رهبری این موضوع را در سخنی دیگر با این عبارت مورد تأکید قرار می دهند و می فرمایند:

نوروز، یعنی روز نو. در روایات ما - بخصوص همان روایت معروف «معلی بن خنیس» - به این نکته توجه شده است. معلی بن خنیس که یکی از رؤات برجسته‌ی اصحاب است و به نظر ما «ثقه» است، جزو شخصیت‌های برجسته و صاحب راز خاندان پیغمبر محسوب می شود. او در کنار امام صادق علیه الصلوة و السلام زندگی خود را گذرانده و بعد هم به شهادت رسیده است. معلی بن خنیس - با این خصوصیات - خدمت حضرت می رود؛ اتفاقاً روز «نوروز» بوده است - در تعبیرات عربی، «نوروز» را تعریب می کنند و «نیروز» می گویند حضرت به او می فرمایند: «أندری ما النیروز؟» آیا می دانی نوروز چیست؟

بعضی خیال می کنند که حضرت در این روایت، تاریخ بیان کرده است! که در این روز، هبوط آدم اتفاق افتاد، قضیه‌ی نوح اتفاق افتاد، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام اتفاق افتاد و چه و چه. برداشت من از این روایت، این نیست. من این طور می فهمم که حضرت، «روز نو» را معنا می کنند. منظور این است: امروز را که مردم، «نوروز» گذاشته اند، یعنی روز نو! روز نو یعنی چه؟ همه‌ی روزهای خدا مثل هم است؛ کدام روز می تواند «نو» باشد؟

نوروز در درون خود شرط دارد. روزی که در آن اتفاق بزرگی افتاده باشد نوروز است. روزی که شما در آن بتوانید اتفاق بزرگی را محقق کنید نوروز است. بعد خود حضرت مثال می زنند و می فرمایند: آن روزی که جناب آدم و حوای گام بر روی زمین گذاشتند نوروز بود برای بنی آدم و نوع بشر روز نو ای بود. روزی که حضرت نوح - بعد از توفان عالم گیر - کشتی خود را به ساحل نجات رساند «نوروز» است روز نوای است و داستان تازه‌ای در زندگی بشر آغاز شده است. روزی که قرآن بر پیغمبر نازل شد روز نوای برای بشریت است - حقیقت قضیه همین است روزی که قرآن برای بشر نازل می شود مقطعی در تاریخ است که برای انسان ها روز نو است - روزی هم که امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت انتخاب شد روز نو است. [سایت طوبی، مناسب های عمومی]

تجلیل از کار شایسته ایران اسلامی با عید نوروز

مقام معظم رهبري ضمن تجليل از برخورد شايسته اي كه در دوره اسلامي با نوروز باستاني شده است يعني با الهام گيري از آموزه هاي اسلامي جنبه هاي مثبت اخلاقي و عاطفي و عقلائي آن را اخذ و جنبه هاي خرافي و غير معقول آن بركنار نهاده شده است، مي فرمايد:

به نظر من آن چه كه ملت ايران در باب عيد نوروز انجام داده است، يكي از زيباترين و شايسته ترين كارهايي است كه مي شود با يك مراسم تاريخي و سنتي انجام داد. اول سال شمسي ما ايراني ها، - يعني اول بهار - عيد نوروز است. اولاً ملت ايران افتخار دارد كه سال شمسي او هم سال هجري است؛ يعني هم چنان كه سال قمري ما از مبدأ هجرت خاتم الانبياء عليه و علي آله الصلوة والسلام است، سال شمسي ما هم از مبدأ هجرت است. بقيه ي ملت هاي مسلمان براي سال شمسي خود، از سال ميلادي استفاده مي كنند؛ ولي ما ايراني ها، هجرت نبي اکرم را، هم مبدأ سال قمري قرار داديم، هم مبدأ سال شمسي.

اين، مطلب اول كه به نظر من نشانگر هنر و عشق و علاقه ي ايراني به تعاليم مقدس اسلام و به آثار مطهر و مقدس نبوي است. در ضمن، اول سال را اول فصل بهار انتخاب کرده ايم، در حالي كه مسيحيان، اول زمستان را اول سال قرار مي دهند! البته فرق آن ها با ما اين است كه ولادت حضرت مسيح، تاريخ مشخصي ندارد و يك مطلب حدسي است؛ در حالي كه هجرت نبي مكرم اسلام، از نظر تاريخي كاملاً دقيق و مشخص است. به هر حال ما اول بهار را اول سال خودمان قرار داده ايم كه اين هم يك ذوق و سليقه ي ايراني است. اول بهار، اول رويش طبيعت، اول بيداري باغ و راغ و بوستان و اول بالندگي همه ي موجودات زنده است. اين بهتر از زمستان است كه وقت مردن و انجماد طبيعت و گياه و نباتات است. [سایت طوبي، مناسب هاي عمومي]

برخورد اسلام با سنت هاي رايج در بين ملت ها از جمله نوروز در بخشي از بيانات، رهبر معظم انقلاب، حضرت آيت الله خامنه اي به يك اصل اساسي كه اسلام در برخورد با آداب و رسوم به جاي مانده از فرهنگ هاي گذشته و جوامع تازه مسلمان شده، داشته است، اشاره نموده مي فرمايند:

در تعاليم اسلام نکته اي وجود دارد كه خوب است برادران و خواهران به آن توجه كنند. اسلام با سنت هايي كه از قبل از اسلام باقي مانده است، دو نوع رفتار مي كند.

اولاً بعضي سنت هاي غلط را به كلي از بين مي برد و نابود مي كند؛ چون سنت هاي درستي نيست. مثل اين كه عرب ها قبل از اسلام، دختران خودشان را نگه نمي داشتند، يا بيشتر ملت هاي غيرمسلمان، جنس زن را تحقير و اهانت مي كردند! اسلام اين سنت را به كلي از بين برد؛ چون به كلي غلط بود.

ثانياً اسلام بعضي از سنت ها را از بين نبرده است. كالبد سنت را نگه داشته و محتوا و روح آن را عوض کرده است؛ مثل بسياري از اعمال و مراسم حج. اين طوافي را كه ملاحظه مي كنيد، قبل از اسلام هم بود؛ منتها محتواي طواف، محتواي شرك بود! اسلام آمد و اين عمل را از محتواي شرك آلود، خالي و از محتواي توحيد پُر كرد. طواف در آن زمان، مظهر گرايش انسان به آلهه و ارباب ادعائي و پنداري بود؛ آن را تغيير داد و مظهر ارادت انسان به مركز عالم وجود - يعني حضرت حق متعال و وجود مقدس پروردگار - قرار داد. ظاهر را نگه داشت و باطن را عوض كرد.

اسلام در بسياري از مواقع، با سنت‌ها اين كار را مي‌كند. مردم ما عينِ همين كار را با نوروز كردند؛ نوروز را نگه داشتند و محتواي آن را عوض كردند. نوروز در ايران، جشني در خدمت حكومت‌هاي استبدادي قبل از اسلام بود! به همين خاطر است كه «نوروز باستاني»، «نوروز باستاني» مي‌گويند! «نوروز» اش خوب است، ولي «باستاني» اش بد است! «باستاني» يعني اين كه همهي اين جشن‌هاي دوره‌ي سال - مثل جشن «نوروز»، يا جشن «مهرگان»، يا جشن‌هاي ديگري نظير «خردادگان»، «مردادگان» و جشن‌هاي گوناگوني كه قبل از اسلام بوده است - در خدمت حكومت‌هاي استبدادي و سلطنت‌هاي پوسيده‌ي دوران جاهليت ايران بود! محتواي نوروز، محتواي مردمی و خدایی نبود؛ توجّه و ارادت به حضرت حق در آن نبود؛ جهات عاطفي و انساني و مردمی در نوروز نبود! ملت ايران نوروز را نگه داشتند؛ اما محتواي آن را عوض كردند. اين محتواي امروز نوروز ايراني، غير از محتواي باستاني است.

نوروز براي ملت ما، امروز عبارت است از اولاً: توجّه مردم به خدا. اولِ تحويل سال كه مي‌شود، مردم دعا مي‌خوانند، «يا محوّل الحول والاحوال» مي‌گويند، آغاز سال را با ياد خدا شروع مي‌كنند، توجّه خود را به خدا زياد مي‌كنند. اين، ارزش است. ثانياً نوروز را بهانه‌اي براي ديد و بازديد و رفع كدورت‌ها و كينه‌ها و محبّت به يكدیگر قرار مي‌دهند. اين همان برادري و عطوفت اسلامي و همان صله‌ي رحم اسلام است؛ بسيار خوب است. ضمناً نوروز را بهانه‌اي براي زيارت اعتاب مقدّسه قرار مي‌دهند؛ به مشهد مسافرت مي‌كنند - كه هميشه يکي از پرجمعيت‌ترين اوقات سال در مشهد مقدّس، اوقات عيد نوروز بوده است - اين بسيار خوب است.

پس مي‌بينيد كه نوروز را نگه داشتند، محتواي آن را كه غلط بود، به محتواي صحيح و درست تبديل كردند. اين هنر ملت ايران و ذوق و سليقه‌ي ايراني مسلمان است. ما عيد نوروز را از ديدگاه كساني كه با اسلام سر و كار دارند، تأييد مي‌كنيم. عيد نوروز، چيز خوبي است. وسيله‌اي است كه با آن دل‌ها شاد مي‌شود، انسان‌ها با يكدیگر ارتباط برقرار مي‌كنند، صله‌ي رحم و صله‌ي احباب مي‌كنند؛ چون دوستان و رفقا هم مثل ارحام، احتياج به صله دارند. انسان بايد با ارحام صله كند، بايد با دوستان و رفقا هم صله كند؛ يعني ارتباط برقرار كند. اين، ارتباط عيد نوروز است كه بسيار خوب است. [سايت طوبي، مناسب‌هاي عمومي]

همخواني عيد نوروز با آموزه‌هاي اسلامي
بر خلاف برخي از افراد كه عيد نوروز را با آموزه‌هاي اسلامي ناهماهنگ و حتي در تعارض مي‌دانند، حضرت آيت الله خامنه‌اي آداب و رسوم اخلاقي و تربيتي آن را همخوان با نظام ارزشي و آموزه‌هاي ديني مي‌دانند و در اين باره از جمله مي‌فرمايند:

اين جشن يك جشن ملي است؛ جزو اعياد ديني نيست؛ لکن از سوي بزرگان شرع مقدس ما هم، نوروز مورد تأييد قرار گرفته. ما روايات متعددي داريم كه در آنها از نوروز تجليل شده و روز نوروز گرامي داشته شده. اين موجب شده است كه نوروز وسيله‌اي بشود براي اظهار عبوديت انسانها در مقابل پروردگار و تواضع ما در مقابل پروردگار. در واقع فرصتي است براي اينكه انسان دل خود را با ياد خدا هم طراوت ببخشد.

نوروز که يك عيد علي الظاهر غير ديني است، عيد ملي است، جنبه ي ديني و يادآوري ديني ندارد؛ اگرچه حالا در بعضي از روايات دارد که «النَّيروز من اَيامنا»: از روزهاي ماست - حالا نمي دانيم چقدر اين روايات اعتبار و استحکام سندي دارد - اما محتوای ديني در همهي حوادث زندگي انسان وجود دارد؛ از جمله در اين عيد. خوشبختانه مردم ما توجه دارند، دعا مي خوانند، ذکر مي گویند، در مشاهد مشرفه شرکت مي کنند؛ حتّي کساني که به شهرها و مراکزي مي روند که علي الظاهر مشاهد مشرفه ي معروف هم ندارد، آنجا اگر امامزاده اي پيدا شود، ساعت تحويل را حتما توي امامزاده مي گذرانند؛ اگر مثلاً فرض کنيد عيد را به شيراز مي روند، ساعت تحويل را در شاه چراغ مي روند؛ اين يك عادت بسيار پسندیده اي است در بين مردم ما. هرچه بتوان محتوای ديني را در همهي حوادث زندگي و پديده هاي زندگي افزايش داد، اين به نفع ماست.

محتوای انساني و اسلامي نوروز

من مايلم جوانان عزيز، بخصوص فرزندگان، به اين مطلب، درست توجّه کنند که اسلام در برخورد با پديده هايي که از کشورها و از ملتهای ديگر، يا از دوره هاي قبل به آن رسیده است، يك برخورد حکمت آميز و همراه با دقّت و نگاهي همه جانبه دارد. هر چيزي که قابل اين است تا محتوای صحيح پيدا کند، اسلام آن را مي گيرد، به آن جهت و محتوای صحيح مي دهد و در دسترس مردم مي گذارد. مثلاً بعضي از همين مراسم حج، مثل طواف، سعي و قرباني کردن، از قبل از اسلام بود. اسلام، اين مراسم را گرفت، محتوای شرک آلود، مادّي و غلط را از آن خارج کرد و محتوای توحيد ي به آن داد؛ آن را درک کرد و به صورت يك درس، به مردم برگرداند. کار خيلي عجيب و مهمّي است. در باب عيد نوروز و مراسم سنتي قديمي هم همين طور؛ اسلام، عيد نوروز را گرفت، محتوای انساني و اسلامي و معنوي به آن داد و به مردم برگرداند. اوّل سال تحويل، شما به دستور اسلام با خدا رابطه برقرار مي کنيد و مي گوويد: «يا مقلب القلوب و الابصار. يا مدبر اللّيل والنهار. يا محوّل الحول و الاحوال»؛ اي کسي که گردش زمين و آسمان، گردش دلها و چشمها و گردش روزگاران به دست توست، اين گردش قراردادي سال را هم براي ما با برکت و مبارك قرار بده؛ «حوّل حالنا الي احسن الحال»

نوروز و معنويت

امسال اتفاقاً بهار طبيعت، با بهار دعا و قرآن، همزمان شده است. چند روز ديگر، ماه مبارك رمضان شروع خواهد شد که بهار نوسازي و خودسازي انسان و بهار انس با خداست. مگر مي شود از اين جنبه ي کار، غافل ماند؟ همه ي خطاها و اشتباهات، ناشي از نپرداختن به اين جنبه ي کار است. آنکه خطايش کمتر بود، آنکه دلش به نور معرفت و هدايت خدا منور بود، آنکه اشاره اش براي اين ملت و براي ما و براي عشاق اسلام در عالم، راهگشا و راهنما بود يعني امام راحل عظيم ما به اين جهت اين طور بود که رابطه ي او با خدا، تأمين شده بود.

در دنيا، انقلابها، حکومتها، اداره ها و رياستها از آنجا عيب پيدا مي کند و منحرف مي شود که از اين جنبه يعني جنبه ي معنويت، جنبه ي رابطه ي با خدا، جنبه ي ارتباط و اتصال قلب به خدا غافل ماندند و غافل مي مانند. ما هم اگر دقت کنيم، آنجايي که پيش رفتيم، موفق شديم، خوب عمل کرديم و راضي هستيم، آنجايي است که اين جنبه را تأمين کرديم. هر جا هم ضربه خورديم، به خاطر ضعف در اين جنبه ي کار است.

ارتباط با خدا را نباید دست کم گرفت. همه چیز ما، در گرو این رابطه است. این رابطه است که دل ما را قرص می‌کند، تا از دشمنی‌ها هراس نکنیم. این رابطه‌ی با خداست که دل‌های ما را از محبت به مؤمنین و پویندگان راه خدا پُر می‌کند، تا اختلاف‌نظرها و اختلاف‌سلیقه‌ها را نبینیم. این رابطه‌ی با خدا و اتصال به خداست که موجب می‌شود، ما برای اهوای خودمان، حقیقت را زیر پا نگذاریم و مصلحت را فدای غرض شخصی نکنیم. این رابطه‌ی با خداست که موجب می‌شود، ما از راه خدا منحرف نشویم و از پیمودن این راه، پشیمان و خسته و ملول نگردیم. این رابطه‌ی با خدا، همیشه ممکن است و هیچ‌وقت دیر و محال نیست. [سخنرانی مقام معظم رهبری - کشوری و لشکری در نخستین روز از سال نو و در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان، ۱۳۶۹/۱/۱]

نوروز بهانه‌ای برای تحول درونی

حضرت آیت الله خامنه‌ای با توجه به اهمیت تحول درونی و بازنگری در اعمال و رفتار گذشته که در دعای تحویل سال هم مورد اشاره واقع شده است این مهم را مورد تأکید قرار داده می‌فرمایند:

اگر شما می‌خواهید روز اول فروردین را هم برای خودتان روز «نو» و نوروز قرار دهید، شرط دارد. شرطش این است که کاری کنید و حرکتی انجام دهید؛ حادثه‌ای بیافرینید. آن حادثه در کجاست؟ در درون خود شما! «یا مقلب القلوب و الابصار. یا مدبر اللیل و النهار. یا محوّل الحول و الاحوال. حوّل حالنا الی احسن الحال». اگر حال خود را عوض کردید، اگر توانستید گوهر انسانی خود را درخشان‌تر کنید، حقیقتاً برای شما «نوروز» است! اگر توانستید پیام انقلاب، پیام پیامبران، پیام امام بزرگوار و پیام خون‌های مطهر بهترین جوانان این ملت را - که در این راه ریخته شده است - به دل خودتان منتقل کنید، برای شما «نوروز» است.

عزیزان من! سعی کنید روز اول فروردین را برای خودتان «نوروز» کنید. بعضی کسان روز اول فروردینشان «نوروز» نیست. ممکن است اول فروردین برای آن‌ها از هر روز نحسی هم نحس‌تر باشد! اول فروردین - «نوروز» - برای آن‌هایی که در درون خود، به فساد و انحطاط گرایش پیدا می‌کنند، آن‌هایی که خود را از خدا دور می‌کنند، آن‌هایی که خود را از هدف‌های بلند این ملت و این انقلاب جدا می‌کنند، نوروز نیست، روز عید نیست، روز جشن و روز شادی نیست؛ شوم است! این، آن حقیقت مسأله در باب نوروز است.

پس «نوروز» به طور خلاصه خوب است. اول سال هجری شمسی است، روز نو، اول بهار، اول رویش و جوشش طبیعت و اول شروع زیبایی‌ها در عالم طبیعت است. این را برای خودتان هم اول بالندگی و جوشش و اول بروز زیبایی‌ها قرار دهید و برای خودتان «روز نو» کنید.

رهبر معظم انقلاب: نوروز، فرصتی است تا انسان به اصلاح امور روحی خود بپردازد. تحویل هر سال جدید شمسی - که با نوعی تحول در عالم طبیعت مصادف می‌باشد - فرصتی است تا انسان به تحول درونی و اصلاح امور روحی، معنوی، فکری و مادی خود بپردازد.

این دعای شریفی که به ما تعلیم داده اند تا در آغاز سال بخوانیم، درس همین تحول است. در این دعا، از خدای متعال درخواست می‌کنیم که در حال و وضعیت روحی و نفسانی ما، تحول و دگرگونی مبارکی را ایجاد کند. ایجاد تحول، کار خداست؛ اما ما موظفیم که برای این تحول در درون و در زندگی خود و در جهان، اقدام و تلاش کنیم و همت بگماریم.

ما در دعای آغاز تحویل، از خدای متعال می‌خواهیم که حالمان را به بهترین حال برگرداند. این تغییر و تحول، یکی از بزرگ‌ترین اسرار حرکت تکاملی انسان است که اسلام ما را به آن امر کرده و دستور داده است؛ مخصوص کسان خاصی هم نیست. مبادا کسی خیال کند که تغییر حال، از آن کسانی است که طبق معیارهای اسلامی، دچار بدحالی‌اند؛ حتی کسانی که حال و اخلاق نیکی دارند، چون بهترین نیستند، از خدا می‌خواهند که به سمت بهترین حرکت کنند. ما، هر که هستیم، هر جا هستیم و در هر مرتبه‌ای از دانش، معرفت، کمال و اخلاق انسانی قرار داریم، باید از خدا بخواهیم که حالمان را نیکوتر کند و ما را به سمت کامل‌تر شدن پیش ببرد.

وظیفه انسان در نوروز

رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در سخنانی با اشاره به وظایف افراد در برخورد با عید نوروز مطالبی را بیان می‌کنند که در یک مورد می‌فرمایند:

یکی از وظایف اول سال این است که هرکس به حالات و حساب خود، هم حساب شخصی و هم حساب عمومی، هم شخص، هم جماعت مثل یک ملت - رسیدگی کند. این بهانه خوبی است که انسان به پشت سر خود برگردد و غفلت‌هایی را که انجام داده است، کوتاهی‌ها و کارهای ناشایستی که از او سر زده است و همچنین کارهای خوب خود را یک بار دیگر مشاهده کند. یعنی برادران و خواهران عزیز من! همه ما باید عادت کنیم که هر سالی که نو می‌شود به مناسبت اول سال به گذشته‌ی یک ساله‌ی خود یک نگاهی بکنیم. هر یک از نقاط مثبت و منفی به ما پیامی می‌دهند.

نوروز فرصت مناسب برای رفع کدورت‌ها و آشتی قهرها

عید نوروز هم حقیقتی است. ما با عید نوروز موافقیم. کسی خیال نکند که عید نوروز از لحاظ اسلامی چیز بدی است؛ هرکس چنین تصویری بکند، واقعاً اشتباه کرده است. اسلام عید نوروز را رد نکرده است. البته ممکن است در زمان خلفای اول، عده‌ی تحت تأثیر تفکرات خاصی قرار گرفته باشند و نسبت به این قضیه به‌عنوان یک تهاجم فرهنگی برخورد کرده باشند و احتمالاً در بعضی از روایات رد شده باشد - که البته آن هم مسلم نیست - اما امروز عید نوروز چیز خوبی است؛ اول بهار است و مردم عادت کرده‌اند که این ایام را عید بگیرند و تعطیل باشند و شادی کنند و به دیدن یکدیگر بروند و به هم عیدی بدهند و قهرها آشتی کنند و دورها نزدیکی کنند؛ این چیز بسیار خوبی است و بنده صددرصد با عید نوروز و با جشن گرفتن این ایام موافقم.

هر کاری هم که در این ایام به جشن مردم کمک کند و آن را معنا ببخشد، خیلی خوب است و هیچ ایرادی ندارد؛ یعنی کسی که دارد برای عید نوروز برنامه ریزی می‌کند، نباید احساس گناه و جرم و کمبودی بکند؛ منتها شاد کردن مردم یک چیز است، مبتذل کردن فضا یک چیز دیگر است. من گاهی می‌بینم که به‌عنوان شاد کردن مردم، فضا را مبتذل می‌کنند! مثلاً اگر می‌خواهند جوك و لطیفه‌ی بگویند، لات‌بازی می‌کنند! لات‌بازی بد است؛ هر جا باشد، بد است؛ در تلویزیون هم بد است، در رادیو هم بد است. تیپ‌های متین و شسته و ژفته می‌توانند همان مقصود را به شکل‌های خوب کاملاً برآورده کنند؛ لزومی ندارد که در این زمینه آدم به پستی گرایش پیدا کند

نوروز نماد طراوت و مهربانی

عید نوروز يك عيد شرقي و حامل ارزشهاي برجسته و ممتازي است. در واقع عيد نوروز يك نماد است؛ نماد نوآوری و طراوت و جواني و نشاط، همچنین نماد مهرباني و محبت به يكدیگر، سرکشي برادران از يكدیگر، محبت خانواده‌هاي خويشاوند به يكدیگر، محکم کردن روابط دوستي و مهرباني میان دوستان، آشنایان و زدودن کینه‌ها؛ چون بهار مظهر طراوت است، مظهر نشاط است و همهي این معاني در واقع در بهار وجود دارد و این يك امتیاز است براي ملتهاي ما که نوروز را آغاز سال نو خودشان قرار دادند، مبدأ تاریخ قرار دادند؛ به خاطر اینکه حامل این معاني برجسته است.

نوروز؛ عامل همگرایی و هم افزایی ملت هاي منطقه

...عید نوروز وسیله اي براي همبستگی ملت هاي متعددي است که امیدواریم این همبستگی روز به روز میان ملت هاي برادر و همسایه و مومن بیشتر شود. [پیام مقام معظم رهبري به مناسبت آغاز سال جدید ۱۳۷۵/۱/۱]

امروز متأسفانه بعضي از قدرتهاي بزرگ درصدد بحران آفريني میان ملتها هستند؛ میان ملتها بحران آفريني مي کنند؛ ملتهاي برادر را در مقابل هم قرار مي دهند. اینجور وانمود مي کنند که منافع این ملتها در تقابل با يكدیگر هست.

واقعیت چیز دیگری است؛ واقعیت این است که منافع ملتهاي ما نه فقط در تقابل با يكدیگر نیست، بلکه کمک کننده و هم افزایی بخش يكدیگر است. ما مي توانیم در کنار هم باشیم، به هم کمک کنیم و يك مجموعه ي باارزش والای جهاني و فرهنگی و داراي قدرت بین المللي تشکیل بدهیم. این اجتماع امروز شما و ادامه ي این در سالهاي آینده، ان شاء الله به این هم کمک خواهد کرد.

ما از تقویت ارتباطات بین کشورهای این منطقه، کشورهای همسایه که فرهنگ مشترکي دارند، استقبال مي کنیم و به آن با همه ي توانمان کمک مي کنیم. هر کدام از این کشورهای همسایه ي ما در شرق ما، در غرب ما، در شمال و جنوب ما تقویت بشوند، ما احساس مي کنیم که این به سود ماست. هر کدام بتوانند در این ماجراهاي بزرگ جهاني، در این تضادهائي که هست، از خود هویت برجسته اي نشان بدهند، ما سرافراز مي شویم؛ ما خوشحال مي شویم. ما کمک مي کنیم، ان شاء الله خدای متعال هم کمک کند به همه ي ما. [بیانات رهبر انقلاب در دیدار با روساي جمهور شرکت کننده در جشن جهاني نوروز ۱۳۸۹/۱/۷]

\$

##شهید و معامله ای پُرسود

شهید و معامله اي پُرسود

حسین انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بِقِيَةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

معامله اي بزرگ با خدا

بخش اول آیه شریفه ای که از سوره مبارکه توبه در جلسه قبل قرائت شد، چهار موضوع در آن مطرح است: خریدار، فروشنده، جنس قابل فروش و قیمت جنس.

اما خریدار، بالاترین خریدار است. دیگر فوق این خریدار وجود ندارد. خریداری است مستجمع جمیع صفات کمال. کلیددار هستی، کارگردان هستی، مبدأ و معاد هستی. بصیر، علیم، خبیر، رحیم، کریم، ودود، لطیف و شکور. چه خریداری در جهان مانند اوست؟ کدام خریدار صفاتش مانند اوست؟ وجود مقدسش، خودش، صفاتش، اسمای حُسنایش بی‌نهایت است. و اما جنس مورد خرید او، جان و مال مؤمن است. جالب این است که جان مؤمن، مالکش خود مؤمن نیست. خود مؤمن همه موجودیتش مملوک است و ملکیتی نسبت به جانش ندارد. مالک جان، پروردگار است، خود خریدار. مال مؤمن هم ذاتاً ملک مؤمن نیست. ملکیت مؤمن اعتباری است. اعتباری است که از ملکیتش می‌تواند برود بیرون خانه‌ای که ملکش است، می‌تواند بفروشد، یکی دیگر مالکش می‌شود. اما مالک ذاتی آن مال، پروردگار است: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (آل عمران، ۱۸۹) این جنس مورد فروش که مؤمن جنس ملکی پروردگار را به خود پروردگار می‌فروشد، جانی که مال خود پروردگار است، مالی که مال خود پروردگار است، از مؤمن می‌خرد. مال خودش را می‌خرد. نمی‌دانم در این زمینه هیچ دقت فرموده‌اید که من مال خودم را به قیمت گرانی بخرم! جان مال اوست، مال ملک اوست، ولی اعلام کرده: مال مؤمن و جان مؤمن را می‌خرم. این سه بخش از معامله؛ خریدار خدا، فروشنده مؤمن، جنس مورد فروش، جان و مال، قیمت جنس خریداری شده: «بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» (التوبه، ۱۱۱) جنت نه جنات.

مراد از جنت چیست؟

به نظر می‌رسد جنات داستان دیگری دارد و جنت یک داستان دیگری دارد. در آخرین آیه سوره مبارکه فجر، همین کلمه جنت را می‌بینیم: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» (الفجر، ۲۷) «إِزْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» (الفجر، ۲۸) «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» (الفجر، ۲۹) «وَأَدْخُلِي جَنَّاتِي» (الفجر، ۳۰). اینجا کلمه جنت، «متصل به» متکلم است. بهشت نه، بهشت نه، بهشت‌ها. داستان جنت در آیه سوره توبه و سوره فجر چه داستانی است؟ من خودم نمی‌دانم و نمی‌فهمم! دقت هم کردم، ولی برای من روشن نشده. حالا کسانی هستند که دقایق و لطایف قرآن کریم را بدانند. من که می‌خواهم برای مستمع محترم بیان کنم، فقط می‌توانم بگویم جنت، جنتی. اما نمی‌دانم یعنی چه؟ کم‌کار هم در قرآن نبوده‌ام. در طول یازده سال، بخش عمده‌ای از وقتم، بعد از نماز صبح تا ده شب، الا دو ساعت ظهر برای ناهار و نماز و یک استراحت مختصر، چهل جلد تفسیر قرآن، هر جلدی هفتصد صفحه، هشتصد صفحه نوشتم. همه‌اش را هم در خلوت نوشتم، یک نفر به کمک طلبیده نشد. کتاب‌ها و مجلات علمی فراوانی را زیر و رو کردم، اما در بسیاری از موارد قرآن ماندم. فقط ترجمه‌اش را نوشتم و یک شرح مختصر، اما بیان کیفیت نه. برایم امکان نبود، نمی‌دانستم، نمی‌فهمیدم، من نباید یک پله می‌آمدم بالا، عالمی را برای بیان مسائل الهی دعوت کرده بودند، آمد پله اول نشست. منبر سه تا پله داشت. گفتند: آقا! برو بالا. گفت: من به اندازه علمم این پایین نشستم. اگر بروم بالا، باید به اندازه جهلم بروم بالا. جهلم بی‌نهایت و علمم اندک است.

دریادریا نکته در آیه ای از قرآن

این بخش اول آیه که این هم معجزه قرآن مجید است؛ چند حقیقت را در یک نصف خط ارائه کرده: *اِشْتَرِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ* (التوبة، ۱۱۱) یک خط نمی‌شود، ولی اهل دل، اهل حال، آنهایی که شرح داده‌اند، اهل حالی که می‌خواهند بعداً شرح بدهند، دریادریا مطلب از این نصف خط درمی‌آورند. یکی، شناساندن مؤمن که خودش خیلی کار می‌برد. امیرالمؤمنین (ع) یک‌بار به پیغمبر (ص) گفت: مؤمن را به من بشناسان. حضرت هم بیست ویژگی برای مؤمن بیان کرد. در کتاب‌های مهم روایتی هم هست. من یک وقت سراغ این بیست ویژگی رفتم، حفظ هم کردم، که برای ماه مبارک رمضان یا مجلس ظهر یا شب توضیح بدهم، اصلاً واردش نشدم، دیدم این بیست تا ماه رمضان می‌خواهد. ولی معرفی پیغمبر (ص) نصف صفحه هم نمی‌شود، سه خط است.

شخصیت والای فیض کاشانی

این بخش اول آیه. خریدار خداوند، فروشنده مؤمن، جنس مورد خرید؛ جان و مالی که ملک خود خریدار است. قیمت «بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ». این ملک خود خریدار، من را یاد یک غزل فیض کاشانی انداخت، این مرد بزرگ، این مردی که حدود چهارصد سال پیش گوشه کاشان - که حداقل پنج ماهش در اوج گرمات، داخل یک خانه کاهگلی، با یک قلم چوبی، با دواتی که خودش درست می‌کرد، مرکبی که خودش درست می‌کرد. نشسته، سیصد جلد کتاب علمی نوشته، که بعضی کتاب‌هایش بالای بیست هزار صفحه است. یک دانه اش چه هم‌تی، چه حوصله‌ای، چه حالی، چه عشقی، چه ایمانی؟ من می‌خواهم بیایم برای شما یک سخنرانی نیم ساعت یا سه ربع بکنم، زورم می‌آید دوتا کتاب را ورق بزنم. یک مطلب قوی پخته برایتان بیاورم. می‌گویم حال ندارم. حالا همان‌هایی را که بلدم می‌روم، یک طوری برای مردم می‌گویم. حالا یک خرده هم پس و پیشش می‌کنم که نگویند تکراری است. در حالی که در آن گرمای نزدیک پنجاه درجه، هیچ کدام از این وسایل خنک کننده نبود، وسایل خنک کننده یک بادبزنی بود. اگر فیض می‌خواست دائم خودش را باد بزند که نمی‌توانست بنویسد. محجة البیضاءش که در مسائل معنوی و اخلاقی و چهارهزار صفحه است. با آدم واردی صحبت می‌کردم که این سیصد جلد کتابش اگر مطابق زمان بخواهد چاپ شود، وزیری، هر کدام پانصد صفحه، چند جلد می‌شود؟ او آدم ارزیابی بود، می‌دانستم. گفت: پانصد جلد بدون کمک یک نفره! این مرد الهی، غیر از این سیصد جلد کتاب که به چاپ زمان ما پانصد جلد می‌شود، دیوان شعر هم دارد. حافظ در کل عمرش، همین یک دیوان را دارد. سعدی در کل عمرش، یک بوستان دارد و یک گلستان. ایشان دیوان شعرش سه جلد است. چه عمری داشت، چه برکتی داشت عمرش، چه حالی داشت، چه حوصله‌ای داشت، چه ایمانی داشت، چه عشق جوشانی به فرهنگ پروردگار داشت؟! من که خیلی حالی ام نمی‌شود. در این غزلش می‌گوید که می‌خواهم یک نماز بخوانم، مثلاً نماز صبح، می‌روم آب را برمی‌دارم، می‌ریزم روی صورتم، و روی دوتا دستم را مسح می‌کنم. این آب که برای توست، این صورت و دوتا دست و جای مسح سر و مسح پا، اینها هم که برای توست. قبله هم که برای توست. فضایی دهان من هم که برای توست. زبان و دندان‌هایی که می‌خواهم کلمات را ادا کنم، این هم که برای توست. روحی که من را زنده نگه می‌دارد، این هم که برای توست. صاف رو به قبله می‌ایستم، این ایستادن بدنم هم که ساختمان تو است. رکوع می‌کنم، قفل و بست کمرم برای توست. سجده می‌کنم، قفل و بست زانویم و تاب و راست شدنش برای

توست. حمد و سوره و ذکر رکوع و سجود و تشهد هم براي توست. من چه نمازي بخوانم که براي خودم باشد، تقديم به تو بکنم؟ پس اصلاً من نماز نمي خوانم. در دوره عمرم همه اش تويي و بس. که هست از همه سو و از همه رو راه به تو، به تو برگردد، اگر راهرويي برگردد چه چيزي مال من است که به تو تقديم کنم؟ بگويم اين ملکم است، به تو مي فروشم. ملکي وجود ندارد. خدا جان مؤمن را که مي خرد، مال مؤمن را که مي خرد. هر دوي آن براي خودش است، اما به گران ترين قيمت مي خرد و قيمتش را به فروشنده مي پردازد؛ يعني بايد بگويم همه اش تويي، همه اش از توست، همه اش لطف توست، همه اش جلوه رحمت توست. من اگر اين طوري نگاه مي کنم يا نگاه بکنم، جا براي ريا مي ماند؟ جا براي غرور مي ماند؟ جا براي اعلام منم مي ماند؟ جا براي هيچ چيز نمي ماند. همه اش لله» (البقرة، ۱۱۵).

اين بخش اول آيه بود و بخش هاي بعد همين آيه را تقريباً شنيده ايد. حالا برويم آيه دومي که وصل به الله اِشْتَرِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (التوبة، ۱۱۱)، را در آيه بعد توضيح مي دهد. در آيه اول، فقط خريد و فروش و مزد و جنس و اينها را بيان مي کند. ولي در آيه دوم، کلمه مؤمنين آيه اول را توضيح مي دهد که اگر لله اِشْتَرِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»، اين مؤمنيني که مورد نظر من است، براي شما بندگانم معرفي کنم، که چه ويژگي هاي دارند.

ويژگي هاي مؤمنين

الف) نائب بودن

-معناي توبه

نه تا ويژگي بيان کرده که البته امشب و فردا شب به دوتاي آن هم نمي شود رسيد. یک: «الْتَّائِبُونَ» (التوبة، ۱۱۲) توبه که سه چهار واقعيت است. یک توبه، توبه از گناه است. خودم را آلوده کردم، خودم را دست شيطان سپردم، خودم را دست هواي نفس سپردم، مرتکب اعمال يا اخلاقي شدم که من را نجس کرد. حالا به یک کتابي برمي خورم، به یک متني برمي خورم، به یک آيه اي برمي خورم، به یک عالم رباني برمي خورم، نصف شب روي پشت بام، گوشم صداي یک قرآن خواني که لله» (الحديد، ۱۶) به چنين آيه اي، از یک صاحب نفسي برمي خورم، مي بينم که خيلي به خودم ضربه زده ام. به روحم زخم زدم، نفسم را نجس کردم، فکرم را داغون کردم، اعضا و جوارحم را آلوده کردم. ولي با شنيدن یک آيه، با ديدن یک متن، با ديدن یک منبر، منبر به درد بخور، پشيمان مي شوم، پي مي برم که اشتباه کرده ام، خطا کرده ام. مي آيم و به پروردگار عزيز عالم، مثل پدرم آدم و مادرم حوا که یک ترک اولي انجام دادند. اسمش را هم نمي شود گذاشت گناه، نمي شود اسمش را گذاشت گناه. یک ترک اولي کردند. حبيب من، به من گفت: الحمد لله سالميد و دوتايي تان وارد اين باغ آباد شويد، از هر جايش دلتان مي خواهد بخوريد: «فَكَلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا» (الأعراف، ۱۹)، ولي مواظب باشيد: «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» (الأعراف، ۱۹) به اين یک درخت نزديک نشويد، چون اين یک دانه درخت زخم مي زند به شما. البته نه زخم کاري، نه زخمي که اهل جهنم شويد. اين را من در توضيح آيه مي گويم، نزديک نشويد. مي روم پيش طبيب، حالات خودم را مي گويم. طبيب به من مي گويد: بهتر است که در سالادت سرکه نريزي، بهتر است خربزه نخوري، خب حالا اگر من داخل سالادم سرکه ريختم، يا دوتا قارچ خربزه خوردم، مرگي در کار نيست، یک تلنگر به سلامتي ام

می خورد. وقتی بیدار می شوم، بینا می شوم، می فهمم که در پیشگاه مقدس ذات مستجمع صفات کمال چه غلطی کردم و چه آبرویی از خودم ریختم! می گویم: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» (الأعراف، ۲۳) این باادب ترین توبه ای است که من در قرآن و در روایات دیدم: «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»، خدا هم بصیر است، توبه ام را واقعی می بیند، پشیمانی ام را واقعی می بیند، «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (البقرة، ۳۷) قبولم می کند، می بخشد من را، عاشقم هم می شود. من گنهکار بودم، خودم را آلوده کردم، نجس کردم، پشیمان لِّلَّهِ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ» (البقرة، ۲۲۲) عاشق تائبان هستم. «وَيَحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (البقرة، ۲۲۲) و وقتی او عاشق آدم می شود، عشقش چه کار می کند! همان کاری که برای هر تائبی می کند. دیدید که با هر چه کار کرد؟ حتی اراده کرد که هر با هفتاد و دو نفر یکجا دفن نشود. یک فرسخ لشکر را دواند، آنجا شهید شد، افتاد روی زمین، قوم و خویش هایش سریع آمدند، دفنش کردند که بعداً حرم، ضریح، گنبد، بارگاه، زیارتنامه و زائر برایش درست شود و به تائبان بگوید این پذیرایی من از گنهکار توبه کننده است «یحب التوابین».

می گشد آدم را این جمله؛ من عاشقان تائبانم، این یک توبه است. یک توبه؛ از تقصیر در عبادت است. معنی تقصیر از عبادت، این نیست که من در عبادتم مقصر بودم، به معنایی که در ذهنم است. معنی تقصیر؛ کوتاهی در عبادت است. که دست خودم هم نبوده، نبوده. نماز می خوانم، خوب هم می خوانم، با شرایط هم می خوانم، درست هم می خوانم، سلام نمازم را که می دهم اشکم می ریزم. به او می گویم: «که کمال الجود بذل الموجود». بیشتر از این از دستم نیامد. من را ببخش، من کوتاه کارم، نتوانستم. من برابر با شأن تو، برابر با عظمت تو، برابر با آقایی تو، برابر با کرامت تو، عبادت نکردم. یک رباعی برایتان بخوانم؛ من خودم شاعرم و دیوانم هزار و دویست صفحه است، چاپ شده، چند بار حدود دویست تا. دیوان شعر هم دارم، همه اش را دیدم، اما من زیباتر از این رباعی در معنا، در هیچ کتابی ندیدم. برای سعدی است در گلستان، چقدر عالی است:

بر در کعبه سائلی دیدم. سائل؛ یعنی دعاکننده، نه گدا. خودش دیده سعدی.

بر در کعبه سائلی دیدم/ که همی گفت و می گریستی خش

به خاطر ریتم شعر خش می خوانیم خوش است. یعنی گریه باحالی می کرد.

بر در کعبه سائلی دیدم/ که همی گفت و می گریستی خش

به خدا می گوید:

من نگویم که طاعتم بپذیر. معلوم می شود که اهل عبادت بوده.

من نگویم که طاعتم بپذیر/ قلم عفو بر گناهم کش

نمی خواهد عبادت من را نگاه کنی، پاکم کن. یک توبه، توبه از این است که عبادت من مطابق شأن تو نیست، ببخش من را.

یک توبه هم به معنی لغت خودش است. تاب یعنی رجوع، معنی اش این است که من رو به طرف پروردگار دارم. دارم می روم به سوی لقای او، دارم می روم به سوی قرب او، دارم می روم به سوی رحمت او. همه چیز دنیایم؛ هم زنم، بچه ام، مغازه ام، درآمد، خوراکم، همه را دارم دنبال خودم می کشم. دارم می روم به طرف محبوب، همه را هم دارم دنبال خودم می کشم. اینجا هیچ کس هم

زورش به من نمی‌رسد. یعنی ده میلیارد مال ربا بگذارند کنارم اصلاً نگاه نمی‌کنم. مال من نیست، حرام با من نمی‌خواند، خواسته‌های نامشروع به من نمی‌خواند، نمی‌خورد. دارم می‌روم رو به خدا، یعنی دائم در حال توبه‌ام. هیچ وقت به محبوبم پشت نمی‌کنم. اگر بنا باشد پشت کنم فقط به گناهان پشت می‌کنم. این یکی از زیباترین مراتب توبه است، «التائبون».

ب) حامد بودن

بخش دومش، «الْحَامِدُونَ» (التوبة، ۱۱۲)؛ یعنی هر چه را می‌خواهند تعریف کنند. چون همه زیبایی‌ها و خوبی‌ها از وجود مقدس اوست. حمد همه زیبایی‌ها و خوبی‌ها را به پیشگاه او تقدیم می‌کنند. کوه را نگاه می‌کند و می‌گوید: من از تو تعریف نمی‌کنم. دریا را نگاه می‌کند و می‌گوید: من از تو تعریف نمی‌کنم. همسرش را نگاه می‌کند و می‌گوید: من از تو تعریف نمی‌کنم. پول را نگاه می‌کند و می‌گوید: من از تو تعریف نمی‌کنم. فرش و خانه و اثاثش را نگاه می‌کند و می‌گوید: من از تو تعریف نمی‌کنم. چون همه زیبایی‌ها تجلی اوست. من از او تعریف می‌کنم. این است که در کتاب‌ها نوشته‌اند: حمد ویژه وجود مقدس پروردگار مهربان عالم است. اگر شما حمد را جای دیگر ببرید، برگشت آن حمد به پروردگار عالم است.

حسن یوسف را به عالم کس ندید/ حسن آن دارد که یوسف آفرید

گیتی و خوبان آن در نظر، آیینه‌ای است/ دیده ندید اندر آن، جز رخ زیبای دوست

ملک دل و گنج عشق، دولت پاینده‌ای است/ کز همه پرداختیم، غیر تمنای دوست

یک رباعی هم از باباطاهر بخوانم:

به دریا بنگرم دریا تو بینم / به صحرا بنگرم صحرا تو بینم + منظور اینست که همه حمد برای توست، نه برای دریا.

به دریا و به صحرا و در و دشت / نشان از قامت رعنا تو بینم

یک خط شعر هم از سعدی بخوانم:

خدا بینی چه نعمت عظیمی است، چه نعمت عظیمی است.

نقش کردم، من از قول او می‌خوانم، خودم به قول لات‌های تهران، به حضرت عباس این کاره نبودم و هنوز هم نیستم. اما از قول دیگران خواندن که عیبی ندارد.

نقش کردم رخ زیبای تو بر خانه دل/ خانه ویران شد و آن نقش به دیوار بماند

یک جمله هم از امیرالمؤمنین (ع) بخوانم: «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله و معه و بعده».

نیست بر لوح دلم، اینها را اهل خدا می‌گویند:

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار/ چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

این هم گوشه اندکی از «الحامدون». حالا تا جلسه بعد ببینیم او رشته کار و رشته حرف را به کجا می‌کشاند؟ و چه لطفی می‌کند، چه محبتی می‌کند!

خوشا آنان که در این صحنه خاک/ چو خورشیدی درخشیدند و رفتند

خوشا آنان که در میزان وجدان/ حساب خویش سنجیدند و رفتند

خوشا آنان که بذر آدمیت/ در این ویرانه پاشیدند و رفتند

خوشا آنان که پا در وادی حق/ نهادند و نلغزیدند و رفتند

خوشا آنان که بار دوستی را / کشیدند و نرنجیدند و رفتند

روضه حضرت زینب (س)

زینب چو دید پیکری اندر میان خاک / از دل کشید ناله به صد آه سوزناک
که ای خفته خوش به بستر خون، دیده باز کن / احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن
طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر / دستی به دستگیری ایشان دراز کن
ای وارث سریر امامت ز جای خیز / بر کشتگان بی کفن خود، نماز کن
یا دست ما بگیر و از این ورطه بلا / بار دگر روانه به سوی حجاز کن
حسین من نمی خواهم با شمر و خولی همسفر باشم، نمی خواهم با سنان و عمر سعد همسفر باشم.
برخیز صبح، شام شد ای میر کاروان / بار دگر روانه به سوی حجاز کن
نمی دونم کنار بدن برای خواهر چه اتفاقی افتاد که دختر سیزده ساله صدا زد: «ابتا! انظر الی عمّتی
المظلومه».

تهران / دانشگاه امام صادق (ع) / فاطمیه ۹۸ / جلسه دوم

\$

##بزرگداشت شهید

بزرگداشت شهید

استاد حسین انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ
أَجْمَعِينَ».

خدا، خریدار خون شهدا

-معنای «الله»

در مجلس بزرگداشتی که برای شهید مخلص، مرحوم حاج قاسم سلیمانی ادای وظیفه می کردم، از
سوره مبارکه توبه دو آیه مطرح شد که گستردگی مفهوم و معنای آن دو آیه، فرصت نداد جز به ترجمه
دو آیه و توضیح مختصری بسنده کنم. در محضر مبارک شما، دنباله بحث آن دو آیه را عرضه می دارم،
ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة (التوبة، ۱۱۱) به یقین، من «الله»، که
این کلمه «الله» در فارسی معادل ندارد، اگر در ترجمه های قرآن ملاحظه می کنید؛ الله را خدا معنی
کرده اند، این معنا درست نیست. به قول معروف از تنگی قافیه، کلمه خدا را برای الله انتخاب
کرده اند. الله یعنی ذات مستجمع جمیع صفات کمال که نهایی برای این صفات کمال فرض نمی شود
و توضیح این جمله ذات مستجمع جمیع صفات کمال به طور مختصر، دعای جوشن کبیر است.

بهای خون شهید در قرآن

چنین وجود بی نهایی با اسما و صفات کمالیه اش در ابتدای آیه اعلام می کند: من جان و مال مردم
مؤمن را می خرم، به چه قیمتی؟ «بأن لهم الجنة» (التوبة، ۱۱۱). البته من در آن مجلس عرض کردم

که این جنت را نمی‌فهمم، نمی‌دانم یعنی چه؟ چون در اغلب آیات قرآن برای خوبان عالم، خداوند جنات را رقم زده. جنات به فرموده امیرالمؤمنین (ع)، هشت تا و در یک سطح گسترده است به پهنای همه آسمان‌ها و زمین، و طبقه طبقه روی هم نیست. این هشت بهشت را هم قرآن آدرسش داده که آن آدرس هم جز روز قیامت برای کسی روشن نیست. رسول خدا (ص) هشت بهشت را در آنجا دیدند، «عند صدره المنتهی» که درک این صدره المنتهی هم ظاهراً کار ممکن نیست. اما در این آیه شریفه می‌گوید: «بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» (التوبة، ۱۱۱) در حالی که ما روایاتی داریم، روایات صحیح در کتاب‌های معتبر که بعضی‌ها وقتی وارد قیامت می‌شوند، به آنها گفته می‌شود: «أَدْخُلْ مِنْ أَيْ بَابٍ شِئْتَ» از هر کدام از این هشت بهشت که می‌خواهی وارد شوی، وارد شو و مانعی برای تو نیست. اما این جنت کجاست؟ چیست؟ چه نعمت‌هایی دارد؟ روشن نیست.

در ابتدای این آیه، پروردگار می‌فرماید: من مشتری هستم. فروشنده مؤمن است، نه کس دیگری. چون تا کسی با پروردگار مهربان عالم پیوند نداشته باشد (پیوند قلبی، اعتقادی، محبتی)، به آن حریم راه ندارد. فروشنده مؤمن است، خریدار منم، جنس مورد خرید جان و مال مؤمن است، قیمت این معامله جنت است، مفرد هم هست، جنت. ولی برای دیگر مؤمنان جمع است، جنات. اینجا معلوم می‌شود خصوصیتی دارد که برای ما روشن نیست. خب اینها در دنیا چه کاره بودند که به چنین واقعیتی دست یافتند که خدا خودش شد مشتری و اینها هم شدند فروشنده؟ چه شد این‌گونه شدند؟ البته در آیه بعد، نه‌تا ویژگی برای اینها بیان کرده که خود آن نه‌تا ویژگی، جهانی است. عالمی است که در قرائتش، عنایت خواهید کرد که این ویژگی‌ها ویژگی‌های خاصی است. همه ندارند، نه اینکه اگر همه‌شان را نداشته باشند مؤمن نیستند! نه، مؤمن هستند ولی مردم مؤمن هم صف‌های مختلفی دارند.

مراتب مؤمنان در قرآن

شما در سوره مبارکه واقعه دو طایفه مؤمن را می‌بینید: «فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» (الواقعه، ۸) این یک طایفه که پاداش قیامتی اصحاب میمنه را در آیات بعد سوره واقعه بیان می‌کند. طایفه دیگر: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» (الواقعه، ۱۰) «أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (الواقعه، ۱۱). این دوتا فرق می‌کنند، ولی هر دو مؤمن هستند. در دیگر آیات هم باز این دسته بندی را می‌بینیم که پروردگار عالم برای هر کدام پاداشی و خصوصیات را بیان کرده است؛ ولی اینهایی که در این آیه اول مطرح هستند، این قدر عظیم و بزرگ هستند که در آیه دوم نه‌تا خصوصیت برایشان بیان می‌کند. از شگفتی‌ها این است که هر نه‌تا خصوصیت را با اسم فاعلی بیان می‌کند؛ یعنی نه‌تا خصوصیتی که در آنها ثابت بوده، هر نه‌تا هم تا زنده و در کار بوده و انجام می‌گرفته، تعطیلی نداشته و ثابت بودنش هم در وجودشان به‌گونه‌ای بوده که تمام جریانات تلخ و شیرین از کنارشان عبور کرده است. تلنگر به اینها نتوانسته بزند، این قدر قوی و ثابت بودند و پابرجا.

«يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (التوبة، ۱۱۱) اینهایی که من جان و مالشان را خریدم و می‌خرم - که نسبت به پروردگار عالم افعال منسلخ از زمان است من می‌گویم «إِشْتَرَيْتُ»؛ یعنی قبلاً خریدم. زمان با من هست، می‌گویم: «إِشْتَرَيْتُ» بعداً می‌خرم. زمان با من هست، الآن می‌خرم، زمان با من هست. اما زمان در پیشگاه پروردگار راه ندارد. «يَسْبَحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ» (الجمعة، ۱) فعل مضارع است؛ یعنی

همین الآن آنچه در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح‌گوي حق هستند. ابتدای بعضی از سوره‌ها می‌خوانیم: «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (الحدید، ۱) این آیه هم، همراه با زمان معنی نمی‌شود که بگوییم آنچه در آسمان‌ها و زمین بوده، قبلاً تسبیح‌گو بودند، یعنی الآن نیستند. سبح هم همین طور معنی می‌شود؛ همواره آنچه در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح‌گوي پروردگار است. اینجا هم همین طور است، زمان در حریم او مطرح نیست. خریده، می‌خرد و دائم هم می‌خرد. اصلاً در حال خریدن است.

کار اینها این بود که به جنگ با دشمنان دین، دشمنان ارزش‌ها، دشمنان مردم، دشمنان حقایق، همواره شرکت کردند. «یقاتلون» فعل مضارع است، نیامدند به انبیا بگویند: ما که با شما یک‌بار به جنگ آمدیم، تکلیفمان را ادا کردیم، حالا اجازه بدهید پیش زن و بچه‌مان و شهر و دیارمان و خانه مان بمانیم. نه، یقاتلون. مشرکین یهود، حدوداً هشتاد و دو جنگ در ده سال، به پیغمبر (ص) تحمیل کردند. در ده سال، یعنی سالی هشت تا. بعضی از این جنگ‌ها را خود پیغمبر (ص) شرکت داشتند و امور نظامی‌اش را هدایت می‌کردند. بعضی‌هایش هم در اختیار چهره‌های ناب‌ایمانی بود. الا یک‌بار که پیغمبر (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «شما در مدینه بمان و در این جنگی که ما می‌رویم، شرکت نکن». چون یک توطئه سنگینی داشت که با نبود پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) به مدینه هجوم کند؛ اگر دشمن می‌فهمید امیرالمؤمنین (ع) مانده و نرفته جنگ، مدینه از آسیب محفوظ می‌ماند. وقتی به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: شما بمان، به قول ما دل امیرالمؤمنین سوخت که چرا این بار من را نمی‌برد؟ اینجا پیغمبر (ص) به او فرمود: نمی‌خواهی مقام تو در کنار من، مقام هارون از موسی باشد؟ «أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» خداوند به موسی گفت: داری می‌آیی کوه طور، چهل شبانه‌روز می‌کشد. هارون را بگذار در امت که شیرازه کار از هم نپاشد. غیر از آن، یک‌بار امیرالمؤمنین (ع) در نود جنگ شرکت کرد، یک‌دانه‌اش هم به پیغمبر نگفت به من اجازه بده پیش زن و بچه‌ام بمانم. کسی که زن و بچه‌اش فوق همه زن و بچه‌های عالمیان بودند، این معنی یقاتلون است.

هشت سال رودررویی با صدام و هفده کشور مشرک که به صدام کمک می‌دادند. سال‌ها لبنان، سوریه، عراق، این معنی یقاتلون است. اما یقاتلون اینها هم خالص بوده، «لله». توقع هیچ چیز نداشتند که حالا از اینها استقبال شود، مجسمه برایشان بسازند یا حقوق خیلی بالایی برایشان مقرر شود. می‌دیدید که با یک‌دست لباس کهنه بی‌نشان در این بیابان‌ها، در این دره‌ها، در این خاک‌ها، در این رمل‌ها می‌جنگیدند. با لبخند می‌جنگیدند و با یک حالی به طرف مقابلشان که در فیلم پیدا نبود، لله (التوبة، ۱۱۱) يَقْتُلُونَ، این گرگان درنده و این سگان هار را هر جا ببینند می‌کشند. دیگر ما گرگ‌تر از داعش، النصره و طالبان نداشتیم در این دوره اخیر و اگر گرگ‌ها زبان داشتند، واقعاً به ما ایراد می‌گرفتند و می‌گفتند: ما هر وقت گرسنه شویم، اگر چیزی در بیابان گیر بیاوریم، یک چرنده ای، یک حیوانی، آن را می‌گیریم، به اندازه رفع گرسنگی، گوشت و استخوانش را می‌خوریم. فیلم ما را ببینید! رد می‌شویم، بقیه‌اش را می‌گذاریم برای گرسنه بعد از خودمان. حالا ما این لغت را برای اینها به کار می‌گیریم. خب چه درندگانی در زمان ما که با نیت کشتار وسیع، غارت اموال و غصب سرزمین‌های مردم داشتند؟ چه درندگانی درنده‌تر از اینها؟ و مؤمن بیاید خودش را رودرروی این

عقرب‌هاي جزّار، درندگان خطرناک، آدم کش‌هاي بي‌نظير. شما در مدت عمر خودتان نشنیده بودید يا ندیده بودید که انساني را زنده‌زنده در قفس بکنند و آتش بزنند! بالاترين گناه بعد از پیامبر(ص)

من یک‌بارش را فقط خبر دارم؛ بعد از مرگ پیغمبر(ص)، آنهایی که رأی دادند به ناحق و آدمي که اهل مکه بود و کاسب جزء، به سر کار آوردند و او را با امیرالمؤمنین(ع) جابه‌جا کردند. یک جابه‌جایی که در تاریخ بشر نظیر نداشته و گناهی در تاریخ بشر سنگین‌تر از این اتفاق نیفتاده که امیرالمؤمنین(ع) را کنار بزنند. روزها، این علم‌الله، عین‌الله، اُذن‌الله، رحمت‌الله، یک زنبیل و بیل و بیلچه و تیشه بردارد، برود داخل باغ‌هاي مدینه، آبیاری کند برای مردم و اجرت بگیرد؛ يعني همه‌چیزش را تعطیل کرد. گناهی بالاتر از این اتفاق نیفتاده. اینکه به او رأی دادند، رأی غلط، رأی براساس هواوهوس، رأی براساس مکتب شرک مکه و رأی بت‌پرستی که دیدند آن سیصدوشصت بتی که امیرالمؤمنین(ع) رفت روی دوش پیغمبر(ص)، شکست و ریخت، آن‌طور بت‌ها را دیگر نمی‌توانند عَلم کنند. پس بت دوپای جانداري را عَلم کردند و میلیاردها نفر را تا امروز در بت‌پرستی انساني کشانند. اگر روایاتشان را ببینید، عنایت می‌فرمایید که من چه حرف درستی می‌زنم! الآن بین یک‌میلیارد انسان، به جای پروردگار(کتاب‌هایشان را نگاه کنید)، این دوتا را می‌پرستند و اسم خدا یک روکش است روی این دو نفر. این نفر اولی سقیفه نزدیک مردنش گفت: ای کاش سه کار انجام نداده بودم و مرد؛ و سه کار را انجام داده بودم. ای کاش فلان کس را زنده زنده در آتش نمی‌سوزاندم. بیشتر هم دستش نرفت زنده‌زنده کسی را بسوزاند. اما جانشینانش، داعش چندهزار نفر را زنده‌زنده سوزانند، به تبع او. يعني اگر می‌گفتی دلیلتان برای سوزاندن این مرد، این زن، این بچه چیست؟ سوزاندن آن مرد را به دست آن شاه اول سقیفه، دلیل می‌آوردند و می‌گفتند: ارباب این کار را کرد، ما هم به پیروي از او این کار را می‌کنیم. جنگ با این گرگ‌ها، «يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ» (التوبة، ۱۱۱) می‌کشند این گرگان را و این سگ‌هاي هار را و این کافران را و مشرکان را. یقتلون و یقتلون، بعضي‌هایشان هم در این جنگ خودشان کشته می‌شوند، و یقتلون.

وعدۀ حق الهی به شهدا

حالا من به این کسی که جانش را خریدم، مالش را خریدم، گفتم: در این «بیع و شرا» ارزش جنس تو جنت است. «بَأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» حالا آیه را ببینید چقدر زیباست: «وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ» (التوبة، ۱۱۱) اینکه به اینها وعده جنت دادم، این وعده برعهده من، یک وعده انجام شدنی قطعی است و این وعده را من در تورات موسی هم به اینگونه افراد دادم. در انجیل هم دادم. در قرآن لله (التوبة، ۱۱۱) در تعهدکنندگان، چه کسی در انجام تعهدش وفادارتر از خداست؟ حالا رو می‌کند به روح شهید و مؤمنی که جان و مالش را با او معامله کرده: «فَأَسْتَبْشِرُوا» (التوبة، ۱۱۱) مژده باد به شما! خوش به‌حالتان، شاد باشید، خوشحال باشید، «بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ» (التوبة، ۱۱۱) به این خریدوفروشی که با من کردید. «وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (التوبة، ۱۱۱) ما این عظیمش را هم نمی‌فهمیم. من که واقعاً نمی‌فهمم. آخر، پروردگاری که بی‌نهایت است، بیاید یک موضوعی را برای مؤمنی بگوید، عظیم است. نمی‌دانیم این عظیم چیست؟ ما لغتش را در قرآن می‌بینیم، اما هویتش را که نشان ندادند، حقیقتش را که نشان ندادند، خبری است که ما عمق خبر را درک نمی‌کنیم. من

مقدار زیاده روی می‌کنم. اینجایی که مسئله فهم و نفهمی است، باید به خودم نسبت بدهم و از شما عذر می‌خواهم. عظیم در این آیه را نمی‌فهمم یعنی چه؟ و «ذلک» این جنتی که اول آیه گفتیم: «هو الفوز العظيم». این یک آیه که خود این آیه هم خیلی بحث گسترده‌ای دارد.

آیه دوم، این مؤمنینی که مشتری‌شان من خدا هستم و دوتا جنس هم از آنها می‌خرم؛ جان و مال. این جان و مال هم ملک خود اینها نبوده، ملک من بوده و من به آنها عطا کردم، من ملک خودم را از آنها «بأنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» می‌خرم. چه کسی مالک جانش است؟ چه کسی مالک مالش است؟ مالی که در اختیار ماست، ما نسبت به این مال ملکیت اعتباری داریم، نه ملکیت ذاتی. ملکیت اعتباری ملک واقعی نیست، لذا ملک‌های ما قابل نقل و انتقال است، ولی ملکیت پروردگار ذاتی است، قابل نقل و انتقال نیست. این جانی را که خریده، ملک خودش بوده. این مالی را که خریده، ملک خودش بوده، پیش مردم مؤمن امانت بوده. خیلی عجیب است، که دو ملک خودش را، یعنی جان و مال را «بأنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» خریده! این هم یک چیز جالب عجیبی است؛ که یکی دیگر ملکش پیش من است، به من می‌گوید: بیا به گران‌ترین قیمت ملک خودم را به من بفروش! این چه داستانی است؟ این دیگر در کجای عالم است؟ در کجای هستی است؟ که مالکی به مملوکش بگوید ملک من که در اختیار توست، بیا به گران‌ترین قیمت به خود من بفروش، داستانی است.

حالا ویژگی‌های اینها؛ من با انگشتم می‌شمارم که هر نُه‌تا را عنایت بفرمایید. اینهایی که جان و مالشان را می‌خرم، چگونه اند؟ یعنی کیفیت وجودی اینها را دارد بیان می‌کند: «الَّذِينَ آمَنُوا وَآلَهُمْ صَالِحٌ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَآلَهُمْ صَالِحٌ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَآلَهُمْ صَالِحٌ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (التوبة، ۱۱۲) همه با اسم فاعل است، یک دانه اش با فعل نیست. فاعل معنی مضارع را می‌دهد و دلالت بر ثبوت هم دارد. چون همه آیه دوم، جمله اسمیه است. بعد پایان این نُه‌تا ویژگی، به پیغمبر (ص) می‌فرماید: «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (التوبة، ۱۱۲). به این مؤمنین از جانب من مژده بده. خب مژده به چه؟ آن جنت را که خودش گفت. نمی‌خواهد به پیغمبر بگوید. آن جنتی که در آیه قبل گفتم، آن را مژده بده، آن را که خودش گفت. به چه مژده بده؟ گاهی متعلق آیات محذوف است و این در عرب خیلی نمونه دارد، در قرآن هم خیلی دارد. می‌شود آن محذوف‌ها را با کمک آیات و روایات درآورد که خدا به چه چیزی مژده می‌دهد! ببینید به چند چیز، طبق آیات دیگر مژده بده به اینها؟ به قرب من، به لقای من، به رحمت من، به مغفرت من، به رضوان من. آن یک دانه اش هم که خودش گفته جنت. می‌شود شش‌تا. چه خبر است؟ برای یک نفر! با این معامله ای که با خدا کرده، با یک جان، با یک مال که هر دوی آنها هم مال خود او بوده. چه عنایتی! چه لطفی! چه احسانی! لقاء لله أَكْبَرُ» (التوبة، ۷۲) این پرونده شهدای راه الهی از زمان آدم تا همین چند روز پیش است.

خدایا! به حقیقت پیغمبر، به حقیقت قرآن، رحمت و مغفرت را نصیب شهیدان حادثه فرودگاه بغداد و نصیب افرادی بگردان که در این هواپیما به‌سوی تو آمدند و مغفرت را نصیب آنها و اینها بگردان.

خوشا آنان که الله یارشان بی/ که حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که دائم با تو باشند/ بهشت جاودان بازارشان بی

حسین (ع) سرور شهیدان عالم

رسول خدا (ص) می‌فرمایند: «آقای تمام مردم عالم، شهیدان‌اند؛ آقای همه شهیدان، هفتادودو شهید حسین من هستند؛ آقای همه این هفتادودو شهید هم حسین من است». لذا گریه بر ابي عبدالله (ع) و زیارت ابي عبدالله (ع) قابل مقایسه با گریه و زیارت بر شهیدان دیگر نیست. بچه‌ها می‌بینند عمه‌شان با قدم‌های آرام می‌رود طرف گودال. عمه بارها خودش از رسول خدا شنیده است که کسی که به طرف زیارت حسین من می‌رود، با هر قدمی که برمی‌دارد، ثواب نود حج عمره قبول شده به او داده می‌شود. بچه‌ها کنار عمه دیدند، عمه وارد گودال شد، اما غیر از یک مشت اسلحه چیزی داخل گودال نیست. من از قول شما از لشکر یزید می‌پرسم: مگر برای کشتن یک نفر چقدر اسلحه لازم بوده؟ نشست، نیزه شکسته‌ها را کنار زد. امام باقر (ع) می‌فرماید: «قلوه‌سنگ‌ها و چوب‌ها را کنار زد، دیدند یک بدن قطعه قطعه را بیرون کشید، بدن را روی دامن گذاشت، اول توجهی به پروردگار کرد: اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقَتِيلَ، خدایا این کشته قطعه قطعه را از ما بپذیر. بعد رو کرد به مدینه: صَلِّ عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ! هذا حسينك مرمِل بالدماء، مَقَطَّعُ الأَعْضَاء، مَسْلُوبُ العِمَامَةِ و الرداء».

این کشته فتاده به هامون، حسین توس/ این صید دست و پا زده در خون حسین توس
 «اللَّهُمَّ لَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا، اللَّهُمَّ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ أَهْلِكَ أَعْدَائُنَا، اللَّهُمَّ اشْفِ مرضانا، اللَّهُمَّ أَيْدِ قَائِدِنَا، اللَّهُمَّ انصُرْ واحفَظْ امامَ زماننا، اللهم اجعل عاقبه أمرنا خيرا».

\$

##قرآن هدایتگر انسان‌ها

قرآن هدایتگر انسان‌ها

استاد حسین انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

قرآن راهنمای انسان‌ها

قرآن کریم هدایت‌کننده به سوی همه ی حقایق است که یک انسان الهی مَسْلُک به آن نیازمند است. این که عرض کردم انسان الهی مَسْلُک، چون در طول تاریخ سه طایفه با حقایق کاری نداشتند، مخالفت هم می‌کردند و به قول حضرت نوح در سوره ی مبارکه ی نوح، گوش‌شان را به روی حقایق می‌بستند. این حرف حضرت نوح است که به پروردگار عرض می‌کند در این نهصد و پنجاه سالی که من را سراغ مردم فرستادی تا من برای حرف زدن دهان باز می‌کنم انگشت‌هایشان را داخل گوش‌شان می‌گذارند، یعنی یک بار هم حاضر نیستند انگشت به گوش نگذارند ببینند من چه می‌گویم. این که لباس‌های بلندشان را از پشت سر و از جلو روی سر و صورت‌شان می‌کشند که من را با چشم نبینند و این کار ادامه داشت تا این که خداوند بزرگ بعد از اتمام حجت نهصد و پنجاه ساله به نوح وعده ی عذاب داد، چون بنا نداشتند خوب شوند، طبق آیات دیگر قرآن اگر خیری در آن‌ها بود و بنا بود خوب شوند به طور یقین عذاب نازل نمی‌شد.

در قرآن پروردگار به پیغمبر (ص) می‌فرماید: اگر من در این بت‌پرستان و مشرکان که دعوت تو را نمی‌پذیرند خیری می‌دیدم، این خیر یعنی شایستگی، یعنی روحیه‌ی قبول «لَهْدَيْنَاهُمْ»، هدایت‌شان می‌کردم، اما من خیری در این‌ها نمی‌بینم، این‌ها نمی‌خواهند هدایت شوند، نمی‌خواهند قبول کنند؛ این سه گروه عبارتند از: مشرکین، منافقین و کافران، با لحاظ اینکه خدا تا لحظه‌ی آخر عمر می‌داند که قبول‌کننده‌ی دعوت نیستند، مردم با انصاف و با اخلاق مردمی که حتی قبل از بی‌دینی‌شان آدم‌های نرمی بودند و حالا آمدند دیندار و الهی مَسَلَك شدند. پروردگار که در ابتدای سوره‌ی بقره می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى» (البقرة، ۲) قرآن برای همه‌ی الهی مَسَلَك‌ها راهنمای به سوی حقایقی است که مردم علاقه دارند به آن حقایق اتصال پیدا کنند، یعنی کلی مطلب را می‌دانند که قرآن مجید راهنماست، اما حالا وارد و آگاه به قرآن نیستند، وظیفه‌ی شرعی و اخلاقی دارند تا جایی که امکان دارد دنبال فهم قرآن مجید بروند.

فهم قرآن امری واجب

امیرالمؤمنین (ع) چهار جمله راجع به قرآن دارند که در نهج البلاغه هست، یکی این است: «تَفَقَّهُوا فِيهِ» امر واجب است، قرآن را بروید بفهمید، فقه یعنی فهم، «فَإِنَّهُ رَبِّيعُ الْقُلُوبِ» فهم قرآن مجید بهار دلهاست، یعنی قرآن دل مرده را زنده می‌کند، فهم قرآن مشرق طلوع توحید، نبوت، امامت، قیامت می‌کند؛ یعنی چنین کار عظیمی را با قلب الهی مَسَلَك‌ان با انصاف انجام می‌دهد.

راه فهم قرآن

-آراسته‌شدن به دانش فهم

راه فهم قرآن را هم خود قرآن مجید می‌گوید دو راه است؛ یک راهش این است که انسان برود و آراسته‌ی به دانشی که کمکی به فهم قرآن می‌کند بشود، اهل ذکر بشود «وَفَسَّطُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (النحل، ۴۳) اینجا ذکر یعنی قرآن، قرآن پنجاه و دو اسم دارد و یک اسم قرآن ذکر است، ذکر در رابطه‌ی با اسم قرآن یعنی یادآور حقایق بشود.

-آشناشدن با عالم اهل قرآن

اهل ذکر اگر نتواند برود تحصیل علمی کند که قرآن مجید را بفهمد با یک اهل قرآن آشنا شود، حالا هر روز هم لازم نیست او را ببیند، مواردی را که لازم دارد برای دین، دنیا، اقتصاد، اخلاق و برای زن و بچه داریش برود بی‌رسد.

ما بچه بودیم، شاید آن وقت من کلاس دوم دبستان بودم، صبح‌های جمعه ساعت هفت صبح پدرمان ما را بیدار کرده بود و نان و چایمان را داده بود و آماده بود، هر هفته یک عالمی را دعوت کرده بود بیاید خانه که برای ما دین بگوید، این عالم هم آدم خوش بیان و خوش برخوردی بود که تا چند سال پیش هم زنده بود، من هر وقت او را می‌دیدم نمی‌گذاشت دستش را ببوسم، من خیلی دلم می‌خواست کمال احترام را به او داشته باشم ولی اجازه نمی‌داد، اما خیلی به او تواضع می‌کردم.

روش دوم قرآن فهمی بود که حالا عالمی هفته‌ای یک بار بیاید و یک ربع، بیست دقیقه حقایق قرآن را تقسیم‌بندی شده برای خانواده‌ای بیان کند، البته این روش در تهران خیلی گسترده بود ولی از بین رفته است، ظاهراً دیگر آن مجالس عالی خانگی خانوادگی وجود ندارد. بعد که من طلبه‌ی قم

شدم هنوز این جلسات بود و یادم است آن‌هایی که در خانه‌های مردم می‌رفتند دین را برای مردم می‌گفتند دین‌شناس و عالم بودند، بعضی‌هایشان در حد اجتهاد بودند. مجتهد شدن یک خانم

همین رسم هم خیلی قوی‌تر در شهر اصفهان بود، حالا نمی‌دانم عالمان اصفهان چگونه تربیت شده بودند که بعضی از این عالمان از خانواده‌ی روضاتی‌ها و چهارسوقی‌ها، عالمانی در حد مرجع تقلید بودند، یکی از آن‌ها مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سید علی نجف آبادی بود که من شرح زندگیش را دو بار خواندم. در زمان خودش در اصفهان بالاترین حوزه‌ی شیعه را داشت _ زمانی با نجف برابری می‌کرد و گاهی هم از نجف سر بود _ چنین انسانی و امثال او وقتی دعوت‌شان می‌کردند بروند داخل خانه‌ها قرآن یا فقه بگویند با خوشحالی قبول می‌کردند.

علمای اصفهان می‌گفتند: اعلم علمای شیعه ایشان است، ولی روضه‌ی خانگی هم می‌رفت؛ پنج شب یا سه روز هم می‌رفت و از درسش هم عقب نمی‌ماند، خیلی شاگردان بزرگی را تربیت کرد که نوشتند خانم جوانی هم در اصفهان از ایشان دعوت کرد: اگر امکان دارد خانه‌ی ما بیايید به من درس بدهید، و این خانم را به حد مجتهد شدن واقعی رساند که مراجع نجف اصفهان به این خانم اجازه‌ی اجتهاد داده بودند و در مدت عمرش نزدیک به پنجاه جلد کتاب علمی تألیف کرده است. این خانم بیشتر از ده هزار دختر را تربیت کرد و به زنان مومنه‌ی با کرامت تبدیل کرد، الان هم مزارش در اصفهان زیارتگاه شده است، یعنی برای او بارگاه و مقبره‌ی بسیار خوبی ساختند، این خانم آدم کمی در فلسفه، اصول، فقه، ادبیات عرب و ادبیات فارسی نبود.

بیشتر درس‌اش را داخل خانه خدمت سید علی نجف آبادی خوانده بود، که خود مرحوم نجف آبادی نقل می‌کند: من یک روزی رفتم که ساعت درس این خانم بود، دیدم که دم در شلوغ است، پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: خانم امین فرزند جوان بیست ساله‌اش دیشب از دنیا رفته است و الان جنازه اش داخل خانه است. ایشان می‌فرماید: من برای تسلیت رفتم، به من گفت: آقای نجف آبادی آماده هستید درس را بگویید؟ گفتم: خانم! گفت: خانم ندارد، یک ساعت می‌کشد شما درس را بدهید، من هم می‌گویم بچه ام را به غسل‌خانه ببرند تا کارهایش را انجام بدهند ما هم تا ساعت ده درس‌مان تمام می‌شود.

گاهی آدم‌هایی مشتاقانه برای فهم قرآن و فهم دین می‌روند، حالا اگر توفیق پیدا نکردند و نشد، همه هم که نمی‌توانند بروند، بالاخره جامعه همه جور انسانی می‌خواهد؛ بنا، کارگر، کارمند، صنعت‌کار و کشاورز می‌خواهد، نمی‌شود که همه حوزه‌ی علمیه بروند. قرآن مجید در سوره‌ی توبه می‌گوید: عده‌ای بروند «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (التوبة، ۱۲۲) دین‌شناس شوند، «وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» (التوبة، ۱۲۲) وقتی برمی‌گردند دین را به مردم انتقال بدهند، آسان هم انتقال بدهند و به مردم سخت نگیرند.

امام صادق (ع) می‌فرماید: دین، دینِ دشواری نیست، اصلاً به مردم درباره‌ی دین سختگیری نکنید. خیلی‌ها هم فکر می‌کنند دین خیلی سنگین و سخت است، من در این صد و پنجاه جلد کتابی که خداوند دستم را گرفت نوشتم، یکی از کتاب‌هایم اسم‌اش اسلام دین آسان است؛ یعنی این کتاب را

اگر شخص یهودی، مسیحی، کمونیست یا بی‌دین با انصاف بخواند، مسلمان و متدین می‌شود، دین خیلی آسان است، اصلاً خداوند در دین هیچ موردی، نقطه‌ی سخت و سنگینی ندارد. روایتی در رابطه با آسان بودن دین

در این زمینه من روایتی از وجود مبارک مرحوم شیخ صدوق نقل کنم. روز ماه رمضان است، رسول خدا(ص) در مسجد هستند. عرب جوانی وارد مسجد شد، حالا نباید هم وارد می‌شد، از مسأله خبر نداشت، با اضطراب و وحشت و ترس به پیغمبر اکرم(ص) گفت: ماه رمضان است، روزه بودم، به خانه رفتم و کاری داشتم، روزه‌ام را با عیالم باطل کردم، حالا تکلیف من چیست؟ اینجا قرآن مجید می‌گوید: اگر کسی یک روز روزه‌ی ماه رمضان را عمداً افطار کند و بشکند، یا یک غلام باید در راه خدا آزاد کند - که حالا غلام به آن معنا پیدا نمی‌شود، غلام به معنی دیگر که در کره‌ی زمین پر است - یا باید شصت و یک روز روزه بگیرد - یک روز برای غذای آن روز و شصت روز هم جریمه‌ی خوردن روزه، این سی روز را هم، سی و یک روزش باید پشت سر هم باشد - یا شصت فقیر را یک وعده غذایی که سیرش کند بدهد، سه جریمه است، آن کسی که روزه‌اش را خورده می‌تواند یکی را انتخاب کند. پیغمبر(ص) فرمود: نگران نباش، یک غلام بخر و در راه خدا آزاد کن، گفت: آقا من کارگرم، پولم نمی‌رسد غلام بخرم، این درآمد کارگرم باید خرج من و زنم را بدهد، نمی‌توانم، فرمود: شصت روز جریمه‌ی روزه‌خواریت است، باید روزه بگیری، (مدینه گرمای پنجاه درجه دارد. من یک شب در مدینه واقعاً نزدیک بود خفه شوم که خدا لطف کرد یک مسجد کوچکی دیدم و خودم را داخل مسجد انداختم، کولر خیلی خوبی داشت، دو ساعتی آنجا بودم و از مرگ نجات پیدا کردم، گرماده‌ی شدیدی شدم) گفت: یا رسول الله! این مدینه با پنجاه درجه گرما و من کارگر که روزها باید بروم در این هوا کار کنم، من قدرت ندارم روزه بگیرم. فرمود: شصت مسکین را طعام بده، گفت: من شکم زنم را زورکی سیر می‌کنم، شصت مسکین طعام بدهم؟ شیخ صدوق می‌فرماید: در گیر و دار حرف زدن با پیغمبر(ص) یک عرب باغداری یک سبد بزرگ خرما برای پیغمبر(ص) هدیه آورد و رفت. پیغمبر(ص) به شخصی که روزه‌اش را با مباشرت با همسرش باطل کرده بود فرمود: این سبد خرما را بردار و به خانه ببر و با زن و بچه‌ات بنشین به نیت کفاره‌ی روزه‌ات بخور، خدا می‌پذیرد. این دین است!

قرآن نشان‌دهنده راه خوبی‌ها

کسانی که الهی مسلک هستند، یعنی دلشان می‌خواهد با خدا باشند، قیامت را توجه داشته باشند، معاشرت درست، اقتصاد پاک و اخلاق به قول پیغمبر اکرم(ص) الهی داشته باشند، راهش این است که به قرآن کریم یا به اهل قرآن مراجعه کنند و از آن‌ها بخواهند که از هدایت قرآن برایشان بگویند، آن حقایقی را که نیاز دارند صاف، پاک و از سرچشمه بدست بیاورند.

معنای ایمان

خیلی جالب است فرض کنید یکی از ما کلی مهاجرت را می‌داند که خیلی کار عالی است، کلی ایمان را می‌داند که خیلی کار فوق‌العاده‌ای است، کلی جهاد را می‌داند ولی کیفیتش را خبر ندارد، دقیق و عمیق نمی‌داند، قرآن راهنمایی می‌کند و خیلی جالب است نتیجه‌ی این ایمان و هجرت و جهاد را هم در اختیارش می‌گذارد، در سوره‌ی بقره آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» اول این امنوا را من معنی

کنم چون خود قرآن مجید کلیات را می گوید و ائمه می ما توضیح می دهند. این ایمان یعنی چه؟ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» ایمان به خدا و ایمان به قیامت یعنی چه؟

مرحوم صدوق یک کتاب خیلی جالبی دارد که بنا به خواست یکی از وزرای بسیار بزرگ آل بویه (که شیعه و دانشمند بود در اواسط قرن سوم، چهار هزار کتاب علمی داشت من وقتی به اصفهان می روم سر مزارش هم می روم) صاحب بن عبّاد نام وزیر بود، به پیشنهاد صاحب این کتاب بسیار عالی عیون و اخبار رضا را نوشت، دو جلد است، فکر می کنم ترجمه هم شده است، اسم زیبایی هم دارد، معنی فارسی اش این است: چشمه های روایات حضرت رضا (ع). از امام هشتم نقل می کند، چون صدوق به عصر امام هشتم خیلی نزدیک بود و پدرش وکیل امام حسن عسکری (ع) در قم بوده است، تقریباً روایات را از منابع دست اول بدست آورده و نظام داده و نوشته است. حضرت ایمان را اینطور معنی می کند: «الْإِيْمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ» ایمان یعنی گره خوردن دل به پروردگار، چه نوع گره ای؟ این عقد یعنی این گره چه نوع گره ای باید باشد؟ در سوره ی مبارکه ی حجرات می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» (الحجرات، ۱۵) چنان دل به خدا گره بخورد که این گره باز نشود و بماند، اگر به خانه حمله کردند گره بماند، اگر همسر باوفای بی نظیر با کرامتش را بین در و دیوار بدنش را شکستند بماند، اگر فدک را غارت کردند بماند، اگر حکومتش را غارت کردند بماند، اگر پیغمبر (ص) به او خبر داد که حسین را در سرزمینی در عراق قطعه قطعه می کنند پیش خدا بماند، این معنی ایمان است. «عَقْدٌ بِالْقَلْبِ» یعنی مشکلات نتواند این گره را باز کند، چون اگر آدم اجازه بدهد این مشکلات این گره بین قلب و خدا را باز کنند خب آدم بی دین می شود، هزار جور ایراد به ذهنش می آید.

گره گشایی مشکلات با دعوا با خدا

من دوستی داشتم که زمانی خیلی گرفتار شده بود. خدا فرموده: گرفتاری ها قابل حل است. خودش به من گفت: یک روز صبح زود از خانه بیرون آمدم، اتوبوسی جای خالی داشت، حالا نمی دانم قم یا اصفهان می خواست برود، گفت به راننده گفتم: به حضرت عباس این قدر وضع من بهم ریخته که من پول یک بلیط ندارم، به من جا می دهی من را ببری؟ گفت: بله بیا بالا، کجا می خواهی بروی؟ گفت: آنجایی که می خواهم بروم به تو می گویم من را پیاده کن. گفت روی صندلی نشستم و وقتی به بیابان ها رسید که دیگر نه پمپ بنزین بود، نه قهوه خانه و خانه بود، بیابان خالی بود، به راننده گفتم: نگهدار، گفت: کجا می خواهی بروی؟ گفتم: همینجا کار دارم، او هم دیگر دنبال نکرد، پول هم که نداشتیم، خیلی هم با لبخند و با احترام ما را پیاده کرد. گفت اتوبوس رفت، دیدم از این طرف و آن طرف ماشین نمی آید، کتم را درآوردم و روی شانهم انداختم و به پروردگار عالم با زبان صددرصد لاتی گفتم: خیال کردی من رستم که با من داری می جنگی؟ این چه وضعی است! مگر نمی توانی کارگشایی کنی؟ گفت کمی با خدا دعوا کردم و برگشتم. خانم گفت: کجا بودی؟ گفتم: بنا بود با یکی دعوا کنم و دق و دلیم را خالی کنم، رفتم دعوا کردم و آمدم. گفت یک هفته نگذشت که کارم شروع به درست شدن کرد. گفت: والله حاج آقا، اگر می دانستم آدم با خدا دعوا کند زود کارش را حل می کند زودتر می رفتم دعوا می کردم!

دنیا محل گرفتاری ها

گره به گونه ای است که اگر گره مشکلات را باز نکند خدایی نکرده آدم بی دین نشود. طبق تجربه‌ی تاریخ، گفته‌ی انبیا و ائمه (علیهم السلام) دنیا «دَارُ الْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ» محل گرفتاری است، آدم دو روز راحت است و خدا را شکر می‌کند، دوباره پس فردا گرفتاری پیش می‌آید شش ماه می‌کشد آدم حل کند، دوباره گرفتاری پیش می‌آید، من خودم همیشه گول این خیال را می‌خورم، واقعاً گول می‌خورم، چهار پنج روز که زندگی آرام است و هیچ مشکلی نیست می‌گویم دیگر خدا در مشکلات را بست، یک مرتبه می‌بینم از طرفی زندگی مثل آبی که نشست می‌کند یک مشکل، سختی، دردسر، تهمت خوردن و غیبت شدنی پیش آمد گفتیم خب حالا همه‌ی این‌ها را می‌گذرانیم و خدا را شکر می‌کنیم. دو سه ماهی خوب و آرام بود، هنوز اذان صبح را نگفته بودند، تشهد نماز مستحبی می‌خواندم، یک ربع بیست دقیقه به اذان مانده بود. همان شب بچه‌ام از من خداحافظی کرد تا با همسر و تنها فرزندش به شهرستانی بروند. این موضوع در تشهد به ذهنم آمد که الان من سلام نماز را گفته و نگفته تلفن زنگ می‌زند، تلفن را برمی‌دارم و بچه‌ام به من می‌گوید: بابا تصادف کردم، بچه‌ام هم از دست رفت! این در تشهد به ذهن من آمد، سلام آخر را که دادم تلفن کنار دستم زنگ زد، برداشتم پسرم گفت: بابا، حدود یک نصفه شب یک کامیون به ما زد، بچه از دست رفت، خانمم هم تکه تکه داخل ماشین لای آهن پاره‌ها ماند، خودم هم اینطوری شدم و ما را به بیمارستان فلان شهرستان بردند، گفتم: بابا گوشی را بگذار من آمدم.

دنیا همین است! حالا یک امانتی را خدا به من داد و بعد گرفت. این گره را برای چه باز کنم؟ یعنی اگر بی دین شوم کار و زندگی بهتر و خوبتر می‌شود؟ اصلاً دنیا بافتش این است، بافت زاییده شدن، مرگ، ورشکستگی و دزدی است.

ما نوه ای داشتیم که هنوز به دنیا نیامده بود. سیسمونی خوبی برای او خریده بودیم، دیگر رسم است نمی‌شود که گفت نه، سیسمونی را هم گوشه ای از خانه گذاشته بودیم. یک شب خدا را شکر دزدی آمد تا آن آخرین تکه سیسمونی را برد، یعنی چیزی برای نمونه نگذاشت. من صبح به رئیس نیروی انتظامی کل کشور زنگ زدم، گفتم: فلانی، ما سیسمونی خیلی خوبی در حد خودمان برای نوه‌مان خریده بودیم و این دزد هم آمد همه‌اش را برد، گفت: حاج آقا من سراغ آن دزد اصلاً نمی‌روم، گفتم: چرا؟ گفت: برای اینکه صددرصد برایم یقین است که مال حلال حسابی برده است، ولش کن و راضی باش، گفتم: راضیم.

این بافت دنیاست، خیلی خوب است آدم گره قلبش با پروردگار باز نشود «الْإِيمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ» این برای بخش اول آیه که حالا یک آدم بزرگواری می‌خواهد ببیند ایمان از نظر قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) چیست، هجرت و جهاد چیست، اما هجرت که همیشه برای جنگ نیست، همیشه هم که هجرت از این شهر به آن شهر به خاطر دین نیست.

بهترین مهاجرت

رسول خدا (ص) روی منبر به مردم فرمود: «مَنْ الْمُهَاجِرُ؟» شما می‌دانید مهاجر چه کسی است؟ گفتند: خدا و رسول (ص) بهتر می‌دانند، چقدر زیبا معنی کرده است! فرمود: «الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ سَيِّئَاتٍ» مهاجر کسی است که خودش را از همه‌ی گناهان عقب بکشد، از شهر گناه به دیار عمل صالح و اخلاق حسنه حرکت کند، این مهاجر است.

برترین جهاد

مجاهد چه کسی است؟ خانمی به پیغمبر اکرم (ص) گفت: من را نصیحت کن، یک نصیحت جالبی دارد که چهار پنج خط است، من حفظش کردم از بس که عالی است! به آن خانم فرمود: برترین جهاد عمل به واجبات است؛ چه واجبات مالی، چه واجبات بدنی و چه واجبات حقوقی، این برترین جهاد است.

تمام نیازمندی‌های انسان در قرآن

ببینید برادران، خود و خدا یک آدم الهی مسلک هر چه را برای دنیا و آخرت و برزخ لازم دارد در قرآن هست. سفارشی هم امیرالمؤمنین (ع) دارند که مرحوم علم الهدی فرزند فیض کاشانی نقل کرده و این را هم من در اختیار شما بگذارم. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: حداقل روزی ده آیه قرآن بخوانید و در آیات هم تدبر کنید. الان ترجمه‌های خوبی در بازار هست که قرآن را در حدی که لازم باشد به آدم می‌فهماند. ده آیه با ترجمه بخوان، نامه ای به امام مجتبی (ع) دارد که می‌فرماید: روزی بیست آیه بخوان، یک نامه‌ی دیگر دارد می‌فرماید: حوصله کردی روزی پنجاه آیه بخوان. با قرآن باش تا وقتی در بستر مرگ افتادی که با قرآن از دنیا بروی و روح آمیخته‌ی با قرآن و زبانت مترنم به قرآن مجید باشد.

غربت و دلتنگی امیرالمؤمنین (ع)

امیرالمؤمنین (ع) به فرموده‌ی امام ششم بعد از تمام شدن کار دفن برگشت خطاب به مزار کرد، یعنی به دختر پیغمبر (ص) گفت: می‌خواهم کنار مزارت بمانم، طاقت ندارم! وقتی علی (ع) می‌گوید طاقت ندارد یعنی اصلاً آدم شگفت‌زده می‌شود! صحبت این نبود که خانمش را از دست داده است نه! صحبت این بود که یک‌جا همه‌ی ارزش‌ها را از دستش گرفتند. گفت: می‌خواهم بمانم اما نمی‌توانم، می‌خواهم به خانه برگردم، بچه‌هایت بیدارند و وقتی من را ببینند از من مادر می‌خواهند و من جوابی ندارم بدهم. بلند شد سر مزار پیغمبر (ص) آمد و گفت: یا رسول الله! من کاملاً در این شهر مدینه با این پرجمعیتیش غریب شدم!

علی جان! شما مزار را می‌دیدید و می‌گفتی طاقت ندارم بنشینم، می‌خواهی به خانه بروی و طاقت نداری که جواب بچه‌ها را چه بدهی، آمدی کنار مزار پیغمبر (ص) و آرام نداری همینطور داری گریه می‌کنی، سه جا رفت و آمد می‌کردی؛ کنار مزار، خانه و کنار مزار پیغمبر (ص)، با اینکه زهرا (س) را هم نمی‌دیدید چون دفن کرده بودی. اما این بچه‌های بزرگوار که در کربلا بودند، برای این‌ها کسی را نگذاشته بودند دفن کنند که وقتی داشتند کاروان را حرکت می‌دادند ببرند، زین العابدین (ع) به عمه‌شان فرمودند: عمه، این مردم انگار ما را مسلمان نمی‌دانند، نگذاشتند عزیزانمان را دفن کنیم. نگذاشتند این‌ها را دفن کنند، علاوه‌ی بر این که مزاری نبود، آنچه که بچه‌ها داشتند می‌دیدند یک مشت بدن بی‌سر، بدن قطعه قطعه و بدن عریان بود، این‌ها همه به کنار روی شترها هر وقت سرشان را بلند می‌کردند سر بریده‌ی عزیزان‌شان را می‌دیدند.

تهران حسینیه سیدالشهدا (ع) جمادی الثانی ۱۴۴۱ جلسه‌ی چهارم

\$

##مسئولیت‌های انسان

مسئولیت‌های انسان

استاد حسین انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ
أَجْمَعِينَ».

برتری انسان و ارزشمندی او

هیچ کتاب و فرهنگی مانند قرآن کریم و روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) جایگاه انسان را بیان نکرده است. آنهایی که به حقیقت اهل قرآن بودند و ارتباط با روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) داشتند وجودشان ثمرات بسیاری برای مردم زمان خود و بعضی هایشان برای مردم تاریخ داشت. این بزرگواران با توجه به آیات قرآن و روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) خودشناس شدند. تمام مشکلاتی که الان در پنج قاره هست؛ تمام معصیت‌ها، گناهان، ظلم‌ها و خیانت‌ها، منشأشان جهل به خویش است.

از قدیمی‌ترین ایام تا امروز هزاران مکتب در رشته‌های گوناگون از انسان سخن گفته، یا سخن‌شان اشتباه بوده، یا ناقص بوده و یا عیب داشته. اما قرآن مجید و روایات، انسان را آن‌گونه که هست به خودش معرفی کردند که البته آیاتش فراوان است و بحثش هم در یک جلسه امکان ندارد، روایات هم در این زمینه دریاوار است. خلاصه‌ی همه‌ی مسائل قرآن و روایات درباره‌ی انسان این است که او موجود برتر است و از صریح آیات استفاده می‌شود کرد که انسان در استعداد مادون خدا و مافوق همه‌ی موجودات است، که البته این استعداد را با سیر زیبایی نورانی می‌تواند فعلیت بدهد. اینکه در قرآن مجید می‌فرماید: «خَلَقَ لَكُمْ م؟ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» (البقرة، ۲۹) معلوم می‌شود انسان برترین موجود زمین است. اینکه در سوره‌ی اسراء می‌فرماید: «فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا» (الاسراء، ۷۰) که بعضی‌ها این کلمه‌ی «كَثِيرٍ» را به معنای کل گرفتند و من هم با همین‌ها هم عقیده هستم. انسان موجودی است که استعداداً از همه‌ی موجودات عالم برتر است. وقتی در دایره‌ی ایمان و عمل صالح قرار می‌گیرد، «أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (البينة، ۷) می‌شود. در روایات هم امام هشتم (ع) از پدران بزرگوارشان نقل می‌کنند - از رسول خدا (ص) که در حقیقت سند روایت همه‌ی ائمه‌ی طاهرين (علیهم‌السلام) هستند - که پیغمبر (ص) فرمودند: «فان المومن افضل من ملك مقرب».

در روایتی هم دارد که رسول خدا (ص) می‌فرماید: «الملائكة خدامنا و خدام شيعتنا» یعنی مقام فرشته، در برابر آن مقام معنوی انسان، مقام خادم بودن است! این خیلی مسأله بزرگی است. انسان مادون خدا و مافوق موجودات است «وَوَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا» (الاسراء، ۷۰).

عقل بالاترین نعمت

نزدیک به هزار آیه در قرآن کریم است که انسان را به عنوان موجود عاقل معرفی می‌کند. اگر ما تمام عالم خلقت را مانند درختی فرض کنیم، بالاترین شاخه‌ی این درخت (طبق دو آیه‌ی که خوانده

شد) انسان است و بالاترین میوه ی هستی که عقل است در این شاخه قرار داده شده است، پس انسان؛ یعنی موجود برترِ عاقل.

مسئولیت انسان

در باب عقلِ اصول کافی است که وقتی عقل آفریده شد، خداوند به عقل خطاب کرد: در این عالم چیزی را محبوب‌تر از تو نیافریدم، و این محبوب‌ترین گوهر را رایگان به ما عطا کرده است. اما آیاتی مثل این آیه؛ «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (الصافات، ۲۴) «فَوَرَّبُّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (الحجر، ۹۲) «عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الحجر، ۹۳) «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُلاً» (الإسراء، ۳۶) انسان به خاطر برتر بودنش، به خاطر این که ظرف محبوب‌ترین مخلوق خدا عقل است، در برابر خدا، خودش، پدر و مادرش و جامعه مسئول است؛ یعنی موجودی است که از تمام حرکات او در قیامت بازپرسی خواهد شد.

الف) مسئولیت عام

خب مسئولیتی داریم که عام است و برای همه ی مردم در حد استعداد و ظرفیت خودشان است «لا یكلف الله نفساً إلا وُسْعَهَا» (البقرة، ۲۸۶).

ب) مسئولیت خاص

مسئولیت خاصی هم داریم و آن وقتی است که انسان با اختیار، با شوق و علاقه ی خودش وارد عرصه ای مثبت نورانی می شود، مانند همین عرصه ای که الان همه ی ما به توفیق پروردگار در آن قرار گرفتیم؛ حوزه ی قرآن و حوزه ی اهل بیت. در اینجا دیگر مسئولیت ما و رای مسئولیت عموم مردم است، می شود مسئولیت خاص، که این مسئولیت یقیناً ارزشی بالاتر از مسئولیت عموم است، این عطای الهی آن قدر پرقیمت است که با هیچ زبان و قلمی امکان ارزیابی وجود ندارد.

چهار مسئولیت انسان‌ها

حالا که ما در این حوزه قرار گرفتیم و آفرینش، پدر و مادر، - به طور نامرئی - جامعه ی الهی اهل بیتی و حوزه ی پاک و نورانی قم دارد برای ما هزینه می کند، که ما این مسئولیت خاص و پر ارزش را پاسخ بدهیم، پاسخ مان هم اجرایی است؛ یعنی باید این مسئولیتی که الان بر عهده ی ماست و به اختیار خودمان هم به عهده گرفتیم و دنیایی دارد برای ما هزینه می کند، باید پاسخی عملی بدهیم، که در این زمینه ما چهار مسئولیت ارزشی، عرشی، الهی و نوری داریم:

- علم

۱) قوی، جامع، کامل، با همت و عاشقانه علم را تحصیل کنیم. علم نه برای علم، نه برای دنیای خود، نه برای مدرک، علم لله یعنی خدا از ما می خواهد، مسئول، عاقل و موجود برتریم، زمان را نباید در تحصیل علم از دست بدهیم، هنرمندانه و عاشقانه علم را بخوانیم و فرا بگیریم که از دیدگاه قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) عالم مقبول و ارزشی بشویم، آن هم این علوم گسترده ی قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) - که حالا خدا به ما لطف کرده - وجود ما ظرف امواج نورانی قرآن و روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) بشود. حالا قدم برداشتن در این راه اینقدر مهم است که رسول خدا (ص) می فرماید: «علي و من مات في طلب العلم مات شهيدا» دانشجویی که دارد دنبال این علم می رود، اگر در مسیر دانش از دنیا برود پیش پروردگار شهید حساب می شود، نه کالشهید، «مات شهيدا علي و

ان الله يحب بغاة العلم» خداوند عاشق انسان هایی است که دنبال دانش می دوند، حوصله می کنند و همت و عشق به خرج می دهند، از علم پر می شوند. ما این ظرفیت را داریم، ما در علمای بزرگ شیعه می بینیم که این ظرفیت را چقدر زیبا از علم پر کردند، رشته های مختلف علمی و بعد هم علم خود را برای آیندگان به یادگار گذاشتند، همان چیزی را که خوانده بودند تبدیل به حقیقت ثابتی به نام کتاب کردند، کامپیوتر، سایت و دسترسی به این مسائل الکترونیکی هم نداشتند. ولی علامه ی حلی در شهر حله، بدون کمک و به تنهایی، بعد از تحصیل علم برای خدا و قوی تحصیل کردن، در گرمای بالای پنجاه درجه، در خانه های کاهگلی، پانصدویست و سه جلد کتاب می نویسد و همه هم ماندگار است.

جابر بن حیان در کنار حضرت صادق (ع) حدود چهارصد جلد کتاب می نویسد، یکی از آن ها رسائل الصادقش است، که من در کتابخانه ی بیریتیش لندن نسخه خطیش را دیدم، دو هزار صفحه است. گوشه ی شهر کاشان نزدیک به قم در محله ی پایین شهر، وجود مبارک فیض کاشانی اینقدر کتاب نوشته که خودش یک کتاب به عنوان فهرست نوشته هایش نوشته است. علم وقتی لله باشد خیلی ظهورهای مثبتی خواهد داشت، اینها هیچ کدام حاضر نبودند عمرشان را ضایع کنند.

من مرحوم آیت الله العظمی بروجردی را دیده بودم، وقت دفن شان هم حاضر بودم، ده سال است سالگردشان را در مسجد اعظم به منبر می روم. خیلی از مسائل زندگی ایشان را می دانم، یکی این است که ایشان اواخر عمرشان در جلسه ای در منزل شان به آنهایی که نشسته بودند فرمودند: این لطف را خدا به من کرد که من لحظه ای عمرم را ضایع نکردم! این حرف کمی نیست. خیلی قدردان عمر بود، چون عاقل بود، چون خودش را مسئول می دانست و موجود برتر بود. حالا آثاری هم که دارند خیلی آثار فوق العاده ای است. الان مجموع آثار ایشان را دارند چاپ می کنند که ایشان سی سال در بروجرد طرحش را داده بودند، بالای دویست جلد می شود.

این یک حقیقت است که خدا به ما توفیق داده تا در حوزه ی قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) وارد شویم و توفیق ویژه ای است، باید ملای کامل شویم و علم ما تئوری نباشد، عمقی و نوری باشد، انتقال الفاظ از کتاب به هوش و حافظه نباشد؛ یعنی علم نوری تحصیل کنیم «العلم نور یقضه الله فی قلب من یشاء» خیلی ها این کتاب های ما را می خوانند و بعد از بیست، سی سال و هیچ چیز نمی شوند، چرا؟ چون علم را باید نوری، با خلوص و برای خدا خواند، این یکی از وظایف ما ست. -عبادت

۲) اما وظیفه ی دوم مان که خیلی مهم است در کنار علم، باید دل، روح، نفس، اعضا و جوارح را پاکسازی کنیم، به چه وسیله ای؟ عبادت خالصانه؛ یعنی واقعاً به خودم بقبولانم که من مملوکم، من عبدم، من که فردا می خواهم وارد جامعه ی ایران یا کشور خودم شوم باید از طهارت همه جانبه : لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (الأحزاب، ۳۳) عبادت مطهر است، در قرآن مطهریت عبادت را می خوانیم «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (العنکبوت، ۴۵) یعنی یک نماز درست و حسابی و واقعی من پشت سر آقای بروجردی نماز خوانده بودم، ایشان در سن هشتاد و هشت

سالگي ذکر رکوع و ذکر سجودشان هفت مرتبه بود، يعني اصلاً دلشان نمي آمد از رکوع و سجده بلند شوند.

از نماز شب بعضي ها من خبر دارم، بعضي هايشان هم استاد خودم بودند، دو ساعت طول مي کشيد. مرحوم الهه قمشه اي که من خيلي با او در ارتباط بودم نماز شبش حدود دو ساعت مي کشيد، نماز وترش چهل دقيقه مي کشيد. با يك دستش قرآن را بلند مي کرد و با دست ديگرش هم با خدا حرف مي زد و گدايي مي کرد.

خداوند زماني که مي خواهد پيغمبران را تعريف کند مي فرمايد: «كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (الأنبياء، ۷۳) اينها اهل فرمان بردن و بندگي و عبادت بودند.

عيسي (ع) در گهواره مي گويد: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» (مريم، ۳۰) من اهل عبادت حق هستم. اميرالمومنين (ع) نامه هايي را که نوشتند، نوشتند از طرف رئيس جمهور، نامه هايي که به استاندارها و فرماندارها دارند نوشتند؛ «من عبدالله علي بن ابيطالب» اينقدر عاشق عبادت بود «لَا تُقَمُّ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدَ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ» با چه با عبادت خالصانه اينقدر عاشق عبادت بود اين انسان بي نظيري که - به اصطلاح چهاردهمين قرن سالگرد شهادتش است - که يك روايتي را دارند (من که واقعاً درک نکردم اين روايت را يعني نفهميدم چون آدم تا جايگاه او نباشد مطلب را نمي فهمد) مي فرمايد: مسجد رفتن براي من محبوب تر است از بهشت رفتن، چون بهشت که مي روم بايد به بدنم و اشتها و مشتهيات مشغول باشم خودم را بايد راضي کنم مسجد که مي روم براي راضي کردن خدا مي روم، عبادت به خصوص اين جمله را من به يك واسطه نقل مي کنم يك کسي يك روز به علامه ي طباطبائي صاحب الميزان خيلي خودماني گفت: چه شد تو علامه ي طباطبائي شدي؟ ايشان به يکي از ريشه هاي کار اشاره کرد فرمود: نماز شب، توسل به ابي عبدالله الحسين، نماز شب و گريه براي ابي عبدالله. اين دوتا من را تبديل به علامه ي طباطبائي کرد.

- موعظه

۳) مسئوليت سوم ما موعظه است، يعني علمي را که خواندم، پاكي اي را که بدست آوردم، حالا بروم هزينه ي مردم کنم، گمراهان را نجات بدهم، افراد تسخير شده ي شياطينِ غرب و شرق و مکتب هاي مادي را نجات بدهم، که نجات اينان هر يك نفرشان - يعني شما يك منبر که بروي و مسائل الهي قرآن و اهل بيت (عليهم السلام) را که انتقال بدهي و مستمعت بپذيرد و قبول کند و هدايت شود - در تعبير اين آيه «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (المائدة، ۳۲) امام صادق (ع) مي فرمايد: اگر يك گمراهي را هدايت کنی، تمام انسان هاي آفريده شده را هدايت كردي. عجب تجارتي است! وقتي مردم يمن از پيغمبر (ص) مبلغ خواستند، پيغمبر (ص) حضرت اميرالمومنين (ع) را مأموريت و مسئوليت داد تا بيرون مدینه برود، پيغمبر (ص) پياده او را بدرقه کرد، يعني امت، مبلغ دين اينقدر ارزش دارد که من که قلب عالم امکان و برترين موجود خدا هستم پياده به بدرقه اش مي روم! پيغمبر (ص) وقت خداحافظي به او فرمود: علي جان «لَعَنُوا يَهْدِي اللَّهُ بَكَ رَجُلًا» خدا به تو توفيق دهد فقط يك نفر هدايت کنی «خير لك مما طلعت عليه الشمس او قلبت» خيلي حرف است.

یک جمله ی جالبی سوره ی توبه دارد که «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (التوبة، ۱۲۲) دین شناس شوند «وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ» (التوبة، ۱۲۲) بروند پیش ملت ها و مردم شان «وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (التوبة، ۱۲۲) لعل در جملات مثبت به معنی قطعیت است، یعنی برگردند این دینی را که فهمیدند انتقال بدهند، به گونه ای که مستمع از درون خودش بجوشد و بر عمرش و بر عاقبتش و بر قیامتش بترسد «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (التوبة، ۱۲۲)

آن وقت که من در تهران کلاس چهارم یا پنجم دبستان بودم، صبح های جمعه علاقه داشتم و به جلسات مذهبی می رفتم. منبری هایی داشتیم که الان نمی دانم در ایران نمونه شان هست یا نه، یک ربع که برای مردم قرآن را می گفتند، بیشتر هم جزء بیست و هفتم به بعد، مخصوصاً آیات مربوط به قیامت را و کنار آیات، روایات را که می گفتند، اشک شان از محاسن شان روی پیراهن شان می ریخت! تبلیغ خیلی مهم است.

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی سی سال با آن عظمت علمی شان تمام ماه رمضان و دهه ی عاشورا منبر می رفتند، که یک بار هم یکی از ایشان پرسید: روضه هم می خواندید که مردم گریه کنند؟ فرموده بود: کیف روضه؛ یعنی کامل ذکر مصیبت می کردم و خودشان هم در گریه ی بر ابی عبدالله (ع) حرف اول را می زدند. استادی در اصفهان به نام مرحوم آیت الله العظمی آقا سیدعلی آقایی نجف آبادی داشتند، که مرحوم آقایی بروجردی پیش ایشان درس خوانده بود. ایشان تا دو سه روز به مرگش مانده بود منبر را ترک نکرد، حتی در اصفهان در خانه ها دعوتش می کردند و چهارنفر مستمع بیشتر نبود، با آن علمش می رفت و می گفت تبلیغ دین را تا حالا نگه داشته است.

-خدمت

۴) وقتی ما این سه مایه را با اخلاص کسب کردیم، خدا آبروی عجیبی به ما می دهد، حالا این آبرو، این علم و این دانش را غیر از تبلیغ و خدمت به عباد خدا کجا باید خرج کنیم؟ اگر پول ندارم مشکل شان را حل کنم با آبرویم حل کنم، پول دارم با پولم مشکل شان را حل کنم؛ یعنی شخص آبرودار در خدمت غوغا می کند.

من آبروداری را می شناختم پول هم داشت، با من هم رفیق بود، یکی از خدمت هایش این بود که در دورترین مناطق کشور و در فقیرترین مناطق، نودتا درمانگاه ساخت! کسانی را در تهران می شناختم با آبرو، مال و توان شان چقدر به مردم خدمت کردند. این مدارس مذهبی، این مساجد و حسینیه ها، اینها همه خدمتی بوده که عالمان دین همراه مومنین ثروتمند انجام دادند و خدا می داند در این زمان بعد از غیبت صغری تا به حالا این خدمات، چه آثار عظیمی را تحویل جوامع اسلامی داد.

موجود برتریم، عاقلیم، مسئولیم بر اینکه معرفت مان را کامل کنیم و عبادت مطهرانه انجام دهیم، تبلیغ به گونه ای که مستمع را علیه بدی های خودش بشوراند و بعد هم به بندگان خدا خدمت کنیم «خیر الناس انفعهم للناس».

دعای پایانی

چندتا دعا کنم خدایا به این حقایق قرآنی و حقایق که از اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده و در تحصیل علم کامل، عبادت مطهرانه، موعظه ی حسنه و خدمت به بندگان توفیق بیشتری به ما مرحمت فرما.

خدایا در این ماه با عظمت شعبان امام زمان (عج) را دعاگویی همه ی ما قرار بده.
خدایا مراجع حوزه ها، محراب، منبر، رهبری انقلاب را از حوادث حفظ فرما به رحمتک یا ارحم
الراحمین.

\$

##پیش گویی پیامبر (ص) درباره حوادث بعد از خود

پیش گویی پیامبر (ص) درباره حوادث بعد از خود

استاد حسین انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ
أَجْمَعِينَ».

معرفی فرقه ناجیه

حادثه ای که بعد از درگذشت پیغمبر عظیم الشان اسلام اتفاق افتاد، سنگین ترین و خطرناک ترین
حادثه بود که پیش از پیغمبر تا آدم نمونه نداشت و بعد از پیغمبر تا قیامت هم نمونه نخواهد داشت.
بنا به پیش گویی پیغمبر اکرم (ص) جامعه اسلامی قطعه قطعه شد و تبدیل به هفتاد و سه فرقه شد که
پیغمبر (ص) در زمان حیات خودشان می فرمودند: «کل این فرقه هایی که بعد از من درست می شود
دوزخی هستند الا یک فرقه، یک طایفه»؛ و جالب این است که غیرشیهه هم در کتاب های
مختلف شان این روایت را نوشته اند. آن فرقه ای که اهل نجات است، به تعبیر پیغمبر (ص) فرقه ناجیه
- اشاره می کرد به امیرالمؤمنین (ع) - آنها می هستند که پیرو او هستند. چرا که امیرالمؤمنین (ع) به
خواست پروردگار، به اشاره پروردگار، به وسیله پیغمبر (ص) به امت اعلام شد که علی امام بعد از من
است، پیشوای بعد از من است، وصی من است، خلیفه من است، جانشین من است.

معنای کلمه خلیفه در روایات

کلمه خلیفه را غیر علمای شیعه، علمای غیرشیعه نیز در معتبرترین کتاب های شان تقریباً در
هشتاد و پنج روایت بیان کرده اند، با توجه به این روایات و با آیه شریفه تبلیغ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ
مََّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (المائدة، ۶۷) که در ذیل این آیه، هم شیعه و هم غیرشیعه نقل کرده اند که
این آیه در رابطه با معرفی امامت و خلافت امیرالمؤمنین (ع) نازل شده و این کار را پیغمبر (ص) انجام
داده است. خیلی عجیب است که آیه شریفه به پیغمبر می فرماید: در معرفی کردن جانشین بعد از
خودت اگر می ترسی که مردم شورش کنند - در غدیر خم و به خاطر آن تعصب عربی و کبر و نفاق و
اینکه خیلی از اینهایی که در این جمعیت هستند پدران، عموها، برادرها و دایی های شان در جنگ ها به
وسیله مردم مؤمن، مخصوصاً امیرالمؤمنین (ع) کشته شده اند، و هنوز اینها از آن کافران دل نبوده اند؛
لَوْ هُوَ يَعْصِيكَ مِنْ آلِنَ؟ اس» (المائدة، ۶۷) خدا تو را نگه می دارد و نمی گذارد خطر متوجه تو شود.

این آیه خیلی عجیب است، نمی گوید واللہ یعصم علی، چون علی(ع) می خواست معرفی شود، پیغمبر(ص) ترس از این نداشت که به علی(ع) هجوم کنند، پیغمبر(ص) از این ترس داشت که مردم بشورند و یک اره تیز، پای درخت توحید و نبوت بزنند و چراغ توحید و رسالت الهی را خاموش کنند، که از آیه معلوم می شود تمام هدف دشمن در مکه، در غدیر خم و در مدینه از بین بردن پیغمبر بوده؛ یعنی دنبال زدن ریشه بودند که نشد، صبر کردند تا پیغمبر از دنیا رفت، از روز وفات پیغمبر(ص) تا زمان امام عسکری(ع) هر بلایی که برایشان امکان داشت سر اهل بیت(علیهم السلام) آوردند و یازده تا امام واجب الطاعه معصوم را کشتند، دنبال دوازدهمی هم بودند که خدا غایبش کرد، دست شان به او نرسید و الا اگر دست شان به او می رسید او را هم مثل پدران گذشته اش می کشتند.

دین خدا و آیین پروردگار که با بیست و سه سال زحمت پیغمبر(ص) تبلیغ شد تا امروز از لابه لای زندان و تبعید و مجروحیت و مظلومیت و شهادت عبور کرده - شما حالا حوصله خواندن تاریخ را ندارید و خبر ندارید - عالمان و امرای بنی امیه، بنی عباس، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و خیلی از حکومت های بعد از آنها، مخصوصاً حکومت عثمانی در همسایگی ما، دائم تا این زمان فتوا داده اند که شیعه محدود الدم است، کشتن شیعه واجب است.

اولین شهید راه اسلام

حساب کنید در این هزاروپانصد سال، که فرهنگ پروردگار تجلی در امامت اهل بیت(علیهم السلام) کرد، بعد از پیغمبر(ص) چقدر شهید داده؟ آماری نیست ولی اولین شهید این راه معلوم است. اولین نفر صدیقه کبری(س) بوده، این همه حادثه برای چیست؟ برای اینکه ایشان تسلیم دزدان - که روز روشن حق را دزدیدند - نشد، برای اینکه در کنار امیرالمؤمنین(ع) برای دفاع از امیرالمؤمنین و ولی الله الاعظم ایستاد. حالا فکر نکنید که خنجر کشیدند به ایشان زدند یا با نیزه زدند یا با شمشیر زدند، این خیلی خوب معلوم است، طرحی ریختند که فشارهای روحی و جسمی را به ایشان چنان متوجه کنند که ایشان زنده نماند، و زنده هم نماند. یک خانم هجده ساله که روز درگذشت پیغمبر(ص) در کمال سلامت بدن بود، بلاهایی که سر این بدن آمد هفتادوپنج روز بیشتر دوام نیاورد. بدنی که امام صادق(ع) می فرماید: «از این بدن در این هفتادوپنج روزه غیر از پوست و استخوان چیزی نماند». اینکه می گویند ایشان شهیده است، شاید به فکر مردم برسد ایشان که در میدان جنگ نبود، با شمشیر به ایشان حمله نشد، با نیزه حمله نشد، نه! بدتر از شمشیر و نیزه، شمشیر حوادث تلخ بود.

من از اول نوجوانی ام تا حالا این داستان را زیاد شنیده ام، اتفاق افتاده که خبر حادثه سختی را به یک مردی داده اند، مثلاً - این را در روزنامه ها هم نوشته اند، البته نوعش زیاد است، حالا من نمونه اش را می گویم - ناگهانی به یکی خبر داده اند بچات از بین رفت، او هم یک آخ گفت و مُرد. این فشار لازم نیست با اسلحه بیاید و آدم را بکشند، این منسوب به صدیقه کبری(س) است: «صُبَّتْ»، یعنی ریختن. در قرآن هم هست، این لغت در سوره فجر است: «صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا صُبَّتْ» خیلی عجیب است «عَلَيَّ الْأَيَّامِ صِرْنَ لَيَالِيَا»، مصائبی که به من وارد شد اگر به روزگار وارد می شد کل روزگار شب تاریک می شد، فشار اندوه و تأسف و غصه و حزن خیلی فشار شدیدی است،

حالا شما ممکن است بگویید صدیقه کبری(س) با این همه دستورات خدا در قرآن به صبر، خب چرا صبر نکرد که از هجوم این حوادث از دنیا برود؟ اتفاقاً بالاترین صبر را کرد.

غصب فدک

-محدوده فدک

بالاترین صبرش این بود که وقتی از مسجد برگشت و سند فدک را گرفتند و پاره پاره کردند و گفتند: برو چیزی حق شما نیست، یک دروغ شاخ دار هم گفتند. گفتند فدک - که یک سرزمین آبادی در منطقه خیبر در صدوپنجاه کیلومتری مدینه بود، خیلی آباد بود، درخت های حسابی داشت، و کشت حسابی هم می شد، خیلی هم بزرگ بود، گسترده بود حالا چند هکتار بود من نمی دانم - غنیمت جنگی است، غنیمت جنگی هم طبق آیات قرآن برای همه مسلمان هاست، نه برای یک نفر. اما در این هزاروپانصد سال، صدها عالم ما طبق قرآن ثابت کردند که فدک غنیمت جنگی نبوده است. ماجرا از این قرار است که منطقه فدک چندتا مالک یهودی داشت که هنرمند در کشاورزی بودند، این چندتا مالک یک روز پیش پیغمبر(ص) آمدند، قلباً مسلمان شدند و بعد به پیغمبر(ص) گفتند: اجازه می دهید مثل سابق، ما این سرزمین فدک را بکاریم، درخت هایش را مواظبت کنیم، محصول کشت سالانه اش را تقدیم شما کنیم، شما هم یک مزدی به ما بدهید یا یک درصدی از این کشت و از این خرما را به ما بدهید؟ آن درصدی که خودشان راضی بودند. پیغمبر(ص) فرمودند: عیبی ندارد، پس این چندتا یهودی هم ملکیت فدک را از مالکیت خودشان خارج کردند، با خواست خودشان و با دل خودشان - نه از ترس - تقدیم پیامبر کردند، و از ترس هم مسلمان نشدند، با رغبت مسلمان شدند، بعد هم خداوند متعال باز طبق یک آیه - که شیعه و غیرشیعه نوشتند - به پیغمبر اکرم اعلام کرد: این فدک را همین الآن که زنده ای به زهرا ببخش، بشود ملک او که بعد از مرگ تو خاندان تو دستشان از مال دنیا خالی نباشد، که در مضیقه و سختی و رنج قرار بگیرند.

این داستان فدک، البته آنچه که من در این چند لحظه برایتان عرض کردم، خیلی مفصل و با دلایل دیگر در این تفسیرم که چهل جلد است، در آن سوره ای که فدک را می گوید «أفاء الله» - فیء یعنی مالی که به دست پیغمبر افتاد و به زهرا بخشید - نوشتم. مسئله فدک را من به نحوی تنظیمش کردم که هیچ عالم بزرگ غیرشیعه نتواند ایراد بگیرد، اما جزو صدها دروغی که مدینه گفت، یکی اش هم این دروغ بود، دیگر از همه شاخ دارتر بود که فدک غنیمت است، در جنگ گرفته شده و غنیمت هم برای همه مسلمان هاست نه برای یک نفر، در حالی که پیغمبر اکرم(ص) این فدک را ملکش کردند، ایشان هم از ملکیت خودش درآورد و به دستور خدا - نه به خواست خودش، نه به خاطر اینکه به دخترش علاقه داشت، گفت من این را ببخشم - که این را در اختیار صدیقه کبری(س) قرار بده.

-دفاع از فدک

ایشان در دفاع از فدک(خوب عنایت کنید)، در دفاع از توحید، در دفاع از نبوت، در دفاع از ولایت، در دفاع از خلافت و در دفاع از حق امیرالمؤمنین(ع) دوتا سخنرانی کردند: اولی در مسجد، جلوی مهاجرین و انصار، سخنرانی آمیخته با قوی ترین دلیل که همه را قانع می کرد، با این سخنرانی باید مهاجرین و انصار از جا بلند می شدند و آن کسی که روی منبر به جای پیغمبر(ص) نشسته بود پایین می کشیدند، عواملش را هم بیرون می انداختند و امیرالمؤمنین(ع) را برمی گرداندند، فدک را هم

برمی گردانند. اما یک نفرشان از جا بلند نشد و از زهرا(س) دفاع نکرد. تمام آنهایی که آن روز پای منبر حضرت زهرا(س) بودند، جزء معذبین در طبقه هفتم جهنم هستند. تقریباً دوازده نفر از امیرالمؤمنین(ع) و صدیقه کبری(س) - مثل سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، ابوالهیثم بن تیهان - که بیرون دفاع می کردند، آنها را هم تا سرحد مرگ کتک هایی زدند، تا برای چه دهان تان را باز می کنید، خفه شوید. بقیه مردم هم حکومت را تأیید کردند و برای حکومت نیرو شدند.

طلب یاری فاطمه زهرا (س) از مهاجرین و انصار

من خیلی سخته است این حرف را بزنم، شاید یکی دو بار در پنجاه و پنج سال منبرم روی منبر گفته باشم، سختی ام از اصل داستان است. یکی هم این است که مادر من از سادات ریشه دار بود و به حضرت جواد(ع) می رسید، بالاخره صدیقه کبری مادرم است، نمی توانم توضیح بدهم، خیلی سخت است، ولی حالا برای شما می گویم: امیرالمؤمنین(ع) شب که تاریک می شد، این بدن آزاده را سوار بر مرکب می کرد، می آمد در خانه مهاجرین و انصار در می زد، صاحب خانه ها می آمدند دم در، به آنها می گفت: این خانم، دختر پیغمبر است حقش را بردند، حق من را روز روشن بردند، اینها برای اتمام حجت بوده، می گفتند فردا صبح بیا مسجد، ما هم می آییم حقت را می گیریم، حق زهرا را هم می گیریم. فردا صبح امیرالمؤمنین(ع) می آمد مسجد، همه آنهایی را که شب در خانه هایشان را زده بود، بودند یکی شان بلند نشد، یکی شان هم حرف نزد، این تعصب عربی که تعصب روزگار جاهلیت بود همه را به جهنم برد.

خب شما فکر کنید این هفتاد و پنج روز، شب روز حادثه آتش، نعره و اربده زدن، مگر این بدن هجده ساله او چقدر طاقت داشت؟ خب عمرش را خاتمه داد، این اولین شهید شده بعد از مرگ پیغمبر(ص) است، کتک خورده ها را هم که اسم بردم، به تدریج از شیعه شهید گرفته شد، به تدریج. حجرین عدی را شهید کردند، رشید هجری را شهید کردند، میثم تمار را به دار کشیدند. اینها شاخه های همان حکومت بعد از مرگ پیغمبر(ص) بودند که اینها را می کشتند، دست و پا قطع می کردند، فقط یک شب - بنا به نقل صدوق(ره) در کتاب عیون اخبار الرضا که صدوق نزدیک به عصر ائمه(ع) بود - به دستور هارون شصت تا عابد زاهد عارف از نسل فاطمه زهرا(س) را از بیست ساله تا هشتاد ساله سر بردند و در چاه انداختند. یعنی فرهنگ شیعه متکی به این شهادت ها، متکی به نوشتن کتاب های اصیل به دست عالمان شیعه، متکی به منبرهای علمای بزرگ شیعه بود.

منبر رفتن مراجع

زمانی رسم بود - تقریباً تا شصت سال پیش - مراجع تقلید ماه رمضان و دهه عاشورا منبر می رفتند، یعنی برای خودشان سَبک نمی دانستند، الآن هم قم می بینید که در صدا و سیما بعضی از مراجع ماه رمضان سی شب منبر می روند، پخش می کنند، این رسم الآن خیلی کمرنگ شده ولی یک زمانی - من حالا اصفهان را خیلی واردم، چون تاریخ اصفهان و علمای اصفهان در ذهنم است - کسانی مثل مرحوم آیت الله العظمی آقا سید هاشم چهارسوقی، آیت الله العظمی آقا سید علی نجف آبادی که می گفتند اعلم علمای شیعه است، اینها حتی در خانه ها منبر زنانه می رفتند؛ یعنی می گفتند شیعه نیاز به تبلیغ دارد، ولو حالا داخل خانه باشد، چهارتا زن جمع باشند، روضه خانگی است، ما مسئولیم برویم، شیعه را این طوری حفظ کردند، با شهادت با تبعید با زندان با تبلیغ. این شما مردم هستید که

خودتان، پدرانتان، اجدادتان در تهران، در اصفهان، در شیراز، در راه قزوین، در مناطق انسان‌نشین در قزوین، در همدان، در مازندران، در گیلان، شما مردم هستید و پدرانتان که فرهنگ تشیع را رها نکردید، ماندید و مسجد ساختید و حسینیه ساختید، به چاپ کتاب‌های بزرگان دین کمک کردید، محرم و صفر را برپا نگه داشتید، ماه رمضان را برپا نگه داشتید، شما خیلی خوب هستید.

فقط یک سفارش من به شما این است که طبق آیات قرآن و روایات ائمه طاهرين (علیهم‌السلام) شیطان‌ها با قدرت هرچه تمام‌تر کنارمان ایستاده‌اند که کل این بساط را از شما بگیرند، این که خدا به شما داده. پدران‌تان و اجدادتان که نگه داشتند و رفتند، اما الآن که روزگار ماهواره و سایت و فساد و افساد و مفسدان است و همه هم با همدیگر جمع شده‌اند که این چراغ خدا را در کره زمین خاموش کنند، که دیگر کنار این چراغ میثم درست نشود، حجر بن عدی درست نشود، حبیب بن مظاهر درست نشود، فضل بن شاذان درست نشود، عبدالله بن یعفور درست نشود. تمام ابزارشان را هم به کار گرفته‌اند، عجیب که هم با خدا دشمن هستند و هم با شما، این اولین آیه سوره ممتحنه است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ»، دشمنان من و دشمنان خودتان را در هیچ چیز زندگی‌تان راه ندهید، پنجره به رویشان باز نکنید؛ یعنی دین‌تان را، اعمال‌تان را، اخلاق‌تان را، پول خرج کردن‌تان را برای خدا، مسجدسازی‌تان را، حسینیه‌سازی‌تان را، مخصوصاً پر کردن مجالس را نگه دارید که فرصت کم است. مگر ما چند سال زنده‌ایم؟ نگه دارید و انتقال به نسل بعدتان هم بدهید، و بدانید که فرهنگ اهل بیت (علیهم‌السلام) از لابه‌لای خون و شهادت و تبعید و زندان و زحمات هزاروپانصد ساله راویان ائمه (ع) و علمای بزرگ شیعه و نوشتن‌ها و تبلیغ کردن‌ها به دست ما رسیده و همیشه خون، به این فرهنگ کمک کرده اگر کسی اهل تحلیل تاریخی باشد و تحلیل کند، می‌فهمد اگر کربلا اتفاق نیفتاد، امروز در کره زمین یک مسلمان هم نداشتیم.

فرهنگ شهادت

این پیشامد در زمان خود پیغمبر (ص) هم شد، جنگ بدر هنوز شروع نشده بود که پیغمبر اسلام به ارزیابان گفتند: یک دیدی به کار دشمن بزنید، بباید برای من گزارش بیاورید. رفتند و آمدند گفتند: آقا ما دوتا اسب داریم، اینها صدتا اسب آورده‌اند، ما یک آشپزخانه معمولی داریم، یک خرده نان و ماست و نان و دوغ و نان و پنیر است، آنها آشپزخانه بسیار سرپایی دارند. اسلحه ما کم است، آنها غرق سلاح هستند. بعد هم مجموع ما سیصد و سیزده نفرند، آن هم همه زره ندارند، کفش ندارند، کلاه ندارند، آنها تعدادشان سه برابر ماست، هزار نفرند. گزارش که تمام شد پیغمبر اکرم (ص) رو به عالم ملکوت، عالم رفعت کرد همین دو کلمه را گفت: «خدایا اگر اراده کردی ما کشته شویم تسلیم اراده تو هستیم؛ اما خدایا می‌دانی که اگر ما سیصد و سیزده‌تا را بکشند کره زمین تا قیامت یک نفر هم پیدا نمی‌شود اسم تو را ببرد، تمام می‌شود». اینکه جنگ بدر در اسلام، یک موقعیت معنوی بالایی دارد به این خاطر است. اصلاً بعداً هم هر کس شرکت‌کننده در جنگ بدر را می‌دید خیلی به او احترام می‌کرد. خب، اگر حادثه کربلا اتفاق نیفتاده بود یک موحد در عالم پیدا نمی‌شد، خون شهید این کار را می‌کند.

کاربرد خون شهدایی همچون شهید حاج قاسم سلیمانی

خب، این فرهنگ این طور جلو آمده، این شهادت عظیم هم آخرین شهادت نیست، آخرین حمله نیست. این مرد بزرگی که سال‌ها من با او آشنا بودم، با او رفت و آمد داشتم، ارزش‌هایش را فهمیده بودم، شما ببینید شهادتش کره زمین را تکان داد، چون خیلی آدم عظیمی بود. خونس کفر جهانی را ترسانده، الآن هر شب و هر روز، خود امریکایی‌ها، خود برزیلی‌ها، خود آرژانتینی‌ها، آنهایی که در قاره آمریکا هستند دارند پیامک می‌فرستند به ایران که ما آمریکایی نیستیم، ما در این خون شرکت نداشتیم، کاری به کار ما نداشته باشید، ما شما را دوست داریم. یعنی جهان کفر به شدت ترسیده، خود سناتورهای آمریکا، کله‌گنده‌های این گله‌های سگ و خوک، هر روز دارند می‌گویند ترامپ اشتباه کرده، ما از عواقب این مسئله می‌ترسیم. بعضی از اینها را در تلویزیون هم می‌گویند، شهادت در شیعه کاربرد دارد، زندان در شیعه کاربرد دارد.

حبس مرحوم بافقی به دستور رضاخان

رضاخان رفت در قم، با توپ و تانک آقاشیخ محمدتقی بافقی را در حرم حضرت معصومه (س) زمین انداخت، تا زورش می‌رسید و نفس داشت با مش و لگد بدن مرحوم بافقی را له کرد، بعد هم گفت: من دارم می‌روم تهران، این آقاشیخ را بیاورید تهران، در بدترین سلول و زندان بیندازید. شیعه از لابه‌لای زندان رد شده، قدردان باشید، آسان به دست شما نرسیده، شما کتاب نخوانده‌اید و حوصله اش را ندارید، این طلای بیست و چهار عیار خیلی به زحمت به ما رسیده.

یک نفر از حکومت رضاخان هم مأمور آقاشیخ محمدتقی شد، یعنی بیای سلول‌شان، آبی می‌خواهد، چای می‌خواهد، نانی می‌خواهد بیاورد. او هم یک‌بار نه چای زندان را خورد نه نان زندان را، با پارتی‌بازی یک غذایی بیرون درست می‌کردند برایش می‌بردند، مأمورها به او می‌گفتند چرا اینجا چای حاضر و غذای حاضر نمی‌خوری؟ می‌گفت: اینجا نجس است، مال این حکومت است و من نمی‌خورم. بعد هم کاری کرد که این مأمور توبه کرد، اهل نماز شب شد. آمدند به رضاخان خبر دادند این خیلی نفس دارد مأمور ما را هم از ما گرفته، گفت یک مأمور مسیحی برایش بگذارید، بعد از چند وقت مأمور مسیحی را هم شیعه کرد. دوباره گزارش دادند، گفت یک یهودی بدخلق بدطینت را برایش بگذارید، بعد از چند وقت یهودی را هم شیعه کرد و نماز شب خوان. گزارش دادند، گفت از زندان بیرونش کنید و نگه ندارید؛ چون اگر در زندان بماند، من را هم شیعه می‌کند. شیعه هم خیلی زحمت کشیده هم دین را نگه داشته. باز هم یک کلمه متواضعانه عرض کنم برایتان: «این دین را به هر شکلی هست؛ با چنگ و دندان در خانه تان در کسب تان در کارخانه تان در معاشرت تان حفظ کنید».

شهید حاج قاسم سلیمانی

مرحوم حاج قاسم سلیمانی، خونس از زمان حیاتش به تشیع بیشتر خدمت کرد. شهادتش چراغ عجیبی در کره زمین شده، ما خیلی شهید داشتیم اما دیگر این طوری نبود که کل مملکت در ایران و در عراق، مرد و زن و پیر و جوان برایش اشک بریزند، معلوم می‌شود پیش پروردگار یک جایگاه خاصی داشته، من پریشب که منزل‌شان بودم، خانواده‌شان من را صدا زدند، از داخل مردانه رفتم پیش‌شان، همسر باکرامتش و دوتا پسرهایش و دوتا دخترهایش گفتند: بابا وصیت کرده که من را ببرید کرمان کنار شهدا دفن کنید، برای من بارگاه نسازید، گنبد و بارگاه علّم نکنید، من یک عبد بودم پیش خدا. و گفت: وصیت هم کرده روی سنگ قبرم بنویسید؛ سرباز قاسم سلیمانی. سردار و سپهبد

و فاتح جنگ در عراق و لبنان گفت: به ما گفته اینها را ننویسید سر قبر من. خب حرفم تمام، یک خرده دارد طول می کشد.

روضه حضرت علی اصغر(ع)

آنجا که نشسته بودم نیت کردم یک روضه دلسوز بخوانم، ثواب این روضه، گریه های شما، هدیه این شهید بزرگوار. بعضی هایتان بچه شیرخواره دارید، حال بچه را می بینید، لبورچیدنش را می بینید، دست و پا زدنش را گاهی می بینید، گریه کردنش را می بینید. همه اینها را عاشورا ابی عبدالله(ع) در بچه می دید، دو سه کلمه با مردم حرف زده که در ایران، این دو سه کلمه را تبدیل به زبان کرده اند، چقدر زیبا:

کوفیان این قصد جنگیدن نداشت/ این گلوی تشنه ببریدن نداشت
لاله چینان دست تان ببریده باد/ غنچه پژمرده ام چیدن نداشت
اینکه با من سویی میدان آمده/ نیتی جز آب نوشیدن نداشت
با سه شعبه غرق خورش کرده اید/ آنکه حتی تاب بوسیدن نداشت
گریه ام دیدید و خندیدید وای/ کشتن شش ماهه خندیدن نداشت
دست من بستید و پاکوبان شدید/ صید کوچک پای کوبیدن نداشت
از چه دادیدش نشان یکدگر/ شیرخوار غرق خون دیدن نداشت
السلام علیک یا اباعبدالله یا اباعبدالله.

اللهم اغفر لنا و لوالدینا، و لوالدی والدینا، و لمن وجب له حق علینا، اللهم اهلک اعدائنا و انصر جیوشنا، اید قاعدنا و احفظ و انصر امام زماننا، اهلک به حق الحسین اعدائنا.
تهران حسینیه محبان الزهرا فاطمیه ۹۸ جلسه اول
\$

##داعش و مشرک دانستن مسلمین

اداره کل فرق و ادیان - علی ملاموسی میبدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي اَعْدَائِهِمْ اَعْدَا اللَّهِ اَجْمَعِينَ».

مقدمه: از منظر اسلام، مسلمان کسی است که شهادتین را بر زبان جاری سازد، حتی اگر در باطن، اعتقاد دیگری داشته باشد. بر اساس شریعت اسلامی، صحیح نیست فرقه ای اسلامی یا فردی از امت اسلام را بی دلیل متهم به کفر کنند، مادامی که اعتراف به شهادتین کند، و ضرورتی از ضروریات دین را انکار نکند. متأسفانه وهابیت تحت تأثیر آرا و افکار ابن تیمیه، تمام مسلمانان را به خاطر توسل به ارواح بزرگان و احترام به قبور اولیای الهی، مشرک به شرك جلی و کافر به کفر اکبر می داند و معتقد است که شرك مسلمانان در عصر حاضر از شرك مشرکان زمان رسول خدا(ص) بیش تر و بزرگ تر است. بنابراین، مسلمانان باید دوباره اسلام بیاورند، شهادتین را به زبان جاری کنند و از آبا و اجداد

خود تبرّی بجویند. در غیر این صورت، مهدورالدم بوده، جان و مالشان احترام ندارد و کشتن آنها در صورت امتناع از پذیرش دوباره اسلام واجب است و اموال و زنان و فرزندان‌شان به عنوان غنیمت جنگی اخذ می شود.

در نگاه وهابیون، يك ميليارد و پانصد ميليون مسلمان كه اين مسلك ايشان را قبول ندارند، همگی كافر، مشرك و مهدورالدم هستند. در عصر حاضر، گروه هايي همچون «داعش»، «القاعده» و ديگر گروه هاي جهادي، با تأثیر از اندیشه وهابیت [رهبران فكري مورد توجه داعش عبارتند از: ابن تیمیه، محمد بن عبد الوهّاب، سيد قطب، محمد عبد السلام فرج، سيد امام، عبدالله عزّام، اسامه بن لادن و ابومصعب الزرقاوي. ر.ک: داعش، محمد ابراهيم نژاد و مهدي فرمانيان، ص ۱۳] و شعار جهاد عليه مشرکين، ريختن خون مسلمين - اعمّ از شيعه و سني - را حلال مي دانند و هر روزه شاهد کشتار بسياري از مسلمين در سرزمينهاي عراق، سوريه، نيجريه، مصر و ديگر بلاد هستيم.

با مراجعه به اندیشه هاي داعش، عناد و دشمني آنان نسبت به مذهب شيعه به وضوح آشکار است. به اعتقاد آنان، شيعيان نيز از زمرة مسلمين خارج و جزء مشرکين هستند

«ابو عمر البغدادي» سرکرده داعش، با انتشار بيانيه اي در سال ۲۰۰۷م/ ۱۴۲۸ق عقايد دولت اسلامي عراق را در نوزده بند ذکر مي کند. با مطالعه اين قوانين مي توان به ماهيت خوارج گونه آنان پي برد كه فقط خودشان را قبول دارند و ديگران را - هرچند مسلمان باشند - با عنوان مرتد، مشرك و كافر مي شناسند و جز خودشان، هيچ كس را مسلمان نمي دانند. آنان به تكفير ديگران اقدام مي كنند و قتل و غارت اموال ديگران - اگرچه مسلمان باشند - را به اندك دليلي جايز؛ بلكه واجب مي دانند. [رهبران فكري مورد توجه داعش عبارتند از: ابن تیمیه، محمد بن عبد الوهّاب، سيد قطب، محمد عبد السلام فرج، سيد امام، عبدالله عزّام، اسامه بن لادن و ابومصعب الزرقاوي. ر.ک: داعش، محمد ابراهيم نژاد و مهدي فرمانيان، ص ۵۸]

در بند پنجم اين بيانيه داعش آمده است: «كسي كه شهادتين را بگويد و اسلام خود را آشكار كند و نواقض اسلام را انجام ندهد، با او معامله مسلمان بودن مي كنيم»؛ اما نواقض اسلام نزد داعش همان نواقض اسلام نزد وهابيت است كه در كتاب «نواقض الإسلام» محمد بن عبد الوهّاب آمده است. [رهبران فكري مورد توجه داعش عبارتند از: ابن تیمیه، محمد بن عبد الوهّاب، سيد قطب، محمد عبد السلام فرج، سيد امام، عبدالله عزّام، اسامه بن لادن و ابومصعب الزرقاوي. ر.ک: داعش، محمد ابراهيم نژاد و مهدي فرمانيان، ص ۶۰] وي ده مورد را جزء نواقض اسلام معرفي مي كند كه از زمرة آن: شرك در عبادت، توسّل و درخواست شفاعت مي باشد. [الرسائل الشخصية، محمد بن عبد الوهّاب نجدي، تحقيق: صالح الفوزان و محمد بن صالح العقيلي، ص ۲۱۲] او با تحريف معناي عبادت، هرگونه خوف و رجاء، زيارت، استعانت، استغاثه، خشوع، نذر، ذبح بر غير الله و... را از مصاديق شرك بر مي شمرد و از زمرة مسلمين خارج مي داند، اگرچه وي نماز بخواند، روزه بگيرد و يا حجّ به جا آورد، لذا او گمان مي كند كه مسلمان است؛ ولي در واقع مسلمان نيست. [أصول الدين الإسلامي مع قواعد الأربع، محمد بن عبد الوهّاب نجدي، ص ۸]

با این بیان، اغلب مسلمین - اعم از شیعه و سنی - کافر محسوب می شوند، در حالی که آنها اعتقاد به جواز؛ بلکه استحباب استغاثه به پیامبر اکرم(ص) دارند و در این زمینه به تألیف آثاری پرداخته اند. [جذور داعش، حسن بن فرحان مالکی، ص ۱۶۳]

اموری که وهابیان آنها را مصداق شرک می دانند، مورد توجه اولیای الهی بوده، دارای ثواب و موجب تقرب به خداوند است، و اگر مورد تأیید و ترجیح قرار نگرفته یا مورد نهی بود، باید آنها را حمل بر بدعت و شرک اصغر و یا امری حرام کرد، نه شرک اکبر. به عبارت دیگر، نمی توان مستغیث مسلمان را تکفیر کرد؛ چراکه از این عملش ارادة عبادت غیر الله را ندارد و صرفاً طلب کمک و مدد از غیر را دارد، [جذور داعش، حسن بن فرحان مالکی ص ۱۶۵] وگرنه هیچ مسلمانی نیست، مگر اینکه به این اصل اساسی اعتراف دارد که عبادت تنها مخصوص ذات باری تعالی است و این اصل متفق علیه بین جمیع مسلمین، از قدیم تا عصر حاضر بوده است. [التوحید و الشرک فی القرآن الکریم، جعفر سبحانی، ص ۲۰]

عبادت؛ به معنای خضوع به همراه اعتقاد به الوهیت و ربوبیت معبود است [التوحید و الشرک فی القرآن الکریم، جعفر سبحانی، ص ۷۱] و صرف طلب حاجت از غیر خداوند - مثلاً از انبیا و اولیای الهی - با اعتقاد به اینکه آنان هیچ گونه شئون و مقام الهی را مالک نیستند و هیچ چیزی بر آنان تفویض نشده و هر آنچه که آنان انجام می دهند، همگی به اذن خداوند است، همگی در راستای توحید بوده، نمی تواند مصداق شرک قرار گیرد. [التوحید و الشرک فی القرآن الکریم، جعفر سبحانی، ص ۱۸۳]

به هر حال، داعش با تأسی از مرام وهابیون، اکثر مسلمین را به خاطر مسئله شرک در عبادت، از اسلام خارج می دانند، و طبق بیان «عثمان بن عبد الرحمن التمیمی» مسئول هیئت شرعی دولت اسلامی عراق، یکی از وظایف این دولت، انتشار توحید در زمین و از بین بردن مظاهر شرک است. [داعش، ص ۶۵]

اکنون داعش در شهرهای تحت اشغال خود، در هر کوی و برزن این عقاید را منتشر کرده و اهل این شهرها را به قتل می رساند و زنان شان را برای کنیزی و بهره وری جنسی حلال می داند، در حالی که به تصریح همه علمای بزرگ اسلام، آنها ناقض اسلام نیستند و به تصوّر غلط سلفی ها و به تأسی از ابن تیمیه، ناقض گماشته شده اند. [داعش، ص ۶۵ ص ۶۱]

معامله داعش با شیعیان

با مراجعه به اندیشه های داعش، عناد و دشمنی آنان نسبت به مذهب شیعه به وضوح آشکار است. به اعتقاد آنان، شیعیان نیز از زمرة مسلمین خارج و جزء مشرکین هستند. ابو عمر البغدادی در بند دوم بیانیة داعش آورده است: «به اعتقاد ما، رافضی ها [شیعیان] طائفة مشرک و مرتدی هستند که از تطبیق بسیاری از شعائر ظاهری امتناع می ورزند. بنابراین، هیچ شیعه ای مسلمان نیست و کشتن آنان جایز؛ بلکه واجب است.» [داعش، ص ۶۰]

و در ادامه و در بند هفتم این بیانیه بیان کرده است: «تکریم و تعظیم پیامبر اکرم(ص) واجب است و تقدّم دیگران بر ایشان حرام است و کسی که ادّعا کند به مقام آن جناب شریف و مقام اهل بیت مطهر و اصحاب بزرگ ایشان از خلفا و سایر اصحاب رسیده، کافر و مرتدّ می شود. بنابراین، شیعیان و

صوفیانی که برای بزرگان خود مقامی همسان؛ بلکه بالاتر از اصحاب پیامبر (ص) قائلند، کافر هستند.» [داعش، ص ۶۲]

«ابو مصعب الزرقاوی» رهبر القاعده عراق که اندیشه های وی نزد داعشیان از اهمیت ویژه ای برخوردار است، با نگاشتن رساله «هل أتاك حديث الرافضة»، خطاب به گروه ها و کسانی که برای تقریب بین اهل سنت و شیعه در تلاش هستند، می گوید: «چگونه شما بین اهل سنت و شیعه تقریب ایجاد می کنید، در حالی که شیعیان شرک صریح و کفر آشکار انجام می دهند؟ آنان در عبادتی که فقط خداوند متعال مستحق آن است، برای خداوند شریک می آورند و با نذر و دعا، تقرب در عبادت را بر ائمه خود که مقدس و معصوم می شمارند، قائل هستند.» [ر.ک: هل أتاك حديث الرافضة، ابو مصعب زرقاوی، بی نا، بی جا، بی تا]

«ابوبصر طرطوسی» از رهبران سلفیان جهادی که قرابت فکری زیادی با اندیشه داعشیان دارد، با نگاشتن کتابی به نام «الشیعة الروافض طائفة شرک وردة» وضعیت شیعیان را در توحید در عبادت، بدتر از دیگر مذاهب اسلام بیان می دارد و قائل است که شیعیان نسبت به عبادت و تعظیم بر قبور تأکید ویژه ای دارند، و اعتقاد دارند که ساکنین قبر دارای قدرت دادرسی و اجابت دعای زندگان را دارند و این، عین شرک و کفر است. [الشیعة الروافض طائفة شرک وردة، ابو بصیر طرطوسی، بی نا، بی جا، بی تا، ص ۷۵]

چنین تحلیلهایی ناشی از تفسیر غلط اینان از مفهوم و معنای عبادت است که با تحریف در معنای آن، برخی از اعمال مسلمین - که ذکر شد - عبادت غیر خدا قرار داده و اکثر مسلمین را مشرک می خوانند و جان و مال و عرض مسلمان را برای خود حلال می شمردند و بدین خاطر به اسم اسلام، مرتکب فجیع ترین جنایات در حق مسلمین می شوند و برای آنان نظامی یا غیر نظامی بودن، زن و مرد، کودک و خردسال، تفاوتی ندارد و بناها و آثار اسلامی را که دارای قداست بوده و هویت تمدنی مسلمانان به شمار می روند، به بهانه مبارزه با شرک نابود می کنند.

\$

##جهاد از دیدگاه داعش

اداره کل فرق و ادیان - عبدالحمید شریفات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

مقدمه: گروهی نوظهور با شعار «دولت اسلامی عراق و شام» که به اختصار «داعش» گفته می شود، توانسته جوانان رادیکال اهل سنت را دور خود جمع کرده، به کشتار بی رحمانه مسلمانان بپردازد. این جوانان در گروه های جهادی تحت عناوین مختلفی چون: الجهاد، جماعة المسلمين، انصار بیت المقدس و... خودنمایی کرده، در دهه های اخیر تحت لوای گروه القاعده جمع شدند تا بتوانند اهداف و قوانین اسلام را در دنیا جاری کنند. [رادیکال (تندرو) و رادیکالیسم (تندروی) که از

واژه یونانی «رادیکس» (Radix) گرفته شده، به معنای «ریشه» است و صفتی است برای همه نظرها و روشهایی که خواهان دگرگونی بنیادی و فوری در نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی موجود هستند. (فرهنگ جامع سیاسی، محمود طلوعی، انتشارات سینا، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش، ص ۴۸۱)

یکی از شاخه‌های این گروه در عراق به رهبری «ابو مصعب زرقاوی» تشکیل شد. وی با توجه به رویکرد ضد شیعی خود، در سال ۲۰۰۵م به بهانه مبارزه با «عدو قریب» با شیعیان اعلام جنگ تمام عیار کرد و از آنجایی که جنگ در اسلام تنها از راه جهاد مشروعیت می‌یابد، برای مشروعیت بخشی به مبارزه‌اش و جذب اهل سنت، چاره‌ای جز ارائه تفسیری جدید از دشمن و جهاد علیه او نداشت. این مقاله با بررسی سیر جهاد اسلامی در میان گروه‌های جهادی و تطبیق آن با جهاد داعشی، در پی بیان تفاوت‌های این دو جهاد است، تا بتواند جهاد حقیقی را معرفی کند.

مفهوم شناسی جهاد

جهاد واژه‌ای عربی از ریشه «ج ه د» است که در لغت به معنای نهایت سعی، تلاش و توانایی در دفاع از دشمن است. [مفردات الفاظ القرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، دارالعلم، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۲ق، ص ۲۰۸؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ابن اثیر، مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، قم، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۳۱۹؛ لسان العرب، محمد بن مکرم بن منظور، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۳۵؛ تاج العروس من جواهر القاموس، زبیدی، مکتب‌الخیریه، ۱۳۰۶ق، ج ۴، ص ۴۰۸]

داعش با تحریک آمریکاییها و تحت تأثیر فتاوی علمای وهابی، بر اختلاف میان شیعه و سنی دامن می‌زنند و با تکفیر شیعیان، رسماً از عربستان می‌خواهند که با حمله نظامی، اقلیت سنی عراق را مانند بحرین حمایت کنند

در اصطلاح فقهی جهاد عبارت است از نثار جان، مال و توان در راه اعتلای اسلام و برپا داشتن شعارهای ایمان؛ به عبارتی دیگر بکاربردن حداکثر توان و کوشش همراه با تحمل رنج و مشقت در رویارویی دشمن. [جهاد و دفاع از اسلام، جمعی از نویسندگان، پژوهشکده تحقیقات سپاه، تهران، ص ۱۷] این واژه به جهت گستره وسیع مفهومی، در زبان عربی کاربرد بسیاری پیدا کرده و ۲۸ بار نیز در قرآن کریم با تعابیر گوناگون آمده است.

تفاوت جهاد و قتال

گاهی در قرآن کریم بحث از قتال شده است. مانند: کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ [حج/ ۷۸] و گاهی بحث جهاد مطرح گردیده، می‌فرماید: وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ [فرقان/ ۵۲]. واژه قتال به معنای مقابله نظامی و درگیری با دشمن است؛ ولی واژه جهاد، هرگونه کوشش و تلاش در راه خدا؛ اعم از نظامی و غیرنظامی را شامل می‌شود.

انواع جهاد

جهاد با توجه به مفهوم عام خود دارای مصادیق مختلفی است و در یک تقسیم بندی به دو نوع نظامی و غیر نظامی تقسیم می‌گردد و برخی از فقها جهاد نظامی را به دو قسم ابتدایی و دفاعی تقسیم کرده‌اند؛ [همان طور که شهید اول! در «دروس» و محقق حلی! در «شرایع» فقط جهاد را ابتدایی می‌دانند و دفاع را جزء اقسام جهاد نمی‌دانند. (به نقل از: مجله معرفت، شماره ۱۰۲، مقاله:

ماهیت ضد تروریستی جهاد، عبدالکریم آل نجف]] لکن این تقسیم با نگاه بدوی و ابتدایی است، وگرنه با نگاه دقیق، بازگشت جهاد ابتدایی به دفاع است و با نظر سوم، به دفع خار راه و طرد مزاحم از مسیر مستقیم گفته می شود. البته این تقسیم به لحاظ تهاجم بیگانه صورت می پذیرد که اگر بیگانه نسبت به مرز جغرافیایی اسلام حمله نظامی کند، دفاع در برابر آن واجب است؛ اما اگر بر اثر تهاجم فرهنگی و تبلیغ سوء، مثلاً بت پرستی و شرک رواج یافته، در نتیجه، حق مسلم فطرت - که توحید ناب است - آسیب ببیند، باید برای احقاق این حق، قیام و اقدام مسلحانه کرد؛ لکن چنان که اشاره شد، روح این قیام، دفاع است، هرچند ظاهر فقه، آن را جهاد ابتدایی می نامد. [حماسه و عرفان، عبدالله جوادی آملی، صص ۲۴ - ۲۳]

در هر صورت، از نظر قاطبة فقهای اسلام، جهاد ابتدایی یا دعوتی، عبارت است از: توجه مسلمین به بلاد کفار برای دعوت آنها به اسلام، به اذن نبی یا امام و یا نایب خاص ایشان، و جهاد دفاعی نیز زمانی صورت می گیرد که برای حفظ اصل اسلام و جلوگیری از اضمحلال آن، جهاد برای دفع کفار از تسلط بر عرض مسلمین، یا برای دفع جماعتی از کفار که از استیلای آن جماعت بر مسلمانان خوف باشد و یا برای اخراج کفار از بلاد و اراضی مسلمین باشد.

جهاد غیرنظامی نیز ابواب مختلفی از جمله: جهاد با نفس، جهاد اقتصادی، جهاد علمی، جهاد فرهنگی، جهاد سازندگی و... را شامل می گردد؛ اما جهاد در معنای خاص، جنگ مقدس یا مبارزه به خاطر دین و در راه حق و دفاع از آزادی های والای اسلامی است. در قرآن کریم کلمه جهاد، بیش تر از واژه قتال استفاده شده است.

قرآن کریم تنها جهاد یا قتال فی سبیل الله را جنگ مشروع می داند و می فرماید: وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُفَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ [بقره/ ۱۹۰]؛ «و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، بجنگید؛ و [لی] از اندازه درنگزید؛ زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد.» و اگر در اصطلاح فقهای شیعه و سنی جهاد به صورت مطلق ذکر شود، مقصود همان معنای خاص آن؛ یعنی قتال با کفار است. [الجهاد فی الاسلام، محمد متولی شعراوی، ص ۳۱]

گرچه در مذهب شیعه برخی از شروط یا مراحل جهاد به خاطر بعضی از مباحث اعتقادی، همچون اعتقاد به ائمه (با مذاهب اهل سنت مختلف می باشد)؛ [مثلاً برخی از علمای تشیع معتقدند که در جهاد ابتدایی نیاز به اذن امام معصوم یا نایب آن هست؛ ولی اهل سنت معتقدند که برای جهاد به اذن اولی الامر یا همان امام و خلیفه نیاز دارد. (الجهاد فی الاسلام، ص ۷۹)، هرچند برخی از علمای امامیه همچون آیت الله خویی معتقدند که جهاد در هر زمانی ممکن است و شرط اذن امام یا نایب خاص آن را شرط نمی دانند؛ بلکه همین قدر که متخصصان تشخیص پیروزی دهند، کفایت می کند (منهاج الصالحین، سید ابوالقاسم خویی، مدرس؟ الامام الباقر %، قم، چاپ ۲۸، ج ۱، صص ۳۶۳ - ۳۶۴)] ولی قدر متیقن، وجود اهدافی روشن و شرایطی معین در مسئله جهاد است که شاکله حقیقی آن را تشکیل می دهد و با واژه ترور متمایز می شود؛ زیرا ترور در ادبیات اسلامی مترادف با کلمه «فتک» به معنای کشتن غافلگیرانه آورده شده است. [میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۵۰۸]

در فرهنگ لغت غرب، ترور به معنای «رفتار اجبار آفرین فردی یا دسته جمعی با به کارگیری استراتژیهای خشونت بار همراه با ترس و وحشت که با یک هدف و انگیزه سیاسی و قدرت طلبی

صورت مي گيرد» [مجله: سياست خارجي، سال هفتم، تابستان و پاييز ۱۳۷۲، شماره ۲ و ۳، ص ۴۳۱] است که معنایي مبهم دارد.

در هر صورت، ترور از نظر فقه اسلامي، شامل کشتن انسانهاي بي گناه مي شود که در اين صورت - از هر فرقه يا مذهب و در هر مکاني که باشد - حرام است.

مقام معظم رهبري در خصوص حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ و انهدام مرکز تجارت جهاني و پنتاگون که منجر به کشتار انسانهاي بي گناه زيادي شد، با اشاره به حوادث اخير آمريکا وديدگاه اسلام در محکوميت هرگونه قتل عام و کشتار انسانهاي بي دفاع، اعم از مسلمان، مسيحي و... در هر مکان و با هر وسيله و سلاح، اعم از بمب اتم، موشک دوربرد و سلاحهاي ميكروبي و شيميايي و يا هواپيماي مسافري و جنگي، از جانب هر سازمان يا کشوري و يا افراد نفوذی، تصريح کردند: «تفاوتي ندارد که اين کشتار در هيروشيما يا ناکازاكي، در قانا و يا صبرا و شتيل، در ديرياسين و يا بوسني و کوزوو، در عراق و يا در نيويورک و واشنگتن باشد.» [بيانات مقام معظم رهبري]، در ديدار مسئولان نهاد نمايندگي ولي فقيه و مديران گروههاي معارف اسلامي دانشگاههاي سراسر کشور]

کشتن افراي که جرمي مرتکب شده و مهدورالدم شناخته شده اند نيز بايد بر اساس ضوابطي اجرا گردد. جرم آنها ممکن است شرکت در جنگ عليه مسلمين و نظام اسلامي باشد (کفار حربي) و يا توطئه عليه مقدسات اسلامي. مثلاً ناسرا گفتن به پيامبر (ص) يا ائمه (و يا اذيت و آزار آنان و يا شرکت فعال در تحکيم پايه هاي حکومتهاي طاغوتي و ستمگر که دستهاي آن به خون هزاران انسان بي گناه آلوده است. در هر صورت، اسلام با کشتار انسانهاي بي گناه، با هر عنوان و نامي اعم از ترور يا غيرترور و با هر انگيزه اي اعم از سياسي، مذهبي و... از هر فرقه اي که باشد اعم از مسيحي، يهودي يا مسلمان و در هر کجاي عالم که باشند و با هر وسيله اي، مخالف است و اين وجه تمايز جهاد اسلامي با جهاد داعشي است.

جهاد از ديدگاه داعش

برای فهم دقيق تر جهاد نزد داعشي ها، ابتدا بايد سير عملي جهاد را - که تأثيرگذار در معنای جهاد داعشي است - از دهه ۷۰ ميلادي مورد بررسي قرار دهيم. در اين سير، جهاد با نظريه پردازي «سيد قطب» از نظريه پردازان به نام «اخوان المسلمين» آغاز مي شود و با «عبدالسلام فرج»، نظريه پرداز سازمان «الجهاد و الجماعة الاسلامية» مصر ادامه مي يابد و با «عبدالله عزام» از استادان بلافصل «اسامه بن لادن» که تأثير زيادي بر او گذاشته و خود «بن لادن» و القاعده بايد مورد بررسي قرار گيرد، [جهاد، از قرآن تا بن لادن، ريچارد بوني، ناقد حميد احمدي، مطالعات راهبردي، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۳۲، صص ۴۲۱ - ۴۲۹] تا مسئله جهاد از نگاه «ابوبکر بغدادی» رهبر کنوني داعش - که به گفته خودش متأثر از افکار بن لادن است، نه ايمن الظواهري - روشن شود.

بي شک ابن تيميه در جهان اسلام، اولين کسی بوده است که به تفصيل، بحث جهاد را بررسي کرده و بسياري از علما و رهبران سلفي جهادي را تحت تأثير خود قرار داده است. وي جهاد را در شرايطی که مغولها مرکز خلافت اسلامي؛ يعني بغداد را در قرن هفتم هجري تصرف کردند و صليبيان که بخش ديگري از جهان اسلام را اشغال کرده بودند، عليه هر دو گروه به کار برد. او کتاب «السياسة الشرعية» را به مسئله جهاد اختصاص داد و با قائل شدن جايجاهي فوق العاده برای جهاد، آن را بر

تمام فرایض مقدم کرد و در ضمن استدلالهای گوناگون، «شهادت» را به مثابه آسان ترین شکل مردن، از جمله توجیهات برای جهاد دانست. [پیامبر و فرعون (جنبشهای نوین اسلامی در مصر)، ژیل کوپل، ترجمه: حمید احمدی ص ۲۴۱]

به نظر او، مسلمانانی که در جهاد شرکت نکنند و کسانی که از قانون اسلام سر باز زنند، کافرند و باید با آنها جنگید، حتی اگر شهادتین را نیز گفته باشند. نظریات وی، شالوده اولیه اسلام گرایی رادیکال محسوب می شود. [جهاد از ابن تیمیه تا بن لادن، شیخ احمد مهدی بخشی، مجله علوم سیاسی، تابستان ۱۳۸۵ ش، شماره ۳۴، صص ۱۶۹ - ۱۹۴]

«سید قطب»، از متفکران اسلام گرای رادیکال مصری می باشد که به صورت مبسوط مسئله جهاد را بررسی کرده است. از نظر وی، مسلمانان واقعی آنهایی هستند که در راه اعتلای حق به جهاد مشغول اند. او به نقل تأییدی از ابن قیم می گوید: ابتدا مسلمانان در مکه به علی از جنگ بازداشته شدند، [برای مطالعه بیشتر درباره علل منع جهاد در مکه، ر.ک: فی ظلال القرآن، سید قطب، ج ۳، ص ۱۴۳۹] و بر اساس آیه «دست نگهدارید (و جنگ نکنید) و نماز به پا دارید و زکات بدهید» [نساء/ ۷۷] اجازه یافتند که جنگ کنند. در آیه ۳۹ سورة حج آمده است: «به کسانی که با ایشان جنگ می شود، اجازه دفاع از خویش داده شد؛ چون مورد ظلم قرار گرفتند و خداوند بر یاری آنان توانمند است.» [حج/ ۳۹] بعد مسلمانان دستور یافتند که علیه مهاجمان بجنگند که در آیه ۱۹۰ بقره می فرماید: وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ . و در نهایت دستور یافتند که علیه تمامی مشرکان وارد جنگ شوند. بر اساس آیه ۳۶ بقره که می فرماید: «و با تمام مشرکین بجنگید!» سید قطب قائل است: تمامی مراحل جهاد یاد شده، در تمام دورانها پابرجاست. [فی ظلال القرآن، ج ۱، صص ۱۸۵ - ۱۸۹، و ج ۳، صص ۱۴۳۱ - ۱۴۵۳، و ص ۱۵۴۵، و ص ۱۵۷۸؛ نشانه های راه، سید قطب، ترجمه: محمود محمودی، صص ۸۴ - ۸۶] برقراری حکومت خداوند و قوانین او و حذف طاغوت و قوانینی که بشر وضع کرده است، تنها با موعظه به دست نمی آید. افراد اشغال کننده جای خدا به این راحتی حاضر نیستند که قدرت را رها کنند. [معالم فی الطريق، سید قطب، ص ۶۱] دین، فلسفه نیست؛ بلکه عمل است که نه صرفاً با موعظه؛ بلکه با همراهی جماعتی قابل پیاده سازی است. تبلیغ اسلام از طریق «شمشیر» و «کتاب» که لازم و ملزوم هم هستند، ممکن می باشد. در تاریخ اسلام، «شمشیر» برای به انقیاد درآوردن سرزمینهای غیراسلامی و مشرکان داخلی به کار گرفته شده و «کتاب» برای به اسلام درآوردن مسیحیان و یهودیانی که به جز زور به اسلام نمی گرویدند. [پیامبر و فرعون، ص ۵۷]

سید قطب در انتقاد از کسانی که جهاد در اسلام را تنها دفاعی می دانند، آنها را شرق شناسانی معرفی می کند که می خواهند ماهیت و هدف اسلام را تغییر دهند. به عبارت دیگر، کسانی که جهاد را صرفاً برای دفاع از سرزمینهای اسلامی می دانند، هدف دین را فراموش کرده اند و در اصل، ارزش اسلام را پایین تر از سرزمینهای اسلامی قرار می دهند. [معالم فی الطريق، صص ۶۰ - ۶۵؛ فی ظلال القرآن، ج ۳، صص ۱۴۳۳ - ۱۴۳۳] به نظر وی، جهاد در همه حال و بر همه کس واجب است و آن را باید در جهان درون (جهاد با نفس) آغاز کرد، سپس به جهان بیرون و دنیای واقعی کشاند. [معالم فی الطريق، صص ۶۰ - ۶۵؛ فی ظلال القرآن، ج ۲، صص ۷۴۲ - ۷۴۳] بنابراین، از نظر وی مسلمانان

واقعي آنهايي هستند که در راه اعتلا و برتري کلمه حق به جهاد مشغول اند. [معالم في الطريق، صص ۶۰-۶۵؛ في ظلال القرآن، ج ۳، صص ۱۴۳۳-۱۴۳۳؛ ما چه مي گوييم، سيد قطب، ترجمه: سيد هادي خسروشاهي، صص ۳۷-۳۹]

«عبدالسلام فرج» رهبر جهاد اسلامي مصر که يکي از اعضاي آن «خالد اسلامبولي» بود، در سال ۱۹۸۱م «انور سادات» را ترور کرد، در جزوه اي به نام «الفريضة الغايبه»، با بيان آيه شمشير [توبه/۵] و حديث ذبح، [دو حديث در اين زمينه به پيامبر نسبت داده اند: ۱. با شمشير مبعوث شده ام؛ ۲. کشتار و قرباني براي شما به ارمغان آورده ام] جهاد را واجب فراموش شده اعلام مي کند و آن را تنها راه بازيايي اسلام مي داند، [الجهاد الفريضة الغائبة، محمد عبدالسلام فرج، صص ۲-۳] و معتقد است هيچ شکی وجود ندارد که تنها راه از بين بردن بتهاي اين جهان، استفاده از شمشير است. وي با استفاده از روايتي از «ابوحنيفه» مي گويد: «سرزمين اسلامي با داشتن يکي از شرايط آتي، سرزمين کفار محسوب مي شود: ۱. مبنا شدن قوانين غيراسلامي؛ ۲. فقدان امنيت؛ ۳. به خطر افتادن موجوديت سرزمين اسلامي.» [الجهاد الفريضة الغائبة، محمد عبدالسلام فرج، ص ۵]

عبدالسلام فرج با بيان مسئله «عدو قريب» و «عدو بعيد» جهاد را به عنوان مبارزة مسلحانة فوري عليه حاکم ظالم تبليغ مي کرد و مي گفت اين کار وظيفه تمام مسلمانان است و بايد اولين هدف، دشمن خانگي باشد و حمله به دشمن خارجي بعد از آن مي آيد. او مي گويد: در کشورهاي اسلامي، دشمن خانگي است. در واقع اوست که فرماندهي را به عهده دارد و نمايندگي آنها را دولتهايي به عهده دارند که قدرت را از دست مسلمين ربوده اند و به اين دليل است که جهاد براي هر فرد، واجب عيني مي شود. [پيامبر و فرعون، ص ۲۴۵] وي به تبعيت از رهبران فقهی خود اعلام مي کند که مجازات کساني که مرتد شده اند، از جزای کساني که از اول کافر گرديده اند، سنگين تر است، و لذا بايد با مرتدان جنگيد و آنها را از بين برد، حتي اگر به حمل اسلحه نيز قادر نباشند. او به نقل از ابن تيميه، حاکمان امروزي جوامع اسلامي را در عبور از قوانين الهي و اجراي قوانين بشري با مغولها يکي دانسته است. [النبي، المسلح، سيد احمد رفعت، ج ۱، ص ۱۳۶]

اشغال افغانستان در سال ۱۹۷۹م زمينه را براي راديکال تر شدن جهاد فراهم نمود و طی آن، بخشي از علمای اسلام و اهل سنت عليه شوروی اعلام جهاد کردند. اين حادثه، دولتهايي چون عربستان و گروه های منفرد را به سمت مشروعيت بخشي به جنگ و جهاد رهنمون کرد. در اين برهه، نوک پيکان جهاد از سمت حاکمان ظالم کشورهاي اسلامي و به عبارتي عدو قريب، به سمت کمونيستها تغيير پيدا کرده بود. در اين ميان، بايد به حضور افرازي چون: عبدالله عزّام، اسامه بن لادن و ايمن الظواهري در افغانستان اشاره کرد. عبدالله عزّام، يک عالم فلسطيني الاصل و جزء بنيانگذاران و رهبران حماس به شمار مي رفت. وي به عنوان رهبر و موعظه گر کاريزماتيک و اصلي ترين ايدئولوگ «عرب افغانها» و استاد بن لادن، در سال ۱۹۸۵م سازمان «مکتب الخدمة للمجاهدين العرب» را با همکاري اسامه بن لادن و با هدف کمکهاي انسان دوستانه به مجاهدان افغاني تأسيس کرد که اين کار زمينه اي براي تشکيل القاعده شد. [براي کسب اطلاع بيش تر ر.ک: حلف الارهاب، ج ۱، ص ۲۵] عزّام که به شدت متأثر از افکار سيد قطب بود، [براي کسب اطلاع بيش تر ر.ک: عملاق الفكر الاسلامي،

عبدالله عزام، سید قطب] اعتقاد داشت که تنها راه موفقیت در استقرار جامعه اسلامی، جهاد است. او با نوشتن کتابها و مقالات متعدد درباره جهاد، به یکی از رهبران مهم جهادی تبدیل شد و دو کتاب به نامهای «دفاع از سرزمین اسلامی» و «الحاق به کاروان» نگاشت تا مسلمانان جهان را به جهاد در افغانستان دعوت کند.[به نقل از: جهاد از ابن تیمیه تا بن لادن] عزام جهاد را مانند سایر فریضه های الهی در تمام عمر واجب می داند که کفایی و عینی بودن آن متناسب با شرایط فرق می کند و در عصر حاضر، جهاد با جان و مال بر تمام مسلمانان واجب عینی است و تا وقتی تمام سرزمینهای اسلامی آزاد نشده است، وجوب عینی آن باقی می باشد.[به نقل از: جهاد از ابن تیمیه تا بن لادن؛ الحق بالقافله، عبدالله یوسف عزام، صص ۲۲، ۲۳، ۲۵ و ۲۸]

بن لادن (۱۹۵۷ - ۲۰۱۱م) مؤسس القاعده، در فوریه سال ۱۹۹۸م، خواستار تأسیس جبهه جهانی برای جهاد علیه یهودیان و صلیبیان، با هدف توسعه بیش تر اهداف القاعده و افزایش قدرت آن شد. وی ضمن صدور فتوای جهاد بین المللی علیه غریبه ها به رهبری آمریکا، با هدف کمک به مسلمانان جهان، در سخنرانی خود به مناسبت استقرار آمریکاییان در عربستان گفته بود: «... باید شخصاً و مستقیماً به آمریکا و اسرائیل ضربه بزنیم. از آنچه در توان دارید، دریغ مدارید تا کلام خدا غالب شود.»

[جبهه اسلامی جهانی جهاد علیه یهودیان و صلیبیان، متشکل از رهبران و سازمانهای اسلامی فعال در سطح کشور، معتقد بود که کشتن آمریکاییها و متحدان آنها (نظامی و غیرنظامی) وظیفه فردی هر مسلمان در هر کشوری است که در آن چنین کاری ممکن باشد، تا از این راه مسجداً اقصی و مسجد مقدس (مکه) از چنگال کفار خارج شود و آنها ارتشهای خود را از سرزمینهای اسلامی در حالتی شکست خورده که دیگر نتوانند مسلمانان را تهدید کنند، خارج سازند. جبهه اسلامی جهانی، از بدو تأسیس خود گسترش یافت و سازمانهای جهادی پاکستان، نظیر لشکر طیبه، حرکت المجاهدین و سپاه صحابه را در برگرفت. علاوه بر این، رهبری جماعت اسلامی مصر، دبیرکل جمعیت علمای اسلام پاکستان و رهبر جنبش جهادی بنگلادش، عضو جبهه مذکور هستند. (امنیت بین الملل (۴) (ویژه القاعده)، عبدالله علیخانی، مؤسسه فرهنگی مطالعاتی و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، تهران، ۱۳۸۸ش، ص ۲۴۹)]

[بنیادگرایی و سلفیه، حسین هوشنگی و احمد پاکتچی، ص ۳۰۱؛ افغانستان ریشه یابی و بازخوانی تحولات معاصر، سید مهدی علیزاده موسوی، صص ۱۶۱ - ۱۶۳]

در این پیام بن لادن از وجوب کشتن آمریکاییها و هم پیمانان آنها، اعم از ملکی و نظامی، در هر کشوری که زندگی می کنند، سخن به میان آورده بود تا زمانی که بیت المقدس و بیت الله الحرام از چنگال آنها خارج شود و برای توجیه این فتوا به برخی از آیات و احادیث استناد کرده بود.[یکی از جوابیه هایی که به این فتوا داده شد، از پرفسور برنارد لويس، اسلام شناس آمریکایی است که در کتاب «اسلام راه راست» روشن می سازد که دلیل و سبیل این فتوا خطاست و نه بر شریعت استوار است و نه با روحیه دین اسلام که مبتنی بر صلح و انسان دوستی است. (اسامه و افغانستان، دکتر سید طیب جواد، مجله سراج، سال ششم، شماره ۱۶ و ۱۷، ص ۸۷)] پس از آن، در زمان تسلط

طالبان بر افغانستان و استقرار القاعده در آنجا، بن لادن بیانیه های گوناگونی بر ضرورت جهاد و قیام مسلحانه با نیروهای غربی صادر کرد. [امنیت بین الملل، صص ۲۷۱ - ۲۷۵] او اعلام کرد که مسیحیان و یهودیان با زور و جنگ، فلسطین را از ما گرفتند، نه با گفتگو و مذاکره. بنابراین، ما نیز باید از راه زور آنان را خارج کنیم. [امنیت بین الملل، ص ۱۸۶] ایمن الظواهری، نفر دوم و رهبر فعلی القاعده و یکی از امضاکنندگان اعلامیه ۱۹۹۸م می باشد. او نیز جهادیون را دعوت به کشتن آمریکاییها می کند و از دولتهای عربی که از آنها حمایت می کنند، به شدت انتقاد کرده. [حلف الارهاب، عبدالرحیم علی، ج ۳، ص ۳۰۱] از نظر وی شارع مقدس ما را امر به جهاد علیه کفار و مرتدین کرده و اوجب واجبات بعد از ایمان به خداوند، جهاد است. [الولاء و البراء (الكتاب الجامع لکلمات و رسائل الشيخ)، ایمن الظواهری، نخبة الاعلام الجهادی، ۲۰۱۰م، صص ۱۹ - ۲۱] وی طی نامه ای به «شیخ حسن ترکی» می نویسد: «در آمریکاییها هیچ خیری نیست و هدف ما از اینکه در کنار هم تحت سازمان القاعده جمع شده ایم، جهاد علیه دشمنان است.» [نخبة الاعلام الجهادی (الكتاب الجامع لکلمات و رسائل الشيخ)، همان، ص ۵۱ یا ۵۵۲ که درباره آمریکا از وی سؤال کرده اند و او جواب داده است و ادعا می کند که هیچ خیری در آمریکا و صهیونیسم نیست]

پس از مرگ اسامه بن لادن، ایمن الظواهری به رهبری رسید. زرقاوی نیز که در ماه می ۲۰۰۵م با بن لادن تجدید بیعت کرده بود، موفقیتها و شورشهای خود را در عراق، نمادی از موفقیت القاعده خواند. [امنیت بین الملل، ص ۲۴۵]

ابومصعب زرقاوی، رهبر و مؤسس گروه القاعده عراق که امروزه با گسترش و نفوذ آن به سوریه و اعلام خلافت «دولت اسلامی عراق و شام» که به اختصار «داعش» نامیده می شود، تفکری افراطی نسبت به بسیاری از رهبران القاعده دارد، یکی از بزرگ ترین دغدغه هایش، مشروعیت بخشی مبارزه با شیعیان بود. گروه «التوحید و الجهاد» زرقاوی، یکی از مهم ترین جریانهای وابسته به القاعده بود که در عراق شکل گرفت. این گروه با همکاری سایر تندروان، پایگاهی عملیاتی به نام «القاعده در سرزمین بین النهرین» با هدف مبارزه با آمریکا و شیعیان در عراق به وجود آوردند. [مهم ترین گروه های القاعده در عراق و یا همکاران سلفی آنان که بیش تر پس از حمله آمریکا به وجود آمده اند، عبارتند از: أبناء الإسلام، أجناد الإسلام (که این دو گروه پس از سقوط بغداد اعلام موجودیت کردند)، امنای بیداری (که در زمان صدام به نام «ببرهای صدام» فعالیت می کرد و سپس همکار القاعده شد)، أنصار الإسلام (۱۰/۱۲/۲۰۰۱)، أنصار السنة (آوریل ۲۰۰۳م)، أنصار الجهاد فی العراق، امارات عراق اسلامی (۲۵/۱۲/۲۰۰۵)، انصار ابن تیمیه (که به تازگی تأسیس شده است)؛ گروه آزادی بخش ارتش عراق، گروه توحید و جهاد زرقاوی (۸/۱/۲۰۰۴)، جندالرحمن، جندالشام، جندالصحابه (نسخه عراقی سپاه صحابه پاکستان)، جندالله، گروه ارتش اسلامی عراق، گروه قیام کنندگان الأنبار، جبهه اسلامی مقاومت عراق (جامع، مارس ۲۰۰۵)، جبهه آزادی بخش ملی عراق (متشکل از ده گروه مسلح کوچک وفادار به صدام معدوم که در ۲/۱۰/۲۰۰۳ اعلام موجودیت کرد)، جماعت اسلامی کردستان (مه ۲۰۰۱)، جماعت اسلامی مسلح (شاخه فلوجه، جولای ۲۰۰۳)، جماعت اسلامی المجاهده (اواخر ژوئن ۲۰۰۳) و جند الإسلام (سپتامبر ۲۰۰۱). (خبرگزاری مهر، کد

خبر: ۷۷۹۴۲۵]) آنان با تحریک آمریکاییها و تحت تأثیر فتاوی علمای وهابی، بر اختلاف میان شیعه و سنی دامن می زنند و با تکفیر شیعیان، رسماً از عربستان می خواهند که با حمله نظامی، اقلیت سنی عراق را مانند بحرین حمایت کنند. [بنیادگرایی و سلفیه، صص ۷۹ - ۸۰ و ۱۲۹ - ۱۳۰]

در این زمان، گروه های مختلف القاعده با همکاری وهابیها و سلفیها و نیز عناصر حزب بعث عراق در یک ائتلاف نامقدس، تلاش کردند تا با راه اندازی انفجارهای انتحاری، کشتن شیعیان و رهبران دینی، تخریب اماکن متبرکه و ترور شخصیتهای سیاسی عراق، وضعیت سیاسی این کشور را تغییر دهند. [سایت سلفی گری در عراق] همچنین زرقاوی برای جذب مجاهدین عرب و مقابله با حکومت عراق به این قاعده استناد کرد و با خواندن شیعیان به عنوان عدو قریب، اولویت جنگ و قتال را با آنها قرار داد [کلمات المصیئه، ابومصعب زرقاوی، شبکه البراق الاسلامی، ۲۰۰۶م، ص ۶۳] و با تکفیر شیعیان و حتی بدتر دانستن آنان از مسیحیان، در ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۵ علیه شیعیان اعلام جهاد کرد. [القاعده پس از ۱۱ سپتامبر، مهدی عباسزاده فتح آبادی، فصلنامه سیاست، شماره ۲، ص ۱۶۶]

زرقاوی با تقسیم دشمن به چهار دسته آمریکاییها، کردها، سربازان پلیس عراق و شیعیان، تأکید می کند که خطر شیعیان برای اهل سنت به مراتب بدتر از خطر آمریکاست؛ زیرا آمریکاییها از عراق خواهند رفت و جهاد با آنها بسیار آسان تر خواهد بود؛ اما مشکل اصلی، شیعیان هستند که از خود مردم عراق بوده، پس از آمریکا با همکاری و نمایندگی آمریکا با سنی ها خواهند جنگید تا زمینه گسترش تشیع را از ایران به عراق، سوریه و... فراهم کنند. او با استناد به سخنان «ابن تیمیه» در شرور خواندن شیعیان و اتهام آنان به فساد عقیده و همکاری با مغولان در قلع و قمع اهل سنت، پیروان خود را بر ضرورت مبارزه و جهاد برای نابودی شیعیان، با هدف ایجاد رویارویی میان شیعه و اهل سنت تحریک می کرد و قتل آنها را از کشتن خوارج واجب تر می دانست. [بنیادگرایی و سلفیه، ص ۱۲۸؛ القاعده عراق و برگی از تاریخ جریانهای خاورمیانه، مجله چشم انداز ایران، شماره ۶۲، تیر و مرداد ۱۳۸۹ش، صص ۱۸۷ - ۱۹۱]

وی در سخنرانیهای گوناگون خود علیه شیعیان، به دنبال تحریک احساسات مذهبی اهل سنت علیه شیعیان و برپایی جنگ مذهبی در عراق بود که این عملکرد زرقاوی کاملاً برخلاف سیاستهای شاخه اصلی القاعده بود که از اختلافات مذهبی پرهیز می کرد. [برای نمونه می توان به سخنان بن لادن درباره دیوبندیه و سایر مذاهب اسلامی در مدرسه دارالعلوم پاکستان رجوع کرد. او از تمامی مسلمانان می خواهد تا در برابر آمریکا و اسرائیل متحد شوند. بیعت بن لادن با ملا عمر نیز که بر مذهب دیوبند بود، به اعتراض علمای وهابی علیه بن لادن منجر شد و این بیعت را بیعت با مشرکین توصیف کردند؛ چراکه دیوبندیه، به دلیل داشتن گرایشهای صوفیانه، از نگاه وهابیت، بدعت گذار محسوب می شوند. جهت کسب اطلاعات بیش تر رجوع شود به: نامه ایمن الظواهری به زرقاوی در سال ۲۰۰۵م] زرقاوی در بیانیه سال ۲۰۰۵م اعلام «جنگ تمام عیار» علیه شیعیان کرد.

اهداف جهاد داعشی

اهداف گروه تروریستی داعش از اعلام جهاد عبارتند از:

۱. مقابله با شیعه

علاوه بر دخالت عقاید شیعه ستیزانه رهبران داعش، بدون شک برخی از عوامل داخل حکومت عراق بعد از خارج شدن آمریکاییها از این کشور، باعث تقویت رویکرد ضد شیعه در عراق شد. «ند پارکر» تحلیل‌گر اندیشکده شورای روابط خارجی، معتقد است که فعالیت‌های «نوری المالکی» برای کسب پیروزی در انتخابات، همزمان با عقب‌نشینی آمریکاییها، موجب اتحاد بیش تر نیروهای تکفیری با بازمانده‌های رژیم صدام شد و داعش با بهره‌گیری از این فرصت، به تقویت خود پرداخت. منتقدین وی معتقدند که او با قطب‌گرایی حزبی و تحت تعقیب قرار دادن رقبای خود، شرایط را برای رسیدن به اهداف سیاسی‌اش فراهم کرده است. پارکر معتقد است که اهل سنت با توجه به منزوی شدن‌شان در عرصه سیاست عراق، در دسامبر ۲۰۱۲م خواهان اصلاحات در استان الانبار شدند و حتی علمای بزرگ شیعه همچون آیت الله سیستانی و مقتدا صدر ناراحتی خود از این وضعیت را اعلام داشتند.

طبق گزارش سرویس پژوهش‌های کنگره آمریکا، در همان ایام حملات چند روزه ای رخ داد که منجر به مرگ صدها نفر شد. [پایگاه خبری مشرق نیوز به آدرس www.mashreghnews.ir، کد خبر: ۳۲۱۸۴۸]

«ابوعمر البغدادي» جانشین ابومصعب زرقاوی نیز، در سخنرانی سال ۲۰۰۷م خود با عنوان «إِنَّ تَنْتَهُوْا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ» با خطاب قرار دادن شیعیان، بیان داشت: «به دلیل اینکه در کنار کافر اشغالگر ایستاده اید، پس کفرتان بیش تر شده و از دین جدا شده اید، تا جایی که فرزندان عشایر اصیل ابزار دست فرس [ایرانیان] و پیروان آنها از گروه‌های کافر و مرتد شده اند و این لک؟ ننگی بر پیشانی شما در تاریخ است. این عادت شما در طول تاریخ است که دشمنان خدا علیه اهل سنت را دوست می‌دارید.»

بغدادی در ادامه، بسیاری از مشکلات اقتصادی عراق را به گردن دولت شیعی عراق می‌اندازد و ادعا می‌کند که ثروت عراق در نجف و کربلا و میان گروه‌های شیعی پخش شده است و در زمینه سیاسی نیز، از نفوذ ایران در عراق شکایت کرده و مدعی شده است که بر عشایر عراق ظلم شده. وی در بیانی دیگر، با خطاب قرار دادن ایرانیان به عنوان فرزندان «ابن العلقمی» خائن [محمد بن احمد بن محمد، معروف به ابن علقمی، دانشمند شیعی قرن هفتم هجری و وزیر آخرین خلیفه عباسی بود. وزارت وی چهارده سال طول کشید. در این زمان طولانی، وی وزیر آخرین خلیفه عباسی به نام مستعصم بالله بود. در زمان وی، هلاکوخان با سپاه انبوه از همدان به قصد بغداد حرکت کرد. خبر حمله‌ور شدن او به ابن علقمی رسید. در مرحله اول، وزیر به خلیفه عباسی پیشنهاد کرد هدایایی گرانبها به رسم پیش کش به او اهدا کند تا هلاکو از تصرف بغداد، پایتخت عباسیان منصرف شود؛ اما بعضی از اطرافیان، خلیفه را از این کار بازداشتند و چنین وانمود کردند که وزیر می‌خواهد هدایا را خود بردارد. بنابراین خلیفه هدایای کم‌ارزشی روانه مقر هلاکوخان کرد. هلاکوخان آنها را کوچک شمرد و دستور داد آنها را به خود خلیفه برگردانند و آنگاه دستور حمله به بغداد را صادر کرد. وزیر به اتفاق خاندان خود، به اردوگاه مغول آمد و با هلاکو گفتگو کرد. بعد از مذاکرات، به بغداد برگشت و با خلیفه ملاقات کرد و به او گفت: نزد هلاکوخان برو تا شاید مصالحه و سازشی شود و نصف خراج عراق از مغول و نصف دیگر از آن تو شود. خلیفه با هفتصد نفر از بزرگان پیش هلاکوخان آمد. هلاکو دستور

داد جز خلیفه و شش نفر دیگر، همه را کشتند. آنگاه مستعصم عباسی را به همراه خواجه نصیرالدین طوسی و ابن علقمی به بغداد آوردند و آنجا، به دستور هلاکوخان، آخرین خلیفه عباسی را هم کشتند. داعشیها به پیروی از ابن تیمیه و سوءظنی که به شیعیان دارند، عمل ابن علقمی را توطئه علیه خلیفه عباسی دانسته، قائل اند که شیعه مسبب از بین رفتن خلافت عباسی بوده است. آنها با مقایسه این عمل ابن علقمی با دولت نوری مالکی، به توجیه جنایات خود می پردازند؛ نک: wiki.ahlolbait.com و نسبت دادن ریش؟ شیعه به «عبدالله بن سبأ» یهودی، ایرانیان را به جرایم عقیدتی، شرعی، نظامی و سیاسی متهم می کند و دعوت به وحدت با اهل سنت را از باب تقیّه می داند. او ایران را متهم به این امور می کند: ایران نزدیک به نه قرن است که پس از سقوط دولت عباسی و روی کار آمدن صفویه، ظلمهای فراوانی بر اهل سنت روا داشته است.

وی می گوید: «ایران نباید هیچ گونه حمایتی از روافض [شیعیان] عراق انجام دهد. در صورت ادام؟ حمایتها، جنگ شدیدی بر پا خواهد شد که هیچ یک از شما باقی نخواهد ماند و هیچ بقعه ای که مربوط به مجوس باشد، نه در ایران و نه در دیگر کشورها، باقی نخواهیم گذاشت، لذا به تمامی تجار اهل سنت در ایران و سایر کشورها هشدار می دهیم که از تجارت با روافض بپرهیزند!» او در پایان، از اهل سنت ایران می خواهد در برابر حکومت ایران قیام کنند تا مورد حمایت القاعده عراق قرار گیرند. [سخنرانی ابو عمر البغدادی، ۲۰۰۷م، با عنوان «ان تنتهوا فهو خیر لکم»]

۲. تشکیل خلافت اسلامی

یکی دیگر از اهداف داعش، تشکیل خلافت، قدرت گیری و توسعه طلبی است. در اندیشه داعش که برگرفته از اندیشه سلفی تکفیری است، جهاد نقش طریقت دارد و تنها طریق برای خروج از جهان جاهلی و نیل به حکومت و خلافت اسلامی است. از این رو، «رفاعی سرور» از مفتیان تکفیری، معتقد است: برپایی حکومت واجب است و به اعتبار اینکه برای حکومت حد و نهایتی است که آن خلافت است، خلافت به عنوان ساختار سیاسی برای هدایت می باشد؛ لکن برپایی حکومت ابتداء و خلافت به عنوان غایت نهایی، مستلزم قدرت و جهاد است و آن نیز مستلزم شهادت، و غایت شهادت نیز بهشت می باشد. [التصور السياسي للحركة الإسلامية، سرور رفاعی، النخبة الاعلام الجهادی، چاپ دوم، ۱۴۳۳ق، ص ۸۲]

داعش با تسلط بر برخی از مناطق عراق و سوریه، در نهایت، در ۲۹ ژوئن ۲۰۱۴ خلافت اسلامی را اعلام و ابوبکر البغدادی را خلیفه معرفی کرد. انتخاب نام دولت اسلامی هم بار سیاسی دارد و هم بار جغرافیایی. تفکر غایی داعش، تصرف قلمروی جهانی است و به اصطلاح، لبه این جنگ قدرت را از هر کجا بزند، برایش عافیت است. برای بغدادی، حکومت بر مردم دنیا با تبدیل آنها به ایمان آورندگان راه او، آرزوی غایی است، پس بر این مبنا، حرکت داعش بر مدار قلمروطلبی و تصرف جویی بنا شده است.

۳. شکست مقاومت در مقابل آمریکا و غرب

ابراهیم الامین، روزنامه نگار لبنانی، معتقد است: تنها هدف بحران و جنگی که از سه سال گذشته در سوریه با آتش و خون شروع شده و اکنون به عراق رسیده، و تمام منطقه را تهدید می کند، نابودی

ساختارها و ارتشها و تخریب بافت اجتماعی کشورهایی است که در مقابل طرح استعماری آمریکایی - صهیونیستی مقاومت می کنند. [پایگاه اطلاع «ذره بین» به آدرس: www.zarre-bin.ir]

به گزارش پایگاه خبری شبکه «العالم» دکتر ناجح ابراهیم، در شبکه ماهواره ای سی بی سی گفت: قصد کسانی که داعش را طرح ریزی کرده اند، جنگ نیابتی بود تا بشار اسد و حزب الله لبنان را سرنگون کنند. [پایگاه خبری شبکه «العالم»، کد خبر: ۱۶۲۱۴۱۰] با این وجود، اگر ما داعش را دست پرورده آمریکا و برخی از کشورهای عرب منطقه بدانیم، چند هدف عمده را برای این جریان می توان پیش بینی کرد که به مهم ترین آنها اشاره ای اجمالی خواهیم نمود:

۱. اجرای پروژه اسلام هراسی؛

۲. تأمین امنیت اسرائیل؛

۳. استعمار نوین: اصلی ترین و شاید مهم ترین هدف داعش، به قدرت رساندن دوباره آمریکا در عراق و فراهم ساختن خواسته های آمریکا با روشی نوین باشد.

\$

#ده سخنرانی نهم

##عبادت و خودسازی

عبادت و خودسازی

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلَي اَعْدَائِهِمْ اَعْدَاءُ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ يَا جَابِرُ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ مَنْ صَامَ نَهَارَهُ وَ قَامَ وَزِدًا مِنْ لَيْلِهِ وَ عَفَّ بَطْنَهُ وَ فَرَجَهُ وَ كَفَّ لِسَانَهُ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَخُرُوجِهِ مِنَ الشَّهْرِ فَقَالَ جَابِرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَ هَذَا الْحَدِيثَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَا جَابِرُ وَ مَا أَشَدَّ هَذِهِ الشُّرُوطُ» (شيخ كليني / الكافي / ج ۴ / ص: ۸۷).

برکات ذکر صلوات

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که در ماه رمضان زیاد صلوات بفرستد خدای متعال میزان حسنات او را روزی که میزان حسناتش سبک است سنگین خواهد کرد. اگر میزان حسنات سنگین بشود «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ» (القارعه: ۶، ۷). در خوشی کامل در بهشت و اگر سبک باشد در جهنم خواهیم بود. پیامبر فرمودند: من در کنار میزان و جای سنجش اعمال می ایستم اگر کسی از امت من میزان حسناتش سبک باشد ولی در دنیا مداومت بر صلوات داشته باشد ثواب صلوات ها را در نامه اعمالش خواهم گذاشت و میزان اعمالش را سنگین خواهم کرد. افضل اعمال مستحبی در شب و روز جمعه ذکر صلوات است.

خودسازی پله اول برای هدایت دیگران

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: آن کسی می تواند خیر بیشتر به مردم برساند که اول خیر در خودش پیاده شود اول خودش را بسازد. اول رابطه خودش را درست کند. اگر امام خودش را نمی ساخت نمی توانست در دیگران اثر بگذارد. اساس تعلیم و تربیت و تصفیه و پاک شدن دو جمله سخن دلپذیر و دل سخن پذیر است. آدم پیام زیبا و حکیمانه ای را ارائه بدهد و دل افراد هم بپذیرد. یکی از مشکلات بزرگ ما این است که همه اش به دیگران امر می کنیم. به همه می گوییم خوب باش اما آیا خودمان هم خوب هستیم؟ گاهی برای خود من هم سؤال می شود که چرا بعضی از شخصیت ها منبر نمی روند، سخنرانی نمی کنند؟ به بزرگی گفتند چرا شما سخنرانی نمی کنید؟ گفت: دو تا آیه در قرآن است که زبان من را بسته است. آیه اول، خدای متعال می فرماید: «تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (البقرة: ۴۴). دیگران را امر به خوبی می کنید ولی خودتان را فراموش می کنید. آیه دوم «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» (الصف: ۲). ای کسانی که ایمان آوردید چرا به کارهایی که عمل نمی کنید به دیگران می گوید عمل کنید.

در جامعه خلف وعده زیاد شده است. یکی از گناهان کبیره خلف وعده است. «إِنَّ اللَّهَ يُصَلِّحُ بِصَلَاحِ الْعَبْدِ وَلَدَهُ وَ وُلْدَ وَلَدِهِ وَ يَحْفَظُهُ فِي دُورِ حَوْلِهِ مَا دَامَ فِيهِمْ» (شیخ حرعاملی ج ۷/ ص: ۸۴). اگر یک نفر خوب و خدا گونه بشود خدا با اصلاح شدن او بچه ها و خانواده و همسایه ها و دوستانش را اصلاح می کند.

ذات نایافته از هستی بخش - کی تواند بشود هستی بخش

اول خودت را دریاب، خودت عمل کن. اگر خودت مجسمه گناه و بی عدالتی باشی چگونه می توانی مردم را هدایت کنی. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» (المائدة: ۱۰۵). ای کسانی که ایمان آورده اید اول خودتان را بسازید نه دیگران را، به بچه می گوییم بچه دروغ نگو. اما اگر کسی دم در آمد بگو بابا خانه نیست. خودش سیگار می کشد به بچه می گوید سیگار نکش. آدم اول باید خودش دروغ نگوید، سیگار نکشد بعد به دیگران بگوید این کار نکن. مشکل این است که از دیگران شروع می کنیم به خودمان کاری نداریم.

ماه مبارک رمضان، ماه رحمت و غفران الهی

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «لو يعلم العباد ما فی رمضان لتمنت أن یکون رمضان سنة» (شیخ صدوق / فضائل الأشهر الثلاثة / ص: ۱۳۹). اگر مردم می دانستند که در ماه رمضان چه خبر است آرزو می کردند که تمام سال رمضان بود. ما نمی دانیم اما پیامبر و اولیاء الله می دانند که چه سفره رحمتی باز شده است، که نفس کشیدن هم در این سفره تسبیح است. اگر ما روزه دار واقعی بشویم نفس ما تسبیح الهی می شود. هر نفس ما سبحان الله می شود. خوابمان هم عبادت می شود. فقط شرائط روزه را رعایت کنیم. یک آیه از قرآن بخوانید ثواب ختم کامل قرآن را می دهند. خواندن یک دور قرآن چه قدر وقت می برد؟ مخصوصاً اگر بخواهید با تأنی بخوانید؟

اگر کسی ماه رمضان را درک کرد و رحمت خدا او را نگرفت و خودش را نساخت او ملعون و از رحمت خدا به دور است. بد عاقبت و شقی کسی است که از رحمت و مغفرت خدا در ماه مبارک رمضان محروم بشود. امام باقر علیه السلام می فرماید: جابر می گوید محضر خاتم الانبیاء حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بودم. پیامبر درباره ماه مبارک رمضان فرمودند: «مَنْ صَامَ نَهَارَهُ وَ

قَامَ وَرَدًا مِنْ لَيْلِهِ وَ عَفَّ بَطْنَهُ وَ فَرَجَهُ وَ كَفَّ لِسَانَهُ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَخُرُوجِهِ مِنَ الشَّهْرِ فَقَالَ جَابِرٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَ هَذَا الْحَدِيثَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَا جَابِرُ وَ مَا أَشَدَّ هَذِهِ الشُّرُوطَ» (الكافي/ ج ٤/ ص: ٨٧). پیامبر فرمودند: اگر کسی ماه رمضان را درک کند و روزه بگیرد. (در روایات خیلی تأکید شده روزه فقط نخوردن نیست بلکه روزه سپری بین ما و آتش جهنم است. موقع روزه گرفتن مواظب باشید چشم و گوشتان گناه نکنند. دستتان به کسی آزار نرساند. خوش اخلاق باشید.) و در ماه رمضان خوش اخلاق باشد جواز عبور از پل صراط برایش صادر می شود و کسی که در ماه مبارک رمضان روزه بگیرد و بخشی از شب را به عبادت بگذراند و جلو زبان و شهوتش را بگیرد تغییر و تحول داشته باشد از گناه بیرون می رود همان طور که از رمضان بیرون می رود. جابر خیلی خوشش آمد گفت: این حدیث چه قدر زیباست. پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمودند: اما این شرط هایی که گفتم مهم و سخت هستند در روایات تضمین شده. اگر گناه نکنید مورد آموزش کامل و لطف و غفران الهی خواهید بود. «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» (الكافي/ ج ١/ ص: ٢٣٠).

ویژگی نماز حقیقی و آثار قبول شدن یا قبول نشدنش

نماز و قرآن خواندنمان با عجله و سرسری است. فقط می خواهیم بخوانیم و تمام کنیم. روایت داریم پیامبر دید یکی از اصحاب نمازش را سریع می خواند، سرش به سجده می خورد زود برمی دارد. مثل مرغی که دانه می خورد. فرمود: این شخص اگر به همین حالت از دنیا برود به دین من از دنیا نرفته است. «لیست الصلاة قیامک و قعودک إنما الصلاة إخلاصک و أن ترید بها الله وحده» (ابن ابی الحدید معتزلی/ شرح نهج البلاغه/ ج ١/ ص: ٣٢٥). نماز فقط خم و راست شدن نیست. برای این است که با این نماز با خدا ارتباط پیدا بکنید. نماز باید خالص و با حضور قلب و توجه باشد. امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی دو رکعت نماز حقیقی بخواند خدا قطعاً او را وارد بهشت می کند. نماز خیلی سازندگی دارد.

پرسیدند از کجا بفهمیم که نمازمان قبول است یا نه؟ فرمودند: اگر نماز شما مصداق این آیه است. «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ» (العنکبوت: ٤٥). اگر نمازتان شما را از گناه و فحشاء و منکر باز می دارد شک نکنید که نماز شما قبول است. اگر نماز باعث می شود که از رذائل اخلاقی دور شوید بدانید قبول شده است. جوانی در نماز پیامبر شرکت می کرد اما آلودگی هایی هم داشت. به پیامبر گفتند: این جوان به نماز شما می آید اما فلان گناه را هم می کند. پیامبر فرمود: بگذارید بباید. یک روزی نمازش او را از آن کارها و گناهان باز می دارد. همان طور هم شد توبه کرد و آدم خوبی شد.

«مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا» (بحار الأنوار/ ج ٧٩/ ص: ١٨٨). اما اگر نماز انسان را از فحشاء و منکر باز ندارد، یعنی نماز بخواند ولی همان گناهانش را هم تکرار کند ربا و غیبت و تهمتش ادامه دارد معلوم می شود نمازش قبول نشده است. پیرمردی که پنجاه سال نماز جماعت می رود، دعا می خواند اما همان گناهان پنجاه سال قبل را هم می کند و هیچ فرقی نکرده است.

مکتب ما همه اش سازندگی است. نماز و روزه باید به روح ما انرژی بدهد که از پل گناهان بگذریم. کسی نمازش را با آب و تاب، با تجوید و آهنگ می خواند. چند نفر هم در مسجد نشسته بودند گفتند: به به چه نماز با حالی می خواند. نمازش را شکست گفت روزه هم هستم. پنج تا سفر هم مکه رفتم. خیلی کارم درست است. این عبادت ریایی به هیچ دردی نمی خورد. روزه و نماز باید سازندگی داشته باشند و ما را عوض نکنند. روایت داریم که اگر نمازتان شما را عوض نکند و تحول ایجاد نکند (در خطبه شعبانیه است.) شما ملعونید، از رحمت خدا دورید.

\$

آثار و ثمرات ولایت پذیری

آثار و ثمرات ولایت پذیری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلِيٍّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ اَعْدَائِهِمْ اَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

ولایت پذیری مراتب و درجات مختلفی دارد که با قبول و پذیرش آن شروع و نیاز به محبت و مودت و معرفت و بصیرت دارد و با صبر و استقامت و اطاعت پذیری وارد مراتب بالای ولایت مداری می شود. این مراتب و درجات مختلف، دارای آثار متناسب با خود است که به برخی از ثمرات آن اشاره می گردد:

۱. سبب قبولی و عروج اعمال

اعمال کسی که حب ائمه در دل دارد، هر چند آن اعمال ناچیز باشد، مورد قبول خداوند متعال قرار می گیرد؛ زیرا اعمال خود را مزین به امر ولایت کرده است. ابن عباس می گوید به پیامبر اسلام (ص) عرض کردم: مرا نصیحتی کن. حضرت فرمودند: «عَلَيْكَ بِمَوَدَّةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ عَبْدٍ حَسَنَةً حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ تَعَالَى أَعْلَمُ فَإِنْ جَاءَهُ بِوَلَايَتِهِ قَبِلَ عَمَلَهُ عَلَى مَا كَانَ مِنْهُ وَ إِنْ لَمْ يَأْتِ بِوَلَايَتِهِ لَمْ يَسْأَلْهُ عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ إِلَى النَّارِ [الأمالی طوسی، ص ۱۰۵]؛ ای ابن عباس! بر تو باد به دوستداری علی (ع) سوگند به خداوندی که مرا به حق به پیغمبری برگزید، خداوند از بنده اش کار نیکی را نمی پذیرد، مگر آنکه از او در رابطه با محبت علی (ع) سؤال کند [و البته خداوند خود داناست]. پس اگر به ولایت علی بوده، عمل او [به هر حال که باشد]، پذیرفته می گردد و گرنه از او به غیر ولایت سؤال نشده، امر می گردد که او را به آتش بیندازید»

از سوی دیگر ولایت پذیری موجب بالا رفتن اعمال صالح می شود. امام صادق (ع) در این خصوص می فرمایند: «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» وَ لَا يَتَنَا أَهْلُ النَّبِيِّتِ وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا لَمْ يَرْفَعْ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا [الكافي، ج ۱، ص ۴۳۰]؛ در تفسیر آیه «سخنان پاکیزه به سوی او (خدا) صعود می کند و عمل صالح را بالا می برد»، فرمودند: ولایت ما اهل

بیت مایه عروج عمل است (و سپس به سینه خود اشاره کردند و) فرمودند: کسی که ولایت ما را ندارد، خداوند هیچ عملی را از او بالا نمی برد»

۲. سبب برقراری نظم و اتحاد جامعه

ولایت مداری، موجب برقراری نظم و اتحاد در جامعه خواهد شد. حضرت زهرا (س) در این باره فرموده اند: «فَجَعَلَ اللَّهُ... إِطَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا لِلْفِرْقَةِ [الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۹۹]؛ خداوند اطاعت و پیروی از ما اهل بیت را سبب برقراری نظم اجتماعی در امت اسلامی و امامت و رهبری ما را عامل وحدت و در امان ماندن از تفرقه ها قرار داده است»

اسلام تدابیری اندیشیده تا مسلمانان به صورت واحد و مستقل زندگی کرده و نظامی مرتبط و اجتماعی پیوسته داشته باشند؛ هر فردی خود را عضو یک پیکر که همان جامعه اسلامی است، بداند تا جامعه اسلامی قوی و نیرومند گردد. یکی از آن تدابیر اثرگذار اجتماعی، ایجاد رابطه بین مردم و ولی اسلامی است. این نوع رابطه شایسته است که می تواند اقتدار جامعه را حفظ نماید.

همواره در تاریخ اسلام، بزرگترین ضربه ای که جامعه اسلامی به خود دیده است، به خاطر از دست رفتن جایگاه واقعی ولایت حقیقی بوده است. پیامدهای زیانبار این ضربات از همان لحظه رحلت رسول الله (ص) آغاز شده و تا به امروز گریبانگیر جامعه مصیبت زده اسلام است. روشن است که با انکار ولایت امیرالمؤمنین (ع)، اولین بذرهای نفاق و جدایی در جامعه متحد اسلامی پاشیده شد و تبدیل جامعه واحد، به دو گروه مخالف شیعه و سنی، نخستین میوه تلخ ولایت ناپذیری عده ای بود. مولا امیرالمؤمنین در خطبه ۲۷ نهج البلاغه می فرماید: «فَيَا عَجَبًا عَجَبًا وَاللَّهِ يُمِيتُ الْقُلُوبَ وَ يَجْلِبُ إِلَيْهِمْ مِنَ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ؛ شگفتا، شگفتا! به خدا سوگند، این واقعیت قلب انسان را می میراند و دچار غم و اندوه می کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند و شما در حق خود متفرقید.»

اگر امروز کشور ما یک ملت واحد و سربلند دارد به خاطر روحیه ولایت پذیری آنان است. تاریخ ثابت کرده هرگاه مردم و مسئولان ما چشم به دهان رهبری دوختند، سربلند و عزتمند شدند. در حماسه نه دی که بعد از جریان فتنه رخ داد، روحیه ولایت پذیری و اطاعت از ولی زمان آنان بود که سبب قبولی در امتحان فتنه شد.

امام رضا (ع) در بیانی، بعد از ذکر بعضی از ادله درباره دلیل وجود ولی امر، می فرماید: «وَمِنْهَا أَنَّا لَا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ وَلَا مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ عَاشُوا وَ بَقُوا إِلَّا بِقِيَمٍ وَ رَيْسٍ، لَمَّا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا، فَلَمْ يَجْزِ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يُتْرَكَ الْخَلْقُ وَ هُوَ يَعْلَمُ إِنَّهُ لَا بُدَّ لَهُمْ إِلَّا بِهِ [عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۰۱]؛ ما هیچ گروه یا ملتی را نیافتیم که بتواند به حیات و بقای خود ادامه دهد، مگر با وجود سرپرست، قیّم و رئیسی (که به امور آنان رسیدگی کند)؛ زیرا مردم به ناچار به وجود سرپرستی نیاز دارند که کارهای دنیا و آخرت آنان را تنظیم نماید»

۳. موجب پاک شدن انسان ها

ولایت معصومین (ع) ولایت تضمین شده ای از جانب خداوند متعال است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» [احزاب/۳۳] معصومین (ع) عصمت مطلقه دارند. خداوند با

«إِنَّمَا» فرموده من شما را دائماً محافظت می‌کنم و هیچ رجس و مرتبه‌ای از شرک خفی و جلی در شما راه پیدا نمی‌کند و شما در محیط نورید.

راه رسیدن به طهارت برای دیگران چیست؟ معنای «إِنَّمَا» این است که شما سرچشمه طهارتید؛ دیگران به اندازه‌ای که از ولایت شما بنوشند مطهرند. در زیارت جامعه کبیره گواهی می‌دهیم: «وَأَنَّ أَزْوَاحَكُمْ وَنُورَكُمْ وَطَيِّبَتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» [من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳] و در فراز دیگری از زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَمَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَائِكُمْ طِيبًا لِيَخْلُقَنَا وَطَهَارَةً لِنَفْسِنَا وَتَزَكِيَةً لَنَا» [من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳] یعنی پاکی سرشت ما و خلق و خلق ما و طهارت و رشد ما با ولایت است.

تأثیرگذاری اعتقاد به ولایت بر اخلاق و نفوذ آن در مسائل مربوط به تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله، تنها از جهت اسوه بودن اولیاءالله و هدایت‌های آن‌ها از طریق گفتار و رفتار نیست؛ بلکه به عقیده جمعی از بزرگان و دانشمندان، نوعی دیگر از ولایت وجود دارد که از شاخه‌های ولایت تکوینی محسوب می‌شود و از نفوذ معنوی مستقیم رهبران الهی، در تربیت نفوس آماده از طریق ارتباط پیوندهای روحانی خبر می‌دهد. [اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۸۷] حدیث معروف ابو بصیر و همسایه توبه کارش گواه بر این مطلب است.

ابوبصیر می‌گوید: همسایه‌ای داشتم که از کارگزاران حکومت ظالم (بنی امیه یا بنی عباس) بود و اموال فراوانی از این طریق فراهم ساخته و به عیش و نوش لهو و شرابخواری و دعوت گروه‌های فساد به این مجالس مشغول بود. بارها شکایت او را به خودش کردم، ولی دست برنداشت. هنگامی که زیاد اصرار کردم گفت: ای مرد! من مردی مبتلا و آلوده به گناهم و تو مرد پاکی هستی، اگر شرح حال مرا برای دوست بزرگوار، امام صادق (ع) بازگویی امیدوارم که خدا مرا بدین وسیله نجات دهد.

سخن او در دل من اثر کرد؛ هنگامی که خدمت امام صادق (ع) رسیدم و حال او را باز گفتم؛ فرمود: هنگامی که به کوفه باز می‌گردی او به دیدار تو می‌آید؛ به او بگو: جعفر بن محمد برای تو پیام فرستاده و گفته است کارهای گناه آلوده‌ات را رها کن و من بهشت را برای تو ضامن می‌شوم!

ابوبصیر می‌گوید: هنگامی که به کوفه بازگشتم، او به دیدارم آمد. هنگامی که می‌خواست برخیزد، گفتم: بنشین تا منزل خلوت شود، کاری با تو دارم. هنگامی که منزل خلوت شد به او گفتم ای مرد! شرح حال تو را برای امام صادق (ع) گفتم، فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو اعمال زشت خود را ترک کند و من برای او ضامن بهشت!

همسایه ام سخت منقلب شد و گریه کرد؛ سپس گفت: تو را به خدا جعفر بن محمد چنین سخنی را به تو گفته است؟! ابو بصیر می‌گوید سوگند یاد کردم که او چنین پیامی را برای تو فرستاده است!

آن مرد گفت: همین کافی است و رفت!

پس از چند روز به سراغ من فرستاد؛ دیدم پشت در خانه‌اش در حالی که بدنش (تقریباً) برهنه است، ایستاده و می‌گوید: ای ابو بصیر! چیزی در منزل من (از اموال حرام) باقی نمانده، مگر اینکه از آن خارج شدم. (آنچه را که صاحبانش را می‌شناختم به آن‌ها دادم و بقیه را به نیازمندان بخشیدم.) و تو می‌بینی اکنون من در چه حالت!

ابو بصیر می گوید: من از برادران شیعه لباس (و سایر نیازمندی های زندگی) را برای او جمع آوری کردم. مدتی گذشت که باز به سراغ من فرستاد که بیمارم نزد من بیا! من مرتب به او سر می زدم و برای درمان او می کوشیدم. (ولی درمان ها سودی نبخشید) و سرانجام او در آستانه مرگ قرار گرفت. من در کنار او نشسته بودم و او در حال رحلت از دنیا، بی هوش شد؛ هنگامی که به هوش آمد، صدا زد ای ابو بصیر! یار بزرگوارت به عهد خود وفا کرد! این سخن را گفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

مدتی بعد به زیارت خانه خدا رفتم؛ سپس برای زیارت امام صادق (ع) به در خانه آن حضرت آمدم و اجازه ورود خواستم؛ هنگامی که وارد شدم در حالی که یک پای من در دالان خانه و پای دیگرم در حیاط خانه بود، امام (ع) بدون مقدمه از داخل اتاق صدا زد: ای ابو بصیر! ما به عهدهی که با دوست تو کرده بودیم وفا کردیم! [بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۴۵]

ممکن است که این حدیث جنبه یک توبه عادی و معمولی داشته باشد، ولی با توجه به آلودگی فوق العاده آن مرد گناهکار و اعتراف خودش به اینکه بدون نظر و عنایت امام قدرت بر تصمیم گیری و نجات از چنگال شیطان را نداشت، این احتمال بسیار قوی به نظر می رسد که این انقلاب و دگرگونی در آن مرد آلوده ولی آماده، با تصرف معنوی امام صورت گرفت؛ زیرا او در اعماق قلبش نقطه روشنی از ولایت داشت و همان نقطه نورانی سبب شد که امام صادق (ع) به او توجه و در او تصرفی کند و او نجات یابد!

نمونه دیگری از این تأثیر معنوی و ولایت تکوینی در تهذیب نفوس آماده، همان موردی است که مرحوم علامه مجلسی در «بحارالانوار» نقل می کند، می گوید:

در آن هنگام که موسی بن جعفر (ع) در زندان هارون بود؛ هارون کنیزی زیبا و صاحب جمال به خدمتش فرستاد (البته در ظاهر برای خدمت بود و در باطن به پندار خودش فریب دادن امام (ع) از طریق آن کنیز بود) هنگامی که امام متوجه او شد، همان جمله ای را که سلیمان (ع) در مورد هدایای «ملکه سبا» گفته بود بیان فرمود: «بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ [نمل/۳۶]؛ شما هستید که بر هدایایتان خوشحال می شوید!»

سپس افزود: من نیازی به این کنیز و مانند آن ندارم.

هارون از این مسئله خشمناک شد، فرستاده خود را نزد آن حضرت فرستاد و گفت به او بگو ما با میل و رضای تو، تو را حبس نکردیم؛ و با میل تو، تو را دستگیر نساختیم! کنیزک را نزد او بگذار و برگرد!

مدتی گذشت، هارون خادمش را فرستاد تا از وضع حال کنیز با خبر شود. (آیا توانسته است در امام نفوذ کند یا نه؟) خادم برگشت و گفت کنیز را در حال سجده برای پروردگار دیدم! سر از سجده بر نمی داشت و پیوسته می گفت: قُدُّوسٌ سُبْحَانُكَ سُبْحَانُكَ!

هارون گفت: به خدا سوگند موسی بن جعفر (ع) او را سحر کرده! کنیز را نزد من بیاورید! هنگامی که او را نزد هارون آوردند، بدنش (از خوف خدا) می لرزید و چشمش به سوی آسمان بود.

هارون گفت: جریان تو چیست؟

کنیز گفت: من حال تازه ای پیدا کرده‌ام؛ نزد آن حضرت بودم و او پیوسته شب و روز نماز می‌خواند؛ هنگامی که سلام نماز را گفت در حالی که تسبیح و تقدیس خدا می‌کرد، عرض کردم مولای من! آیا حاجتی داری انجام دهم؟ فرمود: من چه حاجتی به تو دارم؟
گفتم: مرا برای انجام حوائج شما فرستاده اند!

اشاره به نقطه ای کرد و فرمود این‌ها چه می‌کنند؟ کنیز می‌گوید: من نگاه کردم، چشمم به باغی افتاد پر از گل‌ها که اول و آخر آن پیدا نبود؛ جایگاه‌هایی در آن دیدم که همه با فرش‌های ابریشمین مفروش بود؛ خادمی بسیار زیبا که مانند آن‌ها را ندیده بودم، آماده خدمت بودند. لباس‌های بی‌نظیری از حریر سبز در تن داشتند و تاج‌هایی از درّ و یاقوت بر سر و در دست‌هایشان ظرف‌ها و حوله‌هایی برای شستن و خشک کردن بود؛ و نیز انواع غذاها را در آنجا آماده دیدم؛ من به سجده افتادم و همچنان در سجده بودم تا این خادم مرا بلند کرد، هنگامی که سر برداشتم خود را در جای اول دیدم!

هارون گفت: ای خبیثه! شاید سجده کرده ای و به خواب رفته ای و آنچه دیدی در خواب دیدی! کنیز گفت: نه به خدا قسم ای مولای من! من قبلاً این صحنه‌ها را دیدم، سپس به خاطر آن سجده کردم! هارون الرشید به خادم گفت: این زن خبیث را بگیر و نزد خود نگاه دار تا احدی این داستان را از او نشنود!

کنیز بلافاصله مشغول نماز شد؛ هنگامی که از او سؤال کردند چرا چنین می‌کنی؟
گفت: این گونه عبد صالح - موسی بن جعفر (ع) - را یافتم. هنگامی که توضیح بیشتری خواستند، گفت: در آن زمان که آن صحنه‌ها را دیدم حوریان بهشتی به من گفتند: از بنده صالح خدا دور شو تا ما وارد شویم، ما خدمتکار او هستیم نه تو!

«کنیز پیوسته در این حال بود تا از دنیا رفت. [بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۲۳۸]

۴. رسیدن به شفاعت ائمه و ورود به بهشت

ائمه (ع) شفیع ارادتمندان خویش در روز قیامت هستند و انسان ولایتمدار مورد شفاعت ایشان است، چنان که در زیارت جامعه می‌خوانیم: «و شَفَاعَةُ دَارِ الْبَقَاءِ... وَ الشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ [من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳]؛ شما شفیع عالم باقی (آخرت) هستید... و شفاعت شما پذیرفته شده است»

افراد ولایت‌پذیر و ولایتمدار رستگارانند. این خطاب مکرّر از زبان پیامبر گرامی (ص) نقل شده است که: «إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ [تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۸۵]؛ روز قیامت، این مرد - علی (ع) - و شیعیان او رستگاران و اهل نجات هستند»

آنها که به حمایت از ولایت برخاستند، در منزلگاه بهشت جای داده خواهند شد، چنان که در فرازی از زیارت جامعه کبیره آمده است: «مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَأَلْجَأَهُ مَأْوَاهُ؛ هر کس که از شما ائمه هدی (ع) پیروی کند، جایگاه او بهشت خواهد بود»

ولایتمدار بدون حساب، در بهشت لقاء حضرت احدیّت داخل می‌شود، چون بعد از آنکه حق را شناخت، هر چه خیر از دستش می‌آمد، انجام داده است و این وعده الهی است که «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ [غافر / ۴۰]؛ هر کس کار

شایسته ای انجام دهد - خواه مرد یا زن - در حالی که مؤمن باشد، آن‌ها وارد بهشت می‌شوند و در آن روزی بی‌حسابی به آن‌ها داده خواهد شد»

محبت رسول الله و اهل بیت او موجب تقویت و سنگینی اعمال شده، سبب ثقل میزان می‌گردد و به حال انسان فایده می‌بخشد و نهایت اینکه ائمه صراط مستقیم هستند و آنکه بر این صراط است، به راحتی از پل صراط خواهد گذشت و همنشین اهل بیت (ع) خواهد شد.

چنان که امیرالمؤمنین علی (ع) فرموده‌اند: «وَاللَّهِ لَوْ أَحَبَّنَا حَجَرٌ حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَنَا [تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۶۷]؛ به خدا قسم! اگر سنگی ما (اهل بیت) را دوست داشته باشد، با ما محشور خواهد شد»

و اما در تمامی دوران‌ها، ولایت مورد هدف تمامی دنیاطلبان برای رسیدن به اهداف شوم خود بوده است و حضرت زهرا (س) به عنوان اولین حامی و مدافع ولایت، آغازگر دفاع از حریم ولایت است. دفاعیات و مبارزات حضرت زهرا (س) از آن جهت مهم و سرنوشت‌ساز است که الگویی برای مبارزه وجود نداشت و ایشان خود طراح مبارزه با تحریف و ترسیم کننده نقشه دفاع از ولایت شد و چون سیاستمداری قهرمان در صحنه، ظاهر شد.

حضرت زهرا (س) برترین الگوی ولایت‌پذیری می‌باشد. آن حضرت در کنار علی (ع) نه به عنوان همسر بلکه در جایگاه دفاع از ولایت مشاهده می‌شود. حضرت علی (ع) در برهه‌ای از زمان، بنابر مصلحت زمان خویش، سکوت کرد و چه کسی می‌توانست با ایستادگی در برابر جریان حذف ایشان، حقایق را برای حق طلبان روشن کند جز حضرت زهرا (س). و اینکه چگونه با این بانوی ولایت مدار برخورد شد، بماند و بماند ...

\$

##غیبت صغری و کبرای امام زمان علیه السلام

غیبت صغری و کبرای امام زمان علیه السلام

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلِيٍّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

علل غیبت صغری امام زمان عجل الله...

شخصی به نام احمد بن اسحاق قمی از علماء و بزرگان قم، نماینده امام یازدهم در قم بود. که به امر امام یازدهم مسجدی در قم به نام مسجد امام حسن عسکری علیه السلام بنا کرد. ایشان سفرهای متعددی به سامراء داشتند. در سفر آخرشان در بین راه بعد از قصر شیرین، بین اسلام آباد و قصر شیرین از دنیا رفتند. در یکی از سفرها که در سامراء خدمت امام یازدهم علیه السلام شرفیاب می‌شود از حضرت سوال می‌کند آقا امام و خلیفه و جانشین بعد از شما چه کسی است؟ البته می‌دانید که امام یازدهم علیه السلام همیشه فرزند بزرگوارشان را مخفی نگه می‌داشت. چون از پیامبر خدا روایات‌های زیادی رسیده بود که فرموده بود دوازدهمین جانشین من ریشه ظالم‌ها و طاغوت‌ها را

مي کند و از بين مي برد. دشمنان هم اين روايات را شنیده بودند و در صدد بودند اگر از امام يازدهم فرزندي بوجود آمد او را به شهادت برسانند. لذا امام فرزند عزيزشان را به کسي نشان نمي دادند و در خفاء نگه مي داشتند. ولي به اصحاب خاص گاهي نشان مي دادند. يکي از شخصيت هايي که در آن زمان توفيق نصيبشان شد که امام دوازدهم را زيارت کند همين احمد بن اسحاق بود، که حضرت فرمود: اگر بزرگواري شما پيش ما آشکار نبود ما فرزندان را به شما هم نشان نمي داديم.

دو شرط نجات شيعيان در زمان غيبت کبري

امام يازدهم بياناتي درمورد فرزندشان به احمد بن اسحاق فرمودند که یک جمله اش اين بود فرمودند: **وَاللّٰهُ لَيَغَيِّبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ التَّهْلُكَةِ إِلَّا مَنْ يُثَبِّتَهُ اللّٰهُ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَوَفَّقَهُ لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ** (مجلسي/ بحار الأنوار/ ج ۵۲/ ص: ۱). به خدا قسم فرزندم مهدي عليه السلام غيبتي خواهند داشت که در زمان غيبت کسي از هلاکت و گمراهي مگر با دو شرط نجات پيدا نمي کند. اول اينکه خدا او را بر اعتقاد بر امام زمان ثابت دارد و دوم اينکه خدا او را موفق بدارد که براي فرج و ظهور امام زمان دعا کند. اگر اعتقادش ثابت باشد و توفيق دعا برايش نصيب بشود اين از هلاکت و گمراهي نجات پيدا مي کند. و الا به هلاکت خواهد افتاد.

دروغو بودن تعيين کنندگان زمان ظهور

طبق روايات مدت غيبت امام زمان عليه السلام مشخص نيست. و معلوم نيست امام زمان چه مدت در غيبت خواهند بود. فقط خدا وقتش را مي داند ما نمي دانيم چه مدت هست و هيچ کسي هم نمي تواند براي آمدن امام زمان عليه السلام وقت معين کند. دعا کردن و التماس کردن و منتظر ماندن براي ظهور بسيار کار پسنديده اي هست اما قابل توجه آنهايي که وقت تعيين مي کنند و مي گویند مثلاً دوسال يا پنج سال يا چند ماه ديگر آقا ظهور مي کنند. اين کاري بر خلاف روايات فراواني است که داريم. آنهايي که براي ظهور حضرت وقت مشخص مي کنند دروغ مي گویند. تعبير روايات اين است که **كَذَّبَ الْوَقَّاتُونَ كَذَّبَ الْوَقَّاتُونَ** (مجلسي/ بحار الأنوار/ ج ۵۲/ ص: ۱۰۱). کساني که وقت تعيين مي کنند دروغ مي گویند. وظيفه ما هم اين است که آنها را تکذيب کنيم. چون احدي نمي تواند وقت ظهور حضرت را تعيين بکند. حتي در روايات ما هست که بر فرض محال هم اگر کسي به وقت ظهور دسترسي پيدا بکند خداوند وقتش را عوض مي کند. ما مي گوييم کسي نمي تواند وقتش را پيدا کند اگر کسي هم از هر طريقي فهميد **أَبَى اللّٰهُ إِلَّا أَنْ يُخَالَفَ وَقَتَ الْمُؤَقَّتِينَ** (الشيخ كليني/ الکافي/ ج ۱/ ص: ۳۶۸). خدا وقتش را تغيير مي دهد. ما حق نداريم وقتي تعيين کنيم اگر هم تعيين کنيم خدا به خاطر اينکه کسي نفهمد عوض مي کند. اينهايي که وقت تعيين مي کنند بسيار کار اشتباهي مي کنند. ما هم وظيفه داريم تکذيبش کنيم. یک موقع وقت تعيين نمي کنيم اما اميدواريم انشاءالله بزودي باشد، نزديک باشد. اميدواريم که در زمان ما باشد. شخصيت هايي در زمان سابق وقت تعيين کردند. مثلاً عالمي به بچه اش گفته بود شما سلام ما را به آقا برسان. آدم معتبري هم بود ولي نشد. شايد چند صد سال از آن زمان گذشته است ولي خبري نشده است.

علم و احاطه امام زمان عليه السلام بر اعمال شيعيان

غيبت حضرت به اين معنا نيست که ارتباط ما با امام زمان و ارتباط امام زمان با ما کاملاً قطع باشد. غيبت نسبي است. يعني امام زمان را بينيم و بشناسيم اين در بسته شده، مگر اتفاقي یک عالم رباني

امام زمان را ببیند، اما از طرف ما در بسته شده ولی امام زمان با علم امامتش در همه جا، بر ما احاطه دارد. آقا امام زمان در نامه ای که به شیخ مفید نوشتند فرمودند: فَإِنَّا يُحِيطُ عَلَمُنَا بِأَنْبَاءِكُمْ وَ لَا يُعْزَبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ (مجلسی/ بحار الأنوار/ ج ۵۳/ ص: ۱۵۰). ما به همه کارهای شما آگاه هستیم. چیزی از حال شما بر ما پنهان نیست. امام زمانی که العیاذ باللّه در گوشه ای بنشیند و از احوال امت خبر نداشته باشد که چه بر سر امت می گذرد ما چنین امام زمانی را قبول نداریم. ما امام زمانی را قبول داریم که اشراف و احاطه دارد. از تمام عوالم و کره زمین مثل کف دستش خبر داشته باشد. ما درباره علمای برجسته یا عرفای بزرگوار معتقدیم که از ضمیر افراد خبر می دادند. از خانه افراد خبر می دادند. چه برسد به قطب عالم هستی امام زمان، آقا بر همه چیز و همه جای عالم، علم و آگاهی دارد.

آیا می شود امام زمان را دید یا به خدمتش رسید؟

از مرحوم آیت الله انصاری همدانی پرسیده بودند آیا می شود امام زمان را دید یا به خدمتش رسید؟ ایشان فرموده بودند که کور باد آن چشم دلی که همه جا امام زمان را حاضر نبیند. ما معتقدیم شعاع وجودی امام زمان همه جا همه حاضر است وَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ [غَلَبَتْ] أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ وَ يَعْلَمُكَ الَّذِي أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ (الشیخ عباس قمی/ مفاتیح الجنان/ ج ۱/ ص: ۶۲). در دعای کمیل می گوئیم خدایا تو را به اسمائت که رکن همه موجودات را پر کرده قسم می دهیم. یعنی اینها اسماء الهی در عالم حیات موجودات، ورکن موجودات به انسان کامل و امام معصوم متصل است. قیومیت اشیاء وابسته به انسان کامل هست همان طوری که روایت داریم اگر در روی زمین حجت و خلیفه خدا نباشد، زمین اهلش را فرو می برد. حیات موجودات به وسیله امام زمان است. اگر امام زمان نباشد موجودات عالم از بین خواهند رفت. کسی که وجود ما و آسمان و زمین به برکت او هست آیا این آقا غایب است یا ما غایبیم؟ ما غایبیم. ما نمی بینیم. جهل و گناهان ما جلو چشم ما پرده انداخته است والا امام زمان همه جا اشراف دارد. بدن شریفش هم روی کره زمین هست. روایات زیادی داریم که امام زمان در موسم حج شرکت می کنند. دور خانه خدا طواف می کنند. در عرفات و مدینه حاضر هستند.

حدیثی درباره محل زندگی امام زمان علیه السلام و ارتباط با آن حضرت

کسی نمی تواند جای زندگی امام زمان را معین بکند. ولی یک احتمالش این است که حضرت در مدینه هم مدتی سکونت داشته باشند. امام صادق علیه السلام فرمودند: نِعَمَ الْمَنْزِلُ طَيِّبَةً وَ مَا بِنَثْلَيْنِ مِنْ وَحْشَةٍ (الشیخ کلینی/ الکافی/ ج ۱/ ص: ۳۳۵). شهر مدینه جای خوبی است. شش معصوم در مدینه دفن شدند. قبر پیامبر، اول شخصیت عالم، خاتم الانبیاء علیه السلام، قبر مطهره و منوره حضرت فاطمه علیها السلام، امام مجتبی و امام باقر و امام صادق علیهم السلام در مدینه دفن شدند. بیشتر امام های ما تولد و زندگی شان در مدینه بود. لذا یکی از جاهایی که احتمال دارد امام زمان علیه السلام برای سکونت انتخاب کرده باشند می تواند شهر مدینه باشد.

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمودند: تا سی نفر از خواص با حضرت رابطه داشته باشند مشکلی ایجاد نمی کند. که در روایات داریم عده ای از انصار و غلام ها و کارگزارهای حضرت در زمان غیبت با حضرت ارتباط دارند و کارهای حضرت را انجام می دهند. مسلماً اینطور نیست که امام زمان در زمان غیبت بروند در یک جزیره ای، بیابانی زندگی کنند و با هیچ انسانی ارتباط نداشته باشند. بلکه عده

ای افراد خاص هستند که ما آنها را نمی شناسیم و آنها هم اصلاً حق افشاگری ندارند و امام زمان را یاری می کنند. لذا حضرت فرمود تا سی نفر ارتباط داشته باشند منافاتی با غیبت امام زمان علیه السلام ندارد. حتی در روایات داریم که امام زمان علیه السلام با مردم در ارتباط است. یعنی در بازارها و مجالس ما حضور دارند. کسی خالصانه در خانه اش مجلس روضه برای امام حسین علیه السلام، حضرت زهراء علیها السلام، اهل بیت علیهم السلام، برای امام یازدهم گرفته باشد شاید امام زمان تشخیص بدهند و طبق نظر خودشان در آن جلسه به عنوان ناشناس شرکت کنند. چون روایت می گوید که گاهی امام زمان پا رو فرش های شما می گذارد. امام زمان در بازار شما رفت و آمد می کند. اینطور نیست که امام زمان علیه السلام در جایی زندگی کند که با یاران و کسی ارتباط نداشته باشد.

خود آقا به حسن بن مثله جمکرانی فرمودند: مَنْ صَلَّاهَا فَكَأَنَّهَا صَلَّاهَا فِي الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (محدث نوری/ مستدرک الوسائل/ ج ۳/ ص: ۴۳۵). کسی در این مسجد مقدس نماز بخواند مثل این است که در خانه کعبه نماز خوانده است. این مکان مقدس خیلی مکان مهمی است. امام زمان علیه السلام به این مکان رفت و آمد دارند. منتهی ممکن است ببینیم و نشناسیم. آنهایی که امکان شناخت دارند خیلی ندارند. غیبت به این معنا نیست که ارتباط قطع باشد. از این نظر ارتباط نیست که ما بینیم و بشناسیم. روایت داریم که وقتی آقا ظهور می کنند بعضی ها می گویند: ما این آقا را مکرر دیده بودیم. یعنی قبلاً دیده بودند منتهی به ذهن و قلب انسان حائلی می آید که خطور نمی کند که این آقا امام زمان باشد.

اعتقاد بر امامت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبری

امام یازدهم فرمودند: به خدا قسم فرزندان غیبتی خواهد داشت و در زمان غیبت فرزندانم کسی از فلاکت و بدبختی و گمراهی و درماندگی نجات پیدا نخواهد کرد مگر با دوش شرط، اول اینکه يُثْبِتُهُ اللَّهُ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ (مجلسی/ بحار الأنوار/ ج ۵۲/ ص: ۱). خدا او را ثابت به اعتقاد بر امامت امام زمان علیه السلام بدارد. چون خیلی ها بر اثر طولانی شدن غیبت و ندیدن حضرت گمراه و اعتقاد به امام زمان را از دست می دهند. تهاجم فرهنگی خیلی زیاد است. شک و شبهه انداختن بین جوانها زیاد شده است. می گویند پس چرا امام زمان نمی آید؟ چرا به داد ما نمی رسد؟ چرا حاجت ما را روا نمی کند؟ چرا گره ما را باز نمی کند؟ اینها باعث نشود که ما از امام زمان دلسرد بشویم. امام زمان هر چه که صلاح باشد به آن عمل می کند. اینطور نیست که هر چه ما بخواهیم بدهند. جوانی، خاطرخواه خانمی شده بود. خیلی جمکران می آمد و نماز امام زمان می خواند و التماس می کرد که ای امام زمان! این موردی که من می خواهم جور کن. دعا و نماز و راز و نیازش مستجاب نشد و آن خانم رفت با مورد دیگری ازدواج کرد. این آقا هم پکر شد. ولی بعد از مدتی دید که این دختر، خیلی دختر ناجوری بوده است. آبروی خانواده شوهرش را برده و زندگیشان به هم ریخته است. جوان بعد از این جریان وقتی به جمکران می آمد از خدا و امام زمان تشکر می کرد که آقا جان من ممنونم که این مورد را برای من جور نکردی. در حاجت هایی که می خواهیم بگوییم خدایا اگر صلاح است حاجتمان را برآورده کن.

آقايي در خواب امام زمان را زيارت كرد. به حضرت عرض كرد كه آقا چرا ظهور نمي فرماييد؟ خواهان شما زياد است. آقا فرموده بود خيلي ها كه اينجا مي آيند حقيقتاً من را نمي خواهند. خيلي ها مريض و قرض و گرفتاري دارند به خاطر حاجت هايشان مي آيند.

گر از دوست، چشمت در احسان اوست - تودر بند خويسي نه در بند دوست
چند نفر واقعاً خود آقا را مي خواهند. چند نفر سراغ داريد كه تسليم امام زمان باشند، يعني امام زمان هر چه بگويد اطاعت كنند. خيلي ها به مسجد مقدس جمكران مي آيند ولي خمس و زكات نمي دهند، خانمشان يا دخترشان بي حجاب است. دروغ مي گويند، غيبت مي كنند، مال ربا و نزول مي گيرند. حرف شنوي و رضاي امام زمان از هر چيزي بالاتر است. امر و فرمان امام زمان را اجرا بكنيم. بينيم امام زمان از ما چه مي خواهد. آيا وضع خودم، خانواده ام، زندگيم مطابق ميل امام زمان هست؟ فرمان امام زمان را اطاعت مي كنم؟ اگر ما خودمان را طوري ساختيم كه امام زمان مي پسندد آن راه به سوي امام زمان باز شده است. بعضي ها هستند خيلي به زيارت مي روند، زيارت عاشورا و نماز امام زمان مي خوانند، دور ضريح امام حسين مي گردند ولي حرفشان را گوش نمي دهند. امام ها، مشتري اين طوري خيلي دارند.

خيلي ها نوكر زمانند نه نوكر امام زمان، يعني اگر در اين زمان همه دروغ بگويند اين هم دروغ مي گويد. اگر همه دنبال ربا و نزول بروند اين هم دنبال ربا و نزول مي رود. اگر در مجلس عروسي ترانه بگذارند، بي حجاب شوند اين خانم هم بي حجاب مي شود. نوكر زمان نباشيم اين خاطرخواهي امام زمان نشد. خيلي ها به جمكران مي آيند ولي مالشان را حلال نكرده اند. پس امام زمان را براي چه مي خواهند. مي آيد يابن الحسن مي گويد، نماز امام زمان مي خواند اما حساب سال (براي خمس اش) ندارد. مسائل اش را بلد نيست. حجاب خواهر و دختر و خانمش مرتب نيست. طوري باشيم كه امام زمان از ما راضي باشد. به ما تبسم بكند و لبخند بزند. اظهار رضاي بكند.

دعا براي فرج امام زمان عليه السلام

امام يازدهم امام عسكري عليه السلام فرمودند: فرزندم حضرت مهدي عليه السلام غيبت طولاني خواهد داشت. و در زمان غيبت فرزندم كسي از هلاكت نجات پيدا نخواهد كرد مگر اينكه خدا به او توفيق بدهد به اعتقادش بر امام زمان ثابت باشد. و براي ظهور و فرج امام زمان دعا بكند. دعاي فرج امام زمان را فراموش نكنيم **إِلَهِهِ عَظَّمَ الْبَلَاءُ وَ بَرَحَ الْخَفَاءُ وَ انْكَشَفَ الْغِطَاءُ وَ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ** (الشيخ عباس قمي/ مفاتيح الجنان/ ج ۱/ ص: ۱۱۵). زيارت آل يس را فراموش نكنيم. اگر شما در كار امام زمان باشيد قطعاً امام زمان هم در كار شما خواهد بود. شما ياد امام زمان باشيد دعا كنيد قطعاً امام زمان هم چند برابر بيشتر به ياد شما خواهد بود و براي شما دعا خواهد كرد.

ذكر مصيبت امام حسن عسكري عليه السلام

دلها را روانه سامرا بكنيم. سامرايي كه نه زائري و نه بارگاهي دارد. گنبد و بارگاهش خراب شده است. امام يازدهم در سن جواني (بيست و هشت سالگي) بر اثر سمي كه خليفه زمان خوراندند به شهادت رسيدند. ابوصل مي گويد شنيدم كه امام يازدهم حالشان بسيار وخيم است. براي عيادت و ملاقات امام يازدهم عليه السلام رفتيم. ديدم حضرت در بستر افتادند. حضرت به خادمشان فرمود: شربتتي درست كن. من شربت را خدمت آقا آوردم. آنقدر سم به بدن آقا سرايت كرده بود كه دست مباركشان

می لرزید. نتوانستند از این شربت میل کنند. به خادم فرمودند برو از اتاق اندرونی فرزندم را صدا کن بیاید. عقید می گوید من رفتم وارد اتاق شدم دیدم آقا زاده ای در حال سجده کردن هست. عرضه داشتم پدر بزرگوارتان می فرمایند که خدمت ایشان بیایید. آقا مشغول نماز بودند سر از سجده برداشتند نمازشان را تمام کردند. ابوصل می گوید: دیدم فرزندی که خیلی زیبا و دلربا بود و موهای مجعد و پیچیده ای داشت با دندان های گشاده و رنگی روشن و صورتی درخشنده وارد اتاق شد. امام یازدهم علیه السلام فرمودند: يَا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتِهِ اسْقِنِي الْمَاءَ فَإِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي وَ أَخَذَ الصَّبِيُّ الْقَدَحَ الْمَغْلِيَّ بِالْمُصْطَكِي بِيَدِهِ ثُمَّ حَرَّكَ شَفْتَيْهِ ثُمَّ سَقَاهُ (مجلسی/ بحار الأنوار/ ج ۵۲/ ص: ۱) ای آقای اهل بیتم شربت آبی به من بده. من آماده رفتن از این عالم هستم. (آقا امام زمان (عج) در آن موقع در سن پنج سالگی بودند) آقا امام زمان شربت را نزدیک دهان پدر آوردند. آقا شربت را نوش جان کردند فرمودند: من را وضو بده (خودشان قدرت نداشتند از جا بلند شوند وضو بگیرند). امام زمان پدر را وضو داد. آن لحظه آخر امام یازدهم فرمود: فرزندم تو مهدی هستی. تو حجت خدا در روی زمین هستی. امام یازدهم در بستر و کنار فرزندش بود، فرزندش او را وضو داد و شربت مرحمت کرد. و در آغوش فرزندش به شهادت رسید. عرض کنیم لایموم کیومک یا اباعبدالله (جمعی از نویسندگان/ عاشورا شناسی/ ص: ۲۰۵) امام یازدهم شما در موقع شهادت شربت نوشیدید. فرزند دلبدتان در کنار بالینتان حاضر بودند. اما دلها بسوزد برای جد غریبتان حسین علیه السلام که لحظه آخر با بدن پر از زخم و جراحت، و داغ جوان و برادر و عزیز به شهادت رسیدند. اباعبدالله در گودی قتلگاه هر چه صدا می زد جگرم از تشنگی می سوزد کسی جواب آقا را نداد. یک وقت آقا دیدند سینه مبارکشان سنگین شد. چشم باز کردند دیدند والشمر جالس علی صدرک (جمعی از نویسندگان/ مقالات/ ص: ۸۰۹).

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (الشعراء: ۲۲۷)

خدایا به حق اباعبدالله الحسین و به حق سوز دل زینب کبری علیها السلام در فرج امام زمان تعجیل بفرما. به حق امام حسین قلب امام زمان را از ما راضی و خوشنود بدار. همه ما را از شیعیان اهل بیت قرار بده. در دنیا و آخرت ما را آنی از قرآن و اهل بیت جدا مگردان. خدمتگزاران به قرآن، مملکت، مقام معظم رهبری و جوان های ما را در پناه امام زمان حفظ بفرما.

\$

فضایل و آثار ذکر صلوات

فضایل و آثار ذکر صلوات

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِوَالْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَيَّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ اَعْدَائِهِمْ اَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ». [الأنبياء/ ۱۰۷]

قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم «إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً» [الإحتجاج ج ١ / ٢١٢ احتجاجة ع على اليهود من أحبارهم ممن قرأ الصحف و الكتب في معجزات النبي ص - و كثير من فضائله ص ٢١٠].

برکات ذکر صلوات

مرحوم حاج آقاي دولابي دو چيز را خيلي سفارش مي کردند، يکي استغفار و يکي صلوات بود. گمان نمي کنم ذکر ي زياتر، قشنگ تر، جامع تر، کامل تر از ذکر صلوات باشد. هم توحيد، هم نبوت، هم امامت، هم معاد در آن هست. اللهم که مي گوييم اقرار به خداست، توحيد است. درود بر پيامبر، پس پيامبر را قبول کرده ايم، نبوت و رسالت درست شد. آل پيامبر را ضميمه کرديم، امامت و ولايت درست مي شود. جزاي صلوات به ما مي رسد، معاد و قيامت مان درست مي شود. اگر چيزي از اين بهتر بود خدا همان کار را مي کرد. «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يَصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [الأحزاب / ٥٦] کار خداست. کار همه ملائکه است.

صلوات جامعترين ذکر

در روايت داريم: شخصي از امام صادق عليه السلام پرسيد: آقا بين دو تا آيه يك مقداري تناقض است. يك جا در قرآن خدای متعال مي فرمايد: «يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» [الأنبياء / ٢٠] ملائکه کارشان دائم تسبيح است. شب و روز تسبيح مي کنند، سست هم نمي شوند. سستي هم ندارند. يعني ملائکه کارشان دائم تسبيح است. آيه ديگري هم مي گويد: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يَصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» هم يعني دائم کارشان صلوات است. از امام صادق عليه السلام پرسيدند که جمع بين اين دو آيه چيست؟ حضرت فرمودند: چون در صلوات تسبيح هم هست. در روايات داريم: در صلوات استغفار هست، لا اله الا الله هست. ما ديگر چيزي به اين جامعي نداريم. تسبيح، سبحان الله هست، تحميد الحمد لله هست، تكبير، الله اكبر هست. خيلي ذکر جامعي است «يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» مصداقش مي شود. بعد از ذکر خدا، شيرين ترين ذکرها ذکر پيامبر و اهل بيت است. بلکه ذکر آنها از ذکر خدا جدا نيست. «إِذَا ذُكِّرْنَا ذُكِرَ اللَّهُ» [بحار الأنوار ج ٧١ / ٢٥٨ باب ١٥ حقوق الإخوان و استحباب تذاكرهم و ما يناسب ذلك من المطالب ص ٢٢١]. روايت داريم ياد ما ياد خداست. چون آنها منصوص في ذات الله هستند. فقط او را نشان مي دهند. تجلي صفات خداوند هستند. لذا يکي از چيزهاي که هم دل را خيلي نوراني مي کند. و هم مجالس را نوراني مي کند، صلوات بر محمد و آل محمد است.

صلوات باعث دور شدن شياطين

صلوات باعث مي شود، شياطين بروند، ملائکه بيايند. رحمت خدا جذب شود. در روايت داريم: «إرفعوا أصواتكم بالصلاة على فإنها تذهب بالتفاق» [پيام پيامبر]. فرمود: بلند صلوات بفرستيد که بلند صلوات فرستادن نفاق را از بين مي برد. پيامبر يکي از سنت هايش اين بود: روي زمين مي نشست. هيچ تعيني با ديگران نداشت. کسي وارد مي شد نمي دانست کدام پيامبر است. اين ها خيلي مهم است. در روايت داريم که مي فرمايد: من دوست ندارم رفتارم و کردارم يك جور باشد که فرقي با ديگران ايجاد بشود. يا برتري در نظر مردم ايجاد بشود.

صلوات در واقع توسل به پیامبر و آل پیامبر است. نام این ها رمز درهاي رحمت الهي است. گره ها را باز مي کند. زمین خورده ها را بلند مي کنند. در روايت داريم: جبرئيل روزي محضر پیامبر خدا شرفياب شد. متبسم و خندان عرض کرد: يا رسول الله امروز چيز عجيبی دیدم. حضرت جبرئيل گهواره جنبان نوه پیامبر است. امام حسين عليه السلام روز عاشورا فرمود: «فَجَبْرَائِيلُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ إِنَّهُ لَخَادِمُنَا» [بحار الأنوار ج ۲۶ / ۳۴۵ باب ۸ فضل النبي و أهل بيته صلوات الله عليهم على الملائكة و شهادتهم بولايتهم ص ۳۳۵]. در روايتي در بحار داريم که جبرئيل ميوه اي از باغ ما اهل بيت خورده که اين مقام را پيدا کرده است.

نجات در سايه ذکر صلوات

جبرئيل عرض کرد: يا رسول الله امروز چيز عجيبی دیدم، از آسمان که مي آمدم به کوه قاف رسيدم. فرشته اي را در آنجا دیدم، پر و بال سوخته و به حالت توبیخ و تبعيد آنجا معذب است. قبلاً اين فرشته را در آسمان ها ديده بودم. هفتاد هزار فرشته تحت فرماندهي او بودند، تحت نظر او بودند، و خيلي مورد عنايت بود. و امروز دیدم به اين حال افتاده خيلي تعجب کردم. سؤال کردم چرا اين طور شدی؟ گفت اي جبرئيل، شب معراج که پیامبر خدا به معراج تشریف فرما شدند. همه اهل آسمان ها موظف بودند، نهايت احترام و ادب را بگيرند. همه مي آمدند استقبال، احترام مي کردند، بدرقه مي کردند. من در ادب کردن کوتاهي کردم. به خدمت پیامبر.

جبرئيل سيد ملائکه است، سيد در عربي يعني بزرگ، آقا، برتر. هرچيزي سیدی دارد. «جَبْرَائِيلُ سَيِّدُ الْمَلَائِكَةِ أَوْ قَالَ إِسْرَافِيلُ وَ أَنَا سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ» [بحار الأنوار ج ۲۷ / ۱۲۸ باب ۴ - ثواب حبه و نصرهم و ولايتهم و انها امان من النار ص ۷۳]. فرمود سيد الانبياء من هستم، سيد الاوصياء علي عليه السلام. سيد الملائكة جبرئيل است. «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» [التكوير/ ۲۰، ۲۱]. در آسمان بر ملائکه فرماندهي دارد. سيد اعمال چيست در اين حديث؟ خيلي زيباست، اين قسمت آخرش را من بيشتر دوست داشتم. «لِكُلِّ أَمْرٍ سَيِّدٌ وَ حُبِّي وَ حُبُّ عَلِيٍّ سَيِّدُ مَا تَقَرَّبَ بِهِ الْمُتَقَرِّبُونَ مِنْ طَاعَةِ رَبِّهِمْ» [بحار الأنوار ج ۲۷ / ۱۲۸ باب ۴ - ثواب حبه و نصرهم و ولايتهم و انها امان من النار ص ۷۳]. يعني بزرگ آن چيزي که خيلي از آن چيز درمي آيد!! بزرگترين عمل، آن گل اعمالی که انسان را به خدا نزديک مي کند، محبت من و محبت اميرالمؤمنين عليه السلام است.

صلوات باعث از بين رفتن گناهان

ذکر صلوات بهترين ذکرهاست. اثر عجيبی براي زدودن و پاک کردن گناهان دارد. اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: ذکر صلوات براي از بين بردن گناهان قوي تر است از آب بر آتش. آب چگونه آتش را خاموش مي کند، و رحمت بر غضب غالب است، آب بر آتش غالب است. و بعد فرمود: سلام دادن به پیامبر، از آزاد کردن بنده در راه خدا افضل است. اگر صلوات ها ضميمه با سلام هم بشود که اجرش خيلي بالاست. «اللهم صل و سلم و بارك» برکت بده. در باب صلوات كيفيت صلوات هاي مختلف نقل شده، در خيلي هايش سلام هم هست. و يا انسان هر روز سلام بدهد. و بعد فرمود: محبت پیامبر خدا از جهاد و شهادت در راه خدا افضل است. کسي که محبت پیامبر در قلبش بيايد، افضل از جهاد و شهادت در راه خداست.

برتری ذکر صلوات بر دیگر اذکار

حدیث داریم: در میزان حسنات چیزی نهاده نمی شود که سنگین تر از تسبیحات اربعه باشد. «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» [مفاتیح الجنان ۲۵۹/۱ و سید بن طاوس در اقبال ذکر فرموده سبحان ص ۲۵۹]. ولی روایت داریم: اگر کسی ذکر صلوات را بگوید، ثواب آن ۴ ذکر را هم دارد. یعنی جامع آن ۴ ذکر هم هست. چه معجونی است. چون مفت و ارزان دستان رسیدن ما قدر نمی دانیم. یعنی در صلوات هم لا اله الا الله هست، هم سبحان الله، هم الحمد لله، هم الله اکبر. هم تکبیر است، هم تحمید است، هم تسبیح است، هم تهلیل است.

آثار صلوات

یکی از آثار صلوات که در روایات فراوان هست باعث پاک شدن گناهان می شود. امام هشتم علیه السلام فرمود: «مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يَكْفُرُ بِهِ ذُنُوبُهُ فَلْيَكْثُرْ مِنَ الصَّلَوَاتِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَذَا» [جامع الأخبار/ ۵۹ الفصل الثامن و العشرون في الصلاة على النبي ص ۵۹]. گناهان را منهدم می کند. نور که بیاید دیگر ظلمت نیست. گناهان را ذوب می کند. پیامبر ما فرمود: «مَنْ صَلَّى عَلَى مَرَّةٍ لَمْ يَبْقَ لَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ ذَرَّةٌ» [جامع الأخبار/ ۵۹ الفصل الثامن و العشرون في الصلاة على النبي ص ۵۹]. اگر کسی یک بار بر من درود بفرستد، ذره ای از گناهانش باقی نمی ماند. مثل قطره ای که وصل به دریا بشود. چون صلوات اتصال است، صله است. کار خداست. کار ملائکه است. وصل که می شوی، با صلوات وصل می شوی، صله می کنی، به آنها نزدیک می شوی. در یک روایت دیگر حضرت فرمود: اگر کسی سه بار در روز از روی محبت به من، این ذکر را بگوید، خدا گناهان آن روز او را می آمرزد. در یک روایت دیگری باز امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تأثیر ذکر صلوات برای پاک کردن گناهان قوی تر است از ریختن آب بر آتش. از روایات استفاده می شود، کسی که جهنمی باشد توفیق صلوات را هم از او می گیرند. یعنی این ها باهم قابل جمع نیستند. در روایت داریم پیامبر فرمود: شفاعت من بر او واجب می شود. عاقبت به خیر می شود. قبرش نورانی می شود. خیلی روایات داریم.

ذکر صلوات در کل عالم آثار و برکات دارد. امام صادق علیه السلام فرمود: «فَأَكْثَرُوا الصَّلَاةَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ص صَلَاةً وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَلْفَ صَلَاةٍ فِي أَلْفِ صَفٍّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ إِلَّا صَلَّى عَلَى ذَلِكَ الْعَبْدِ لِصَلَاةِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ صَلَاةِ مَلَائِكَتِهِ وَ لَا يَزْغُبُ عَنْ هَذَا إِلَّا جَاهِلٌ مَغْرُورٌ وَ قَدْ بَرَّئَ اللَّهُ مِنْهُ وَ رَسُولُهُ» [ثواب الأعمال و عقاب الأعمال / شیخ صدوق/ ۱۵۴ ثواب من صلی علی النبی ص صلاة واحدة ص ۱۵۴]. اگر کسی یک بار ذکر صلوات را بگوید، خدای متعال هزار رحمت و صلوات نازل می کند با هزار صف از ملائکه به کسانی که صلوات بر محمد و آل محمد بفرستند. بعد فرمود: «لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ إِلَّا صَلَّى عَلَى ذَلِكَ الْعَبْدِ لِصَلَاةِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ صَلَاةِ مَلَائِكَتِهِ». فرمود وقتی خدا و ملائکه به فرستنده صلوات رحمت نازل می کنند، عالم، بازتاب صلوات در کل عالم و نظام آفرینش است. شاید سرش این باشد، وقتی ما درخواست رحمت و برکت و صلوات بر پیامبر و آلش می کنیم، آنها قیم همه عالمند. و صلوات هم دعای مستجاب است. می گوئیم رحمت و لطف خاص را بر پیامبر و آلش نازل کن، مستجاب می شود. یک فیض جدید، چون لطف و

عنایت خدا اندازه ندارد، پایان هم پیدا نمی کند. لطف خاصی که نازل کرد، آنها هم سرریز می کنند به همه عالم. و لذا بازتابش این است که همه عالم دعا می کنند به کسانی که صلوات بر محمد و آل محمد بفرستند. در آخر حدیث هم امام صادق علیه السلام توبیخ عجیبی کرده اند به کسانی که بی اعتنا هستند به این ذکر. فرمودند: «وَلَا يَزْعُبُ عَنْ هَذَا إِلَّا جَاهِلٌ مُعْزُورٌ وَقَدْ بَرِيَ اللَّهُ مِنْهُ وَرَسُولُهُ» اولاً جاهل است کسی که میل و رغبت در صلوات نکند، مغرور است. خدا از او بیزار است، پیامبر بیزار است، اهل بیت بیزارند از کسانی که بی اعتنا هستند به صلوات بر محمد و آل محمد. پیامبر خدا صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أُولَى النَّاسِ بِي فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَكْثَرُهُمْ عَلَيَّ صَلَاةً» [جامع الأخبار ۵۹ الفصل الثامن والعشرون في الصلاة على النبي ص ۵۹]. سزاوارترین، نزدیک ترین افراد به من روز قیامت کسانی هستند که بیش از همه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستند.

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [الأحزاب/ ۵۶]. خود خدا دائماً مشغول صلوات است و همه نیروهایش را هم بسیج کرده که این کار را بکنند. یعنی اگر کاری از این بهتر بود، خود خدا می کرد و ملائکه را هم می گفت بکنید. بیائید همکار خدا بشویم. صلوات تخلق به اخلاق الله است. پیروی کردن از خلق و صفات خداست. «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ» [الرعد/ ۲۶]، «تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» [آل عمران/ ۲۶]، «وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» [آل عمران/ ۲۷].

لا حول و لا قوة الا بالله

\$

###فلسفه وجود بلاها در عالم وجود

فلسفه وجود بلاها در عالم وجود

حجت الاسلام میر باقري

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

ابتلاي عاشورا از منظري كه منسوب به خدای متعال است، بلاي جمیل و زیباست، یعنی صنع الهی و کار خدای متعال، حتی در این صحنه های بسیار سخت و سنگین، در نهایت زیبایی است.

پرسش ابن زیاد از زینب کبری

وقتي ابن زیاد، از زینب کبری سؤال کرد، کار خدا را چگونه دیدی؟ حضرت می گوید: «کیف رأیت صنع الله بأخيك وأهل بيتك». [مع الרכب الحسيني، ج ۵، ص ۱۲۶، العقيلة زینب في مواجهة ابن زیاد! ص ۱۲۴] در عین اینکه زینب کبری علیها السلام در این مصیبت پیر شده و غصه او را آب کرده بود، می فرماید: «ما رأيتُ إِلَّا جمیلاً»!

بلاي الهی

این جمال کجاست؟ می دانیم که بلای الهی چند قسم است. یک قسم بلا که عقوبت است، مربوط به کفار است. مؤمنین و اولیای خدا این نوع عقوبت را ندارند. یک قسم از ابتلائات هست که این ابتلائات برای تطهیر انسان است و انسان را پاک می کند. در واقع کفاره خطای انسان است. انسان خطا در عمل یا خطیئه ای در صفات روحی خودش دارد. صفات رذیله ای دارد یا عمل ناشایستی در او هست. این بدی ها و ناپاکی ها، با بلای الهی تطهیر می شود. این غیر از چهارده معصوم و انبیای اولوالعزم، حتی در انبیای معمولی هم کمتر است، ولی در مؤمنین این نوع از بلا فراوان است.

تطهیر مؤمن

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که هیچ یک از شیعیان ما نیست که آن کاری را که ما گفتیم، انجام ندهید، انجام بدهد و وارد آن صحنه ای بشود که ما به او گفته ایم، انجام ندهید، الا این که این انسان، قبل از این که از این دنیا برود، مبتلا می شود یا در مال یا در فرزند یا در جان خودش، به نحوی که با این بلا پاک شود. خدا تطهیر و پاکش می کند و تا مطهر نشده، او را از دنیا بیرون نمی برند، چون شیعه ماست.

یک قسم از بلای الهی

حضرت فرمودند: اگر تا دم مرگ هم تطهیر نشده بود، با سختی جان کندن او را پاک می کنند. این یک قسم از بلاست. بلایی است که برای پاک کردن انسان است. آن آلودگی هایی که در باطن روح انسان یا اعمال انسان وجود دارد، با این بلای الهی پاک می شود. انصافاً هیچ چیزی هم به اندازه این ابتلای الهی، مطهر انسان ها نیست. غصه هایی که می آید، حزنی که می آید، ابتلا به همسایه، ابتلا به دوست، ابتلا به اهل منزل. این ها چیزهایی است که برای مؤمن است و روایاتش هم فراوان است. یکی دو تا نیست.

نتیجه ابتلائات

نتیجه ابتلائات این است که مؤمن را از خطاها و خطیئه ها و از غفلت هایی که کرده، پاک می کند و او را مطهر و پاک از این دنیا بیرون می برد. لذا یکی از بهترین زمینه های تطهیر و پاک شدن مؤمن، بلایی است که خدا می فرستد که گاهی از استغفار خود ما راه گشایتر است.

بالاترین منزلت شفاعت

گاهی بلایی که مطهر انسان است، بلای خود اوست. انسان بیمار می شود، فقیر می شود، گرفتار فرزند می شود، گاهی اوقات ولی خدا بلایی را برای تطهیر مؤمنین می کشد. نتیجه این بلا، مطهر شدن مؤمنین است. برای اینکه مؤمنین پاک شوند، او بلا را تحمل می کند. این بالاترین منزلت شفاعت است که بلا را او بکشد که مؤمن پاک شود. دیگران از آلودگی ها بیرون بیایند، ولی شرطش این است که انسان در مقابل بلایی که ولی اش می کشد و تحمل می کند، بی تفاوت نباشد. انسان نباید از عاشورا غافل باشد. اولین قدم توجه به بلای عظیم سیدالشهدا، این است که انسان عاطفه اش در مقابل این حادثه بی تفاوت نباشد، غصه بخورد، اشک بریزد، گریه کند، پیوند عاطفی با این حادثه برقرار کند. این مطهر انسان است.

ارتباط با بلای عظیم

در روایات آمده که یک قطره اشک برای امام حسین علیه السلام گناهان و آلودگی ها را پاک می کند. بلای حضرت، یک بُعدش شفاعت برای ماست و با بلای حضرت، ما تطهیر و پاک می شویم، به شرط این که با این ابتلا و بلای عظیم، رابطه برقرار کنیم. اولین قدم اشک ریختن و گریه کردن است. انسانی که اهل بکا نیست، اگر تباهی بر امام حسین علیه السلام کند، این تباهی مطهر است. اثرش هم در پاک کردن خود انسان، از بلای خود انسان خیلی بیشتر است، چون سطح و عظمت و پاکی و اخلاص این بلا با اخلاص ما متفاوت است.

دلیل گرفتاری انسان

در بعضی روایات هست که فرمود آن چه به شما می رسد، به خاطر کرده های خودتان است. بعد هم حضرت به این آیه نورانی استشهاد کردند که خدای متعال می فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» [الشوری : ۳۰]. این گرفتاری های شما به خاطر مکتسبات خودتان است. خودتان این کارها را کردید و گرفتار شدید. بسیاری از جرم های شما را هم خدای متعال عفو می کند که اگر می خواست سختگیری کند، بیش از این باید گرفتاری و بلا برای شما پیش می آمد.

روایتی از امام صادق علیه السلام در فلسفه گرفتاریها

در روایت است که امام صادق علیه السلام فرمود: گرفتاری های شما مربوط به کارهای خودتان است. شخصی به حضرت عرض کرد: آقا چرا من الان از در که آمدم، زمین خوردم؟ چه کار کرده بودم. فرمود: بسم الله نگفتی. گرفتاری های شما مال خودتان است. به حضرت عرض کرد: آقا پس اگر این طور است، سیدالشهدا چرا شهید شد؟ فرمود: مقایسه نکنید. او فقط ترفیع درجه است. نمی توانید بگویید حضرت، ناپاکی دارد و این ناپاکی با عاشورا تطهیر می شود. در آن جا فقط ترفیع درجه است. البته در متن رفعت درجه ای که ولی خدا برمی دارد، ما را هم پاک می کند. مطهر ماست. دریایی است که ما در آن تطهیر و پاک می شویم. نهر جاری است که همه در آن پاک و تطهیر می شوند، ولی برای خود حضرت ترفیع درجه است. شعاعش، از دامنه وجودی سیدالشهدا نازل می شود، جریان رحمتی است که دیگران را پاک می کند و هم آن ها را بالا می برد.

ترفیع درجه

قسم سوم بلا که هم مؤمنین دارند و هم اولیای خدا، ترفیع درجه است که در چهارده معصوم همه ابتلائات شان از این نوع است. با اینکه مبتلایان انسان ها بوده و هیچ کس به اندازه آنها مبتلا نبوده است. خداوند می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

[الأحزاب : ۳۳]

بلایی که برای اولیای خدا هست، برای ترفیع درجه است. برای مؤمن هم هست. برای مؤمن هم آثار خوبی دارد. درجاتی هست که مؤمن بدون بلا به آن نمی رسد.

روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام

عبد الله ابن ابی یعفور، از نزدیکان امام صادق علیه السلام بیمار بود. به حضرت شکایت کرد. حضرت فرمودند: اگر مؤمن می دانست در مقابل این بلایی که به او می رسد، خدای متعال به او چه عطا می کند، آرزو می کرد با قیچی او را قطعه قطعه بکنند تا به آن درجات برسد.

درجات مؤمن

در روایتی است که جناب موسی کلیم علیه السلام با یکی از مؤمنین و شیعیانی که ظاهراً به ایشان گرویده بودند، برای مناجات می رفتند. از او فاصله گرفتند و خدا حافظی کردند. وقتی برگشتند، دیدند شیر درنده ای این مؤمن را دریده است. صحنه بسیار تأثر انگیز است. حضرت غصه دار شدند. خدای متعال فرمود: موسی، درجه ای برای او در نظر گرفته شده بود که اگر این ابتلا را پیدا نمی کرد، به آن درجه نمی رسید. بعد خدای متعال مقام آن مؤمن را به موسی کلیم نشان داد. موسی کلیم راضی شدند. لذا در بعضی روایات هست که درجاتی برای مؤمن هست که مؤمن به آن درجات نمی رسد، الا اینکه مبتلا شود. بلای الهی سه قسم دارد. عقوبت است برای کفار، تطهیر و پاکی برای مؤمنین، و ترفیع درجه، برای مؤمن، ولو اینکه ظاهرش بلا، سختی و رنج است. محبت و رحمت لطف خداست که می رسد. لذا این قسم از بلا بیشتر مال اولیای خداست.

مؤمن مثل ترازو

در روایت هست مؤمن مثل دو کفه ترازو می ماند، هرچه ایمانش کامل تر شود، بلایش هم سنگین تر می شود. این بلا، قسم سوم دارد.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، مبتلاترین انبیا

در روایت داریم: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأُمَمُ فَلَا مَثَلَ». [الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲، باب شدة ابتلاء المؤمن ص ۵۲] در بین انبیا، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جزو مبتلاترین انبیاست. «ما أودى نبی مثل ما أودیت». [بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۵۵، فی مساواته یعقوب و یوسف ع ص ۵۴] همه این ابتلائی هم که شما می بینید، درک جمال متوقف بر مقدماتی است که این در معارف اهل بیت و قرآن آمده است. یکی اینکه انسان باید توجه داشته باشد. بدون میثاق و موافقت خود مؤمن نیست.

انتخاب ما

در روایتی در سفینه البحار هست که شخصی به امام صادق علیه السلام گله کرد که آقا ما خیلی گرفتاریم. فرمود: چه کنیم، مربوط به خودتان است. خودتان این کار را کردید. بعد حضرت توضیح دادند: آن موقع که خدای متعال میثاق دنیا و آخرت را می گرفت، شما آخرت را قبول کردید. در دنیا هیچ چیز نباید داشته باشید. حالا شما با کفار شریک اید. می خورید، می خوابید، نکاح می کنید، لذت های دنیا را می برید. در آخرت هم شما بهره مندید، چون آن را انتخاب کردید. انتخاب خودتان است. کفار که دنیا را انتخاب کرده اند، در آخرت نصیب ندارند. وقتی از مؤمنین، طعام های بهشتی و شراب های بهشتی درخواست می کنند، می گویند خدا اینها را بر شما حرام کرده. ما حق نداریم از این طعام های بهشتی به شما بدهیم. پس شما در دنیای آن ها شریکید، ولی آن ها در آخرت شما شریک نیستند. خودتان این را انتخاب کردید.

بلای مؤمن در دنیا

بلاي مؤمن در دنيا از انتخاب خودش شروع مي شود. راهي است كه خودش انتخاب کرده است. لذا طبق بعضي نقل ها، ميزان بلاي انسان هم تابع ميزان عهدي است كه بسته است. بيش تر از آن ظرفيت و عهدهش بلا برايش نمي فرستند.

چگونگي پرورش مؤمن

انسان بايد ظرافت ها و لطافت هايي كه در ربوبيت خداست، كه خدا چگونه با اين بلا دارد مؤمن را پرورش مي دهد، ببيند تا بتواند زيبايي كار خدا را درك كند. هر چشمي و هر قلبي نمي تواند زيبايي كار خدا را ببيند. اگر آن لطافت هاي ربوبيت الهي را ديد، به جمال كار الهي مي رسد و راضي مي شود. مؤمني كه در اين دنيا به بلا راضي نبودند، نمي گويم شاكي بودند و شكايت مي كردند، به مقام رضا نرسيدند، ولي وقتي پاداش شان را در آخرت مي بينند، از خدا راضي مي شوند. متأسفانه آن رضا خيلي فرق مي كند با اينكه آدم با خدا نسيه معامله كند.

معامله هاي بزرگ خدا

استادي مي فرمود: همه معامله هاي بزرگ خدا، نسيه است. به اين معنا كه به آينده وعده داده شده است. انسان خيلي بايد هوشيار باشد كه اين معامله هاي نسيه را نقد ببيند و راضي بشود. اگر كسي آن زيبايي ربوبيت خدا را، همانتي كه مؤمن در قيامت مي بيند، همين جا ببيند، راضي مي شود.

تماشاي مقام مؤمن

خدايي متعال مقام مؤمن را به موسي كلیم نشان داد. موسي راضي شد. ديد اين بلا در مقابل آن مقام چيزي نيست. منتها اوليائي خدا اين را در همين دنيا مي بينند و راضي مي شوند. قدم بالاتر رضا اين است كه اصلاً كاري با آن نتايج ندارند. آن مال خواص و اوليائي خداست. آن ها غرق در محبت خدا هستند. با نتيجه اش كاري ندارند. خود خدا را دوست مي دارند، به طوري كه براي آن ها هيچ تفاوتی نمي كند كه خدا چه تقديري براي شان در نظر گرفته است. هرچه خدا تقدير كند، مي پسندند، چون خدا تقدير مي كند، محبوبي جز خدا ندارند كه چون خدا با بلا آن ها را به محبوشان مي رساند، لذت مي برند. محبوشان خداست. چون با اين بلا به محبوشان مي رسند. اين مرتبه رضا، مرتبه بالايي است كه حقيقت جمال را در خود خدا مي بيند. زيبايي و جمال حضرت حق براي آن ها درك مي شود.

درک جمال و زيبايي

هر جمالي در پرتو زيبايي خداست. بلاي خدا هم چون از خداست، زيبايي اش را لمس مي كند. درك جمال و زيبايي، منوط به درجات درك انسان است. حداقل اين است كه انسان بايد ربوبيت خدا را ببيند و بفهمد چه قدر زيباست. همين آدمي كه وقتي از منظر خودش نگاه مي كند، به نظرش مي آيد خيلي زشت است. وقتي از منظر الهي نگاه مي كند، زيبايي را درك مي كند. ممكن است شما يك كودك را مدرسه بگذاريد، ابتدا رنج مي برد و راضي نيست. از تمرين ها و تكاليفي كه به او مي دهند، احياناً سخت گيري هايي كه به او مي كنند، گاهي تنبيهاتي كه مي كنند، ناراضي است، ولي اگر خود را جاي يك معلم حكيم و دانا بگذاريد و از منظر او نگاه كنيد، مي بينيد اين تنبيه خيلي به جاست. اين تشويق مناسب است. كمي اين كه جايزه دادن و تشويق به جاست، تنبيه و سخت گيري هم به جاست. اگر انسان از منظر خدا به عالم نگاه كند، نتيجه نگاه كردن اين است كه زيبايي صنع خدا را

می بیند و درک می کند و راضی می شود. درک جمال کار خدا، منوط به این است که حجاب هایی از جلو چشم انسان کنار برود، رشد پیدا کند و به مقام عند الله برسد. اگر به آنجا رسید، کار خدا را زیبا می بیند.

حلقه اتصال انسان با خدای متعال

خدای متعال می فرماید: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ». [الأعراف : ۲۰۵] رب تو کسی است که تو را آفریده و لحظه به لحظه تو را هدایت می کند و از تو غافل نیست. در تمام آنات با توست. اوست که تو را رشد می دهد. او را در باطن خودت، مخفیانه و با حالت تضرع و خوف بخوان، با این دو خصوصیت، رب خودت را در باطن یاد کن. بدون سر و صدا، بدون صدای بلند. در باطن خودت آرام رب خودت را با حالت تضرع و با حالت خوف به یاد بیاور که این حلقه اتصال انسان به خدای متعال است. مطهر و پاک کننده، قلب انسان است. ذکر رب داشته باش.

غرق در نعمت رب

آن هایی که از ربشان غافل هستند، در نعمت ربشان، غرقند و او را فراموش کردند. اصل را فراموش کرده و به فروع پرداخته اند. خدا بهشان نعمت داده است. به جای این که این نعمت آن ها را به ربشان گره بزند، آن ها را از ربشان غافل کرده است. جزو این ها نباش. در آیه بعد می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ». [الأعراف : ۲۰۶] پیامبر ما، آن هایی که عند ربک هستند، نزد رب تو هستند. این مقام والایی است. ما در باب شهید داریم که به شهید نگویید کشته شده است.

انسان غرق در ربوبیت

خداوند می فرماید: «وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ [البقرة : ۱۵۴]، بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَّقُونَ». [آل عمران : ۱۶۹]

شهادت نزد ربشان هستند، یعنی بین آن ها و ربشان حجاب نیست. حجاب بین آن ها و ربشان برداشته شده است. رب خودشان را درک می کنند. ربوبیت ربشان را نسبت به خودشان می بینند. می بینند او دارد این ها را تر و خشک می کند. این حجاب برداشته می شود. الان ما غرق در ربوبیت خدا هستیم، ولی در حجابیم و نمی بینیم. همه چیز را می بینیم، جز خدای را. تبدیلی در همه احوال خدا با او بود : او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد

ندیدن خداوند

خداوند می فرماید: «يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ يَا فَعَالًا لِمَا يُرِيدُ يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ». [الكافي، ج ۲، ص ۴۸۴، باب الثناء قبل الدعاء ص ۸۴] از ما به خودمان نزدیک تر است. خودش را به خودش گره می زند. محبت انسان به خودش از اوست. آدم این خدا را نمی بیند. همه چیز را می بیند و خدا را نمی بیند. این مهم ترین مشکل انسان است که خدایی را نبیند که به او نزدیک است، خدایی که خودش را در همه لحظات، در درون و بیرون به انسان نشان می دهد. چه درد و رنجی از این بالاتر که انسان این خدا را نبیند. خدایی که به انسان، از انسان نزدیک تر است.

پرسشی از حضرت صادق علیه السلام

به امام صادق علیه السلام عرض کرد که چرا خدا خودش را نشان نداد تا اختلاف برداشته شود و همه خدا را ببینند؟ پیغمبر فرستاد که اختلاف پدید آید؟ یکی بگوید این پیامبر است، یکی بگوید پیامبر نیست. یکی بگوید خدا هست و این رسول اوست. دیگری بگوید خدا نیست و این رسول او نیست.

حضرت فرمودند: چطور خدا خودش را نشان نداده؟ خدا چگونه می خواست خودش را نشان بدهد؟ ابن ابی العوجا تو نبودی، بود شدي. چه کسی تو را ایجاد کرده است؟ تو کوچک بودی، ضعیف بودی، توانا شدي. این قدرت از کیست؟ حضرت یکی یکی شمرد. این قدر از آیات خدا گفت که دید اگر کمی دیگر صبر کند، آن اعتقاد باطلش از دست می رود. بلند شد و فاصله گرفت. حضرت فرمود: تو امنیت داری. حالت خوف در تو پیدا می شود. حالت خوف داری، به امنیت تبدیل می شود. غصه داری به نشاط تبدیل می شود. نشاطت به غصه تبدیل می شود. این خداست که دارد خودش را نشان می دهد. این حالات اگر قائم به خودشان هستند، پس چرا می روند؟ اگر این ترس هست، خوب چرا می رود؟ چرا نابود می شود؟ چرا نبود، بود شد؟ اگر مربوط به من است، چرا تحت اراده من نیست؟ پس دیگری دارد اینها را در تو ایجاد می کند. خداست که دارد این حالات و تبدلات را در انسان پدید می آورد. «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ». [بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۹۷، باب ۷ - الهدایة و الإضلال و التوفیق ص ۱۶۲] چطور می شود تصمیمی که بر آن مصمم بودم، یک دفعه عوض می شود؟ خدایی که از ما به ما نزدیک تر است، خودش را نشان داده است. انسان نمی بیند. اگر حجاب کنار برود، به مقام عند ربهم می رسید.

پرسشی از امام رضا علیه السلام پیرامون رؤیت خدا

از امام رضا علیه السلام پرسید: آقا آن خدایی که شما می گوئید، کجاست؟ از کی بوده؟ حضرت فرمود: بگو کی نبوده؟ بگو کجا نیست تا من بگویم کجا هست. فرمود: «إِنَّ الْأَيْنَ بِلَا أَيْنٍ وَ كَيْفَ الْكَيْفَ بِلَا كَيْفٍ». [الکافی، ج ۱، ص ۷۸، باب حدوث العالم و إثبات المحدث ص ۷۲]

مقام شهادت

اگر کسی به مقام شهادت رسید، به مقام عند ربهم می رسد. این حجاب کنار می رود و می بیند خداست که عالم و خودش را اداره می کند. خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ». [الأعراف : ۲۰۶]

پیامبر، قطب عالم

حضرت قطب عالمند. اداره همه عالم به طبع اداره آن هاست. خدا عالم را برای او و متناسب با او اداره می کند. هر چه به عالم می رسد، از طفیل صلوات خدا بر ایشان است. اگر گفته اند حاجت دارید، قبل و بعدش صلوات بفرستید، چون هر قضای حاجتی که از ما می شود، اول یک رحمتی به ایشان می رسد، بعد نازل آن رحمت به ما می رسد. دیدید وقتی ابر می بارد، اول آسمان را پر می کند، بعد می بارد. رحمت خدا اول حضرت را می گیرد، بعد به دیگران می رسد. محور ربوبیت خدا آن جاست. کسانی که عند ربک هستند، گمان می کنم با عند ربهم متفاوت اند. یک موقع آدم عند ربهم است، ربوبیت خدا را نسبت به خودش می بیند. می بیند خدا دارد خودش را اداره می کند. یک

موقعي مي بيند خدا عجب ربوبيتي نسبت به نبي اکرم صلي الله عليه وآله وسلم دارد. آن چيزي بالاتري است. آن درک را پيدا مي کند. «اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ الْكَرْسِيِّ الرَّفِيعِ وَ رَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ». [مفاتيح الجنان، ج ۱، ص ۵۳۹، امر سوم دعای عهد است ص ۵۳۹]

نبي خاتم، گل سرسبد هستي

امام علي عليه السلام مي فرمايد: «رَبِّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ الْأَنْبِيَاءِ [و] الْمُرْسَلِينَ». [مفاتيح الجنان، ج ۱، ص ۵۳۹، امر سوم دعای عهد است ص ۵۳۹] خدا فقط گل را پرورش نمي دهد. گل سرسبد همه هستي، نبي خاتم صلي الله عليه وآله وسلم است. يك موقعي انسان اين قدر رشد مي کند كه عند ربك مي شود. ربوبيت خدا را نسبت به نبي اش مي بيند. به اين مقام مي رسد. اگر به اينجا رسيد، چند خصوصيت پيدا مي کند. سه صفت در اين آيه برايشان ذكر شده است: «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ». يك، استكبار اين ها برداشته مي شود. ما هيچ چيز نداريم.

ريشه معصيت

خطبه قاصعه، خطبه عجيبی است. بعضي ها هزار بار خوانده اند و باز هم مي خوانند. حضرت مي فرمايد: خدای متعال عزت و كبريائي را ردای خودش قرار داده و فقط مال اوست. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَ الْكِبْرِيَاءُ». [نهج البلاغة، ج ۲۸۵، ص ۱۹۲، - و من خطبة له ع تسمى القاصعة و هي تتضمن ص ۲۸۵] به احدي هم اجازه استكبار نداده است. همه دين، خضوع در مقابل خداست. ما هيچ هستيم و او همه چيز. همه هستي ما از اوست. هرچه هست او مي خواهد. ما بايد به تبع او بخواهيم. كمترين استكبار بخشوده نيست و ريشه گناه هم در استكبار است. خدا به من اذن داده، قدرت داده، مي توانم تخلف كنم. اگر استكبار نداشته باشم، تخلف نمي كنم. ريشه معصيت در استكبار است.

خداوند مي فرمايد: «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ». [الأعراف : ۲۰۶] آن هايي كه به مقام عند ربك مي رسند، مي بينند خدا دارد چه موجودي را پرورش مي دهد و چه قدر زيبا مي پروراند. در اين پرورش دادن همه عالم را متناسب با رشد او خلق مي كند. اگر انسان ديد اين ها از فروع پرورش نبي اکرم است، آن وقت مي فهمد همه چيز به جاست. اگر ديد خدا دارد چه مي كند، مي فهمد چه قدر خدا دارد اين عالم را زيبا پرورش مي دهد. همه اين رنج ها مي ارزد.

جمله اي از امام (رحمه الله) پيرامون عظمت اميرالمومنين

بزرگواري نقل مي كرد، امام (ره) در درس اخلاشان مي فرمود خدای متعال همه عالم را خلق كرد تا يك اميرالمؤمنين پديد آيد كه ايشان جان نبي اکرم اند. اين حرف كسي است كه ربوبيت خدا را درك كرد و آن وقت مي بيند کنار اين گل يك خار است و آن خار ديگر مهم نيست. آن وقت زيبايي صنع خدا را نسبت به همه خلقت مي فهمد. نه فقط در باب خودش.

تسبيح، مقدمه رضا

آدم مؤمن و هوشيار مي گويد اگر خدا آن جا آبروي مرا نريخته بود، چه قدر بد مي شد. من چه قدر گردن فرازي مي كردم. چقدر خوب شد كه در آن جا خدا سر مرا به سنگ زد. ربوبيت خدا را با خودش مي بيند. غافل نيست. مي فهمد كه چرا مريضش كردند. چرا سرش را به سنگ زدند. چرا فقيرش كردند. لذت مي برد، ولي نمي تواند يك قدم آن طرف تر را بفهمد. يك جاي ديگر به خدا گله

مي کند. يك جاي ديگر جرم پاي خدا مي نويسد، ولي اگر كسي ربوبيت خدا را نسبت به نبي اكرم
ديد كه همه اداره عالم به تبع اين ربوبيت است، آن وقت زيبايي كار خدا را در همه هستي لمس مي
كند. آن وقت خدا را تسبيح مي كند. تسبيح، مقدمه رضايت. خداوند مي فرمايد: «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى». [طه : ۱۳۰]

خضوع عبوديت

رضا، با تسبيح پديد مي آيد. رب خودت را تسبيح كن، حمد كن كه اين حمد و ستايش، تسبيح است.
آن هايي كه عند ربك هستند، استكبارشان برداشته مي شود. به خضوع عبوديت مي رسند. وقتي از
منظر ربوبيت خدا آن هم نسبت به آن ذات پاك نبي اكرم صلي الله عليه وآله وسلم كار خدا را نگاه
مي كنند، جز زيبايي را نمي بينند. هر چه مي بينند، زيبايي است.

اتمام حجت حضرت در كربلا

اگر آدم جريان عاشورا را ببينيد، در مي يابد بايد جهنم خلق شود. روز عاشورا مقابل سيدالشهدا مي
ايستند و حضرت همه حجت ها را با آن ها تمام مي كند و خطبه مي خواند. سر صبح اجازه ندادند كه
جنگ را شروع كنند. سخنراني هاي متعدد داشتند. دو سخنراني صبح عاشورا از حضرت نقل كرده
اند. دو خطبه است. در هر دو، اتمام حجت و خودش را معرفي كرده است. مرا مي شناسيد؟ جملات
نبي اكرم صلي الله عليه وآله وسلم را راجع به من نشنديد؟ آيا آن احاديث در ذهنتان نيست؟ برويد
بپرسيد. بعد قرآن مي آورد و مي فرمايد: قرآن بين من و شما حاكم باشد. همين خوارج، قرآن سر
نيزه كردند و شمشير بر روي اميرالمؤمنين عليه السلام كشيدند. حالا حضرت قرآن آورده.
شمشيرشان را بر روي سيدالشهدا كشيدند.

عامل قتل امام حسين عليه السلام

حضرت در آخرين اتمام حجت هايشان فرمود: بگويد من چه كار كرده ام، مي خواهيد خون مرا
بريزيد؟ چه كار كرده ام؟ همه را كشته ايد، من مانده ام. جرم من چيست؟ خون ناحق ريخته ام؟ مال
ناحق برده ام؟ حرام خدا را حلال كرده ام؟ بدعت در دين گذاشته ام؟ گفتند: نه. پس چرا مي
خواهيد مرا بكشيد. گفتند: «بغضاً لا بيك». خدا نبايد جهنم را براي اينها خلق كند؟

تماشاي ربوبيت خدا

در زيارت اول از زيارت هاي مطلقه، طبق نقل مرحوم محدث، همان زيارتي كه يونس بن ظبيان از
وجود مقدس امام صادق عليه السلام نقل كرده، خدا را ستايش مي كنيم كه جهنم را جاگاه اين ها
قرار داد تا انسان اين ربوبيت را درك نكند، يك جاهايي از خدا گله مي كند. از بلاي خودش هم كه
راضي باشد، يك جاهاي ديگري گلایه مند است، ولي اگر انسان ربوبيت خدا را ديد كه چگونه دارد
رشد مي دهد، مي فهمد چه قدر كار خدا زيباست، پس درك جمال بلا، نصيب كسي است كه اين
درجات را طي كرده باشد.

دوام ذكر

مرحوم آيت الله طباطبائي در ذيل اين آيه، نکته لطيفي را فرمودند. البته ظاهر آيه هم همين است.
فرمودند: اين دو آيه پشت سر هم، نکته لطيفي دارد: «وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً وَدُونَ
الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ». [الأعراف : ۲۰۵] به ياد

رَبِّتْ بَاشْ. مَخْفِيَانَه، بَا تَضَرَع، بَا تَرَس. صَبْح وَ شَام. اَيْنَ آيَه دَوْم، نَتِيَجَه آيَه اَوَّل اِسْت. اِگَر كَسِي دَوَام ذَكَر دَاشْت، بَه مَقَام عِنْد رِبِك مِي رَسَد. اِگَر رَسِيْد، اِسْتِكْبَار اَز او بَر دَاشْتَه مِي شَوَد وَ بَه تَسْبِيْح خُدا مِي رَسَد. بَايَد هَمَوَارَه خُدا رَا سَجْدَه كَنَد. كَار، سَجْدَه بَر خُدا مِي شَوَد. تَمَام عَمَرَش يَك سَجْدَه اِسْت. كَسِي كِه حَجَاب بَيْن او وَ رِبُوْبِيَّت خُدايِ مَتَعَال، اَن هَم رِبُوْبِيَّت مَطْلَقَه وَ عَظِيْم خُدا نَسَبْت بَه ذَات نَبِي اَكْرَم صَلِي اللّٰه عَلِيْهِ وَآلِه وَسَلَّم رَا دَرَك كَرَد، بَه اَيْن سَه خُصُوْصِيَّت مِي رَسَد. اَيْن اِنْسَان مِي تَوَانَد زِيْبَايِي صَنَع خُدا رَا بَبِيْنَد. مِي تَوَانَد خُدا رَا حَمْد كَنَد بَر بَلَايِ اَوَلِيَايِ خُدا. «اللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى مَا جَزٰى بِهِ قَضَاؤُكَ فِيْ اَوَّلِيَّائِكَ». [مَفَاتِيْح الْجَنَان، ج ۱، ص ۵۳۲، اَمْر اَوَّل دَعَايِ نَدْبَه اِسْت ص ۵۳۲]

نتیجه غرق شدن در محبت امیرالمؤمنین علیه السلام

اگر انسان غرق در محبت امیرالمؤمنین علیه السلام بشود، همه هستی آدم نورانی می شود و می تواند راضی باشد. تا انسان مقام عند رب را پیدا نکند و نبیند خدا دارد چه کار می کند و خدا چگونه دارد درجات حضرت را بالا می برد و چه رحمتی در باطن این بلا به امیرالمؤمنین علیه السلام می رسد، نمی تواند تحمل کند. البته امیرالمؤمنین علیه السلام غرق در خداست و آنی را که خدا می پسندد، دوست می دارد و از این مقامات گذشته است. تا ما به این مرحله نرسیم، متنعم و بهره مند نمی شویم.

زیبایی های حادثه عاشورا

با این مقدمه، مقداری از جمال بلاي سيدالشهدا بگويم كه زيبايي اين بلا كجاست. كجاي اين صحنه سنگيني كه خدا براي سيدالشهدا رقم زده، ربوبيت خداست. جمالش در امور متعددي است، از جمله اين كه بلا، هم تطهير است و هم ترفيع درجه. بلاي سيدالشهدا عليه السلام بلاهايي است كه براي خود حضرت و اوليا فقط ترفيع درجه است و براي همه شيعةان و مؤمنين تاريخ، تطهير و ترفيع درجه.

بلاي مؤمن، سبب ساز رشد جامعه

يك شمع كه روشن كني، اتاق خودت را روشن مي كند، ديگر اتاق همسايه را روشن نمي كند، ولي وقتي آدم يك نورافكن روشن مي كند، يك محله را روشن مي كند. يك موقعي خدا يك خورشيد مي فرستد، كره زمين را روشن مي كند. بلاي هر كسي فقط خانه خودش را پاك مي كند. براي خودش خانه تكاني است. بيشتر از اين ظرفيت ندارد، ولي يك دفعه مي بينيم يك مؤمن مبتلا مي شود، يك شهر، يك جامعه رشد مي كند.

صبر مؤمن

گاهي صبر يك مؤمن، يك جامعه را نجات مي دهد. يك نفر صبر كرده، بقيه بلا نكشيده اند، ولي همه رشد مي كنند. مانند يوسف صديق. او بلا كشيد، ولي همه مردم مصر از قحطي و مرگ نجات پيدا كردند و موحد شدند. از بت پرستي نجات پيدا كردند. اين بلا، اول رحمت خدا را بر خود او نازل مي كند، بعد آن قدر اين آدم وسيع و عظيم است كه واسطه شفاعت مي شود. شفاعت يعني همين. يعني بلا مي كشد، رحمتي را مي گيرد. آن رحمت را به ديگران مي رساند. قرارداد هم نيست. واقعاً بقيه

غرق در نعمت این بلا می شوند. زیبایی کار سید الشهداء این است که رحمت حق را گرفته و به همه عالم منتشر کرده است.

عظمت چهارده معصوم

اصل بلا برای چهارده معصوم است. بقیه که حقیقت بلا را لمس نمی کنند. لذا اصل رشد هم مال آن هاست. این یک مسئله است. این نشانه زیبایی کار خداست. خدای متعال با امام حسین علیه السلام کاری کرده و او را در مسیر رحمت خدا به همه عالم قرار داده است. این قدر این رحمت واسع است که شما گریه کنید، پاک می شوید. آن وقت ببینید چقدر امام حسین علیه السلام لذت می برد از لطفی که خدا به او کرده است. لذت او برای خودش هم موضوعیت ندارد، از اینکه خدا از او راضی است، از اینکه مجرای رحمت خداست، غرق در لذت است.

در دعای ابو حمزه می خوانیم: «إِلَهِي إِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ فَفِي ذَلِكَ سُرُورٌ عَدُوُّكَ وَإِنْ أَدْخَلْتَنِي الْجَنَّةَ فَفِي ذَلِكَ سُرُورٌ نَبِيِّكَ». [مفاتیح الجنان، ج ۱، ص ۱۹۷، چهارم دعای ابو حمزه ثمالی ص ۱۸۶] خدایا تو اگر مرا به بهشت ببری، پیغمبرت خوش حال می شود. من می روم به بهشت و او خوش حال می شود. لذت می برد که دست یک نفر را گرفته و به خدا گره زده است. دست یک نفر را گرفته و از دشمن خدا نجاتش داده است: «وَبَدَلْ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ». [مفاتیح الجنان، ج ۱، ص ۴۶۸، هشتم زیارت اربعین است ص ۴۶۷]

سید الشهداء علیه السلام، وسیله تطهیر

انبیای خدا لذت می برند که یک آدم را نجات می دهند و خدای متعال سید الشهداء علیه السلام را وسیله تطهیر همه مؤمنین در عالم کرده است. هیچ مؤمنی نیست، الا اینکه با سیدالشهداء رشد کرده و مطهر و پاک شده باشد. انسان چه قدر باید با بلا را سید الشهداء گره بخورد، چقدر باید در آن مصیبت ذوب بشود؟ به میزان جذب آن بلا، همه مؤمنین متنعم اند.

مقام دوستان سیدالشهداء

وقتی اول هیزم را روشن می کنید، خیلی شعله برمی دارد، اتفاقاً خیلی هم سر و صدا دارد. کم کم می سوزد و گداخته می شود. به خلت می رسد. یک پارچه می شود. این کم کم خاکستر می شود و همه سر و صدا و حرارتش، همه چیزش می افتد. اگر انسان به این مرحله رسید، آن وقت می تواند متنعم بشود و بسوزد، به طوری که خاکستر بشود. مقام دوستان سید الشهداء یک چنین مقامی است. همه شنیده اید که زینب کبری علیها السلام مشغول خطبه خواندن بود، ناگهان دست از خطبه خواندن کشید و دید سر مطهر برادرش بالای نیزه مقابل محمل زینب است. سری که چند روز است ندیده اند و خیلی دلشان برای این سر نورانی تنگ شده بود. همه می سوختند.

\$

##ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام

ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ اَعْدَائِهِمْ اَعْدَاءُ اللَّهِ
أَجْمَعِينَ».

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ وَلَايَةُ اللَّهِ وَ حُجَّتُهُ عِبَادَةُ اللَّهِ وَ
اتِّبَاعُهُ فَرِيضَةُ اللَّهِ وَ أَوْلِيَائُهُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ وَ أَعْدَاؤُهُ أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ حَزْبُهُ حَزْبُ اللَّهِ وَ سَلْمُهُ سَلْمُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»
(شيخ صدوق، أمالي الصدوق/ ۳۳)

بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی - خون خوری گر طلب روزی ننهادی کنی
آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد - حالیا فکر سبو کن که پر از باده کنی
گر از آن آدمیانی که بهشت هوس است - عیش با آدمی ای چند پری زاده کنی
تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گراف - مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
اجرها باشند ای خسرو شیرین دهنان - گر نگاهی سوی فرهاد دل افتاده کنی
خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیئات - مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی
کار خود گر به کرم بازگذاری حافظ - ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی
ای صبا بندگی خواجه جلال الدین کن - که جهان پرسمن و سوسن آزاده کنی
برکات ذکر صلوات

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس فرزندی از فرزندان من را ببیند و ذکر صلوات
بگوید خدا نور چشمش را زیاد می کند، ناراحتی چشم پیدا نمی کند، آیت الله سیبویه از آیت الله
مستنبط، نقل می کرد که ایشان می فرمود: من حدود هشتاد سال سن دارم خط ریز را بدون عینک
می خوانم به خاطر این که این روایت را رعایت کردم، هر سیدی را که دیدم صلوات فرستادم.
فضیلت سقایی، صلوات فرستادن و محبت علی علیه السلام

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گاهی خودشان خواب می دیدند گاهی هم از اطرافیانش می
پرسیدند که کسی خواب خوب ندیده؟ گاهی در خواب خوب هم بشارت هایی است. مؤمن هر چه که
برایش پیش می آید خیر و صلاحش است. گاهی گناه هایی مرتکب می شود خدا می خواهد او را پاک
کند، گاهی خواب های بد می بیند می ترسد پریشان می شود. استغفرالله می گوید گناهانش بخشیده
می شود. فرمودند: مؤمن به چاله می رود پایش درد می گیرد خدا گناهانش را می آمرزد. هر چه که
برای مؤمن پیش می آید صلاحش است چون زمامش دست خداست قضا و قدرش دست خداست، آنی
که برایش اصلح است پیاده می کند. اصلاً چیز بد برای مؤمن نداریم. حتی دشمن و شیطان را خدا
خلق کرده خیر است که اگر خلق نمی کرد کار پیش نمی رفت. اصلاً خدا می گوید ما برای هر
پیامبری یک شیطان دشمن قرار دادیم. اصلاً رشد ما با دشمن است. اگر کسی مقابل ما نباشد ما
رشد نمی کنیم. باید یکی مقابلش باشد که هلش بدهد. یکی از نعمت های خدا، جهنم است خدا
جهنم را خلق کرده که بترسیم به طرف خدا و بهشت برویم و هم این که حمام خداست خیلی ها را
پاک می کند. «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ ءَانِ» (سورة الرحمن)

۴۳، ۴۴). بعدش مي گوید: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (سورة الرحمن : ۴۵). خدا هر چه آیه جهنم مي گوید مي فرماید: به کدام نعمت هاي خدا تکذيب مي کنيد. جهنم را خدا درست کرده است براي مصلحت و حکمت و ميليون ميليون ذوب مي شوند پاک مي شوند بيرون مي آيند از بهشت کسي بيرون نمي آيد. آن بهشتي که حضرت آدم و حوا از آن بيرون آمدند بهشت واقعي نبود بهشت دنيايي بود. چون در بهشت واقعي معصيت نمي شود. شيطان نمي آيد که وسوسه بکند.

پيامبر گاهي مي فرمودند: خبر خوشي براي من نداريد؟ يك بار پيامبر خدا خودشان خوابي ديده بودند نشستند و براي اصحابشان تعريف کردند. فرمودند: ديشب ديدم عمويم حضرت حمزه و پسرعمويم حضرت جعفر طيار (هر دو هم شهيد شدند. حضرت حمزه در جنگ احد شهيد شد و جعفر طيار هم برادر اميرالمؤمنين عليه السلام در جنگ موته شهيد شدند. حضرت به ايشان نماز جعفر طيار ياد دادند) دارند غذاهاي بهشتي مي خورند در لذت و خوشي هستند. به آن ها گفتم: که افضل اعمال را در آن عالم چهديد؟ در آن عالم شهود ديگر اثر کارهاي خوب و بد را مي بينند. عرض کردند پدر و مادر ما فدايت يا رسول الله، افضل اعمال را در سه چيز يافتيم که بالاترين اعمالند و چيزي از اين ها بالاتر نيست. اولي آب دادن به تشنه ها که از غذا دادن و طعام دادن بالاتر است «سَقَى الْمَاءَ» (شيخ كليني / الكافي / ۵۷/۴). به خاطر چند چيز جبرائيل آرزو مي کند اي کاش جزء بني آدم بود و روي زمين راه مي رفت و آن کارها را انجام مي داد. يکي آب دادن است که بالاتر از نماز جماعت و اصلاح بين دو نفر است. آب دادن خيلي فضيلتش بالاست. روايت داريم کسي که بعد از آب خوردن به امام حسين عليه السلام سلام مي دهد خدا به خاطر امام حسين عليه السلام صد هزار حسنه به او مي دهد، صد هزار گناه از او پاک مي کند، صد هزار درجه به او مي دهد. عرض کردند يا رسول الله عمل دوم صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است. بلکه يکي از اين ها دست ما را بگيرد پيامبر بفرماید: که شما اين قدر در دنيا از من ياد کرديد صلوات فرستديد براي من واجب است از تو شفاعت کنم. عرض کردند يا رسول الله سومين افضل اعمال محبت اميرالمؤمنين عليه السلام است. شايد چيزي به اين مهمي در عالم نباشد.

ولايت، قلعه محکم و پناه گاه امن الهي

با يکي از رفقاء خدمت آيت الله اراکي رفتم. ايشان بعد از نماز ظهر و عصر گاهاً يکي دو ساعت زيارت مي خواند و دعا مي کرد و سر قبور مي رفت. يعني در زهد و تقوا کم نظير بود من گفتم: که آقا نصيحتي بفرماييد. فرمودند: من در آخر عمر فکر کردم که چه چيز شب اول قبر قيامت به درد من مي خورد. فرمود اين کلام خداي متعال دلم را آرام کرد، دلم به اين خوش است که خدا فرموده: «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ نَارِي» (شيخ صدوق / أمالي الصدوق / ۲۳۵). ولايت علي بن ابي طالب عليهم السلام قلعه محکم من و پناهگاه است هر کس در اين پناهگاه بيايد من عذابش نمي کنم. پيامبر خدا صَلَّي الله عليه و آلِه و سَلَّم فرمودند: ولايت اميرالمؤمنين ولايت خداست و محبت او عبادت خداست و متابعت او فريضه الهي است. خداي متعال مي فرماید: «أَقْسَمْتُ بَعِزَّتِي أَنْ أَدْخِلَ الْجَنَّةَ مَنْ أَطَاعَهُ وَ إِنْ عَصَانِي» (شيخ جوادبن عباس کربلائي / الأنوار الساطعة / ۲۱۶/۳). حتماً وارد بهشت مي کنم کسي که عاشق علي باشد و لو معصيت و گناهي داشته باشد. مي فرماید: هر امتي متصل به امام حق باشد او را دوست داشته باشد. البته محبت کامل

با معصیت سازگاری ندارد. اگر محبت همه دل من را فرا گرفت من پیروی می کنم. اما محبت ناقص با معصیت سازگاری دارد. خیلی از بچه ها پدر و مادرشان را واقعاً دوست دارند اما همیشه حرفشان را گوش نمی دهند. محبت کامل اطاعت را می کند محبت غیر کامل با معصیت سازگاری دارد. در این روایت می گوید دوست ما ممکن است زمین بخورد معصیت بکند «إِنَّ وَلَايَةَ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا شَيْءٌ مِنَ السَّيِّئَاتِ» (مجلسی/ بحار الأنوار/ ۳۵۲/۸). محبت و ولایت علی یک حسنه ای است که گناه برایش ضرر نمی زند. خدا نکند کسی از مولی علی دور بشود. امام صادق علیه السلام می فرماید: کسی از پل صراط عبور نمی کند مگر از حضرت علی علیه السلام جواز داشته باشد همه کاره آنجا این آقا است. از دم مردن دیگر خیلی واضح می شود. همه کاره آن آقا است. اصلاً فرماندهی کل عالم دست آقا است. امام صادق علیه السلام فرمود: انبیاء هم بدون جواز از حضرت نمی توانند از پل صراط عبور کنند. عنوان صحیفه مؤمن حب علی علیه السلام است. پرونده اعمال را روز قیامت دست افراد می دهند بالایش نوشتند این دوست یا دشمن است. عنوان مؤمنین و دوستداران حضرت علی علیه السلام این است که این محب علی است. خدای متعال فرمودند: «وَأَقْسَمْتُ بِعِزَّتِي أَنْ أَدْخِلَ النَّارَ مَنْ عَصَاهُ وَ إِنْ أَطَاعَنِي» (شیخ جوادی بن عباس کربلائی/ الأنوار الساطعة / ۳/ ص: ۲۱۶). قسم به عزتم من وارد جهنم می کنم کسی که دشمن علی باشد و لو این که حرف من را هم گوش داده است. نماز بخواند، روزه بگیرد، حج برود، ذکر بگوید، مثل ابن ملجم که چه قدر عبادت می کرد. این مثل شیطان می ماند شش هزار سال عبادت کرد اما خدا را دوست نداشت حرف اصلی را گوش نکرد باید برای ولی خدا کرنش کند نماینده خدا را اگر تعظیم کنی کارت درست است. می دانی چرا خدا به شیطان فرمود به حضرت آدم سجده کن؟ چون نور حضرت علی در صلبش بود. چون نور اهل بیت در صلب حضرت آدم بود. یعنی مسجود اصلی چهارده معصوم بودند. «أَسْتَكْبَرْتُ أَمْ كُنْتُ مِنَ الْعَالِينَ» (ص: ۷۵). خدا فرمود: تو استکبار کردی و جزء عالی ها بودی. عالی ها اهل بیتند آن ها نباید به کسی سجده کنند بقیه باید به آن ها سجده کنند.

عالم سنی و اثبات حقانیت مذهب شیعه

یکی از علمای برجسته به من نقل می کرد می گفت: در زمان یکی از سلاطین اختلاف شیعه و سنی خیلی اوج گرفته بود سلطان دید مملکتش دارد از هم می پاشد علمای شیعه و سنی را جمع کرد و گفت: جلوی من بحث بکنید ببینم حق با شیعه هاست یا با سنی هاست من طاقت دو دستگی را ندارم حق با هر کدام باشد همه باید آن را قبول بکنید. یکی از علمای سنی دست بلند کرد گفت: من یکی شیعه ام، شیعه هم بودم نمی توانستم اظهار بکنم. سلطان گفت: چطور؟ گفت: یک مثال ساده برایت بزنم. من هفتاد سال است درس می خوانم این همه درس خواندم هنوز خطبه های حضرت علی علیه السلام را متوجه نمی شوم. (واقعاً کسی عربی آشنا باشد بلاغت و فصاحت عرب سرش بشود می بیند حضرت علی علیه السلام چه کار کرده اند. کی می تواند بی مقدمه بلند بشود خطبه بی الف بگوید. بنده یک ماه به شما مهلت می دهم بروید یک انشای بی الف بنویسید، بی نقطه بنویسید اگر توانستید. حضرت فرمودند: مهمترین حرفی که در کلمات استفاده می شود چیست؟ گفتند: الف، بلند شدند یک خطبه و سخنرانی بدون الف خواندند. روز بعد دوباره فرمودند: مهمترین چیزی که در کلمات استفاده می شود چیست؟ گفتند: نقطه، بلند شد یک سخنرانی و خطبه بی

نقطه ایراد فرمود.) عالم گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه هایی دارد من هفتاد سال درس خواندم گنج شدم. کلمات حضرت علی علیه السلام من را گنج کرده است با قرآن پهلوی می زند تالی تلو قرآن است.

روایت سنی ها را دارم می گویم نمی خواهم خدای نکرده با فحاشی پیش بروم خود سنی ها دارند که عمر هفتاد جا گفت: که اگر حضرت علی به داد من نمی رسید من هلاک می شدم «لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكْتُ عُمَرُ» (شیخ کلینی/الکافی/۷/ص: ۴۲۱). در مورد زن حامله حکم کرد که ببرید سنگسارش کنید فحشاء و منکر انجام داده بود. حضرت رسیدند فرمودند: این زن فحشاء انجام داده، بچه چه گناهی دارد؟ عمر گفت: راست می گویی، من یک آدم بی گناه را هم می خواستم سنگسارش کنم. حضرت فرمودند: باید وضع حمل کند بچه را بزرگ کند اگر بچه سرپرستی داشت آن وقت باید حدش بزنی. نمونه های فراوان هست که در همه مسائل به حضرت امیر مراجعه کردند. به یک عالم سنی به نام خلیل بن احمد نبی که شیعه شد گفتند: چرا شیعه شدی؟ گفت: برای این که بعد از پیامبر همه مسلمانان و اصحاب به حضرت علی مراجعه کردند و حضرت امیر در یک مشکل هم به آن ها مراجعه نکرد. همه به او محتاج بودند حتی خلفاء، و ایشان هم به هیچ کس محتاج نبودند.

تاجر شیعی و هدایت کردن دوست سنی اش

آقایی می گفت: من مکه می روم می نشینم برای این سنی ها گریه می کنم. می دانی چقدر زحمت می کشند. البته مستضعفینش اهل نجاتند اما آن هایی که عناد دارند مثل وهابی ها، اسم حضرت علی را می آوری ناراحت می شوند. که چرا این را برتر و بالاتر می دانی حساسیت دارند. یکی از رفقاء می گفت: من در مدینه با چند تا از جوان ها صحبت کردم خوششان آمد رفتیم منزلشان به من گفتند: چرا شما به ابوبکر و عمر و عثمان بد و بیراه می گوید؟ گفتم: چون اینها رفتند در خانه تنها یادگار پیامبر را آتش زدند شهیدش کردند. گفتند: خدا شاهده کسی به ما نگفته است اگر ما بدانیم ما هم لعنتشان می کنیم. این سنی اهل نجات است یعنی اگر حقیقت را بفهمد طرف حقیقت می آید اما یک سنی دیگر هم هست می گوید اگر خود پیامبر هم سر از قبر در بیاورد بگوید حق با علی است ما قبول نمی کنیم این ها اهل آتشند. ولی بعضی از سنی ها هستند شاخ در می آورند می گویند مگر می شود جانشین پیامبر بیاید دختر پیامبر را بکشد. برایشان ثابت نشده، یعنی نرسیده است.

حاج آقای دولابی می فرمودند: یک تاجر شیعه ایرانی بود مکه می رفت وضع مالی اش خوب بود هر سال می رفت با یک سنی رفیق شده بود. آدم بتواند درست تبلیغ بکند خیلی خوب است با رفتارمان و گفتارمان جذبتان بکنیم. این تاجر می رفت آنجا با یک سنی رفیق شده بود. سنی مهمانش می کرد خانه می بردش. این ایرانی آدم زرنگی بود گفت: ما با این سنی رفیق شدیم با خود گفتم این که عمری سنی بوده ما بیایم شیعه اش کنیم اما اگر بگوییم که عمر این طوری بوده، این کار را کرده، با ما قهر می کند رفاقتمان هم به هم می خورد از یک راهی من وارد بشوم که بتوانم مسئله را جا بیندازم. این تاجر فکر کرد با چه راه حلی وارد بشود. گفت: اگر من راجع به خلفاء حرف بزنم موضع گیری می کند شروع کرد در غالب داستان از فضایل حضرت امیر بیان کرد. گفت: ما در ایران یک مشت علی داریم منظور از مشت علی آقا بود که سنی ها حساسیت نشان ندهند اگر می گفت حضرت علی بن ابی طالب حساس می شد.) این قدر به فقراء می رسد، می رود کار می کند بیل می زند

پولش را به فقراء مي دهد، اين قدر چاه مي کند و باغ آباد مي کند و زراعت مي کند پولش را به فقراء مي دهد، شب ها خرما و نان روي کولش مي گذارد مي برد به فقراء مي دهد. سني گفت: قربان اين مشيت علي بروم. آدم خوب هم در ايران پيدا مي شود. اين قدر نماز مي خواند، ذکر مي گويد، اين قدر آدم شجاعی است. فضایل آقا را در قالب مشيت علي براي اين سني مي گفت، اين هم خیلی علاقه به مشيت علي پيدا کرده بود اين تاجر هر بار که مي رفت سني از مشيت علي مي پرسيد. تاجر هم مي گفت: حالش خوب است سلام رساند. خلاصه داستان هاي اميرالمؤمنين را مي گفت. مي گفت: در علم و قضاوت اين طوري است، بهترين قضاوت کننده است. به حدي از آقا تعريف کرد که سني تصميم گرفت بيايد در ايران مشيت علي را ببيند. سني تصميم گرفت که در سفر ديگر اين تاجر، برنامه ريزي کند با اين ايران بيايد. اين تاجر بنده خدا هم تصميم گرفت که اين دفعه که مکه مي رود پرده را بردارد بگويد مشيت علي همان آقاي ماست، امام اول ماست، او همه کاره است. خلاصه کار یک طرفه بشود او ايران نيابد مچش باز بشود. گفت: رفت مدینه دید خلاصه پارچه سیاه زدند و بچه هایش سیاه پوشیدند. گفت: چه خبره؟ گفتند: پدرمان به رحمت خدا رفت. اين خیلی ناراحت شد گفت: ما اين همه زحمت کشيدم او را لب مرز آوردم که پرده را بردارم ولي نتوانستم. بچه هایش خیلی از تاجر پذيرايي کردند منزل بردنش و گفتند: کار واجبي هم با شما داريم. گفتند: پدر ما روزهاي آخر عمر خیلی شما را ياد مي کردند. دم مردن به ما گفتند: بچه ها سلام من را به آن تاجر ايراني برسانيد. به او بگوييد من آن مشيت علي را شناختم و از دنيا رفت. (اين سني چه آدم خوبی بود. آدم بتواند درست مسئله را جا بيندازد خیلی خوب مي شود).

ايمان به ولايت، شرط نجات بشریت

روايت داريم پرسيدند چرا شيعه ها اين همه شلوغ کاري مي کنند؟ جواب دادند چون شيطان کمر همت رو شيعه بسته و مي گويد چون اين علي دارد بهشت مي رود من بايد جلو اين را بگيرم. تمام زور و فشارش روي دوستان اهل بيت عليهم السلام است. اين است که هي به طرف بدی ها هلش مي دهد. فرمود: اگر دشمن اميرالمؤمنين عليه السلام همه عمرش کنار کعبه طواف کند، جهاد برود، نماز بخواند، زکات بدهد «تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ» (شيخ کليني / الکافي / ۲/ ص: ۱۸). تمام مالش را هم صدقه بدهد ولي خدا را با دشمني مولا علي عليه السلام ملاقات کند خدا او را با صورت به آتش جهنم مي اندازد. اگر کسی خدا را قبول مي کند بايد امام علي عليه السلام را هم قبول کند او نماينده خداست.

دل اگر خدا شناسي همه در رخ علي بين - بعلي شناختم من بخدا قسم خدا را

درب به سوي خدا علي هست قدر ولايت را بدانيد.

اجل نعمت خدا ولايت علي بود

علي است آن که از رخس بهشت منجلي بود

ما اميدمان به محبت حضرت است. اگر اين نباشد همه ما افتاديم. آيت الله اراکي بعد از یک قرن عبادت و زهد و تقوي فرمود: اميد من به اين حديث است که خدا فرمود: «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ نَارِي» (شيخ صدوق / أمالي الصدوق / ص: ۲۳۵). سابق ها سر در خانه ها اين روايت را مي نوشتند. ولايت اميرالمؤمنين عليه السلام و کلمه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قلعه محکم خداست

هر کس داخل این دو قلعه بشود از عذاب خدا در امان است. چون حضرت علي عليه السلام ذوب در خداست «علي ممسوس في ذات الله تعالى» (سید مرتضی فیروز آبادی / فضائل الخمسة من الصحاح الستة / ج ۳ / ص: ۲۳). این حدیث از پیامبر است سنی ها هم نقل کردند یعنی علي در خدا ذوب شده است. چرا می گوئیم دست او دست خداست، چشم او چشم خداست، گوش او گوش خداست یعنی از خود فانی شده به خدا باقی شده، از خودش هیچی ندارد. این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس به مرده راه رونده می خواهد نگاه کند به حضرت علي نگاه کند، یعنی این مرده خداست یعنی همه هستیش خدا را نشان می دهد چون همه چیزش مظهر خداست و در خانه کعبه هم متولد شده است.

کعبه یک سنگ سیاهی است که ره گم نشود - حاجی احرام دگر بند ببین یار کجاست این کعبه بهانه است که ما با حضرت علي آشنا بشویم بدنمان دور کعبه بگردد اما خودمان، دلمان دور صاحب خانه بگردد. امام علي عليه السلام نماینده خداست. آقای اراکی فرمود: امیدم فقط به ولایت علي است شروع کردن به خواندن این اشعار

امروز زنده ام به ولای تو یا علي - فردا به روح پاک امامان گواه باش
آن را که دوستی علي نیست کافر است - گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش
اگر کسی اینجا خدشه دارد وای به حالش، ما را به محبت علي بخشیدند.
ذکر مصیبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

برویم در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام ، یا علي جان ما همه امیدمان به توست، عالم قبر و قیامت دستگیرمان باش. به دادمان برس. حضرت زهرا علیها السلام سفارش کرد علي جان بعد از دفن من، من به تو احتیاج دارم. بعد از دفن من، من را تنها نگذاری. علي جان بالا سر قبر من رو به قبله قرآن بخوان. فاطمه زهرا علیها السلام شفیع روز جزاست امید همه ماست ولي خود حضرت زهرا علیها السلام می گوید یا علي کمکم کن. امام فرمودند: آن لحظه هایی که آدم را در قبر می گذارند احتیاج آدم به زنده ها بیشتر است. نوشتند در وصیت هایی که حضرت زهرا علیها السلام می کردند شروع کردند به گریه کردن، حضرت علي عليه السلام فرمودند: خانم من، سیده من چرا گریه می کنی؟ چون حضرت زهرا علیها السلام معمولاً مصائبشان را پنهان می کردند. عرض کرد: آقا جان من برای خودم، برای پهلوی و سینه ام، برای مظلومیتی که برای من پیش آمده گریه نمی کنم بلکه برای مظلومیت شما گریه می کنم نمی دانم بعد از من با شما چه خواهند کرد. حضرت زهرا علیها السلام برای مظلومیت حضرت علي عليه السلام گریه می کند.

آه ای شوهر مظلوم من ای علي

بنشین در برم ای خانه نشین - صورت فاطمه را خوب ببین - به خدا زود جوانمرد شدم - هم چون شاخه بی برگ شدم .

اما یک وصیت دیگر هم کردند. عرض کردند یا علي با لباس غسل بده. حتی می خواهد بعد از شهادتشان هم اذیت و آزاری به حضرت علي نرسد بچه ها ناراحت نشوند. به خاطر این که مبادا چشم علي و بچه های آقا به بدن زخمی فاطمه بیفتد متأثر بشوند. اما با تمام این وصیت ها یک وقت آقا

شروع کردند به گریه کردن، گفتند: آقا جان چرا گریه می کنید؟ فرمودند: دستم به بازوی ورم کرده فاطمه رسید. «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

\$

##زیارت و عزاداری در فرهنگ تشیع

زیارت و عزاداری در فرهنگ تشیع

حجت الاسلام میر باقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ اَعْدَائِهِمْ اَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

دو مطلب در فرهنگ تشیع وجود دارد که در دیگر فرقه های مسلمانان این گونه نیست: ۱ - توجه به مصائب اهل بیت علیهم السلام؛ ۲ - زنده نگهداشتن یاد اهل بیت علیهم السلام. این عوامل بر فرهنگ شیعه تأثیرگذارند. هم در پرورش جامعه شیعه نقش مهمی دارند و هم در پرورش اجتماعی و مهم تر این که در تداوم تاریخی جامعه تشیع نقش جدی را ایفا کرده اند.

توجه به مصائب اهل بیت علیهم السلام

اولین نکته توجه به مصائب اهل بیت علیهم السلام و بلای آنها و توجه به وفای عهد ایشان با خدای متعال در راه اقامه کلمه توحید است. در این میان توجه به مصیبت سیدالشهداء علیه السلام از ارکان فرهنگ شیعه است. روایات ائمه علیهم السلام هم سرشار از تأکید بر احیاء مصیبت سیدالشهداء علیه السلام و عزاداری بر ایشان است. آنها تلاش کردند یاد مصیبت اهل بیت علیهم السلام و به ویژه حادثه عاشورا را زنده نگه دارند. فضیلت هایی که در روایات ائمه علیهم السلام برای عزاداری سیدالشهداء علیه السلام نقل شده، از فضیلت های استثنایی است که کمتر عمل خیری است که این حد برای او ثواب بیان شده باشد.

احیای ولایت، احیای توحید است

عزاداری سیدالشهدا علیه السلام به منزله حضور در اقامه کلمه توحید است. این امری فراتر از عمل است. این عزاداری ها خود نهی ولایت اولیای طاغوت، یعنی امر به معروف و نهی از منکر است. اقامه عزاداری اهل بیت علیهم السلام یکی از تأثیرگذارترین افعال بر احیای ولایت اهل بیت و احیای محبت آنها در قلوب انسان ها و در جامعه و تاریخ است. این یکی از ویژگی های فرهنگ تشیع است.

پس دومین ویژگی فرهنگ تشیع که باز هم در دستورات خود اهل بیت علیهم السلام ریشه دارد مسئله زیارت اهل بیت علیهم السلام است که در معارف ایشان بر آن تأکید فراوان شده است. در دیگر فرقه مذاهب اسلامی این موضوع به این صورت دیده نمی شود.

حرمت متبرک شدن به قبور اولیاء از دید اهل سنت

شما بارها به مدینه منوره و مرقد نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شده اید؛ دیده اید که همه مسلمانان حاضرند ولی عرض ادبی که شیعه در آستان یک امامزاده دارد، آنها در محضر

نبي اکرم ندارند. مثلاً عرض ارادت شیعیان نسبت به کریمه اهل بیت، فاطمه معصومه علیها السلام بسیار بالاتر از احترام اهل سنت نسبت به نبي اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. آنها آشکارا اعلام می کنند که حضرت مرده و کار تمام شده است. بن باز گفته بود من سی سال امام جماعت مسجدالنبی بودم و از افتخارات من این است که یک بار هم به نبي اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سلام نکردم. آنها این زیارت را شرک تلقی می کنند.

اما شیعه معتقد است باید به ایشان عرض ادب کرد. وقتی به مسجدالنبی می روید، اهل سنت بیشتر به تلاوت قرآن مشغولند و شیعیان بیشتر به زیارت نبي اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، عرض ادب به آستان حضرت و صدیقه طاهره علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت عصمت طهارت مشغولند. این تحت تاثیر تعلیم خود اهل بیت علیهم السلام است. ریشه این توجه به آستان اهل بیت علیهم السلام و زیارت ایشان در دستورات مؤکد و مکرر اهل بیت علیهم السلام و بیش از آن در پرورش عملی ائمه است. در روایات می خوانیم که خود امام معصوم به محضر امام دیگر می آمدند و آن امام را زیارت می کردند. یعنی دستورهایشان فقط برای ما نیست. حتی گاهی نایب می گرفتند یا از سوی آنها به زیارت بروند، این موضوع درباره زیارت امام حسین علیه السلام بارها و بارها تکرار شده است.

وجوب زیارت در فتوی علامه مجلسی رضوان الله علیه

بعضی از بزرگان به وجوب زیارت فتوی داده اند. مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحارالانوار در ذیل روایاتی که بر زیارت سیدالشهداء علیه السلام تأکید می کند نظر خودشان را این گونه می آورد: «نظر من بر اینکه هر کسی که مستطیع است در عمرش، واجب است که یک بار لااقل به زیارت سیدالشهداء علیه السلام از نزدیک برود و مشرف بشود.» مرحوم مجلسی بزرگ پدر ایشان هم رأیشان همین است.

دستورالعمل امام صادق علیه السلام برای زیارت سیدالشهداء علیه السلام

سدیر که از یاران امام صادق علیه السلام است، می گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود: سدیر! آیا جدم را هر روز یک بار زیارت می کنی؟ روزهای جمعه جدم را پنج بار زیارت می کنی؟ با تعجب به حضرت گفتم: آقا! من با کربلا بسیار فاصله دارم. نمی توانم. حضرت فرمودند: برو بر بالای بام و به سمت راست و چپ خودت و آسمان نگاه کن. بعد رو به حرم سیدالشهداء رو کن و بگو، السلام علیک یا ابا عبدالله، السلام علیک و رحمة الله و برکاته. بعد حضرت فرمودند: سدیر! اگر کسی این زیارت را انجام بدهد، به منزله یک حج و یک عمره است. سدیر می گوید بعد از این گاهی روزی بیست بار وجود مقدس سیدالشهداء علیه السلام را به همین کیفیت زیارت می کنم.

همچنین ائمه علیهم السلام زیارت هایی را انشاء کردند و راه و رسم زیارت را به ما آموخته اند. حتی درباره حرکت پیش از خروج منزل هم آدابی را بیان کردند. مثلاً فرموده اند: اگر می خواهید به زیارت بروید، سه روز روزه بگیرید و دستوراتی از این قبیل. باید گفت احیاء زیارت در فرهنگ تشیع تأثیر بسیاری بر رشد معنویت و احیاء قلوب شیعه و حیات قلوب شیعه داشته است.

عزاداری و زیارت، دو حرکت اجتماعی

عزاداري سيدالشهداء عليه السلام يك حركت عمومي اجتماعي شيعي است. همچنين زيارت اهل بيت عليهم السلام غير از اينكه امري روحي و باطني با ولي خداست، يك حركت اجتماعي به شمار مي رود. اگر شما اين را از شيعه حذف كنيد، دوام جامعه تشيع به خطر مي افتد.

شبهه افكني در باب زيارت

البته دشمن هم به اشكال مختلف تلاش كرده كه در مقابل گسترش اين امر بايستد. آنها با القاء شبهات فرهنگي در طول تاريخ، به شكل هاي گوناگون درباره عزاداري سيدالشهداء عليه السلام ترديد ايجاد مي كردند. ابليس خوب مي داند كه كجا بايد سنگربندي كند و كدام عوامل در رشد دستگاه اهل بيت عليهم السلام مؤثرند. پس همان جا را سنگربندي مي كند. براي مثال مي گفتند گريه بر اهل بيت عليهم السلام تحقير اجتماعي مي آورد يا گريه بر اهل بيت عليهم السلام، ناشي از ضعف عاطفه و به بلوغ نرسيدن عاطفي است. اين شبهاتي است كه از قديم بوده. براي توجيه گفته هايشان هم اين باور را تقويت مي كردند كه اگر سيدالشهداء را درك كنيد، روز عاشورا بايد جشن بگيريد.

تاريخ نشان مي دهد كه از زمان خود اهل بيت عليهم السلام اين مقابله وجود داشته است. ائمه بر احياء عزاداري اصرار داشتند و بني اميه و بني عباس، جلوي عزاداري را مي گرفتند. در دوره رضاخان عزاداري ممنوع بود؛ به طوري كه محافل عزاداري مخفيانه برگزار مي شد. اكنون هم وهابيت در حال فعاليت است. آنها زيارت اهل بيت عليهم السلام را شرك تلقي مي كنند و بر اين باورند كه ائمه مرده اند و كاري از ايشان ساخته نيست.

احياي امر اهل بيت عليهم السلام در زيارت شيعيان

در كتاب شريف كافي و ديگر كتب روايي ائمه عليهم السلام دستور داده اند كه شيعيان به ديدار همدگر بروند، يكديگر را زيارت كنند و در محافلشان روايات ما را بخوانند. در روايات ديگر دليل اين سفارش بيان شده است: اين موجب حيات قلب شما و احياء امر ماست.

در كتاب شريف كافي باب زيارت الاخوان، حديثي به چشم مي خورد كه شيعه را به تقواي الهي دستور مي دهد: «أَنْ يَّعُوذَ غَنِيَّتُهُمْ عَلَى فَقِيرِهِمْ وَ قَوِيَّتُهُمْ عَلَى ضَعِيفِهِمْ»؛ به فكر هم باشيد، از هم دستگيري كنيد «وَأَنْ يَّشْهَدَ حَيَّتُهُمْ جَنَازَةَ مَيِّتِهِمْ». حتي به مرده خودتان احترام بگذاريد. در خانه هايتان به ديدار همدگر برويد. اين موجب احياء امر ماست. هم ولايت ولي الله در قلوب شما احياء مي شود و هم اقامه ولايت آنها در جامعه است. سپس حضرت فرمودند: رحم الله عبداً احيا امرنا؛ خدا رحمت كند كسي را كه در احياء امر ما مي كوشد و امر ما را احيا مي كند. [عَنْ حَيْثَمَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَ أَوْدَعَهُ فَقَالَ يَا حَيْثَمَةُ أُبَلِّغُ مَنْ تَرَى مِنْ مَوَالِينَا السَّلَامَ وَ أَوْصِيَهُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ أَنْ يَّعُوذَ غَنِيَّتُهُمْ عَلَى فَقِيرِهِمْ وَ قَوِيَّتُهُمْ عَلَى ضَعِيفِهِمْ وَ أَنْ يَّشْهَدَ حَيَّتُهُمْ جَنَازَةَ مَيِّتِهِمْ وَ أَنْ يَّتَلَقَّوْا فِي بُيُوتِهِمْ فَإِنَّ لِقَاءَ بَعْضِهِمْ بَعْضاً حَيَاةٌ لِّأَمْرِنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا يَا حَيْثَمَةُ أُبَلِّغُ مَوَالِينَا أَنَّا لَا نَغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِلَّا بِعَمَلٍ وَ أَنَّهُمْ لَنْ يَنَالُوا وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَبْدًا لَمْ خَالَفَهُ إِلَى غَيْرِهِ . الكافي /شيخ كليني/ ۱۷۵/۲ باب زيارة الإخوان ص : ۱۷۵]

تفاوت جامعه در زمان غيبت و حضور معصوم

گاهي انساني گرسنه است و امكانات نيز وجود دارد. شما براي سير كردنش دستور مي دهيد نان تهيه كنند. ولي گاهي هيچ زمينه اي فراهم نيست و جامعه گرسنه و دچار فقر است. شما دستور مي

دهید زمین تهیه کنند و زمین ها را آماده کشت نمایند. وقتی کشت شد گندم ها برداشت می شود و مردم سیر می شوند. این اقدامی است در مسیر سیر کردن گرسنه ها. البته این روش با سیر کردن یک گرسنه خیلی فاصله دارد. گاهی، هم غذای آماده را به فقیر می دهید. آن هم کمک کردن است که در این حالت فاصله تا سیر کردن آن گرسنه کم است.

حال باید گفت در جامعه ای که برای عصر ظهور آماده می شود، دستورها با جامعه زمان ائمه علیهم السلام متفاوت است. باید خوردن مان، خوابیدن مان، دوست گرفتن مان، روحیات مان بر اساس امر ولی خدا باشد و اگر چنین بود، امر ولی خدا در زندگی شخصی ما احیاء شده است. مخالفت ائمه با اجتهاد به رأی

مرحوم علامه طباطبائی در تحلیلی که از انقلاب سیدالشهداء علیه السلام دارند می فرمایند: سیدالشهداء علیه السلام قبل از قیامشان ده سال امام بودند. بعد از وفات امام مجتبی علیه السلام ایشان امامت داشتند. در طول این ده سال من تصور می کردم حتی یک مسئله فقهی از امام حسین پرسیده نشده است. گاهی ممکن است مثلاً از امام صادق علیه السلام حدیث نقل کنند ولی در جایی دیده نشده که کسی از امام حسین علیه السلام پرسشی فقهی کرده باشد. اهل سنت از افرادی که تنها یک بار در عمرشان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کردند، روایات بسیاری نقل می کنند، در حالی که یک روایت فقهی مستقیم از امام حسین علیه السلام نقل نشده است. در چنین شرایطی ائمه علیهم السلام دستور دادند تا مؤمنان به دیدار هم بروند و معارف ما را ضبط کنند.

در جای دیگر نیز فرموده اند: کسی که چهل حدیث از احادیث ما را حفظ کند، خدای متعال روز قیامت او را فقیه محشور می کند. اگر نبود همین حلقه ها شیعه اکنون فرهنگ مدونی نداشت. در حالی که در میان همه مذاهب عالم، تنها مذهب شیعه از همه مدون تر است. در دین های دیگر به دلیل محدودیت های معارفی، بسیار به اجتهاد روی می آوردند. در حالی که ائمه علیهم السلام با اجتهاد به رأی به شدت مخالفند. در کتاب شریف کافی، کتاب العلم و الجهل چنین می خوانیم که شخصی به حضرت فرمود: آقا رأی شما. فرمود: رأی ما یعنی چه، ما هر چه می گوییم وحی است و دیگران اهل رأی و اجتهادند.

معارف اهل بیت علیهم السلام سرچشمه حیات

باید دانست که امام علیه السلام سرچشمه ای است که حیات از او می جوشد و آن سرچشمه حیات معارف اهل بیت علیهم السلام است. معارفشان آن چنان که در روایات می خوانیم عامل حیات قلب است. در واقع قلوب، تشنه معارف توحیدی اهل بیت علیهم السلام است. شیعه یک مکتب رو به رشد و بالنده بوده.

کسی که تاریخ تشیع را از بعد سقیفه پی جویی کند، در می یابد که انحرافی جدی در روند تشیع پیدا شد، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام از نو شیعه را متولد کردند. جامعه ای که به دست اهل بیت احیا شده، دایم در حال شکوفایی بوده است. مکتب تشیع از زمان سقیفه به این سو، هرگز عقب گرد نداشته و همواره در حال رشد کمی و کیفی بوده است.

محافل مؤمنین، عامل احیای معارف اهل بیت علیهم السلام

یکی از عوامل مهم تأثیرگذار بر حیات تشیع را همین محافل مؤمنان دانسته اند. بسیاری از امور احیا شده معارفی غریب بوده اند که اکنون جزء معارف شیعه شده است. این که ما ائمه را معصوم می دانیم و آنها را عالم به غیب می شماریم حاصل همین جمع های مؤمنان است. در روایات می خوانیم که معارف ما اهل بیت صعب است و تحملش سخت. شیعه اکنون این معارف را تحمل می کند و می پذیرد که انسانی به عنوان امام محیط به کون است و بر همه صدر و ذیل انسان ولایت دارد.

ذکر مصیبت اباعبدالله علیه السلام از زبان دعبل

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ وَ أَنَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَيْكُمْ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» [۳]

شاید بسیاری از عزیزان دعبل را بشناسید. دعبل آن شاعر معروفی است که در رسای اهل بیت قصائد و سروده های فراوانی دارد. از جمله همان قصیده معروفی که در محضر امام رضا علیه السلام خواند. قصیده دعبل از معروف ترین قصائد است. نقل می کنند ماه محرم بود. نزد امام رضا علیه السلام حاضر شدم دیدم «فَرَأَيْتُهُ جَالِسًا» دیدم حضرت غصه دار نشسته و اصحاب شان هم گرد ایشان نوشته اند. وقتی حضرت مرا دیدند خوشحال شدند. فرمودند: «مَرْحَبًا بِكَ يَا دِعْبِلُ مَرْحَبًا بِنَاصِرِنَا بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ» مرحبا به دعبل که با زبان و دستش یاور ماست و مارا یاری می کند. حضرت کنار خودشان به من جایی دادند. بعد به من فرمودند: دعبل! از همان اشعارت برای ما بخوان. این روزها ایام حزن ما اهل بیت و ایام خوشحالی دشمنان ماست. به ویژه بنی امیه در این روزها خیلی خوشحال بودند. آنها سیدالشهداء علیه السلام را به شهادت رساندند و بعد جشن گرفتند. یکی از فرازهای زیارت عاشورا این است: «اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ. وَ هَذَا يَوْمٌ فَرَحَتْ بِهِ أَلُ زِيَادٍ وَ أَلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ». بعد حضرت فرمودند: «يَا دِعْبِلُ مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى عَلَى مُصَابِنَا» کسی که بگرید و بگریاند بر مصیبت ما «وَلَوْ وَاحِدًا كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» و لو یک نفر را بگریاند، اجرش با خداست. این عبارت بسیار بلندی است. دعبل! کسی که چشمش در مصیبت ما اشک ببارد خدای متعال او را در قیامت در زمره ما محشور می کند. «مَنْ بَكَى عَلَى مُصَابِ جَدِّي الْحُسَيْنِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ» ؛ کسی که در مصیبت جد ما بگرید، خدای متعال گناهان او را می آمرزد و اتصالش با شیطان قطع می شود. بعد حضرت دستور داد اهل بیتش پشت پرده نشستند تا بر مصیبت جدشان امام حسین علیه السلام گریه کنند. سپس از دعبل خواست بر امام حسین علیه السلام رثا بخواند و دعبل خواند. وقتی دعبل به ابیاتی رسید که درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، مرحوم محدث در منتهی الامال می نویسد حضرت برخاستند و سر را خم کردند و دستشان را روی سرشان گذاشتند. سپس برای ظهور حضرت دعا کردند. یکی از فرازهای حساس و شاید حساس ترین فراز این قصیده دعبل و تحول انگیزترینش همان جایی است که از فاطمه زهرا یاد کرده و او خطاب به فاطمه زهرا علیها السلام این تعابیر را دارد:

أَفَاطِمُ لَوْ خِلَتْ الْحُسَيْنُ مُجَدَّلًا - وَ قَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتٍ.

ای دختر پیغمبر خدا اگر این صحنه را از خاطر بگذرانی که حسین را با لب تشنه کنار نهر فرات از پا درآوردند، چه می کنی؟

إِذَا لَلَطَمْتَ الْخَدَّ فَاطِمُ عِنْدَهُ - وَأَجْرَيْتِ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ .
 تعبیر دعبل این است فاطمه بی بی دو عالم اگر چنین حادثه ای را مرور کند، حتماً تحت تأثیر قرار می گیری، اشک هایت جاری می شود و به صورت خود لطمه می زنی .
 أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَ انْدِي - نُجُومَ سَمَاوَاتٍ بِأَرْضِ فَلَاةٍ .

ای دختر بهترین انسان، گوشه چشمی بیانداز .
 [أَقُولُ رَأَيْتُ فِي بَعْضِ مَوْلَفَاتِ الْمُتَأَخِّرِينَ أَنَّهُ قَالَ حَكَى دُعْبَلُ الْخَزَاعِي قَالَ دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَاعِ فِي مِثْلِ هَذِهِ الْأَيَّامِ فَرَأَيْتُهُ جَالِساً جِلْسَةً الْحَزِينِ الْكَلْبِ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ حَوْلِهِ فَلَمَّا رَأَيْتُ مُقْبِلاً قَالَ لِي مَرْحَباً بِكَ يَا دُعْبَلُ مَرْحَباً بِنَاصِرِنَا بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ ثُمَّ إِنَّهُ وَسَّعَ لِي فِي مَجْلِسِهِ وَ أَجْلَسَنِي إِلَى جَانِبِهِ ثُمَّ قَالَ لِي يَا دُعْبَلُ أَحِبُّ أَنْ تُنْشِدَنِي شِعْراً فَإِنَّ هَذِهِ الْأَيَّامَ أَيَّامَ حُزْنٍ كَانَتْ عَلَيْنَا أَهْلُ الْبَيْتِ وَ أَيَّامَ سُرُورٍ كَانَتْ عَلَيَّ أَعْدَائُنَا خُصُوصاً بَنِي أُمَيَّةَ يَا دُعْبَلُ مَنْ بَكَى وَ أَبَكَى عَلَى مُصَابِنَا وَ لَوْ وَاحِداً كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ يَا دُعْبَلُ مَنْ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ عَلَى مُصَابِنَا وَ بَكَى لِمَا أَصَابَنَا مِنْ أَعْدَائِنَا حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَنَا فِي زُمْرَتِنَا يَا دُعْبَلُ مَنْ بَكَى عَلَى مُصَابِ جَدِّي الْحُسَيْنِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ الْبَتَّةَ ثُمَّ إِنَّهُ عَ نَهَضَ وَ ضَرَبَ سِتْراً بَيْنَنَا وَ بَيْنَ حَرَمِهِ وَ أَجْلَسَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ لِيَبْكُوا عَلَى مُصَابِ جَدِّهِمُ الْحُسَيْنِ عَ ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ وَ قَالَ لِي يَا دُعْبَلُ ارْثِ الْحُسَيْنِ فَأَنْتَ نَاصِرُنَا وَ مَادِحُنَا مَا دُمْتَ حَيّاً فَلَا تُقْصِرْ عَنْ نَصْرِنَا مَا اسْتَطَعْتَ قَالَ دُعْبَلُ فَاسْتَعْبَرْتُ وَ سَأَلْتُ عِبْرَتِي وَ أَنْشَأْتُ أَقُولُ . بحار الأنوار / ۲۵۷/۴۵ / باب ۴۴ - ما قيل من المراثي فيه صلوات]

زان تشنگان هنوز به عیوق می رسد - فریاد العطش ز بیابان کربلا
 بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید - خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
 از آب هم مضایقه کردند کوفیان - خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
 \$

##شخصیت شناسی حضرت خدیجه سلام الله علیها
 شخصیت شناسی حضرت خدیجه سلام الله علیها
 حجت الاسلام انصاریان
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
 «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِوَالْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
 وَ عَلَيَّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

در جستجوی سرچشمه کوثر
 انسانی که شاغل زندگی خود را دستورات خداوند، انبیا و ائمه قرار می دهد، به فرموده قرآن مجید، تبدیل به انسانی مستقیم خواهد شد. ریشه کلمه «مستقیم»، «ق و م» است، به معنای پایدار، استوار و پابرجا؛ وجودی که در دنیا از حمله همه خطرات معنوی در امان است، و در قیامت هم از طوفان های قیامت، فزع اکبر، عذاب خدا و آتش جهنم محفوظ است. این دو برنامه که یکی دنیایی است و یکی آخرتی، بهره مستقیم بودن است. وجود یک چنین انسان هایی، منافع مهمی برای دیگران

و برای خودشان دارند. حالات این افراد، اخلاق شان، اعمال شان، منش شان و روش شان، تربیت کننده نفوس و رشد دهنده دیگران است، و آنها دیگران را در کنار خودشان مستقیم بار می آورند. هر یک نفري که به خاطر آنها مستقیم شود؛ چنانکه امام ششم با توضیح تأویلی یکی از آیات قرآن، می فرماید: ثوابش برای آنها، مساوی با این است که تمام انسان های آفریده شده، توسط آنها مستقیم شده اند. از این رهگذر، بهره های ابدی خالص و دایمی و همیشگی به فرموده قرآن، نصیب آنها می گردد. گاهی این گونه از افراد، جمع خانواده شان این چنین است؛ یعنی شوهر و همسرش، فرزند، عروس و داماد همگی مستقیم هستند، به خاطر این که همشان عاشقانه، عارفانه بوده و با رغبت، با میل، با شوق، شاغول الهی را که یا کتاب های آسمانی است یا قرآن و یا نبوت، برای مستقیم بالا آمدن خودشان به کار گرفته اند. قوی ترین خانواده، مستقیم ترین و سودمندترین در این عالم، در اولین و آخرین، خاندان وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که قرآن کریم تحت عنوان، اهل بیتی که يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً (احزاب: ۳۳) هستند، از آنها نام برده است.

آنهایی که چه در عالم ظاهر؛ یعنی زمان حیات دنیوی این خانواده، چه در عالم معنا؛ یعنی بعد از پرواز این خانواده به جانب خدا، وارد این خانه و این بیت شدند و متوسل به این خانواده گشتند، فقط محض خاطر این بود که مستقیم شوند و وجودشان از معنویت، منش و روش آنها بهره ببرد و تبدیل به انسان مستقیم بشوند. یکی از آنهایی که در زمان خودشان وارد این خانه شد، خانمی بود که به عنوان کارگری، و یا به عبارت ساده تر، به عنوان کلفتی وارد این خانه شد:

مردی می گوید که من در بیابان داشتم از جایی عبور می کردم که به خانم تنهایی برخوردم. ناراحت شدم و دلم سوخت که در این بیابان بی سر و ته عرب، چی شده که این زن در این بیابان تنها و جدا مانده است. آمدم جلو و گفتم که کی هستی و چکاره ای؟ چرا در اینجا قرار گرفتی؟ برگشت به من گفت: فَقُلْ سَلَامٌ (انعام: ۵۴)، فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (انعام: ۶۷). این آیه های قرآن را خواند که بگوید چرا ادب نکردی؟ مگر نگفتند به هر کس وارد شدی، اول سلام کن. جواب بگیر و بعد بپرس. دیدم درست می گوید. این چه زنی است که به من با محاسن سفیدم درس می دهد؟ معلوم می شود که ما هنوز خیلی ادب نشده ایم. گفتم: خانم! اینجا چه کار می کنی؟ او در جواب من این آیه را خواند: وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ (زمر: ۳۷)؛ این سؤال تو بی جاست کسی که در مدار هدایت خدا است، خیال می کنی گم شده؟ گم شده به آن می گویند که دین ندارد. کسی که دین دارد، هر کجا باشد، پیدا می شود. بر این خزانه خلقت، گوهر آشکار، حق است. گفتم: آدمی هستی، جنی، پری ای؟ هیچ سخنی نمی گویی جز این که قرآن می خوانی. آخر جزء چه طایفه ای هستی؟ او در جواب این آیه را خواند: يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ، فَهَمِيدَمْ أَدَمِيزَادِ است. گفتم از کجا می آیی؟ این آیه را خواند: {أَوَلَيْكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (فصلت: ۴۴). از این سخن معلوم شد او از راه دوری آمده است. گفتم: کجا می روی؟ گفت: وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا (آل عمران: ۹۷). فهمیدم قصد کعبه را دارد. گفتم چند روز است که در سفر حج آمدی؟ گفت: خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ (فرقان: ۵۹). با آیه به من فهماند شش روز است که به این سفر آمده. گفتم: آیا در این پنج و شش شبانه روز غذا خورده ای؟ در جواب این آیه را خواند: وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَآيَأُكُلُونَ الطَّعَامَ (انبیاء: ۸): خداوند جسد و بدن آنان (انبیا) را طوری قرار نداده است که طعام

نخورند. گفتم که پس عجله کنید تا از اینجا برویم و به قافله برسیم. اگر بتوانیم به قافله برسیم، از این بیابان نجات پیدا می‌کنیم. گفت: وَ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (مؤمنون: ۶۲). می‌خواست به من بفهماند که قدرت پایش همین مقداری است که می‌بینم و این قدرت را ندارد که بخواهد بدود و چنین کاری در توانش نیست. به او گفتم: بیا پشت سر من، سوار مرکب من شو تا هر دو با یک مرکب برویم. گفت: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (انبیاء: ۲۲) با خواندن این آیه خواست به من بگوید چگونه ممکن است یک مرد نامحرم و زن نامحرم یک جا سوار بشوند؟ چون وقتی بدنشان نزدیک هم باشد، تولید فساد می‌کند. گفتم: شما منظور من را از دعوت کردن به سوار شدن، به اشتباه فهمیدی. بعد پیاده شدم و گفتم: شما سوار شوید، و سوار شد و این آیه را خواند: سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ (حم: ۱۳). تا به قافله رسیدیم، گفتم: خانم! در این قافله کسی را داری که آشنای تو باشد؟ چهار آیه خواند: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ (آل عمران: ۱۴۴)، يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (مریم: ۱۲)، يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ (ص: ۲۶)، يَا مُوسَى ... إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي (طه: ۱۴-۱۱) با خواندن این آیات به من فهماند که آشناهایش در این سفر و در این قافله، آن چهار نفری هستند که در این چهار آیه، اسمشان برده شده است. به کنار قافله که رسیدیم، هر چهار نفر آنان آمدند و دورش را گرفتند. او سمت من برگشت و رو به من این آیه را خواند: الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (کهف: ۴۶). با قرآن به من گفت اینها پسران من هستند. بعد رو کرد به هر چهار نفرشان، و با این آیه: يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ. به آنها فهماند که ای بچه‌های من! این فرد برای نجات من زحمت کشید و کارش را بی‌ارزش ندانید و در برابر زحمتش، به او پول بدهید. پسرانش پول که دادند، او نگاهی به پول کرد و با خواندن این آیه قرآن: وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ (بقره: ۲۶۱)، به پسرانش فهماند که پولی که داده‌اند، کم است و باید آن را اضافه کنند. به پسرانش گفتم: من که از این زن مات زده شده‌ام، می‌خواهم بدانم او کیست؟ گفتند: مادرمان کنیز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود و بیست سال است با غیر از قرآن، با ما حرف دیگری نزده است (مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۲۲-۱۲۱).

نتیجه این حکایت این است که کُفِّت و کارگر این خانواده، خودش شاغول می‌شود برای خانواده‌های جهان؛ یعنی قرآن همه خانواده‌ها، خانواده‌های مؤمن و اسلامی را اینگونه می‌خواهد باشد: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ (بقره: ۱۴۳): من شما مردم مسلمان و امت اسلام را در همه خوبی‌ها، گواه و شاهد بر مردم عالم می‌خواهم که همه منش، روش و اطوارتان شاهد بر خوبی‌ها باشد و مردم دنیا هر چیزی از شما می‌بینند، آن را مثبت ببینند؛ خوبی ببینند؛ پاکی ببینند؛ درستی ببینند. شما خانواده مسلمان، باید از مرد و زن، از پیر و جوان، از دولت و ملت، از ثروتمند و فقیرتان باید شبیه اهل بیت باشد.

سرچشمه کوثر

این کلفت خانه آنان بود که روش، منش، حال، اخلاق و اعمال او، روش، منش، حال، اخلاق و اعمال فاطمه زهرا علیها السلام شده است؛ یعنی فاطمه زهرا علیها السلام که مستقیم‌ترین زن در جهان

خلقت است، این مستقیم بودنش را، استقامتش را و درست بودنش را، نه با زبان، بلکه به صورت عملي به یک کلفت انتقال داده، و از نظر وجودي، این کلفت تبدیل به مصداق عيني قرآن شده است. آنچه گفتیم، این پرسش را پیش می‌آورد که حضرت زهرا علیها السلام خود این همه مایه‌های بی‌نهایت مثبت را از کجا آورده است؟ باید برگشت و در شیر حضرت زهرا علیها السلام دقت کرد که چه سینه‌ای به این دختر شیر داده و او چه شیری داده است، و آن مادري که این دختر نه ماه در رحم او رشد کرده، دارای چه حالاتی بوده است، او چه اخلاقی و چه کرامتی داشته است، او چقدر مستقیم بوده است که از طریق رحم، از طریق شیر، از طریق عمل، از طریق اخلاق، در این دختر جلوه کرده، مگر نه اینکه قرآن مجید می‌گوید، اول وجود مادر و بعد، وجود پدر، در وجود فرزند جلوه می‌کند، و هر چه در پدر و مادر باشد، در وجود بچه سر در می‌آورد. مصالح ساختمان وجود بچه، مربوط به پدر بوده و نود درصدش مربوط به مادر است: *أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَ الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ* (زیارت اربعین، به نقل از سید بن طاووس، الاقبال، ج ۳، ص ۱۰۱). حالا ببینید خدیجه کبری علیها السلام چگونه زنی بود؟ با تحقیقاتی که خود من در مهم‌ترین کتاب‌ها کرده‌ام و در این تحقیقاتم به یقین رسیده‌ام، این است که قبل از پیغمبر، خدیجه کبری علیها السلام حاضر نشد با احدی از افراد مکه شوهر کند؛ چون فردی را از نظر اخلاق، روش، منش و عقل و خرد هم شأن خودش نمی‌دید. او خانمی بود با اندیشه، عاقل، متفکر، دانا، بینا و دارای بصیرت، و حاضر نشد کنار یک بت‌پرست و مُشرک یک روز را هم به سر ببرد. این خانم تا چهل سالگی ازدواج نکرد (حمیری قمی، قرب‌الاسناد، ص ۲۲۵ - حسین بن حمدان حصیبي، الهدایة الکبری، ص ۴۰)، و مطلقاً افرادی که می‌گویند ایشان قبل از پیغمبر دوبار ازدواج کرده است، سخنی را می‌گویند که در برخی از کتاب‌ها آمده (ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۲۰)، آن هم تا یک قرن معینی که این خبر آن‌جا قطع شده و قبل از آن، چنین مسأله‌ای در کتاب‌های گذشته آنان وجود نداشته است؛ یعنی این تحقیقات کاملاً نشان می‌دهد که این دو شوهر نسبت داده شده به حضرت خدیجه علیها السلام، ساختگی، دروغ و قلابی بوده است.

حضرت خدیجه علیها السلام که به سنّ چهل‌سالگی که می‌رسد، دارای ثروت فراوانی است و عده‌ای هم با ثروت او کار می‌کنند و حق‌العمل می‌گیرند. از جمله کسانی که حاضر شد با کاروان تجارتی حضرت خدیجه به شام برود، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که در آن زمان حدود بیست و چهار سال داشت. کاروان تجارتی خدیجه، از برکت قدم پیغمبر، تنها با رفتن به یک سفر شام، سود فراوانی کرد. با برگشتن این کاروان، خدیجه به غلامش میسره گفت: از ماجرای رفتن و برگشتن کاروان چه خبر؟ او به خدیجه کبری علیها السلام گزارش داد که برخلاف هر بار، این بار کسی در کاروان بود که معدن ادب، فضیلت، پاکی، امانت، کرامت، صداقت، اصالت خرد و معرفت، درستی، وقار و آرامش بود. این مجموعه را میسره برای خدیجه گفت. این فضایل، کرامات، درستی‌ها، دلال حضرت خدیجه علیها السلام شد برای ازدواج با این شخصیت دوست‌داشتنی (الهدایة الکبری، ص ۵۱). این ازدواج تنها و برای محض تأمین غریزه جنسی انجام نگرفت. اگر پای بدن در کار بود، همان وقت که حضرت سیزده و چهارده ساله بود، ازدواج می‌کرد، و هر کسی هم از او خواستگاری می‌کرد، آن را قبول می‌کرد و این قدر منتظر نمی‌ماند؛ اما این خانم آمد و حاضر شد با شرافت ازدواج کند؛ با

کرامت، با فضیلت، با درستی، با صدق، با وفا، با صفا، با عقل، ازدواج کند. برای همین، به روایتی خود خانم به خانواده پیغمبر پیشنهاد داد که اگر جوانتان برای ازدواج حاضر است و درباره سن من ایرادی ندارد، من حاضرم با او ازدواج کنم (الهدایة الکبری، ص ۵۲). پیغمبر می دانست که چه کسی به او پیشنهاد ازدواج داده است. پیغمبر خبر داشت که این خانم با همه ثروتش، دنیای عفت و عصمت است؛ دنیای دامن پاکی و فضیلت است. پیغمبر هم که ملاک ازدواجش، نه جوانیش بود، و نه غریزه جنسی و شهوت، این پیشنهاد را پذیرفت و با آدمیت، انسانیت و عقل ازدواج کرد. این چنین است که باید محصول این ازدواج، فاطمه علیها السلام بشود؛ یعنی دو عقل، دو خرد، دو فضیلت، دو کرامت، دو عظمت، دو دریای صدق و وفا، با همدیگر، وجود فاطمه زهرا علیها السلام را تشکیل می دهند. زهرا علیها السلام از یک طرف خدیجه علیها السلام است، و از یک طرف، پدرش، پیغمبر است.

چله نشینی پیامبر به دستور خدا برای متولد شدن فاطمه علیها السلام ازدواج صورت گرفت. جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: یا رسول الله! خدا می فرماید، چهل روز روزه بگیر و خانه خدیجه را هم ترک کن. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تا شب چهلم، چهل روز روزه گرفت. یکی از یاران باوفایش را فرمود، به در خانه خدیجه علیها السلام برود و از طرف او بگوید: خدیجه بزرگوار! من قهر نکرده ام، بلکه من به دستور خدا، خانه را ترک کردم و به زودی برخوادم گشت و هیچ عیب و علتی در بین نیست و تنها من باید چهل روز از شما کناره گیری کنم و دستور خدا چنین است، و برای این که بدانی خدیجه تو کیستی، به تو خبر می دهم که پروردگار در شبانه روز، چندین بار، به وجود تو بر تمام ملائکه مباحثات می کند. شب چهلم جبرئیل علیه السلام آمد و گفت: درب را ببندید و وقت افطار کسی را در خانه راه ندهید. بعد طبّقی جلوی پیغمبر گذاشت و گفت: با این طعام افطار کن. سپس طبق را گشود. در آن خوشه هایی از خرما و انگور که قسمتی از آن خورده شده بود، قرار داشت. پیامبر با آن طعام افطار کرد و بلند شد و به سمت محراب عبادت رفت. جبرئیل علیه السلام شانه اش را گرفت و گفت: خدا می فرماید عبادت امشب تو، رفتن به نزد خدیجه علیها السلام است. الآن تو با چهل شبانه روز روزه و عبادت، آماده این شده ای که ریشه زهرا در وجودت جوانه بزند و باید این ریشه را امشب به خدیجه منتقل نمایی (بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۸۰-۷۸). فاطمه در آنجا باید نه ماه تربیت شود و رشد کند. این رحم پاک ترین رحم عالم است. اگر رحم دیگری شایستگی زهرا را داشت، او در آن رحم رشد می کرد.

سخن گفتن فاطمه علیها السلام با خدیجه علیها السلام در شکم مادر خدیجه کبری علیها السلام که حامله شد، یک روز پیغمبر آمد و دید در خانه صدای صحبت می آید. ایشان در اتاق را باز نکرد تا صحبت خدیجه علیها السلام تمام بشود. این رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ یعنی ادب بکنید و در حرف مردم ندوید. حرف های آنها با هم که تمام شد، دید که خدیجه تنه است و خانم دیگری هم پیشش نیست. به خدیجه گفت: پس شما با چه کسی حرف می زدی؟ خدیجه گفت: آقا! با این بچه ای که در رحم دارم. اینکار، باعث آرامش و مایه قرار من شده است. او با من حرف می زند و به من دلداري می دهد. این بچه، مسایل شگفت انگیزی را برای من مطرح می کند. رسول الله فرمود: خدیجه! به من خبر داده اند که این بچه دختر است و مادر یازده امام و همسر امام. این عنایت را خدا نسبت به تو انجام داد (ابن حمزة طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۲۸۵).

اظهارات شگفت پیامبر درباره خدیجه

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اظهارات شگفتی را درباره خدیجه ابراز کرد. چه شگفت است این نظریاتی که وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره خدیجه کبری علیها السلام داشت و این زن چه زن فوق العاده ای بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: أَفْضَلُ نِسَاءِ الْجَنَّةِ أَرْبَعٌ: خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ، اِمْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ (احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ص ۷۶): برترین زنان بهشت، چهار زن بوده و بیش تر نیستند: خدیجه، فاطمه، مریم، آسیه. ببینید با این شاغول قرآن، خدیجه علیها السلام تا کجا پرواز کرد. او آمد و در کنار زهرا، مریم و آسیه قرار گرفت. پیغمبر چهار خط کشید و سپس گفت: خَيْرُ نِسَاءِ الْجَنَّةِ أَرْبَعٌ: مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ، اِمْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ (شیخ صدوق، خصال، ص ۲۰۶): بهترین زنان بهشت، چهار نفرند: مریم بنت عمران، خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد، و آسیه بنت مزاحم، زن فرعون. امام موسی کاظم علیه السلام فرموده: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنَ النِّسَاءِ أَرْبَعًا: مَرْيَمَ، وَ آسِيَةَ، وَ خَدِيجَةَ، وَ فَاطِمَةَ (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۰۱): رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: خدا از نظر ایمان، اخلاق و عمل، به تمام زنان اولین و آخرین شان نظر کرد و چهار زن را به عنوان بنده برتر، انتخاب کرد: مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اِشْتَاَقَتِ الْجَنَّةُ إِلَى أَرْبَعٍ مِنَ النِّسَاءِ: مَرْيَمَ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ آسِيَةَ بِنْتُ مُزَاحِمٍ، زَوْجَةَ فِرْعَوْنَ، وَ هِيَ زَوْجَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الْجَنَّةِ، وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ زَوْجَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۲): بهشت وله دیدار با این چهار زن را دارد و می گوید که این چهار زن چه وقت در من قرار می گیرند که من دارم از فراق اینها، می میرم؛ شوق بهشت به این چهار زن است: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، زن فرعون در دنیا و زن بهشتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آخرت، خدیجه دختر خویلد، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دنیا و آخرت؛ یعنی ده میلیون حورالعین جایی یک خدیجه علیها السلام را در قیامت نمی گیرند و به تعبیری حورالعین آنجا راه ندارد؛ خدیجه به جایی مزد حورالعین پیغمبر، برای پیغمبر بس است، و فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

سلام فرستادن خدا بر خدیجه علیها السلام

جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد. پس گفت: اقْرَأْ خَدِيجَةَ السَّلَامَ مِنْ رَبِّهَا: سلام من را به خدیجه برسان، پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت: يَا خَدِيجَةُ! هَذَا جَبْرِيلُ يَقْرُئُكَ السَّلَامَ مِنْ رَبِّكَ: الآن جبرئیل علیه السلام پیش من است و از جانب خدا به تو سلام می رساند، پس خدیجه علیها السلام گفت: اللَّهُ السَّلَامُ وَ مِنْهُ السَّلَامُ وَ عَلَى جِبْرِيلِ السَّلَامُ (محمد بیومی، سیده فاطمه الزهراء علیها السلام، ص ۱۷۱).

بیعت نمودن خدیجه با علی علیه السلام

علی علیه السلام سیزده ساله بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را صدا زد و فرمود: علی جان! بیا کنار من بنشین، و به خدیجه هم فرمود: خدیجه من! شما هم بیا. بعد رو به آنها گفت: پس از مرگ من، ولایت علی بر جهان واجب می شود و امام بعد از مرگ من، علی است، هر چند الآن او

سیزده سالش است و هنوز زمان ولایت او نرسیده، ولی من می‌خواهم پیش خدا پرونده‌ات پر و کامل بشود. علی جان! دستت را بگذار روی زمین، و امیرمؤمنان دستش را روی زمین گذاشت. پیغمبر هم دستش را گذاشت روی دست علی، و بعد به خدیجه فرمود، دستت را بگذار روی دست من، و با علی به عنوان امام واجب اطاعت بیعت کن؛ چون در قیامت اگر در پرونده مردم، رضایت علی نباشد، آنان اهل نجات نیستند. خدیجه علیها السلام گفت: یا رسول الله! به جان، ولایت علی را می‌خرم و با علی بیعت می‌کنم تا آنجا که حاضرم جانم را فدای علی کنم (بحار الانوار، ج ۱۸، ۲۳۳). این بیعت، یک بیعت صحیح است.

امام مجتبی هم قیافه حضرت خدیجه

امام مجتبی علیه السلام در توضیح آیه شریفه فی اَیِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ (انفطار: ۸): من شما را در رحم مادران به هر شکلی که خواستم صورت بندی کردم و قیافه به شما دادم، فرمود: صَوَّرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فِي ظَهْرِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى صُورَةِ مُحَمَّدٍ، فَكَانَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (ابن شهر آشوب شیرازی، مناقب، ج ۳، ص ۱۷۰): خدا در صلب ابي طالب شکل و قیافه علی را به شکل و قیافه پیامبر نقاشی کرد. تا حالا می‌دانستید علی شکل کیست؟ مگر خدا در قرآن نمی‌فرماید: علی و پیغمبر، جان هم هستند و آنفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ (آل عمران: ۶۱): فَكَانَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، و امّا خداوند برادرم حسین را به شکل مادرم فاطمه در رحم مادر نقاشی کرد: وَ كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَشْبَهَ النَّاسِ بِفَاطِمَةَ (همان)، و امّا من را که می‌خواست در رحم مادرم زهرا صورت‌گیری کند، من را به شکل مادر بزرگم خدیجه نقاشی کرد: كُنْتُ أَشْبَهَ النَّاسِ بِخَدِيجَةَ الْكُبْرَى . (ابن شهر آشوب شیرازی، مناقب، ج ۳، ص ۱۷۰)

کار شخصیت این زن و مستقیم شدنش به جایی رسید که ما می‌خواهیم امام حسین علیه السلام را معرفی کنیم، برخلاف آنچه در دنیا مرسومه که افراد را با پدرانشان معرفی می‌کنند، ما در دو جا اباعبدالله علیه السلام را با مادر معرفی می‌کنیم: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى (شیخ طوسی، مصباح‌المجتهد، ص ۷۲۰).

نقش ثروت خدیجه در برپایی دین اسلام

در روایت دارد که در روز غربت پیغمبر، خدیجه وزیر صادق پیغمبر بود و پیغمبر در کنار او آرامش می‌یافت (ابن سیدالناس، عیون‌الاثار، ج ۱، ص ۱۷۱- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۷). با این که خدیجه علیها السلام پیش از ازدواج با پیامبر، زنی ثروتمند بود، تمامی بیست میلیون دینار ثروت خود را در مسیر و راه پیغمبر هزینه کرد. ابن عباس در تفسیر آیه وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (ضحی: ۸) فرموده: خداوند می‌گوید: خداوند تو را پیش قوم، فقیر یافت بی‌آنکه مالی برای تو باشد، پس با مال خدیجه تو را بی‌نیاز کرد (شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۱۳۰). پیغمبر نیز در تجلیل این فداکاری فرمود: مَا قَامَ وَلَا اسْتَقَامَ دِينِي إِلَّا بِشَيْئَيْنِ: مَالِ خَدِيجَةَ وَ سَيْفِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (شیخ محمد مهدی حایری، شجرة طوبی، ص ۲۳۳): این دین به مال خدیجه علیها السلام و شمشیر علی علیه السلام تا روز قیامت پا بر جا شد؛ یعنی پیغمبر ثواب مال خدیجه علیها السلام را گذاشت کنار شمشیر علی علیه السلام. در پاسخ به این تلاش‌ها و یاری‌ها بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خدیجه را به پاداش خانه‌ای

در بهشت بشارت داد، خانه‌ای از يك قطعه (از زبرجد) در بهشت که در آن رنج و ناآرامی نیست (بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۸).

خدیجه علیها السلام تمام سختی‌ها را همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تحمل کرد و تمام هزار شبانه‌روزی که حضرت در شعب ابی طالب حبس بود، این بانو خم به ابرو نیاورد. این زن، هزار شبانه‌روز، تشنه، گرسنه و پابرنه در محاصره دشمن به سر آورد و در این مدت، همیشه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت: جان من فدای تو باد!

او که از آن هزار شبانه‌روز محاصره، به درآمد، از بس که در این محاصره زجر دیده بود، بیمار شد و به مرگ نزدیک گشت (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۳۳).

زبان حال خدیجه علیها السلام هنگام مرگ

بیماری خدیجه علیها السلام که شدت گرفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به نزد او رفت و کنار بسترش نشست. خدیجه علیها السلام گریه می‌کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدیجه جان! چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: آآن که لحظات آخر عمرم است، فقط برای یک مسأله گریه می‌کنم و آن این است که نمی‌دانم الآن که دارم می‌میرم، آیا خدا از من راضی است یا نه؟ جبرئیل نازل شد و فرمود: یا رسول الله! خدا می‌فرماید، سلام من را به خدیجه برسان و بگو، من از تو راضی هستم. خدیجه شاد شد. بعد خدیجه گفت: آقا! من خواهشی از شما دارم، ولی خجالت می‌کشم آن را به شما بگویم؛ شما از اتاق بیرون بروید تا من آن را به دخترمان فاطمه بگویم و او بعد به شما بگوید. خدیجه فاطمه پنج ساله را صدا کرد و از او خواست که کنارش بنشیند. سپس به او گفت: فاطمه من! من می‌خواهم به خانه قبر بروم و به عالم برزخ داخل شوم، برای محفوظ ماندن من از عذاب قبر و برزخ، تو به پدرت بگو مرا در عباي خودش بپیچد و کفن کند. فاطمه جان! می‌دانی پدرت در این عبا چقدر خدا را عبادت کرده؟ فاطمه گفت: چشم مادر. فاطمه بیرون آمد و گفت: پدر! مادر می‌گوید من را در عباي خودت کفن کن! پیغمبر فرمود: فاطمه جان! چشم، و عباي خود را به او داد. فاطمه آن را برای مادر بُرد و مادر از دیدن آن، بسیار خوشحال شد.

هنوز سه روز از وفات ابوطالب نگذشته بود که خدیجه هم وفات یافت. پیغمبر شروع کرد به اینکه جسم شریف آن حضرت را آماده سفر آخرت نماید، همین که خواست حضرت را کفن کند، جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: در میان این بقچه، کفن خدیجه است از لباس‌های بهشتی که خداوند آن را به او هدیه نموده. بعد بقچه‌ای به پیغمبر داد و گفت: یا رسول الله! خدا پنج کفن فرستاده که اولین آنها متعلق به خدیجه است. اما عباي که از تو خواسته، نخست رویش را با آن بپوشان و بعد او را با کفنی که من داده‌ام، بپوشان. دومین این کفن‌ها هم متعلق به دخترت فاطمه است و یکی از آنها هم متعلق به خودت است، و چهارمین آنها هم متعلق به علی است و پنجمین آنها هم متعلق به حسن تو است (شجرة طوبی، ج ۲، ص ۲۳۴).

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نمی‌خواست فاطمه علیها السلام شاهد مرگ مادرش باشد، فاطمه علیها السلام را بغل کرد و به خانه ابوطالب برد و او را به زن عمویش، فاطمه بنت اسد، مادر علی علیه السلام، سپرد. بعد هم برگشت سر خدیجه علیها السلام را به دامن گرفت. خدیجه علیها السلام از دنیا رفت. هنگام مرگ، فرشتگان به استقبال حضرت آمده بودند (نمازی، مستدرک سفینه

البحار، ج ۲، ص ۳۵). سپس جسد مطهر خدیجه علیها السلام را با یارانش به حجون بردند تا او را در کنار قبر مادرش، حضرت آمنه، به خاک بسپارند. هنوز نماز میت تشیع نشده بود، برای همین خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن قبری که برای حضرت خدیجه علیها السلام آماده کرده بودند، رفت و خوابید و سپس بیرون آمد. بعد آن گوهر پاک را در آنجا به خاک سپرد و او با ملکوتیان هم نشین شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که به خانه رفت، پیوسته فاطمه خردسال به گرد پیامبر می چرخید و سراغ مادرش را می گرفت، و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی دانست به او چه بگوید تا اینکه جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: پروردگارت به تو دستور می دهد که بر فاطمه سلام کنی و به او بگویی که مادرت در میان آسیه، زن فرعون و مریم، دختر عمران، به سر می برد، در خانه ای از تارهای طلا و نقره که چارچوب هایش، از طلا و ستون هایش، از یاقوت قرمز است. پس فاطمه علیها السلام گفت: إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَ مِنْهُ السَّلَامُ وَ إِلَيْهِ السَّلَامُ (تبریزی انصاری، اللمعة البيضاء، ص ۲۳).

\$

توضیحی در باب زیارت عاشورا

توضیحی در باب زیارت عاشورا

حجت الاسلام میر باقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

معنی اباعبدالله

زیارت عاشورا با چند سلام، آغاز می شود. به طور خلاصه گفتیم که معنی سلام چیست. دعای سلامت الهی و سلام الهی است و از خدای متعال نزول برکاتش را برای حضرت می خواهیم. دوم اینکه این عنوان های که در این سلام ها آمده، عناوین ویژه ای است. ابتدا عنوان اباعبدالله است. شاید یک معنایش این باشد که حضرت، پدر همه بندگان خداست و هر عبودیتی حاصل امامت و دستگیری امامت است. هر کجا عبودیت است، بندگی خداست. این عبودیت و بندگی، ناشی از حضرت است.

فرزند پاک، در دامن پاک پرورش می یابد

اما چند سلام است که به حضرت تقدیم می کنیم: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ [بحار الأنوار، مجلسی، ج ۹۸، ص ۲۹۳، باب ۲۴ - کیفیت زیارت صلوات الله علیه... ص ۲۹۲] شاید نکته اش این باشد که این شخصیت بزرگ در دامن این اولیا است که می تواند پرورش یابد. رابطه خاص هم بین امام حسین و این سه وجود مقدس وجود دارد. این رابطه غیر از رابطه ابوت و رابطه ظاهری است. در ماجرای حضرت عیسی علیه السلام خدای متعال می فرماید: چون مریم صدیقه پاک دامن بود،

قابلیت داشت تا عیسی در دامن او پرورش پیدا کند. این طور نیست که هر دامنی شایسته پرورش هر فرزندی باشد. اگر بخواهد نسلی پاک باشد، باید از ریشه ها پاک باشد.
تکریم مادر

خدای متعال میفرماید: وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا [الأحقاف : ۱۵] ما انسان را توصیه کردیم به این که نسبت به پدر و مادرش احسان و نیکی کند و برخورد خوب داشته باشد. اگر کار خیری برای آنها انجام می دهد با کراهت عمل نکند، چون حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا چون مادر در حمل او مشقتها کشیده وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا و از سر مشقت او را حمل کرده، بعد هم با مشقت ها او را به دنیا آورده.

شأن نزول این آیه

در ذیل این آیه شریفه، روایاتی است که این آیه را به سید الشهدا نسبت می دهد: حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا؛ هم حمل او و هم وضع او با مشقت بود. این «کره» این بود که خدای متعال به رسول گرامی و به فاطمه خبر داده بود که این فرزندی که شما به دنیا می آورید برای این هدف است. باید اینگونه به شهادت برسد. و در ابتدا فاطمه و رسول اکرم عرضه داشتند: خدایا! اگر به اختیار ماست، ما چنین فرزندی را نمی خواهیم. تا خدای متعال وعده داد به خاطر این شهادت، امامت را در نسل این فرزند قرار می دهیم؛ یعنی این شهادت زمینه سازی است که این امام پدر ائمه بعدی شود. یعنی بقیه ائمه به نحوی مرهون این گذشت و ایثار امام حسین علیه السلام هستند. وقتی خدا این وعده را داد صدیقه طاهره حاضر شدند که خدا این فرزند را بدهد و این بار را بکشند و و بعد هم به شهادت او راضی بشوند. تا اینکه این امامت باقی بماند.

دعای سیدالشهدا

سید الشهدا در دعای عرفه جمله شریفی دارند و به خدا عرضه می دارد: إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْفَةِ الْأَنْوَارِ وَ هِدَايَةِ الْإِسْتِبْصَارِ حَتَّى أَزْجَعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونِ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا؛ [بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶، باب ۲- أعمال خصوص يوم عرفة و ليلتها... ص: ۲۱۲] من به همه آثار و مخلوقات پشت کرده بودم. تو را پیدا کرده بودم. تو به من دستور دادی که برگردم. دوباره یک بار به سویی تو سیر داشته ام. این رجوع به امرِ توست. من از همه اینها گذشته ام و به تو رسیده ام. من فقط با امر تو برگشتم.

انسانی که لذتهای دنیا و نه تنها لذت های دنیا، بلکه بهشت و بالاتر از بهشت را تجربه نکرده ممکن است بخواهد اینها را تجربه کند، ولی وقتی به حق رسیدند همه چیز را پشت سر گذاشته اند، وقتی به سویی دنیا برمی گرداند، جز به خاطر تکلیفشان نیست.

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان - قال و مقال عالمی می خرم از برای تو
بنابراین، معصوم همه کارهایش برای خداست.

اهمیت کسی که انسان را پرورش می دهد

إِذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا [آل عمران : ۳۵] خدای متعال میفرماید فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ [آل عمران : ۳۷] خدا وقتی پذیرفت گفت وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا [آل عمران : ۳۷] زکریای پیامبر را کفیل او کردیم که در دامن او پرورش یابد. وقتی خدای متعال می خواهد

موساي کليم را براي پيامبري آماده کند، بعد از فرار او از مصر او را به شعیب پيامبر مي رساند و موسي ده سال شاگردی شعیب را مي کند.

سید الشهداء کسی است که در این دامن ها پرورش یافته است. وگرنه سید الشهداء نمي شد. همه نسب ها بي دوام است قَالَ النَّبِيُّ ص كُلُّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَسَبِي وَ نَسَبِي [بحار الأنوار ۳۱۹/۶ باب ۲ - نفخ الصور و فناء الدنيا و إن... ص: ۳۱۶] الا رابطه من با نسلم که قطع شدني نیست. بنابراین، توجه به این سه رابطه، توجهي است به شأن و مقام سید الشهداء سلام الله عليها که فرزند رسول، فرزند امیر المومنین و فرزند - فاطمه سلام الله عليها است. حتي در بعضي روایات مي خوانیم که غذا را از سر انگشت پيامبر عظیم الشان مي گرفت.

معني ثارالله در زیارت عاشورا

اما دو تا سلام دیگر دارد: السلام عليك يا ثار الله؛ سلام بر تو اي خون خدا. بعضي ها فرمودند: ثار الله، يعني کسی که خدا خون خواه اوست. خون خدا، يعني خوني هيچ خونخواهي جز خدا ندارد. شايد معني ثار الله بودن این باشد که هر رزقي و هر بهره اي به هر کجا و به هر کسی مي رسد از برکت سید الشهداء و به واسطه سید الشهداءست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ [الأنفال : ۲۴] آن حياتي که پيامبر و خدا به آن دعوت مي کنند، غير از این حيات ظاهري است. همه این حيات از سر انگشتان حضرت سید الشهداء است.

معني وترالموتور در زیارت عاشورا

سلام دیگر، به وتر موتور است؛ يعني تنها شده. یک احتمال در این عبارت این است که شايد ناظر بر صحنه اي است که براي حضرت پيش آمده که واقعا او تنها مانده است. وقتي حضرت به کربلا آمد، به خاطر مکر يزید، هيچ کس براي حمايت حضرت نيامد و تنها شد.

البته احتمالات ديگري هم هست: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ، [بحار الأنوار ج ۲۹۳/۹۸ باب ۲۴ - كيفية زیارت صلوات الله علي... ص: ۲۹۰] اینجا عناوين قطع مي شود؛ السلام عليك، سلام بر خودت، سلام هاي قبلي شايد هر کدام با هم ديگر متفاوت باشد؛ ولي با این سلام، سلام ديگري است که به حضرت مي رسد. سلام و سلامتي که به او مي رسد، از ناحیه رسول خدا است. سلامي که از ناحیه ثار الله بودن و وتر بودن به او مي رسد چون به تنهائي این بار را برداشت. واقعا هر روي که بتواند، خودش را به سیدالشهداء برساند، مستحق سلام الهي است و سلام و برکات حق بر او نازل مي شوند.

سلام ابدي بر اباعبدالله عليه السلام

عَلَيْكُمْ مِنِّي جَمِيعاً سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ [بحار الأنوار ج ۲۹۳/۸ باب ۲۴ - كيفية زیارت صلوات الله علي... ص: ۲۹۰] بعد از این سلام ها مي گوییم، سلام خدا بر تو از ناحیه من. ابدا و همیشه، تا شب و روز هست تا من هستم خدای متعال لطف کند و سلامش را از ناحیه من بر تو ابلاغ دارد.

سنگيني مصیبت اباعبدالله عليه السلام

یا ابا عبدالله! از اینجا مصیبت آغاز می شود: یا ابا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ؛ [بحار الأنوار ج ۸/۲۹۳ - باب ۲۴ - كيفية زیارتہ صلوات الله علی... ص: ۲۹۰] مصیبت تو بر ما مصیبت عظیمی است. جلت و عظمت المصیبة، عظمت پیدا کرده مصیبت بر ما نه تنها بر ما بلکه بر تمام اهل اسلام. مصیبت تو بر همه آسمان ها سنگینی می کند. این مصیبت هم وسعت دارد و هم شدت و هم عظمت.

وَ هَذَا يَوْمٌ فَرَحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ [بحار الأنوار ج ۸/۲۹۳ - باب ۲۴ - كيفية زیارتہ صلوات الله علی... ص: ۲۹۰] آنها امروز روز شادی آنهاست. محتشم شعر معروفی دارد که گویا آن را ظاهراً با اشاره رسول گرامی اسلام گفته است. از حزن و اندوه از دست دادن فرزند به خواب می رود. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و سلم را در خواب می بیند که می فرماید: چرا برای حسین من شعر نمی گویی؟ می گوید: یا رسول الله! من نمی توانم شعر بگویم. بلد نیستم. حضرت می فرماید: بگو، باز این چه شورش است که در خلق عالم است. دنبالش را محتشم می گوید و محتشم می سراید: باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؛ الخ.

عواطف شیعیان در عزاداری بر سیدالشهدا علیه السلام شهادت سیدالشهدا عظمتی است که روح عالم را غصه دار کرد. ارواح بزرگ معصومین قبل از تولد این بزرگوار، غصه دار این مصیبت بودند. بنابراین، بحث وسعت، حشمت و شدت در این جا به میان می آید. این حادثه هم در کمال شدت و در نهایت وسعت و هم در بالاترین مرتبه عظمت است. مصیبت ما اعظمها و اعظم رضیتها فی الاسلام؛ همه با رفتن سید الشهدا، چیزی را از دست دادند. حتی اسلام از امامش محروم شده است. عاطفه شیعه، بالغ ترین عاطفه در هستی است هیچ عاطفه ای به بلوغ عاطفه شیعه نمی رسد. برخلاف آنهایی که می گویند، شیعه عواطفش به بلوغ نرسیده. حال باید دید این گریه ها چه نتیجه ای دارد؟ این گریه ها چه برکاتی دارد.

ذکر مصیبت

حضرت علی اکبر علیه السلام
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَيْنَا مَنِّي سَلَامٌ اللَّهُ مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مَنِّي لِزِيَارَتِكَ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

اکبر من! قدری آهسته برو قدت ببینم - این دم آخر یا از روی ماهت گل بچینم

میروی در جنگ عدوان - با گلوی خشک و عطشان

خدمت سیدالشهدا آمد اجازه گرفت. عازم میدان شد. سیدالشهدا محاسن سفیدش را در دست گرفت بود؛ دنبال علی حرکت می کرد و می گفت: خدایا خودت گواه باش؛ اَللّهُمَّ اشهد علی هؤلاء القوم، فقد برز إليهم غلام أشبه الناس خُلُقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ [مع الרכب الحسيني ج ۴، عزت الله مولاي، ص ۳۵۹، مقتل علي الأكبر عليه السلام ص ۳۵۵] خدایا! گویا تجسم پیامبر است، که به میدان می رود. خدایا! او برا من فقط فرزند نبود. هر گاه مشتاق پیامبرت می شدیم قد و بالاایش را تماشا می کردیم.

در میدان جنگ نمایانی کرد. نه توان جنگیدن دارد، نه می تواند بماند و نه راه رفتن به روی او باز است.

در خاطرات یکی از مادران فرمانده های جبهه خواندم: فرزندش آمد، روی سجاده من نشست، دو رکعت نماز خواند و گفت: مادر، من دعایی می کنم تو زیر لب آمین بگو. دعا کرد، آمین گفتم. بعد گفت: میدانی چه دعایی کردم؟ دعا کردم که خدا شهادت را نصیبم کند؛ چون می دانستم این سال هایی که من به جبهه رفتم؛ سالم برگشتم، به دلیل این بود که تو راضی نبودی. خواستم تو دعا کنی تا زمینه شهادت من باز شود.

به سید الشهدا عرض کرد: پدر تشنگی مرا از پای در آورده. سنگینی اسلحه، من را خسته کرده. اگر اجازه دهید من بروم. سید الشهدا چه کرد؟ ابتدا فرمود: عزیزم! زبانت را در دهانم بگذار. ولی دید بابا هم تشنه تر است. بر ابا عبدالله چه گذشت؟ به او فرمود: عزیزم! برو برو! انشاء الله از دست جدت سیرآب می شوی.

ولی وقتی آمد بالای سر جوانش، ابتدا خون ها را از دهانش پاک کرد. مرحوم سید بن طاوس می نویسد هنوز نفسی داشت و خون ها را پاک کرد. خاک ها را پاک کرد. خم شد صورت به صورت جوانش گذاشت. فرمود: علی الدنيا بعدك العفا فقد استرحت من هم الدنيا وغمها وشدائدها، وقد بقي أبوك وحيدا فريدا. [بلاغ عاشورا/ الشيخ جواد محمدي / ٢٧/ المبدأ و المعاد ص ٢٥]
[مع الركب الحسيني (ج ٤) / عزت الله مولائي / ٤٠٤/ الإمام الحسين عليه السلام وحيدا فريدا في الميدان ص ٤٠٤]

\$

##راهای نفوذ شیطان

راهای نفوذ شیطان

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

شیطان وقتی از درگاه خداوند رانده شد، به اغوا و گمراه کردن بنی آدم کمر بست. گفت: حالا که آدم خلیفه الله و نماینده خدا شد و من ملعون و مطرود او شدم، هر چه زورم برسد، به اولاد آدم شکنجه می دهم و از راه به درشان می کنم. خدا هم برای امتحان بشر دست شیطان را باز گذاشته است. البته خلقت شیطان هم از روی حکمت و لطف و رحمت است. شیطان به خدا گفت: «فَبِعِزَّتِكَ لَاغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ»؛ [سوره ص، آیه ٨٢ و ٨٣] به عزت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد. مگر بندگان خالص تو را از میان آن ها. یعنی کسانی را که با صاحبخانه کار دارند و خود خدا را می خواهند، نمی توانم گمراهشان کنم. به سراغ کسانی می روم که ریگی به کفش ندارند. خلاصه بعد از آنکه از درگاه خداوند رانده شد، از خدا خواست تا قیامت به او مهلت بدهد. خدا

هم تا زمان ظهور به او مهلت داد، نه تا قیامت. [تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۱۴؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۴، ح ۴۶] آن گاه شیطان گفت: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَأَأْتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شِمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»؛ [سوره اعراف، آیه ۱۶ و ۱۷] من بر سر راه مستقیم تو، در برابر بنی آدم کمین می کنم. سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آن ها به سراغشان می روم. و بیشتر آنان را شکرگزار نخواهی یافت. یعنی چهار طرف بنی آدم کمین می کنم و به تعبیری اطرافش را مین گذاری می کنم. با پول و شهوت و دنیا مغلوبش می کنم. آن چنان دنیا را در دیدگانش تزئین می کنم که حال خودش را نفهمد. از چهار طرف راه را بر او می بندم.

البته بعضی از مفسران گفته اند: «لَأَتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ»؛ یعنی دنیا را برای او جلوه می دهم. دنیایی که پیش روی اوست. دنیای فانی و پوچ را. او را اسیر پول و مقام و شهرت و ریاست می کنم. به گونه ای که به خاطر آن ها حاضر است به هر ذلتی تن بدهد. حاضر است هر گناهی را مرتکب شود. «وَ مِنْ خَلْفِهِمْ»؛ یعنی کاری می کنم که آخرت را فراموش کند. «وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ»؛ یعنی کاری می کنم که با خوب ها و اصحاب یمین رابطه دوستی برقرار نکند. «وَ عَنْ شِمَائِلِهِمْ»؛ یعنی راه باطل را برای او جلوه می دهم. شیطان همه دام های خود را برای بنی آدم گسترده است.

در حالات مرحوم شیخ حسن علی نخودکی نوشته اند که فرمود: دیدم شیطان گاهی نود و نه تا کار خوب دستور می دهد تا اعتماد شما را جلب کند و در صدمین کار زهر خودش را می ریزد. خیلی باید مواظب باشیم. به شکل های مختلف ظاهر می شود. اگر به شکل خودش بیاید کسی حرف او را گوش نمی دهد. گاهی به صورت رفیق های جذاب ظاهر می شود. و گاهی هم در لباس دین نمایان می شود. از شر شیطان جنی و انسی و افکار شیطانی و شیطان درونی و نفس اماره که پدر جد شیطان است، باید به خدا پناه برد.

گریز از شیطان

وقتی شیطان از چهار طرف بنی آدم را به محاصره خود در بیاورد و در کمین او بنشیند، چه باید کرد؟ در روایت آمده است: وقتی شیطان این طور گفت، ملائکه به جزع و فزع افتادند. نسبت به بنی آدم رقت کردند. گفتند: پروردگارا، اگر بنی آدمی از چهار طرف در محاصره باشد، چه می تواند بکند؟ خدای متعال فرمود: ای ملائکه من، دو راه برای بنی آدم باز گذارده ام:

«فَإِذَا رَفَعَ يَدَهُ إِلَى فَوْقِ فِي الدُّعَاءِ عَلَى سَبِيلِ الْخُضُوعِ وَ وَضَعَ جَبْهَتَهُ عَلَى الْأَرْضِ عَلَى سَبِيلِ الْخُشُوعِ غَفَرْتُ لَهُ ذَنْبَ سَبْعِينَ سَنَةً»؛ [بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۱۵۵] پس هر زمان که دست های خود را با حالت خضوع به دعا به سوی آسمان بلند کند و صورت خود را با خشوع بر روی زمین قرار دهد، گناه هفتاد سال او را می آمرزم.

یعنی خضوع و خشوع به پیشگاه خداوند، راهی برای فرار از دام های شیطان است. فرمود: «وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»؛ [سوره آل عمران، آیه ۲۰۰ و ۲۰۱] و هر گاه وسوسه ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه ببر که او شنونده و داناست. پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد خدا می افتند و ناگهان بینا می گردند.

قطعاً من و شما زمین خورده شیطان هستیم، مگر اینکه خدا کمکمان کند. هر گاه وسوسه های شیطان به سراغتان آمد، یا دست به دعا بلند کنید و به خدا پناه ببرید و یا به سجده بیفتید و از او کمک بگیرید و خودتان را دریابید و با خدا پیوند داشته باشید. خداوند خیلی مهربان است. از رحمتش نا امید نباشید. فرمود: هر کس با خضوع و خشوع دست به دعا بردارد، یا به سجده بیفتد، من گناه هفتاد ساله او را می بخشم. يك خدای این چنین مهربان!

در دعای ماه شعبان آمده است: «شَعْبَانُ الَّذِي حَقَّقَتْهُ بِالرَّحْمَةِ وَالرَّضْوَانِ»؛ [مفاتیح الجنان، اعمال مشترك ماه شعبان] شعبانی که خداوند آن را با رحمت و رضوان خودش پر کرده است؛ یعنی این قدر رحمت ریخته است که کسی نیست آن ها را جمع کند. در آخر دعا هم می خوانیم: «قَدْ أُوجِبَتْ لِي مِنْكَ الرَّحْمَةُ وَالرَّضْوَانُ»؛ یعنی روز قیامت مرا به گونه ای قرار ده که لطف و رحمتت را بر من واجب کرده باشی.

خداوندا، به شخصیتی که رحمت واسعه توست، یعنی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، به همه ما ایمان و معرفت کامل عنایت فرما و بر محبت و ولایت ما بیفزای! خداوندا، هر خیری که به چهارده معصوم علیهم السلام عنایت کردی، به ما نیز عنایت فرما و هر شری را که از آنان دور فرمودی، از ما دور بفرما! بحق محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین.

\$

#ده سخنرانی دهم

##آموزه های عاشورا

آموزه های عاشورا

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلِيٍّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ اَعْدَائِهِمْ اَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

عن مولانا الحسین علیه السلام: «اللہ یعلم انّی احب الصلوة و تلاوة کتابه و کثرة الدعاء و الاستغفار» (بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۹۱)

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست - هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست

گر برود جان ما در طلب وصل دوست - حیف نباشد که دوست دوست تر از جان ماست

گر بزنندم به تیغ در نظرش بی دریغ - دیدن او یک نظر صد چو منش خون بهاست

مالک ملک وجود حاکم ردّ و قبول - هر چه کند جرم نیست و تو بنالی جفاست

هر که به جور رقیب یا به جفای حبیب - عهد فراموش کند مدعی بی وفاست

خداوند متعال دلها مان را به نور ایمان معرفت ولایت اهل بیت علیهم السلام نورانی بفرماید به برکت

صلوات بلند بر محمد و آل محمد.

فضیلت ذکر صلوات

امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر کسی یک بار ذکر صلوات را بگوید «صلي الله عليه الف صلاه في الف صف علي الملائكة» خدای متعال هزار درود و سلام بر او نازل می فرماید با هزار صف از ملائکه بر کسی که صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بعد هم فرمود موجودات عالم هم به تبعیت خدا و ملائکه «صلوا علي هذه العبد» (الكافي ج ۲ ص ۴۴۲) بر این بنده ای که ذکر صلوات را بگوید آنها هم درود می فرستند و دعا می کنند در پایان حدیث جمله خیلی تنیدی هم آمده نسبت به کسانی که به صلوات بی میل هستند بی رغبت هستند تهدید خیلی تنیدی است تهدید به این تنیدی ما کم داریم امام صادق علیه السلام فرمود: «من لم يرغب في هذا فهو جاهل و مغرور قد برئ الله منه و رسوله و اهل بیت» (الكافي ج ۲ ص ۴۴۲)

خیلی تعبیر مهمی است آن هایی که در شبانه روز اهمیت به این ذکر نمی دهند بی اهمیت هستند فرمود کسی که در صلوات میل نکند رغبت نکند، این آدم جاهل است مغرور است گول خورده است خدا از او بیزار است پیغمبر بیزار است اهل بیت بیزار هستند از کسانی که بی اعتنا هستند به صلوات بر محمد و آل محمد ثواب و ارزش هدایت کردن مردم

پیغمبر خدا فرمود: یا علی اگر یک نفر به وسیله شما هدایت بشود بهتر است از آنچه که خورشید بر آن می تابد. (المجموع شرح المذهب، ابی زکریا محی الدین بن شرف النووی، ج ۱، دارالفکر و نیل الاوطار، باب الدعوی؟ ۲۵ قبل القتال)

خورشید فقط به کره زمین نمی تابد به تمام منظومه شمسی که اطرافش است آنچه که در منظومه شمسی است کسی در راه خدا اتفاق بکند ثواب این که یک نفر هدایت بشود آن بیشتر است ان شاء الله از این کارهای خیر بیشتر داشته باشیم. عزت نفس؛ یکی از علامات مؤمن

اباعبدالله الحسین علیه السلام که غروب روز نهم محرم از دشمن مهلت خواستند گفتند به من مهلت بدهید خدا می داند من نماز را دوست دارم تلاوت قرآن را دوست دارم دعا و راز و نیاز را دوست دارم استغفار را دوست دارم شب های گذشته عرض کردیم امام مظهر مناعت طبع است عزت و غنا است یک علامت مؤمن این است که تا می شود از دیگران درخواست نکند سؤال و درخواست ذلت آور است حتی مسائل علمی که خودت می توانی حل بکنی و مراجعه بکنی از دیگران نپرسی بهتر است نمی گوئیم حرام است این مراحل ولی بهتر است عزت نفس و دستور دینی ما این است که این چند شب که مفصل در موردش صحبت کردیم.

علت درخواست امام از دشمن در شب و روز عاشورا

امام که در اوج عزت و مناعت و عزت نفس است چطور از دشمن درخواست می کند که امشب را به من مهلت بدهید یا در تاریخ و مقاتل سریع و اکثراً نقل کردند همه، از دشمن تقاضا آب کردند یا مقاتل نوشته اند که فرمود: «هل من ناصر ينصرني هل من مغيث يغثنا لوجه الله» (بحار الانوار ج ۴۵ ص ۱۲)

این تعبیرهایی که در مقاتل آمده آیا کسی نیست کمک ما بکند یاری ما بکند فریادرسی نیست که فریاد ما رسیدگی کند پس چرا امام حسین علیه السلام که مظهر غنائی خداست از دشمن تقاضای

کمک یا تقاضای آب یا مهلت گرفتن شب عاشورا که من می خواهم امشب نماز بخوانم دعا کنم تلاوت قرآن داشته باشم استغفار بکنم چرا قطعاً بدانید این ها اسرار و حکمت های مهمی داشته و دارد که شاید خیلی هایش را هم ما درک نکنیم متوجه نشویم ولی چند وجهی که بزرگان بیان کردند برای درخواست آقا ابا عبدالله علیه السلام چند وجهش را خدمتان عرض می کنم یکی از این وجوهات این است که یک بزرگی فرمود شخصیتی که با خدا پیوند برقرار بکند او اگر هم درخواست بکند می خواهد به دیگران چیزی بدهد می خواهد خیر برساند به طرف مثل خود خدای متعال ، خدای متعال می فرماید که: «ان تنصروا الله ينصركم و يثبت اقدامكم» (سوره محمدآیه ۷)

اگر مرا یاری بکنید «ان تنصروا الله» خدایی که احتیاج به یاری خلق داشته باشد به چه درد می خورد خدا می گوید من می خواهم به شما کمک بدهم شما را یاری کنم شما اگر من را یاری کنید دین من را مکتب من را توحید را قرآن را کتاب من را پیغمبران من را یاری کنید می خواهد خیر به شما بدهد «ینصركم» خدا نصرت به شما می دهد «و یثبت اقدامكم».

معنای قرض دادن به خدا

از این آیه واضح تر ما آیه داریم که می گوید: «من ذاالذي يقرض الله قرضاً حسناً» (سوره بقره آیه ۲۴۵) صریح آیه قرآن است که خدا می گوید کسی هم پیدا می شود به خدا قرض بدهد خدایی که احتیاج به قرض داشته باشد به چه درد می خورد اگر می گوید قرض بده یعنی به بندگانم قرض بده من کمکت می کنم بهت برکت می دهم وسعت می دهم گره هایت را باز می کنم شما تو کار خدا باشی قطعاً خدا در کار شماست آن بزرگ فرمود گاهی یک استاد شخصیتی اگر می خواست خیری به یک دانش آموز برساند به آن شاگرد می گفت برو آن کار را انجام بده برو این غذا را درست کن این مشکل را حل بکن این کار ما را انجام بده می خواست خیر به او برساند حتی گاهی من خدمت یک بزرگی بودم تعمد داشت از یک جوانی که خوشش می آمد می گفت برو برای من آب بیار برو برای من چای بیار بعد دعایش می کرد مورد نظر قرار می گرفت.

باطن خمس و زکات و نماز و دعا

خدا می گوید خمس بده خدا به خمس احتیاج دارد! می گویند زکات بده می خواهد خیر و برکت به شما نازل کند به شما خیر برساند می گویم صریح آیه قرآن است خدا می گوید کی هست که به خدا خیر برساند این می خواهد به شما فیض بدهد به قول مولانا می گوید که :

من نکردم خلق تا سودی کنم - بلکه تا بر بندگان جودی کنم - من نگردم پاک از تسبیحشان - پاک هم ایشان شوند و درفشان - گر نماز و روزه ای فرموده ام - ره به سوی خویشان بنموده ام .

خوب بیایید نماز بخوانید بیایید سبحان الله بگویید الله اکبر بگویید خدا احتیاج به نماز ما ندارد می خواهد ما را با خودش رابطه اش را محکم کند اگر ما می گوییم «اللهم کن لولیک یا ولیاً و حافظاً...» خدایا امام زمان را حفظ کن در همه حال امام زمان احتیاجی به دعاها می ندارد هیچ کس هم یک ذره دعا برای امام زمان نکند امام زمان در حفظ خدا است در کف خداست در حمایت خداست پس چرا می گویند به امام زمان دعا کن خدا حفظش کند می خواهد امام زمان در وجود من و شما حس شود رابطه ما با امام زمان قطع نشود ما وصل باشیم به آنجا ما حفظ بشویم و الا امام زمان را هم اگر کسی دعا نکند در حفظ خداست پس تمام در خواست هایی که خدا یا اولیای خدا می کنند ظاهرش

این است که بدهید پول بدهید خمس بدهید ولی باطنش چیست این است که ما می خواهیم به شما چیز بدهیم این ها بهانه است شما می گوید من یک قدم می آیم خدا ده قدم می آید شما یک نفقه انفاق می کنید او ده برابر به شما می دهد صد برابر می دهد هزار برابر می دهد مقصود خداوند از خلقت بشر

این حدیثی که مولانا به شعر در آورده: من نکردم خلق تا سودی کنم - بلکه تا بر بندگان جودی کنم.

«یا داوود انی لم اخلقکم لاریحکم» (ارشادالقلوب ج ۱ ص ۱۱۰) ای داوود من خلق نکردم تا سود کنم بلکه سود می خواهم به بندگانم برسانم شما سبحان الله می گوید یعنی خدای خوبی است بی عیب و نقص است پاک و منزّه از هر عیبی است، آیا خدا پاک می شود یا شما؟ می خواهیم بگویم همه ذکرها و نمازها همه اش برمی گردد به خود ماها حتی صلوات ها را خیلی از اولیای خدا فرمودند برکتش به خود ما برمی گردد ما هم صلوات نفرستیم خدا کارش این است: «ان الله و ملائکته یصلّون» (سوره احزاب آیه ۵۶)

خدا و ملائکه کارشان دائم صلوات است ما هم اگر نفرستیم اما به ما هم که دائماً می گویند صلوات بفرست، می خواهند رحمت ما را بگیرد درود ما را بگیرد حدیث هایش را این دو شب خواندم متوجهید سبحان الله که می گویم خدا خیلی خوب است خیلی پاک است خیلی منزّه است می خواهد ما هم را پاک بکند ما شستشو بشویم.

من نگردم پاک از تسبیحشان - پاک هم ایشان شوند و درفشان
اگر الله اکبر می گویم و خدا بزرگ است خدا با الله اکبر گفتن ما که بزرگ نمی شود بگویم یا نگویم بزرگ است از هر وصف و فکر و خیال و وهم بزرگ است خدا در وجود ما تجلی می کند ما بزرگ می شویم.

اثر الله اکبر گفتن با توجه

در خدمت مرحوم آیت الله بهاء الدینی رضوان الله علیه بودیم خیلی دوست داشتم گاهی مؤذن ایشان نمی آمدند من اذان بگویم خیلی خوب است ما جزء مؤذن ها بشویم حالا این سنت هم شاید خیلی خوب نباشد ده نفر پنجاه نفر بلند بشوند با هم اذان بگویند اما یک مسجدی که کسی نیست شما بلند شو اذان بگو یا در خانه هایتان اذان بگوید هیچ اشکالی ندارد اذان بگوید توی خانه هایتان صدا برای اذان بلند بشود بیرون هم برود اشکال ندارد گاهی بنده بلند می شدم اذان می گفتم مرحوم آقای بهاء الدینی خوششان می آمد تشویق می کردند یک بار فرمودند که سعی هم داشتم که این الله اکبرها را با توجه بگویم الله اکبر خدا خیلی بزرگ است ایشان فرمودند یک الله اکبر اذان برای سازندگی کافی است دین ما خیلی قرص و محکم است یک الله اکبر یعنی چه یعنی خدا در دل ما بزرگ بشود غیر خدا کوچک بشود یک الله اکبر را بفهمیم درک نکنیم چرا می گویند کسی یک لا اله الا الله با اخلاص بگوید بهشت می رود. (الکافی ج ۲ ص ۵۲۰) یعنی بت های دیگر را بشکند خودش و بت های دیگر بروند کنار خدا بیاید جایش الله اکبر یعنی: «عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم» (بحارالانوار ج ۶۴ ص ۳۱۵) یعنی خدا در قلب من بزرگ غیر خدا همه اش کوچک و این هم

که فرموده اند بگو الله اکبر يعني غير خدا را همه را پشت سر انداختن فقط خدا کسب و کار و فکر دنيا و اندیشه ها و فکرهايي که ما را گرفته است.

به قول یک بزرگي بیشترین ذکرې که ما در نماز مي گوييم چي است در اذان اقامه نماز بیشترین ذکرې که مي گوييم چیست؟ در اذان چهار بار مي گوييم الله اکبر آخرش باز دو بار مي گوييم شروع نماز مستحب است شش مرتبه قبل از تکبیر واجب الله اکبر شروع نماز با الله اکبر رکوع مي رويم الله اکبر سمع الله الله اکبر سجده مي رويم بلند مي شويم الله اکبر مي خواهيم برويم الله اکبر سلام نماز سه بار الله اکبر همه اش الله اکبر چرا چون آن بزرگ مي گوید الله اکبر قاطع اندیشه ها است قاطع فکرها است يعني تو فکر هر چيزي که هستي فکر ناني آبي غذايي اداره اي درسي بحثي هر کس یک فکري دارد ديگر يعني هيچ انساني بدون فکر نيست يا فکر صحبت هاي من هستي يا تو فکر خيابان و بازار و کوچه و خانه و زندگي ات هستي خلاصه انسان دائم الفکر است هميشه اندیشه ها فکر ها مثل موج مي آيد و مي رود مي گوید که تو هر فکري هستي آن فکر را ولش کن الله اکبر همه را بريز پشت سرت فقط خدا الله اکبر يعني خدا در قلب ما بزرگ بشود ما بزرگ بشويم و گر نه خدا که هميشه بزرگ هست و خواهد بود.

معناي الحمدلله

الحمدلله که مي گوييم نفعش براي ماست نعمت هاي ما بزرگ مي شود : «لان شکرتم لازيدنکم» (سوره ابراهيم آيه ۷) نعمت هاي ما را زياد مي کند و الا خزانه خدا با الحمدلله که زياد نمي شود هيچي به خدا اضافه نمي شود اصلاً خدا نياز ندارد.

باطن درخواستهاي اهل بيت از مردم عادي

پس تمام دستورات الهي تمام دستوراتي که یک شخصيت مثل پيغمبر يا امام يا شخصيتي بزرگ به ما مي کند مي خواهد به ما خير برساند ظاهرش به ما مي گوید مهلت بدهيد آب بدهيد کسي هست من را ياري بکنند اين مي خواهد او را ياري بکنند اگر به حرّ مي گوید ياري کن مي خواهد حرّ را از ته جهنم بگيرد بگذارد بالاي بهشت و گر نه امام حسين عليه السلام به حرّ احتياج ندارد به هيچ کس احتياج ندارد هل من ناصرٍ ظاهرش اين است که يکي من را ياري بکنند اما باطنش چيست کسي هست من ياريش بکنم من دستش را بگيرم من کمکش کنم امام حسين عليه السلام مظهر لطف و رحمت خداست مظهر ياري کردن خدا است او مي خواهد ياري کند همه بندگان خدا را ، چرا آن بزرگ از یک کسي خوشش مي آمد مي گفت برو براي من چايي بياور آب بياور.

خاطره اي شيرين از خدمت به يکي از اولياء الله

طعم شيرين اين مسئله شايد بعد از بيست سال هنوز در کام من مانده يك استاد بزرگواري که خيلي به او ارادت داشتم يك موقعي با هم مي خواستيم برويم جلسه غروب بود مي خواست ايشان برود نماز و بعد هم جلسه اي بود دم در که رسيديم خانواده اش گفت نان نداريم برو نان بگير پيرمردي بود شخصيت بزرگواري بود از اين طرف نماز جماعت دير مي شد از آن طرف هم خانواده گفته نان بياور چي کار کنيم لطف کردند به بنده گفتند شما برو نان بگير براي خانواده گفتم بالاي سرم نماز اول وقت را رها کردم رفتم تو صف نان با اين که من از صف خيلي متنفر هستم چون طعم اين دستوري که از ايشان اطاعت کردم آن قدر هنوز براي من شيرين است که ايشان به من لطف کردند

گفتند برو نان بگیر از هزاران عبادت مستحبی گاهی این را بالاتر می بینم اگر یک شخصیتی می گوید تو این کار را بکن این لطف اوست.

پاداش اخروی خدمت به خلق خدا

روایت داریم روز قیامت یک مؤمن عزیز یک مؤمن خالص یک مؤمنی که عزیز خدا است می آید از صحنه محشر عبور بکند خطاب می رسد ای مؤمن بایست در صحنه محشر هر خدمتی که کسی به تو کرده است به تو حق پیدا کرده تو باید شفاعتش را بکنی (بحار الانوار ج ۸ ص ۵۶) به کلمه شفع سفینه البحار دوستانی که اهل مطالعه هستند مراجعه بکنند مثلاً یک کسی به این آقا قرض داده است به این مؤمن گرهی را باز کرده دلش را شاد کرده خدمتی برایش کرده شکمش را سیر کرده خانه برایش تهیه کرده حتی این مؤمن می ایستد می گوید :

خدایا یک خانمی کنیزی کلفتی بود در خانه من کار می کرد جارو می زد گرما سرما وسایل گرم کننده سرمازا در تابستان گرما زمستان در زمستان برای ما فراهم می کرد خدایا تا این کنیز را نیامرزی من از اینجا نمی روم این افتخار ما است توفیق پیدا کنیم به یک مؤمن واقعی خدمت کنیم گره ای را باز بکنیم روایات عجیبی داریم ما سوراخ دعا را گم کرده ایم سعی بکنید کنار این عبادت هایتان گره ای را باز بکنید به یک ولی خدا خدمت بکنید دلش را شاد بکنید.

ارزش والای خدمت در دستگاه اهل بیت

من به دوستان توصیه می کنم یکی از چیزهایی که در آن دنیا خیلی به درد می خورد خیلی خیلی کاربرد دارد این را من شاید مکرر برای شما گفتم مرحوم حاج احمد آقا یادگار مرحوم امام رضوان الله علیه پدر بزرگوارشان را خواب دیده بودند از ایشان سؤال کرده بودند که در آن عالم چه چیزی خیلی به درد می خورد کار خیر ثواب زیاد است هزاران کار خیر و ثواب است ولی آنی که کاربردش در عالم خیلی زیاد است خیلی قوی است ایشان فرموده بودند دو چیز در این عالم ثوابش و کاربردش خیلی زیاد است یک ولایت و محبت محمد و آل محمد اتصال به محمد و اهل بیت اتصال به پیغمبر و اهل بیت روی این کار بکنید سرمایه گذاری بکنید خودتان خانواده هایتان وابسته به اهل بیت پناهنده به اهل بیت ارتباط با اهل بیت نوکری در خانه اهل بیت این را من هر سال به دوستان توصیه می کنم که خیلی موقع ما می رویم مجلس روضه مهمان می شویم مثلاً می نشینیم استفاده می کنیم چایی می خوریم از ما پذیرایی می کنند خیلی از مسجدها حسینیه ها غذا می دهند پذیرایی می شویم می رویم به عنوان مهمان نه اضافه بر این سعی بکنید در دستگاه امام حسین علیه السلام در دستگاه اهل بیت خدمتگزار بشویم حالا کفش جفت بکنیم چایی می دهید ظرف می شوید جارو می کنید هر جوری که می توانید گفتم یک سید بزرگوار می گفته بود من دست شویی های مسجد و حسینیه را تمیز می کنم به افتخار این که نوکری امام حسین علیه السلام را به من بدهند

لازمه نوکری در دستگاه اهل بیت

یکی از دوستان می گفت در اصفهان عالمی بود ایشان روضه داشت صبح ها چایی می دادند صبحانه می دادند خوب ایشان می نشست خوش آمد می گفت بچه ها شاگردانش همسایه ها پذیرایی می کردند یک روز مهمان ها آمدند افرادی که برای روضه شرکت کرده بودند کسی نبود صبحانه بدهد چایی بدهد آن عالم مجبور شد خودش عبایش را در آورد نشست پای سماور و چایی ریخت پذیرایی

کرد شب خواب دید حضرت زهرا علیها السلام حضرت فرمودند فلانی امروز تو نوکر ما خانواده شدی یعنی تا حالا آقایی می کردی خوش آمد می گفتی .

شرافتمندانه ترین شغل در دستگاه اهل بیت

در خانه اهل بیت پادوی نوکری به خدا قسم بر همه شغل های عالم شرافت دارد جارو کشی در خانه امام حسین علیه السلام بروید این کارها را بکنید گوسفند بدهید فقط نروید مهمان باشید برنج بدهید روغن بدهید پول ندارید برو ظرف بشور برو چایی بده من خیلی خوشم می آید کاسبی را سراغ دارم شاید سی چهل سال است مغازه اش را ول می کند می گوید من وقف امام حسین علیه السلام هستم آقا مغازه اش صف می بندند برای مشتری من دیدم گفت اول غروب می روم تا نه و ده برای امام حسین علیه السلام چایی می دهم من ول نمی کنم بدون طمع بدون توقع بدون پاداش این می داند این ها به دردش می خورد بقیه اش را باید بگذاری و بروی .

سیره علما در خدمت به دستگاه اهل بیت

مرحوم آیت الله کمپانی استاد آیت الله بهجت رضوان الله علیه ایشان پنج شنبه ها صبح منزلش روضه داشته یکی از سنت های خوب علمای ما این بود که هفتگی روضه داشتند مراجع ما هم دارند پنج شنبه یا جمعه مناسبت ها ایام دهه محرم ایشان روضه که داشتند آیت الله کمپانی واقعاً در مقام اعلیت بوده در میان علمای نجف ، ولی روزی که روضه داشت خودش چایی می ریخت کفش ها را جفت می کرد پذیرایی می کرد با ریش سفید شخصیتی که مراجع مثل آیت الله میلانی شاگرد ایشان بودند به ایشان می گفتند آقا بگذارید ما خودمان ... می گفتند نه این مجلس فاطمه زهرا علیها السلام است مجلس امام حسین علیه السلام است یک وقت آقا نماز شب ها نگرفت یک وقت کارهای دیگر نگرفت و این می دانم می گیرد.

ارزش قدم برداشتن در راه اهل بیت

این جمله ای که من زیاد به دوستان گفتم باور کنید بنده از همه عبادت هایم از نماز استغفرالله از روزه استغفرالله از تمام عبادت هایم استغفرالله یک نفر نماز می خواند مهرش را می گرفت فرار می کرد گفتند چرا فرار می کنی گفت بعضی ها نمازشان مثل گلوله می خورد به سرشان فرار می کنم توی سر من نخورد آخر این چه نمازی است که حضور قلب و اخلاص و چیزهایی که باید باشد نیست از تمام عبادت ها استغفرالله ولی آن چه که مربوط به اهل بیت علیهم السلام است اسم امام حسین علیه السلام رویش هست مارک اهل بیت به آن خورده از عزاداری روضه خوانی حرم رفتن زیارت عاشورا این را بینی و بین الله جرأت نمی کنم بگویم استغفرالله نمی گوییم حق این ها را ادا می کنیم ها ولی چون اسم امام حسین علیه السلام رویش هست می ترسم از بقیه چیزها منهای اهل بیت واقعاً استغفرالله ولی آن چه که اسم و مارک این خانواده به او خورده چون روایات ما می گوید اگر کافر مسیحی زرتشتی نصرانی یهودی حتی ریاکار برای اهل بیت قدمی بردارد یک چیزی به او می دهند نمی گوییم آن ثواب کامل را به او می دهند ولی روایات است الآن فرصت نیست برایتان بخوانم .

توجه اهل بیت به خادمان غیرمسلمان

زرتشتی در کرمان یکی از دوستان ما میزبان ما بود چند وقت پیش در کرمان گفت حاج آقا در کرمان زرتشتی است عاشق امام حسین علیه السلام است ده شب روضه خوانی مفصل هر شب هم شام می

دهد الله اکبر امام حسين عليه السلام چه کرده واقعاً زرتشتي است مسلمان نیست در زمان امام هادي عليه السلام یک شخصي مسيحي بود ولي به امام هادي عليه السلام علاقه داشت تا آخر هم مسلمان نشد براي حضرت نذر مي کرد نذورات مي آورد هديه مي آورد امام هادي عليه السلام اين حديث در منتهي الآمال است در سفينه است در بحار است حالات امام هادي عليه السلام را ببينيد بعضي از اين خشک مقدس ها نادان ها که خيلي نفهم بودند به امام اعتراض مي کردند آقا اين مسيحي است نصراني است چه فايده اي دارد حضرت فرمودند : «ان اقواماً يزعمون ان حنبا لا ينفع هذا و امثال كذب والله ان حنبا ينفع هذا و امثال» (بحار الانوار ج ۵۰ ص ۱۴۴) بعضي ها فکر مي کنند محبت ما براي غير مسلمان نیست فايده ندارد به خدا قسم اين را اشتباه مي کنند خطا رفته اند محبت ما حتي به غير مسلمان هم اثر دارد حالا يا تخفيف عذاب مي دهد يا عاقبت به خير مي شود يا وسعت عمر يا روزي زياد عمرش زياد مي شود خدا یک چيزي توي کاسه اش مي گذارد نمي گوييم آن ثوابي که به مؤمن خالص است را به او مي دهند مسلم است درجه ها کلاس ها فرق مي کند.

ارزش گره گشائي از مشکلات مردم

يکي فرمود چيزي که توي آن عالم خيلي به درد مي خورد اين ها را نگه داريد خيلي به درد مي خورد ان شاء الله عمل کنيد به اين عرائض پيوند با اهل بيت ولايت اهل بيت دوستي اهل بيت در دل هايمن شعله ور بشود پيروي اهل بيت فرامين اين ها را اجرا کنيم فرمود فرزندم اين چيز در آن عالم خيلي به درد مي خورد دوم چيزي که امام راحل فرمودند خيلي توي آن عالم بازتاب دارد خيلي به درد مي خورد گره گشائي از کار بندگان خدا احسان به بندگان خدا تا مي توانيد دلي را شاد بکنيد گره اي را باز بکنيد یک کسي به خاطر یک چک یک سفته مي خواهد زندان بيافتد یک کسي در معرض معتاد شدن است یک کسي دخترش جهاز ندارد شغل ندارد بچه اش مشکل درس دارد مشکل دانشگاه دارد مشکل برو بيا دارد مشکل اجاره خانه اش عقب افتاده خدا ثروتمندها را وسيله امتحان آزمائش قرار داده ببيند چي کار مي کنند حداقل به نزديکان خودش فاميل هاي خودش دلال خير مي توانيم بشويم خيلي از ما ها گره گشائي از کار بندگان خدا مي توانيم بکنيم .

ثواب احسان به بندگان خدا

احسان کردن به بندگان مخلص خدا آن قدر بازتاب عجيبی در عالم دارد از حج عمره نماز مستحبي روزه اين ثوابش بيشتتر است روايت قضاي حاجت مؤمن را ببينيد غوغا است مي فرمايد که اگر کسي دل مؤمني را با گره گشائي باز بکند به خدا قسم دوازده امام را شاد کرده خدا را از خودش خوشنود کرده (الکافي ج ۲ ص ۱۸۸) متقابلاً هم کسي مؤمني را اذيت بکند آزار برساند دوازده امام را اذيت کرده پيغمبر را اذيت کرده خدا را ناخشنود کرده (مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۹۹)

روايت عجيبی ديديم مرحوم مجلسي در بحار نقل کرده است همه اش مقدس گري نداشته باشيم بعضي ها هستند فقط دنبال ذکر دعا و عبادت هاي خشک عبادت بايد بازدهي داشته باشد بي مایه فتيور است بايد با مال و جانت هم جهاد بکني چون ذکر دعا عبادت ظاهري اين خيلي معونه اي ندارد اين راحت است اما بايد خمس بدهي زکات بدهي صلّه رحم بکني دلي را شاد بکني در راه خدا چقدر مال مي دهی چقدر بدنت را در راه خدا مصرف مي کني کار راه اندازي در کار بندگان مي کني .

روایت دیدم : «من قضا حاجه اخيه المؤمن فکانما عبد الله تسعه الاف سنه صائماً نهاره قائماً ليله»
(مستدرک الوسائل ج ۷ ص ۵۶۴)

الله اکبر این یک روایت از صدها روایتی است که گره گشایی کار بندگان خدا را می گوید به خدا قسم اگر ما این دستورات دینی را رعایت می کردیم فقیر نداشتیم مشکل نداشتیم گرفتار نداشتیم یک کسی را خدا می برد بالا یک کسی را می آورد پایین می خواهد ببیند ما چي کار می کنیم یک برادر هست از ثروت دارد می ترکد آن قدر زمین دارد ملک دارد پاساژ دارد یک برادری هم هست می بینی آه در بساط ندارد اصلاً به فریاد این نمی رسد چرا ما این طور شده ایم چرا این طور شده ایم همه اش گردن حکومت ها و دیگران نیندازیم خود ما اگر دلسوز باشیم مهربان باشیم هر کسی اگر اطرافیان و فامیل خودش را یک بررسی بکند مشکلاتشان را حل بکند هر چقدر می تواند روایت می فرماید اگر کسی حاجت برادر مؤمن را برآورده بکند مثل این است که نهصد هزار سال نهصد هزار سال یعنی چي یعنی چند تا حضرت آدم و حوا آمده اند و رفته اند از زمان حضرت آدم و حوا تا الآن حدود ده هزار سال است پیغمبر ما هزار و چهار صد سال قبل عیسی مسیح دو هزار و هشت سال قبل میلاد حضرت مسیح برو همین طور عقب تر تا زمان حضرت آدم و حوا حدود ده هزار سال قبل نهصد هزار سال یعنی چند نسل از آدم و حوا آمدند قیامتشان را طی کردند تا ما رسیدیم به فینال نهصد هزار سال شبها را عبادت کرده روزها را هم روزه گرفته به کی می دهند به کسی که گره یک مؤمنی را باز بکند دلی را شاد بکند ما واقعاً غافل هستیم از این عمل بزرگ یک کسی که گمراه است را هدایتش بکنیم بی نماز را نماز خوانش بکنیم بی حجاب را با حجابش بکنیم این آقا معتاد است گرفتار دود است نجاتش بدهیم کمکش بکنیم محبت به او بکنیم نصیحت بکنیم هر کاری می توانیم بکنیم هر حيله اي داري بزن فرمود پسر من دوم چیزی که در این عالم خیلی بازتآب دارد گره گشایی و احسان به بندگان خدا است

تقاضای امام حسین علیه السلام از شمر در لحظات پایانی

اولیا خدا اگر به یک کسی هم یک چیزی می گویند انجام بده کمک کن می خواهند دستش را بگیرند می خواهند کمکش کنند آقا اباعبدالله علیه السلام اگر می فرماید کسی است یاری من بکند یعنی کسی است من یاریش بکنم اگر می فرماید کسی است به من آب بدهد یعنی کسی است من به او آب بدهم من به او رحم بکنم من شفاعتش را بکنم این فرمایش را من زیاد گفتم مرحوم آیت الله شاه آبادی استاد امام رضوان الله علیه فرمودند تقاضای آب امام درست است حتی اگر از شمر هم تقاضا کرده باشد ولی جهتش باید ببینیم چیست؟ آقا اباعبدالله آن لحظه آخر به شمر فرمودند که به من آب بده من پیش جدم پیغمبر از تو شفاعت می کنم امام که این همه مصائب و آزار را تحمل کرده این دقیقه های آخر را هم قطعاً می تواند تحمل بکند چرا از شمر تقاضا می کند به خاطر این که می خواهد از شمر شفاعت بکند دستگیری بکند اگر شمر این لحظات آخر به امام آب می داد موفق به کشتن امام نمی شد رحمت خدا او را می گرفت : «ارحم ترحم» (مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۵۵)
تا رحم بکنی اگر علی اصغر را آورد تا مردم رحم بکنند تا رحمت خدا آن ها را بگیرد سفره شفاعتش را پهن کرده می خواهد از شمر هم شفاعت کند :

ترسم که شفاعت کند از قاتل خود - از بس که کرم دارد و آقا است حسین

سفره اش را پهن کرد از طرف من مانعي نيست شما آب بده من پيش جدم شفاعت مي كنم ولي آن ملعون ازل تا ابد بي لياقت گفت من يك درهم يزد را با شفاعت جدت عوض نمي كنم خدا لعنتش كند خدا عذابش را زياد كند ما در زيارت عاشورا مي گوييم «و لعن؟ الله شمراً و لعن؟ الله ال زياد و آل مروان».

لطف و عظمت والاي امام حسين عليه السلام

آنها قابليت نداشتند اما از طرف اينها سفره پهن بوده كسي كه اين قدر مهربان است سفره اش را براي شمرها پهن مي كند با دوستانش چي كار مي كند :

دوستان را كجا كني محروم - تو كه با دشمنان نظر داري

چه كسي مثل امام حسين عليه السلام خيرخواه بود دلسوز بود فدا شد در خارج يعني واقعاً مي خواهد از همه دستگيري كند ، لطف و عنايتش همه را فرا بگيرد اين طور فدا شد به خدا قسم اگر امام حسين عليه السلام نبود نه دين بود نه اسلام بود نه پيغمبر بود آقا چرا پيغمبر مي فرمايد : «انا من حسين و حسين مني» (بحار الانوار ج ۳۷ ص ۷۴)

معلوم است امام حسين از من است «حسين مني» فرزند پيغمبر است گوشت و پوست همه چيزش از پيغمبر است شكي نيست «حسين مني» خيلي معني اش روان است اما اول شخصيت عالم مي گويد «انا من حسين» اين را يك شخصيتي خيلي حرف قشنگي است مي گفت اين را نمي توان معني كرد معني نكنيم خيلي بهتر است «انا من حسين» تحت لفظي اش مي شود پيغمبر مي گويد من هم از حسين حسين از من است معلوم است من پيغمبر هم از حسين يعني اگر اين آقا نباشد پيغمبر هم نيست لا اله الا الله هم نيست مکتب نيست دعا نيست قرآن نيست امام راحل فرمود اسلام را اين محرم و صفر بيمه کرده است خون اباعبدالله بود درخت اسلام را آبياري کرد درخت توحيد را و گر نه چيزي نبود و الآن هم اين موج دارد دنيا را مي گيرد اي كاش مي رفتيد خارج ميديد امام حسين عليه السلام چي كار کرده هيچ كسي مثل محرم و امام حسين عليه السلام نمي تواند اين همه جمعيت را در دنيا در داخل و خارج جمع بكند.

كرامت امام حسين عليه السلام به آيت الله حائري يزدي

نقل مي كنند حاج شيخ عبد الكريم حائري رضوان الله عليه مؤسس حوزه علميه قم شاگرد ايشان مرحوم آيت الله سيد اسماعيل هاشمي در اصفهان ايشان براي من نقل كرد فرمودند قبل از شروع نماز ايشان سه مرتبه سلام به امام حسين عليه السلام مي دادند عاشق واقعي امام حسين عليه السلام بودند؛ خواب ديده بود كه دو سه روز ديگر مي ميرد داستانش را مفصل نوشتند و قطع اميد مي كنند ديگر رو به قبله اش مي كنند در حال جان دادن بوده ملك الموت مي خواسته ايشان را قبض روح كند ايشان مي گفت در آن لحظه آخر كه روح از بدنم داشت مي رفت بيرون سرم را گرداندم ايشان در كربلا بوده سرم را برگرداندم طرف حرم حضرت گفتم يا اباعبدالله من از مردن و رفتن واهمه اي ندارم اما دوست دارم در دين شما و مکتب شما يك خدمتي بكنم بعد از دنيا بروم گفت وقتي اين التماس را كردم ديدم يك فرشته اي آمد به ملك الموت گفت آقا اباعبدالله گفت اين عبدالكريم به ما متوسل شده است مهلت بدهيد چند سال فرشته مرگ رفت ملك الموت رفت گفت به هوش آمدم ديدم روي من را انداختند و دارند گريه مي كنند فكر كردند من فوت كردم حالا مي

خواهم بلند بشوم بدنم را نمی توانم تکان بدهم گفت با زحمت بدنم را یک تکان دادم گفتند نمرده بدنش را تکان می دهد خلاصه پارچه را برداشتند من را بلند کردند دوباره برگشتم این را مفصل پسر ایشان می گفت که بعد ایشان آمدند حوزه علمیه قم به برکت معجزه امام حسین علیه السلام خیلی هم ایشان عاشق امام حسین علیه السلام بوده روز عاشورا علما طلبه ها را جمع می کرده از مدرسه رضویه سینه می زدند دسته در می کردند خود ایشان در کربلا بوده مداحی نوحه خوانی می کرده صدای بلندی داشته سینه زنی می کرده مداحی می کرده شیخ عبد الکریم می دانید ایشان درس در حوزه علمیه می دادند هر روز محرم هر روز قبل از شروع درس یک روضه خوان را دیده بودند یک چند دقیقه ای قبل از شروع درس توسل به امام حسین علیه السلام روضه امام حسین علیه السلام بعد درس را شروع می کردند این درس بود که امام درست شد آیت الله گلپایگانی درست شد آیت الله بهاء الدینی آیت الله مرعشی نجفی آیت الله خوانساری مراجع بزرگ پای این درس که با روضه امام حسین علیه السلام شروع می شد بعد از فوتش هم چندین نفر خواب دیدند .

مرحوم آیت الله حائری فرزند حاج شیخ مرتضی ایشان کتابی دارند سر دلبران آیت الله استاد جمع آوری کردند آنجا ایشان را نوشته اند که ایشان عاشق امام حسین علیه السلام بودند در سن پیری می خندیدند می گفتند آرزو بر جوانان عیب نیست عار نیست آن قدر دلم می خواهد بروم کربلا دلم برای کربلا پر می کشد وقتی فوت کرد عده زیادی در کربلا در قم خواب دیدند که حاج شیخ عبد الکریم رفته کربلا ملائکه در دروازه شهر کربلا جمع شدند برای استقبال روح آقای حائری ایشان قبل از شروع نماز سه بار به امام حسین علیه السلام سلام می دادند به ایشان می گفتند دستوری روایتی داریم می گفتند نه روایت نداریم قبل از نماز ولی این نماز و ذکر و یاد خدا را من مدیون امام حسین علیه السلام هستم این مکتب به برکت خون امام حسین علیه السلام است.

معنای حب نماز امام حسین علیه السلام در شب عاشورا

«انا من حسین» اول شخصیت عالم می گوید من هستی ام از حسین است پس اگر تقاضای آب یا تقاضای مهلت می کند می خواهد به آن ها خدمت بکند می خواهد دست آن ها را بگیرد نصف لشکر امام حسین علیه السلام هنوز نیامده بودند شب عاشورا آمدند حضرت می داند یک عده لشکرش شب عاشورا آمدند نصف لشکر امام حسین علیه السلام شب عاشورا از لشکر عمر سعد جدا شدند و آمدند و به اضافه اینکه روز عاشورا حرّ و برادرش و غلامش و دیگران آمدند و امثال ایشان برای دستگیری از این هایی که عقب مانده بودند از قافله حضرت از دشمن مهلت گرفت می گوید من نماز را دوست دارم من این بحث آخر را خیلی می خواستم در موردش صحبت کنم ان شاء الله فرصت دیگری نمی گوید من نماز می خوانم می گوید من نماز را دوست دارم قرآن را دوست دارم دعا را دوست دارم ما چي دوست داریم استغفار را دوست دارم به خاطر دستگیری به خاطر خدا می خواهم فیض بدهم به دیگران و مهلت می گیرد و این هیچ اشکالی ندارد .

ذکر مصیبت حضرت زهرا علیها السلام

برویم در خانه صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام که باید او امضا کند این عزاداری ها را آن صاحب مجلس اصلی بی بی فاطمه زهرا علیها السلام است اولین گریه کن مجلس آقام حسین علیه السلام مادرش فاطمه زهرا علیها السلام است خدا می داند حضرت فاطمه علیها السلام صاحب

مجلس است آن عارف دید که حضرت زهرا علیها السلام فرمود حالا نوکر ما شدي روايت داريم از پیغمبر خدا صَلَّي الله عليه و آله و سَلَّمَ که فرمود روز قیامت که مي شود بي بي فاطمه زهرا علیها السلام پیراهن غرق به خون آقا اباعبدالله را مي آورد در صحراي محشر در خانه خدا شکوه مي کند خدایا تو حکم کن بین ما و کسانی که به فرزندان ما ظلم کردند بعد دعا مي کند: «اللهم اشفعني في من بکي علي الحسين عليه السلام»

خوشا به حال شما دل حضرت زهرا علیها السلام را شاد مي کنید فرمود کسي براي امام حسين عليه السلام اشک بریزد دل فاطمه زهرا علیها السلام را شاد کرده است دل پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام را شاد کرده است حضرت زهرا علیها السلام پیراهن غرق به خون را مي آورند مي گویند خدایا هر کس براي حسين من گریه کرده من مي خواهم از او شفاعت بکنم شفاعت مي کند (بحارالانوار ج ۴۵ ص ۱۳۲) از گریه کن هاي فرزندش اباعبدالله الحسين عليه السلام اما خود اباعبدالله عليه السلام دنبال جنازه مادر چه حالي داشت چه حالي داشت زينب کبري علیها السلام چهار ساله دنبال جنازه مادر بايد برود چه حالي داشت مولا امیرالمؤمنين عليه السلام آن زماني که بدن آزردن حضرت را در قبر گذاشت فاطمه جان؛

تو نقش زمین گردیدی و من ترسیدم - تو ناله زدی و من به خود پیچیدم - بند کفنت را به لحد بگشودم - رویت که نشان من ندادی دیدم .

صورت آزردن زهرا علیها السلام را روي خاک قبر گذاشت خاک روي قبر ریخت اما نوشتند که وقتي آقا از دفن فاطمه زهرا علیها السلام فارغ شد همه غم هاي عالم روي او هجوم آورد چه کند دل مولا آرام بگیرد یک وقت دیدن آقا خم شد و این صورت وجه الهي را روي خاک قبر گذاشت اینجا امیرالمؤمنين عليه السلام صورت روي خاک زهرا علیها السلام گذاشت فرزندش هم اباعبدالله در کربلا صورت کنار بدن قطعه قطعه علي اکبر گذاشت هر چه کردند آرام نشد تا خم شد و صورت به صورت علي اکبر گذاشت. «علي الدنيا بعدک العفا» (بحارالانوار ج ۴۵ ص ۴۴)

لا حول و لا قوه الا بالله العلي العظيم
\$

##شرایط ازدواج

شرایط ازدواج

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمُ أَعْدَاءَ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

ازدواج آسان و دوري از رسومات غلط

متأسفانه الآن در ازدواج سخت گيري زياد شده است. در ازدواج بايد دنبال کسي که با شرايطمان مناسب است باشيم يا اينکه مقداري از ما پايين تر باشد. يکي از دوستان روحاني اصفهاني، پسري

نوزده ساله داشت که دانشجویی خوش تیپ و خوشگل بود. او می گفت پسر دانشگاه تهران درس می خواند و همه دخترهای کلاس خاطرخواه او شده اند. پسر من هم از یک خانواده مذهبی در اصفهان به آنجا رفته بود من فوری یک خانواده مذهبی که وضع مالی شان خیلی بالا نبود اما دارای اخلاق خوب و تربیت خوب بودند را برایش عقد کردم. پس اگر مقداری شرایط را پایین تر بیاوریم، مشکلات خیلی زود حل می شود.

الآن خصوصاً در شهرهای بزرگی مثل اصفهان و قم، مهریه ها و خرید بازارهای سنگین، یک مشکل عمده در راه ازدواج جوانان شده است. این ها خلاف شرع است. این رسم ها و طلسم ها را بشکنیم. می شود شکست. مقداری از خرج ها و خریدهای کذایی را کنار بگذاریم.

سفارش به مهریه های متناسب

بنده دو تا داماد دارم که هر دو دکتر هستند. داماد اول که آمد از برخورد ما خیلی تعجب کردند. چون وقتی گفتند مهریه چقدر باشد؟ من گفتم: ما اصلاً مهریه نمی خواهیم ما داماد را پسندیده ایم. داماد هم دختر ما را پسندیده است. ما خود داماد را می خواهیم ایمن، اخلاق، تقوای، سابقه و اصالتش را می خواهیم. این ناهنجاری ها، شرایط ازدواج را حاد می کند. متأسفانه شنیده ام که می گویند اگر مهریه کم باشد داماد فوری طلاق می دهد. در حالی که دامادی که عروس را نخواهد اگر مهریه سنگین هم باشد آن قدر او را شکنجه و آزار روحی می دهد که عروس بیچاره می گوید مهرم را می بخشم جانم آزاد.

معرفت حضرت زهرا علیها السلام در تعیین مهریه

مهریه حضرت زهرا علیها السلام پانصد درهم نقره بود. علاوه بر این ایشان فرمود می خواهم مهریه من شفاعت گناهکاران امت پدرم باشد و سندی از طرف خدا نازل شد و به ایشان دادند. این نشانه معرفت ایشان است.

یکی از علت های بالا رفتن سن ازدواج

لقمه های کوچکتر برداریم. آقای که سی سال سن دارد فقط دنبال خانواده هایی که تقاضاهایشان بالا است نرود. حاج آقای دولابی خدا رحمتش کند می فرمودند در روستاها خانم هایی هستند که جمال و عفت دارند، شوهر دوست هستند، اهل سازش و زندگی هستند خانه دار هستند اما کمی آداب شهر را بلد نیستند، به این بهانه ها نگوییم که زن از روستا نمی گیرم. بگذار دیگران بگویند تو روستایی گرفتی. این طلسم ها را بشکنید. دنبال پز و سر و صدا و اسم و رسم نباشید این فیس های بیجا ما را بیچاره کرده است و سن ازدواج ها را بالا برده است.

آسان گیری در ازدواج

باید آسان گیری را در خانواده ها رونق بدهیم. چند نفر که این کار را بکنند بقیه هم یاد می گیرند. تالار گرفتن جزء واجبات نیست. سوره دادن مستحب است واجب نیست. اگر برای حرف مردم سخت گیری می کنید بدانید که مردم همیشه و در هر صورت حرف می زنند همان هایی که در تالار می آیند و پنج نوع غذا می خورند؛ غذا را که خوردند، آروغ شان را می زنند و می گویند فلان فلان شده این پول ها را از کجا آورده است. چشم می زنند. غیبت می کنند. اگر خانواده تان مانع آسان گیری می شوند با آنها صحبت کنید و آنها را راضی بکنید.

جریان خواستگاری از دختر آیت الله بهاء الدینی

مرحوم آقای بهاء الدینی هشت تا دختر داشت که همه هم زنده هستند و دو تا پسر داشتند که یکی از آنها زمان خود ایشان فوت کرد و الآن پسر دیگرشان زنده هستند. شب ها چون خانه ما نزدیک بیت ایشان بود برای نماز به آنجا می رفتیم که یک شب طلبه ای به من گفت شما زیاد خدمت آقا می رسید و من اهل کاشمر هستم و می خواهم خانواده ام را از کاشمر برای خواستگاری دختر آقای بهاء الدینی به قم بیاورم شما با آقا صحبت کنید ببینید راهی هست که ما را به دامادی بپذیرند. گفتم چشم و این طلبه رفت. من به ذهنم آمد که ما چه سنخیتی با آقا داریم باید یک آیت الهی هم شأن آقا به خواستگاری دخترش بیاید ولی حالا چون به این طلبه وعده داده بودم باید به آقا عرض می کردم. فردا قبل از نماز زودتر آمدم. آقا تنها بود و نشستم خدمت آقا و جریان را به آقا گفتم. آقا یک تأملی کردند و فرمودند که ما در کار بچه هایمان دخالت نمی کنیم و به عنوان مشاور فقط دخالت می کنیم. حق انتخاب با دختر و با پسر است هر کسی را بپسندند ما هم نظرم را می دهیم. ایشان فرمودند از طریق خانم ها با صبیحه ما و مادرش یک تماس بگیرند و ببینند آنها می پسندند یا نه. دخترهای من نه تنها باری بر من نیستند بلکه کمک من هم هستند و همین دختری که الآن موقع ازدواجش است و به خواستگاری اش آمده اند؛ در خانه قالی می بافد. جهازش را هم خودش تهیه کرده است و خممش را هم به من می دهد. از این دخترها هشت تا که کم است هشتاد تا آدم داشته باشد کم است. انسان اگر زندگی را آسان گرفت و بچه را درست تربیت کرد تا پایان راحت است.

اهمیت پذیرش قلبی و به دل نشستن در ازدواج

یکی از شرایط اصلی ازدواج، پذیرش قلبی از ناحیه دو طرف است. و در این زمینه روایات فراوانی هم داریم که بر این مسئله تأکید کرده اند.

عوام تعبیری دارند تحت عنوان به دل نشستن، من به این اعتقاد دارم و معتقدم خانمی که شاید خیلی قیافه نداشته است ولی به دل طرف مقابل بنشیند و یا آقای که شاید خیلی قشنگ نباشد به دل آدم می نشیند و به تعبیر عوام می گویند: فلانی گوشتش شیرین است، فلانی گوشتش تلخ است، فلانی تودل برو است و یا فلانی تودل برو نیست، همچنین حضرت امیر علیه السلام هم در وصیتشان به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمودند: اگر با کسی ملاقات کردی که به دلت نشست، حتی اگر عمل خوبی هم نداشت؛ او را بپذیر و اگر کسی را دیدی که از اول به دلتان ننشست، حتی اگر هیچ کار خلافی هم از او ندیدی؛ او را نپذیرید.

به اعتقاد من این به دل نشستن در ازدواج خیلی مهم است که دختر و پسر به دل همدیگر بنشینند و مهرشان به دل هم دیگر بیفتد.

پرهیز از بلند پروازی در امر ازدواج

اگر خانواده یک موردی را که شرایطش را می پسندید احتیاج به استخاره ندارد. انسان نباید تصور کند که همسری با شرایطی کامل داشته باشد. فکر نمی کنم برای کسی این موقعیت پیش بیاید که همسرش انسان کامل و جامعی باشد متأسفانه برخی ها شرایطی را می گذارند که اصلاً درست نیست مثلاً می گویند من دختر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را بگیرم یا خانم ها می گویند یا یک

آقايي باشد که خوش تيب باشد حقوقش بالا باشد خانه داشته باشد ماشين داشته باشد به خواستگاري من بيايد. اين ها بلندپروازي است و بايد اين تفکرات را کنار گذاشت. ما حديث داريم کسي که خوبي هاش بر بدتي هاش غالب است «فهو من الکاملين» دنبال انسان بدون عيب نگرديد و الا بدون همسر مي مانيد. دوست بي عيب پيدا نمي شود. عالم بي عيب پيدا نمي شود غذايي که هيچ شبهه اي در آن نباشد پيدا نمي شود. عمل خالص هم کم است. جايگاه استخاره

استخاره وقتي کاربرد دارد که انسان تحقيق کرده مشورت کرده است ولي باز هم به جواب دست نيافته است و دچار تحير شده است. يعني قبول و رد خواستگار يکسان است. آدم حيران است و نمي داند چه کند. اگر همدیگر را دوست دارند ديگر جاي استخاره نيست. اخلاق و ديانت اصلي ترين شرط همسر

عشق هايي که از هوس نشأت گرفته باشد عاقبت خوبي ندارد به قول مولوي در کتاب مثنوي: عشق هايي کز پي رنگي بود - عشق نبود عاقبت رنگي بود .

اين عشق هاي رنگارنگ، زودگذر هستند. کسي يک روز خاطر خواه اين آقا يا دختر است، روز ديگر خاطر خواه کس ديگري مي شود. اما اگر محبت صحيح باشد و شرايط ديگر هم همراهش باشد مشکلي نيست در روايات ما علاوه بر شرط محبت و عشق به شرايط ديگري هم اشاره و پافشاري شده است. در اسلام به اخلاق و ديانت همسر خيلي مانور داده شده است. اينها بايد جزء شرايط اصلي باشد.

نقش انسان در نتيجه ازدواج

کسي که مي خواهد ازدواج کند؛ قبل از آن تکاليفي به دوش دارد که بايد انجام بدهد تا ان شاء الله موفق باشد. دعا، توکل، توسل، تحقيق و مشاوره از جمله کارهايي است که بايد انسان انجام بدهد. بايد شرايط را به تا جايي که توان دارد بسنجد. اما نتيجه کار دست انسان نيست بلکه دست خداست. به طور مثال؛ کشاورز زمين را شخم مي زند بذر مي پاشد و توکل به خدا مي کند، وظيفه اش را انجام مي دهد. اما آيا اين دانه رشد مي کند يا نه. زود رشد مي کند يا دير، آيا باران خواهد آمد، دير مي آيد يا زود. دست خداست. پس بايد توجه داشت که هميشه فقط بخشي از کار دست ماست و بخش مهمي از آن هم دست خداست.

اهميت تحقيق در انتخاب همسر

اگر انسان قبل از ازدواج شرايط و موقعيتش را درست بررسي و تحقيق کند ازدواج ناموفق پيش نمي آيد و اين کساني که ازدواج هاي ناموفق داشته اند بايد اين مسئله را بررسي کنند. مثلاً خانمي که چند سال با شوهرش به دادگاه رفت و آمد دارند؛ مي گفت شوهر من که خواستگاري آمد گفت من چندين مدرک و شغل دارم، و من اصلاً تحقيق نکردم در حالي که اين آقا خيلي حقه باز بوده است و همه مدارکش تقلبي بوده است. پس بايد در همه کارها خصوصاً در امر ازدواج تحقيق و مشورت کنيم. اما نتيجه دست خداست و بايد راضي به رضاي او باشيم.

اهميت توکل بعد از تحقيق در انتخاب همسر

انسان ممکن است تحقیق کند و ببیند این شخص الآن انسان خوبی است مثلاً متدین و پاک است و یا باحجاب و متدینه است ولی آینده قابل پیش بینی نیست که یک سال دیگر چه می شوند و قابل تضمین نیست. ممکن است الآن متدین باشد ولی یک سال دیگر این طور نباشد. اینجاست که نقش توکل به خدا خیلی روشن می شود. البته این امر استثنا هم دارد مثلاً غیر از ازدواج پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت زهرا علیها السلام با امیرالمؤمنین علیه السلام که انسان های کاملی بودند ازدواج بی نقصی سراغ نداریم. بالاخره در هر خانواده ای بگو مگو و مشاجره هست. اخلاق و سلیقه همه افراد با هم یکسان نیست. پس ما باید تسلیم و راضی به رضای الهی باشیم.

صبوری در مقابل همسر بد

نمونه های فراوانی داریم که امامان علیهم السلام و اولیای خدا همسرانی داشتند که اذیت می کردند و آنها به امر خدا با آنها ازدواج می کردند. مرحوم آقای انصاری همدانی همسری داشتند که خیلی ایشان را اذیت می کرد شکنجه می داد ولی رشد ایشان و کمال ایشان در سازگاری با او بود.

دعانویسی، جادو و طلسم

اساساً در اسلام تسخیر جن و فرشتگان و طلسم بستن جزء شغل های حرام است یعنی اگر کسی در این وادی باشد یا دیگران را به این وادی رهنمون کند کار حرامی کرده است. و متأسفانه این مسائل خیلی باب شده است و مانعی برای ازدواج شده است. اکثر کسانی که ادعا می کنند که بخت کسی را بسته ام یا بازکرده ام؛ دروغ و اوهام است. البته ممکن است در مواردی کسی طلسمی داشته باشد یا تسخیر جنی داشته باشد یا مثلاً در روحیه شخصی بتواند اثر بگذارد؛ یک دعایی خوانده باشد و دل طرف را زده باشد. اما این موارد خیلی کم و خاص است. البته دعای بطلان سحر هم در مفاتیح الجنان داریم. باید توجه داشت که اگر بنا باشد این ها مؤثر باشند نظام عالم به هم می خورد.

ارتباط زمان خواستگاری

به عقیده بنده اگر پسر و دختر در جایی که خلوت نباشد؛ می توانند صحبت بکنند به شرطی که طرفین مطمئن باشند به ازدواج منجر می شود. آنها می توانند از طریق تلفن یا نامه یا حضوری با هم صحبت کنند. اما در جایی که به هیچ وجه شرایط طرف مقابل با شما سازگار نیست جای صحبت و تلفن و نامه نیست. یکی از آفات این طور ارتباطها متأسفانه غلبه فضای احساسی بر طرفین است. بنده هم دامادهایم را برای صحبت های ازدواج و آشنایی؛ یک جای دنج و خلوت در بیرون شهر بردم. و تمام صحبت هایشان را در حضور پدر و مادرها انجام دادند.

اهمیت صداقت در ازدواج

آقای دولابی این جمله را زیاد می فرمودند که صدق شمشیر خداست هر کجا برود می برد و می رود. انسان بداند با چه خانواده ای آشنا و فامیل می شود هر دو شرایط و موقعیتشان را بگویند هم خوبی ها و هم اشکالات را بگویند. حتی اگر مریضی خاص و حادی دارد قبل از ازدواج بگویند تا زندگی در آینده و بعد از عقد متلاشی نشود.

البته گفتن همه چیز در ابتدای امر نیاز نیست. برای چیزهایی که می خواهید بگویید مشورت کنید. آنچه که در ابتدای ازدواج و قبل از آن خیلی مهم است شناخت روحیات همدیگر و موقعیت و شرایط خانوادگی است.

حرمت خلوت با نامحرم

اجتماع زن و مرد در یک جای خلوت که کس دیگری نباشد و راه ورود به آنجا نداشته باشد؛ حرام و گناه کبیره است. چون شیطان مطمئناً در این طور مکان ها حضور دارد. دختر و پسر نسبت به همدیگر جذبه دارند. روایت داریم که انسان نباید خودش را در معرض گناه قرار دهد.

کفو هم بودن

در اسلام به هم کفو بودن و هم شأن بودن تاکید شده است. یعنی طرفین باید اخلاق، دین و شرایط اجتماعی شان با هم سازگار باشد. اما در عرف جامعه به جای اهمیت به این مسائل چیزهای دیگری مهم شده است مثلاً می گویند باید سن پسر بیشتر از دختر باشد و عرف هم این را پذیرفته است. اساساً سن ملاک ازدواج نیست. خیلی ها بوده اند که اکثر شرایط و موقعیت هایشان با هم سازگار بوده است ولی ازدواجشان شکست خورده است. در ماجرای ازدواج حضرت خدیجه علیها السلام با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت خدیجه علیها السلام پانزده سال از ایشان بزرگتر بود ولی ازدواج کاملی داشتند.

دخالت نزدیکیان

دید شده که گاهی فامیل های نزدیک شرایط را برای ازدواج دو جوان آن قدر سخت می کنند که اصل قضیه ازدواج از بین می رود. از اول سعی کنند که خیلی دیگران را دخالت ندهند، دایی یک حرف بزند، عمو یک حرف دیگر بزند. این قدر نیاز به توسعه نیست که همه فامیل نظر بدهند. البته اگر بتوانیم با ملایمت و محبت پدر و مادر و دیگران را راضی و قانع بکنیم خوب است. با دعوا و قهر و جار و جنجال کار به جایی نمی رسد.

به طور کلی ازدواج با کسی که به لحاظ معنوی هم شأن نیست توصیه نمی شود اما اگر کسی مطمئن است؛ می تواند با اخلاق، رفتار و خوبی همسرش را به لحاظ معنوی تغییر بدهد ایرادی ندارد ولی نباید طوری باشد که ما برویم یک غریقی را نجات بدهیم و خودمان هم غرق شویم.

صبر در مشکلات بعد از ازدواج

اگر بعد از ازدواج انسان دچار بحران شد؛ انسان هر چه می تواند باید تحمل کند. در تاریخ آمده است که پیغمبرانی داشتیم که همسران بدی داشتند و حتی آنها را به قتل رساندند ولی آنها تحمل می کردند چون که این صبر و مدارا و عفو موجب رشد و کمال معنوی اش می شد. باید این نگاه را داشت و ترویج کرد.

مرحوم حاج سید هاشم حداد که یک عارف و سالک بود علت توفیقات معنوی اش، تحمل سختی ها و شکنجه هایی بود که خانواده و مادرزنش به او می دادند. او همه اینها را تحمل می کرد. همین طور همسر مرحوم آقای انصاری همدانی که سم خورد تا کشته شود و شوهرش را زندان یا اعدام بکنند اما مرحوم آقای انصاری متوجه می شود و ایشان را مداوا می کنند. برادرزن هایش به ایشان گفتند: خواهرمان شما را خیلی شکنجه می دهد، اگر اجازه بدهید طلاق بگیریم که ایشان فرمودند: من

خواهرتان را تحمل می‌کنم اما شما او را تحمل نمی‌کنید و اذیتش می‌کنید او را می‌زنید. نقل کرده اند که ایشان حتی بعد از مرگ همسرش برای او دعا می‌کرد که خدایا عذابت را از خانم من بردار.

توجه کنیم که هیچ کسی بدون عیب نیست. باید با عیوب هم بسازیم. منتها اگر دیگر چاره ای نبود و به قول مردم کارد به استخوان رسید باید طلاق گرفت و توجه کنیم که جدایی آخرین گزینه است. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم بعضی از خانم هایشان را طلاق دادند. یکی از خانم های پیغمبر به ایشان گفت من از شما بیزارم و ایشان هم سریع طلاقش دادند.

\$

##فلسفه ازدواج

فلسفه ازدواج

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

زوجیت تمام موجودات عالم

مسئله زوجیت در کل خلقت هست؛ یعنی در ذات همه موجودات وجود دارد. در این زمینه آیه قرآن داریم «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» [الذاریات: ۴۹] یعنی در عالم ماده غیر از خدای متعال که تک است، احد است، فرد است و واحد است؛ همه موجودات نر و ماده هستند یعنی حیوانات، درختان و گیاهان تمام شان نر و ماده هستند. در این زمان بعضی از این ها را علم امروز کشف کرده است. مثلاً برق که هم قطب مثبت دارد و هم منفی که اگر این طور نباشد انرژی و نیرو معنا ندارد. همه موجودات عالم همین طور هستند مثلاً درخت خرما نر و ماده دارد بقیه درختان و گیاهان هم نر و ماده دارند اما بشر اسرار بعضی را پیدا کرده و بعضی دیگر را پیدا نکرده است و بنای خلقت به زوجیت و نر و ماده بودن است.

زوجیت رمز بقای نسل بشر

خداوند در درون هر موجود زوجی، خدا کشش و جذبه نسبت به جنس مخالفش را قرار داده است و انسان هم یک موجود است و از این قاعده مستثنی نیست. یعنی اگر یک آقا و خانمی علاقه به همسر و ازدواج ندارد بیمار است. فطرت و درونش ایراد دارد و یا نقص روانی یا جسمی دارد. و باید مداوا کند. اساساً رمز بقای نسل بشر هم در همین است اگر این جذبه و کشش در زن و مرد نبود؛ شاید هیچ کس ازدواج نمی‌کرد. این کار خدای متعال حکمت دارد.

توجه اسلام و قرآن به ازدواج

مسئله زوجیت و کشش بین آنها ربطی به هیچ دینی ندارد و یک مسئله کاملاً غریزی و فطری است و بنای خلقت عالم بر این نهاده شده است. ولی از آنجا که مکتب اسلام اکمل همه ادیان است؛ پیغمبر

صلي الله عليه و آله و سلم و ائمه عليهم السلام و قرآن جوانب مختلف مسئله ازدواج را بيان کرده اند. از جمله؛ موقعيت ازدواج، شرايط زن و شوهر و ... و كتاب ها و روايات فراواني در اين زمينه هست كه مي توانيد مطالعه كنيد. گاهي دانشمندان خارجي يك كتاب مفصل در مورد يك مسئله كه تمام آن در يك جمله روايت آمده است نوشته اند. مثلاً در مورد آيين همسرداري و محبت انسان به همسر پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمودند: «قَالَ الرَّجُلُ لِلْمَرْأَةِ: إِنِّي أَحْبَبْتُكَ لَا يَذْهَبُ مِنْ قَلْبِهَا أَبَدًا». [الحكم الزاهرة ٤٣٣ / ١٢٧ / الترغيب في التزويج تشويق به ازدواج ... ص: ٤٢٨] يعني اينكه اگر آقا به خانم بگويد من دوستت دارم و خيلي به شما علاقه دارم هرگز از دل اين خانم بيرون نمي رود. يعني مودت را تثبيت مي كند و مي فهماند كه بايد دوستي ها را به زبان آورد چون تأثير بشتر براي تثبيت و ابقاي مودت و ازدواج و دوستي و محبت دارد.

اهميت ازدواج در اسلام

اسلام به ازدواج خيلي اهميت داده و انسان ها را بسيار ترغيب به ازدواج مي كند. نمونه اش حديث معروف «النَّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» [جامع الأخبار ١٠١ / الفصل الثامن و الخمسون في التزويج ص ١٠١] يعني روش و سيره من ازدواج است. يكي از سيره هاي محكم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم است و تهديدي كه حضرت در انتهاي حديث فرمودند: «فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» بدترين تهديد هاست. يعني جزء مسلمين و امت من نيسيد. كسي كه از ازدواج روي بگرداند «فَلَيْسَ مِنَّا» از ما نيست اين تعبير تندي است.

آثار ازدواج

همين ثواب براي كسي كه ازدواج مي كند بس است كه دو ركعت نمازي كه آدم همسر دار مي خواند بالاتر از هفتاد ركعت نمازي است كه آدم مجرد مي خواند. همچنين حديث داريم كسي كه ازدواج مي كند نصف دينش حفظ است يا محفوظ شده است و نصف ديگر دينش هم در روايت آمده است كه انسان تقوا داشته باشد. يعني خيلي از خطر هايي كه جوان ها را تهديد مي كنند از راه همين غريزه جنسي است. و از اين راه به گمراهي و گناه و آلودگي هاي مختلف كشيده مي شوند و ازدواج و همسر براي او آرامش مي آورد. همچنين ازدواج يك محسنات روي معنوي و مادي در انسان ايجاد مي كند.

لطيفه اي پيرامون شب اول قبر شخص مجرد و متاهل

شخصي را در قبر گذاشتند و ملائكه نكير و منكر پرسيدند ازدواج کرده اي؟ گفت: بله. گفتند: اين بيچاره هر چه بلا و مصيبت بوده كشيده است او را بهشت ببريد. مي گویند زن بلا است هيچ خانه اي بي بلا نباشد. شخص ديگري را در قبر گذاشتند. در قبر به او گفتند ازدواج کرده اي؟ گفت: نه. گفتند: اين عذاب نكشیده است او را جهنم ببريد تا استخوان هایش نرم شود عذاب بکشد بعد او را به بهشت ببريد. شخص ديگري را در قبر گذاشتند. گفتند ازدواج کرده اي؟ گفت: دوبار. گفتند: او را ته جهنم ببريد چون يك بلا به سرش آوردند يك بلاي ديگر هم خودش روي سر خودش آورده است اين خيلي پوستش كلفت است.

حكاياتي شيرين پيرامون مزه شوهر

نقل است که دختری به مادرش گفت: شوهر چه مزه ای دارد؟ مادرش که زن فهیمه و عاقلی بود در دلش گفت باید جوانی بدهم که هم زیبا و زبیده و هم جامع و کامل باشد اگر بگویم شوهر یک چیز شیرین و خوشمزه ای است می گوید من شوهر می خواهم. اگر هم بگویم شوهر چیز ترش و تلخ و بی مزه ای است می گوید اصلاً من شوهر نمی خواهم. بالاخره در جواب دخترش گفت: شوهر مثل ترشی است. ترشی هم به مزاج انسان می نشیند و انسان دلش می خواهد و در عین حال هم وقتی آدم می خورد صورتش درهم می شود و مثل شیرینی نشاط آور نیست. طوری است که هم دل آدم می خواهد و در عین حال زحمت دارد و آدم چهره اش درهم می شود. دختر گفت مادر واقعاً حرفت درست است. مادر گفت: چطور؟ دختر گفت: به این خاطر است که هر وقت اسم شوهر را می شنوم دهانم آب می افتد.

زنان و زندگی

زن لباس می خواهد، طلا می خواهد، خانه زندگی می خواهد، مردها خیلی دنبال تجملات و تشریفات نیستند. بیشتر، خانم ها بازار دنیا را گرم می کنند ما معتقد هستیم اگر خانم ها از خانه بیرون نیایند؛ تمام کارخانه های پارچه بافی و طلافروشی ها و همه بازار اقتصاد دنیا بهم می خورد و به برکت این خانم ها، این ها همه برقرارند واقعاً باید قدر خانم ها را بدانید. به قول حاج آقای دولابی که خدا رحمت شان کند که می گفتند اگر خانم ها نبودند شاید ما یک پیراهن هم تن مان نمی کردیم یعنی به فکر دنیا نبودیم. این خانم ها هستند که به فکر فرش و طلا و خانه و زندگی هستند واقعاً بازار دنیا را خانم ها گرم کرده اند و اگر نمی بودند شاید ما یک لباس هم برای خودمان تهیه نمی کردیم یعنی نوع مردها به فکر این چیزها نیستند؛ ولی خانم ها خیلی به فکر هستند و زندگی و معاش را تأمین می کنند.

مذمت بی همسری

اسلام جوانان را بسیار به ازدواج ترغیب کرده است و بی همسری در روایات ما مورد مذمت شدید قرار گرفته است چون انسانی که ازدواج نکرده است دست آویز شیاطین یا رفقای ناباب قرار می گیرد. حدیث داریم که اکثر اهل جهنم مجرد هستند «أَكْثَرُ أَهْلِ النَّارِ الْعُزَّابُ» [من لا یحضره الفقیه ج ۳ / ۳۸۴ / باب فضل المتزوج علی العزب ص ۳۸۴] و فرمودند «خِيَارُ أُمَّتِي الْمُتَاهِلُونَ وَ شَرَّارُ أُمَّتِي الْعُزَّابُ» [مستدرک الوسائل ۱۴ / ۱۵۶ / ۲ - باب کراهة العزوبة و ترك التزویج ص ۱۵۴] یعنی بدترین امت من آنهایی هستند که بدون همسر هستند یعنی آنهایی که وقت ازدواج شان شده است و ازدواج نمی کنند. بعضی از پدر و مادرها می گویند حاج آقا با این جوان ما برای ازدواج صحبت کن. می گوید باید حتماً خانه داشته باشم، ماشین داشته باشم. اینها خیالات بی خودی است. هر چیزی وقتی دارد از وقتش که بگذرد دیگر بی معنا می شود. دوران شکوفایی سن ازدواج از هفده هجده سالگی تا بیست و پنج سالگی است. این تاخیرهای ده پانزده ساله کار خوبی نیست. خانواده ها هم باید برخی مسائلی که سنگ جلوی پای جوان می اندازد را مراعات کنند. روایتی داریم که می فرماید در آخر الزمان عذوبت و مجرد زندگی کردن حلال و جایز است به خاطر اینکه این بنده خدا بدون ازدواج می تواند دینش را حفظ بکند اما وقتی ازدواج کند خواسته های حرامی آن خانواده از او دارند و به خاطر

خواست هاي حرام آنها ممکن است اين شخص را به جهنم بکشند اين حديث یک مورد خاص است و در آن یک مورد خاصي را اجازه داده اند.

پیامدهاي اخروي عدم ازدواج

نقل کرده اند عرفايي که مي خواستند زاهد و عابد باشند و ازدواج نکردند، آخر عمر پشيمان شدند يا بعد از مردن خواب شان را که دیده اند؛ گفتند ما اشتباه کردیم.

آيت الله ناصري نقل مي کرد پيرمردي که صاحب کرامت و داراي مقام طي الارض بود به نام حاج شيخ عبدالله و از دوستان بنده بود ازدواج نکرده بود حاج آقاي دولابي فرمودند من دخترم را حاضر شدم به ايشان بدهم ولي قبول نکرد. حاج شيخ عبدالله کارش اين بود که پياده به مشهد، نجف و کربلا مي رفت. ايشان اواخر عمر سخت پشيمان شده بود که چرا من اين سنت حسنه را به جا نياوردم و ازدواج نکردم ولي پير شده بود و ديگر نمي توانست ازدواج بکند.

مرحوم آخوند کاشي که در تخت فولاد دفن است کسي بود که ازدواج نکرده بود و نزديک قبر ايشان در تخت فولاد قبر مرحوم علامه فاني است. مرحوم بانو مجتهده امين اصفهاني در کتابش نقل کرده است که یک شخصي مرحوم علامه فاني و مرحوم آخوند کاشي را در خواب ديد ولي مشاهده کرد مقام علامه فاني خيلي بالاتر از آخوند کاشي است. تعجب کرد که آخوند کاشي با اينکه مي گویند عارف و عابد بوده و صاحب کرامت بوده چطور مقامش پايين تر از علامه فاني است. علامه فاني فرمود به خاطر سه مسئله:

يکي اينکه من سيد بودم ايشان سيد نبود. دوم من روضه خوان اهلبيت عليهم السلام بودم. براي مردم روضه مي خواندم توسل به اهلبيت عليهم السلام مي کردم. و سوم اينکه من ازدواج کردم و آخوند کاشي ازدواج نکرده بود.

اين داستان نشان مي دهد در عوالم ديگر هم آنهايي که ازدواج نکرده اند درجه شان پايين است يا ممکن است اشکال و ایرادي برايشان باشد. اگر در قديم فساد، مشکلات و سختي هاي جوانان کم تر بود دليلش سن پايين ازدواجشان بوده است. البته ما معتقد نيستم خيلي هم پايين باشد مثلاً دوازده سيزده سال که هنوز پسر يا دختر آن بلوغ و رشد را پيدا نکرده اند. رشد جسمي، عقلائي، مديريتي، فکري يا همسرداري را که بنا به فرمايش حضرت امير سلام الله عليه لازم است. «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا» [الكافي ۶ / ۵۴۰ / باب نوادر في الدواب ص ۵۳۷].

نقش توکل در ازدواج

اگر کسي نيت ازدواج دارد؛ توکل، دعا و توسل داشته باشد. من خودم که تصميم به ازدواج گرفتم یک طلبه در قم بودم که فقط درس مي خواندم. رفتم مسجد مقدس جمکران از امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف تقاضا کردم به ايشان توسل پيدا کردم گفتم خدايا واقعاً کار مشکلي است.

در حديثي نقل شده جواني به پيغمبر خدا عرض کرد که همسري براي من انتخاب کنيد حضرت فرمود: اگر من و تمام فرشته ها و همه عالم دست به دست هم بدهيم تو سراغ آن کسي که خدا براي در نظر گرفته است مي روي. به قول حاج آقاي دولابي بخش زيادي از مسئله عقد و ازدواج آسماني است. يعني تقدير نقش مهمي دارد به همين خاطر توکل و دعا و توسل خيلي مهم است. انتخاب همسر خيلي مهم است. آدم اشتباهي خانه و ماشين و فرش خانه و کالايي بخرد آن را عوض

مي کند يا شغلش را عوض مي کند ولي ازدواج اين طوري نيست که بگويي ازدواج کردم بعد مي توانم عوض بکنم. بيشترين فردي که ما در عمرمان با آن زندگي مي کنيم همسرمان است. دخترها شوهر مي کنند پسرها ازدواج مي کنند. بچه ها حدوداً هيچده سال بيست سال مهمان ما هستند بعد جدا مي شوند. ولي همسر ما تا آخر عمر در کنار ما هست يعني خوبي، بدبي، خوشي و ناخوشي او ارتباط مستقيم و تنگاتنگ با ما دارد لذا من معتقدم دعا و توسل و توکل خيلي در مسئله ازدواج نقش دارد. اين شعر حافظ خيلي معنا دارد.

تکيه بر تقوا و دانش در طريقت کافري است - راهرو گر صد هنر دارد توکل بايدش
اهميت خواست خدا در انتخاب همسر

بنده، دوستي روحاني دارم که از من بزرگ تر است و حدود پنجاه سال سن دارد. ايشان حدود سي سال است که مي خواهد ازدواج کند ولي نتوانسته موهايش مقداري سفيد شده و هنوز ازدواج نکرده است. نه اينکه نخواهد مي خواهد ولي نمي شود. با آيت الله ناصري مشورت کردند، استخاره کردند. چندين مورد هم رفته اند صحبت کردند اما ناگهان يکي از خانواده طرف مقابل مرده است. و ازدواج را به هم زدند يا استخاره شان بد آمده يا اين آقا نپسندیده است يا مادرش نپسندیده يا خواهرش نپسندیده است. مي خواهم اين را بگويم که تا خدا نخواهد نمي شود. مگر فرعون همه عالم را بسيج نکرد که حضرت موسي عليه السلام متولد نشود اما حضرت موسي عليه السلام متولد شد.

داستان توسل جوان به امام رضا عليه السلام براي ازدواج

در قم منبر رفتم. بعد از منبر تاجري گفت حاج آقا پسر من داستاني را از دانشگاه نقل کرده است و من بعد از شنيدن اين داستان غش کردم. دانشجويي مدت ها دنبال موردي براي ازدواج بود و گاهي هم رفا و همکلاسي ها سربه سرش مي گذاشتند و به او متلک مي گفتند. بعد از مدت ها تصميم مي گيرد به مشهد برود خيلي مصمم بود که کارش درست مي شود. من معتقد هستم امام هشتم قدرت دارد مي تواند بگويند «كُنْ فَيَكُونُ» [الكافي ۱ / ۱۰۹ / باب الإِرادَة أنها من صفات الفعل ص ۱۰۹] آنها ولي امر هستند «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا» [الإحتجاج ج ۲ / ۳۸۶ / احتجاج أبي إِبْرَاهِيم موسى بن جعفر ع في أشياء شتى على المخالفين ص ۳۸۵] امام امرش امر خدا است اگر بگويد بشو مي شود. حضرت رضا عليه السلام فرمود حضرت ابراهيم عليه السلام خدا را به ما قسم داد آتش بر او سرد و گلستان شد. گفت اين بنده خدا به مشهد که رسيد مستقيم به حرم رفت و به مسافرخانه نرفت. گفت من مي روم حرم کار ازدواج را از حضرت بخوهم و ازدواج را درست بکنم بعداً مي آيم. رفا هم به او متلک مي گفتند. گفت ايشان حرم رفت و خودش را به ضريح چسباند و شروع کرد به ناله کردن. مي گويد يا امام هشتم من همسر مي خواهم. يک ساعته درست بکن من اين حرف ها سرم نمي شود شما نشانه هاي قدرت خدا هستيد. يدالله هستيد. گره گشا هستيد. حلال مشکلات هستيد. من به شما عقیده دارم. من زن مي خواهم. مي گويد بعد از مدتي ضعف کردم، تصميم گرفتم بروم ناشتايي بخورم و دوباره بيايم گفتم يا امام هشتم من شما را رها نمي کنم.

گفت از صحن بيرون آمدم که ناگهان يک خانم و آقاي محترمي به من برخوردند و سلام عليک کردند و جلوي من ايستادند گفتند آقا خيلي عذر مي خواهيم خيلي شرمنده ايم سوال ما حرف ما ممکن است خيلي زشت باشد بي جا باشد ولي اسائه ادب را بپذيريد و جواب ما را بدهيد. گفتم: بفرماييد.

گفتند: شما ازدواج کردید؟ گفتیم: نه. گفتند: قصد ازدواج ندارید؟ گفتیم: چرا قصد ازدواج دارم. گفتند: بیا که بخت باز شده ما بچه دار نمی شدیم متوسل به امام هشتم علیه السلام شدیم خدا به ما دختری داد و حالا دختر ما بزرگ شده و دم بخت است و الان آمدیم دین مان به امام هشتم علیه السلام را ادا کنیم و به امام هشتم علیه السلام گفتیم یک داماد خوب برای ما برسان. دخترمان را دادی حالا داماد هم بده و ما دیشب با امام هشتم علیه السلام پیمان بستیم و گفتیم از هتل می آییم بیرون به اولین جوانی که برخوردیم می گوییم این فرستاده امام هشتم علیه السلام است. می گوید من وقتی این را فهمیدم جا زدم. گفتیم: مادر من نیست خواهر من نیست. گفتند نه موردش خیلی خوب است امام هشتم علیه السلام مگر چیز بد می رساند؟ از ما نازکردن بود که نمی خواهیم. از آنها اصرار کردن بود و مرا به زور به هتل بردند و دختر را به من نشان دادند. مهرش به دلم نشست. رفتند یک روحانی آوردند و عقد کردند و این خانم در کمتر از یک ساعت به عقد من درآمد.

پشتکار در طلب (داستان یوسف و زلیخا)

روایت داریم «من طلب شیئا و جدَّ و جدَّ» [نهج الفصاحة ۷۷۶].

گفت پیغمبر که چون کوبی دری - عاقبت زان در برون آید سری - سایه حق بر سر بنده بود - عاقبت جوینده یابنده بود .

زلیخا خاطر خواه حضرت یوسف علیه السلام شد اما چه سنخیت و نسبتی با حضرت داشت؟ هیچ سنخیتی نداشت اصلاً حضرت یوسف علیه السلام پیغمبری موحد بود اما زلیخا بت پرست بود. زلیخایی که هیچ سنخیتی با یوسف صدیق نداشت و در راه یوسف آبرویش را داد حیثیتش را داد و همه چیزش را داد. روایات می گوید زلیخا بعد از اینکه پیر و فقیر شد. شوهرش او را طلاق داد ولی استقامت و پشتکار در طلبش داشت .

نقل می کنند حضرت یوسف وقتی عزیز مصر شد در حال عبور از مکانی بود. به او گفتند این پیرزن فقیر، زلیخا است. یوسف علیه السلام گفت: عجب است او زمانی سلطان بانوی ما بود. ما غلام او بودیم. برویم احوال او را بپرسیم. نزدیک زلیخا آمد و گفت: حالت چطور است؟ زلیخا که مومن شده بود گفت: شکر می کنم خدایی را که بر اثر گناه عزیز را ذلیل کرد «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ عِبِيداً بِمَعْصِيَّتِهِ» [بحار الأنوار ج ۷۵ / ۴۵۶ / باب ۳۳ نوادر المواعظ و الحكم ص ۴۴۴] و شکر می کنم خدایی را که برده ها را به سلطنت رساند به خاطر اطاعت و بندگی و خویشن داری و ای عزیز مصر ما می خواستیم گناه و معصیت کنیم اما خوار و ذلیل شدیم. حضرت یوسف علیه السلام گفت: هنوز هم به من علاقه داری؟ گفت به جدت ابراهیم علیه السلام قسم اگر همه دنیا مال من باشد حاضرم بدهم یک بار شما را ببینم. حضرت یوسف علیه السلام گفت: درست است من زیبا و قشنگ هستم اما می دانی از من هم زیباتر هست؟ زلیخا گفت: کیست؟ ایشان فرمود: حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است. زلیخا بعد از شنیدن این توصیفات عشقش به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم منتقل شد و گفت ای یوسف من خاطر خواه آن آقا شده ام آن آقا کجاست؟ محبت حضرت یوسف علیه السلام آن قدر نجات دهنده نیست که محبت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نجات دهنده است. جبرئیل بر حضرت یوسف علیه السلام نازل شد و گفت چون محبت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در دل زلیخا افتاده باید او را به عقد خود در بیاوری. یوسف علیه السلام

گفت: این پیر زمین گیر به چه درد من می خورد؟ جبرئیل گفت: دعا کن جوان می شود. محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کیمیا و اکسیر است. حضرت یوسف علیه السلام دعا کرد و زلیخا جوان شد و به همسری حضرت یوسف علیه السلام درآمد. زلیخا در اثر پایداری و استقامت در راهش به مقصدش رسید.

زیبایی های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند حضرت یوسف سفیدرتر از من بوده ولی من نمکین تر و ملیح تر هستم. چون رنگ خیلی روشن هم به مذاق انسان خوش نمی آید. کمی گندم گون قشنگ تر است. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صوت زیبایی هم داشتند و صوتش را در نماز ظاهر نمی کرد، اگر ظاهر می کرد حدیث داریم بیهوش می شدند. در دعای صلوات بر حضرت می گوئیم خدایا روز قیامت صوت پیغمبر را نصیب ما کن. ائمه علیهم السلام، همه قربان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می روند حضرت زهرا سلام الله علیها از فراق پیغمبر گریه کردند تا از دنیا رفتند.

\$

ازدواج و برکات آن

ازدواج و برکات آن

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

قرآن کریم: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ و از نشانه های خداوند، این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفریده، تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد، در این، نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند.

انهدام گناهان

یکی از آثار بسیار صلوات فرستادن بر پیامبر و آلش، پاک شدن گناهان است. امام هشتم علیه السلام فرمود: «مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكَفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ فَلْيُكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا»؛ [الامالی للصدوق ص ۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۶۳، ح ۵۲] کسی که نمی تواند گناهانش را تدارک و جبران کند، باید بر محمد و آلش بسیار صلوات بفرستد که صلوات بسیار گناهان را به کلی منهدم می کند.

در روایت دیگری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «مَنْ صَلَّى عَلَى مَرَّةٍ لَمْ يَبْقَ مِنْ ذُنُوبِهِ ذَرَّةٌ»؛ [جامع الاخبار، ص ۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۶۳، ح ۵۲] کسی که یک بار بر من صلوات بفرستد، ذره ای از گناهانش باقی نخواهد ماند.

بینید صلوات بر پیغمبر و آل او چقدر قوّت و قدرت دارد! همان طور که وقتی نور می آید ظلمت را از بین می برد و چیزی از ظلمت باقی نمی ماند، صلوات هم نور است، ظلمت گناه را نابود می کند. صلوات مثل قطره ای است که به دریا متصل می شود؛ چون صلوات اتصال و صله است. صلوات کار خدا و ملائکه است. کسانی که با صدق و اخلاص صلوات می فرستند، به خدا و ملائکه وصل می شوند و به آن ها نزدیک می گردند. در روایت دیگری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَنْ صَلَّى عَلَى كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حُبًّا لِي وَ شَوْقًا إِلَيَّ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَغْفِرَ لَهُ ذُنُوبَهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَ ذَلِكَ الْيَوْمَ»؛ [الدعوات، ص ۸۹] کسی که هر روز سه مرتبه و هر شب سه مرتبه از روی محبت و اشتیاق به من، بر من صلوات بفرستد، سزاوار است که خداوند عز و جل گناهان آن شب و روزش را ببامزد.

آنچه از روایات استفاده می شود این است که تأثیر ذکر صلوات برای پاک کردن گناهان از ریختن آب بر آتش قوی تر است. کسی که جهنمی باشد، توفیق صلوات را هم از او می گیرند؛ یعنی جهنم رفتن با صلوات فرستادن بر محمد و آلش قابل جمع نیست. همان طور که ذکر «بسم الله» با حضور شیاطین سازگاری ندارد.

نوری فرا راه انسان

در روایات بسیاری آمده است که صلوات گناهان انسان را ذوب می کند، شفاعت پیامبر را بر فرستنده آن واجب می کند، انسان را عاقبت به خیر می کند، قبرش را نورانی می گرداند و در روز قیامت نورانی خواهد بود. کسی که نور با او همراه باشد، داخل آتش نمی شود. چنان که پیامبر خدا فرمودند: «الصَّلَاةُ عَلَى نَوْزٍ عَلَى الصِّرَاطِ وَ مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى الصِّرَاطِ مِنَ النُّورِ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ النَّارِ»؛ [جامع الاخبار، ص ۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۶۴، ح ۵۲] صلوات بر من، نوری بر صراط است و کسی که بر صراط نور داشته باشد، از اهل آتش نیست.

ان شاء الله این روایات را با جان و دل باور کنیم و خداوند هم به ما توفیق صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد را عنایت کند.

از نشانه های خداوند

محبت و دوست داشتن زنان يك فضیلت و واقعیت غیر قابل انکار است. خود قرآن هم بر این محبت و دوستی تأکید فرموده است: «وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ [سوره روم، آیه ۲۱] و از نشانه های خداوند این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد. در این، نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند.

خداوند متعال هر چیز را به نیکوترین صورت و زیباترین شکل و در يك نظام احسن آفریده است: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»؛ [سوره سجده، آیه ۷] او همان کسی است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید.

و در این میان انسان را در بهترین صورت و نظام خلق کرد: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»؛

[سوره تین، آیه ۴] ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم.» و به مقتضای این نظام احسن، برای انسان زوج و همسر خلق کرد. اگر انسان زوج و همسری نداشت، هم نسل او از بین می رفت و هم خلقتش ناقص بود.

خلقت حوا و جذبه او

اگر زن تنها بود، خلقت ناقص بود. اگر مرد هم تنها بود، باز خلقت ناقص بود. در آغاز امر که آدم علیه السلام خلق شد، تنها بود و زوج و جفتی نداشت. او از تنهایی داشت دق می کرد. چون انسان از انس است و نیازمند انیسی است تا با او انس بگیرد. هم نیازمند انس با خدا است و هم نیازمند انس با کسی همانند خودش است. آدم تنها بود و خدای متعال حوا را برای او خلق کرد و يك جذبه ای در حوا گذاشت.

اصولاً این جمال و کششی که خداوند متعال در خانم ها گذاشته است، فطری است. خداوند زن و مرد را از يك جنس آفرید؛ از این جهت به یکدیگر تمایل دارند. حضرت آدم علیه السلام دید که در او يك کششی هست. گفت: خدایا، این را برای چه خلق کردی؟ گفت: برای تو خلق کردم. آدم علیه السلام خیلی خوشش آمد. خواست به نزدیک حوا برود، خطاب شد: با این عجله و شتاب نمی شود. باید يك قرارداد نکاح و ازدواج هم باشد. باید مهریه ای هم قرار بدهیم. عرض کرد: چه مهریه ای قرار بدهم؟ حضرت آدم چیزی نداشت. فرمود: مهریه او ده مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد است. [رجوع کنید به: من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۰]

ازدواجی به این راحتی دیده اید! نه بله برونی، نه قول و قرار، نه ملك و زمینی. فقط ده تا صلوات. البته در عالم يك صلوات را نمی توانیم با هیچ معیاری اندازه بگیریم و نمی توان برای آن قیمتی معین کرد. خداوند برای انسان همسری از جنس خودش آفرید «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا؛ تا این که سکونت و آرامش پیدا کنید.» هر موجودی در عالم جفتی دارد که با آن یگانه و همدل می شود و آن گاه آرامش پیدا می کند. این آرامش بسیار محسوس است. کسی که همسر اختیار می کند، این آرامش را درمی یابد.

ازدواج سنت پیامبر

همسر گرفتن يك سنت الهی و از سنت های پیامبر خداست. از پیشوایان معصوم علیهم السلام تعبیر تندی درباره کسانی که از ازدواج سر باز زنند، رسیده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «الْكَأْسُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»؛ [جامع الاخبار، ص ۱۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۰، ح ۲۳] ازدواج سنت و سیره من است؛ کسی که از سنت من روی برگردانده از من نیست.

این تعبیر بسیار بلند و تند است. اگر کسی از ازدواج که سنت پیامبر خداست روی برگرداند، پیامبر فرمودند: از من نیست؛ یعنی ناقص است و از پیامبر جدا شده است. چون خداوند نظام آفرینش را این گونه قرار داده است که هر کسی با همسر باشد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ازدواج را محبوب ترین بنا و بنیادی بر می شمرد که در اسلام بنا نهاده شده است. فرمود: «مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ -عَزَّ وَ جَلَّ- مِنَ التَّزْوِجِ»؛ [من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳، ح ۲۴۹۰۱] هیچ بنیادی در اسلام بنا نهاده نشد که نزد خداوند عز و جل محبوب تر از ازدواج باشد.

فرمودند: کسی که همسر دارد، دو رکعت نماز او برتر و بالاتر از هفتاد رکعت نماز کسی است که همسر ندارد. [رُكْعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا الْمُتَزَوِّجُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رُكْعَةً يُصَلِّيْهَا أَعَزُّبُ. کافی، ج ۵، ص ۳۲۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۸، ح ۲۴۹۲۰]

ترك ازدواج

در روایات آمده است که زنی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: من متبتله هستم. حضرت فرمودند: مقصود تو چیست؟ گفت: هرگز نمی خواهم ازدواج کنم. حضرت فرمودند: برای چه؟ گفت: می خواهم با فضیلت باشم. حضرت فرمودند: «نُصَرِّفِي فَلَوْ كَانَ ذَلِكَ فَضْلاً لَكَانَتْ فَاطِمَةُ أَحَقُّ بِهِ مِنْكَ إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ يَسْبِقُهَا إِلَى الْفَضْلِ»؛ [الكافی، ج ۵، ص ۵۰۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۹، ح ۱۳]

از این فکر صرف نظر کن که اگر در این کار فضیلتی بود، حضرت فاطمه علیها السلام از تو به آن سزاوارتر بود. هیچ کس نمی تواند در فضیلت از ایشان پیشی بگیرد.

یعنی اگر ترك ازدواج کار خوبی بود، حضرت زهرا علیها السلام که بهترین زن عالم اند، ازدواج نمی کردند. همه پیامبران و امامان علیهم السلام ازدواج کردند. فقط يك پیغمبر همسر نداشت، آن هم حضرت عیسی علیه السلام بود که بنابر مصالحی ازدواج نکرد. و الا در دین ما از ترك ازدواج شدیداً نهی شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «شِرَارُ مَوْتَا كُُمُ الْعُرَابُ»؛ [المقنعه، ص ۴۹۷، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۰، ح ۱۹]

شرورترین مردگان شما کسانی هستند که بدون همسرند.

ازدواج و مسیر کمال

به طور حتم کسانی که مجرد به سر برده اند، ناقص اند. حتی کسانی که ادعا می کنند از اولیای خداوند، قطعاً در آن عالم پشیمان هستند. چون اساس و قانون خلقت این است که انسان باید با همسر زندگی کند و تولید نسل کند: «تَنَاجَوْا تَكْثُرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالسَّقَطِ»؛ [عوالی اللآلی، ج ۳، ص ۲۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۰، ح ۲۴]

ازدواج کنید و نسل خود را زیاد کنید که من در روز قیامت به وجود شما بر سایر امت ها مباحثات می کنم، هر چند به کسی که سقط شده باشد.

اصلاً انسان در زندگی کردن با خانواده ساخته می شود. این که کسی برود و در يك گوشه ای ذکر و ورد بگوید، هنر نیست.

خداوند شیخ عبدالله بختیاری را رحمت کند! مجرد بود و تا آخر هم ازدواج نکرد. مرحوم حاج آقا دولابی به ایشان خیلی اصرار کرد که ازدواج کند. حتی فرمود: من حاضرم دخترم را به تو بدهم، با آن که تفاوت سنی زیادی هم داشتند. ایشان در اواخر عمر پشیمان شده بود. در يك اتاق دو سه متری تنها زندگی می کرد. می گفت: يك کدبانویی هم نیست که يك چای برای ما بیاورد. یعنی احساس می کرد که کار خوبی نکرده است. این ها ناقص هستند.

مرحوم آخوند کاشی شخصیت بزرگی بوده است. او هم ازدواج نکرد.

می گفته است: من مزاجم تند است، می ترسم تحمل نکنم و باعث دردسر برای خانواده ام شود. البته باید تندی اش را درست کند. این جواب واقعی نیست. با این که شخصیت فوق العاده ای بوده است. وی از اساتید آیت الله بروجردی و دارای کرامات زیادی بوده است. قبر ایشان الآن در تخت فولاد اصفهان است. نزدیک قبر ایشان، قبر یکی از بزرگان، به نام مرحوم فانی اصفهانی قرار دارد.

از بانو امین اصفهانی که ایشان هم خانم فوق العاده بوده است، نقل می کنند که ایشان يك بار سر قبر آخوند کاشی می رود و می گوید: من شنیده ام شما با خانم ها میانه ای نداشته ای. من علویه هستم و الآن آمده ام يك نظری به ما کنی. بعد فاتحه ای می خواند و برمی گردد. شب در خواب می بیند که داخل يك باغی است. می پرسد: این باغ مال کیست؟ می گویند: مال آخوند کاشی است. می بیند که جایگاهش بد نیست. اما در کنارش يك باغ دیگری است که خیلی وسیع تر و جذاب تر است. می پرسد: این باغ مال کیست؟ می گویند: مال مرحوم فانی اصفهانی است. همان شخصی که نزدیک قبر آخوند کاشی دفن است. با این که آوازه و اسم و رسم آخوند کاشی خیلی بیشتر از مرحوم فانی اصفهانی است.

از آخوند کاشی می پرسد: چطور شد که این آقای فانی باغ و مقامش خیلی بالاتر از شماست؟ می گوید: به خاطر سه چیز: یکی این که ایشان سید بود و من نبودم. خود این سیادت يك شرافت و کرامت خاصی برای ایشان است. دیگر این که ایشان ازدواج کرده بود و من ازدواج نکردم. چون این کار را انجام ندادم، مرتبه من پایین تر از ایشان است. عمل به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موجب رشد و کمال انسان است. و سوم این که ایشان روضه اهل بیت می خواند و منبر می رفت، ولی من این توفیق را نداشتم. به خاطر این سه امتیاز، مقام ایشان بالاتر از من است. در آنجا به واقعیات نگاه می کنند، به اسم و رسم کاری ندارند. به هر حال، ازدواج يك سنت حقیقی است و مطابق با فطرت و به مقتضای نفوس انسان ها و رشد و کمال آنان است.

اهمیت ازدواج

مردی به محضر امام صادق علیه السلام رسید. حضرت به او فرمودند: آیا همسر داری؟ گفت: نه. فرمودند: «مَا أَحَبُّ أَنْ لِيَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا وَ إِنِّي بَتْ لَيْلَةً وَ لَيْسَتْ لِي زَوْجَةٌ»؛ من دوست ندارم که همه دنیا و آنچه در آن است مال من باشد، اما يك شب بدون همسر به سر برم.

یعنی داشتن دنیا و آنچه در آن است، با داشتن همسر برابری نمی کند. این قدر مهم است. آن گاه فرمودند: «الْرَّكَعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا رَجُلٌ مُتَزَوِّجٌ أَفْضَلُ مِنْ رَجُلٍ أَعَزَبَ يَقُومُ لَيْلَةً وَ يَصُومُ نَهَارَةً»؛ دو رکعت نماز مرد همسر دار، بهتر و بالاتر از مرد بدون همسر است که شب را به عبادت و روز را به روزه داری می گذراند.

سپس هفت دینار به او عطا کردند و فرمودند: برو و با این پول ازدواج کن. آن گاه فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اتَّخِذُوا الْأَهْلَ فَإِنَّهُ أَرْزَقُ لَكُمْ»؛ [الكافی، ج ۵، ص ۳۲۹، ح ۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳، ح ۱] برای خود همسر اختیار کنید که این روزی شما را زیاده تر می کند.

مودت و رحمت بین دو همسر

در روایات به ازدواج بسیار ترغیب و توصیه شده است. چون ازدواج وسیله آرامش و کمال انسان است. خداوند بین زن و مرد مودت و رحمت قرار داد: «وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً». این جعل و قرار دادن، يك جعل تکوینی است؛ یعنی این مودت و رحمت بین زن و شوهر به صورت فطری و طبیعی وجود دارد.

مودت از محبت بالاتر است. محبت یعنی دوستی، ولی مودت یعنی هم دوستی و هم اظهار دوستی؛ یعنی این که انسان دوستی خودش را اظهار و ابراز کند، فقط در دلش نگه ندارد. اگر من شما را

دوست دارم و کاری برای شما انجام نمی دهم که علامت محبت باشد، این دوستی ناقص و درجه آن بسیار پایین است. حتی ممکن است از بین برود. این دوستی را مودت نمی گویند. مودت یعنی این که دوستی در رفتار و کردارمان تبلور پیدا کند.

خداوند مودت را برای اهل بیت پیامبر علیهم السلام قرار داده است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ [سوره شوری، آیه ۲۳]

بگو من از شما اجر و مزدی جز مودت درباره اهل بیتم نمی خواهم. خداوند این مودت را واجب کرده است: «وَلَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ.» [مفاتیح الجنان، زیارت جامعه] اگر چیزی از این مودت زیاتر و بالاتر بود، خدا همان را مزد رسالت پیامبرش قرار می داد. از سوی دیگر می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ [سوره انبیاء، آیه ۱۰۷] ای پیامبر، ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم.

خداوند دو چیز را که برای پیامبرش بوده است؛ یعنی مودت اهل بیتش و رحمت را - که حقیقت وجود پیامبر خداست - برای همسرها آورده است. گمان نمی کنم چیزی از این محکم تر و مهم تر وجود داشته باشد، مودت و رحمت.

فطری بودن علاقه بین زن و مرد

خداوند مودت و رحمت را میان زن و شوهر قرار داده است، یعنی يك جذبه و کشش تکوینی بین زن و مرد وجود دارد که مرد از زن خوشش می آید و زن هم از مرد. و چون این يك امر تکوینی است، نمی توان با آن مبارزه کرد. اگر کسی از زن بدش می آید، بداند که معیوب است.

واعظی در مسجد مشغول وعظ بود. مردی وارد مسجد شد و ادعا کرد الاغم گم شده است. واعظ پرسید: چه کسی از صدای خوب بدش می آید؟ چه کسی از صورت خوب بدش می آید؟ شخصی گفت: من. واعظ رو به سوی کسی که الاغش را گم کرده بود کرد و گفت: الاغت اینجاست. آدمی که از صدای خوب، قیافه خوب، از زیبایی ها بدش می آید، مثل الاغ می ماند، معیوب است.

اگر مردی از زن بدش می آید، معیوب است. پیش یکی از بزرگان درباره جوانی که به دخترها و خانم ها علاقه داشت بحث شد. ایشان فرمودند: این در ذات پسر و دختر هست، منتها باید آن را کنترل کرد و خود را از حرام نگه داشت و در مسیر حلال قرار داد. و الا این علاقه فطری و قطعی است. بعد فرمودند: در تمام گلبول ها و سلول های من میل و محبت به زن هاست. این علامت کمال است و مطابق با روایاتی است که می گویند: هر چه ایمان و ولایت شما زیادتیر شود، محبت شما نسبت به زن ها، یعنی همسر و محارمت زیادتیر می شود. بنابراین محبت به زن ها يك امر ذاتی است. منتها تلاش انسان باید این باشد که خودش را از گناه حفظ کند.

عشق و عفاف

برخی از خانم ها و یا آقایان جذبه و کشش بیشتری دارند. اگر کسی علاقه و محبت شدید پیدا کرد، باید خودش را از گناه حفظ کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ عَشِقَ فَكَتَمَ وَ عَفَّ فَمَاتَ فَهُوَ شَهِيدٌ»؛ [میزان الحکمة، ج ۲، ص ۱۵۱۶، ح ۹۷۹۸]

کسی که عاشق شد و عشق خود را کتمان کرد و عفت پیشه ساخت و از دنیا رفت، شهید است.

یعنی اگر عشق به مرد یا زنی پیدا کند که ما از آن به عشق مجازی تعبیر می کنیم و به خاطر خدا آن عشق را تحمل و کتمان کرد و صبر نمود و عفت ورزید و دامن خود را به گناه آلوده نساخت، اگر از دنیا هم برود، به مقام شهید نایل می شود. در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است: «مَنْ عَشِقَ وَ كَتَمَ وَ عَفَّ وَ صَبَرَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ ادْخَلَهُ الْجَنَّةَ»؛ [میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۹۸۸، ح ۱۳۰۲۹] کسی که عاشق شد و کتمان کرد و عفت گزید و صبر نمود، خداوند او را می آمرزد و داخل بهشت می گرداند. همچنین در روایت دیگری آمده است: «مَنْ عَشِقَ فَكَتَمَ وَ عَفَّ وَ صَبَرَ فَمَاتَ مَاتَ شَهِيداً وَ دَخَلَ الْجَنَّةَ» [شرح نهج البلاغة، ج ۲۰، ص ۲۳۳] کسی که عاشق شد و کتمان کرد و عفت گزید و صبر نمود و آن گاه از دنیا رفت، شهید از دنیا رفته است و وارد بهشت می شود.

علاقه هایی که به بعضی از خویشان و آشنایان پیدا می شود، باید جهت ایمانی داشته باشد و به قول فقهای ما ریه در آن نباشد، یعنی هوس رانی و نگاه های آلوده در آن نباشد.

زن مظهر جمال خدا

زن مظهر جمال خداوند است. با لطافت و ظرافت آمیخته شده است. بدنش لطیف است، روحش لطیف است، قد و قامتش و حتی کفش هایش هم جذابیت دارد. به خلاف کفش آقایان که قلبه است و هیچ جذابیتی ندارد. این يك امر طبیعی است. یکی از آقایان می گفت: من از کفش زنان هم خوشم می آید. البته این درست است، یعنی عیب و نقص نیست. اگر خوش نیاید، مشکل داری. شما اگر مثلاً از لباس زن ها خوشتان آمد، فکر نکنید که مریض هستید و باید معالجه کنید، بلکه باید این مهر و ذوق را در مسیر صحیح هدایتش کنید. صدای مرد با صدای زن بسیار متفاوت است. بعضی از خانم ها که صدایشان مثل مردها کلفت است، این ها مشکل دارند. در صدای زن ها و لحن گفتارشان جذابیت است. از این جهت امام راحل در استفتائاتشان فرموده اند: اگر در تك خوانی زن ها ریه و مفسده ای باشد، حرام است.

پیرمردی بود که فوت کرد. حدود نود سال داشت. به من می گفت: حاج آقا با صدا و سیما صحبت کنید که چرا زن اخبار می گوید! گفتم: چطور؟ گفت: این خانم همین که می گوید: بینندگان عزیز، دل من از حال می رود. با این که نود سال داشت و کبوتر مسجد هم بود. به قول بعضی ها دود از کنده بلند می شود.

می خواهم عرض کنم که این کشش و جذبه را خداوند در زن قرار داده است و باید هم باشد. این ها وسیله سکونت و آرامش انسان است: «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا». کسانی که همسر ندارند، در این مراحل ناقص اند. انسان باید از راه حلال خودش را تسکین و آرامش بدهد و آتش هایش را خاموش کند. یکی از بزرگان می فرمود: اگر زن هیچ خاصیتی نداشته باشد، جز این که آتش شهوت را خاموش کند و هوا و هوس ها و غریزه جنسی را ارضا کند، بسیار مهم است. زحمات و خاصیت های دیگرش بماند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَا تَلَذَّذَ النَّاسُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بِلَذَّةٍ أَكْثَرَ لَهُمْ مِنْ لَذَّةِ النِّسَاءِ»؛ [وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۰، ح ۲۴۹۲۴]

مردم در دنیا و آخرت از لذتی بیشتر و بالاتر از لذت زن و همسر بهره نبرده و نمی برند.

مراعات حریم ها

این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَا أَحَبُّ مِنْ دُنْيَاكُمْ إِلَّا النِّسَاءُ وَ الطَّيِّبُ؛ [تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۴؛ الکافی، ج ۵، ص ۳۲۱] من از دنیای شما جز زنان و بوی خوش را دوست نمی دارم.» يك امر فطری و توحیدی و واقعی است؛ یعنی کشش دارد، ولی این کشش ها را باید مهار و هدایت کرد که مبادا به گناه منجر شود. چرا فقها فتوا داده اند که خلوت کردن زن و مرد نامحرم در اتاقی در بسته حرام است، هر چند در آنجا نماز بخوانند. چون سومی آن ها شیطان است. چون کشش در هر دو طرف هست و ممکن است جنبه های شیطانی پیدا کند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «لَا يَخْلَوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ فَمَا مِنْ رَجُلٍ خَلَا بِامْرَأَةٍ إِلَّا كَانَ الشَّيْطَانُ ثَالِثَهُمَا»؛ [دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۴، ح ۷۸۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۶] البته هیچ مرد و زن نامحرم نباید در جایی خلوت کنند. چون هیچ مردی با زنی خلوت نمی کند، جز این که شیطان سومین آن هاست.

این پیشگیری ها به خاطر شدت جذبه و غریزه جنسی است. به قول قدیمی ها مانند پنبه در کنار آتش است که يك مرتبه شعله ور می شود. شیطان هر طور شده آن دو را وسوسه می کند و به هم می رساند. از این رو در قرآن نمی گوید: «لَا تَزْنُوا؛ زنا نکنید»، بلکه می گوید: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ؛ [سوره اسراء، آیه ۳۲] و نزدیک زنا نشوید.» برخی از گناهان هست که خداوند می گوید: از مقدماتش هم پرهیز کن. یکی هم همین زناست. چون زنا مقدمات زیادی دارد. گاهی يك نگاه، يك ارتباط، يك تلفن، يك نامه، يك پیامك، يك صدای جذاب، مقدمه زنا می شود.

خداوند در قرآن خطاب به زنان پیامبر می فرماید: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»؛ [سوره احزاب، آیه ۳۲] پس به گونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان در شما طمع کنند.

می فرماید: زن ها با مردهای نامحرم خیلی نرم و دلربا صحبت نکنند. اگر با شوهرانشان این طور صحبت کنند، بسیار خوب است، اما با مرد اجنبی بسیار ملایم و نرم و لطیف صحبت نکنند؛ چون انسان در برابر لحن زیبا و دلربای زن دلش هم می رود. در روایات هم آمده است که زنان با مردان نامحرم، دلفریب صحبت نکنند، بلکه کاری کنند که آن لطافت و دلربایی از لحن گفتارشان گرفته شود. مثلاً دست در دهانشان بگذارند تا کمی صدایشان عوض شود. خیلی عجیب است! در روایات تمام ریزه کاری ها را متذکر شده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمودند: من به خانم های جوان سلام نمی کنم. با این که عصمت کامل دارند، ولی باز مراعات می کنند. [امام صادق علیه السلام فرمودند: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَ يَزِدُّنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى الشَّابَةِ مِنْهُنَّ وَ يَقُولُ اتَّخَوَّفُ أَنْ يُعْجِبَنِي صَوْتُهَا فَيَدْخُلَ عَلَيَّ أَكْثَرُ مِمَّا أُطْلَبُ مِنَ الْأَجْرِ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به زن ها سلام می کرد و آنان نیز پاسخ می دادند و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به زن ها سلام می کرد، ولی خوش نداشت به زنان جوان سلام کند. می فرمود: می ترسم آوازش مرا خوش آید و بیش از اجرای که می جویم، (گناه) به من برسد. (کافی، ج ۲، ص ۶۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۳۵، ح ۱۶).]

\$

##انفاق و صدقه دادن

انفاق و صدقه دادن

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي اعدائهم أعدا الله أجمعين».

«قال رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم لِأَصْحَابِهِ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ فَعَلْتُمُوهُ تَبَاعَدَ الشَّيْطَانُ مِنْكُمْ كَمَا تَبَاعَدَ الْمَشْرِقُ مِنَ الْمَغْرِبِ قَالُوا بَلَى قَالَ الصَّوْمُ يُسَوِّدُ وَجْهَهُ وَ الصَّدَقَةُ تُكْسِرُ ظَهْرَهُ وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْمُوَازَرَةُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعُ دَابِرَهُ وَ الْإِسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتِيْنَهُ» [بحار الأنوار ج ٦٠ / ٢٦١ باب ٣ إبليس لعنه الله و قصصه و بدء خلقه و مكايده و مصايده و أحوال ذريته و الاحتراز عنهم أعاذنا الله من شرورهم ص ١٣١].

بشنواین نکته که خود را زغم آزاد کنی - خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی

آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد - حالیا فکر سبو کن که پر از باده کنی

گر از آن آدمیانی که بهشتت هوس است - عیش با آدمی ای چند پری زاده کنی

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات - مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

اجرها باشدت ای خسرو شیرین دهنان - گر نگاهی سوی فرهاد دل افتاده کنی

کار خود گر به کرم بازگذاری حافظ - ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

برکات ذکر صلوات

در روایت داریم یک روز پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در جمع اصحاب نشسته بودند فرمودند: دیشب عمویم حضرت حمزه و پسر عمویم جعفر طیار را در خواب دیدم. (هر دوی این بزرگواران در جنگ شهید شدند حضرت حمزه در احد و جعفر طیار برادر حضرت علی علیه السلام هم در جنگ موته شهید شد. بعد از شهادتشان پیامبر خدا این دو بزرگوار را خواب دیدند.) دیدم دارند غذاهای بهشتی می خورند و غذایی که در طبق جلوی آن ها بود مرتب عوض می شد. (در بهشت مطابق میل مومن غذاها عوض می شوند. مثلا دارید بهترین غذاها را میل می کنید پیش خودتان فکر می کنید ای کاش گلایی بود گلایی می شود، ای کاش سیب بود سیب می شود، ای کاش انگور باشد انگور می شود. بهشت غیر از دنیاست از یک درخت صدها رقم میوه بدست می آید.) طبق جلوی آن ها تبدیل به خرما می شود، تبدیل به میوه ها و غذاهای مختلف می شود. پرسیدم که در آن عالم افضل اعمال چیست؟ (چون در آن عالم دیگر انسان به شهود می رسد و می بیند و لمس می کند.) بالاترین چیزهایی که در آن عالم می خرد چیست؟ عرض کردند پدرها و مادرهای ما بقرباتان یا رسول الله در این عالم افضل اعمال سه چیز است: «وَجَدْنَا أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الصَّلَاةَ عَلَيْكَ وَ سَقَى الْمَاءِ وَ حُبَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» [کشف الیقین فی فضائل أمير المؤمنين ٢٣١ المبحث السادس فی وجوب محبتہ و مودته ص ٢٢٠]. اولیش آب دادن و سقائیش. دومین افضل اعمال محبت و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است. آن عملی را که خداوند طالب است حب علی بن ابی طالب است، محبت

حضرت بالاترین چیزهاست. گفت ما را به محبت علی بخشیده اند، که اگر این باشد همه چیز است و اگر این نباشد هیچ چیز نیست. (حدیث داریم اگر کسی همه ی عمرش کنار کعبه نماز بخواند و خمس و زکات بدهد، اموالش را صدقه بدهد ولی خدا را ملاقات نکند بدون محبت امیرالمومنین و یا این که با حضرت امیر دشمن باشد خداوند او را با صورت داخل جهنم می اندازد.) سومین افضل اعمال هم صلوات بر محمد و آل محمد است.

حقارت انسان در نظر امام علی علیه السلام

امیرالمومنین علیه السلام فرموده اند ابن آدم مسکین و ضعیف و درمانده است. پرسیدند چطور؟ فرمود: «مسکین ابن آدم؛ له بطن يقول املأني و إلا فضحتك! و إذا امتلأ يقول: فرغني و إلا فضحتك! و هو أبداً بين فضيحتين» [تحریر المواعظ العددية ۲۱۱ الفصل السادس من كلام الحكماء و الزهاد و العباد ص ۲۰۵]. خدا یک شکم و روده به او داده که همین شکم و روده او را رسوا می کند. این شکم وقتی خالی می شود داد می زند که من را پر کن و اگر نه مفتضحت می کنم «يقول املأني و إلا فضحتك!». تا یک ذره پر می شود نفخ می کند می گوید من را خالی کن والا مفتضحت می کنم. آدمیزاد کارش شده پر کردن و خالی کردن این شکم. امیرالمومنین علیه السلام در یک روایت دیگر می فرمایند: «مسکین ابن آدم؛». ابن آدم چقدر مسکین و بی چاره است که «أُولُهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ وَ لَا يَزُوقُ نَفْسَهُ وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ» [نهج البلاغة ص : ۵۵۵]

اول او یک نطفه و آب گندیده و بدبوست، و در آخر هم وقتی روح از بدن جدا می شود و بدن تبدیل به مردار گندیده می شود. (هیچ موجودی در عالم بدنش مثل بدن انسان بو نمی گیرد. اگر انسان را در قبر نگذارند بوی او بقدری بد است که همه ی محله باید کوچ کنند و بروند.) و وسط او هم حامل کثافات و خون و منی و این هاست. «وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ». نه جلوی مرگ خودش را می تواند بگیرد و نه روزی خودش را می تواند زیاد کند. آن وقت این قدر منم منم دارد. روایت داریم خدا فرموده خوشی و راحتی در بهشت است مردم در دنیا هر چقدر هم برای خودشان راحتی درست کنند باز هم می لنگند و خوش نیستند. خوشی بشر در ارتباط با خدا و در دل کردن از دنیاست.

انفاق و صدقه دادن

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لأَصْحَابِهِ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ فَعَلْتُمُوهُ تَبَاعَدَ الشَّيْطَانُ مِنْكُمْ كَمَا تَبَاعَدَ الْمَشْرِقُ مِنَ الْمَغْرِبِ قَالُوا بَلَى قَالَ الصَّوْمُ يُسَوِّدُ وَجْهَهُ وَ الصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْمُوَازَرَةُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعُ دَابِرَهُ وَ الْإِسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتِينَهُ» [بحار الأنوار ج ۶۰ / ۲۶۱ باب ۳ إبليس لعنه الله و قصصه و بدء خلقه و مكايده و مصايد و أحوال ذريته و الاحتراز عنهم

أعاذنا الله من شرورهم ص ۱۳۱]

پیامبر فرمودند: آیا می خواهید شما را به کاری راهنمایی کنم که شیطان از شرق عالم تا غرب عالم از شما فاصله بگیرد و از تیر رس شیطان دور باشید؟ اصحاب گفتند: بله یا رسول الله، حضرت فرمود: «الصَّوْمُ يُسَوِّدُ وَجْهَهُ». روزه گرفتن روی شیطان را سیاه می کند. «وَ الصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ». و صدقه دادن در راه خدا پشت شیطان را می شکند و شیطان را زمین گیر می کند. هر روز سعی کنید صدقه بدهید امواج بلا پشت سر ماست امواج بلا ها (بلاهای ظاهری و باطنی) را با صدقه دادن از خودتان دور کنید. «وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْمُوَازَرَةُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعُ دَابِرَهُ». انسان بخاطر خداوند با

بندگان خدا دوستي بکند و مداومت بر کارها و عمل صالح داشته باشد اين کار راه رفت و آمد شيطان را مي بندد و قطع مي کند. يعني وقتي روابط ما براساس خواست الهي باشد و محبت هايمان براساس اين باشد ديگر شيطان نمي تواند در ما نفوذ کند. و اگر فقط به خاطر رضايت خلق الله کار بکنيم اين کارمان ارزشي نخواهد داشت.

پيامبر خدا گوسفندي در خانه کشتند و همه ي گوشت را بين فقراء تقسيم کردند الا يک تکه خيلي کمي، عايشه گفت آقا همه ي گوشت ها از بين رفت فقط اين يکي ماند. حضرت فرمودند: اين يکي از بين رفته بقيه مانده اند، آن هايي که صدقه داديم مي ماند. در کلمه ي کبد به معنای جگر در سفينه است که اميرالمومنين عليه السلام به جگر گوسفند علاقه داشتند اما جلوي ميل و اشتياق خودشان را مي گرفتند. امام حسن عليه السلام مي فرمايد بعد از يک سال که پدرم زير بار نمي رفت که جگر بخورد يکبار گوسفند کشتيم و جگر گوسفند را آماده کرديم گفتيم آقا بعد از يک سال جگر ميل کنند براي ميل کردن که آماده شد يک فقير و سائل آمد حضرت فرمودند اين جگرها به اين سائل را بدهيد. «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» [آل عمران / ۹۲]. امام حسن عليه السلام گفت: آقا جان يکسال است که شما ميل داشتيد جگر بخوريد. آقا فرمود: نه، مي ترسم مصداق اين آيه باشم که خداوند مي فرمايد «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا» [الأحقاف / ۲۰]. آيا چيزهاي خوبتان را در دنيا مصرف کرده ايد. (ماها معمولاً چيزهاي دور ريختني را به فقير مي دهيم. هنر اين است که آنچه را که دوست داريد بدهيد).

روايت داريم يک مرد صالحي در امت گذشته بود که خدای متعال به او وحي کرد که نصف عمر تورا مقدر کردم که ثروتمند و نصف ديگرش را فقير باشي. هر کدام را مي خواهي انتخاب کن. با خانم خودش مشورت کرد. خانم گفت: نصف اول را ثروت قبول کن و نصف دوم را فقر، عرض کرد بار پروردگارا نصف اول را ثروت انتخاب کرديم. دست به هر چه مي زد طلا مي شد و جدا رزق دست خداست هر کاري مي کرد از هر طرف برکت مي باريد. وضع او خوب شد و خانمش گفت حالا که خداوند در رزق را به روي ما باز کرده بايد شکر بکنيم، انفاق کنيم، دست يتيم ها را بگيريم، سفره دار باشيم. (خداوند مي فرمايد: کساني که مال جمع مي کنند و انفاق نمي کنند «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» [التوبة / ۳۴]. به او بشارت بدهيد به عذاب دردناک، آن درهم و دينارها را داغ مي کنند و به او مي چسبانند. هم در دنيا حسرت مالش را بدلش مي گذارند و هم در آخرت. پول پرست ها از بت پرست ها بدترند. چون بت پرست ها مي گویند ما اين بت را واسطه قرار داده ايم که به خدا نزديک بشويم اما پول پرست فقط ماديت صرف است. براي پول حاضر است هر کاري بکند و هر حرامي را مرتکب بشود هر جنايتي را انجام بدهد.) اين آقا به سفارش خانمش شروع کرد به انفاق کردن، مرتب انفاق مي کرد تا اين که نصف عمرش تمام شد براي فقر آماده شدند. چند روز گذشتديدند از فقر خبري نيست عرض کرد بار پروردگارا نصفه ي دوم عمر ما شروع شده چرا خبري از فقر نيست؟ خطاب شد چون در نصفه ي اول عمرت انفاق کردي ما در فقر را به روي تو بسته ايم، در نصفه ي دوم هم در روزي به روي شما باز است ثروتمند خواهي بود.

مقام و منزلت فقراء در درگاه الهي

خدای متعال به موسی کلیم الله فرمود: ای موسی من مریض شدم چرا به عیادت من نیامدی؟ حضرت موسی عرض کرد خدایا مگر تو هم مریض می شوی؟ خطاب رسید بنده ی مؤمن من مریض بشود مثل این است که من مریض شده ام، او را عیادت کنی مرا عیادت کرده ای. فلان بنده ی مؤمن من مریض شد چرا به عیادت او نرفتی؟ اگر می رفتی کنار بستر او من خدا را می یافتی. (وقتی هدف تو خدا باشد ملاقات می شود ملاقات خدا).

پیامبر ما وقتی وارد مدینه شدند مردم مدینه به استقبال ایشان آمدند و چون پیامبر در مدینه خانه ای نداشت هر کسی می گفت به خانه ی من بیا. پیامبر خدا فرمود شتر من مأمور خداست هر کجا که برود من هم آنجا می روم. شتر هم آمد جلوی خانه ی فقیرترین و ضعیف ترین فرد مدینه ابویوب انصاری روی زمین نشست. ابویوب هم فوری لوازم و وسایل پیامبر را داخل خانه ی فقیرانه اش برد. پیامبر به خانه ضعیف ترین و مستضعف ترین شخص وارد شدند. پیامبر رهبر ماست از ایشان یاد بگیریم. همه اش دنبال افراد پول دار و ثروتمند نرویم. «اتخذوا عند الفقراء أیادی فإن لهم دولة یوم القیامة» [نهج الفصاحة ص ۱۶۰]. روز قیامت فقراء رئیس هستند و شفاعت می کنند کاری بکنیم که روز قیامت پیش فقراء آبرو داشته باشیم. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: من مسکین هستم و همیشه با مساکین می نشینم. حضرت امیرالمومنین هم شب ها می رفتند و با فقراء و مساکین و درمانده ها می نشستند و می فرمودند من هم مسکین هستم شما هم مسکین هستید و با آن ها همدردی می کردند.

آیت اللهی می گفت که در محله ی ما یک مشهد حسن بود که نفت فروش بود یک روز در کوچه مرا دید به من گفت که فلانی ده، پانزده روز است خیلی سرد با من برخورد می کنی. فکر کردم دیدم راست می گوید. گفت قبل از این ده، پانزده روز وقتی من را از دور می دیدی سلام می دادی، تحویل می گرفتی ولی از وقتی گاز خانه ات وصل شده دیگر تحویل نمی گیری. تمام سلام هایت بوی نفت می داد. پانزده سال بود سلام می کردی این همه مدت سلام کردن هایت یعنی مشهدی حسن نفت یادت نره بود.

انفاق امام صادق علیه السلام

روایت داریم اگر شما یک عمل صالح و خالص داشته باشید خداوند شما را نجات می دهد. «مَنْ قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ حَسَنَةً وَاحِدَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ أَبَدًا وَ دَخَلَ الْجَنَّةَ» [مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) ج ۲ الجزء الثاني ص ۸۶]. یک عمل خالص، دو رکعت نماز خالص، چرا امامان ما برای کمک به فقراء نصف شب می رفتند و صورتشان را می پوشاندند؟ ولی ما اگر یک خدمتی بکنیم پلاکارت می زنیم در صدا و سیما پخش می کنیم که فلانی مدرسه ساخته، فلانی کارش خیلی درست است. کسی به امام صادق علیه السلام خدمت می کرد این شخص پسر عمویی داشت که امام صادق شب ها صورتش را می پوشاند و در خانه ی او می رفت و به او انفاق می کرد آن شخص هم روز می آمد به امام صادق فحش می داد می گفت چرا شما بفکر ما نیستید. حضرت نمی فرمود من شب ها می آیم به شما کمک می کنم. عمل خالص را به هم نمی زد. امام صادق علیه السلام که به شهادت رسیدند این شخص دید که دیگر کسی به او کمک نمی کند فهمید آن شخص که هر شب به کمک می کرد امام صادق بود. عمل خالص یعنی این فحش ها را بخری ولی چیزی نگویی. منت نگذارید نگویید کمک می کنم که کمکم بکند، ختم می

روم که به ختم من بیاید. دعوت می کنم که دعوت بکند. ما تمام کارهایمان به صورت بده بستون و قرضی است.

ذکر مصیبت: علی بن موسی الرضا علیه السلام

حضرت معصومه خلی امام هشتم را دوست داشتند. حضرت معصومه به عشق برادر از مدینه به سوی خراسان به راه افتاد ولی اجل مهلت نداد آقا را ببیند. امام هشتم زنده و در خراسان بودند که این خانم از دنیا رفت. زیارت نامه ی این خانم را هم امام هشتم انشاء کردند. این خواهر و برادر خلی به هم علاقه دارند. امام هفتم علیه السلام فرمودند: «مَنْ زَارَ قَبْرَ وَلَدِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَبْعُونَ [سبعین] حِجَّةً مَبْرُورَةً قُلْتُ سَبْعِينَ [سَبْعُونَ] حِجَّةً مَبْرُورَةً قَالَ نَعَمْ سَبْعِينَ [سَبْعُونَ] أَلْفَ حِجَّةٍ قُلْتُ سَبْعِينَ [سَبْعُونَ] أَلْفَ حِجَّةٍ قَالَ فَقَالَ رَبُّ حِجَّةٍ لَا تُقْبَلُ مَنْ زَارَهُ أَوْ بَاتَ عِنْدَهُ لَيْلَةً كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ قُلْتُ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ» [أمالی الصدوق المجلس الخامس و العشرون ص ۱۲۰]. هر کس قبر فرزندان علی را در طوس زیارت بکند ثوابش برابر با ثواب هفتاد حج قبول شده است. راوی تعجب کرد حضرت فرمود برابر با ثواب هفتاد هزار حج قبول شده است. بعد فرمود: هر کس فرزندان علی را زیارت کند یا یک شب در جوار او بیتوته بکند مثل این است که خدا را در عرش زیارت کرده است. در روز قیامت زوار مدینه و کربلا و نجف و حرم اهل بیت جمع می شوند و درجه زوار فرزندان علی بن موسی الرضا از همه آن ها بالاتر و مزد زیارتشان بیشتر است.

امام هشتم کسی را از درخانه اش محروم و دست خالی بر نمی گرداند. شتری را به غسل خانه ی مشهد آورده بودند سر ببرند این شتر از دست قصاب فرار می کند خیابان های مشهد را طی می کند وارد صحن می شود پشت پنجره فولاد می آید و خودش را به پنجره ی فولاد می مالد. مردم هم گریه می کنند. مامورین آستانه این شتر را خریدند و در بین گله ی امام رضا علیه السلام رهایش کردند. شتر وقتی به امام رضا پناه می برد آقا پناهِش می دهد ما کمتر از شتر نباشیم. مسیحی و ارمنی آمدند و برای امام نذر کردند و حاجت گرفتند.

وقتی علی بن موسی الرضا را به خراسان می آوردند امام جواد چهار ساله بودند آقا همه بستگان را جمع کرد و فرمود دوست دارم برایم گریه بکنید. گفتند: آقا جان گریه پشت سر مسافر میمنت ندارد. آقا فرمودند: بله، پشت سر آن مسافری که امید برگشت دارد. این سفر آخر من است من دیگر بر نمی گردم. اما چه گذشت به امام علی بن موسی الرضا، معمولاً سمی که به امامان می دادند دو، سه روز، یک هفته طول می کشید اثر کند ولی مامون لعنت الله علیه سمی به حضرت داد که سه چهار ساعت بیشتر به آقا مهلت نداد. اول صبح که آقا مسموم شد قبل از ظهر به شهادت رسیدند. در یکی از زیارتنامه ها داریم سلام ما بر آن آقایی که معده اش بخاطر سم پاره پاره شده بود. اباضلت می گوید دیدم آقا مثل آدم مار گزیده بخود می پیچد. دم رفتن به هر جانب نظر کرد امید دیدن روی پسر داشت.

کجایی ای تقی آرام جانم - سرور قلب و نور دیدگانم

یک وقت آقا چشمانش را باز کرد دید جوادش بالای سرش آمده است. یعقوب وار یوسف خودش را در آغوش گرفت. بین دیدگان جوادش را بوسید و دایع و امانت ها را به فرزندش داد. آرزوی همه ی پدرها هم همین است که فرزند دلبندها موقع شهادت و مرگ به بالین آن ها حاضر باشند. اما خود آقا امام

هشتم فرمود یابن شبيب اگر خواستي گريه کنی براي جدم حسين گريه کن. که او را سر بردند «فإنه ذبح كما يذبح الكبش...» [مع الركب الحسيني (ج ۱)/علي الشلوي / ۱۸۹ دلائل روائية ص : ۱۸۷]. همان طوري که یک گوسفند را سر مي برند. جدم اباعبدالله در گودي قتلگاه هر چه صدا مي زد اي قوم جگرم از تشنگي مي سوزد ... «لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم».

\$

###انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامي

حجت الاسلام مير باقري

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءَ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

دو دیدگاه نسبت به انقلاب اسلامي

از همان روزهاي اول پيروزي انقلاب، دو نگاه نسبت به انقلاب اسلامي وجود داشت. يکي نگاه مربوط به امام رضوان الله عليه بود. برخي با اندیشه هاي ايشان همراه بودند و رسالت هاي انقلاب اسلامي را فراتر از مرزهاي جغرافيايي مي دانستند. در مقابل بينش ديگري بود که تمام رسالت انقلاب را در چارچوب مسائل داخلي مي ديد. اين يك تفاوت اساسي بين اين دو اندیشه بود. رسالتي که امام رضوان الله عليه بر دوش خود احساس مي کرد، به مراتب بالاتر از اين بود؛ يعني هدف انقلاب اسلامي را در تأمین دنياي مردم خلاصه نمي کردند، بنابرین، تفاوت ديگر در آرمان هاي انقلاب اسلامي بود. دیدگاه امام، خيلي فراتر از مرز ايران بود. انقلاب اسلامي هم آمده تا بشريت را به سمت اسلام دعوت کند.

عدم وابستگی انقلاب به هيچ قوميتي

برخي مي پنداشتند اين انقلاب و آرمان هایش ارتباط جدي با اسلام ندارند و بيشتر انقلاب را بر پايه انگيزش هاي مادي آن هم در چارچوب ملیت خاص تفسير مي کردند. اگر انقلاب وابسته به يك قوميت يا نژاد و امثال اينها بود، طبيعي است که از آن قوم و نژاد و خاک فراتر نمي رفت. کساني هم که براي اين انگيزه به ميدان مي آیند افرادي هستند که به نوعي به اين قبیله وابستگی دارند. هر کجا که اين مکتب وجود دارد، محدوده اي است که اولاً به شدت در آن محدوده نفوذ مي کند و ثانياً نسبت به آن محدوده رسالت دارد، همچنين سريع و مستقيم بر آرمان ها اثر مي گذارد.

آرمان اصلي انقلاب

حتماً به ياد داريد که امام بر جمهوري اسلامي پافشاري مي کردند. خيلي ها سعي کردند يك کلمه به اين نام اضافه کنند. مانند: جمهوري دموکراتيك اسلامي؛ ولي امام قاطعانه ايستاده بودند. بايد بدانيد که اگر دموکراتيك اضافه بشود اسلام و جمهوريت بر روش دموکراسي تکیه دارد. بنابرین شما بايد روش دموکراسي را اجرا کنيد؛ ولي آرمان هاي انقلاب اسلامي بلافاصله به اسلام گره مي خورد. هر

کجا که اسلام نفوذ دارد، انقلاب اسلامي هم در آنجا رسالتي دارد. هر کجا اسلام دیده مي شود، انقلاب اسلامي هم در آنجا حاضر است. از دیدگاه امام، جغرافياي اسلامي، جغرافياي بسيار وسيع مي شود.

آرمان انقلاب اسلامي در قدم اول، توسعه کلمه توحيد است؛ يعني اعتلاي کلمه توحيد. با اين دیدگاه طبيعي است که در جريان فکري با هم اختلاف پيدا مي کنند. هم در داخل و هم در خارج. هر کجا امام در مسائل بين المللي موضع گيري مي کردند، طبيعي است که اين جناح در مقابله موضع گيري هاي امام مي ايستاد؛ مانند مسئله فلسطين و لبنان که محل اختلاف بودند.

اکنون هم اين دو خط و جريان وجود دارند. حال بايد دید نقطه تعارض بين اين دو اندیشه کجاست؟ آیا يکي از اين دو اندیشه مخالف دين است و اندیشه ديگر ديني است؟ يا نه هر دو مدعي دين و مذهب و خدا هم هستند. آرمان هاي انقلاب در محدوده رفاه و امنيت مادي خلاصه نمي شود. هر کجا اسلام حضور دارد انقلاب اسلامي در آنجا حضور دارد. اولين هدي که انقلاب اسلامي دارد توسعه قدرت مذهب و توجه به خدای متعال است؛ يعني اعتلاي کلمه توحيد.

نگاه اول: رویکرد حداقلی نسبت به دين

اگر تفاوت اساسي اين دو اندیشه را ببينيم، آن گاه نيازهاي انقلاب اسلامي را هم تشخيص خواهيم داد. بايد گفت تفاوت اساسي اين دو نگاه، به جايگاه دين و مذهب در زندگي بشر باز مي گردد. براساس اين اندیشه و نگاه، رسالت دين و مذهب، چيزي جز توجه دادن انسان به عالم آخرت نيست. البته اخلاقيات هم جايگاه ويژه اي دارد؛ يعني سلسله اي از نظامات اعتقادي و اخلاقيات را توصيه مي کند تا سبب پرورش بشر شود. اين اعمال و رفتار و اين مناسک عملي زمينه ساز تحقق خليات و اعتقاداتند. مذهب همين است.

برخي مي گویند وظیفه مذهب اين است که انسان را در عالم نسبت به نظام هستي، به حيرت بيفکنند. براساس اين اندیشه، شکل گيري قدرت در جامعه، ديگر ربطی به مذهب نخواهد داشت. نظام هاي سياسي، اقتصادي و فرهنگي جامعه ارتباطی با مذهب ندارند. بنابر اين اقتصاد، ديني، سياست ديني، فرهنگ ديني، اينها بي معني هستند. البته اين به معنای کامل نبودن مذهب نيست. دين کامل است، اما اين موارد جزء رسالت هاي دين نيست. بنابر اين نظر، اصلاً حکومت ديني بي معني است.

البته اين تفکر، مربوط به سياست مدارهاي گذشته است براي هماهنگ کردن دنيا. کسانی که امروزه اين گونه فکر مي کنند، پنجاه سال از سياست مدارها عقبند. معني آزادي عقیده که در منشور سازمان ملل آمده همين است. يك قانون اساسي براي دنيا نوشته اند و مي خواهند با اين قانون دنيا را اداره کنند. از نظر اين افراد، نظامات سياسي، اصلاً نظاماتي نيستند که مذهب گره بخورند. براساس اين نظريه، جامعه بايد علمي اداره شود.

نگاه دوم: رویکرد حداکثري نسبت به دين

نگاه دوم، کاملاً نکته مقابل اين نگاه است. در نگاه دوم، همه عرصه زندگي بشر، عرصه دين ورزي و خداجويي است؛ يعني سايه اديان، بر همه ابعاد زندگي بشر مي افتد. براساس اين اندیشه، همه شئون زندگي بشر، چيزي جز پرستش نيست. انسان در هر عمل و نگاهش، مشغول پرستش است. چه در رفتار فردي و چه در رفتار اجتماعي. چه آنجا که به تنهائي مشغول تلاش است، چه آنجا که در

سازماني فعاليت مي کند. اين پرستش دو محور دارد؛ يا پرستش دنياست يا پرستش خداست؛ يعني هيچ عرصه اي از عرصه هاي بشر نيست که خالي از پرستش و عبادت و خضوع باشد. بايد گفت دين از هيچ يك از شئون زندگي فردي و اجتماعي هيچ بشري جدا نمي شود. بشر بي دين وجود ندارد.

اديان الهي و اديان مادي

ولي اديان يا اديان الهي اند يا اديان مادي. مکاتب هم يا مکاتب الهي هستند يا مکاتب مادي. ملت هايي که به سوي توسعه غربي جلو مي روند، اين توسعه علمي مانند خوره به جان اين ملت ها مي افتد و اعتقادات دينشان را مي گيرد؛ يعني در باورهاي ديني آنها دخالت مي کند و دين ورزي را کم رنگ مي نمايد. چون اين حوزه هاي اعتقادي را از هم جدا مي دانند.

بشر در تمام عرصه هاي زندگي، به دين نياز دارد

در نگاه دوم، هيچ عرصه اي از زندگي بشر، جدائي از دين نيست. يك جامعه به اصطلاح متمدن، به هيچ يك از آداب و مناسک ديني پاييند نيست؛ نه در يك چارچوب عبادت مي کند و نه در يك چارچوب خليات خودش را تنظيم مي کند.

در رنسانس اين فرضيه مطرح شد که محدوده اي براي دين و محدوده اي براي علم، ولي کم کم عرصه دين را کم کردند. علم روانشناسي تا جايي که مثلاً مي بينيد اکنون، جاي اخلاق را گرفته است. از نظر آنان اخلاق توسعه يافته، اخلاقي است که به همکاري اجتماعي براي توسعه قدرت مادي کمک کند. و بعد هم گفتند: اين اخلاقي که پيامبران آورده اند، اخلاقي کهنه است.

حرف هايي که امروزه روشنفکران مي زنند، حرف هاي کهنه شده در دنياي علمي غرب است. امروز هيچ فيلسوفي طرفدار اين نظريه نيست که اين عرصه براي علم است و اين عرصه براي دين. آنها مي گویند اين مرحله مربوط به علم و عقل است. حال، خود دين بايد جاگاهش را در اين ميان پيدا کند.

دو نگاه نسبت به انقلاب اسلامي

گروهي انقلاب را بر پايه انگيزش هاي مادي آن هم در چارچوب مليتي خاص تفسير مي کردند که آرمانهايش هم تأمين همين مرز و بوم خاص و اين ملت خاص بود. اما در بينش امام رضوان الله عليه انگيزه حاکم بر انقلاب انگيزه هاي معنوي ملت و ايمان به خدا بود که در ملت به بلوغ رسيد و عامل اين حرکت عظيم و وسيع شد.

نگاه اول : نگاه کساني که همراه امام نبودند

سخن اول حضرت امام حکومت اسلامي بود. خيلي ها سعي مي کردند که يك کلمه به آن اضافه کنند. مثلاً جمهوري دموکراتيک اسلامي و امثال اينها. امام قاطعانه ايستاده بودند که جمهوري اسلامي، نه يه کلمه بيشتر و نه يك کلمه کمتر. اگر اين کلمه افزوده مي شد که مي خواست در همه ساختارهاي نظام جاري شود و در مرحله لفظ نمي ماند، شما بايد روش دموکراسي را در همه ارکان نظام اجرا کنيد. انقلاب اسلامي در آرمان هايش بلافاصله به اسلام گره مي خورد.

طبيعي است که بين اين دو نظر نزاع وجود دارد. هر کجا امام در مسائل بين المي موضع گيري مي کردند طبيعي است که اين جناح در مقابله موضع کيري هاي امام مي ايستادند. بنابراين آرمان

حکومت اسلامي از این نگاه چيزي جز حکومت بر مبناي شاخصه هاي بين المللي و در چار چوب مرزهاي خاص نیست.

نگاه دوم: دیدگاه امام و همراهان ایشان

در مقابل هم نگاه دومي وجود دارد: جمهوری اسلامي مربوط به یک خاک و یک نژاد و به ملت خاص نیست. انقلابي است بر پایه اسلام مربوط به اسلام. هدفش هم دعوت همه ملت ها به اسلام حمايت از همه مسلمان ها و آرمانش هم آرمانهاي اسلام است و اولین آرمانش هم اعتلاي اصل خدا پرستي و کلمه توحید است که اصل دین داري هم به اینجا برمي گردد.

تفاوت این دو دیدگاه در عرصه بين المللي

گرایش موضع بين المللي به این دو هم متفاوت است. از یک نگاه هیچ تعارضي نیست. مي شود مسالمت آمیز در دنیا زندگي کرد. با دنیا کنار آمد مصالحه کرد و با حفظ روابط بين المللي به سازندگي داخلي پرداخت. اما از نگاه دوم تعارض و تضاد و تصادم و جنگ و درگيري جزء ضرورت هاي انقلاب اسلامي است. طبيعي است این دو حرکت حتماً با هم درگیر مي شوند.

اکنون هم این دوخط و جریان وجود دارند و دقیقاً موضع گيري بين المللي هم به انقلاب اسلامي همین دو چهره را دارد. از اول انقلاب اسلامي هم این گونه بوده است. امام رضوان الله عليه داعيه صدور انقلاب را داشتند. داعيه حرکت در سطح بين المللي را داشتند و براي اقتدار بين المللي اسلام گام برمي داشتند. فراتر از مرزها را مي دیدند و براي او عمل مي کردند.

ریشه تعارض بين این دو دیدگاه

نقطه تعارض بين این دو اندیشه کجاست؟ این دو اندیشه اي که اکنون هم وجود دارد آیا اندیشه اي است مخالف دین و اندیشه ديگر اندیشه اي است ديني؟ یا نه هر دو مدعي دین و مذهب و خدا هم هستند. تفاوت اساسي این دو اندیشه را ببینیم و آن گاه به نیازهاي انقلاب اسلامي مي رسیم.

رویکرد دیدگاه اول نسبت به دین، حداقلی است

ظاهراً تفاوت اساسي این دو نگاه به جایگاه دین و مذهب برمي گردد. در یک دیدگاه در زندگي بشر اساس اندیشه و رسالت دین و مذهب چيزي جز توجه دادن انسان به عالم آخرت نیست. باید گفت حاصل مذهب این است و جز این نیست. مذهب هیچ چيز ديگري وراي این ندارد. اگر در مذهب از امور ديگري سخن به میان آمده ذاتاً جزء دعوت هاي مذهب نیستند. بلکه مسائلي جزئي هستند که در مذهب از آنها سخن به میان آمده. حیات بشر ربطی به دین داري اش ندارد.

این دو رسالت از هم جداست. هر کدام یک متصدي دارند؛ متصدي یک حوزه انبيا هستند و متصدي حوزه ديگر بشر. قدرت در جامعه ربطی به مذهب نخواهد داشت. هیچ ضرورتي ندارد که نظام هاي سياسي، اقتصادي و فرهنگي جامعه بر پایه دین و مذهب شکل بگیرند و نباید هم شکل بگیرند. مذهب در این زمینه ها سخني ندارد. البته به طور ناخودآگاه در جامعه سایه مي افکند، ولي هیچ ضرورتي ندارد متصدي این امور باشد. دین کامل است اما در عرصه اي که مربوط به دین ورزي است. بنابراین حکومت ديني بي معني است. مردم همه مي توانند خدا را بپرستند و در زندگي اجتماعي شان هم به شکل هاي مختلف زندگي کنند. جنگ و جدال بر سر اعتقادات هم بي معني است.

رویکرد نگاه دوم نسبت به دین، حداکثري است

اما نگاه دوم نسبت به دین متفاوت است. در نگاه دوم همه عرصه حیات بشر عرصه دین ورزی و خدا جویی است. یعنی سایه ادیان بر همه ابعاد بشر می افتد. همه ابعاد حیات بشر باید دینی باشد. همه شئون بشر باید شئون بندگی باشد. بر اساس این اندیشه همه شئون زندگی بشر چیزی جز پرستش نیست. انسان در هر عملش، در نگاهش، عشق ورزی و نفرتش، در همه رفتارهای روحی عینی و ذهنی فکری اش مشغول پرستش است. هیچ عرصه ای نیست که خالی از پرستش و عبادت و خضوع باشد.

ولی دینی که محوره زندگی فردی و اجتماعی است گاهی دین خدا پرستی است و گاهی دین دنیا پرستی است. برخی ملت ها به سویی توسعه غربی جلو می روند که ربطی هم به دین ندارد. این توسعه علمی مثل خوره به جان این ملت ها می افتد و در اعتقادات دینی شان دخالت می کند. کم کم می بینی یک جامعه به اصطلاح متمدن به هیچ یک از آداب و مناسک دینی پای بند نیست.

جمع بندی

رویکرد این دو نگاه هم در ساختار و هم در روش با هم متفاوت است. بر اساس یک نگاه اصلاً حکومت نمی تواند دینی باشد و بر اساس نگاه دیگر اصلاً حکومت غیر دینی وجود ندارد. منتهی دینی که در حکومت رسوخ می کند دین دنیا پرستی است که ملت ها را به طرف عشق بیشتر به دنیا می کشاند. یک حکومتی است که بر پایه عبودیت حق تشکیل می شود و ارکان جامعه را بر مبنای عشق به خدا و توسعه خدا پرستی شکل می دهد که حاصلش توسعه عبودیت و کرامت انسانی است. قرآن می فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» همه اینها پر از آیه هستند. کسی که با این آیه ها نمی خواهد به خدا برسد، هیچ وقت به خدا نمی رسد. آیات حق خیلی روشن تر از این است که ما به این مبهمات تکیه کنیم.

\$

###انواع عبادت های بندگان

انواع عبادت های بندگان

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سِیمَا بقیة الله فی الارضین ولعن علی اعدائهم أعدا الله أجمعین».

«قال رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم لأَصْحَابِهِ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ فَعَلْتُمُوهُ تَبَاعَدَ الشَّيْطَانُ مِنْكُمْ تَبَاعَدَ الْمَشْرِقُ مِنَ الْمَغْرِبِ قَالُوا بَلَى قَالَ الصَّوْمُ يُسَوِّدُ وَجْهَهُ وَ الصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْمُوَازَرَةُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعَانِ ذَابِرَهُ وَ الْاسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتِينَهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْأَبْدَانِ الصِّيَامُ» [آمالي الصدوق / المجلس الخامس عشر ... ص: ۶۱].

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن - درکوی او گدایی بر خسروی گزیدن

از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن - ازدوستان جانی مشکل توان بریدن

خواهم شدن به بوستان چون غنچه با دل تنگ - و آن جا به نیکنامی پیراهنی دریدن
فرصت شمار صحبت کز این دو راهه منزل - چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن
آثار و برکات صلوات

ذکر صلوات باعث آمرزش گناهان، وسعت رزق، خیر دنیا و آخرت، عاقبت بخیری و عبور از پل صراط
می شود و شفاعت پیامبر را بر ما واجب می کند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «فَأَكْثِرُوا الصَّلَاةَ
عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَلَاةً وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَلْفَ صَلَاةٍ فِي أَلْفِ
صَفٍّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ إِلَّا صَلَّى عَلَى ذَلِكَ الْعَبْدِ لِصَلَاةِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ صَلَاةِ
مَلَائِكَتِهِ وَ لَا يَرْغَبُ عَنْ هَذَا إِلَّا جَاهِلٌ مَغْرُورٌ وَ قَدْ بَرَّئَ اللَّهُ مِنْهُ وَ رَسُولُهُ» [ثواب الأعمال و عقاب
الأعمال ثواب من صلى على النبي ص صلاة واحدة ص ۱۵۴]. اگر کسی یک صلوات بر پیامبر بفرستد
خداوند با هزار صف از ملائکه هزار صلوات و رحمت برایش نازل می کند. و به خاطر صلوات خدا و
ملائکه چیزی از مخلوقات در عالم باقی نمی ماند الا این که آن ها هم بر صلوات فرستنده بر محمد و
آل محمد، صلوات می فرستند. و کسی که به صلوات اهمیت ندهد و بی تفاوت و بی رغبت به این ذکر
باشد این آدم جاهل و مغرور است و خداوند و رسول خدا و اهل بیت از او بیزار هستند.

سه توصیه مهم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به اصحابشان فرمودند: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ
فَعَلْتُمُوهُ تَبَاعَدَ الشَّيْطَانُ مِنْكُمْ تَبَاعَدَ الْمَشْرِقُ مِنَ الْمَغْرِبِ قَالُوا بَلَى قَالَ الصَّوْمُ يَسُوذُ وَجْهَهُ وَ الصَّدَقَةُ
تَكْسِرُ ظَهْرَهُ وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْمُوَازَرَةُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعَانِ دَابِرَهُ وَ الْإِسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتِينَهُ وَ لِكُلِّ
شَيْءٍ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْأَبْدَانِ الصِّيَامُ» [آمالی الصدوق / المجلس الخامس عشر ص ۶۱]. آیا می خواهید
عملی به شما یاد دهم که اگر آن را انجام دهید شیطان به اندازه شرق تا غرب عالم از شما فاصله
بگیرد. اصحاب گفتند: بله یا رسول الله، پیامبر فرمود: روزه روی شیطان را سیاه و خوار و ذلیلش

می کند و صدقه دادن (با مال، آبرو، واسطه ی خیر شدن و حتی سلام دادن) پشت شیطان را می
شکند. (منظور از صدقه، زکات است که جایز نیست به سادات بدهید. اما غیر زکات واجب، صدقات
مستحبی را می توانید به سید هم بدهید. صدقه مطلق خیر است یعنی سلام کردن، دعا کردن،
مهربانی و محبت کردن و هر گره مؤمنی را باز کردن اصطلاحاً صدقه است.) «وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ
الْمُوَازَرَةُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعَانِ دَابِرَهُ». و این که انسان به خاطر خدا با دیگران دوستی بکند این
کار دم شیطان را قطع می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا
لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ» [بحار الأنوار ج ۶۷ / باب ۵۳ النية و شرائطها و مراتبها و کمالها و ثوابها و أن قبول
العمل نادر ص ۱۸۵]. خدایا من از روی ترس تو را عبادت نمی کنم این عبادت برده ها و غلام
هاست. «وَ لَا طَمَعًا». از روی طمع هم تو را عبادت نمی کنم. (چون اگر در عوض عبادت از تو چیزی
بخواهم پس در واقع من خودم را می خواهم.) «بل عبدتك حُبًّا لَكَ». خدایا من عبادتت می کنم
چون دوستت دارم. بقول سعدی که می گوید:

گر از دوست چشمت به احسان اوست - تو در بند خویشی نه احسان دوست
بقول مرحوم نراقی:

طاعتي که ز بهرامید است و بیم - خود پرستي باشد اي مرد سليم

عبادت عشاق

در روايت داريم اگر کسي کاري انجام بدهد نود ونه درصدش براي خدا باشد و در یک درصدش کس ديگري شريک باشد خداوند مي فرمايد من خوب شريکي هستم اگر نود ونه سهم مال من باشد یک درصد مال ديگري، من همه ي سهم خودم را به شريکم مي بخشم. من فقط عمل صد در صد خالص را قبول مي کنم. کنار من نبايد شريک بياوريد. امام صادق عليه السلام در سفينة البحار فرمودند: دو رکعت نماز خالص اگر کسي خواند اهل بهشت است. دو رکعتي که فقط خدا در آن باشد. همراه ترس و طمع و خوف نباشد. حضرت امير عليه السلام مي فرمايد: خدايا من از روي خوف و طمع تو را عبادت نمي کنم خدايا چون دوستت دارم عبادتت مي کنم. مولي ديگر انسان بي طمع است عشق مي کند با خدا دلش پر مي زند. اين عبادت عشاق است اما عبادت برده ها ناچارا و از روي ترس است. حضرت مي فرمايد: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَبَلَكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ» [بحار الأنوار ج ۶۷ / باب ۵۳ النية و شرائطها و مراتبها و کمالها و ثوابها و أن قبول العمل نادر ص ۱۸۵]. اگر هم خدا را به خاطر بهشت و اجرش عبادت کنی اين عبادت، عبادت تجار است. اگر محبت و اخلاص در اين نمازها و عبادت ها باشد کار درست مي شود.

ارزش اخلاص در عمل

براي چه عبادت اميرالمومنين با عبادت جن و انس پهلوي مي زند؟ براي چه یک شمشيرش از عبادت جن و انس بالاتر است؟ بخاطر خلوصش، از علي آموز اخلاص عمل. عمرو بن عبدود روي صورت ايشان آب دهان مي اندازد ما بوديم چه مي کرديم؟ اما آقا بلند مي شود قدم مي زند مي گويد یک ذره بخاطر خودم نباشد بخاطر خدا باشد. اخلاص اميرالمومنين در عالم موج ايجاد کرده و اينقدر پيش خدا قيمت پيدا کرده است. براي چه و براي کي انجام دادن کار مهم است. خيلي آدم ها بودند که شمشير زده اند و جنگ رفته اند ولي در جهنم افتادند. يکي در رکاب پيامبر شمشير مي زد کشته شد آمدند گفتند يا رسول الله فلاني هم شهيد شد. حضرت فرمودند: شهيد نشده، به خاطر اينکه ميدان رفت ديد طرف مقابل او الاغ خوبي دارد گفت به او حمله مي کنم مي کشم و الاغش را غنيمت مي گيرم. براي گرفتن الاغ رفت عوض اينکه بکشد خودش کشته شد. اين کشته ي راه الاغ است. یک کسي هم مثل اميرالمومنين وقتي دشمن به او اهانت مي کند بلند مي شود قدم مي زند با آرامش کامل و به خاطر خدا شمشير مي کشد و يکي هم به خاطر غنيمت مي رود.

يکي از اهالي مدینه بنام ازمان در جنگ احد در رکاب پيامبر جنگيد و کشته شد. به پيامبر گفتند: يا رسول الله فلاني هم کشته شد. حضرت توجه نکردند. راوي مي گويد من خيلي تکان خوردم یک کسي آمده در رکاب پيامبر کشته شده و حضرت توجهي ندارند. گفتم برم بالاي سر او ببينم چه شده است. رفتم ديدم یک رمقي دارد هنوز مي تواند حرف بزند هنوز نمرده است. گفتم: جناب ازمان چه خبر؟ خوش به سعادتت، شما داري بهشت مي روي. گفت: بهشت چيه من بهشت را قبول ندارم. من ديدم مردم مکه مي خواهند خرماهاي ما را بگيرند من به خاطر خرما جنگيدم قربان اين خرماها بروم. آن يکي به خاطر الاغ کشته شد و اين يکي هم به خاطر خرما. اين هايي که به خاطر وطن کشته مي شوند وطن را هم بايد به خاطر خدا دوست داشته باشند. ما بايد فدای خدا بشويم نه فدای

وطن، اگر یک دزدی می آید که مال تو را ببرد به خاطر این که خدا گفته دفاع بکن دفاع نکنیم. اما اگر به خاطر صرف مال بروم و کشته بشوم فدای مال شدم این بدرد نمی خورد. باید ببینی خدا از شما چه می خواهد. نیت باید خدا باشد. در میدان جنگ کسی نیتش پول و غنیمت و دنیا باشد کشته ی راه دنیاست و به جهنم می رود. ولی اگر کسی از کشورش به خاطر خدا دفاع می کند این به بهشت می رود. حدیث داریم اگر کسی با محبت اهل بیت باشد در رختخواب هم بمیرد به بهشت می رود. چون خالص است خدا از ما خلوص می خواهد. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ وَإِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ» [بحار الأنوار ج ۶۷ / باب ۵۴ الإخلاص و معنی قرینه تعالی ص ۲۱۳]. خداوند به صورت های شما نگاه نمی کند که سفید یا سیاه، زیبا یا زشت هستید، به ظاهر اعمال شما هم نگاه نمی کند که مثلاً نمازش با آب و تاب است یا نه، مگر این ملجم نماز نمی خواند؟ همه ی قاتلین امامان ما نماز هم می خواندند اما نمازشان مقدمه بود برای حيله گری و نفاق. صورت ظاهر این است این هایی که کربلا آمدند نماز می خواندند جماعت و جمعه می خواندند وقتی امام حسین علیه السلام را شهید کردند گفتند: «الله اكبر لا اله الا الله، لا اله الا الله». ولی خداوند به ظاهر عمل شما نگاه نمی کند به نیت شما نگاه می کند. به این که نماز دام و حيله است یا برای خداست. باید نیت اعمالمان مواظب باشیم که برای چه و چه کسی انجامش می دهیم. صرف انجام عمل ما را بهشتی نمی کند.

بزرگی فرمود: خداوند وقتی می خواهد حضرت ابراهیم را در قرآن تعریف بکند می گوید «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ خَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» [النحل / ۱۲۰]. حضرت ابراهیم از مشرکین نبود. این از بالاترین تعریف هاست. یعنی حضرت ابراهیم قیام و قعودش، نشست و برخاستش برای خدا بود و برای غیر خدا نمی کرد. «قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» [الأنعام / ۱۶۲]. حدیث داریم ریا و شرک آن قدر ریز و دقیق است که اگر مورچه ای سیاه روی سنگ سیاه در شب تاریک ظلمانی راه برود کدام چشم می تواند پیدایش بکند؟ مگر این که خدا کمک کند. خداوند متعال می فرماید: «الإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي اسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبٌ مَنْ أَحْبَبْتُ مِنْ عِبَادِي» [بحار الأنوار ج ۶۷ / باب ۵۴ الإخلاص و معنی قرینه تعالی ص ۲۱۳]. اخلاص از اسرار من است و در قلب بندگان که دوستشان دارم می گذارم.

کرامات شیخ رجبعلی خیاط رحمه الله علیه

مرحوم شیخ رجبعلی خیاط رحمه الله علیه می گفت: دین همین است که علماء و فقهاء می گویند فقط باید یک چیزی به آن اضافه کرد و آن انجام اعمال همراه محبت است. نماز خواندن یعنی جانم خدا، دوستت دارم. ویژگی مهم شیخ هم محبت و اخلاصش بود. در جوانی خاطر خواه دختری می شود. تمام وسایل عیش و نوش هم آماده بود اما می گوید خدایا من راضی هستم دختر هم راضی است فقط تو راضی نیستی. خدایا من به خاطر تو رهائش می کنم. قرآن می فرماید: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ» [النازعات / ۴۰]. یعنی کسی که خدا را در نظر بگیرد و جلوی هوی و هوسش را بگیرد همانا بهشت او از همین جا شروع می شود. رجبعلی خیاط جوان بود که در رحمت و لطف خدا روی سرش باز می شود و در بیداری خیلی از چیزها را می دید و خیلی از مشکلات مردم را حل می کرد. می آمدند و می گفتند آقا پدر و مادر ما مرده بین حالشان چگونه

است. نگاه مي کرد مي ديد در عذاب يا در بهشت است. مي گفت پدر شما ارث خواهرش را نداده در عذاب است. مي رفتند و مي ديدند درست است. خيلي از گره هاي لا ینحل را باز مي کرد. بعضي ها هم که ديگر گره هايشان قابل باز شدن نبود مي گفت چوب فلان عملتان را مي خوريد. (کتاب کيمياي محبت شرح حال رجبعلي خياط است.) یک نفر پيش رجبعلي خياط آمد گفت بچه ام حالش بد و روبه قبله است. ايشان یک تاملی کردند و گفتند شما قصابید؟ گفت: بله، گفت: شما چند روز قبل یک گوساله اي را جلوي مادرش سر بريده ايد اين گوساله آه کشيده، پسر زنده نمي ماند چند ساعت ديگر مي ميرد من هم نمي توانم کاري بکنم. دستو رات اسلام چقدر زيبا هستند مي گوید جلوي یک حيوان، حيوان ديگري را سر نبريد. در شب که زمان آرامش و سکونت است حيوان را سر نبر. حيوانات را جلو مادر و حيوان مادر را جلوي بچه سر نبر. حيوانات شعور دارند. شيخ گفت: من هم نمي توانم براي کاري بکنم. بچه قصاب هم بعد از چند ساعت از دنيا رفت. شيخ رجبعلي خياط نگاه مي کرد و سر نخ ها را پيدا مي کرد. بر اثر چه به اينجا رسيد؟ اخلاصش باعث شد به اين مقام برسد. اگر در زندگي یک قدم و یک کار بتوانيم براي خدا انجام بدهيم خيلي کارمان بالا مي گيرد.

حکايي از مقدس اردبيلي رحمه الله عليه

یک انبار شير را یک فضله ي موش نجس مي کند . در حالات مقدس اردبيلي رحمه الله عليه نقل کرده اند که مقدس اردبيلي یک شب سحر بلند شد دلو را داخل چاه مي اندازد و بالا مي کشد مي بيند پر از طلا است. خداوند مي خواست او را امتحان بکند. مقدس طلاها را داخل چاه برمي گرداند و رو به آسمان مي کند که خدایا احمد از تو آب مي خواهد نه طلا. من آب مي خواهم که وضو بگيرم و با تو راز و نیاز بکنم. دوباره سطل را بالا مي کشد مي بيند طلاست. مي گوید خدایا من طلا نمي خواهم من آب مي خواهم. بار چهارم آب در مي آید وضو مي گيرد و براي مناجات مي رود. براي او طلا قيمت نداشت. در جريان ديگري مقدس اردبيلي آخر شب از کنار حمامي رد مي شد ديد اين حمام دار آتش و هيزم را داغ کرده و نشسته با خدا دارد مناجات و درد دل مي کند. مقدس اردبيلي ايستاد ديد دارد مي گوید خدایا تو را شکر مي کنم که سلطان نشدم اگر سلطان مي شدم مي دانم مسئوليتم زياد مي شد و ظلم مي کردم. خدایا تو را شکر که رياست به من ندادی. خدایا تو را شکر که ثروتمند نشدم. چون من گول مي خوردم و مال مردم را مي خوردم. خدایا شکر که من وزير نشدم خدایا تو را شکر که من استاندار نشدم. خدایا شکر که مقدس اردبيلي نشدم. مقدس اردبيلي تا اين را شنيد تکان خورد. (گفتم ریا و شرک خيلي ريز و دقيق است مثل مورچه اي سياه که روي سنگ سياه در شب تاریک ظلماني راه برود.) مقدس اردبيلي داخل مي رود و سلام مي کند و گرم مي گيرد او هم نمي شناخت که اين مقدس اردبيلي است. مقدس مي گوید از چند دقيقه ي قبل اينجا بودم صداي مناجات شما را مي شنيدم که دعاي مي کردی خدایا شکر که سلطان و وزير و اين ها نشدم اين دعاهايت خوب بود اما يکي هم گفتي خدا را شکر که مقدس اردبيلي نشدم. مي خواهم ببينم که مقدس اردبيلي چه جنايتي انجام داده که شما گفتي الحمدلله که مقدس اردبيلي نشدم. حمامچي گفت: مقدس اردبيلي هم کارش درست نيست. مقدس گفت: چطور؟ گفت: اين هم یک چيزي قاطي دارد شرک و ریا دارد. گفت: یک داستاني براي مقدس اردبيلي نقل مي کنند مي گویند یک شب نصف شب بلند شد مي خواست نماز شب بخواند دلو را داخل چاه انداخت طلا درآمد سه بار طلا در آمد

داخل چاه سرازیر کرد گفت خدایا من از تو آب می خواهم من با این چیزها گول نمی خورم. این طور چیزی می گویند درست است؟ مقدس گفت: درست است. (حمام چي نمي دانست این خود مقدس است.) حمامچي گفت: آن وقتی که این جریان برای او پیش آمد تنها بود یا کسی هم با او بود؟ مقدس گفت: تنها بود. گفت: اگر تنها بود چرا فرداي آن روز این داستان در نجف پخش شد. حتما نشسته یک جا خودش تعریف کرده است. یک حمامچي مچ مقدس اردبيلي را می گیرد. حواستان جمع باشد ریا اینقدر ریز است. مرحوم ملاعلي معصومي گفته بود ما هر کجا رفتیم سجاده بیاندازیم دیدیم شیطان جلوتر از ما نشسته یک فضله انداخته، یک ریایی درست کرده است. حضرت ابراهیم را داخل آتش می انداختند جبرئیل آمد گفت کاری داری برای انجام بدهم؟ حضرت گفت: نه نمی خواهم. این می شود موحد مشرک نیست. به جبرئیل هم تکیه نکرد. گفت: من با شما کاری ندارم من با خدا کار دارم.

مرحوم آقای بهاءالدینی دم مردن ناراحت بود می گفت من نمی دانم که برای خدا کاری کردم یا نه؟ آقای بروجردی رحمة الله علیه نگران بود می گفت خدای بزرگ حسابش فرق می کند آیا کار من خالص است یا نه؟ آیا آبرویم را برای خدا داده ام یا نه؟ رفته بود به بروجرد، از مرجعیت و ریاست فرار کرده بود علمای قم بزور ایشان را آوردند و مرجع کردند. گاهی آقای بروجردی می فرمودند: من را اذیت نکنید نفرین می کنم مثل من گرفتار بشوید شما مرجع بشوید تا ببینید چقدر مسئولیتش سنگین است. مرجعیت دینی را گرفتاری می دانست. آقای اشتهااردی می فرمود: که آقای بروجردی گاهی اوقات می گفت که آخر عمری کار ما شده صرافیه، از یک عده پول بگیریم به یک عده بدهیم و خودمان هم حساب و کتاب هایش را پس بدهیم. آیا درست گرفتیم و درست دادیم یا نه؟ این ها از ریاست فرار می کردند بعضی از مردم هم برای ریاست خودشان را می کشند.

ذکر مصیبت: ابا عبدالله الحسین علیه السلام

احتمال شب قدر بودن شب بیست و هفتم زیاد است. اهل سنت هم امشب را مهم می دانند. در مثل امشب امام سجاد علیه السلام این دعا را می خواندند: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْاسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفُوتِ» [مفاتیح الجنان شب بیست و هفتم ص ۲۳۶]. خدایا من را از این دنیا بکن تا برای دار آخرت آماده بشوم قبل از اینکه اجل من برسد. امام سجاد علیه السلام سی و پنج سال گریه کرد. هیچ کس مثل امام سجاد علیه السلام برای پدرشان و اهل بیت گریه نکرد. بعد از شهادت امام سجاد، اصحاب دیدند کتف امام زخم شده است پرسیدند چرا آقا زخمی شده بود؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: پدرم در نیمه های شب آن قدر انبان بر دوش می کشید و در خانه ی فقرا می برد که این طور شده است.

امام سجاد علیه السلام شتری داشتند که ایشان با این شتر بیست و پنج سفر مکه مشرف شدند. حضرت در این همه مدت یک تازیانه هم به این شتر نزدند. بعد از دفن امام سجاد علیه السلام، امام باقر علیه السلام دیدند شتر آقا در منزل نیست گشتند دیدند این شتر به قبرستان بقیع رفته سر و صورت خودش را به قبر امام سجاد می مالد و ناله می کند. شتر را به منزل آوردند بعد از چند لحظه دوباره دیدند نیست رفتند گشتند دیدند دوباره سر قبر امام رفته است. چند بار این کار را کردند

دیدند فایده ندارد به امام باقر علیه السلام گفتند چه کار کنیم؟ آقا فرمودند: این شتر بهشتی است رهایش کنید [بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۷ و ۱۴۸، حدیث ۲ و ۳ و ۴ به نقل از بصائر الدرجات و اختصاص و اصول کافی ج ۱، ص ۴۶۷، حدیث ۲ و ۳ و ۴].

هیچ مصیبتی برای امام سجاد علیه السلام مثل مصیبت کربلا نبود و معجزه ی الهی بود که امام سجاد در آن سفر زنده بماند. هر وقت برای آقا آب یا غذا می آوردند شروع می کرد به گریه کردن، می گفتند: آقا جان چرا گریه می کنید؟ می فرمود: «قتل ابن رسول الله جائعاً، قتل ابن رسول الله عطشاناً» [مع الרכب الحسینی ج ۶/ استمرار بکاء و حزن الإمام زین العابدین علیه السلام ص ۴۱۵]. می فرمود: پدرم را با لب تشنه، شکم گرسنه به شهادت رساندند. یک روز قصاب می خواست گوسفند بکشد آقا فرمود: آیا به این گوسفند آب داده ای؟ عرض کرد مگر می شود آب نداد ما همیشه آب می دهیم. آقا فرمودند: اما پدر غریبم را با لب تشنه به شهادت رساندند.

امام سجاد علیه السلام غلامی داشتند غلام می گوید روزی آقا به بیابان رفت سر به سجده گذاشت آنقدر گریه کردند که زمین تر شد گفتم: آقا وقت آن نشده که گریه های شما تمام بشود؟ فرمودند: وای بحال تو، یعقوب پیامبر دوازده پسر داشت یکی از آن ها گم شد کشته نشد یعقوب پیامبر آنقدر گریه کرد تا چشمانش کور شد ولی می دانی مصیبت من چقدر سنگین است. من در یک روز پدرم، برادرهایم، عزیزانم، عموهایم را از دست دادم.

چه حالی داشت امام سجاد وقتی با غل و زنجیر سوار شتر شد. بی بی زینب دید لرزه بر اندام برادر زاده اش افتاده که نزدیک است روح از بدنش جدا بشود. آمد صدا زد عمه جان شما یادگار گذشته ها هستی چرا با جان خودتان بازی می کنید. آقا فرمودند: عمه جان مگر نمی بینی عمر سعد و لشگرش برای کشته های خودشان را نماز خواندند و احترام کردند و دفن کردند اما بدن پدرم اباعبد الله و برادرها و عموهایم و عموزادهایم را برهنه و عریان رها کرده اند. گویا این مردم ما را مسلمان هم نمی دانند. امام سجاد علیه السلام وقتی خواست بدن پدر را در قبر بگذارد معمولاً طرف راست صورت را روی خاک می گذارند اما یک دیدند آقا خم شد و رگ های بریده ی پدرش را بوسید و ... «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم».

\$

اوصاف و ویژگیهای ایمان کامل

اوصاف و ویژگیهای ایمان کامل

حجت الاسلام انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلِيٍّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ اَعْدَائِهِمْ اَعْدَا اللّٰه اَجْمَعِينَ».

معلم و مبلغ فرهنگ با عظمت حضرت حق، وجود مبارک پیامبر عظیم الشانی هست که ترکیبی از سه حقیقت می باشد. به فرموده ی امام صادق (ع) در یک حدیث مفصل و استوار، هر انسانی بهره‌مند از

این سه حقیقت باشد اسلامش کامل است. به هر مقداری که مهجور از این سه حقیقت باشد اسلامش ناقص است. کامل به اندازه ی کمال دینش از فیوضات وجود مقدس حضرت حق بهره مند است، ناقص هم به اندازه ی دین ناقصش. برای اینکه ترکیب اسلام را از این سه حقیقت بدانید، به دو منبع باید مراجعه کنید. منبع اول قرآن کریم است و منبع دوم هم آثار بی نظیر حکیمانه ای است که از رسول خدا و اهل بیت او به جا مانده. این سه ترکیب به ترتیب عبارتند از: عقاید پاک، اخلاق پاک، اعمال پاک. که پاکي این عقاید و این اخلاق و این اعمال به این است که تمامش از این دو منبع گرفته شود و برخورد انسان هم با هر سه حقیقت خالصانه باشد. یعنی بگیرد برای اینکه ابی عبدالله شود. کار دیگری با این سه حقیقت نداشته باشد. این سه حقیقت را وسیله امور مادون این سه حقیقت قرار ندهد، برای معامله کردن با خودش، با دنیا، با هواهای نفسانی اش با این سه حقیقت ارتباط پیدا نکند. (الْخُلَاصُ فِي الْإِخْلَاصِ) رهایی از همه ی فتنه های دنیا و از عذاب آخرت به اخلاص است. ایمان من خالص باشد، اخلاق من برای خدا باشد، عمل من هم برای خدا باشد، با یک نفر معامله کنم. چون پروردگار عالم طرف معامله ی دیگری را برای این سه حقیقت قرار نداده است. با هر کس دیگر معامله کنم ضرر می کنم، خسارت می بینم. این سه حقیقت دورنمایش در قرآن مجید در سوره مبارکه بقره در آیه ۱۷۷ است. برای نورانی شدن قلبمان، جانمان، باطنمان، متن آیه را می شنوید، چون قرآن نور است و پنجاه اسم دارد که ابوالفتح رازی در قرن هفتم در جلد اول تفسیرش، پنجاه نام قرآن را از خود قرآن درآورده و یکجا ذکر کرده. یک نام قرآن نور است، (أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ نُورًا مُبِينًا) البته اگر باطن من چراغ باشد که این نور را بگیرد و این نور در این چراغ ظهور کند، آشکار شود، خودش را نشان دهد. خیلی ها قرآن را می شنوند ولی نورانی نمی شوند. در آخرین آیه سوره مبارکه بقره پروردگار از کل مؤمنون واقعی، هر چه مؤمن در عالم است، خبر می دهد که اینها نسبت به گفتار خدا چه برخوردی داشتند: (وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا) یعنی قبول کردیم و بعد از قبول کردن هم عمل کردیم. بیشتر از این هم از ما نمی خواهند. کل فسادى که در دنیا حاکم است به خاطر گوش ندادن است. اگر هم؟ مردم عالم خطاب حق را که خطاب حکیمانه است، عادلانه است، عالمانه است، محبت است، عشق است، مهر است، قرآن مجید را می گوید رحمت برای شما قرار دادم. رسالت پیغمبر را می گوید رحمت برای شما قرار دادم. اگر تمام مردم عالم این گفتاری که خطاب به خودشان است، یعنی اینقدر خدا لایق دانسته انسان را که به وسیله قرآن با انسان حرف زده، شما نگویند فقط به پیغمبر نازل شده، (أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ) من با این قرآن با همه شما دارم حرف می زنم. باید اول نشست فکر کرد چه کسی دارد با ما حرف می زند. اگر بخواهیم بدانیم چه کسی دارد با ما حرف می زند یک دور جوشن کبیر را با دقت عقل و قلبی باید بخوانید، نه با چشم و زبان. با چشم و زبان چیزی گیر آدم نمی آید. اصلاً خواندن برای فهمیدن است، اگر آدم خودش را متوقف در خواندن خالی کند با طوطی که کلمات خوب را یادش می دهند و تکرار می کند، چه فرقی می کند؟ شما همین قسمت را بخوان و با آن روی خودت کار کن: (لَعَنَ اللَّهُ مَن قَتَلَكَ بِالْأَيْدِي وَ الْأَلْسُنِ) بعد ببین دست و زبان خودت چه کاره است. شما ببینید این دست ها در قرآن چه می کنند. خون به ناحق می ریزد، پول به ناحق غارت می کند، حکم به ناحق میدهد، امضای به ناحق می زند، و زبان ها را هم ببینید چه کار می کند در دنیا. یک کلمه حرف آن طرف دنیا یک بی دین می زند، تمام جهان را پر از

دلهره می کند. با چشم و زبان نه، یک بار آدم این جوشن کبیر را بخواند و بفهمد که چه کسی دارد بوسیله قرآن با او حرف می زند. آنجا آدم ماتش می برد، اینهایی که اهلش هستند ممکن است قلبشان هم سنکوب کند که چه کسی من را لایق دانسته که از طریق قرآن با من حرف بزند. آن وقت قرآن نور است، وارد چراغ باطن می شود، تمام باطن پر نور می شود. آن وقت فکر کنید آدم در فضای نور و در فضای روشنائی که به تعبیر قرآن بصیرت است، بینایی است، چطور زندگی می کند. آن وقت حاضر نیست در هشتاد سال عمرش آزاری به یک مورچه بدهد. حاضر نیست در طول عمرش به اندازه یک ارزن فکر بردن مال کسی را بکند. در این فضای نور است که چشم مستقیم می شود، گوش مستقیم می شود، زبان مستقیم می شود. شبانه روز ده بار به صورت واجب می گویند (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) اگر تا حالا هم مستقیم نشده باشند، یعنی همه نمازهای گذشته را قیامت چیه می کنند و می گویند دروغ خواندی؟ شاید. می گویند پنجاه سال رو به روی ما ایستادی و دروغ گفتی؟ (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) نمی خواستی و می گفتی می خواهم، اینکه دروغ بود. واقعاً نمی خواستید. فرض کنید فردا صبح صدای امام دوازدهم را بشنوید که من آمدم، آثارش را هم خودش نشان دهد. من را صدا کند و بگوید کسبت را باید رها کنی چون مشکل دارد. خانه ات را باید رها کنی چون مشکل دارد. مالت را سه بار باید حساب کنی چون مشکل دارد. ده میلیون هم باید ردّ مظالم بدهی چون مشکل دارد. نمازهای گذشته ات را هم چون با لباس های غیرمباح بوده، باید قضا کنی چون مشکل دارد. خودم را بسنجم بینم ایشان را می پذیرم؟ یا اگر آمد به من گفت تو شصت سال دعای ندبه می خواندی دروغ می گفتی، واقعاً مرا نمی خواستی ولی می گفتی می خواهم. یا قرآن می خواندی هیچ چیزش را نمی خواستی، چون عمل هم نمی کردی، ولی می گفتی می خواهم. دل بدهم به حقایق. (سَمِعْنَا) یعنی قبول کردم، قبول درست. (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) ببینید اهل صدق در عالم چگونه بودند؟ صادقانه قبول می کردند و صادقانه هم (أَطَعْنَا) عمل می کردند. این جور آدم ها قیامت دادگاه هم ندارد، دادگاه ببرند به آنها چه بگویند؟ بگویند جواب بده چرا حق را با هم؟ وجود پذیرفتی؟ جواب بده چرا با همه وجود عمل کردی؟ قرآن در حسابرسی مردم در قیامت پنج تقسیم دارد حساب: حساب یَسیر، حساب أُسیر، حساب (بَغِيرِ حِسَابٍ) که بعضی ها می گویند یعنی یک نفر وارد محشر می شود، صد سال هم در دنیا بوده. به او می گویند حساب نداری، معطل هم نشو، هشت در بهشت هم به رویت باز است، برو. آیه را می شنویم اما با همه وجود آیه را بپذیر، به عنوان کلام الله، آن هم خدایی که با آن منبع می شناسیم که چه کسی دارد با ما حرف می زند. او کیست و ما چه کسی هستیم؟ ما یک روز نطفه بودیم که ساخت خودش هم هستیم. بعد هم با نعمت های طبیعت وزن ما را اضافه کرد و حالا شدیم یک انسان هفتاد هشتاد کیلویی. ببینید چه کسی دارد با چه کسی حرف می زند؟ باید يك عمر فقط شکر همین نعمت را به جا آورد، که ما را لایق دانسته با ما حرف بزند، همین. با ملائکه حرف نمی زند، با حیوانات حرف نمی زند به این شکل. این فقط اختصاص به ما دارد که با زبان قرآن با ما وارد حرف شده. یک حرفش این است، آیه صد و هفتاد و دو سوره بقره است، می خواهد به ما بفهماند اسلام من ترکیبی از سه حقیقت است. اگر داریم مسلمان واقعی هستیم، آن هم داشت لله، نه داشتنی که بخواهی خرج مادون این واقعیات بکنی. از آنهايي نباشیم که در سوره زمر فرموده: (وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّعْبُدُ اللَّهَ عَلَيَّ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ لِّطَمَنٍ بِهَا) داشت

برای من، کاری به کار هیچ چیز دیگر هم نداشته باشید. در بلایی، در آزمایشی، روز عاشورا در صحرای کربلایی، در مضیقه ای، در مضیقه نیستی، کاری به این حرف ها نداشته باشی. داشت لله، یعنی دینداری، (مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) حالا هر جریانی هم در زندگی ات اتفاق افتاد چپ نکنی، یعنی این را با آن جریان زلفش را گره نزن، که چون اینطور شد پس نمی خواهم. نه، این نشد دینداری. هر طوری شد عاشقانه باید بخواهی. مشکل مالی پیش آمد، بچه ات مرد، جنگ پیش آمد، سختی پیش آمد، عاشقانه باید بخواهی. اگر سعادت دنیا و آخرت را می خواهی، اگر نمی خواهی که اصلاً این حرف ها هم به تو کاری ندارد.

طفیل هستی عشق اند آدمی و پری - ارادت بنما تا سعادت ببری

این است داستان خدا و انسان. این حالت یعنی داشتن لله، و ببینید در قرآن چه کسانی این حرف ها را زده اند، (إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) حالا می خواهند به من بگویند اسماعیل چهارده ساله ای مثل شب چهارده ماهت را ببر با دست خودت خنجر بکش و سرش را ببر. من هیچ نگرانی از این خدا ندارم. من داشتم را برای خدا می خواهم. من این مسئله را با دینم قاطی نمی کنم که گله مند از خدا شوم و دلم بگیرد یا حتی سؤال کنم که چرا من پدر، سر بچه ام را از بدن جدا کنم. من دینداریم برای خداست، به خاطر اسماعیل نیست، به خاطر حفظ از آتش نمرود نیست. این را ما در خودمان تقویت کنیم، همه چیزمان اصلاح می شود. (يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ). چه آیه عظیمی است، چه مطالبی در این آیه گنجانده شده، (لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) این یک بحثی دارد که نیازی نیست برایتان بگویم، من اصل مسئله را بگویم، (وَلَكِنَّ الْبِرَّ) کلمه (البر) خیلی کلمه زیبایی است. (وَلَكِنَّ الْبِرَّ) همه نیکی ها، همه خوبی، همه پاکی، همه فضیلت، همه سعادت، همه مایه دنیا و آخرت این است: (وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ) ربط به این منع بی نهایت، گره خوردن دل به ذات مستجمع جمیع صفات کمال، نمی دانید چه غوغایی در درون با این گره خوردن برپا خواهد شد. شما درونی بعد از درون انبیاء و ائمه پیدا می کنید. یعنی یک درونی در طول درون انبیاء و ائمه. کم است این سرمایه؟ که روز قیامت اول درون انبیاء و ائمه را ببینند و بعد درون شما را ببینند و بعد هم درون یک نفر را نگاه نکنند. (وَلَكِنَّ الْبِرَّ) آدم با قرآن حال می آید، دل بدهید به قرآن. پیغمبر با آن عظمت وقتی دلش می گرفت، می خواست حال بیاید، می فرمود: بلال، می گفتند آقا در جمیعت نیست. می فرمود: بروید بگویید بیاید. دوان دوان می رفتند بلال را پیدا می کردند که بیا پیغمبر تو را می خواهد. می آمد با یک دنیا ادب کنار پیغمبر می نشست. به او می فرمود: (أَرِحْنَا يَا بَلَالُ) (مفتاح الفلاح، شیخ بهایی ص ۱۸۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۹، ص ۱۹۳) من را از غصه و درد و رنج و محنت راحت کن. بلال هم می دانست پیغمبر در این عالم با چه چیزی راحت می شود، با چه چیزی حال می آید. شروع می کرد به قرآن خواندن. پیغمبر تمام غم و غصه اش برطرف می شد، حال می آمد. اهل قرآن تا لحظه مرگ شان، کسل و سست و ناامید و دلگیر و مأیوس نمی شوند. زین العابدین می فرماید اگر کل مردم دنیا بمیرند، غیر از من یک نفر روی کره زمین نباشد، با قرآن احساس تنهایی و وحشت نمی کنم. (لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ) ناتمامان جهان را کند این پنج تمام.

این ریشه، اصل، پایه، این بخش اعتقادات، پاکی ها را ببینید اینجا چه موجی می زند. گره خوردن دل به خدای پاک، به قیامت پاک، به فرشتگان پاک، به کتاب پاک و انبیاء پاک. هر کسی را در این دل نباید راه داد. نراقی، ملا احمد از چهره های کم نظیر شیعه است. نمی دانم کتاب طاقдіس او مال چه ایام عمرش است. ولی خیلی ها را دیده بودم طاقдіس را باز می کردند، می خواندند و زار زار گریه می کردند. نراقی در این طاقдіس یک شعر درباره خودش دارد، آخرش می گوید به پروردگار، راجع به گذشته عمرش که پاک ترین گذشته های عمر عالم بود. اینگونه پاکان که بنالند، ما باید توی سرمان بنیم. به پروردگار می گوید:

من غلط کردم در اول بی شمار - اهرمن را راه دادم در حصار

جایی که محل عقاید پاک و محل تو و قیامت تو و فرشتگان تو و قرآن تو و پیغمبران تو بود، به قصد با دست خودم دادم به شیطان. خانه تو را برداشتم مفت و مجانی دادم به او، او هم کلنگ را داده دست خودم که این خانه را خراب کردم.

یک نظر در کار این ویرانه کن - دشمن خود را برون زین خانه کن
خودم که دیگر زورم نمی رسد. (وَأَقْلَنِي عَثَرَتِي وَ اغْفِرْ ذَلَّتِي وَ قَلْبِي بِحُبِّكَ مُتَيْمًا) تو باید این کار را بکنی، من دیگر زورم نمی رسد. اگر این دشمن را آدم راه دهد مگر به این راحتی اینجا را ول می کند. قسم خورده همه را بکشد جهنم إلا مخلصان را. از طریق دل هم می کشد جهنم. در دل را به روی خدا می بندد، به روی هر بتی باز می کند. بعد این یک قدرت احمدی می خواهد که از مدینه برود مکه و تبر را بدهد به دست وجود مبارک امیرالمؤمنین بگوید برو روی شان؟ من بت ها را بریز پایین. آن بت ها راحت تر پایین ریخته می شد، بت های قلب خیلی سخت بیرون می رود از دل. چرا خیلی ها خمس نمی دهند؟ خمس که مدرکش قرآن است. این را که ما آخوندها نساخته ایم. چون پول در دلشان بت است، مگر می توانند به این راحتی این بت را بیرون کنند، (وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ) کرم، جود، سخاوت، جوان مردی، دست به جیب بردن، این از رشته های عالی اخلاق است که اخلاق خود خداست. (أَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى) که یعنی نشین بگو من، بگو ما. (ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ) این یک مورد اخلاقی پاک بود. عمل پاک: (وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ) دو عمل پاک، (وَ الْمَوْفُونَ بِعَدَّتِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا) (سوره بقره آیه ۱۷۷) باز بخش اخلاق، (وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ) اخلاق. اگر این پانزده مسئله در وجود کسی به حقیقت موجود بود، و این داشت را هم لله قرار داد، (أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا) اینها جزء صادقان عالمند، (وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ).

"بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ"

\$

###اهداف امام حسین علیه السلام از قیام عاشورا

اهداف امام حسین علیه السلام از قیام عاشورا

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِوَالْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَيَّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ اَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

از جمله کلمات نورانی که از امام حسین علیه السلام در آغازین قدم های حرکتشان به سمت کربلا به یادگار مانده است و شاید جزو مشهورترین کلمات حضرت نیز باشد کلامی نورانی است که در وصیت نامه ای که نزد برادر بزرگوارشان محمد ابن حنفیه (سلام الله علیه) سپرده اند نقل شده است. قسمتی از این کلام نورانی حضرت که معمولاً بر پیشانی حادثه ی عاشورا می درخشد این است: «وَ أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا» [بحار الانوار، علامه مجلسی، ۴۴ / ۳۲۹] «ابتدا این انگیزه ها را از حرکت خودشان دفع می کنند. حرکت حضرت ناشی از استکبار بر خدای متعال و تکبر بر خلق نیست. «وَ أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا» نه متکبرانه است و نه مستکبرانه «وَ لَا بَطْرًا» از سر طغیان و نارضایتی بی مورد و زیاده خواهی نیست. «وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا» نیت امام تجاوز به حدود دیگران و فساد در جامعه نیست. «وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صلي الله عليه وآله و سلم أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي» اولین هدفی که حضرت بیان می کنند این است که من تنها به دنبال اصلاح در امت جدم هستم؛ قصد من امر به معروف و نهی از منکر و حرکت در راه نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و امیرالمومنین علیه السلام است. این سه مورد در پیش روی همه ی اهداف حضرت می درخشد.

مبنای درک سخنان معصومین علیهم السلام

افق صحبت و درک کلام امام با ویژگی دورنمایی که در اختیار حضرت بوده بر ما پوشیده است. اگر کسی تصور نماید که می تواند به علم امام راه پیدا کند دچار توهم است. تنها انسان به میزان تسلیم و تولی که دارد قلبش با کلمات معصومین نورانی می شود. علمای بزرگ در علم اصول این کار را نمی کنند، یعنی وقتی اجتهاد را تعریف می کنند، آن ملکه ی قدسی را در آن دخیل نمی دانند. گاهی اجتهاد طوری تعریف می شود که به نظر می آید انسان یهودی هم می تواند مجتهد باشد، ولی معمولاً در مدارکی که باقی مانده و تصدیق های اجتهاد به این نکته اشاره شده است که «ملکةٌ قدسیةٌ» یعنی فهم کلام نورانی امام صرفاً مبتنی بر یک سلسله قواعد نیست، بلکه نورانیت تقوا و تولی در مقام استنباط شرط اصلی درست فهمیدن کلام معصوم است و هر اندازه تولی انسان به سخنان معصومین بیشتر باشد دریافتی که از انوار آنها می نماید نیز بیشتر است.

تفاوت افق دید امام حسین علیه السلام در اصلاح جامعه با دیگران

اصلاح طلبی که مقصود امام علیه السلام بوده چیست که راه حضرت را از راه بسیاری از مدعیان اصلاح طلبی و مصلحان جدا می کند؟ این کدام اصلاح است و حضرت در کدام افق به این اصلاح نگاه می کردند؟ کسانی که به دنبال اصلاح هستند افق دیدشان متفاوت است. گاهی مشکلات و رنج ها را در محدوده ی خانه، شهر، کشور و حتی دنیای خود می بینند. این یک افق دید است. کسانی که به دنبال اصلاح در یک شهر یا روستا هستند برنامه ی کاملاً متفاوتی با افرادی که به دنبال اصلاح جامعه ی بشری هستند و می خواهند جامعه ی بین الملل را تحت تاثیر خودشان قرار بدهند دارند. گاهی اصلاح گرانی دیده می شوند که افق دیدشان در حد پاهای برهنه و شکم های گرسنه است.

البته درست است، این ها جزو رنج هاي مزن جامعه ي بشري هستند كه بي ترديد بايد اين رنج ها از بين برود. بي ترديد جامعه ي بشري بايد به نقطه اي برسد كه بي عدالتي و فقر حتي در ظاهر زندگي بشر نيز وجود نداشته باشد، ولي گروه ي محدوده ي نگاهشان همين اندازه است، يعني بيش از اين نمي بينند، رنج بشر را رنج در خوردن و پوشيدن و رنج هاي معيشتي تفسير مي كنند و ريشه ي اين رنج ها را نيز به دنياي مادي و عالم طبيعت نسبت مي دهند. وقتي آثار افراي كه در طول تاريخ بشري در اين زمينه اقدام كرده اند را مطالعه مي كنيم (آثار فلسفي و حتي ادبي) افق رنج هايي كه در لابه لاي كلماتشان به چشم مي خورد بيش از رنج هاي طبيعي كه انسان ها در دنيا به آن مبتلا مي شوند نيست و بسياري از اين رنج ها نيز رنج هاي عالم عبور است، يعني عبور ما به سمت خدای متعال از دل اين رنج هاست. «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ [الانشقاق : ۶]» اين رنج، رنج عبور است. بسياري از رنج ها براي اين است كه عبوديت و خضوع جز از راه تحمل سختي ها، رنج ها و گرفتاري ها براي ما ممكن نبوده است.

چرا خدا ارواح را از عالم بالاتر به دنيا فرستاده است؟

حديثي نوراني در علل الشرايع از امام موسي ابن جعفر عليه السلام نقل شده است: از حضرت سوال شد ارواح ما در عالم ارواح و انوار بوده اند، آن عالمي كه هيچ رنج و غصه و نگراني در آن وجود ندارد. چرا خدا اين روح ها را به عالم دنيا تنزل داد؟ (در جواب پاسخ بلندي آمده است كه يك قسمت پاسخ اين است) امام فرمود: خدای متعال شما را به عالم دنيا آورد و به يكيديگر محتاج نمود تا فقر خودتان را نسبت به خدای متعال درك كنيد. حتي انسان با اين همه گرفتاري كه در دنيا دارد هنوز تكبر مي ورزد و فقر خود را درك نمي كند، چه رسد به اينكه قبل از تهذيب و عبور از عالم دنيا در همان عالم بالا بماند و پايين نيايد. انسان ها براي اصلاح بايد از معبر دنيا عبور كنند.

هدايت انسان ها عامل آمدن معصومين و انبياء به دنيا

عبور انبياي الهي و به خصوص چهارده معصوم از عالم دنيا بيشتر به قصد شفاعت و دست گيري ما است و تنزلشان تنزلي است كه براي هدايت ماست. «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَثْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُخَدِّقِينَ حَتَّىٰ مَنَّا عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُزْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ [من لا يحضره الفقيه ، ۲ / ۶۱۳]» ولي براي انسان هاي ديگر (به جز معصومين عليهم السلام) عبور از معبر دنيا براي اصلاح و رسيدن به مقام عبوديت، انكسار، تذلل، خشوع و اخباط است كه هدف نهايي خلقت انسان مي باشد و جز با عبور از اين معبر ممكن نيست. معمولاً تا زماني كه انسان از اين راه سخت عبور نكند نياز خود را لمس نمي نمايد. برخي از افراد تنها رنج ها را مي بينند و ريشه يابي مي كنند و نمي توانند نسبت اين رنج ها را با سنت هاي الهي و سنت هاي جاري در عالم ببينند. در نتيجه از بالا و از روي بنا به دنبال حل مسئله هستند و مي بينيم هر چه بيشتر تلاش كرده اند (حتي با نيت خوب) كمتر نتيجه گرفته اند.

هر چه از عمر بشريت گذشته رنج هاي مزن بشريت پيچيده تر، كهنه تر و آزار دهنده تر شده اند، اما برطرف نشده اند. افراي آمده اند و اين رنج ها را دنبال كرده اند، ولي نتوانسته اند اين بار را از دوش بشريت بردارند. ريشه ي مسئله به اين بر مي گردد كه نه افق ديدشان نسبت به رنج هاي

بشریت و فسادها افق صحیحی است و نه ریشه یابی شان نسبت به این رنج ها؛ راهی را نیز که برای حل این معضل پیشنهاد می کنند راه صحیحی نیست، یعنی راهی نیست که بتواند ریشه ی این مشکل را حل کند. بنابراین در نگاهی که افق دید انسان محدود به عالم طبیعت و آن هم افق محدود رنج های طبیعی و نیازهای طبیعی انسان باشد ریشه ی حل نیاز نیز حداکثر در حل روابط اجتماعی جستجو می گردد. انسان می خواهد اصلاحاتی در روابط اجتماعی و ساختار جامعه ایجاد کند که این اصلاحات موجب حل مشکلات شود. این دسته مدعیان در عالم زیاد بوده اند و اقدام هم نموده اند؛ آثار اقداماتشان نیز در جهان معروف است و نتوانسته اند مشکلی را حل کنند.

عظمت افق دید سیدالشهدا علیه السلام

افق دیدی که سید الشهداء علیه السلام دارند با دیگر افق های دید کاملاً متفاوت است. آن چنان که از آثار و روایات و معارف نورانی اهل بیت علیهم السلام قابل برداشت است افق کار سیدالشهدا علیه السلام افق همه ی هستی است؛ یعنی سیدالشهدا علیه السلام علاوه بر آنکه جامعه ی مدینه و مکه و عراق و حجاز آن روز را می دیدند کل جامعه ی بشری را در آن روز مد نظر داشتند و همه ی تاریخ تحت اشراف و تصرف حضرت بوده است. حضرت می دانستند که چه می کنند؛ یعنی افق دید حضرت افق همه ی تاریخ است و افق کارشان افق همه ی عوالم است، بلکه بالاتر. افقی که معارف دینی پیش روی ما قرار می دهند بسیار گسترده تر از افق کوچکی است که اهل دنیا در نگاه به سیدالشهدا علیه السلام برداشت نموده اند.

ریشه ی ماجرای سیدالشهدا علیه السلام قبل از خلقت عالم دنیاست، حتی گاهی تا قبل از خلقت عوالم است. «يَا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنِكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً [وسائل الشیعه ۳۶۸/۱۴]» در عالم ذر و قبل از ذر میثاق عاشورا از امام حسین علیه السلام گرفته شده و آثار راه حضرت تا بعد از قیامت نیز باقی است. این امر مضمون بسیاری از روایات است. «إِشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ أَفْشَعَتْ لَهُ أَظْلَةُ الْعَرْشِ وَ بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَ بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ [الكافي ۵۷۵/۴]» امام حسین علیه السلام با اقدام خود همه ی عوالم را تحت تاثیر قرار دادند و روایات زیادی در این زمینه وجود دارد. حرم مطهر سیدالشهدا علیه السلام «مَهْطِ الْمَلَائِكَةِ [وسائل الشیعه، ۴۷۳/۱۴]» است. ملائکه گروه گروه به این مکان مطهر آمده و باز می گردند. بسیاری از آنها تنها یک بار فرصت زیارت سیدالشهدا علیه السلام را پیدا می کنند، جایی که محل اتصال ملکوت با عالم دنیاست. در روایات ما آمده است که صد و بیست و چهار هزار پیامبر هر شب جمعه به زیارت سیدالشهدا علیه السلام می آیند.

تعبیر بلندی در روایت کامل زیارات است که مرحوم علامه امینی و دیگران تلاش کرده اند به نحوی این تعبیر را معنا کنند. اگر این تعبیر درست معنا شود هیچ اشکالی در آن وجود ندارد. امام صادق علیه السلام فرمودند: خدای متعال به همراه صد و بیست و چهار هزار پیامبر هر شب جمعه سیدالشهدا علیه السلام را زیارت می کنند. البته این جمله باید معنا شود. روشن است زیارت خدای متعال زیارت حسی نیست. باید توجه نمود امام صادق علیه السلام که این تعبیر از ایشان ذکر شده پرچمدار مبارزه با تشبیه و تجسیم بوده اند.

امام صادق علیه السلام ، پرچمدار مبارزه با انحرافات

امام صادق علیه السلام تنها مذهب شیعه را منسجم نکردند. اگر زحمات امام صادق علیه السلام نبود معارف اسلامی نیز به همان بلایی که مسیحیت و تورات و انجیل به آن دچار شدند مبتلا می شد. اکنون نیز برخی از فرق اسلامی صریحا ادعا می کنند که در روز قیامت انسان با چشم سر خدا را می بیند و از علمایشان نقل شده است که خدای متعال مانند علما از منبر پایین می آید. در دنیای اسلام نیز هنوز از این انحرافات باقی مانده و در صدر اسلام این انحرافات خیلی فراوان بوده است. به خصوص در دستگاه بنی امیه و بنی عباس که راه ترجمه فرهنگ غرب را به سوی دنیای اسلام باز نمودند و این فرهنگ فاسد وارد شد. امام صادق علیه السلام پرچمدار مبارزه با این اعتقادات هستند.

حوادث عالم در روز واقعه عاشورا

روایات فراوانی وجود دارد که چهار هزار ملک یا هفتاد هزار ملک در روز عاشورا برای یاری سیدالشهدا علیه السلام آمدند، اما دیر رسیدند و در کنار مزار مطهر سیدالشهدا علیه السلام غبار آلود و آشفته حال تا دوره رجعت به عزاداری می پردازند. امام زمان علیه السلام فرمودند که روز عاشورا ولوله در ملکوت افتاده بود. ملائکه به خدا عرض می کردند: خدایا چه حادثه ای در حال رخ دادن است؟ خدای متعال اشباح ائمه ی معصومین از فرزندان سیدالشهدا علیه السلام را به آنها نشان داد و فرمود: من این ائمه را در ذریه ی او قرار دادم. امام زمان علیه السلام ایستاده بودند و خدا فرمود و «هذا انتقموا» یعنی من به وسیله ی این آدم انتقام می گیرم. عاشورا حادثه ای است که وقتی اتفاق می افتد در ملک و ملکوت عالم ولوله به پا می شود. در روایات آمده که جن و انس و عالم نباتات و جمادات و ملک و ملکوت و همه ی مخلوقات در این حادثه گریسته اند. معنای این روایات این است که همه ی موجودات واقعا مبتلا شده اند، ولی گریه ی هر موجود و درگیری با حادثه متناسب با شأن خود اوست. کسانی که اهل مشاهده ی ملکوت بوده اند گاهی برخی مسائل را نقل کرده اند، ولی در هر صورت این روایات روایاتی است که از مسلمات تردیدناپذیر است. انسان باید به جای اینکه از دریچه ی محدود عقل خویش برخورد کند با معارف الهی اهل بیت که اسرار عالم را بیان می کند آشنا شود و به معصومین علیهم السلام توسل پیدا کند تا بتواند برخی از این سخنان را بفهمد. روش اخباری گری هم از روش هایی است که قرن هاست در بین مجتهدین و فقها و علمای شیعه منسوخ شده است. در مقابل روشی که انسان دامنه ی عقل محدود خود را مقیاس ارزش گذاری قرار بدهد نیز روش صحیحی نیست.

دوری از خدا، ریشه ی تمام رنج های بشر

عاشورا حادثه ای است که خدای متعال برای آدم علیه السلام، ابراهیم خلیل علیه السلام و موسی علیه السلام و در لحظه های حساس برای انبیا و اولیا بیان می نموده و انبیا و اولیا برای هدایت از آن بهره می جسته اند. وقتی حضرت می گویند من دنبال اصلاح هستم آیا پاهای برهنه و شکم های گرسنه را می بینند؟ خیر این چنین نیست، اما حضرت اینها را نیز مد نظر داشته اند. برخی محققین وقتی می خواهند حادثه ی عاشورا را ریشه یابی کنند از انحرافات اقتصادی که در دولت عثمان و یا

حتي در زمان ابوبکر و عمر پيش آمده است ياد مي کنند و از اين انحرافات اقتصادي با عنوان فساد نام مي برند. اينها وجود دارد ولي مشکل اصلي نيست. از ديدگاه سيدالشهدا عليه السلام فسادي که بايد با آن مبارزه کرد چيست؟ ريشه فساد کجاست؟ امام خميني در نامه اي که به گورباچف نوشتند تعبير بلندي داشتند. نگاه آنها اين بود که خيال مي کردند مشکل بشر مشکل معيشت است و همه ي مشکلات ديگر ناشي از مشکلات اقتصادي است و عامل اصلي اين مشکل را اديان الهي مي دانستند. امام در پيامشان فرمودند: مشکل شما مبارزه ي بي دليل با خداست. مشکل شما آب و نان نيست. سپس فرمودند تصور نکنيد اگر به اردوگاه غرب پناه برديد اين مشکلاتان حل مي شود؛ آنها نيز با اين مشکل دست و پنجه نرم مي کنند و تنها راه حل مشکل، بازگشت به سوي خدای متعال است. امام حسين عليه السلام جان هاي تشنه به خدا و فطرت هاي نوراني را که خدای متعال براي قرب و لقاء خود آفريده مي بيند و انبيا آمده اند تا بشر را به آن نقطه برسانند و معبر دنيا براي رسيدن به اين هدف است. پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله وسلم به عالم دنيا آمده اند تا بشر را به مقام توحيد، بندگي خدا و کرامت هاي اخلاقي برسانند و عده اي خيمه ي تاريخي بر روي جهان زدند و بر منبر خلافت حضرت رفتند و مردم را به دنيا بازگردانيدند. پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم قلبها را متوجه خدا نمودند و آنها دوباره قلبها را به سوي دنيا منحرف نمودند. افق ديد حضرت در قدم اول اين است که انساني که محتاج به خدا آفريده شده «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ [مستدرک الوسائل، ۱۲/ ۴۰۷]» فطرتش نيز مشتاق به خداست. آيه ظلمات با روايت ذيلش در کافي آمده است: «أَوْ كُظِّلِمَاتٍ قَالَ الْأَوَّلُ وَ صَاحِبُهُ يَعْشَاهُ مَوْجُ الثَّالِثُ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجُ ظُلُمَاتٍ الثَّانِي بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ مُعَاوِيَةُ وَ فَتَنُ بَنِي أُمِّيَّةَ [الكافي، ۱/ ۱۹۵]» آن خيمه ي تاريخي که «إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ الْمُؤْمِنُ فِي ظُلْمَةٍ فِتْنَتِهِمْ لَمْ يَكُذِّ يَرَاهَا [الكافي، ۱/ ۱۹۵]». حضرت اين ظلمات و فتنه اي که راه را بر فطرت ها بسته و مانع رسيدن نور نبي اکرم صلي الله عليه و آله وسلم به جامعه انساني شده است مي بيند. اگر حجاب از فطرت هاي تشنه ي خدای متعال در عالم دنيا برداشته نشود و اين حقيقت از خود به خود نزديک تر را نيابند «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى [الاسراء : ۷۲]» براي هميشه بايد در اين هجران بسوزند و براي هميشه بايد رنج ببرند. حضرت مي دانند که ريشه ي همه رنج هاي بشر دوري از خداست. اگر معاش بشر را تامين کنيم، به گونه اي که بستر دوري از خدا و توجه به دنيا و حرص به دنيا در او پيدا شود اين تامين معاش عين ايجاد رنج است.

نيازها عامل رنج انسان

دنياي غرب با همه ي پيشرفت هايي که دارد افسردگي و اضطراب در آن کمتر از اعصار گذشته نيست. روانشناسي در غرب پس از همين پيشرفت ها پيدا شده و ريشه اش اين است که اگر نياز بشر به گونه اي تامين شده و به دنيا دعوت شود خود اين نياز زادگاه رنج انسان است. «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ [يونس : ۷]» کساني که به دنيا دل مي بندند به آن راضي مي شوند «ولا يرجون لقاءنا [يونس : ۷]» و زنگ خطر را نمي شنوند «أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ [يونس : ۸]» پناهگاهشان آتش است. آتشي که «الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْقِ [الهمزة : ۷]». پس ريشه ي اصلي همه ي مشکلات، حجاب بين انسان و خداست و

زادگاه همه ي اين فسادها اوليائي طاغوتند. آنها هستند که استکبار و فساد را در عالم بپا مي کنند و دعوت به خودپرستي مي کنند. تعبير نوراني خطبه ي قاصعه اميرالمومنين عليه السلام اين گونه است: **فَعَدُّوا اللَّهَ إِمَامَ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ** [نهج البلاغه، ۲۸۶] سپس حضرت فرمودند: **«فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعَدِّيكُمْ بِدَائِهِ وَأَنْ يَسْتَفِزَّكُمْ بِدَائِهِ وَأَنْ يُجْلِبَ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَ رَجَلِهِ** [نهج البلاغه، ۲۸۷] مواظب باشيد بيماري خودش را به شما سرايت ندهد.

تکبر عامل بدبي ها، خضوع عامل خوبي ها

مشکل بشر در يك کلمه بيشتر نيست و آن استکبار بر خداست. بايد ريشه ي اين تکبر بخشکد و تا ريشه ي استکبار نخشکد بشر روي سعادت را نمي بيند. ريشه ي اين استکبار اوليائي طاغوت هستند که منکر حقيقي انسان ها هستند. معروف حقيقي هم انسان ها هستند، آن انسان هايي که وجودشان زادگاه خير يا شر است. **«نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ وَ عَدُوَّنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ** [وسائل الشيعه، ۷۰/۲۷]» علامه مجلسي نقل کرده اند که ابوحنيفه با امام صادق عليه السلام برخورد دي داشت و سوالي از امام صادق نمود. از جمله اين که معروف چيست؟ حضرت فرمودند: **«الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ وَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام** [بحار الانوار، ۲۰۸/۱۰]» پرسيد منکر چيست؟ فرمود: **«الْمُنْكَرُ قَالَ اللَّذَانِ ظَلَمَاهُ حَقَّهُ وَ ابْتَزَاهُ أَمْرَهُ وَ حَمَلَا النَّاسَ عَلَى كَيْفِهِ** [بحار الانوار، ۲۰۸/۱۰]» آنهايي که به وسيله ي مردم بر اميرالمومنين عليه السلام فشار آوردند عين منکرند. گناه ريشه اش در وجود انسان هاست. در مورد فرد آمده که **«نَبِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ لِأَنَّهُ يَنْوِي خَيْرًا مِنْ عَمَلِهِ وَ نَبِيَّةُ الْفَاجِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ** [مستدرک الوسائل ۹۲/۱]» ريشه ي گناه، انسان است. ريشه ي اين درخت آلوده، نفس و قلب انسان است. کساني که پرچمدار ضلالت اند و همه ي جريان طغيان در عالم به آنها منتهي مي شود و همه ي شرارت ها از آنها ناشي مي شود روح استکبار نسبت به خدائي متعال را برپا مي کنند که همه ي مفسد اخلاقي و همه ي گناهان جلوه هايي از استکبار بر خداست و همه ي خوبي ها جلوه اي از خضوع و خشوع در مقابل خدائي متعال است. ريشه ي همه ي خوبي ها در ولايت خيرات و ريشه ي همه ي بدبي ها در ولايت شر است. ولايت خوبي ها ولايت نور، هدايت، حيات طيبه، رأفت و رحمت خداست؛ ولايت جبهه ي مقابل نيز ظلمت، تاريخي، فساد، گمراهي و دروغ است.

بينش معکوس

گاهي انسان به جايي مي رسد که زاويه ي ديدش عوض مي شود و عقل عمليش معکوس مي گردد. **«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ** [البقره : ۱۱، ۱۲]» آيا مي شود انسان به جايي برسد که زيبايي را زشتي ببيند و زشتي را زيبايي ببيند؟ آيا مي شود انسان به جايي برسد که معروف را منکر ببيند و منکر را معروف ببيند؟ حديث معروفی در مورد آخرالزمان است. پيامبر صلي الله عليه و آله وسلم به سلمان فرمودند که در آخرالزمان بدترين امري که پيش مي آيد اين است که منکر معروف مي شود و معروف منکر. يعني دستگاه ابليس به حدي گمراه مي کند که خوبي ها زشتي مي شود و زشتي ها خوبي. کساني که مدعي تمدن و پيشرفت و علم هستند و ادعايشان گوش فلک را کر کرده است واضح ترين حقايق را

نمی فهمند. حق خودشان می دانند که ذرات خانه های اتمی داشته باشند، اما حق یک ملت نمی دانند که از دانش خاصی برخوردار باشد و این را زیبا می بینند. بار چنین حکومت هایی بر دوش مردمانشان است؛ ملتشان آنها را سرپا نگه داشته اند و خیمه ی تاریکی که بُعد تجدد، روی تفکر این ملت ها انداخته آنها را تاریک کرده است. برخی از ملت ها آفت جامعه ی بشری هستند و زمانی که می خواهند اصلاح کنند جز فساد کار دیگری از آنها بر نمی آید.

بر اساس نگاه اهل بیت علیهم السلام و انبیا و اولیا ریشه ی همه مفاسد در یک کلمه است و آن دوری از خدای متعال و نفسانیت است و ریشه ی گسترش نفسانیات یک جاست و آن دستگاه ابلیس و پیشوایان ظلم هستند. اینها هستند که ظلم و کفر را برپا می کنند و به حدی فضا را تاریک می نمایند که خوبی و بدی در آن تشخیص داده نمی شود. مانند فضایی تاریکی که دستگاه بنی امیه ایجاد کردند که ابن ابی الحدید نقل می کند بر هفتاد هزار منبر در زمان بنی امیه، امیرالمومنین علیه السلام لعن می شد. «أَنْزَلَنِي الدَّهْرُ ثُمَّ أَنْزَلَنِي حَتَّى قَالُوا عَلِيٌّ وَمَعَاوِيَةُ وَيَا لَللَّهِ وَ لِلشُّوْرِي مَتَعَتْ رَضَ الرِّيبِ فِيَّ» مع الاول منهم حتي أغرء مع هذه النظار» حضرت می فرماید: ببینید با من چه کردند. چه کسی با صاحب برترین فضیلت ها قابل مقایسه است که اکنون مرا با اینها در یک شورا نشانده اند. امیرالمومنین باید کنار طلحه و زبیر بنشینند؟ طوری فضا را غبار آلود کردند که زبیری که شمشیر در دست گرفته بود و بیعت نمی کرد خود مدعی امیرالمومنین می شود. ریشه این انحراف کجاست؟ ریشه اش پرچمداران کفرند. اگر اراده ها ی مستکبر اراده های غلیظ و روح های ظلمانی نباشد دیگران به راحتی نمی توانند این خیمه ی تاریکی را به پا کنند. «أَخْرَجَا بَيْتَ النَّبُوَّةِ وَ رَدَمَا بَابَهُ وَ نَقَضَا سَقْفَهُ وَ أَلْحَقَا سَمَاءَهُ بِأَرْضِهِ وَ عَلِيَّهُ بِسَافِلِهِ وَ ظَاهِرَهُ بِبَاطِنِهِ وَ اسْتَأْصَلَا أَهْلَهُ وَ أَبَادَا أَنْصَارَهُ وَ قَتَلَا أَطْفَالَهُ وَ أَخْلَيَا مِنْبَرَهُ مِنْ وَصِيِّهِ وَ وَارِثِهِ [بحار الانوار، ۸۲/ ۲۶۰]». در نگاه سیدالشهدا علیه السلام مشکل اصلی بشر دوری از خدا و لجبازی است که هر چه بیشتر در این مشکل دست و پا بزند مشکلاتش بیشتر می شود و ریشه ی اصلی این مشکل نیز اولیای طاغوت اند. درگیری اصلی حضرت در عین درگیری با منکرات ظاهری آنجاست.

حکومت های طاغوتی، ریشه فسادها و انحراف ها در جامعه

جوان شیعه در مرکز تشیع تحت فشار تبلیغاتی دشمن قرار می گیرد. ماهواره ها و دستگاه های شیطننت آمیز دشمن تحلیل های او را تخریب کرده و نگاهش را به حقایق تضعیف می کنند. گاهی او را به فساد دعوت می کنند و به گناهی آلوده می شود. در اینجا ریشه ی منکر کجاست و با چه کسی باید مبارزه کرد؟ آیا باید با این نظام آلوده ی جهانی که تبلیغات و برنامه ریزی برای فساد دیگران به اسم آزادی را جزو حقوق انسانی می داند مبارزه کرد یا با این جوان؟ کجا را باید اصلاح نمود؟ باید ساختار حقوقی جهان را شکست. این نگاه به فساد و ریشه ی فساد مبنی بر این است که ریشه ی فساد در دستگاه باطل است و آنها فساد را برپا می کنند. این نگاهی است که شاید سیدالشهدا علیه السلام آن را دنبال می کردند و آن هم نه در افق کوفه و سال شصت و یک. افق همه ی تاریخ کوفه هم احتیاج به خون امام حسین علیه السلام نداشت. فتح کوفه احتیاج به این فداکاری نداشت. کوفه را شاید ابن عباس هم می توانست پس بگیرد. کوفه را ابن زبیر از دست بنی امیه در آورد و به این همه تدبیر و میثاق از عالم ذر و آوردن اهل بیت نیازی نبود. افق دید حضرت جای دیگری بود و

ایشان جای دیگری را در افق تاریخ نمی کردند. حضرت در روز عاشورا شیطان را مجبور کردند شیشه ی عمر خود را در کربلا بشکنند. حضرت نه تنها دستگاه بنی امیه که کل عالم را در محاصره ی خود درآوردند.

اصلاح جامعه، هدف قیام امام حسین علیه السلام

راهی که حضرت برای اصلاح باید طی می کردند جنگ نظامی صد درصد نبود. درست است حضرت یک جنگ نظامی تمام عیار در روز عاشورا انجام دادند و آنچنان که در تاریخ پیداست چیزی کم نگذاشتند، اما در حقیقت جنگ حضرت جنگ مکارم اخلاق و رذایل اخلاقی بود. در جنگ نظامی ضرورتی ندارد که زن و بچه را با خود ببرند و در جنگ نظامی سرباز شش ماهه وجود ندارد. این جنگ جنگی است که باید به وسیله ی آن بساط باطل ریشه کن شود، جنگی است که در آن دستگاه ابلیس را مجبور کردند تا همه ی رذالت ها و پستی های خود را اظهار نماید، همه ی آنچه را که پنهان می کرد «وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ [الاعراف : ۲۱]» همه ی باطن خود را افشا کرد. نقل شده است آخرین سرباز حضرت کودک شش ماهه ای بود که حضرت به میدان آوردند. وقتی کسی از یاران امام باقی نمانده به مقابل لشکر آمدند و آخرین اتمام حجت و موعظه را نسبت به این لشکر فرمودند و همه ی تاریخ را به یاری خودشان دعوت نمودند «هل من ناصر ينصرنيهل من ذاب يذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا [بحار الانوار، ۴۵/ ۴۶]» آیا کسی پیدا می شود که از خدا بترسد و به ما این قدر ستم نکند و ما را یاری دهد. آیا در بین شما کسی هست که اگر از من حمایت نمی کند از نوامیس رسول خدا در این بیابان حمایت کند. نقل شده آنچنان این نوای غربت سیدالشهدا علیه السلام اثرگذار بود که صدای گریه از خیمه ها بلند شد. شاید حضرت برای آرام کردن اهل حرم به طرف خیمه آمدند تا آنان را دعوت به سکوت و آرامش کنند، (صبح وقتی صدای گریه ای از اهل حرم بلند شد حضرت عباس حضرت علی اکبر را فرستادند و فرمودند به اهل حرم بگویید تا من زنده هستم بلند گریه نکنند، دشمن مرا شتمات می کند.) اما دیدند این کودک بی تاب است. نقل شده که امام کودک را گرفت تا با او وداع کند. بعضی نقل کرده اند کودک را گرفت تا برای او آب بیاورد. حضرت کودک را به مقابل لشکر دشمن آوردند.

ذکر مصیبت؛

علی اصغر علیه السلام

حسین آمد به میدان و علی اصغر در آغوشش - چو ماهی در پس ابری عبای شاه روپوشش لب خاموش او گوید ز سوز دل حکایت ها - ز بی تابی و بی آبی سرش خم گشته بر دوشش لبش بی رنگ و دل پر خون نگاه مات او محزون - هوای کربلا برده همه صبر و همه هوشش نه می نالد ز بی شیرینی نه می گیرد ز بی آبی - در آغوش پدر دیگر شده مادر فراموشش زبان خویش را گاهی برون آرد به آرامی - مگر مرطوب گرداند لبان خشک و خاموشش امام حسین علیه السلام کودک را به مقابل لشکر آورد «اما ترونه كيف يتلطي عطشا» همین طور که با مردم صحبت می کرد در بین لشکر دشمن همه به درخواست. عمر سعد به حمله اشاره کرد چرا لشکر را آرام نمی کنی؟ چرا جواب حسین را نمی دهی؟ حمله گفت پدر را بزنم یا پسر را؟ ناگهان علی در آغوش امام حسین علیه السلام شروع به دست و پا زدن نمود. حضرت دست خود را زیر

گلوي علي برده و خون ها را به آسمان مي پاشيدند و صورت خود را با خون خضاب مي کردند و عرضه مي داشتند خدايا آنچه مصيبت را بر من آسان مي کند اين است که تو شاهدي و مي بيني. آنقدر مصيبت بر امام حسين عليه السلام سنگين بود که خدا به امام حسين عليه السلام تسلي داد. «صبرا لک يا حسين فإن له مُرضعا في الجنة» برخي صحنه را اين گونه نقل کرده اند که اين تير سه شعبه آمد و گلوي علي را دريد و ايستاد، به صورتي که راه نفس را بر علي بسته بود. کودک در ميان خون دست و پا مي زد. امام حسين چه کند؟ اگر تير را بکشد گلو طاقت ندارد و اگر تحمل کند راه نفس را بر فرزندش بسته است. نقل شده امام هر بار یک قدم به سوي خيمه مي آمد و باز مي گشت. چه کند مادر منتظر است؛ مصلحت ندید این کودک را به خيمه ببرد. به پشت خيمه ها آمد و قبر کوچکی کند، بر بدن فرزندش نماز خواند و بدن را درون قبر گذاشت. نقل شده وقتي امام مي خواست روي اين بدن خاک بریزد دید مادرش آمده است؛ آقا اجازه مي دهيد یک بار ديگر با علي خداحافظي کنم «و رضي بدم الوريد مخضبٌ يا بقيه الله فطلب رضيعه».

\$

##شناخت امام

شناخت امام

حجت الاسلام مير باقري

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلِيٍّ الطَّيِّبِ الطَّاهِرِ الْمَعْصُومِ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

شناخت امام ، روشن کننده افق هاي دور

معرفت نسبت به مقام امام مقدمه فهم رفتار امام است. رفتار کسانی که صاحب مقام امامت و خلافت هستند در همان منزلت باید شناخته و تحلیل شود. وقتي انسان معارف اهل بیت عليهم السلام را مي بیند آفاقي به روي انسان باز مي شود که گشوده نشده و تنها با کلمات معصومين باز مي گردد؛ به خصوص در مورد سيدالشهدا عليه السلام اين امر کاملاً مشهود است. تأثیرات حادثه كربلا در همه عوالم گذشته و آینده و در همه مراحل خلقت روشن است. اين حادثه فراتر از چيزي است که ما شناخته ایم و عهد آن قبل از عالم دنيا گرفته شده و تا بعد از قيامت نیز برکاتش در همه عوالم وجود دارد. اين حادثه در افق سال شصت و یک و محدوده کوفه تفسیر نمی شود. آفاقي که در کلام معصوم به روي انسان گشوده مي شود به اندازه بصیرت و معرفت معصوم، البته در آن حدي که براي ما بيان کرده اند مي باشد و اين تفاوت کلام معصوم با ديگران است. وقتي انسان دعاهاي افراد غير معصوم مانند مرحوم سيد ابن طاووس را در کنار بيان نوراني امام سجاد عليه السلام قرار مي دهد اين دو با يکديگر قابل مقايسه نيستند و حتي در دو افق متفاوت هستند. آفاقي که در دعاي ابوحمره گشوده مي شود و انسان در آن سير مي نمايد تفاوت زيادي با افق دید دعاي افراي مثل سيد ابن طاووس دارد.

منزلت معصومین علیهم السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ» [نهج البلاغه ۴۷/و منها یعنی قوما آخرین ص: ۴۷] و نیز (ان من شیعتہ لایراهم) پس ابراهیم علیه السلام از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام است. روح انبیا و مؤمنین از منزلت علین است و روح معصومین علیهم السلام از جایگاهی بالاتر از علین است. ارواح انبیا و مؤمنین نسبت به روح معصومین به منزله جسم است «وَأَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَأَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ». [مفاتیح الجنان زیارت جامعہ کبیرہ] تولی به معصومین نیازی به برابری ندارد و اگر برابری باشد دیگر تولی بی معناست. کسی که قرار است در مرتبه ولایت نسبت به همه انبیا باشد نباید در منزلت یک انسان عادی تنزل پیدا کند.

عظمت افعال معصومین علیهم السلام

تحلیل رفتار آنها نیز همین گونه است. کسی که می خواهد رفتار امام را تحلیل کند اگر جنبه های قدسی و ملکوتی امام را نادیده بگیرد چیز دیگری جز رفتار امام را تحلیل کرده است. توجه به حقیقت امامت و مقام امام مقدمه فهم تصرفاتی است که امامان در عالم دنیا برای هدایت همه عالم و تاریخ انجام داده اند. موضوع تصرف امامان جامعۀ زمان خودشان نیست، بلکه همه عوالم را با فعل خود هدایت می کنند. همه عوالم حتی انبیای اولوالعزم مدیون عبادت سیدالشهدا علیه السلام هستند و فعل حضرت تنها مربوط به جامعۀ زمان خودشان نیست. افعال مهم و تصرفات مهمی که در مقام امامت انجام می شود مانند «لضربة علي يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين» [آقبال الاعمال/ ۴۶۷/فصل: ۴۶۶] که تنها یک ضربت نیست. هر فعلی از افعال معصوم بالاتر از همه افعال مخلوقات است و تمام افعال مخلوقات با آن فعل امام برابری نمی کند و در افق دیگری است.

جایگاه امامت

«بِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ نَحْنُ الْأَدْلَاءُ عَلَى اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ» [بحار الانوار ۲۶۰/۲۶۰/باب ۵- جوامع مناقبها و فضائلهم ص ۲۴۰] خداوند متعال امامان را بای قرار داده که اگر این باب نبود باب معرفت خداوند بسته بود. «وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا» [بحار الانوار ۳۳۸/۲۵- الاعراف و اهلها وما يجري بين اهل الجنة و اهل النار ص ۲۹] راهی برای معرفت جز راه امامان وجود ندارد. امام رضا علیه السلام وقتی از امامت سخن می گویند بیانات بسیار بلند و رفیعی دارند و می فرمایند امامت مقامی است که خداوند متعال ابراهیم را در سومین مرتبه پس از نبوت و خلّت به آن ملقب فرمود. اگر نبوت انبیا نبود درهای عالم غیب به سوی عالم انسانی بسته بود. ابراهیم که در منزلت نبوت شاید دومین مرتبه پس از پیامبر را داشته باشد بعد از نبوت به مقام خلّت رسیده است. در برخی روایات آمده است: ابراهیم خلیل به مقام خلّت رسید چون از احدی غیر از خداوند متعال درخواست کمک نکرد. زمانی که او را در منجنیق گذاشتند و به سوی آتش نمرود پرتاب کردند بین زمین و آسمان جبرئیل آمد و عرض کرد کمک می خواهید؟ فرمود: آری، ولی نه از تو، از احدی جز خداوند متعال کمک نمی خواهم. وقتی ابراهیم نسبت خودش را با خالق و مخلوق این گونه برقرار کرد به مقام خلّت رسید؛ یعنی به مقامی که خداوند متعال او را به عنوان خلیل پذیرفت. قرآن می فرماید «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»

[البقره : ۱۲۴] امتحانات سنگینی گرفته شده و امام صادق علیه السلام در توضیح این آیه فرمودند این کلمات همان کلماتی است که «هِيَ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ» [وسائل الشیعه ۳۷/۷ - باب استحباب التوسل فی الدعاء بمحمد وال محمد ع ص: ۹۷] وقتی آدم آن حقایق را تلقی کرد خدا بر او توبه کرد. جبرئیل این کلمات را به ایشان تعلیم داد و حقایق معصومین را به اندازه ظرف وجود به ایشان ارائه کردند. زمانی که ایشان به این مقامات متوسل شدند مقام توبه برایشان حاصل شد.

آیا پیامبر نیز مانند آدم مسجود فرشتگان است؟

علماء یهود از امیرالمؤمنین علیه السلام سوال نمودند که آدم مسجود ملائکه بود «اسْجُدُوا لِآدَمَ» [البقره : ۳۴] و ملکوت عالم در مقابل او سجده کرده است، حال پیامبر شما که می گوئید سرآمد همه است آیا دارای این مقام است یا نه؟ حضرت فرمودند سجده ای که در مقابل آدم شد سجده عبادت نبود، بلکه سجده تعظیم بود. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه بیان فرمودند: کبریایی و عظمت متعلق و عزت متعلق به خداست. راه امتحان، سجده بر خلیفته الله بوده و آن خلیفه را نیز در حجاب جسم خاکی قرار داده اند. بعد حضرت فرمودند خداوند متعال بالاتر از این را برای پیامبر ما قرار داده است و آن صلوات است. «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [الاحزاب : ۵۶]

حقیقت روح

از امیرالمؤمنین علیه السلام سوال کردند که آیا روح از ملائکه است یا نه؟ حضرت فرمودند: نه؛ روح غیر از ملائکه است به حضرت عرض کرد که دیگران این حرف را نمی زنند. حضرت توبیخش فرمودند و آیاتی را به عنوان شاهد آوردند که ملائکه غیر از روح هستند: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» [الاحزاب : ۵۶] پس روح مسجود ملائکه است و از ملائکه نیست. وقتی روح در آدم دمیده شد ملائکه بر او سجده کردند. آنچه در آدم قرار داده شده و به واسطه ی آن مسجود شده حقیقت روح نیست بلکه شعاع آن روح و ناشی از آن است (من روحی). حقیقت روح همانی است که امیرالمؤمنین فرمود: «نحن روح الله و كلمته» لذا حقیقت سجده، سجده در برابر معصومین علیهم السلام است. پس سجده ای که ملائکه در مقابل آدم کردند طبق فرمایش امیرالمؤمنین سجده تعظیم بود، نه سجده عبادت و این تعظیم عین عبودیت و تذلل و خضوع و خشوع در مقابل خداوند متعال بود. این راه رسیدن به بندگی است.

مفهوم اولوالعزم

«وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» [طه : ۱۱۵] طبق این آیه زمانی که مقامات معصومین به ویژه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ارائه شد همه انبیای اولوالعزم بدون درنگ و تأمل اقرارکردند. انبیای اولوالعزم صاحب عزم بودند، یعنی عزم در اقرار در مقابل اولیاء معصوم و عزم در تعظیم و تکریم آن بزرگواران که راه سجده بر خداوند متعال نیز هست.

سجده بر آدم

عین القضاة در کتابش می گوید شیطان غیور بود که در برابر آدم سجده نکرد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «فَعَدُّوا لِلَّهِ إِمَامَ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفَ الْمُسْتَكْبِرِينَ» [نهج البلاغه ۲۸۶/راس]

العصيان ...ص: ۲۸۶] تعظیم خلیفه الله عین سجده در برابر خداوند متعال است. حضرت فرمود این سجده در مقابل آدم سجده تعظیم بود، نه سجده عبادت. عبادت خدای متعال بود و تعظیم خلیفه الله که این تعظیم راه سجده در برابر خداوند متعال است. «من عطائکم فقد عطاء الله» حقیقت صلوات

ابراهیم خلیل به مقام خلت رسید چون بر پیامبر و آلش بسیار صلوات می فرستاد. حقیقت صلوات خداوند متعال، تعظیم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تنزیه او از نقص است. این صلوات مستمر «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» [الاحزاب : ۵۶] تعظیم درجات نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اقرار به آن درجات است و این اقرار و تعظیم طبق سخن امیرالمؤمنین علیه السلام از سجده ملائکه بر آدم بالاتر است. حقیقت صلوات اقرار به طهارت و قدس و عظمت نبی اکرم است و این در سرشت مؤمن است «وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَائِكُمْ طِيبًا لَخَلَقْنَا» [مفاتیح الجنان یارت جامعه کبیره] اقرار به مقامات معصومین محور همه صفات حمیده و صفات حمیده فرع بر ولایت معصوم است «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ» [الکافی ۲۴۲/۸/حدیث القباب...ص: ۲۳۱] این صلوات «وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَائِكُمْ طِيبًا لَخَلَقْنَا وَ طَهَّرْنَا لِنَفْسِنَا» [الکافی ۲۴۲/۸/حدیث القباب...ص: ۲۳۱] زیارتی است که همه شیعیان و همه انبیا باید بخوانند. مقام شیعیان خالص ائمه علیهم السلام با انبیا یکی است.

مقام امامت

«و إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» [البقره : ۱۲۴] کلمات همان مقامات معصومین است. «فاتمهن» [البقره : ۱۲۴] یعنی نسبت به یکایک چهارده معصوم تا امام زمان «فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ يَعْنِي أَتَمَّهُنَّ إِلَى الْقَائِمِ» [بحار الانوار ۱۷۷/۱۱/باب ۳- ارتکاب ترک الاولی و معناه و کیفیت و کیفیه قبول توبه و الکلمات التي تلقاها من ربه ص ۵۷] آن عهدهای محکم گرفته شد و ابراهیم خلیل به مقام امامت رسید. در این روایت نورانی مقام امامت، مقام ابراهیم خلیل بعد از نبوت و بعد از خلت است. نبوت کلیه ای که ابراهیم دارد معنی امامت است. شخص امام نیز معلوم است. امامت به تعبیر امام رضا علیه السلام : «إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ ص وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» [الکافی ۲۰۰/۱/باب نادر جامع فی فضل الامام وصفاته...ص: ۱۹۸] این مقام است. امام شخصیتی است که همه زیارت جامعه کبیره بخشی از فضائل اوست، لذا در فقرات پایانی زیارت جامعه اعلام عجز می کنیم «مَوَالِي لَا أُحْصِي ثَنَاءَكُمْ وَ لَا أُبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَ مِنَ الْوُصْفِ قَدْرَكُمْ وَ أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ» [مفاتیح الجنان یارت جامعه کبیره] اخیار ابراهیم ، موسی و مؤمنین کامل هستند که نورانیتشان از شعاع نور امام است. «وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هِدَاةُ الْأَبْرَارِ» [مفاتیح الجنان یارت جامعه کبیره] همه زیارت جامعه کبیره بخشی از اوصاف جلال و جمال ائمه معصومین است. «كَيْفَ أَصْفُ حُسْنَ ثَنَائِكُمْ وَ أُحْصِي جَمِيلَ بَلَائِكُمْ وَ بِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الظُّلِّ وَ فَرَّجَ عَنَّا غَمَرَاتِ الْكُرُوبِ» [مفاتیح الجنان یارت جامعه کبیره] چنین امامت و امامی در وجود مقدس امام رضا علیه السلام محقق شده «عِنْدَكُمْ مَا نَزَلْتُ بِهِ رُسُلُهُ وَ هَبَطْتُ بِهِ مَلَائِكَتُهُ» [مفاتیح الجنان یارت جامعه کبیره] هر چه رسولان و ملائکه ی الهی فرود آوردند در محضر این وجود مقدس است، مانند کتاب جفر و جامعه، کتاب صحیفه فاطمیه و سایر چیزهایی که در روایات است. همه آثار مخصوص انبیا در دست امام رضا علیه السلام است.

روح القدس

روح القدسي که طبق سخن امام صادق عليه السلام در امام دمیده شده از همه ویژگی های امام مهمتر است. به حضرت عرض کردند علم امام از کجاست؟ آیا کتبی در اختیار شماست؟ این کتاب ها وجود دارند ولی «الامر اعظم و اوجه» سپس فرمودند مسئله این نیست. مسئله همانی است که خداوند متعال در قرآن فرموده است: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا» [الشوري : ۵۲] آن روحی است که خداوند متعال به نبی اکرم عطا فرموده و همه قرآن و حقایق در آن روح به ایشان عنایت شده و فرمودند آن روح در ما ائمه است و بالا نرفته است.

دشمنان معصومین افراد عادی نیستند

در حدیث لوح جابر وقتی امام رضا علیه السلام را توصیف می کند تعبیر این است: «عَلَيَّ وَلِيِّي وَ نَاصِرِي وَ مَنْ أَضَعَّ عَلَيْهِ أَغْبَاءَ النَّبُوَّةِ وَ أَمْتَحَنَهُ بِالْأَضْطِلَاعِ بِهَا» [الکافی ۵۲۸/۱ باب ما جاء في في الانبي عشر و النص عليهم ...ص: ۵۲۵] پس از اینکه امام رضا را توصیف می کند، می فرماید «يَقْتُلُهُ عَفْرِيَّتٌ مُسْتَكْبِرٌ» [الکافی ۵۲۸/۱ باب ما جاء في في الانبي عشر و النص عليهم ۵۲۵] دشمنان ائمه شخصیت هایی عادی نبوده اند «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ» [الانعام : ۱۱۲] آن دشمنان دشمنانی همسنگ بوده اند، یعنی ظرفیت این دشمنی را داشته اند، لذا کید آنها بسیار سنگین است. امام معصوم در محاصره کید دشمن قرار نمی گیرد، بلکه همیشه به آن کید احاطه دارد و از تصرفات امام است و امام آنها را محکوم می کند.

اهداف متضاد امام رضا علیه السلام و مأمون

خلاصه همه تصرفاتی که مأمون کرده یک کلمه است؛ او می خواست مسئله امامت و خلافت را با شأن سلطنت یکی کند و بعد این موقعیت را محو کند و امام رضا علیه السلام نیز می خواستند این شأن محفوظ بماند. امام رضا علیه السلام می خواستند در تاریخ جامعه شیعی را با معرفت نسبت به امام شکل دهند و او می خواست درک از حقیقت امامت را کاهش دهد. امام می خواستند جامعه ای شیعه تربیت کنند.

امام رضا علیه السلام و آماده سازی جامعه برای پذیرش امامت کودک خردسال

از کارهای بسیار لطیف حضرت این است که با آمدنشان به مرو و مسئله ولایتعهدی و طرح شدن مسئله خلافت، معارف امامت را گسترش دادند و جامعه شیعه به ظرفیتی از معرفت امام رسید که آمادگی پیدا کرد کودک خردسالی را به عنوان امام بپذیرد و هیچ انشعاب رسمی نیز در دنیای شیعه بعد از امام رضا علیه السلام اتفاق نیفتاد. علی ابن جعفر عموی امام رضا علیه السلام وقتی امام جواد علیه السلام وارد مسجدالنبی می شوند درسشان را تعطیل می کنند و به استقبال حضرت می آیند و دست ایشان را می بوسند، نعلین حضرت را با تحت الحنک عمامه خود پاک می کنند. وقتی شاگردان اعتراض می کنند که شما عموی پدر ایشان هستید می فرمایند: چه کنم که خداوند متعال این محاسن سفید را لایق این مقام ندانسته و این کودک را لایق این مقام دانسته است. این درک از امامت، از برکات امام رضا علیه السلام است که تا قبل از ایشان وجود نداشته است. در صدر اسلام عده ای می گفتند مقام امیرالمؤمنین از انبیای اولوالعزم پایین تر است. قرآن در مورد کتاب موسی علیه

السلام مي فرمايد: «وَكُنَّا لَهُ فِي الْأَلْوَاخِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» [الاعراف : ١٤٥] ولي در مورد قرآن مي فرمايد «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» [النحل : ٨٩] و اين قرآن در اختيار اميرالمؤمنين است. «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» [الرعد : ٤٣] پس چگونه ايشان کمتر از انبياي اولوالعزم بود؟ به تدريج اين تعليمات گسترش يافت و در زمان امام رضا عليه السلام كار به جايي رسيد كه جامعه شيعه قابليت چنين امتحان سنگيني را پيدا نمود و اين از بركات امام رضا عليه السلام و امام جواد عليه السلام است. امام رضا فرمود خداوند متعال فرزندي با برکت تر از فرزند من براي شيعه خلق نکرده است که شاید یک نکته همین است. امام جواد عليه السلام در همان خردسالي ظاهري جامعه شيعه را با آن گستردگي و عظمت اداره کرده اند. اين يکي از برکات امام رضا عليه السلام است.

برکات امام رضا عليه السلام و تشكيل جامعه اي در اطراف امام امام رضا عليه السلام از نظر جغرافيايي در دنياي اسلام جابجايي ايجاد کرده اند و شيعه را به منطقه ما آورده اند و یک مرکز جغرافيايي براي شيعه درست کرده اند، به خصوص با زيارتشان. امام عليه السلام هيچ عجله اي ندارد افق تاريخ را تا رجعت و قيامت مي بيند و براي اين رجعت و قيامت عمل مي کند. براي همه ائمه نامه سر به مهر آمده است؛ سيدالشهدا نامه خود را باز کرده اند. اين نامه دو قسمت داشته است که یک قسمت را عمل کرده اند و قسمت ديگر در رجعت انجام مي شود. امام رضا عليه السلام جامعه شيعه را پردازش کرده اند. پس از هزار و دويست سال مشاهده مي کنيم که جامعه شيعه حول اين هجرت شکل گرفته و اين در اثر رفتار امام است. اين امر عظمت عبادت، ماندگاري و فعل امام است که با هجرت ايشان یک هجرت عظيم در راه خدا اتفاق مي افتد و اين هجرت صرفاً هجرت جغرافيايي نيست، يعني تجمع شيعه در اين منطقه از اين نظر نبوده است که آب و هوايش بهتر است؛ بلکه تجمع حول امام و جمعي قدسي است. شکل گيري اين جامعه بر محور علاقه به امام و اساس و بنيان آن بر محور امام است. آثار زيارت امام رضا جامعه اي را در اطراف ايشان تشكيل داده است. اين افراد آمده اند تا بر محور امامشان خدا را عبادت کنند و اين معني جامعه شيعي است. جامعه شيعه جامعه اي است در اطراف امام تا عصر ظهور برسد و همه چيز شيعه در امام فاني شود. جامعه حول الامام جامعه اي است که همه چيز آن بر محور محبت امام است و امام رضا عليه السلام چنين جامعه اي را شکل داده اند. پيوند سلطنت و امامت، هدف اصلي مأمون

هدف اصلي مأمون تخریب امر امامت بود و امام مي خواست اين حقيقت قدسي حفظ شود. مأمون مي خواست بگويد سلطنت و امامت يکي است و کاري کند تا مردم سلطنت او را با حکومت امام رضا يکي بدانند. افراي که به زيارت امام مي آيند مي گويند «مَوَالِيٍّ لَا أُحْصِي ثَنَاءُكُمْ» [مفاتيح الجنان زيارت جامعه کبيره] تصرف امام اين گونه است و زماني که امام تصرف مي کند همه ملکوت با او هستند «مع السلام علي من أئده الله بجبرئيل و اعانه بميكائيل» کسي که وقتي به ميدان مي آيد جبرئيل و ميکائيل و همه جنودشان دنبال او مي آيند. وقتي امام رضا عليه السلام در برابر مأمون صف آرايي مي کند یک طرف ابليس و جنودش و در طرف ديگر ملائکه هستند. پس غلبه با امام است، کسي که صاحب مقام امامت کليه است و خليفه خداوند بر روي زمين به معني تمام کلمه است. «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» [البقره : ٣٠] حقيقت خلافت متعلق به اولياي معصوم است.

امام هیچ گاه مغلوب نمی شود حتي اگر طرف مقابلش مأمون باشد. «عَفْرِيتٌ مُسْتَكْبِرٌ» [الكافي ۵۲۸/۱ باب ما جاء في في الانثي عشر و النص عليهم ...ص: ۵۲۵]

دلیل احتمالی فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام بر زیارت امام حسین علیه السلام شاید معنی برتری زیارت امام رضا بر سیدالشهدا علیه السلام آن باشد که این زیارت محور شکل گیری شیعه دوازده امامی است؛ یعنی ادامه این مکتب با زیارت امام رضا علیه السلام تحقق می پذیرد. برپایی تشیع دوازده امامی بر محور زیارت ایشان و هجرتی که ایشان کرده اند اتفاق افتاده است که آثار آن هم اکنون پیداست. این شفاعت عظیم نیازمند یک بلای عظیم است که امام رضا علیه السلام این بلا را تحمل کرده اند. بلایی که برای غیر معصوم قابل فهم نیست.

ذکر مصیبت: مسافر توس

«السلام علي من امره اهله و عياله بنيachte عليه قبل الوصول القتل اليه»، هنوز امام از مدینه بیرون نیامده و زمانی طولانی تا شهادت حضرت باقی است. امام همه خانواده و اهل خویش را جمع کرده و فرمودند بلند بلند بر من گریه کنید. سیدالشهدا زمانی که می خواستند دشمن را موعظه کنند سر و صدا و هیاهو کردند. حضرت برای این که آرامشان کند چند جمله فرمود که علامت غربت و مظلومیت ایشان است. امام فرمودند آرام باشید، حقی بر عهده من دارید و باید نصیحتتان کنم و بگویم که چرا به طرف کوفه آمده ام، اگر پذیرفتید دیگر حق ندارید متعرض من شوید، ولی اگر نپذیرفتید همه توانتان را جمع کرده و به من حمله کنید، من در اختیار شما هستم. در این هنگام صدای گریه از خیمه ها بلند شد. امام فرمودند عباس و علی اکبر، بروید و به اهل حرم بگویید امام حسین فرموده تا من زنده ام بلند گریه نکنید، زیرا دشمن مرا شامت می کند. «امر اهله و عياله بنيachte عليه قبل الوصول قتل اليه» عرض کردند: آقا گریه پیش روی مسافر میمنت ندارد. امام فرمودند: آری مسافری که امید برگشت داشته باشد، یعنی فاطمه معصومه این آخرین دیدار من و شماست، جواد الائمه من دیگر بر نمی گردم. وداع سنگینی بین امام و اهل بیتشان اتفاق افتاد. امام از مدینه بیرون آمدند، ولی همان گونه که فرمودند دیگر به مدینه بازنگشتند ... امام از خانه مأمون بیرون آمد، عبا را به سر کشیده، روی زمین می نشیند و برمی خیزد. وارد خانه شد و فرمود اباصلت درب خانه را ببند. کسی برای ملاقات نیاید. امام وارد حجره شد (یتملل کتململ السليم) و مانند مارگزیده به خود می پیچید. در این حال جواد الائمه از راه دور آمد و امام رضا علیه السلام ردای امامت را به او سپرد. سر مطهرش در دامن جواد الائمه بود. امام جواد علیه السلام بدن مطهر را غسل داد، کفن کرد و با احترام این بدن مقدس تشییع شد؛ ولی «صَلَّى الله عليك يا ابا عبد الله السَّلامُ عَلَى الْحَدِّ التَّريبِ السَّلامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّليبِ السَّلامُ عَلَى الْمُفْرُوعِ بِالْقَضِيبِ السَّلامُ عَلَى الْوُدَجِ الْمُقْطُوعِ السَّلامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ» [بحار الانوار ۲۲۵/۹۸ باب ۱۸ - زیاراته صلوات الله علیه المطلقه و هي عده زیارات منها مسنده و منها ماخوذه من كتب الاصحاب بغير اسناد ص ۱۴۸] زینب سر را بلند نمود و دید سر مطهر سیدالشهدا بر بالای نیزه است. سلام ما بر آن بدن مطهری که زیر سم اسب ها لگدکوب شد. سلام بر آن بدن مطهری که «مُلْقَى فِي الْأَرْضِ جُثَّةً بِلَا رَأْسٍ وَلَا غُسْلٍ وَلَا كَفَنٍ» [بحار الانوار ۱۹۲/۴۵ باب ۳۹ - الوقایع المتأخره عن قتله صلوات الله علیه الي رجوع اهل البيت ع الي المدینه وما ظهره من اعجاز صلوات الله علیه في تلك الاحوال ...ص: ۱۰۷]

\$

#ده سخنرانی یازدهم

##اهمیت مجالس روضه

اهمیت مجالس روضه

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَيَّهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ اَعْدَائِهِمْ اَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

نور وجود از طلوع روی حسین است - ظلمت امکان سواد موی حسین است

شاهد گیتی به خویش جلوه ندارد - جلوه عالم فروغ روی حسین است

ذات خدا لایری است روز قیامت - ذکر لقا بر رخ نکوی حسین است

عالم و آدم که مست جام وجودند - مستی این هردو از سبوی حسین است

عاشق او را چه اعتناست به جنت - جنت عشاق خاک کوی حسین است

جان ندهم جز به آروزی جمالش - جان مرا دل به آرزوی حسین است

حق پدر و مادر

حق پدر و مادر آن قدر زیاد هست که ما نمی توانیم ذره ای از آن را ادا کنیم. ناله های خالصانه مادر را چطور می توانیم ادا کنیم؟ جوانی، مادر پیرش را کول کرده بود و طواف می داد. خیلی به او محبت می کرد. به پیامبر خدا صلی الله و علیه و آله و سلم گفت یا رسول الله آیا من حق مادرم را ادا کرده ام؟ ایشان فرمود حق یک نفسی که مادرت برای تو زده است را ادا نکرده ای. می پرسد من همه کارهایی را که در کودکی مادرم برایم کرده الان برایش انجام می دهم. لباس هایش را می شورم. غذا برایش می پزم. حضرت فرمودند: نه خیر چون ته دلت می گویی کی از دنیا می رود تا راحت بشوم. اما همین کارها را مادر با صدق و اخلاص انجام می داده است.

شاه بیت اعمال؛ گریه بر امام حسین علیه السلام

حق چهارده معصوم بسیار بیشتر از حق پدر و مادر است. اما چون بسیار مهربانند تفصلاً چیزهایی را گفته اند تا بخشی از حقشان ادا شود. در کتاب کامل الزیارات روایت داریم که گریه برای امام حسین علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت زهرا علیها سلام را خوشحال می کند شاد کردن دل ایشان خیلی اهمیت دارد. مانند مرهمی است که بر دل ایشان گذاشته می شود. مجالس روضه از این جهت خیلی مهم است. مخصوصاً مجالس روضه را در خانه تان بگیرد. گریه بر امام حسین علیه السلام شاه بیت اعمال است. خود پیامبر و اهل بیت علیهم السلام هم گریه و عزاداری و توسل پیدا می کردند. دستگاه امام حسین نقطه اتصال خوبی برای وصل شدن به خداست. امید بزرگان و علمای ما به همین روضه ها و توسل ها بوده.

اهمیت صله رحم و میهمان نوازی

خانه ای که در آن مهمان رفت و آمد نمی کند، نکبت در آن می ماند. حضرت امیر علیه السلام مدتی ناراحت بودند. به ایشان عرض کردند چرا ناراحتید فرمودند به خاطر اینکه یک هفته است که مهمان به خانه ام نیامده است. روایت داریم اگر کسی صدای پای مهمان را شنید و خوشحال شد اگر هفت طبقه آسمان گناه داشته باشد؛ تمام گناهانش ریخته می شود. متأسفانه الان طوری شده زنگ در که به صدا می آید؛ دل صاحب خانه از جا کنده می شود. این حالت خیلی بد است. مهمان هدیه خداست. یکی از بزرگان می گفت خدا به داد شما منبری ها برسد. گفتم چطور مگر؟ مثل اینکه وضع ما خیلی خراب است که اینطور می فرمایید. فرمود شما مسائل را برای مردم روشن بیان نمی کنید. مثلاً می گوئید صله رحم کنید که صله رحم عمر را زیاد می کند. مال را زیاد می کند و قطع رحم گناه کبیره است. کسی که قطع رحم کند بوی بهشت به مشامش نمی رسد. و خدا در قرآن سه بار لعنتش کرده است. کسی هم که پایین منبر است چند تا ماشین می گیرد و خانواده اش را به خانه یک مستضعف فقیری که آه در بساط ندارد می برد. این فقیری که خرجی خودش را ندارد باید این همه مهمان را هم پذیرایی کند. این دیگر صله رحم نیست این قطع رحم است. یعنی مزاحمت برای دیگران. من هم گفتم این کار درست نیست ما هم به این توصیه نمی کنیم. مهمان یک چایی بخورد و بعد برود. اندازه ای که دل کسی را شاد بکنید. بعضی ها روز عید منزل پدر بزرگشان می روند و آن بیچاره باید تا شش سال قرضش را پس بدهد. صله رحم نباید طوری باشد که موجب اذیت صاحب خانه شود و الا به این کار قطع رحم است. صله رحم یعنی سرزدن، گرهی بازکردن، شادکردن دلها، صله رحم این است که دست فقرای فامیل را بگیریم و حتماً به این نیست که به خانه شان برویم. قرض فامیلان را بدهیم. از لباس و ماشین و طلاهای کذایی کم کنیم و به اطرافیانمان برسیم. مواظب باشیم بعضی ها وقتی به مهمانی می روند خودشان باعث نکبت می شوند و اهل خانه را به اختلاف می اندازند و برای نشان دادن کیف و کفش و لباسشان به مهمانی می روند این هم صله رحم نیست که قطع رحم است.

سنت روزه در منزل

سنت علما این بوده که در خانه هایشان به طور هفتگی و در مناسبت ها روزه برگزار می کردند. مرحوم آیت الله شیخ محمد غروی اصفهانی پنج شنبه ها در خانه اش روزه می گرفت و خودش کفش های مهمانان را جفت می کرده و چایی می ریخته و پذیرایی می کرده است. به ایشان می گفتند شما درس و بحث دارید. حال ندارید. بگذارید کس دیگری این کارها را بکند و ایشان می فرمودند چون مجلس امام حسین علیه السلام است می خواهیم به اسم من هم به عنوان نوکر امام حسین علیه السلام ثبت شود. شاید نماز شب هایم و درس و بحث هایم نگیرد. ولی می دانم این مجلس به جای محکمی بند است.

یکی دیگر از علمای اصفهان در منزلش مجلس روزه و معمولاً دوستان، رفقا و شاگردانش خدمت و پذیرایی می کردند. یک روز اینها نیامدند و آقا خودش عبا را برمی دارد و چایی می ریزد و پذیرایی می کند. شب در خواب حضرت زهرا علیها سلام را دید که به او فرمودند که امروز شما نوکر ما شدید. به خدا قسم نوکری امام حسین علیه السلام بر همه آقایی های عالم شرف دارد و قابل قیاس نیست. هر طور که شده اسم خودتان را در دستگاه این آقا بنویسید. امضای مرحوم آیت الله مرعشی نجفی،

خادم اهل بیت سیدشهاب الدین بود. افتخارش این بود که خادم اهل بیت علیهم السلام است. همیشه در منزل و حسینیه‌شان مجلس روزه برقرار بود. وصیت ایشان هم که معروف است که دستور دادند دستمالی که برای امام حسین روی آن اشک می ریختند را با او دفن کنند.

چون در لحدم نکیر و منکر دیدند - یک یک همه اعضای من را بوییدند

دیدن زمن بوی حسین می آید - از آمدن خویش خجل گردیدند

تعطیلی روزه و درد چشم

مرحوم آیت الله خویی فرموده بودند در جوانی که در نجف درس می خواندم؛ خانه کوچک سی چهل متری داشتم و خانم در خانه روزه می گرفت و اکثر خانم‌ها معمولاً زودتر از روزه به مجلس می آیند و بعد از روزه هم یکی دو ساعت با هم صحبت می کنند. من چون می خواستم مطالعه کنم این مجلس خانم‌ها مزاحم مطالعه من بود. بعد از چند روز دیدم که این روزه وقت من را خیلی می گیرد. به خانم گفتم که این روزه شما مزاحم درس من است و روزه را به هم زدم. بعد از این ماجرا چشم من درد شدیدی گرفت و بینایی ام داشت از بین می رفت. هر چه معالجه کردم خوب نشد. بعد از مدتی خانم در خواب دید که به او گفتند شوهر شما چون مجلس روزه را به هم زده است کور می شود. به او بگو اگر از این کار پشیمان شود و توبه کند و برای شفای چشمش تربت امام حسین را به چشمش بمالد و آیت الله خویی استغفار می کند و دوباره روزه را در منزلش برقرار می کند و با تربت امام حسین علیه السلام چشمانش شفا می یابد. آیت الله بها الدینی وصیتشان به آقازاده اشان برقراری روزه امام حسین علیه السلام به مقدار امکان در حسینه کنار منزلشان بود.

احترام به عزاداران حسینی

رسول ترک یکی از لات های ناجور تبریز بوده است. آن قدر خلاف می کند که از آنجا فراری می شود و به تهران می آید. در ماه محرمی کم کم پایش به مجالس امام حسین علیه السلام کشیده می شود. این قدر این آدم ناجور بوده که هیئت امنای مجالس خجالت می کشیدند از این که یک لات هفت خط به هیئتشان می آمده. هیئت امنا تصمیم می گیرند که رسول را از هیئتشان بیرون کنند. در ایام عاشورا تاسوعا به رسول می گویند رسول هیئت خیلی زیاد است. به یک هیئت دیگری برو. رسول با وجود این که آدم لاتی بوده ولی به خاطر امام حسین علیه السلام ملاحظه آنها را می کند و با حالت شرمندگی و دل شکسته در خانه زانوهایش را بغل می کند و با خودش می گوید من چقدر پستم که از هیئت بیرونم کردند. چند نفر از هیئت امنا که او را بیرون کرده بودند آن شب همه یک خواب می بینند که در صحرای کربلا و روز عاشور یاران امام حسین علیه السلام یک طرف و لشکر عمر سعد هم طرف دیگر ایستاده اند و می بینند که کنار خیمه امام حسین علیه السلام سگی بسته شده است که به دشمنان حمله می کند و به کسانی که دوست امام هستند راه ورود می دهد و سرش را پایین می اندازد. دقت که می کنند می بینند صورت این سگ مثل رسول ترک است ولی هیکلش مثل سگ است. به اینها گفته می شود که این رسول اگر سگ است؛ سگ ماست. جای دیگری نمی رود. هیئت امنا از این که یک لات سگ خانه امام حسین علیه السلام شده است منقلب می شوند. از خواب بیدار می شوند و خواب را برای هم دیگر تعریف می کنند. و از این که یک خواب را همه دیده اند تعجب می

کنند و به اشتباهشان پی می برند و از توبیخ امام حسین علیه السلام می ترسند که مبادا ایشان بگویند چرا سگ من را از هیئتم بیرون کردید.

در روایت داریم که دوستان ما را دوست بدارید حتی آن هایی که خودشان را به ما می بندند وَأَكْرِمُ كُلَّ مَنْ وَجَدْتُهُ يَذْكُرُنَا أَوْ يَنْتَحِلُ مَوَدَّتَنَا [مستدرک الوسائل ۱۲ / ۴۱۹ / ۳۱ - باب استحباب إكرام المؤمن ص ۴۱۹] بعد از این خواب آنها به سراغ رسول می روند و با شرمندگی به او می گویند که به هیئتشان برگردد. رسول ترک که از رفتار آنها تعجب کرده بود می گوید چطور شده دیروز من را بیرون کردید ولی امروز برای برگشتنم التماس می کنید. من نمی آیم تا نگویند که ماجرا چیست. در نهایت مجبور می شوند که خوابشان را تعریف کنند. رسول منقلب می شود و می گوید امام حسین علیه السلام من را به سگ بودن درگاهش قبول کرده است و من را پذیرفته است. گریه اش می گیرد و جزو مداحان و ذاکرین اهل بیت علیهم السلام می شود. آن قدر در نزد مردم محترم می شود که هر کجا می رفت مردم بلند می شدند و مجالسش شلوغ می شد. مردم می گفتند این رسول دل سوخته امام حسین علیه السلام است. یک بیت شعر که می خوانده دل همه آتش می گرفته است. چون خودش منقلب شده بوده و با سوز دل می خوانده است. حتی علمای تهران مثل حاج میرزا علی اکبر ترک به رسول می گفته رسول می شود یک بار بیای پای منبر من بخونی. می آمده می نشسته پای منبر و یک یا حسین از ته جگرش می گفته. همه را زیرو رو می کرده است. الان قبر ایشان که جزو اولیاءالله است زیارت گاه شده است حتی طلبه ها سر قبرش حاجت می گیرند. قبل از مردن گفته است من اینجا دفن می شوم و وقتی از دنیا رفت تشییع جنازه اش غوغایی شد. کسی خواب دیده بود که عقیله بنی هاشم حضرت زینب علیها سلام در تشییع جنازه رسول ترک شرکت کردند و فرموده بود این غلام اباعبدالله بوده و سنگ حسین را به سینه می زده. نوکر حسینم بوده است و من باید تشکر و قدردانی کنم. کل الخیر فی باب الحسین.

ذکر مصیبت، گریه های امام حسین (علیه السلام)

شیخ جعفر شوشتری چون اهل سخنرانی و روضه نبود بالای منبر روضه را از روی کتاب می خواند. یک وقت دلش می شکند و توسل به امام حسین علیه السلام پیدا می کند و عنایتی به ایشان می شود طوری که دو ساعت بدون کتاب منبر می رفتند. نه مردم خسته می شدند و نه خود او. گاهی روضه و منبر او طوری بود که یکی دو ساعت مردم گریه می کردند. آقا شیخ جعفر می گوید آیا خود امام حسین علیه السلام هم گریه کرده یا نکرده است. بعد می فرماید حتما این کار را کرده است؛ چون گریه کردن بر اهل بیت علیهم السلام از افضل عبادات است. بعد جاهایی را که امام گریه کردند را ذکر می کند.

اول بار در روز دوم محرم بود که اهل بیت علیهم السلام وارد صحرائی کربلا شدند. حضرت خلیلی گریه کردند و گفتند خدایا «اعوذ بک من الكرب و البلاء» خدایا من به تو پناه می برم از گرفتاری و بلا و جای دیگری که ایشان گریه کردند زمانی بود که فرزندش حضرت علی اکبر علیه السلام اذن میدان گرفتند. آقا یک نگاهی به قد و قامت علی انداختند و به قدری منقلب شدن که محاسنشان به طرف آسمان را گرفتند و شروع کردند به اشک ریختن. جای دیگری که گریستند زمانی بود که یادگار برادرش حضرت قاسم اجازه میدان گرفتند. آقا به یاد برادرش افتادند و قاسم را در آغوش گرفتند و

بسیار گریه کردند. حضرت قاسم که نابالغ بود آن قدر دست و پای عمویش را بوسید تا عمو را راضی به رفتن کرد. جای دیگری که آقا گریست زمانی بود که حضرت کنار نهر علقمه آمد و چشمش به بدن قطعه قطعه برادرش قمر بنی هاشم حضرت عباس علیه السلام افتاد. «فبکی بکاء عاليا» می گویند دشمن تا آن موقع گریه بلند آقا را ندیده بود. بلند بلند آقا گریه کردند. یکی دیگر از جاهای که حضرت خیلی گریه کردند موقعی بود که با بی بی سکینه می خواستند خداحافظی کنند. آن قدر گریه کردند که حالشان منقلب شد. آقا دختر کوچکش را در آغوش گرفت و با گریه فرمودند دخترم با این اشک هایت دل بابایت را آتش زن. یکی دیگر از جاهایی که آقا خیلی گریه کردند زمان وداع با خواهرش زینب کبری علیها سلام بود. آقا روح و جان زینب است. نمی دانم چه جوری حضرت زینب علیها سلام و امام حسین علیه السلام از هم جدا شدند. آخرین جایی که اباعبدالله خیلی گریه کردند لحظه آخر عمرش بود که صورت غرق به خونس روی خاک گرم کربلا افتاد و فرمود و «أبکی مکروبا» یعنی خدایا با دل پر درد گریه می کنم و از تو کمک می گیرم.

[بلاغ عاشورا / الشیخ جواد محدثی / ۵۵ / التوکل ... / ص: ۵۳]

\$

##توصیه اسلام به ازدواج ساده و اسلامی

توصیه اسلام به ازدواج ساده و اسلامی

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

قال الله تبارك و تعالی: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» (الروم: ۲۱).

وقتی دل شیدایی می رفت به بستان ها - بی خویشتنم کردی بوی گل و ریحان ها

که ناله زدی بلبل گه جامه دریدی گل - با یاد تو افتادم از یاد برفت آن ها

ای ذکر تو بر لب ها وی یاد تو در دل ها - وی شور تو در سرها، وی سر تو در جان ها

تا خار غم عشقت آویخته در دامن - کوی نظری باشد رفتن به گلستان ها

آن را که چنین خاری که از پا دراندازد - باید که فرو شوید دست از همه درمان ها

برکات ذکر صلوات

ذکر صلوات باعث خوش اخلاقی و تقرب به پیامبر خدا می شود، گناهان انسان را ذوب می کند. امام رضا علیه السلام فرمودند: «فَلْيُكْتَبْ مِنَ الصَّلَوَاتِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا» (شیخ صدوق / أمالی الصدوق / ص: ۷۳). کسی که گناه زیاد دارد و وسیله ای برای پاک کردن گناهانش ندارد اگر به ذکر صلوات مداومت کند ذکر صلوات گناهانش را منهدم می کند. برای بخشش گناهان، برای

نورانیت دل، برای وسعت رزق، برای شفاعت پیامبر، برای باز شدن آسمان ذکر صلوات بسیار مؤثر است.

روایت داریم که دعا بدون صلوات مستجاب نمی شود. هم شیعه ها و هم اهل سنت نقل کرده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «دعاهایی که می کنید اجابت نمی شود مگر این که در ضمن دعا صلوات بفرستید».

زوجیت در عالم هستی و نیاز انسان به مونس و همدم خدای متعال می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» (الروم: ۲۱). همه موجودات، حتی گیاهان را هم خدا نر و ماده آفرید. در درخت خرما گردی از درخت خرما می نر می گیرند و به درخت ماده می پاشند تا بارور بشود و آلا بارور نمی شود. عالم، عالم زوجیت است عالم نر و ماده است عالم مثبت و منفی است. باید این ها در کنار هم باشند تا رشد بکنند انسان هم که گل سر سبد عالم است همین طور است. اگر مرد تنها بود عالم رشد پیدا نمی کرد تولید نسل نبود اگر زن هم تنها بود همین طور می شد اصلاً نسل و نظام در هم پیچیده می شد. خدای متعال می فرماید: که از نشانه های قدرت من این است که شبیه انسان، انسانی دیگر آفریدیم که جفت او باشد همسرهایی را برای شما خلق کردیم که وسیله آرامش شما باشند. خلقت خیلی گسترده است این خلقت نه اولش پیداست نه آخرش پیداست. نمی توانیم درک کنیم و باید اظهار عجز و کوچکی در محضر خدای متعال کنیم و به سجده بیفتیم و از این همه عظمت تسبیح خدا کنیم.

خدای متعال می فرماید: یکی از آیات من این است که برای شما همسر آفریدیم. روایت داریم حضرت آدم علیه السلام که پدر و مادر نداشت فرشته ها از گل مجسمه ای ساختند خدای متعال می فرماید من در این مجسمه از نفس الهی خودم دمیدم «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (الحجر: ۲۹). و این مجسمه حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام شد. خیلی عجیب است تنهایی برای انسان خیلی سخت است چون انسان از انس است. حضرت آدم علیه السلام در اول خلقتش تنها بود انسان بدون انیس نمی تواند زندگی کند. خدای متعال در کنار حضرت آدم علیه السلام، مادر بزرگمان حضرت حوا علیها السلام را درست کرد و گفت: این هم انیس و مونس و همسر شماست. حضرت آدم علیه السلام می خواست به طرف حضرت حوا علیها السلام برود که خدا فرمود: شما هنوز نامحرمید به قول خودمان ما صیغه اش را که هنوز نخواندیم. خدای متعال عزتی در خانم ها قرار داده که آقایان باید سراغشان بروند این سنت خوبی است. شنیدم که در هندوستان در بعضی از مناطق زن ها به خواستگاری می روند. خدا را شکر که ما در هندوستان متولد نشدیم اگر آن جا به دنیا می آمدیم همه ما بی زن می ماندیم و می ترشیدیم.

خدا این زوجیت و این کشش را در خلقت قرار داده است. حضرت آدم علیه السلام می خواست پهلوی حضرت حوا علیها السلام برود که گفتند: که دست نگه دار باید خواستگاری کنی عقد کنی مهریه می خواهد. حضرت آدم علیه السلام گفت: مهریه چه بدهم؟ گفتند: که اگر می خواهی حضرت حوا علیها السلام برایت حلال بشود مهریه اش ده مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد است. حضرت آدم علیه السلام چه قدر راحت زن گرفت.

سفارش روایات به ازدواج بر محور اخلاق

یکی از رفقا در همین اصفهان می گفت که ما چهل جا برای برادرم خواستگاری رفتیم این داغ به دلماں ماند یک جا نگفتند که این داماد نماز می خواند اخلاقش خوب است؟ ایمان دارد؟ تقوا دارد؟ هر جا که خواستگاری رفتیم گفتند که شغلش چه است؟ ماشین دارد؟ خانه دارد؟ مدرکش چیست؟ از دینش سؤال نمی کردند خیلی زشت است. ما شخصیت افراد را نمی خواهیم زیباییشان را می خواهیم پولشان را می خواهیم. در روایت داریم که اگر با کسی به خاطر پولش یا زیباییش ازدواج کردی آن ازدواج پایدار نیست چون ممکن است آن مال تلف بشود یا آن زیبایی از بین برود.

آقای در تهران می گفت: می رویم با یک ثروتمندی ازدواج می کنیم ان شاء الله پدرزن زودتر می میرد ثروتش به ما می رسد. تا عقد تمام شد فردا پدرزن چند میلیون ورشکست شد این بنده خدا هم آدم آبرومندی بود خرج این پدرزن و مادرزن و برادرزن به گردن این افتاد. می خواست ارش را ببرد خرجش هم به گردنش افتاد.

دو چیز در روایت خیلی سفارش شده است یکی دین و یکی هم اخلاق است. یعنی باید پرسید آقا این عروس خانم و یا آقا داماد با اخلاق است؟ متدین است؟ سازگار است؟ می توان با او زندگی کرد؟ اما این عروس و داماد همه چیز دارند ماشین و خانه و حقوق بالا دارند اما دین ندارند حقوق هم را مراعات نمی کنند اخلاق ندارند دائم دعوا و قهر دارند. دامادی که دین و اخلاق ندارد بعد از مدتی دختر می گوید که من نه مهر می خواهم و نه جهیزیه ای را که دادم می خواهم، و نه بچه ای که به دنیا آوردم را می خواهم. همه چیز را می بخشم فقط می خواهم از خانه این داماد بیرون بروم. اگر دین نباشد اخلاق نباشد زندگی اساس ندارد. اگر دیدید که دامادی واقعاً دینش و اخلاقش خوب است دیگر سخت گیری نکنید، دختری که اخلاق و دینش خوب است سخت گیری نکنید. کی گفته این قدر تشریفات و تجملات باشد؟ شما هر کاری کنید مردم حرف می زنند گلایه می کنند. اگر شما صد هزار نفر هم دعوت کنید، پنج رقم غذای شما را هم می خورند آروغ می زنند غیبت شما را هم می کنند می گویند این فلان فلان شده از کجا آورده این همه خرج کرده است. آن هایی که سنگین برگزار می کنند مردم بیشتر به آن ها فحش می دهند. مردم را کسی می تواند راضی کند؟ خدا چنین کاری نکرده، آیا همه از خدا راضی اند؟ گاهی دیدی پشت ماشین نوشته امان از حرف مردم، معلوم می شود که حرف مردم جگرش را تکه تکه کرده است. ای کاش خدایی که زود راضی می شود به فکر این بودیم که خدا را از خودمان راضی کنیم محال است که بتوانیم مردم را راضی کنیم. «إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا يُمْلِكُ وَ أَلَسْتَهُمْ لَا تُضْبَطُ» (شیخ صدوق / أمالي الصدوق / ص: ۱۰۳). یعنی خوشنودی مردم را کسی نمی تواند به دست بیاورد و هم کسی نمی تواند جلوی دهانشان را ببندد.

مذمت تهمت زدن و شایعه پراکنی

حضرت موسی علیه السلام به خدا عرض کرد که پروردگارا کاری کن که مردم پشت سر من حرف نزنند. چون بنی اسرائیل خیلی شایعه پشت سر حضرت موسی علیه السلام درست کرده بودند. خدا در قرآن می فرماید: «مثل قوم حضرت موسی نباشید که این قدر موسی را اذیت کردند که گفتند با زن فاحشه رابطه برقرار کرده است، برادرش هارون را برده پشت کوه سرش را بریده است». حضرت موسی علیه السلام از حرف این ها ناراحت شد گفت: خدایا کاری کن که مردم پشت سر من حرف

نزنند. خداوند فرمود: موسی این دعا را من خدا برای خودم استجابت نکردم، مردم این قدر پشت سر من خدا حرف می زنند. خدا این قدر شاکي دارد این قدر هستند کسانی که برای خدا خط و نشان می کشند منتهی الحمدلله دستشان به خدا نمی رسد.

توصیه اسلام به ازدواج ساده و اسلامی

دو نفر با هم همسفر شده بودند یکی از آنها چند نوع غذا داشت یکی هم نان خشک می خورد. آن یکی غذایش را هم به این تعارف نمی کرد. این با زحمت نان خشکش را می شکست می خورد سرش را یک ور می کرد می گفت: الهی شکر، این آقا گفت: من دو سه رقم غذا می خورم این قدر الهی شکر نمی گویم. او هم گفت: تو نمی فهمی که این الهی شکر از صد تا فحش برای خدا بدتر است. از این الهی شکرها نگوییم. با این خدا جز آشتی کردن هیچ راه دیگری نداریم. او زورمند و قوی است و ما ضعیف و بی زوریم. باید بگویی خدایا من نوکرتم. اگر بگویی که خدایا من نوکرتم کارت را درست می کند. بگو خدایا من زمین خورده تو هستم. روایت داریم که از دنیا بگذری به طرفت می آید و اگر به طرفش بروی از تو فرار می کند. یک مقدار سهل بگیریم. آقا ما نمی خواهیم پز بدهیم راحت باش هر کسی به اندازه گلیم خودش پا دراز بکند. به خاطر چشم هم چشمی از قدرت خودمان فراتر برنامه ریزی می کنیم، خودمان را به فشار می اندازیم. یک کسی گفت: حاج آقا از هر بانکی الا از بانک خون وام گرفتیم. بانک خون هم چون خون از آدم می گیرد پول نمی دهد. مثل این که دستمان را لای گیره آهنی گذاشتیم هی دستگیره اش را می چرخانیم هر بار که می تابانیم دستمان دردش می آید آخر می گوئیم و دوباره می تابانیم، دستمان دارد خورد می شود استخوان ها و گوشت هایش له می شود اما باز هم می تابانیم، نتابانش ول کن بگذار مردم هر چه می خواهند بگویند. خیالت راحت باشد هر کاری که کنی مردم می گویند چرا خودت را اذیت می کنی اگر آدم راست حسینی باشد همه عالم برایش نقشه بکشند زمین نمی خورد.

خانمی می گفت: که این شوهرم اول که خواستگاری من آمد گفت: که چهار، پنج تا شغل دارم چند تا هم مدرک دارم. بعد از این که عقد کردیم معلوم شد که یک شغل هم ندارد مدرکش هم دیپلم است. اگر زندگی ات را با دروغ و خیانت شروع کنی زندگی ات پا نمی گیرد. راست و حسینی همانی که هستی بگو، بگو زندگی من این است بداند که با کی می خواهد زندگی کند. اگر کسی هم سر طرف کلاه گذاشته، به سر خودش کلاه گذاشته است روایت می گوید که راه نجات در صداقت و راستی است همان طوری که هلاکت در دروغ است. بیایم از این تشریفات کذایی دوری کنیم. خدای متعال می فرماید: که من همسر را برای شما خلق کردم «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» (الروم: ۲۱). که وسیله آرامش یکدیگر باشند. هر کسی دنبال جفت خودش است.

مجردها بدترین افراد امت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

روایت داریم که اکثر افراد جهنم افراد مجرد هستند آرامش در روحشان و زندگیشان نیست. «أَكْثَرُ أَهْلِ النَّارِ الْغُرَابُ» (شیخ/ صدوق من لا یحضره الفقیه/ ج ۳/ ص: ۳۸۴). و «خیار امتی المتأهلون و شرار امتی الغُرَاب» (محمدتقی فلسفی/ الحدیث - روایات تربیتی/ ج ۲/ ص: ۱۵۱). پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: بدترین امت من مجردها هستند کسی که همسر ندارد به یک جایی پیوند صحیح ندارد این دنبال منکرات و فساد می رود دنبال رفیق های ناباب می رود. گاهی در

دانشگاه ها می گوئیم که من در نوزده سالگی ازدواج کردم خیلی خیلی پشیمانم که پنج سال دیر ازدواج کردم من نمی دانستم که ازدواج این قدر چیز خوبی است. این قدر دیر ازدواج نکنید در بیست و هشت سالگی، سی سالگی مرد ترشیده شده، زن ترشیده شده، دیگر به چه درد می خورند. بعد از این که گل پژمرده شد بیایی به این گل آب بدهی به چه درد می خورد، هر چیزی وقتی دارد. یکی از دوستان می گفت: وقتی که پسر من وارد دانشگاه شد خوش تیپ هم بود دیدم که دخترها دورش را گرفتند. گفتم قبل از این که دیگران سرش کلاه بگذارند من خودم یک کلاه قشنگ و صحیح و سالم و شرعی به سرش می گذارم. خودم برایش همسر می گیرم که این قدر دخترهای ناباب دورش را نگیرند که به فسادش بکشند یا بر عکس این دختر را هم زود شوهرش بدهم و نگذارم به فسادش بکشند.

زمان و سن مناسب ازدواج

روایت داریم جبرئیل خدمت پیامبر خدا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد و عرض کرد: یا رسول الله می دانید که چه وقت برای امت تو ازدواج و زندگی مشترک خوب است؟ عرض کرد یا رسول الله دختر و پسر مثل میوه درخت می مانند میوه درخت وقتی هنوز نرسیده و کال است سفت به درخت چسبیده است اگر این میوه را از درخت جدا کنی در حق میوه و درخت ظلم کردی افرادی که هنوز نمی توانند زندگی را اداره کنند و خام هستند مشکلات دارند به سن و سال هم نیست البته نسبت به موقعیت و شرائط و جاها و شهرها فرق می کند. اگر این دختر و پسر هنوز خام هستند این را از پدر و مادرش نباید جدا کنی اما این میوه که رسید دیگر وقتش است باد به آن می خورد خرابش می کند خورشید می تابد خرابش می کند محیط و زمان خرابش می کند. اگر نجینی این میوه می شود ترشیده و خراب می شود. در وقت رسیدن میوه را باید از درخت جدایش کنی و نسبت این دختر و پسرها که دانشگاه می روند یک کاری برایشان بکنید خیلی محیط، محیط خرابی است. شما خودتان بهتر می دانید همین دوست ما می گفت: بعد از این که برای پسر من زن گرفتم دخترهای دانشجوی باز هم پسر ما را ول نمی کردند پسر دست خانمش را گرفت برد دانشگاه سر کلاس، گفت: خدا و کیلی این خانم من است این هم حلقه نامزدیش است دست از سر ما بردارید. انسان خوب است که یک لقمه ای به اندازه دهانش یا کوچکتر بگیرد. کی گفته که من بروم با یک خانواده ثروتمندی وصلت کنم که در خرج کردنش بمانم، اصلاً نوکر آن خانواده بشوم می روم با یک خانواده ای مثل خودم یا پایین تر اما با اخلاق و دیانت وصلت می کنم که بتوانم توان زندگی و پا به پای رفتن با آن ها را داشته باشم. دختری که در یک خانواده مرفهی زندگی کرده حالا بیاید در خانه مستأجری زندگی کند، ای کاش در زندگی مان یک بار خداپرست می شدیم حرف خدا را گوش می دادیم.

ازدواج خیلی سفارش شده اما ازدواج درست و اسلامی بکنیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه طور ازدواج کردند؟ امیرالمومنین علیه السلام چه طور ازدواج کردند؟ چه زندگی ساده ای، اما صلح و صفا و محبت و یگانگی داشتند. امام صادق علیه السلام فرمود: جوانی خدمت پدرم امام باقر علیه السلام آمد. حضرت فرمودند: ای جوان ازدواج کردی؟ جوان گفت: نه، حضرت فرمودند: من دوست ندارم همه دنیا مال من باشد ولی ازدواج نکرده باشم. چرا دو رکعت نمازی که آدم همسردار

می خواند افضل است از هفتاد رکعتی که آدم بی همسر می خواند چون آن آرامشی که در آدم همسردار است در آدم بی همسر نیست. فرمود: کسی که ازدواج می کند نصف دینش را کامل می کند، از خدا بخواهد که آن نصف دیگرش را هم کامل کند. بعد امام باقر یک پولی به این جوان داد و فرمود: برو همسر انتخاب کن. این قدر خانواده ها هستند که از نظر مالی شاید کمی ضعیف باشند اما دین و اخلاق دارند بسازند، یک مقدار از این قیدهایی قیافه و پز نباشیم بیایید یک مقدار از این قیدها بیرون بزنید چه قدر راحت می شوید.

نماز و عطر و زنان سه چیز محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثُ الطَّيِّبِ وَ النَّسَاءِ وَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» (ابوالفتح کراچی / معدن الجواهر / ص: ۳۱). از دنیای شما سه چیز محبوب من شده است از دنیای شما نماز و عطر و زنان را انتخاب کردم. پیامبر ما عقل کل است در عظمت پیامبر ما همین یک روایت کافی است که امام صادق علیه السلام می فرماید: خدای متعال صد جزء قسمت عقل خلق کرده که از این صد قسم عقل نود و نه جزءش را به پیامبر مرحمت کرده و یک جزئش را بین تمام خلق، میلیاردها انسانی که خلق کرده تقسیم کرده است. اگر این روایت برعکس هم می شد یعنی نود و نه جزئش را به خلق می داد و یک جزء آن را به پیامبر می داد باز هم پیامبر میلیاردها برابر بر همه بالاتر بود. ولی این روایت می گوید که خداوند نود و نه جزئش را به پیامبر دادند. آیت الله سیبویه می فرمودند: که خانم من علویه بود فوت کرد بیست و هفت سال آخر عمرش کور شده بود چون خدا به من می گوید که احترام خانمت واجب است بیست و هفت سال کمر بستم و کارهای خانه را کردم. تمام ذکر من این بود که خدایا ثواب هایم را با بداخلاقی از بین نبرم. ولی آدم های بداخلاق تمام ثواب هایشان را آتش می زنند تمام احسان و محبتشان را از بین می برند. گفت: ما را به خیر تو امیدی نیست لطف کن و شر مرسان. می گفت: من از خدا خواستم که ای خدا کمک کن که من دل این علویه را آتش نزنم جگرش را کباب نکنم منت سرش نگذارم. خدا در قرآن می فرماید: آن هایی که به خانواده یا زیر دستانشان خوبی می کنند بعد یک منت می گذارند همه اعمالشان را باطل می کنند. ثواب هایتان را با منت گذاشتن و اذیت کردن باطل نکنید. «لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنْ وَ الْأَذَى» (البقرة: ۲۶۴). گفت بیست و هفت سال محبت و خوش اخلاقی کردم تا این که این خانم از دنیا رفت الآن هم به یادش هستم خیرات می کنم.

زن و شوهر مایه آرامش همدیگر

متوجهی پیامبری که عقل کل است می فرماید: از دنیای شما نماز و عطر و زنان را انتخاب کردم. ان شاء الله نماز را جدی بگیرید. اول وقت بخوانید ده دقیقه وقت می برد. ما با این خدا خیلی کار داریم. نماز ستون دین است اساس دین است یکی عطر و بوی خوش چه قدر آرامش می دهد ثواب دو رکعت نماز با عطر هفتاد برابر نماز بدون بوی خوش است. و سوم بانوان یعنی خانم ها را دوست دارم. ما روایت داریم که هیچ کسی ایمانش زیاد نمی شود مگر این که در محبتش به خانمش و محرم هایش اضافه می شود. کسی ولایت ما اهل بیت را بیشتر قبول نمی کند مگر این که محبتش به خانمش بیشتر می شود، چون روحش لطیفتر می شود. چرا پیامبر ما در میان حسنات دنیا این سه گزینه را انتخاب کردند این روایت را خیلی با دوستان و اساتید بالا و پایین کردیم این حرف را عقل کل می

زند. البته حرفی که بیشتر به دل بنده چسبید این بود که این هر سه تایی این ها آرامش می آوردند. «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (البقرة: ۴۵). هر وقت گرفتاری و مشکلی پیش آمد برو وضو بگیر با حضور قلب نماز بخوان ببین چه قدر آن هول ها و اضطراب ها از بین می رود. حتی روایت داریم که وقتی امیرالمومنین علیه السلام پیش آمدی برایش می شد به نماز پناه می برد. نماز سکونت و آرامش می آورد. در محضر خدا هستی همه کارها در دست خداست. در مورد این بوی خوش هم دیدید بوی بد چه قدر حال آدم را بد می کند اگر یک جایی باشد که همه اش بوی ناجور باشد به آدم افسردگی دست می دهد، برعکس آن بوی خوش آرامش می دهد. بوی همسر هم آرامش می دهد. «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» (الروم: ۲۱). زن و شوهر وسیله آرامش همدیگر هستند قدر بدانیم. «ما أكرمهنَّ إِلَّا كريمٌ و ما اهانهنَّ إِلَّا لئيمٌ» (بهاءالدین خرمشاهی - مسعودانصاری / پیام پیامبر / متن عربی / ص: ۴۳۰). پیامبر خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سَلَّمَ فرمودند: کسی خانم ها را اکرام نمی کند ادب نمی کند الا آدم بزرگوار و با شخصیت و کریم، آدم هایی که عاقلند ایمان دارند، دین دارند به مادر و همسر و خواهر و مادرزن کسی دست بلند نمی کند، اهانت نمی کند اذیت و آزارشان نمی کند مگر این که آدم پست باشد. حتی اگر خانم بد باشد امامان ما یا از پیامبرمان ما بعضی هایشان بودند که خانم هایشان قاتلشان بودند اما شما یک نمونه بیاورید که این ها را اذیت کرده باشند تو گوششان زده باشند قهر کرده باشند همه اش محبتشان می کردند. این داده خداست عطیه خداست خدا با این وسیله می خواهد شما را امتحان کند صبر داشته باشید تحمل داشته باشید.

ذکر مصیبت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

از همین جا دل هایمان را به حرم با صفای آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام روانه کنیم. خیلی از عزیزان آرزوی کربلا و مکه و سوریه دارند توفیقش را ندارند پولش را ندارند امکاناتش را ندارند ولی خدای متعال جایگزینی گذاشته که همان برکات را دارد. امام جواد علیه السلام فرمودند: که زیارت پدرم امام هشتم علیه السلام از زیارت امام حسین علیه السلام بالاتر است. امام علیه السلام می فرماید مهم است خیلی مهم است کربلا هم آنجا هست مکه هم آنجا هست. یکی از دوستان می گفت: که می خواستم مشهد بروم پول نداشتم یک مقدار از ضروریات زندگی ام را فروختم مشهد رفتم وقتی برگشتم بقال سر کوچه و افراد محلمان گفتند حاج آقا ما خواب دیدیم که شما مکه مشرف شدید مکه رفته بودید؟ گفتیم: نه، زیارت امام هشتم علیه السلام رفته بودم. در روایت هست که کسی که امام رضا علیه السلام را زیارت کند ثواب هفتاد و هشت حج قبول شده را به او می دهند و در روایت دیگری هست که مثل این که هفتاد هزار حج قبول شده به جا آورده است. امام جواد علیه السلام فرمود: کسی که به زیارت پدرم علی بن موسی الرضا علیه السلام برود و گرما و سرما به او برسد قطره باران به او بخورد خدا آن بدن را به برکت علی بن موسی الرضا علیه السلام بر آتش جهنم حرام می کند. روایت داریم درجه زائرین قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام از همه زائرین بیشتر است عطاء و مزدشان هم بیشتر است. آیت الله حائری، خیلی به زیارت امام هشتم مشرف می شد وقتی که فوت کرد یکی از علمای قم ایشان را خواب دید که جایش خیلی خوب است در باغی از باغ های بهشتی است. سؤال کرد که آقای حائری چه خبر؟ گفت: وقتی که من فوت کردم تنها شدم همه من را رها کردند و در چاله قبر انداختند در غربتی که روح من در تنهایی قرار گرفت یک وقت دیدم که جایگاه

من، قبر من باز شد و از آسمان یک نوری پایین آمد یک وقت یک پرده ای کنار رفت دیدم آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام به دیدن من آمدند. فرمودند: فلانی تو در غربت به زیارت من آمیدی هفتاد مرتبه به زیارت من آمیدی من هم به دیدار تو خواهم آمد و این بار اولش است. من سه موقع خطرناک می آیم و دستگیری می کنم. من دست زائر را می گیرم و وارد بهشت می کنم.

چند نفر از بغداد حرکت کردند زیارت امام هشتم علیه السلام بیایند دو نفرشان خیلی دلشان می خواست زیارت بیایند نتوانستند بیایند دم دروازه بغداد گفتند سلام ما را به علی بن موسی الرضا علیه السلام برسانید. آقا امان نامه از آتش جهنم برای زائر علی بن موسی الرضا علیه السلام نوشتند و دادند و این ها هم مثلاً پنج نفر بودند هفت تا نامه به آن ها دادند. گفتند: آقا ما پنج نفریم. فرمودند: آن دو نفری که دم دروازه بغداد گفتند که سلام ما را به علی بن موسی الرضا علیه السلام برسانید آرزوی زیارت من را داشتند. در جایی دیگری گفتند: آقا چرا شما زحمت می کشید به زوارتان نامه می دهید چرا به خادم ها نمی دهید؟ فرمودند: این زائر ها به خاطر من آمدند به خاطر خادم های من که نیامدند از راه دور زحمت و سنگینی راه را تحمل کردند. امام هشتم رهایمان نمی کنند آن امامی که در زمان حیاتش دوست داشت برایش روضه بخواند امام رضا علیه السلام بود. در مدینه خانواده اش را جمع کرد جوادش چهار ساله بود فرمود: دوست دارم برایم گریه کنید. گفتند: آقا گریه پشت سر مسافر میمنت ندارد. فرمودند: بله آن مسافری که امید برگشت داشته باشد ولی این سفر، سفر آخر من است. معمولاً سمي که به امام ها می دادند چند روز، یک هفته، چهل روز گاهی طور می کشید که اثر کند اما نمی دانم اول صبح به آقا چه سمي دادند که آقا مسموم شد و قبل از ظهر شهید شدند. امان از دل امام رضا علیه السلام ،

دم رفتن به هر جانب نظر داشت - امید دیدن روی پسر داشت

کجایی ای تقی آرام جانم - سرور قلب و نور دیدگانم

مرا زهر جفا خونین جگر کرد - تو را اندر مدینه بی پدر کرد

ابا صلت می گوید دیدم آقا مثل مار گزیده به خود می پیچد و ناله می کند اما یک وقت چشم هایش را باز کرد دید یوسفش به بالینش آمد اما در کربلا عوض این که پسر به بالین پدر بیاید پدر داغ دیده به بالین پسر آمد. دید بدن جوانش قطعه قطعه است صورت به صورت علی اکبر علیه السلام گذاشت و صدا زد علی «علی الدنيا بعدك العفا» (عزت الله مولایی / مع الרכب الحسینی ج ۴ / ص: ۳۵۵).

\$

###تَوَلَّى وَ تَبَرَّى

تَوَلَّى وَ تَبَرَّى

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِوَالْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

قال مولانا الامام الصادق عليه السلام : «و الله لا يحبنا عبد حتي يطهر الله قلبه» (الكافي ج ١ ص ١٩٤) و قال عليه السلام : «ان الله جعل ولايتنا اهل البيت قطب القرآن و قطب جميع الكتب عليها يستدير محكم القرآن و بها يوهب الكتب و يستبين الايمان» (بحار الانوار ج ٨٩ ص ٢٧)

مژده وصل کو کز سر جان برخیزم - طائر قدسم و از دام جهان برخیزم
بولاي تو که گر بنده خویشم خواني - از سر خواجگي کون و مکان برخیزم
گر چه پیرم شبی تنگ در آغوشم گیر - تا سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم
یارب از ابر هدایت برسان باراني - پیش تر زانکه چو گردی ز میان برخیزم
تو مپندار که از خاک سر کوي تو من - به جفای فلک و جور زمان برخیزم
خداوند متعال دلهایمان را به نور ایمان و معرفت ولایت اهل بیت علیهم السلام نورانی بفرماید به
برکت صلوات بلند بر محمد و آل محمد

آثار و برکات صلوات

يكي از آثار و برکات ذکر صلوات زدودن گناهان ایجاد نورانیت جبران کمبودها و کاستی ها می باشد
امام هشتم علیه السلام فرمود : کثرت صلوات گناهان را منهدم می کند مداومت بر صلوات انسان را
معمولاً موفق به توبه می کند از گناه جدا می شود
بهترین وسیله تقرب به خداوند

يك روايت زیبایی دیدم «سید ما يتقرب به المتقربون الي الله» ما آمدیم در این دنیا يك چیزی را
انتخاب کنیم که برترین چیزها باشد آن ما را به خدا نزديك کند به کمال به قرب الهي برساند «سید ما
يتقرب به المتقربون» فرمود :

«حبي و حب علي بن ابي طالب عليه السلام» (تأويل الايات ص ٨٢٩)

فرمود : محبت پیغمبر و محبت امیرالمؤمنین بهترین وسیله قرب به خداست. سرور و سالار بهترین
چیزی که ما را به خدا نزديك می کند محبت پیغمبر و جان او و باطن او که امیرالمؤمنین علیه
السلام هست .

هر چیزی در روایت داریم سید و سرور و برتر دارد «لکل شيء سید» یعنی در همه موجودات عالم يك
موجود برتر هست گل آن موجودات است گل آن سنخ و جنس است:

«ان لكل شيء سيداً» (الكافي ج ٨ ص ٢١٢)

سید شبها شب قدر است بهترین شبهای عالم شب قدر است (بحار الانوار ج ٣٧ ص ٥١)

«سید الايام يوم الجمع؟» (وسائل الشيعة ج ٨ ص ٣٨١) روز جمعه را قدر بدانید سید همه روزهاست.

سید ماهها ماه مبارك رمضان است «سید الشهور» (بحار الانوار ج ٦١ ص ٣٠) یعنی برترین ماه.

سید انبيا حضرت محمد مصطفي صلي الله عليه و آله و سلم فرمود من سید انبياء سرور و سالار و
فخر اولين و آخرين «و انه سيد الاولين و الآخرين» (التهذيب ج ٦ ص ٨٦) سرور و سالار همه عالم
است پیغمبر .

سید اوصياء آقا حضرت علي عليه السلام سید همه جانشینهای انبياء است برترین آنهاست.

سید ملائکه جناب جبرئيل است سید يعني سرور سالار برتر برترین فرشته ها فرمود حضرت جبرئيل
عليه الصلاة و السلام است.

توبیخ ملک به خاطر تعلل در احترام به پیامبر

جبرئیل یک روزی آمد محضر پیغمبر خدا البته پیغمبر خدا از همه چیز خبر دارند اینها شرح دادند یا سؤال کردند یا سؤال کردنیهایش به خاطر چیز فهمیدن ماهاست گفت یا رسول الله امروز چیز عجیبی دیدم در مسیری که می آمدم خدمت شما شرفیاب بشوم دیدم فرشته ای در یک جزیره ای پر و بال سوخته و آنجا معذب و تبعید است این فرشته را قبلاً در آسمان چهارم دیده بودم که هفتاد هزار فرشته تحت فرماندهی او بودند. ولی الآن دیدم گرفتار شده که این حالا یک بحثی است بین علما که ملائکه معصیت دارند قرآن می گوید:

«لایعصون الله ما امرهم» (سوره تحریم آیه ۶)

این صحبتش شده یک بار دیگر هم اشاره کردم بعضی ها می گویند ملائکه اصلاً معصیت هیچ نوعی ندارند این از بعضی از روایات استفاده می شود اما چندین روایت هست که معصیت مثل بنی آدم قطعاً ندارند اما در عالم خودشان معصیتهای جزئی همان طوری که ما نسبت به انبیاء می گوئیم معصومند ولی چرا حضرت یونس علیه السلام رفت در شکم ماهی حضرت آدم علیه السلام پیغمبر بود چرا از بهشت بیرونش کردند و عیسی آدم هر تعبیری که برای انبیا است انبیا که از ملائکه بالاترند قطعاً انبیا معصومند اما یک خطاهای ریز ترک اولی هر تعبیری که می خواهیم بکنی در فرشته ها مثل فطرس ملک و دیگر فرشته ها این را من با بعضی از بزرگان چندین نفر صحبت کردم سؤال کردم بررسی و تحقیق شده است فرشته ها هم چون روایات فراوان داریم در مورد فرشته ها، که احیاناً یک خطاهای ریزی ازشان سر زده یکی همین حدیث است.

جبرئیل می گوید فرشته ای دیدم قبلاً در آسمان چهارم هفتاد هزار فرشته تحت فرمان حالا اینجا گرفتار شده پر و بالش سوخته آمدم به او گفتم چرا به این گرفتاری مبتلا شدی گفت شب معراج پیغمبر ختمی مرتبت آمدند از آسمانها عبور کنند ما همه مأمور بودیم حد اعلای احترام و ادب را بگیریم همه آماده باش استقبال بدرقه چون اول شخصیت عالم است مهمان خداست آمده در آسمانها سیر کند من یک مقداری در ادب کردن دیر جنبیدم یک مقداری تأخیر شد کار من ، خدا من را توبیخ کرد و از آن زمان در این جزیره تبعیدم و پر و بالم سوخته شما که سرور و سالار ما هستی در خانه خدا وساطت کن خدای متعال به من نظر لطفی کند جبرئیل عرض کرد یا رسول الله من در خانه خدا استغاثه کردم تضرع کردم خدایا این فرشته را نجات بده خطاب شد ای جبرئیل به این فرشته بگو اگر می خواهد من او را ببخشم و پر و بالش را بروانم و دوباره به مقام اول او را برسانم به حبیب من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم صلوات بفرستد این فرشته شروع کرد ذکر صلوات را گفتن پر و بالش روییده شد پر و بال پیدا کرد پرواز کرد رفت به جایگاه اولی (البته در برخی از روایات او خود را به قنداقه امام حسین علیه السلام مالید و شفا گرفت) از این حدیث استفاده های قشنگی می شود یک استفاده اینکه هر چه زمین خوردن هست هر چه که انسان جایی گرفتار شده بر اثر بی ادبی است بی ادبی به خدا ، بی ادبی به پیغمبر، بی ادبی به امامها، به امر خدا، به دستورات خدا، به واجبات خدا، به اولیاء خدا منشاء تمام گرفتاریها و پر و بال سوختنها و افتادنها بی ادبی است .

از خدا خواهیم توفیق ادب - بی ادب محروم ماند از فیض رب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد - بلکه آتش در همه آفاق زد

دلیل لعن دشمنان اهل بیت علیهم السلام

اگر ما دشمنهای امام حسین علیه السلام را لعنت می کنیم بخاطر بی ادبی هایی که کردند به امام حسین علیه السلام بی ادبی کردند حر دید یک ادب کرد نجاتش دادند هر کس از افرادی که به امام حسین علیه السلام یک ذره ادب کرد ، عقب نشینی کردند جوانمردی کرد گذشت کرد حریم قائل شد رفت آب آورد خدمتی کرد او را نجاتش دادند شما این بحث را در تاریخ مطالعه کنید همه اینهایی که آمدند درب خانه حضرت زهرا علیها السلام را آتش زدند اهانت کردند ملعون ازل و ابد شدند :

«اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني» (زیارت عاشورا)

زیارت عاشورا را ترك نکنید این ایام ایام لعنت فرستادن به دشمنان اهل بیت است وقتش است

دستور لعن دشمنان دین از جانب خداوند

اگر کسی لعن را ترك بکند ، در مرز آتش جهنم قرار گرفته لعن یعنی یک سد و یک زرده ای بین ما و جهنم ، لعن دستور قرآن است لعن ضرورت دین ماست .

خدا می فرماید : «و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون» (سوره شعراء آیه ۲۲۷) خدا می فرماید :

«يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم و لهم اللعنة و لهم سوء الدار» (سوره غافر آیه ۵۲)

هر وقت ذکر دشمنان اهل بیت دشمنان خدا می شود مواظب باش یک وقت میل بهش پیدا نکنی علاقه به او پیدا نکنی لعنش بکن براءت و بیزاري بجوي براءت از دشمنان اهل بیت بیزاري از دشمنان اهل بیت جزء اصول دین ماست شما زیارت عاشورا را که مطالعه بکنی اکثرش لعن است :

«اللهم اني اتقرب الي الله بموالاةكم و بالبراءة من اعدائكم» (زیارت عاشورا) من با ولایت و محبت شما به خدا نزدیک می شوم و با تبري و اعلان بیزاري از دشمنان شما تقرب پیدا می کنم .

این بال براءت تبري و تولي یا تبرا و تولا باید با هم باشد ما روایات متعدد داریم : «هل الدين الا الحب و البغض» (مستدرک الوسائل ج ۸۲ ص ۲۲۶) دین نیست الا دوستي و دشمني ، دشمني با دشمنان خدا دوستي با دوستان خدا یک وقت این حریم ها را نشکنند اگر تبري از دشمنها را از ما بگیرند ما قطعا در شرف آتش گرفتیم اگر آتش بگیریم .

پیامد دوستي با دشمنان اهل بیت

روایت دیدم که امام صادق علیه السلام قسم می خورد در بحار است حدیث فرمود : قسم به آن خدایی که جان من در دست اوست اگر جبرئیل و میکائیل که دو فرشته مقرب خدا هستند ذره ای از محبت قاتلین حضرت زهرا در قلبشان باشد «لو كان في قلبهما شيء من حبهما لا كبهما الله في النار»

این حدیثها خیلی تند است خیلی جدی است فرمود قسم به آن خدایی که جان امام صادق علیه السلام در دستش است اگر در قلب جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقرب خدا الآن گفتم سید ملائکه سر سوزن علاقه به دشمنان اهل بیت علاقه به قاتلین حضرت زهرا علیها السلام در دلشان باشد خداوند متعال ، جبرئیل و میکائیل را با صورت در آتش جهنم می اندازد مواظب باشیم کسی بگوید نه اینها هم آدم حساسی بودند اینها هم چنین بودند مواظب باشیم تبري را از ما نگیرند .

«اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني» (زیارت عاشورا) خیلی قرص و محکم آمده زیارت عاشورا .

دقت نکنی آتش می آید سراغت لعن یعنی بُر و جدا شو از او ، پشت به دشمن بکن و رو به اهل بیت .

شجره طیبه و ملعونه در قرآن

«اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني وابدأ به أولاً ثم العن الثاني و الثالث و الرابع» (زیارت عاشورا)
چهارم معاویه و یزید خامسا پنجمی یزید همین طور سلسله شجره خبیثه که در قرآن مورد لعنت قرار گرفتند. «و شجرة الملعونة في القرآن» (سوره اسراء آیه ۶۰) که این سلسله شجره ملعونه در قرآن ، دشمنهای اهل بیت علیهم السلام می باشند. اهل بیت شجره طیبه اند : «اصلها ثابت و فرعها في السماء» (سوره ابراهیم آیه ۲۴)

اینها در عالم می درخشند حضرت رقیه علیها السلام می درخشد حضرت زینب علیها السلام می درخشد اهل بیت می درخشند حضرت معصومه علیها السلام امام بوده؟ خیر. حضرت معصومه پیغمبر بوده؟ خیر. حضرت معصومه وصی پیغمبر بوده؟ امام بوده؟ خیر. فرزند شایسته این خانواده بوده، ببینید چطور دارد می درخشد این يك مصداق شجره طیبه است شجره طیبه خدا او را کاشته اصلش ریشه دارد ریشه اش محکم و قرص است و فروعات و شاخه هایش در عالم نورافشانی می کند اهل بیت شجره طیبه اند باید شیعه متمسک به این خاندان بشود و دشمنان اینها شجره ملعونه اند که ما در زیارت عاشورا آنها را لعن می کنیم برائت را دست کم نگیرید برائت و لعنت به دشمنان اهل بیت اولین و آخرین لعنت باد به قاتلین ابا عبدالله علیه الصلاة و السلام ، یزید و یزیدی ها و هر کس «شایعت و بایعت و تابعت علي قتله» (زیارت عاشورا)

شجره ملعونه در عصر حاضر

دیروز روز عاشورا برادران شیعه ما در پاکستان یا حسین می گفتند یا علی می گفتند یا حیدر می گفتند جرمشان چی بوده اینها را شهید کردند پس یزیدیها الآن هستند در کربلا هم می خواستند بمب بگذارند قدم به قدم پلیس گذاشتند همه اش مأمور گذاشتند و الا هستند طائفه بنی امیه و یزید صفتها هستند الآن هم به خون شیعه تشنه اند باید اینها را لعن کرد نفرین کرد ما در خیلی روایات داریم ظالمینی که در قرآن آمده یعنی ظالمین به اهل بیت اینهایی که ظالم به اهل بیت می باشند بی ادبها را باید لعنت کرد بی ادبهایی که به اهل بیت به پیغمبر اهانت می کنند .

عامل سقوط و صعود در عالم

پس هر زمین خوردنی بر اثر بی ادبی است هر بالا رفتنی بر اثر ادب است حر ادب کرد رفت بالا فطرس ادب کرد آمد خودش را به گهواره امام حسین علیه السلام مالید رفت بالا این فرشته ادب کرد جبرئیل به او گفت اگر می خواهی به مقامت برگردی صلوات بر محمد و آل محمد بفرست (بحار الانوار ج ۲۶ ص ۳۴۰)

پاداش دوستی اهل بیت در روایات

امام صادق علیه السلام فرمود : «والله لا يحبنا عبد حتي يطهر الله قلبه» (الكافي ج ۱ ص ۱۹۴) والله قدر این محبتها و این عزاداری ها و این عرض ارادتها و این توسلها و این زیارتها را بدانید فرمود به خدا قسم امام قسم می خورد به خدا قسم هیچ بنده ای ما اهل بیت را دوست نمی دارد مهر و محبت ما در دلش نمی آید الا خدا قلبش را پاک می کند بالاترین پاک کننده وسیله پاک کردن محبت و ولایت و پیوند و دوستی با اهل بیت است.

نتیجه سختی کشیدن در راه محبت اهل بیت

يك شخصي آمد خدمت امام باقر عليه السلام از خراسان از راه دور راه افتاده بود به نيت دیدن امام پنجم عليه السلام از خراسان رفت مدینه پاهایش زخم شده بود تاول زده بود وقتی آمد خدمت امام باقر عليه السلام سلام کرد عرض ادب کرد عرض کرد آقا من از راه دور آمدم قصد هم دیدن شما زیارت شما بوده حضرت خیلی خوشش آمد خیلی ازش تشویق کرد فرمود وقتی که از دنیا بروی چشمت روشن می شود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را می بینی حضرت علی علیه السلام را می بینی دلت روشن می شود چشمت روشن می شود قلبت خنک می شود به دیدار پیغمبر و اهل بیت و خلاصه با ما محشور می شوی عرض کرد آقا برای من فایده ای دارد فرمودند :

«هل الدين الا الحب» (مستدرک الوسائل ج ۸۲ ص ۲۲۶) دین نیست الا محبت خانواده ما.

زیربنای اصلی دین اسلام

امام صادق علیه السلام فرمود : «لکل شیء اساس و اساس الاسلام حبنا اهل البيت» (الکافی ج ۲ ص ۴۶) هر چیزی اساسی دارد مرکز ثقلی دارد محوری دارد آقا ، ستون اصلی دین ما چیست آن ستون اصلی امام می فرماید محور و اساس و ستون اصلی دین محبت ما اهل بیت است متن حدیث است. اساس زیر بنا ریشه این درخت خیلی مهم است این ریشه درخت است که تنه را سالم نگه داشته شاخ و برگ ریشه هست که مواد غذایی را از زمین می گیرد انرژی می گیرد به تنه و شاخه ها و برگ و میوه می رساند و الا ریشه را در بیاوری هیچ چیز نمی ماند شما پایه های این ساختمان را بردار همه می ریزد پایه خیلی مهم است زیر بنا آن اسکلت اصلی اش فرمود هر چیزی اساسی دارد اساس و زیربنای اصلی اسلام محبت ما خانواده است.

محور اصلی قرآن و کتب آسمانی

حدیث دیگر که اول منبر خواندم در جلد دو بحار صفحه ۲۷ ، امام صادق علیه السلام فرمود :

«ان الله جعل ولايتنا اهل البيت قطب القرآن» (بحار الانوار ج ۸۹ ص ۲۷) ولایت ما اهل بیت را خدا قطب قرآن و محور اصلی قرآن قرار داده و قطب جمیع کتابهای آسمانی یعنی کتابهای دیگر هم دعوت می کردند به پیغمبر و اهل بیت علیها «یستدیر محکم القرآن» (بحار الانوار ج ۸۹ ص ۲۷) محکمت قرآن روی ولایت ما اهل بیت دور می زند. به وسیله ما اهل بیت خدا کتابها را نازل کرده و ایمان را برای مردم بیان کرده است.

مصدق اعلائی مؤمنین و منافقین در قرآن

ما روایات متعددی داریم به این مضمون که هر چیز خوب در قرآن هست:

«آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات تجري من تحتها الانهار» (سوره بقره آیه ۲۵) گل قرآن یعنی هر کجا قرآن از بهشت صحبت می کند از مؤمنین صحبت می کند از زیبایی ها صحبت می کند از قشنگی ها صحبت می کند فرمود منظور ما اهل بیت هستیم و مصداق اعلایش ما هستیم خدا مثلاً می فرماید : «قد افلح المؤمنون» (سوره مؤمنون آیه ۱)

مؤمنون کامل امامها هستند در رأس آنها هستند قدر متقین آنها هستند بلکه امام المتقین فرمود هر کجا کرائم قرآن آن مکرمتها قرآنی باشد رأس ما هستیم و هر کجای قرآن از جهنم ظالم منافق کافر بدها گفته مصداق همیش دشمنان ما هستند. مصداق اصلیش آنها هستند. اینها در روایات ما اشاره شده فرمود:

«نحن اصل كل خير و عدونا اصل كل شر» (الكافي ج ۸ ص ۲۴۲)

فرمود ما ریشه تمام خوبیها هستیم هر چه قشنگی دیدی زیبایی دیدی خدا رحمت کند.

بهترین کار هنگام دیدن خوبیها

مرحوم حاج آقا دولابی می فرمودند اگر عمل خوبی دیدی صفت خوبی دیدی کار خوبی دیدی شخص خوبی دیدی هر چیز قشنگی که در عالم دیدی صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و این فرازی از زیارت جامعه است این فراز زیارت جامعه خیلی مهم است و خیلی هم عمومیتش وسیع است :

«ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه معدنه و ماواه و منتهاه» (التهذیب ج ۶ ص ۹۹)

خیلی عبارت بلندی است این عبارت «ان ذکر الخیر» یعنی هر کجا در عالم خوبی زیبایی جمال کمال در فرشته ها در انبیا در مؤمنین در جن در انس هر کجا هست این لفظ اطلاقش خیلی وسیع است الخیر یعنی مطلق خیر ذکر هم به نحو مجهول آمد یعنی هر کجا زیبایی قشنگی دیدی : «کنتم اوله» (التهذیب ج ۶ ص ۹۹) اول آن خیر شما هستی یعنی شما اهل بیت خیلی قشنگ است زیارت جامعه کبیره اول هر خیری شما هستید

اهل بیت ؛ واسطه خیرات و برکات همه عوالم

روایاتی که می گوید آنچه که خدا به انبیا داده ما واسطه بودیم به آنها رسیده مرحوم علامه مجلسی می فرماید روایات فراوان داریم که آنچه که به فرشته ها، پیغمبرها اهل آسمانها اهل زمین از برکات و خیرات رسیده «بواسطتهم» یعنی واسطه فیض اینها بودند ملائکه بلد نبودند سبحان الله بگویند حضرت می فرماید : «سبحنا سبحت الملائكة» (ارشاد القلوب ج ۲ ص ۴۰۴) ما گفتیم سبحان الله ملائکه یاد گرفتند ملائکه بلد نبودند تکبیر بگویند الله اکبر «کبرنا کبرت الملائكة» (ارشاد القلوب ج ۲ ص ۴۰۴) ما گفتیم الله اکبر ملائکه یاد خدا ذکر خدا را یاد گرفتند ما گفتیم لا اله الا الله «هللنا هللت الملائكة» (ارشاد القلوب ج ۲ ص ۴۰۴) ما لا اله الا الله را به ملائکه یاد دادیم.

علي عليه السلام ؛ معلم جبرئیل

استاد جبرئیل امین مولا امیرالمؤمنین هست ، جبرئیل می گوید وقتی خدا من را خلق کرد به من گفت تو کی هستی من کی هستم بلد نبودم آقا حضرت علی آنجا ظاهر شد فرمود بگو انت رب الجلیل و انا عبد جبرائیل این آقا معلم من بوده به خداوند متعال ، عرض کرد گفت خدایا تو پروردگار بزرگ من هستی من هم بنده تو جبرئیل من هر چه دارم از حضرت علی یاد گرفتم جبرئیل می گوید حساب امامها جداست حساب چهارده معصوم از همه جداست تمام فیوضاتی که به هر کسی در عالم رسیده به برکت این خانواده است و جدا درباره اینها ما هر چه بگوییم کم است .

واسطه خلقت زیباییهای عالم

بینید این جمله زیارت جامعه : «ان ذکر الخیر» (التهذیب ج ۶ ص ۹۹)

اگر هر کجا قشنگی زیبایی جمال کمال خیر مطلق هست «کنتم اوله» اول این خیر شما هستید «و اصله» ریشه و اصل این خیر شما هستید شاخ و برگ این خیر شما هستید فرع این خیر شما هستید ابتدای این خیر شما هستید انتهای این خیر شما هستید دیگر چیزی را نگذاشته برای کسی. عالم سر صدقه اینها خلق شده و همه سر سفره این خانواده هستند قدر بدانید چیزی بالاتر از محبت پیغمبر و محبت اهل بیت نیست.

محبت اهل بیت بهترین توشه قیامت

يك اعرابي شرفياب شد محضر پيغمبر خدا در كلمه «حب» سفينه البحار است به پيغمبر خدا عرض كرد يا رسول الله: «متي ساعة قيامة» (بحار الانوار ج ۱۷ ص ۱۳) زمان قیامت کی هست؟ موقع نماز شد حضرت جواب ندادند رفتند نماز، موقع نماز آقا جواب سؤال این بنده خدا را ندادند يك مقداري نماز که تمام شد سوال کرد گفت آقا سؤال من این است قیامت کی هست شما در قرآن قرآنی که آوردید خدا خبر داده قیامت، زمان آن کی هست؟ حضرت فرمودند قیامت مهم نیست «ما اعددت للساعة» برای قیامت چه آماده کردی؟ این اعرابي يك فكري کردی گفت که: «ما اعددت لها كثير صلوة و لا صوم» (بحار الانوار ج ۱۷ ص ۱۳) من نماز خواندم روزه گرفتم نه اینکه بی نماز بوده خود روایت می گوید نماز می خوانده، روزه می گرفته ولی حالا زیاد نماز خوانده باشد زیاد روزه مستحبی گرفته باشد نماز مستحبی خوانده باشد، به هر حال، دلش به نماز ها و عبادت های خوش نبوده آدم فهمیده ای بوده حضرت سؤال کردند برای قیامت چه تهیه کردی گفت: «ما اعددت لها كثيره صلاة و لا صوم»، عبادت زیاد آماده نکردم ولی يك چیزی در دلم هست می خواهم بگویم که چیزی که دلم خوش است برای قیامت به دردم می خورد این است: «الا اني احب الله و رسوله» (بحار الانوار ج ۱۷ ص ۱۳) من خدا را دوست دارم پیغمبر را هم دوست دارم البته هنوز اهل بیت معرفی نشده بودند، گفت فعلاً موجودی من این است که خدا را دوست دارم شما را هم یا رسول الله دوستان دارم حضرت خبر خوش به او دادند فرمودند به تو خبر بدهم بشارت بدهم: «المرء يحشر مع من احب» (تفسیر الامام ص ۳۷۰) هر کسی که دوست داری با او محشور می شوی: «و لو ان رجلاً احب حجراً لحشره الله معه» (بحار الانوار ج ۳۶ ص ۳۳۵) هر کسی يك سنگی را هم دوست بدارد با آن سنگ محشور می شود عشقت با کی هست دلت با کی هست دلبرت چه کسانی هستند ما روایات فراوان داریم که هر کسی که دوست داری با او محشور می شوی بیاییم ورزش محبت و مسابقه محبت تدارک محبت ببینیم .

توجه به حضرت عزرائیل

حضرت فرمودند: «ما اعددت للساعة» (بحار الانوار ج ۱۷ ص ۱۳) یعنی قیامت و قتش مهم نیست مهم چیست؟ مهم این است که ما برای قیامتمان چه آماده کردیم چه ذخیره کردیم الآن جناب عزرائیل بیاید سراغ ما چیزی آماده کردیم؟

برای سلامتی حضرت عزرائیل يك صلوات بفرستید، نه صلوات قرص و محکم فرستادید دل من هم قرص شد معلوم می شود آمادگی دارید حالا با عزرائیل رفیق بشوید خوب است خوب فرشته ای است ما را از این قفس دنیا در می آورد پروازمان می دهد واسطه بین ما و خدا و امامها حضرت عزرائیل است دربان است حاجب است با او صلح و صفا داشته باشید از الآن هم هدایایی به او بدهید که قشنگ مدارا بکند با ما اگر حضرت عزرائیل تشریف فرما شد ما چه داریم ارائه بدهیم این خیلی مهم است چیزی داریم؟ نداریم. دستان خالی است یا خدای ناکرده از چیزهایی که برعکس است پر است.

کیفیت شهادت جون (غلام ابوذر) در کربلا

عزیزان من شب آخر ما است دوازدهم محرم که خدمتتان هستم چیزی بالاتر از محبت اهل بیت
ذخیره قبر و قیامت ما نداریم محبت پیغمبر و محبت اهل بیت این را قدر بدانید .

جون ، که بود؟ يك غلام يك برده

بنازم به بزم محبت که آنجا - گدایی به شاهي مقابل نشیند

يك غلامي بود مال ابوذر بود این غلام را بخشید به اهل بیت در خانه اهل بیت بود بعد هم رسید به
امام حسین علیه السلام اسمش جون بوده در جریان کربلا هم همراه اهل بیت آمد کربلا روز عاشورا
وقتي دید که اصحاب و بني هاشم و اینها دارند مي روند براي شهادت آماده شدند و اصحاب يکي يکي
شهید شدند این غلام با وفا غلام با عشق با محبت آمد خدمت آقا ابا عبدالله گفت آقا جان اجازه بده
خون من هم قاطي خون شما ریخته بشود هر چند من رنگم سیاه است خجالت مي کشم بدنم هم بو
مي دهد حسب و نسب هم ندارم شخصیت باهري که نداشته يك غلام بوده بوده حالا امروز فرض
کن يك کارگر ساده هیچ چیز هم ندارد آسمان جلي بوده ، غلام شما هستم هر چند حسب و نسب
ندارم پول و پله ندارم پست و مقام ندارم بدنم هم سیاه است بو هم مي دهد ولي خیلی دوست دارم
جانم را فدای شما بکنم آقا فرمودند شما در راحتی کمک کار ما بودي در بلاها دیگر نمی خواهم
شريك بشوي من تو را معاف مي کنم برو گفت نه التماس کرد خواهش کرد خوش به سعادتش ببین
محبت آدم را به کجا مي برد محبت و بها ولایت ، آن قدر التماس کرد تا آقا را راضي کرد آقا اجازه
دادند رفت میدان رجز خواند جنگ شایسته اي کرد بعد وقتي بدنش روي زمین افتاد مي گویند آقا
ابا عبدالله آمدند کنار بدن این غلام سیاه دعا کردند اي خدا :

«اللهم بیض وجهه و طیب ریحہ و احشره مع الابرار» (بحار الانوار ج ۴۵ ص ۲۳) خدایا بدنش را سفید
قرار بده بدنش را معطر قرار بده مي گویند روز دوازدهم آمدند بدنها را دفن کنند بوي مشک و عنبر از
این غلام منتشر شده بود خدایا با ابرار پیغمبر و اهل بیت او را محشور کن خیلی افتخار است بعضي
ها که از این بالاتر گفتند امام حسین علیه السلام با این غلام کاری کرد شاید با هیچ صحابی نکرده
همان کاری که با فرزند عزیزش حضرت علي اکبر پاره جگرش کرد مي گویند آقا خم شد صورت روي
صورت این غلام سیاه گذاشت این غلامی که حسینی شده جانش را فدای حسین فاطمه کرده این
دیگر قیمتی شده .

مناجات با امام حسین علیه السلام

اي ابا عبدالله ما از غلام سیاهت کمترین ، امام زمان به این غلام سیاه سلام مي دهد همه اینهایی که
زیارت عاشورا مي خوانند و علي اصحاب الحسين به این غلام سیاه سلام مي دهند ما ارزش نداریم
ارزش ما این است که فدای اهل بیت بشویم قربانی این خانواده بشویم فدایی این خانواده ما را به
غلامی خودت قبول کن يا ابا عبدالله آن غلام صورتش سیاه بود ما دلمان سیاه است ما بدتر غرق
گناهیم بوي تعفن گناه داریم شما مي توانید نظر بکنید عنایت بکنید ان شاء الله تا آخر ماه صفر
مجالس اهل بیت زیارت عاشورا ، تکرار مي کنم خیلی شبها يك وقت از کشتي امام حسین علیه
السلام فاصله نگیرید هر جوري که هست بروید در خانه اهل بیت پناهنده اهل بیت بشوید. «من
اعتصم بکم فقد اعتصم بالله» (التهذیب ج ۶ ص ۹۷) هر کسی به شما متوسل بشود به خدا متوسل

شده. «من احبكم فقد احب الله» (التهذيب ج ۶ ص ۹۷) هر کس شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته شما ذوب در خدا هستید شما متصل به خدایید اتصال به این خانواده وسیله نجات ماست.

ذکر مصیبت حضرت زینب سلام الله علیها

شب دوازدهم محرم و بنا بر قولی شب شهادت امام سجاد زین العابدین علیه السلام من فکر می کنم شروع مصائب و ابتلائات اهل بیت از دیروز عصر عاشورا دیگر شروع شده عاشورا به يك معنا تازه شروع شده ان شاء الله این ایام ایام حزن و اندوه اهل بیت است قدر بدانید ولی به نظر من آن مصیبتی که از همه سنگین تر و جانگدازتر بوده برای بی بی زینب کبری علیها السلام است.

يك بزرگی می فرماید که همان حقی که امام حسین علیه السلام گردن عالم دارد همان حق را حضرت زینب کبری علیها السلام هم دارد چون زینب کبری علیها السلام خون ابا عبدالله را به ثمر رساند به نتیجه رساند تالی تلو برادر بود گفت:

ترویج دین گر چه به خون حسین شد - تکمیل آن به نطق درر بار زینب است

سر نی در نینوا می ماند اگر زینب نبود - کر بلا در کر بلا می ماند اگر زینب نبود

اگر حضرت زینب علیها السلام نبود خون شهدا را هم پایمال می کردند ما همه مدیون این عقيله بني هاشم و این فدایی اهل بیت هستیم حضرت زینب علیها السلام وقتی که متولد شد قنداقه اش را دادند دست پیغمبر خدا، پیغمبر خدا گریه کرد آقا چرا گریه می کنید فرمود به خاطر اینکه در مصائب برادرش ابا عبدالله شریک است بعد فرمودند هر کس برای حضرت زینب گریه کند مثل این است که برای امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام گریه کرده یعنی گریه امشب برای حضرت زینب زار بنید گریه کنید هم ثواب گریه امام حسن علیه السلام را دارد هم گریه امام حسین علیه السلام پیغمبر خدا فرمودند. مادر بزرگوارش حضرت زهرا علیها السلام خیلی مصیبت دید ولی دو سه ماه بعد از پدر بزرگوارش بیشتر زنده نبود زود به شهادت رسید اما امان از دل زینب ام المصائب ۵۴ سال مصائب حاد و شدت مصائب را تحمل کرده مصیبت جدش پیغمبر خدا مصیبت مادر بزرگوارش حضرت زهرا علیها السلام چهار ساله بوده دنبال جنازه مادر دویده دختر دارها دختر چهار ساله بی مادر بشود چه حالی دارد آن هم مادرش را شهید کنند آن هم در خانه به شهادت برسانند به در و دیوار خانه نگاه می کرده ناله می زده زینب، بعد هم خانه نشینی پدرش، شکافتن پیشانی پدر بزرگوارش سم و زهری که به برادرش امام مجتبی علیه السلام دادند همه اینها را تحمل کرد ولی دلش خوش است حسین دارد بقیه پنج تن در نور امام حسین علیه السلام هست هنوز همراهش زینبی که ۵۴ یا ۵۵ سال با برادرش ابا عبدالله بوده هست، حالا روز جدایی از برادر است دیگر چیزی برای حضرت زینب داغی از این سخت تر و سنگین تر نیست

می گویند عالمی خدمت آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شرفیاب شدند من معتقدم واقعاً عمق مصائب اهل بیت را ما درک نمی کنیم چه گذشته به اهل بیت نمی فهمیم خدا در زیارت عاشورا می گوید:

«مصيبة ما اعظمها، عظمت مصيبتها في السموات علي جميع اهل السموات» (زیارت عاشورا)

به آسمانها سنگینی می کند مصیبت اهل بیت می گویند آن شخصیتی می فهمد مصائب اهل بیت را که می فرماید: ای جد بزرگوار من هر صبح و شام برای شما گریه می کنم و عوض اشك چشم برای

شما اشك خون مي ريزيم امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف مي فهمد متوجه مي شود مي گویند خدمت آقا كسي شرفياب شد گفت آقا ما شنيديم شما براي مصائب كربلا خيلي گريه مي كنيد خيلي متأثر و غمگينيد ولي مي خواهم بينم کدام مصيبت دل شما را خيلي به در آورده مصيبت حضرت علي اكبر عليه السلام فرمودند اگر حضرت علي اكبر عليه السلام هم بود گريه مي كرد مصيبت عموي ديگرتان حضرت ابوالفضل عليه السلام فرمود اگر عمويم حضرت ابوالفضل عليه السلام هم باشد گريه مي كند مصيبت شديد جدتان ابا عبدالله بدن قطعه قطعه تشنگي شدت داغ فرمودند اگر جدم ابا عبدالله هم باشد براي اين مصيبت آقا کدام مصيبت است ديد آقا منقلب شد اشك مقدس آقا جاري شد کدام مصائب فرمود براي مصائب عمه ام زينب كبري عليها السلام بيايد با امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف هم ناله بشويد برادر ها خواهرها

امان از دل زينب - كه خون شد دل زينب

به خدا قسم ما اگر درك بكنيم به دل بي بي زينب و بچه هاي حسين چه گذشته ، خدا لعنتشان كند وقتي آقا ابا عبدالله شهيد شدند مي خواهم يك كم تجسم و تصوير اين غم به دلهايمان بنشيند وقتي آقا شهيد شدند آن غارتگرها ريختند يك كسي عمامه آقا را غارت كرد برد يك كسي لباسهاي آقا كلاه خود آقا زره آقا كفش آقا ، يزيد بن ركاب ملعون زره امام حسين را غارت كرد برد.

وقتي كه مختار قيام كرد گفت من بايد از قتله امام حسين عليه السلام انتقام بگيرم روح مختار شاد كه دل اهل بيت را شاد كرد مختار همين طور يك عده اي را گرفت يك عده اي هم فراري بودند يزيد بن ركاب مخفي شده بود كسي كه زره آقا را غارت کرده بود هر چه گشتند پيدايش نكردند مختار مريض شد برايش دوا آوردند گفت دل من خوب نمي شود اگر مي خواهيد دل من را شفا بدهيد برويد اين يزيد بن ركاب را پيدا كنيد بياوريد يك اكيپ به قول ما فرستاد دنبال اين يزيد بن ركابي كه زره آقا را سرقت کرده برويد بياريدش رفتند گشتند در يك خانه پيدايش كردند بندش كشيدند آوردند گفت ملعون خبيث تو زره آقايم امام حسين عليه السلام را سرقت كردي اول اقرار نمي كرد تهديدش كرد گفت آره من گفت كجا گذاشتي گفت در خانه ام است گفت با مأمورها ببريدش زره آقايم امام حسين عليه السلام را بياوريد بردندش در خانه گوشه مخفي کرده بود زره آقا را آورد وقتي كه زره ابا عبدالله را آورد جلوي مختار مختار آن چنان ناله زد آن چنان شيون زد ديد هنوز خون آقا ابا عبدالله در حلقه هاي اين زره است هنوز آن خونهايي كه روز عاشورا ريخته شده در اين زره از اين حلقه ها آقا مختار آن قدر ناله زد عمامه اش را از سرش گرفت انداخت زمين فریاد زد گريه كرد بيهوش شد.

مي خواهم بگويم امان از دل زينب مختار آدم ضعيفي نبوده ، خيلي قوي دل بوده خيلي با جربزه بوده اما طاقت ندارد زره غرق به خون حسين را ببيند اي امان از دل زينب چه گذشت به دل زينب و سكينه و بچه ها و همسرهاي ابا عبدالله اي امام زمان معذرت مي خواهم ايام حزن و غم و اندوه است وقتي اهل بيت را آوردند کنار قتلگاه اينها از مركبها خودشان را پايين انداختند بي بي زينب آمد در ميان كشته ها بدن برادر را پيدا كرد چه كرد زينب

يك موقعي بدن شهدا مي آوردند در همين صحن و حرم حضرت معصومه عليها السلام نماز مي خواندند خواهر شهيدي خواست با بدن برادر وداع كند مأمورها نمي گذاشتند التماس مي كرد ناله

مي زد گريه مي كرد گفتند آقا خواهر شهيد است دوست دارد با برادرش وداع كند صورت برادرش را ببوسد گفتند نه صلاح نيست گفتند چرا صلاح نيست گفتند آخر اين شهيد سر در بدن ندارد كدام خواهر طاقت دارد كدام دختر طاقت دارد بدن بي سر شهيدش را ببينيد بي زينب خودش را انداخت بر بدن قطعه قطعه ابا عبدالله شيخ مفيد مي نويسد آن چنان ناله زد بي زينب دوست و دشمن به غربت زينب گريه كردند صدا زد خدایا اين قرباني را از آل پیامبر قبول فرما رو كرد به مدینه: «وا محمداه صلي عليك مليك السما» (بحارالانوار ج ۴۵ ص ۵۷) اي جد بزرگوار برخيز بين اين بدن قطعه قطعه غرق به خون ، بدن حسين توست دارند دخترانت را به اسيري مي برند. پدرم به قربان آن آقايي كه سرش را از قفا بریدند. پدرم به قربان آن آقايي كه با لب تشنه او را كشتند پدرم به قربان آن آقايي كه با دل پردرد به شهادت رسيد شروع كرد بي زينب به روضه خواندن مي گویند حتي اين شترها اشك مي ريختند گريه مي كردند اما يك نگاهی هم به بدن بي سر برادر از روي تعجب صدا بزند اي كشته آیا تو برادر زینبی آیا فرزند مادرم فاطمه اي. لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

دعای پایانی

چند مرتبه این آیه شریفه را برای رفع گرفتاریها و قضای حوائج مخصوصاً مریضهائی که زیاد التماس دعا گفتند بخوانیم :

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم امن یجیب المضطر اذا دعاه و یكشف السوء» (سوره نمل آیه ۶۲)
 اللهم انا نسئلك و ندعوك بحق فاطمه و ابيها و بعلها و بنیها یا الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

خدایا به حق محمد و آل محمد گناهان ما را ببخش و بیامرز

حق همه حق داران گردنمان ادا بگردان

قلب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از ما راضی فرجش را نزدیک بگردان

همه ما را از شیعیان و عزاداران واقعی اهل بیت قرار بده

در دنیا و آخرت لحظه و آنی ما را از قرآن و اهل بیت جدا مگردان

آن به آن بر ایمان و ولایت و عشق و معرفت ما به اهل بیت بیفزای

مقام معظم رهبری علما مراجع جوانهایمان در پناه امام زمان حفظ فرما

مرضای اسلام مریضهائی منظور سفارش شده لباس عافیت بپوشان

ما را عاق اهل بیت نمیران

خدایا شب اول قبر در قیامت ، اهل بیت را به فریاد ما برسان

همه گذشتان اموات ذوی الحقوق امام راحل شهدا حق داران همه شان را سر سفره آقا ابا عبدالله

مهمان قرار بده

ثوابی از این مجلس نثار روحشان قرار بده

و عجل فی فرج مولانا صاحب الزمان.

\$

##حب و بغض اهل بیت علیهم السلام

حب و بغض اهل بیت علیهم السلام

حجت الاسلام فرحزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِوالْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِيَّ اَعْدَائِهِمْ اَعْدَا اللَّهِ
أَجْمَعِينَ».

«قال علي بن موسى الرضا عليه السلام: كُنْ مُجِبًّا لَأَلِّ مُحَمَّدٍ: وَإِنْ كُنْتَ فَاسِقًا وَ مُجِبًّا لِمُحِبِّهِمْ وَإِنْ
كَانُوا فَاسِقِينَ» (محدث نوري ج ۱۲/ ص: ۲۳۲).

یوسف گم گشته بازآید به کنعان غم مخور - کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

این دل غم دیده حالش به شود دل بدمکن - وین سرشوریده بازآید به سامان غم مخور

دور گردون گر دو روزی برمراد ما نرفت - دایما یکسان نباشد حال دوران غم مخور

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم - سرزنش ها گر کند خار مگیلان غم مخور

حافظا در کنج فقر و خلوت شب های تار - تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

آیه صلوات

خدای متعال به هر پیامبری شرافت های ویژه ای داده است. پیامبر ما که عزیزترین پیامبران است
خدای متعال با آیه صلوات به ایشان فضیلت و برتری مرحمت کرده است. در همه جای قرآن «يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا» در اول آیه آمده ولی خدای متعال در آیه مبارکه صلوات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» را در وسط
آیه آورده است تا مؤمنین را برای فرمان صلوات آماده کند. و برای این که این دستور بهتر به قلب
مؤمنین بنشیند خدای مهربان مقدمه چینی کرده و می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَي
النَّبِيِّ» (الأحزاب: ۵۶). همانا کار خدای متعال و ملائکه صلوات است. یعنی خدای متعال دائما لطف و
رحمت و عنایت و برکت بر پیامبر نازل می کند و ملائکه هم درخواست رحمت و درود از خدای متعال
بر پیامبر را دارند. خدای متعال می فرماید: کار من و ملائکه صلوات است. ای آن هایی که ایمان
آورده اید شما هم دائم صلوات و سلام بر محمد و آل محمد بدهید.

ثواب نماز و روزه در دهه اول ذی حجه

دهه اول ذی حجه را قدر بدانید. در چند جای قرآن به دهه اول ذی حجه اشاره شده است. «وَوَاعَدْنَا
مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ» (الأعراف: ۱۴۲). روز اول ذی حجه نماز و دعای مخصوص دارد.
(بین نماز مغرب و عشاء دو رکعت نماز می خوانید که بعد از قل هو الله آیه «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ
لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ» خوانده می شود. اگر کسی این نماز را بخواند با حاجی هایی که آن همه زحمت
می کشند و مهمان خدا شدند و اعمال حج را انجام دادند در ثواب آن ها شریک خواهد بود.) روزه
گرفتن در این روز برابر با هشتاد ماه ثواب دارد. مثل این که یک عمر روزه گرفته اید. روز دهم عید
قربان است و روزه گرفتنش حرام است اما نه روز اول ذی حجه روزه گرفتن مستحب است.

محبت اهل بیت علیهم السلام اصل و زیربنای دین اسلام

در سفری که بالاجبار آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام را از مدینه به طرف خراسان حرکت دادند آقا سه سال آخر عمرشان دور از خانه و فرزندان و عزیزانشان بودند. شتربانی که مرکب آقا را مرتب می کرد، زاد و توشه شتر را آماده می کرد و همسفر آقا بود و به آقا خدمت می کرد. وقتی به خراسان رسیدند و می خواست خداحافظی کند و برگردد موقع خداحافظی به حضرت گفت: من چند ماه در خدمت شما بودم یک نوشته یادگاری از دست خط مبارکتان به من مرحمت بفرمایید. (معمولاً در این مواقع آدم یک مطلب اساسی و کلیدی را بیان می کند. دست خط آقا الآن هم در آستانه رضوی موجود است.) این شخصی که همراه آقا بود ایرانی و ظاهراً اصفهانی بود. حضرت نوشتند «كُنْ مُحِبًّا لَأَكْلِ مُحَمَّدٍ عَ وَ إِنْ كُنْتَ فَاسِقًا وَ مُحِبًّا لِمُحِبِّهِمْ وَ إِنْ كَانُوا فَاسِقِينَ» (محدث نوری ج ۱۲/ ص: ۲۳۲). سعي كن آل محمد را دوست داشته باشي و لو اين كه گناه كار و فاسق و معصيت كار باشي. سعي كن در هر حالي كه هستي پيوندت از اهل بيت گسسته نشود. عشق و محبت اهل بيت را از دست ندهي. و دوستان ما را هم دوست بدار و لو اين كه گناه كار باشند. گناه كار بودنشان باعث نشود كه از آن ها دست برداري يا گناه باعث نشود كه از ما دست برداري. چون محبت اهل بيت اصل و زيربناي دين، و گناه يك چيز فرعي است. اصل دين را محكم بچسب آن فرع هم درست مي شود. امام صادق عليه السلام مي فرمايد: «لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (الكافي/ ج ۲/ ص: ۴۵). يعني هر چيزي ريشه و زيربنايي دارد ريشه و اساس مكتب ما هم محبت اهل بيت است. مواظب باشيم محبت و ولايت اهل بيت كه اصل دين است از بين نروند. اعتقاد به خدا و پيامبر و امام و معاد كه اصول دينمان هستند از بين نروند. هزاران سال نماز و عبادت بدون اعتقاد به اصول دين فايده ندارد. چون اصل از بين رفته است و خدا از غير متقين و مؤمنين چيزي قبول نمي كند. اما اگر اصل دين و پيوندت با پيامبر و خدا و اهل بيت محفوظ بود حالا در فروعات هم اشتباه و لغزش هايي و خطا هايي هم داشته باشي آن ها قابل آمرزش و جبران هستند. يك مثال ساده براي تان عرض مي كنم. اگر ريشه و تنه درختي سالم باشد ولي شاخ و برگ هاش پژمرده باشند جاي نگراني ندارد. اين درخت دوباره بارور مي شود و شاخه هاش سبز و ميوه دار مي شود. اما اگر كسي ريشه اين درخت را درآورده باشد ديگر فايده اي ندارد و ديگر هيچ وقت سر سبز نمي شود.

اهل سنت هم اين حديث را نقل کرده اند كه پيامبر صلي الله... فرمود: «مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (بحار الأنوار ج ۲۳/ ص: ۷۶). يعني اگر كسي بميرد و امام زمانش را قبول نداشته باشد يا نشناخته باشد (امام زمان را نشناخته يا قبول ندارد، حضرت علي يا امامان عليهم السلام بعدش را قبول ندارند.) اگر بميرد به مرگ جاهليت قبل از اسلام، به مرگ شرك و بت پرستي و كفر از دنيا رفته است. ولي اگر كسي امامش را شناخت و علاقه به امامش داشت اگر چه در فروعات و اعمالش مشكلي هم داشته باشد اين قابل جبران است. اميرالمومنين عليه السلام مي فرمايد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ دِينُكُمْ دِينُكُمْ» (الكافي/ ج ۲/ ص: ۴۶۳). ايها الناس دينتان را يعني اصل دينتان را بپاييد. اصل دين يعني پيوند با خدا و پيامبر، اتصال با امام و ولايت و محبت اهل بيت. مواظب ريشه و تنه و زيربنا و اسكلت دينتان باشيد. حضرت اين سفارش را كردند چون اگر اصل دين محفوظ و به اصل دين معتقد بوديد اگر گناه و لغزشي هم داشته باشيد خدا مي بخشدتان. «فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ وَ السَّيِّئَةُ فِيهِ تَغْفَرُ وَ الْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ» (الكافي/ ج ۲/ ص: ۴۶۳). اگر رابطه ات با امام

زمان و اهل بیت صمیمی باشد اشتباهاتی هم داشته باشی قابل عفو و آمرزش هستی. ثواب هایت هم قبول می‌شود. اما اگر رشته پیوندت با امام قطع شده باشد و امام زمانت را قبول نداشته باشی، هم گناه هایت آمرزیده نمی‌شود و هم این که ثواب هایت قبول نمی‌شود.

وهابی‌ها که دشمن اهل بیت هستند و قبرستان و بارگاه اهل بیت را تخریب می‌کنند و می‌گویند یا صاحب الزمان گفتن، دعای توسل خواندن، یا علی و یا حسین و یا زهراء گفتن شرک و گناه کبیره است در روایت هست اگر چه میلیون‌ها سال هم عبادت بکنند و نماز بخوانند و طواف بکنند باز در روز قیامت آن‌ها را با صورت در آتش جهنم پرتاب می‌کنند. کسی که خدا را عبادت کند ولی امیرالمومنین و اهل بیت را به عنوان ولی و نماینده خدا قبول نکند عبادتش عبادتی است بی‌وضو، که ریشه و اساس ندارد. و کسی که توحید و ولایت و اعتقادش به پیامبر اشکال دارد اصل دینش خراب است. و عبادت بدون ریشه و اساس ثوابی در پی نخواهد داشت. ولی دوستان اهل بیت اصلشان درست است و اگر فروعاتشان مشکل داشت باید آن فروعات را درست بکنند.

بعضی‌ها سؤال می‌کنند این وهابی‌ها که طواف می‌کنند، در پنج وقت نماز می‌خوانند، خانه خدا را زیارت می‌کنند، ذکر می‌گویند چه طور به جهنم می‌روند ولی بعضی دوستان اهل بیت که شراب می‌خورند، دروغ می‌گویند، غیبت می‌کنند، گران فروشی می‌کنند اگر غرق در گناه هم باشند عاقبت بخیر می‌شوند؟ چون دشمن اهل بیت اگر میلیون‌ها سال هم عبادت داشته باشد هیچ فایده‌ای ندارد. ابن ملجم چه قدر ذکر می‌گفت؟ خوارج نهروان آن قدر نماز خوانده بودند که پیشانی‌شان پینه بسته بود. اما آیا این عبادت‌ها برایشان هم فایده و رشدی داشت؟ چه ضربه‌های بزرگی که به اسلام زدند. این‌ها را با صورت در آتش می‌اندازند چون دشمن امیرالمومنین و اهل بیت هستند. اما دوستان اهل بیت افتخار می‌کنند که یک عمری یا علی و یا زهراء و یا صاحب الزمان گفتند. درست است آدم گناه کار با آدمی که گناه نمی‌کند فرق دارد. آدم‌های خوب را می‌برند در اعلا درجه بهشت جا می‌دهند. و دوستان گناه کار را می‌برند با ابتلائات و سختی و جان‌کندن و فشار قبر پاکشان می‌کنند. ولی عاقبت به خیر می‌شوند.

عدم آمرزش دشمنی با اهل بیت علیهم السلام

امام هشتم علیه السلام فرمودند: «حُبُّنَا إِيْمَانٌ وَ بُغْضُنَا كُفْرٌ» (بحار الأنوار/ ج ۲۷/ ص: ۷۳). کسی که ما را دوست دارد هم ایمان و هم تقوا دارد و کسی که ما را دشمن دارد منافق و کافر است. در زیارت جامعه کبیره آمده کسی که اهل بیت را انکار بکند کافر است. در زمان امام صادق علیه السلام جوانی به امام صادق خیلی علاقه داشت و آقا را دوست داشت. ولی مبتلا به شراب خواری بود. (شراب خوردن گناه کبیره است. نمی‌خواهیم ترویج گناه بکنیم. هیچ کس هم فکر نمی‌کنم برداشت غلط داشته باشد. می‌خواهیم بگوییم گناه در برابر اصل دین خیلی مهم نیست. اصل دین خیلی مهم است اگر اعتقادات و محبت اهل بیت باشد فرع‌ها را هم می‌شود درستش کرد.) این جوان گناه کار شراب می‌خورد اما دهانش را آب می‌کشید خودش را تمیز می‌کرد می‌آمد در جلسه امام صادق علیه السلام شرکت می‌کرد. علاقه بسیار شدید به حضرت داشت. حضرت هم به روی مبارکشان نمی‌آوردند که می‌داند او کار خلافی می‌کند.

گر حکم شود که مست گیرند - در شهر هر آن چه هست گیرند

امام مظهر ستاريت خداست، به روي اين جوان نمي آورد. يك روز اين جوان خيلي شراب خورده بود مست شده بود و دهانش هم بوي تعفن شراب مي داد. مي خواست جايي برود مقداري كه راه رفت ديد امام صادق عليه السلام از روبرو دارند تشریف مي آورند. از حضرت خيلي خجالت مي كشيد. ديد موقعيت سختي برايش پيش آمده، گفت: ما اين زهره ماري را مي خوريم اما از امامان خجالت مي كشيم. (آدم نبايد گناه و كاري كه قلب امام زمان را مكدر مي كند بكند. ائمه فرمودند: شما كه گناه مي كنيد ما ناراحت مي شويم. ما بايد خجالتش را بكشيم و استغفار بكنيم. كسي به امام هشتم عرض كرد كه آقا فلان دوست شما شراب خورد. حضرت پيشانيش عرق كرد و خجالت كشيد).

كرم بين و لطف خداوندگار - گناه بنده كرده و او شرمسار

اين جوان فكر كرد كه چه كار بكند امام صادق عليه السلام او را نبيند. به ذهنش خطور كرد به بهانه اين كه مي خواهم كمر بندم را ببندم رو به ديوار مي كنم با لباسم و روم پشت به امام مي كنم. امام آقايي مي كند از كنار من رد مي شود. اين جوان شراب خورده رو به ديوار كرد و شروع كرد با لباسش و رفتن، همين طوري كه با لباسش و روم رفت يك وقت ديد دست پر از مهر و محبت و لطف امام صادق به شانه اش خورد. امام فرمود: فلاني در هر حالي كه هستيد رويتان را از ما برنگردانيد. پشت به ما نكنيد. (نگوييد من آلوده ام ديگر به جمكران و مشاهده مشرفه نمي روم. زيارت عاشوراء و دعاي توسل نمي خوانم. اين حرف غلطي است.) هر گناهي قابل آمرزش است. ولي گناهي كه به امام كردي قابل آمرزش نيست. حواستان جمع باشد رويتان به خدا و پيامبر و امامان باشد. رويتان به جمكران و دعا باشد. نور آن ها شما را مي گيرد. گناهاتتان محو مي شود. به طرف خورشيد رو كنيد تاريخي ها از بين مي روند.

در زمان امام صادق عليه السلام شخصي به نام ابوهريره بود كه مداح و شاعر اهل بيت بود. در مدح اهل بيت اشعاري سروده بود. امام صادق عليه السلام نشسته بودند كه فرمودند چه كسي اشعاري از ابوهريره براي ما مي خواند. فرد نادان و فضولي در مجلس بود به حضرت گفت: اين آقا شراب مي خورد. يعني دوست شما شراب مي خورد. امام صادق عليه السلام فرمودند: خدای متعال هر گناهي را غير از گناه دشمني با ما اهل بيت را مي بخشد. گناهي كه خدا نمي آمرزد دشمني ما است بقيه گناهان را خدا مي آمرزد. اين گناه را جدي بگيريد پشت به اهل بيت نكنيد. امام صادق عليه السلام فرمود: آيه آخر آية الكرسي در شان دوستان و دشمنان ما وارد شده است. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقرة: ۲۵۷). يعني خدا ولي و سرپرست كساني است كه زير پرچم اهل بيتند. و آن ها را از ظلمت گناه و معصيت به نور معفرت و توبه موفق مي كند. و كساني كه كفر به ولايت بورزند و امام منصوب از طرف خدا را قبول نكنند و پشت به امام كنند اوليائشان طاغوت هست كه اين ها را از نور اسلام به ظلمات كفر مي كشد. و اين ها اصحاب آتش جهنم هستند.

تاثير حب علي عليه السلام و اهل بيت عليهم السلام بر زندگي انسان

پيامبر صلي الله ... فرمود: يا علي مثل تو مثل سوره قل هو الله احد است. همان طور كه اگر كسي يك بار اين سوره را بخواند يك سوم قرآن را خوانده، و كسي كه دو بار بخواند دو سوم قرآن را خوانده، و كسي كه سه بار بخواند همه قرآن را خوانده است. يا علي هر كس هم تو را فقط با قلب تنها

دوست داشته باشد یک سوم ایمان را دارد و هر کس با قلب و زبانش دوست داشته باشد دو سوم ایمان را دارد و هر کس با قلب و زبان و عمل دوست داشته باشد همه ایمان را دارد. و محبت کامل با گناه سازگاری ندارد. یعنی کسی مثل سلمان و ابوذر که شیعه کاملند اصلاً فکر گناه هم نمی کنند. اما محبت غیر کامل و ناقص با گناه سازگاری دارد. یعنی این طور نیست کسی که گناه کرد دیگر دوست و شیعه اهل بیت نیست. خیلی پدر و مادرها بچه هایشان را خیلی دوست دارند اما خیلی از حرف های بچه هایشان را گوش نمی دهند. و خیلی از بچه ها پدر و مادرهایشان را واقعاً دوست دارند اما خیلی از حرف های پدر و مادرشان را گوش نمی دهند. دوست دارند اما دوستیشان کامل نیست. این دوستی اهل بیت محور دین است مواظب باشیم از دست ندهیم. این محبت آدم را عاقبت بخیر می کند.

در همدان آدم لاتي بنام علي گندابي بود که به اهل بیت خیلی علاقه داشت. نمازش را هم در هر صورت دست و پا شکسته می خواند. حتی در نماز هم قمه همراهش بود. می گفتند: در موقع نماز چاقو هات را زمین بگذار. می گفت من خیلی دشمن دارم ممکن است وسط نماز به من حمله کنند. این آدم آخر عمرش به برکت اهل بیت توبه کرد و آدم دیگری شد. عشق اهل بیت او را به نجف کشاند. گفت: خدایا من این علي تو را خیلی دوست دارم می خواهم آخر عمری به زیارت علي علیه السلام بیایم. حرکت کرد و به نجف رفت. چشمش که به قبر نورانی امیرالمومنین علیه السلام افتاد منقلب شد. گفت: خدایا این علي سیاهه گندابی را به علي که دوست داری ببخش. این علي پیش تو خیلی عزیز است. (در روایت داریم پیامبرهم وقتی می خواست دعایش مستجاب بشود می گفت: خدایا تو را به علي بن ابي طالب قسم می دهم دعای من را مستجاب کن.) گفت: ای خدا این علي سیاهه گندابی را به این علي ببخش. تا این کلام را گفت همان جا زمین افتاد و از دنیا رفت. دیگر از این عاقبت بخیری بهتری شود که انسان در حال مناجات با خدا و بردن نام امیرالمومنین از دنیا برود. امام هشتم فرمود: مواظب باش محبت ما اهل بیت را از دست ندهی. به خاطر محبت و پیوندی که با ما دارند عاقبت بخیر می شوند. دشمنان اهل بیت را دوست نداشته باشید. دشمنان اهل بیت را با دوستان اهل بیت قیاس نکنید. ظاهرشان شما را گول زنند. در ظاهر طواف می کنند، نماز می خوانند ولی درونش خراب است.

رسول ترک آدم لات و بزه کاری بود. اما ایام محرم می آمد سینه می زد. یاحسین و یا علي می گفت. آن قدر بی آبرو بود که هیئت امناء خجالت کشیدند و از هیئت بیرونش کردند. ولی همان هیئتی ها شب خواب دیدند که به کربلا رفتند. و کنار خیمه امام حسین علیه السلام سگی بود که از خیمه ها حمایت می کرد. و صورتش مثل رسول ترک اما هیكلش مثل سگ بود. هر آدم اجنبی که به طرف خیمه ها می آمد به طرفش حمله می کرد. در عالم خواب به این هیئته امناء فرمودند: این رسول هر چه قدر هم بد باشد اما سگ در خانه امام حسین است. احترامش کنید. چرا از در خانه ما ردش کردید. این ها را توبیخ کردند. از هیئت امناء چند نفر این خواب را دیدند. فردا در خانه رسول ترک آمدند در را زدند گفتند: آقا معذرت می خواهیم. رسول ترک گفت: چه شده است؟ دیروز من را بیرون کردید امروز التماس می کنید به هیئت بیایم. خواب را برایش تعریف کردند. تا این خواب را برایش گفتند رسول ترک به برکت امام حسین منقلب شد و از آن موقع صدوهشتاد درجه عوض شد. از اولیاء

الله شد. الآن مردم مي روند سر قبر رسول ترك حاجت مي گيرند. رسول ترك لات بود اما محبت اهل بيت كيميا گري دارد او را از اين رو به آن رو كرد. بزرگان تهران به رسول ترك التماس مي كردند يك تك پا در جلسه ما شركت بكن جلسه ما نورانيت بگيرد. رسول ترك در هر جلسه اي پا مي گذاشت و يك بيت شعر مي خواند روضه اي مي گفت همه را منقلب مي كرد. چون خودش خيلي سوخته بود، طعم محبت اباعبدالله الحسين را چشیده بود. خواب دیدند در تشييع جنازه رسول ترك عقیله بني هاشم حضرت زينب شركت کرده است. تعجب كردند گفتند: بي بي جان شما چرا در تشييع جنازه رسول ترك شركت كرديد؟ بي بي فرمود: به خاطر اين كه اين غلام و نوكر برادرم اباعبدالله عليه السلام بود.

دوست اهل بيت مثل طلای ناب است هرچند دورش را كثافات بگيرد. اما طلا طلای نابی است. اما دشمن اهل بيت يك چيز به درد نخور است هرچند رویش را رنگ طلا زده باشند به درد نمي خورد. چون سوار كشتي شده كه ناخدای كشتي يزید و معاویه است. هم سفرهايش ابن ملجم و شمر هستند. اما دوست اهل بيت هر چه قدر هم عوضی باشد سوار كشتي شده كه ناخدای كشتي امام زمان و امام حسين و اهل بيت است. و او را به مقصد مي رسانند. امام و رهبر خيلي مهم هستند. «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً» (الإسراء: ۷۱). روز قيامت هر كسي را با امامش صدا مي زنند. اگر امامش طاغوت باشد به طرف جهنم مي برنش، و اگر امامش اميرالمومنين و اولاد اميرالمومنين باشد به طرف بهشت مي برنش.

به امامت رسيدن امام جواد عليه السلام در كودكي

فرزند بزرگوار امام هشتم جوان ترين امام بود كه شهيد شد. از امام جواد عليه السلام سي هزار سؤال كردند كه همه را جواب داد. شما از اعلم علماء صد تا مسئله پيرسيد مي گويد يادم نيست بايد به كتاب مراجعه كنم. اما امام جواد عليه السلام حدود هفت سال داشت كه هشتاد تا مجتهد جمع شدند از مسائل مختلف ديني و علوم مختلف سؤال كردند و حضرت بدون درنگ همه را جواب داد. به امام هشتم گفتند: كه آقا فرزند خردسال شما چه طور جاگزين شما مي شود امام بعد از شما مي شود؟ آقا فرمودند: امامت مثل نبوت است. يعني اعطائي خداست. همان طوري كه حضرت عيسي در كودكي به نبوت رسيد و علم كتاب به او القاء و وحی بر او نازل شد. (سفارش شده براي حاجات دينائي تان به امام جواد متوسل بشويد).

ذكر مصيبت

امام حسين و امام جواد عليه السلام

امام جواد عليه السلام است ميان حجره در بسته وصيت هايش را مي كرد. ولي همسرش به او كمكي نمي كرد. مصائب امام جواد خيلي شبیه مصائب عمويش امام حسن مجتبي است. مثل عمويش امام حسن گرفتار همسر نانجيب شد. امام جواد هم به وسيله سمي كه همسرش به او داد مسموم شدند. و در ميان حجره در بسته از شدت درد به خود مي پيچيد. هي به اين پهلوی به آن پهلوی مي پيچيد. جگرش از تشنگي مي سوخت ولي كسي جواب امام جواد را نمي داد. ولي خيلي فرق است بين امام جواد و جدش اباعبدالله، آقا اباعبدالله هي صدا مي زد «اسْقُونِي شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ فَقَدْ نَشَطْتُ كَبِدِي»

(عاشوراشناسی / ص: ۲۶۶)، ای قوم جگرم از تشنگی می سوزد جرعه ای آب بدهید، اما کسی جواب آقا را نداد مگر با نیزه شمشیر، دل امام جواد دیگر داغ جوان و برادر ندیده بود. بدنش پر از زخم و جراحت نبود. بدنش زیر آفتاب نمانده نبود، اما بدن پر از زخم و جراحت جد غریبش اباعبدالله زیر آفتاب سوزان ماند...

خدایا به حق امام جواد و پدر بزرگوارش همه ما را از آتش جهنم آزاد بگردان. در فرج امام زمانمان تعجیل بفرما. به حق امام حسین قلب امام زمان را از ما راضی و خوشنود بدار. همه ما را از شیعیان اهل بیت قرار بده. در دنیا و آخرت ما را آنی از قرآن و اهل بیت جدا مگردان. خدمت گذاران به قرآن و مملکت و مقام معظم رهبری و جوان های ما را در پناه امام زمان حفظ بفرما.

\$

##حجاب و پوشش زنان از منظر قرآن و حدیث

حجاب و پوشش زنان از منظر قرآن و حدیث

حجت الاسلام انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

حجاب در آیات و روایات

مسأله حجاب، در صریح آیات قرآن مطرح است. آیات صریح درباره حکم حجاب در سوره مبارکه نور و احزاب و آیاتی که از الفاظ و واژگانش که به طور کنایه ذکر شده حد حجاب استفاده می شود و همچنین در متن روایات هم مطالب ارزنده ای بیان گردیده است.

لازم است که قبل از ورود به مسأله حجاب در قرآن و روایات، (چون در همه آیات و روایات مورد بحث محور زنان هستند) باید این مسأله مهم را عرض کنم که پروردگار عالم برای زنان از نظر شخصیت انسانی و دینی همان را قائل است که برای مردان قائل است. پاداش زنان را در بهشت در صورت دارا بودن ایمان و عمل صالح با مردان یکسان می داند از زنان با عظمتی چون آسیه مادر موسی و مریم کبری با اسم و رسم، و از حضرت فاطمه زهرا (س) با اوصاف و زنان اهل ایمان تجلیل کرده است، در هر بخشی که (المسلمین) فرموده، بلافاصله (و المسلمات) فرموده یا هرجا (المؤمنین) فرموده بلافاصله (المؤمنات) فرموده است. مادرانی که پیغمبران را به دنیا آورده اند، مادرانی که ائمه طاهرین را به دنیا آورده اند، مادرانی که فقهاء، مراجع، حکما، فلاسفه و عرفای بزرگ شیعه را به دنیا آورده اند و مادرانی که شما مردم مؤمن را شیر پاک داده اند از بحث ما کاملاً خارجند.

اگر من مهمترین آیات و روایات را خواندم نظرم به دختران و زنانی است که خداوند و قرآن به آنها نظر منفی دارد ولی زنانی که اهل ایمان و عمل صالح می باشند در پیشگاه پروردگار از درجات بالایی برخوردارند. «من عمل صالحاً من ذکر أو انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طيبة و لنجزینهم أجرهم بأحسن ما كانوا یعملون» (کسانی از مرد و زن که کار شایسته ای کنند و مؤمن باشند، بی گمان آنان را

با زندگانی پاکیزه ای زنده می‌داریم و به یقین نیکوتر از آنچه انجام می‌دادند پاداششان را خواهیم داد. (نحل آیه ۹۷)

در این آیه زنان اهل ایمان و عمل صالح را با مردان از نظر حیات طیبه و پاداش بهشت کاملاً یکسان دانسته و کمترین فرقی بین مردان و زنان در زمینه ایمان و عمل صالح نگذاشته است.

من سعی می‌کنم چند آیه از سوره نور و احزاب بخوانم و به عمق لغات آنها که در کتاب‌های با عظمت لغت مثل کتاب "المنجد" "العین" "قاموس" و "تاج العروس" که از مهمترین کتاب‌های لغت می‌باشند آمده اشاره کنم. چون ما برای فهم آیات قرآن مجبوریم به این کتاب‌های لغت مراجعه کنیم و گرنه نمی‌شود آیات قرآن را درست فهمید.

در سوره احزاب آیه ای از آیات صریح در حجاب است که کنایه ندارد «یا ایها النبی» خطاب مستقیماً به پیغمبر است، نمی‌گوید «قل» تو برای دیگران بگو، پیغمبر را واسطه قرار نداده است. در باب حجاب خود پروردگار مستقیم وارد شده است.

در باب توبه با آن عظمت، گاهی پیغمبر را واسطه قرار داده است «قل یا عبادي الذین أسرفوا علي أنفسهم لاتقنطوا من رحمة الله» به گناهکاران بگو ناامید نباشید بیایید درست توبه کنید من شما را قبول می‌کنم. اما در آیه حجاب خطاب مستقیماً از خود حضرت حق می‌باشد رودربایستی هم با هیچ‌کس ندارد که حالا بگوید پیغمبر من است، عزیزترین مخلوقم می‌باشد و در زمینه حجاب دختران و زنان چیزی به او نگویم مبدا دلگیر شود، می‌فرماید: «یا ایها النبی قل لأزواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن جلابیبهن ذلک أدنی أن یعرفن فلا یؤذین و کان الله غفوراً رحیماً» ای پیغمبر گرامی به زنان و دختران خود و زنان مؤمن بگو که خویشتن را به چادر بپوشانند که این کار برای این که آن‌ها به عفت و حریت شناخته شوند تا از تعرض و جسارت هوسرانان آزار نکشند بسیار نزدیک‌تر است و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

برداشت اول از حجاب

«جلابیبهن» یک لغت عربی و جمع است که جلابب مفردش می‌شود. کتاب‌های لغت جلابب را این‌گونه معنی کرده اند: پوشش گشاد پوشاننده سرپای بدن. شما از جلابب روسری و مانتو می‌فهمید. عرب به پارچه گشادی که وقتی زن سر می‌کند بدن را می‌پوشاند، حجم بدن و زیبایی بدن پنهان می‌شود، قد و قامت به درستی از زیر این پارچه پیدا نیست، و تمام بدن را فرا می‌گیرد را جلابب می‌گوید. به زنان امت بگو، به دخترانت بگو، به زنان خودت هم بگو. مستقیم به تو دارم خطاب می‌کنم، خودم وارد مسأله حجاب شده‌ام که به تو دارم خطاب می‌کنم «یا ایها النبی» به همه این زنان بگو «یدنین علیهن من جلابیبهن» یعنی همه وجودشان نه فقط سرشان را «علیهن من جلابیبهن» این پارچه گشاد پوشاننده را «علیهن» نه «علی راسهن» به سراسر بدن بپوشانند. «ذلک أدنی أن یعرفن» این پوشش گشاد نزدیک‌تر به این حقیقت است که هر مردی و جوانی، زنی را با این پوشش کامل بدنی ببیند. به نظر آن مرد این زن پاکدامنی است «فلا یؤذین» متلک به او گفته نمی‌شود، از او دعوت به گناه نمی‌شود، از او دعوت به برقرار کردن ارتباط نامشروع نمی‌شود. خدا، خدای عالم به همه چیز است.

برای این که در جامعه متلک‌گویی نباشد، برای این که در جامعه مردان بی تقوا زبان درازی به زنان نکنند. اگر این پوشش باشد مورد این آزارها قرار نمی‌گیرند «و کان الله غفورا رحیما» اگر بعضی از این خانم‌ها قبلا در معرض دید مردان بوده‌اند حالا به این آیه عمل کنند، خودشان را بپوشانند من غفورم، گذشته آن‌ها را می‌بخشم و رحیمم به آن‌ها مهربان می‌شوم.

برداشت دوم از حجاب

آیا در قرآن فقط این پوشش گشاد و پنهان کننده بدن و زیبایی زن مطرح است؟ نه، غیر از این پوشش یک پوشش دیگر هم در قرآن مطرح است که خداوند از آن پوشش تعبیر به حُمر کرده است. حُمر یعنی همین مقنعه‌هایی که در مکه زنان مراکشی سرشان می‌باشد که کاملاً مو و حجم سر را تا روی سینه می‌پوشاند. فقط یک مقدار گردی صورت پیدا است، دیگر موی زن، گردن، سینه و گوشواره پیدا نیست. این را هم قرآن با امر واجب استعمال کرده است که زیر پوشش داشته باشند، مبدا یک وقت باد پاییزی سنگین است و چادرشان را رد کرد باز هم چشم‌ها، زیبایی‌ها و زینت‌های زن مسلمان را نبینند. بنابر این دو پوشش در قرآن مطرح است که هر دو باید باشد. یکی جلباب است و دیگر حُمر (به ضم) است.

اول: «یدنین علیهن من جلابیهن» امر واجب است. دوم: محرم و نامحرمی را می‌گوید که زنان با چه کسانی محرمند که در ابتدای آیه سی و یک سوره نور، پوشاننده تا روی سینه را مقنعه می‌گوید که باید آن پوشش گسترده ای باشد.

بانوان اهل بیت: الگوی عفت و عصمت

حضرت فاطمه زهرا (س) دختر پیغمبر اکرم (ص) وقتی مسجد رفت که حکومت را محاکمه کند به دستور آیه احزاب یک پوشش سرتاسری انداخت که از سر تا نوک پاهایشان را بپوشاند و هم حُمر را بر سر انداخت. و حالا برنامه سومش را ما نمی‌توانیم پیاده کنیم که ده الی بیست نفر از زن‌های مدینه را دعوت نمود که در فاصله بین خانه تا مسجد (که شش هفت متر بیش نبود) دور مرا بگیرد که من شناخته نشوم.

زینب کبری (س) هم در بارگاه ابن‌زیاد به اسرا گفت دور مرا بگیرد که مرا نشناسند و نبینند که ابن‌زیاد آدم خیلی پررویی بود. اُسرا را که نگاه می‌کرد سؤال کرد: «من هذه التي انحازت فجلست ناحية و معها نسائها؟» این خانمی که خودش را پنهان کرده و پیدا نیست کیست؟ کسی جوابش نداد. دوباره سؤال کرد باز هم جوابش را ندادند. دوباره پرسید، خادمی از خدام اهل بیت: که زن بود بلند شد و گفت دهانت را ببند. چه قدر می‌پرستی، این دختر امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه زهرا (س)، زینب کبری (س) می‌باشد که نمی‌خواهد چشم آلوده تو به او بیفتد.

خدایا من خیلی خوشحالم که حرف‌های ناب تو را درباره حجاب زنان می‌گویم و می‌دانم که در قیامت محاکمه نخواهم داشت چون حق تو را ادا کردم. حق حجاب تو بسیار مظلوم است.

احکام محرم و نامحرم

در آیه دیگر می‌فرماید: «ولا یبدین زینتهن» زنان اصلاً اجازه ندارند آرایش‌های بدنی یعنی زیبایی اندام، سینه، گردن، مو و آرایش‌های خود را در مقابل چشم مردان ببرند. به مردان یعنی مسلمان،

مسیحی، یهودی، زردشتی، لائیک، کمونیست، بی دین، می گوید زن که آفریده من است و مملوک من است و من صاحب همه امور او هستم و اجازه نمی دهم که خوش نمایی اصلی خلقتش را و آرایش خود را به مردم نشان بدهد. آن زنی که خودش را نشان می دهد در واقع می گوید: خدایا من به اجازه حضرت عالی هیچ کاری ندارم. این می شود کفر. «إلا ما ظهر منها» حداقل من که درباره مفهوم «إلا ما ظهر منها» گشتم ببینم خدا چه می فرماید.

بالاترین عالمان ما می گویند مگر چیزی که خود به خود جلوی چشمان ظاهر شود. یعنی یک وقتی باد چادرش را کنار بزند. بزرگان دین «إلا ما ظهر منها» را این گونه معنی کرده اند.

بعضی از علما هم می گویند مگر کمی از گردی صورت و تا میچ دست. «إلا ما ظهر منها» یعنی کمی از گردی صورت، نه گردی به صورتی که کامل زیبایی درک شود. «و لیضربن» لام، لام امر واجب است «و لیضربن بخمرهن علی حیوبهن» روسری را عرب «خُمر» می گوید که سر و گردن و سینه زن را بپوشاند زیر آن پوششی که در سوره احزاب مطرح شد ما یکی از این دو آیه را نمی توانیم تعطیل کنیم، هر دو امر می باشد.

حیوب در لغت عرب یعنی گردن، بنا گوش و گوش و زیبایی های گردن و سینه با مقنعه همه این ها را بپوشاند.

چه کسانی به زن محرم هستند؟

حالا چه کسانی به زن محرمند؟ «ولا یبدین زینتهن» زنان، زیبایی چهره، زیبایی گردن، زیبایی سینه، لباس های رنگارنگ بسیار تحریک کننده را به کسی نباید نشان دهند مگر برای دوازده نفر که برای آن ها تحریک کننده نیست.

۱. «و لا یبدین زینتهن إلا لبعولتهن» شوهر او که به او محرم است
۲. «أو أبائهن» پدران بزرگ او، پدر و پدر بزرگش به زن محرمند
۳. «أو أباء بعولتهن» پدر شوهر هم به او محرم می باشد
۴. «أو أبناءهن» پسران خود او که از شوهر هستند به او محرمند
۵. «أو أبناء بعولتهن» اگر با مردی ازدواج کرده که آن مرد پسر از زن دیگر داشته، آن ها نیز محرمند
۶. «أو إخوانهن» برادران زن به او محرمند
۷. «أو بني إخوانهن» پسران برادر زن به او محرمند که او عمه آن ها می شود
۸. «أو بني أخواتهن» به پسران خواهرش محرم است
۹. «أو نسائهن» به زنان مؤمن و مسلمان هم محرم است
۱۰. «أو ما ملکت ایمانهن» به غلامی که با پول خود خریده، محرم است که الان دیگر وجود ندارد که همان خرید به منزله محرمیت است

۱۱. «أو التابعین غیر اولی الإربة من الرجال» نوکری که در خانه کار می کند. اینکه حضرت حق می فرماید، خیلی عجیب است

«أو التابعین غیر اولی الإربة» این مرد هیجانی در شهوت او ایجاد نمی شود و فرقی بین زن و مرد نمی تواند بگذارد، این زن به چنین مردی که در منزل کار می کند محرم است.

۱۲. «أو الطفل الذين لم يظهروا علي عوارت النساء» به بچه اي که ميل و غريزه جنسي هنوز در او ظهور نکرده است مثلاً پسر بچه سه يا چهار ساله باشد، ولي بچه پنج و شش ساله که وقتي دست به بدنش زده مي شود خوشش بيايد اين بچه به زن نامحرم است

«و لا يضرين» به زن اجازه نمي دهيم «بارجلهن ليعلم ما يخفين من زينتهن» کفشي بپوشد که در حال راه رفتن، کفش صدای زيبايي بدهد و گوش مردان را نوازش کند. وقتي صدای پا را شنيدند برگردند و او را تماشا کنند و ببينند که به اين شکل راه رفتن، سر و صدای کفش و دستبند و گردن بند و النگو دارد مي آيد، آن وقت مردان هزاران فکر آلوده درباره آن زن مي کنند.

حکم ارتباط دختران و پسران در قرآن

اما ارتباط نامشروع با دختران و زنان که بر طبق فرهنگ غرب در اين زمان عادي شده است به حکم قرآن حرام است که در سوره نساء آيه بيست و پنج و سوره مائده آيه پنج ارتباط دختر و پسر و روابط پنهاني را حرام نموده است.

اما در مورد خانمهايي که دستور اين دو آيه و خيلي از برنامه هاي الهي را رعايت نمي کنند، تقوا را مراعات نمي کنند، پوشش را مراعات نمي کنند، دستور اين دو آيه را رد مي کنند و در زندگي کارهاي ديگري هم دارند.

حديث معراج درباره عذاب زنان

يك روايت بسيار مهمي را نقل مي كنم. متن روايت در كتاب بسيار با عظمت و مقبول كل علماي شيعه، عيون أخبار الرضا(ع) نوشته وجود مبارك عالم كم نظير شيخ صدوق(ره) و در بحار الانوار مرحوم مجلسي و در كتاب لثالي الأخبار عالم بزرگ مرحوم تويسركاني هم آمده است.

شيخ صدوق از وراق نقل مي کند، وراق از يك مرد شيعه به نام اسدي نقل مي کند، اسدي از يكي از راويان شيعه به نام سهل نقل مي کند و سهل از عبدالعظيم حسني و عبدالعظيم حسني از امام جواد(ع) و امام جواد(ع) از امام رضا(ع) و ايشان از پدراناش چنين نقل مي کند که اميرالمؤمنين(ع) مي فرمايد: «دخلت أنا و فاطمة علي رسول الله(ص)» من و فاطمه(س) همسر خدمت پيغمبر اکرم(ص) رسيديم. راويان حديث از نه امام: آن را نقل کرده اند از حضرت عبدالعظيم تا امام علي(ع) هر امامي به مردم زمان خویش گفته «فوجدته يبكي بكاءً شديداً» پيغمبر اکرم(ص) به سختي گريه مي کرد. اميرالمؤمنين(ع) مي گويد: پدر و مادرم فدايت شوند يا رسول الله چه چيزي باعث شده که شما چنين گريه سختي مي کنيد؟ پيغمبر اکرم(ص) فرمود: يا علي شي که مرا به معراج بردند، چيزهايي ديدم که براي شما مي گويم. من زنان امتم را در عذاب سختي ديدم نه عذاب معمولي، بر من خيلي عذاب سخت امتم گران تمام شد، سختي عذاب آن ها مرا به گريه انداخت.

فرمود: خانمي را ديدم که با موي سر به ديوار جهنم بسته شده بود که مغزش در حال جوشيدن بود. خانمي را ديدم که با زبانش آويخته شده بود و آب جوش جهنم در حلقش مي ريختند. خانمي را ديدم که با سينه آويخته شده بود. خانمي را ديدم که گوشت بدن خودش را مي کند و مي خورد و آتش از زير بدنش وارد مي شد و از دهانش خارج مي گشت. خانمي را ديدم که دو پايش و دستش را به هم بسته بودند و مار و عقرب به بدنش چسبيده بودند. خانمي را ديدم که کور، کر و لال بود در تابوتي از آتش که مغزش از بيني او بيرون مي ريخت و بدنش از مرض برص و جزام جهنم بريده بريده شده بود.

خانمي را ديدم که به دو پا در تنوري از آتش آويخته شده بود. خانمي را ديدم که گوشت بدنش قطع مي شد و آتش از پيش و پشت سرش به او حمله مي کرد و با قيچي جهنم گوشتش را مي کنند. خانمي را ديدم که آتش جهنم از صورتش بالا مي رفت و با دست آتشين معده و روده خود را مي خورد. خانمي را ديدم که سرش چون خوک و بدنش همچون بدن الاغ و ميليون ها رنگ عذاب او را فرا گرفته بود. خانمي را ديدم که صورتش چون صورت سگ و آتش از زير بدن وارد و از دهانش خارج مي شد و ملائک با گرزه هاي آتشين بر سرش مي زدند.

بعد از سخنان پيغمبر اکرم (ص)، حضرت زهرا (س) وارد سخن شد و عرض کرد: حبيب من، نور چشم من، پدر به من خبر بده که کار اين زن ها چه بوده و روش و عادتشان چه بوده است که خداوند چنين عذاب هايي را بر آن ها مسلط کرده است. پيغمبر اسلام (ص) فرمود دخترم آن که با موي سر به ديوار جهنم آويخته بودند خانمي بود که همه مردها خيلي راحت موي سرش را مي توانستند ببينند و پوششي نداشته است. زني که با زبانش آويخته بودند زني بود که به ناحق و بي دليل با زبانش و زشت گويي هايش دائم دل شوهرش را آتش مي زد.

اما خانمي که با سينه آويزان بود خانمي بود که نياز جنسي شوهرش را جواب نمي داده و نمي گذاشته کنار او هم بخوابد و حال چه آن زن خيلي مقدس بوده که مي گفته نماز شب بخوانم و مرد را دور مي کرده و يا مزاج سردي داشته است. در هر صورت پيغمبر اکرم (ص) فرموده زني که شوهرش را از غرائز جنسي محروم کند به برآمدگي سينه در جهنم آويزان مي شود. و اما خانمي که با دو پا آويخته مي شود زني است که بدون علت شرعي و اجازه شوهر از خانه خارج مي شود، حال یک وقت زن نياز به مسائل الهي حلال و حرام دارد، یک ساعت تا مسجد مي رود، اين عيبي ندارد اما یک وقت زن مي خواهد بيرون برود و حق غريزه مرد پايمال مي شود اين گناه است.

اما خانمي که گوشت بدنش را در آن آتش مي خورد، در منزل به خود مي رسيد و لباسي را مي پوشيد که در بيرون خودش را به چشم ها ارائه دهد نه اين که با مردي رابطه داشته باشد.

اما خانمي که دست و پايش بسته شده بود و مارها و عقرب ها به او چسبيده بودند خانمي بوده که بدون نظافت اعضا و جوارح وضو مي گرفته و لباس هاي نجس و ناپاک تن مي کرده و از جنابت و عادت ماهانه غسل نمي کرده و نماز را سبک مي شمرده است.

اما خانمي که کور و کر و لال بود، زني بود که از زنا بچه به دنيا آورده و گردن شوهرش انداخته و شوهر هم نمي دانسته که بچه از آن خودش نيست و تا آخر عمر ارتباط نامشروع داشته است.

و اما خانمي که با قيچي آتشين جهنم ملائکه گوشتش را قيچي مي کردند خانمي بود که با نامه و يا وسيله ديگري خود را به مردان نامحرم عرضه مي کرده است. اما خانمي که صورتش و بدنش پير از آتش بود و معده و روده اش را مي خورد، آن زن دلال بين زن و مرد نامحرم بود که خود او پير شده بود و کسي سراغش نمي رفت و دلالي مي کرد.

اما خانمي که سرش خوک و بدنش الاغ بود زني بود که آتش اختلاف روشن مي کرد و زن و شوهرها را به جان هم مي انداخت و آرامش خانواده را به هم مي ريخت و دروغ مي گفت.

اما زني که صورتش سگ بود و آتش از پايين او داخل مي‌شد و از دهانش بيرون مي‌زد رهبر ارکستر زنانه بوده در مجلس مردان خوانندگي مي‌کرد. در زمان پيغمبر اکرم(ص) راديو و تلويزيون نبوده، اما لغتي که پيغمبر اکرم(ص) به کار گرفته اين است: «فإنَّها كانت قينةً» هم خواننده بوده که مردان مي‌آمدند شرکت مي‌کردند و هم رهبر ارکستر در سالن‌ها و نمايشگاه‌ها بوده است.

پيغمبر اکرم(ص) حق داشته که براي چنين زنان زار زار گريه کند. خانم‌هايي که اين مسائل را مي‌خوانيد و از آن‌هايي هستيد که در حديث گفته شده چه کرده‌ايد که دل پيغمبر اکرم(ص) را چنان سوزانده ايد که علي(ع) و فاطمه(س) مي‌گويند پيغمبر(ص) بلند بلند و شديد گريه مي‌کرد.

من تاريخ پيامبر اسلام(ص) را خوانده ام. به شما خانم‌هاي بي حجاب مي‌گويم که پيغمبر اکرم(ص) در بيست و سه سال مردم مکه و مدينه به او هر نوع ظلمي کردند شما ديگر به او ظلم نکنيد و دلش را نسوزانيد.

يک گريه ديگر ايشان اين بود که یک روز از حضرت پرسيدند که اي رسول خدا! چرا اين قدر گريه مي‌کنيد؟ فرمود: حسين جان(ع) حالا که از من مي‌پرسى مي‌گويم که بعد از من براي پدرت علي(ع) و مادرت زهرا(س)، برادرت حسن(ع) و براي خودت حوادث عجيبي پيش مي‌آيد و بلاها به سرتان مي‌آورند.

حسين جان(ع) من خيلي دلم مي‌خواهد شماها هر کدام از دنيا رفتيد در کنار من دفن شويد اما اين مردم بعد از من همه شما را از من دور مي‌کنند. چرا گريه نکنم در حالي که گريه‌هاي مادرت را بين در و ديوار مي‌بينم و محراب مي‌بينم که فرق پدرت علي(ع) در آن شکافته مي‌شود و بدن برادرت حسن(ع) را در کنار قبر من مورد حمله و تير قرار مي‌دهند که در حين شهادت به امام حسين(ع) فرمود: «لا يوم كيومك يا أبا عبدالله» يا حسين(ع) روزي همچون روز تو نيست. حسين جان(ع) در هم؟ عالم تا روز قيامت هيچ روزي همچون روز تو نخواهد بود.

\$

##عبرت هاي عاشورا

عبرت هاي عاشورا

حجت الاسلام مير باقري

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

درگيري با ولي خدا بزرگترين گناه

در شبانه روز دهه اول محرم سال ۶۱ هجري قمري مصادف با ورود کاروان حسيني به کربلا، به ويژه در شب و روز عاشورا ، ميان دو لشکر امام عليه السلام و دشمنانش، سخن هايي رد و بدل شده که ما را به فکر وا مي دارد. بايد ببينيم ما کدام يك از اين دو صف را ترجيح داديم و اکنون کجا ايستاده ايم.

باید گفت حقیقت گناه، خروج از عبودیت خدای متعال و ولایت او است. حالا اگر کار به جایی بکشد که انسان با ولی خدا درگیر شود و خون او را بریزد، اسب بر بدن او بتازد، خیمه های او را غارت کند و اهل بیت او را به اسارت ببرد این گناهی عظیم است که آثارش هم تا اکنون باقی مانده. گناهان دیگر هرگز چنین ضرری به بشر نمی رسانند. اساس گناه آنجاست که امیر المؤمنین علیه السلام را در خانه می نشانند.

در روایات بر صفات نیک شیعیان بسیار تأکید شده و از مؤمنان خواسته شده که این صفات نیک را کسب نمایند. ولی نباید بین گناهان خلط شود. کسی که از امیرالمؤمنین علیه السلام اعراض می کند اگر همه عمرش را سجده به جا بیاورد به درد نمی خورد. آن قدر گناهش عظیم است که سجده اش خود گناه کبیره است. «رُبَّ تَالٍ لِلْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ» [مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۴۹، ۷- باب أنه يستحب لحامل القرآن ملازمه] قرآن می خواند در حالی که قرآن لعنتش می کند این دو نباید با هم اشتباه بشود.

معیار حق و باطل

عبدالله یغفور از اصحاب حضرت گفت: آقا، من با مردم بسیار رفت و آمد دارم. با دشمنان شما و با دوستان شما. گاهی آنها که در صف شما نیستند «وَيَتَوَلَّوْنَ فُلَانًا وَ فُلَانًا» [الکافی، ج ۱، ص ۳۷۵، باب فیمن دان الله عز و جل بغیر امام] و طرفدار دیگران هستند، اهل صدق و وفایند، امانت دارند، اما گاهی آنهایی که در کنار شما هستند، وفادار و امانت دار نیستند.

این همان شبهه ای است که گاهی در ذهن های ما هم خطور می کند که بسیار مهم است. گاهی با خود می گوئیم همچین معلوم نیست ما حق باشیم و آنها باطل باشند، شاید آنها بر حق اند و ما باطلیم. این همان غفلی است که در ذهن خیلی ها به وجود می آید و گناهان را با همدیگر اشتباه می گیرند.

ابن ابی یغفور می گوید: حضرت غضبناک دو زانو نشستند و فرمودند: چه می گویی ابن ابی یغفور؛ «لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ لَا عَتَبَ عَلَى مَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ» [الکافی، ج ۱، ص ۳۷۵، باب فیمن دان الله عز و جل بغیر امام] این چه حرفی است که می زنی! دین ندارد آن کسی که دنبال امامی حرکت می کند که خدا او را امام قرار نداده. دیگر فرق نمی کند راست بگوئید یا دروغ بگوئید. این شخص، فحشا و نمازش یکی است «وَ لَا عَتَبَ عَلَى مَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ» [الکافی، ج ۱، ص ۳۷۵، باب فیمن دان الله عز و جل بغیر امام] آن کسی که دنبال امام عادل راه افتاده، سرزنش نمی شود.

ابن یغفور می گوید: خیلی تعجب کردم. گفتم: آقا! اینها اهل صدق و وفا و امانت هستند و آنها بی وفا و دروغ گو. حضرت فرمودند: ابن ابی یغفور! قرآن را قبول داری؟ «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (البقره: ۲۵۷) آنهایی که در پی امام عادل هستند به خاطر این پیروی خدای متعال آنها را از ظلمات گناه به نور توبه بیرون می برد. خدا سرپرستی شان می کند، چون امامت ولی عادل را پذیرفته اند. «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِاهُمْ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» [الکافی، ج ۱، ص ۳۷۵، باب فیمن دان الله عز و جل بغیر امام]؛ اینها نور اسلام را داشتند. پس این گناهان با آن گناهان قابل مقایسه نیست.

ترس از دست دادن دنیا، مانع همراهی ولی خدا

ما باید خودمان را ارزیابی کنیم. گاهی ارزیابی‌های ما ارزیابی‌های دقیقی نیست؛ اگر آدم احساس کرد، واقعاً دلدادۀ ولی خداست و تسلیم است، پیداست راه افتاده. بقیه را آنها درست می‌کنند.

تا وقتی ابن زیاد به کوفه نیامده بود طرفداری از امام حسین علیه السلام آسان بود. پس نامه می نوشتند که باغ‌ها و بوستان‌ها آماده است. خب چه کسی است که حاضر باشد ابن زیاد را با سیدالشهدا عوض کند؟ ولی وقتی ابن زیاد آمد سخت‌گیری کرد، سهمیه بیت المال را قطع کرد، تهدیدشان کرد، گفت: همسران و بچه‌هایتان را اسیر می‌کنم و خودتان را گردن می‌زنم، آن وقت این اتفاق‌ها پیش آمد. خیلی‌هایشان با امام حسین علیه السلام درگیر شدند. چون می‌ترسیدند دشمن آنچه دارند را از آنها بگیرد.

وقتی امام علی علیه السلام بر سر کار آمد، فرمود: اگر بیت المال را قبالة زنانان کرده باشید، پس می‌گیرم. عده‌ای که با حضرت درگیر شدند، چون دنیایی داشتند که احساس کردند در کنار حضرت، این دنیا تأمین نمی‌شود و از دستشان می‌رود، حکومت بصره را می‌خواستند. دیدند امیر المؤمنین علیه السلام کسی نیست که حکومت بصره را به اینها بدهد. به قصد زیارت بیت الله به فتنه‌گری پرداختند و جنگ جمل را پدید آوردند.

طمع در دنیایی که ندارند و حرص به آن دنیایی که دارند، می‌تواند کار را به اینجا برساند که انسان مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام بایستد. «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، آدم می‌خواهد جلوی باز باشد تا هر کاری خواست انجام دهد. این افراد به «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» اعتقاد ندارند.

فتنه دنیا

وقتی به عمر سعد لعنة الله علیه حاکمیت منطقه‌ای پیشنهاد شد، فرصت خواست و از شب تا صبح فکر کرد. به او گفتند این کار را نکن. صبح که شد، قدم می‌زد و می‌گفت: می‌گویند قیامتی هست، ولی در مقابل آن متاع نقدی هم است.

آدم‌ها پا روی یقین‌ها و اعتقادهایشان می‌گذارند. اگر نتوانست با این تعلقاتش تسویه حساب کند، اگر حب دنیا و موقعیت در دل انسان لانه کرد، مانع تسلیم شدن انسان می‌شود. آنگاه وسوسه‌ها و آرزوها هجوم می‌آورند و بین انسان و ولی خدا حائل می‌شوند. آدم باید با سیاست و تدبیر و برنامه‌ریزی، آرزوها را پشت سر بیندازد. این مرکبی که می‌خواهیم، امشب نشد، فردا، این خانه‌ای که می‌خواهند، همچنین است. اما این وسوسه‌ها و هوس‌ها در لحظه‌های فتنه بیداد می‌کنند.

وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام در نامه‌ای که به محمد بن حنفیه نوشتند چنین فرمودند: «كَانَ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَانَ الْآخِرَةُ لَمْ تَزَلْ»؛ گویا دنیا از اول نبوده و آخرت همیشه بوده، ولی آن کسی که تعلقات در دلش موج می‌زند، ترازویش را خراب می‌کند. وقتی سبک و سنگین می‌کند می‌گوید دنیا نقد است، آخرت نسیه.

رنج معامله با خدا

در صحنه عاشورا دو جبهه حق و باطل مقابل هم حضور داشتند. پرسش این است که سنگربانان کدام جبهه منفعتشان نقد بود و کدام جبهه نسیه؟ چه کسانی می‌پنداشتند چیزی نصیبشان می‌

شود و چه کسانی حقیقتاً بی درنگ مزدشان را گرفتند؟ آیا اصحاب ابن زیاد مزدشان نقد بود؟ آیا مزدی نقدتر از معامله با خدا داریم؟ «ان مع العسر يسراً فان مع العسر يسراً»؛ در دل این رنج هایی که برای خدا می کشی، گشایش ها و فتوحات و شرح و صدرها و مزدها بسیار است. رستگاری، نتیجه تسلیم به ولی خدا

وقتی روز عاشورا می آید، فرصت ها تنگ می شود. اینها با هم هجوم می آورند، گناهان و آرزوها و هوس ها حمله می کنند. آن طرف چه چیزی وجود دارد؟ قلبی هستند که به ولی خدا تسلیم شدند: «أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الْمُرْسَلِ» [التَّهْذِيبُ ج ۱۸، ص ۶۵، ۶ - باب زیارته ع ص : ۵۴]. تسلیم قدم اول است، آدمی که تسلیم شد و خودش را سپرد تازه کار را با او شروع می کنند. این انسان ها در صحنه ای که واقعاً هیچ امیدی به پیروزی نداشتند، سست نشدند و استقامت کردند. ریشه این پایداری در تسلیم بود. البته این تسلیم شدن یک مبارزه می خواهد. انسانی که نتوانسته آرزوها و هوس ها را سرکوب کند، نمی تواند تسلیم شود. ما هم باید مجاهده کنیم تا تسلیم شویم. اگر هم این تسلیم به هم خورد، دیگر هیچ کاری نمی شود کرد.

همراهی ولی خدا، آوردگاه شک و تصدیق

یاران امام حسین علیه السلام هیچ وقت در حقانیت او شک نکردند و همواره تصدیق می کردند. گاهی خدا یک فرزند به پیامبری چون ابراهیم می دهد. بعد می گوید او را سر ببر، اینجاست که آدم شک می کند. اگر ابراهیم خلیل نباشیم می گوییم این چه نوع تکلیفی است؟ کشتن نفس یعنی چه؟ آنجا که سوار کشتی می شوی، می بینی آن معلم الهی کشتی را سوراخ می کند. موسای کلیم می گوید: «أَخْرَجْتُهَا لِتُغْرَقَ أَهْلُهَا» [الکَهِف : ۷۱]؛ می خواهی اینها را غرق کنی. «أَقْتُلْتُ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ» [الکَهِف : ۷۴]؛ اینجاست که تصدیق کردن کار سختی است.

وقتی امام حسین علیه السلام می خواهد عاشورا را به پا کند و بهترین ها را بیاورد و اینجا قربانی کند، اینجاست که بزرگان از کسانی که صاحب نام بودند نمی توانند امام حسین علیه السلام را همراهی کنند و تصدیق کنند.

وقتی امام حسین علیه السلام کنار نهر علقمه آمد چشمش به پیکر پاک برادرش افتاد و فرمود: «الآن انكسر ظهري؛ قمر بني هاشم عليه السلام، جانش را گذاشته بود برای سقایی امامش. این می شود وفاداری و تصدیق به ولایت. «وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ» (التوبه: ۱۱۱) کسی از خدا باوفاتر نیست، کسی از سیدالشهدا علیه السلام باوفاتر نیست. اگر کسی توانست این صحنه ها را پشت سر بگذارد، آن وقت خدا وفا می کند.

عبادت در اردوگاه ولی خدا معنا دارد

«يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً» [من لايحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج ۲، ص ۵۹۴، زیارة قبر أبي عبد الله الحسين بن علي]، البته آن طرف هم نفوسی هستند که نتوانستند حساب ها را صاف کنند. حقیقت گناهی که اتفاق افتاد روی گردانی از ولی خدا بود، این گناه اصلی بود. تفاوت آنهايي که به ولی خدا رو نمی آورند با آنهايي که رو آوردند همین است. اولش رو آوردن است. آنها قدم به

قدم این روح ها را پرواز می دهند و سبکبال می کنند مانند امام حسین علیه السلام که یارانش را آماده کرد و پرواز داد. فرمود: «صَبْرًا بَيْنِي الْكَرَامِ» [بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۴، باب ۶- سكرات الموت و شدائده] بزرگ زاده ها صبر کنید؛ همه کار را شما کردید؛ «فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ» [بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۴، باب ۶- سكرات الموت و شدائده] يك قدم مانده از این پل عبور کنید.

هر کس به میدان می آمد امام حسین علیه السلام از دور مراقبش بود. همین که روی زمین می افتاد سرش را در دامن می گرفت. این حرکت برای چه بود؟ برای این بود که آنها را پرواز دهد. حبیب، زهیر و بریر بدون امام حسین علیه السلام به کجا می توانستند برسند؟ نماز در دستگاه امام حسین علیه السلام است. نماز را لشکریان امام حسین علیه السلام می خوانند. نماز را باید خواند، ولی در اردوگاه امام حسین علیه السلام. آنها هم آن طرف پشت سر ابن سعد نماز می خواندند. نماز خواندنشان هم مثل بقیه کارهایشان گناه کبیره بود. چه گناهی از این بزرگتر که با نمازت بخوابی بازی کنی؟

ولایت، باطن دین داری

آنهايي که می خواهند با ریاضت به جایی برسند، اشتباهشان همین است. باید تسلیم این ولی شد. باید او را تصدیق کرد تا به این صفات رسید. دشمن معنی دین داری را عوض کرد. باطن دینداری که عبودیت و خضوع و خشوع و تولی به ولایت است را از دین جدا کرد. پوسته دین باقی ماند. «وَالَّذِينَ لَعِقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ» [بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲، باب ۳۷- ما جرى عليه بعد بيعة الناس]؛ دین حالا يك لقلقه ای بر روی زبان است. به جای اینکه دین از اعماق وجود، انسان را به حرکت در بیاورد، دین روی زبان می لغزد.

آن انگیزه ای هم که موجب می شود دین به سوی زبان بلغزد دیگر دنیاست. دین باید در باطن انسان رسوخ کند. وقتی جامعه ای به ولی خدا پشت می کند آدم را به نقطه ای می رسانند که دین هم بازیچه می شود. «أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» (الحديد: ۲۰) نماز و روزه هم لعب می شود. این فرد مسابقه می دهد تا بیشتر از دیگری نماز بخواند. اگر انسان از محیط ولایت ولی خدا خارج شد، چنین می شود.

شیعیان، مؤمنان واقعی

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (المؤمنون: ۱۲) خشوع در نماز مال مؤمن است «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (المؤمنون: ۳) اعراض از لغو، مربوط به مؤمن است. مؤمن یعنی شیعه، یعنی کسی که دنبال ولی خدا حرکت می کند. اوست که به حقیقت می رسد. فرمود: «نَحْنُ الصَّلَاةُ» [بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۰۳، باب ۶۶ آنهام الصلاة و الزكاة و الحج و الصيام و سائر الطاعات و أعداؤهم الفواحش و المعاصي في بطن القرآن و فيه بعض الغرائب و تأويلها... ص ۲۸۶]؛ این گونه است که شخص به خشوع در نماز می رسد. «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (المؤمنون: ۱) «شَيْعَتُكَ يَا عَلِيٌّ» [بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۷۲، باب ۸- أحوال المتقين و المجرمين في] مؤمن، شیعه امیرالمؤمنین است. این است که: «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (المؤمنون: ۲۳). لزوم مراقبه در ولایت

کسانی که چشمشان را به امام حسین علیه السلام دوخته بودند و حضرت را رصد می کردند، همه تلاش شان این بود که از امام حسین علیه السلام جدا نشوند. این خیلی مراقبه می خواهد، این بود که به سرعت رسیدند.

صبح عاشورا عمر سعد به لشکرش می گوید ای لشکریان خدا! سوار شوید: «يَا خَيْلَ اللَّهِ اِزْكَبِي» [عاشوراشناسی، جمعی از نویسندگان، ص ۱۳۶، واقعه کربلا] آیا شما لشکر خدا هستید؟ فرمود: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى وَلَآئِهٖ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» [بحار الأنوار، مجلسی، ج ۲۳، ص ۳۷۴، باب ۲۱ - تأویل المؤمنین و الإیمان و...] این است. خدا بنده تسلیم خودش می خواهد. بنده تسلیم ولی اش می خواهد. اگر تسلیم شدی می برد تا آنجایی که اصلاً نمی شود بگویی کجاست: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (السجده: ۱۷).

یکی از بهترین سفره هایی که امام حسین علیه السلام برای سهولت کار ما پهن کردند، همین سفره عاشوراست. آدمی که با امام حسین علیه السلام مأنوس می شود، کم کم راهش را به سوی امام حسین علیه السلام می یابد. کسی که طرفدار امام حسین علیه السلام است می کوشد، در همه امور، خودش را به امام حسین علیه السلام برساند. دشمن نباید برای ما دنیا درست کند. دوست امام حسین علیه السلام باید حواسش را جمع کند و خوردن و پوشیدنش را تنظیم کند. این کار بسیار سخت است.

ذکر مصیبت سقاي کربلا

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابا عبدالله وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ»

امشب اجازه می خواهم ابتدا وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را دعوت کنیم که قدمشان را روی چشم ما بگذارند. البته آنها در محافل عزاداری حاضرند.

انسان برای هر چیزی که می خواهد باید راه مناسبش را پیدا کند. اگر وفا می خواهد باید دستش را دراز کند به دامن حضرت ابوالفضل علیه السلام. اگر مقام تصدیق و تسلیم می خواهد باید دستش را دراز کند به دامن حضرت ابوالفضل علیه السلام.

قصه آن عالم بزرگوار را شنیده اید. فرزند مرد عرب کنار ضریح حضرت از دنیا رفته بود. ایشان در خواب دیده بود که حضرت ابوالفضل علیه السلام پیغام فرستادند برای وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که آقا به من متوسل شده. شما جوانش را برگردانید. حضرت پیغام دادند: بگویند عمر این جوان تمام شده. دیگر ممکن نیست. عالم بزرگوار در خواب دیده بود که حضرت گفتند: سلام من را برسانید بگویند عیبی ندارد، ولی شما این نام باب الحوائجی را از من بردارید که مردم به سراغ من نیایند تا من دست خالی ردشان کنم. ملک برگشت. حضرت فرمودند: ما عمر دوباره به این جوان دادیم. شما باب الحوائجی.

اگر حضرت دستشان را به سوی خدا دراز کنند به سوی اولیاء خدا دراز کنند این دست خالی بر نمی گردد.

همتی بدرقه راه کن ای طایر قدس - که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شِفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ ثَبِّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام» این سفر خیلی طولانی است و همت می خواهد.

متوسل بشویم به قمر بنی هاشم علیه السلام و از حضرت مدد بگیریم: «اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّ؟ بِنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ و علي آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَاعِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا»

یا بقیة الله

به درد عشق دلم را دچار خواهم کرد - غبار دامن آن شهسوار خواهم کرد
شبی سفر ز پیش زین دیار خواهم کرد - چو باد عزم سر کوی یار خواهم کرد
نفس به یاد خوشش مشکبار خواهم کرد

به جز سرای تو مرغ دلم کجا ببرد - به عشق روی که هر دم به تن قبا بدرد
بر که ناز فروشد که نازش را بخرند ای امام زمان
دل جز تو بر که ناز فروشد ، غم که را بخرد

نمی دهم به غمش ملک آسمان و زمین - نوشته روی دلم جای یک نگار همین
اگر دمی ز وفا پا نهد به روی جبین - هر آبروی که اندوخته ام ز دانش و دین
نثار خاک ره آن نگار خواهم کرد

یا بقیة الله

ز داستان فراغت کتاب خواهم ساخت - برای وصل تو دل را کباب خواهم ساخت
اینقدر می نشینم در فراق گریه می کنم که بالاخره روزی بگویی این بیچاره گدا از من چه می
خواهد.

کنار یاد تو چشمی پر آب خواهم ساخت - به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت
بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد
می خواهیم از عموی شما همت بگیریم. از شما نقل شده فرمودی اگر روضه عمویم را بخوانید من
توجه می کنم به محفلتان.

ای عباس

پنجه کشد ز علقمه - دود دلم به آسمان
قسمت دست من نشد - آب دهم به کودکان
سوی حرم مرا مبر - در بر نعش من بمان
خاک نشین راه تو - گشته ز دیده خونفشان
همین طوری که افتاده بود کنار علقمه دشمن محاصره اش کرده بود. ناگهان دیدند آقایی نشسته
بالای سر سرش را در دامن گرفته. می فرماید: عباسم کمرم شکست.

حسین جان

تیر و سنان عشق تو - بر تن و جان من ببین
از سر زخمها عیان - سوز نهان من ببین
عبد حسین و ساقیم - سود و زیان من ببین
بر سر مشک خالیم - اشک روان من ببین

مادرش ام البنین می آمد کنار بقیع و روضه می خواند. دیگر مرا ام البنین نخوانید. من ام بی بنینم. دیگر پسر ندارم. عباسم شنیدم عمود آهنین به سرت زدند. عباسم حتماً تو دست در بدن نداشتی و الا دشمن جرأت نمی کرد به تو نزدیک بشود. آری ام البنین، عباس دستهایش را در راه امام حسین علیه السلام داده بود. نه فقط دست نداشت تیر به چشمش خورده بود. دیگر جایی را نمی دید. خم شد. تیر را با زانو از چشم بیرون بیاورد. کاری کردند به صورت روی زمین آمد.

امام حسین علیه السلام چه کند؟ چطوری بدن قطعه قطعه شده ماه بنی هاشم علیه السلام را به خیمه برساند؟ نه؛ امام حسین علیه السلام نمی تواند برادرش را در میدان بین دشمن تنها بگذارد. خیمه هایش را هم نمی تواند رها کند. امام حسین علیه السلام می داند اگر اینجا بماند دشمن جنگ را می کشد کنار علقمه. امنیت بچه هایش به هم می خورد. لذا برخاست از کنار بدن عباس. فرمود: «الآن انکسر ظهري و قلت حيلتي»

آمد کنار خیمه دخترش جلو دوید. بابا این عمی العباس؟ فرمود: دخترم عمویت را کشتند. زینب رو کرد به اهل حرم فرمود: بروید دیگر آماده اسیری بشوید. کسی حرف از عطش بر لب نیارد - که بابایم دگر سقا ندارد همه رو جانب صحرا گذارید - که تیر از دیده سقا برآید

\$

##هفته بسیج مستضعفان

هفته بسیج مستضعفان

حجة الاسلام سید محمد انجوي نژاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

در یک برداشت و نگاه کاملاً سلیقه ای به کلمه بسیج، می توانیم بسیج را مخفف چند مفهوم بدانیم؛ در حقیقت پایه های حرکتی یک بسیجی را می توانیم در این چند حرف خلاصه کنیم:

«ب» بسیج به معنای بیداری است.

انسان در اثر یک سری اطلاعات و آگاهی ها به نقطه ای می رسد که درک کند هدف اصلی زندگی کردن، رسیدن به گزینه های خور و خواب و خشم و شهوت نیست و یکی از قسمت های مهم این است که انسان بتواند به ممنوع خودش کمک کند و در جهت یاری مظلومان، قیام کند. این قیام ممکن است قیام اقتصادی باشد در مبارزه با فقر، قیام نظامی باشد در مبارزه با استثمار و استثمار، یا قیام فرهنگی [جنگ نرم] باشد. روی هم رفته، یک بسیجی واقعی اول باید در اثر آگاهی، بیدار شود.

«س» بسیج را می توانیم بطور خیلی سلیقه ای، سازماندهی اسم بگذاریم.

یعنی هیچ تشکیلات و تشکل و هیچ انگیزه و بیداری در عالم، بدون سازماندهی جواب نمی دهد.

سازماندهي يعني متمرکز کردن نیروها در جهت یک هدف، و نگه داشتن این قوا در کنار هم. این هم آوایی و هم نوایی در این قوا باعث می شود ضربه هایی که زده می شود، متمرکز تر و موثرتر باشد. لذا دومین وظیفه بسیجي این است که در سازماندهي قرار بگیرد و در این سازماندهي فقط نقش خودش را بازی کند. یک بازیکن خوب فوتبال که بهترین پستش دفاع است، ممکن است بتواند نقش یک فوروارد را هم بازی کند، اما اگر پست خودش را رها کند و به نقش دیگری بپردازد، سازماندهي این تیم را به هم می ریزد.

در بحث بسیج، چه در جنگ نرم و چه در جنگ سخت، سازماندهي دومین مطلب مهم است. چه کسی به درد کجا می خورد و در چه زمانی چه کار باید بکند. یک بچه حزب اللهی حتی با انگیزه بالا، نمی تواند بسیجي خوبی باشد، مگر اینکه در یک سازمان قرار بگیرد.

«ي» بسیج را یاری گري نام می گذاریم.

يعني بسیجي خودش فرمانده نیست، بلکه ولایت و خدا را یاری می کند. در حقیقت یعنی در پناه یک فرمانده قرار گرفتن. بسیجي یعنی یاری گر، نه تصمیم گیرنده و عامل. زمانی که به او بگویند بجنگ، بدون چون و چرا می جنگد و وقتی هم بگویند جنگ تمام است، چون و چرا نمی کند.

مرحوم شهید کاوه، زمانی در لشکر ویژه شهدا در کردستان فرمانده ما بود. ایشان در بحث سازماندهي و اطاعت آدم بسیار عجیبی بود. یک دفعه شب و نصفه شب بالای سر گردان بود. به فرمانده گردان می گفت کنار بایست، می خواهم نیروهای را چک کنم. وسط ستون ها می گشت، به یک نفر می گفت نفر جلویی ات چه کسی است؟ نفر پشت سري ات چه کسی است؟ اسم ببر! اگر نمی دانست، تنبیه اش می کرد. می گفت چگونه ممکن است در سازمانی قرار بگیری که ندانی عقب و جلویت چه خبر است!

آن زمان در کردستان، زمانی که ستون در کنار کوه حرکت می کرد، کومله اي در تاریکی شب می آمد و از غفلت یک بسیجي که یک لحظه جلوییش را ندیده، استفاده می کرد و خیلی آرام وارد صف می شد. در آن تاریکی و ظلماتی که ما فقط کوله پشتی نفر جلویی را می دیدیم، خیلی آرام عقبه گردان را به یک مسیر دیگر می برد؛ جلو به یک مسیر می رفت، عقب به یک مسیر دیگر. این گونه کمین می زدند. بسیجي، سازماندهي شده یاری گر است، اطاعت محض! زمانی که فرماندهي در بسیج دستور می دهد، اعمال سلیقه هاي شخصی، دقیقا آفتی است که بسیج را تبدیل به نهادهاي می کند که در طول تاریخ اسلام تشکیل شدند و پوسیدند و از هم پاشیدند.

با این که فرماندهان زمان جنگ، امام نبودند، معصوم هم نبودند، اما هر چه که یک فرمانده دسته می گفت، کل دسته رعایت می کردند، ولو اشتباه باشد! می گفتند فرمانده دسته کسی است که از هر ده صحبتش، هفت تایش حتما درست است. سه تاي غلط را هم باید بخاطر آن هفت تاي درست رعایت کنی. یاری گري - و نه فرماندهي گري - وظیفه سوم یک بسیجي واقعی است.

«ج» بسیج را حمل بر جهاد می کنیم.

جهاد دو بُعد دارد. اگر بسیجي فقط به یک بُعد بپردازد، یعنی جهاد نظامي و جنگ نرم و سخت، حرکت با این یک بال به زمینش می زند.

+ جهاد در دین مبارک اسلام تعریف شده:

۱. جهاد در جنگ سخت و نیمه سخت و نرم.

۲. جهاد با نفس.

آیت الله مظاهری (حفظه الله)، چهار جلد جهاد با نفس کار کرده اند که در آن زمان بچه‌های جبهه آن را پاره کرده بودند از بس خوانده بودند! و همین طور کتاب روش‌های کنترل غرایز ایشان. بسیجی‌ای که فکر کند وظیفه اش فقط جهاد در جنگ است، بسیجی نمی‌ماند. بال جهاد با نفس، باید به اندازه بال جهاد نظامی قوی باشد.

این دو باید با هم حرکت کنند. ما سوپرمن و آرنولد نمی‌خواهیم! نظامی‌گری ما با نظامی‌گری غربی‌ها خیلی فرق دارد. دلیل این که بچه‌های جنگ توانستند بسیجی واقعی باشند، این بود که هم‌پای مباحث نظامی، بطور جدی به مباحث مبارزه با نفس و مباحث اخلاقی پرداختند. تأکیدی که همیشه داشته ایم این است که در هر جبهه ای می‌خواهید فعالیت کنید، امام حسین‌ات هم باید به همان اندازه پررنگ باشد. نماز و مبارزه با نفس و هیئت‌ات، باید به همان اندازه پررنگ باشد.

انشاءالله بسیجی بمانیم و بمیریم، که حضرت امام (ره) فرمود خدایا ما را با بسیجیان محشور کن.
\$

##راههای تقویت روحیه شهادت و ایثارگری

راههای تقویت روحیه شهادت و ایثارگری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

ایجاد انگیزه

در زمان رسول اکرم (ص) یکی از مهمترین نقش‌های مسجد، تدارک مقدمات فکری و بسیج عمومی مسلمانان به منظور جهاد با کفار بوده است. همین نقش در جریان نهضت امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۲ و پس از آن در جریان پیروزی انقلاب اسلامی ایران مشاهده شد. با پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) مساجد نیز همانند دوران صدر اسلام جایگاه واقعی خود را باز یافتند؛ به طوری که نیروهای فعال در مساجد، به طور مستقیم در متن انقلاب شرکت جستند. تأثیر این مکان مقدس در جذب نیروهای رزمنده بسیجی و آموزش آن‌ها و نیز پشتیبانی و فعالیت‌های پشت جبهه، بر هیچ‌کسی پوشیده نیست.

بر این اساس حضرت امام (ره) می‌فرمود: «اگر حرم و کعبه و مسجد و محراب، سنگر و پشتیبان سربازان خدا و مدافعان حرم و حرمت انبیاء نیست، پس مأمن و پناهگاه آنان در کجاست؟» [صحیفه نور ج ۲، ص ۲۱۱]

از جمله مواردی که اهمیت فوق‌العاده حضور مردم در مساجد را از دیدگاه حضرت امام (ره) عیان می‌سازد، پیامی است مبنی بر اینکه تمامی اسلحه‌هایی که در اوج تظاهرات و درگیری‌ها به دست

مردم افتاده است، به مساجد تحویل داده شود. این پیام که با استقبال همگان مواجه شد، تأکید دیگری بر این مطلب است که علاوه بر اهمیت تجمع در مسجد، نقشه‌های دشمنان را خنثی می‌کرد. این در حالی است که مکان‌های دیگر نظامی و انتظامی می‌توانست به عنوان پایگاه جمع‌آوری معرفی شود و این چیزی نیست جز اهمیت حضور در مساجد و پیوند و ارتباط جامعه با مسجد و روحانیت. حضرت امام (ره) در بخشی از این پیام می‌فرمایند: «باید تمام اسلحه‌هایی که در دست مردم است، جمع شوند! هر کس اسلحه‌ای پیدا کرد، باید به مسجد محله خود ببرد و به امام جماعت مسجد تحویل بدهد و بعد این اسلحه‌ها از مساجد به کمیته آورده می‌شود.» [صحیفه نور ج ۶، ص ۱۳۱]

همچنین امام بزرگوار با تأکید بر نقش محوری مسجد در خنثی کردن نقشه‌های دشمنان اسلام می‌فرمایند: «این‌ها از مسجد می‌ترسند. من تکلیفم را باید ادا کنم؛ به شما بگویم. شما دانشگاهی‌ها شما دانشجوها، همه‌تان مساجد را بروید بپرانید! سنگر هست اینجا؛ سنگرها را باید پر کرد.» [صحیفه نور ج ۲۱، ص ۸۴۱]

«سنگر است اینجا، سنگرها را باید پر کرد» [صحیفه نور ج ۱۲، ص ۳۹۳]

با توجه به تأکیدات امام راحل (ره) بر حفظ کاربری نظامی از مسجد و تشبیه مسجد به سنگر، این سؤال به ذهن می‌آید که رابطه مسجد و سنگر چیست؟ مساجد چگونه می‌توانند فرهنگ ایشار و شهادت را ترویج دهند؟

متن و محتوا

مجاهدت، فداکاری، ایثار و در نهایت شهادت، راهی است برای رسیدن به آرمان‌هایی که از متن اسلام ناب به ما رسیده است. حفظ این روحیه و فرهنگ است که انسان‌ها را می‌تواند در میدان‌های گوناگون و در تمامی ناملایمات و سختی‌ها حفظ کند که این در زمان ما ارزش مضاعفی دارد. علت هم این است که امروز دشمنان اسلام نسبت به طول تاریخ مجهزترند. بارها در کلام رهبر انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای (حفظه الله) این موضوع تکرار شده که بیانگر اهمیت آن در طول تاریخ انقلاب اسلامی می‌باشد.

در پرتو فرهنگ ایثار و شهادت حیات پرنشاط، بالندگی، حماسه‌سازی، سیادت، عزت، امید و تعهد در همه حوزه‌ها به دست می‌آید و نیز خمودی، بی‌تحزکی، ذلت و سقوط در اثر فقدان فرهنگ ایثار و شهادت، پدید می‌آید.

راه‌های تقویت روحیه ایثار و شهادت‌طلبی

۱. تقویت باورها و اعتقادات نسبت به ایثار و شهادت

یکی از راه‌های تقویت روحیه ایثار و شهادت‌طلبی، تقویت باورها و اعتقادات نسبت به ایثار و شهادت است. از رسالت‌های اصلی مسجد اعتقادسازی است و فردی که با مسجد مرتبط می‌گردد، باید بنیان‌های فکریش کاملاً در مسجد قوت گیرد تا در بزنگاه‌ها سست نگردد. قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْئِدِنَا فَتَرْبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ» [توبه ۵۲]؛ بگو: «آیا درباره ما، جز یکی از دو نیکی را انتظار دارید؟! (یا پیروزی یا شهادت) ولی ما انتظار داریم که خداوند، عذابی از سوی خودش (در آن جهان) به شما

برساند، یا (در این جهان) به دست ما (مجازات شوید) اکنون که چنین است، شما انتظار بکشید، ما هم با شما انتظار می‌کشیم!»

«فرد معتقد به این آیه، شهادت را نابودی و مرگ تلقی نمی‌کند؛ بلکه آن را به عنوان حسنه و یکی از دو نیکی می‌داند ... آن دو، پیروزی و شهادت است.» [ترجمه المیزان، ج ۹، ص ۴۱۳]

رسول اکرم (ص) جهت تقویت باور و اعتقاد نسبت به اיתار و شهادت به مسلمانان می‌فرماید: «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ بَرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ [کافی، ج ۲، ص ۳۴۸]؛ بالاتر از هر نیکی، نیکی است تا اینکه مرد در راه خداوند شهید شود، پس هنگامی که در راه خدا شهید شود، بالاتر از آن نیکی نیست.»

امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «إِنَّ الْمَوْتَ طَالِبٌ حَتَّى لَا يَفُوتَهُ الْمُقِيمُ وَلَا يَعْجزُهُ الْهَارِبُ إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَ الَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ صَرِيَّةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفَرَّاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ [نهج البلاغه ص ۱۸۰]؛ گرامی‌ترین مرگ‌ها کشته شدن در راه خداست. سوگند به آن کس که جان پسر ابوطالب در دست اوست هزار شمشیر بر من آسان‌تر از مرگ در بستر استراحت، در مخالفت با خداست.»

از چنین کلامی بر می‌آید که صاحب سخن، عقیده‌ای محکم نسبت به آینده زندگی در دنیای دیگر دارد.

اگر ما ادعای شیعه و پیروی از چنین امامی داریم، باید باورهایمان از حد زبان فراتر رفته و خود را در عمل نشان دهد.

در اینکه شهدای دفاع مقدس بالاترین سطح اعتقاد به الله و حاکمیت مطلق او داشته‌اند و عموماً هدف خود را رضایت او مطرح کرده‌اند، نیازی به استدلال و استناد نیست.

عبارات «الله»، «اهتزاز پرچم لا اله الا الله بر فراز جهان»، «پیروزی حق بر باطل در کل جهان»، «نابودی ستمگران و مستکبران» «نجات مستضعفان و پاهن‌گان» و عبارات مشابه که تکیه‌کلام شهدا و ادبیات متداول دوران دفاع مقدس بود، در آثار آن‌ها به چشم می‌خورد که همه دلالت بر اعتقاد آن‌ها به حاکمیت مطلق الله بر جهان دارد. به عنوان نمونه، عباراتی از شهید حسین خسروشاهی است که می‌فرماید: «... و تو ای امام، از ما راضی باش و بدان که تا برقراری دین اسلام و اجرای قوانین حیات بخش قرآن در سراسر جهان از پای نخواهیم نشست» [حدیث ماندگار، ص ۱۱۲]

شهید صفر جعفر زاده در وصیت نامه اش می‌نویسد: «جوانان عزیز از راه مستقیم اسلام خارج نشوید و ... همیشه در تداوم انقلاب اسلامی کوشا باشید ... و برای حاکمیت اسلام و حکومت مستضعفین این وارثین به حق زمین، کوشش کنید.» [شهادتنامه، ج ۲، ص ۱۳]

هر شخصی که مقام شهید و شهادت را درک کند، این مهمترین آرزوی زندگی او می‌شود.

۲. زنده نگه داشتن نام و یاد شهیدان

یکی از عوامل مؤثر در تقویت روحیه شهادت طلبی و همچنین الگوسازی و تربیت نیروهای مجاهد، زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهدا است.

امیرالمؤمنین علی (ع) برای گرامی‌داشت شهدا و ایجاد آمادگی در مردم قبل از فراخوان عمومی برای نبرد با شامیان فرمودند: «برادران ما، خونشان در صفین ریخته شد، زیان نکردند که امروز زنده

نیستند. سپس فرمود: کجایند برادران من که راه حق را سپردند و با حق رخت به خانه آخرت بردند؟ کجاست عمار؟ کجاست پسر تیهان؟ کجاست ذوالشهادتین؟ و کجاست همانندهای ایشان از برادرانشان که با یکدیگر به مرگ پیمان بستند و سرهای آنان را به فاجران هدیه کردند؟ پس آن حضرت دست به ریش مبارک خود گرفته و زمانی دراز گریست سپس فرمود: دریغا از برادرانم که قرآن را خواندند و در حفظ آن کوشیدند... به جهاد فرا خوانده شدند و پذیرفتند به پیشوای خود اعتماد کردند و در پی او رفتند آنگاه با بانگ بلند فرمودند: جهاد! جهاد! بندگان خدا! من همین امروز لشگر آماده می‌کنم. کسی که می‌خواهد به سوی خدا رود بیرون شود». [نهج البلاغه، خ ۱۸۲]

در وصیت‌نامه شهید حمید صالحی از شهدای دفاع مقدس چنین آمده است: «امت شهیدپرور ایران! ای کسانی که صدای مرا می‌شنوید یا وصیت‌نامه مرا می‌خوانید؛ بدانید! اکنون که عازم عملیات هستم با چشمانی باز و ضمیری روشن به راهم که همان راه اسلام است می‌روم.» [هزار حنجره آواز، ج ۱، ص ۴۸]

یکی از شهیدان مخلص ایران (در جنگ تحمیلی ایران و عراق) در قسمتی از وصیتش چنین می‌نگارند:

«دو هزار تومان از مالم را به صندوق سپاه پاسداران بدهید، به خاطر اینکه شاید از کاغذهای و قلم اداره سپاه احیاناً، بدون مجوز استفاده کرده باشم.

دو فرش دارم، یکی از آن‌ها را به مسجد بدهید تا در مسجد بیندازند. فرش دیگر در خانه باشد تا بچه‌های محله بیایند و روی آن فرش، مراسم مذهبی خود را اجرا کنند! ای عصای دست من ای کودکم! پس از من کوله‌بار پر از گلوله‌ام را بگیر و راهم را تا محو کامل استکبار ادامه بده.» [داستان‌ها و پندها، جلد ۱۰ ص ۱۳۹]

همیشه فضا و فضا سازی می‌تواند در انتقال مفاهیم تأثیر به سزایی داشته باشد. برای مثال محل شهادت شهدا همیشه دارای معنویتی است که خود به خود نفس انسان را اسیر خود می‌کند. از آنجا که مساجد خانه خدا و محل رفت و آمد و مأمن و مأوای شهدا بوده، استفاده از فضای معنوی مسجد که با عطر شهدا مزین شده باشد، می‌تواند در تعالی معنویت انسان بسیار مؤثر باشد.

با توجه به آیه شریفه: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» [آل عمران/ ۱۶۹]؛ هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. در دوران ما به جرأت می‌توان گفت حضور شهدا در مسجد معنای جدی‌تر و ملموس‌تری می‌گیرد. پس باید یاد و خاطره شهدا در مساجد جدی‌تر گرفته شود.

یکی از رزمندگان دفاع مقدس می‌گوید: «بعد از جنگ، شبی دوستم «حسین شاد رویی» به خوابم آمد. دیدم در مسجد هستیم و می‌خواهیم نماز را شروع کنیم. یک دفعه حسین وارد شد. بچه‌ها دورش را گرفتند. تو مگر شهید نشدی حسین؟! برای نماز آماده شده بود. گفت: نه، من هستم! چند بار این کار را تکرار کرد. بچه‌ها می‌گفتند: اما تو...»

ایشان هم باز می‌گفت: من هستم؛ حتی تو نماز جماعت مسجد (هستم).

خیلی هم با تأکید می‌گفت که تو نماز جماعت مسجد هستم. آن وقت به نماز ایستاد و با ما نماز را خواند

و ما اعتقاد داریم که شهیدانمان در صف‌های نماز جماعت و جمعه حضور دارند. به همین خاطر است که این‌ها هنوز زنده هستند و پویا.» [داستان‌ها و حکایت‌های مسجد ۱۶۳، حکایت ۵۷]

۳. پیوند با سالار شهیدان

یکی دیگر از راه‌های تقویت روحیه ایثار و شهادت، پیوند با سالار شهیدان است. هرچقدر پیوند ما با سالار شهیدان بیشتر شود، روحیه ایثار و شهادت‌طلبی تقویت می‌شود؛ زیرا امام حسین (ع) نماد ایثار و شهادت است و فرهنگ ایثار را در دشت کربلا نهادینه کرده است.

برادر شهید احمد جاجیوند الیاسی درباره پیوند برادرش با سالار شهیدان می‌گوید: «همزمان با آغاز محرم حال و هوای احمد عوض می‌شد و او بی‌تاب عزای حسین (ع) می‌گریست و بر سینه می‌زد و نوای یا حسین (ع) سر می‌داد و همیشه می‌گفت: محمد، اگر می‌خواهیم حسینی شویم، باید این راه را ادامه دهیم و اگر عزای سالار شهیدان یک دهه است، ما دو دهه به عزاداری بپردازیم. احمد می‌گفت: محمد، آدم با کلام حسینی نمی‌شود، باید راه را شناخت و در مسیر آن حرکت کرد، راه حسین (ع) شجاعت و حضور است، آدم با سکوت و یکجا ایستادن حسینی نمی‌شود، برای حسینی شدن باید بلند شد، باید ایستاد و باید حرکت کرد.

احمد جاجیوند الیاسی، این جوان بزرگوار پس از آغاز حمله کوردلان داعشی و هتک حرمت به حرمین شریفه اهل بیت (ع) تاب نیاورد و از آنجا که انتظار شهادت در منظر بانوی کربلا را در سینه داشت، سرانجام به جبهه سوریه رفته و در بهمن‌ماه سال ۱۳۹۴ و همزمان با سالروز پیروزی انقلاب اسلامی به آرزوی خود رسید و آسمانی شد.» [http://www.khuzpress.ir/news]

عصر سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار بود، فرقه ضاله بابی و بهایی پدید آمده و کم‌کم در گوشه و کنار عده‌ای گمراه به آن گرویدند، علماء و وعاظ و دانشمندان، برحسب وظیفه خود، به مردم هشدار دادند تا گول آن فرقه استعماری را نخورند. یکی از علماء که از مجتهدین زاهد و مبارز بود، مرحوم آیت‌الله حاج «ملا محمدتقی برغانی قزوینی (شهید ثالث)» است. او امامت جماعت مسجد حضرت امام قزوین را برعهده داشت و گاهی منبر می‌رفت و اقامه نماز جمعه می‌نمود و در وعظ و گفتار خود، از انحرافات فرقه ضاله بایه می‌گفت و مردم را از خطر نفوذ آن‌ها هشدار می‌داد.

عده‌ای از طرفداران فرقه بهائی درصدد توطئه برای قتل آن عالم مجاهد برآمدند و برای او احساس خطر می‌شد و حتی بعضی از بستگان به او گوشزد می‌کردند که مواظب جان‌ش باشد، ولی او می‌گفت: آرزوی شهادت دارم، امیدوارم به آرزویم برسم!

سال ۱۲۶۴ قمری بود، نیمه شبی از بستر برخاست و به‌سوی مسجد خود رفت و به نماز شب و مناجات و راز و نیاز پرداخت، در آن وقت پیره‌زنی به مسجد آمد و چراغ مسجد را روشن کرد.

مرحوم برغانی در آن هنگام، سر به سر سجده گذاشته و مناجات خمس‌ه عشر را با نهایت خضوع و خشوع می‌خواند و گریه می‌کرد، ناگاه چند نفر از فرقه ضاله بابی وارد مسجد شدند، در همان سجده نیزه‌ای بر گردن او زدند و سپس دومین زخم بر او وارد زدند و سپس سومین زخم را زدند که ایشان سر از سجده برداشت و گفت: چرا مرا می‌کشید؟!

آنگاه آن پیره‌زن فریاد کشید، در همان هنگام ضاربین گریختند. مرحوم ملا محمدتقی برغانی (ره) برای اینکه خونسش به مسجد نریزد، با زحمت زیاد، کشان‌کشان خود را به در مسجد رسانید و در

همان جا بي هوش به زمين افتاد و در خون خود غوطه ور گرديد، آنگاه بستگانشان متوجه شده، آمدند و او را به خانه اش بردند و پس از دو روز به شهادت رسيد.

هنگامي که او را به منزل آوردند، بر اثر شکافته شدن دهانش، قدرت سخن گفتن نداشت، بسيار تشنه مي شد و قدرت آشاميدن آب نداشت، زيرا وقتي آب بر زخم دهان مي رسيد، مي سوخت، در آن حال مکرر از تشنگي امام حسين (ع) ياد کرده و گريه مي کرد و مي گفت: اي ابا عبدالله! جانم به فدایت، از تشنگي به تو چه گذشت؟ سرانجام شهيد شد.

بستگان خواستند، جنازه اش را به کربلا ببرند، ولي مردم قزوین اجتماع کردند و هجوم آوردند و نگذاشتند و جنازه او را در جوار حضرت امامزاده حسين (ع)، در مقبره جداگانه اي دفن کردند و اکنون قبر شريف او در آنجا زيارتگاه مردم مسلمان است. يکي از مؤمنان به نام ميرزا جواد مي گويد: چند روز قبل از شهادت او، به حضورش رفتم، ايشان به بنده گفتند:

التماس دعا دارم، عرض کردم، خداوند، خداوند همه نعمت هاي دنيا و آخرت را از علم و اولاد و تأليفات و توفيق در نشر احکام و ... به شما داده است، ديگر چه آرزويي داريد که از من التماس دعا مي کنی!

فرمود: آرزوي شهادت دارم.

عرض کردم: شما هميشه در شهادت بلکه بالاتر از آن هستيد، ولي او فرمود: من آرزوي شهادت به معني به خون آغشته شدن را مي خواهم. [اقتباس از قصص العلماء، ص ۵۷]

آري پيوند خوردن با مسجد و سيد و سالار شهيدان، روحيه ايشار و شهادت طلبي فرد را تقويت و زمينه گام نهادن در اين مسير را فراهم مي کند.

اگر امروز بسيجيان ما در صحنه هاي سوريه و عراق و براي دفاع از حرم هاي ائمه (عليهم السلام) و امامزادگان صف مي کشند و آرزوي گام نهادن در اين مسير را در سر دارند؛ به خاطر اين است که زندگي اين قشر با مسجد و امام حسين (ع) گره خورده و همانگونه که آن حضرت همه دارايي خود را در راه دفاع از دين و قرآن تقديم نمود، اين ها نيز حاضرند زندگي و عمر خود را در اين مسير تقديم کنند.

\$

##ويژگی های بسیج از دیدگاه قرآن

ويژگی های بسیج از دیدگاه قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمُ أَعْدَاءَ اللَّهِ أَجْمَعِينَ».

حضرت امام خميني (ره) درباره بسیج فرمودند: «بسیج شجره طيبه و درخت تناور و پرثمري است که شکوفه هاي آن بوي بهار وصل و طراوت يقين و حديث عشق مي دهد.» به نظر مي رسد که امام (ره) در بيان اين ويژگي هاي بسیج و تمثيل بسیج به شجره طيبه از آیات سوره ابراهيم الهام گرفته اند:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذَنُ رَبُّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (سوره ابراهيم آیه ۲۴ و ۲۵).

براین اساس، مهمترین ویژگی های بسیج و بسیجی عبارت اند از:

۱) شجره موجودی است زنده، دارای رشد و نمو، پویا و فعال. بر این اساس، بسیج نیز حاوی این ویژگی است.

۲) پاک و طیب بودن.

۳) همانطور که درخت دارای ساقه و برگ است، بسیج نیز دارای تشکیلات و رده های مقاومت می باشند.

۴) اصل و ریشه بسیجی ثابت و دارای ایمان و اقتصادی راسخ است که طوفان و تندبادهای حوادث و بحران ها خللی بر عزم و اراده و حضور وی در صحنه ایجاد نمی کند.

۵- «فرعها في السماء»؛ بدین معنی که افق فکر بسیجی محدود به دنیای پست و کوچک نبوده، بلکه به بلندای آسمان است.

۶- «کل حین» در آیه بدین معنی است که این درخت برای یک فصل و زمان خاصی نیست، بلکه بسیجی در هر زمان با طراوت و شادابی آماده حضور در صحنه است.

۷- «باذن ربها» اشاره به این دارد که بسیجی تبعیت پذیر و مصداق آیه شریفه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولامر منكم» و آیه «صبغه الله و من احسن من الله صبغه» (بقره آیه ۱۳۸)؛ یعنی بسیجی کسی است که رنگ خدایی را پذیرفته که حضرت امام (ره) در وصف بسیجیان می فرماید: «... من همواره به خلوص و صفای بسیجیان غبطه می خورم و از خدا می خواهم که مرا با بسیجیان محشور گرداند.»

۸- بسیجی نماد آیه «و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان كنتم موقنين (آل عمران ۱۳۹) است. بر همین اساس، حضرت امام می فرمایند: «آنچه برای اینجانب غرور انگیز و افتخار آفرین است روحیه بزرگ و قلب سرشار از ایمان و اخلاص و روحیه شهادت طلبی این عزیزان (بسیجیان) که سربازان حقیقی ولی الله الاعظم ارواحنا فدا هستند.»

۹- بسیجی همیشه پیروز است؛ زیرا بر اساس آیات «ان جندنا لهم الغالبون» (صافات ۱۷۳) و الا ان حزب الله هم المفلحون... هم الغالبون. این وعده الهی است. بر اساس آیه «ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون»؛ بسیجی در راه اعتقادات و آرمان های خود استقامت و پایداری می ورزد و در راه مأموریت خود که همانا پاسداری از مرزهای اعتقادی نظام جمهوری اسلامی است هیچ ترس و واهمه ای به دل راه نمی دهد.

۱۰- بسیجی در هر زمان و مکان بر اساس آیه «يا ايها الذين امنوا خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفرو جميعا» (نساء ۷۱) آماده فداکاری و جهاد در راه خدا می باشد.

۱۱- بسیجی تابع ولایت و هیچ گاه نه از ولایت عقب می ماند و نه هیچ گاه از ولایت جلو می افتد. در این زمینه قرآن می فرماید: «يا ايها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدي الله و رسوله.» (حجرات ۱) و در صلوات شعبانیه می خوانیم که «المتقدم لهم مارق و المتأخر عنهم زاهق والازم لهم لاحق، کسانی که

از ولایت جلو می زنند مارق و رها شده و کسانی که از ولایت عقب می مانند باطل هستند و راه یافتگان کسانی هستند که همراه و تابع ولایت باشند.

مقام معظم رهبری در مورد بسیج فرموده اند: «... اگر بخواهیم بسیج را در یک تعریف کوتاه معرفی کنیم باید بگوییم: بسیج عبارت است از مجموعه ای که در آن پاکترین انسان ها، فداکارترین و آماده به کارترین جوانان کشور، در راه اهداف عالی این ملت و برای کمال رساندن و به خوشبختی رساندن این کشور جمع شده اند ...»

بسیج عبارت است از تشکیلاتی که در آن افراد متفرق و تنها، به یک مجموعه عظیم و منسجم، به یک مجموعه آگاه، متعهد، بصیر و بینا به مسائل کشور و به نیاز ملت، تبدیل می شوند.

مجموعه ای که دشمن را بیمناک و دوستان را امیدوار و خاطر جمع می کند؛ در حقیقت همه انسان های مؤمن، آگاه، بصیر، عاشق، متعهد و علاقه مند و آگاه به کار، در هر میدانی از میدان ها هستند که برای ملت مفید است، جزء بسیج اند؛ لذا بسیج یک نام مقدس است. «

هفته بسیج در حقیقت فرصت و بهانه ای برای زنده نگه داشتن ارزشها و روح بسیجی در آحاد ملت، مخصوصاً جوانان پرشور و مدافعان عاشق صادق است. ... همان طور که امام و پیشوای راحل عظیم الشان ما فرمودند، من هم آرزو می کنم و از خدا می خواهم که با بسیجیان محشور باشم. بسیج یک افتخار و یک ارزش است. سعی کنید این روحیه بسیجی را برای کشور و انقلاب و اسلام حفظ کنید. [از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با نیروهای مقاومت بسیج ۷/۹/۶۹]

من همواره به خلوص و صفای بسیجیان غبطه می خورم و از خدایم خواهم تا با بسیجیانم محشور گرداند، چرا که در این دنیا افتخارم این است که خود بسیجی ام...

بسیجی عاشق شهید شهادت به خداست - مکتب عاشق ز مکتب ها جداست

گر سر و پا و تن و جان می دهد - بس همین حالت که جنت را رواست

مرحوم استاد شهریار درباره بسیج غزلی سروده که در دیوان اشعار ایشان موجود است.

یا علی باز از خدا دستی به همراه بسیج - جاودان کن در جهان این جلوه و جاه بسیج

یا علی خون حسینیت کی رود از یادها - گو بیند زینب این غوغای خونخواه بسیج

تا علمدارش گشاید بال شاهین علم - می دهد فرمان حسینیت کو بود شاه بسیج

اشک و خون می بارد از آفاق آذربایجان - خود به مژگان رفت آذربایجان را بسیج

می زداید دود آه خیمه های سوخته - خیمه و خرگاه زد در کربلا آه بسیج

کور دل بودند اهل کوفه و بیعت شکن - قوم سلمان است این قوم دل آگاه بسیج

غرش ای شیر خدا ببر و پلنگ خفته را - تا شود صدامیان خرگوش و روباه بسیج

لشکر اسلام شد چون سیل و طوفان در خروش - کفر اگر خود کوه باشد می شود کاه بسیج

روز کین و انتقام است از گروه حرمله - چند باشد داغ اصغر ز جر جانکاه بسیج

رهبر از نصر من الله داد فرمان جهاد - تا رسد فتح قریب از نصرت الله بسیج

صد هزار از "بیست میلیون" رهسپار جبهه هاست - تا بیفتد خرمگس در دام جولاه بسیج

رغبت و شوق شهادت خرمی انباشته است - حاش لله نیست یک جو، هرگز اکراه بسیج

کربلاتشنه است و بر سقای خود چشم انتظار - طلعت ماه بنی هاشم بود ماه بسیج

با شعار یا محمد شیعه و سنی یکیست - نیست جز قرآن و حق ذکرِی در افواه بسیج
این سفر با «فتح پایان» باز می گردد سپاه - می دهد پایان به فتح گاه و بی گاه بسیج
سر به درگاه خدا می ساید این جهد و جهاد - (شهریارا) تا به سایه سر به درگاه بسیج
\$

##مسأله بسیج، مسأله بسیار مهمی است

مسأله بسیج، مسأله بسیار مهمی است

سخنرانی مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان نیروی مقاومت بسیج یک آذر ۶۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا أَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات)
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَلَعَنَ عَلِي أَعْدَائِهِمْ أَعْدَا اللَّهِ
أَجْمَعِينَ».

برادران عزیز! خیلی خوش آمدید. ان شاء الله که با این تلاشهای ارزشمند، خسته نباشید. من از یکایک
برادران مسؤول در سطوح مختلف نیروی مقاومت بسیج، صمیمانه تشکر می کنم.

مسأله بسیج، مسأله بسیار مهمی است. البته این مسأله، در نظام جمهوری اسلامی همیشه جدی
گرفته شده است. شخص حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) و بقیه مسؤولان و مردم، بسیج را
جدی گرفتند و از این پس هم باید کوشش کنیم که مسأله بسیج، همچنان جدی گرفته بشود و یک
حالت روانی اهتمام به بسیج، در سطوح مختلف مسؤولان و در گستره زندگی مردم، باقی بماند.
البته همه این برنامه هایی که برادر عزیزمان جناب آقای افشار اشاره کردند، خوب است و فقط در
سایه وجود بسیج، جدی بودن بسیج و رو به رشد بودن بسیج تحقق پیدا خواهد کرد. پس، اصل
قضیه این است که بسیج - به معنای حقیقی کلمه - یک پدیده انقلابی است و باید این کشور و این
ملت و این انقلاب، این پدیده را همیشه جدی بگیرد و قدر بداند.

دو نکته را می خواهم عرض کنم: نکته اول این است که بسیج، نیروی خاصی در قبال نیروهای
دیگر نیست. یعنی این طور نیست که ما بگوییم یک نیروی زمینی داریم، یک نیروی هوایی داریم، یک
سپاه داریم، یک ارتش داریم، یک بسیج هم داریم. اگر این طور بگوییم، بسیج را کوچک کرده ایم. درست
است که ما در سپاه، اسم این نیرو را نیروی مقاومت گذاشتیم، اما معنایش این نیست که این نیرو،
عدل نیروهای دیگر است. این، در شکل سازمانی است. حقیقت قضیه بسیج، بیش از اینهاست.
بسیج، یعنی مردم. غیر از این است؟ شما مردم را به چند قشر تقسیم کنید. در میان اینها، آدمهای از
کار افتاده هست، آنها هیچ؛ آدمهای لایبالی هست، آنها هیچ؛ آدمهای کم انگیزه هست، آنها هیچ؛
بچه های کوچک نرسیده به حد انگیزه هستند، آنها هیچ؛ سر و ته قضیه را که دیدید، آن لب مطلب،
بسیج است. یعنی همه نیروهای مؤمن پراکنده یی با شور با توان در جامعه یی اسلامی - اعم از زن و
مرد - عضو بسیجند. توقع شما از بسیج، کمتر از این است؟

پس، بسیج یعنی متن مردم؛ آن مردمی که می توان امید دفاع از انقلاب را از آنها داشت. این مردم،
کجا هستند؟ این مردم، در اداره و مدرسه و دانشگاه و حوزه و دکان و ... هستند؛ یعنی یک زندگی دو

زیستی. تا وقتی هنوز مسأله‌ی دفاع نظامی، به مرور به صورت یک فرهنگ در نیامده، مردم بر اساس وظیفه‌شان حرکت می‌کنند. این، در جامعه‌ی اسلامی، بتدریج به شکل یک فرهنگ در خواهد آمد. این که امام فرمودند: "مملکت اسلامی، همه‌اش نظامی است"، همان فرهنگ صدر اسلام است. این، همان فرهنگ اسلامی است. در جامعه‌ی ما، هنوز چنین حالتی نیست.

شما می‌بینید، یکی می‌گوید من سه ماه در جبهه بودم. چرا سه ماه؟ مگر ما سه ماه جنگ داشتیم؟ ما هشت سال جنگ داشتیم. همه باید ببینند از آن هشت سال، چه قدر سرش خالی است؛ علت آن را از خودشان بپرسند. شما می‌خواهید تا آن روزی که حقیقت بسیج، در جامعه‌ی ما به شکل یک فرهنگ در بیاید، کاری کنید که این دو زیستی بودن مردم - زیست نظامی و زیست معمولی زندگی - جا بیفتد. این، کار بسیار ظریفی است. نکته‌ی اول من، همین ظرافت کار شماست.

تشکیلات بسیج، یعنی هیأت رئیسه و مدیران و مسئولان بسیج، باید آن چنان ظریف عمل کنند که بتدریج بتوانند همه‌ی آحاد مستعد کشور را - مستعد به همان معنا که اول گفتم - داخل در خیمه‌ی بسیج کنند، تا او ضمن این که احساس می‌کند زن خانه دار است، احساس کند یک نظامی است؛ ضمن این که احساس می‌کند یک دانشجو است، احساس کند یک نظامی است. این کار، با تبلیغات و سازماندهی خوب و توجه به این که از هر قشری چه انتظاری هست و ذهن آن قشر را چگونه می‌شود با حقیقت مسأله‌ی بسیج، سیراب و اشباع کرد، میسر است.

این کار، کار بسیار ظریف و مستمری است. یعنی می‌خواهم بگویم که در بررسی‌های شما، یک سطح بالا لازم است. بایستی مسأله را به چشم یک امر خیلی ظریف و دقیق نگاه کنید. این طوری نیست که حالا تصور کنید جمعیتی هست، ما هم تور را وسط می‌اندازیم و عده‌ی بالآخره می‌آیند، آنها را به پادگانی می‌آوریم و آموزش می‌دهیم، بعد هم حداکثر یک کد رویشان می‌گذاریم و می‌گوییم شما متعلق به فلان لشکرید، فلان گردان با فلان فرمانده، فلان گروهان هم با فلان فرمانده است! اگر سازماندهی دقیق هم انجام شود - دیگر بالاتر از این که نیست - در این جا قضیه تمام نمی‌شود. غیر از قضیه‌ی سازماندهی، همین ظرافتهایی که گفتم، وجود دارد.

ما اگر دیدیم اقبال مردم به سمت پایگاه‌های مقاومت - که میدان عمل بسیج است - در داخل شهر و به سمت دفاتر شما - که مرکز اداری است - کند شد، باید بدانیم که ما در این ظرفیتهای، یک مقدار لنگیم. وقتی از مردم می‌گوییم، منظور صاحبان فکر و اندیشه‌ی انقلابی هستند؛ بخصوص آنهایی که جنگ را به عنوان یک امکان دایمی برای کشور ما تلقی کرده‌اند، نه آدم بافکری که بنشینند ببافند و از انقلاب هم چیزی نفهمد.

اگر کسی خیال کند که جنگ تمام شد، به نظر من، دقیق نگاه نکرده است. جنگ، یک امکان دایمی است. ما یک نظام انقلابی هستیم. استکبار، با ما بد است. استکبار زنده است، پس خطر زنده است. ممکن است این خطر به شکل نظامی باشد، ممکن است به شکل غیر نظامی باشد؛ اما امکان نظامی همواره وجود دارد. نمی‌خواهیم حالا میان مردم بیفتیم و بگوییم جنگ، جنگ، نه، داعی نداریم؛ اما ما به عنوان مسؤولان، باید همواره این امکان را جدی، فعلی و قابل تحقق در آینده - حتی آینده‌ی نزدیک - بدانیم؛ والا غافلگیر خواهیم شد.

نکنه‌ي دوم این است که شما برای تحرک بسیج، دو میدان اصلی دارید. البته این سوادآموزي و قرآنآموزي و امثال اینها، چیزهایی است که در حاشیه‌ي کار و یا بعضی به عنوان روح کار لازم است؛ اما آنچه که میدان کار عملی شماست، یکی جبهه و دیگری هسته‌های مقاومت شهری است. ما می‌خواهیم کاری کنیم که این مجموعه‌ی که شما تا حالا توانسته‌اید در این دو میدان گرد بیاورید، به بیست میلیون نفر گسترش پیدا کند. البته بعضی از برادران، بیست و پنج یا سی میلیون را گفته‌اند، که من در سال گذشته در اجتماع برادران گفتم: نه، ما حالا همان بیست میلیونی را که امام فرمودند، تأمین کنیم. اگر بخواهیم این چهل، پنجاه میلیونی را که در کشورمان جمعیت داریم، استحصال کنیم، شاید ته آن، بیشتر از بیست میلیون زنده هم درنیاید. اگرچه - مثلاً فرض کنید - آن ده، دوازده، سیزده میلیون دیگر هم، باز جزو عزیزان قابل‌التعلیم در حمل سلاح هستند و باید به فکرشان باشیم، اما بیست میلیون خوب است. ما می‌خواهیم این را به بیست میلیون برسانیم. شما چگونه می‌خواهید این بیست میلیون را تأمین کنید؟

همه‌ي دستگاه‌های نظامی ما می‌توانند این فرض را بکنند که کارشان در يك حد که رسید، دیگر گسترش پیدا نمی‌کنند. مثلاً سپاه می‌گوید این قدر نیروهای قراردادی دارم، این قدر استخدامی دارم. می‌گوییم خیلی خوب، شما این تعداد را تا این سطح پایین بیاورید، یا تا آن سطح بالا ببرید، بعد ببندید. برای بسیج نمی‌توانیم سقف ببندیم. سقف، بیست میلیون است. تا آن جا، خیلی فاصله داریم. ممکن است شما بگویید، دو یا سه و یا چهار میلیون نفر را آموزش داده‌ایم. خیلی خوب، اولاً هرچه آموزش داده‌اید، عضو شما که نیست. یکی آمده، پانزده روز آموزش دیده و رفته، بعد هم شما هرگز از او خبری ندارید. وانگهی، سه میلیون دوران جنگ و اول کار، با این هفده میلیونی که باید در دوران علی‌الظاهر غیر جنگ به بسیج بپیوندند، خیلی فرق دارد. شما چگونه می‌خواهید این هفده میلیون را جذب کنید؟ می‌خواهید جذب کنید یا نه؟ باید جذب کنید؛ شکی نیست. در کشور ما، ارتش بیست میلیونی باید يك تحقق واقعی باشد. این نمی‌شود، مگر با جذب این شانزده و یا هفده میلیون نفر دیگر. اینها را باید جذب کنید. همه را باید سازماندهی کنید.

پس، شما تنها سازمان نظامی‌ی هستید که میدان کارتان - برخلاف بقیه که قطع و بسته می‌شود - دائماً رو به گسترش است. شما دائماً رو به گسترشید. بنای کار را بر این گسترش بگذارید. حرف اصلی، این است. پایه‌ي کار را آن‌چنان محکم بکنید که مثل ساختمانی که می‌سازید، استحکام چندین طبقه‌ي دیگر را داشته باشد. يك وقت می‌خواهید روی يك ساختمان، دو طبقه‌ي دیگر بسازید. يك وقت هم می‌خواهید روی آن، بیست طبقه‌ي دیگر بسازید. در این صورت، پایه فرق می‌کند. پایه را به گونه‌ي بی‌چینید که بشود بیست طبقه‌ي دیگر روی آن ساخت. این کار، کار خیلی مهم و دقیق و نفسگیری است.

آن‌وقت در کنار این نکته، این قضیه مطرح است که بسیج - یعنی نیروی مردمی - را نمی‌شود با روشهای جذب بقیه‌ي نیروها جذب کرد. انسان، ارتشی را طور خاصی، و سپاهی را يك‌طور دیگر جذب می‌کند - مثلاً مختصر فرقی با هم دارند - اما بسیجی را آن‌طوری نمی‌شود جذب کرد. بسیجی، توده‌ي مردم است. شما می‌خواهید او را تحت يك سازمان بیاورید، با نظم و انضباط آشنایش کنید، فرمانبری به او یاد بدهید و استعداد و شوق و ایمانی که برای دفاع از کشور در او هست، آن را به

بهترین شکلی به کار بگیرید و اگر در او کم است، تزریق کنید. چه کار می‌خواهید بکنید؟ این کار، کار بسیار مهمی است و من عرض می‌کنم که اگر این کار - یعنی فراگیر شدن بسیج - انجام شد، این انقلاب، بیمه‌ی بیمه است؛ اگر نشد، جای نگرانی است. یعنی بسیج با سرنوشت انقلاب سر و کار دارد. اگر بسیج، قوی و کارآمد شد و گسترش پیدا کرد و - همان‌طور که عرض کردیم - پایه‌اش مستحکم بود، هیچ قدرتی در دنیا، هرچه هم توطئه کند، هرچه هم با یکدیگر همدست بشوند، قادر نخواهند بود نسبت به این کشور و این انقلاب، کمترین چشم زخمی وارد کنند. اگر نیروی بسیج - یعنی نیروی نظامی مردم - را کم گرفتیم، آن وقت جای نگرانی و اشکال است؛ چون صحنه‌ی حضور مردم، فقط صحنه‌ی سیاسی و اقتصادی نیست. صحنه‌ی نظامی، اهم صحنه‌هاست و این حضور، در سایه‌ی بسیج است.

می‌خواهم به این وسیله، اهمیت کار شما و اهمیت کار هر یک نفر از این بچه‌ها و جوانان بسیجی را - که به معنای واقعی کلمه، جزو این مجموعه‌ی عظیم بسیج هستند - یادآور شوم. هیچ نفری را نباید رها نمود و یا کاری کرد که رها بشوند. اگر این جوان بسیجی که در جنگ، آن همه خدمت کرده، خدای نکرده به سمت چیزهایی در متن جامعه سوق داده شود، خسارت جبران‌ناپذیری است. همه‌ی این جوانانی که شما در خیابانها می‌بینید مشغول زندگیند و دنبال کار خودشانند، باید در دلتان آنها را یک بسیجی بالقوه فرض کنید و بسیج بشوید، برای این که آنها را جذب کنید. ما نمی‌توانیم راضی بشویم که جوان این کشور و جوان مسلمان، از بسیج عمومی مردم بیرون بیاید.

من هم ان‌شاءالله در خدمت این کار بزرگ خواهم بود. هر کاری از ما ساخته باشد، حرفی نداریم که در خدمت آقایان، این کار ان‌شاءالله انجام بشود. دعا می‌کنیم که خدا شما را قوت بدهد و کمک کند، تا این کار بزرگ را ان‌شاءالله به بهترین وجهی انجام بدهید. خداوند ان‌شاءالله قلب مقدس ولی عصر را از شما راضی کند و روح مطهر امام عزیزمان را همواره از شما شاد بگرداند. والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته

به گزارش گروه رسانه‌های خبرگزاری تسنیم، نقل است که در جریان یک سخنرانی سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، زمانی که حاضران در مراسم شعار می‌دهند که ارتشی - سپاهی دو لشکر الهی، این شهید والامقام بلافاصله این شعار را اصلاح می‌کند و می‌گوید: «ارتشی - سپاهی یک لشکر الهی» چرا که این شهید والامقام خود مصداق عملی تحقق این شعار بود و تاریخ دفاع مقدس ما ناگفته‌های بسیاری از این سیره دارد.

در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در ذیل عنوان ارتش مکتبی آمده است که در تشکیل و تجهیز نیروهای دفاعی کشور توجه بر آن است که ایمان و مکتب، اساس و ضابطه باشد، بدین جهت ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در انطباق با هدف فوق شکل داده می‌شوند و نه تنها حفظ و حراست از مرزها، بلکه با رسالت مکتبی یعنی جهاد در راه خدا و مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان را نیز عهده‌دار خواهند بود. براساس اصل ۱۴۳ وظیفه ارتش جمهوری اسلامی ایران، پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی کشور و نظام جمهوری اسلامی است و براساس اصل ۱۴۴، ارتش جمهوری اسلامی باید ارتشی اسلامی باشد که ارتشی مکتبی و مردمی

است و باید افراد شایسته را به خدمت بپذیرد که به اهداف انقلاب اسلامی مؤمن و در راه تحقق آن فداکار باشند.

براساس اصل ۱۵۰ قانون اساسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در نخستین روزهای پیروزی انقلاب تشکیل شد، برای ادامه نقش خود در نگهبانی از انقلاب و دستاوردهای آن پابرجا می ماند، حدود وظایف و قلمرو مسئولیت این سپاه در رابطه با وظایف و قلمروی مسئولیت نیروهای مسلح دیگر بر همکاری و هماهنگی برادرانه میان آنها و به وسیله قانون تعیین می شود.\$